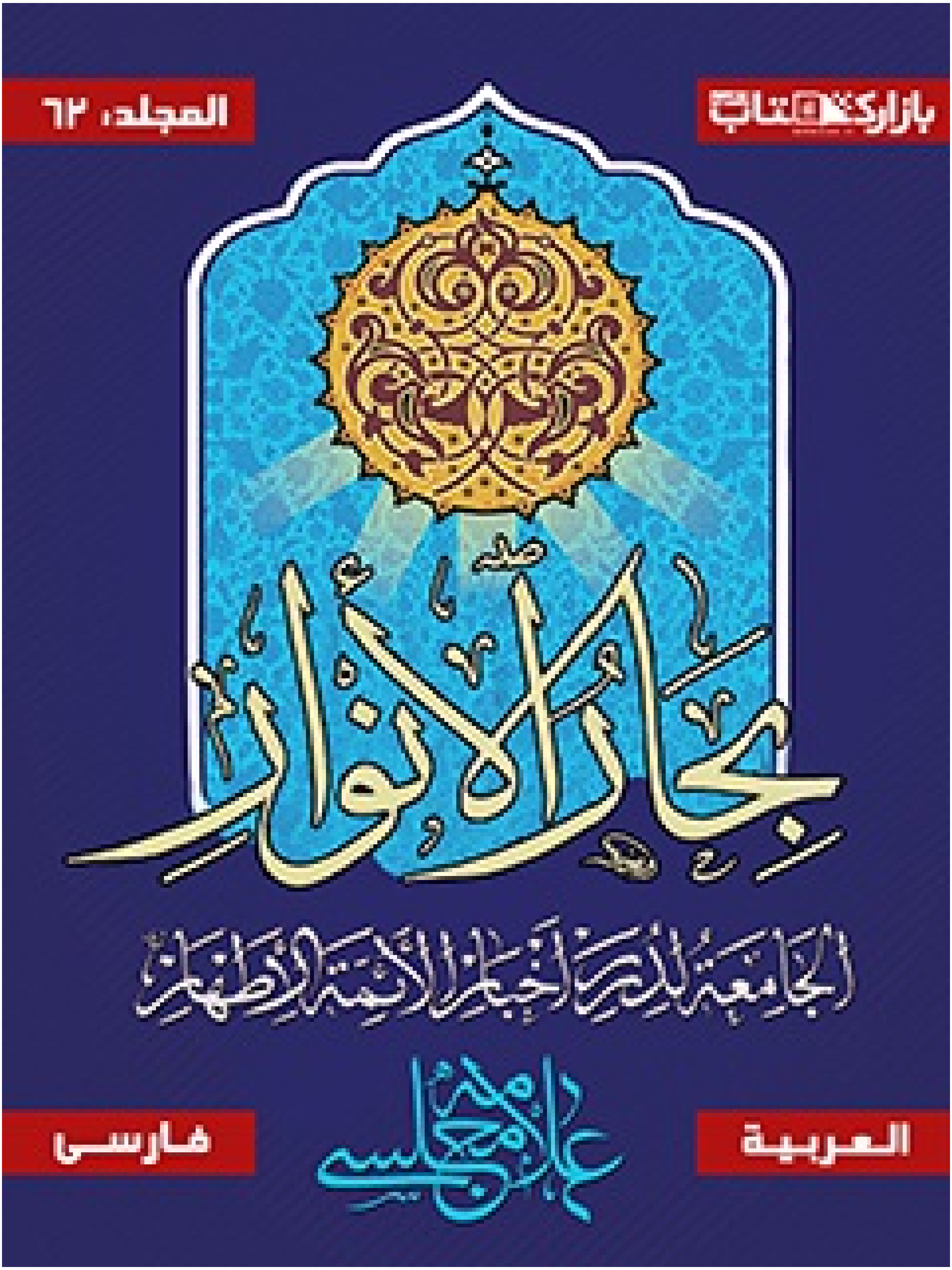

المجلد، ٦٢
بازار کتاب
بحار الأنوار
الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار
علامه مجلسی
فارسی
العربية

بسم الله الرحمن الرحیم

بحارالانوار الجامعه لدرر اخبار الائمه الاطهار علیهم السلام با ترجمه فارسی

کاتب:

محمدباقر بن محمدتقی علامه مجلسی

نشرت فی الطباعهٔ:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

رقمی الناشر:

مرکز القائمیهٔ باصفهان للتحریات الکمبیوتریهٔ

الفهرس

بحار الانوار الجامعه لدرر اخبار الائمه الاطهار المجلد ۶۲ : آسمان و جهان - ۹

اشاره

سرشناسه: مجلسی محمد باقربن محمدتقی ۱۰۳۷ - ۱۱۱۱ق.

عنوان و نام پدیدآور: بحارالانوار: الجامعه لدرر أخبار الائمه الأطهار تالیف محمدباقر المجلسی.

مشخصات نشر: بیروت داراحیاء التراث العربی [۱۴۴۰].

مشخصات ظاهری: ج - نمونه.

یادداشت: عربی.

یادداشت: فهرست نویسی بر اساس جلد بیست و چهارم، ۱۴۰۳ق. [۱۳۶۰].

یادداشت: جلد۲۴،۵۲،۶۵،۶۶،۶۷،۸۷،۹۲،۹۱،۹۴،۱۰۳،۱۰۸(چاپ سوم: ۱۴۰۳ق.=۱۹۸۳م.=[۱۳۶۱]).

یادداشت: کتابنامه.

مندرجات: ج .۲۴. کتاب الامامه. ج.۵۲. تاریخ الحجه. ج۶۵،۶۶،۶۷. الایمان و الکفر. ج.۸۷. کتاب الصلاه . ج. ۹۱،۹۲ .الذکر و الدعا. ج. ۹۴. کتاب السوم. ج.۱۰۳.فهرست المصادر. ج.۱۰۸.الفهرست.-

موضوع: احادیث شیعه — قرن ۱۱ق

رده بندی کنگره: BP۱۳۵/م۳ب ۳۱۳۰۰ ی ح

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۲۱۲

شماره کتابشناسی ملی: ۱۶۸۰۹۴۶

ص: ۱

**[ترجمه]

سرشناسه : مجلسی، محمد باقربن محمدتقی، ۱۰۳۷ - ۱۱۱۱ق.

عنوان قراردادی : بحار الانوار .فارسی .برگزیده

عنوان و نام پدیدآور : ترجمه بحارالانوار/ مترجم گروه مترجمان؛ [برای] نهاد کتابخانه های عمومی کشور.

مشخصات نشر : تهران: نهاد کتابخانه های عمومی کشور، موسسه انتشارات کتاب نشر، ۱۳۹۲ -

مشخصات ظاهری : ج.

شابک : دوره : ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۶۶-۵ ؛ ج.۱ : ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۶۷-۲ ؛ ج.۲ : ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۶۸-۹ ؛ ج.۳ : ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۶۹-۶ ؛ ج.۴ ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰۷۰-۲ : ؛ ج.۵ ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۷۱-۹ : ؛ ج.۶ ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۷۲-۶ : ؛ ج.۷ ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۷۳-۳ : ؛ ج.۸ : ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۷۴-۰ ؛ ج.۱۰ ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۷۶-۴ : ؛ ج.۱۱ ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۸۳-۲ : ؛ ج.۱۲ ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۶۶-۵ : ؛ ج.۱۳ ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۸۵-۶ : ؛ ج.۱۴ ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۸۶-۳ : ؛ ج.۱۵ ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۸۷-۰ : ؛ ج.۱۶:۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۸۸-۷ ؛ ج.۱۷:۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۸۹-۴ ؛ ج.۱۸ : ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۹۰-۰ ؛ ج.۱۹:۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۹۱-۷ ؛ ج.۲۰:۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۹۲-۴ ؛ ج.۲۱: ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۹۳-۱ ؛ ج.۲۲:۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۹۴-۸ ؛ ج.۲۳:۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۹۵-۵

مندرجات : ج.۱. کتاب عقل و علم و جهل.- ج.۲. کتاب توحید.- ج.۳. کتاب عدل و معاد.- ج.۴. کتاب احتجاج و مناظره.- ج. ۵. تاریخ پیامبران.- ج.۶. تاریخ حضرت محمد صلی الله علیه وآله.- ج.۷. کتاب امامت.- ج.۸. تاریخ امیرالمومنین.- ج.۹. تاریخ حضرت زهرا و امامان والامقام حسن و حسین و سجاد و باقر علیهم السلام.- ج.۱۰. تاریخ امامان والامقام حضرات صادق، کاظم، رضا، جواد، هادی و عسکری علیهم السلام.- ج.۱۱. تاریخ امام مهدی علیه السلام.- ج.۱۲. کتاب آسمان و جهان - ۱.- ج.۱۳. آسمان و جهان - ۲.- ج.۱۴. کتاب ایمان و کفر.- ج.۱۵. کتاب معاشرت، آداب و سنت ها و معاصی و کبائر.- ج.۱۶. کتاب مواعظ و حکم.- ج.۱۷. کتاب قرآن، ذکر، دعا و زیارت.- ج.۱۸. کتاب ادعیه.- ج.۱۹. کتاب طهارت و نماز و روزه.- ج.۲۰. کتاب خمس، زکات، حج، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر، عقود و معاملات و قضاوت

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

ناشر دیجیتالی : مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

یادداشت : ج.۲ – ۸ و ۱۰ – ۱۶ (چاپ اول: ۱۳۹۲) (فیپا).

موضوع : احادیث شیعه -- قرن ۱۱ق.

شناسه افزوده : نهاد کتابخانه های عمومی کشور، مجری پژوهش

شناسه افزوده : نهاد کتابخانه های عمومی کشور. موسسه انتشارات کتاب نشر

رده بندی کنگره : BP۱۳۵/م۳ب۳۰۴۲۱۶۷ ۱۳۹۲

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۲۱۲

شماره کتابشناسی ملی : ۳۳۴۸۹۸۵

ص: ۱

**[ترجمه]

أبواب الدواجن و قد مضت منها الأنعام

باب ۱ استحباب اتخاذ الدواجن فی البیوت

روایات

«۱»

قُرْبُ الْإِسْنَادِ، عَنْ سَعْدِ بْنِ طَرِیفٍ (۱) عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ عُلْوَانَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِیهِ علیهم السلام قَالَ: کَانُوا یُحِبُّونَ أَنْ یَکُونَ فِی الْبَیْتِ الشَّیْ ءُ الدَّاجِنُ مِثْلُ الْحَمَامِ وَ الدَّجَاجِ أَوِ الْعَنَاقِ لِیَعْبَثَ بِهِ صِبْیَانُ الْجِنِّ وَ لَا یَعْبَثُونَ بِصِبْیَانِهِمْ (۲).

**[ترجمه]قرب الإسناد: امام جعفر صادق علیه السلام نقل می کند: پدرانم دوست داشتند تا در خانه حیواناتی مانند کبوتر، مرغ و بزغاله داشته باشند تا کودکان جنیان با آنها سرگرم شده و به بچه های ایشان کاری نداشته باشند. - . قرب الإسناد: ۴۵ -

**[ترجمه]

«۲»

طِبُّ الْأَئِمَّهِ، عَنِ الْمُظَفَّرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِی نَجْرَانَ عَنْ سُلَیْمَانَ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ أَبِی یَحْیَی الْمَدَائِنِیِّ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: أَکْثِرُوا مِنَ الدَّوَاجِنِ فِی بُیُوتِکُمْ تَتَشَاغَلْ (۳)

بِهَا الشَّیَاطِینُ عَنْ صِبْیَانِکُمْ (۴).

۱- ۱. هکذا فی الکتاب فی مطبوعه و مخطوطه و فیه تصحیف و الصحیح کما فی المصدر: الحسن بن ظریف.

۲- ۲. قرب الإسناد: ۴۵.

۳- ۳. فی المخطوطه: لتشاغل.

۴- ۴. طبّ الأئمّه: ۱۱۷.

**[ترجمه]طبّ الأئمّه: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: تعداد حیوانات اهلی را در خانه زیاد کنید تا شیاطین به آنها مشغول شده و از کودکان شما دست بکشند. - . طبّ الأئمّه: ۱۱۷ -

**[ترجمه]

بیان

قال الجوهری دجن بالمکان دجونا أقام به و أدجن مثله و قال ابن السکیت شاه داجن و راجن إذا ألفت البیوت و استأنست قال و من العرب من یقولها بالهاء و کذلک غیر الشاه قال لبید

حتی إذا یئس الرماه و أرسلوا**غضفا دواجن قافلا أعصامها

أراد به کلاب الصید.

و قال فی النهایه فیه لعن الله من مثل بدواجنه هی جمع داجن و هو الشاه التی یعلفها الناس فی منازلهم یقال شاه داجن و دجنت تدجن دجونا و المداجنه حسن المخالطه و قد یقع علی غیر الشاه من کل ما یألف البیوت من الطیر و غیرها و المثله بها أن یخصیها و یجدعها انتهی (۱).

و قال الدمیری الدجن الشاه التی یعلفها الناس فی منازلهم و کذلک الناقه و الحمام البیوتی و الأنثی داجنه و الجمع دواجن و قال أهل اللغه دواجن البیوت ما ألفها من الطیر و الشاه و غیرهما و قد دجن فی بیته إذا لزمه (۲).

۱- ۱. النهایه ۲: ۱۴.

۲- ۲. حیاه الحیوان ۱: ۲۳۶.

**[ترجمه]در قـاموس جوهری ذیل واژه دجن چنین آمـده: دجن بالمکان دجونا، یعنی در آن مکان اقامت گزیـد. ابن سـکیت درباره این واژه می نویسد: شاه داجن و راجن، گوسفندی که مأنوس و مایل به ماندن در خانه باشد. به گفته ابن سکیت برخی از عرب ها شاه را به صورت شاه نیز به کار برده اند. لبید واژه دجن را در شعر این گونه به کار می برد:

حتی إذا یئس الرماه و أرسلوا

غضفا دواجن قافلا أعصامها

- تا هنگامی که تیراندازان نومید شدند و سگ های گوش فروهشته تعلیم شده لاغر شکم و خشک قلاده را رها کردند.

منظور از دواجن در بیت بالا سگان شکاری است.

در کتـاب نهـایه آمـده، خـدا لعنـت کنـد کسـی را که حیوانـات خـانگی خـود را شـکنجه دهـد. دواجن جمـع داجن به معنـای گوسـفندی است که مردم در خـانه به آن علـوفه می دهنـد. داجن و دجنت تـدجن دجونـا و المـداجنه، همه به معنـای نیکو در آمیختن است و این فعـل علاـوه بر گوسـفند بر هر آنچه از پرنـدگان و غیره که به بودن در خـانه عادت دارنـد. المثله به معنای اخته کردن و بریدن گوش و... است. پایان. - . نهایه ۲ : ۱۴ -

دمیری نیز در این زمینه می نویسـد: الـدجن، گوسـفندی است که مردم در خانه به آن علوفه می دهند. همچنین به شتر و کبوتر خـانگی نیز الـدجن گفته می شود؛ مونث این کلمه داجنه و جمع آن دواجن است. زبان شـناسان داوجن البیوت را به معنای هر آنچه از پرنـدگان، گوسـفند و غیره که عادت به مانـدن در خانه دارنـد، می داننـد. دجن فی بیته: ملزم به ماند در خانه شد. - . نهایه ۲ : ۱۴ -

**[ترجمه]

باب ۲ فضل اتخاذ الدیک و أنواعها و اتخاذ الدجاج فی البیت و أحکامها

روایات

«۱»

الْعُیُونُ، وَ الْخِصَـالُ، عَنْ أَبِیهِ عَنْ أَحْمَـدَ بْنِ إِدْرِیسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَـدَ الْأَشْـعَرِیِّ عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ حَمَّوَیْهِ عَنِ الْیَقْطِینِیِّ قَالَ قَالَ الرِّضَا علیه السلام: فِی الدِّیکِ الْأَبْیَضِ خَمْسُ خِصَالٍ مِنْ خِصَالِ الْأَنْبِیَاءِ مَعْرِفَتُهُ بِأَوْقَاتِ الصَّلَاهِ وَ الْغَیْرَهُ وَ السَّخَاءُ وَ الشَّجَاعَهُ وَ کَثْرَهُ الطَّرُوقَهِ(۱).

**[ترجمه]عیون و خصال: امام رضا علیه السلام فرمود: خروس سفید پنج ویژگی از ویژگی های انبیا را در خود دارد: شناخت وقت نماز، غیرت، سخاوت، شجاعت و آمیزش زیاد [یا داشتن همسران زیاد]. - . نهایه ۲ : ۱۴ -

**[ترجمه]

«۲»

مَجَالِسُ الصَّدُوقِ، فِی مَنَاهِی النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله: نَهَی عَنْ سَبِّ الدِّیکِ وَ قَالَ إِنَّهُ یُوقِظُ لِلصَّلَاهِ(۲).

**[ترجمه]مجالس صدوق: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: از دشنام دادن به خروس بپرهیزید که این حیوان انسان را برای نماز بیدار می کند. -. نهایه ۲ : ۱۴ -

**[ترجمه]

«۳»

الْمَکَارِمُ عَنِ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله: تَعَلَّمُوا مِنَ الدِّیکِ خَمْسَ خِصَالٍ مُحَافَظَتَهُ عَلَی أَوْقَاتِ الصَّلَاهِ وَ الْغَیْرَهَ وَ السَّخَاءَ وَ الشَّجَاعَهَ وَ کَثْرَهَ الطَّرُوقَهِ(۳).

**[ترجمه]مکارم: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: از خروس پنج خصلت را بیاموزید: مراقبت بر وقت نماز، غیرت، سخاوت، شجاعت و آمیزش زیاد [یا داشتن همسران زیاد]. -. مکارم الأخلاق: ۱۵۴ -

**[ترجمه]

«۴»

کِتَابُ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ شُرَیْحٍ الْحَضْرَمِیِّ، عَنْ حُمَیْدِ بْنِ شُعَیْبٍ عَنْ جَابِرٍ الْجُعْفِیِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام یَقُولُ: إِنَّ لِلَّهِ دِیکاً رِجْلَاهُ فِی الْأَرْضِ وَ رَأْسُهُ تَحْتَ الْعَرْشِ جَنَاحٌ لَهُ فِی الْمَشْرِقِ وَ جَنَاحٌ لَهُ فِی الْمَغْرِبِ یَقُولُ سُبْحَانَ الْمَلِکِ الْقُدُّوسِ فَإِذَا قَالَ ذَلِکَ صَاحَتِ الدُّیُوکُ وَ أَجَابَتْهُ فَإِذَا سُمِعَ صَوْتُ الدِّیکِ فَلْیَقُلْ أَحَدُکُمْ سُبْحَانَ رَبِّیَ الْمَلِکِ الْقُدُّوسِ (۴).

**[ترجمه]کتاب جعفر بن محمّد بن شریح حضرمی: امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند خروسی دارد که دو پای آن در زمین و سر آن در عرش خداست و یک بال آن در در مشرق و بال دیگر آن در مغرب است. این خروس می گوید: پاک و منزه است پروردگارم که پادشاه پاک است. هنگامی که این عبارت را می گوید دیگر خروسان فریاد کشیده و پاسخ او را می دهند. پس هر گاه صدای خروس شنیده شد، بایستی هر یکی از شما بگوید: پاک و منزه است پروردگارم که پادشاه پاک است.

**[ترجمه]

«۵»

الْكَافِي، عَنِ الْعِدَّهِ عَنِ الْبَرْقِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِي جَمِيلَهَ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: دِيكٌ أَفْرَقُ أَبْيَضُ (۵) يَحْفَظُ دُوَيْرَهَ

۱- ۱. عیون الأخبار ج ۱: ۲۷۷ الخصال ۱: ۲۹۸.

۲- ۲. مجالس الصدوق: ۲۵۴(۶۶۲) و رواه فی الفقیه ۴: ۳ باسناد المناهی.

۳- ۳. مکارم الأخلاق: ۱۵۴.

۴- ۴. کتاب جعفر بن محمّد بن شریح:

۵- ۵. فی المصدر: دیک ابیض افرق یحرس.

أَهْلِهِ وَ سَبْعَ دُوَيْرَاتٍ حَوْلَهُ (۱).

**[ترجمه]کافی: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خروس سفید افرق از خانه صاحب خود و از هفت خانه اطراف محافظت می کند. - . کافی ۶ : ۵۴۹ -

**[ترجمه]

بیان

قال فی القاموس دیک أفرق بین الفرق عرفه مفروق.

**[ترجمه]در قاموس درباره «دیک أفرق» آمده، یعنی خروسی که تاج آن شاخ شاخ باشد.

**[ترجمه]

«۶»

الْكَافِي، عَنِ الْعِدَّهِ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ سُلَيْمَانَ بْنِ رُشَيْدٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْهَاشِمِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَخْلَدٍ الْأَهْوَازِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: دِيكٌ أَفْرَقُ أَبْيَضُ (۲) يَحْرُسُ دُوَيْرَتَهُ وَ سَبْعَ دُوَيْرَاتٍ حَوْلَهُ وَ لَنَفْضَةٌ مِنْ حَمَامَهٍ مُنَمَّرَهٍ(۳) أَفْضَلُ مِنْ سَبْعِ دُيُوكٍ فُرْقٍ بِيضٍ (۴).

**[ترجمه]کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: خروس سفید افرق، از خانه صاحب خود و هفت خانه اطراف محافظت می کند و یک بال زدن کبوتر خال دار، برتر از هفت خروس سفیدی است که تاجشان شکاف دارد. - . کافی ۶ : ۵۵۰ -

**[ترجمه]

«۷»

وَ مِنْهُ، عَنِ الْعِدَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ يَحْيَى عَنْ جَدِّهِ الْحَسَنِ بْنِ رَاشِدٍ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْجَعْفَرِيِّ قَالَ: ذُكِرَ عِنْدَ أَبِي الْحَسَنِ حُسْنُ الطَّاوُسِ فَقَالَ لَا يَزِيدُكَ عَلَى حُسْنِ الدِّيكِ الْأَبْيَضِ بِشَيْ ءٍ قَالَ وَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ الدِّيكُ أَحْسَنُ صَوْتاً مِنَ الطَّاوُسِ وَ هُوَ أَعْظَمُ بَرَكَهً يُنَبِّهُكَ فِي مَوَاقِيتِ الصَّلَاهِ وَ إِنَّمَا يَدْعُو الطَّاوُسُ بِالْوَيْلِ بِخَطِيئَتِهِ الَّتِي ابْتُلِيَ بِهَا(۵).

**[ترجمه]کافی: جعفر بن ابراهیم نقل می کند: نزد امام موسی بن جعفر علیه السلام سخن از زیبایی طاووس به میان آمد. امام فرمود: آیا زیبایی خروس سفید تو را متعجب نمی کند؟ راوی نقل می کند که این سخن را نیز از امام شنیدم که فرمود: صدای خروس بهتر از طاووس بوده و نسبت به آن برکت بیشتری دارد؛ خروس تو را از وقت نماز آگاه می گرداند ولی طاووس تنها به سبب اشتباهی که به آن مبتلا شده، به افسوس فرا می خواند. - . کافی ۶ : ۵۵۰ -

**[ترجمه]

«۸»

وَ مِنْهُ، عَنْ عَلِیٍّ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ (۶) رَفَعَهُ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام: الدِّیکُ الْأَبْیَضُ صَدِیقِی وَ صَدِیقُ کُلِّ مُؤْمِنٍ (۷).

**[ترجمه]کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: خروس سفید دوست من و دوست هر انسان مومن است. - . کافی ۶ : ۵۵۰ -

**[ترجمه]

«۹»

وَ مِنْهُ، عَنْ عَلِیٍ (۸) عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنْ أَبِی شُعَیْبٍ الْمَحَامِلِیِّ عَنْ أَبِی الْحَسَنِ علیه السلام قَالَ: فِی الدِّیکِ خَمْسُ خِصَالٍ مِنْ خِصَالِ الْأَنْبِیَاءِ السَّخَاءُ وَ الشَّجَاعَهُ(۹)

ص: ۴

۱- ۱. فروع الکافی ۶: ۵۴۹.

۲- ۲. فی المصدر: دیک أبیض أفرق.

۳- ۳. طیر منمر: فیه نقط سود.

۴- ۴. فروع الکافی ۶: ۵۵۰.

۵- ۵. فروع الکافی ۶: ۵۵۰ فیه: لخطیئه.

۶- ۶. فی المصدر:« عنه عن بعض أصحابه» و مرجع الضمیر غیر معلوم.

۷- ۷. فروع الکافی ۶: ۵۵۰.

۸- ۸. فی المصدر:« عنه عن بعض أصحابه» و مرجع الضمیر غیر معلوم.

۹- ۹. زاد فی المصدر بعد الشجاعه: القناعه. و الظاهر أنّه زائد و الا تزید عن خمس.

وَ الْمَعْرِفَهُ بِأَوْقَاتِ الصَّلَاهِ(۱)

وَ كَثْرَهُ الطَّرُوقَهِ وَ الْغَيْرَهُ(۲).

**[ترجمه]کافی: امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: خروس سفید پنج ویژگی از ویژگی های انبیا را در خود دارد: سخاوت، شجاعت، شناخت وقت نماز، آمیزش زیاد [یا داشتن همسران زیاد] و غیرت.

**[ترجمه]

بیان

كثره الطروقه بفتح الطاء من قولهم طروقه الفحل أی أنثاه فالمراد كثره الأزواج أو بالضم مصدر طرق الفحل الناقه إذا نزا عليها فالمراد كثره الجماع.

**[ترجمه]کثره الطروقه، با فتحه حرف طاء، بر گرفته از طروقه الفحل، یعنی ماده است. منظور از کثره الطروقه، زیاد بودن همسران است، یا با ضمه حرف طاء، از مصدر طرق الفحل الناقه، به معنای جهیدن شتر نر بر شتر ماده است. به این معنا، مقصود از کثره الطروقه، آمیزش زیاد است.

**[ترجمه]

«۱۰»

الْكَافِی، عَنْ عَلِیٍّ وَ عِدَّهٍ(۳) مِنْ أَصْحَابِهِ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ جَمِيعاً عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِیِّ عَنِ ابْنِ الْقَدَّاحِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام: صِيَاحُ الدِّيكِ صَلَاتُهُ وَ ضَرْبُهُ بِجَنَاحِهِ رُكُوعُهُ وَ سُجُودُهُ (۴).

**[ترجمه]کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که صدای خروس همان نماز او و پر زدنش رکوع و سجده اوست. -. کافی ۶ : ۵۵۰ -

**[ترجمه]

بیان

كأنه إشاره إلى قوله تعالى وَ الطَّيْرُ صَافَّاتٍ كُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلاتَهُ وَ تَسْبِيحَهُ كما مر و قد مر استحباب اتخاذ الدجاج فی الباب السابق.

**[ترجمه]این فرمایش امیر المؤمنین علیه السلام اشاره دارد به آیه «وَ الطَّيْرُ صَافَّاتٍ كُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلاتَهُ وَ تَسْبِيحَهُ» -. نور / ۴۱ - چنانچه بحث آن قبلا و نیز در بخش نخست باب استحباب نگه‌داری حیوانات اهلی بیان شد.

**[ترجمه]

«۱۱»

الْكَافِي، عَنِ الْعِدَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ عُثْمَانَ رَفَعَهُ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام: الْوَزُّ جَامُوسُ الطَّيْرِ وَ الدَّجَاجُ خِنْزِيرُ الطَّيْرِ وَ الدُّرَّاجُ حَبَشُ الطَّيْرِ وَ أَيْنَ أَنْتَ عَنْ فَرْخَيْنِ نَاهِضَيْنِ رَبَّتْهُمَا امْرَأَهٌ مِنْ رَبِيعَهَ بِفَضْلِ قُوتِهَا(۵).

**[ترجمه]کافی: امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: وزّ، گاومیش پرندگان، مرغ، خوک پرندگان و درّاج، حبشی پرندگان است. اما اینها کجا و دو جوجه ای که به سن پرواز رسیده اند و زنی از قبیله ربیعه که با قوتی خوب آن دو را پرورش داده است، کجا؟ - . کافی ۶ : ۳۱۲ ، محاسن: ۴۷۴ -

**[ترجمه]

بیان

الوز لغه فی الإوز و كونه جاموس الطير لأنسه بالحماءه و المياه و شبه الدجاج بالخنزير فی أكل العذره و كون الدراج حبش الطير لسواده و كأن التخصيص بامرأه ربيعه لكون طيرهم أجود أو كونهم أحذق فی ذلك أو كون الشائع فی ذلك الزمان وجود هذا الطير أو كثرته عندهم.

ص: ۵

۱- ۱. فی المصدر: باوقات الصلوات.

۲- ۲. فروع الكافی ۶: ۵۵۰.

۳- ۳. فی المصدر: عنه و عن عده من أصحابنا.

۴- ۴. فروع الكافی ۶: ۵۵۰.

۵- ۵. فروع الكافی ۶: ۳۱۲ و رواه البرقی فی المحاسن: ۴۷۴. و روی بإسناده عن ابن الحسن النهدی عن علیّ بن أسباط رفعه الی أمير المؤمنين علیه السلام انه ذكر عنده لحم الطير فقال: اطيب اللحم لحم فرخ غذته فتاه من ربيعه بفضل قوتها.

**[ترجمه]الوّز به صورت الإوز هم آمده است. چون این پرنده علاقه زیادی به آب و گِل دارد، به گاومیش پرندگان شناخته شده است. مرغ نیز به سبب خوردن نجاست به خوک پرندگان معروف شده است. درّاج نیز به سبب سیاهی خود به حبشی پرندگان شهرت یافته است. ذکر زنِ قبیله ربیعه یا از آن جهت است که کبوتران این قبیله بهتر و نیکوتر بوده یا افراد این قبیله در پرورش کبوتران مهارت داشتند یا نزد این قبیله چنین پرند ه ای فراوان بود.

**[ترجمه]

«۱۲»

الْكَافِي، عَنْ أَحْمَدَ عَنِ السَّيَّارِيِّ رَفَعَهُ قَالَ: ذَكَرْتُ اللُّحْمَانَ بَيْنَ يَدَيْ عُمَرَ فَقَالَ عُمَرُ إِنَّ أَطْيَبَ اللُّحْمَانِ لَحْمُ الدَّجَاجِ فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام كَلَّا إِنَّ ذَلِكَ خَنَازِيرُ الطَّيْرِ وَ إِنَّ أَطْيَبَ اللُّحْمَانِ لَحْمُ فَرْخٍ نَهَضَ أَوْ كَادَ يَنْهَضُ (۱).

**[ترجمه]کافی: سیّاری نقل می کند که نزد عمر سخن از گوشت به میان آوردم و او گفت بهترین گوشت، گوشت مرغ است. امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که این طور نیست، زیرا مرغ، خوک پرندگان است، بلکه بهترین نوع گوشت، گوشت جوجه ای است که به سن پرواز رسیده باشد. - . کافی ۶ : ۳۱۲ ، محاسن: ۴۷۵ -

**[ترجمه]

«۱۳»

الْمَحَاسِنُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَى قَالَ: أَكَلْتُ مَعَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فَدَعَا وَ أُتِيَ بِدَجَاجَةٍ مَحْشُوَّةٍ وَ بِخَبِيصٍ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام هَذِهِ أُهْدِيَتْ لِفَاطِمَةَ ثُمَّ قَالَ يَا جَارِيَةُ ائْتِنَا بِطَعَامِنَا الْمَعْرُوفِ فَجَاءَ بِتريد [بِثَرِيدٍ] وَ خَلٍّ وَ زَيْتٍ (۲).

**[ترجمه]محاسن: یعقوب بن عبد الأعلی نقل می کند: با امام صادق علیه السلام غذا می خوردم، ایشان [غذا] خواست و مرغی شکم پر به همراه حلوا آوردند. امام فرمود: چنین غذایی را برای فاطمه زهرا سلام الله علیها هدیه آوردند. سپس امام کنیز خود را فرا خوانده و به او فرمود تا غذای همیشگی ایشان را بیاورد و آن کنیز شوربا، سرکه و روغن آورد. - . محاسن: ۴۰۰ -

**[ترجمه]

«۱۴»

مَجْمَعُ الْبَيَانِ، رُوِيَ: أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله كَانَ يَأْكُلُ الدَّجَاجَ وَ الْفَالُوذَجَ وَ كَانَ يُعْجِبُهُ الْحَلْوَاءُ وَ الْعَسَلُ (۳).

**[ترجمه]مجمع البیان: نقل است که پیامبر صلی الله علیه و آله مرغ و فالوده میل می کردند و از خوردن حلوا و عسل بسیار

لذت می برند. - . محاسن: ۴۰۰ -

**[ترجمه]

بیان

أكثر الأخبار تـدل على كراهه لحم الـدجاج و لم أر من تعرض لها غير أن الشـهيد رحمه الله فى الدروس ذكر الروايه المتقدمه و يمكن حمل أخبار الذم على ما إذا كانت جلاله أو قريبه من الجلل و لم يستبرأ فمع الاستبراء ثلاثه أيام يزول التحريم أو الكراهه

كَمَا رَوَى الـدِّمْيَرِيُّ عَنْ نَافِعٍ عَنِ ابْنِ عُمَرَ: أَنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه و آله كَانَ إِذَا أَرَادَ أَنْ يَأْكُلَ دَجَاجَةً أَمَرَ بِهَا فَرُبِطَتْ أَيَّاماً ثُمَّ يَأْكُلُهَا بَعْدَ ذَلِكَ.

انتهى (۴).

و التعليل الوارد فى الأخبار المتقدمه ربما يشعر بذلك

**[ترجمه]اغلب روایات بر کراهت گوشت مرغ دلالت دارد و من ندیدم کسی متعرض ذکر این مطلب شود، مگر مرحوم شهید که در کتاب دروس روایت پیشین را آورده است. می توان روایت نکوهش خوردن گوشت مرغ را بر وقتی حمل کرد که مرغ نجاست‌خوار یا نزدیک به نجاست باشد و استبراء نشده باشد. پس با سه روز استبراء حکم تحریم یا کراهت از بین می‌رود. چنانچه ابن عمر نقل می کند، پیامبر صلی الله علیه و آله هر وقت می خواستند گوشت مرغ بخورند، می فرمود تا آن را چند روزی ببندند و آنگاه گوشت آن را می خوردند. پایان - . حیاه الحیوان ۱ : ۲۴۱ -

و چه بسا تعلیلی که در روایات پیشین آمد، اشاره به این مطلب باشد.

**[ترجمه]

«۱۵»

حياه الحيوان، الديك ذكر الدجاج و جمعه ديوك و ديكه و تصغيره دويك و يسمى الأنيس و المؤانس و من شأنه أنه لا يحنو على ولده و لا يألف زوجه واحده و هو أبله الطبيعه و ذلك أنه إذا سقط من حائط لم تكن له هدايه ترشده إلى دار أهله و فيه من الخصال الحميده أن يسوى بين دجاجه و لا يؤثر واحده على واحده إلا نادرا

ص: ۶

۱- ۱. فروع الكافى ۶: ۳۱۲. و رواه البرقى فى المحاسن: ۴۷۵ عن السيارى.

۲- ۲. المحاسن: ۴۰۰ فيه: بثريد.

۳- ۳. مجمع البيان ۳: ۲۳۶ ط الصيداء.

۴- ۴. حياه الحيوان ۱: ۲۴۱.

و أعظم ما فيه من العجائب معرفه الأوقات الليليه فيقسط أصواته عليها تقسيطا لا يكاد يغادر منه شيئا سواء طال أو قصر و يوالی صياحه قبل الفجر و بعده فسبحان من هداه لذلك و لهذا أفتی القاضی حسين و المتولی و الرافعی بجواز اعتماد الديك المجرب فی أوقات الصلاه(۱) و من غرائب أمره أنه إذا كانت الديكه بمكان و دخل عليهم ديك غريب سفدته كلها قال الجاحظ و يدخل فی الديك الهندی و الجلاسی و النبطی و السندی و الزنجی قال و زعم أهل التجربه أن الديك الأبيض الأفرق من خواصه أن يحفظ الدار التی هو فيها و زعموا أن الرجل إذا ذبح الديك الأبيض الأفرق لم يزل ينكب (۲) فی أهله و ماله

رَوَی عَبْدُ الْحَقِّ بْنُ قَانِعٍ بِإِسْنَادِهِ إِلَی جَابِرِ بْنِ أَثْوَبَ بِسُكُونِ الثَّاءِ الْمُثَلَّثَهِ وَ فَتْحِ الْوَاوِ وَ هُوَ أَثْوَبُ بْنُ عُتْبَهَ أَنَّ النَّبِیَّ صلی الله علیه و آله قَالَ: الدِّيكُ الْأَبْيَضُ خَلِيلِی.

وَ إِسْنَادُهُ لَا يَثْبُتُ وَ رَوَاهُ غَيْرُهُ بِلَفْظِ: الدِّيكُ الْأَبْيَضُ صَدِيقِی وَ عَدُوُّ الشَّيْطَانِ يَحْرُسُ صَاحِبَهُ وَ سَبْعَ دُورٍ خَلْفَهُ.

وَ كَانَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله يَقْتَنِيهِ فِی الْبَيْتِ وَ الْمَسْجِدِ.

وَ فِی تَرْجَمَهِ الْجَزِّیِّ الرَّاوِی عَنِ ابْنِ كَثِيرٍ عَنِ الْحَسَنِ عَنْ أَنَسٍ أَنَّ النَّبِیَّ صلی الله علیه و آله كَانَ يَقُولُ: الدِّيكُ الْأَبْيَضُ الْأَفْرَقُ حَبِيبِی وَ حَبِيبُ جَبْرَئِيلَ يَحْرُسُ بَيْتَهُ وَ سِتَّهَ عَشَرَ بَيْتاً مِنْ جِيرَانِهِ.

وَ رَوَی الشَّيْخُ مُحِبُّ الدِّينِ الطَّبَرِیُّ: أَنَّ النَّبِیَّ صلی الله علیه و آله كَانَ لَهُ دِيكٌ أَبْيَضُ وَ كَانَتِ الصَّحَابَهُ يُسَافِرُونَ بِالدِّيَكهِ لِتُعَرِّفَهُمْ أَوْقَاتَ الصَّلَاهِ.

وَ فِی الصَّحِيحَيْنِ وَ سُنَنِ أَبِی دَاوُدَ وَ التِّرْمِذِیِّ وَ النَّسَائِیِّ عَنْ أَبِی هُرَيْرَهَ أَنَّ النَّبِیَّ صلی الله علیه و آله قَالَ: إِذَا سَمِعْتُمْ صِيَاحَ الدِّيَكهِ فَاسْأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ فَإِنَّهَا رَأَتْ مَلَكاً وَ إِذَا سَمِعْتُمْ نُهَاقَ الْحَمِيرِ فَتَعَوَّذُوا بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ فَإِنَّهَا رَأَتْ شَيْطَاناً.

۱- ۱. فی المصدر: فی اوقات الصلوات.

۲- ۲. أی يصيبه النكبه أی المصيبه.

قال القاضی سببه رجاء تأمین الملائکه علی الدعاء و استغفارهم و شهادتهم له بالإخلاص و التضرع و الابتهال و فیه استحباب الدعاء عند حضور الصالحین و التبرک بهم و إنما أمرنا بالتعوذ من الشیطان عند نهیق الحمیر لأن الشیطان یخاف من شره عند حضوره فینبغی أن یتعوذ منه انتهی

وَ فِی مُعْجَم الطَّبَرَانِیِّ وَ تَارِیخ أَصْبَهَانَ عَنِ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: إِنَّ لِلَّهِ دِیکاً أَبْیَضَ جَنَاحَاهُ مَوْشِیَّانِ بِالزَّبَرْجَدِ وَ الْیَاقُوتِ وَ اللُّؤْلُؤِ لَهُ جَنَاحٌ بِالْمَشْرِقِ وَ جَنَاحٌ بِالْمَغْرِبِ وَ رَأْسُهُ تَحْتَ الْعَرْشِ وَ قَوَائِمُهُ فِی الْهَوَاءِ وَ یُؤَذِّنُ کُلَّ سَحَرٍ فَیَسْمَعُ تِلْکَ الصَّیْحَهَ أَهْلُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ إِلَّا الثَّقَلَیْنِ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ فَعِنْدَ ذَلِکَ یُجِیبُهُ دُیُوکُ الْأَرْضِ فَإِذَا دَنَا یَوْمُ الْقِیَامَهِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَی ضُمَّ جَنَاحَکَ وَ غُضَّ صَوْتَکَ فَیَعْلَمُ أَهْلُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ إِلَّا الثَّقَلَیْنِ أَنَّ السَّاعَهَ قَدِ اقْتَرَبَتْ.

وَ رَوَی الطَّبَرَانِیُّ وَ الْبَیْهَقِیُّ فِی الشُّعْبِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُنْکَدِرِ عَنْ جَابِرٍ أَنَّ النَّبِیَّ صلی الله علیه و آله قَالَ: إِنَّ لِلَّهِ دِیکاً رِجْلَاهُ فِی التُّخُومِ وَ رَأْسُهُ (۱)

تَحْتَ الْعَرْشِ مَطْوِیَّهً فَإِذَا کَانَ هَنَهٌ(۲)

مِنَ اللَّیْلِ صَاحَ سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ فَتَصِیحُ الدِّیَکَهُ.

وَ فِی کِتَابِ فَضْلِ الذِّکْرِ لِلْحَافِظِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الْفِرْیَابِیِّ عَنْ ثَوْبَانَ مَوْلَی رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: إِنَّ لِلَّهِ دِیکاً بَرَاثِنُهُ (۳) فِی الْأَرْضِ السُّفْلَی وَ عُنُقُهُ مَثْنِیٌّ تَحْتَ الْعَرْشِ وَ جَنَاحَاهُ فِی الْهَوَاءِ یَخْفِقُ بِهِمَا فِی السَّحَرِ کُلَّ لَیْلَهٍ یَقُولُ سُبْحَانَ الْمَلِکِ الْقُدُّوسِ رَبِّنَا الرَّحْمَنِ (۴) الْمَلِکِ لَا إِلَهَ غَیْرُهُ (۵).

وَ رَوَی الثَّعْلَبِیُّ أَنَّ النَّبِیَّ صلی الله علیه و آله قَالَ: ثَلَاثَهُ أَصْوَاتٍ یُحِبُّهَا اللَّهُ تَعَالَی صَوْتُ

۱- ۱. فی المصدر: و عنقه.

۲- ۲. الهنه: الطائفه من اللیل.

۳- ۳. فی المصدر: رجلاه.

۴- ۴. فی المصدر: ربنا الملک الرحمن.

۵- ۵. هذه و امثالها من روایات العامّه لم تثبت من طریق الخاصّه و فیها غرابه شدیده و لعلّ المراد بالدیک ملک یشابهه و علی أی فالسکوت عنها طریق النجاه.

الدِّیکِ وَ صَوْتُ قَارِئِ الْقُرْآنِ وَ صَوْتُ الْمُسْتَغْفِرِینَ بِالْأَسْحارِ.

وَ رَوَى الْإِمَامُ أَحْمَدُ وَ أَبُو دَاوُدَ وَ ابْنُ مَاجَهْ عَنْ زَیْدِ بْنِ خَالِدٍ الْجُهَنِیِّ أَنَّ النَّبِیَّ صلی الله علیه و آله قَالَ: لَا تَسُبُّوا الدِّیکَ فَإِنَّهُ یُوقِظُ لِلصَّلَاهِ.

إسناده جید و فی لفظ فإنه یدعو إلی الصلاه قال الإمام الحلیمی قوله صلی الله علیه و آله فإنه یدعو إلی الصلاه فیه دلیل علی أن کل من استفید منه خیر لا ینبغی أن یسب و یستهان بل حقه أن یکرم و یشکر و یتلقی بالإحسان و لیس معنی دعاء الدیک إلی الصلاه أن یقول

بصراخه حقیقه الصلاه أو قد حانت الصلاه بل معناه أن العاده قد جرت بأن یصرخ صرخات متتابعه عند الفجر و عند الزوال فطره فطره الله علیها فتذکر الناس بصراخه الصلاه و لا یجوز لهم أن یصلوا بصراخه من غیر دلاله سواه إلا من جرب منه ما لا یخلف فیصیر ذلک له إشاره و الله أعلم انتهی

وَ رَوَى الْحَاكِمُ فِی الْمُسْتَدْرَكِ (١) عَنْ أَبِی هُرَیْرَهَ أَنَّ النَّبِیَّ صلی الله علیه و آله قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَذِنَ لِی أَنْ أُحَدِّثَ عَنْ دِیكٍ رِجْلَاهُ فِی الْأَرْضِ وَ عُنُقُهُ مَثْنِیَّهٌ تَحْتَ الْعَرْشِ وَ هُوَ یَقُولُ سُبْحَانَكَ مَا أَعْظَمَ شَأْنَكَ قَالَ فَیُرَدُّ عَلَیْهِ مَا یَعْلَمُ ذَلِكَ مَنْ حَلَفَ بِی كَاذِباً.

وَ رَوَى أَبُو طَالِبٍ الْمَكِّیُّ وَ الْغَزَالِیُّ عَنْ مَیْمُونِ بْنِ مِهْرَانَ أَنَّهُ قَالَ: بَلَغَنِی أَنَّ تَحْتَ الْعَرْشِ مَلَكاً فِی صُورَهِ دِیكٍ رَأْسُهُ مِنْ لُؤْلُؤَهٍ وَ جَنَاحَاهُ مِنْ زَبَرْجَدٍ أَخْضَرَ(٢)

فَإِذَا مَضَى ثُلُثُ اللَّیْلِ الْأَوَّلِ ضَرَبَ بِجَنَاحَیْهِ وَ زَقَا(٣) وَ قَالَ لِیَقُمِ الْقَائِمُونَ فَإِذَا مَضَى نِصْفُ اللَّیْلِ ضَرَبَ بِجَنَاحَیْهِ وَ زَقَا وَ قَالَ لِیَقُمِ الْمُصَلُّونَ فَإِذَا طَلَعَ الْفَجْرُ ضَرَبَ بِجَنَاحَیْهِ وَ زَقَا وَ قَالَ لِیَقُمِ الْغَافِلُونَ وَ عَلَیْهِمْ أَوْزَارُهُمْ وَ مَعْنَى زَقَا صَاحَ.

١- ١. زاد فی المصدر: فی أوائل کتاب الایمان و الطبرانی و رجاله رجال الصحیح.

٢- ٢. فی المصدر: براثنه من لؤلؤ صیصیته من زبرجد أخضر.

٣- ٣. زقا الطائر: صاح.

وَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ نَافِعٍ: أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله نَهَى عَنْ إِخْصَاءِ الْخَيْلِ وَ الْغَنَمِ وَ الدِّيكِ (۱).

و قال إنما النماء فی الخیل و تحرم المنافره بالدیکه(۲) و قال الدجاج مثلث الدال الواحده دجاجه الذکر و الأنثی فیه سواء و الهاء فیه کبطه و حمامه و من عجیب أمرها أنه یمر بها سائر السباع فلا یخشاها فإذا مر بها ابن آوی و هی علی سطح أو جدار أو شجره رمت بنفسها إلیه و توصف بسرعه الانتباه و قوه(۳) النوم و یقال إن نومها و استیقاظها إنما هو بمقدار خروج النفس و رجوعه و یقال إنما تفعل ذلک من شده الجبن و أکثر ما عندها من الحیله أنها لا تنام علی الأرض بل ترتفع علی رف أو جذع أو جدار أو ما قارب ذلک و الدجاج مشترک الطبیعه یأکل اللحم و الذباب و ذلک من طباع الجوارح و یأکل الخبز و یلقط الحب و ذلک من طباع بهائم الطیر(۴)

و الفرخ یخرج من البیضه تاره بالحضن و تاره بأن یدفن فی الزبل (۵) و نحوه.

وَ رَوَى ابْنُ مَاجَهْ مِنْ حَدِيثِ أَبِي هُرَيْرَةَ: أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله أَمَرَ الْأَغْنِيَاءَ بِاتِّخَاذِ الْغَنَمِ وَ أَمَرَ الْفُقَرَاءَ بِاتِّخَاذِ الدَّجَاجِ (۶).

۱- ۱. فی المصدر: و فی الکامل فی ترجمه عبد اللّه بن نافع مولی ابن عمر أن النبیّ صلّی اللّه علیه و آله نهی عن خصاء الدیک و الغنم و الخیل.

۲- ۲. حیاه الحیوان ۱: ۲۴۹ و ۲۵۰.

۳- ۳. فی المصدر: و توصف الدجاجه بقله النوم و سرعه الانتباه.

۴- ۴. زاد فی المصدر: و یعرف الدیک من الدجاجه و هو فی البیضه و ذلک ان البیضه اذا کانت مستطیله محدوده الاطراف فهی مخرج الاناث و ان کانت مستدیره عریضه الاطراف فهی مخرج الذکور.

۵- ۵. الزبل: السرجین او السرقین، یستفاد من ذلک أن انتاج الدجاج من وضع البیض تحت حراره، کان معمولا سابقا، و لعلّ المعاصرین تفطنوا من ذلک لاختراعهم الجدیده.

۶- ۶. زاد فی المصدر: و قال:« عند اتخاذ الأغنیاء الدجاج یأذن اللّه تعالی بهلاک القری» و فیه: یعنی ان الأغنیاء إذا ضیقوا علی الفقراء فی مکاسبهم و خالطوهم فی معایشهم تعطل سببهم و هلکوا و فی هلاک الفقراء بوار و فی ذلک هلاک القری و بوارها.

و يحل أكل الدجاج

لِمَا رَوَى الشَّيْخَانِ وَ التِّرْمِذِيُّ وَ النَّسَائِيُّ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ رهدم [زَهْدَمِ] بْنِ الْمُصْرِمِ الْحَرَمِي (۱)

قَالَ: كُنَّا عِنْدَ أَبِي مُوسَى الْأَشْعَرِيِّ فَدَعَا بِمَائِدَهٍ عَلَيْهَا لَحْمُ دَجَاجٍ فَخَرَجَ مِنْ بَنِي تَيْمِ اللَّهِ أَحْمَرُ شَبِيهٌ بِالْمَوَالِي فَقَالَ هَلُمَّ فَتَلَكَّأَ(۲)

فَقَالَ هَلُمَّ فَإِنِّي رَأَيْتُ النَّبِيَّ صلى الله عليه و آله يَأْكُلُ مِنْهُ.

و فى لفظ يأكل دجاجه و هـذا الرجل إنما تلكأ لأنها تأكل العذره(۳) فقـذره و يحتمل أن يكون تردد لالتباس الحكم عليه أو لم يكن عنده دليل فتوقف حتى يعلم حكم الله تعالى.

۱- ۱. فى المخطوطه: عن ابن رهدم مصرم الحرمى و فى المصدر: عن زهدم بن مضرم الجرمى.

۲- ۲. أى أبطأ و توقف.

۳- ۳. فى المصدر: و هذا الرجل تلكأ لانه رآه يأكل العذره.

**[ترجمه]حیاه الحیوان: دیک، جنس نر مرغ است و به صورت دیوک و دیکه جمع بسته می شود و اسم مصغر آن دویک است. این حیوان مونس و همدم نیز نامیده می شود و از خصوصیات آن این است که با فرزندانش مهربانی نمی ورزد و با یک همسر انس نمی‌گیرد. سرشتی ابلهانه دارد، زیرا هنگامی که از دیوار می افتد دیگر نمی تواند به خانه صاحب خود برگردد. این حیوان دارای خصلت های پسندیده ای است که از آن جمله نگاه یکسان به مرغان خود است و خیلی کم اتفاق می افتد که یکی از آنها را بر دیگری ترجیح دهد. شگفت آورترین ویژگی این حیوان، شناختن اوقات شبانه است که در این اوقات می خواند و تقریبا هیچ وقت این خواندن خود را ترک نمی کند - چه شب طولانی باشد چه کوتاه - و خواندن خود را تا قبل و بعد از طلوع خورشید ادامه می دهد. پاک و منزه است خداوندی که چنین خروس را هدایت کرده است. براین اساس، قاضی حسین، متولی و رافعی فتوا داده اند که جایز است در شناخت وقت نماز به خواندن خروس مجرب اعتماد کرد. از دیگر شگفتی های این حیوان، آن است که اگر تعدادی خروس در یک مکان باشند و یک خروس غریبه به میان آنها بیاید، تمامی خروس ها با آن خروس غریبه جماع می کنند. به گفته جاحظ، منظور از خروس، خروس های هندی، جلاسی، نبطی، سندی و زنگی است. همچنین به گفته جاحظ، افراد با تجربه چنین می پندارند که از ویژگی های خروس سفید و افرق، محافظت از خانه هایی است که در آن زندگی می کند و نیز به گمان آنها اگر مرد چنین خروسی را سر ببرد، همواره خانواده و ثروتش در معرض گرفتاری قرار می گیرند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خروس سفید دوست من است. باز از آن حضرت نقل است: خروس سفید دوست من و دشمن شیطان است. این حیوان از خانه صاحب خود و از هفت خانه اطراف محافظت می کند. رسول خداصلی الله علیه و آله این حیوان را در خانه و مسجد نگه می داشتند.

انس نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خروس سفید دوست من و جبرئیل است. این حیوان از خانه صاحب خود و از شانزده خانه همسایگان محافظت می کند.

شیخ محبّ الدین طبری نقل می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله خروس سفید رنگی داشتند و صحابه آن حضرت، در هنگام مسافرت خروسی را به همراه خود می بردند تا آنها را از وقت نماز آگاه گرداند.

ابو هریره از رسول پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می کند: هرگاه صدای خروس را شنیدید فضل و برکت آن را از خداوند بخواهید، زیرا آن خروس فرشته ای را دیده است و هنگامی که نعره خر را شنیدید، از شر شیطان به خدا پناه ببرید، چون آن الاغ شیطان را دیده است.

قاضی گوید: علت آن، امید به آمین گفتن ملائکه برای دعای انسان و استغفار آنها برای انسان و شهادت آنها به اخلاص انسان، و تضرع و زاری است. و از این حدیث استحباب دعا هنگام حضور صالحان و تبرک جستن به ایشان است. و به این دلیل آن حضرت به ما دستور داده اند هنگامی که الاغ نعره می زند به خدا پناه ببریم، زیرا باید از شر شیطان هنگام حضورش ترسید. لذا شایسته است در این موقع به [خدا] پناه ببریم. پایان.

در معجم طبرانی و تاریخ أصبهان آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند خروس سفیدی دارد که دو بال آن

بـا زمرد، یـاقوت و مرواریـد زینت داده شـده است. یـک بال این خروس در مشـرق و بال دیگر آن در مغرب و سـر آن در زیر عرش و پاهای آن در هوا قرار گرفته است. این خروس هر سـحر گاه اذان می گوید که اهل آسمآنها و زمین، به جز جن و انس صـدای آن را می شـنوند و در این هنگـام خروس هـای زمین به او پاسـخ می دهنـد و هنگـامی که روز قیـامت نزدیـک شـود، خداوند متعال به این خروس می فرماید: بال هایت را جمع کن و صدایت را پایین بیاور. در این هنگام اهل آسـمآنها و زمین به جز گروه انس و جن، به نزدیک شدن روز قیامت پی می برند.

جابر نقل می کند که رسول خدا صـلی الله علیه و آله فرمود: خداوند خروسی دارد که دو پایش در مرزهای زمین و سرش زیر عرش پنهان شده و هنگامی که پاسی از شب می گذرد، فریاد بر می آورد که [خداوند] پاک و منزه است و به دنبال او خروس ها فریاد بر می آورند.

در کتاب فضل الذکر از ثوبان مولی نقل است که نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند خروسی دارد که پنجه های آن در زمین زیرین و گردن آن زیر عرش خم شده و دو بال آن در هوا قرار گرفته است که هر شب به هنگام سـحر دو بال خود را به هم زده و می گویـد: پاک و منزه است خداونـدی که پادشاه پاک و پروردگار بخشـنده ماست؛ پادشاهی که جز او خـدایی نیست.

ثعلبی نقل می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند متعال سه نوع صدا را دوست می دارد: صدای خروس، صدای قاری قرآن و صدای استغفار کنند گان در سحر گاه.

زید بن خال جُهنی نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خروس را دشنام ندهید، زیرا این حیوان شما را برای نماز بیدار می کند .

اسـناد آن خوب است و در باره عبارت «فإنّه یدعو إلی الصّلاه» امام حلیمی می گوید: این فرمایش رسول خدا دلیلی بر این امر اسـت که هر کسـی که خیر و نیکی به آدمی برسانـد، سـزاوار نیست که مـورد دشـنام و اهـانت قرار گیرد، بلکه شایسـته اکرام، سپـاس و احسـان است. معنـای فرا خوانـدن خروس به نمـاز این نیست که حقیقت نماز را گفته یا فرا رسـیدن زمان آن را اعلام کنـد، بلکه بـدین معنـاست که طبق عـادت خروس به هنگام صـبحدم پی در پی فریاد برآورده و پس از سپری شـدن این وقت، براساس فطرتی که خداونـد در وجود او نهاده، مردم را با فریاد خود برای خوانـدن نماز تذکر می دهد. بنابراین مردم نباید تنها از روی فریاد خروس نماز بخواننـد، مگر آن کسـی که از روی تجربه بر او ثابت شـده که خروس در این باره اشـتباه نمی کند. الله اعلم. پایان.

ابو هریره نقل می کند که پیامبر صـلی الله علیه و آله فرمود: خداوند به من اجازه داد تا از خروسـی صحبت کنم که دو پای آن در زمین و گردنش زیر عرش خم شده و چنین آواز می خواند: خدایا تو پاک و منزه هستی و چه عظیم است شأن و منزلت تو. پس به او جواب داده می‌شود: کسی که به منِ[خدا] قسم دروغ می‌خورد این[عظمتم] را نمی‌داند.

میمون بن مهران نقـل می کنـد که رسول خـدا صـلی الله علیه و آله فرمود: به من خـبر رسـید که زیر عرش فرشـته ای به شـکل

خروس هست که سر آن از مروارید و دو بالش از زمرد سبز است. این فرشته وقتی که یک سوم شب نخست سپری می شود بال هایش را تکان داده و فریاد زده و می گوید باید ایستادگان بایستند و هنگامی که نیمی از شب گذشت، همین فرشته بال هایش را گشوده و فریاد بر آورده و می گوید نمازگزاران بایستی برخیزند و زمانی که سپیده دم فرا رسد باز دو بال خود را گشوده و فریاد زده و می گوید غافلان بایستی برخیزند که سنگینی بارشان بر دوششان است. \\"زقا\\" به معنای فریاد زدن است.

عبدالله بن نافع نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله اخته کردن اسب، گوسفند و خروس را نهی نمودند .

سود فقط در اسب است و اظهار نفرت از خروس حرام است. - . حیاه الحیوان ۱ : ۲۴۹ -۲۵۰ - کلمه دجاج، با فتحه، ضمه و کسره حرف اول خوانده می شود و مفرد آن دجاجه است؛ مذکر و مونث این واژه یکسان بوده و تاء مربوطه آن مانند تاء مربوطه بطه و حمامه است. از شگفتی های این حیوان آن است که سایر درندگان از کنار آن رد می شوند و او از آنها نمی ترسد و هنگامی که شغالی بر آن عبور کند و این حیوان در روی زمین یا دیوار یا درختی باشد، خود را جلوی شغال می اندازد. این حیوان را به آگاهی سریع و قوت خواب توصیف کرده اند و گفته اند که زمان خواب و بیداری این حیوان به اندازه نفس کشیدن و فرو بردن آن است و آورده اند که خواب و بیداری آن از شدت ترس چنین است. بیشترین تدبیر این حیوان آن است که بر روی زمین نمی خوابد، بلکه روی طاقچه یا تنه درخت یا دیوار و یا چیزی از این قبیل می رود. مرغ از طبیعتی مشترک برخوردار است، بدین معنا که هم گوشت و مگس می خورد و این از خصلت حیوانات شکاری است و هم نان و دانه می خورد که این از خصلت پرندگان اهلی و خانگی است. جوجه آن یک بار از تخمی که زیر مرغ است بیرون می آید و بار دیگر از تخمی که زیر سرگین و فضله است، خارج می شود.

ابو هریره نقل می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله به ثروتمندان فرمود که گوسفند نگه داری کنند و به فقیران فرمود که مرغ نگه داری کنند.

ابراهیم بن رهدم نقل می کند: نزد ابو موسی اشعری بودیم که او ما را به سر سفره غذایی فراخواند که گوشت مرغ داشت. در این هنگام مردی سرخ رنگ از قبیله بنی تمیم که مانند موالی بود، خارج شد. ابوموسی گفت: بفرما. آن مرد مکث کرد. دوباره گفت: بفرما زیرا من پیامبر را دیدم که از آن می خورد.

در نقلی دیگر: «گوشت مرغ می خورد». و آن مرد تمیمی درنگ کرد زیرا دیده بود که آن مرغ نجاست می خورد و آن را پاک نمی شمرد، احتمال می رود آن مرد درباره حکم خوردن گوشت مرغ تردید داشته یا اینکه چون دلیلی در این باره نداشته، درنگ کرد تا اینکه به حکم خداوند متعال پی برد .

**[ترجمه]

باب ۳ الحمام و أنواعه من الفواخت و القماري و الدباسي و الوراشي و غيرها

الأخبار

«۱»

الْعِلَلُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُوسَى الْمُتَوَكِّلِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ السَّعْدَآبَادِيِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ يُونُسَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُسْكَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: إِنَّ الشَّيْ ءَ إِذَا اخْتَلَفَ لَمْ يُلْقَحْ قُلْتُ فَإِنَّ النَّاسَ يَزْعُمُونَ الطَّيْرُ الرَّاعِبِيُ (۱)

أَحَدُ أَبَوَيْهِ وَرَشَانٌ وَ قَدْ نَرَاهُ يَبِيضُ وَ يُفْرِخُ قَالَ كَذَبُوا إِنَّهُ قَدْ يُلْقَى الْوَرَشَانُ عَلَى الطَّيْرِ فَيَتَزَاوَجُ وَ يَبِيضُ وَ يُفْرِخُ وَ لَا يُفْرِخُ نَسْلُهُ أَبَداً(۲).

**[ترجمه]علل: عبداله بن مُسكان نقل مى كند كه امام صادق عليه السلام فرمود: هرگاه يک جنسى [از حيوان] با جنس ديگرى مختلط شود، بارور نمى شوند. گفتم مردم گمان مى كنند يک از والدين كبوتر راعبى، ورشان است و ما مى بينيم كه اين كبوتر هم تخم مى گذارد و هم جوجه به دنيا مى آورد. امام فرمود: دروغ مى گويند، گاهى ورشان با پرنده[راعبى] جفت گيرى كرده و تخم گذاشته و جوجه مى آورد، ولى نسل آنها هيچ وقت جوجه نمى‌آورد. - . الخصال ۲ : ۱۸۱ -

**[ترجمه]

تبيان

قوله إن الشي ء إذا اختلف لم يلقح أي إذا تولد الحيوان من جنسين مختلفين يكون عقيما لا يلد فقال الراوي الراعبي مع كونه من جنسين مختلفين يبيض و يفرخ و جوابه عليه السلام يحتمل وجهين أحدهما تكذيب الناس في ذلك و إفاده أنه لا يبيض و لا يفرخ بل كل راعبي يتولد من جنسين و ثانيهما أن يكون المعنى أن ما يحصل من الورشان و الجنس الآخر هو غير الراعبي و لا يفرخ و لعله أظهر.

و قال الدميري الراعبي طائر متولد بين الورشان و الحمام و هو شكل عجيب قاله القزويني (۳).

و قال الورشان هو ساق حر و قيل طائر متولد بين الفاخته و الحمامه و بعضهم يسميه الوراشين و هو أصناف منها النوبي و هو أسود حجازي إلا أنه أشجى صوتا من الورشان يوصف بالحنو على الأولاد حتى أنه ربما قتل نفسه إذا رآها

ص: ۱۲

۱- ۱. في المصدر: ان الطير الراعبي.

۲- ۲. الخصال ۲: ۱۸۱(طبعه قم).

۳- ۳. حياه الحيوان ۱: ۲۶۵.

فی ید القانص (۱).

و قال ساق حر الورشان و هو ذکر القماری لا یختلفون فی ذلک (۲).

**[ترجمه]منظور از اینکه وقتی چیزی بـا چیز دیگری مختلط شود، بـارور نمی شود، این است که وقـتی حیوانی از دو جنس مختلف به دنیـا بیایـد، عقیم شـده و نمی زایـد. از پاسـخ امـام به راوی که گفت کبوتر راعـبی بـا اینکه دو رگه است ولی تخم گذاشـته و جوجه می آورد نیز دو برداشت می توانـد کرد: نخست، اینکه مردم در این باره اشـتباه می کنند و این پرنده نه تخم گذاشـته و نه جـوجه می آورد، بلکه کبوتر راعـبی از دو جنس متفـاوت زاده می شود. دوم، اینکه آنچه که از کبوتر ورشـان و جنس دیگر به وجود می آید، راعبی نبوده و جوجه نمی آورد؛ این برداشت درست تر است.

دمیری می گوید: راعبی پرنده ای است که از آمیزش کبوتر صحرایی به نام ورشان و کبوتر به وجود می آید و به گفته قزوینی شکل عجیبی دارد. -. حیاه الحیوان ۱ : ۲۶۵ -

می گوید: «ساق حر»، ورشان است که آن همان قمری نر است و گفته شده پرنده ای است که از فاخته و کبوتر متولد می شود و برخی آن را وراشـین می نامنـد. این حیوان چنـد نوع دارد، از جمله نوبی که پرنده ای سـیاه رنگ حجازی است که آواز آن حزن انگیزتر از ورشـان بوده و به محبت و عطوفت به فرزنـدان خود شـهرت دارد، به گونه ای که چه بسا وقتی بچه خود را در دست شکارچی ببیند خود را می کشد. -. حیاه الحیوان ۲ : ۲۸۴ -

می گوید ورشان جنس نر قمری است و در این باره اختلافی وجود ندارد. -. حیاه الحیوان ۲ : ۸ -

**[ترجمه]

«۲»

الْعُيُونُ، وَ الْعِلَلُ، بِالْإِسْنَادِ الْمُتَقَدِّمِ: سَأَلَ الشَّامِيُّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام عَنْ مَعْنَى هَدِيرِ الْحَمَامِ الرَّاعِبِيَّةِ فَقَالَ تَدْعُو عَلَى أَهْلِ الْمَعَازِفِ وَ الْقِيَانِ وَ الْمَزَامِيرِ وَ الْعِيدَانِ (۳).

**[ترجمه]عیون و علـل: مردی شامی از امیر المؤمنین علیه السـلام از صـدای آواز کبوتر راعبی پرسـید و امام در پاسـخ فرمود: نوازنـدگان، کنیزان خواننده، نوازندگان سازهای بادی و زهی را نفرین می‌کند. -. عیون الأخبار ۱ : ۲۴۶ علل الشرائع ۲ : ۲۸۳ - ۲۸۴ -

**[ترجمه]

بیان

فی القاموس المعازف الملاهی کالعود و الطنبور و الواحـد عزف أو معزف کمنبر و مکنسه و القیان جمع القینه الأمه المغنیه فهو

عطف علی الأهل و یقدر المضاف فی الأخیرین.

**[ترجمه]در قاموس معازف به معنای آلات موسیقی مانند عود و طنبور آمده و مفرد آن عزف یا معزف مانند منبر و منسکه است. قیان جمع قینه، کنیز آواز خوان و عطف بر أهل است. در دو مورد آخری مضاف مقدر است.

**[ترجمه]

«۳»

الْإِخْتِصَاصُ، وَ الْبَصَائِرُ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْبَزَنْطِیِّ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا قَالَ: أُهْدِیَ إِلَی أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فَاخِتَهٌ وَ وَرَشَانٌ وَ طَیْرٌ رَاعِبِیٌّ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام أَمَّا الْفَاخِتَهُ فَتَقُولُ فَقَدْتُکُمْ فَقَدْتُکُمْ فَافْقِدُوهَا قَبْلَ أَنْ تَفْقِدَکُمْ فَأَمَرَ بِهَا فَذُبِحَتْ وَ أَمَّا الْوَرَشَانُ فَیَقُولُ قُدِّسْتُمْ قُدِّسْتُمْ فَوَهَبَهُ لِبَعْضِ أَصْحَابِهِ وَ الطَّیْرُ الرَّاعِبِیُّ یَکُونُ عِنْدِی أُسَرُّ بِهِ (۴).

**[ترجمه]اختصاص و بصائر: نقل است که به امام صادق علیه السلام فاخته، ورشان و پرنده راعبی هدیه دادند. امام فرمود: فاخته می گوید شما را از بین بردم، شما را از بین بردم، پس آن را از بین ببرید قبل از آنکه او شما را از بین ببرد. لذا فرمود تا آن را ذبح کنند. سپس امام فرمود: ورشان می گوید: مقدس کردند شما را مقدس کردند شما را، و آن را به یکی از صحابه خود بخشید. درباره راعبی فرمود: وقتی پرنده راعبی نزد من است، با بودن آن خوشحال می شوم. - . اختصاص: ۲۹۴، بصائر الدرجات: ۲۳۴ -

**[ترجمه]

بیان

قال الدمیری الفاخته واحده الفواخت من ذوات الأطواق زعموا أن الحیات تهرب من صوتها و هی عراقیه و لیست حجازیه و فیها فصاحه و حسن صوت و فی طبعها الأنس و تعیش فی الدور و العرب تصفها بالکذب فإن صوتها عندهم هذا أوان الرطب تقول ذلک و النخل لم تطلع و تعمر(۵) و قد ظهر منه ما عاش خمسا و عشرین سنه و ما عاش أربعین سنه(۶).

۱- ۱. حیاه الحیوان ۲: ۲۸۴.

۲- ۲. حیاه الحیوان ۲: ۸.

۳- ۳. عیون الأخبار ج ۱ ص ۲۴۶ علل الشرائع ۲: ۲۸۳ و ۲۸۴ فیه: القینات.

۴- ۴. الاختصاص: ۲۹۴ فیه: انسی به، بصائر الدرجات: ۲۳۴ ط التبریز.

۵- ۵. فی المصدر: و هذا الطائر یعمر کثیرا.

۶- ۶. حیاه الحیوان ۲: ۱۳۷ و ۱۳۸.

**[ترجمه]دمیری می گوید: «فاخته» مفرد فواخت، از تیره پرندگان طوق دار است. گمان می کردند که مارها از آواز این پرنده فرار می کنند. این پرنده حجازی نبوده و عراقی است و فصاحت و صدای نیکویی دارد و در سرشت این پرنده مؤانست نهفته شده است. در خانه ها زندگی می کند و عرب ها آن را به دروغ گویی توصیف کرده اند و از نظر آنها صدای آن این است: زمان رسیدن خرماست. در حالی که وقتی این را می گوید که درخت خرما هنوز شکوفه نداده است. و بسیار عمر می... کند حتی دیده شده بیست و پنج یا چهل سال عمر کرده است. - . حیاه الحیوان ۲ : ۱۳۷ - ۱۳۸ -

**[ترجمه]

«۴»

الْبَصَائِرُ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ النَّضْرِ عَنِ الْحَلَبِيِّ عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ أَبِي أَحْمَدَ عَنْ شُعَيْبِ بْنِ الْحَسَنِ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام جَالِساً فَسَمِعَ صَوْتاً مِنَ الْفَاخِتَةِ فَقَالَ تَدْرُونَ مَا تَقُولُ قَالَ قُلْتُ لَا قَالَ تَقُولُ فَقَدْتُكُمْ فَافْقِدُوهَا قَبْلَ أَنْ تَفْقِدَكُمْ (۱).

و منه عن البرقی عن النضر عن یحیی الحلبی عن ابن مسکان عن أبی أحمد عن سعد بن الحسن عن أبی جعفر علیه السلام: مثله (۲).

**[ترجمه]بصائر: شعیب بن حسن نقل می کند: نزد امام باقر علیه السلام نشسته بودم که ایشان صدای فاخته‌ای را شنیدند و فرمود: آیا می دانید چه می گوید؟ گفتم نه. فرمود: می گوید: شما را از بین بردم. سپس امام فرمود: آن را از بین ببرید قبل از آنکه آن شما را از بین ببرد. - . بصائر الدرجات: ۳۴۳ -

در همان کتاب با سندی دیگر از امام باقر علیه السلام نقل شده است. - . بصائر الدرجات: ۳۴۴ -

**[ترجمه]

«۵»

وَ مِنْهُ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ سَعِيدِ بْنِ جَنَاحٍ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَفْصِ بْنِ الْبَخْتَرِيِّ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا قَالَ: سَمِعْتُ فَاخِتَةً تَصِيحُ مِنْ دَارِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فَقَالَ أَ تَدْرُونَ مَا تَقُولُ هَذِهِ الْفَاخِتَةُ قَالَ قُلْتُ لَا قَالَ تَقُولُ فَقَدْتُكُمْ أَمَا إِنَّا لَنَفْقِدَنَّهَا قَبْلَ أَنْ تَفْقِدَنَا قَالَ فَأَمَرَ بِهَا فَذُبِحَتْ (۳).

**[ترجمه]بصائر: حفص بن بختری نقل می کند: صدای فاخته‌ای را شنیدم که از خانه امام صادق علیه السلام می آمد. امام فرمود: آیا می دانید این فاخته چه می گوید؟ گفتم نه. فرمود: می گوید: شما را از بین می برم، ولی ما قطعا او را از بین می بریم قبل از اینکه او ما را از بین ببرد. سپس فرمود تا آن را ذبح کنند و آن را ذبح کردند. - . بصائر الدرجات: ۳۴۴ -

**[ترجمه]

«۶»

وَ مِنْهُ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ وَ الْبَرْقِيِّ عَنِ النَّضْرِ عَنْ يَحْيَى الْحَلَبِيِّ عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ دَاوُدَ بْنِ فَرْقَدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ سِنَانٍ قَالَ: كُنَّا عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَسَمِعَ صَوْتَ فَاخِتَةٍ فِي الدَّارِ فَقَالَ أَيْنَ هَذِهِ الَّتِي أَسْمَعُ صَوْتَهَا قُلْنَا هِيَ فِي الدَّارِ أُهْدِيَتْ لِبَعْضِهِمْ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَمَا لَنَفْقِدَنَّكِ قَبْلَ أَنْ تَفْقِدَنَا قَالَ ثُمَّ أَمَرَ بِهَا فَأُخْرِجَتْ مِنَ الدَّارِ(۴).

**[ترجمه]بصائر: علی بن سنان نقل می کند: نزد امام صادق علیه السلام بودیم که ایشان آواز فاخته‌ای را در خانه شنیدند و فرمود: این کجاست که صدای آن را می شنوم؟ گفتیم در خانه است که به یکی از اهل خانه هدیه داده شده است. امام فرمود: بی شک تو را از بین می بریم قبل از آنکه تو ما را از بین ببری. سپس حضرت دستور دادند تا آن را بیرون کنند و آن پرنده از خانه بیرون شد. - . بصائر الدرجات: ۳۴۶ -

**[ترجمه]

بیان

ربما یحمل دعاؤها علی صاحب البیت بأنها لخساستها و بعض جهات الشر فیها فی صوتها نحوسه تترتب علیها الجلاء و الهلاک فکأنها تدعو علی صاحب البیت و لا ضروره فی ارتکاب هذه التکلفات کما عرفت سابقا.

**[ترجمه]چه بسا که نفرین آن پرنده بر صاحب خانه بر این حمل می‌شود که این پرنده به سبب خساست و بعضی جهات شرّی که در او هست، در صدایش نُحُوستی وجود دارد که موجب در به دری و هلاکت صاحب خانه می شود پس گویا که صاحب خانه را نفرین می کند. ولی ضرورتی ندارد که خود را درگیر این تکلفات کنیم، همانگونه که پیش تر دریافتی.

**[ترجمه]

«۷»

كَامِلُ الزِّيَارَهِ، عَنْ أَبِيهِ وَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: اتَّخِذُوا الْحَمَامَ الرَّاعِبِيَّهَ فِي

۱- ۱. بصائر الدرجات: ۳۴۳.

۲- ۲. بصائر الدرجات: ۳۴۴.

۳- ۳. بصائر الدرجات: ۳۴۴.

۴- ۴. بصائر الدرجات: ۳۴۶.

بُيُوتِكُمْ فَإِنَّهَا تَلْعَنُ قَتَلَهَ الْحُسَيْنِ علیه السلام (١).

الکافی، عن علی بن إبراهیم: مثله (٢).

**[ترجمه]کامل الزِّیاره: امام صادق علیه السلام فرمود: کبوتر راعبی را در خانه هایتان نگه داری کنید، زیرا این پرنده بر قاتلان امام حسین علیه السلام لعن می فرستد. - . کامل الزیارات: ٩٨ -

در کتاب کافی نیز نقل شده است. - . کافی ۶ : ۵۴٧ - ۵۴٨ -

**[ترجمه]

«٨»

الْكَامِلُ، عَنْ أَبِيهِ وَ أَخِيهِ وَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ جَمِيعاً عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ عَنِ الْجَامُورَانِيِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ صَنْدَلٍ عَنْ دَاوُدَ بْنِ فَرْقَدٍ قَالَ: كُنْتُ جَالِساً فِي بَيْتِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فَنَظَرْتُ إِلَى الْحَمَامِ الرَّاعِبِيِّ يُقَرْقِرُ طَوِيلًا فَنَظَرَ إِلَيَّ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام طَوِيلًا فَقَالَ يَا دَاوُدُ أَ تَدْرِي مَا يَقُولُ هَذَا الطَّيْرُ قُلْتُ لَا وَ اللَّهِ جُعِلْتُ فِدَاكَ قَالَ يَدْعُو عَلَى قَتَلَةِ الْحُسَيْنِ علیه السلام فَاتَّخِذُوهُ فِي مَنَازِلِكُمْ (٣).

الکافی، عن العده عن أحمد بن محمد عن الجامورانی: مثله (۴).

**[ترجمه]کامل الزِّیاره: داود بن فرقد نقل می کند: در خانه امام صادق علیه السلام نشیته بودم و به کبوتر راعبی نگاه کردم که مدت طولانی آواز می خواند. امام فرمود: ای داود، آیا می دانی این پرنده چه می گوید؟ گفتم نه به خدا، جانم به فدای تو. امام فرمود: بر قاتلان امام حسین علیه السلام لعن و نفرین می فرستد، پس آن را در خانه های خود نگاه دارید. - . کامل الزیارات: ٩٨ -

در کتاب کافی نیز نقل شده است.

**[ترجمه]

«٩»

إِرْشَادُ الْمُفِيدِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ كَرَامَهَ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ الثُّمَالِيِّ قَالَ: كَانَتْ لِابْنِ ابْنَتِي حَمَامَاتٌ فَذَبَحْتُهُنَّ غَضَباً ثُمَّ خَرَجْتُ إِلَى مَكَّهَ فَدَخَلْتُ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدٍ الْبَاقِرِ علیه السلام قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ فَلَمَّا طَلَعَتْ رَأَيْتُ فِيهَا حَمَاماً كَثِيراً قَالَ قُلْتُ أَسْأَلُهُ مَسَائِلَ وَ أَكْتُبُ مَا يُجِيبُنِي عَنْهَا وَ قَلْبِي مُتَفَكِّرٌ فِيمَا صَنَعْتُ بِالْكُوفَهِ وَ ذَبْحِي لِتِلْكَ الْحَمَامَاتِ مِنْ غَيْرِ مَعْنًى وَ قُلْتُ فِي نَفْسِي لَوْ لَمْ يَكُنْ فِي الْحَمَامِ خَيْرٌ لَمَا أَمْسَكَهُنَّ فَقَالَ لِي أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام مَا لَكَ يَا بَا حَمْزَةَ قُلْتُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ خَيْرٌ قَالَ كَانَ قَلْبُكَ فِي مَكَانٍ آخَرَ قُلْتُ إِي وَ اللَّهِ وَ قَصَصْتُ عَلَيْهِ الْقِصَّهَ وَ حَدَّثْتُهُ بِأَنِّي ذَبَحْتُهُنَّ فَالْآنَ أَنَا أَعْجَبُ بِكَثْرَهِ مَا عِنْدَكَ مِنْهَا قَالَ فَقَالَ

الْبَاقِرُ علیه السلام بِئْسَ مَا صَنَعْتَ یَا أَبَا حَمْزَهَ أَ مَا عَلِمْتَ أَنَّهُ إِذَا کَانَ مِنْ أَهْلِ الْأَرْضِ عبثا [عَبَثٌ] بِصِبْیَانِنَا نَدْفَعُ عَنْهُمُ الضَّرَرَ بِانْتِفَاضِ الْحَمَامِ وَ أَنَّهُنَّ یُؤْذِنَّ بِالصَّلَاهِ فِی آخِرِ اللَّیْلِ فَتَصَدَّقْ عَنْ کُلِّ وَاحِدَهٍ مِنْهُنَّ دِینَاراً فَإِنَّکَ قَتَلْتَهُنَّ غَضَباً(۵).

۱- ۱. کامل الزیارات: ۹۸.

۲- ۲. فروع الکافی ۶: ۵۴۷ و ۵۴۸ زاد فی آخره: و لعن اللّه قاتله.

۳- ۳. کامل الزیارات: ۹۸.

۴- ۴. فروع الکافی ۶: ۵۴۷ فیه: الی حمام راعبی یقرقر فنظر.

۵- ۵. إرشاد المفید.

**[ترجمه]ارشاد مفید: ابو حمزه ثمالی نقل می کند: پسر دخترم کبوترانی داشت که من با خشم آنها را ذبح کردم. سپس عازم مکه شدم و پیش از طلوع خورشید نزد امام باقر علیه السلام رفتم. آنگاه که خورشید طلوع کرد در خانه کبوتران زیادی را دیدم. راوی می گوید از امام مسائلی را پرسیده و پاسخ آنها را می نوشتم و در باره کاری که در کوفه انجام داده و به ذبح بدون دلیلِ آن کبوتران می اندیشیدم؛ با خود گفتم اگر کبوتر خیر و منفعتی نداشت امام علیه السلام آنها را نگه نمی داشت. سپس امام به من فرمود: ای ابو حمزه تو را چه شده است؟ گفتم: ای پسر رسول خدا، خوبم. فرمود: دلت جای دیگری است. گفتم: آری به خدا سوگند، و ماجرا را برایشان تعریف کرده و گفتم که من آنها را ذبح کردم و اکنون از کثرت آنها نزد شما در شگفتم. امام باقر علیه السلام فرمود: ای ابو حمزه چه کار بدی کردی! آیا نمی دانستی که اگر از اهل زمین[منظور جنیان هستند] آزاری متوجه کودکان ما باشد، ما ضرر و زیان را از ایشان با بال زدن کبوتر دفع می کنیم؟ این کبوتران در پایان شب برای نماز خواندن اذان می گویند. پس به ازای هر یک از آنها یک دینار صدقه بده، چرا که از روی خشم آنها را کشته ای. - . کافی ۶ : ۵۴۷ -

**[ترجمه]

بیان

انتفاض الحمام تحركها و نفض أجنحتها و يدل على لزوم الكفاره إذا قتل الحمام غضبا و لعله محمول على الاستحباب و لم أر من تعرض له.

**[ترجمه]انتفاض الحمام: حركت كردن كبوتر و تكان دادن بال های خود. این حدیث بر لزوم كفاره دادن در زمانی است كه كبوتر از روی خشم كشته شود و چه بسا بر استحباب این امر دلالت كند و من ندیدم كسی این مطلب را ذكر كند.

**[ترجمه]

«۱۰»

طِبُّ الْأَئِمَّهِ،(۱) عَنْ عَلِيِّ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ كَرَامَهَ قَالَ: رَأَيْتُ فِي مَنْزِلِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عليهما السلام زَوْجَ حَمَامٍ أَمَّا الذَّكَرُ فَإِنَّهُ كَانَ أَخْضَرَ بِهِ شَيْ ءٌ مِنَ السَّمْرِ وَ أَمَّا الْأُنْثَى فَسَوْدَاءَ وَ رَأَيْتُهُ يَفُتُّ لَهُمَا الْخُبْزَ وَ هُوَ عَلَى الْخِوَانِ وَ يَقُولُ إِنَّهُمَا لَيُحَرِّكَانِ مِنَ اللَّيْلِ وَ يُؤْنِسَانِ وَ مَا مِنِ انْتِفَاضَهٍ يَنْتَفِضَانِهَا مِنَ اللَّيْلِ إِلَّا دَفَعَ اللَّهُ بِهَا مَنْ دَخَلَ الْبَيْتَ مِنَ الْأَرْوَاحِ.

**[ترجمه]طبّ الأَئمّه: - . طبّ الأئمّه : ۱۱۱ - محمد بن كرامه نقل می كند: در منزل امام موسی بن جعفر علیه السلام یک جفت كبوتر دیدم كه نر آن سبز مایل به گندمگون و مادّه آن سیاه بود. امام علیه السلام را دیدم كه برای این دو كبوتر بر روی سفره نان خُرد كرده و می فرمود: این دو كبوتر در شب بال می‌زنند و [با اهل خانه] أنس می گیرند و به واسطه هر بالی كه در شب می‌زنند خداوند جنیانی را كه داخل خانه شده‌اند، دفع می‌نماید.

**[ترجمه]

بیان

الأرواح الجن.

**[ترجمه]ارواح یعنی جنّ.

**[ترجمه]

«۱۱»

مَشَارِقُ الْأَنْوَارِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: عَادَانَا مِنْ كُلِّ شَیْ ءٍ حَتَّی مِنَ الطُّیُورِ الْفَاخِتَهِ وَ مِنَ الْأَیَّامِ الْأَرْبِعَاءِ(۲).

**[ترجمه]مشارق الأنوار: امام باقر علیه السلام فرمود: از هر چیزی بعضی با ما دشمنی ورزیدند، حتی در میان پرندگان، فاخته و در میان روزها، روز چهارشنبه.

**[ترجمه]

«۱۲»

الْكَافِی، عَنِ الْعِدَّهِ عَنْ سَهْلٍ عَنْ عَلِیِّ بْنِ سُلَیْمَانَ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَخْلَدٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: لَنَفْضَهٌ مِنْ حَمَامَهٍ مُنَمَّرَهٍ أَفْضَلُ مِنْ سَبْعِ دُیُوكٍ فُرْقٍ بِیضٍ (۳).

**[ترجمه]کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: یک تکان کبوتر خال دار بهتر از هفت خروس سفید افرق است. - . کافی ۶ : ۵۴۹ - ۵۵۰ -

**[ترجمه]

بیان

قال فی القاموس النمره بالضم النكته من أی لون كان و الأنمر ما فیه نمره بیضاء و أخری سوداء و هی نمراء و النمر ككتف و بالكسر سبع معروف سمی للنمر التی فیه.

**[ترجمه]در قاموس نمره با ضمه به معنای خال و نقطه به هر رنگی است. أنمر چیزی را گویند که نقطه های سفید و سیاه در آن باشد و مونث آن نمراء می باشد. نَمِر بر وزن کتف همان حیوان درنده مشهور است که به دلیل خال دار بودن به این اسم نامیده شده است.

**[ترجمه]

«۱۳»

الْكَافِی، عَنْ عِدَّهٍ مِنْ أَصْحَابِهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ بَكْرِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی حَمْزَهَ عَنْ عُثْمَانَ الْأَصْبَهَانِیِّ قَالَ: أُهْدِیَتْ لِإِسْمَاعِیلَ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام صُلْصُلًا فَدَخَلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فَلَمَّا رَآهُ قَالَ هَذَا الطَّیْرُ الْمَشْئُومُ أَخْرِجُوهُ فَإِنَّهُ یَقُولُ فَقَدْتُكُمْ فَافْقِدُوهُ قَبْلَ أَنْ یَفْقِدَكُمْ (۴).

ص: ۱۶

۱- ۱. طبّ الأئمّه:

۲- ۲. مشارق الأنوار: لیست عندی نسخته.

۳- ۳. فروع الكافی ۶: ۵۴۹ و ۵۵۰ فیه:« علی بن سلیمان بن رشید» و فیه:« القاسم ابن عبد الرحمن الهاشمی» و تقدم الحدیث بتمامه فی الباب السابق.

۴- ۴. فروع الكافی ۶: ۵۵۱.

الْبَصَائِرُ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ بَكْرِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی حَمْزَهَ عَنْ عُمَرَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَصْبَهَانِیِّ: مِثْلَهُ (۱).

**[ترجمه]کافی: به اسماعیل پسر امام صادق علیه السلام فاخته یی هدیه داده شد. امام صادق علیه السلام وارد شدند و هنگامی که آن را دیدند، فرمود: این پرنده نحس است، آن را بیرون کنید، زیرا آن می گوید شما را از بین بردم. پس شما پیش از آنکه آن شما را از بین ببرد، آن را از بین ببرید. - . کافی ۶ : ۵۶۴ -

در کتاب بصائر نیز نقل شده است. - . بصائر الدرجات: ۳۴۵ -

**[ترجمه]

بیان

قال الدمیری الصلصل بالضم الفاخته و کذا ذکره الجوهری و غیره و قال الفیروزآبادی الصلصل کهدهد طائر أو الفاخته.

**[ترجمه]دمیری در باره کلمه الصُّلصُل می گوید که همان فاخته است. جوهری و دیگران نیز چنین گفته اند. فیروز آبادی آن را بر وزن هدهد دانسته و گفته پرنده‌ایست یا فاخته است.

**[ترجمه]

«۱۴»

الْکَافِی، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ یَحْیَی عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَکَمِ وَ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ مُعَاوِیَهَ بْنِ وَهْبٍ قَالَ: الْحَمَامُ مِنْ طُیُورِ الْأَنْبِیَاءِ علیهم السلام (۲).

**[ترجمه]کافی: معاویه بن وهب نقل می کند: کبوتر از پرندگان پیامبران است. - . کافی ۶ : ۵۴۶ -

**[ترجمه]

«۱۵»

وَ مِنْهُ، عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّی بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ الْوَشَّاءِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَی مَوْلَی آلِ سَامٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام یَقُولُ: إِنَّ أَوَّلَ حَمَامٍ کَانَ بِمَکَّهَ حَمَامٌ کَانَ لِإِسْمَاعِیلَ علیه السلام (۳).

**[ترجمه]کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: اولین کبوتران در مکه، کبوتران اسماعیل بود. - . کافی ۶ : ۵۴۶ -

**[ترجمه]

«۱۶»

وَ مِنْهُ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَيْرٍ عَنْ حَفْصِ بْنِ الْبَخْتَرِیِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام: أَنَّ أَصْلَ حَمَامِ الْحَرَمِ بَقِيَّةُ حَمَامٍ كَانَ لِإِسْمَاعِيلَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ علیهما السلام اتَّخَذَهَا كَانَ يَأْنَسُ بِهَا فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام يُسْتَحَبُّ أَنْ يَتَّخِذَ طَيْراً مَقْصُوصاً يَأْنَسُ بِهِ مَخَافَةَ الْهَوَامِ (۴).

**[ترجمه]کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: کبوتران حرم، باز مانده کبوتر اسماعیل فرزند ابراهیم هستند که آن را نگه داشته و با آن مأنوس بود. سپس امام فرمود: مستحب است که انسان کبوتر بال چیده را به دلیل ترس از جن نگاه دارد. - . کافی ۶ : ۵۶۴ -

**[ترجمه]

بيان

الهوام جمع الهامه و هی كل ذات سم يقتل و قد يقع الهوام علی كل ما يدب من الحيوان و إن لم يقتل و كأن المراد هنا الجن و إن احتمل أن يكون نافعا لدفع الهوام أيضا.

**[ترجمه]هوام، جمع هامه به معنای هر چیز سم دار که کشنده است. این کلمه گاهی به معنای حیوانات خزنده است هر چند کشنده نباشند. بسا که منظور از آن در اینجا، جن باشد. و احتمال دارد که کبوتر برای دفع هوام سودمند باشد.

**[ترجمه]

«۱۷»

الْكَافِی، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ صَالِحِ بْنِ أَبِی حَمَّادٍ عَنِ الْوَشَّاءِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَائِذٍ عَنْ أَبِی خَدِيجَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام يَقُولُ: هَذِهِ الْحَمَامُ حَمَامُ الْحَرَمِ هِیَ مِنْ نَسْلِ حَمَامِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الَّتِی كَانَتْ لَهُ (۵).

۱- ۱. بصائر الدرجات: ۳۴۵.

۲- ۲. فروع الكافی ۶: ۵۴۶.

۳- ۳. فروع الكافی ۶: ۵۴۶ فيه: حمام لإسماعيل عليه السلام .

۴- ۴. فروع الكافی ۶: ۵۶۴ فيه: تأنس به.

۵- ۵. فروع الكافی ۶: ۵۴۶.

**[ترجمه]کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: این کبوتران حرم از نسل کبوتران اسماعیل فرزند ابراهیم هستند. - . کافی ۶ : ۵۴۶ -

**[ترجمه]

«۱۸»

وَ مِنْهُ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ صَالِحِ بْنِ أَبِی حَمَّادٍ وَ الْحُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ جَمِيعاً عَنِ الْوَشَّاءِ عَنِ ابْنِ عَائِذٍ عَنْ أَبِی خَدِيجَةَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: لَيْسَ مِنْ بَيْتٍ فِيهِ حَمَامٌ إِلَّا لَمْ يُصِبْ أَهْلَ ذَلِكَ الْبَيْتِ آفَةٌ مِنَ الْجِنِّ إِنَّ سُفَهَاءَ الْجِنِّ يَعْبَثُونَ فِی الْبَيْتِ فَيَعْبَثُونَ بِالْحَمَامِ وَ يَدَعُونَ الْإِنْسَانَ (۱).

**[ترجمه]کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: هر خانه ای که در آن کبوتر باشد، از آفت جن در امان است. جنیان نادان در خانه با کبوتران بازی کرده و انسان را رها می کنند. - . کافی ۶ : ۵۴۶ -

**[ترجمه]

«۱۹»

وَ مِنْهُ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ الدِّهْقَانِ عَنْ دُرُسْتَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: شَكَا رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله (۲)

الْوَحْشَةَ فَأَمَرَهُ أَنْ يَتَّخِذَ فِی بَيْتِهِ زَوْجَ حَمَامٍ (۳).

**[ترجمه]کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: مردی از وحشت(تنهایی) خود نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله شکایت نمود. حضرت به وی فرمود که در خانه خود یک جفت کبوتر نگاه دارد. - . کافی ۶ : ۵۴۶ ، الفقیه ۳ : ۲۲۰ -

**[ترجمه]

«۲۰»

وَ مِنْهُ، عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِهِ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الْجَامُورَانِيِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِی حَمْزَةَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ صَنْدَلٍ عَنْ زَيْدٍ الشَّحَّامِ قَالَ: ذُكِرَتِ الْحَمَامُ عِنْدَ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فَقَالَ اتَّخِذُوهَا فِی مَنَازِلِكُمْ فَإِنَّهَا مَحْبُوبَةٌ لَحِقَتْهَا دَعْوَةُ نُوحٍ علیه السلام وَ هِيَ آنَسُ شَيْ ءٍ فِی الْبُيُوتِ.

**[ترجمه]کافی: نزد امام صادق علیه السلام سخن از کبوتر به میان آمد. ایشان فرمود: آن را در خانه هایتان نگاه دارید، زیرا آن پرنده ای دوست داشتنی است که دعای نوح شامل حالش شد و این پرنده مأنوس ترین چیز در خانه هاست.

**[ترجمه]

«۲۱»

وَ مِنْهُ، عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّی بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْوَشَّاءِ عَنْ رَجُلٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ یَزِیدَ عَنْ أَبِی سَلَمَهَ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام: الْحَمَامُ طَیْرٌ مِنْ طُیُورِ الْأَنْبِیَاءِ علیهم السلام الَّتِی کَانُوا یُمْسِکُونَ فِی بُیُوتِهِمْ وَ لَیْسَ مِنْ بَیْتٍ فِیهِ حَمَامٌ إِلَّا لَمْ یُصِبْ (۴) أَهْلَ ذَلِکَ الْبَیْتِ آفَهٌ مِنَ الْجِنِّ إِنَّ سُفَهَاءَ الْجِنِّ یَعْبَثُونَ فِی الْبَیْتِ فَیَعْبَثُونَ بِالْحَمَامِ وَ یَدَعُونَ النَّاسَ قَالَ فَرَأَیْتُ فِی بَیْتِ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام حَمَاماً لِابْنِهِ إِسْمَاعِیلَ علیه السلام (۵).

**[ترجمه]کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: کبوتر، پرنده ای از پرندگان انبیاء است که آن را در خانه های خود نگاه می داشتند. هر خانه ای که در آن کبوتر باشد، اهل آن خانه از آفت جن در امان خواهد ماند، زیرا جنیان نادان در خانه با کبوتران بازی کرده و مردم را رها می کنند. راوی نقل می کند که من در خانه امام کبوتری را دیدم که مال فرزندشان اسماعیل بود. - . کافی ۶ : ۵۴۷ -

**[ترجمه]

«۲۲»

وَ مِنْهُ، عَنْ عِدَّهٍ مِنْ أَصْحَابِهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ یَحْیَی عَنْ جَدِّهِ الْحَسَنِ بْنِ رَاشِدٍ عَنْ یَعْقُوبَ بْنِ جَعْفَرٍ قَالَ قَالَ أَبُو الْحَسَنِ الْأَوَّلُ علیه السلام: وَ نَظَرْتَ (۶)

ص: ۱۸

۱- ۱. فروع الکافی ۶: ۵۴۶.

۲- ۲. فی المصدر: الی رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله.

۳- ۳. فروع الکافی ۶: ۵۴۶. و روی الصدوق نحوه مرسلا فی الفقیه ۳: ۲۲۰.

۴- ۴. فی المصدر: الا لم تصب.

۵- ۵. فروع الکافی ۶: ۵۴۷ فیه: بیوت.

۶- ۶. فی المصدر: و نظر.

إِلَى حَمَامٍ فِی بَیْتِهِ مَا مِنِ انْتِفَاضٍ یَنْتَفِضُ بِهَا إِلَّا نَفَّرَ اللَّهُ بِهَا مَنْ دَخَلَ الْبَیْتَ مِنْ عُزْمَهِ أَهْلِ الْأَرْضِ (۱).

**[ترجمه]کافی: امام موسی بن جعفر علیه السلام در حالی که به کبوتر در خانه خود می نگریستند، فرمود: این پرنده هیچ بالی نمی‌زند مگر اینکه خداوند با آن بال زدن، هر گروهی از اهل زمین را که وارد خانه شده اند، می راند. - . کافی ۶ : ۵۴۷ -

**[ترجمه]

بیان

العزمه بالضم أسره الرجل و قبیلته و الجمع کصرد و بالتحریک المصحregistrazione للموده و کأن المراد هنا طائفه من الجن یدخلون البیوت و یوادون أهلها.

**[ترجمه]عُزمه: خانواده و قبیله مرد را گویند و جمع آن مانند صُرَد است و اگر به صورت عَزَمَه بیاید، به معنای درمان کنندگان مودت است و بسا مراد از آن در اینجا، طائفه ای از جنیان باشد که وارد خانه شده و با اهل آن دوست می‌شوند.

**[ترجمه]

«۲۳»

الْکَافِی، عَنِ الْعِدَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ عَنْ رَجُلٍ عَنْ یَحْیَی الْأَزْرَقِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام یَقُولُ: إِنَّ خَفِیقَ (۲) أَجْنِحَهِ الْحَمَامِ لَیَطْرُدُ الشَّیَاطِینَ (۳).

**[ترجمه]کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: صدای بال های کبوتر شیاطین را می راند. - . کافی ۶ : ۵۴۷ ، الفقیه ۳: ۲۲۰ -

**[ترجمه]

بیان

خفیق جناح الطائر صوته و یقال خفق الطائر أی طار و أخفق إذا ضرب بجناحیه.

**[ترجمه]خفیق جناح الطائر: صدای بال پرنده. خفق الطائر: پرنده پرواز کرد. أخفق الطائر: پرنده بال زد .

**[ترجمه]

«۲۴»

الْكَافِی، عَنْ عِدَّهٍ مِنْ أَصْحَابِهِ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِیَادٍ رَفَعَهُ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ یَدْفَعُ بِالْحَمَامِ عَنْ هَدَّهِ الدَّارِ (۴).

**[ترجمه]کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند عزّ و جلّ با کبوتر، نابودی و ویرانی را از خانه دفع می کند. - . کافی ۶ : ۵۴۷ -

**[ترجمه]

بیان

عن هده الدار أی کسرها و هدمها أو یدفع الضرر عن ضعفاء الدار کالنساء و الصبیان و فی القاموس الهد الهدم الشدید و الکسر و الصوت الغلیظ و الرجل الضعیف و الهدهد بفتحتین أصوات الجن بلا واحد انتهی.

و فی بعض النسخ عن أهل هذه الدار و هو أظهر.

**[ترجمه]هده الدار: نابودی و ویرانی خانه. یا دفع ضرر و زیان از ضعیفان خانه مانند زنان و کودکان. در قاموس هدّ به معنای ویرانی شدید، شکستن، صدای بم و مرد ضعیف، آمده است. هَدهَد: مفرد نداشته و به معنای صدای جنیان است. پایان.

در برخی نسخه ها «عن أهل هذه الدار» آمده که این واضح تر است.

**[ترجمه]

«۲۵»

الْکَافِی، عَنْ عِدَّهٍ مِنْ أَصْحَابِهِ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِیَادٍ عَنْ بَکْرِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی حَمْزَهَ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ الْأَصْبَهَانِی (۵) قَالَ: اسْتَهْدَانِی إِسْمَاعِیلُ بْنُ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام

۱- ۱. فروع الکافی ۶: ۵۴۷.

۲- ۲. فی المصدر: الخفیف بالفاءین.

۳- ۳. فروع الکافی ۶: ۵۴۷ فیه: لتطرد. و رواه الصدوق فی الفقیه ۳: ۲۲۰ مرسلا عن أمیر المؤمنین علیه السلام و فیه حفیف.

۴- ۴. فروع الکافی ۶: ۵۴۷.

۵- ۵. فی المصدر: عن عثمان الأصبهانیّ.

فَأَهْدَيْتُ لَهُ طَيْراً رَاعِبِيّاً فَدَخَلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فَقَالَ اجْعَلُوا هَذَا الطَّيْرَ الرَّاعِبِيَّ مَعِی فِی الْبَيْتِ يُؤْنِسُنِی قَالَ وَ قَالَ عُثْمَانُ دَخَلْتُ عَلَى أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام وَ بَيْنَ يَدَيْهِ حَمَامٌ يَفُتُّ لَهُنَّ خُبْزاً(۱).

**[ترجمه]کافی: عثمان بن اصبهانی نقل می کند که اسماعیل فرزند امام صادق علیه السلام از من هدیه ای طلب نمود و من به ایشان پرنده راعبی را هدیه دادم. امام وارد شده و فرمود: این پرنده راعبی را با من در خانه نهید تا با من انس گیرد. عثمان نقل می کند که بر امام صادق علیه السلام وارد شدم در حالی که کبوترانی پیش روی حضرت بود که برای آن نان خُرد می کرد. - . کافی ۶ : ۵۴۸ -

**[ترجمه]

بیان

فی القاموس الفت الدق و الکسر بالأصابع انتهی و یدل علی استحباب (۲)

إطعام الحمام الراعبیه و فت الخبز لها.

**[ترجمه]در قاموس فتّ، به معنای کوبیدن و شکستن با انگشتان است. پایان. این حدیث دال بر استحباب غذا دادن به کبوتر راعبی و خرد کردن نان برای آن، است.

**[ترجمه]

«۲۶»

الْكَافِی، عَنِ الْعِدَّهِ عَنْ سَهْلٍ عَنْ بَكْرِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ أَشْعَثَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَارِقِيِّ عَنْ عَبْدِ الْكَرِيمِ بْنِ صَالِحٍ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فَرَأَيْتُ عَلَى فِرَاشِهِ ثَلَاثَ حَمَامَاتٍ خُضْرٍ قَدْ ذَرَقْنَ عَلَى الْفِرَاشِ فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ هَؤُلَاءِ الْحَمَامُ تَقْذَرُ الْفِرَاشَ فَقَالَ لَا إِنَّهُ يُسْتَحَبُّ أَنْ يُمْسَكْنَ (۳) فِی الْبَيْتِ (۴).

**[ترجمه]کافی: عبدالکریم بن صالح نقل می کند: بر امام صادق علیه السلام وارد شدم و روی فشر ایشان سه کبوتر سبز رنگ را دیدم که در آنجا فضله انداخته بودند. گفتم: جانم به فدایت، این کبوتران فرش شما را کثیف کرده اند. امام فرمود: نه، مستحب است که اینها در خانه نگه داشته شوند. - . کافی ۶ : ۵۴۸ -

**[ترجمه]

بیان

ذرق الطائر قد یکون بالذال و الزای و الفعل کضرب و نصر.

**[ترجمه]ذرق الطائر، گاهی با ذال و گاهی با زاء استعمال می شود و بر وزن ضرب و نصر است.

**[ترجمه]

«۲۷»

الْكَافِي، عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنْ أَبَانٍ عَنْ رَجُلٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: كَانَ فِی مَنْزِلِ رَسُولِ اللَّهِ صلّی اللّه علیه و آله زَوْجُ حَمَامٍ أَحْمَرَ(۵).

**[ترجمه]كافی: امام صادق علیه السلام فرمود: در منزل رسول خدا صلی الله علیه و آله یک جفت کبوتر سرخ وجود داشت.
-. كافی ۶ : ۵۴۸ -

**[ترجمه]

«۲۸»

وَ مِنْهُ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَيْرٍ(۶) عَنِ ابْنِ أَبِی نَجْرَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عُمَرَ(۷) عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ السِّنْدِيِ (۸) عَنْ يَحْيَى الْأَزْرَقِ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام: احْتَفَرَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام بِئْراً فَرَمَوْا فِيهَا فَأُخْبِرَ بِذَلِكَ فَجَاءَ حَتَّى وَقَفَ عَلَيْهَا فَقَالَ لَتَكُفُّنَّ أَوْ لَأُسْكِنَنَّهَا الْحَمَامَ ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام إِنَّ خَفِيقَ (۹) أَجْنِحَتِهَا يَطْرُدُ

۱- ۱. فروع الكافی ۶: ۵۴۸.

۲- ۲. استفاده الاستحباب الشرعی من أمثال تلك الافعال بعيد، الا أن يستفاد ذلك من استحباب اتخاذه فی البيت التزاما.

۳- ۳. فی المصدر: ان تسكن فی البيت.

۴- ۴. فروع الكافی ۶: ۵۴۸.

۵- ۵. فروع الكافی ۶: ۵۴۸.

۶- ۶. لم يذكر فی المصدر: عن ابن أبی عمير.

۷- ۷. فی نسخه من المصدر: عمرو.

۸- ۸. فی المصدر: إبراهيم السندی.

۹- ۹. فی المصدر: حفيف.

الشَّيَاطِينَ (۱).

**[ترجمه]کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: امیر المؤمنین علیه السلام چاهی را حفر کردند ولی [جنیان]در آن چیزهایی پرتاب کردند. امام از این واقعه باخبر شده و بر سر چاه آمده و فرمود: یا از کار خود دست می کشید و یا اینکه در این چاه کبوترانی را ساکن می کنم. سپس امام صادق علیه السلام فرمود: صدای بال کبوتر، شیاطین را دور می کند. - . کافی ۶ : ۵۴۸ -

**[ترجمه]

بيان

الخطاب للجن و الشياطين الذين كان الرمی منهم.

**[ترجمه]خطاب امام به جنیان و شیاطینی بوده که پرتاب از جانب آنها بوده است.

**[ترجمه]

«۲۹»

الْكَافِی، عَنْ عَلِیِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ (۲) قَالَ: ذُكِرَ الْحَمَامُ عِنْدَ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ إِنَّهُ بَلَغَنِی أَنَّ عُمَرَ رَأَى حَمَاماً يَطِيرُ وَ رَجُلٌ تَحْتَهُ يَعْدُو فَقَالَ عُمَرُ شَيْطَانٌ يَعْدُو تَحْتَهُ شَيْطَانٌ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام مَا كَانَ إِسْمَاعِيلُ عِنْدَكُمْ فَقِيلَ صِدِّيقٌ فَقَالَ فَإِنَّ بَقِيَّةَ حَمَامِ الْحَرَمِ مِنْ حَمَامِ إِسْمَاعِيلَ علیه السلام (۳).

**[ترجمه]کافی: نقل است که نزد امام صادق علیه السلام از کبوتر سخن به میان آمد و مردی خطاب به حضرت گفت: شنیدم که عمر کبوتری را در حال پرواز دید که مردی در زیر آن می دوید. عمر گفت: این شیطانی است که زیر آن شیطانی می دود. امام فرمود: اسماعیل نزد شما چه منزلتی دارد؟ مرد گفت: صدّیق است. امام فرمود: به درستی که کبوتران حرم از [نسل] کبوتر اسماعیل هستند. - . کافی ۶ : ۵۴۸ -

**[ترجمه]

«۳۰»

وَ مِنْهُ، عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مِهْرَانَ عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ عَنْ أَبِی بَكْرٍ الْحَضْرَمِیِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: مَنِ اتَّخَذَ طَيْراً فِی بَيْتِهِ فَلْيَتَّخِذْ وَرَشَاناً فَإِنَّهُ أَكْثَرُ شَیْ ءٍ ذِكْراً لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ أَكْثَرُ تَسْبِيحاً وَ هُوَ طَيْرٌ يُحِبُّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ (۴).

**[ترجمه]کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس بخواهد در خانه خود پرنده ای نگاه دارد، بهتر است کبوتر ورشان را نگاه دارد، زیرا این کبوتر بیشتر ذکر خدا را گفته و تسبیح او می کند و آن پرنده ای است که ما اهل بیت را دوست می دارد. - . کافی ۶ : ۵۵۰ -

**[ترجمه]

«۳۱»

وَ مِنْهُ، عَنِ الْعِدَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ بَكْرِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی حَمْزَهَ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ الْأَصْبَهَانِیِّ قَالَ: اسْتَهْدَانِی إِسْمَاعِیلُ بْنُ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام طَیْراً مِنْ طُیُورِ الْعِرَاقِ فَأَهْدَیْتُ لَهُ وَرَشَاناً فَدَخَلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فَرَآهُ فَقَالَ إِنَّ الْوَرَشَانَ یَقُولُ بُورِکْتُمْ بُورِکْتُمْ فَأَمْسِکُوهُ (۵).

**[ترجمه]کافی: عثمان بن اصبهانی نقل می کند: اسماعیل علیه السلام فرزند امام صادق علیه السلام از من پرنده ای از پرندگان عراق را هدیه خواست و من به ایشان کبوتر ورشان را هدیه دادم. آنگاه امام صادق علیه السلام وارد شده و آن کبوتر را دیدند و فرمود: به راستی کبوتر ورشان چنین می خواند: خیر و برکت بر شما باد، خیر و برکت بر شما باد. پس آن را نگاه دارید. - . کافی ۶ : ۵۵۱ -

**[ترجمه]

«۳۲»

وَ مِنْهُ، عَنِ الْعِدَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْجَامُورَانِیِّ عَنِ ابْنِ أَبِی حَمْزَهَ عَنْ سَیْفٍ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِی بَصِیرٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام: أَنَّهُ نَهَی ابْنَهُ إِسْمَاعِیلَ

۱- ۱. فروع الکافی ۶: ۵۴۸.

۲- ۲. فی المصدر: عن بعض أصحابنا.

۳- ۳. فروع الکافی ۶: ۵۴۸ فیه: ان بقیه.

۴- ۴. فروع الکافی ۶: ۵۵۰ فیه: من اتخذ فی بیته طیرا فلیتخذ ورشانا فانه أکثر شیئا لذکر اللّه.

۵- ۵. فروع الکافی ۶: ۵۵۱ فیه: عثمان الأصبهانیّ.

عَنِ اتِّخَاذِ الْفَاخِتَهِ وَ قَالَ إِنْ كُنْتَ وَ لَا بُدَّ مُتَّخِذاً فَاتَّخِذْ وَرَشَاناً فَإِنَّهُ كَثِيرُ الذِّكْرِ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَ (۱).

**[ترجمه]کافی: امام صادق علیه السلام فرزندش اسماعیل را از نگه داشتن فاخته نهی کرده و فرمود: اگر ناگزیر می‌خواهی پرنده ای را نگه داری، پس کبوتر ورشان را نگاه دار که آن بسیار ذکر خداوند عزّ و جلّ می گوید. - . کافی ۶ : ۵۵۱ -

**[ترجمه]

بیان

كأنه علیه السلام لم یكن یعلم صلاح إسماعیل فی اتخاذ الحمام مطلقا كما یومی إلیه الخبر.

**[ترجمه]همانطور که حدیث اشاره دارد، گویا امام علیه السلام مطلقا نگه داشتن کبوتر را به مصلحت اسماعیل نمی‌دید.

**[ترجمه]

«۳۳»

الْكَافِی، عَنْ عَلِیِّ بْنِ إِبْرَاهِیمَ عَنْ أَبِیهِ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ حَفْصِ بْنِ الْبَخْتَرِیِّ عَنْ رَجُلٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: كَانَتْ فِی دَارِ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام فَاخِتَهٌ فَسَمِعَهَا یَوْماً وَ هِیَ تَصِیحُ فَقَالَ لَهُمْ أَ تَدْرُونَ مَا تَقُولُ هَذِهِ الْفَاخِتَهُ فَقَالُوا لَا قَالَ تَقُولُ فَقَدْتُكُمْ فَقَدْتُكُمْ ثُمَّ قَالَ لَنَفْقِدَنَّهَا قَبْلَ أَنْ تَفْقِدَنَا ثُمَّ أَمَرَ بِهَا فَذُبِحَتْ (۲).

**[ترجمه]کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: در منزل ابو جعفر(امام باقر علیه السلام) فاخته‌یی بود که حضرت روزی صدای آن را شنیدند که در حال خواندن بود. امام از اصحاب پرسیدند: آیا می دانید این پرنده چه می گوید؟ گفتند خیر. فرمود: می گوید: نابود شوید، نابود شوید. آنگاه فرمود آن را از میان می‌بریم پیش از آنکه ما را نابود کند. سپس امام دستور ذبح آن را دادند و آن پرنده ذبح شد. - . کافی ۶ : ۵۵۱ -

**[ترجمه]

«۳۴»

وَ مِنْهُ، عَنِ الْعِدَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ الْجَامُورَانِیِّ عَنْ أَبِی حَمْزَهَ(۳) عَنْ سَیْفِ بْنِ عَمِیرَهَ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِی بَصِیرٍ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَی أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فَقَالَ لِی یَا بَا مُحَمَّدٍ اذْهَبْ بِنَا إِلَی إِسْمَاعِیلَ نَعُودُهُ وَ كَانَ شَاكِیاً فَقُمْنَا فَدَخَلْنَا عَلَی إِسْمَاعِیلَ فَإِذَا فِی مَنْزِلِهِ فَاخِتَهٌ فِی قَفَصٍ تَصِیحُ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام یَا بُنَیَّ مَا یَدْعُوكَ إِلَی إِمْسَاكِ هَذِهِ الْفَاخِتَهِ أَ وَ مَا عَلِمْتَ أَنَّهَا مَشُومَهٌ أَ وَ مَا تَدْرِی مَا تَقُولُ قَالَ إِسْمَاعِیلُ لَا قَالَ إِنَّمَا تَدْعُو عَلَی أَرْبَابِهَا فَتَقُولُ فَقَدْتُكُمْ فَقَدْتُكُمْ فَأَخْرِجُوهَا(۴).

الخرائج، عن أبی بصیر: مثله (۵).

**[ترجمه]کافی: ابوبصیر نقل می کند: بر امام صادق علیه السلام وارد شدم. ایشان به من فرمود: ای ابومحمد، ما را نزد اسماعیل ببر تا عیادتش کنیم - اسماعیل مریض بود -. پس برخاستیم و بر اسماعیل وارد شدیم و در منزل او فاخته‌یی را دیدیم که در قفس می خواند. امام صادق علیه السلام فرمود: ای فرزندم چه چیز تو را به نگه داری این پرنده وا داشته است؟ آیا نمی دانی که این پرنده شوم و نحس است؟ آیا نمی دانی این پرنده چه می گوید؟ اسماعیل گفت: نه. امام علیه السلام فرمود: این پرنده صاحبان خود را نفرین کرده و می گوید: نابود شوید، نابود شوید. پس آن را بیرون کنید. - . کافی ۶ : ۵۵۱ - ۵۵۲ -

در کتاب خرائج این حدیث نقل شده است.

**[ترجمه]

«۳۵»

الْكَافِی، عَنْ عِدَّهٍ مِنْ أَصْحَابِهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِیلَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عُذَافِرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنِ الطَّیْرِ یُرْسَلُ مِنَ الْبَلَدِ الْبَعِیدِ الَّذِی لَمْ یَرَهُ قَطُّ فَیَأْتِی فَقَالَ یَا ابْنَ عُذَافِرٍ هُوَ یَأْتِی مَنْزِلَ صَاحِبِهِ مِنْ ثَلَاثِینَ فَرْسَخاً عَلَی

ص: ۲۲

۱- ۱. فروع الکافی ۶: ۵۵۱ فیه: و قال: ان کنت لا بد.

۲- ۲. فروع الکافی ۶: ۵۵۱.

۳- ۳. فی المصدر: عن ابن أبی حمزه.

۴- ۴. فروع الکافی ۶: ۵۵۱ و ۵۵۲.

۵- ۵. الخرائج.

مَعْرِفَتِهِ وَ حِسِّهِ (۱) فَإِذَا زَادَتْ عَلَى ثَلَاثِينَ فَرْسَخاً جَاءَتْ إِلَى أَرْبَابِهَا بِأَرْزَاقِهَا(۲).

**[ترجمه]کافی: محمد بن عُذافر نقل می کند: از امام صادق علیه السلام درباره پرنده ای پرسیدم که از سرزمینی دور دست که هرگز آن سرزمین را ندیده است، فرستاده می‌شود و او می آید. امام فرمود: ای ابن عُذافر، آن پرنده از مسافت سی فرسخی براساس حس و شناخت خود، به منزل صاحبش می رود. اگر مسافت بیش از سی فرسخ باشد، به سبب رزق و روزی خود به سراغ صاحبانش می رود. - . کافی ۶ : ۵۴۹ -

**[ترجمه]

بیان

قوله علیه السلام بأرزاقها أی تأتی بسبب أنه قدر رزقها فی بیت صاحبها بتسبیب الله تعالی من غیر معرفه لها بالطریق و الروایه الآتیه أیضا هذا مغزاها و الأکل بالضم و بضمتین الثمر و الرزق و الحظ من الدنیا کما ذکره الفیروزآبادی.

**[ترجمه]منظور از بأرزاقها در کلام امام این است که آن پرنده به سبب رزقی که در منزل صاحب خود بر او مقدر شده فرود می آید و این به اراده خدا محقق می شود نه با شناختی که پرنده به راه دارد. روایتی که در ادامه می آید، همین مفهوم را در بر دارد و کلمه أُکل یا أُکُل در آن به معنای رزق و روزی و بهره از دنیاست همان گونه که فیروز آبادی نیز چنین بیان داشته است.

**[ترجمه]

«۳۶»

الْكَافِي، عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِهِ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ رَفَعَهُ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام: مَا أَتَى مِنْ ثَلَاثِينَ فَرْسَخاً فَبِالْهِدَايَةِ وَ مَا كَانَ أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ فَبِالْأُكُلِ (۳).

**[ترجمه]کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: پرنده تا مسافت سی فرسخی را از روی هدایت می آید و اگر مسافت بیش از این باشد، به سبب رزق و روزی اوست. - . کافی ۶ : ۵۴۹ -

**[ترجمه]

«۳۷»

وَ مِنْهُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام الطَّيْرُ يَجِيءُ مِنَ الْمَكَانِ الْبَعِيدِ قَالَ إِنَّمَا يَجِيءُ لِرِزْقِهِ (۴).

**[ترجمه]کافی: اسحاق بن عمّار نقل می کند: به امام صادق علیه السلام گفتم پرنده از مکان دور دست می آید. فرمود: آن به سبب رزق و روزی خود می آید. - . کافی ۶ : ۵۴۹ -

**[ترجمه]

«۳۸»

وَ مِنْهُ، عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّی بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ عَنْ عَلِیِّ بْنِ دَاوُدَ الْحَدَّادِ عَنْ حَرِیزٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: قُلْتُ الْحَمَامُ یُرْسَلْنَ مِنَ الْمَوَاضِعِ الْبَعِیدَهِ فَتَأْتِی وَ یُرْسَلْنَ مِنَ الْمَکَانِ الْقَرِیبِ فَلَا تَأْتِی فَقَالَ إِذَا انْقَطَعَ أُکُلُهُ فَلَا تَأْتِی (۵).

**[ترجمه]کافی: حدّاد بن حریز نقل می کند: به امام صادق علیه السلام گفتم: کبوتران از مکآنهای دور دست فرستاده شده و می آیند و گاهی از مکان نزدیک فرستاده شده ولی نمی آیند. امام علیه السلام فرمود: اگر رزق و روزی آنها قطع شود، نمی آیند. - . کافی ۶ : ۵۴۹ -

**[ترجمه]

بیان

إذا انقطع أکله أی من الدنیا فیموت أو من بیت صاحبه فیذهب إلی مکان آخر.

**[ترجمه]منظور از عبارت «إذا انقطع أکله» یعنی چنانچه روزی آن از دنیا قطع شود، که می میرد و یا رزقش از خانه صاحب خود قطع شود که به جای دیگری می رود.

**[ترجمه]

«۳۹»

دَلَائِلُ الطَّبَرِیِّ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِبْرَاهِیمَ (۶)

عَنْ خَالِدٍ عَنْ عَلِیِّ بْنِ حَسَّانَ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ کَثِیرٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: کَانَ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیٍّ الْبَاقِرُ فِی طَرِیقِ مَکَّهَ وَ مَعَهُ أَبُو أُمَیَّهَ الْأَنْصَارِیُّ وَ هُوَ زَمِیلُهُ فِی مَحْمِلِهِ فَنَظَرَ إِلَی زَوْجِ وَرَشَانٍ فِی جَانِبِ الْمَحْمِلِ مَعَهُ فَرَفَعَ أَبُو أُمَیَّهَ یَدَهُ لِیُنَحِّیَهُ فَقَالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ مَهْلًا فَإِنَّ هَذَا

۱- ۱. فی المصدر: و حسبه.

۲- ۲. فروع الكافى ۶: ۵۴۹.

۳- ۳. فروع الكافى ۶: ۵۴۹.

۴- ۴. فروع الكافى ۶: ۵۴۹.

۵- ۵. فروع الكافى ۶: ۵۴۹.

۶- ۶. فى المصدر:« موسى بن الحسن عن أحمد بن الحسين عن أحمد بن إبراهيم». و الاسناد معلق على ما قبله راجعه.

الطَّيْرَ جَاءَ يَسْتَجِيرُ بِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ فَإِنَّ حَيَّةً تُؤْذِيهِ وَ تَأْكُلُ فِرَاخَهُ كُلَّ سَنَةٍ وَ قَدْ دَعَوْتُ اللَّهَ أَنْ يَدْفَعَ عَنْهُ وَ قَدْ فَعَلَ (۱).

**[ترجمه]دلائل الطّبری: امام صادق علیه السلام فرمود: ابوجعفر(امام باقر علیه السلام) در راه مکه بودند و ابو أميّه انصاری در کجاوه همراه ایشان بود. ابو اميّه متوجه حضور یک جفت کبوتر ورشان در گوشه کجاوه شد و دستش را برای راندن آن دو از کجاوه بلند کرد. امام فرمود: دست نگه دار. این پرنده از آزار ماری به ما اهل بیت پناه آورده است. این مار جوجه پرنده را هر سال می خورد. از خداوند تقاضا کردم تا این بلا را از آن دفع کند و خداوند نیز چنین کرد. - . دلائل الإمامه: ۹۸ -

**[ترجمه]

«۴۰»

مَشَارِقُ الْأَنْوَارِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام إِذْ وَقَعَ عَلَيْهِ وَرَشَانَانِ ثُمَّ هَدَلَا(۲)

فَرَدَّ عَلَيْهِمَا فَطَارَا فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ مَا هَذَا فَقَالَ هَذَا طَائِرٌ ظَنَّ فِي زَوْجَتِهِ سُوءاً فَحَلَفَتْ لَهُ فَقَالَ لَهَا لَا أَرْضَى إِلَّا بِمَوْلَايَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ فَجَاءَتْ فَحَلَفَتْ لَهُ بِالْوَلَايَةِ أَنَّهَا لَمْ تَخُنْهُ فَصَدَّقَهَا وَ مَا مِنْ أَحَدٍ يَحْلِفُ بِالْوَلَايَةِ إِلَّا صَدَقَ إِلَّا الْإِنْسَانُ فَإِنَّهُ حَلَّافٌ مَهِينٌ (۳).

**[ترجمه]مشارق الأنوار: محمد بن مسلم نقل می کند: نزد امام صادق امام علیه السلام بودم که ناگهان دو کبوتر ورشان بر حضرت فرود آمده و شروع به خواندن نمودند. امام آن دو را دور کردند، پس آن دو کبوتر پرواز کردند. گفتم: جانم به فدایت چه شده است؟ فرمود: این پرنده ای است که به جفت خود سوء ظن دارد و جفتش [برای تبرئه نمودن خود] سوگند خورده است. پرنده به جفت خود گفت راضی نمی شوم مگر اینکه مولایم محمد بن علی واسطه شود. آن جفت آمد و بر ولایت برای جفتش سوگند خورد که به وی خود خیانت نکرده است. و او هم سوگند او را تصدیق نمود. و هر موجودی که به ولایت سوگند یاد کند راست می گوید، مگر انسان که بسیار قسم خورنده و فرومایه است.

**[ترجمه]

«۴۱»

دَلَائِلُ الطَّبَرِيِّ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يُوسُفَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ دَاوُدَ الْحَذَّاءِ عَنِ الْفُضَيْلِ بْنِ يَسَارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: كُنْتُ عِنْدَهُ إِذْ نَظَرْتُ إِلَى زَوْجِ حَمَامٍ عِنْدَهُ يَهْدِرُ الذَّكَرُ عَلَى الْأُنْثَى فَقَالَ أَ تَدْرِي مَا يَقُولُ قُلْتُ لَا قَالَ يَقُولُ يَا سَكَنِي وَ عِرْسِي مَا خَلَقَ اللَّهُ خَلْقاً أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْكِ إِلَّا أَنْ يَكُونَ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ علیه السلام (۴).

**[ترجمه]دلائل الإمامه طبری: فضل بن یسار نقل می کند: نزد امام صادق علیه السلام بودم که متوجه حضور یک جفت کبوتر نزد ایشان شدم که جنس نر جنس ماده را صدا می کرد. امام فرمود: آیا می دانی چه می گوید؟ گفتم: نه. فرمود: می گوید که ای آرامش و همسرم خداوند چیزی را دوست داشتنی تر از تو برای من نیافرید، مگر جعفر بن محمد را. - . دلائل الإمامه: ۱۳۴- ۱۳۵ -

**[ترجمه]

«۴۲»

حیاه الحیوان، الحمام قال الجوهری و هو عند العرب ذوات الأطواق نحو الفواخت و القماری و ساق حر و القطا و الوراشین و أشباه ذلک یقع علی الذکر و الأنثی لأن الهاء إنما دخلته علی أنه واحد من جنس لا للتأنیث و عند العامه أنها الدواجن فقط

الواحد حمامه و حکی أبو حاتم عن الأصمعی فی کتاب الطیر الکبیر أن الحمام هو الیمام البری (۵) الواحده یمامه و هو ضروب و الفرق بین الحمام الذی عندنا و الیمام أن فی أسفل ذنب الحمامه مما یلی ظهرها بیاض و أسفل ذنب الیمامه لا بیاض فیه انتهی.

و نقل النووی فی التحریر عن الأصمعی أن کل ذات طوق فهو حمام و المراد

ص: ۲۴

۱- ۱. دلائل الإمامه، ۹۸(ط ۲) فیه، جاء یستخفر بنا.

۲- ۲. هدل الحمام: صوت.

۳- ۳. مشارق الأنوار: لیست عندی نسخته.

۴- ۴. دلائل الإمامه: ۱۳۴ و ۱۳۵.

۵- ۵. فی المصدر: ان الیمام هو الحمام البری.

بالطوق الخضره أو الحمره أو السواد المحيط بعنق الحمامه فی طوقها و کان الکسائی یقول الحمام هو البری و الیمام ما یألف البیوت و الصواب ما قاله الأصمعی و نقل الأزهری عن الشافعی أن الحمام کل ما عب و هدر و إن تفرقت أسماؤه فی الطائر عب (۱) و لا یقال شرب و الهدر جمع الصوت (۲) و مواصلته من غیر تقطیع له قال الرافعی و الأشبه أن ما عب هدر و لو اقتصروا فی تفسیر الحمام علی العب لکفاهم و یدل علیه أن الشافعی ذکر فی عیون المسائل و ما عب من الماء عبا فهو حمام و ما شرب قطره قطره کالدجاج فلیس بحمام انتهی و فیما قاله الرافعی نظر لأنه لا یلزم من العب الهدیر و قال الشاعر:

علی حویضی نغر مکب***إذا فترت فتره یعب

و حمرات شربهن عب

وصف النغر بالعب مع أنه لا یهدر و إلا کان حماما و النغر نوع من العصفور(۳)

إذا علمت ذلک انتظم لک کلام الشافعی و أهل اللغه یقولون إن الحمام یقع علی الذی یألف البیوت و یستفرخ فیها و علی الیمام و القماری و ساق حر و هو ذکر القمری و الفواخت و الدبسی (۴) و القطا و الوراشین و الیعاقیب (۵) و السنفین (۶)

۱- ۱. فی المصدر: و العب بالعین المهمله: شده جرع الماء من غیر تنفس، قال ابن سیده: یقال فی الطائر: عب.
۲- ۲. فی المصدر: ترجیع الصوت.
۳- ۳. یکون حمر المناقیر.
۴- ۴. الدبسی بفتح الدال و کسر السین المهمله و یقال أیضا بضم الدال: طائر صغیر منسوب الی دبس الرطب و الادبس من الطیر و الخیل: الذی فی لونه غبره بین السواد و الحمره و هذا النوع قسم من الحمام البری، و قیل هو ذکر الیمام قال الجاحظ: قال صاحب منطق الطیر: یقال فی الوحشی من القماری و الفواخت و ما اشبه ذلک: دباسی.
۵- ۵. جمع الیعقوب: ذکر الحجل.
۶- ۶. هکذا فی المطبوع و فی المخطوط:« السفنین» و کلاهما مصحفان و الصحیح« الشفنین» قال الدمیری: الشفنین کالبشنین بکسر الشین المعجمه و هو متولد بین نوعین مأکولین و عده الجاحظ فی أنواع الحمام و بعضهم یقول هو الذی تسمیه العامّه الیمام، و صوته فی الترنم کصوت الرباب و فیه تحزین.

و الواعی (۱) و الوردانی و الطورانی و سیأتی إن شاء الله تعالی بیان ذلک کل واحد فی بابه و الکلام الآن فی الحمام الذی یألف البیت و هو قسمان أحدهما البری الذی یلازم البروج و ما أشبه ذلک و هو کثیر النفور سمی بریا لذلک و الثانی الأهلی و هو أنواع مختلفه و أشکال متباینه منها المراغیش و الرواعب و العداد و المضرب (۲) و القلاب و المنسوب و هو بالنسبه إلی ما تقدم کالعتاق من الخیل و تلک کالبراذین قال الجاحظ الفقیع من الحمام کالصقلابی من الناس و هو الأبیض

رَوَی أَبُو دَاوُدَ وَ ابْنُ مَاجَهْ الطَّبَرَانِیُّ وَ ابْنُ حِبَّانَ بِإِسْنَادٍ جَیِّدٍ عَنْ أَبِی هُرَیْرَهَ: أَنَّ النَّبِیَّ صلی الله علیه و آله رَأَی رَجُلًا یَتْبَعُ حَمَامَهً فَقَالَ شَیْطَانٌ یَتْبَعُ شَیْطَانَهً.

وَ رُوِیَ: شَیْطَانٌ یَتْبَعُهُ شَیْطَانٌ.

قال البیهقی و حمله بعض أهل العلم علی إدمان صاحب الحمام علی الاشتغال به (۳)

و الارتقاء به علی الأسطحه التی یشرف منها علی بیوت الجیران (۴)

و روی عن أسامه(۵) بن زید قال شهدت عمر بن عبد العزیز یأمر بالحمام الطائره فتذبح و تترک المقصصات

وَ رَوَی ابْنُ قَانِعٍ وَ الطَّبَرَانِیُّ عَنْ حَبِیبِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِی کَبْشَهَ عَنْ أَبِیهِ عَنْ جَدِّهِ: أَنَّ النَّبِیَّ صلی الله علیه و آله کَانَ یُعْجِبُهُ النَّظَرُ إِلَی الْأُتْرُجِّ وَ الْحَمَامِ الْأَحْمَرِ.

وَ رَوَاهُ الْحَاکِمُ فِی تَارِیخِ نَیْسَابُورَ عَنْ عَائِشَهَ قَالَتْ: کَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله یُعْجِبُهُ النَّظَرُ إِلَی الْخُضْرَهِ وَ إِلَی الْحَمَامِ الْأَحْمَرِ.

۱- ۱. هکذا فی الکتاب و فی المصدر: و الزاغ.

۲- ۲. فی المصدر: العداد و السداد و المضرب.

۳- ۳. فی المصدر: علی اطارته و الاشتغال به.

۴- ۴. زاد فی المصدر بعد ذلک: و حرمهم لاجله.

۵- ۵. فی المصدر:« و روی البیهقیّ عن أسامه بن زید» و فیه بالحمام الطیار.

قال ابن قانع و الحافظ أبو موسى قال هلال بن العلا الحمام الأحمر التفاح قال أبو موسى و هذا التفسير لم أره لغيره و كان في منزله صلى الله عليه و آله حمام أحمر اسمه وردان

وَ فِي عَمَلِ الْيَوْمِ وَ اللَّيْلَهِ لِابْنِ السُّنِّيِّ عَنْ خَالِدِ بْنِ مَعْدَانَ عَنْ مُعَاذِ بْنِ جَبَلٍ: أَنَّ عَلِيّاً شَكَا إِلَى النَّبِيِّ صلى الله عليه و آله الْوَحْشَهَ فَأَمَرَهُ أَنْ يَتَّخِذَ زَوْجَ حَمَامٍ وَ أَنْ يَذْكُرَ اللَّهَ تَعَالَى عِنْدَ هَدِيرِهِ.

و رواه الحافظ بن عساكر و قال إنه غريب جدا و سنده ضعيف

وَ رَوَى ابْنُ عَدِيٍّ فِي كَامِلِهِ فِي تَرْجَمَهِ مَيْمُونِ بْنِ مُوسَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام: أَنَّهُ اشْتَكَى (۱) إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله الْوَحْشَهَ فَقَالَ لَهُ اتَّخِذْ زَوْجاً مِنْ حَمَامٍ تُؤْنِسْكَ وَ تُوقِظْكَ لِلصَّلَاهِ بِتَغْرِيدِهَا(۲) وَ اتَّخِذْ دِيكاً يُؤْنِسْكَ وَ يُوقِظْكَ لِلصَّلَاهِ.

وَ رُوِيَ أَيْضاً فِي تَرْجَمَهِ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ الطَّحَّانِ عَنْ مَيْمُونِ بْنِ مِهْرَانَ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله: اتَّخِذُوا الْحَمَامَ الْمَقَاصِيصَ (۳) فِي بُيُوتِكُمْ فَإِنَّهَا تُلْهِي الْجِنَّ عَنْ صِبْيَانِكُمْ.

وَ قَالَ عُبَادَهُ بْنُ الصَّامِتِ: شَكَا رَجُلٌ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله الْوَحْشَهَ فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ صلى الله عليه و آله اتَّخِذْ زَوْجاً مِنْ حَمَامٍ (۴).

رواه الطبراني و فيه الصلت بن الجراح لا يعرف و بقيه رجاله رجال الصحيح

وَ فِي كَامِلِ ابْنِ عَدِيٍّ فِي تَرْجَمَهِ سَهْلِ بْنِ وَزِيرٍ(۵)

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُنْكَدِرِ عَنْ جَابِرٍ أَنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه و آله قَالَ: شَكَتِ الْكَعْبَهُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى قِلَّهَ زُوَّارِهَا فَأَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَيْهَا لَأَبْعَثَنَّ (۶) أَقْوَاماً يَحِنُّونَ إِلَيْهَا كَمَا تَحِنُّ الْحَمَامَهُ إِلَى فِرَاخِهَا.

وَ فِي سُنَنِ أَبِي دَاوُدَ وَ النَّسَائِيِّ مِنْ حَدِيثِ ابْنِ عَبَّاسٍ بِإِسْنَادٍ جَيِّدٍ أَنَّ النَّبِيَ

۱- ۱. في المصدر: شكى.

۲- ۲. في المصدر: من حمام تؤنسك و تصيب من فراخها و توقظك للصلاه.

۳- ۳. أي مقطوع الجناح.

۴- ۴. و روى الصدوق نحوه في الفقيه ۳: ۲۲۰.

۵- ۵. في المخطوطه:« درين و في المصدر: فرير.

۶- ۶. في المصدر: لا بعثن إليك.

صلی الله علیه و آله قَالَ: یَکُونُ فِی آخِرِ الزَّمَانِ قَوْمٌ یَخْضِبُونَ بِالسَّوَادِ کَحَوَاصِلِ الْحَمَامِ لَا یُرِیحُونَ رَائِحَهَ الْجَنَّهِ.

و من طبعه أنه یألف وکره و لو أرسل من ألف فرسخ و یحمل الأخبار و یأتی بها من المسافه البعیده(۱)

فی المده القریبه و فیه ما یقطع ثلاثه آلاف فرسخ فی یوم واحد و ربما اصطید و غاب عن وطنه عشر حجج و أکثر ثم هو علی ثبات عقله و قوه حفظه و نزوعه إلی وطنه حتی یجد فرصه فیصیر إلیه و سباع الطیر تطلبه أشد طلب و خوفه من الشواهین أشد من خوفه من غیره و هو أطیر منه و من سائر الطیر کله لکنه یذعر منه و یعتریه ما یعتری الحمار إذا رأی الأسد و الشاه إذا رأت الذئب و الفأر إذا رأت الهر و من عجیب الطبیعه فیه ما حکاه ابن قتیبه فی عیون الأخبار عن المثنی بن زهیر أنه قال لم أر شیئا قط من رجل و امرأه إلا و قد رأیته فی الحمام ما رأیت حمامه إلا ترید ذکرها و لا ذکرا إلا یرید أنثاه إلی أن یهلک أحدهما أو یفقد و رأیت

حمامه تتزین للذکر ساعه یریدها و رأیت حمامه لها زوج و هی تمکن آخر ما تعدوه و رأیت حمامه تقمط(۲) حمامه و یقال إنها تبیض عن ذلک لکن لا یکون لذلک البیض فراخ و رأیت ذکرا یقمط ذکرا و رأیت ذکرا یقمط من کل لقی (۳) و لا یزوج و أنثی یقمطها کل من رآها من الذکور و لا تزوج (۴) و لیس من الحیوان ما یستعمل التقبیل عند السفاد إلا الإنسان و الحمام و هو عفیف السفاد یجر ذنبه لیعفی أثر الأنثی کأنه قد علم ما فعلت و یجتهد فی إخفائه (۵)

و قد یسفد لتمام سته أشهر و الأنثی تحضن (۶) أربعه عشر یوما و تبیض

۱- ۱. فی المصدر: من البلاد البعیده.

۲- ۲. قمطه طعم الشی ء: ذاقه.

۳- ۳. فی المصدر: و رأیت ذکرا یقمط کل ما لقی و لا یزاوج.

۴- ۴. فی المصدر: کل ما رآها من الذکور و لا تزاوج.

۵- ۵. فی المصدر: فیجتهد فی اخفائه.

۶- ۶. فی المصدر: و الأنثی تحمل.

بیضتین یخرج من الأولی ذکر و من الثانیه أنثی (۱)

و بین الأولی و الثانیه یوم و لیله و الذکر یجلس علی البیض و یسخنه جزءا من النهار و الأنثی بقیه النهار و کذلک فی اللیل و إذا باضت الأنثی و أبت الدخول علی بیضها لأمر ما ضربها الذکر و اضطرها إلی الدخول و إذا أراد الذکر أن یسفد الأنثی أخرج فراخه عن الوکر و قد ألهم هذا النوع أن فراخه إذا خرجت من البیض بأن یمضغ الذکر ترابا مالحا و یطعمها إیاه لیسهل به سبیل المطعم فسبحان اللطیف الخبیر الذی آتی کل نفس هداها و زعم أرسطو أن الحمام یعیش ثمان سنین و ذکر الثعلبی و غیره عن وهب بن منبه فی قوله تعالی وَ رَبُّکَ یَخْلُقُ ما یَشاءُ وَ یَخْتارُ(۲) قال اختار من الغنم الضأن و من الطیر الحمام و ذکر أهل التاریخ أن المسترشد لما حبس رأی فی منامه علی یده حمامه مطوقه فأتاه آت و قال له خلاصک فی هذا فلما أصبح حکی ذلک لابن سکینه(۳) الإمام فقال له ما أولته قال أولته ببیت أبی تمام:

هن الحمام فإن کسرت عیافه***من حائهن فإنهن حمام

و خلاصی فی حمامی فقتل بعد أیام یسیره سنه تسع و عشرین و خمسمائه(۴).

ص: ۲۹

۱- ۱. فی المصدر: احداهما ذکر و الثانیه انثی.

۲- ۲. القصص: ۶۸.

۳- ۳. فی المصدر: لابن السکینه.

۴- ۴. حیاه الحیوان ۱: ۱۸۶ و ۱۸۷.

**[ترجمه]حیاه الحیوان: جوهری می گویـد: «الحمام»(کبوتر) نزد عرب پرنـده ای طوق دار است چون فاخته، قمری، قمری نر، سنگخوار، ورشان و امثان اینها، این کلمه هم بر مذکر و هم بر مؤنث دلالت می کند. زیرا متصل شدن تاء مربوطه به آن بیانگر یک عـدد از آن است نه اینکه نشانه تأنیث باشد. عامه مردم می پندارند که واژه حمام به معنای ماکیان است و مفرد آن حمامه می باشـد. ابو حاتم از اصـمعی در کتاب الطیر الکبیر، نقل می کنـد حمام همان یمام، کبوتر صـحرایی است که مفرد آن یمامه می باشـد و این پرنـده دارای انواعی است. میـان حمـامه و یمامه تفاوت در این است که زیر دم حمامه که در امتـداد پشت آن است سفیدی است، ولی در زیر دم یمامه هیچ سفیدی وجود ندارد. پایان.

نووی از اصـمعی در کتاب التحریر نقل می کنـد: هر پرنـده طوق داری حمام نامیـده می شود و مراد از طوق، سبزی، سـرخی و سیـاهی است که گردن کبوتر را فراگرفته است. کسـایی می گویـد حمام، کبوتر صـحرایی و یمام، کبوتری که با خانه ها انس دارد ولی سـخن اصمعی درست است. ازهری از شافعی نقل می کند: حمام عبارت است از هر چه که جرعه جرعه آب بخورد و آواز بخوانـد هر چنـد نـا م هـای مختلف داشـته باشـد. و «عب» یعنی جرعه جرعه آب خورد و در این صورت گفته نمی‌شود «شـرب». «هـدر»، جمع صوت، به معنای پی در پی خواندن(ترجیع دادن صدا و چهچهه زدن) پرنده. رافعی می گوید: صـحیح... این است که هر پرنده‌ای آب را جرعه جرعه بنوشد، صدایش نیز ترجیع‌دار است. ولی اگر در تفسیر کبوتر به جرعه جرعه آب نوشیدن آن بسنده می کردند، برایشان کافی بود. دلیل این سخن آن چیزی است که شافعی در عیون المسائل آن را ذکر کرده و گفته: آنچه که آب را جرعه جرعه می نوشـد، کبـوتر است و آنچه که آب را ماننـد مرغ قطره قطره می خورد، کبوتر نیست. پایان. آنچه که رافعی می گویـد، جای تامل دارد زیرا جرعه جرعه نوشـیدن آب مسـتلزم پی در پی آواز خوانـدن نیست. شاعر می گوید: بر حوض کوچک من گنجشکی نشسته که اگر فرصتی به او دهی جرعه جرعه آب می‌خورد

و الاغ‌هایی که نوشیدنشان جرعه جرعه است.

شاعر پرنده نغر را به جرعه جرعه آب نوشیدن توصیف می کند در حالی که آن پی در پی آواز نمی خواند که اگر چنین بود، کبوتر بود حال آنکه نغر نوعی گنجشک است.

اکنون که این را دانستی، سـخن شافعی و زبا ن شـناسان را می آورم که می گوینـد: کبوتر به پرنـده ای اطلاق می شود که در خـانه هـا مانـده و در آنجـا جوجه به دنیـا می آورد و شامـل، کبوتر دشـتی، قمری، سـاق حر که همـان قمری نر است، فـاخته و دبسـی، - . الدبسـی: به فتحه و کسـره و کاهی با ضمه حرف دال، به معنای پرنده کوچک و منسوب به شیره خرما است. ادبس مِن الطّیر و الخیل: به آن دسته از پرندگان و اسبان گفته می شود که رنگ آن ها خاکستری مایل به سیاه و سرخ باشد. این نوع پرنـده تیره ای از کبوتران صـحرایی است. همچنین گفته انـد آن جنس نر یمـام است. جاحـظ می گویـد: صـاحب کتاب منطق الطیر می نویسـد: به قمریان وحشـی و فاختهیان و پرنـدگانی از این قبیل دباسـی می گوینـد. - سـنگخواره، وراشـین، کبک نر، شفنین، زاغ، وردانی و طورانی می شود که إن شاء الله ذکر هر کدام از آنها در باب خود خواهد آمد.

اکنون سـخن در باره کبوتری است که به خانه عادت کرده و آن بر دو قسم است: نخست، کبوتر صـحرایی و مانند آن و چون بسیار رمنـده اسـت، صـحرایی نامیـده شـده است. دومی اهلی بـوده و انـواع و اشـکال مختلفی و متنـوعی دارد که از آن جمله مراغیش، رواعب، عـداد، مضـرب، قلاـب و منسوب است و منظور از منسوب، همـان انواع آن است، چنانچه اسب انواعی مانند

عتاق و براذین دارد. جاحظ می گوید: کبوتر سفید از تیره کبوتران مانند موی بور یعنی سفید در نزد مردم است.

ابو هریره از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می کند: ایشان مردی را دیدند که کبوتری را دنبال می کند، پس فرمود: شیطانی، شیطانش را دنبال می کند یا شیطانی، شیطانی را دنبال می کند.

بیهقی می گوید و برخی از اهل این سخن را بر این حمل کرده‌اند که صاحب کبوتر پیوسته به کبوترها مشغول بوده و آنها را در سطوح بلندی که مشرف بر خانه همسایگان است، می پراند. اسامه بن زید روایت می کند: دیدم که عمر بن عبدالعزیز دستور داد کبوتران در حال پرواز کشته شوند ولی آنهایی را که بالشان چیده باشد باقی گذارند.

ابو کبشه از پدرش نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله نگاه کردن به اُترُج و کبوتر سرخ را دوست داشتند.

حاکم در کتاب تاریخ نیشابور از عایشه نقل می کند: رسول خدا صلی الله علیه و آله نگاه کردن به سبزه و کبوتر سرخ را دوست داشتند .

هلال بن علا منظور از الحمام الأحمر را سیب می داند. ابو موسی می گوید چنین تفسیری را فقط ابن علا گفته است. همچنین ابو موسی نقل می کند که در منزل رسول خدا صلی الله علیه و آله کبوتر سرخ رنگی به نام وردان وجود داشت.

معاذ بن جبل نقل می کند امیر المؤمنین علیه السلام از وحشت(احساس تنهایی) نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله شکایت برد و آن حضرت فرمود: یک جفت کبوتر را در خانه نگه دار و هنگام آواز آن، به ذکر خداوند بپرداز.

حافظ این حدیث را از ابن عساکر نقل کرده و می گوید این حدیث جدّا غریب و سندش ضعیف است.

ابن عدی در کتاب کامل خود از زبان میمون بن موسی نقل می کند: امیر المؤمنین علیه السلام از وحشت(احساس تنهایی) به پیامبر صلی الله علیه و آله شکایت برد و آن حضرت به امام فرمود: یک جفت کبوتر را نگه دار تا با تو مونس شده و با آواز خود تو را برای نماز بیدار کنند و همچنین خروسی را نگه دار تا با تو مونس شده و تو را برای نماز بیدار کند.

ابن عباس نقل می کند که نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: کبوترانی را که بالشان چیده شده در خانه هایتان نگه دارید زیرا آنها جن را که سراغ کودکان تان می رود، مشغول می سازد.

عبادت بن صامت نقل می کند که مردی از وحشت(تنهایی) نزد رسول خدا علیه السلام شکایت برد و حضرت فرمود: یک جفت کبوتر را نگه داری کن. - . شیخ صدوق مشابه این حدیث را در الفقیه ۳ : ۲۲۰ نقل می کند. -

جابر از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند: کعبه از اندک بودن زایران خود به خداوند متعال شکایت کرد و خداوند به آن وحی کرد اقوامی را به سوی کعبه می فرستم که مشتاق و شیفته کعبه هستند، همانطور که کبوتر شیفته جوجه های خود است .

در سنن ابو داود و نسائی با سندی خوب از ابن عباس نقل می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: در آخر الزمان قومی با رنگ سیاه خود را خضاب می کنند، مانند پاهای کبوتر، آنها رایحه بهشت را استشمام نمی کنند.

از سرشت کبوتر این است که با لانه‌اش مأنوس است حتی اگر به هزار فرسخی او را بفرستند[به لانه‌اش باز می‌گردد]. اخبار را از مسافت‌های دور در مدت کمی می‌رساند و گونه‌هایی از آن هست که سه هزار فرسخ را در یک روز می پیماید. و چه بسا که شکار شده و از وطن خود ده سال یا بیشتر ناپدید شود، پس ثبات عقلی و قدرت حافظه وگرایش به وطن در او وجود دارد تا اینکه فرصتی را پیدا کرده و به سمت وطن خود برمی‌گردد. پرندگان وحشی بسیار طالب کبوتر هستند و کبوتر بیشتر از همه از عقاب ها می ترسد، در حالی که از آن و سایر پرندگان بیشتر پرواز می کند، با وجود این، از آنها می ترسد و با دیدن آنها چنان می شود که خر با دیدن شیر و گوسفند با دین گرگ و موش با دیدن گربه به آن حال دچار می شوند. از شگفتی های دیگر کبوتر آن است که ابن قتیبه در عیون الأخبار به نقل از مثنی بن زهیر نقل می کند که می گوید: هر چه در زن و مرد دیدم آن را در کبوتر نیز مشاهده کردم. کبوتر ماده ای را ندیدم مگر آنکه طالب نر خود باشد و کبوتر نری را ندیدم مگر آنکه طالب ماده خود باشد، تا زمانی که یکی از آن دو نابود شده یا از دست رود. کبوتر ماده ای را دیدم که برای جفت نر خویش در همان زمانی که آن جفت نر می خواست، خود را آرایش می کرد. کبوتر ماده ای را مشاهده کردم که جفت نری داشت و قادر به تمکین به نر دیگری بود ولی به زوجش خیانت نکرد. و کبوتر ماده ای را دیدم که با کبوتر ماده دیگر در هم آمیخت که گفته می‌شود در این صورت تخم می‌کند ولی از آن تخم جوجه بیرون نمی‌آید و کبوتر نری را دیدم که با کبوتر نر دیگری در هم آمیخت و همچنین کبوتر نری را دیدم که با هر چه که [از کبوتران] برخورد می کرد، در هم می آمیخت ولی جفتی برای خود نمی گرفت. کبوتر ماده ای را دیدم که هر کبوتر نری با آن در می آمیخت، اما آن را به جفتی خود نمی گرفتند. هیچ حیوانی جز انسان و کبوتر در هنگام آمیزش همدیگر را نمی بوسند. کبوتران با عفت آمیزش می کنند، به گونه ای که کبوتر نر دُم خود را می کشد تا اثر جفت گیری را از کبوتر ماده محو کند گویا که از کار جفت خود باخبر است و می کوشد تا آن را پنهان سازد. چه بسا کبوتران در طول تمام شش ماه با هم آمیزش کنند. کبوتر ماده در عرض چهارده روز حامله شده و دو تخم می گذارد که از یکی جوجه نر و از دیگری جوجه ماده به دنیا می آید که میان تولد اولین جوجه با دومی یک شبانه روز فاصله است. کبوتر نر بر روی تخم نشسته و در بخشی از روز آن را گرم نگاه می دارد و کبوتر ماده نیز در بخش دیگر روز این کار را می کند و این دو در شب نیز این گونه عمل می کنند. وقتی کبوتر ماده تخم گذاشته و به هر دلیلی از نشستن بر روی تخم خودداری کند، کبوتر نر جفتش را زده و آن را مجبور به نشستن بر روی تخم می کند. هرگاه کبوتر نر بخواهد با جفت خود آمیزش کند، جوجه های خود را از لانه بیرون می کند. وقتی که جوجه ها از تخم بیرون آمدند، چنین الهام شده که کبوتر نر خاک شوری را جویده و آن را به جوجه خود بدهد تا بدین وسیله مسیر غذا را [در بدن] او هموار کند. پاک و منزه است خداوندی که لطیف و آگاه است؛ خدایی که به هر جانداری هدایتش را ارزانی داشته است.

به نظر ارسطو طول عمر کبوتر هشت سال است. ثعلبی و دیگران از وهب بن منبه در باره سخن خداوند متعال «وَ رَبُّكَ يَخْلُقُ ما يَشاءُ وَ يَخْتارُ» {و پروردگار تو هر چه را بخواهد می آفریند و برمی گزیند} – . القصص / ۶۸ – می گوید: یعنی خداوند از میان گوسفند و بز، گوسفند را برگزیده و از میان پرندگان کبوتر را اختیار کرده است.

تاریخ نویسان آورده اند وقتی مسترشد زندانی شد، در خواب کبوتر طوق داری را در دست خود دید که شخصی نزد او آمد

و به وی گفت: آزادی تو در گرو این کبوتر است. بامدادان که مسترشد از خواب برخاست و خوابش را برای امام ابن سکینه نقل کرد. ابن سکینه گفت: تو چگونه تعبیر کردی؟ گفت: به این بیت از ابو تمّام تعبیر کردم: آنها کبوتران هستند پس اگر به جهت فال بد حاءشان را با کسره بخوانی مرگ هستند.

و خلاص من در مرگ من است. وی چند روز بعد در سال ۵۲۹ به قتل رسید. - . حیاه الحیوان ۱ : ۱۸۶ - ۱۸۷ -

**[ترجمه]

باب ۴ الطاوس

روایات

«۱»

نَهْجُ الْبَلَاغَهِ، مِنْ خُطْبَهٍ لَهُ علیه السلام یَذْکُرُ فِیهَا عَجِیبَ خِلْقَهِ الطَّاوُسِ ابْتَدَعَهُمْ خَلْقاً عَجِیباً مِنْ حَیَوَانٍ وَ مَوَاتٍ وَ سَاکِنٍ وَ ذِی حَرَکَاتٍ فَأَقَامَ مِنْ شَوَاهِدِ الْبَیِّنَاتِ عَلَی لَطِیفِ صَنْعَتِهِ وَ عَظِیمِ قُدْرَتِهِ مَا انْقَادَتْ لَهُ الْعُقُولُ مُعْتَرِفَهً بِهِ وَ مَسَلِّمَهً لَهُ وَ نَعَقَتْ فِی أَسْمَاعِنَا دَلَائِلُهُ

عَلَی وَحْدَانِیَّتِهِ وَ مَا ذَرَأَ مِنْ مُخْتَلِفِ صُوَرِ الْأَطْیَارِ الَّتِی أَسْکَنَهَا أَخَادِیدَ الْأَرْضِ وَ خُرُوقَ فِجَاجِهَا وَ رَوَاسِیَ أَعْلَامِهَا مِنْ ذَوَاتِ أَجْنِحَهٍ مُخْتَلِفَهٍ(۱)

وَ هَیَئَاتٍ مُخْتَلِفَهٍ مُتَبَایِنَهٍ مُصَرَّفَهٍ فِی زِمَامِ التَّسْخِیرِ وَ مُرَفْرِفَهٍ بِأَجْنِحَتِهَا فِی مَخَارِقِ الْجَوِّ الْمُنْفَسِحِ وَ الْفَضَاءِ الْمُنْفَرِجِ کَوَّنَهَا بَعْدَ إِذْ لَمْ تَکُنْ فِی عَجَائِبِ صُوَرٍ ظَاهِرَهٍ وَ رَکَّبَهَا فِی حِقَاقِ مَفَاصِلَ مُحْتَجِبَهٍ وَ مَنَعَ بَعْضَهَا بِعَبَالَهِ خَلْقِهِ أَنْ یَسْمُوَ فِی الْهَوَاءِ خُفُوفاً وَ جَعَلَهُ یَدِفُّ دَفِیفاً وَ نَسَقَهَا عَلَی اخْتِلَافِهَا فِی الْأَصَابِیغِ بِلَطِیفِ قُدْرَتِهِ وَ دَقِیقِ صَنْعَتِهِ فَمِنْهَا مَغْمُوسٌ فِی قَالَبِ لَوْنٍ لَا یَشُوبُهُ غَیْرُ لَوْنِ مَا غُمِسَ فِیهِ وَ مِنْهَا مَغْمُوسٌ فِی لَوْنِ صِبْغٍ قَدْ طُوِّقَ بِخِلَافِ مَا صُبِغَ بِهِ وَ مِنْ أَعْجَبِهَا خَلْقاً الطَّاوُسُ الَّذِی أَقَامَهُ فِی أَحْکَمِ تَعْدِیلٍ وَ نَضَّدَ أَلْوَانَهُ فِی أَحْسَنِ تَنْضِیدٍ بِجَنَاحٍ أَشْرَجَ قَصَبَهُ وَ ذَنَبٍ أَطَالَ مَسْحَبَهُ إِذَا دَرَجَ إِلَی الْأُنْثَی نَشَرَهُ مِنْ طَیِّهِ وَ سَمَا بِهِ مُطِلًّا عَلَی رَأْسِهِ (۲) کَأَنَّهُ قِلْعُ دَارِیٍّ عَنَجَهُ نُوتِیُّهُ یَخْتَالُ بِأَلْوَانِهِ وَ یَمِیسُ بِزَیَفَانِهِ یُفْضِی کَإِفْضَاءِ الدِّیَکَهِ وَ یَؤُرُّ بِمَلَاقِحِهِ أَرَّ الْفُحُولِ الْمُغْتَلِمَهِ لِلضِّرَابِ أُحِیلُکَ مِنْ ذَلِکَ عَلَی مُعَایَنَهٍ لَا کَمَنْ یُحِیلُ عَلَی ضَعِیفٍ إِسْنَادُهُ وَ لَوْ کَانَ کَزَعْمِ مَنْ یَزْعُمُ أَنَّهُ یُلْقِحُ بِدَمْعَهٍ تَسْفَحُهَا مَدَامِعُهُ فَتَقِفُ فِی ضَفَّتَیْ جُفُونِهِ وَ أَنَّ أُنْثَاهُ تَطْعَمُ ذَلِکَ ثُمَّ یبیض [تَبِیضُ] لَا مِنْ لِقَاحِ

۱- ۱. فی المصدر: من ذات اجنحه مختلفه و هیئات متباینه.

۲- ۲. فی المصدر: مظلا علی رأسه.

فَحْلٍ سِوَى الدَّمْعِ الْمُنْبَجِسِ لَمَا كَانَ ذَلِكَ بِأَعْجَبَ مِنْ مُطَاعَمَهِ الْغُرَابِ تَخَالُ قَصَبَهُ مَدَارِیَ مِنْ فِضَّهٍ وَ مَا أَنْبِتَ عَلَيْهَا مِنْ عَجِيبِ دَارَاتِهِ وَ شُمُوسِهِ خَالِصَ الْعِقْيَانِ وَ فِلَذَ الزَّبَرْجَدِ فَإِنْ شَبَّهْتَهُ بِمَا أَنْبَتَتِ الْأَرْضُ قُلْتَ جُنِیَ مِنْ زَهْرَهِ كُلِّ رَبِيعٍ (۱)

وَ إِنْ ضَاهَيْتَهُ بِالْمَلَابِسِ فَهُوَ كَمَوْشِيِّ الْحُلَلِ أَوْ مُونِقِ عَصْبِ الْيَمَنِ (۲) وَ إِنْ شَاكَلْتَهُ بِالْحُلِيِّ فَهُوَ كَفُصُوصٍ ذَاتِ أَلْوَانٍ قَدْ نُطِّقَتْ بِاللُّجَيْنِ الْمُكَلَّلِ يَمْشِی مَشْیَ الْمَرِحِ الْمُخْتَالِ وَ يَتَصَفَّحُ ذَنَبَهُ وَ جَنَاحَهُ (۳) فَيُقَهْقِهُ ضَاحِكاً لِجَمَالِ سِرْبَالِهِ وَ أَصَابِيغِ وِشَاحِهِ فَإِذَا رَمَی بِبَصَرِهِ إِلَی قَوَائِمِهِ زَقَا مُعْوِلًا بِصَوْتٍ يَكَادُ يُبِينُ عَنِ اسْتِغَاثَتِهِ وَ يَشْهَدُ بِصَادِقِ تَوَجُّعِهِ لِأَنَّ قَوَائِمَهُ حُمْشٌ كَقَوَائِمِ الدِّيَكَهِ الْخِلَاسِيَّهِ وَ قَدْ نَجَمَتْ مِنْ ظُنْبُوبِ سَاقِهِ صِيصِيَهٌ خَفِيَّهٌ وَ لَهُ فِی مَوْضِعِ الْعُرْفِ قُنْزُعَهٌ خَضْرَاءُ مُوَشَّاهٌ وَ مَخْرَجُ عَنُقِهِ كَالْإِبْرِيقِ وَ مَغْرِزُهَا إِلَی حَيْثُ بَطْنُهُ كَصِبْغِ الْوَسِمَهِ الْيَمَانِيَّهِ أَوْ كَحَرِيرَهٍ مُلْبَسَهٍ مِرْآهً ذَاتَ صِقَالٍ وَ كَأَنَّهُ مُتَلَفِّعٌ بِمِعْجَرٍ أَسْحَمَ إِلَّا أَنَّهُ يُخَيَّلُ لِكَثْرَهِ مَائِهِ وَ شِدَّهِ بَرِيقِهِ أَنَّ الْخُضْرَهَ النَّاضِرَهَ مُمْتَزِجَهٌ بِهِ وَ مَعَ فَتْقِ سَمْعِهِ خَطٌّ كَمُسْتَدَقِّ الْقَلَمِ فِی لَوْنِ الْأُقْحُوَانِ أَبْيَضُ يَقَقٌ فَهُوَ بِبَيَاضِهِ فِی سَوَادِ مَا هُنَالِكَ يَأْتَلِقُ وَ قَلَّ صِبْغٌ إِلَّا وَ قَدْ أَخَذَ مِنْهُ بِقِسْطٍ عَلَاهُ بِكَثْرَهِ صِقَالِهِ وَ بَرِيقِهِ وَ بَصِيصِ دِيبَاجِهِ وَ رَوْنَقِهِ فَهُوَ كَالْأَزَاهِيرِ الْمَبْثُوثَهِ لَمْ تُرَبِّهَا أَمْطَارُ رَبِيعٍ وَ لَا شُمُوسُ قَيْظٍ وَ قَدْ يَتَحَسَّرُ مِنْ رِيشِهِ وَ يَعْرَی مِنْ لِبَاسِهِ فَيَسْقُطُ تَتْرَی وَ يَنْبُتُ تِبَاعاً فَيَنْحَتُّ مِنْ قَصَبِهِ انْحِتَاتَ أَوْرَاقِ الْأَغْصَانِ ثُمَّ يَتَلَاحَقُ نَامِياً حَتَّی يَعُودَ كَهَيْئَتِهِ قَبْلَ سُقُوطِهِ لَا يُخَالِفُ سَائِرَ أَلْوَانِهِ (۴)

وَ لَا يَقَعُ لَوْنٌ فِی غَيْرِ مَكَانِهِ وَ إِذَا تَصَفَّحْتَ شَعْرَهً مِنْ شَعَرَاتِ قَصَبِهِ أَرَتْكَ

۱- ۱. فی المصدر: جنی جنی من زهره كل ربيع.

۲- ۲. فی المصدر: او كمونق عصب اليمن.

۳- ۳. فی المصدر: و جناحيه.

۴- ۴. هكذا فی الكتاب مطبوعه و مخطوطه، و لكن فی المصدر المطبوع:« سالف ألوانه» و يظهر ممّا سيجی ء عن المصنّف فی تفسير الحديث أن الأصل كان:« سالف الوانه» و فی بعض النسخ: سائر الوانه.

مَرَّهً حُمْرَهً وَرْدِیَّهً وَ تَارَهً خُضْرَهً زَبَرْجَدِیَّهً وَ أَحْیَاناً صُفْرَهً عَسْجَدِیَّهً فَکَیْفَ تَصِلُ إِلَی صِفَهِ هَذَا عَمَائِقُ الْفِطَنِ أَوْ تَبْلُغُهُ قَرَائِحُ الْعُقُولِ أَوْ تَسْتَنْظِمُ وَصْفَهُ أَقْوَالُ الْوَاصِفِینَ وَ أَقَلُّ أَجْزَائِهِ قَدْ أَعْجَزَ الْأَوْهَامَ أَنْ تُدْرِکَهُ وَ الْأَلْسِنَهَ أَنْ تَصِفَهُ فَسُبْحَانَ الَّذِی بَهَرَ الْعُقُولَ عَنْ وَصْفِ خَلْقٍ جَلَّاهُ لِلْعُیُونِ فَأَدْرَکَتْهُ مَحْدُوداً مُکَوَّناً وَ مُؤَلَّفاً مُلَوَّناً وَ أَعْجَزَ الْأَلْسُنَ عَنْ تَلْخِیصِ صِفَتِهِ وَ قَعَدَ بِهَا عَنْ تَأْدِیَهِ نَعْتِهِ وَ سُبْحَانَ مَنْ أَدْمَجَ قَوَائِمَ الذَّرَّهِ وَ الْهَمَجَهِ إِلَی مَا فَوْقَهُمَا مِنْ خَلْقِ الْحِیتَانِ وَ الْأَفْیِلَهِ وَ وَأَی عَلَی نَفْسِهِ أَنْ لَا یَضْطَرِبَ شَبَحٌ مِمَّا أَوْلَجَ فِیهِ الرُّوحَ إِلَّا وَ جَعَلَ الْحِمَامَ مَوْعِدَهُ وَ الْفَنَاءَ غَایَتَهُ (۱).

قال السید رضی الله عنه تفسیر بعض ما جاء فیها من الغریب و یؤر بملاقحه الأر کنایه عن النکاح یقال أر المرأه(۲) یؤرها إذا نکحها زوجها و قوله کأنه قلع داری عنجه نوتیه القلع شراع السفینه و داری منسوب إلی دارین و هی بلده علی البحر یجلب منها الطیب و عنجه أی عطفه یقال عنجت الناقه أعنجها عنجا إذا عطفتها و النوتی الملاح و قوله علیه السلام ضفتی جفونه أراد جانبی جفونه و الضفتان الجانبان و قوله علیه السلام و فلذ الزبرجد الفلذ جمع فلذه و هی القطعه و قوله کبائس اللؤلؤ الرطب الکبائس جمع الکباسه العذق و العسالیج الغصون واحدها عسلوج (۳).

**[ترجمه]نهج البلاغه: از خطبه های آن حضرت است که در آن از شگفتی های آفرینش طاووس سخن می گوید:

موجودات را آفریـد آفریـدنی عجیب، از جانـداران و بی جـان، و آرام و متحرک. و بر لطـافت صـنعش و عظمـت قـدرتش شواهدی آشکار اقامه کرد که عقلها در برابر آن سر فرود آوردند در حالی که به وجود او اعتراف نموده و تسلیم فرمان شدند.

و دلایل او بر توحیـدش در گوشـهای ما فریاد می زند، و نیز آنچه از پرندگان گوناگون به وجود آورده، پرندگانی که آنها را در رخنه هـای زمین و شـکافهای بین دو کوه، و قله کوههای بلنـد جای داده، همانها که دارای بالهای گوناگون، و شـکل های مختلف، و در مهار تسـخیر حضـرت اویند، و با بالهای خود در شـکافهای هوای باز، و فضای گشاده پرواز می کنند. آنها را در صورتهـای شـگفت آور پس از آنکه وجود نداشـتند به وجود آورد، و بـا اسـتخوانهای قوی مفصـل هـا که از نظر پنهـان اسـت ترکیب کرد و به هم پیوست، بعضـی از پرنـدگان را به خـاطر سـنگینی جثّه از اینکه به راحـتی در فضـای بالا۔ پرواز کننـد بـاز داشت، و چنـان مقرّر فرمود که بتواننـد در نزدیکی زمین به پرواز در آینـد. پرنـدگان را بـا لطافت قـدرتش و دقّت صـنعتش به رنگهای گوناگون در آورد. برخی از آنها سراسر در یک رنگ که رنگ دیگری با آن آمیخته نیست در آمده اند، و دسته ای دیگر در رنگ دیگری فرو رفته اند به جز گردنشان که طوقی از غیر آن رنگ دارند.

و از عجیب ترین مرغان طاووس است که آن را در اسـتوارترین شکل ایجاد کرد، و رنگهایش را در نیکوترین مرحله نظام داد، بـا بـالی که قلمهـای آن را به هم پیوست، و دمی که آن را دراز و کشـیده گردانیـد. چون به جانب طاووس ماده رود آن را باز کنـد، به طوری که بر سـرش سـایه انـدازد، گویی بادبـان کشـتی ای است که از منطقه دارین که کشتیبـان آن را از جـای خود می گردانـد. به رنگش می نـازد، و به نـازش می خرامـد. چون خروس با ماده اش مباشـرت می کنـد، و برای جفت گیری همچون شتران نر پر از شـهوتی که برای جفت گیری آمده اند با آلات تناسلی خود به او نزدیک می گردد. تو را در این زمینه به دیدن وضع طاووس حواله می دهم، نه مانند کسی که اثبات مطلبی را به سندی ضعیف احاله می دهد.

و اگر آنچـه دیگران خیـال می کننـد که آمیزش طـاووس به آن است که اشـکی از چشـمهایش سـرازیر می شـود و در اطراف

پلکهایش جمع می گردد و ماده آن اشک را به منقار بر می دارد و می خورد، سپس تخم گذاری می کند، و نطفه نر بجز اشک بیرون آمده از چشم او نیست، این خیال بی پایه شگفت آورتر از این نمی باشد که مردم بر این گمانند که آمیزش کلاغ با قرار دادن منقار در منقار است.

انگار می کنی قلم های بال طاووس میله های چنگکی است ساخته شده از نقره، و آنچه از دایره های عجیب (زرد و سبز) بر بالها روییده گردن بندهای طلای ناب و پاره های زبر جد است. اگر بالش را به آنچه از زمین می روید تشبیه کنی می گویی: دسته گلی است که از شکوفه های بهاران چیده شده.

و اگر آن را به جامه ها مثل بزنی همچون حلّه هایی است پر از نقش و نگار، و یا جامه های خوش منظر یمنی. و اگر آن را به زینت و زیور تشبیه کنی مانند نگین های رنگارنگی است که میان نقره مرصّع به جواهر قرار داده شده.

به مانند متکبّر دلشاد راه می رود، و هر زمان دم و بال خود را می نگرد از زیبایی پیراهن پر از نقش و نگارش و حمایل مرصعش به قهقهه می خندد، و هرگاه به پاهای خود چشم می اندازد آنچنان فریاد می کشد که معلوم می شود دادخواهی می کند، و به دردی واقعی گواهی می دهد، زیرا پایش مانند پای خروس دو رگه باریک و تیره است، و از ساق استخوان پایش خاری پنهان بر آمده. در جای تاج خود کاکلی سبز و مزین به نقش دارد. محل بر آمدن گردنش مانند لوله ابریق کشیده و بلند است. جای فرورفتگی گردن تا شکمش چون رنگ نیل یمنی سبز سیر است، یا چون قطعه دیبایی است که آینه صاف و درخشنده ای بر روی آن نشانده باشند، گویا چادری سیاه به خود پیچیده، و از برّاقی گمان می رود که رنگ سبز خوش نمایی با آن در آمیخته است.

در شکاف گوشش خطّی است مانند سر قلم و سپید سپید چون گل بابونه، که این سپیدی در میان رنگ سیاه اطرافش می درخشد، کمتر رنگی است که نمونه آن در این حیوان به کار گرفته نشده، و به خاطر صیقلی و برّاقی زیاد و درخشش و حسنش آن رنگ را بهتر جلوه داده، و به مانند شکوفه های پراکنده است که بارانهای بهاری و آفتاب با حرارت هنوز آن را نپروریده. گاهی از پر خود بیرون می آید، و از پیراهنش برهنه می گردد، پرها پشت سر هم می ریزند، دوباره پی در پی می رویند، مانند برگ درختان که در پاییز فرو می ریزند، سپس رشد کرده به هم می پیوندند تا بار دیگر به صورت اوّل باز گردند.

پر جدید در رنگ آمیزی مانند دفعه اول است، و هر رنگی در جای سابقش قرار می گیرد. چون به دقّت در مویی از موهای پر طاووس نظر کنی یک بار سرخ رنگ، و بار دیگر سبز زبر جدی، و مرتبه دیگر زرد طلایی نشان می دهد. پس چگونه فکرهای ژرف بین، و عقول با ذوق خلقت عجیب این حیوان را درک کند، و چسان توصیف وصف کنندگان وصفش را به نظم آورد، با آنکه کوچکترین اجزایش اندیشه های ژرف بین را از درک عاجز نموده و زبان وصف کنندگان را ناتوان کرده است؟! پاک است خداوندی که عقلها را از توصیف مخلوقی چون طاووس مبهوت و مقهور نموده با اینکه آن را چنان در برابر چشمها جلا داده که آن را محدود به حد معیّن و پدید آمده و با اندام ترکیب یافته و رنگ آمیزی شده درک کرده اند، و زبانها را از بیان کیفیت آن در ناتوانی نشانده، و آنها را از شرح وصف این حیوان به عرصه عجز کشیده. پاک است خداوندی که پاهای موران و پشه های کوچک را استوار کرد تا برسد به بزرگتر از آنها از ماهیان دریا و پیلان عظیم الجثّه، و

بر خود لازم نموده که هیچ جسمی که جان در آن دمیده جنبش ننماید مگر آنکه مرگ را وعده گاه و فنا را پایان کارش قرار دهد. - . نهج البلاغه: ۵۲۰ - ۵۲۵ -

سید، رضی الله عنه در در تفسیر بعضی از لغات مشکل این خطبه گوید: گفتار آن حضرت «یؤرّ بملاقحه» کلمه «أرّ» کنایه از نزدیکی است، عرب گوید: «أرّ الرجل المرأه یؤرها» آن گاه که مرد با زن نزدیکی کند. و «کأنّه قلع داریّ عنجه نوتیّه»: «قلع» بادبان کشتی است، و «داریّ» منسوب به دارین شهری است در ساحل دریا که از آنجا عطر می آورند. «عنجه» یعنی آن را بازگرداند، گفته می شود: «عنجت الناقه- کنصرت- أعنجها عنجا» وقتی که سر شتر را برگردانی.

و «نوتیّ» به معنی کشتیبان است. و «ضفّتی جفونه» دو طرف پلک دیده طاووس را منظور فرموده. لغت ضفّتان به معنی هر دو جانب است. و فرمایش حضرت «فلذ الزبرجد»: فلّذ جمع فلذه به معنای قطعه و تکه است. «کبائس» جمع کباسه به معنی خوشه است. «عسالیج» به معنی شاخه هاست، و مفردش «عسلوج» است. - . نهج البلاغه: ۵۲۹ چاپ فیض -

**[ترجمه]

توضیح

الطاوس علی فاعول و تصغیره طویس و طوست المرأه أی تزینت و الحیوان بالتحریک جنس الحی و یکون بمعنی الحیاه و الموات کسحاب ما لا روح فیه و أرض لم تحی بعد و التی لا مالک لها و لا ساکن کالأرض و الجبال و ذی حرکات کالماء و النار أی المتحرک بطبعه أو الأعم و لا یضر التداخل و اللطیف الدقیق و ما مفعول أقام و الضمیر عائد إلی ما فی به و له راجع إلی الله و یحتمل أن یعود إلی ما و نعقت أی صاحت و الغرض الإشعار

ص: ۳۲

۱- ۱. نهج البلاغه: ۵۲۰- ۵۲۵(طبع فیض) فیه: و الفیله.

۲- ۲. فی المصدر: أر الرجل المرأه.

۳- ۳. نهج البلاغه: ۵۲۹(طبع فیض).

بوضوح الدلائل و الضمير فی دلائله راجع إلی الله أو إلی ما و ما ذرأ أی خلق و قیل الذرء مختص بخلق الذریه و الأخادید جمع أخدود بالضم و هو الشق فی الأرض و الطیر الذی یسکن الأخدود کالقطا و الفجاج بالکسر جمع فج بالفتح و هو الطریق الواسع بین الجبلین و القبج یسکن الفجاج و الأعلام الجبال و رواسیها ثوابتها و العقبان و الصقور و نحوهما تسکن الجبال الراسیه و التصریف التقلیب و التحویل من حال إلی حال و مصرفه منصوبه علی الحالیه و فی بعض النسخ مجرور علی أنه صفه لذوات أجنحه و کذلک مرفرفه و زمه شده و الزمام ککتاب ما یزم به و زمام البعیر خطامه و زمام التسخیر القدره الکامله.

و رفرف الطائر بجناحیه إذا بسطهما عند السقوط علی شی ء یحوم علیه لیقع فوقه و مخارق الجو أمکنتها التی تخرق الهواء فتدخلها و المنفسخ الواسع و الفضاء بالفتح المکان الواسع و الحقاق بالکسر جمع حق بالضم و هو مجمع المفصلین من الأعضاء و احتجاب المفاصل استتارها باللحم و الجلد و نحوهما و عبل الشی ء بالضم عباله بالفتح فیهما مثل ضخم ضخامه وزنا و معنی

أن یسمو أی یعلو فی السماء أی فی جهه العلو و فی بعض النسخ فی الهواء و الخفوق بالضم سرعه الحرکه و دف الطائر کمد حرک جناحیه لطیرانه و معناه ضرب بهما دفیه و هما جناحاه قیل و ذلک إذا أسرع مشیا و رجلاه علی وجه الأرض ثم یستقل طیرانا و دفیف الطائر طیرانه فوق الأرض (۱) یقال عقاب دفوف و دفت الحمامه کفرت إذا سارت سیرا لینا کذا فی المصباح و یظهر من کلام بعضهم أن الفعل کمد فیهما و یدف فیما عندنا من النسخ بکسر العین و نسقها أی رتبها یقال نسقت الدر کنصرت أی نظمتها و نسقت الکلام أی عطفت بعضه علی بعض و الأصابیغ جمع أصباغ بالفتح جمع صبغ بالکسر و هو اللون أی جعل کلا منها علی لون خاص علی وفق الحکمه البالغه و غمسه فی الماء کضربه دخله و الاغتماس الارتماس

۱- ۱. فی النسخه المخطوطه: فوق الأرض.

شبه الطير بالثوب الذی دقه الصباغ إذا أراد صبغه و القالب بالفتح کما فی النسخ قالب الخف و غیره کالخاتم و الطابع و بالکسر البسر الأحمر و فی القاموس القالب البسر الأحمر و کالمثال یفرغ فیه الجواهر و فتح لامه أکثر و شاه قالب لون علی غیر لون أمها و فی حدیث شعیب و موسی علیهما السلام لک من غنمی ما جاءت به قالب لون تفسیره فی الحدیث أنها جاءت علی غیر ألوان أمهاتها کأن لونها قد انقلب و منه حدیث علی علیه السلام فی صفه الطیور فمنها مغموس فی قالب لون لا یشوبه غیر لون ما غمس فیه انتهی (۱).

و الأظهر أن الغمس فی قالب اللون عباره عن إحاطه اللون الواحد بجمیع أجزائه کما یحیط القالب بالأشیاء المصوغه بالصب فیه من نحاس و نحوه و علی الکسر یمکن أن یکون المراد بقالب اللون اللون الذی یقلب اللون إلی لون آخر و لون صبغ فی بعض النسخ بجر لون مضافا إلی صبغ علی الإضافه البیانیه و فی بعضها بالجر منونا و صبغ علی صیغه الماضی المجهول أی صبغ ذلک المغموس و الطوق حلی للعنق و کل ما استدار بشی ء و هذا النوع کالفواخت و نحوها و التعدیل التسویه و منه تعدیل القسمه و المراد إعطاء کل شی ء منه فی الخلق ما یستحقه و خلقه خالیا من نقص و نضد متاعه کنصر و نضده بالتشدید أی جعل بعضه فوق بعض أی رتب ألوانه بجناح أشرج قصبه أی رکب بعضها فی بعض کما یشرج العیبه أی یداخل بین أشراجها و هی عراها.

و سحبه کمنعه جره علی وجه الأرض و سحبت المرأه ذیلها إذا درج أی مشی و طوی الصحیفه کرمی ضد نشرها و سما کدعا أی ارتفع و سما به أی أعلاه و رفعه و أطل علیه أی أشرف و القطع بالکسر الشراع و الداری منسوب إلی دارین و هو موضع فی البحر کان یؤتی منه الطیب من الهند و هو الآن خراب لا عماره به و لا سکنی و فیه آثار قدیمه و النسبه إلیه لأنه کان مرسی (۲) السفن فی زمانه علیه السلام

ص: ۳۴

۱- ۱. النهایه ۳: ۳۰۴.

۲- ۲. المرسی: محل وقوف السفن.

و عنجه كنصره أى عطفه و قيل هو أن يجذب الراكب خطام البعير فيرده على رجليه.

و فى النهايه النوتى الملاح الـذى يدبر السـفينه فى البحر و قد نات ينوت نوتا إذا تمايل من النعاس كان النوتى يميل السـفينه من جانب إلى جانب انتهى (۱)

و لطف التشبيه واضح.

و اختال أى تكبر و أعجب بنفسه و يميس أى يتبختر و زاف يزيف زيفانا أى تبختر فى مشيه و يفضـى أى يسـفد و يقال أفضـى المرأه أى جامعها أو خلا بها و الـديكه كقرده جمع ديك بالكسـر و فى بعض النسخ و فى نهايه ابن الأثير كإفضاء الديكه و يؤر كيمـد أرا بالفتـح أى يجامع و القـح الفحل الناقه أى أحبلها و الملاقحه مفاعله منه و فى بعض النسخ بملاقحه على صـيغه الجمع مضافا إلى الضـمير أى بآلات تناسـله و أعضائه و الفحل الذكر من كل حيوان و غلم كعلم أى اشـتد شبقه و اغتلم البعير إذا هاج من شده شهوه الضراب.

و قوله عليه السـلام أر الفحول المغتلمه ليس فى بعض النسخ و الإحاله من الحواله على ضـعيف إسناده أى إسناده الضعيف و فى بعض النسـخ على ضـعف بصـيغه المصـدر مبالغه و يقال سـفحت الـدم كمنعت أى أرقته و الدمع أى أرسـلته و فى بعض النسـخ تنشـجها كتضـرب يقال نشج القدر و الزق أى غلى ما فيه حتى سـمع له صوت و لعل الأول أوضح فإن الفعل ليس متعديا بنفسه على ما فى كتب اللغه و ضـفتا جفونه جانباها و كـذلك ضـفتا النهر و الوادى و تطعم على صـيغه التفعل بحذف إحدى التاءين و بجس الماء تبجيسا فجره فتبجس و انبجس و يوجد الكلمه فى النسخ بهما أى الدمع المنفجر.

قال بعض الشارحين زعم قوم أن اللقاح فى الطاوس بالدمعه و أمير المؤمنين عليه السـلام لم يحل ذلك و لكنه قال ليس بأعجب من مطاعمه الغراب و العرب تزعم أن الغراب لا يسفد و من أمثالهم أخفى من سفاد الغراب فيزعمون أن اللقاح

۱- ۱. النهايه ۴: ۱۹۱ و فيه:« فى حديث علىّ عليه السلام كانه قطع دارى عنجه نوتيه» ثم ذكر التفسير.

من المطاعمه و انتقال جزء من الماء الذی فی قانصه الذکر إلی الأنثی من منقاره و أما الحکماء فقل أن یصدقوا بذلک علی أنهم قد قالوا فی کتبهم ما یقرب من هذا قال ابن سینا و القبجه تحبلها ریح تهب من ناحیه الحجل الذکر و من سماع صوته قال و النوع المسمی مالاقیا(۱) تتلاصق بأفواهها ثم تتشابک فذاک سفادها و لا یخفی أن المثل المذکور لا یدل علی أن الغراب لا یسفد بل الظاهر منه خلافه إلا أن یکون مراد القائل أیضا ذلک و أما کلامه علیه السلام فالظاهر منه أن الطاوس لقاحه بالسفاد لقوله علیه السلام یؤر بملاقحه و لتعبیره عن القول الآخر بالزعم و أن الغراب لقاحه بالمطاعمه.

و فی القاموس الحمام إذا أدخل فمه فی فم أنثاه فقد تطاعما و طاعما و خال الشی ء کخاف أی ظنه و خاله یخیله لغه فیه و تقول فی المضارع للمتکلم إخال بکسر الهمزه علی غیر قیاس و هو أکثر استعمالا و بنو أسد یفتحون علی القیاس و المداری بالدال

المهمله علی ما فی أکثر النسخ جمع مدری بکسر المیم قال ابن الأثیر المدری و المدراه شی ء من حدید(۲) أو خشب علی شکل سن من أسنان المشط و أطول منه یسرح به الشعر المتلبد و یستعمله من لا مشط له (۳).

و کان فی نسخه ابن میثم بالذال المعجمه قال و هی خشبه ذات أطراف کأصابع الکف ینقی به الطعام و الداره هاله القمر و ما أحاط بالشی ء کالدائره و العقیان بالضم الذهب الخالص و قیل ما ینبت منه نباتا و الفلذ کعنب جمع فلذه بالکسر و هی القطعه من الذهب و الفضه و غیرهما و فلذت له من الشی ء کضربت أی قطعت و الزبرجد جوهر معروف قیل و یسمیه الناس البلخش و قیل هو الزمرد و جنیت الثمره و الزهره و اجتنیتها بمعنی و الجنی فعیل منه و فی بعض النسخ جنی کحصی و هو ما یجنی من الشجر ما دام غضا بمعنی فعیل و لفظه الفعل المجهول لیست

۱- ۱. فی المخطوطه: ملاقیا.

۲- ۲. فی المصدر: شی ء یعمل.

۳- ۳. النهایه ۲: ۲۳.

فی بعض النسخ و زهر النبات بالفتح نوره و الواحده زهره کتمر و تمره قالوا و لا یسمی زهرا حتی تفتح و المضاهاه و المشاکله و المشابهه بمعنی و استعمال فاعل بمعنی فعل بالتشدید کثیر لا سیما فی کلامه علیه السلام و اللباس و اللبس بالکسر فیهما و الملبس واحد و الوشی نقش الثوب من کل لون و الموشی کمرمی المنقش و الحلل کصرد جمع حله بالضم و هی إزار و رداء من برد أو غیره فلا تکون حله إلا من ثوبین أو ثوب له بطانه و شی ء أنیق أی حسن معجب و المونق مفعل منه قلبت الهمزه واوا و العصب بالفتح ضرب من البرود و الحلی بضم الحاء و کسر اللام و تشدید الیاء جمع حلی بالفتح و التخفیف و هو ما یزین به من مصوغ المعدنیات أو الحجاره و الفصوص جمع فص کفلس و فلوس قال ابن السکیت کسر الفاء ردی و قال الفیروزآبادی الفص للخاتم مثلثه و الکسر غیر لحن و نطقت باللجین أی جعلت الفضه کالنطاق لها و هو ککتاب شبه إزار فیه تکه تلبسه المرأه و قیل شقه تلبسها المرأه و تشد وسطها بحبل و ترسل الأعلی علی الأسفل إلی الأرض و الأسفل ینجر علی الأرض (۱) و کلل فلانا ألبسه الإکلیل و هو بالکسر التاج و شبه عصابه زین بالجوهر و قال بعض الشارحین شبه علیه السلام بالفصوص المختلفه الألوان المنطقه فی الفضه أی المرصعه فی صفائح الفضه و المکلل الذی جعل کالإکلیل و حاصل الکلام أنه علیه السلام شبه قصب ریشه بصفائح من فضه رصعت بالفصوص المختلفه الألوان فهی کالإکلیل بذلک الترصیع و الأظهر أن المکلل وصف للجین و مرح کفرح وزنا و معنی فهو مرح ککتف و قیل المرح أشد من الفرح (۲) و قیل هو النشاط و تصفحت الکتاب أی قلبت صفحاته و قه کفر أی ضحک و قال فی ضحکه قه بالسکون فإذا کرر قیل قهقه قهقهه مثل دحرج دحرجه و الجمال الحسن فی الخلق و الخلق و السربال بالکسر القمیص أو کل ما لبس و الوشاح ککتاب شی ء ینسج من أدیم و یرصع

۱- ۱. فی المخطوطه: یجر علی الأرض.

۲- ۲. فی المخطوطه: اشد الفرح.

شبه قلاده تلبسه النساء و زقا يزقو أى صاح و أعول أى رفع صوته بالبكاء و الصياح و استغاث طلب العون و النصر و توجع أى تفجع أو تشكو لأن قوائمه حمش أى دقاق يقال رجل أحمش الساقين و الخلاسيه بالكسر هى التى بين الدجاجه الهنديه و الفارسيه و الولد بين أبوين أبيض و سوداء و أسود و بيضاء ذكره فى العين و نجم النبات و غيره كقعد نجوما أى ظهر و طلع و الظنبوب بالضم حرف العظم اليابس من قدم الساق ذكره الجوهرى و فى القاموس حرف الساق من قدم أو عظمه أو حرف عظمه و الصيصيه فى الأصل شوكه الحائك التى بها يسوى السداه و اللحمه قال الجوهرى و منه صيصيه الديك التى فى رجله و العرف بالضم شعر عنق الفرس و غيره و القنزعه بضم القاف و الزاى ما ارتفع من الشعر و قيل الخصله من الشعر يترك على رأس الصبى.

موشاه أى منقشه و المخرج اسم مكان أى محل خروج عنقه كمحل خروج عنق الإبريق و يشعر بأن عنقه كعنق الإبريق أو مصدر أى خروج عنقه كخروج عنق الإبريق فالإشعار أقوى و الإبريق فارسى معرب (۱) و غرزته كضربت أى أثبته فى الأرض و مغرزها مبتدأ خبره كصبغ الوسمه و بطنه مبتدأ خبر محذوف أى مغرزها إلى حيث بطنه موجودا و ممتدا و منتهى إليه كصبغ إلى آخره و حيث تضاف إلى الجمله غالبا و هو فى المعنى مضافه إلى المصدر الذى تضمنته الجمله قالوا حيث و إن كانت مضافه إلى الجمله فى الظاهر لكن لما كانت فى المعنى مضافه إلى المصدر فأضافتها إليها كلا إضافه و لذا بنيت على الضم كالغايات على الأعرف فقال الرضى رضى الله عنه حذف خبر المبتدإ الذى بعد حيث غير قليل.

و الوسمه بكسر السين كما فى بعض النسخ و هى لغه الحجاز و أفصح من السكون و أنكر الأزهرى السكون و بالسكون كما فى بعض النسخ و جوزه بعضهم نبت يختضب بورقه و قيل هو ورق النيل و الصقال ككتاب اسم من صقله كنصر أى

ص: ۳۸

۱- ۱. معرب آبريز و هو الذى يقال له بالفارسيه: آفتابه.

جلاء فهو مصقول و صقيل و اللفاع ككتاب الملحفه أو الكساء أو كل ما تتلفع به المرأه و تلفع الرجل بالثوب إذا اشتمل به و تغطى و فى بعض النسخ متقنع و المقنع و المقنعه بالكسر فيهما ما تتقنع به المرأه و القناع ككتاب أوسع منهما و المعجر كمنبر ثوب أصغر من الرداء تلبسه المرأه و قال المطرزى ثوب كالعصابه تلفه المرأه على استداره رأسها و السحم بالتحريك و السُّحْمه بالضم السواد و الأسحم الأسود و خيل له كذا بالبناء للمفعول من الخيال بمعنى الوهم و الظن أى لبس عليه و فى بعض النسخ يخيل على صيغه المعلوم فالفاعل ضمير الطاوس و البريق اللمعان.

و استدق أى صار دقيقا و هو ضد الغليظ و المستدق على صيغه اسم الفاعل و فى بعض النسخ على صيغه اسم المفعول قال ابن الأثير استدق الدنيا أى احتقرها و استصغرها و هو استفعل من الشى ء الدقيق الصغير و المشبه على الأول القلم و على الثانى المرقوم و يمكن أن تكون الإضافه على الأول لأدنى ملابسه فإن الرقم الدقيق له نسبه إلى القلم و الأقحوان بالضم البابونج و أبيض يقق بالتحريك أى شديد البياض و ائتلق و تألق أى التمع و علا فلان فلانا أى غلبه و ارتفع عليه و بص كفر أى برق و لمع و الديباج ثوب سداه و لحمته إبريسم و قيل هو معرب ثم كثر حتى اشتقت العرب منه فقالوا دبج الغيث الأرض دبجا إذا

سقاها فأنبت أزهارا مختلفه لأنه اسم للمنقش و رونق الشى ء ماؤه و حسنه أى أخذ من كل لون نصيبا و زاد على اللون بالبريق و اللمعان و الزهره بالفتح و بالتحريك النبات و نوره و الجمع أزهار و جمع الجمع أزاهر(۱).

و البث النشر و التفريق و رب فلان الأمر أى أصلحه و قام بتدبيره و رب الدهن أى طيبه و القيظ فصل الصيف و شده الحر و لعل الجمع فى الأمطار باعتبار الدفعات و فى الشموس بتعدد الإشراق فى الأيام أو باعتبار أن الشمس الطالع فى كل يوم فرد على حده لاختلاف التأثير فى نضج الثمار و تربيه النبات باختلاف الحر

۱- ۱. فى النسخه المخطوطه: أزاهير.

و البرد و غير ذلـك و تحسـر البعير على صـيغه التفعل أى سـقط من الإعياء و فى بعض النسـخ تنحسـر على صـيغه الانفعال تقول حسره كضربه و نصره فانحسر أى كشفه فانكشف و العُرْى بالضم خلاف اللبس و الفعل كرضى و تترى فيه لغتان تنون و لا تنون مثل علقى فمن ترك صرفها فى المعرفه جعل ألفها ألف التأنيث و هو أجود و أصلها وَتْرى من الوتر و هو الفرد قال الله تعالى ثُمَّ أَرْسَلْنا رُسُلَنا تَتْرا(۱) أى واحدا بعد واحد و من نونها جعل ألفها ملحقه ذكره الجوهرى و قال بعض شارحى النهج تترى أى شـيئا بعـد شـى ء و بينهمـا فتره و هـذا ممـا يغلـط فيه قوم فيعتقـدون أن تترى للمواصـله و الالتصـاق و ينبت تباعا أى لا فترات بينهما و كذلك حال الريش الساقط و التِّباع بالكسر الولاء و انحتت ورق الشجر أى سقطت.

و قوله عليه السـلام سـالف ألوانه فى بعض النسـخ سائر ألوانه قال الجوهرى سائر الناس أى جميعهم و فى المصـباح قال الأزهرى اتفق أهل اللغه أن سائر الشى ء باقيه قليلا كان أو كثيرا و لعل المراد عدم مخالفه لون الريش النابت للباقى من السوالف أو المراد عـدم التخالف بين الأرياش النابته و ما فى الأصل أوضـح و الورد بالفتـح من كل شـجره نورها و غلب على الورد الأحمر و التاره الحين و الزمـان و العَسـجد كجعفر الـذهب و العُمق بـالضم و بالفتـح قعر البئر و نحوهـا و الفِطَن كعنب جمع فطنه بالكسـر و هى الحـذق و العلم بوجوه الأمور و عمـائق الفطن الأذهـان الثاقبه و القريحه أول ما يسـتنبط من البئر و منه قولهـم لفلان قريحه جيـده يراد اسـتنباط العلم بجوده الطبع و اقترحت الشـى ء أى ابتـدعته من غير سـبق مثـال و الواو فى قوله عليه السـلام و أقل للحال و لا ريب أن العشـره أقـل الأجزاء الـتى بهـا قـوام الحيـوان و المراد بعجز الأوهـام العجز عن وصف علـل هـذه الألـوان و اختلافهـا و اختصـاص كـل بموضـعه و سـائر ما أشار عليه السـلام إليه أو العجز عن إدراك جزئيات الأوصاف المـذكوره و تشـريح الهيئات الظـاهره و الخصوصـيات الخفيه فى خلق ذلـك الحيوان كمـا هو المنـاسب لمـا بعـده و بهره كمنعه أى غلبه و جلاه بالتشديـد و التخفيف على اختلاف النسخ أى

۱- ۱. المؤمنون: ۴۴.

كشفه و التكوين الإحداث و الإيجاد و قعد بها أى أقعدها و أعجزها و الغرض الدلاله على عجز العقول عن إدراك ذاته سبحانه فإنها إذا عجزت عن إدراك مخلوق ظاهر للعيون على الصفات المذكوره فهى بالعجز عن إدراكه سبحانه و وصفه أحرى و كذلك الألسن فى تلخيص صفته و تأديه نعته.

و دَمَج الشى ء كنصر دموجا دخل فى الشى ء و استحكم فيه و أدمجه غيره و الذره واحده الذر و هى صغار النمل و الهَمَجه واحده الهمج كذلك و هو ذباب صغير كالبعوض يسقط على وجوه الغنم و الحمر و أعينها و الحيتان جمع حوت و الأَفْيِلَه جمع فيل و المعروف بين أهل اللغه فِيَلَه كعنبه كما فى بعض النسخ و أفيال و فيول و قال ابن السكيت و لا تقل أَفْيِلَه و وأى أى وعد و اضطرب أى تحرك و الشبح الشخص و أولج أى و أدخل و الحمام ككتاب قضاء الموت و قدره.

**[ترجمه]طاووس بر وزن فاعول و اسم مصغر آن طويس است. طوست المرأه: خود را زينت داد. حَيَوان: جنس جاندار است و به معناى زندگى نيز مى‌باشد. موات: بر وزن سحاب به چيزى اطلاق مى شود كه روحى نداشته و زمينى كه هنوز زنده نگشته و مالك و ساكنى ندارد مانند زمين، كوه ها. و ذى حركات: جبندگانى مانند آب و آتش. منظور از جبنده موجودى است كه به طبع خود يا على الاطلاق صاحب حركت است و تداخل اين دو معنا ضررى ندارد. اللطيف: نازك، باريك. «ما» مفعول أقام بوده و ضمير در «به» و «له» به خداوند بر مى گردد و احتمال دارد به «ما» بر گردد. نعقت: فرياد كشيد. و مقصود، آگاهى دادن به وضوح دلايل است. ضمير در « دلائله» به خداوند يا به «ما» بر مى گردد. ما ذرأ: آفريد. گويند الذرء، فقط مختص به خلق نسل است. أخاديد: جمع أُخدود، به معناى شكاف در زمين است. و پرنده‌اى كه در اين شكافها زندگى مى كند مرغ سنگخواره و مانند آن است. فِجاج: جمع فَجّ به معناى راه پهناور ميان دو كوه است. و كبك در آنجا سكونت دارد. أعلام: كوه ها. رواسيها: كوه‌هاى ثابت. عقاب ها و كركس ها و مانند اين دو در كوه هاى بلند سكونت مى كنند. تصريف: وارونه كردن و از حالى به حالى شدن. مصرفه: حال و منصوب و در برخى از نسخه ها به صورت مجرور آمده كه در اين صورت صفت براى «ذوات أجنحه» مى باشد. مرفرفه نيز اين چنين است. زمّه: آن را بست. و الزمام بر وزن كتاب يعنى آنچه كه با آن چيزى را مى بندند و به افسار شتر زمام گويند. زمام التسخير: قدرت كامل. رفرف الطائر بجناحيه: دو بال خود را براى فرود آمدن بر روى چيزى گشود تا دور آن چرخيده و بر سر آن قرار گيرد. مخارق الجو: مكآنهايى از جو كه هوا را شكافته و در آن وارد مى شوند. المنفسخ: گسترده. فَضاء: مكان باز و گسترده. حِقاق: جمع حُقّ به معناى مكان اتصال دو مفصل. احتجاب المفاصل: پوشانده شدن مفاصل با گوشت و پوست و امثال آن. عُبل الشى ء عباله: بر وزن ضخم ضخامه بوده و معنايش نيز مانند آن است. أن يسموا: يعنى بالا برود. فى السماء: يعنى در جهت بالا. و در بعضى از نسخه ها «فى الهواء» است. الخُفُوق: سرعت حركت. دف الطائر: بال‌هايش را حركت داد براى پرواز. و معنايش آن است كه دو بالش را به هم زد. گويند منظور زمانى است كه پرنده پاهايش بر زمين بوده و سرعت مى گيرد سپس پرواز مى كند. دفيف الطائر: پرواز پرنده بالاى زمين. گويند عقاب دفوف و دفت الحمامه: بر وزن فرّ بوده و به معناى سير كردن آرام كبوتر است. در كتاب المصباح نيز دفّ، چنين معنا شده است. برخى وزن و معناى دفّ را مانند مدّ دانسته اند، ولى بر طبق نسخه ما دفّ با كسره عين الفعل به كار رفته است. نسقها: آن را مرتب كرد. گويند نسقت الدّر: بر وزن نصر و به معناى مرواريدها را منظم كرد. نسقت الكلام: پاره اى را بر پاره اى ديگر عطف كرد. أصابيغ: جمع أصباغ جمع صِبْغ به معناى رنگ است؛ بدين معنا كه خداوند از روى حكمت بى منتها هر يك از آنها را به رنگى خاص قرار داده است. غمسه فى الماء: بر وزن ضرب به معناى داخل كردن و فرو بردن در آب است.

پرنـده به پیراهنی تشبیه شـده است که رنگ رَز در هنگام رنگ کردن می‌کوبد. قالَب: با فتحه قالِب کفش و غیره مانند انگشتر و مهر، و اگر به صورت قـالِب(بـا کسـره) باشـد، به معنـای خرمـای سـرخ نـارس می باشـد و در قاموس گویـد: قالب، به معنای خرمـای سـرخ نـارس و بـه معنـای ظرفی کـه در آن فلزات ذوب شـده می‌ریزنـد. و اکثرا لامـش را فتحـه داده‌انـد. شـاه قـالب: گوسـفندی که به رنگ مادرش نیست. در حدیث حضـرت شـعیب و حضرت موسی علیهما السلام آمده است: «لک من غنمی مـا جاءت به قالب لون» در تفسیر قالب در حـدیث مزبور گفته انـد که منظور آن دسـته گوسـفندانی است که به رنگ مادران خود نیسـتند گویا رنگ آنها تغییر یافته است. همچنین منظور از قالب لون در حدیث امیر المؤمنین علیه السـلام در باره ویژگی پرندگان «فمنها مغموس فی قالب لون» این است که با رنگ دیگری درهم نیامیخته است. - . نهایه ۳ : ۳۰۴ - پایان.

ظـاهرا مراد از «الغمس فی قـالب اللون»، احاطه یک رنگ بر تمام اجزاء آن است همانطور که قالب اشـیای ذوب شـده همچون مس و ماننـد آن را در بر می گیرد. و بنـا بر کسـره ممکن است مراد از «قـالِب اللون»، رنگی باشـد که رنـگ را به رنـگ دیگر درمی آورد. «لون صـبغ» در برخی از نسـخه ها با جر لون، ترکیب اضافی و اضافه بیانیه است. در بعضـی از نسخه ها به صورت مجرور و منوّن و صـبغ به صورت ماضـی مجهول است یعنی آن فرو رفته رنگ آمیزی شـد. طوق: زینت گردن و هر چیزی که گِرد چیزی باشـد. این نوع از پرندگان شامل فاخته و غیره می شود. التعدیل: برابر ساختن و از آن است برابر ساختن قسـمت، و مراد آن است که در آفرینش هر موجودی آنچه که مسـتحق آن است، داده شود و خلقت او عـاری از هر نقص و عیـبی باشـد. نضد متاعه: بر وزن نصـر و نضّده، یعنی برخی را داخل برخی دیگر کرد یعنی رنگ هایش را مرتب نمود. بجناح أشـرج قصبه: یعنی بعضـی را بر بعضـی دیگر سوار کرد همـان طور که بنـد کیسه داخـل حلقه‌ها می‌شود. سـحبه: هم وزن منعه، یعنی او را بر روی زمین کشـید. سـحبت المرأه ذیله: یعنی زن دامن خود را کشـید. درج: راه رفت. طوی الصـحیفه: هم وزن رمی، به معنـای پیچاندن نامه. سـما: هم وزن دعا، یعنی اوج گرفته. سـما به: آن را بالا برد. أطل علیه: بر آن اشـراف یافت. القِطع: بادبان. داری: منسوب به دارین و آن مکـانی است بر کنار دریا که عطر از هنـد از آنجا می‌آوردنـد و اکنون از میان رفته و هیـچ بنایی در آن باقی نمانده است و هیچ سـکنه ای ندارد و در آن آثار قدیمی یافت می شود. وجه تسمیه آن بدان سبب است که در زمان امیر المؤمنین علیه السلام لنگرگاه کشتی ها بوده است. عنجه: هم وزن نصره، به معنای آن را خم کرد. گویند این واژه به معنای آن است که سوار افسـار شتر را به سـمت خود بکشـد و بر روی دو پـایش برگردانـد. در کتـاب النهـایه، نوتی به معنای کشتی بان آمـده است. نـات ینـوت نوتـا: به سـبب چرت زدن تلو تلو خورد. النوتی: کسـی است که کشـتی را از یـک سو، به سوی دیگر هدایت می کند. پایان. زیبابی این تشبیه واضح و روشن است.

اختـال: تکبر ورزیـده و خود شـیفته شـد. یمیس: تبختر ورزیـد. زاف یزیف زیفا: با کبر و غرور راه رفت. یفضـی: آمیزش می کنـد. أفضـی المرأه: با زن جماع کرد یا با او خلوت کرد. الـدیکه: هم وزن قِرده، جمع دِیک است. در برخی از نسـخه ها و در کتاب النهایه ابن اثیر، «کإفضاء الدیکه» آمده است. «یَؤرّ أرّا» هم وزن مدّ، به معنای جماع کردن آمده است. ألقح الفحل الناقه: نر شتر ماده را بارور کرد. و ملاقحه: باب مفاعله از آن است. و در بعضی از نسخه ها بملاقحه، به صیغه جمع و مضاف به ضمیر اسـتعمال شده، یعنی به آلت تناسلی و اعضایش. الفحل: جنس نر از هر حیوان. غلم: هم وزن علم، به معنای سخت آزمند شد و اغتلم البعیر، یعنی شتر از شدت شهوت به هیجان آمد.

عبارت «أر الفحول المغتلمه» در بعضـی از نسخه ها نیامده است. إحاله: از حواله، «علی ضعیف إسناده» یعنی اسناد ضعیفش. در

برخی از نسخه ها «علی ضعف» به صورت مصدر برای بیان مبالغه به کار رفته است. سفحت الدم: هم وزن منع، به معنای ریختن خون است. الدمع: اشکش را ریخت. در برخی از نسخه ها تنشجها بر وزن تضرب آمده است؛ نشج القدر و الزق: محتویات دیگ یا ظرف جوشید که صدای آن شنیده شد. شاید اولی روشن تر باشد، زیرا این فعل بر طبق آنچه در کتاب های لغت آمده متعدی بنفسه نیست. ضفتا جفونه: اطراف پلک چنانچه به اطراف رودخانه و دره ضفتا النهر و الوادی گویند. تطعم: از باب تفعّل بوده که یکی از تاء آن حذف شده است. بجس الماء: بیرون ریختن آب؛ این واژه به صورت انبجس و بجّس نیز به کار رفته است و منظور از آن اشک بیرون ریخته شده می باشد. برخی از شارحان می نویسند: قومی چنین می پنداشتند که باردار شدن طاووس به سبب همان اشک است. امیر المؤمنین علیه السلام آن را درست ندانسته ولی فرمود: شگفت آورتر از غذا دادن زاغ [نر و ماده به یکدیگر برای لقاح] نیست؛ عرب ها گمان می کردند که زاغ جفت گیری نمی کند و در مثل های آنان آمده، پنهان تر از جفت گیری زاغ. زیرا بنا به پندار عرب ها، جفت گیری زاغ از طریق غذا دادن صورت می گرفت؛ یعنی جفت گیری آنها با انتقال مقداری آب از منقار زاغ نر به منقار جنس ماده صورت می پذیرفت. اما حکیمان کمتر شده که این را تصدیق کنند با اینکه گاهی در کتابهایشان شبیه به این مطلب را گفته‌اند؛ ابن سینا می گوید: کبک ماده را بادی که از صدای کبک نر می‌وزد بارور می‌کند. ابن سینا همچنین می گوید: نوعی دیگری هست که ملاقیا نامیده می شود که دهان خود را به یکدیگر چسبانده و از این طریق با هم جماع می کنند. پوشیده نیست که این مثل به آن معنا نیست که زاغ جفت گیری نمی کند، بلکه مراد خلاف این است، مگر اینکه مراد گوینده نیز همان باشد. ظاهر کلام امام علیه السلام بر این امر دلالت می کند که بارداری طاووس از طریق جماع صورت می گیرد، زیرا امام علیه السلام فرمود: یَؤر بملاقحه. و اینکه از قول دیگر و اینکه بارداری زاغ از طریق غذا دادن است به زعم و گمان تعبیر فرمود. در قاموس آمده وقتی کبوتر دهان خود را بر دهان ماده خود داخل می کند، می‌گویند: تطاعما و طاعما. خال الشیء: بر وزن خاف یعنی به آن گمان کرد. که به صورت خال یخیل و مضارع متکلم وحده آن اغلب با همزه مکسور [إخال] بر خلاف قاعده به کار می رود، ولی قبیله بنی اسد در این حالت با فتحه و مطابق با قاعده استعمال می کنند. مداری: در اکثر نسخه ها با حرف دال مهمله به کار رفته که جمع مِدری است؛ ابن اثیر می گوید: مدری و مدراه، چیزی از جنس آهن یا چوب که به شکل دندانه های شانه یا درازتر از دندانه های شانه است که برای مرتب کردن مو از آن کسی استفاده می کند که شانه نداشته باشد. - نهایه ۲ : ۲۳ - در نسخه ابن میثم با حرف ذال به کار رفته که به معنای چوبی است که به شکل انگشتان بوده و برای صاف کردن غذا از آن استفاده می کنند. الداره: هاله ماه و هر آنچه چون دایره اطراف چیزی را احاطه کند، گویند. عُقیان: طلای خالص، و گفته شده چیزی که از آن گیاه می روید. فلذ: بر وزن عنب، پاره ای از طلا یا نقره و مانند آن. فلذتُ له مِن الشیء، بر وزن ضربت، به معنای قطع کردم است. زبرجد: گوهر مشهور، گفته شده مردم آن را بلخش می نامند که همان زمرد است. جنیتُ الثمره و الزهره: میوه و شکوفه را چیدم. جنیّ بر وزن فعیل نیز به همان معناست. در برخی نسخه ها جنی، بر وزن حصی به کار رفته که معنای آن عبارت است از چیدن میوه درخت زمانی که نارس است. و لفظ فعل مجهول در برخی از نسخه ها نیست. زَهر النبات: شکوفه گیاه و مفرد آن زهره است مانند تمر و تمره. گویند شکوفه تا زمانی که باز نشده زهره نامیده نمی شود. المضاهاه و مشاکله و مشابهه: هر سه به یک معنا یعنی شباهت داشتن است. و استعمال فاعل در معنای فعل با تشدید زیاد است خصوصا در کلام امام علیه السلام. لباس و لبس با کسره و ملبس یکی هستند به معنای پوشیدنی. وشی: نقش لباس با هر رنگی. موشی بر وزن مرمی به معنای آراسته شده. حلل: مانند صرد، جمع حُله و آن لنگ و ردائی(لباس پایین‌تنه و بالاتنه) از جنس بُرد و غیر آن است. پس حله نیست مگر در دو لباس یا لباسی که آستر داشته باشد. شیء انیق: زیبا و شگفت آور. مونق: بر وزن مفعل که همزه آن به

واو تبـدیل شـده است. عَصب: نوعی از پـارچه. حُلِیّ: جمع حَلی به معنـای آنچه که بـدان تزیین کننـد از زیور آلات معـدنی و سنگی. فصوص: جمع فص بر وزن فلس و فلوس است. به گفته ابن سـکیت، فص بـا کسـره لهجه نادرستی است.. فیروز آبادی می گویـد: فصّ، با هر سه حرکت، نگین انگشتری را گویند و با کسـره اشـتباه نیست. نطقت الجین: نقره مانند کمربندی بر آن قرار داده شـده است. و نطاق جامه بندداری است که زن آن را می پوشد و گویند جامه چاکدار که زنان می پوشـند که وسـط آن را با بند می بندند و قسـمت بالای آن را به پایین آورده و قسـمت پایین آن بر روی زمین کشـیده می شود. کلل فلانا: بر او تـاج و چیزی شبیه پـارچه پوشانـد که بـا جواهر آراسـته شـده بود. برخی از شارحان می گوینـد: امام علیه السـلام به نگین های رنگانگ نقره کاری شده در بشـقاب های نقره ای تشبیه کرده اند. مکلّل: کسـی که چیزی مانند تاج بر سـر داشـته باشد. نتیجه اینکه آن حضـرت نی های پر طاووس را به ظرف های نقره ای تشبیه کرده که با نگین های رنگانگ مزین شـده اند و نی های پر طاووس با این نقش و نگار مانند تاجی شده است. ظاهرا مکللّ صفت لجین است. مرح: از نظر معنا و وزن مانند فرح است و گویند معنای مرح شدیدتر از فرح است. و گفته اند که مرح، نشاط است. تصـفحت الکتاب: برگه های کتاب را ورق زدم. قه: هم وزن فرّ، به معنای خندیـدن است. گوینـد: در خنـده او قه است. این کلمه در حالت تکرار به صورت قهقه و قهقهه هم وزن دحرج دحرجه استعمال می شود. الجمال: حسن و نیکویی در خلقت و آفرینش. السِّربال: پیراهن یا هر چیزی که پوشیده شود. الوشاح: بر وزن کتاب چیزی است که از پوست درست می‌شود به شکل گردنبد زینت می‌دهند و زنان آن را به گردن آویزند. زقـا یزقو: فریـاد زده و ناله کنان صـدای گریه خود را بالا برد. اسـتغاثه: یاری خواسـتن. توجع: اظهار درد کرد یا شـکایت کرد. یعنی از باریک بودن پاهای خود ناله و شـکایت می کند. حمش یعنی باریک. رجل أحمش الساقین: مرد باریک پا. الخِلاسـیه: خروسـی که از تیره مرغان هندی و فارسـی باشد. یعنی پدر آن سفید و مادرش سیاه و یا برعکس باشد. چنانچه در کتاب العین چنین آمده است. نجم النبات: هم وزن قعد به معنای آشـکار شدن و تابیدن است. الظُنبوب: جوهری آن را به معنای لبه ساق پا می داند. در قاموس معنای آن لبه ساق پا یا اسـتخوان آن و یا لبه اسـتخوان آن، است. الصیصـیه: بنا به گفته جوهری، در اصـل میله بافنـدگی است که تار و پود را یکنواخت می کند. از این کلمه عبارت «صیصـیه الدیک» مشـتق شده که به معنای سـیخچه پـای خروس است. العُرف: مـوی گردن اسب و غیره. القُنزُعه: مـوی بر آمـده را گوینـد، و گفته انـد دسـته ای از مو که در سـر کودک می ماند.

موشـاه: نقش و نگـار شـده. المخرج: اسم مکان به معنای محل خروج گردن آن ماننـد محل خروج دهانه آفتابه است. و دلالت می‌کنـد که گردن این حیوان چون دهانه آفتابه است. یا مخرج، مصـدر است یعنی بیرون آمـدن گردنش همچون بیرون آمدن دهـانه آفتـابه است. و این دلالـتش بر مطلب قـوی‌تر است. إبریق واژه فارسـی معرب از آفتـابه است. غرزته: بر وزن ضـربت، به معنای آن را در زمین استوار کردم .

مغرزها، مبتدا بوده و خبر آن کصبغ الوسمه می باشد و بطنه، مبتدا که خبر آن محذوف است؛ یعنی عبارت در اصل چنین بوده است: «مغرزها إلی حیث بطنه موجودا و ممتدا و منتهی إلیه کصبغ إلی آخره» حیث: غالبا به جمله اضافه شده و در معنا مضاف به مصـدری است که از مضـمون جمله بر می آید. گویند: حیث گرچه ظاهرا به جمله اضافه شده، ولی در معنا به مصدر اضافه شـده است و چـون حیث به طـور کلی به جمله اضـافه می شود، مبنی بر ضم است، ماننـد غایـات که مبنی بر ضم هسـتند. سـید رضـی رضـی الله عنه می گویـد: حـذف خبر مبتـدایی که پس از حیث می آید، شایع است. الوسِّمه: چنانچه به این صورت در

برخی از نسخه ها آمده و این گونه استعمال مختص قبیله حجاز است و این فصیح تر از کاربرد وَسمه، با سکون حرف سین است. همانگونه که در برخی از نسخه ها آمده است. ازهری کاربرد این کلمه را با سکون حرف سین رد کرده است، ولی بعضی آن را جایز دانسته اند. وسمه گیاهی است که با برگ آن خضاب می‌کنند. گویند آن برگ نیل است. الصقال: بر وزن کتاب، اسم از صقله [آن را صیقل داد] بر وزن نصره است. اللفاع: بر وزن کتاب، به معنای ملحفه یا عبا یا هر آنچه که زن خود را با آن می پوشاند. تلفع الرجل بالثوب: مرد با لباس پوشانده شد. در برخی از نسخه ها متقنع است. مقنع و مقنعه - با کسره در هر دو - به معنای نقابی است که زن بر چهره می زند. القناع: بر وزن کتاب گشادتر از آن دو است. المعجر: بر وزن منبر، لباسی کوچک تر از ردا را گویند که زنان می پوشند. مطرزی می گوید: معجر لباسی شبیه سربند است که زن آن را دور سرش می‌پیچد. السَحَم و سُحمه: سیاه. أسحم یعنی سیاه. خیل له: فعل مجهول از ماده خیال به معنای وهم است، یعنی بر او مشتبه شد. و در برخی از نسخه ها یخیل به صورت معلوم به کار رفته که فاعل آن ضمیری است که به طاووس بر می گردد. البریق: درخشش. استدق: باریک و نازک گردید. مستدق، به صیغه اسم فاعل است که در برخی از نسخه ها با صیغه مفعول به کار رفته است. بنا به گفته ابن اثیر، استدقّ الدنیا: دنیا را حقیر و کوچک شمرد که باب استفعال برای کوچک و نازک شمردن چیزی است. بنا بر مفهوم نخست، قلم مشبه است و بنا بر مفهوم دوم چیز نگاشته شده مشبه است. ممکن است بنا بر احتمال اول ترکیب اضافی به دلیل کمترین مناسبتی باشد زیرا نگاشتن نازک با قلم ارتباط دارد. الأقحوان: با ضمه همزه، به معنای بابونه است. أبیض یَقَق: سفیدی زیاد. ائتلق و تألق: درخشید. علا فلان فلانا: بر او غلبه یافته و مسلط شد. بص: هم وزن فرّ، درخشید و برق زد. الدیباج: لباسی که تار و پود آن از ابریشم باشد. گویند این واژه در اصل معرب بوده ولی به سبب کثرت استعمال، عرب از آن اشتقاق گرفت و گفت: دبج الغیث الأرض دبجا، یعنی باران زمین را سیراب نمود و سبب رویش گل های گوناگون شد. زیرا چیزی که پر نقش و نگار است، دیباج نامیده می شود. رونق الشی ء: آب و تاب و زیبایی آن، و مراد از آن در متن این است که از هر رنگی بهره ای برده و برق و درخشش را بر آن رنگ ها افزود. الزهره: با فتحه، به معنای گیاهان و شکوفه های آنهاست. جمع این کلمه أزهار و جمع الجمع آن أزاهر است. البث: انتشار و پراکنده نمودن. رب فلان الأمر: فلانی آن کار را اصلاح نموده و به تدبیر آن پرداخت. رب الدهن: بوی خوش روغن. القیظ: فصل گرما و شدت گرما. شاید جمع آمدن أمطار به اعتبار تعداد بارش ها بوده و جمع آمدن شموس به اعتبار تعداد طلوع ها باشد یا به این اعتبار باشد که خورشید طالع در هر روز فردی جداگانه است به دلیل اختلاف تأثیر در رسیدن میوه‌ها و پرورش گیاهان به دلیل اختلاف در سرما و گرما و عواملی غیر از این دو.

تحسر البعیر: از باب تفعّل یعنی به دلیل خستگی از پا افتاد. در برخی از نسخه ها انحسر به کار رفته که از باب انفعال است؛ حسره بر وزن ضرب و نصر، به معنای آشکار کردن است. العُرْی: برعکس لبس و هم وزن رضی است. تتری: به دو حالت منون و غیر منون آمده است مانند علقی. هر کسی این واژه را به سبب معرفه بودن غیر منصرف بداند، الف آن را الف تانیث قرار داده است و این شایسته تر است. این کلمه در اصل وَتری بوده که از وتر مشتق شده است. و وَتَر به معنای یکی است. خداوند متعال می فرماید: «ثُمَّ أَرْسَلْنا رُسُلَنا تَتْرا» - . مؤمنون / ۴۴ - {باز فرستادگان خود را پیاپی روانه کردیم} یعنی یکی پس از دیگری. بنا به قول جوهری، اگر آن را تنوین دادند، الف آن الف ملحقه خواهد بود. برخی از شارحان نهج البلاغه این واژه را به معنای چیزی پس از دیگری که میان آن دو فاصله است، می دانند. و این مطلبی است که عده ای در آن اشتباه کرده و پنداشتند که تَتری، به معنای بلافاصله و پی در پی است. ینبت تباعا: هیچ وقفه بین آن دو نیست. حالت پری که فرو می ریزد

نیز چنین است. تِباع به معنای پیروی کردن است. انحتت ورق الشجر: برگ درخت فرو ریخت. عبارت «سالف ألوانه» در برخی از نسخه ها به صورت «سائر ألوانه» آمده است. جوهری می گوید: سائر النّاس یعنی همه مردم. در المصباح، ازهری می گوید: اهل لغت متفق اند که سائر الشیء: باقیمانده چیز است چه اندک باشد چه بسیار. شاید منظور عدم تفاوت رنگ پر روییده شده با سایر پرهای پیشین است یا منظور آن است که رنگ پرهای تازه روییده شده تفاوتی با هم ندارند. و آنچه در اصل موجود است واضح‌تر است. الوَرد: شکوفه هر درختی که غالبا به شکوفه سرخ رنگ گویند. التاره: وقت و زمان. العَسجد: بر وزن جعفر، به معنای طلا است. العُمق: با ضمه و فتحه حرف عین به کار می رود و به معنای ته چاه و مانند آن است. الفِطَن: بر وزن عنب، جمع فِطنه و آن مهارت و آگاهی به جوانب امر. عمائق الفطن: ذهن های ژرف اندیش. القریحه: اولین چیزی که از چاه کشف می شود و منظور از «لفلان قریحه جیده» خوش ذوقی در استنباط علم است با ذوقی نیکو. اقترحت الشی ء: آن چیزی را بی سابقه پدید آورد. واو در عبارت «و أقل» واو حالیه است. شکی نیست که ده کمترین جزئی است که قوام حیوان به آن وابسته است. عجز الأوهام: عاجز بودن از وصف چگونگی این رنگ ها و تفاوت آنها و اینکه هر کدام از آنها در جای خود قرار گرفته است و سایر قسمت هایی که مولا علیه السلام به آنها اشاره نمودند. یا منظور از عبارت مزبور، عاجز ماندن از درک جزئیات ویژگی های مذکور و توضیح حالت های ظاهر و خصوصیات پنهان در آفرینش این حیوان[طاووس] است. بهره: هم وزن منع، به معنای غلبه کردن است. جلاه: که در نسخه های مختلف به صورت مشدد و غیر مشدد آمده و معنای آن نمایان ساختن است. التکوین: ایجاد. قعد بها: آن را بازداشته و عاجز کرد؛ منظور این است که عقل ها از درک ذات خداوند سبحان عاجز مانده اند. زیرا وقتی ذهن ها از درک مخلوق قابل مشاهده و با اوصاف مذکور او درمانده باشند پس آنها در درک ذات خداوند سبحان و صفات او عاجزتر بوده و همچنین زبآنها در وصف اوصاف و بیان کمالات او قاصر هستند. دَمَج الشی ء: هم وزن نصر، به معنای داخل شدن در چیزی و در آن استحکام یافتن است. الذره: مفرد ذر، به معنای مورچه ریز است. الهَمَجه: مفرد همج، به معنای مگس ریزی مانند پشه است که بر چهره و چشمان گوسفندان و الاغ ها می نشیند. الحیتان: جمع حوت، به معنای ماهی. الأَفْیِلَه: جمع فیل است که میان اهل لغت به فِیَلَه، بر وزن عِنبه شناخته شده است. در برخی از نسخه ها این کلمه به صورت أفیال و فیول به کار رفته است. ابن سکیت می گوید: أفیله نگو. وأی: وعده داد. اضطرب: حرکت کرد. شبح: شخص. أولج: داخل کرد. حمام: بر وزن کتاب رسیدن مرگ است.

**[ترجمه]

«۲»

تَنْبِیهُ الْخَاطِرِ لِلْوَرَّامِ،: دَخَلَ طَاوُسٌ الْیَمَانِیُّ عَلَی جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ علیه السلام فَقَالَ لَهُ أَنْتَ طَاوُسٌ قَالَ نَعَمْ فَقَالَ طَاوُسٌ طَیْرٌ مَشُومٌ مَا نَزَلَ بِسَاحَةِ قَوْمٍ إِلَّا آذَنَهُمْ بِالرَّحِیلِ (۱).

**[ترجمه]تنبیه الخاطر: طاووس یمانی به امام صادق علیه السلام وارد شد. امام خطاب به او فرمود: تو طاووس هستی؟ گفت آری. امام علیه السلام فرمود: طاووس حیوان شومی است و به ساحت قومی نمی رود مگر آنکه کوچ کردن آنها را خبر دهد.
- . تنبیه الخاطر:. -

**[ترجمه]

بیان

یدل علی تأثیر الطیره فی الجمله.

**[ترجمه]حدیث فی الجمله به تاثیر شگون دلالت دارد.

**[ترجمه]

«۳»

الْکَافِی، عَنِ الْعِدَّهِ عَنِ الْبَرْقِیِّ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ یَحْیَی عَنْ جَدِّهِ الْحَسَنِ عَنْ یَعْقُوبَ بْنِ جَعْفَرٍ الْجَعْفَرِیِّ قَالَ: ذُکِرَ عِنْدَ أَبِی الْحَسَنِ علیه السلام حُسْنُ الطَّاوُسِ فَقَالَ لَا یَزِیدُکَ عَلَی حُسْنِ الدِّیکِ الْأَبْیَضِ بِشَیْ ءٍ(۲) قَالَ وَ سَمِعْتُهُ یَقُولُ الدِّیکُ أَحْسَنُ صَوْتاً مِنَ الطَّاوُسِ وَ هُوَ أَعْظَمُ بَرَکَهً یُنَبِّهُکَ فِی مَوَاقِیتِ الصَّلَاهِ وَ إِنَّمَا یَدْعُو الطَّاوُسُ بِالْوَیْلِ بِخَطِیئَتِهِ (۳) الَّتِی ابْتُلِیَ بِهَا(۴).

و قال الدمیری الطاوس طائر معروف تصغیره طویس و کنیته أبو الحسن

ص: ۴۱

۱- ۱. تنبیه الخاطر:

۲- ۲. فی المصدر: شی ء.

۳- ۳. فی المصدر: لخطیئه.

۴- ۴. فروع الکافی ۶: ۵۵۰.

و أبو الوشي و هو من الطير كالفرس من الدواب (۱)

عزا و حسنا و فی طبعه العفه و حب الزهو بنفسه و الخيلاء و الإعجاب بريشه و عقده لذنبه كالطاق لا سيما إذا كانت الأنثى ناظره إليه و الأنثى تبيض بعد أن يمضى لها من العمر ثلاث سنين و فى ذلك الأوان يكمل ريش الذكر و يتم لونه و تبيض الأنثى مره واحده فی السنه اثنتی عشره بيضه و أكثر(۲) و يفسد فی أيام الربيع و يلقى ريشه فی الخريف كلما يلقى الشجر ورقه فإذا بدا طلوع الأوراق فی الشجره طلع ريشه و هو كثير العبث بالأنثى إذا حضنت و ربما كسر البيض و لهذه العله يحضن بيضه تحت الدجاج و لا تقوى الدجاجه على حضن أكثر من بيضتين و ينبغی أن تتعاهد الدجاجه بجميع ما تحتاج إليه من الأكل و الشرب مخافه أن تقوم عنه فيفسده الهواء و الفرخ الذی يخرج من حضن الدجاجه يكون قليل الحسن ناقص الخلق و ناقص الجثه و مده حضنه ثلاثون يوما و أعجب الأمور أنه مع حسنه يتشأم به و كان هذا و الله أعلم أنه لما كان سببا لدخول إبليس الجنه و خروج آدم منها و سببا لخلو تلك الدار من آدم مده دوام الدنيا كرهت إقامته فی الدور بسبب ذلک (۳).

**[ترجمه]کافی: یعقوب بن جعفر نقل می کند: نزد امام صادق علیه السلام سخن از زیبایی طاووس به میان آمد. امام علیه السلام فرمود: آیا تو را زیبایی خروس سفید، به شگفت وا نمی دارد؟ خروس خوش صداتر و بابرکت تر از طاووس است. خروس تو را از وقت نماز آگاه می کند، ولی طاووس به خاطر خطایی که به آن مبتلا شده، ناله ناراحتی سر می‌دهد. - . کافی ۶: ۵۵۰ -

دمیری می گوید: طاووس پرنده ای معروف است که اسم مصغر آن طویس بوده و کنیه آن ابو الحسن و ابو الوشی است؛ جایگاه آن در میان پرندگان از نظر زیبایی و عزت مانند جایگاه اسب در میان چهارپایان است. در سرشت این حیوان عفت و عشق به خود بینی و تکبر و عجب به پرها و گره ای که چون طوق در دمش قرار دارد، است؛ بویژه اگر طاووس ماده به آن بنگرد. طاووس ماده پس از اینکه سه ساله شد، تخم گذاری می کند و در طول این مدت پرها و رنگ طاووس نر، کامل می شود .

طاووس ماده در هر سال یک بار تخم گذاری می کند و در هر بار دوازده تخم یا بیشتر و کمتر می گذارد. این حیوان در روزهای بهار جفت گیری کرده و در فصل پاییز زمانی که برگ درختان می ریزد، پرهای آن نیز می ریزد. طاووس نر زیاد با طاووس ماده هنگامی که بر روی تخم ها نشسته، بازی می کند و چه بسا که تخم ها را بشکند، به همین دلیل آنها را زیر مرغ می گذارند و مرغ نیز بیشتر از دو تخم را نمی تواند در برگیرد. شایسته است از ترس اینکه هوا تخم ها را فاسد کند، هر آنچه از خوردنی و نوشیدنی برای مرغ نیاز است، فراهم شود. جوجه ای که از زیر مرغ بیرون می آید زیبایی آن کمتر و ناقص الخلقه و ناقص الجسم است و مدت نشستن مرغ بر روی تخم ها سی روز است. شگفت آور اینکه این حیوان با وجود زیبایی اش، شوم تلقی می شود. علت این امر - الله أعلم - آن است که این پرنده ابلیس را داخل بهشت کرده و آدم علیه السلام را از آن بیرون راند و بهشت را در طول مدت دوام دنیا از وجود آدم خالی کرد و این سبب کراهت نگه داشتن آن در خانه هاست. - . حیاه الحیوان ۲: ۵۹ - ۶۰ -

**[ترجمه]

«۴»

الْكَافِی، عَنِ الْعِدَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ بَكْرِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ سُلَيْمَانَ الْجَعْفَرِیِّ عَنْ أَبِی الْحَسَنِ الرِّضَا علیه السلام قَالَ: الطَّاوُسُ مَسْخٌ كَانَ رَجُلًا جَمِيلًا فَكَابَرَ امْرَأَهَ رَجُلٍ مُؤْمِنٍ تُحِبُّهُ فَوَقَعَ بِهَا ثُمَّ رَاسَلَتْهُ بَعْدُ فَمَسَخَهُمَا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ طَاوُسَيْنِ أُنْثَى وَ ذَكَراً فَلَا تَأْكُلْ لَحْمَهُ وَ لَا بَيْضَهُ (۴).

ص: ۴۲

۱- ۱. فی المصدر: و هو فی الطیر کالفرس فی الدوابّ.

۲- ۲. فی المصدر: و أقل و أكثر و لا تبیض متتابعا.

۳- ۳. حیاه الحیوان ۲: ۵۹ و ۶۰.

۴- ۴. فروع الكافی ۶: ۲۴۷ فیه:« و لا یؤكل» و رواه أیضا بالاسناد فی ص ۲۴۵ الا انه اقتصر فقال: الطاوس لا یحل اكله و لا بیضه.

**[ترجمه]کافی: امام رضا علیه السلام فرمود: طاووس مسخ شده است. مرد زیبایی بود که به زن مرد مومنی که دوستش داشت، اصرار کرده و با او در آمیخت. بعدا آن زن باز به او پیغام می‌داد. پس خداوند متعال آنها را به صورت طاووس نر و ماده مسخ نمود. پس گوشت و تخم آن قابل خوردن نیست. - . کافی ۶ : ۲۴۷ -

**[ترجمه]

باب ۵ الدراج و القطا و القبج و غیرها من الطیور و فضل لحم بعضها علی بعض

الأخبار

«۱»

الْكَافِي، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُوسَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَكِيمٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْأَوَّلِ علیه السلام قَالَ: أَطْعِمُوا الْمَحْمُومَ لَحْمَ الْقِبَاجِ فَإِنَّهُ يُقَوِّي السَّاقَيْنِ وَ يَطْرُدُ الْحُمَّى طَرْداً(۱).

**[ترجمه]کافی: امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: به کسی که تب دارد گوشت کبک بخورانید که آن باعث تقویت دو ساق او شده و تب را کاملا از بین می برد. - . کافی ۶ : ۳۱۲ -

**[ترجمه]

«۲»

وَ مِنْهُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارَ قَالَ: تَغَدَّيْتُ مَعَ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام فَأُتِيَ بقطاط [بِقَطَاةٍ] فَقَالَ إِنَّهُ مُبَارَكٌ وَ كَانَ أَبِي يُعْجِبُهُ وَ كَانَ يَأْمُرُ أَنْ يُطْعَمَ صَاحِبَ الْيَرَقَانِ يُشْوَى لَهُ فَإِنَّهُ يَنْفَعُهُ (۲).

**[ترجمه]کافی: علی بن مهزیار نقل می کند: با امام جواد علیه السلام مشغول غذا خوردن بودیم که یک مرغ سنگخواره ای را آوردند. امام فرمود: این پرنده با برکت است که پدرم از آن خوشش می آمد و توصیه می کرد کسی که یرقان دارد، گوشت کباب شده این پرنده را بخورد که برایش مفید است. - . محاسن: ۴۷۴ -

**[ترجمه]

«۳»

الْخَرَائِجُ، رُوِيَ عَنِ الْحَسَنِ علیه السلام: أَنَّ عَلِيّاً علیه السلام كَانَ يَوْماً بِأَرْضِ قَفْرٍ فَرَأَى دُرَّاجاً فَقَالَ يَا دُرَّاجُ مُنْذُ كَمْ أَنْتَ فِي هَذِهِ الْبَرِّيَّةِ وَ مِنْ أَيْنَ مَطْعَمُكَ وَ مَشْرَبُكَ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَنَا فِي هَذِهِ الْبَرِّيَّةِ مُنْذُ مِائَةِ سَنَةٍ إِذَا جُعْتُ أُصَلِّي عَلَيْكُمْ فَأَشْبَعُ وَ إِذَا عَطِشْتُ أَدْعُو عَلَى ظَالِمِيكُمْ فَأَرْوَى (۳).

**[ترجمه]خرائج: امام حسن علیه السلام فرمود: علی علیه السلام روزی در زمین خشکی بود که درّاجی را دید و فرمود: ای درّاج، چه مدتی در این بیابان هستی؟ از کجا غذا خورده و آب می نوشی؟ گفت: ای امیر المؤمنین ، من صد سال است که در این بیابان هستم. وقتی گرسنه می شوم بر شما درود می فرستم و سیر می گردم و وقتی تشنه می شوم، کسانی را که در حق شما ظلم کردند، نفرین می کنم و سیراب می شوم. - . خرائج ۲: ۵۶۰ -

**[ترجمه]

«۴»

الْمَحَاسِنُ، عَنْ أَبِی الْحَسَنِ النَّهْدِیِّ عَنِ ابْنِ أَسْبَاطٍ رَفَعَهُ إِلَی أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام: أَنَّهُ ذُکِرَ عِنْدَهُ لَحْمُ الطَّیْرِ فَقَالَ أَطْیَبُ اللَّحْمِ لَحْمُ فَرْخٍ غَذَّتْهُ فَتَاهٌ مِنْ رَبِیعَهَ بِفَضْلِ قُوتِهَا(۴).

ص: ۴۳

۱- ۱. فروع الکافی ۶: ۳۱۲.

۲- ۲. فروع الکافی ۶: ۳۱۲.

۳- ۳. الخرائج.

۴- ۴. المحاسن ۴۷۴.

**[ترجمه]محاسن: نزد امیر المؤمنین علیه السلام سخن از گوشت پرندگان به میان آمد. آن حضرت فرمود: بهترین گوشت، گوشت جوجه ای است که دختر جوانی از قبیله ربیع از باقی مانده غذاهای خود آن را تغذیه کند. - . محاسن: ۴۷۴ -

**[ترجمه]

«۵»

وَ مِنْهُ، عَنْ عَمْرِو بْنِ عُثْمَانَ رَفَعَهُ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام قَالَ: الْإِوَزُّ(۱) جَامُوسُ الطُّيُورِ وَ الدَّجَاجُ خِنْزِيرُ الطَّيْرِ وَ الدُّرَّاجُ حَبَشُ الطَّيْرِ فَأَيْنَ أَنْتَ عَنْ فَرْخَيْنِ نَاهِضَيْنِ رَبَّتْهُمَا امْرَأَةٌ مِنْ رَبِيعَةَ بِفَضْلِ قُوتِهَا(۲).

**[ترجمه]محاسن: امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: إوزّ، گاومیش پرندگان و مرغ، خوک پرندگان و درّاج، حبشی پرندگان است. اما اینها کجا و دو جوجه ای که به سن پرواز رسیده اند و زنی از ربیعه آن دو را از باقی مانده غذای خود پرورده، کجا! - . محاسن: ۴۷۴ -

**[ترجمه]

«۶»

وَ مِنْهُ، عَنِ السَّيَّارِيِّ رَفَعَهُ قَالَ: ذُكِرَتِ اللُّحْمَانُ عِنْدَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام وَ عُمَرُ حَاضِرٌ فَقَالَ عُمَرُ إِنَّ أَطْيَبَ اللُّحْمَانِ لَحْمُ الدَّجَاجِ وَ قَالَ (۳)

أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام كَلَّا إِنَّ ذَلِكَ خَنَازِيرُ الطَّيْرِ وَ إِنَّ أَطْيَبَ اللَّحْمِ لَحْمُ فَرْخٍ حَمَامٍ قَدْ نَهَضَ أَوْ كَادَ يَنْهَضُ (۴).

**[ترجمه]محاسن: سخن از دو نوع گوشت نزد امیر المؤمنین علیه السلام به میان آمد. عمر که در آنجا بود، گفت: بهترین آن دو، گوشت مرغ است. حضرت فرمود: هرگز. مرغ، خوک پرندگان است و بهترین گوشت، گوشت جوجه کبوتر است که به پرواز در آمده یا در شرف پرواز است. - . محاسن: ۴۷۵ -

**[ترجمه]

«۷»

وَ مِنْهُ، عَنِ السَّيَّارِيِّ عَمَّنْ رَوَاهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَقْتُلَ غَيْظَهُ فَلْيَأْكُلْ لَحْمَ الدُّرَّاجِ (۵).

الکافی، عن العده عن البرقی عن السیاری: مثله (۶).

**[ترجمه]محاسن: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کسی که دوست دارد خشم خود را فرو خورد، گوشت درّاج بخورد. - . محاسن: ۴۷۵ -

در کافی مانند این نقل شده است. - . کافی ۶ : ۳۱۲ -

**[ترجمه]

«۸»

الطب، [طب الأئمه علیهم السلام] عَنْ مَرْوَانَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِیِّ بْنِ النُّعْمَانِ عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ مُوسَی بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ آبَائِهِ عَنْ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله یَقُولُ: مَنْ سَرَّهُ أَنْ یَقْتُلَ (۷) غَیْظَهُ فَلْیَأْکُلِ الدُّرَّاجَ (۸).

**[ترجمه]طب الائمه: امام موسی بن جعفر از پدران خود نقل می کند: امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم هر کسی می خواهد خشم خود را فرو خورد، پس گوشت درّاج بخورد.

**[ترجمه]

«۹»

وَ عَنْهُ علیه السلام قَالَ: مَنِ اشْتَکَی فُؤَادَهُ وَ کَثُرَ غَمُّهُ فَلْیَأْکُلِ الدُّرَّاجَ (۹).

**[ترجمه]طب الائمه: امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: هر کسی قلبش مریض باشد و اندوه فراوان داشته باشد، پس گوشت درّاج بخورد.

**[ترجمه]

«۱۰»

حیاه الحیوان، الدراج بالضم کرمان واحدته دراجه و هو طائر مبارک

ص: ۴۴

۱- ۱. فی المصدر: الوز جاموس الطیر.

۲- ۲. المحاسن: ۴۷۴.

۳- ۳. فی المصدر: فقال.

۴- ۴. المحاسن: ۴۷۵. و روی نحوه الکلینی عن العده عن البرقی فی الفروع ۶: ۳۱۲.

۵- ۵. المحاسن: ۴۷۵. و روی نحوه الکلینی عن العده عن البرقی فی الفروع ۶: ۳۱۲.

۶- ۶. الفروع ۶: ۳۱۲ فيه:« عمن رواه عن أبى عبد اللّه عليه السلام » و فيه: أن يقل.

۷- ۷. فى النسخه المخطوطه: أن يقل غيظه.

۸- ۸. طبّ الأئمّه:

۹- ۹. طبّ الأئمّه.

كثير النتاج مبشر بالربيع (۱)

و تطیب نفسه علی الهواء الصافی و هبوب الشمال و یسوء حاله بهبوب الجنوب حتی إنه لا یقدر علی الطیران و هو طائر أسود باطن الجناحین و ظاهرهما أغبر علی خلقه القطا إلا أنه ألطف منه و الجاحظ جعله من أقسام الحمام و من شأنه أنه لا یجعل بیضه فی موضع واحد بل ینقله لئلا یعرف أحد مكانه قال ابن سینا لحمه أفضل من لحوم الفواخت و أعدل و ألطف و أكله یزید فی الدماغ و الفهم و المنی (۲)

و قال القبج بفتح القاف و إسكان الباء الحجل و القبجه اسم جنس یقع علی الذكر و الأنثی حتی تقول یعقوب (۳) فیختص بالذكر و كذلك الدراجه حتی تقول الحیقطان (۴) و النحله حتی تقول یعسوب

و مثله كثیر(۵) و الذكر یوصف بالقوه علی السفاد و لكثره سفاده یقصد موضع البیض فیكسره لئلا تشتغل الأنثی بحضنه عنه و لذا الأنثی إذا أتی أوان بیضها تهرب و تختبئ رغبه فی الفرخ و هی إذا هربت بهذا السبب ضاربت الذكور بعضها بعضا و كثر صیاحها ثم إن المقهور یتبع القاهر و یفسد القوی الضعیف و القبج یغیر أصواته بأنواع شتی بقدر حاجته إلی ذلك و تعمر خمس عشره سنه(۶)

و من عجیب أمرها أنها إذا قصدها الصیاد خبأت رأسها تحت الثلج و تحسب أن الصیاد لا یراها و ذكورها شدید الغیره علی إناثها و الأنثی تلقح من رائحه الذكر و هذا النوع كله یحب الغناء و الأصوات

ص: ۴۵

۱- ۱. زاد فی المصدر: و هو القائل:« بالشكر تدوم النعم» و صوته مقطع علی هذه الكلمات.

۲- ۲. حیاه الحیوان ۲: ۲۴۳.

۳- ۳. یعقوب: ذكر الحجل.

۴- ۴. فی المصدر: حتی تقول: حیقطان و البومه حتّی تقول: صدی او فیاد، و الحباری حتی تقول: خرب، و كذا النعامه حتّی تقول: ظلیم، و النحله.

۵- ۵. فی المصدر هنا زیاده منها: و اناثه تبیض خمس عشره بیضه.

۶- ۶. فی المصدر: و یعمر خمس عشره سنه.

الطيبه و ربما وقعت من أوكارها عند سماع ذلك فيأخذها الصياد(۱) و قال القطا معروف واحده قطاه و هو نوعان كدری و جونی و زاد الجوهری نوعا ثالثا و هو القطاط(۲)

و الكدری أغبر اللون رقش الظهر و البطون صفر الحلوق قصار الأذناب و هی ألطف من الجونيه و الجونيه سود بطون الأجنحه و القوادم و ظهرها أغبر أرقط تعلوه صفره(۳) و إنما سميت جونيه لأنها لا تفصح بصوتها إذا صوتت و إنما تغرغر بصوت فی حلقها و الكدريه فصيحه تنادی باسمها(۴) و فی طبعها أنها إذا أرادت الماء ارتفعت من أفاحيصها أسرابا(۵) لا متفرقه عند طلوع الفجر فتقطع إلی حين طلوع الشمس مسيره سبع مراحل فحينئذ تقع علی الماء فتشرب نهلا(۶) و العرب تصف القطا بحسن المشی و تشبه مشی النساء الخفرات بمشيها(۷)

**[ترجمه]حیاه الحیوان: الدرّاج با ضمه بر وزن رُمان و مفرد آن درّاجه است که نام پرنده ای مبارک، پر زاد و ولد و بشارت دهنده بهار می باشد. این پرنده در وزش باد شمال حال خوشی دارد ولی با وزیدن باد جنوب حالش بد می شود به طوری که نمی تواند پرواز کند. زیر بال‌های این پرنده سیاه بوده و روی بال هایش خاکستری رنگ است و خلقت آن مانند سنگخواره است، به جز اینکه از آن لطیف تر است. جاحظ این پرنده را از تیره کبوتران می داند. از ویژگی های این پرنده آن است که تخم خود را در یک جا نمی نهد، بلکه آن را جابه جا می کند تا کسی مکان آن را نیابد. ابن سینا می گوید گوشت این پرنده بهتر، معتدل تر و لطیف تر از گوشت فاخته‌ها است و خوردن گوشت آن هوش، قوه درک و منی را زیاد می کند. - . حیاه الحیوان ۲ : ۲۴۳ -

قَبج، کبک است. قَبجه، اسم جنس بوده که بر نر و ماده دلالت می کند. مگر اینکه بگویی: «یعقوب» که لفظ مخصوص به جنس نر است. لفظ درّاجه، نیز چنین است مگر آنکه لفظ «حیقطان» که مخصوص نر آن است ذکر شود. و نحله نیز چنین است مگر آنکه «یعسوب» گفته شود. و امثال اینها زیاد است. جنس نر این پرنده به زیادی جفت گیری معروف است و به سبب این خصلت، مکان تخم ها را دنبال می کند و آنها را بشکند تا جنس ماده با خوابیدن روی تخم ها از او باز نماند. به همین دلیل جنس ماده به خاطر علاقه به جوجه نزدیکی زمان تخم گذاری فرار کرده و خود را پنهان می کند. وقتی که جنس ماده به این منظور فرار می کند، جنس نر آنها به جان هم می افتند و فریادشان بلند می شود. سپس پرنده مغلوب به دنبال غالب می رود و قوی ضعیف را از بین می برد. قبج در وقت نیاز صدای خود را به حالت های گوناگون تغییر می دهد. این پرنده پانزده سال عمر می کند. از شگفتی های خلقت آن این است که وقتی شکارچیان قصد شکار او می کنند، سر خود را زیر برف پنهان کرده و گمان می کند که شکارچی او را نمی بیند. جنس نر آن غیرت زیادی به جنس ماده خود دارد و جنس ماده آن از بوی جنس نر باردار می شود و تمامی انواع این پرنده دوستدار غنا و صداهای خوش هستند و چه بسا با شنیدن این صداها از لانه خود پایین می افتد و شکارچی آن را شکار می کند. - . حیاه الحیوان ۲ : ۱۶۸ - ۱۶۹ -

قطا(مرغ سنگخواره)، پرنده ای شناخته شده است و مفرد آن قطاه بوده و دو تیره می باشد: کدری و جونی؛ جوهری نوع سومی نیز بر آن می افزاید که غطاه است. کدری، خاکستری رنگ بوده و پشت و شکم آن خال دار و گردن آن زرد رنگ و دمش کوتاه است. این تیره از مرغ سنگخواره، لطیف تر از تیره جونی است. جونی، زیر بال های آن و نیز پرهای جلو بال سیاه بوده و پشت آن خاکستری خال دار متمایل به رنگ زرد است. وجه تسمیه آن به جونی، این است که صدای خود را آشکار نمی

سازد و تنها در گلوی خود غرغر می کند. اما کدری، [صدایش] واضح بوده و هنگام خواندن خود را صدا می زند. سرشت این پرنده به گونه ای است که وقتی طلب آب می کند، هنگام طلوع فجر از لانه خود به بالا پرواز می کند و به صورت دسته جمعی و نه پراکنده تا هنگام طلوع خورشید مسیری هفت مرحله ای را می پیمایند و در این هنگام خود را به آب زده و از آن جرعه جرعه می نوشد. عرب ها این پرنده را به زیبا راه رفتن وصف کرده و راه رفتن زنان با حیاء را به راه رفتن آن تشبیه می کنند.

**[ترجمه]

أقول

وَ رَوَى ابْنُ حَيَّانَ وَ غَيْرُهُ مِنْ حَدِيثِ أَبِي ذَرٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَ ابْنُ مَاجَهْ مِنْ حَدِيثِ جَابِرٍ أَنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه و آله قَالَ: مَنْ بَنَى لِلَّهِ مَسْجِداً وَ لَوْ كَمَفْحَصِ قَطَاةٍ بَنَى اللَّهُ تَعَالَى لَهُ بَيْتاً فِي الْجَنَّةِ.

مفحص القطاه بفتح الميم موضعها الذى تجثم (۸) فيه و تبيض كأنها تفحص

ص: ۴۶

۱- ۱. حياه الحيوان ۲: ۱۶۸ و ۱۶۹ زاد فيه: و حكمها: حل الاكل لأنّها من الطيبات.

۲- ۲. هكذا فى الكتاب و الصحيح كما فى المصدر: الغطاه.

۳- ۳. زاد فى المصدر: و هى أكبر من الكدرى تعدل جونيه بكدرتين.

۴- ۴. زاد فى المصدر: و لا تضع القطاط بيضها الا افرادا.

۵- ۵. جمع السرب: القطيع من الظباء و الطير و غيرهما.

۶- ۶. زاد فى المصدر: و النهل: شرب الإبل و الغنم أول مره، فإذا شربت اقامت حول الماء متشاغله الى مقدار ساعتين أو ثلاث ثمّ تعود الى الماء ثانيه.

۷- ۷. فى المصدر:« بحسن المشى لتقارب خطاها و مشيها يشبه مشى النساء الخفرات بمشيتهن». خفرت الجاريه: استحيت أشد الحياء فهى خفر و خفره و مخفار.

۸- ۸. جثم الطائر: تلبد بالارض، و المجثم: محل الجثوم.

عنه التراب أی تکشفه و الفحص البحث و الکشف و خصت القطا بهذا لأنها لا تبیض فی شجره و لا علی رأس جبل إنما تجعل مجثمها علی بسیط الأرض دون تلک الطیور(۱) فلذلک شبه به المسجد و لأنها توصف بالصدق کأنه أشار بذلک إلی الإخلاص فی بنائه و قیل إنما شبه بذلک لأن أفحوصها یشبه محراب المسجد فی استدارته و تکوینه و قیل خرج ذلک مخرج الترغیب بالقلیل من مخرج الکثیر کما خرج مخرج التحذیر بالقلیل عن الکثیر

کَقَوْلِهِ صلی الله علیه و آله: لَعَنَ اللَّهُ السَّارِقَ یَسْرِقُ الْبَیْضَهَ فَتُقْطَعُ یَدُهُ وَ یَسْرِقُ الْحَبْلَ فَتُقْطَعُ یَدُهُ.

و لأن الشارع یضرب المثل بما لا یکاد یقع کقوله و لو سرقت فاطمه بنت محمد و هی علیها السلام لا یتوهم علیها السرقه(۲).

۱- ۱. فی المصدر: دون سائر الطیور.

۲- ۲. حیاه الحیوان ۲: ۱۸۰ و ۱۸۱ فیه: منها السرقه.

**[ترجمه]ابن حیّان در حدیثی از ابوذر و ابن ماجه در حدیثی از جابر نقل می کنند: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کسی برای خدا مسجدی را هر چند به کوچکی لانه مرغ سنگخواره بسازد، خداوند متعال برای او در بهشت خانه ای خواهد ساخت.

مفحص القطاه: با فتحه حرف میم، مکانی که مرغ سنگخواره در آن ساکن بوده و در آن تخم می گذارد و گویی که خاک را از آن تفحص می کند یعنی برمی‌دارد. الفحص: جستجو و کشف. این تشبیه از آن رو به مرغ سنگخواره اختصاص داده شده که این پرنده درون درخت یا بر روی کوه تخم نمی گذارد، بلکه بر خلاف سایر پرندگان، بر روی زمین لانه می سازد. از این روست که مسجد به لانه این پرنده تشبیه شده است. همچنین چون این پرنده به صداقت وصف شده است، گویا حضرت با این تشبیه اشاره به اخلاص در بنای مسجد نموده است. گفته شده: علت تشبیه مسجد به لانه این پرنده، آن است که لانه آن در گِردی و دایره شکل بودن مانند محراب مسجد است. و گفته شده: این تشبیه از آن روست که برای ترغیب به امر بزرگ، امر کوچک ذکر می‌شود، چنانچه برای بیم دادن از امر بزرگ، امر کوچک ذمر می‌شود. مانند فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله: خداوند دزد را لعنت کند که تخم می دزد و دستش بریده می شود و ریسمان را می دزد و دستش بریده می شود.

از همین روست که شارع مثلی را می زند که واقع نمی‌شود، مانند اینکه اگر فاطمه دختر پیامبر دزدی کند. - . اشاره به نقلی است که اهل سنت به پیامبر نسبت داده‌اند! - حال اینکه نسبت دادن سرقت به ایشان قابل تصور نیست. - . حیاه الحیوان ۲ : ۱۸۰ - ۱۸۱ -

**[ترجمه]

أبواب الوحوش و السباع من الدواجن و غيرها

باب ۱ الكلاب و أنواعها و صفاتها و أحكامها و السنانير و الخنازير في بدء خلقها و أحكامها

الآيات

المائدة: قُلْ أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّباتُ وَ ما عَلَّمْتُمْ مِنَ الْجَوارِحِ مُكَلِّبِينَ تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ

الأعراف: وَ اتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْناهُ آياتِنا فَانْسَلَخَ مِنْها فَأَتْبَعَهُ الشَّيْطانُ فَكانَ مِنَ الْغاوِينَ وَ لَوْ شِئْنا لَرَفَعْناهُ بِها وَ لكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَ اتَّبَعَ هَواهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَثْ ذلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآياتِنا

الكهف: وَ كَلْبُهُمْ باسِطٌ ذِراعَيْهِ بِالْوَصِيدِ إلى قوله تعالى سَيَقُولُونَ ثَلاثَةٌ رابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ وَ يَقُولُونَ خَمْسَةٌ سادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ رَجْماً بِالْغَيْبِ وَ يَقُولُونَ سَبْعَةٌ وَ ثامِنُهُمْ كَلْبُهُمْ

<meta info="-قُلْ أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّباتُ وَ ما عَلَّمْتُمْ مِنَ الْجَوارِحِ مُكَلِّبِينَ تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ. - . مائده / ۴ -

{بگو: «چیزهای پاکیزه برای شما حلال گردیده و [نیز صید] حیوانات شکارگر که شما بعنوان مربّیان سگ های شکاری، از

آنچه خدایتان آموخته}

- وَ اتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِى آتَيْناهُ آياتِنا فَانْسَلَخَ مِنْها فَأَتْبَعَهُ الشَّيْطانُ فَكانَ مِنَ الْغاوِينَ* وَ لَوْ شِئْنا لَرَفَعْناهُ بِها وَ لكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَ اتَّبَعَ هَواهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَثْ ذلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآياتِنا. -. اعراف / ۱۷۵ - - ۱۷۶

{و خبر آن کس را که آیات خود را به او داده بودیم برای آنان بخوان که از آن عاری گشت آن گاه شیطان، او را دنبال کرد و از گمراهان شد.* و اگر می خواستیم، قدر او را به وسیله آن [آیات] بالا می بردیم، امّا او به زمین [دنیا] گرایید و از هوای نَفْس خود پیروی کرد. از این رو داستانش چون داستان سگ است [که] اگر بر آن حمله ور شوی زبان از کام برآورد، و اگر آن را رها کنی [باز هم] زبان از کام برآوَرَد. این، مَثَل آن گروهی است که آیات ما را تکذیب کردند.}

- وَ كَلْبُهُمْ باسِطٌ ذِراعَيْهِ بِالْوَصِيدِ. -. کهف / ۱۸ -

{و سگشان بر آستانه [غار] دو دست خود را دراز کرده [بود]} - سَيَقُولُونَ ثَلاثَةٌ رابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ وَ يَقُولُونَ خَمْسَةٌ سادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ رَجْماً بِالْغَيْبِ وَ يَقُولُونَ سَبْعَةٌ وَ ثامِنُهُمْ كَلْبُهُمْ. -. کهف / ۲۲ -

{به زودی خواهند گفت: «سه تن بودند [و] چهارمین آنها سگشان بود.» و می گویند: «پنج تن بودند [و] ششمین آنها سگشان بود.» تیر در تاریکی می اندازند. و [عده ای] می گویند: «هفت تن بودند و هشتمین آنها سگشان بود.»}

**[ترجمه]

تفسیر

سیأتی تفسیر الآیه الأولی.

و قال الدمیری دل علی أن للعالم فضیله لیست للجاهل لأن الکلب إذا علم تحصل له فضیله علی غیر المعلم فالإنسان أولی بذلک لا سیما(۱) إذا عمل بما علم

ص: ۴۸

۱- ۱. فی المصدر: و الإنسان إذا کان له علم أولی أن یکون له فضل علی غیره کالجاهل لا سیما.

كَمَا قَالَ عَلِيٌّ عليه السلام: لِكَلِّ شَيْ ءٍ قِيمَهٌ وَ قِيمَهُ الْمَرْءِ مَا يُحْسِنُهُ (۱).

و أما آيات الأعراف فالمشهور أنها فى بلعم بن باعوراء كما مرت قصته فى المجلد الخامس.

قال الدميرى قال قتاده هذا مثل ضربه الله تعالى لكل من عرض عليه الهدى فأبى أن يقبله وَ لَوْ شِئْنا لَرَفَعْناهُ بِها أى وفقناه للعمل بها فكان (۲)

يرفع بذلك منزلته فى الدنيا و الآخره وَ لكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ أى ركن إلى الدنيا و شهواتها و لذاتها فعوقب فى الدنيا بأنه كان يلهث كما يلهث الكلب يشبه (۳) به صوره و هيئه.

قال القتيبى كل شى ء يلهث إنما يلهث من إعياء أو عطش إلا الكلب فإنه يلهث فى حال الكلال (۴) و حال الراحه و فى حال الرى و فى حال العطش فضربه الله تعالى مثلا لمن كذب بآياته فقال إن وعظته فهو ضال و إن تركته فهو ضال كالكلب إن طردته لهث و إن تتركه على حاله لهث انتهى.

و اللهث نفس (۵) بسرعه و حركه أعضاء الفم معها و امتداد اللسان (۶) قال الواحدى و غيره هذه الآيه من أشد الآى على أهل العلم و ذلك أن الله تعالى أخبر أنه آتاه من (۷)

اسمه الأعظم و الدعوات المستجابات و العلم و الحكمه فاستوجب بالسكون إلى الدنيا و اتباع الهوى تغيير النعم (۸) بالانسلاخ عنها و من ذا الذى (۹)

ص: ۴۹

۱- ۱. حياه الحيوان ۲: ۲۲۰.

۲- ۲. فى المصدر: فكنا نرفع.

۳- ۳. فى المصدر: فشبه به.

۴- ۴. فى المصدر: فى حال التعب.

۵- ۵. فى المصدر: تنفس.

۶- ۶. زاد فى المصدر: و خلقه الكلب انه يلهث على كل حال.

۷- ۷. فى المصدر: آتاه آياته من اسمه.

۸- ۸. فى المصدر: تغيير النعمه عليه.

۹- ۹. فى المصدر: و من الذى.

يسلم من هاتين الحالتين إلا من عصمه الله (۱).

و قال أكثر أهل التفسير على أن كلب أهل الكهف كان من جنس الكلاب و روى عن ابن جريح (۲)

أنه قال كان أسدا و يسمى الأسد كلبا و قال قوم كان رجلا طباخا لهم حكاه الطبرى و يضعفه بسط الذراعين فإنه فى العرف من صفه الكلب و روى أن جعفر بن محمد الصادق عليه السلام قرأ كالبهم فيحتمل أن يريد هذا الرجل و قال خالد بن معدان ليس فى الجنه من الدواب سوى كلب أهل الكهف و حمار عزير و ناقه صالح و قيل إن من أحب أهل الخير نال من بركتهم كلب أحب أهل فضل صحبهم ذكره الله تعالى فى القرآن معهم و الوصيد فناء الكهف و قيل هو التراب و قيل هو الباب و قيل عتبه الباب و قيل إن الكلب كان لهم و قيل

مروا بكلب فنبح لهم فطردوه فعاد فطردوه مرارا(۳) فقام الكلب على رجليه و رفع يديه إلى السماء كهيئه الداعى و نطق فقال لا تخافوا منى فإنى أحب أحباء الله فنوموا حتى أحرسكم.

و قال السدى لما خرجوا مروا براع و معه كلب فقال الراعى إنى أتبعكم على أن أعبد الله تعالى معكم قالوا سر فسار معهم و تبعهم الكلب فقالوا يا راعى هذا الكلب ينبح علينا و ينبه بنا فما لنا به من حاجه فطردوه فأبى إلا أن يلحق بهم فرجموه فرفع يديه كالداعى فأنطقه الله تعالى فقال يا قوم لم تطردوننى لم ترجموننى لم تضربوننى فو الله لقد عرفت الله قبل أن تعرفوه بأربعين سنه فتعجبوا من ذلك و زادهم الله بذلك هدى

قَالَ مُحَمَّدٌ الْبَاقِرُ عليه السلام: كَانَ أَصْحَابُ الْكَهْفِ صَيَاقِلَةً(۴).

قال عمرو بن دينار إن مما أخذ على العقرب أن لا تضر أحدا فى ليل أو

ص: ۵۰

۱- ۱. حياه الحيوان ۲: ۲۲۲.

۲- ۲. الصحيح كما فى المصدر: ابن جريج بالجيم فى الأول و الآخر.

۳- ۳. فى المصدر: مرارا و هو يعود.

۴- ۴. حياه الحيوان ۲: ۲۰۴ و ۲۰۵.

نهار صلی علی نوح (۱) و مما أخذ علی الکلب أن لا- یضر أحدا حمل علیه فی لیل أو نهار قرأ(۲) وَ کَلْبُهُمْ باسِطٌ ذِراعَیْهِ بِالْوَصِیدِ و قال القرطبی بلغنا عمن تقدم أن فی سوره الرحمن آیه یقرؤها الإنسان علی الکلب إذا حمل علیه فلا یؤذیه بإذن الله عز و جل و هی یا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ الآیه(۳).

**[ترجمه]تفسیر آیه نخست خواهد آمد. دمیری می گوید: این آیه بر این امر دلالت می کند که عالم از فضیلتی برخوردار است که جاهل آن را ندارد چرا که وقتی سگ تعلیم داده میشود، بر سگ غیر تعلیمی برتری پیدا می‌کند. پس انسان عالم به این برتری سزاوار تر است، به ویژه چنانچه به آنچه که می داند عمل کند. همانطور که علی علیه السلام می فرماید: هر چیزی بهایی دارد و بهای انسان به آن چیزی است که او را نیکو می کند. -. حیاه الحیوان ۲ : ۲۲۰ -

اما آیات سوره اعراف معروف است که درباره بلعم باعورا می باشد که داستان آن در جلد پنجم آمد. دمیری از قتاده نقل می کند: این مثلی است که خداوند برای کسی آورده است که هدایت بر او عرضه شد، ولی او از قبول آن امتناع نمود. «وَ لَوْ شِئْنا لَرَفَعْناهُ بِها» یعنی او را برای انجام آن موفق می کردیم و به واسطه آن منزلت او را در دنیا و آخرت رفیع می گردانیدم، ولی او «وَ لکِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَی الْأَرْضِ» به دنیا و لذت های آن روی آورد پس در دنیا مجازات شد، انگار که مانند سگی له له می زد. آن شخص[بلعم باعورا] در شکل و حالت به سگ تشبیه شده است. قتیبی می گوید: هر چیزی به هنگام تشنگی و خستگی له له می زند جز سگ که به هنگام خستگی، آسایش، سیراب بودن و تشنگی له له می زند. خداوند کسانی را که آیات او را تکذیب کرده اند به سگی تشبیه می کند که اگر او را اندرز بدهی گمراه می شود و اگر او را به حال خود واگذاری، گمراه می شود چون سگ که اگر طردش کنی له له می زند و اگر او را به حال خود بگذاری، باز هم له له می‌زند.

اللهث: سریع نفس کشیدن و حرکت اعضای دهان همراه آن. واحدی و دیگران می گویند: این آیه از شدیدترین آیات در باره اهل علم است، از آن رو که خداوند بر طبق این آیه به او [بلعم باعورا] نام اعظم خدا را بخشید و دعاهای او را مستجاب نمود و به وی علم حکمت داد، ولی او با اعتماد و اکتفا به دنیا و پیروی از هوی و هوس مستحق تغییر نعمت ها و بیرون رفتن از آنها شد. و کیست که از این دو حالت سالم بماند، مگر آنکه خدا او را حفظ کند. -. حیاه الحیوان ۲ : ۲۲۲ -

غالب مفسران بر این باورند که سگ اصحاب کهف، از تیره سگ ها بوده است، ولی ابن جریح می گوید: آن شیر بوده و شیر، سگ نامیده می شود. قومی نیز پنداشتند که آن مرد آشپزی بود و این را طبری نقل کرده و تعبیر «گشودن دو بازو بر روی زمین» این قول را تضعیف می‌کند زیرا آن عرفا از ویژگی های سگ است. و از جعفر بن محمد الصادق روایت شده که آن را «کالبهم» خوانده است که در این صورت امکان دارد مراد آن حضرت، همان مرد باشد. خالد بن معدان می گوید: هیچ چهارپایی در بهشت نیست جز سگ اصحاب کهف و الاغ حضرت عزیر و ناقه حضرت صالح. گویند: هر کسی اهل خیر را دوست بدارد، از برکت آنان بهره مند می شود و سگی که همراه اهل فضیلتی بود ایشان را دوست داشت پس خداوند متعال نیز در قرآن نام آن سگ را در کنار ایشان می آورد. الوصید: فضای جلوی غار. گویند: به معنای خاک است یا در یا آستانه در است. گویند: آن سگ مال آنها بوده و نیز گویند: از کنار سگی عبور کردند و سگ بر آنها پارس کرد و آنان سگ را دور نمودند، ولی آن سگ برگشت و آنها باز آن را دور نمودند و این کار چندین بار تکرار شد. پس سگ بر روی دو پای خود ایستاده و دو دستش را چون شخص دعاگو به سوی آسمان بلند کرده و به زبان آمده و گفت: از من نهراسید، من

دوستداران خدا را دوست دارم بخوابید که من از شما نگهبانی می کنم .

سدّی می گوید: وقتی آنها بیرون آمدند با چوپانی برخورد نمودند که همراه او سگی بود. چوپان گفت من شما را دنبال خواهم کرد تا با شما خداوند را عبادت کنم. گفتند بیا، پس او با آنها رفت و سگ نیز به دنبالشان رفت. آنان گفتند: ای چوپان این سگ به ما پارس می کند و دیگران را متوجه ما می سازد و ما نیازی به آن نداریم، پس آن را راندند، ولی سگ امتناع کرده و به آنها پیوست. آنان به سگ سنگ انداختند، پس سگ دستان خود را چون شخص دعاگو بلند کرد و خداوند او را به سخن در آورد و گفت: ای قوم، برای چه مرا رانده و به من سنگ می اندازید؟ چرا مرا می زنید؟ به خدا سوگند که من خدا را چهل سال پیش از آنکه شما او را بشناسید، شناختم. آنان از این سخن شگفت زده شدند و خداوند از این طریق به هدایت آنها افزود.

محمد الباقر فرمود: اصحاب کهف شمشیر تیز می‌کردند. - . حیاه الحیوان ۲ : ۲۰۴ - ۲۰۵ -

عمرو بن دینار می گوید: آنچه که سبب می شود تا عقرب چه در شب و چه در روز به کسی آسیبی نرساند، درود فرستادن به حضرت نوح است و آنچه سبب می شود آدمی را از آسیب سگ چه در شب و چه در روز نگه دارد، خواندن «وَ کَلْبُهُمْ باسِطٌ ذِراعَیْهِ بِالْوَصِیدِ» است. قرطبی می گوید: در اخبار آمده، آیه ای در سوره الرحمان هست که اگر انسان آن را زمانی که سگی بر او حمله کرد، بخواند، آن سگ به اذن خداوند متعال به او آزار و اذیتی نمی رساند و آن آیه این است «یا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ» - . حیاه الحیوان ۲ : ۲۱۴ - ۲۱۸ -

**[ترجمه]

الأخبار

«۱۱»

الْکَافِی، عَنْ عَلِیِّ بْنِ إِبْرَاهِیمَ عَنْ أَبِیهِ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ حَمَّادٍ عَنِ الْحَلَبِیِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: یُکْرَهُ أَنْ یَکُونَ فِی دَارِ الرَّجُلِ الْمُسْلِمِ الْکَلْبُ (۴).

**[ترجمه]کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: کراهت دارد که مرد مسلمان در خانه خود سگ نگاه دارد. - . کافی ۶ : ۵۵۲ -

**[ترجمه]

«۱۲»

وَ مِنْهُ، عَنِ الْعِدَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ عَنِ ابْنِ بُکَیْرٍ عَنْ زُرَارَهَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: مَا مِنْ أَحَدٍ یَتَّخِذُ کَلْباً إِلَّا نَقَصَ فِی کُلِّ یَوْمٍ مِنْ عَمَلِ صَاحِبِهِ قِیرَاطٌ(۵).

**[ترجمه]کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: هیچ کسی نیست که سگی را نگه داری کند، مگر اینکه هر روز از عمل صاحب آن، به اندازه قیراطی کم می شود. - . کافی ۶ : ۵۵۲ -

**[ترجمه]

بیان

لعله محمول علی الکراهه کما یشیر إلیه الخبر السابق و علی کلب لم یکن فی اتخاذه منفعه أو لم یکن بینه و بینه باب مغلق مع أنه یحتمل أن یکون مع الحالین أخف کراهه.

قال الدمیری لا یجوز اقتناء الکلب الذی لا نفع فیه و ذلک لما فی اقتنائها من مفاسد الترویع و العقر للمار و لعل ذلک لمجانبه الملائکه لمحلها و مجانبه الملائکه أمر شدید لما فی مخالطتهم من الإلهام إلی الخیر و الدعاء إلیه و اختلف الأصحاب فی جواز اتخاذ الکلب لحفظ الدرب و الدور علی وجهین أصحهما الجواز و اتفقوا علی جواز اتخاذه للزارع (۶) و الماشیه و الصید لکن یحرم اقتناء کلب

۱- ۱. فی موضع من المصدر: أن لا یضر باحد فی لیل و لا نهار قال: سلام علی نوح.

۲- ۲. فی موضع من المصدر: باحد ممن حمل علیه إذا قال.

۳- ۳. حیاه الحیوان ۲: ۲۱۴ و ۲۱۸.

۴- ۴. فروع الکافی ۶: ۵۵۲.

۵- ۵. فروع الکافی ۶: ۵۵۲.

۶- ۶. فی النسخه المخطوطه:« للمزارع» و فی المصدر: للزراعه.

الماشیه قبل شرائها و کذلک کلب الزرع و الصید لمن لا یزرع و لا یصید فلو خالف و اقتنی نقص من أجره کل یوم قیراط و فی روایه قیراطان و کلاهما فی الصحیح و حمل ذلک علی نوع من الکلاب بعضها(۱) أشد أذی من بعض أو لمعنی فیها أو یکون ذلک مختلفا باختلاف المواضع فیکون القیراطان فی المدن و نحوها و القیراط فی البوادی أو یکون ذلک فی زمنین ذکر القیراط أولا ثم ذکر التغلیظ(۲)

فذکر القیراطین و المراد بالقیراط مقدار معلوم عند الله تعالی ینقص من أجر عمله و اختلفوا فی المراد بما نقص منه فقیل مما مضی من عمله و قیل من مستقبله و قیل قیراط من عمل اللیل و قیراط من عمل النهار و قیل قیراط من عمل الفرض و قیراط من عمل النفل و أول من اتخذ الکلب للحراسه نوح علیه السلام قال یا رب أمرتنی أن أصنع الفلک و أنا فی صناعه أصنع أیاما فیجیئونی باللیل فیفسدون کل ما عملت فمتی یلتئم لی ما أمرتنی به فقد طال علی أمری فأوحی الله إلیه یا نوح اتخذ کلبا یحرسک فاتخذ نوح کلبا و کان یعمل بالنهار و ینام باللیل فإذا جاء قومه لیفسدوا باللیل (۳)

ینبحهم الکلب فینتبه نوح فیأخذ الهراوه و یثب لهم و یهربون منه فالتأم له ما أراد(۴).

**[ترجمه]شاید این حدیث بر کراهت حمل شود چنانچه حدیث پیشین به آن اشاره دارد و بر سگی حمل شود که سود و منفعتی ندارد یا میان سگ و صاحبش در بسته ای نباشد، ضمن اینکه احتمال دارد با وجود این دو حالت، کراهتش کمتر باشد.

دمیری می گوید: سگی که سود و نفعی ندارد، نگه داشتن آن جایز نیست، زیرا در نگه داشتن آن مفاسدی مانند ترساندن و زخمی کردن عابران است و شاید این امر به سبب دوری فرشتگان از محل سگ باشد و نزدیکی فرشتگان امری بسیار مهم است چرا که در همجواری با آنها الهام و دعوت شدن به خیر و نیکی وجود دارد.

اصحاب در جواز نگه داشتن سگ برای حفظ درب‌ها و خانه ها به دو قول مختلف شده‌اند که قول صحیح‌تر، همان جواز نگاه داری سگ است و آنها در جواز سگ نگه داشتن برای زراعت، دام و شکار اتفاق نظر دارند. ولی نگه‌داری سگ گله قبل از خریدن دام حرام است و همچنین سگ کشاورز و شکارچی که دیگر کشاورزی یا شکار نمی کنند و اگر اینها مخالفت ورزیده و سگی نگه داری کنند، هر روز از پاداش اعمال آنها قیراط[پاره] یا قیراطان[پاره هایی] - بنا به روایت دیگری -، کم می شود و هر دو تعبیر در روایات صحیح آمده است. این اختلاف بر نوعی از سگ که آزار و اذیتش بیشتر است حمل می... شود. یا اینکه به دلیل صفتی چنین شده است. یا اینکه اختلاف به دلیل تفاوت مکان‌های مختلف است. قیراطان در شهرها و مانند آن است و قیراط در بادیه و صحرا می‌باشد. یا اینکه اختلاف در در دو زمان است؛ نخست قیراط را ذکر می‌کند و سپس از بیشتر شدن آن می گوید و قیراطین را ذکر می‌کند. مراد از قیراط اندازه مشخصی در نزد خداوند متعال است که از اجر عمل انسان کم می شود و در نوع کم شدن اختلاف وجود دارد. برخی گویند: از اعمال گذشته او کم می شود. برخی گویند: از اعمال آینده او کم می شود. برخی گویند: پاره ای از اعمال شبانه و پاره ای از اعمال روزانه او کم می شود. برخی گویند: پاره ای از واجبات و پاره ای از نوافل او کم می شود.

نخستین کسی که سگ را برای نگهبانی نگاه داشت، نوح بود که گفت: پروردگارا تو مرا به ساختن کشتی فرمان دادی و من

آن را در روزها می سازم و چون شب فرا می رسد، آنها آمده و هر چه را که انجام دادم، خراب می کنند. پس با این حساب فرمان تو کی محقق می شود که مدت زیادی گذشته است؟ خداوند به نوح وحی کرد: ای نوح، سگی را برای محافظت اختیار کن. نوح سگی را به نگهبانی گرفته و روز را کار می کرد و شب می خوابید و هنگامی که قومش شبانه برای خراب کردن می آمدند، سگ پارس کرده و نوح بیدار می شد و چوبی برداشته و به سمت آنها حمله می برد و آنها نیز فرار می کردند و این چنین آنچه که می خواست تحقق یافت. -. حیاه الحیوان ۲ : ۲۱۹ -

**[ترجمه]

«۱۳»

الْكَافِي، عَنِ الْعِدَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى عَنْ سَمَاعَهَ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الْكَلْبِ يُمْسَكُ فِي الدَّارِ قَالَ لَا(۵).

**[ترجمه]کافی: سماعه نقل می کند: از امام پرسیدم آیا در خانه می توان سگ نگه داشت؟ فرمود: خیر. -. کافی ۶ : ۵۵۲ -

**[ترجمه]

«۱۴»

وَ مِنْهُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ يُوسُفَ بْنِ عَقِيلٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ قَيْسٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: لَا خَيْرَ فِي الْكَلْبِ

ص: ۵۲

۱- ۱. فی المصدر: اذ بعضها.

۲- ۲. فی المصدر: فذکر القیراط اولا ثمّ زاد فی التغلیظ.

۳- ۳. فی المصدر: لیفسدوا باللیل عمله.

۴- ۴. حیاه الحیوان ۲: ۲۱۹ فیه: فیهربون.

۵- ۵. فروع الکافی ۶: ۵۵۲ فیه: نمسکه فی الدار.

إِلَّا کَلْبَ الصَّیْدِ أَوْ کَلْبَ مَاشِیَهٍ(۱).

**[ترجمه]کافی: امام باقر علیه السلام نقل می کند: امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: هیچ خیری در سگ نیست، جز سگ شکاری و سگ گله. - . کافی ۶ : ۵۵۲ -

**[ترجمه]

«۱۵»

وَ مِنْهُ، عَنِ الْعِدَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِیهِ عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَیْدٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ سُلَیْمَانَ عَنْ جَرَّاحٍ الْمَدَائِنِیِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: لَا تُمْسِکْ کَلْبَ الصَّیْدِ فِی الدَّارِ إِلَّا أَنْ یَکُونَ بَیْنَکَ وَ بَیْنَهُ بَابٌ (۲).

**[ترجمه]کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: سگ شکاری را در خانه نگه داری نکنید، مگر آنکه میان تو و آن دری باشد. - . کافی ۶ : ۵۵۲ -

**[ترجمه]

بیان

کأن المراد بالباب الباب المغلق علیه

لِمَا رَوَی الصَّدُوقُ عَلَیْهِ الرَّحْمَهُ فِی الْفَقِیهِ عَنِ الصَّادِقِ علیه السلام: لَا تُصَلِّ فِی دَارٍ فِیهَا کَلْبٌ إِلَّا أَنْ یَکُونَ کَلْبَ الصَّیْدِ وَ أَغْلَقْتَ دُونَهُ بَاباً فَلَا بَأْسَ فَإِنَّ الْمَلَائِکَهَ لَا تَدْخُلُ بَیْتاً فِیهِ کَلْبٌ وَ لَا بَیْتاً فِیهِ تَمَاثِیلُ وَ لَا بَیْتاً فِیهِ بَوْلٌ مَجْمُوعٌ فِی آنِیَهٍ(۳).

انتهی.

و یحتمل أن یکون المراد أن کون الکلب فی بیت آخر لا یوجب نقص صلاه المصلی و إن کان بین البیت الذی فیه الکلب و بین البیت الذی یصلی فیه باب فإنهما لا یصیران بذلک بیتا واحدا و الأول أظهر لما مر

وَ لِمَا رَوَاهُ الْکُلَیْنِیُّ أَیْضاً عَنِ الْعِدَّهِ عَنِ الْبَرْقِیِّ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِیسَی عَنْ سَمَاعَهَ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ کَلْبِ الصَّیْدِ یُمْسَکُ فِی الدَّارِ قَالَ إِذَا کَانَ یُغْلَقُ دُونَهُ الْبَابُ فَلَا بَأْسَ (۴).

و قال العلامه قدس سره فی المنتهی یکره الصلاه فی بیت فیه کلب لما رواه ابن بابویه عن الصادق علیه السلام و ذکر الخبر المتقدم

ثُمَّ قَالَ وَ رَوَی الشَّیْخُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: إِنَّ جَبْرَئِیلَ أَتَانِی فَقَالَ إِنَّا مَعَاشِرَ الْمَلَائِکَهِ لَا نَدْخُلُ بَیْتاً فِیهِ کَلْبٌ وَ لَا تَمَاثِیلُ جَسَدٍ وَ لَا إِنَاءٌ یُبَالُ فِیهِ.

و نفور الملائكه يؤذن بكونه ليس هو موضع رحمه فلا يصلح أن يتخذ للعباده انتهى (۵)

۱- ۱. فروع الکافی ۶: ۵۵۲ فیه: فی الکلاب.

۲- ۲. فروع الکافی ۶: ۵۵۲.

۳- ۳. من لا یحضره الفقیه ۱: ۱۵۹.

۴- ۴. فروع الکافی ۶: ۵۵۲.

۵- ۵. المنتهی:

و نحوه قال الشهيد نور الله مرقده فى الذكرى (۱).

و قال الدميرى قال أبو عمرو بن الصلاح لا تصحب الملائكه رفقه فيها كلب و لا جرس ثم قال و أما قوله صلى الله عليه و آله لا تدخل الملائكه بيتا فيه كلب و لا صوره فقال العلماء سبب امتناعهم من البيت الذى فيه الصوره كونها معصيه فاحشه و فيها مضاهاه خلق الله

تعالى (۲)

و بعضها فى صوره ما يعبدون من دون الله عز و جل و سبب امتناعهم من البيت الذى فيه الكلب لكثره أكله النجاسات و لأن بعض الكلاب يسمى شيطانا كما جاء فى الحديث و الملائكه ضد الشيطان و لقبح رائحه الكلب أو لملائكه تكره الرائحه الخبيثه و لأنها منهى عن اتخاذها فعوقب متخذها بحرمانه دخول الملائكه عليه (۳)

و صلاتها فيه و استغفارها له و تبركها عليه فى بيته و دفعها أذى الشياطين.

و الملائكه الذين لا يدخلون بيتا فيه كلب و لا صوره هم ملائكه يطوفون بالرحمه و التبرك و الاستغفار و أما الحفظه و الموكلون بقبض الأرواح فيدخلون فى كل بيت و لا تفارق الحفظه الآدمى فى حال (۴) لأنهم مأمورون بإحصاء أعمالهم و كتابتها.

قال الخطابى و إنما لا تدخل الملائكه بيتا فيه كلب و لا صوره مما يحرم اقتناؤه من الكلاب و الصور و أما ما ليس اقتناؤه بحرام من كلب الصيد و الزرع و الماشيه و الصوره التى تمتهن فى البساط و الوساده و غيرها فلا يمتنع دخول الملائكه بسببه و أشار القاضى إلى نحو ما قاله الخطابى و قال النووى و الأظهر أنه عام فى كل كلب و صوره و إنهم يمتنعون من الجميع لإطلاق الأحاديث و أما الجرو

۱- ۱. الذكرى:

۲- ۲. فى المصدر: و فيها مضاهاه لخلق اللّه تعالى.

۳- ۳. فى المصدر: بيته.

۴- ۴. فى المصدر: و لا تفارق الحفظه بنى آدم فى حال من الأحوال.

الـذی کـان فی بیت النبی صـلی الله علیه و آله تحت السـریر کـان له فیه عـذر ظـاهر فإنه لم یعلم به و مع هـذا امتنع جبرئیل علیه السلام من دخول البیت بسببه فلو کان العذر فی وجود الکلب و الصوره لا یمنعهم لم یمتنع جبرئیل (۱).

**[ترجمه]گویـا مراد از در، در بسته به روی او باشـد. به دلیـل روایتی که شیخ صـدوق در کتـاب الفقیه از امـام صـادق علیه السـلام نقل می کند که فرمود: در خانه ای که سگ باشد نماز نخوان، مگر آنکه سگ شکاری باشد و اگر در مقابل آن دری را بستی اشکالی ندارد. فرشتگان بر خانه هایی که در آن سگ یا مجسمه یا بول جمع شده در ظرفی باشد، داخل نمی شوند. - . من لا یحضره الفقیه ۱: ۱۵۹ - پایان.

و ممکن است مراد از حدیث، آن باشد که بودن سگ در اتاق دیگر، موجب باطل شدن نمازِ نمازگزار نمی شود اگر چه میان اتـاقی که در آن سـگ باشـد و اتـاقی که در آن نماز گزارده می شود، دری باشـد، چون با وجود این باز هم این دو اتاق یک اتاق محسوب نمی شوند. بر اساس چیزی که قبلا گفته شد، احتمال اولی ظاهرتر است و به دلیل آنچه کلینی نیز از سـماعه نقل می کنـد که وی گویـد: از امام پرسـیدم آیا نگه داشـتن سگ شـکاری در خانه جایز است؟ فرمود: اگر به روی آن دری بسـته شود، اشکالی ندارد. - . کافی ۶ : ۵۵۲ -

علامه قـدّس سرّه، در کتـاب المنتهی، گویـد: نمـاز گزاردن در اتاقی که سگ در آن است، کراهت دارد. به دلیل روایت ابن بابویه از امام صادق علیه السلام و آنگاه روایت پیشین را آورده است.

سپس گفته: و شـیخ از محمـد بن مروان از امـام صـادق علیه السـلام نقـل می کنـد که: رسول خـدا صـلی الله علیه و آله فرمود: جبرئیل بر من فرود آمد و گفت: ما گروه فرشـتگان در اتاقی که در آن سگ و مجسمه و ظرفی که در آن بول شده قرار دارد، داخل نمی شویم.

انزجار فرشتگان نشان می‌دهد که چنین مکانی محل رحمت نبوده و شایستگی عبادت در آن وجود ندارد. پایان.

مضمون این حدیث را شهید - خداوند مرقد او را نورانی گرداند - در کتاب الذکری آورده است.

دمیری از عمرو بن صـلاح نقل می کنـد: فرشـتگان با گروهی که میانشان سگ و زنگوله باشـد، همراه نمی شوند. و اما درباره این سـخن حضـرت که «فرشـتگان به اتـاق هـایی که در آن سـگ و مجسـمه باشـد، داخل نمی شونـد» عالمان علت خودداری فرشتگان از ورود به اتاقی که در آن مجسمه باشد را در این می دانند که بودن مجسمه در خانه گناه بزرگی است و آن همانند سازی خلق خداست. و برخی از این مجسـمه‌ها به اشـکالی است که بت‌پرستان آن را به جای خداوند می پرستند. و علت خود داری فرشتگان از ورود به اتاق‌هایی که در آن سگ است، این است که این حیوان بسیار نجاست می خورد و نیز بنا بر روایت، برخی از سگ ها شـیطان نامیـده می شونـد و فرشـتگان با شـیطان مخالفنـد و یا به سـبب بوی بد سگ که فرشـتگان از بوی بد بیزارند و به همین سـبب نگه داشـتن آن نهی شده و کسی که آن را نگاه دارد، با وارد نشدن فرشتگان به خانه او، و محرومیت از درود، استغفار و تبرک فرشتگان بر او و دفع نمودن آزار شیاطین توسط فرشتگان، مجازات می‌شود.

آن دسـته از فرشتگانی که داخل خانه هایی که در آن سگ و مجسمه است نمی شوند، فرشتگانی هستند که با رحمت، برکت

و استغفار می چرخند. ولی آن دسته از فرشتگانی که حافظ و مسئول قبض روح هستند، به هر خانه ای وارد می شوند و این حافظان در هیچ حال از آدمی جدا نمی شوند؛ زیرا آنها مأمور شمارش و نگارش اعمال آدمی هستند.

خطابی می گوید: بی شک فرشتگان به خانه هایی که در آن سگ و مجسمه باشد، وارد نمی شوند؛ در صورتی که نگاه داشتن آن سگان و مجسمه حرام باشد. اما در صورت نگاه داشتن مواردی که حرام نیستند همچون سگان شکاری، سگان مزرعه و سگان گله و نیز تصاویری که بر روی فرش ها و بالش ها پست انگاشته می شوند، فرشتگان از ورود به آن خانه ها خودداری نمی کنند. قاضی نیز شبیه به این سخن خطابی گفته است، اما نووی گفته: به دلیل اطلاق احادیث چنین می نماید که مراد همه سگ ها و مجسمه‌ها باشد و فرشتگان به سبب آنها از ورود خودداری می کنند؛ اما توله سگی که در خانه رسول خدا زیر تخت آن حضرت بود، عذر حضرت در رابطه با آن پذیرفته است؛ چرا که ایشان از وجود آن آگاه نبودند، اما با وجود این، جبرئیل به این سبب داخل خانه نشد. پس اگر وجود عذری در بودن سگ و مجسمه مانع از ورود فرشتگان نمی شد، جبرئیل نیز امتناع نمی نمود. - . حیاه الحیوان ۲ : ۲۱۹ - ۲۲۰ -

**[ترجمه]

«۱۶»

الْكَافِي، عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله رَخَّصَ لِأَهْلِ الْقَاصِيَهِ فِی الْكَلْبِ يَتَّخِذُونَهُ (۲).

**[ترجمه]کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله به ساکنان مناطق دورافتاده اجازه دادند تا سگ را نگه داری کنند. - . کافی ۶ : ۵۵۳ -

**[ترجمه]

بیان

القاصیه البعیده عن المعموره.

**[ترجمه]القاصیه: جای دورافتاده و غیرآباد.

**[ترجمه]

«۱۷»

الْكَافِي، عَنْ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ الْعَلَاءِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنِ الْكَلْبِ السَّلُوقِيِّ فَقَالَ إِذَا مَسِسْتَهُ فَاغْسِلْ يَدَكَ (۳).

**[ترجمه]کافی: محمد بن مسلم نقل می کند: از امام صادق علیه السلام درباره سگ سلوقی پرسیدم. ایشان فرمود: هرگاه آن را لمس کردی، دستت را بشوی. - . کافی ۶ : ۵۵۳ -

**[ترجمه]

بیان

غسل الیدین إذا کان رطبا علی الوجوب و إذا کان یابسا علی الاستحباب علی المشهور و سیأتی الکلام فیه فی کتاب الطهاره.

و قال الدمیری فی حیاه الحیوان الکلب حیوان معروف و ربما وصف به فقیل للرجل کلب و للمرأه کلبه و الجمع أکلب و کلاب و کلیب مثل أعبد و عباد و عبید و هو جمع عزیز و الأکالب جمع أکلب قال ابن سیده و قد قالوا فی جمع کلاب کلابات (۴).

و هو نوعان أهلی و سلوقی نسبه إلی سلوق و هی مدینه بالیمن تنسب إلیها الکلاب السلوقیه و کلا النوعین فی الطبع سواء و فی طبعه الاحتلام و تحیض إناثه و تحمل الأنثی ستین یوما و منها ما یقل عن ذلک و تضع جراءها عمیا فلا تفتح عیونها إلا بعد اثنی عشر یوما و الذکور تهیج قبل الإناث و ینزو الذکر إذا کمل له سنه و ربما تسفد قبل ذلک و إذا سفد الکلبه کلاب مختلفه الألوان أدت إلی کل کلب شبهه.

۱- ۱. حیاه الحیوان ۲: ۲۱۹ و ۲۲۰.

۲- ۲. فروع الکافی ۶: ۵۵۳.

۳- ۳. فروع الکافی ۶: ۵۵۳.

۴- ۴. فی المصدر: فی جمع کلب: کلاب.

و فى الكلب من اقتفاء الأثر و شم الرائحه ما ليس لغيره من الحيوانات و الجيفه أحب إليه من اللحم الغريض و يأكل العذره و يرجع فى قيئه و بينه و بين الضبع عداوه شديده و ذلک إذا كان فى موضع مرتفع و وطئت الضبع ظله فى القمر رمى بنفسه إليها مخذولا فتأكله و إذا دهن كلب بشحمها جن و اختلط و إذا حمل إنسان لسان ضبع لم تنبح عليه الكلاب و من طبعه أنه يحرس ربه و يحمى حرمه شاهدا و غائبا ذاكرا و غافلا نائما و يقظان و هو أيقظ الحيوان عينا فى وقت حاجته إلى النوم و إنما غالب نومه نهارا عند الاستغناء عن الحراسه و هو فى نومه أسمع من فرس و أحذر من عقعق و إذا نام كسر أجفان عينيه و لا يطبقهما و ذلک لخفه نومه و سبب خفته أن دماغه بارد بالنسبه إلى دماغ الإنسان و من عجيب طباعه أنه يكرم الجله من الناس و أهل الوجاهه و لا ينبح على أحد منهم و ربما حاد عن طريقه و ينبح على الأسود من الناس و الدنس الثياب و الضعيف الحال و من طباعه البصبصه و الترضى و التودد و التألف بحيث إذا دعى بعد الضرب و الطرد رجع و إذا لاعبه ربه عضه العض الذى لا يؤلم و أضراسه لو أنشبها فى الحجر لنشبت و يقبل التأديب و التلقين و التعليم حتى لو وضعت على رأسه مسرجه و طرح له مأكول لم يلتفت إليه ما دام على تلک الحاله فإذا أخذت المسرجه عن رأسه وثب إلى مأكوله و تعرض له أمراض سوداويه فى زمن مخصوص و يعرض للكلب الكلب و هو بفتح اللام و هو داء يشبه الجنون.

و علامه ذلک أن تحمر عيناه و تعلوهما غشاوه و تسترخى أذناه و يندلع لسانه و يكثر لعابه و سيلان أنفه و يطأطئ رأسه و ينحدب ظهره و يتعوج صلبه إلى جانب و لا يزال يدخل ذنبه بين رجليه و يمشى خائفا مغموما كأنه سكران و يجوع فلا يأكل و يعطش فلا يشرب و ربما رأى الماء فيفزع منه و ربما يموت منه خوفا و إذا لاح له شبح حمل عليه من غير نبح و الكلاب تهرب منه فإن دنا منها غفله بصبصت له و خضعت و خشعت بين يديه فإذا عقر هذا الكلب إنسانا عرض له أمراض رديه

منها أن يمتنع من شرب الماء حتى يهلك عطشا و لا يزال يستسقى حتى إذا سقى الماء لم يشربه فإذا استحكمت هذه العله به فقعد للبول خرج منه شى ء على هيئه صوره الكلاب الصغار (١) قال صاحب الموجز فى الطب الكلب حاله كالجذام تعرض للكلب و الذئب و ابن آوى و ابن عرس و الثعلب ثم ذكر غالب ما تقدم و قال غيره الكلب جنون يصيب الكلاب فتموت و تقتل كل شى ء عضته إلا الإنسان فإنه قد يعالج فيسلم قال و داء الكلب يعرض للحمار و يقع فى الإبل أيضا فيقال كلبت الإبل تكلب كلبا و أكلب القوم إذا وقع فى إبلهم و يقال كلب الكلب و استكلب إذا ضرى (٢) و تعود أكل الناس انتهى.

و ذكر القزوينى فى عجائب المخلوقات أن بقريه من أعمال حلب بئرا يقال لها بئر الكلب إذا شرب منها من عضه كلب الكلب (٣) برأ و هى مشهوره.

و أما السلوقى فمن طباعه أنه إذا عاين الظباء قريبه منه أو بعيده عرف المقبل من المدبر و مشى الذكر من مشى الأنثى و يعرف الميت من الناس و المتماوت حتى أن الروم لا تدفن ميتا حتى تعرضه على الكلاب فيظهر لهم من شمها إياه علامه يستدل بها على حياته أو موته و يقال إن هذا لا يوجد إلا فى نوع منها يقال له القلطى و هو صغير الجرم قصير القوائم جدا و يسمى الصينى و إناث السلوقى أسرع تعلما من الذكور و الفهد بالعكس و السود من الكلاب أقل صبرا من غيرها.

وَ فِی كِتَابِ فَضْلِ الْكِلَابِ عَلَی كَثِیرٍ مِمَّنْ لَبِسَ الثِّیَابَ، لِمُحَمَّدِ بْنِ خَلَفٍ الْمَرْزُبَانِ عَنْ عَمْرِو بْنِ شُعَیْبٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ جَدِّهِ قَالَ: رَأَی النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله رَجُلًا قَتِیلًا فَقَالَ مَا شَأْنُهُ فَقَالُوا إِنَّهُ وَثَبَ عَلَی غَنَمِ بَنِی زُهْرَهِ فَأَخَذَ مِنْهَا شَاهً فَوَثَبَ عَلَیْهِ كَلْبُ الْمَاشِیَهِ

ص: ۵۷

۱- ۱. فى المصدر: على هيئه الكلاب الصغار.

۲- ۲. ضرى الكلب بالصيد: تعوده و اولع به.

۳- ۳. فى المصدر: الكلب الكلب.

فَقَتَلَهُ فَقَالَ صلى الله عليه و آله قَتَلَ نَفْسَهُ وَ أَضَاعَ دِينَهُ (۱) وَ عَصَى رَبَّهُ وَ خَانَ أَخَاهُ وَ كَانَ الْكَلْبُ خَيْراً مِنْهُ.

و قال ابن عباس كلب أمين خير من صاحب خئون قال و كان للحارث بن صعصعه ندماء لا يفارقهم و كان شديد المحبه لهم فخرج فى بعض متنزهاته و معه ندماؤه فتخلف منهم واحد فدخل على زوجته فأكلا و شربا ثم اضطجعا فوثب الكلب عليها فقتلهما فلما رجع الحارث إلى منزله وجدهما قتيلين فعرف الأمر فأنشأ يقول:

فيا عجبا للخل يهتك حرمتى***و يا عجبا للكلب كيف يصون

و ما زال يرعى ذمتى و يحوطنى***و يحفظ عرسى و الخليل يخون.

و ذكر الإمام أبو الفرج بن الجوزى فى بعض مصنفاته أن رجلا خرج فى بعض أسفاره فمر على قبه مبنيه أحسن بناء بالقرب من ضيعه هناك و عليها مكتوب من أحب أن يعلم سبب بنائها فليدخل القريه فدخل القريه و سأل أهلها عن سبب بناء القبه فلم يجد عند أحد خبرا من ذلك إلى أن دل على رجل قد بلغ من العمر مائتى سنه فسأله فأخبره عن أبيه أنه حدثه أن ملكا كان بتلك الأرض و كان له كلب لا يفارقه فى سفر و لا حضر و لا نوم و لا يقظه و كانت له جاريه خرساء مقعده فخرج ذات يوم فى تنزهاته (۲)

و أمر بربط الكلب لئلا يذهب معه و أمر طباخه أن يصنع له طعاما من اللبن كان يهواه و إن الطباخ صنعه و جاء به فوضعه عند الجاريه و الكلب و تركه مكشوفا و ذهب فأقبلت حيه عظيمه إلى الإناء فشربت من ذلك الطعام و ردته و ذهبت فأقبل الملك من نزهته (۳) و أمر بالطعام فوضع بين يديه فجعلت الجاريه تصفق بيديها و تشير إلى الملك أن لا يأكله فلم يعلم أحد ما تريد فوضع الملك يده فى الصحفه و جعل الكلب يعوى و يصيح و يجذب نفسه من السلسله

۱- ۱. فى المصدر: و اضاع ديته.

۲- ۲. فى المخطوطه:« الى متنزهاته» فى المصدر: الى بعض متنزهاته.

۳- ۳. فى المصدر: من متنزهه.

حتی کاد أن يقتل نفسه فعجب الملک (۱)

من ذلـک و أمر بإطلاقه فأطلق فغـدا إلى الملک و قـد رفع يـده باللقمه إلى فيه فوثب الکلب و ضـربه على يـده فطار اللقمه منها فغضب الملـک و أخـذ طبرا کان بجنبه و هم أن يضـرب به الکلب فأدخل الکلب رأسه فی الإناء و ولغ من ذلک الطعام و انقلب على جنبه و قـد تنـاثر لحمه فعجب الملـک ثم التفت إلى الجـاريه فأشـارت إليه بمـا کـان من أمر الحيه ففهم الملک الأمر و أمر بـإراقه الطعـام و تـأديب الطباخ لکونه ترک الآنيه مکشوفه و أمر بـدفن الکلب و ببناء القبه عليه و بتلک الکتابه التی رأيتها قال و هی أغرب ما يحکى.

و فی کتاب النشور(۲) عن أبی عثمان المدينی قال إنه کان فی بغداد رجل يلعب بالکلاب فأسـحر يوما فی حاجه له و تبعه کلب کان يختصه من کلابه فرده فلم يرجع فترکه و مشى حتى انتهى إلى قوم کان بينه و بينهم عداوه فصادفوه بغير عده فقبضوا عليه و الکلب يراهم و أدخلوه الـدار فـدخل الکلب معهم فقتلوا الرجـل و ألقوه فی بئر و طموا رأس الـبئر و ضـربوا الکلب و أخرجوه و طردوه فخرج يسـعى إلى بيت صـاحبه فعوى فلم يعبئوا به و افتقـدت أم الرجـل ابنهـا و علمت أنه قـد تلف فأقـامت عليه المأتم و طردت الکلاب عن بابها فلزم ذلک الکلب الباب و لم ينطرد فاجتاز يوما بعض قتله صاحبه بالباب و الکلب رابض فلما رآه وثب إليه و خمش (۳)

سـاقيه و نهشه و تعلق به و اجتهـد المجتـازون فی تخليصه منه فلم يمکنهم و ارتفعت للنـاس ضـجه عظيمه و جـاء حارث الـدرب فقال لم يتعلق هذا الکلب بالرجل إلا و له معه قصه و لعله هو الذی جرحه و سمعت أم القتيل الکلام فخرجت فحين رأت الکلب متعلقا بالرجل تأملت الرجل فذکرت (۴) أنه کان أحد أعداء ابنها و ممن يتطلبه فوقع فی نفسها أنه قاتل ابنها فتعلقت به فرفعوهما إلى الراضی بالله فادعت عليه

۱- ۱. فی المصدر: فتذکرت.

۲- ۲. فی المصدر: فتعجب الملک.

۳- ۳. فی المصدر: و فی کتاب النشوان.

۴- ۴. خمش الوجه: خدشه و لطمه.

القتل فأمر بحبسه بعد أن ضربه فلم يقر فلزم الكلب باب الحبس فلما كان بعد أيام أمر الراضی بإطلاقه فلما خرج من باب الحبس تعلق الكلب (۱)

كما فعل أولا- فعجب الناس من ذلک و جهدوا على خلاصه منه فلم يقدروا على ذلک إلا بعد جهد جهيد و أخبر الراضی بذلک فأمر بعض غلمانه أن يطلق الرجل و يرسل الكلب خلفه و يتبعه فإذا دخل الرجل داره بادره و دخل و أدخل الكلب (۲)

و مهما رأى الكلب يعمل يعلمه بذلک ففعل ما أمره به فلما دخل الرجل داره بادره غلام الخليفه و دخل و أدخل الكلب معه ففتش البيت فلم ير أثره و لا خبره (۳)

و أقبل الكلب ينبح و يبحث عن موضع البئر التی طرح فيها القتيل فعجب (۴) الغلام من ذلک و أخبر الراضی بأمر الكلب فأمر بنبشه فنبشه الغلام فوجد الرجل قتيلا فأخذ(۵)

صاحب الدار إلى بين يدی الراضی فأمر بضربه فأقر على نفسه و على جماعه بالقتل فقتل فطلب الباقون فهربوا.

و فی عجائب المخلوقات أن شخصا قتل شخصا بأصبهان و ألقاه فی بئر و للمقتول كلب يرى ذلک فكان يأتی كل يوم إلى رأس البئر و ينحی التراب عنها و يشير إليها و إذا رأى القاتل نبح عليه فلما تكرر ذلک منه حفروا البئر فوجدوا القتيل بها ثم أخذوا الرجل و قرروه فأقر فقتلوه به.

وَ ذَكَرَ ابْنُ عَبْدِ الْبَرِّ فِی كِتَابِ بَهْجَهِ الْمَجَالِسِ وَ أُنْسِ الْجَالِسِ: أَنَّهُ قِيلَ لِجَعْفَرٍ الصَّادِقِ عليه السلام وَ هُوَ أَحَدُ الْأَئِمَّهِ الِاثْنَیْ عَشَرَ كَمْ تَتَأَخَّرُ الرُّؤْيَا فَقَالَ خَمْسِينَ سَنَهً لِأَنَّ النَّبِیَّ صلی الله عليه و آله رَأَى كَأَنَّ كَلْباً أَبْقَعَ وَلَغَ فِی دَمِهِ فَأَوَّلَهُ بِأَنَّ رَجُلًا يَقْتُلَ الْحُسَيْنَ ابْنَ بِنْتِهِ فَكَانَ الشِّمْرَ بْنَ ذِی الْجَوْشَنِ قَاتِلَ الْحُسَيْنِ عليه السلام وَ كَانَ أَبْرَصَ فَتَأَخَّرَتِ

۱- ۱. فی المصدر:« تعلق به الكلب» و فيه: فتعجب.

۲- ۲. فی المصدر: و ادخل الكلب معه، فمهما.

۳- ۳. فی المصدر: فلم ير اثرا و لا خبرا.

۴- ۴. فی المصدر: فتعجب.

۵- ۵. فی المصدر: فنبشوها فوجدوا الرجل قتيلا فأخذوا.

الرُّؤْيَا بَعْدَ خَمْسِينَ سَنَةً.

و فى الرساله القشيرى فى باب الجود و السخاء أن عبد الله بن جعفر خرج إلى ضيعه فنزل على نخيل قوم و فيهم غلام أسود يعمل عليها إذ أتى الغلام بغدائه و هو ثلاثه أقراص فرمى بقرص منها إلى كلب كان هناك فأكله ثم رمى إليه الثانى و الثالث فأكلهما و عبد الله بن جعفر ينظر فقال يا غلام كم قوتك كل يوم قال ما رأيت فلم آثرت هذا الكلب قال إن هذه الأرض ليست بأرض كلاب و إنه جاء من مسافه بعيده جائعا فكرهت رده فقال له عبد الله بن جعفر فما أنت صانع اليوم قال أطوى (۱) يومى

هذا فقال عبد الله بن جعفر لأصحابه ألام على السخاء و هذا أسخى منى ثم إنه اشترى الغلام فأعتقه و اشترى الحائط و ما فيه و وهب ذلك له (۲).

و دخل أبو العلاء المعرى يوما على الشريف المرتضى فعثر برجل فقال الرجل من هذا الكلب فقال أبو العلاء الكلب من لا يعرف للكلب سبعين اسما فقربه المرتضى و اختبره فوجده علامه و إنه جرى (۳) ذكر المتنبى يوما فتنقصه الشريف المرتضى و ذكر معايبه فقال أبو العلاء المعرى لو لم يكن من شعر المتنبى إلا قوله (۴)

لك يا مُنازلُ فى القلوب مَنازلُ

لكفاه شرفا و فضلا فغضب الشريف المرتضى و أمر بسحبه (۵) و إخراجه من مجلسه ثم قال لمن حضر مجلسه أ تدرون أى شى ء أراد هذا الأعمى بذكر هذه

ص: ۶۱

۱- ۱. طوى الرجل: تعمد الجوع و قصده.

۲- ۲. حياه الحيوان ۲: ۱۹۷- ۲۰۰.

۳- ۳. فى المصدر: ثم جرى.

۴- ۴. فى المصدر: لو لم يكن للمتنبى من الشعر الا قوله.

۵- ۵. فى المصدر: و امر بسحبه برجله.

القصیده و للمتنبی أحسن منها(۱)

و لم یذکرها قالوا لا قال إنما أراد قوله فیها(۲)

و إذا أتتک مذمتی من ناقص***فهی الشهاده لی بأنی کامل (۳).

**[ترجمه]بنا به قول مشهور شستن دست زمانی که مرطوب باشد، واجب است و شستن آن زمانی که خشک باشد، مستحب می باشد. درباره این مسئله در کتاب طهارت سخن خواهیم آورد.

دمیری در کتاب حیاه الحیوان می گوید: کلب، حیوان شناخته شده ای است و چه بسا صفت واقع می‌شود مثلا به مرد کلب و به زن کلبه گویند. جمع آن أکلب، کلاب و کلیب است مانند اعبد، عباد و عبید که جمع عبد است. أکالب، جمع أکلب است. ابن سیده می گوید: به جمع کلاب، کلابات گویند.

این حیوان بر دو نوع است: اهلی و سلوقی منسوب به سلوق که شهری در یمن است و سگ های سلوقی را به آنجا نسبت می دهند. سرشت هر دو به یک گونه است و در سرشت این حیوان احتلام است و جنس ماده آن حیض می‌شود و پس از گذشت شصت روز یا کمتر از آن باردار می شود و توله هایش را کور به دنیا می‌آورد که تا دوازده روز نمی بینند. جنس نر این حیوان قبل از جنس ماده تحریک می شود و زمانی که یک سالش کامل شد، جفت گیری می کند و چه بسا قبل از رسیدن به این سن این کار را انجام دهد. و زمانی که سگانی با رنگ های گوناگون با یک سگ ماده جفت گیری کردند، آن سگ ماده از هر یک از آن سگان شباهتی می گیرد. سگ در دنبال کردن رد و اثر و استشمام بوی چنان قوه ای دارد که دیگر حیوانات آن را ندارند. این حیوان لاشه را بیشتر از گوشت تازه دوست دارد و کثافت و پلیدی را خورده و آن را در استفراغش بالا می آورد.

میان این حیوان و کفتار عداوت شدیدی هست و آنگاه که سگ در مکان مرتفعی باشد، کفتار بر روی سایه آن در نور ماه پا می گذارد. در این هنگام سگ خود را به طرف کفتار انداخته در حالی که درمانده است پس کفتار آن را از پای در آورده و می خورد. و اگر سگ چربی کفتار را بر خود بمالد، دیوانه می شود. اگر انسان زبان کفتار را با خود حمل کند، سگان بر او پارس نمی کنند.

از خصوصیات این حیوان آن است که از مالک خود محافظت کرده و از حریم او چه آن مالک باشد و چه نباشد و چه خوابیده و چه بیدار باشد، مراقبت می کند. چشم این حیوان هنگام نیاز به خواب نسبت به چشم سایر حیوانات بیدارتر است و غالبا در روز و زمانی که نیازی به مراقبت کردن نباشد، می خوابد و این حیوان در خواب شنواتر از اسب و زیرک تر از پرنده عقعق است و وقتی که می خوابد، به سبب سبک بودن خوابش، پلک هایش را بر روی چشمانش در حد شکستن پایین آورده ولی آنها را روی هم قرار نمی دهد. مغز این حیوان نسبت به مغز انسان سردتر است. از شگفتی های این حیوان آن است که افراد سرشناس را گرامی داشته و بر آنها پارس نمی کند و چه بسا راه خود را کج می کند و بر افرد سیاه و کثیف و ناتوان پارس می کند. از ویژگی های این حیوان دم جنباندن(چاپلوسی)، جلب رضایت و ابراز دوستی و الفت است، به طوری که

اگر پس از زدن و دور کردن، آن را بخوانی، باز می گردد. اگر صاحبش با آن بازی کند، او را گاز می گیرد به گونه ای که درد نداشته باشد در حالی که اگر دندان های خود را در سنگ فرو برد، به آن فرو رود. این حیوان قابلیت تعلیم و تربیت را دارد؛ به گونه ای که اگر بر سرش چراغی نهاده شود و در جلوی آن خوردنی انداخته شود، تا زمانی که در آن حالت قرار دارد، به خوراکی توجهی نمی کند، ولی وقتی چراغ را از سرش برداری، به آن خوراکی می پرد. بیماری های سوداوی در زمانی معین این حیوان را مبتلا می سازد. گاهی سگ مبتلا به کَلب با فتحه لام می‌شود که مرضی شبیه جنون است. علامت این بیماری آن است که چشمان سگ سرخ شده و پرده ای بر روی چشمانش قرار می گیرد و گوش های آن شل شده و زبانش آویزان می شود و آب دهانش زیاد می شود و آب بینی آن ریزان شده و سرش را پایی انداخته و پشتش خمیده می شود. آلت تناسلی آن به یک طرف کج می شود و همواره دمش را میان پاهایش قرار داده و با ترس و اندوه چون مستان راه می رود. گرسنه شده و نمی خورد و به هنگام تشنگی نیز آبی نمی نوشد و چه بسا که آب را دیده و از آن هراسان شود و چه بسا به سبب ترس از آن بمیرد. اگر شخصی ببیند، بدون پارس به آن حمله می برد و سگان در این حالت از او فرار می کنند و اگر این سگ به آن سگان ناگهان نزدیک شود، سگان برای او دم تکان داده و در برابر او خضوع می کنند. اگر این سگ شخصی را زخمی کند، او به بیماری های بدی دچار می‌شود؛ مثل اینکه از نوشیدن آب خودداری می کند تا آن زمان که از تشنگی هلاک شود و همواره آب طلب می کند اما زمانی که به او آب داده می شود، از آن نمی نوشد. زمانی که این بیماری در بدن شخص پابرجا شد، وقتی برای ادرار کردن می نشیند چیزی شبیه توله سگ از آن خارج می شود. صاحب الموجز فی الطب می نویسد: کَلَب حالتی شبیه جذام است که سگ، گرگ، شغال، راسو و روباه به آن مبتلا می شوند، سپس بیشتر مطالبی را که نقل کردیم گفته است. دیگران نیز گفته اند کَلَب جنونی است که سگان به آن مبتلا شده و می میرند و در این حالت هرچه را که گاز بگیرند، منجر به مرگ آن می شود مگر انسان که گاهی مداوا شده و صحت می یابد. گفته است: الاغ و شتر نیز به این بیماری مبتلا می شوند که گفته می‌شود: «کلبت الإبل تکلب کلبا» و «أکلب القوم» را زمانی گویند که شترانشان به بیماری کَلَب مبتلا شوند و زمانی که گویند «کلب الکلب و استکلب» یعنی سگ، درنده شده و به خوردن [و گاز گرفتن] مردم عادت کرده است. پایان.

قزوینی در کتاب عجائب المخلوقات می نویسد: در یکی از روستاهای اطراف حلب چاهی بود که به آن چاه کلب می گفتند و هر کسی که سگ کَلَب او را گاز گرفته بود، اگر از آب آن چاه می نوشید بهبود می یافت. این امر شهرت دارد.

اما از خصوصیات سگ سلوقی این است که اگر آهوان را نزدیک یا دور از خود بیابد، تشخیص می دهد که کدام آهو به سمت او می آید و کدام یک به وی پشت می کند و نیز راه رفتن جنس نر آنها را از جنس ماده تشخیص می دهد. این حیوان انسان مرده را از کسی که خود را به مرگ زده است تشخیص می دهد؛ به گونه ای که در روم مرده ای را دفن نمی کنند مگر آنکه او را در معرض سگ ها قرار می دهند و با نشانه‌ای که از استشمام آن شخص توسط سگ ظاهر می شود می‌فهمند که آیا زنده است یا مرده. گویند چنین ویژگی ای تنها منحصر به نوعی از سگ سلوقی به نام قلطی است که جثه کوچک و پاهای کوتاهی دارد و چینی نیز نامیده می شود. جنس ماده سگ سلوقی زودتر از جنس نر آن آموزش می بیند، ولی عکس این امر در میان پلنگ ها صادق است. سگان سیاه در مقایسه با سایر سگ ها از صبر کمتری برخوردارند .

در کتاب فضل الکلاب علی کثیر ممَّن لبس الثِّیاب، عمروبن شعیب از پدران خود نقل می کند: رسول خدا صلی الله علیه و آله

مرد کشته شده ای را دیدند و پرسیدند علت مرگ او چیست؟ گفتند: این مرد به گله گوسفندان قبیله بنی زهره یورش برده و گوسفندی را سرقت کرده و سگ گله بر او حمله کرده و او را کشته است. آن حضرت فرمود: خود را کشته و دینش را تباه و پروردگارش را نافرمانی کرده و به برادرش خیانت ورزیده است و سگ از وی بهتر است.

ابن عباس می گوید: سگ امین بهتر از دوست خیانت‌کار است. وی همچنین نقل می کند: حارث بن صعصعه دوستانی داشت که از آنها جدا نشده و به آنها محبت شدیدی داشت. در یکی از تفریحات خود که دوستانش با وی بودند، یکی از دوستانش از آنها جا مانده و بر زن حارث وارد شد و آن دو با یکدیگر خوردند و نوشیدند و سپس همبستر شدند، پس سگ بر آن زن پریده و آن دو را کشت. هنگامی که حارث به منزل خود بازگشت، آن دو را کشته شده یافت و ماجرا را فهمیده و شروع به سرودن این ابیات نمود:

شگفتا از دوستی که به حرمت من تجاوز می کند و شگفتا از سگ که چگونه حفظ می کند.

سگی که همواره پایبند به حفظ شرافت من است و از من و همسرم مراقبت می کند؛ در حالی که دوست خیانت می ورزد.

و امام ابو الفرج بن جوزی در یکی از مصنفات خود می آورد: مردی در یکی از سفرهای خود از یک بنای گنبدی شکل و باشکوهی در نزدیکی دهکده ای گذر کرد که بر آن نگاشته شده بود: هر کسی که می خواهد سبب ساختن این بنا را بداند، وارد دهکده شود. آن مرد وارد دهکده شده و از اهل آن سبب ساخته شدن آن بنا را جویا شد، ولی خبری در این باره از کسی نیافت. تا اینکه او را به مردی راهنمایی کردند که دویست سال عمر داشت. او رفته و از آن مرد ماجرا را پرسید. آن مرد برای او از پدرش چنین نقل کرد: پادشاهی که در آن سرزمین بود، سگی داشت که از او جدا نمی شد و در سفر و حضر، خواب و بیداری همراه او بود و نیز آن پادشاه کنیز گنگ و زمین گیری داشت. پادشاه در یکی از روزها به گشت و گذار رفته و دستور داد تا سگ را ببندند تا همراه او نرود و به آشپز خود دستور داد تا غذایی از شیر که دوست داشت، تهیه کند. آشپز چنین کرده و غذا را آورد و آن را مقابل کنیز و سگ قرار داده و آن را بدون پوششی رها نموده و رفت. مار بزرگی به سمت آن ظرف رفته و از آن غذا خورد و آن را در ظرف برگردانده و رفت. پادشاه از گشت و گذار خود بازگشته و دستور داد تا غذا را بیاورند پس غذا را آورده و مقابل او قرار دادند. آنگاه آن کنیز شروع به دست زدن نموده و به پادشاه اشاره کرد تا از آن نخورد، ولی کسی متوجه منظور او نشد. پادشاه دست خود را به سوی بشقاب برد و در این هنگام سگ شروع به پارس و فریاد نمود و خود را از زنجیر بیرون می کشید، به گونه ای که نزدیک بود خود را بکُشد. پادشاه از این امر شگفت زده شده و دستور داد تا آن سگ را آزاد کنند. سگ را رها کردند و در حالی که پادشاه داشت لقمه غذا را به سمت دهان خود می برد، سگ به سمت او پرید و بر دست پادشاه زد به گونه ای که لقمه از دست پادشاه افتاد. پادشاه خشمگین شده و تبری را که در کنارش بود برداشته و خواست با آن سگ را بزند. سگ سرش را داخل ظرف کرده و از آن غذا لیسید و به پهلو بر زمین افتاده و گوشتش متلاشی شد. پادشاه شگفت زده شد و سپس به کنیزک نگریست. کنیز با اشاره او را از کار مار باخبر کرد. هنگامی که پادشاه به ماجرا پی برد، دستور داد تا غذا را دور بریزند و آشپز را به دلیل آنکه غذا را باز گذاشته بود، تنبیه کنند و سگ را دفن کرده و گنبدی بر آن بسازند و بر روی آن آنچه را که مشاهده نمودی، بنویسند. این از شگفت انگیزترین حکایت هاست.

در کتـاب النشور از ابوعثمـان مـدینی نقـل است: مردی در بغـداد بود که با سـگان بازی می کرد. سـحرگاه روزی برای کاری بیرون آمد و سگی از سگان خاص او، به دنبال او راه افتاد مرد او را رد کرد ولی او بازنگشت مرد او را به حال خود گذاشت و راه خود را ادامه داد تا اینکه مرد نزد قومی رسـید که بین او و آنها دشمنی بود. آن قوم این مرد را بدون هیچ ساز و برگی یافته و او را دستگیر نمودند و سگ آنها را می دید. آنها مرد را داخل خانه کردند و سگ نیز با آنها داخل شد. آنان مرد را کشته و در چاه انداختند و سر چاه را پوشانده و سگ را زدند و بیرون انداخته و راندند .

سگ با شـتاب به سـمت خانه صاحب خود رفته و پارس کرد، اما کسی به او توجه نکرد. مادر آن مرد که فرزندش را از دست داده بود، فهمید که او به هلاکت رسـیده است. پس برای او مجلس ماتم و عزا برپا کرد و سگ ها را از در خود راند، ولی آن سـگ در را رهـا نکرده و نرفت. روزی یکی از قاتلاـن صـاحب سگ از کنار خانه می گـذشت در حالی که سگ نشسـته بود. وقتی سـگ او را دیـد به او پریـده و دو پـای او را زخمی کرده و گـاز گرفت و بـا او درآویخت. عابران می کوشـیدند او را از دست سگ برهاننـد ولی نتوانسـتند و داد و فریاد بزرگی میان مردم درگرفت. پس نگهبان در آمده و گفت: این سگ با مردی در نمی آویزد، مگر اینکه بین آنها ماجرایی نهفته باشـد. شاید به همین دلیل او را زخمی کرده است. مادر مرد مرده این سـخن را شـنیده و بیرون آمد و دید که سگ با مرد درآویخته است. پس درباره آن مرد اندیشید و به یاد آورد که او یکی از دشمنان پسـرش بوده و کسـی بوده که دنبال پسـرش می گشته است. پس به دلش افتاد که او پسرش را به قتل رسانده است. پس به آن مرد درآویخـت و مردم آن دو را نزد قاضـی بردنـد. زن ادعـا کرد کـه او قاتـل است، قاضـی پس از آنکه مرد را زده و او اقرار نکرد، حکم حبس او را صادر کرد. سگ نیز ملازم مانـدن بر در زنـدان شـد. پس از گذشت چند روزی، قاضـی حکم آزادی آن مرد را صادر کرد. وقتی آن مرد از در زنـدان بیرون آمـد، سگ با او درآویخت؛ چنانچه بار نخست با او چنین کاری کرده بود. مردم از این کار شـگفت زده شدند و کوشـیدند تا او را از دست سگ نجات دهند و با تلاش زیاد توانستند او را از دست سگ رهایی بخشند. این خبر را به قاضی رساندند. پس به یکی از غلامان خود دستور داد تا مرد را آزاد کرده و سگ را دنبال او بفرسـتد و خود سگ را تعقیب کند. وقتی که مرد به خانه خود وارد شد، غلام خلیفه از او پیشـی گرفته و داخل شد و سـگ را نیز وارد خانه کرد و خانه را بازرسـی کرده و اثر و نشانه هایی از آن مرد نیافت. سگ به جلو آمد و پارس کرده و مکان آن چاهی را که مرد را در آن انداخته بودند، نشان می‌داد. غلام از این کار شـگفت زده شده و قاضـی را باخبر کرد. قاضی دستور داد تا آنجا را نبش کنند. پس غلام آنجا را نبش کرده و جسد مرد کشـته شده را یافت. صاحب آن خانه را نزد قاضی آوردند. قاضی حکم داد تا او را بزنند، پس آن مرد اقرار کرد که به همراه گروهی او را به قتل رسانده اند. [قاضی] دستور به قتل او داد و مرد کشته شد و سایر [همدستانش] فرا خوانده شدند، اما فرار کردند.

در کتـاب عجائب المخلوقات آمـده که شخصـی فردی را در اصـفهان کشـته و او را در چاه انـداخت. مقتول سـگی داشت که شاهد واقعه بود و هر روز بر سـر آن چاه می آمد و خاک را از آن کنار زده و به آن اشاره می کرد. هنگامی که سگ، قاتل را می دیـد بر او پارس می کرد و وقتی به طور مکرر این کار از سگ ملاحظه شد، چاه را کَندند و آن شـخص مقتول را در آنجا یافته و آن مرد را دستگیر کردند و از او اقرار خواستند و او نیز اقرار کرد پس او را کشتند.

ابن عبـد البر در کتـاب بهجه المجـالس و أنس الجـالس نقـل می کنـد: به جعفر الصـادق که یکی از امامـان دوازده‌گانه است گفتنـد: تحقق رؤیـا چقـدر طول می کشـد؟ امـام فرمود: پنجـاه سـال؛ زیرا نبی اکرم صـلی الله علیه و آله در خواب دیـد سـگی

خالدار ، خون ایشان را می لیسد. ایشان این گونه تعبیر نمود که مردی حسین نوه دختر ایشان را به قتل می رساند. قاتل حسین علیه السلام شمر بن ذی الجوشن مردی پیس بود و این ماجرا پس از پنجاه سال اتفاق فتاد.

در رساله قشیری در باره جود و بخشش نقل است: عبد الله بن جعفر به دهکده ای روانه شده و بر نخلستان قومی فرود آمد که در میان آنها غلام سیاهی بود که در نخلستان کار می کرد، غلام نهار خود را که سه قرص نان بود، آورد و یکی از آن سه قرص نان را برای سگی که در آنجا بود انداخت. سگ آن را خورد و غلام قرص نان دومی و سومی را به سمت آن انداخت. عبد الله بن جعفر که این واقعه را مشاهده می کرد، به غلام گفت: ای غلام مقدار قوت تو در هر روز چقدر است؟ گفت آنچه که دیدی. امام فرمود: پس چرا این سگ را بر خود ترجیح دادی؟ غلام گفت: این زمین، زمین سگان نیست و این سگ در حالی که گرسنه بوده، از مسافت دور به اینجا آمده است و من دوست نداشتم آن را برانم. عبد الله گفت: پس خودت امروز چه می کنی. گفت: قصدگرسنگی می کنم. عبد الله به یاران خود گفت: من به سبب سخاوتِ [زیاد] نکوهش می شوم، در حالی که این بخشنده تر از من است. سپس آن غلام را خریده و آزاد کرد و آن باغ را نیز خریده و به غلام بخشید. - . حیاه الحیوان ۲ : ۱۹۷- ۲۰۰ -

ابو العلاء معری روزی بر شریف مرتضی وارد شد پس [لغزید و] بر روی مردی افتاد. آن مرد گفت این سگ کیست؟ ابو العلاء گفت سگ کسی است که برای سگ هفتاد اسم نمی شناسد. مرتضی او را به نزدیک خود خواند و آزمایشش کرد و او را علامه یافت.

روزی معرّی از متنبّی یاد کرد و شریف مرتضی بر او [متنبی] خرده گرفته و عیب های او را بر شمرد. معرّی گفت اگر متنبّی فقط شعر ذیل را می سرود:

لکَ یا مُنازلُ فی القلوب مَنازلُ

تو ای مُنازل در دل ها ساکن هستی.

برای شرف و برتری او کافی بود. شریف مرتضی خشمگین شده و دستور داد تا او را با پایش کشیده و از مجلس بیرون کنند. سپس به حاضران مجلس گفت: آیا می دانید این نابینا چه منظوری از این قصیده داشت؟ در حالی که متنبی بهتر از آن را داشت ولی او آنها را بیان نکرد؟ گفتند نه. گفت: منظور او این سخن متنبی بود:

و اگر روزی انسان ناقصی مرا مذمت کرد، این گواه آن است که من انسان کاملی هستم. - . حیاه الحیوان ۲ : ۲۰۳ -

**[ترجمه]

«۱۸»

الْكَافِی، عَنْ عَلِیِّ بْنِ إِبْرَاهِیمَ عَنْ أَبِیهِ عَنِ النَّوْفَلِیِّ عَنِ السَّكُونِیِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ قَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام:

بَعَثَنِی رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِلَی الْمَدِینَهِ فَقَالَ لَا تَدَعْ صُورَهً إِلَّا مَحَوْتَهَا وَ لَا قَبْراً إِلَّا سَوَّیْتَهُ وَ لَا کَلْباً إِلَّا قَتَلْتَهُ (۴).

**[ترجمه]کافی: امام باقر علیه السلام نقل می کند: امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا به مدینه فرستاده و فرمود: هیچ مجسمه‌ای را وامگذار مگر آنکه از بینش ببری و هیچ قبری را مگر آنکه صافش کنی و هیچ سگی را مگر آنکه آن را بکشی. - . کافی ۶ : ۵۲۸ -

**[ترجمه]

بیان

قال الدمیری رَوَی مُسْلِمٌ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَغْفِلٍ (۵) قَالَ: أَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بِقَتْلِ الْکِلَابِ ثُمَّ قَالَ مَا بَالُکُمْ وَ بَالُ الْکِلَابِ ثُمَّ رَخَّصَ فِی کَلْبِ الصَّیْدِ وَ کَلْبِ الْغَنَمِ.

فحمل الأصحاب الأمر بقتلها علی الکلب الکلب و الکلب العقور و اختلفوا فی قتل ما لا ضرر فیه منها فقال القاضی حسین و إمام الحرمین و الماوردی و النووی و مسلم لا یجوز قتلها و قیل إن الأمر بقتلها منسوخ و علی الکراهه اقتصر الرافعی فی الشرح و تبعه فی الروضه و زاد أنها کراهیه تنزیه (۶) لا تحریم لکن قال الشافعی و اقتل الکلاب التی لا نفع فیها حیث وجدتها و هذا هو الراجح فی المهمات (۷).

**[ترجمه]دمیری می گوید: مسلم از عبدالله بن معقل نقل می کند: رسول خدا به کشتن سگان دستور داده و سپس فرمود: شما را با سگان چه کار؟ سپس سگ شکاری و سگ گله را مستثنی کرد.

اصحاب امر به کشتن سگها را بر سگ هار و سگ درنده حمل کرده اند و درباره سگی که ضرر و زیانی ندارد، اختلاف دارند؛ قاضی حسین، امام الحرمین، مارودی، نووی و مسلم برآنند که کشتن آن جایز نیست. گویند: حکم به کشتن آن منسوخ شده است. رافعی در الشرح به کراهت اکتفا کرده و کتاب الروضه نیز از این نظر پیروی کرده و افزوده است که حکم روایت برای کراهت تنزیهی است و نه تحریمی. ولی شافعی گفته سگانی که سود و منفعتی ندارند، هر کجا یافتید، بکشید. و این نظر راجح او در کتاب المهمات است. - . حیاه الحیوان ۲ : ۲۱۹ -

**[ترجمه]

«۱۹»

الْعِلَلُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ شَاذَانَ بْنِ أَحْمَدَ الْبَرَاوِذِی (۸)

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَارِثِ

۱- ۱. فی المصدر: أجود منها.

۲- ۲. فی المصدر: انما أراد أن يذمنی بقوله فيها.

۳- ۳. حياه الحيوان ۲: ۲۰۳.

۴- ۴. فروع الكافی ۶: ۵۲۸. و فيه روايات اخری راجعها.

۵- ۵. فی المصدر: مغفل.

۶- ۶. فی المصدر: كراهه تنزيه.

۷- ۷. حياه الحيوان ۲: ۲۱۹ فيه:« و اقتلوا» و فيه: وجدتموها.

۸- ۸. لعله مصحف البردادی نسبه الی برداد: قريه من قری سمرقند.

السَّمَرْقَنْدِيِّ عَنْ صَالِحِ بْنِ سَعْدٍ التِّرْمِذِيِّ عَنْ عَبْدِ الْمُنْعِمِ بْنِ إِدْرِيسَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ وَهْبِ بْنِ مُنَبِّهٍ الْيَمَانِيِّ قَالَ: لَمَّا رَكِبَ نُوحٌ علیه السلام فِي السَّفِينَةِ أَلْقَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ السَّكِينَةَ عَلَى مَا فِيهَا مِنَ الدَّوَابِّ وَ الطَّيْرِ وَ الْوَحْشِ فَلَمْ يَكُنْ شَيْ ءٌ فِيهَا يَضُرُّ شَيْئاً كَانَتِ الشَّاةُ تَحْتَكُّ بِالذِّئْبِ وَ الْبَقَرَةُ تَحْتَكُّ بِالْأَسَدِ وَ الْعُصْفُورُ يَقَعُ عَلَى الْحَيَّةِ فَلَا يَضُرُّ شَيْ ءٌ شَيْئاً وَ لَا يُهَيِّجُهُ وَ لَمْ يَكُنْ لَهَا(۱) صَخَبٌ (۲) وَ لَا سُبَّةٌ وَ لَا لَعْنٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ وَ أَذْهَبَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ حُمَةَ كُلِّ ذِي حُمَةٍ فَلَمْ يَزَالُوا كَذَلِكَ فِي السَّفِينَةِ حَتَّى خَرَجُوا مِنْهَا وَ كَانَ الْفَأْرُ قَدْ كَثُرَ فِي السَّفِينَةِ وَ الْعَذِرَةُ فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَى نُوحٍ علیه السلام أَنْ يَمْسَحَ الْأَسَدَ فَمَسَحَهُ فَعَطَسَ فَخَرَجَ مِنْ مَنْخِرَيْهِ هِرَّانِ ذَكَرٌ وَ أُنْثَى فَخَفَّفَ الْفَأْرَ وَ مَسَحَ وَجْهَ الْفِيلِ فَعَطَسَ فَخَرَجَ مِنْ مَنْخِرَيْهِ خِنْزِيرَانِ ذَكَرٌ وَ أُنْثَى فَخَفَّفَ الْعَذِرَةَ(۳).

**[ترجمه]علل: وهب بن منبّه یمانی می گوید: هنگامی که نوح سوار کشتی شد، خداوند عزّ و جلّ آرامش را بر هر آنچه از چهارپایان، پرندگان و حیوانات وحشی که در آن کشتی بودند، نازل کرد، به طوری که هیچ چیزی به چیز دیگر آسیبی نمی رساند؛ گوسفند خود را به گرگ می مالید، و گاو خود را به شیر می مالید و گنجشک بر سر مار فرود می‌آمد. لذا هیچ چیزی به چیز دیگر آسیبی نرسانده و آن را به هیجان نمی آورد و هیچ جنجال و سر و صدایی و نفرین و دشنامی وجود نداشت، همه به خود مشغول بودند و خداوند عزّ و جلّ زهر تمام حیوانات زهر دار را از بین برده بود. تا زمانی که از کشتی بیرون آمدند وضع چنین بود. چون موش و نجاست در کشتی زیاد شد خداوند متعال به نوح علیه السلام وحی کرد تا به شیر دست بکشد و آن حضرت بر این حیوان دست کشید و آن عطسه ای کرد و از بینی شیر دو گربه نر و ماده بیرون آمدند و موش ها را کم کردند و بر فیل دست کشید و آن عطسه ای کرده و از بینی آن دو خوک نر و ماده بیرون آمدند پس نجاست کم شد. - . علل الشرائع ۲ : ۱۸۱ - ۱۸۲ -

**[ترجمه]

بیان

فی القاموس الحمه کثبه السم أو الإبره یضرب بها الزنبور و الحیه و نحو ذلک أو یلذع بها و الجمع حمات و حمی.

**[ترجمه]در قاموس گوید: حُمه بروزن ثُبه یعنی سم یا نیشی است که زنبور و مار و مانند اینها می زنند و با آن می گزند و جمع آن حمات و حمی می باشد.

**[ترجمه]

«۲۰»

الْعِلَلُ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى الْعَلَوِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَسْبَاطٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ الْقَطَّانِ عَنْ أَبِي الطَّيِّبِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ عِيسَى بْنِ جَعْفَرٍ الْعَلَوِيِّ الْعُمَرِيِّ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عُمَرَ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام: أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله سُئِلَ مِمَّا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ الْكَلْبَ قَالَ خَلَقَهُ مِنْ بُزَاقِ إِبْلِيسَ قِيلَ وَ كَيْفَ ذَلِكَ يَا

رَسُولَ اللَّهِ قَالَ لَمَّا أَهْبَطَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ آدَمَ وَ حَوَّاءَ إِلَى الْأَرْضِ أَهْبَطَهُمَا كَالْفَرْخَيْنِ الْمُرْتَعِشَيْنِ فَعَدَا إِبْلِيسُ الْمَلْعُونُ إِلَى السِّبَاعِ وَ كَانُوا قَبْلَ آدَمَ فِي الْأَرْضِ فَقَالَ لَهُمْ إِنَّ طَيْرَيْنِ قَدْ وَقَعَا مِنَ السَّمَاءِ لَمْ يَرَ الرَّاءُونَ أَعْظَمَ مِنْهُمَا تَعَالَوْا فَكُلُوهُمَا

ص: ۶۳

۱- ۱. فی المصدر: و لم يكن فيها.

۲- ۲. الصخب بالتحريك: اختلاط الأصوات.

۳- ۳. علل الشرائع ۲: ۱۸۱ و ۱۸۲.

فَتَعَاوَتِ السِّبَاعُ مَعَهُ وَ جَعَلَ إِبْلِيسُ يَحُثُّهُمْ وَ يَصِيحُ وَ يَعِدُهُمْ بِقُرْبِ الْمَسَافَهِ فَوَقَعَ مِنْ عَجَلَهِ كَلَامِهِ بُزَاقٌ فَخَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ ذَلِكَ الْبُزَاقِ كَلْبَيْنِ أَحَدُهُمَا ذَكَرٌ وَ الْآخَرُ أُنْثَى فَقَامَا حَوْلَ آدَمَ وَ حَوَّاءَ الْكَلْبَهُ بِجُدَّهَ وَ الْكَلْبُ بِالْهِنْدِ فَلَمْ يَتْرُكُوا السِّبَاعَ أَنْ يَقْرَبُوهُمَا وَ مِنْ ذَلِكَ الْيَوْمِ الْكَلْبُ عَدُوُّ السَّبُعِ وَ السَّبُعُ عَدُوُّ الْكَلْبِ (۱).

**[ترجمه]علل: علی بن ابو طالب علیه السلام نقل می کند: از پیامبر صلی الله علیه و آله پرسیدند که خداوند عزّ و جلّ سگ را چگونه آفرید؟ آن حضرت فرمود: هنگامی که خداوند آدم و حوا را به زمین فرو فرستاد، آن دو را مانند دو جوجه لرزان به زمین انداخت. ابلیس ملعون به سمت درندگانی که قبل از آدم در زمین بودند، دویده و به آنها گفت: دو پرنده ای از آسمان افتاده که هیچ کسی بزرگ تر از آنها را ندیده است پس بیایید و آن دو را بخورید. درندگان همراه او زوزه کشیدند و ابلیس شروع به تشویق و تحریک آنها کرده و فریاد زد و به آنها نزدیکی فاصله را وعده داد. در اثر صحبت کردن ابلیس از روی شتاب، از بینی او آبی افتاد؛ خداوند عزّ و جلّ از آن آب، دو سگ نر و ماده را آفرید. این دو سگ اطراف آدم و حوا ایستادند، سگ ماده در جُدّه و سگ نر در هند و نگذاشتند تا درندگان به آن دو نزدیک شوند. از آن روز سگ دشمن درندگان و درندگان دشمن سگ شدند. - . علل الشرائع ۲ : ۱۸۲ - ۱۸۳ -

**[ترجمه]

«۲۱»

وَ مِنْهُ، عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْعَطَّارِ وَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ الْأَشْعَرِيِّ عَنِ الْبَرْقِيِّ عَنْ رَجُلٍ عَنِ ابْنِ أَسْبَاطٍ عَنْ عَمِّهِ (۲) رَفَعَ الْحَدِيثَ إِلَى عَلِيٍّ علیه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: إِذَا سَمِعْتُمْ نُبَاحَ الْكَلْبِ وَ نَهِيقَ الْحَمِيرِ فَتَعَوَّذُوا بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ فَإِنَّهُمْ (۳) يَرَوْنَ وَ لَا تَرَوْنَ فَافْعَلُوا ما تُؤْمَرُونَ (۴) الْخَبَرَ.

**[ترجمه]علل: از امیر المؤمنین علیه السلام نقل است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هرگاه پارس سگان و عرعر خران را شنیدید، از شیطان رانده شده به خداوند پناه ببرید، زیرا آنها می بینند ولی شما نمی بینید. پس آنچه که به شما سفارش شد را به جا بیاورید. - . علل الشرائع ۲ : ۲۷۰ -

**[ترجمه]

«۲۲»

الْقَصَصُ، بِالْإِسْنَادِ عَنِ الصَّدُوقِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدٍ الْعَطَّارِ عَنِ ابْنِ أَبَانٍ (۵) عَنِ ابْنِ أُورَمَهَ عَنْ أَبِي أَحْمَدَ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: إِنَّ قَوْمَ نُوحٍ علیه السلام شَكَوْا إِلَى نُوحٍ علیه السلام الْفَأْرَ فَأَمَرَ اللَّهُ تَعَالَى الْفَهْدَ فَعَطَسَ فَطَرَحَ السِّنَّوْرَ فَأَكَلَ الْفَأْرَ وَ شَكَوْا إِلَيْهِ الْعَذِرَهَ فَأَمَرَ اللَّهُ الْفِيلَ أَنْ يَعْطِسَ فَسَقَطَ الْخِنْزِيرُ(۶).

**[ترجمه]قصص: از امام صادق علیه السلام نقل است که فرمود: قوم نوح از دست موش نزد آن حضرت شکایت کردند. پس خداوند به پلنگ فرمان داد تا عطسه بکند و این حیوان عطسه کرده و گربه ای را بیرون انداخت و موش ها را خورد و بر

او به خاطر نجاست شـکایت کردنـد. خداونـد به فیل دسـتور داد تا عطسه بکند و این حیوان عطسه ای کرده و خوک افتاد. - . قصص الأنبياء: نسخه خطی -

**[ترجمه]

«۲۳»

ثَوَابُ الْأَعْمَالِ، عَنِ ابْنِ مَسْرُورٍ عَنِ ابْنِ عَامِرٍ عَنْ عَمِّهِ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ حَفْصِ بْنِ الْبَخْتَرِیِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: إِنَّ امْرَأَةً عُذِّبَتْ فِی هِرَّةٍ رَبَطَتْهَا حَتَّی مَاتَتْ عَطَشاً(۷).

۱- ۱. علل الشرائع ۲: ۱۸۲ و ۱۸۳.

۲- ۲. فی المصدر: عن عمه یعقوب.

۳- ۳. فی نسخه من المصدر: فانهن.

۴- ۴. علل الشرائع ۲: ۲۷۰ فی نسخه منه: یردون ما لا ترون.

۵- ۵. فی النسخه المخطوطه: عن ابان.

۶- ۶. قصص الأنبیاء: مخطوط.

۷- ۷. ثواب الأعمال:

**[ترجمه]ثواب الأعمال: امام صادق علیه السلام فرمود: زنی به سبب آنکه گربه ای را بند کرده بود و آن گربه از شدت تشنگی مُرده بود، مجازات شد. - . ثواب الأعمال: ۲۷۸ -

**[ترجمه]

«۲۴»

نَوَادِرُ الرَّاوَنْدِيِّ، عَنْ عَبْدِ الْوَاحِدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ الرُّويَانِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ التَّمِيمِيِّ عَنْ سَهْلِ بْنِ أَحْمَدَ الدِّيبَاجِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْأَشْعَثِ عَنْ مُوسَى بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مُوسَى عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ آبَائِهِ علیهم السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: رَأَيْتُ فِي النَّارِ صَاحِبَ الْعَبَاءِ الَّتِي قَدْ غَلَّهَا وَ رَأَيْتُ فِي النَّارِ صَاحِبَ الْمِحْجَنِ الَّذِي كَانَ يَسْرِقُ الْحَاجَّ بِمِحْجَنِهِ وَ رَأَيْتُ فِي النَّارِ صَاحِبَةَ الْهِرَّةِ تَنْهَشُهَا مُقْبِلَةً وَ مُدْبِرَةً كَانَتْ أَوْثَقَتْهَا لَمْ تَكُنْ تُطْعِمُهَا وَ لَمْ تُرْسِلْهَا تَأْكُلُ مِنْ حِشَاشِ الْأَرْضِ وَ دَخَلْتُ الْجَنَّةَ فَرَأَيْتُ صَاحِبَ الْكَلْبِ الَّذِي أَرْوَاهُ مِنَ الْمَاءِ(۱).

**[ترجمه]نوادر راوندی: امام موسی بن جعفر از پدران خود نقل می کنند: در آتش جهنم، صاحب عبایی را دیدم که آن را از غنیمت جنگی دزدیده بود، و در آتش جهنم، صاحب عصای سر خمیده ای را که دیدم که با عصای خود از حاجیان دزدی می کرد، و در آتش جهنم، [زن] صاحب گربه ای را دیدم که او را از جلو و پشت گاز می گرفت؛ آن زن آن را به بند کرده و غذایی به آن نمی داد و آن را نمی فرستاد تا از جانداران زمین بخورد. وارد بهشت شدم و در آنجا صاحب سگی را دیدم که سگ خود را سیراب کرده بود. - . نوادر راوندی: ۲۸ -

**[ترجمه]

تبیان

قال فی النهایه المحجن عصا معقفه الرأس کالصولجان و المیم زائده و منه الحدیث کان یسرق الحاج بمحجنه فإذا فطن به قال تعلق بمحجنی انتهی (۲).

وَ أَقُولُ صَاحِبُ الْكَلْبِ إِشَارَةٌ إِلَى مَا رَوَاهُ الدَّمِيرِيُّ عَنْ مُسْلِمٍ أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله قَالَ: بَيْنَمَا امْرَأَةٌ تَمْشِي بِفَلَاةٍ مِنَ الْأَرْضِ إِذَا اشْتَدَّتْ عَلَيْهَا الْعَطَشُ فَنَزَلَتْ بِئْراً فَشَرِبَتْ ثُمَّ صَعِدَتْ فَوَجَدَتْ كَلْباً يَأْكُلُ الثَّرَى مِنَ الْعَطَشِ فَقَالَتْ لَقَدْ بَلَغَ بِهَذَا الْكَلْبِ مِثْلُ الَّذِي بَلَغَ بِي ثُمَّ نَزَلَتِ الْبِئْرَ فَمَلَأَتْ خُفَّهَا وَ أَمْسَكَتْهُ بِفِيهَا ثُمَّ صَعِدَتْ فَسَقَتْهُ فَشَكَرَ اللَّهُ لَهَا ذَلِكَ وَ غَفَرَ لَهَا فَقَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ أَ وَ لَنَا فِي الْبَهَائِمِ أَجْرٌ قَالَ نَعَمْ فِي كُلِّ كَبِدٍ رَطْبَةٍ أَجْرٌ(۳).

و قال فی النهایه و فیه فإذا کلب یأکل الثری من العطش أی التراب الندی (۴).

**[ترجمه]کتاب النهایه می نویسد: المحجن، عصایی که سر آن مانند چوگان کج و خمیده باشد. در این باره حدیثی نقل است که مردی به وسیله عصای خود از حاجیان دزدی می کرد و وقتی می فهمیدند، می گفت به عصایم آویخته شد. پایان. -

. نهایه ۱: ۲۳۸ -

می گویم

صاحب سگ که در حدیث بالا بود، اشاره به داستانی دارد که دمیری از زبان مسلم از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که آن حضرت فرمود: زنی در صحرایی راه می رفت که تشنگی بر او فشار آورد. پس داخل چاهی رفته و آب خورد و بیرون آمد و دید که سگی از شدت تشنگی خاک مرطوب می خورد. پس گفت این سگ همان حالتی را دارد که من داشتم. پس داخل چاه رفته و کفش خود را پر از آب کرد و آن را با دهان خود از قعر چاه بالا آورده و سگ را سیراب کرد. خداوند به سبب این کار از او تشکر کرده و آمرزید. گفتند: ای رسول خدا، آیا ما درباره چهارپایان اجری داریم؟ فرمود: آری هر جگر تشنه‌ای که تر شود مزد دارد. - . حیاه الحیوان ۲ : ۱۹۷ - ۱۹۸ -

در کتاب النهایه در باره عبارت «فإذا کلب یأکل الثری من العطش» آمده، یعنی هنگامی که سگ از شدت تشنگی، خاک مرطوب می خورد. - . نهایه ۱: ۱۴۸ -

**[ترجمه]

أقول

فالظاهر علی هذا صاحبه الکلب التی أروته إلا أن یکون إشاره إلی قصه أخری شبیهه بذلک.

ص: ۶۵

۱- ۱. نوادر الراوندیّ: ۲۸.

۲- ۲. النهایه ۱: ۲۳۸.

۳- ۳. حیاه الحیوان ۲: ۱۹۷ و ۱۹۸.

۴- ۴. النهایه ۱: ۱۴۸.

**[ترجمه]بنا بر این قصه، منظور از صاحب سگ در حدیث بالاتر همان زنی است که سگ را سیراب کرد. مگر آنکه اشاره به داستان دیگری شبیه همین داستان باشد.

**[ترجمه]

«۲۵»

الدُّرُّ الْمَنْثُورُ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ: قَالَ الْحَوَارِيُّونَ لِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ لَوْ بَعَثْتَ لَنَا رَجُلًا شَهِدَ السَّفِينَهَ فَحَدَّثَنَا عَنْهَا فَانْطَلَقَ بِهِمْ حَتَّى انْتَهَى إِلَى كُثُبٍ (۱) مِنْ تُرَابٍ فَأَخَذَ كَفّاً مِنْ ذَلِكَ التُّرَابِ وَ قَالَ أَ تَدْرُونَ مَا هَذَا قَالُوا اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَعْلَمُ قَالَ هَذَا كَعْبُ حَامِ بْنِ نُوحٍ فَضَرَبَ الْكَثِيبَ بِعَصَاهُ وَ قَالَ قُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ فَإِذَا هُوَ قَائِمٌ يَنْفُضُ التُّرَابَ عَنْ رَأْسِهِ قَدْ شَابَ (۲) قَالَ لَهُ عِيسَى هَكَذَا هَلَكْتَ قَالَ لَا مِتُّ وَ أَنَا شَابٌّ وَ لَكِنَّنِي ظَنَنْتُ أَنَّهَا السَّاعَهُ فَمِنْ ثَمَّ شِبْتُ قَالَ حَدِّثْنَا عَنْ سَفِينَهِ نُوحٍ قَالَ كَانَ طُولُهَا أَلْفَ ذِرَاعٍ وَ مِائَتَيْ ذِرَاعٍ وَ عَرْضُهَا سِتَّمِائَهِ ذِرَاعٍ كَانَتْ ثَلَاثَ طَبَقَاتٍ فَطَبَقَهٌ فِيهَا الدَّوَابُّ وَ الْوَحْشُ وَ طَبَقَهٌ فِيهَا الْإِنْسُ وَ طَبَقَهٌ فِيهَا الطَّيْرُ فَلَمَّا كَثُرَ أَرْوَاثُ الدَّوَابِّ أَوْحَى اللَّهُ إِلَى نُوحٍ أَنِ اغْمِزْ ذَنَبَ الْفِيلِ فَغَمَزَهُ فَوَقَعَ مِنْهُ خِنْزِيرٌ وَ خِنْزِيرَهٌ فَأَقْبَلَا عَلَى الرَّوْثِ فَلَمَّا وَقَعَ الْفَأْرُ بِخَرَزِ السَّفِينَهِ يُقْرِضُهُ أَوْحَى اللَّهُ إِلَى نُوحٍ أَنِ اضْرِبْ عَيْنَيِ الْأَسَدِ فَخَرَجَ مِنْ مَنْخِرِهِ سِنَّوْرٌ وَ سِنَّوْرَهٌ فَأَقْبَلَا عَلَى الْفَأْرِ فَقَالَ لَهُ عِيسَى كَيْفَ عَلِمَ نُوحٌ أَنَّ الْبِلَادَ قَدْ غَرِقَتْ قَالَ بَعَثَ الْغُرَابَ يَأْتِيهِ بِالْخَبَرِ فَوَجَدَ جِيفَهً فَوَقَعَ عَلَيْهَا فَدَعَا عَلَيْهِ بِالْخَوْفِ فَلِذَلِكَ لَا يَأْلَفُ الْبُيُوتَ ثُمَّ بَعَثَ الْحَمَامَهَ فَجَاءَتْ بِوَرَقِ زَيْتُونٍ بِمِنْقَارِهَا وَ طِينٍ بِرِجْلِهَا فَعَلِمَ أَنَّ الْبِلَادَ قَدْ غَرِقَتْ فَطَوَّقَهَا الْخُضْرَهَ الَّتِي فِي عُنُقِهَا وَ دَعَا لَهَا أَنْ تَكُونَ فِي أُنْسٍ وَ أَمَانٍ فَمِنْ ثَمَّ تَأْلَفُ الْبُيُوتَ فَقَالُوا يَا رُوحَ اللَّهِ أَ لَا تَنْطَلِقُ بِهِ إِلَى أَهَالِينَا فَيَجْلِسَ مَعَنَا وَ يُحَدِّثَنَا قَالَ كَيْفَ يَتْبَعُكُمْ مَنْ لَا رِزْقَ لَهُ ثُمَّ قَالَ لَهُ عُدْ بِإِذْنِ اللَّهِ فَعَادَ تُرَاباً.

وَ عَنْ عِكْرِمَهَ قَالَ: لَمَّا حَمَلَ نُوحٌ فِي السَّفِينَهِ الْأَسَدَ قَالَ يَا رَبِّ إِنَّهُ يَسْأَلُنِي الطَّعَامَ مِنْ أَيْنَ أُطْعِمُهُ قَالَ إِنِّي سَوْفَ أَشْغَلُهُ عَنِ الطَّعَامِ فَسَلَّطَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْحُمَّى فَكَانَ نُوحٌ يَأْتِي بِالْكَبْشِ فَيَقُولُ كُلْ فَيَقُولُ الْأَسَدُ آهِ.

وَ عَنْ وَهْبِ بْنِ مُنَبِّهٍ قَالَ: لَمَّا أُمِرَ نُوحٌ أَنْ يَحْمِلَ مِنْ كُلٍّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ قَالَ

۱- ۱. الكثب: التل من الرمل.

۲- ۲. شاب: ابيض شعره.

كَيْفَ أَصْنَعُ بِالْأَسَدِ وَ الْبَقَرِ وَ كَيْفَ أَصْنَعُ بِالْعَنَاقِ وَ الذِّئْبِ وَ كَيْفَ أَصْنَعُ بِالْحَمَامِ وَ الْهِرِّ(۱) قَالَ مَنْ أَلْقَى بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ قَالَ أَنْتَ يَا رَبِّ قَالَ فَإِنِّي أُؤَلِّفُ بَيْنَهُمْ حَتَّى لَا يَتَضَادُّونَ (۲).

**[ترجمه]در المنثور: ابن عباس نقل می کند: حواریان که هفده تن بودند به عیسی بن مریم گفتند: کاش بر ما مردی را برانگیزی که کشتی [نوح] را دیده است. پس آن حضرت به همراه آنها به سمت تلی از خاکی روانه شدند و هنگامی که به آنجا رسیدند، حضرت مشتی از خاک آن را برداشته و فرمود: آیا می دانید این چیست؟ گفتند: خدا و فرستاده او آگاه است. حضرت فرمود: این کعب بن حام بن نوح است. سپس عصای خود را به تل خاک زده و فرمود: به اذن خداوند برخیز. هنگامی که او برخاسته و خاک ها را از سرش که موی های آن سفید شده بود، کنار زد، حضرت فرمود: آیا این گونه [در سن پیری] هلاک شده ای؟ گفت نه، من در حالی که جوان بودم مردم، ولی گمان کردم که روز قیامت برپا شده، به همین سبب پیر گشتم. حضرت فرمود: برای ما از کشتی نوح علیه السلام بگو. گفت: طول آن کشتی هزار و دویست ذراع و عرض آن ششصد ذراع بود؛ این کشتی سه طبقه داشت که در یک طبقه چهارپایان و حیوانات وحشی قرار داشت، در طبقه ای انسان‌ها و در طبقه ای دیگر پرندگان. هنگامی که فضله جانوران زیاد شد، خداوند به نوح وحی کرد که دم فیل را لمس کن و ایشان آن را لمس کرد و از آن دو خوک نر و ماده افتاده و به سمت فضله ها روی آوردند. هنگامی که موش‌ها رشته مهره های کشتی را می جوید، خداوند به نوح وحی کرد که به دو چشم شیر دست بزن. وقتی ایشان چنین کردند دو گربه نر و ماده از بینی او بیرون آمده و به سمت موش ها روی آوردند. عیسی فرمود: نوح چگونه فهمید که سرزمین ها غرق آب شده اند؟ گفت: آن حضرت کلاغ را برای یافتن خبری فرستاد و آن مرداری را یافته و بر آن فرود آمد و حضرت نفرین کرد که آن ترسو باشد از این روی این پرنده الفتی به ماندن در خانه‌ها ندارد. سپس حضرت کبوتر را فرستاد؛ این پرنده با برگ زیتونی در منقار و گِلی را در پای خود برگشت. حضرت دانست که سرزمین ها غرق شده است. پس او را به رنگ سبزی که در گردنش است طوق داد. و دعا کرد تا در امنیت و آسایش باشد و از این روست که این پرنده ماندن در خانه ها را دوست دارد. حواریان گفتند: ای روح الله، او را با ما به سوی خانواده هایمان راهی نمی‌کنی تا با ما نشسته و صحبت کند؟!. حضرت فرمود: چطور کسی می تواند شما را دنبال کند که رزقی ندارد؟ سپس حضرت به او گفت به اذن خداوند باز گرد. پس او به خاک تبدیل شد.

عکرمه نقل می کند: نوح علیه السلام شیر را سوار کشتی کرد و خطاب به خداوند فرمود: خدایا، آن از من طعام می خواهد، از کجا به آن را غذا دهم؟ خداوند فرمود: من او را از غذا منصرف می کنم. پس خداوند او را به تب گرفتار ساخت و نوح برایش گوسفندی می‌آورد و می‌گفت: بخور، اما شیر می‌گفت: آه!

وهب بن منبّه نقل می کند: وقتی به نوح علیه السلام فرمان داده شد تا از هر حیوانی جفتی را سوار کند، گفت: با شیر و گاو، با بزغاله و گرگ و با کبوتر و گربه چه کنم؟ [اینها با هم نمی سازند] خداوند فرمود: چه کسی میان آنها عداوت و دشمنی انداخت؟ نوح علیه السلام گفت: تو ای پروردگارم. خداوند فرمود: پس من میانشان دوستی و الفت برقرار می سازم تا با یکدیگر در جنگ نباشند. - . الدّر المنثور ۳: ۳۲۸ - ۳۲۹ - ۳۳۰ -

**[ترجمه]

توضیح

خرز السفينه الخيوط التى تخاط بها. ۲۶ حياه الحيوان، السِّنَّوْر بكسر السين المهمله و فتح النون المشدده واحد السنانير حيوان متواضع ألوف خلقه الله تعالى لدفع الفأره قيل إن أعرابيا صاد سنورا فلم يعرفه فتلقاه رجل فقال ما هذا السنور و لقى آخر فقال ما هذا القِطّ ثم لقى آخر فقال ما هذا الهِرّ ثم لقى آخر فقال ما هذا الضَّيْوَن ثم لقى آخر فقال ما هذا الخَيْدَع ثم لقى آخر فقال ما هذا الخَيْطَل ثم لقى آخر فقال ما هذا الدِّمّ فقال الأعرابى أحمله و أبيعه لعل الله تعالى أن يجعل فيه مالا كثيرا فلما أتى به إلى السوق قيل له بكم هذا فقال بمائه درهم فقيل له إنه يساوى نصف درهم فرمى به و قال لعنه الله ما أكثر أسماءه و أقلّ ثمنه و هذه الأسماء للذكر قاله فى الكفايه و قال ابن قتيبه يقال فى الأنثى سنوره

وَ رَوَى الْحَاكِمُ عَنْ أَبِى هُرَيْرَةَ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ صلى الله عليه و آله يَأْتِى دَارَ قَوْمٍ مِنَ الْأَنْصَارِ وَ دُونَهُ دُورٌ لَا يَأْتِيهَا فَشَقَّ عَلَيْهِمْ ذَلِكَ فَكَلَّمُوهُ فَقَالَ إِنَّ فِى دَارِكُمْ كَلْباً قَالُوا فَإِنَّ فِى دَارِهِمْ سِنَّوْراً فَقَالَ السِّنَّوْرُ سَبُعٌ.

وَ فِى رِوَايَةٍ أُخْرَى قَالَ: الْهِرَّةُ لَيْسَتْ بِنَجِسٍ إِنَّمَا هِيَ مِنَ الطَّوَّافِينَ عَلَيْكُمْ.

و الطوافون الخدم و الطوافات الخدامات جعلها بمنزله المماليک و قيل إن أهل سفينه نوح عليه السلام تأذوا من الفأر فمسح نوح جبهه الأسد فعطس و رمى بالسنور فلذلک هو أشبه شى ء بالأسد بحيث لا يمكن أن يصور الهر إلا جاء أسدا و هو ظريف

۱- ۱. هذا يخالف ما تقدم من أن الهر لم يكن قبل ذلک بل وجد فى السفينه.

۲- ۲. الدّر المنثور ج ۳ ص ۳۲۸ و ۳۲۹ و ۳۳۰.

لطیف یمسح بلعابه وجهه (۱) و إذا جاعت الأنثی أکلت أولادها و قد یخلق الله فی قلب الفیل الهرب (۲) منه فهو إذا رأی سنورا هرب و حکی أن جماعه من الهند هزموا بذلک و السنور ثلاثه أنواع أهلی و وحشی و السنور الزباد و یناسب الإنسان فی أمور منها أن یعطس و یتثاءب و یتمطی و یتناول الشی ء بیده و ذکر القزوینی عن ابن الفقیه أن لبعض السنانیر أجنحه کأجنحه الخفافیش من أصل الأذن إلی الذنب قال العلماء اتخاذ السنور و تربیته مستحبّ (۳).

**[ترجمه]خرز السفینه: رشته هایی که با آن بافته می‌شود. السِّنَّوْر: با کسره حرف سین و فتحه حرف نون مشدد، مفرد سنانیر به معنای حیوانی فروتن و انس گیرنده است(گربه) که خداوند متعال برای دفع کردن موش ها آن را آفریده است. گویند مردی از عرب این حیوان را که نمی شناخت شکار کرد، سپس مردی با او برخورد کرد و گفت: این سنور چیست؟ با دیگری برخورد کرد و او گفت: این قِطّ چیست؟ باز با یکی دیگر برخورد کرد و او گفت: این هِرّ چیست؟ باز با یکی دیگر برخورد کرد و او گفت: ضَیوَن چیست؟ باز با دیگری برخورد کرد و او گفت: این خَیدَع چیست؟ باز با یکی دیگر برخورد کرد و او گفت: این خیطل چیست؟ باز با یکی دیگر برخورد کرد و او گفت: این دِمّ چیست؟ آن مردی عرب گفت آن را می‌برم و می فروشم شاید که خداوند متعال در آن مال فراوانی قرار داده است. وقتی آن را به بازار آورد، به وی گفتند: این را چند می فروشی؟ گفت به صد درهم. گفتند این نیم درهم می ارزد! پس مرد عرب آن را پرتاب کرده و گفت: لعنت خدا بر آن باد که چقدر اسم‌هایش زیاد است و قیمتش کم است!. این نام ها برای جنس نر آن است این را مولف کتاب الکفایه گفته است. ابن قتیبه می گوید به جنس ماده آن سنوره گویند.

ابو هریره نقل می کند: رسول خدا صلی الله علیه و آله به خانه قومی از انصار می رفت و به خانه های اطراف آن نمی رفت. این امر برای آنها غیر قابل تحمل بود. پس از حضرت علت آن را پرسیدند. فرمود: در خانه شما سگ است. گفتند در خانه آنها هم گربه است. حضرت فرمود: گربه، درنده‌ای است. در روایتی دیگر آمده: گربه نجس نیست و آن از حیواناتی است که دور شما می‌چرخند.

منظور از طوافین و طوافات، مردان و زنان خدمتگزار است. حضرت آن را به منزله مملوکات(غلام و کنیز) انسان قرار داده است.

گویند ساکنان کشتی نوح از موش ها آزار و اذیت دیدند. پس نوح پیشانی شیر را لمس کرد و شیر عطسه ای کرد و گربه از آن بیرون آمد. به همین دلیل گربه شبیه ترین حیوان به شیر است، به گونه ای که امکان ندارد گربه ای تصور شود مگر آنکه به صورت شیر می‌آید. گربه حیوان لطیف و ظریفی است که با آب دهان خود صورتش را می لیسد. هرگاه جنس ماده آن گرسنه شود، بچه های خود را می خورد. خداوند متعال در دل فیل ترس از او را نهاده است، به گونه ای که اگر گربه ای را ببیند پا به فرار می گذارد. آورده اند که گروهی از مردمان هند بدین سبب شکست خوردند.

گربه سه نوع است: اهلی، وحشی و گربه زباد. این حیوان در پاره ای از خصوصیات به انسان شباهت دارد؛ از جمله اینکه عطسه می کند، خمیازه می کشد، اندام خود را می کشد و با دست غذا می خورد. قزوینی از ابن فقیه نقل می کند که برخی از گربه ها بال هایی چون بال خفاش دارند که از بناگوش تا دم آنها کشیده شده است. عالمان می گویند که نگهداری و تربیت گربه مستحب است. - . حیاه الحیوان ۲ : ۲۴ - ۲۵ -

**[ترجمه]

«۲۷»

الْکَافِی، عَنِ الْعِدَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ مُحَمَّدِ بْنِ یَحْیَی عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَکَمِ عَنْ أَبَانٍ عَنْ زُرَارَهَ عَنْ أَحَدِهِمَا علیهما السلام قَالَ: الْکِلَابُ السُّودُ الْبُهْمُ مِنَ الْجِن (۴).

**[ترجمه]کافی: امام علیه السلام فرمود: سگان تماما سیاه از جنس جنیان هستند. -. کافی ۶ : ۵۵۲ -

**[ترجمه]

«۲۸»

وَ مِنْهُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ یَحْیَی عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَیْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِیلَ عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَکَمِ عَنْ مَالِکِ بْنِ عَطِیَّهَ عَنْ أَبِی حَمْزَهَ الثُّمَالِیِّ قَالَ: کُنْتُ مَعَ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فِیمَا بَیْنَ مَکَّهَ وَ الْمَدِینَهِ إِذَا الْتَفَتَ عَنْ یَسَارِهِ فَإِذَا کَلْبٌ أَسْوَدُ بَهِیمٌ فَقَالَ مَا لَکَ قَبَّحَکَ اللَّهُ مَا أَشَدَّ مُسَارَعَتَکَ فَإِذَا هُوَ شَبِیهٌ بِالطَّائِرِ فَقُلْتُ مَا هَذَا جُعِلْتُ فِدَاکَ فَقَالَ هَذَا عَثِمٌ (۵) بَرِیدُ الْجِنِّ مَاتَ هِشَامٌ السَّاعَهَ فَهُوَ یَطِیرُ یَنْعَاهُ فِی کُلِّ بَلْدَهٍ(۶).

**[ترجمه]کافی: ابو حمزه ثمالی نقل می کند: با امام صادق علیه السلام در بین راه مکه و مدینه بودیم. آن حضرت وقتی به سمت چپ خود برگشتند سگ تماما سیاهی را مشاهده کرده و فرمود: تو را چه شده - خداوند زشتت گرداند - چقدر شتاب داری؟ ناگهان آن سگ شبیه پرنده‌ای شد. گفتم: جانم به فدایت این چیست؟ فرمود: این عثم، پیک جنیان است. در این ساعت هشام مرد و او می‌پرد و خبر مرگ او را در همه جا پخش می‌کند. -. کافی ۶ : ۵۵۳ -

**[ترجمه]

«۲۹»

وَ مِنْهُ، عَنِ الْعِدَّهِ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِیَادٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ شَمُّونٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ مِسْمَعٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله:

۱- ۱. زاد فی المصدر: و إذا تلطخ شی ء من بدنه نظفه و هو فی آخر الشتاء تهیج شهوته فیتألم ألما شدیدا من لذع ماده النطفه فلا یزال یصیح حتّی یلقی تلک الماده.

۲- ۲. فی المصدر: و قد جعل اللّه تعالی فی قلب الفیل الفرق منه.

۳- ۳. حیاه الحیوان ۲: ۲۴ و ۲۵.

۴- ۴. الفروع ۶: ۵۵۲.

۵- ۵. فی المصدر: غثیم.

۶- ۶. فروع الکافی ۶: ۵۵۳ فیه: و هو.

الْكِلَابُ مِنْ ضَعَفِهِ الْجِنِّ فَإِذَا أَكَلَ أَحَدُكُمْ طَعَاماً وَ شَيْ ءٌ مِنْهَا بَيْنَ يَدَيْهِ فَلْيُطْعِمْهُ أَوْ لِيَطْرُدْهُ فَإِنَّ لَهَا أَنْفُسَ سَوْءٍ(۱).

**[ترجمه]کافی: امام صادق علیه السلام روایت می کند: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموند: سگان از جنیان ناتوانند. اگر یکی از شما غذایی را بخورد و سگی جلوی او باشد یا باید چیزی به بدهد و یا آن سگ را براند؛ چرا که نفس بدی دارد. - . کافی ۶ : ۵۵۳ -

**[ترجمه]

«۳۰»

وَ مِنْهُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي هَاشِمٍ عَنْ سَالِمِ بْنِ أَبِي سَلَمَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: سُئِلَ عَنِ الْكِلَابِ فَقَالَ كُلُّ أَسْوَدَ بَهِيمٍ وَ كُلُّ أَحْمَرَ بَهِيمٍ وَ كُلُّ أَبْيَضَ بَهِيمٍ فَلِذَلِكَ خَلَقَ الْكِلَابَ مِنَ الْجِنِّ وَ مَا كَانَ أَبْلَقَ فَهُوَ مَسْخٌ مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ (۲).

**[ترجمه]کافی: از امام صادق علیه السلام درباره سگان پرسیدند؛ فرمود: هر سگ تماما سیاه، هر سگ تماما سرخ و هر سگ تماما سفید. [از جن است.] به این سبب خداوند سگان را از جن آفرید و سگی که ابلق(دو رنگ) باشد، مسخ از جن و انسان است. - . کافی ۶ : ۵۵۳ -

**[ترجمه]

بيان

كون الكلب الأسود و غيره من الجن يحتمل أن يكون المعنى أنه على صفتها أو أنه قد تتصور الجن بصورته أو مسخ من الجن أي كان في الأصل جنيا فمسخ بتلك الصوره و أما كون الأبلق مسخا من الجن و الإنس فهو أيضا يحتمل تطير الوجوه المذكوره بأنه على صفه شرار الجن و الإنس معا أو قد يكون ممسوخا من الجن و قد يكون ممسوخا من الإنس أو متولدا من ممسوخ الجن و ممسوخ الإنس.

قَالَ الدِّمْيَرِيُّ رَوَى مُسْلِمٌ عَنْ أَبِي ذَرٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: يَقْطَعُ الصَّلَاةَ الْحِمَارُ وَ الْمَرْأَةُ وَ الْكَلْبُ الْأَسْوَدُ قِيلَ لِأَبِي ذَرٍّ مَا بَالُ الْكَلْبِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْكَلْبِ الْأَحْمَرِ [وَ] مِنَ الْكَلْبِ الْأَصْفَرِ قَالَ يَا ابْنَ أَخِي سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَمَّا سَأَلْتَنِي عَنْهُ (۳) فَقَالَ الْكَلْبُ الْأَسْوَدُ شَيْطَانٌ.

فحمله بعض أهل العلم على ظاهره و قال الشيطان يتصور بصوره الكلاب السود و لذا

قَالَ علیه السلام: اقْتُلُوا مِنْهُنَّ كُلَّ أَسْوَدَ بَهِيمٍ.

و قيل لما كان الكلب الأسود أشد ضررا من غيره و أشد ترويعا كان المصلي إذا رآه اشتغل عن صلاته فانقطعت عليه لذلك و

كذلك تأول الجمهور قوله صلى الله عليه و آله يقطع الصلاه المرأه

۱- ۱. فروع الكافى ۶: ۵۵۳ فيه: الطعام.

۲- ۲. فروع الكافى ۶: ۵۵۳.

۳- ۳. فى المصدر: مثل ما سألتنى.

و الحمار فإن ذلك (۱) مبالغه فی الخوف علی قطعها و إفسادها بالشغل عن المـذكورات و ذلك أن (۲) المرأه تفتن و الحمار ینهق و الكلب الأسود یروع و یشوش الفكر فلما كانت هـذه الأمور آئله إلی القطع جعلها قاطعه و احتج أحمـد بحـدیث الكلب الأسود علی أنه لا یجوز صیده و لا یحل لأنه شیطان (۳).

و قال الخنزیر مشترك بین البهیمیه و السبعیه فالـذی فیه من السبع النـاب و أكل الجیف و الـذی فیه من البهیمیه الظلف و أكل العشب و العلف و یقال أنه لیس شی ء من ذوات الأذنـاب (۴) مـا للخنزیر من قوه نابه حتی أنه یضـرب بنابه صاحب السـیف و الرمح فیقطع كل ما لاقی جسده من عظم و عصب و من عجیب أمره إذا قلعت إحدی عینیه مات سریعا.

وَ رَوَی ابْنُ مَاجَهْ عَنْ أَنَسٍ أَنَّ النَّبِیَّ صلی الله علیه و آله قَالَ: طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِیضَهٌ عَلَی كُلِّ مُسْلِمٍ وَ وَاضِعُ الْعِلْمِ فِی غَیْرِ أَهْلِهِ كَمُقَلِّدِ الْخَنَازِیرِ الْجَوْهَرَ وَ اللُّؤْلُؤَ وَ الذُّرَّ(۵).

و قال فی الإحیاء جاء رجل إلی ابن سیرین و قال رأیت كأنی أعلق الدر فی أعناق الخنازیر فقال أنت تعلم الحكمه غیر أهلها(۶).

ص: ۷۰

۱- ۱. فی المصدر: بان ذلك.

۲- ۲. فی المصدر: و افسادها من الشغل بهذه المذكورات و ذلك لان.

۳- ۳. حیاه الحیوان ۲: ۲۱۸ و ۲۱۹.

۴- ۴. فی المصدر: من ذوات الانیاب و الاذناب.

۵- ۵. فی المصدر: و الدر و الذهب.

۶- ۶. حیاه الحیوان ۱: ۲۱۹ و ۲۲۰.

**[ترجمه]اینکه سگ سیاه و غیر آن از جن است، امکان دارد به این معنا باشد که سگ خصوصیت جن را داراست یا اینکه گاهی جن به شکل آن درمی آید یا اینکه سگ از جنیان مسخ شده است؛ بدین معنا که در اصل جن بوده و سپس مسخ شده است. و اینکه فرمود «سگ ابلق مسخ از جن و انسان است» احتمال همین معانی را دارد؛ به این گونه که یا بر صفت جن‌های بد و انسان‌های بد - با هم - است. یا اینکه گاهی از جن مسخ شده و گاهی از انسان مسخ شده است. و یا اینکه از مسخ شده انس و مسخ شده جن متولد می شود.

دمیری می گوید: مسلم از ابوذر رضی الله عنه نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: الاغ، زن و سگ سیاه نماز را باطل می کنند. از ابوذر پرسیدند: سگ سیاه چه رابطه ای با سگ سرخ و سگ زرد دارد؟ ابوذر گفت: ای فرزند برادرم! همین را از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. فرمود: سگ سیاه شیطان است.

یکی از اهل علم، حدیث را بر ظاهر آن تفسیر کرده و گفته است: شیطان به شکل سگ سیاه درمی آید و از این روست که حضرت فرمود: از تیره سگان هر سگ تماما سیاه را بکشید.

و گفته شده از آنجایی که سگ سیاه بیشتر از سایر سگ ها زیان می رساند و در مقایسه با آنها ترسناک تر است، وقتی نمازگزار آن را می بیند، حواسش پرت شده و به همین سبب نماز او باطل می گردد. جمهور همین تأویل را در باره حدیث رسول خدا در رابطه با باطل شدن نماز به واسطه دیدن زن و الاغ آورده اند. پس این، مبالغه در ترساندن از قطع نماز و پرت شدن حواس نمازگزار با اشتغال به این امور است؛ زیرا زن افسونگری، و الاغ عرعر می کند و سگ سیاه می ترساند و بدین ترتیب ذهن مشوش می شود. از آنجایی که این امور منجر به قطع نماز می شوند، لذا روایت آنها را به عنوان قطع کننده نماز ذکر کرده است. احمد با تمسک به حدیث سگ سیاه گفته که چیزی که این حیوان شکار کند جایز و حلال نیست؛ زیرا این حیوان شیطان است - . حیاه الحیوان ۲ : ۲۱۸ - ۲۱۹ -

خوک مابین حیوانات اهلی و درندگان است. از درندگان، دندان و خوردن مردار را داشته و از حیوانات اهلی ویژگی سُم دار بودن و خوردن گیاه و علف را داراست و گویند که این حیوان هیچ ویژگی حیوانات دم دار را ندارد. گفته می‌شود هیچ یک از دندان داران قدرت دندانش را ندارند؛ با دندانش به صاحب شمشیر و نیزه ضربه زده و به هر استخوان و عصبی که برخورد کند قطعش می‌کند. از شگفتی های این حیوان آن است که وقتی یکی از چشمانش کنده شود، بلافاصله جان می دهد.

انس نقل می کند: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: طلب علم بر هر مسلمانی واجب است و کسی که علم را به نااهل آن می‌دهد، مانند کسی است که گردنبندی از گوهر، مروارید و دُر را بر گردن خوک ها می آویزد.

در کتاب احیا آمده: مردی نزد ابن سیرین رفت و به او گفت: در خواب دیدم که من دُرها را به گردن خوک ها می آویزم. ابن سیرین گفت: حکمت را به نااهل آن می آموزی. - . حیاه الحیوان ۱: ۲۱۹ - ۲۲۰

-

**[ترجمه]

باب ۲ الثعلب و الأرنب و الذئب و الأسد

روایات

«۱»

الْكَافِي، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنْ أَبِي جَمِيلَةَ عَنْ زَيْدٍ الشَّحَّامِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام: فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ مَنْ عادَ فَيَنْتَقِمُ اللَّهُ مِنْهُ (۱) قَالَ إِنَّ رَجُلًا انْطَلَقَ وَ هُوَ مُحْرِمٌ فَأَخَذَ ثَعْلَباً فَجَعَلَ يُقَرِّبُ النَّارَ إِلَى وَجْهِهِ وَ جَعَلَ الثَّعْلَبُ يَصِيحُ وَ يُحْدِثُ مِنِ اسْتِهِ وَ جَعَلَ أَصْحَابُهُ يَنْهَوْنَهُ عَمَّا يَصْنَعُ ثُمَّ أَرْسَلَهُ بَعْدَ ذَلِكَ فَبَيْنَمَا الرَّجُلُ نَامَ إِذْ جَاءَتْهُ حَيَّةٌ فَدَخَلَتْ فِي فِيهِ فَلَمْ تَدَعْهُ حَتَّى جَعَلَ يُحْدِثُ كَمَا أَحْدَثَ الثَّعْلَبُ ثُمَّ خَلَّتْ (۲) عَنْهُ.

**[ترجمه]کافی: امام صادق علیه السلام در باره آیه «وَ مَنْ عادَ فَيَنْتَقِمُ اللَّهُ مِنْهُ» - . مائده / ۹۵ - {ولی هر کس تکرار کند خدا از او انتقام می گیرد} فرمود: مردی در حالی که مُحرم بود به راه افتاد و روباهی را گرفته و آتش را نزدیک صورتش برد. روباه فریاد کرد و بادی از او در رفت. دوستان آن مرد او را از این کار نهی کردند سپس مرد آن روباه را رها کرد. هنگامی که آن مرد خوابیده بود، ماری آمد داخل دهان او شد و او را رها نکرد تا اینکه چون روباه بادی از او در رفت، آنگاه مار مرد را رها کرد. - . کافی ۴ : ۳۹۷ -

**[ترجمه]

«۲»

دَلَائِلُ الطَّبَرِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ مُوسَى بْنِ سَعْدَانَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقَاسِمِ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: كُنْتُ مَعَ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام بَيْنَ مَكَّةَ وَ الْمَدِينَةِ نَسِيرُ أَنَا عَلَى حِمَارٍ لِي وَ هُوَ عَلَى بَغْلِهِ لَهُ (۳)

إِذْ أَقْبَلَ ذِئْبٌ مِنْ رَأْسِ الْجَبَلِ حَتَّى انْتَهَى إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام فَحَبَسَ لَهُ الْبَغْلَةَ حَتَّى دَنَا مِنْهُ فَوَضَعَ يَدَهُ عَلَى قَرَبُوسِ (۴) السَّرْجِ وَ مَدَّ عُنُقَهُ إِلَيْهِ وَ أَدْنَى أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام أُذُنَهُ مِنْهُ سَاعَةً ثُمَّ قَالَ لَهُ امْضِ فَقَدْ فَعَلْتُ فَرَجَعَ مُهَرْوِلًا فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ لَقَدْ رَأَيْتُ عَجَباً فَقَالَ هَلْ تَدْرِي مَا قَالَ قُلْتُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ ابْنُ رَسُولِهِ أَعْلَمُ فَقَالَ ذَكَرَ أَنَّ زَوْجَتَهُ فِي هَذَا الْجَبَلِ وَ قَدْ عَسُرَ عَلَيْهَا وِلَادَتُهَا فَادْعُ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ يُخَلِّصَهَا وَ أَنْ لَا يُسَلِّطَ شَيْئاً مِنْ نَسْلِي

۱- ۱. المائده: ۹۵.

۲- ۲. فروع الكافي ۴: ۳۹۷.

۳- ۳. في المصدر: فبينا نسير بين مكّه و المدينه و انا على حمار و هو على بغله.

۴- ۴. في المصدر: فدنا منه حتّى وضع.

عَلَى أَحَدٍ مِنْ شِيعَتِكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ فَقُلْتُ قَدْ فَعَلْتُ (۱).

**[ترجمه]دلائل الإمامه: محمـد بن مسـلم نقل می کنـد: با امام باقر علیه السـلام در راه مکه و مـدینه بودیم؛ من بر الاغ خود و ایشان بر استر خود سوار بودنـد که ناگهان گرگی از قله کوه روی آورده و نزد امام رسـید و استر امام را نگاه داشـته و نزدیک امـام شـد و دسـتش را بر کوهه زین گذاشـته و گردنش را به سـمت امام دراز کرد. امام نیز گوش خود را مـدتی به او نزدیک کرد و سـپس فرمـود: برو، انجـام دادم. گرگ شـتابان بـازگشت. گفتـم: جـانم به فـدایت، صـحنه عجیـبی را دیـدم. فرمـود: آیا فهمیـدی چه گفت؟ گفتم: خـدا، رسول خدا و فرزند رسولش می دانند. فرمود: گفت جفتم در این کوه هست و زایمان بر وی سخت شده است. از خداوند عزّ و جلّ خلاص و رهایی او را بخواه و اینکه خداوند از نسل من بر هیچ یک از شیعیان شما اهل بیت مسلط نگرداند. گفتم: چنین کردم. - . دلائل الإمامه: ۹۸ -

**[ترجمه]

«۳»

وَ مِنْهُ، عَنِ الْقَاضِی أَبِی الْفَرَجِ الْمُعَافِی عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ الْقَاسِمِ الْكَوْكَبِیِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ وَهْبٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَزْدِیِّ عَنْ ثُمَامَهَ بْنِ أَشْرَسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ رَاشِدٍ عَنْ أَبِیهِ قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَی أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فَقَالَ یَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ حَكِیمُ بْنُ عَبَّاسٍ الْكَلْبِیُّ یُنْشِدُ النَّاسَ بِالْكُوفَهِ هِجَاءَكُمْ فَقَالَ هَلْ عَلِقْتَ مِنْهُ بِشَیْ ءٍ قَالَ بَلَی فَأَنْشَدَهُ:

صَلَبْنَا لَكُمْ زَیْداً عَلَی جِذْعِ نَخْلَهٍ***وَ لَمْ نَرَ مَهْدِیّاً عَلَی الْجِذْعِ یُصْلَبُ

وَ قِسْتُمْ بِعُثْمَانَ عَلِیّاً سَفَاهَهً***وَ عُثْمَانُ خَیْرٌ مِنْ عَلِیٍّ وَ أَطْیَبُ

فَرَفَعَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام یَدَیْهِ إِلَی السَّمَاءِ وَ هُمَا یَنْتَفِضَانِ رِعْدَهً فَقَالَ اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ كَاذِباً فَسَلِّطْ عَلَیْهِ كَلْبَكَ قَالَ فَخَرَجَ حَكِیمٌ مِنَ الْكُوفَهِ فَأَدْلَجَ (۲)

فَلَقِیَهُ الْأَسَدُ فَأَكَلَهُ فَجَاءُوا(۳)

بِالْبَشِیرِ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام وَ هُوَ فِی مَسْجِدِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بِذَلِكَ فَخَرَّ لِلَّهِ سَاجِداً وَ قَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی صَدَقَنَا وَعْدَهُ (۴).

**[ترجمه]دلائل الإمامه: مردی نزد امام صادق علیه السـلام آمد و به ایشان گفت: ای فرزند رسول خدا، حکیم بن عباس کلبی در کـوفه اشـعار هجوآمیزی در بـاره شـما برای مردم می سـراید. فرمود: آیـا چیزی از آن را حفـظ داری؟ گفت: آری و آن را خواند.

- ما برای شـما زیـد را بر تنه درخت خرما به صـلیب کشـیدیم و ندیـدیم شـخص هـدایت شـده ای را که در این تنه به صـلیب کشیده شود .

– و از روی سفاهت و نادانی، عثمان را با علی مقایسه نمودید؛ در حالی که عثمان از علی نکوتر و بهتر است.

امام علیه السلام دو دست خود را سمت آسمان گرفتند، در حالی که دستانشان می لرزید، گفتند: پروردگارا اگر دروغگو باشد، سگت را بر او مسلط گردان. راوی می گوید: حکیم از کوفه خارج شده و شب هنگام به راه افتاد که در راه با شیری روبرو شد و شیر او را خورد. برای امام صادق علیه السلام که در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، مژده آوردند. حضرت به سجده افتاده و فرمود: حمد و سپاس خداوندی راست که وعده اش بر ما صادق است. – . دلائل الإمامه: ۱۱۵ –

**[ترجمه]

بیان

فی النهایه فی حدیث حلیمه رکبتُ أَتَاناً لی فخرجت أمام الرکب حتی ما یعلق بها أحد منهم أی ما یتصل بها و یلحقها و فی حدیث ابن مسعود أن أمیرا کان بمکه یسلم تسلیمتین فقال أنی علقها فإن رسول الله صلی الله علیه و آله کان یفعلها أی من أین تعلمها و ممن أخذها(۵).

**[ترجمه]در کتاب النهایه در روایتی از حلیمه چنین آمده است: «رکبتُ أَتَاناً لی فخرجت أمام الرکب حتی ما یعلق بها أحد منهم» منظور از «یعلق بها» یعنی کسی به آن نمی رسید. در روایت ابن مسعود نیز آمده است: «أن أمیرا کان بمکه یسلم تسلیمتین فقال أنی علقها فإن رسول الله ص کان یفعلها»: یعنی آن را از کجا آموخت و از که گرفت؟ – . نهایه ۳ : ۱۳۸ –

**[ترجمه]

«۴»

الدَّلَائِلُ، عَنِ الْحُسَیْنِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَمْرِو بْنِ

ص: ۷۲

۱– ۱. دلائل الإمامه: ۹۸ فیه: فقد رأیت عجبا فقال علیه السلام: هذا الذئب ذکر لی ان زوجته فی هذا الجبل قد عسر علیها ولادها و سألنی أن أدعو اللّه لیحفظها و لا یسلط شیئا من نسلها علی شیعتنا.

۲– ۲. أی سار فی اللیل کله او فی آخره.

۳– ۳. فی المصدر: فجاء البشیر.

۴– ۴. دلائل الإمامه: ۱۱۵ فیه:« عمر بن محمّد الأزدیّ» و فیه: فسلط علیه کلبا من کلابک.

۵– ۵. النهایه ۳: ۱۳۸.

مِيثَم عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام: أَنَّهُ خَرَجَ إِلَى ضَيْعَةٍ لَهُ مَعَ بَعْضِ أَصْحَابِهِ فَبَيْنَمَا هُمْ يَسِيرُونَ إِذاً ذِئْبٌ قَدْ أَقْبَلَ إِلَيْهِ فَلَمَّا رَأَى غِلْمَانُهُ أَقْبَلُوا إِلَيْهِ قَالَ دَعُوهُ فَإِنَّ لَهُ حَاجَةً فَدَنَا مِنْهُ حَتَّى وَضَعَ كَفَّهُ عَلَى دَابَّتِهِ وَ تَطَاوَلَ بِخَطْمِهِ وَ طَأْطَأَ رَأْسَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فَكَلَّمَهُ الذِّئْبُ بِكَلَامٍ لَا يُعْرَفُ فَرَدَّ عَلَيْهِ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام مِثْلَ كَلَامِهِ فَرَجَعَ يَعْدُو(۱)

فَقَالَ لَهُ أَصْحَابُهُ قَدْ رَأَيْنَا عَجَباً فَقَالَ إِنَّهُ أَخْبَرَنِي أَنَّهُ خَلَّفَ زَوْجَتَهُ خَلْفَ هَذَا الْجَبَلِ فِي كَهْفٍ وَ قَدْ ضَرَبَهَا الطَّلْقُ وَ خَافَ عَلَيْهَا فَسَأَلَنِي الدُّعَاءَ لَهَا بِالْخَلَاصِ وَ أَنْ يَرْزُقَهُ اللَّهُ ذَكَراً يَكُونُ لَنَا وَلِيّاً وَ مُحِبّاً فَضَمِنْتُ لَهُ ذَلِكَ قَالَ فَانْطَلَقَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام وَ انْطَلَقْنَا مَعَهُ إِلَى ضَيْعَتِهِ وَ قَالَ إِنَّ الذِّئْبَ قَدْ وُلِدَ لَهُ جِرْوٌ ذَكَرٌ قَالَ فَمَكَثْنَا فِي ضَيْعَتِهِ مَعَهُ شَهْراً ثُمَّ رَجَعَ مَعَ أَصْحَابِهِ فَبَيْنَا هُمْ رَاجِعُونَ إِذَا هُمْ بِالذِّئْبِ وَ زَوْجَتِهِ وَ جِرْوِهِ فَعَوَوْا فِي وَجْهِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فَأَجَابَهُمْ بِمِثْلِهِ وَ رَأَوْا أَصْحَابُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام الْجِرْوَ وَ عَلِمُوا أَنَّهُ قَدْ قَالَ لَهُمُ الْحَقَّ وَ قَالَ لَهُمْ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام تَدْرُونَ مَا قَالُوا قَالُوا لَا قَالَ كَانُوا يَدْعُونَ اللَّهَ لِي وَ لَكُمْ بِحُسْنِ الصَّحَابَةِ وَ دَعَوْتُ لَهُمْ بِمِثْلِهِ وَ أَمَرْتُهُمْ أَنْ لَا يُؤْذُوا لِي وَلِيّاً وَ لَا لِأَهْلِ بَيْتِي فَضَمِنُوا لِي ذَلِكَ (۲).

**[ترجمه]دلائل الإمامه: امام صادق علیه السلام با جمعی از یاران خود به سمت زمین کشاورزی خود می‌رفتند. آنان مشغول رفتن بودند که گرگی به حضرت روی آورد. وقتی غلامان حضرت این صحنه را دیدند به سمت گرگ رفتند. امام فرمود: رهایش کنید، او نیازی دارد. گرگ نزدیک امام شده و دستان خود را بر چهارپای امام گذاشت و بر افسار آن را گرفت. امام سرش را پایین آورد و گرگ با زبان خود با امام صحبت کرد. امام با زبان خود آن حیوان پاسخش را دادند. پس گرگ برگشته و شتابان رفت. یاران امام گفتند: چیز شگفتی دیدیم. امام فرمود: آن حیوان به من خبر آورد که جفت خود را پشت این کوه در درون غاری گذاشته است و چون جفت او درد زایمان گرفته است، این گرگ ترسیده و از من خواست تا برای رهایی او دعا کنم و از خدا بخواهم که پسری روزی آنان کند تا ولیّ و دوستدار ما باشد، و من نیز به او آن را ضمانت کردم. راوی می گوید: امام راه افتاد و ما نیز با ایشان به سمت ده ایشان راه افتادیم. امام فرمود: توله نری برای گرگ متولد شد. ما یک ماه در دهکده ایشان ماندیم سپس آن حضرت به همراه یاران خود بازگشتند که ناگهان در راه گرگ به همراه جفت و توله اش برای امام زوزه کردند، امام نیز با زبان خودِ آنها پاسخشان دادند. یاران امام نیز توله گرگ را دیده و دانستند که حضرت بر آنان راست گفته است. امام علیه السلام فرمود: آیا فهمیدید که آنها چه گفتند؟ گفتند: نه. امام علیه السلام فرمود: آنها از خدا بایر من و شما حسن دوستی را خواستند و من نیز بر آنها چنین دعا کرده و من دستور دادم تا دوست و اهل بیت مرا اذیت نکنند و آنها مرا از این امر مطمئن ساختند. - . دلائل الإمامه: ۱۱۹ - ۱۲۰ -

**[ترجمه]

«۵»

وَ مِنْهُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ هَارُونَ التَّلَّعُكْبَرِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ هَمَّامٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحُسَيْنِ الْمَعْرُوفِ بِابْنِ أَبِي الْقَاسِمِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ بَعْضِ رِجَالِهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ يَقْطِينٍ عَنْ سَعْدَانَ بْنِ مُسْلِمٍ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ: كَانَ الْمَنْصُورُ قَدْ وَفَدَ بِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام إِلَى الْكُوفَةِ فَلَمَّا أَذِنَ لَهُ قَالَ لِي يَا مُفَضَّلُ هَلْ لَكَ فِي مُرَافَقَتِي فَقُلْتُ نَعَمْ جُعِلْتُ فِدَاكَ قَالَ إِذَا كَانَتِ اللَّيْلَةُ فَصِرْ إِلَيَّ فَلَمَّا كَانَ فِي نِصْفِ اللَّيْلِ خَرَجَ وَ خَرَجْتُ مَعَهُ فَإِذَا أَنَا بِأَسَدَيْنِ مُسْرَجَيْنِ مُلْجَمَيْنِ قَالَ فَخَرَجْتُ فَضَرَبَ بِيَدِهِ إِلَى

۱- ۱. فرجع يعوو.

۲- ۲. دلائل الإمامه: ۱۱۹ و ۱۲۰.

عَیْنَیَ (۱) فَشَدَّهَا ثُمَّ حَمَلَنِی رَدِیفاً فَأَصْبَحَ بِالْمَدِینَهِ وَ أَنَا مَعَهُ فَلَمْ یَزَلْ فِی مَنْزِلِهِ حَتَّی قَدِمَ عِیَالُهُ (۲).

**[ترجمه]دلائل الإمامه: منصور امام صادق علیه السلام را به سوی کوفه گسیل داشت. هنگامی که به امام اجازه داد. امام به من فرمود: ای مفضل!آیا همراه من می شوی؟ گفتم: آری جانم به فدایت. فرمود: پس هنگامی که شب شد پیش من بیا. پس آنگاه که نیمه شب شد، امام علیه السلام خارج شده و من نیز به همراه ایشان خارج شدم. ناگهان من با دو شیری زین دار و افسار زده روبه رو شدم. آن حضرت با دست خود بر چشم من زده و آن را بستند و مرا پشت خود [بر شیر] سوار کردند و صبح به مدینه رسیدیم و من همراه ایشان در منزلشان بودم تا اینکه خانواده شان وارد شدند. - . دلائل الإمامه: ۱۲۵- ۱۲۶ -

**[ترجمه]

«۶»

وَ مِنْهُ، بِالْإِسْنَادِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحُسَیْنِ عَنْ أَخِیهِ عَنْ بَعْضِ رِجَالِهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مَنْصُورِ بْنِ نُوحٍ (۳) عَنْ إِسْمَاعِیلَ بْنِ جَابِرٍ عَنْ أَبِی خَالِدٍ الْکَابُلِیِّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَی أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فَقَالَ لِی یَا بَا خَالِدٍ خُذْ رُقْعَتِی فَأْتِ غَیْضَهً قَدْ سَمَّاهَا فَانْشُرْهَا فَأَیُّ سَبُعٍ جَاءَ مَعَکَ فَجِئْنِی بِهِ قَالَ قُلْتُ أَعْفِنِی (۴) جُعِلْتُ فِدَاکَ قَالَ فَقَالَ لِی اذْهَبْ یَا بَا خَالِدٍ قَالَ فَقُلْتُ فِی نَفْسِی یَا بَا خَالِدٍ لَوْ أَمَرَکَ جَبَّارٌ عَنِیفٌ (۵) ثُمَّ خَالَفْتَهُ إِذاً کَیْفَ یَکُونُ حَالُکَ قَالَ فَفَعَلْتُ ذَلِکَ حَتَّی إِذَا صِرْتُ إِلَی الْغَیْضَهِ وَ نَشَرْتُ الرُّقْعَهَ جَاءَ مَعِی وَاحِدٌ مِنْهَا فَلَمَّا صَارَ بَیْنَ یَدَیْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام نَظَرْتُ إِلَیْهِ وَاقِفاً مَا یُحَرِّکُ مِنْ شَعْرِهِ شَعْرَهً فَأَوْمَأَ بِکَلَامٍ لَمْ أَفْهَمْهُ قَالَ فَلَبِثْتُ عِنْدَهُ وَ أَنَا مُتَعَجِّبٌ مِنْ سُکُونِ السَّبُعِ بَیْنَ یَدَیْهِ فَقَالَ لِی یَا بَا خَالِدٍ مَا لَکَ تَتَفَکَّرُ قَالَ قُلْتُ أُفَکِّرُ فِی إِعْظَامِ السَّبُعِ قَالَ ثُمَّ مَضَی السَّبُعُ فَمَا لَبِثْتُ إِلَّا وَقْتاً قَلِیلًا حَتَّی طَلَعَ السَّبُعُ وَ مَعَهُ کِیسٌ فِی فِیهِ قَالَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاکَ إِنَّ هذا لَشَیْ ءٌ عَجِیبٌ قَالَ یَا بَا خَالِدٍ هَذَا کِیسٌ وَجَّهَ بِهِ إِلَیَّ فُلَانٌ (۶)

مَعَ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ وَ احْتَجْتُ إِلَی مَا فِیهِ وَ کَانَ الطَّرِیقُ مَخُوفاً فَبَعَثْتُ هَذَا السَّبُعَ فَجَاءَ بِهِ قَالَ فَقُلْتُ فِی نَفْسِی وَ اللَّهِ لَا أَبْرَحُ حَتَّی یَقْدَمَ الْمُفَضَّلُ بْنُ عُمَرَ وَ أَعْلَمَ ذَلِکَ قَالَ فَضَحِکَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ثُمَّ قَالَ لِی نَعَمْ یَا بَا خَالِدٍ لَا تَبْرَحْ حَتَّی یَأْتِیَ الْمُفَضَّلُ قَالَ فَتَدَاخَلَنِی وَ اللَّهِ مِنْ ذَلِکَ حَیْرَهٌ ثُمَّ

۱- ۱. فی المصدر: علی عینی.

۲- ۲. دلائل الإمامه: ۱۲۵ و ۱۲۶.

۳- ۳. فی المصدر:« عن عبد اللّه بن محمّد بن منصور بزج» أقول: لعل بزج مصحف بزرج و هو معرب بزرگ، و منصور بن بزرج مذکور فی الرجال.

۴- ۴. فی المصدر: اعفنی من ذلک.

۵- ۵. فی المصدر: جبار عنید.

۶- ۶. فی المصدر: فلان بن فلان.

قُلْتُ أَقِلْنِی جُعِلْتُ فِدَاکَ وَ أَقَمْتُ أَیَّاماً ثُمَّ قَدِمَ الْمُفَضَّلُ وَ بَعَثَ إِلَیَّ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فَقَالَ الْمُفَضَّلُ جَعَلَنِیَ اللَّهُ فِدَاکَ إِنَّ فُلَاناً بَعَثَ مَعِی کِیساً فِیهِ مَالٌ فَلَمَّا صِرْتُ فِی مَوْضِعِ کَذَا وَ کَذَا جَاءَ سَبُعٌ وَ حَالَ بَیْنَنَا وَ بَیْنَ رِحَالِنَا فَلَمَّا مَضَی السَّبُعُ طَلَبْتُ الْکِیسَ فِی الرَّحْلِ فَلَمْ أَجِدْهُ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام یَا مُفَضَّلُ أَ تَعْرِفُ الْکِیسَ قَالَ نَعَمْ جَعَلَنِیَ اللَّهُ فِدَاکَ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام یَا جَارِیَهُ هَاتِی الْکِیسَ فَأَتَتْ بِهِ الْجَارِیَهُ فَلَمَّا نَظَرَ إِلَیْهِ الْمُفَضَّلُ قَالَ نَعَمْ هَذَا هُوَ الْکِیسُ ثُمَّ قَالَ یَا مُفَضَّلُ تَعْرِفُ السَّبُعَ قَالَ جَعَلَنِیَ اللَّهُ فِدَاکَ کَانَ فِی قَلْبِی فِی ذَلِکَ الْوَقْتِ رُعْبٌ فَقَالَ لَهُ ادْنُ مِنِّی فَدَنَا مِنْهُ ثُمَّ وَضَعَ یَدَهُ عَلَیْهِ ثُمَّ قَالَ لِأَبِی خَالِدٍ امْضِ بِرُقْعَتِی إِلَی الْغَیْضَهِ فَأْتِنَا بِالسَّبُعِ فَلَمَّا صِرْتُ إِلَی الْغَیْضَهِ فَفَعَلْتُ مِثْلَ الْفِعْلِ الْأَوَّلِ جَاءَ السَّبُعُ مَعِی فَلَمَّا صَارَ بَیْنَ یَدَیْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام نَظَرْتُ إِلَی إِعْظَامِهِ إِیَّاهُ فَاسْتَغْفَرْتُ فِی نَفْسِی ثُمَّ قَالَ یَا مُفَضَّلُ هَذَا هُوَ قَالَ نَعَمْ جَعَلَنِیَ اللَّهُ فِدَاکَ فَقَالَ یَا مُفَضَّلُ أَبْشِرْ فَأَنْتَ مَعَنَا(۱).

**[ترجمه]دلائل الإمامه: ابو خالد کابلی نقل می کند: بر امام صادق علیه السلام وارد شدم، ایشان به من فرمود: ای اباخالد! نامه مرا بگیر و آن را به فلان بیشه - که نامش را برد - ببر و آنجا بازش کن و هر حیوان درنده ای نزد تو آمد، آن را پیش من بیاور. گفتم: معذورم بدار، فدایت شوم. فرمود: ای اباخالد! برو. راوی می گوید: با خود گفتم: ای اباخالد! اگر یک ظالم بی رحم به تو دستور می داد، و از آن سر باز می زدی، آنگاه حالت چگونه بود؟ راوی می گوید: فرمان امام را به جا آورده و به آن بیشه رفتم و نامه را آنجا باز کردم دادم. یکی از آن حیوانات همراه من آمد و هنگامی که نزد امام علیه السلام رسیدیم، به آن [درنده] نگاه کردم که مقابل امام ایستاده و یک موی خود را نیز تکان نمی داد. با زبانی اشاره کرد که من آن را نفهمیدم. نزد امام ماندم و از بی تحرکی و سکون آن درنده نزد وی شگفت زده بودم. امام علیه السلام فرمود: ای ابا خالد! تو را چه شده است که در فکر فرو رفته ای؟ گفتم به خشک زدن درنده نزد شما می اندیشم. راوی می گوید: سپس درنده رفت و اندکی درنگ نکردم که آن درنده در حالی که کیسه ای در دهان خود داشت، پیدا شد. گفتم: جانم به فدایت، این چیز شگفتی است. فرمود: ای ابا خالد! این کیسه ای است که فلانی با مفضّل بن عمر آن را بر من فرستاده است و آنچه در کیسه است به آن نیاز داشتم و راه نیز ترسناک بود، پس این درنده را فرستادم و آن را بر من آورد. با خود گفتم: به خدا سوگند آسوده خاطر نمی شوم تا اینکه مفضّل بن عمر بیاید و آن را [از او] جویا شوم. امام علیه السلام خندیده و به من فرمود: ای ابا خالد! مطمئن نمی شوی تا اینکه مفضّل بن عمر بیاید!. راوی می گوید: سوگند به خدا از این امر حیرتی به من دست داد و گفتم: مرا ببخش فدایت شوم. چند روزی ماندم تا مفضّل آمد و امام به دنبال من فرستاد. مفضّل خطاب به امام گفت: خدا مرا فدای تو کند، فلانی به من کیسه ای داد که در آن پولی بود و هنگامی که من در مکان چنین و چنانی رسیدم، درنده ای از راه رسیده و ما را از بارهایمان جدا کرد و هنگامی که آن درنده رفت، میان بارها دنبال کیسه گشتم، ولی آن را نیافتم. امام علیه السلام فرمود: ای مفضّل! آیا کیسه را می شناسی؟ گفت آری خداوند مرا فدای تو گرداند. امام به کنیزی فرمود تا کیسه را بیاورد، کنیز کیسه را آورد و وقتی که مفضّل به آن نگاه کرد، گفت: آری این همان کیسه است. سپس امام علیه السلام فرمود: ای مفضّل! آیا آن درنده را می شناسی؟ گفت خداوند مرا فدای تو بگرداند، آن لحظه دلم را ترس و وحشت فراگرفته بود. امام به او فرمود: نزدیک من بیا. هنگامی که نزدیک حضرت رفت، ایشان دست خود را بر او زده و فرمود: ای ابا خالد، نوشته مرا به بیشه ببر و آن درنده را بر ما بیاور. هنگامی که من روانه بیشه شدم و مانند دفعه پیشین اقدام کردم، درنده با من آمد و زمانی که نزد امام رسید، به تکریم آن درنده از امام نگاه کرده و در دلم استغفار می کردم. سپس امام فرمود: ای مفضّل! این همان است؟ گفت: آری خدا مرا فدای تو کند. فرمود: ای مفضّل! شاد باش که تو با مایی. - . دلائل الإمامه: ۱۲۸- ۱۲۹ -

**[ترجمه]

بیان

كان وضع اليد لذهاب الرعب.

**[ترجمه]دست گذاشتن امام بر سر او برای فرو ریختن ترسش بود.

**[ترجمه]

«۷»

المهج، [مهج الدعوات] عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ الرَّبِيعِ قَالَ: اصْطَبَحَ الرَّشِيدُ يَوْماً ثُمَّ اسْتَدْعَى حَاجِبَهُ فَقَالَ لَهُ امْضِ إِلَى عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الْعَلَوِيِّ وَ أَخْرِجْهُ مِنَ الْحَبْسِ وَ أَلْقِهِ بِرْكَهَ السِّبَاعِ وَ سَاقَ الْحَدِيثَ إِلَى أَنْ قَالَ لَمَّا انْتَهَيْتُ إِلَى الْبِرْكَهِ فَتَحْتُ بَابَهَا وَ أَدْخَلْتُهُ فِيهَا وَ فِيهَا أَرْبَعُونَ سَبُعاً وَ سَاقَ الْحَدِيثَ إِلَى قَالَ فَعُدْتُ إِلَيْهِ فَإِذَا هُوَ قَائِمٌ يُصَلِّی وَ السِّبَاعُ حَوْلَهُ إِلَى آخِرِ الْخَبَرِ الطَّوِيلِ الَّذِی تَقَدَّمَ فِی بَابِ مُعْجِزَاتِهِ علیه السلام.

و قال السيد(۲) رضی الله عنه ربما كان هذا الحديث عن الكاظم علیه السلام لأنه كان محبوسا عند الرشيد لكني ذكرت هذا كما وجدته (۳).

**[ترجمه]المهج: مفضّل بن ربیع نقل می کند: هارون روزی شراب صبحگاهی را نوشید و سپس دربان خود را فراخوانده و به او گفت: برو علی بن موسی علوی را از زندان بیرون بیاور و او را در اصطبل درندگان بینداز. راوی سخن را به آنجا می رساند که هنگامی [دربان] به اصطبل رسید و در آن را باز کرده و حضرت را داخل اصطبل کرد، در حالی که چهل درنده در آنجا بودند. راوی سخن را این گونه دنبال می کند که [دربان] گفت: وقتی به اصطبل برگشتم، ناگهان دیدم که آن حضرت مشغول نماز خواندن بوده و درندگان گِرد او هستند. راوی سخن را تا پایان حدیث طولانی پیش می برد که بیان آن در باب معجزه های علیه السلام گذشت.

سید بن طاووس رضی الله عنه می گوید: شاید این حدیث درباره امام کاظم علیه السلام باشد، زیرا ایشان زندانی هارون الرشید بودند. ولی من این حدیث را آن گونه که یافتم، بیان کردم. -. مهج الدعوات -

**[ترجمه]

«۸»

الْإِخْتِصَاصُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِی الْخَطَّابِ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ

۱- ۱. دلائل الإمامه: ۱۲۸ و ۱۲۹.

۲- ۲. أی السیّد ابن طاوس.

۳- ۳. مهج الدعوات:

أَبِی هَاشِمٍ عَنْ سَالِمِ بْنِ مُکْرَمٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: کَانَ عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ علیه السلام مَعَ أَصْحَابِهِ فِی طَرِیقِ مَکَّهَ فَمَرَّ بِهِ ثَعْلَبٌ وَ هُمْ یَتَغَدَّوْنَ فَقَالَ عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ علیه السلام لَهُمْ هَلْ لَکُمْ أَنْ تُعْطُونِی مَوْثِقاً مِنَ اللَّهِ لَا تُهَیِّجُونَ هَذَا الثَّعْلَبَ حَتَّی أَدْعُوَهُ فَیَجِی ءَ إِلَیْنَا فَحَلَفُوا لَهُ فَقَالَ یَا ثَعْلَبُ تَعَالَ أَوْ قَالَ ائْتِنَا فَجَاءَ الثَّعْلَبُ حَتَّی وَقَعَ بَیْنَ یَدَیْهِ فَطَرَحَ إِلَیْهِ عُرَاقاً(۱) فَوَلَّی بِهِ لِیَأْکُلَهُ فَقَالَ لَهُمْ هَلْ لَکُمْ أَنْ تُعْطُونِی مَوْثِقاً مِنَ اللَّهِ وَ أَدْعُوَهُ أَیْضاً فَیَجِی ءَ فَأَعْطَوْهُ فَدَعَا فَجَاءَ فَکَلَحَ رَجُلٌ مِنْهُمْ فِی وَجْهِهِ فَخَرَجَ یَعْدُو فَقَالَ عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ علیه السلام مَنِ الَّذِی خَفَرَ(۲) ذِمَّتِی فَقَالَ رَجُلٌ مِنْهُمْ یَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَنَا کَلَحْتُ فِی وَجْهِهِ وَ لَمْ أَدْرِ فَأَسْتَغْفِرُ اللَّهَ فَسَکَتَ (۳).

**[ترجمه]اختصاص: امام صادق علیه السلام نقل می کنند: علی بن الحسین علیه السلام با یاران خود در راه مکه بودند که روباهی بر ایشان گذر کرد، در حالی که یاران امام مشغول خوردن نهار بودند. امام فرمود: آیا به خاطر خداوند به من اطمینان می دهید که این روباه را هراسان نکنید تا من او را فرا خوانم و آن نزد ما بیاید؟ آنها سوگند خوردند. علی بن الحسین فرمود: ای روباه! بیا. روباه آمد و در برابر امام قرار گرفت. حضرت تکه استخوانی برای آن انداخت و روی خود را از آن برگرداند تا آن را بخورد. حضرت با یاران خود فرمود: آیا به خاطر خدا به من اطمینان می دهید تا من دوباره آن را فرا بخوانم و نزد ما بیاید؟ یاران این اطمینان را به حضرت دادند. امام علیه السلام روباه را فرا خواند و آن آمد. مردی از یاران امام علیه السلام با ترش رویی به چهره روباه نگاه کرد، پس روباه از جمع آنها خارج شده و دوید. امام علیه السلام فرمود: چه کسی پیمان مرا شکست؟ مردی گفت: ای فرزند رسول خدا! من به صورت آن روباه اخم کردم و نمی دانستم. پس آن مرد استغفار کرده و ساکت شد. - . الاختصاص: ۲۹۸ -

**[ترجمه]

أقول

قال الدمیری الثعلب معروف و الأنثی ثعلبه و الجمع ثعالب و أثعل

وَ رُوِیَ عَنِ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله: شَرُّ السِّبَاعِ هَذِهِ الْأَثْعُلُ. یعنی الثعالب.

و من حیلته فی طلب الرزق أنه یتماوت و ینفخ بطنه و یرفع قوائمه حتی یظن أنه مات فإذا قرب منه حیوان وثب علیه و صاده و حیلته هذه لا تتم فی کلب الصید و قیل للثعلب ما لک تعدو أکثر من الکلب فقال أعدو لنفسی و الکلب یعدو لغیره.

قال الجاحظ و من العجب فی قسمه الأرزاق أن الذئب یصید الثعلب فیأکله و الثعلب یصید القنفذ و یأکله و القنفذ یصید الأفعی و یأکلها و الأفعی تصید العصفور و تأکله و العصفور یصید الجراد و یأکله و الجراد یلتمس فراخ الزنابیر و یأکلها و الزنبور یصید النحله و النحله یصید الذبابه و یأکلها و الذبابه تصید البعوضه و تأکلها و العنکبوت یصید الذبابه(۴) و یأکلها و الذئب یطلب أولاد الثعلب فإذا ولد

۱- ۱. العراق بالضم: العظم اكل لحمه.

۲- ۲. خفر فلانا: نقض عهده. غدر به.

۳- ۳. الاختصاص: ۲۹۸ فيه: ايكم الذى خفر ذمتى.

۴- ۴. المصدر خال عن قوله: و العنكبوت اه و لعلّ الصحيح: ليصيد البعوضه.

وضع أوراق العنصل على باب وجاره ليهرب الذئب منها(۱).

وَ عَنْ أَبِی هُرَیْرَهَ قَالَ: نَهَانِی (۲) رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فِی الصَّلَاهِ عَنْ ثَلَاثٍ نَقْرَهٍ کَنَقْرَهِ الدِّیکِ وَ إِقْعَاءٍ کَإِقْعَاءِ الْکَلْبِ وَ الْتِفَاتٍ کَالْتِفَاتِ الثَّعْلَبِ (۳).

**[ترجمه]دمیری می گوید: ثعلب، حیوانی مشهور است و به جنس ماده آن ثعلبه و جمع آن ثعالب و اثعل است. از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل است که بدترین درندگان، این روباه ها هستند.

از مکر این حیوان در یافتن روزی آن است که خود را به مرگ می زند و شکمش را باد داده و پاهایش را دراز می کند، به گونه ای که گویی مرده است و هنگامی که حیوانی نزدیک او می شود، بر او پریده و آن را صید می کند. ولی این حیلهاش در سگ شکاری اثر نکند. از روباه پرسیدند چرا تو بیشتر از سگ می دوی؟ گفت: من برای خودم می دوم و آن برای دیگران می دود.

جاحظ می گوید: از شگفتی های تقسیم رزق و روزی آن است که گرگ، روباه را شکار کرده و می خورد و روباه، خار پشت را شکار کرده و می خورد و آن افعی را صید کرده و می خورد و افعی گنجشگ را شکار کرده و می خورد و گنجشگ ملخ را صید کرده و می خود و ملخ بچه های زنبور سرخ را می خورد و آن، زنبور عسل را شکار کرده و می خورد و زنبور عسل، مگس را شکار کرده و می خورد و مگس، پشه را شکار کرده و می خورد و عنکبوت، مگس را شکار کرده و می خورد. و گرگ طالب خوردن بچه های روباه است و وقتی که روباه می زاید، برگ های پیاز دشتی را جلوی لانه خود می گذارد تا گرگ از آنجا فرار کند. -. حیاه الحیوان ۱: ۱۲۷ - ۱۲۸ -

ابوهریره نقل می کند: رسول خدا مرا از سه چیز در نماز نهی کردند: نوک زدنی چون نوک زدن خروس، نشستنی مانند نشستن سگ و روی گرداندنی چون روی گرداندن روباه. -. حیاه الحیوان ۱: ۱۳۰ -

**[ترجمه]

«۹»

الْإِخْتِصَاصُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَیْنِ بْنِ أَبِی الْخَطَّابِ عَنْ مُوسَی بْنِ سَعْدَانَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقَاسِمِ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: کُنْتُ مَعَ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام بَیْنَ مَکَّهَ وَ الْمَدِینَهِ وَ أَنَا أَسِیرُ عَلَی حِمَارٍ لِی وَ هُوَ عَلَی بَغْلَهٍ لَهُ إِذْ أَقْبَلَ ذِئْبٌ مِنْ رَأْسِ الْجَبَلِ حَتَّی انْتَهَی إِلَی أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام فَحَبَسَ الْبَغْلَهَ وَ دَنَا الذِّئْبُ مِنْهُ حَتَّی وَضَعَ یَدَهُ عَلَی قَرَبُوسِ سَرْجِهِ وَ مَدَّ عُنُقَهُ إِلَی أُذُنِهِ وَ أَدْنَی أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام أُذُنَهُ مِنْهُ سَاعَهً ثُمَّ قَالَ لَهُ امْضِ فَقَدْ فَعَلْتُ فَرَجَعَ مُهَرْوِلًا فَقُلْتُ لَهُ رَأَیْتُ عَجِیباً قَالَ وَ تَدْرِی مَا قَالَ قُلْتُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ ابْنُ رَسُولِهِ أَعْلَمُ قَالَ إِنَّهُ قَالَ یَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنَّ زَوْجَتِی فِی ذَلِکَ الْجَبَلِ وَ قَدْ تَعَسَّرَ عَلَیْهَا وِلَادُهَا فَادْعُ اللَّهَ أَنْ یُخَلِّصَهَا وَ أَنْ لَا یُسَلِّطَ شَیْئاً مِنْ نَسْلِی عَلَی أَحَدٍ مِنْ شِیعَتِکُمْ فَقُلْتُ قَدْ فَعَلْتُ (۴).

**[ترجمه]اختصاص: محمد بن مسلم نقل می کند: به همراه امام باقر علیه السلام در راه مکه و مدینه بودم. من بر الاغ خود و

ایشان بر استر خود سوار بودنـد که ناگهان گرگی از قله کوه روی آورده و نزد امام رسـید و استر امام را نگاه داشـته و نزدیک امـام شـد و دسـتش را بر کوهه زین گذاشـته و گردنش را به سـمت امام دراز کرد. امام نیز گوش خود را مـدتی به او نزدیک کرد و سـپس فرمـود: برو، انجـام دادم. گرگ شـتابان بـازگشت. گفتـم: جـانم به فـدایت، صـحنه عجیـبی را دیـدم. فرمـود: آیا فهمیـدی چه گفت؟ گفتم: خـدا، رسول خدا و فرزند رسولش می دانند. فرمود: گفت جفتم در این کوه هست و زایمان بر وی سخت شده است. از خداوند عزّ و جلّ خلاص و رهایی او را بخواه و اینکه خداوند از نسل من بر هیچ یک از شیعیان شما اهل بیت مسلط نگرداند. گفتم: چنین کردم. - . الاختصاص: ۳۰۰ -

**[ترجمه]

«۱۰»

حیـاه الحیوان، الـذئب یهمز و لاـ یهمز و أصـله الهمز و الأنثی ذئبه و جمع القله أذؤب و الکثیر ذئاب و ذؤبان و الأسـد و الـذئب یختلفان فی الجوع و الصبر علیه-(۵)

فالأسد شدید النهم حریص شـره و هو مع ذلک یحتمل أن یبقی أیاما لا یأکل شـیئا و الذئب و إن کان أقفر منزلا و أقل خصبا و أکثر کدا إذا لم یجد شیئا اکتفی بالنسیم فیقتات به و جوفه یذیب العظم المصمت و لا یذیب نوی التمر و من عجیب

ص: ۷۷

۱- ۱. حیاه الحیوان ۱: ۱۲۷ و ۱۲۸.

۲- ۲. فی المصدر: نهانا.

۳- ۳. حیاه الحیوان ۱: ۱۳۰.

۴- ۴. الاختصاص: ۳۰۰.

۵- ۵. فی المصدر: و للاسد و الذئب فی الصبر علی الجوع ما لیس لغیرهما من الحیوان لکن الأسد.

أمره أنه ينام بإحدى عينيه (۱) و الأخرى يقظى حتى تكتفى العين النائمه من النوم ثم يفتحها و ينام بالأخرى ليحترس باليقظى و تستريح النائمه و متى وطئ ورق العنصل مات من ساعته و عداوته للغنم بحيث إنه إذا اجتمع جلد شاه مع جلد ذئب تمعط جلد الشاه و الذئب إذا غلب عليه الجوع عوى فتجتمع له الذئاب و يقف بعضها إلى بعض فمن ولى منها وثب الباقون عليه فأكلوه و

إذا عرض للإنسان و خاف العجز عنه عوى عواء استغاثه فتسمعه الذئاب فتقبل على الإنسان إقبالا واحدا و هم سواء فى الحرص على أكله فإن أدمى الإنسان واحدا منها وثب الباقون على المدمى فمزقوه و تركوا الإنسان

وَ رَوَى الْحَاكِمُ فِى مُسْتَدْرَكِهِ عَنْ أَبِى سَعِيدٍ قَالَ: بَيْنَمَا رَاعٍ يَرْعَى بِالْحَرَّهِ إِذْ عَدَا الذِّئْبُ عَلَى شَاهٍ فَحَالَ الرَّاعِى بَيْنَ الذِّئْبِ وَ بَيْنَهَا فَأَقْعَى الذِّئْبُ عَلَى ذَنَبِهِ وَ قَالَ يَا عَبْدَ اللَّهِ تَحُولُ بَيْنِى وَ بَيْنَ رِزْقٍ سَاقَهُ اللَّهُ إِلَيَّ فَقَالَ الرَّجُلُ يَا عَجَبَاهْ ذِئْبٌ يُكَلِّمُنِى فَقَالَ أَ لَا أُخْبِرُكَ بِأَعْجَبَ مِنِّى رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله (۲) بَيْنَ الْحَرَّتَيْنِ يُخْبِرُ النَّاسَ بِأَنْبَاءِ مَا سَبَقَ فَزَوَّى الرَّاعِى شِيَاهَهُ إِلَى زَاوِيَهٍ مِنْ زَوَايَا الْمَدِينَهِ ثُمَّ أَتَى النَّبِيَّ صلى الله عليه و آله فَأَخْبَرَهُ فَخَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله إِلَى النَّاسِ فَقَالَ صَدَقَ وَ الَّذِى نَفْسِى بِيَدِهِ.

قال ابن عبد البر و غيره كلم الذئب من الصحابه ثلاثه رافع بن عميره و سلمه بن الأكوع و أهبان بن أوس الأسلمى قال و لذلك تقول العرب هو كذئب أهبان يتعجبون منه و ذلك

أَنَّ أُهْبَانَ بْنَ أَوْسٍ الْمَذْكُورَ كَانَ فِى غَنَمٍ لَهُ فَشَدَّ الذِّئْبُ عَلَى شَاهٍ مِنْهَا فَصَاحَ بِهِ أُهْبَانُ فَأَقْعَى لَهُ الذِّئْبُ وَ قَالَ أَ تَنْزِعُ مِنِّى رِزْقاً رَزَقَنِيهِ اللَّهُ تَعَالَى فَقَالَ أُهْبَانُ مَا سَمِعْتُ وَ لَا رَأَيْتُ أَعْجَبَ مِنْ هَذَا ذِئْبٌ يَتَكَلَّمُ فَقَالَ (۳) أَ تَعْجَبُ مِنْ هَذَا وَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله بَيْنَ هَذِهِ النَّخَلَاتِ وَ أَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى

۱- ۱. فى المصدر: باحدى مقلتيه.

۲- ۲. فى المصدر: هذا رسول اللّه« ص».

۳- ۳. فى المصدر: فقال الذئب.

الْمَدِينَهِ يُحَدِّثُ بِمَا كَانَ وَ يَكُونُ وَ يَدْعُو إِلَى اللَّهِ وَ عِبَادَتِهِ وَ لَا يُجِيبُونَهُ (١)

قَالَ فَجِئْتُ النَّبِيَّ صلى الله عليه و آله وَ أَخْبَرْتُهُ بِالْقِصَّهِ وَ أَسْلَمْتُ قَالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه و آله حَدِّثْ بِهِ النَّاسَ.

قال عبد الله بن أبى داود السجستانى الحافظ فيقال لأهبان مكلم الذئب و لأولاده أولاد مكلم الذئب و محمد بن الأشعث الخزاعى من ولده و اتفق مثل ذلك لرافع بن عميره و سلمه بن الأكوع

وَ فِي الصَّحِيحَيْنِ عَنْ أَبِي هُرَيْرَهَ أَنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه و آله قَالَ: كَانَتِ امْرَأَتَانِ مَعَهُمَا ابْنَاهُمَا إِذْ جَاءَ الذِّئْبُ فَذَهَبَ بِابْنِ إِحْدَاهُمَا فَقَالَتْ هَذِهِ لِصَاحِبَتِهَا إِنَّمَا ذَهَبَ بِابْنِكِ أَنْتِ فَقَالَتِ الْأُخْرَى إِنَّمَا ذَهَبَ بِابْنِكِ أَنْتِ فَتَحَاكَمَا إِلَى دَاوُدَ عليه السلام فَقَضَى بِهِ لِلْكُبْرَى فَخَرَجَتَا إِلَى سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ عليه السلام فَأَخْبَرَتَاهُ بِذَلِكَ فَقَالَ ائْتُونِي بِالسِّكِّينِ أَشُقُّهُ بَيْنَكُمَا(٢) فَقَالَتِ الصُّغْرَى لَا يَرْحَمُكَ اللَّهُ هُوَ ابْنُهَا فَقَضَى بِهِ لِلصُّغْرَى قَالَ أَبُو هُرَيْرَهَ وَ اللَّهِ مَا سَمِعْتُ بِالسِّكِّينِ قَطُّ إِلَّا يَوْمَئِذٍ وَ مَا كُنَّا نَقُولُ إِلَّا الْمُدْيَهَ.

وَ فِي تَارِيخِ ابْنِ النَّجَّارِ عَنْ وَهْبِ بْنِ مُنَبِّهٍ قَالَ: بَيْنَمَا امْرَأَهٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى سَاحِلِ الْبَحْرِ تَغْسِلُ ثِيَابَهَا وَ صَبِيٌّ لَهَا يَدِبُّ بَيْنَ يَدَيْهَا إِذاً جَاءَ سَائِلٌ فَأَعْطَتْهُ لُقْمَهً مِنْ رَغِيفٍ كَانَ مَعَهَا فَمَا كَانَ بِأَسْرَعَ مِنْ أَنْ جَاءَ ذِئْبٌ فَالْتَقَمَ الصَّبِيَّ فَجَعَلَتْ تَعْدُو خَلْفَهُ وَ هِيَ تَقُولُ يَا ذِئْبُ ابْنِي يَا ذِئْبُ ابْنِي فَبَعَثَ اللَّهُ مَلَكاً انْتَزَعَ الصَّبِيَّ مِنْ فَمِ الذِّئْبِ وَ رَمَى بِهِ إِلَيْهَا وَ قَالَ لُقْمَهٌ بِلُقْمَهٍ.

وَ هُوَ فِي الْحِلْيَهِ، عَنْ مَالِكِ بْنِ دِينَارٍ قَالَ: أَخَذَ السَّبُعُ صَبِيّاً لِامْرَأَهٍ فَتَصَدَّقَتْ بِلُقْمَهٍ فَأَلْقَاهَا السَّبُعُ فَنُودِيَتْ لُقْمَهٌ بِلُقْمَهٍ(٣).

و قال الأرنب واحده الأرانب و هو حيوان يشبه العناق قصير اليدين طويل الرجلين و هو اسم جنس يطلق على الذكر و الأنثى و يقال إنها إذا رأت البحر

١- ١. فى المصدر: و بما يكون و يدعو الناس إلى اللّه و الى عبادته و هم لا يجيبونه.

٢- ٢. فى المصدر:« بينكما نصفين» و فيه: لا و يرحمك اللّه.

٣- ٣. حياه الحيوان ١: ٢٦٠- ٢٦٢.

ماتت و لـذلك لا توجد بالسواحل و هذا لا يصح عندى و تزعم العرب فى أكاذيبها أن الجن تهرب منها لموضع حيضـها و التى تحيض من الحيـوان أربع المرأه و الضـبع و الخفـاش و الأرنب و يقـال إن الكلبه تحيض و من أمثـالهم المشـهوره قولهم فى بيته يؤتى الحكم و هو مما وضـعته العرب على ألسـنه البهائم قالوا إن الأرنب التقطت تمره فاختلسـها الثعلب فأكلها فانطلقا يختصمان إلى الضب فقالت الأرنب يا أبا حسل فقال سـميعا دعوت قالت أتيناك لنختصم (۱) قال عادلا حكمتما قالت فأخرج إلينا قال فى بيته يؤتى الحكم قـالت إنى وجـدت تمره قال حلوه فكليها قالت فاختلسـها الثعلب قال لنفسه بغى الخير قالت فلطمته قال أخـذت بحقك قالت فلطمنى قال حر انتصر(۲) قالت فاقض بيننا قال قـد قضـيت فـذهبت أقواله كلها مثلا و مثل هـذا أن عدى بن أرطاه أتى شـريحا القاضـى فى مجلس حكمه فقـال أين أنت قـال بينـك و بين الحائـط قـال اسـمع منى قال للاسـتماع جلست قال إنى تزوجت امرأه قال بالرفاء و البنين قال و شـرط أهلها أنى لا أخرج من بيتهم قال أوف لهم بالشرط قال فإنى أريد الخروج قال فى حفظ الله قال فاقض بيننا قال قد فعلت قال فعلى من حكمت قال على ابن أمك قال بشهاده من قال بشهاده ابن أخت خالتك (۳)

و قال الأسد من السباع معروف و جمعه أسود و أسد و أسد و الأنثى أسده و له أسماء كثيره قال ابن خالويه للأسد خمسمائه اسم و صـفه و زاد عليه على بن قـاسم اللغوى مائه و ثلاثين اسـما و هو أشـرف الحيوان المتوحشه إذ منزلته منها منزله الملك المهاب لقوته و شجاعته و قساوته و شهامته و شراسه خلقه و لذلك يضرب بها

ص: ۸۰

۱- ۱. فى المصدر: لنختصم إليك.

۲- ۲. فى المصدر: انتصر لنفسه.

۳- ۳. حياه الحيوان ۱: ۱۴ و ۱۵.

المثل فی القوه و النجده و البساله و شده الإقدام و الصوله(۱) و قیل لحمزه أسد الله و یقال من نبل الأسد أنه اشتق لحمزه من اسمه و للأسد من الصبر علی الجوع و قله الحاجه إلی الماء ما لیس لغیره من السباع و لا یأکل (۲) من فریسه غیره و إذا شبع

من فریسته ترکها و لم یعد إلیها و إذا جاع ساءت أخلاقه و إذا امتلأ من الطعام ارتاض و لا یشرب من ماء ولغ فیه کلب و هو ینهش و لا یأکل و ریقه قلیل جدا و لذلک یوصف بالبخر و یوصف بالشجاعه و الجبن فمن جبنه أنه یفزع من صوت الدیک و نقر الطست و من السنور و یتحیر عند رؤیه النار و هو شدید البطش و لا یألف شیئا من السباع لأنه لا یری فیها ما یکافئه و متی وضع جلدها علی شی ء من جلودها تساقطت شعورها و لا یدنو من المرأه الطامث و لو بلغه الجهد(۳)

و یعمر کثیرا و علامه کبره سقوط أسنانه و فی الحلیه، لأبی نعیم قال بلغنی أن الأسد لا یأکل إلا من أتی محرما

وَ رَوَی مُحَمَّدُ بْنُ الْمُنْکَدِرِ عَنْ ۱۴ سَفِینَهَ مَوْلَی رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: أَنَّهُ رَکِبْتُ سَفِینَهً فِی الْبَحْرِ فَانْکَسَرَتْ فَرَکِبْتُ لَوْحاً فَأَخْرَجَنِی إِلَی أَجَمَهٍ فِیهَا أَسَدٌ فَأَقْبَلَ إِلَیَّ فَقُلْتُ أَنَا سَفِینَهُ مَوْلَی رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ أَنَا تَائِهٌ فَجَعَلَ یَغْمِزُنِی بِمَنْکِبِهِ حَتَّی أَقَامَنِی عَلَی الطَّرِیقِ ثُمَّ هَمْهَمَ فَظَنَنْتُ أَنَّهُ السَّلَامُ.

وَ دَعَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَلَی عُتْبَهَ بْنِ أَبِی لَهَبٍ فَقَالَ اللَّهُمَّ سَلِّطْ عَلَیْهِ کَلْباً مِنْ کِلَابِکَ فَافْتَرَسَهُ الْأَسَدُ بِالزَّرْقَاءِ مِنْ أَرْضِ الشَّامِ.

وَ رَوَی الْحَافِظُ أَبُو نُعَیْمٍ بِسَنَدِهِ عَنِ الْأَسْوَدِ بْنِ هَبَّارٍ قَالَ: تَجَهَّزَ أَبُو لَهَبٍ وَ ابْنُهُ عُتْبَهُ نَحْوَ الشَّامِ فَخَرَجْتُ مَعَهُمَا فَنَزَلْنَا السَّرَاهَ قَرِیباً مِنْ صَوْمَعَهِ رَاهِبٍ فَقَالَ الرَّاهِبُ مَا أَنْزَلَکُمْ هَاهُنَا هُنَا سِبَاعٌ فَقَالَ أَبُو لَهَبٍ أَنْتُمْ عَرَفْتُمْ سِنِّی وَ حَقِّی قُلْنَا أَجَلْ قَالَ إِنَّ مُحَمَّداً دَعَا عَلَی ابْنِی فَاجْمَعُوا مَتَاعَکُمْ عَلَی هَذِهِ الصَّوْمَعَهِ ثُمَّ افْرُشُوا لِابْنِی عَلَیْهِ

۱- ۱. فی المصدر: و الجرأه و الصوله.

۲- ۲. فی المصدر: و من شرف نفسه انه لا یأکل.

۳- ۳. فی المصدر: و لو بلغه الجهد و لا یزال محموما.

وَ نُومُوا حَوْلَهُ فَفَعَلْنَا ذَلِكَ وَ جَمَعْنَا الْمَتَاعَ حَتَّى ارْتَفَعَ وَ دُرْنَا حَوْلَهُ وَ بَاتَ عُتْبَهُ فَوْقَ الْمَتَاعِ فَجَاءَ الْأَسَدُ فَشَمَّ وُجُوهَنَا ثُمَّ وَثَبَ فَإِذَا هُوَ فَوْقَ الْمَتَاعِ فَقَطَعَ رَأْسَهُ فَقَالَ سَيْفِي يَا كَلْبُ وَ لَمْ يَقْدِرْ عَلَى غَيْرِ ذَلِكَ وَ فِي رِوَايَهٍ فَضَرَبَهُ (١)

بِيَدِهِ ضَرْبَهً وَاحِدَهً فَخَدَشَهُ فَقَالَ قَتَلَنِي فَمَاتَ مِنْ سَاعَتِهِ وَ طَلَبْنَا الْأَسَدَ فَلَمْ نَجِدْهُ.

و إنما سماه النبی صلی الله علیه و آله کلبا لأنه شبهه (٢) فی رفع رجله عند البول

وَ رَوَى الْبُخَارِيُّ فِي صَحِيحِهِ أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله قَالَ: فِرَّ مِنَ الْمَجْذُومِ فِرَارَكَ مِنَ الْأَسَدِ(٣).

وَ فِي حَدِيثٍ آخَرَ: أَنَّهُ صلی الله علیه و آله أَخَذَ بِيَدِ مَجْذُومٍ وَ قَالَ بِسْمِ اللَّهِ ثِقَهً بِاللَّهِ وَ تَوَكُّلًا عَلَيْهِ وَ أَدْخَلَهَا مَعَهُ الصَّحْفَهَ.

قال الشافعی فی عیوب الزوجین إن الجذام و البرص یعدی و قال إن ولد المجذوم قل ما یسلم منه قلت معنی قوله إنه یعدی أی بتأثیر الله تعالی لا بنفسه لأن الله تعالی أجری العاده بابتلاء السلیم عند مخالطه المبتلی و قد یوافق قدرا و قضاء فیظن أنه عدوی و قد قال صلی الله علیه و آله لا عدوی و لا طیره و قوله فی الولد قل ما یسلم منه فقد قال الصیدلانی معناه أن الولد قد ینزعه عرق من الأب فیصیر أجذم و قد قال صلی الله علیه و آله لرجل قد قال له إن امرأتی ولدت غلاما أسود لعل عرقا نزعه و بهذا الطریق یحصل الجمع بین هذه الأحادیث

وَ جَاءَ فِي الْحَدِيثِ أَنَّهُ صلی الله علیه و آله قَالَ: لَا يُورِدُ ذُو عَاهَهٍ عَلَى مُصِحٍّ.

وَ الَّذِي ذَكَرَهُ: أَنَّهُ صلی الله علیه و آله أَتَاهُ مَجْذُومٌ لِيُبَايِعَهُ فَلَمْ

١- ١. فی المصدر: فوثب الأسد فضربه.

٢- ٢. فی المصدر: لانه یشبهه.

٣- ٣. رواه الصدوق فی الفقیه ۴: ٢۵٨ بإسناده عن حماد بن عمرو و انس بن محمّد عن أبیه جمیعا عن جعفر بن محمّد عن أبیه عن جده عن علیّ بن أبی طالب علیه السلام عن النبیّ« ص».

يَمُدَّ يَدَهُ إِلَيْهِ بَلْ قَالَ أَمْسِكْ يَدَکَ فَقَدْ بَايَعْتُکَ.

وَ فِي مُسْنَدِ أَحْمَدَ، أَنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه و آله قَالَ: لَا تُطِيلُوا النَّظَرَ إِلَى الْمَجْذُومِ وَ إِذَا كَلَّمْتُمُوهُ فَلْيَكُنْ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُ قِيدُ رُمْحٍ (١).

و قد ذكر الشيخ صلاح الدين فى القواعد أن الأم إذا كان بها جذام أو برص سقط حقها من الحضانه لأنه يخشى على الولد من لبنها و مخالطتها

وَ رَوَى الطَّبَرَانِيُّ وَ غَيْرِهِ (٢) عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ أَنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه و آله قَالَ: أَ تَدْرُونَ مَا يَقُولُ الْأَسَدُ فِي زَئِيرِهِ قَالُوا اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَعْلَمُ قَالَ صلى الله عليه و آله إِنَّهُ يَقُولُ اللَّهُمَّ لَا تُسَلِّطْنِي عَلَى أَحَدٍ مِنْ أَهْلِ الْمَعْرُوفِ.

وَ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ (٣) قَالَ: إِذَا كُنْتَ بِوَادٍ تَخَافُ فِيهِ الْأَسَدَ فَقُلْ أَعُوذُ بِدَانِيَالَ وَ بِالْجُبِّ مِنْ شَرِّ الْأَسَدِ.

انتهى أشار بذلك إلى مَا رَوَاهُ الْبَيْهَقِيُّ فِي الشِّعْبِ: أَنَّ دَانِيَالَ عليه السلام طُرِحَ فِي الْجُبِّ وَ أُلْقِيَت عَلَيْهِ السِّبَاعُ فَجَعَلَتِ السِّبَاعُ تَلْحَسُهُ وَ تُبَصْبِصُ إِلَيْهِ فَأَتَاهُ مَلَکٌ فَقَالَ لَهُ دَانِيَالُ (۴)

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا يَنْسَى مَنْ ذَكَرَهُ.

وَ رَوَى ابْنُ أَبِي الدُّنْيَا: أَنَّ بُخْتَنَصَّرَ ضَرَى (۵)

أَسَدَيْنِ وَ أَلْقَاهُمَا فِي جُبٍّ وَ أَمَرَ بِدَانِيَالَ فَأُلْقِيَ عَلَيْهِمَا فَمَكَثَ مَا شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ اشْتَهَى الطَّعَامَ وَ الشَّرَابَ فَأَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَى أَرْمِيَا وَ هُوَ بِالشَّامِ أَنْ يَذْهَبَ إِلَى دَانِيَالَ بِطَعَامٍ وَ شَرَابٍ وَ هُوَ بِأَرْضِ الْعِرَاقِ فَذَهَبَ إِلَيْهِ (۶) حَتَّى وَقَفَ عَلَى رَأْسِ الْجُبِّ وَ قَالَ دَانِيَالُ دَانِيَالُ فَقَالَ مَنْ هَذَا

ص: ٨٣

١- ١. فى المصدر: قدر رمح.

٢- ٢. فى المصدر: الطبرانى و أبو منصور الديلميّ و الحافظ المنذرى.

٣- ٣. فى المصدر: روى ابن السنى فى عمل اليوم و الليله من حديث داود بن الحصين عن عكرمه عن ابن عبّاس عن عليّ عليه السلام.

۴- ۴. فى المصدر: فاتاه ملك فقال له: يا دانيال، فقال: من أنت؟ قال: أنا رسول ربك ارسلنى إليك بطعام، فقال دانيال.

۵- ۵. ضرى الكلب بالصيد: عوده إيّاه و اغراه به.

۶- ۶. فى المصدر: فذهب به إليه.

قَالَ أَرْمِيَا قَالَ مَا جَاءَ بِکَ قَالَ أَرْسَلَنِی إِلَیْکَ رَبُّکَ قَالَ دَانِیَالُ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی لَا یَنْسَی مَنْ ذَکَرَهُ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی لَا یُخَیِّبُ مَنْ رَجَاهُ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی مَنْ وَثِقَ بِهِ لَمْ یَکِلْهُ إِلَی سِوَاهُ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی یَجْزِی بِالْإِحْسَانِ إِحْسَاناً وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی یَجْزِی بِالصَّبْرِ نَجَاهً وَ غُفْرَاناً وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی یَکْشِفُ ضُرَّنَا بَعْدَ کَرْبِنَا وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی هُوَ ثِقَتُنَا حِینَ یَسُوءُ ظَنُّنَا بِأَعْمَالِنَا وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی هُوَ رَجَاؤُنَا حِینَ تَنْقَطِعُ الْحِیَلُ مِنَّا.

و روی ابن أبی الدنیا من وجه آخر أن الملک الذی کان دانیال فی سلطانه جاءه المنجمون و أصحاب العلم و أخبروه أنه یولد لیله کذا و کذا غلام یفسد ملکک فأمر بقتل من ولد فی تلک اللیله فلما ولد دانیال ألقته أمه فی أجمه أسد فبات الأسد و لبؤته یلحسانه نجاه الله بذلک حتی بلغ ما بلغ و کان من أمره ما قدره العزیز العلیم (۱).

ص: ۸۴

۱- ۱. حیاه الحیوان ۱: ۲- ۴.

**[ترجمه]حیاه الحیوان: الـذئب، هم با همزه و هم بـدون آن استعمال می شود ولی در اصل به صورت همزه است. مونث این کلمـه، ذئبـه اسـت و جمـع قِلّه آن أذؤب و جمـع کـثیر آن، ذئـاب و ذؤبـان می باشـد. شـیر و گـرگ در گرسـنه بـودن و تحمل گرسنگی، مثل هم هستند. شیر پرخور و حریص است، ولی با وجود این ممکن است چند روزی چیزی نخورد. و گرگ که در سرزمین خشک و بی آب و علف بوده اگر چیزی را نیابد، به نسیم بسنده کرده و از آن قوت می گیرد. شکمش، استخوان توپر را هضم می کند ولی هسـته خرما را هضم نمی کند. از شگفتی های آن این است که با یک چشم خوابیده و دیگری بیدار می ماند تا اینکه آن چشم از خواب سیر شود، سپس آن را باز کرده و با آن یکی می خوابد. هرگاه بر برگ پیاز دشتی پا بگذارد، بلافاصـله می میرد. خصومت و دشـمنی گرگ بـا گوسـفند به طوری است که اگر پوست گوسـفند با پوست گرگ باهم جمع شونـد، موهای پوست گوسـفند می‌ریزد. زمانی که گرسـنگی بر گرگ چیره شود، زوزه می کشد و گرگ ها دور او جمع می شونـد و برخی از آنها در برابر برخی دیگر می ایستند و هر کـدام از آنها پشت کنـد، سایر گرگ ها بر آن پریـده و آن را می خورند. هرگاه این حیوان انسانی را ببیند، و در مقابل آن احساس ضعف کند برای فریادرسی و کمک، زوزه می کشد و دیگر گرگ هـا صـدای آن را شـنیده و یکی یکی به سـمت انسان روی می آورنـد و همه آنها به یک انـدازه حریص خوردن انسان هسـتند و اگر انسان یکی از آنها را زخمی و خونین کنـد، سایر گرگ ها بر سـر آن گرگ خونین شـده پریده و او را تکه تکه کرده و انسان را رها می کنند.

الحـاکم در کتـاب المسـتدرک خود، از ابو سعید نقـل می کنـد: در حالی که چوپانی گوسـفندان را در ریگزاری می چرانـد، گرگی شتابان به گوسفندی حمله ور شد ولی چوپان مانع شده و نگذاشت گرگ چنین کاری را بکند، آن وقت گرگ، روی دم خود نشسـته و گفت: ای بنـده خدا! آیا مانع من و روزی ام که خداوند آن را بر من مقدر ساخته، می شوی؟ آن مرد گفت: شگفتا گرگی با من سـخن می گویـد. پس [گرگ] گفت: هان! تو را از امری شـگفت تر از خود، باخبر می سازم؛ رسول خدا در بین دو ریگزار می‌آید و مردم را از اخبار پیشینیان آگاه می کند. چوپان گوسفندان خود را به گوشه ای از گوشه های شهر مدینه برد و سـپس نزد حضـرت آمده و ایشان را باخبر ساخت. حضرت به نزد مردم رفته و فرمود: سوگند به کسی که جانم در اختیار اوست، راست گفت.

ابن عبـد البر و دیگران می گوینـد: گرگ بـا سه تن از صـحابه به نـام های، رافع بن عمیره، و سـلمه بن أکوع و أهبان بن أوس أسـلمی سـخن گفت. می گویـد: از همین روست که عرب ها وقتی از چیزی تعجب کننـد، می گوینـد: «اوماننـد گرگ أهبان است.» زیرا اهبان بن اوس در میان گله گوسـفند بود که گرگ، گوسـفندی را از آن گله گرفت و اهبان بر آن گرگ فریاد بر آورد و گرگ روی دُم خود نشسـته و به اهبـان گفت: آیا مرا از رزقی که خداونـد متعال برایم مقـدّر کرده محروم می سازی؟ اهبان می گویـد: شـگفت انگیزتر از این نشـنیده و ندیـده ام که گرگی صـحبت کند. گرگ گفت: آیا از این واقعه تعجب می کنی، در حالی که رسول خدا در میان این نخل ها بوده – و با دستش به سمت مدینه اشاره کرد – و از آنچه رخ داده و خواهد داد، سـخن می‌گوید و به سوی خدا و عبادتش دعوت می کند ولی مردم آن حضرت را اجابت نمی‌کنند. اهبان می گوید: نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده و داستان را بر ایشان نقل کرده و اسلام آوردم. حضرت فرمود: این را برای مردم نقل کن .

عبـد الله بن ابو داود سجسـتانی می گویـد: به اهبان مکلّم الـذئب و به فرزنـدان او، فرزنـدان مکلم الـذئب می گویند. محمد بن

أشعث خزاعی از فرزندان اوست. این سخن درباره رافع بن عمیر و سلمه بن اکوع نیز صادق است.

در صحیحین به نقل از ابوهریره آمده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: همراه دو زنی دو فرزندشان بود که گرگی آمده و یکی از فرزندان آنها را برد. این به دوستش گفت: گرگ فرزند تو را برد. آن دیگری نیز گفت: گرگ فرزند تو را برد. پس آن دو برای داوری نزد داود علیه السلام رفتند و آن حضرت حق را به زن بزرگ تر داد. پس آن دو خارج شده و با سلیمان پسر داود بر خورد کرده و او را از مسئله باخبر کردند. حضرت فرمود: سکّینی [چاقویی] را بیاورید تا آن را دو نیم کنم. آنگاه زن کوچک تر گفت: نه، خداوند رحمتش را بر تو ارزانی بدارد، او پسر آن زن است. در آن وقت، حضرت حق را به زن کوچک تر داد. ابو هریره می گوید: به خدا سوگند هرگز کلمه سکّین را تا آن روز نشنیده بودم و ما فقط به چاقو، مُدیه می گفتیم.

در تاریخ ابن نجّار از وهب بن منبّه نقل است: زنی از قوم بنی اسرائیل در ساحل دریا مشغول شستن لباس هایش بود و کودک او در نزد او می خزید. در آن موقع سائلی آمد و آن زن لقمه نانی که به همراه داشت به او داد. در همان لحظه گرگی آمد و کودک آن زن را گرفت و شتابان رفت، در حالی که آن زن می گفت: ای گرگ، بچه ام ، ای گرگ بچه‌ام! خداوند فرشته ای را فرستاد و آن کودک را از دهان گرگ بر گرفته و آن را به سمت زن انداخت و گفت: لقمه ای در قبال لقمه ای.

در کتاب حِلیه از مالک بن دینار نقل است: درنده ای کودک زنی را گرفت و آن زن لقمه ای را صدقه داده بود. پس آن درنده کودک را انداخت و ندا آمد: لقمه ای در قبال لقمه ای. - . حیاه الحیوان ۱: ۲۶۰- ۲۶۲ -

دمیری گوید: أرنب(خرگوش)، مفرد بوده و جمع آن أرانب است و آن حیوانی شبیه عناق(بزغاله) است. این حیوان دستانی کوتاه و پاهایی دراز دارد. أرنب، اسم جنس بوده و بر مذکر و مونث اطلاق می شود. گویند این حیوان وقتی دریا را ببیند، می میرد از این رو در سواحل دریاها یافت نمی شود. این سخن از نظر من صحت ندارد. عرب ها در افسانه های خود گمان می کردند که جن به دلیل حیض آن از آن فرار می‌کند. از میان موجودات، چهار حیوان حیض می شوند: زن، کفتار، خفاش و خرگوش. گویند سگ نیز حیض می شود و در مَثَل های مشهور آنها آمده: برای حکم باید به خانه قاضی بروند. این از چیزهایی است که عرب ها از زبان حیوانات ساخته اند. گویند: خرگوش خرمایی را یافت ولی روباه آن را از او ربود. آنها به نزد سوسمار [برای داوری] رفتند. خرگوش گفت: ای ابا حسل! سوسمار گفت: به گوشم. خرگوش گفت: نزد تو آمده ایم تا میان ما داوری کنی. گفت: عادلی را به داوری برگزیده اید. گفت: به سمت ما بیا. گفت: برای حکم باید به خانه قاضی بروند[نه اینکه قاضی پیش طرفین دعوا آید]. گفت: من خرمایی را یافتم. گفت: شیرین است، پس آن را بخور. گفت: روباه آن را ربود. گفت: خیر را برای خود طلب کرد. گفت: او را زدم. گفت: حقّت را گرفته ای. گفت: او هم مرا زد. گفت: آزادی است که از خود دفاع کرد. گفت: بین ما حکم کن. گفت: حکم کردم. پس همه گفتار آنها ضرب المثل شد. مانند این، مثل عدی بن أرطاه است که نزد قاضی شریح رفت: در مجلس حکم، عدی به قاضی گفت: تو کجایی؟ گفت من میان تو و دیوار. گفت: به من گوش کن. گفت: برای گوش دادن اینجا نشسته ام. گفت: من با زنی ازدواج کردم. گفت: به خوشی و داشتن پسران. گفت: خانواده او شرط کرده اند که از محل آنان خارج نشوم. گفت: به شرط آنان پایبند باش. گفت: می خواهم خارج شوم. گفت: در امان خدا. گفت: پس بین ما داوری کن. گفت: کردم. گفت: علیه چه کسی داوری کردی؟

گفت: علیه پسر مادرت. گفت: با شهادت چه کسی؟ گفت: با شهادت پسر خواهر خاله ات. - . حیاه الحیوان ۱: ۱۴ - ۱۵ -

دمیری گوید: أسد(شیر) از درندگان معروف است و جمع آن أسود، أُسد و آسد و آساد است. مؤنث آن أسده می باشد. این حیوان نام های زیادی دارد. بنا به گفته ابن خالویه شیر پانصد اسم و صفت دارد. علی بن قاسم لغت شناس صد و سی اسم را نیز بر این نام ها می افزاید. این حیوان جزء شریف ترین حیوانات وحشی است و جایگاه آن به منزله پادشاهی است که از قدرت، شجاعت، قساوت، شهامت و تندخویی او حساب می برند. از این روست که در قدرت، حمایت، بی باکی و شدت حمله و یورش به او مثال می زنند. به حمزه اسدالله می گفتند. گفته‌اند از فضیلت شیر است که برای حمزه از نام او اشتقاق گرفته‌اند. شیر در مقایسه با دیگر درندگان، در برابر گرسنگی تحمل ورزیده و کمتر به آب نیاز پیدا می کند. این حیوان شکار دیگر حیوانات را نمی خورد و هرگاه از شکار خود سیر شود، آن را رها کرده و به سمت آن برنمی گردد. هرگاه شیر گرسنه شود، اخلاقش بد می شود و هرگاه از غذا سیر شود، راضی می شود. این حیوان از آبی که سگ آن را لیسیده، نمی نوشد. گاز می گیرد ولی نمی خورد. آب دهان آن اندک است و به این سبب به بوی بد دهان موصوف است. به شجاعت و ترس وصف می شود. از جمله ترس های آن، هراسیدن از صدای خروس، صدای کوبیدن تشت و گربه است. این حیوان هنگام دیدن آتش متعجب می شود. حیوانی بسیار قدرتمند است و با هیچ یک از درندگان دوست نمی شود؛ زیرا در میان آنها کفو خود را نمی یابد. وقتی که پوست آن بر پوست سایر حیوانات قرار گیرد، موهای آن پوست‌ها می ریزد. این حیوان به زن حائض نزدیک نمی شود هرچند تلاش شود. این حیوان زیاد عمر می کند و یکی از نشانه های طول عمر او، افتادن دندان هایش است. در حیله از ابونعیم نقل است: خبردار شدم که شیر تنها کسی را که مرتکب حرام شده است، می خورد.

محمد بن منکدر از سفینه غلام رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند: سوار کشتی در دریا بودم که آن کشتی شکست، پس بر تکه چوبی سوار شدم و مرا به بیشه ای رساند که در آن شیری بود. شیر نزد من آمد و گفتم: من سفینه، غلام رسول خدا هستم که گم شده ام. با شانه خود به من اشاره کرد تا اینکه مرا بر سر راه آورد. سپس پچ پچ کرد و من پنداشتم که خداحافظی می کند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله عتبه بن ابی لهب را نفرین کرده و فرمود: خدایا سگی از سگانت را بر او مسلط گردان. پس شیری او را در محلی به نام زرقاء در سرزمین شام درید .

حافظ ابونعیم از اسودبن هبّار نقل می کند: ابولهب و پسرش عتبه به سوی شام بار و بنه بستند و من نیز با آنها خارج شدم. در بلندی نزدیک به صومعه راهبی فرود آمدیم. راهب گفت: چرا اینجا منزل کرده‌اید که اینجا سرزمین درندگان است؟ ابولهب گفت: آیا شما سن و حق مرا می شناسید؟ گفتیم: آری. گفت: محمد بر پسرم نفرین کرده است، پس بار و بنه خود را در این صومعه جمع کنید، سپس آن را برای فرزندم بگسترانید و در باره وی بخوابید. ما چنین کردیم. بار و بنه را جمع نمودیم تا اینکه سطح آن بالا آمد و دور آن را احاطه کردیم و عتبه بالای وسایل خوابید. شیری آمد و چهره های ما را استشمام کرد. آنگاه بر عتبه که بالای وسایل بود، پرید و سرش را قطع نمود. گفت: ای کلب شمشیرم! و دیگر چیزی نتوانست بگوید. در روایت دیگری آمده که شیر با دستش ضربه ای به او وارد کرده و او را زخمی ساخت. عتبه گفت: مرا کشت، و بلافاصله جان داد. ما دنبال شیر گشتیم و آن را نیافتیم.

پیامبر صلی الله علیه و آله آن را سگ نامیدند، چرا که به هنگام بول کردن، مانند سگ پاهای خود را بالا می گیرد.

بخاری در صحیح خود از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می کند: از شخص که جذام گرفته فرار کنید، همانگونه که از شیر فرار می کنید. - . الفقیه ۴ : ۲۵۸ -

در حدیث دیگری آمده است: پیامبر صلی الله علیه و آله دست شخص جذامی را گرفته و فرمود: به نام خدا و با تکیه و توکل بر او. آنگاه دست او را داخل بشقاب نمودند.

شافعی در کتاب عیوب الزوجین می گوید: بیماری جذام و پیسی مسری هستند. نیز می گوید: فرزند شخص جذامی کمتر اتفاق می افتد که سالم باشد.

می گویم: معنی این سخن که سرایت کننده است، یعنی به اراده خداوند نه به اراده خودش؛ زیرا خداوند متعال عادت امور را چنین جاری ساخته است که شخص سالم را هنگام اختلاط با شخص بیمار مبتلا می سازد و این گاهی با قضا و قدری موافق می‌شود و گمان می شود که آن مسری است، در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: نه واگیری باشد و نه بد فالی. و اینکه گفت: کم می‌شود که فرزند این فرد مبتلا به جزام سالم باشد، صیدلانی می گوید معنای آن این است که فرزند گاهی رگی از پدر دارد که در این صورت مبتلا به جذام می شود. رسول خدا صلی الله علیه و آله در پاسخ مردی که به ایشان گفت: زنم پسری سیاه به دنیا آورده است، فرمود: شاید رگی از او گرفته. بدین سان می توان میان احادیث جمع نمود.

در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است: شخص بیمار، بیماری خود را به شخص سالم انتقال نمی دهد.

نقل است که شخصی جذامی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد تا با ایشان بیعت کند. حضرت دستش را به سوی آن شخص دراز نکرده و فرمود: دستت را نگه دار پس من با تو بیعت کردم.

در مسند احمد نقل آمده است: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: نگاه طولانی به شخص جذامی نکنید و اگر با او صحبت کردید، میانتان به اندازه یک نیزه فاصله باشد.

شیخ صلاح الدین در القواعد می آورد: اگر مادر جذام یا پیسی داشته باشد، حق حضانت از او سلب می شود؛ چرا که ترس آن می رود که آن [بیماری] از طریق شیر دادن و ارتباط داشتن به فرزند منتقل شود.

طبرانی و دیگران از ابوهریره نقل می کنند: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آیا می دانید شیر در نعره کشیدن خود چه می گوید؟ گفتند: خدا و رسول او آگاهند. حضرت فرمود: می گوید: خدایا مرا بر شخص نیکوکار مسلط مگردان.

و ازقول ابن عباس آمده است: اگر در دره ای بودی که از شیر هراس داشتی، بگو: از شر شیر به دانیال و چاه پناه می برم. در این سخن اشاره کرده به آنچه که بیهقی در الشعب آورده که: دانیال به چاه انداخته شد و درندگان با او روبرو شدند. پس درندگان شروع به لیسیدن او کرده و بر ایشان دم جنبانیدند. سپس پادشاهی بر او آمد. دانیال به او گفت: شکر خداوندی که فراموش نمی کند کسی را که ذکر و یاد او می کند.

ابن ابی‌الدنیا نقل می کند: بُختنصّر دو شیر را به شکار تحریک کرد و آن دو را در چاهی انداخت و دستور داد دانیال را به چاه اندازند. سپس [دانیال] مدتی که خدا خواست آنجا ماند آنگاه دلش غذا و نوشیدنی خواست. خداوند متعال به أرمیا که در شام بود وحی کرد تا برای دانیال غذا و نوشیدنی ببرد که در سرزمین عراق بود. پس أرمیا به نزد او رفته و بر سر چاه ایستاد و گفت: دانیال، دانیال. دانیال گفت: این کیست؟ گفت: ارمیا. گفت: چه کسی تو را به اینجا فرستاد؟ گفت: پروردگارت مرا به اینجا فرستاد. پس دانیال گفت: سپاس خداوندی که کسی را که یاد او می کند، فراموش نمی کند. سپاس خداوندی راست که ناامید نمی کند آن کسی را که به او امیداوار است. سپاس خداوندی راست که هر کسی به او توکل کند، او را به دیگری نمی سپارد. سپاس خداوندی راست که نیکی را با نیکی پاداش می دهد. سپاس خداوندی راست که برای صبر کردن، نجات و آمرزش را پاداش می دهد. سپاس خداوندی راست که ضرر و زیان ما را پس از مصیبت مان برطرف می کند. سپاس خداوندی راست که او تکیه گاه ماست آنگاه که با کردارمان سوء ظن می کنیم. سپاس خداوندی راست که او امید ماست آنگاه که چاره ها از ما بریده می‌شود.

از ابن ابی‌الدنیا به گونه ای دیگر نیز نقل شده که چنین است: پادشاهی که دانیال تحت فرمانروایی او بود، منجمان و اهل علم نزد آن پادشاه آمده و او را باخبر ساختند که بچه ای در شبی چنین و چنان زاده می شود و پادشاهی تو را از بین می برد. پادشاه دستور داد تا در آن شب هر کسی بزاید، او را بکشند. وقتی دانیال به دنیا آمد، مادرش او را در بیشه شیری انداخت. پس شیر و جفتش تا بامداد او را لیسیدند. این گونه خداوند او را نجات داد و رسید آنچه که رسید و تقدیر خداوند عزیز و آگاه محقق شد. - . حیاه الحیوان ۱: ۲- ۴ -

**[ترجمه]

باب ۳ الظبی و سائر الوحوش

روایات

«۱»

الْإِخْتِصَاصُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْخَيَّاطِ(۱)

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُكَيْنٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرٍ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: بَيْنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ علیه السلام مَعَ أَصْحَابِهِ إِذْ أَقْبَلَ ظَبْيٌ مِنَ الصَّحْرَاءِ حَتَّى قَامَ حِذَاءَهُ وَ حَمْحَمَ فَقَالَ بَعْضُ الْقَوْمِ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ مَا تَقُولُ هَذِهِ الظَّبْيَةُ قَالَ تَقُولُ إِنَّ فُلَاناً الْقُرَشِيَّ أَخَذَ خِشْفَهَا بِالْأَمْسِ وَ أَنَّهَا لَمْ تُرْضِعْهُ مِنْ أَمْسِ شَيْئاً فَبَعَثَ إِلَيْهِ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ علیه السلام أَرْسِلْ إِلَيَّ بِالْخِشْفِ فَبَعَثَ بِهِ فَلَمَّا رَأَتْهُ حَمْحَمَتْ وَ ضَرَبَتْ بِيَدَيْهَا ثُمَّ رَضَعَ مِنْهَا فَوَهَبَهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ علیه السلام لَهَا وَ كَلَّمَهَا بِكَلَامٍ نَحْوِ كَلَامِهَا فَتَحَمْحَمَتْ وَ ضَرَبَتْ بِيَدَيْهَا وَ انْطَلَقَتْ وَ الْخِشْفُ مَعَهَا فَقَالُوا لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ مَا الَّذِي قَالَتْ فَقَالَ دَعَتِ اللَّهَ لَكُمْ وَ جَزَتْكُمْ خَيْراً(۲).

**[ترجمه]اختصاص: امام باقر علیه السلام نقل می کند: در حالی که علی بن الحسین علیه السلام با یاران خود بودند، آهویی از صحرا نزد ایشان روی آورد تا اینکه مقابل حضرت ایستاد و فریاد زد. یکی از جمع گفت: ای فرزند رسول خدا! این آهو چه

می گوید؟ فرمود: می گوید: فلان مرد قریشی بچه او را گرفته و او از دیروز آن را شیر نداده است. حضرت افرادی را به سوی آن مرد فرستادند تا بچه آهو را نزد حضرت بفرستد. آن مرد چون بچه آهو را فرستاد، آهو با دیدن بچه خود فریاد زده و دستان خود را به هم زد و به آن شیر داد. پس حضرت آن بچه را به مادرش بخشید. سپس با زبان خود آهو سخن گفته و آن آهو نیز با حضرت سخن گفت و سپس دستانش را بر هم زده و با بچه خود روانه شد. از حضرت پرسیدند: ای فرزند رسول خدا، آن آهو چه گفت؟ فرمود: شما را دعا کرده و از خدا برایتان طلب خیر کرد. - . الاختصاص: **۲۹۹** -

**[ترجمه]

أقول

قد مر مثله بأسانید فی باب المعجزات.

**[ترجمه]مانند حدیث یاد شده با سندهایی در باب معجزات گذشت.

**[ترجمه]

«۲»

الْمَحَاسِنُ، عَنْ سَعْدِ بْنِ سَعْدٍ قَالَ: سَأَلْتُ الرِّضَا علیه السلام عَنِ الْآمِصِ فَقَالَ مَا هُوَ فَذَهَبْتُ أَصِفُهُ فَقَالَ أَ لَیْسَ الْیَحَامِیرَ قُلْتُ بَلَی قَالَ أَ لَیْسَ تَأْكُلُونَهُ (۳)

بِالْخَلِّ وَ الْخَرْدَلِ وَ الْأَبْزَارِ قُلْتُ بَلَی قَالَ لَا بَأْسَ بِهِ (۴).

**[ترجمه]محاسن: سعد بن سعد نقل می کند: از امام رضا علیه السلام در باره آمص [گوشت خام که در سرکه پرورند] پرسیدم و ایشان فرمود: آن چیست؟ پس شروع به توصیف آن کردم. فرمود: آیا آن [گوشت] گورخر نیست؟ گفتم: آری. فرمود: آیا آن را با سرکه و خردل و ادویه می خورند؟ گفتم: آری. فرمود: اشکالی ندارد. - . محاسن: ۴۷۲ -

**[ترجمه]

بیان

کذا فی أکثر النسخ الیحامیر و هو جمع الیحمور و هو حمار الوحش و فی القاموس الآمص و الآمیص طعام یتخذ من لحم عجل بجلده أو مرق السکباج

١- ١. فى المصدر:« الحناط» و فى نسخه: عن محمّد بن مسكين.

٢- ٢. الاختصاص: ٢٩٩.

٣- ٣. فى المصدر: أ ليس يأكلونه.

۴- ۴. المحاسن: ۴٧٢.

المبرد المصفى من الدهن معربا خامير انتهى.

فلعلهم كانوا يعملون الآمص من لحوم اليحامير و فى بعض النسخ الخامير مكان اليحامير و هو أنسب بما ذكره الفيروزآبادى لكن ظاهر العنوان فى المحاسن الأول حيث قال لحوم الظباء و اليحامير و ذكر هذه الروايه فقط(۱) و ضم الظباء مع الخامير غير مناسب و سيأتى الكلام فى حل الظباء و أشباهها فى الأبواب الآتيه ۳ حياه الحيوان، اليحمور دابه وحشيه(۲) لها قرنان طويلان كأنهما منشاران ينشر بهما الشجر إذا عطش و ورد الفرات يجد الشجر ملتفه فينشرها بهما و قيل إنه اليامور نفسه و قرونه كقرون الأيل يلقيها فى كل سنه و هى صامته لا تجويف فيها و لونه إلى الحمره و هو أسرع من الأيل و قال الجوهرى اليحمور حمار الوحش و دهنه ينفع من الاسترخاء الحاصل فى أحد شقى الإنسان إذا استعمل مع دهن البلسان نفع و ذكر ابن الجوزى فى كتاب العرائس أن بعض طلبه العلم خرج من بلاده فرأى (۳)

شخصا فى الطريق فلما كان قريبا من المدينه التى قصدها قال له ذلك الشخص قد صار لى عليك حق و ذمام و أنا رجل من الجان و لى إليك حاجه فقال ما هى قال إذا أتيت إلى مكان كذا و كذا فإنك تجد فيه دجاجا بينها ديك فاسأل عن صاحبه و اشتره منه و اذبحه فهذه حاجتى إليك قال فقلت له يا أخى و أنا أيضا أسألك حاجه قال و ما هى قلت إذا كان الشيطان ماردا لا تعمل فيه العزائم و ألح بالأذى منا ما دواؤه فقال دواؤه أن يؤخذ قدر فتر من جلد يحمور(۴) و يشد به إبهاما المصاب من يديه شدا وثيقا ثم يؤخذ له من دهن السداب

۱- ۱. و ليس فى الروايه ذكر للظباء و لعله كانت فى المحاسن الاصلى روايه تدلّ على الظباء و لم يظفر بها النسّاخ.

۲- ۲. فى المصدر: و حشيه نافره.

۳- ۳. فى المصدر: فرافق.

۴- ۴. فى المصدر: ان يؤخذ له وتر قدر شبر من جلد يحمور.

البری فتقطر فی أنفه الأیمن أربعا و فی الأیسر ثلاثا فإن السالک (۱) له یموت و لا یعود إلیه بعده قال فلما دخلت المدینه أتیت إلی ذلک المکان فوجدت الدیک لعجوز فسألتها بیعه فأبت فاشتریته منها بأضعاف ثمنه فلما اشتریته تمثل لی من بعید و قال لی بالإشاره اذبحه فذبحته فخرج عند ذلک رجال و نساء و جعلوا یضربوننی و یقولون یا ساحر فقلت لست بساحر فقالوا إنک منذ ذبحت الدیک أصیبت شابه عندنا بجنی و أنه منذ سلکها(۲) لم یفارقها فطلبت وترا قدر شبر من جلد یحمور و دهن السداب البری (۳) فأتونی بهما فشددت إبهامی ید الشابه شدا وثیقا فصاح (۴) و قال أنا علمتک علی نفسی قال ثم قطرت الدهن فی أنفها الأیمن أربعا و فی الأیسر ثلاثا فخر میتا من ساعته و شفی الله تعالی تلک الشابه و لم یعاودها بعده الشیطان (۵).

**[ترجمه]در نسخه های فراوان، الیحامیر آمده که آن جمع یحمور بوده و به معنای گورخر است. در قاموس، آمص و آمیص را غذایی معنا کرده که از گوشت گوساله با پوستش درست می شود یا همان گوشت پخته در سرکه است. که سرد شده و تصفیه شده از روغن است و معرب از واژه خامیر می باشد. پایان. شاید آنها آمص را از گوشت گورخران می گرفتند. در برخی از نسخه ها به جای یحامیر، خامیر آمده است و این بنا به گفته فیروز آبادی، درست تر است. ولی در محاسن عنوان باب را «گوشت آهوان و گورخران» آورده سپس فقط این روایت را ذکر کرده است. ضمن اینکه کنار هم آوردن آهو و خامیر - در عنوان باب - مناسب نیست.

در باره حلیت آهو وامثال آن در باب‌های آینده سخن خواهیم گفت.

حیاه الحیوان: الیحمور: چهارپای وحشی که دو شاخ دراز دارد که گویی مانند اره ای است که با آن درخت را اره می کند. این حیوان هرگاه تشنه شده و وارد رودی شود و درخت انبوهی در آنجا بیابد، با دو شاخ خود آن را اره می کند. گویند این حیوان همان بز است و شاخ های آن مانند شاخ های بز کوهی است که هرساله آنها را می اندازد. شاخ این حیوان محکم بوده و میان تهی نیست. رنگ این حیوان سرخ بوده و سرعت آن از بز کوهی بیشتر است. جوهری می گوید: یحمور: خر وحشی است و چربی آن اگر همراه با چربی درخت بَلسان استفاده شود در رفع سستی که در نیمه بدن انسان پدید آید سودمند است. ابن جوزی در کتاب العرائس، آورده است: یک طلبه ای از سرزمین خود خارج شد و در راه شخصی را دید و وقتی به شهر مقصد نزدیک شدند، آن شخص به طلبه گفت: من بر گردن تو حقی دارم، من مردی از جنیان هستم و حاجتی دارم. طلبه گفت: کارت چیست؟ گفت: وقتی به جایی چنین و چنان رسیدی، در آنجا مرغانی را می یابی که خروسی در بین آنها هست. تو آن خروس را از صاحبش بخر و سپس آن را ذبح کن، این حاجتی بود که داشتم. گفتم: ای برادر، من نیز از تو حاجتی را می خواهم. گفت: آن چیست؟ گفتم: هرگاه شیطان تمرد ورزد، حرز و دعا تاثیری بر او نداشته باشد و آزار و اذیت ما پافشاری می کند، پس درمان آن چیست؟ گفت: درمان آن این است که مقداری از پوست گورخر بگیری و با آن انگشت شست دست کسی را که به شیطان مبتلا شده، محکم ببندی. سپس چهار قطره از روغن گیاه سداب صحرایی را در سوراخ راست بینی او و سه قطره را در سوراخ چپ بینی او بریزی. در این صورت آن کسی که در جلد او رفته، می میرد و دیگر باز نمی گردد. گفت: هنگامی که وارد شهر شدم و به آن مکان رسیدم، آن خروس را یافتم که مال پیرزنی بود و از او پرسیدم که آیا آن را می فروشد؟ او امتناع کرد و من آن را با قیمتی بالا خریدم. آن مرد از دور بر من نمایان شده و با اشاره می گفت: آن را ذبح کن. آن را ذبح کردم و در آن لحظه مردان و زنانی بیرون آمده و شروع به زدن من کرده و می گفتند: ای جادوگر! گفتم: من جادوگر نیستم. گفتند: هنگامی که تو آن خروس را ذبح کردی، دختر جوانی از ما به جن زدگی مبتلا شده و جن

در جلد او رفت و او را رها نکرد. من زهی به اندازه یک وجب که از پوست گورخر درست شده بود، از آنها خواستم و روغن گیاه سداب صحرایی را از آنها طلب نمودم. این دو را برایم آوردند. انگشت شستم را محکم به دست آن دختر جوان بستم. آن جن فریاد زده و گفت: من آنچه را که به ضرر خودم بود به تو آموختم. [طلبه] گفت: سپس قطره های روغن را چهار بار در سوراخ راست بینی او و سه بار در سوراخ چپ بینی او ریختم. پس همان وقت آن جن افتاد و مرد و خداوند متعال آن دختر جوان را شفا داد و شیطان دیگر هرگز به سراغش نیامد. - . حیاه الحیوان ۲ : ۲۹۴ - ۲۹۵ -

**[ترجمه]

«۴»

الدَّلَائِلُ لِلطَّبَرِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ بِشْرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ حُمْرَانَ بْنِ أَعْيَنَ قَالَ: كُنْتُ قَاعِداً عِنْدَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ علیه السلام وَ مَعَهُ جَمَاعَةٌ مِنْ أَصْحَابِهِ فَجَاءَتْ ظَبْيَةٌ فَتَبَصْبَصَتْ وَ ضَرَبَتْ بِذَنَبِهَا فَقَالَ هَلْ تَدْرُونَ مَا تَقُولُ هَذِهِ الظَّبْيَةُ قُلْنَا مَا نَدْرِی (۶) فَقَالَ تَزْعُمُ أَنَّ رَجُلًا اصْطَادَ خِشْفاً(۷) لَهَا وَ هِيَ تَسْأَلُنِي أَنْ أُكَلِّمَهُ أَنْ يَرُدَّهُ عَلَيْهَا فَقَامَ وَ قُمْنَا مَعَهُ حَتَّى جَاءَ إِلَى بَابِ الرَّجُلِ فَخَرَجَ إِلَيْهِ وَ الظَّبْيَةُ مَعَنَا فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ علیه السلام إِنَّ هَذِهِ الظَّبْيَةَ زَعَمَتْ كَذَا وَ كَذَا وَ أَنَا أَسْأَلُكَ أَنْ تَرُدَّهُ عَلَيْهَا فَدَخَلَ

۱- ۱. فی المصدر: فان الماسک به.

۲- ۲. فی المصدر: منذ مسکها.

۳- ۳. فی المصدر: و شیئا من دهن السداب البری.

۴- ۴. فی المصدر: فلما فعلت بها ذلک صاح.

۵- ۵. حیاه الحیوان ۲: ۲۹۴ و ۲۹۵.

۶- ۶. فی المصدر: فقلنا: لا.

۷- ۷. الخشف بتثلیث الخاء: ولد الظبی اول ما یولد.

الرَّجُلُ مُسْرِعاً دَارَهُ وَ أَخْرَجَ إِلَيْهِ الْخِشْفَ وَ سَيَّبَهُ (۱) وَ مَضَتِ الظَّبْيَهُ وَ الْخِشْفُ مَعَهَا وَ أَقْبَلَتْ تُحَرِّکُ ذَنَبَهَا(۲)

فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ هَلْ تَدْرُونَ مَا تَقُولُ فَقُلْنَا مَا نَدْرِی فَقَالَ إِنَّهَا تَقُولُ رَدَّ اللَّهُ عَلَيْكُمْ كُلَّ حَقٍّ غُصِبْتُمْ عَلَيْهِ أَوْ كُلَّ غَائِبٍ وَ كُلَّ سَبَبٍ تَرْجُونَهُ وَ غَفَرَ لِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ كَمَا رَدَّ عَلَيَّ وَلَدِی (۳).

۵ حیاه الحیوان، ذکر ابن خلکان فی ترجمه جعفر الصادق علیه السلام

أَنَّهُ سَأَلَ أَبَا حَنِيفَهَ مَا تَقُولُ فِی مُحْرِمٍ كَسَرَ رَبَاعِيَهَ ظَبْيٍ فَقَالَ يَا ابْنَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ لَا أَعْلَمُ (۴)

فِيهِ فَقَالَ إِنَّ الظَّبْیَ لَا يَكُونُ لَهُ رباعيا [رَبَاعِيَهٌ] وَ هُوَ ثَنِيٌّ أَبَداً.

کذا حکاه کشاجم فی کتاب المصائد و المطارد.

و قال الجوهری فی ماده سنن فی قول الشاعر فی وصف إبل.

فجاءت کسن الظبی لم أر مثلها***سناء قتیل (۵)أو حلوبه جائع

أی هی ثنیان لأن الثنی هو الذی یلقی ثنیته و الظبی لا تثبت له ثنیه قط فهی ثنی أبدا

وَ رَوَى الدَّارَقُطْنِيُّ وَ الطَّبَرَانِيُّ فِی مُعْجَمِهِ الْأَوْسَطِ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ وَ الْبَيْهَقِيُّ فِی سُنَنِهِ (۶)

عَنْ أَبِی سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ قَالَ: مَرَّ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَلَى قَوْمٍ قَدْ صَادُوا ظَبْيَهً وَ شَدُّوهَا إِلَى عَمُودِ فُسْطَاطٍ فَقَالَتْ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّی وَضَعْتُ وَ لِی خِشْفَانِ فَاسْتَأْذِنْ لِی أَنْ أُرْضِعَهُمَا ثُمَّ أَعُودَ إِلَيْهِمْ فَقَالَ صلی الله علیه و آله خَلُّوا عَنْهَا حَتَّى تَأْتِيَ خِشْفَيْهَا تُرْضِعُهُمَا وَ تَأْتِي إِلَيْكُمْ قَالُوا وَ مَنْ لَنَا بِذَلِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ صلی الله علیه و آله أَنَا فَأَطْلَقُوهَا فَذَهَبَتْ فَأَرْضَعَتْهُمَا

۱- ۱. سیبه ای ترکه مرت حیث شاءت.

۲- ۲. فی المصدر: فمضت الظبیه و معها خشفها و هی تحرک ذنبها.

۳- ۳. دلائل الإمامه: ۸۹ فیه قلنا لا قال: تقول.

۴- ۴. فی المصدر: لا اعلم ما فیه.

۵- ۵. فی المصدر: شفاء علیل.

۶- ۶. فی المصدر:« فی شعبه» أقول: أی فی کتاب شعب الایمان.

ثُمَّ عَادَتْ إِلَيْهِمْ فَأَوْثَقُوهَا فَقَالَ صلی الله علیه و آله أ تَبِیعُونِیهَا قَالُوا هِیَ لَکَ یَا رَسُولَ اللَّهِ فَخَلَّوا عَنْهَا فَأَطْلَقَهَا.

وَ فِی رِوَایَةٍ عَنْ زَیْدِ بْنِ أَرْقَمَ قَالَ: لَمَّا أَطْلَقَهَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله رَأَیْتُهَا تُسَبِّحُ فِی الْبَرِّیَّةِ وَ هِیَ تَقُولُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله.

وَ رَوَی الطَّبَرَانِیُّ عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ قَالَتْ: کَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فِی الصَّحْرَاءِ فَإِذَا مُنَادٍ یُنَادِی یَا رَسُولَ اللَّهِ فَالْتَفَتَ فَلَمْ یَرَ أَحَداً ثُمَّ الْتَفَتَ فَإِذَا ظَبْیَةٌ مَوْثُوقَةٌ فَقَالَتْ ادْنُ مِنِّی یَا رَسُولَ اللَّهِ فَدَنَا مِنْهَا فَقَالَ مَا حَاجَتُکِ فَقَالَتْ إِنَّ لِی خِشْفَتَیْنِ فِی هَذَا الْجَبَلِ فَخَلِّنِی حَتَّی أَذْهَبَ إِلَیْهِمَا فَأُرْضِعَهُمَا ثُمَّ أَرْجِعَ إِلَیْکَ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ تَفْعَلِینَ فَقَالَتْ عَذَّبَنِیَ اللَّهُ عَذَابَ الْعَشَّارِ إِنْ لَمْ أَفْعَلْ فَأَطْلَقَهَا فَذَهَبَتْ فَأَرْضَعَتْ خِشْفَیْهَا ثُمَّ رَجَعَتْ فَأَوْثَقَهَا وَ انْتَبَهَ الْأَعْرَابِیُّ فَقَالَ أَ لَکَ حَاجَةٌ یَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ نَعَمْ تُطْلِقُ هَذِهِ فَأَطْلَقَهَا فَخَرَجَتْ تَعْدُو وَ تَقُولُ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّکَ رَسُولُ اللَّهِ.

وَ فِی دَلَائِلِ النُّبُوَّةِ لِلْبَیْهَقِیِّ عَنْ أَبِی سَعِیدٍ قَالَ: مَرَّ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله بِظَبْیَةٍ مَرْبُوطَةٍ إِلَی خِبَاءٍ فَقَالَتْ یَا رَسُولَ اللَّهِ خَلِّنِی حَتَّی أَذْهَبَ فَأُرْضِعَ خِشْفِی ثُمَّ أَرْجِعَ فَتَرْبُطُنِی فَقَالَ صلی الله علیه و آله صَیْدُ قَوْمٍ وَ رَبِیطَةُ قَوْمٍ فَأَخَذَ عَلَیْهَا فَحَلَفَتْ لَهُ فَحَلَّهَا فَمَا مَکَثَتْ إِلَّا قَلِیلًا حَتَّی جَاءَتْ وَ قَدْ نَفَضَتْ مَا فِی ضَرْعِهَا فَرَبَطَهَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله ثُمَّ أَتَی خِبَاءَ أَصْحَابِهَا(۱) فَاسْتَوْهَبَهَا مِنْهُمْ فَوَهَبُوهَا لَهُ فَحَلَّهَا ثُمَّ قَالَ صلی الله علیه و آله لَوْ عَلِمَتِ الْبَهَائِمُ مِنَ الْمَوْتِ مَا تَعْلَمُونَ مَا أَکَلْتُمْ مِنْهَا سَمِیناً أَبَداً.

و ذکر الأزرقی فی تعظیم صید الحرم عن عبد العزیز بن أبی داود(۲)

إن قوما انتهوا إلی ذی طوی و نزلوا بها فإذا ظبی من ظباء الحرم قد دنا منهم فأخذ رجل منهم بقائمه من قوائمه فقال له أصحابه ویلک أرسله فجعل یضحک و أبی أن یرسله

۱- ۱. فی المصدر: ثم أتی خباء اصحابها.

۲- ۲. فی المصدر: ابی رواد.

فبعر الظبی و بال ثم أرسله فناموا فی القائله فانتبه بعضهم فإذا هو بحیه منطویه علی بطن الرجل الذی أخذ الظبی فقال له أصحابه ویلک لا تحرک فلم تنزل الحیه عنه حتی کان منه من الحدث ما کان من الظبی ثم روی عن مجاهد قال دخل قوم مکه تجارا من الشام (۱) فی الجاهلیه بعد قصی بن کلاب فنزلوا بوادی طوی تحت سمرات یستظلون بها فاختبزوا مله(۲)

لهم و لم یکن معهم أدم فقام رجل منهم إلی قوسه فوضع علیها سهما ثم رمی به ظبیه من ظباء الحرم و هی حولهم ترعی فقاموا إلیها فسلخوها و طبخوها لیأتدموا بها فبینما هم کذلک و قدرهم علی النار تغلی بها و بعضهم یشوی إذ خرجت من تحت القدر عنق من النار عظیمه فأحرقت القوم جمیعا و لم تحرق ثیابهم و لا أمتعتهم و لا السمرات التی کانوا تحتها و رأیت فی مختصر الإحیاء للشیخ شرف الدین بن یونس شارح التنبیه فی باب الإخلاص أن من أخلص لله تعالی فی العمل و إن لم ینو(۳)

ظهرت آثار برکته علیه و علی عقبه إلی یوم القیامه کما قیل إنه لما أهبط آدم علیه السلام إلی الأرض جاءته وحوش الفلاه تسلم علیه و تزوره فکان یدعو لکل جنس بما یلیق به فجاءته طائفه من الظباء فدعا لهن و مسح علی ظهورهن فظهر منهن نوافج المسک فلما رأی ما فیها من ذلک غزلان أخر فقالوا(۴) من أین هذا لکن فقلن زرنا صفی الله آدم

۱- ۱. فی المصدر: دخل مکّه قوم تجار من الشام.
۲- ۲. الملّه: الجمر. الرماد الحار، خبز مله: هو الذی یخبز فیها، و فی المصدر فاختبزوا علی مله لهم.
۳- ۳. فی المصدر: و لم ینو به مقابلا.
۴- ۴. فی المصدر: فلما رأی بواقیها ذلک قلن.

فدعا لنا و مسح على ظهورنا فمضى البواقى إليه فدعا لهن و مسح على ظهورهن فلم يظهر لهن من ذلک شی ء فقالوا قد سلمنا کما فعلتم فلم نر شیئا مما حصل لکم فقالوا أنتم کان عملکم لتنالوا کما نال إخوانکم و أولئک کان عملهم لله من غیر شی ء فظهر ذلک فی نسلهم و عقبهم إلی یوم القیامه(۱)

انتهی.

ص: ۹۱

۱- ۱. حیاه الحیوان ۲: ۷۰- ۷۴ فیه: فقلن قد فعلنا کما فعلتن فلم نر شیئا مما حصل لکن، فقیل: انتن کان عملکن لتنلن کما نال اخوانکن و اولئک کان عملهن للّه من غیر شی ء فظهر ذلک فی نسلهن و عقبهن الی یوم القیامه.

**[ترجمه]دلائل الإمامه: حُمران بن أعین نقل می کند: نزد علی بن الحسین علیه السلام بودم و در نزد ایشان جمعی از یارانشان حضور داشتند. آهویی آمد و دم خود را تکان داد. امام علیه السلام فرمود: آیا دانستید که این آهو چه گفت؟ گفتیم: نفهمیدیم. فرمود: این آهو می گوید مردی بچه او را شکار کرده و آن از من خواست تا از آن مرد بخواهم که بچه او را برگرداند. راوی می گوید: حضرت برخاسته و ما نیز با ایشان برخاستیم و به سمت در خانه آن مرد رفتیم و آهو نیز همراه ما بود. وقتی که آن مرد بیرون آمد، امام به او فرمود: این آهو چنین و چنان می گوید و من از تو می خواهم که آن را بر او بازگردانی. مرد بلافاصله به داخل خانه خود رفته و آن بچه آهو را آورده و تحویل داد. پس آهو به همراه بچه خود رفتند، در حالی که دم خود را تکان می داد. حضرت فرمود: آیا می دانید چه می گوید؟ گفتیم: نمی دانیم. فرمود: می گوید: خداوند هر حقی را که از شما غصب کردند یا هر غایبی را و یا هر امری که به آن امید دارید، به شما باز گرداند و علی بن الحسین را بیامرزد که فرزندم را به من بازگرداند. - . دلائل الإمامه: ۸۹ -

در حیاه الحیوان آمده که ابن خلکان در زندگی نامه امام صادق علیه السلام آورده است: آن حضرت نظر ابو حنیفه را درباره شخص محرمی که دندان رباعی آهویی را بشکند پرسید. او گفت: در این باره چیزی نمی دانم. فرمود: آهو دندان رباعی ندارد و این حیوان همیشه ثنیّ است.(دندان پیشینش می‌افتد)

کشاجم در کتاب المصائد و المطارد مطلب فوق را نقل کرده است.

جوهری در ذیل واژه «سنن» سخن شاعری را که در وصف شترش است، می آورد:

پس همچون دندان آهو آمد که مثل او را ندیده‌ام

که شفای مریض است و غذایی گوارا برای گرسنه

یعنی آن شتر ثنیان است (دندانهای پیشینش ریخته است). زیرا ثنیّ، حیوانی است که دندان‌های پیشین آن افتاده باشد و آهو هیچ‌گاه دندان پیشینی برایش نمی‌ماند و ثنیّ است.

الدّارقُطنی و الطبرانی در معجم الأوسط خود از أنس بن مالک و بیهقی در سُنَن خود از ابو سعید خُدری، نقل می کنند: رسول خدا صلی الله علیه و آله بر قومی گذشتند که آهویی را شکار کرده و آن را به ستون های خیمه بسته بودند. آهو گفت: من وضع حمل کردم و دو بچه دارم، پس اجازه بگیرید تا من به آنها شیر دهم دوباره به نزد آنها برگردم. حضرت فرمود: آن را رها کنید تا به نزد بچه های خود رفته و به آنها شیر دهد، سپس به نزد شما برگردد. گفتند: ای رسول خدا! چه کسی این امر را بر ما تضمین می کند؟ فرمود: من. پس آن را آزاد کردند و آهو رفت و بچه های خود را شیر داد و سپس به نزد آنها برگشت. آنها آهو را بستند. حضرت فرمود: آیا آن را می فروشید؟ گفتند: آن برای شماست ای رسول خدا! پس آن را رها کردند و حضرت آن را آزاد ساختند. در روایتی از زید بن ارقم آمده: وقتی حضرت آن حیوان را آزاد ساختند، دیدم که در صحرا تسبیح گفته و می گوید: خدایی جز الله نیست و محمد فرستاده اوست.

طبرانی از امّ سلمه نقل می کند: رسول خدا صلی الله علیه و آله در صحرا بودند که کسی ندا داد: ای رسول خدا! حضرت نگاه

کردنـد و چیزی ندیدند. سـپس دوباره نگاه کردند و ناگهان آهویی بسـته را مشاهده کردند. آن آهو گفت: ای رسول خدا! به من نزدیک شو. حضرت به آن نزدیک شد و فرمود: چه حاجتی داری؟ گفت: من دو بچه در این کوه دارم، مرا رها کن تا نزد آنهـا بروم و به آنهـا شـیر داده سـپس نزد شـما برگردم. حضـرت فرمود: این کار را انجام می دهی؟ گفت: خداونـد مرا سـخت عـذاب کنـد اگر این کـار را انجـام نـدهم. پس حضـرت آن را رهـا کردنـد. آهو رفت و بچه هـایش را شـیر داده و برگشت و حضـرت آن را در بند کردند. مرد عرب متوجه حضرت شد و خطاب به ایشان گفت: ای رسول خدا آیا حاجتی داری؟ فرمود: آری، آیـا ایـن را رهـا می‌کنی؟ مرد آن را رهـا کرد و آهـو آزاد شـده و دویـد؛ در حـالی کـه می گفت: گـواهی می دهم که خدایی جز الله نیست و تو فرستاده او هستی.

در کتاب دلائل النبوه بیهقی از ابوسـعید نقل است: رسول خـدا صـلی الله علیه و آله از آهویی بسـته شـده در خیمه ای گذشت. آهو گفت: ای رسول خـدا! مرا رهـا کن تا بروم و بچه ام را شـیر داده سـپس بازگردم و مرا در بنـد کنیـد. حضـرت گفتنـد: تو شکار و در بند قومی هستی. حضرت از او قول گرفت و او نیز قول داد و حضرت آن را آزاد نمود. طولی نکشید که آهو آمد، در حالی که آنچه را که در پستان داشت، ریخته بود. حضـرت آن را در بنـد کرده، سـپس آن را به خیمه صاحبانش برده و از آنـان خـواست آن را به او ببخشـند. آنهـا نیز آن را به حضـرت بخشـیدند، حضـرت نیز آن را رهـا نمـوده و سـپس فرمـود: اگر چهارپایـان از مرگ چیزی را می دانسـتند که شـما می دانیـد، هرگز هیـچ حیوان چـاقی را نمی خوردیـد.(یعنی آن حیوانات از غصه مرگ هیچ‌گاه چاق نمی‌شدند)

ازرقی در بزرگ بودن گناه شـکار حیوانات حرم از عبدالعزیز بن ابی داود نقل می کند: قومی به محل ذی طوی رسیدند و در آنجـا فرود آمدنـد که ناگهـان آهـویی از آهـوان حرم به آنهـا نزدیـک شـد. پس مردی از آنهـا یکی از پاهـای آهو را گرفت. یارانش گفتنـد: وای بر تو، رهایش کن تا برود. مرد خندیـد و از رهاکردن آن ابا نمود. پس آهو پشـکل انـداخته و بول کرد و مرد آن را رها کرد. آنها به خواب قیلوله رفتند و یکی از آنها ناگهان متوجه ماری شد که بر شکم مردی که آهو را گرفته بود، حلقه زده. یارانش به او گفتنـد: وای بر تو! حرکت مکن. مار از بدن او پایین نیامد تا اینکه از او همان چیزی سـر زد که از آهو سر زده بود .

همچنین مجاهد نقل می کند: تاجرانی از شام در زمان جاهلیت پس از دوران قصـی بن کلاب، وارد مکه شدند و در دره طوی زیر سـایه درختـان سـمر فرود آمدنـد و بر روی خـاکستر داغ نـان پختنـد و چون خورشتی همراه آنـان نبود، مردی از میان آنها برخـاست و کمـان خود را برداشـته و تیری بر آن گذاشـته و به سـمت آهویی از آهوان حرم که اطراف آنها می چریـد، پرتاب کرد. آن قوم به سـمت آهو رفته و پوست آن را کنـده و آن را پختنـد تـا از آن خورشت درست کننـد. آنهـا مشـغول این کـار بودند و دیگ آنها بر روی آتش می جوشید و برخی از آنها کباب درست می کردند که ناگهان شراره بزرگی از آتش بیرون آمده و همه آنها را سوزاند ولی لباس ها، کالاها و درختان سمری را که زیر آن نشسته بودند را نسوزاند.

در مختصـر الحیـاء شـیخ شـرف الـدین بن یونس، شارح التنبیه، در باب اخلاص چنین یافتم: هر کس در کاری اخلاص داشـته باشـد، و نیت چیزی در قبال آن نکرده باشـد، آثار برکت آن بر او و نسـلش تا روز قیامت آشـکار خواهـد شـد. چنانچه گویند هنگامی که آدم علیه السـلام به زمین فرود آمد، وحشـیان صـحرا نزد ایشان آمده و بر او سلام کرده و ایشان را زیارت نمودند.

آن حضرت بر هر جنسی از آنها دعایی که مستحق بودند، نمود. دسته ای از آهوان نزد حضرت آمدند، حضرت آنها را دعا کرده و بر پشت آنها دست کشید، پس از آنها مشک ظاهر شد. وقتی سایر آهوان این را دیدند گفتند: این را از کجا آورده اید؟ پاسخ دادند: آدم برگزیده خدا را زیارت کردیم. او برای ما دعا کرده و بر پشت ما دست کشید. پس سایر آهوان نزد حضرت رفتند. ایشان آنها را دعا نمود و دست خود را بر پشت آنها کشید ولی چیزی از مشک بر آنان ظاهر نگشت. گفتند: ما چون شما سلام کردیم ولی آنچه را که شما به دست آوردید، ندیدیم. گفتند: کار شما برای آن بود تا آنچه که برادرانتان به دست آوردند، به دست آورید ولی کار آنها بدون چشم داشتی برای خدا بود، به همین سبب آن [مشک] در نسل و فرزندان آنها تا قیامت آشکار می شود. -. حیاه الحیوان ۲ : ۷۰- ۷۴ - پایان .

**[ترجمه]

أبواب الصيد و الذبائح و ما يحل و ما يحرم من الحيوان و غيره

باب ۱ جوامع ما يحل و ما يحرم من المأكولات و المشروبات و حكم المشتبه بالحرام و ما اضطروا إليه

الآيات

البقره: الَّذِی جَعَلَ لَکُمُ الْأَرْضَ فِراشاً وَ السَّماءَ بِناءً وَ أَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَراتِ رِزْقاً لَکُمْ ۲۲.

و قال تعالی: هُوَ الَّذِی خَلَقَ لَکُمْ ما فِی الْأَرْضِ جَمِیعاً ۲۹

و قال تعالی: کُلُوا وَ اشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ اللَّهِ ۶۰

و قال تعالی: یا أَیُّهَا النَّاسُ کُلُوا مِمَّا فِی الْأَرْضِ حَلالًا طَیِّباً وَ لا تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّیْطانِ إِنَّهُ لَکُمْ عَدُوٌّ مُبِینٌ ۱۶۸

و قال سبحانه: یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا کُلُوا مِنْ طَیِّباتِ ما رَزَقْناکُمْ وَ اشْکُرُوا لِلَّهِ إِنْ کُنْتُمْ إِیَّاهُ تَعْبُدُونَ إِنَّما حَرَّمَ عَلَیْکُمُ الْمَیْتَهَ وَ الدَّمَ وَ لَحْمَ الْخِنْزِیرِ وَ ما أُهِلَّ بِهِ لِغَیْرِ اللَّهِ فَمَنِ اضْطُرَّ غَیْرَ باغٍ وَ لا عادٍ فَلا إِثْمَ عَلَیْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ ۱۷۲و۱۷۳

آل عمران: کُلُّ الطَّعامِ کانَ حِلًّا لِبَنِی إِسْرائِیلَ إِلَّا ما حَرَّمَ إِسْرائِیلُ عَلی نَفْسِهِ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُنَزَّلَ التَّوْراهُ قُلْ فَأْتُوا بِالتَّوْراهِ فَاتْلُوها إِنْ کُنْتُمْ صادِقِینَ فَمَنِ افْتَری عَلَی اللَّهِ الْکَذِبَ مِنْ بَعْدِ ذلِکَ فَأُولئِکَ هُمُ الظَّالِمُونَ ۹۳و۹۴

المائده: أَحِلَّتْ لَكَمْ بَهِيمَهُ الْأَنْعامِ إِلَّا ما يُتْلى عَلَيْكَمْ غَيْرَ مُحِلِّى الصَّيْدِ وَ أَنْتُمْ حُرُمٌ ۱

و قال تعالى: حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَهُ وَ الدَّمُ وَ لَحْمُ الْخِنْزِيرِ وَ ما أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ وَ الْمُنْخَنِقَهُ وَ الْمَوْقُوذَهُ وَ الْمُتَرَدِّيَهُ وَ النَّطِيحَهُ وَ ما أَكَلَ السَّبُعُ إِلَّا ما ذَكَّيْتُمْ وَ ما ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ وَ أَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلامِ ذلِكُمْ فِسْقٌ إلى قوله تعالى فَمَنِ اضْطُرَّ فِى مَخْمَصَهٍ غَيْرَ مُتَجانِفٍ لِإِثْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ يَسْئَلُونَكَ ما ذا أُحِلَّ لَهُمْ قُلْ أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّباتُ ۳و۴

و قال: الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّباتُ وَ طَعامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتابَ حِلٌّ لَكُمْ وَ طَعامُكُمْ حِلٌّ لَهُمْ ۵

و قال تعالى: يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تُحَرِّمُوا طَيِّباتِ ما أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ وَ لا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ وَ كُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلالًا طَيِّباً وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِى أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ ۸۷و۸۸

و قال تعالى: لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ جُناحٌ فِيما طَعِمُوا إِذا مَا اتَّقَوْا وَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ ثُمَّ اتَّقَوْا وَ آمَنُوا ثُمَّ اتَّقَوْا وَ أَحْسَنُوا وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ۹۳

و قال تعالى: قُلْ لا يَسْتَوِى الْخَبِيثُ وَ الطَّيِّبُ وَ لَوْ أَعْجَبَكَ كَثْرَهُ الْخَبِيثِ فَاتَّقُوا اللَّهَ يا أُولِى الْأَلْبابِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ۱۰۰

الأنعام: وَ ما لَكُمْ أَلَّا تَأْكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ قَدْ فَصَّلَ لَكُمْ ما حَرَّمَ عَلَيْكُمْ إِلَّا مَا اضْطُرِرْتُمْ إِلَيْهِ وَ إِنَّ كَثِيراً لَيُضِلُّونَ بِأَهْوائِهِمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُعْتَدِينَ ۱۱۹

هُوَ الَّذِى (۱) أَنْشَأَ جَنَّاتٍ مَعْرُوشاتٍ وَ غَيْرَ مَعْرُوشاتٍ وَ النَّخْلَ وَ الزَّرْعَ مُخْتَلِفاً أُكُلُهُ وَ الزَّيْتُونَ وَ الرُّمَّانَ مُتَشابِهاً وَ غَيْرَ مُتَشابِهٍ كُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ إِذا أَثْمَرَ وَ آتُوا

۱- ۱. الظاهر أنّه سقط هنا قوله:« و قال تعالى» على ما هو من دأبه عند فصل الآيات.

حَقَّهُ يَوْمَ حَصادِهِ وَ لا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ وَ مِنَ الْأَنْعامِ حَمُولَةً وَ فَرْشاً كُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ وَ لا تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّيْطانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ ثَمانِيَةَ أَزْواجٍ مِنَ الضَّأْنِ اثْنَيْنِ وَ مِنَ الْمَعْزِ اثْنَيْنِ قُلْ آلذَّكَرَيْنِ حَرَّمَ أَمِ الْأُنْثَيَيْنِ أَمَّا اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ أَرْحامُ الْأُنْثَيَيْنِ نَبِّئُونِي بِعِلْمٍ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ وَ مِنَ الْإِبِلِ اثْنَيْنِ وَ مِنَ الْبَقَرِ اثْنَيْنِ قُلْ آلذَّكَرَيْنِ حَرَّمَ أَمِ الْأُنْثَيَيْنِ أَمَّا اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ أَرْحامُ الْأُنْثَيَيْنِ أَمْ كُنْتُمْ شُهَداءَ إِذْ وَصَّاكُمُ اللَّهُ بِهذا فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرى عَلَى اللَّهِ كَذِباً لِيُضِلَّ النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ إِنَّ اللَّهَ لا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ قُلْ لا أَجِدُ فِي ما أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّماً عَلى طاعِمٍ يَطْعَمُهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مَيْتَةً أَوْ دَماً مَسْفُوحاً أَوْ لَحْمَ خِنْزِيرٍ فَإِنَّهُ رِجْسٌ أَوْ فِسْقاً أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ باغٍ وَ لا عادٍ فَإِنَّ رَبَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ وَ عَلَى الَّذِينَ هادُوا حَرَّمْنا كُلَّ ذِي ظُفُرٍ وَ مِنَ الْبَقَرِ وَ الْغَنَمِ حَرَّمْنا عَلَيْهِمْ شُحُومَهُما إِلَّا ما حَمَلَتْ ظُهُورُهُما أَوِ الْحَوايا أَوْ مَا اخْتَلَطَ بِعَظْمٍ ذلِكَ جَزَيْناهُمْ بِبَغْيِهِمْ وَ إِنَّا لَصادِقُونَ ۱۴۱-۱۴۶

الأعراف: وَ لَقَدْ مَكَّنَّاكُمْ فِي الْأَرْضِ وَ جَعَلْنا لَكُمْ فِيها مَعايِشَ قَلِيلًا ما تَشْكُرُونَ ۱۰

و قال تعالى: وَ كُلُوا وَ اشْرَبُوا وَ لا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبادِهِ وَ الطَّيِّباتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَياةِ الدُّنْيا خالِصَةً يَوْمَ الْقِيامَةِ كَذلِكَ نُفَصِّلُ الْآياتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ۳۱و۳۲

و قال تعالى: وَ يُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّباتِ وَ يُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبائِثَ ۱۵۷

يونس: وَ لَقَدْ بَوَّأْنا بَنِي إِسْرائِيلَ مُبَوَّأَ صِدْقٍ وَ رَزَقْناهُمْ مِنَ الطَّيِّباتِ۹۳

إبراهيم: فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَراتِ رِزْقاً لَكُمْ إلى قوله وَ سَخَّرَ لَكُمُ الْأَنْهارَ۳۲

الحجر: وَ جَعَلْنا لَكُمْ فِيها مَعايِشَ وَ مَنْ لَسْتُمْ لَهُ بِرازِقِينَ ۲۰

النحل: وَ الْأَنْعامَ خَلَقَها لَكُمْ فِيها دِفْ ءٌ وَ مَنافِعُ وَ مِنْها تَأْكُلُونَ۵

و قال تعالى: وَ إِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعامِ لَعِبْرَةً نُسْقِيكُمْ مِمَّا فِي بُطُونِهِ مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَ دَمٍ لَبَناً خالِصاً سائِغاً لِلشَّارِبِينَ وَ مِنْ ثَمَراتِ النَّخِيلِ وَ الْأَعْنابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَراً

وَ رِزْقاً حَسَناً إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیَهً لِقَوْمٍ یَعْقِلُونَ۶۶و۶۷

و قال تعالی: وَ رَزَقَکُمْ مِنَ الطَّیِّباتِ ۷۲

و قال تعالی: فَکُلُوا مِمَّا رَزَقَکُمُ اللَّهُ حَلالًا طَیِّباً وَ اشْکُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ إِنْ کُنْتُمْ إِیَّاهُ تَعْبُدُونَ إِنَّما حَرَّمَ عَلَیْکُمُ الْمَیْتَهَ وَ الدَّمَ وَ لَحْمَ الْخِنْزِیرِ وَ ما أُهِلَّ لِغَیْرِ اللَّهِ بِهِ فَمَنِ اضْطُرَّ غَیْرَ باغٍ وَ لا عادٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ وَ لا تَقُولُوا لِما تَصِفُ أَلْسِنَتُکُمُ الْکَذِبَ هذا حَلالٌ وَ هذا حَرامٌ لِتَفْتَرُوا عَلَی اللَّهِ الْکَذِبَ ۱۱۴-۱۱۶

طه: فَأَخْرَجْنا بِهِ أَزْواجاً مِنْ نَباتٍ شَتَّی کُلُوا وَ ارْعَوْا أَنْعامَکُمْ ۵۳و۵۴

و قال تعالی: کُلُوا مِنْ طَیِّباتِ ما رَزَقْناکُمْ وَ لا تَطْغَوْا فِیهِ فَیَحِلَّ عَلَیْکُمْ غَضَبِی۸۱

المؤمنون: وَ أَنْزَلْنا مِنَ السَّماءِ ماءً بِقَدَرٍ فَأَسْکَنَّاهُ فِی الْأَرْضِ وَ إِنَّا عَلی ذَهابٍ بِهِ لَقادِرُونَ فَأَنْشَأْنا لَکُمْ بِهِ جَنَّاتٍ مِنْ نَخِیلٍ وَ أَعْنابٍ لَکُمْ فِیها فَواکِهُ کَثِیرَهٌ وَ مِنْها تَأْکُلُونَ وَ شَجَرَهً تَخْرُجُ مِنْ طُورِ سَیْناءَ تَنْبُتُ بِالدُّهْنِ وَ صِبْغٍ لِلْآکِلِینَ وَ إِنَّ لَکُمْ فِی الْأَنْعامِ لَعِبْرَهً نُسْقِیکُمْ مِمَّا فِی بُطُونِها وَ لَکُمْ فِیها مَنافِعُ کَثِیرَهٌ وَ مِنْها تَأْکُلُونَ۱۸-۲۱

لقمان: أَ لَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَکُمْ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الْأَرْضِ وَ أَسْبَغَ عَلَیْکُمْ نِعَمَهُ ظاهِرَهً وَ باطِنَهً ۲۰

التنزیل: أَ وَ لَمْ یَرَوْا أَنَّا نَسُوقُ الْماءَ إِلَی الْأَرْضِ الْجُرُزِ فَنُخْرِجُ بِهِ زَرْعاً تَأْکُلُ مِنْهُ أَنْعامُهُمْ وَ أَنْفُسُهُمْ أَ فَلا یُبْصِرُونَ ۲۷

فاطر: وَ مِنْ کُلٍّ تَأْکُلُونَ لَحْماً طَرِیًّا۱۲

یس: وَ أَخْرَجْنا مِنْها حَبًّا فَمِنْهُ یَأْکُلُونَ إلی قوله تعالی لِیَأْکُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ وَ ما عَمِلَتْهُ أَیْدِیهِمْ أَ فَلا یَشْکُرُونَ سُبْحانَ الَّذِی خَلَقَ الْأَزْواجَ کُلَّها مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ وَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ مِمَّا لا یَعْلَمُونَ۳۳-۳۵

المؤمنین: اللَّهُ الَّذِی جَعَلَ لَکُمُ الْأَنْعامَ لِتَرْکَبُوا مِنْها وَ مِنْها تَأْکُلُونَ وَ لَکُمْ فِیها مَنافِعُ وَ لِتَبْلُغُوا عَلَیْها حاجَهً فِی صُدُورِکُمْ وَ عَلَیْها وَ عَلَی الْفُلْکِ تُحْمَلُونَ۷۹و۸۰

عبس: فَأَنْبَتْنا فِیها حَبًّا وَ عِنَباً وَ قَضْباً وَ زَیْتُوناً وَ نَخْلًا وَ حَدائِقَ غُلْباً وَ فاکِهَهً وَ أَبًّا مَتاعاً لَکُمْ وَ لِأَنْعامِکُمْ ۲۷-۳۲

lt;meta info="- الَّذِی جَعَلَ لَكَمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَ السَّمَاءَ بِنَاءً وَ أَنزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَّكَمْ - . بقره / ۲۲ -

{همان [خدایی] که زمین را برای شما فرشی [گسترده]، و آسمان را بنایی [افراشته] قرار داد و از آسمان آبی فرود آورد و بدان از میوه ها رزقی برای شما بیرون آورد}

- هُوَ الَّذِی خَلَقَ لَكُم مَّا فِی الْأَرْضِ جَمِیعًا - . بقره / ۲۹ -

{اوست آن کسی که آنچه در زمین است، همه را برای شما آفرید}

- كُلُواْ وَ اشْرَبُواْ مِن رِّزْقِ اللَّهِ - . بقره / ۶۰ -

{از روزی خدا بخورید و بیاشامید}

- یَا أَیُّهَا النَّاسُ كلُواْ مِمَّا فِی الْأَرْضِ حَلَالًا طَیِّبًا وَ لَا تَتَّبِعُواْ خُطُوَاتِ الشَّیْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِینٌ - . بقره / ۱۶۸ -

{ای مردم، از آنچه در زمین است حلال و پاکیزه را بخورید، و از گام های شیطان پیروی مکنید که او دشمن آشکار شماست.} - یَا أَیُّهَا الَّذِینَ ءَامَنُواْ كُلُواْ مِن طَیِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَ اشْكُرُواْ لِلَّهِ إِن كُنتُمْ إِیَّاهُ تَعْبُدُونَ*إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَیْكُمُ الْمَیْتَةَ وَ الدَّمَ وَ لَحْمَ الْخِنزِیرِ وَ مَا أُهِلَّ بِهِ لِغَیْرِ اللَّهِ فَمَنِ اضْطُرَّ غَیْرَ بَاغٍ وَ لَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَیْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِیمٌ - . بقره / ۱۷۲ - ۱۷۳ -

{ای کسانی که ایمان آورده اید، از نعمت های پاکیزه ای که روزی شما کرده ایم، بخورید و خدا را شکر کنید اگر تنها او را می پرستید. [خداوند،] تنها مردار و خون و گوشت خوك و آنچه را که [هنگام سر بریدن] نام غیر خدا بر آن برده شده، بر شما حرام گردانیده است. [ولی] کسی که [برای حفظ جان خود به خوردن آنها] ناچار شود، در صورتی که ستمگر و متجاوز نباشد بر او گناهی نیست، زیرا خدا آمرزنده و مهربان است.}

- كُلُّ الطَّعَامِ كَانَ حِلاًّ لِّبَنِی إِسْرَ ءِیلَ إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسْرَ ءِیلُ عَلَی نَفْسِهِ مِن قَبْلِ أَن تُنَزَّلَ التَّوْرَئةُ قُلْ فَأْتُواْ بِالتَّوْرَئهِ فَاتْلُوهَا إِن كُنتُمْ صَدِقِینَ*فَمَنِ افْتَرَی عَلَی اللَّهِ الْكَذِبَ مِن بَعْدِ ذِلِك فَأُوْلَئكَ هُمُ الظَّالِمُونَ - . آل عمران / ۹۳ - ۹۴ -

{همه خوراکی ها بر فرزندان اسرائیل حلال بود، جز آنچه پیش از نزول تورات، اسرائیل [یعقوب] بر خویشتن حرام ساخته بود. بگو: «اگر [جز این است و] راست می گویید، تورات را بیاورید و آن را بخوانید.» پس کسانی که بعد از این، بر خدا دروغ بندند، آنان خود ستمکارانند.}

- أُحِلَّتْ لَكُم بَهِیمَهُ الْأَنْعَمِ إِلَّا مَا یُتْلَی عَلَیْكُمْ غَیْرَ مُحِلّیِ الصَّیْدِ وَ أَنتُمْ حُرُمٌ - . مائده / ۱ -

{برای شما [گوشت] چارپایان حلال گردیده، جز آنچه [حکمش] بر شما خوانده می شود، در حالی که نباید شکار را در حال احرام، حلال بشمرید.}

– حُرِّمَتْ عَلَيْكَمُ الْمَيْتَةُ وَ الدَّمُ وَ لَحمُ الْخِنزِيرِ وَ مَا أَهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ وَ الْمُنْخَنِقَةُ وَ الْمَوْقُوذَةُ وَ الْمُتَرَدِّيَةُ وَ النَّطِيحَةُ وَ مَا أَكلَ السَّبُعُ إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ وَ مَا ذُبِحَ عَلىَ النُّصُبِ وَ أَن تَسْتَقْسِمُواْ بِالْأَزْلَامِ ذَلِكُمْ فِسْقٌ» إلی قوله «فَمَنِ اضْطُرَّ فىِ مَخْمَصَةٍ غَيرَْ مُتَجَانِفٍ لّاِثْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ*يَسْئلُونَكَ مَا ذَا أُحِلَّ لهَُمْ قُلْ أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبَاتُ – . مائده / ۳ – ۴ –

{بر شما حرام شده است: مردار، و خون، و گوشت خوک، و آنچه به نام غیر خدا کشته شده باشد، و [حیوان حلال گوشتِ] خفه شده، و به چوب مرده، و از بلندی افتاده، و به ضربِ شاخ مرده، و آنچه درنده از آن خورده باشد– مگر آنچه را [که زنده دریافته و خود] سر ببرید– و [همچنین] آنچه برای بتان سر بریده شده، و [نیز] قسمت کردن شما [چیزی را] به وسیله تیرهای قرعه این [کارها همه] نافرمانی [خدا] ست} تا این سخن خداوند {و هر کس دچار گرسنگی شود، بی آنکه به گناه متمایل باشد [اگر از آنچه منع شده است بخورد]، بی تردید، خدا آمرزنده مهربان است. از تو می پرسند: چه چیزی برای آنان حلال شده است؟ بگو: «چیزهای پاکیزه برای شما حلال گردیده»}

– الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبَاتُ وَ طَعَامُ الَّذِينَ أُوتُواْ الْكِتَابَ حِلٌّ لَّكمُ ْوَ طَعَامُكُمْ حِلٌّ لهَُّمْ – . مائده / ۵ –

{امروز چیزهای پاکیزه برای شما حلال شده، و طعام کسانی که اهل کتابند برای شما حلال، و طعام شما برای آنان حلال است.}

– يَا أَيهَُّا الَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تحُرِّمُواْ طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ وَ لَا تَعْتَدُواْ إِنَّ اللَّهَ لَا يحُِبُّ الْمُعْتَدِينَ*وَ كلُواْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا وَ اتَّقُواْ اللَّهَ الَّذِى أَنتُم بِهِ مُؤْمِنُونَ – . مائده / ۸۷ – ۸۸ –

{ای کسانی که ایمان آورده اید، چیزهایِ پاکیزه ای را که خدا برای [استفاده] شما حلال کرده، حرام مشمارید و از حدّ مگذرید، که خدا از حدّ گذرندگان را دوست نمی دارد. و از آنچه خداوند روزیِ شما گردانیده، حلال و پاکیزه را بخورید، و از آن خدایی که بدو ایمان دارید پروا دارید.}

– لَيْسَ عَلىَ الَّذِينَ ءَامَنُواْ وَ عَمِلُواْ الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعِمُواْ إِذَا مَا اتَّقَواْ وَّ ءَامَنُواْ وَ عَمِلُواْ الصَّالِحَاتِ ثُمَّ اتَّقَواْ وَّ ءَامَنُواْ ثُمَّ اتَّقَواْ وَّ أَحْسَنُواْ وَ اللَّهُ يحُِبُّ الْمُحْسِنِينَ – . مائده / ۹۳ –

{بر کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، گناهی در آنچه [قبلًا] خورده اند نیست، در صورتی که تقوا پیشه کنند و ایمان بیاورند و کارهای شایسته کنند سپس تقوا پیشه کنند و ایمان بیاورند آن گاه تقوا پیشه کنند و احسان نمایند، و خدا نیکوکاران را دوست می دارد.}

– قُل لَّا يَسْتَوِى الْخَبِيثُ وَ الطَّيِّبُ وَ لَوْ أَعْجَبَكَ كَثرَْةُ الْخَبِيثِ فَاتَّقُواْ اللَّهَ يَأُوْلىِ الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ – . مائده / ۱۰۰ –

{بگو: «پلید و پاک یکسان نیستند، هر چند کثرت پلید [ها] تو را به شگفت آوَرَد. پس ای خردمندان، از خدا پروا کنید، باشد که رستگار شوید.»}

– وَ مَا لَكُمْ أَلَّا تَأْكُلُواْ مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ قَدْ فَصَّلَ لَكُم مَّا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ إِلَّا مَا اضْطُرِرْتُمْ إِلَيْهِ وَ إِنَّ كَثِيرًا لَّيُضِلُّونَ بِأَهْوَائهِم بِغَيرِْ

عِلْمٍ إِنَّ رَبَّکَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُعْتَدِينَ - . انعام / ۱۱۹ -

{و شما را چه شده است که از آنچه نام خدا بر آن برده شده است نمی خورید؟ با اینکه [خدا] آنچه را بر شما حرام کرده- جز آنچه بدان ناچار شده اید- برای شما به تفصیل بیان نموده است. و به راستی، بسیاری [از مردم، دیگران را] از روی نادانی، با هوس های خود گمراه می کنند. آری، پروردگار تو به [حال] تجاوزکاران داناتر است.}

- وَ هُوَ الَّذِی أَنشَأَجَنَّاتٍ مَّعْرُوشَاتٍ وَ غَيْرَ مَعْرُوشَاتٍ وَ النَّخْلَ وَ الزَّرْعَ مخْتَلِفًا أُكُلُهُ وَ الزَّيْتُونَ وَ الرُّمَّانَ مُتَشَبهًا وَ غَيرَ مُتَشَبِهٍ كُلُواْ مِن ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَ ءَاتُواْ حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ وَ لَا تُسرِفُواْ إِنَّهُ لَا يحِبُّ الْمُسرِفِينَ*وَ مِنَ الْأَنْعَمِ حَمُولَةً وَ فَرْشًا كُلُواْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ وَ لَا تَتَّبِعُواْ خُطُوَاتِ الشَّيْطَنِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ*ثَمَنِيَهَ أَزْوَاجٍ مِّنَ الضَّأْنِ اثْنَينْ ِ وَ مِنَ الْمَعْزِ اثْنَينْ ِ قُلْ ءَالذَّكَرَيْنِ حَرَّمَ أَمِ الْأُنثَيَينْ ِ أَمَّا اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ أَرْحَامُ الْأُنثَيَينْ ِ نَبِّونی بِعِلْمٍ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ*وَ مِنَ الْابِلِ اثْنَينْ ِ وَ مِنَ الْبَقَرِ اثْنَينْ ِ قُلْ ءَالذَّكَرَيْنِ حَرَّمَ أَمِ الْأُنثَيَينْ ِ أَمَّا اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ أَرْحَامُ الْأُنثَيَينْ ِ أَمْ كُنتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ وَصَّئكُمُ اللَّهُ بِهَذَا فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلىَ اللَّهِ كَذِبًا لِّيُضِلَّ النَّاسَ بِغَيرْ ِ عِلْمٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يهْدِى الْقَوْمَ الظَّلِمِينَ*قُل لَّا أَجِدُ فىِ مَا أُوحِىَ إِلیَ َّ مُحَرَّمًا عَلىَ طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ إِلَّا أَن يَكُونَ مَيْتَةً أَوْ دَمًا مَّسْفُوحًا أَوْ لَحْمَ خِنزِيرٍ فَإِنَّهُ رِجْسٌ أَوْ فِسْقًا أُهِلَّ لِغَيرْ ِ اللَّهِ بِهِ فَمَنِ اضْطُرَّ غَيرَْ بَاغٍ وَ لَا عَادٍ فَإِنَّ رَبَّکَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ*وَ عَلىَ الَّذِينَ هَادُواْ حَرَّمْنَا كُلَّ ذِى ظُفُرٍ وَ مِنَ الْبَقَرِ وَ الْغَنَمِ حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ شُحُومَهُمَا إِلَّا مَا حَمَلَتْ ظُهُورُهُمَا أَوِ الْحَوَايَا أَوْ مَا اخْتَلَطَ بِعَظْمٍ ذَلِک جَزَيْنَاهُم بِبَغْيِهِمْ وَ إِنَّا لَصَادِقُونَ - . انعام / ۱۴۱ - ۱۴۶ -

{و اوست کسی که باغ هایی با داربست و بدون داربست، و خرمابن، و کشت زار با میوه های گوناگون آن، و زیتون، و انار، شبیه به یکدیگر و غیر شبیه پدید آورد. از میوه آن- چون ثمر داد- بخورید، و حق [بینوایان از] آن را روز بهره برداری از آن بدهید، و [لی] زیاده روی مکنید که او اسراف کاران را دوست ندارد. و [نیز] از دام ها، حیوانات بارکش و حیوانات کرک و پشم دهنده را [پدید آورد]. از آنچه خدا روزیتان کرده است بخورید، و از پی گام های شیطان مروید که او برای شما دشمنی آشکار است.

هشت فرد [آفرید و بر شما حلال کرد]: از گوسفند دو تا، و از بز دو تا. بگو: «آیا [خدا] نرها [ی آنها] را حرام کرده یا ماده را؟ یا آنچه را که رحم آن دو ماده در بر گرفته است؟» اگر راست می گویید، از روی علم، به من خبر دهید.» و از شتر دو، و از گاو دو. بگو: «آیا [خدا] نرها [ی آنها] را حرام کرده یا ماده ها را؟ یا آنچه را که رحم آن دو ماده در بر گرفته است؟ آیا وقتی خداوند شما را به این [تحریم] سفارش کرد حاضر بودید؟» پس کیست ستمکارتر از آن کس که بر خدا دروغ بندد، تا از روی نادانی، مردم را گمراه کند؟ آری، خدا گروه ستم کاران را راهنمایی نمی کند. بگو: «در آنچه به من وحی شده است، بر خورنده ای که آن را می خورد هیچ حرامی نمی یابم، مگر آنکه مردار یا خونِ ریخته یا گوشت خوک باشد که اینها همه پلیدند. یا [قربانیی که] از روی نافرمانی، [به هنگام ذبح] نام غیر خدا بر آن برده شده باشد. پس کسی که بدون سرکشی و زیاده خواهی [به خوردن آنها] ناچار گردد، قطعاً پروردگار تو آمرزنده مهربان است. و بر یهودیان، هر [حیوان] چنگال داری را حرام کردیم، و از گاو و گوسفند، پیه آن دو را بر آنان حرام کردیم، به استثنای پیه هایی که بر پشت آن دو یا بر روده هاست یا آنچه با استخوان درآمیخته است. این [تحریم] را به سزای ستم کردنشان، به آنان کیفر دادیم، و ما البتّه راستگوییم.}

- وَ لَقَدْ مَكَّنَّاكُمْ فىِ الْأَرْضِ وَ جَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ - . اعراف / ۱۰ -

{و قطعاً شما را در زمین قدرت عمل دادیم، و برای شما در آن، وسایل معیشت نهادیم، [اما] چه کم سپاسگزاری می کنید.}

- وَ كُلُواْ وَ اشرَبُواْ وَ لَا تُسرِفُواْ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسرِفِينَ*قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِىَ لِلَّذِينَ ءَامَنُواْ فىِ الْحَيَوةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَهِ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْاَيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ - . اعراف / ۳۱ -۳۲ -

{و بخورید و بیاشامید و[لی] زیاده روی مکنید که او اسراف کاران را دوست نمی دارد. [ای پیامبر] بگو: «زیورهایی را که خدا برای بندگانش پدید آورده، و [نیز] روزی های پاکیزه را چه کسی حرام گردانیده؟» بگو: «این [نعمت ها] در زندگی دنیا برای کسانی است که ایمان آورده اند و روز قیامت [نیز] خاصّ آنان می باشد.» این گونه آیات [خود] را برای گروهی که می دانند به روشنی بیان می کنیم.}

- وَ يُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَ يُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائثَ - . اعراف / ۱۵۷ -

{و برای آنان چیزهای پاکیزه را حلال و چیزهای ناپاک را بر ایشان حرام می گرداند}

- وَ لَقَدْ بَوَّأْنَا بَنىِ إِسْرَءِيلَ مُبَوَّأَ صِدْقٍ وَ رَزَقْنَاهُم مِّنَ الطَّيِّبَاتِ - . يونس / ۹۳ -

{به راستی ما فرزندان اسرائیل را در جایگاه [های] نیکو منزل دادیم، و از چیزهای پاکیزه به آنان روزی بخشیدیم}

- فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَّكُمْ وَ سَخَّرَ لَكُمُ الْفُلْكَ لِتَجْرِىَ فىِ الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَ سَخَّرَ لَكُمُ الْأَنْهَارَ - . ابراهيم / ۳۲ -

{و به وسیله آن از میوه ها برای شما روزی بیرون آورد، و کشتی را برای شما رام گردانید تا به فرمان او در دریا روان شود، و رودها را برای شما مسخّر کرد.}

- وَ جَعَلْنَا لَكمُ ْفِيهَا مَعَايِشَ وَ مَن لَّسْتُمْ لَهُ بِرَازِقِينَ - . حجر / ۲۰ -

{و برای شما و هر کس که شما روزی دهنده او نیستید، در آن وسایل زندگی قرار دادیم.}

- وَ الْأَنْعَامَ خَلَقَهَا لَكُمْ فِيهَا دِفْ ءٌ وَ مَنَافِعُ وَ مِنْهَا تَأْكُلُونَ - . نحل / ۵ -

{و چارپایان را برای شما آفرید: در آنها برای شما [وسیله] گرمی و سودهایی است، و از آنها می خورید.}

- وَ إِنَّ لَكمُ ْفىِ الْأَنْعَام لَعِبرَةً نُّسْقِيكمُ مِّمَّا فىِ بُطُونِهِ مِن بَيْنِ ِفَرْثٍ وَ دَم لَّبَنًا خَالِصًا سَائغًا لِلشَّارِبِينَ*وَ مِن ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَ الْأَعْنَابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَرًا وَ رِزْقًا حَسَنًا إِنَّ فىِ ذٰلِك لَاَيَةً لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ - . نحل / ۶۶ - ۶۷ -

{و در دام ها قطعاً برای شما عبرتی است: از آنچه در [لابلای] شکم آنهاست، از میان سرگین و خون، شیری ناب به شما می نوشانیم که برای نوشندگان گواراست. و از میوه درختان خرما و انگور، باده مستی بخش و خوراکی نیکو برای خود می گیرید. قطعاً در این [ها] برای مردمی که تعقل می کنند نشانه ای است.}

- وَ رَزَقَكَم مِّنَ الطَّيِّبَاتِ - . نحل / ۷۲ -

{و از چیزهای پاکیزه به شما روزی بخشید.}

- فَكلُواْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا وَ اشْكُرُواْ نِعْمَتَ اللَّهِ إِن كُنتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ*إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَ الدَّمَ وَ لَحْمَ الْخِنزِيرِ وَ مَا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَ لَا عَادٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ*وَ لَا تَقُولُواْ لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ الْكَذِبَ هَذَا حَلَالٌ وَ هَذَا حَرَامٌ لِّتَفْتَرُواْ عَلىَ اللَّهِ الْكَذِبَ - . نحل / ۱۱۴ - ۱۱۶ -

{پس، از آنچه خدا شما را روزی کرده است، حلال [و] پاکیزه بخورید، و نعمت خدا را- اگر تنها او را می پرستید- شکر گزارید. جز این نیست که [خدا] مردار و خون و گوشت خوک و آنچه را که نام غیر خدا بر آن برده شده حرام گردانیده است. [با این همه،] هر کس که [به خوردن آنها] ناگزیر شود، و سرکش و زیاده خواه نباشد، قطعاً خدا آمرزنده مهربان است. و برای آنچه زبان شما به دروغ می پردازد، مگویید: «این حلال است و آن حرام» تا بر خدا دروغ بندید.}

- فَأَخْرَجْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِّن نَّبَاتٍ شَتىَ*كُلُواْ وَ ارْعَوْاْ أَنْعَامَكُمْ - . طه / ۵۳ - ۵۴ -

{پس به وسیله آن رُستنی های گوناگون، جفت جفت بیرون آوردیم. بخورید و دام هایتان را بچرانید.}

- كُلُواْ مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَ لَا تَطْغَوْاْ فِيهِ فَيَحِلَّ عَلَيْكمُ غَضَبىِ - . طه / ۸۱ -

{از خوراکی های پاکیزه ای که روزی شما کردیم، بخورید و [لی] در آن زیاده روی مکنید که خشم من بر شما فرود آید.}

- وَ أَنزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءَ بِقَدَرٍ فَأَسْكَنَّاهُ فىِ الْأَرْضِ وَ إِنَّا عَلىَ ذَهَابِ بِهِ لَقَادِرُونَ*فَأَنشَأْنَا لَكمُ بِهِ جَنَّاتٍ مِّن نَّخِيلٍ وَ أَعْنَابٍ لَّكمُ فِيهَا فَوَاكِهُ كَثِيرَةٌ وَ مِنهَْا تَأْكُلُونَ*وَ شَجَرَةً تخَْرُجُ مِن طُورِ سَيْنَاءَ تَنبُتُ بِالدُّهْنِ وَ صِبْغٍ لِّلْآكِلِينَ*وَ إِنَّ لَكمُ فىِ الْأَنْعَامِ لَعِبرَْةً نُّسْقِيكُم مِّمَّا فىِ بُطُونهَِا وَ لَكمُ فِيهَا مَنَافِعُ كَثِيرَةٌ وَ مِنهَْا تَأْكُلُونَ - . مؤمنون / ۱۸ - ۲۱ -

{و از آسمان، آبی به اندازه [معین] فرود آوردیم، و آن را در زمین جای دادیم، و ما برای از بین بردن آن مسلماً تواناییم. پس برای شما به وسیله آن باغ هایی از درختان خرما و انگور پدیدار کردیم که در آنها برای شما میوه های فراوان است و از آنها می خورید. و از طور سینا درختی برمی آید که روغن و نان خورشی برای خورندگان است. و البته برای شما در دام ها [ی گلّه درس] عبرتی است: از [شیری] که در شکم آنهاست، به شما می نوشانیم، و برای شما در آنها سودهای فراوان است و از آنها می خورید.} - أَ لَمْ تَرَوْاْ أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُم مَّا فىِ السَّمَاوَاتِ وَ مَا فىِ الْأَرْضِ وَ أَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَ بَاطِنَةً - . لقمان / ۲۰ -

{آیا ندانسته اید که خدا آنچه را که در آسمآنها و آنچه را که در زمین است، مسخّر شما ساخته و نعمت های ظاهر و باطن خود را بر شما تمام کرده است؟}

- أَوَ لَمْ يَرَوْاْ أَنَّا نَسُوقُ الْمَاءَ إِلىَ الْأَرْضِ الْجُرُزِ فَنُخْرِجُ بِهِ زَرْعًا تَأْكُلُ مِنْهُ أَنْعَمُهُمْ وَ أَنفُسُهُمْ أَفَلَا يُبْصِرُونَ - . سجده / ۲۷ -

{آیـا ننگریسـته انـد کـه مـا بـاران را بـه سـوی زمینِ بـایر می رانیم، و به وسـیله آن کِشـته ای را برمی آوریم که دام هایشـان و خودشان از آن می خورند؟ مگر نمی بینند؟}

- وَ مِن كُل تَأْكُلُونَ لَحْمًا طَرِيًّا - . فاطر / ۱۲ -

{و از هر یک گوشتی تازه می خورید.}

- وَ أَخْرَجْنَا مِنهْا حَبًّا فَمِنْهُ يَأْكُلُونَ*وَ جَعَلْنَا فِيهَا جَنَّاتٍ مِّن نخِّيلٍ وَ أَعْنَابٍ وَ فَجَّرْنَا فِيهَا مِنَ عيون*لِيَأْكُلُواْ مِن ثَمَرِهِ وَ مَا عَمِلَتْهُ أَيْدِيهِمْ أَفَلَا يَشْكُرُونَ*سُبْحَانَ الَّذِى خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُنبِتُ الْأَرْضُ وَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَ مِمَّا لَا يَعْلَمُونَ - . يس / ۳۳ - ۳۶ -

{و دانه از آن برآوردیم که از آن می خورند. و در آن [زمین] باغ هایی از درختان خرما و تاک قرار دادیم و چشـمه ها در آن روان کردیم. تا از میوه آن و [از] کارکردِ دست هایِ خودشان بخورند، آیا باز [هم] سپاس نمی گزارند؟ پاک [خدایی] که از آنچه زمین می رویاند و [نیز] از خودشان و از آنچه نمی دانند، همه را نر و ماده گردانیده است.}

- اللَّهُ الَّذِى جَعَلَ لَكُمُ الْأَنْعَامَ لِترْكَبُواْ مِنهَا وَ مِنهَا تَأْكُلُونَ*وَ لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ وَ لِتَبْلُغُواْ عَلَيهَا حَاجَةً فِي صُدُورِكُمْ وَ عَلَيْهَا وَ عَلىَ الْفُلْكِ تُحْمَلُونَ - . غافر / ۷۹ - ۸۰ -

{خدا [همان] کسی است که چهارپایان را برای شما پدید آورد تا از برخی از آنها سواری گیرید و از برخی از آنها بخورید. و در آنهـا برای شـما سودهاست تا با [سوار شـدن بر] آنها به مقصودی که در دل هایتان است برسـید، و بر آنها و بر کشتی حمل می شوید.}

- فَأَنبَتْنَا فِيهَا حَبًّا*وَ عِنَبًا وَ قَضْبًا*وَ زَيْتُونًا وَ نخْلًا*وَ حَدَائقَ غُلْبًا*وَ فَاكِهَةً وَ أَبًّا*مَّتَاعًا لَّكُم وَ لِأَنْعَامِكُم - . عبس / ۲۷ - ۳۲ -

{پس در آن، دانه رویانیـدیم. و انگور و سبزی، و زیتون و درخت خرما، و باغ های انبوه، و میوه و چراگاه، [تا وسـیله] اسـتفاده شما و دام هایتان باشد.}

**[ترجمه]

تفسير

الَّذِى جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِراشاً یـدل علی جواز الانتفاع بالأرض علی أی وجه کان من السـکنی و الزراعه و العماره و حفر الأنهار و إجراء القنوات و غیرها من وجوه الانتفاعات إلا ما أخرجه الدلیل.

و قوله رِزْقاً لَكُمْ (۱) یـدل علی حلیه جمیع الثمرات و بیعها و سائر الانتفاعات و لکم صـفه رزقا إن أرید به المرزوق و مفعول له إن أرید به المصدر کأنه قال رزقه إیاکم و یدل تتمه الآیه علی وجوب شکر المنعم هُوَ الَّذِى خَلَقَ لَكُمْ ما فِى الْأَرْضِ جَمِيعاً امتن سبحـانه علی عباده بخلق جمیع ما فی الأرض لهم و هـذا یـدل علی صـحه انتفاعهم بکل ما فیها من وجوه المصالحه إذا خلا عن المفسـده و منه یسـتدل علی أن الأصـل فی الأشـیاء الإباحه إذ هی مباحه لمن خلقت له و قیل الامتنان بخلق الجمیع یقتضـی حل

الجمیع و أن لکل شی ء منها فائده و نفعا و ما یقال من أن ما لا نفع به کالسم و العقرب و بعض الحشرات خارج عن ذلک ففیه نظر و أن عدم الوجدان لا یدل علی عدم الوجود و وجود ضرر فی شی ء لا یدل علی انتفاء النفع فیه أ لا تری أن المأکولات الطیبه تضر المریض غایه المضره و من تأمل فی حکمته تعالی لم یتجاسر بمثل هذا المقال فلعل المراد أن لیس فی الخلق ما هو ضرر محض خال عن النفع بل إنما فیه من جهه ضررا و جهه خلا من ذلک الوجه من المنفعه لا یقع به امتنان من تلک الجهه بل الامتنان من جهه النفع مع الخلو عن الضرر و الطیب فی بعض الآیات إشاره إلی ذلک کما فسره الطبرسی أن المراد الطاهر من کل شبهه خبث و ضرر و الله أعلم انتهی.

و قال البیضاوی معنی لَکُمْ لأجلکم و انتفاعکم فی دنیاکم باستنفاعکم بها فی مصالح أبدانکم بوسط أو غیر وسط أو دینکم بالاستدلال و الاعتبار و التعرف بما یلائمها من لذات الآخره و آلامها فهو یقتضی إباحه الأشیاء النافعه و لا یمنع اختصاص بعضها ببعض لأسباب عارضه فإنه یدل علی أن الکل للکل لا أن کل

ص: ۹۶

۱- ۱. قوله:« جعل لکم» و« رزقا لکم» و أمثالهما تدلّ علی أن ما فی الأرض یعم کل فرد من الإنسان و انهم مشترکون فیه بالسویه علی الأصل، إلا ما اخرج بالدلیل.

واحد لکل واحد و ما یعم کل ما فی الأرض لا الأرض إلا إذا أرید به جهه السفل کما یراد بالسماء جهه العلو و جمیعا حال من الموصول الثانی کُلُوا وَ اشْرَبُوا ظاهر الخطاب لبنی إسرائیل فالمراد ما رزقهم الله من المن و السلوی و العیون و یمکن الاستدلال علی العموم بوجه لا یخلو من تکلف (۱).

یا أَیُّهَا النَّاسُ کُلُوا مِمَّا فِی الْأَرْضِ قال الطبرسی رحمه الله عن ابن عباس أنها نزلت فی ثقیف و خزاعه و بنی عامر بن صعصعه و بنی مدلج لما حرموا علی أنفسهم من الحَرْث و الأَنعام و البَحِیره و السَّائبه و الْوَصِیله(۲).

و قال قدس سره اختلف الناس فی المآکل و المنافع لا ضرر علی أحد فیها(۳)

فمنهم من ذهب إلی أنها علی الحظر(۴) و منهم من ذهب إلی أنها علی الإباحه و اختاره المرتضی رحمه الله و منهم من وقف بین الأمرین و جوز کل واحد منهما و هذه الآیه داله علی إباحه المآکل إلا ما دل الدلیل علی حظره فجاءت مؤکده لما فی العقل انتهی (۵).

و المراد بالأکل إما خصوص الأکل اللغوی أو مطلق الانتفاع فإنه مجاز شائع و الحلال هو الجائز من أفعال العباد و نظیره المباح و الطیب یقال لمعان الأول ما حلله الشارع. الثانی ما کان طاهرا. الثالث ما خلا عن الأذی فی النفس و البدن. الرابع ما یستلذه الطبع المستقیم و لا یتنفر عنه. الخامس ما لم یکن فیه جهه قبح توجب المنع عنه کما نفهم من أکثر موارد استعماله و ستعرفه و الخطاب هنا عام لجمیع المکلفین من بنی آدم

۱- ۱. أنوار التنزیل.

۲- ۲. مجمع البیان ۱: ۲۵۲ فیه: و الوصیله فنهاهم اللّه عن ذلک.

۳- ۳. فی المصدر: و المنافع التی لا ضرر علی أحد فیها.

۴- ۴. الحظر: المنع.

۵- ۵. مجمع البیان ۱: ۲۵۲.

و الأـمر فى كُلُوا للإباحه و لما كان فى المأكول ما يحرم و ما يحل بين ما يجب أن يكون عليه من الصـفه فقال حَلالًا و قيل الأمر للوجوب نظرا إلى مراعاه القيـد طَيِّباً قيل هو الحلال أيضا جمع بينهما لاختلاف اللفظين تأكيـدا و قيل ما تستطيبونه و تلـذونه فى العاجل و الآجل و فى الكشاف و الجوامع طاهرا من كل شـبهه قيل و لا يبعـد على تقدير مفعوليه حَلالًا و حاليته أن يراد بالحلال ما خلا من جهه الحظر بحسب ذاته و أحواله الغالبه و الطيب ما خلا من جهه الحظر من كل وجه (۱).

و أقول على تقـدير حـاليه الطيب و حمل الأمر على الرجحان الأظهر أن يكون الحلال للاحتراز عن الحرام و الطيب للاحتراز عن الشـبهات ثم قوله حَلالًا إما مفعول كلوا و من حينئـذ ابتـدائيه أو بيانيه و ظاهر الكشاف أنها تبعيضـيه و منع منه التفتازانى لأن من التبعيضيه فى موقع المفعول أى كلوا بعض ما فى الأرض.

قال فإن قيل لم لا يجوز أن يكون حالا من حلالا قلنا لأن كون من التبعيضـيه ظرفا مستقرا و كون اللغو حالا مما لا تقول به النحاه و قيل فيه نظر لأن كون من التبعيضـيه فى موضع المفعول ليس معناه أنه مفعول به من حيث الإعراب مغن عن المفعول به بل إنما يتحد مع المفعول به انتهى.

أو حـال من المفعول و هو مِمَّا فِي الْأَرْضِ فيكون المراد بمـا فى الأرض المأكولات المحلله أو صـفه مصـدر محـذوف أى كلوا أكلا حلالا و من للتبعيض أو ابتدائيه إما كونه مفعولا له أو تميزا كما زعم بعضهم فغير واضح و طيبا مثل حلالا أو صفته.

أقول

هـذا ما ذكره القوم و الأظهر عنـدى أن حلالا و طيبا للتأكيـد لا للتقييـد سواء جعلا حالين مؤكـدتين أو غيره لأن التقييد مع حمل الأمر على الإباحه كما ذكره الأكثر يجعل الكلام خاليا عن الفائده إذ حاصـله حينئذ أحل لكم ما أحل لكم إذ يجوز لكم الانتفاع بما أحل لكم.

فإن قيل كيف يستقيم هذا مع أنه معلوم أن ما فى الأرض مشتمل على

۱- ۱. تفسير الكشّاف:

محرمات كثيره قلنا إذا حملنا من على التبعيض لا يرد ذلك و أيضا يمكن أن يكون هذا قبل تحريم ما حرم من الأشياء فإنه يظهر من بعض الأخبار أنه لم يجب قبل الهجره شیء سوى الشهادتين و ما يتبعهما من العقائد و لم يحرم سوى الشرك و إنكار النبوه و ما يلزمهما و بعد الهجره نزلت الواجبات و المحرمات تدريجا على أنه يمكن أن يكون عاما مخصصا كما فی سائر العمومات فتدل على حل ما فی الأرض جميعا إلا ما أخرجه الدليل.

و قيل يظهر من عمومات الخطاب حل المحللات للكفار و الفساق أيضا و جواز إعطائهم منها إلا ما دل على المنع منه دليل وَ لا تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّيْطانِ أی لا تتبعوا وساوس الشيطان فی تحريم ما أحل الله أو فی ترک شكر ما أنعم الله و يؤيد الأول قوله وَ أَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ

وَ رُوِیَ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ وَ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عليهما السلام: أَنَّ خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ الْحَلْفُ بِالطَّلَاقِ وَ النَّذْرُ فِی الْمَعَاصِی وَ كُلُّ يَمِينٍ بِغَيْرِ اللَّهِ (۱).

أقول

يحتمل أن يكون المراد الحلف و النذر على تحريم المحللات بقرينه صدر الآيه.

و قيل فی هذا النهی تنبيه على أن المراد بحلالا فی الأمر التقييد لا إطلاق حل ما فی الأرض و المأكول منه أو الأكل و هو يعم مخالفه الأمر بالتعدی إلى أكل غير الحلال و باجتناب أكل الحلال و فعل غير ذلک من المحرمات انتهى و ضعفه ظاهر مما ذكرنا يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُلُوا مِنْ طَيِّباتِ ما رَزَقْناكُمْ مضمون صدر الآيه قريب مما تقدم إلا أنها خاصه باعتبار الخطاب للمؤمنين و قيل الأمر للترغيب أو لإباحه أكل ما يستلذه المؤمنون و يستطيبونه و يعدونه طيبا لا خبيثا ينفر عنه الطبع و يجزم العقل بقبح أكله مثل الدم و البول و المنی و الحشرات و غيرها فيفهم منه كونه طاهرا أيضا إذ النجس خبيث و ليس مما يعدونه طيبا فهو فی الدلاله على

۱- ۱. مجمع البيان ۲: ۲۵۲.

إباحه جميع ما يعده العقل طيبا و لا يجد فيه ضررا و خبثا مما يسمى رزقا لبنى آدم أى ينتفع به فى الأكل أصرح مما تقدم ففهم كون الأشياء على أصل الحليه منها أولى.

أقول

على سياق ما قدمنا يكون الحاصل كلوا مما لم يدل دليل شرعى على تحريمه فيما رزقناكم و مكناكم من التصرف فيه أو مما لم يكن فيه جهه قبح واقعى فيرجع إلى الأول لأنه يعلم ذلك ببيان الشارع أو مما لم يكن مضرا بالنفس و البدن أو مما يستلذه الطبع المستقيم و لا- يتنفر عنه إما بناء على الغالب من أنه لا يرغب إلى غير ذلك أو بناء على أن سياق الآيه مشتمل على الامتنان و عمده الامتنان به لا- بما تتنفر الطباع عنه أو لمرجوحيه أكل الخبائث غير المحرمه بناء على أن الأمر للإباحه الصرفه أو لرجحان التصرف فى الطيبات و أكلها بناء على أن الأمر للاستحباب.

و بالجمله يشكل الاستدلال بأمثاله على تحريم ما تتنفر عنه عامه الطباع.

و قال الرازى اعلم أن الأكل قد يكون واجبا و ذلك عند دفع الضرر و قد يكون مندوبا و ذلك أن الضيف قد يمتنع من الأكل إذا انفرد و ينبسط إذا سوعد فهذا مندوب و قد يكون مباحا إذا خلا عن هذه العوارض و الأصل فى الشى ء أن يكون خاليا عن العوارض فلا جرم كان مسمى الأكل مباحا و إذا كان الأمر كذلك كان الأمر كذلك.

ثم قال احتج الأصحاب أن الرزق قد يكون حراما بقوله مِنْ طَيِّباتِ ما رَزَقْناكُمْ بأن الطيب هو الحلال فلو كان كل رزق حلالا لكان المعنى كلوا من محللات ما حللنا لكم فيكون تكرارا و هو خلاف الأصل و أجابوا عنه بأن الطيب فى اللغه عباره المستلذ المستطاب و لعل أقواما ظنوا أن التوسع فى المطاعم و الاستكثار من طيباتها ممنوع منه فأباح الله تعالى ذلك بقوله كلوا من لذائذ ما أحللنا لكم فكان تخصيصه بالذكر لهذا المعنى انتهى (۱).

۱- ۱. تفسير الرازىّ.

و مضمون باقی الآیه تعلیق وجوب الشکر لله علی عبادتهم إیاه و تلخیصه أن العباده له إن کانت واجبه علیکم لأنه إلهکم فالشکر له أیضا واجب علیکم فإنه منعم محسن إلیکم کذا ذکره الطبرسی (۱) رحمه الله و قال الرازی فیه وجوه أحدها و اشکروا الله إن کنتم عارفین بالله و نعمه فعبر عن معرفه الله تعالی بعبادته إطلاقا لاسم الأثر علی المؤثر.

و ثانیها معناه إن کنتم تریدون أن تعبدوا الله فاشکروه فإن الشکر رئیس العبادات.

و ثالثها و اشکروا الله الذی رزقکم هذه النعمه إن کنتم إیاه تعبدون أی إن صح أنکم تخصونه بالعباده و تقرون أنه هو سبحانه إلهکم لا غیر انتهی (۲).

و أقول یحتمل أن یکون الغرض أن شکرکم إنما یصح و یستقیم بترک الشرک و إخلاص العباده له تعالی.

إِنَّما حَرَّمَ عَلَیْکُمُ الْمَیْتَهَ کان هذه الآیه کالاستثناء عن عموم ما تقدم أو أنه سبحانه لما أمر فی الآیه بأکل الطیبات بین فی هذه الآیه الخبائث لیعلم أن ما سواها من الطیبات و إنما علی المشهور بین أهل العربیه و الأصولیین للحصر فیدل علی حصر المحرمات من المأکولات فی هذه الأشیاء فهی حجه فی حل ما سواها إلا ما أخرجه الدلیل.

و قال البیضاوی المراد قصر الحرمه علی ما ذکر مما استحلوه لا مطلقا أو قصر حرمته علی حال الاختیار کأنه قیل إنما حرم علیکم هذه الأشیاء ما لم تضطروا إلیها انتهی (۳).

و یمکن أن یکون التحریم فی هذا الوقت مقصورا علی ما ذکر فحرم بعد ذلک غیرها کما مر و الأول من المحرمات فی تلک الآیه المیته و هی علی المشهور ما فارقه

ص: ۱۰۱

۱- ۱. مجمع البیان ۲: ۲۵۲.

۲- ۲. تفسیر الرازیّ.

۳- ۳. أنوار التنزیل.

الروح لا ـ على وجه التـذكيه الشـرعيه و فى المجمع هى كـل مـا له نفس سائله من دواب البر و طيره مما أباح الله أكله إنسـيهما و وحشيهما(۱)

فارقه روحه من غير تذكيه و قيل الميته كل ما فارقته الحياه من دواب البر و طيره بغير تذكيه

وَ قَدْ رُوِىَ عَنِ النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله: أَنَّهُ سَمَّى الْجَرَادَ وَ السَّمَکَ مَيْتاً فَقَالَ مَيْتَتَانِ مُبَاحَتَانِ الْجَرَادُ وَ السَّمَکُ.

انتهى (۲).

و لا يبعد أن يكون إطلاق الميته على السمك و الجراد على المجاز فإن إخراج الأول من الماء و قبض الثانى تذكيتهما.

و استدل بهذه الآيه و أمثالها على حرمه جميع انتفاعات الميته إلا ما أخرجه الدليل لأن الحرمه المضافه إلى العين تفيد عرفا حرفه التصـرف فيهـا مطلقا و قيل الحرمه المضافه إلى كل عين تفيـد تحريم الانتفاع المتعارف الغالب فيه فإن المتبادر فى تحريم الميته الأكل لا سـيما ذكرها مع الـدم و لحم الخنزير و فى تحريم الأمهات الوطء و هكـذا و كان هذا أقوى و حملوا الميته عليها و على أجزائهـا التى تحـل فيهـا الحيـاه فلا تحرم ما لا تحل فيه الحياه منها إلا ما كان خبيثا على المشـهور لا لـذلك بل لكونه خبيثا على رأيهم و حمل عليه كل ما أبين من حى مما حلت فيه الحياه.

و الثانى الدم و قيد بالمسفوح لتقييده به فى الآيه الأخرى و المطلق محمول على المقيد و المسفوح هو الذى يخرج بقوه عند قطع عرق الحيوان أو ذبحه من سفحت الماء إذا صببته أى المصبوب و احترز به عما يخرج من الحيوان بتثاقل كدم السمك فلا يكون

نجسا و اختلفوا فى حرمته فقيل هو حرام لإطلاق هذه الآيه و قد عرفت جوابه و لأنه من الخبائث و قد منع ذلك و ستسمع الكلام فى الخبائث و حرمتها.

و أما الدم المختلف فى الذبيحه فى الحيوان مأكول اللحم فلا أعرف خلافا بين

۱- ۱. فى المصدر: اهليها و وحشيها.

۲- ۲. مجمع البيان ۳: ۱۵۷.

الأصحاب فی کونه حلالا و نقل العلامه الإجماع علیه و ما یجذبه النفس إلی باطن الذبیحه لیس فی حکم المتخلف فی الحل و الطهاره و فی تحریم المتخلف فی الکَبِد و القلب وجهان و لا یبعد ترجیح عدم التحریم لظاهر الآیه إلا أن یثبت کونه خبیثا و حرمه مطلق الخبیث و الدم المتخلف فی حیوان غیر مأکول اللحم تابع لذلک الحیوان و ظاهر الأصحاب الحکم بنجاسته و نقل عن بعض المتأخرین التوقف فیها و ما عدا المذکورات من الدماء التی لم تخرج بقوه من عرق و لا لها کثره انصباب لکنه مما له نفس فظاهر الأصحاب الاتفاق علی نجاسته و ظاهر الفاضلین دعوی الإجماع علیه و یستفاد من بعض الأخبار أیضا فیلزم التحریم أیضا و أما دم غیر السمک مما لا نفس له فقد نقل جماعه من الأصحاب الإجماع علی طهارته و الکلام فی حله و حرمته کالکلام فی دم السمک. الثالث لحم الخنزیر قیل خص اللحم و إن کان کل أجزائه محرما لأنه هو المقصود بالأکل و غیره تابع و لشده حرص الکفره و مزید اعتقادهم بحسنه و برکته فخصه ردا علیهم.

الرابع ما أهل به لغیر الله أی ما رفع به الصوت عند ذبحه لغیر الله کالصنم و المسیح و غیرهما و الإهلال أصله رؤیه الهلال یقال أَهَلَّ الهلال و أَهْلَلْتَهُ لکن لما جرت العاده برفع الصوت بالتکبیر إذا رئی سمی ذلک إهلالا ثم قیل لرفع الصوت و إن کان لغیره و قال فی موضع آخر وَ لا تَأْکُلُوا مِمَّا لَمْ یُذْکَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَیْهِ قیل فهذا مطلق و الأول مقید فیحمل الثانی علی الأول أو بینهما عموم و خصوص من وجه فجمع بینهما بمقتضی الروایات المعتبره و سیأتی أحکام التسمیه إن شاء الله.

فَمَنِ اضْطُرَّ أی إلی أکل هذه الأشیاء قال الطبرسی رحمه الله ضروره مجاعه عن أکثر المفسرین و قیل ضروره إکراه عن مجاهد و تقدیره فمن خاف علی النفس من الجوع و لا یجد مأکولا یسد به الرمق و قوله غَیْرَ باغٍ وَ لا عادٍ فیه ثلاثه أقوال

أحدها غير باغ لذه و لا عاد سد الجوعه.

و ثانيها غير باغٍ فى الإفراط و لا عادٍ فى التقصير.

و ثالثها غير باغ على المسلمين (۱) و لا عادٍ عليه بالمعصيه و هو المروى عن أبى جعفر و أبى عبد الله عليهما السلام انتهى (۲).

وَ فِي الْكَافِي عَنِ الصَّادِقِ عليه السلام: الْبَاغِي الَّذِي يَخْرُجُ عَلَى الْإِمَامِ وَ الْعَادِي الَّذِي يَقْطَعُ الطَّرِيقَ لَا تَحِلُّ لَهُمَا الْمَيْتَةُ(۳).

و فى التهذيب الباغى باغى الصيد و العادى السارق ليس لهما أن يأكلا الميته إذا اضطرا هى حرام عليهما(۴)

وَ فِي الْفَقِيهِ عَنِ الْجَوَادِ عليه السلام قَالَ: الْعَادِي السَّارِقُ وَ الْبَاغِي الَّذِي يَبْغِي الصَّيْدَ بَطَراً أَوْ لَهْواً لَا لِيَعُودَ بِهِ عَلَى عِيَالِهِ لَيْسَ لَهُمَا أَنْ يَأْكُلَا الْمَيْتَةَ إِذَا اضْطُرَّا هِيَ حَرَامٌ عَلَيْهِمَا فِي حَالِ الِاضْطِرَارِ كَمَا هِيَ حَرَامٌ عَلَيْهِمَا فِي حَالِ الِاخْتِيَارِ وَ لَيْسَ لَهُمَا أَنْ يَقْصُرَا فِي صَوْمٍ وَ لَا صَلَاةٍ فِي سَفَرٍ(۵).

و قال البيضاوى و غير باغ بالاستيثار على مضطر آخر و لا عاد سد الرمق و الجوعه و قيل غير باغ على الوالى و لا عاد بقطع الطريق فعلى هذا لا يباح على العاصى بالسفر و هو ظاهر مذهب الشافعى و قول أحمد(۶).

۱- ۱. فى المصدر: غير باغ على امام المسلمين.

۲- ۲. مجمع البيان ۱: ۲۵۷.

۳- ۳. فروع الكافى ۶: ۲۶۵ رواه الكلينى بإسناده عن العده عن سهل بن زياد عن أحمد بن محمّد بن أبى نصر عمن ذكره عن أبى عبد اللّه عليه السلام.

۴- ۴. تهذيب الأحكام: ج ۹ ص ۷۸.

۵- ۵. من لا يحضره الفقيه ۳: ۲۱۷ رواه الصدوق فى حديث طويل بإسناده عن عبد العظيم بن عبد اللّه الحسنى عن أبى جعفر محمّد بن على الرضا عليه السلام.

۶- ۶. أنوار التنزيل.

فَلاٰ إِثْمَ عَلَيْهِ قال الطبرسی رحمه الله أی لا حرج علیه و إنما ذکر هذا اللفظ لتبیین أنه لیس بمباح فی الأصل و إنما رفع الحرج للضروره إِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ إنما ذکر المغفره لأجل أمرین إما لتبیین أنه إذا کان یغفر المعصیه فإنه لا یؤاخذ فیما رخص فیه و إما لأنه وعد بالمغفره عند الإنابه إلی الطاعه مما کانوا علیه من تحریم ما لم یحرمه الله من السائبه و غیرها انتهی (۱).

و أقول و إن کان ظاهر بعض الأخبار اختصاص الحکم بالاضطرار فی المخمصه لکن لفظ الآیه شامل لکل اضطرار من مجاعه أو خوف قتل أو ضرر عظیم لا یتحمل عاده.

کُلُّ الطَّعامِ فی المجمع کل المأکولات کانَ حِلًّا أی حلالا لِبَنِی إِسْرائِيلَ و إسرائیل هو یعقوب علیه السلام إِلّا ما حَرَّمَ إِسْرائِيلُ عَلى نَفْسِهِ اختلفوا فی ذلک الطعام فقیل إن یعقوب علیه السلام أخذه وجع العرق الذی یقال له عرق النسا فنذر إن شفاه الله أن یحرم العروق و لحم الإبل و هو أحب الطعام إلیه عن ابن عباس و غیره و قیل حرم إسرائیل علی نفسه لحم الجزور تعبدا لله و سأل الله أن یجیز له فحرم الله تعالی ذلک علی ولده عن الحسن و قیل حرم زائدتی الکبد و الکلیتین و الشحم إلا ما حملته الظهور عن عکرمه و اختلف فی أنه کیف حرمه علی نفسه فقیل بالاجتهاد و قیل بالنذر و قیل بنص ورد علیه و قیل حرمه کما یحرم المستظهر فی دینه من الزهاد اللذه علی نفسه مِنْ قَبْلِ أَنْ تُنَزَّلَ التَّوْراةُ أی کل الطعام کان حلا لبنی إسرائیل قبل نزول التوراه علی موسی فإنها تضمنت تحریم ما کان حلالا(۲) لبنی إسرائیل و اختلفوا فیما حرم علیهم و حالها بعد نزول التوراه.

فقیل إنه حرم علیهم ما کانوا یحرمونه قبل نزولها اقتداء بأبیهم یعقوب عن السدی.

۱- ۱. مجمع البیان ۱: ۲۵۷ فیه:« لیبین» و فیه:« بما رخص فیه» و فیه: الی طاعه اللّه.

۲- ۲. فی المصدر: بعض ما کان حلالا.

و قیل لم یحرمه الله علیهم فی التوراه و إنما حرم علیهم بعد التوراه بظلمهم و کفرهم و کانت بنو إسرائیل إذا أصابوا ذنبا عظیما حرم الله علیهم طعاما طیبا و صب علیهم رجزا و هو الموت و ذلک قوله تعالی فَبِظُلْمٍ مِنَ الَّذِینَ هادُوا حَرَّمْنا عَلَیْهِمْ طَیِّباتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ (۱) و قیل لم یکن شی ء من ذلک حراما علیهم فی التوراه و إنما هو شی ء حرموه علی أنفسهم اتباعا لأبیهم و أضافوا تحریمه إلی الله فکذبهم الله تعالی (۲)

فاحتج علیهم بالتوراه و أمرهم بالإتیان بها و بأن یقرءوا ما فیها فإنه کان فی التوراه أنها کانت حلالا للأنبیاء و إنما حرمها إسرائیل علی نفسه فلم یجسروا علی إتیانها لعلمهم بصدقه صلی الله علیه و آله و کذبهم و کان ذلک دلیلا علی صحه نبوته مِنْ بَعْدِ ذلِکَ أی بعد قیام الحجه فَأُولئِکَ هُمُ الظّالِمُونَ لأنفسهم (۳).

و أقول ظاهره علی بعض الوجوه تحلیل ما حرموه علی أنفسهم فتأمل.

أُحِلَّتْ لَکُمْ بَهِیمَهُ الْأَنْعامِ قد مر تفسیره فی باب الأنعام إِلّا ما یُتْلی عَلَیْکُمْ قیل أی إلا محرم ما یتلی علیکم کقوله حُرِّمَتْ عَلَیْکُمُ الْمَیْتَهُ أو إلا ما یتلی علیکم آیهُ تحریمِهِ غَیْرَ مُحِلِّی الصَّیْدِ حال من الضمیر فی لکم و قیل من واو أوفوا و قیل استثناء و هو تعسف و الصید یحتمل المصدر و المفعول وَ أَنْتُمْ حُرُمٌ حال عما استکن فی محلی و الحرم جمع حرام و هو المحرم و سیأتی تفسیر الآیات فی کتاب الحج إن شاء الله تعالی.

وَ الْمُنْخَنِقَهُ قال الطبرسی رحمه الله تعالی هی التی تدخل رأسها بین شعبین من شجر فتختنق (۴)

و تموت عن السدی و قیل هی التی تختنق بحبل الصائد و تموت

۱- ۱. النساء: ۱۶۰.

۲- ۲. أضاف فی المصدر: و قال: قل یا محمد:« فَأْتُوا بِالتَّوْراهِ فَاتْلُوها» حتی یتبین انه کما قلت لا کما قلتم« إِنْ کُنْتُمْ صادِقِینَ» فی دعواکم، فاحتج.

۳- ۳. مجمع البیان ۲: ۴۷۵.

۴- ۴. فی المصدر: بین شعبتین من شجره فتنخنق.

عن الضحاك و قتاده و قال ابن عباس كان أهل الجاهليه يخنقونها فيأكلونها وَ الْمَوْقُوذَهُ هی التی تضرب حتی تموت عن ابن عباس و السدی و الوقذ شده الضرب یقال وقذتها أقذها وقذا و أوقذتها إیقاذا إذا أثخنتها ضربا.

وَ الْمُتَرَدِّیَهُ و هی التی تقع من جبل أو موضع عال أو تقع فی بئر فتموت عن ابن عباس و غیره و متی وقع فی بئر و لا یقدر علی تذکیته جاز أن یطعن و یضرب (۱)

فی غیر المذبح حتی یبرد ثم یؤکل.

وَ النَّطِیحَهُ و هی التی تنطحها غیرها فتموت و إنما تثبت فیها الهاء و إن کان فعیل بمعنی المفعول لا تثبت فیها الهاء مثل لحیه دَهِین و عین کَحیل و کف خَضیب لأنها أدخلت فی حیز الأسماء و قال بعض الکوفیین إنما تحذف الهاء من فعیله بمعنی مفعوله إذا کانت صفه لاسم قد تقدمها مثل کف خضیب و عین کحیل فأما إذا حذف الکف و العین و ما یکون فعیل نعتا له و اجتزءوا بفعیل أثبتوا فیه ها التأنیث لیعلم بثبوتها فیه أنها صفه لمؤنث فیقال رأینا کحیله و خضیبه.

وَ ما أَکَلَ السَّبُعُ أی و حرم علیکم ما أکله السبع بمعنی قتله السبع و هو فریسه السبع عن ابن عباس و غیره.

إِلَّا ما ذَکَّیْتُمْ یعنی إلا ما أدرکتم ذکاته فذکیتموه من هذه الأشیاء

وَ رُوِیَ عَنِ السَّیِّدَیْنِ الْبَاقِرِ وَ الصَّادِقِ علیهما السلام: أَنَّ أَدْنَی مَا تُدْرِکُ بِهِ الذَّکَاهُ أَنْ تُدْرِکَهُ یَتَحَرَّکُ أُذُنَهُ أَوْ ذَنَبُهُ أَوْ یَطْرِفُ عَیْنَهُ.

و اختلف فی الاستثناء إلی ما ذا یرجع فقیل یرجع إلی جمیع ما تقدم ذکره من المحرمات سوی ما لا یقبل من الخنزیر(۲) و الدم عن علی علیه السلام و ابن عباس.

و قیل هو استثناء من التحریم لا من المحرمات لأن المیته لا ذکاه لها و للخنزیر فمعناه حرمت علیکم سائر ما ذکر إلا ما ذکیتم مما أحله الله لکم بالتذکیه فإنه

۱- ۱. فی المصدر: و یضرب بالسکین.

۲- ۲. فی المصدر: سوی ما لا یقبل الذکاه من الخنزیر.

حلال لكم انتهى (۱).

و قيل الاستثناء راجع إلى الأخير فقط.

ثم قال رحمه الله و متى قيل ما وجه التكرار فى قوله وَ الْمُنْخَنِقَهُ وَ الْمَوْقُوذَهُ إلى آخر ما عدد تحريمه مع أنه افتتح الآيه بقوله حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَهُ و هى تعم جميع ذلك و إن اختلفت أسباب الموت من خنق أو ترد أو نطح أو إهلال لغير الله به أو أكل سبع.

فالجواب أن الفائده فى ذلك أنهم كانوا لا يعدون الميته إلا ما مات حتف أنفه من دون شى ء من هذه الأسباب فأعلمهم الله سبحانه أن حكم الجميع واحد و أن وجه الاستباحه هو التذكيه المشروعه فقط قال السدى إن ناسا من العرب كانوا يأكلون جميع ذلك و لا يعدونه ميتا إنما يعدون الميت الذى يموت من الوجع.

وَ ما ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ أى الحجاره التى كانوا يعبدونها و هى الأوثان يعنى حرم عليكم ما ذبح على اسم الأوثان و قيل معناه ما ذبح للأوثان تقربا إليها و اللام و على يتعاقبان أ لا ترى إلى قوله سبحانه فَسَلامٌ لَکَ مِنْ أَصْحابِ الْيَمِينِ (۲) بمعنى عليك و كانوا

يقربون و يلطخون الأوثان بدمائها قال ابن جريح (۳) ليست النصب أصناما إنما الأصنام ما يصور و ينقش بل كانت حجاره منصوبه حول الكعبه(۴)

و كانت ثلاثمائه و ستين حجرا و قيل كانت ثلاثمائه منها لخزاعه و كانوا إذا ما ذبحوا نضحوا الدم على ما أقبل من البيت و شرحوا الدم (۵)

و جعلوه على الحجاره فقال المسلمون يا رسول الله كان أهل الجاهليه يعظمون البيت بالدم فنحن أحق بتعظيمه فأنزل الله

۱- ۱. مجمع البيان ۳: ۱۵۶- ۱۵۸.

۲- ۲. الواقعه: ۹۱.

۳- ۳. الصحيح: ابن جريج بالجيم فى أوله و آخره.

۴- ۴. فى المصدر: ما تصور و تنقش بل كانت احجارا منصوبه حول الكعبه.

۵- ۵. فى المصدر: و شرحوا اللحم.

سبحانه لَنْ يَنالَ اللَّهَ لُحُومُها وَ لا دِماؤُها وَ لكِنْ يَنالُهُ التَّقْوى مِنْكُمْ (۱) وَ أَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلامِ موضعه رفع أى و حرم عليكم الاستقسام بالأزلام و معناه طلب قسم الأرزاق بالقداح التى كانوا يتفألون بها فى أسفارهم و ابتداء أمورهم و هى سهام كانت للجاهليه مكتوب على بعضها أمرنى ربى و على بعضها نهانى ربى و بعضها غفل (۲) لم يكتب عليها شى ء فإذا أرادوا سفرا أو أمرا يهتمون به ضربوا تلك القداح فإن خرج السهم الذى عليه أمرنى ربى مضى الرجل لحاجته و إن خرج الذى عليه نهانى ربى لم يمض و إن خرج ما ليس عليه شى ء أعادوها فبين الله تعالى أن العمل بذلك حرام عن الحسن و جماعه من المفسرين ثم ذكر ما سيأتى عن على بن إبراهيم ثم قال و قيل هى كعاب فارس و الروم التى كانوا يتقامرون بها عن مجاهد و قيل الشطرنج عن سفيان بن وكيع ذلِكُمْ فِسْقٌ معناه أن جميع ما سبق ذكره فسق أى ذنب عظيم و خروج عن طاعه الله إلى معصيته عن ابن عباس و قيل إن ذلكم إشاره إلى الاستقسام بالأزلام أى إن ذلك الاستقسام فسق و هو الأظهر انتهى (۳). و قيل على الأول و سبب التحريم أنه دخول فى علم الغيب و ضلال باعتقاد أن ذلك طريق إليه و افتراء على الله إن أريد بربى الله و جهاله و شرك إن أريد به الصنم و على هذا يفهم منه تحريم الاستخاره المشهوره التى قال الأكثر بجوازها بل باستحبابها و تدل عليه الروايات فلا يكون سبب التحريم ما ذكر بل مجرد النص المخصوص و تكون الاستخاره خارجه عنه بالنص فإن الظاهر أن خصوص ما كانوا يفعلونه من اقتراح أنفسهم لا طريق إليه شرعا و الروايات طرق شرعيه و حجه بالغه و ليس هذا مثل ذلك كذا ذكره بعض المحققين.

۱- ۱. الحجّ: ۳۷.

۲- ۲. الغفل: ما لا علامه فيه من القداح و الدوابّ و غيرهما.

۳- ۳. مجمع البيان ۳: ۱۵۷ و ۱۵۸.

و أقول يظهر من بعض الأخبار أيضا أنهم كانوا يضربون بالقداح عند آلهتهم و يتوسلون فی ذلک إليهم فيمكن أن يكون كونه فسقا من هذه الجهه أيضا.

ثم إن الآيات المتعرضه بين تلك الآيات و بين قوله فَمَنِ اضْطُرَّ اعتراض بما يوجب التجنب عنها و هو أن تناولها فسوق و حرمتها من جمله الدين الكامل و النعمه التامه و الإسلام المرضی.

و أقول لا يبعد تغيير نظم الآيات عن الترتيب المنزل لدلاله الروايات المتواتره من طرق الخاصه و العامه أنها نزلت في ولايه أمير المؤمنين عليه السلام التی نزلت يوم الغدير فلعلهم تعمدوا ذلک تبعيدا للأذهان عن فهم المراد.

فَمَنِ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَهٍ فی المجمع معناه فمن دعته الضروره فی مجاعه حتی لا يمكنه الامتناع من أكله عن ابن عباس و غيره غَيْرَ مُتَجانِفٍ لِإِثْمٍ أی غير مائل إلی إثم و هو نصب علی الحال يعنی فمن اضطر إلی أكل الميته و ما عدد الله تحريمه عند المجاعه الشديده غير متعمد لذلک و لا مختار له و لا مستحل (۱)

فإن الله سبحانه أباح تناول ذلک له قدر ما يمسک به رمقه بلا زياده عليه عن ابن عباس و غيره و به قال أهل العراق و قال أهل المدينه يجوز أن يشبع منه عند الضروره و قيل إن معنی قوله غَيْرَ مُتَجانِفٍ لِإِثْمٍ غير عاص بأن يكون باغيا أو عاديا أو خارجا فی معصيه عن قتاده.

فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ فی الكلام محذوف دل ما ذكر عليه و المعنی فمن اضطر إلی ما حرمت عليه غير متجانف لإثم فأكله فإن الله غفور لذنوبه ساتر عليه أكله لا يؤاخذه به و ليس يريد أن يغفر له عقاب ذلک الأكل و لا يستحق (۲)

العقاب علی فعل المباح و هو رحيم أی رفيق بعباده و من رحمته أباح لهم ما حرم عليهم فی حال الخوف علی النفس يَسْئَلُونَكَ يا محمد ما ذا أُحِلَّ لَهُمْ معناه أی

۱- ۱. فی المصدر: و لا مستحل له.

۲- ۲. فی المصدر: لانه أباحه له و لا يستحق.

شی ء أحل لهم أی یستخبرک المؤمنون ما ذا أحل لهم من المطاعم و المآکل و قیل من الصید و الذبائح قُلْ أَحِلَّ لَکَمُ الطَّیِّباتُ منها و هی الحلال الـذی أذن لکم ربکم فی أکله من المأکولات و الذبائـح و الصـید عن الجبائی و أبی مسـلم و قیل مما لم یرد بتحریمه کتـاب و لاـ سـنه و هـذا أولی لمـا ورد أن الأشـیاء کلهـا علی الإطلاق و الإباحه حتی یرد الشـرع بالتحریم و قال البلخی الطیبات ما یستلذ(۱).

الْیَوْمَ أُحِلَّ لَکُمُ الطَّیِّباتُ قال رحمه الله هذا یقتضی تحلیل کل مستطاب من الأطعمه إلا ما قام الدلیل علی تحریمه (۲).

أقول

سیأتی تفسیر الآیه فی باب ذبائح الکفار إن شاء الله.

لا تُحَرِّمُوا قال فی المجمع هو یحتمل وجوها منها أن یرید لا تعتقدوا تحریمها.

و منها أن یرید لا تظهروا تحریمها.

و منها أن یرید لا تحرموها علی غیرکم بالفتوی و الحکم.

و منها أن لا تجروها مجری المحرمات فی شده الاجتناب.

و منهـا أن یریـد لاـ تلتزموا تحریمها بنـذر أو یمین فوجب حمل الآیه علی جمیع هـذه الوجوه و الطیبات اللذیـذات التی تشـتهیها النفوس و تمیل إلیها القلوب و قـد یقال الطیب بمعنی الحلال کما یقال یطیب له کـذا أی یحل له و لا یلیق ذلک بهـذا الموضـع (۳).

أقول

فیه نظر و قد مضی الکلام منا فیه و یحتمل أن یکون المراد بالطیب ما لم یکن فیه جهه قبح و خبث معنوی و کل ما أحله الله فهو کـذلک فذکره لتعلیل الحکم فکأنه قال لا تحرموا ما أحل الله لکم فإن کل ما أحله لکم لیس فیه قبح و خباثه فلم تحرمونها علی أنفسکم.

۱- ۱. مجمع البیان ۳: ۱۵۹- ۱۶۱.

۲- ۲. مجمع البیان ۳: ۱۶۲:

۳- ۳. مجمع البیان ۳: ۲۳۶.

وَ كُلُوا مِمَّا رَزَقَكَمُ اللَّهُ قال المحقق الأردبيلى رحمه الله أى لا تحرموا على أنفسكم ما أحل الله لكم و رزقكم و لا تجتنبوا منه تنزها بل كلوا فإن جميع ما رزقكم الله حلال طيب فحلالا حال مبينه لا مقيده و كذلك طيبا و يحتمل التقييد و يكون سبب التقييد ما تقدم فيما قبل من قوله لا تُحَرِّمُوا طَيِّباتِ ما أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ حيث نهى هناك عن تحريم طيبات ما أحل الله أى ما طاب و لذ منه فإنه قيل الظاهر أن قيد طيبات ما أحل الله للوقوع و أنه محل للتحريم و إلا جعل جميع ما أحل الله حراما منهيا و يحتمل أن يكون الإضافه بيانيه أيضا

وَ رُوِيَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله: أَنَّهُ وَصَفَ الْقِيَامَةَ لِأَصْحَابِهِ يَوْماً وَ بَالَغَ فِي إِنْذَارِهِمْ فَرَقُّوا فَاجْتَمَعَتْ جَمَاعَةٌ مِنَ الصَّحَابَهِ فِي بَيْتِ عُثْمَانَ بْنِ مَظْعُونٍ وَ اتَّفَقُوا عَلَى أَنْ لَا يَزَالُوا صَائِمِينَ قَائِمِينَ وَ أَنْ لَا يَأْكُلُوا اللَّحْمَ وَ لَا يَنَامُوا عَلَى الْفِرَاشِ وَ لَا يَقْرَبُوا النِّسَاءَ وَ الطِّيبَ وَ يَرْفُضُوا لَذَّاتِ الدُّنْيَا وَ يَلْبَسُوا الْمُسُوحَ أَيِ الصُّوفَ وَ يَسِيحُوا فِي الْأَرْضِ أَيْ يَسِيرُوا فَبَلَغَ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه و آله ذَلِكَ فَقَالَ إِنِّي لَمْ أُوْمَرْ بِذَلِكَ إِنَّ لِأَنْفُسِكُمْ عَلَيْكُمْ حَقّاً فَصُومُوا وَ أَفْطِرُوا وَ قُومُوا وَ نَامُوا فَإِنِّي أَقُومُ وَ أَنَامُ وَ أَصُومُ وَ أُفْطِرُ وَ آكُلُ اللَّحْمَ وَ الدَّسَمَ فَمَنْ رَغِبَ عَنْ سُنَّتِي فَلَيْسَ مِنِّي.

و الروايه مشهوره.

أو لأن النفس إليه أميل فهو مظنه التحريم فلا دلاله فى الآيه على أن الرزق قد يكون حلالا و قد يكون حراما فالحرام أيضا يكون رزقا كما هو معتقد الجهال و العوام الذين يأكلون أموال الناس و يقولون هذا رزقنا الله إياه و هو مقتضى مذهب الأشاعره و أشار إليه البيضاوى بأنه لو لم يقع الرزق على الحرام لم يكن لذكر الحلال فائده زائده و هو خيال باطل إذ ما يحتاج ذكر كل شى ء إلى فائده زائده مع وجودها و هى هنا الإشاره إلى عدم معقوليه المنع بأن ذلك حلال رزقكم الله فلا معنى للتحريم و المنع.

و بالجمله القيد قد يكون للكشف و البيان و قد يكون للإشاره إلى عدم معقوليه الاجتناب و أن ذلك الوصف هو الباعث لمذمه التارك و قد يكون لغير ذلك و هنا يكفى الأولان فالآيه دلت على عدم جواز التجاوز عن حدود الله و التشريع

ص: ۱۱۲

و عدم حسن الاجتناب عما أحل الله و یحتمل أن یکون باعتقاد التحریم أو المرجوحیه فلا ینافی الترک للتزهد و لئلا یصیر سببا للنوم و الکسل و قساوه القلب و لهذا نقل أن رسول الله صلی الله علیه و آله ما أکل خبز الحنطه و لا شبع من خبز الشعیر و زهد أمیر المؤمنین علیه السلام مشهور و لکن ینبغی أن یکون ذلک باعتقاد التَأَسِّی إلا أنه إذا اجتنب لبعض الفوائد مثل کونه سببا لقله النوم و إصلاح النفس و تذلیلها فالظاهر أنه لا بأس به مع اعتقاد الحلیه انتهی (۱).

وَ قَالَ فِی الْمَجْمَعِ، رُوِیَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: نَزَلَتْ فِی عَلِیٍّ علیه السلام وَ بِلَالٍ وَ عُثْمَانَ بْنِ مَظْعُونٍ فَأَمَّا عَلِیٌّ فَإِنَّهُ حَلَفَ أَنْ لَا یَنَامَ اللَّیْلَ أَبَداً إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَ أَمَّا بِلَالٌ فَإِنَّهُ حَلَفَ أَنْ لَا یُفْطِرَ بِالنَّهَارِ أَبَداً وَ أَمَّا عُثْمَانُ بْنُ مَظْعُونٍ فَإِنَّهُ حَلَفَ أَنْ لَا یَنْکِحَ أَبَداً.

و قال ابن عباس یرید من طیبات الرزق اللحم و غیره.

وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِی أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ هذا استدعاء إلی التقوی بألطف الوجوه و تقدیره أیها المؤمنون بالله لا تضیعوا إیمانکم بالتقصیر فی التقوی فتکون علیکم الحسره العظمی و اتقوا فی تحریم ما أحل الله لکم و فی جمیع معاصیه من به تؤمنون و هو الله سبحانه و فی هاتین الآیتین دلاله علی کراهه التخلی و التفرد و التوحش و الخروج عما علیه الجمهور فی التأهل و طلب الولد و عماره الأرض

وَ قَدْ رُوِیَ أَنَّ النَّبِیَّ صلی الله علیه و آله: کَانَ یَأْکُلُ الدَّجَاجَ وَ الْفَالُوذَجَ وَ کَانَ یُعْجِبُهُ الْحَلْوَاءُ وَ الْعَسَلُ وَ قَالَ إِنَّ الْمُؤْمِنَ حُلْوٌ یُحِبُّ الْحَلَاوَهَ وَ قَالَ إِنَّ فِی بَطْنِ الْمُؤْمِنِ زَاوِیَهً لَا یَمْلَؤُهَا إِلَّا الْحَلْوَاءُ(۲).

لَیْسَ عَلَی الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ جُناحٌ فی المجمع أی إثم و حرج فِیما طَعِمُوا من الخمر و المیسر قبل نزول التحریم و فی تفسیر أهل البیت علیهم السلام فیما طعموا من الحلال و هذه اللفظه صالحه للأکل و الشرب جمیعا روی عن ابن عباس

۱- ۱. زبده البیان ۶۲۱- ۶۲۲ ط المکتبه المرتضویه.

۲- ۲. مجمع البیان: ۳ ۲۳۶.

و أنس و ابن عازب و مجاهد و قتاده و الضحاک أنه لما نزل تحریم الخمر و المیسر قالت الصحابه یا رسول الله ما تقول فی إخواننا الذین مضوا و هم یشربون الخمر و یأکلون المیسر فأنزلت هذه الآیه و قیل إنها نزلت فی القوم الذین حرموا علی أنفسهم اللحوم و سلکوا طریق الترهب کعثمان بن مظعون و غیره فبین الله لهم أنه لا جناح فی تناول المباح مع اجتناب المحرمات إِذا مَا اتَّقَوْا شربها بعد التحریم وَ آمَنُوا بالله وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ أی الطاعات ثُمَّ اتَّقَوْا أی داموا علی الاتقاء وَ آمَنُوا أی داموا علی الإیمان ثُمَّ اتَّقَوْا بفعل الفرائض وَ أَحْسَنُوا بفعل النوافل و علی هذا یکون الاتقاء الأول اتقاء الشرب بعد التحریم و الاتقاء الثانی هو الدوام علی ذلک و الاتقاء الثالث اتقاء جمیع المعاصی و ضم الإحسان إلیه و قیل إن الاتقاء الأول هو اتقاء المعاصی العقلیه التی یختص المکلف و لا یتعداه و الإیمان الأول الإیمان بالله تعالی و بما أوجب الله الإیمان به و الإیمان بقبح هذه المعاصی و وجوب تجنبها

و الاتقاء الثانی هو الاتقاء عن المعاصی السمعیه و الإیمان بقبحها و وجوب اجتنابها و الاتقاء الثالث یختص بمظالم العباد و ربما یتعدی إلی الغیر من الظلم و الفساد. و قال أبو علی الجبائی أن الشرط الأول یتعلق بالزمان الماضی و الشرط الثانی یتعلق بالدوام علی ذلک و الاستمرار علی فعله و الشرط الثالث یختص بمظالم العباد ثم استدل علی أن هذه الاتقاء یختص بالمظالم (۱)

بقوله وَ أَحْسَنُوا فإن الإحسان إذا کان متعدیا وجب أن یکون المعاصی التی أمروا باتقائها قبله أیضا متعدیه و هذا ضعیف لأنه لا تصریح فی الآیه بأن المراد به الإحسان المتعدی و لا یمتنع أن یرید بالإحسان فعل الحسن و المبالغه فیه و إن اختص الفاعل و لا یتعداه کما یقولون لمن بالغ فی فعل الحسن أحسنت و أجملت ثم لو سلم أن المراد به الإحسان المتعدی فلم لا یجوز أن یعطف فعل متعد علی فعل لا یتعدی و لو صرح سبحانه و قال و اتقوا القبائح کلها و أحسنوا إلی غیرهم لم یمتنع و لعل أبا علی إنما عدل فی الشرط

۱- ۱. فی المصدر: بمظالم العباد.

الثالث عن ذكر الأحوال لما ظن أنه لا يمكن فيه ما أمكن فی الأول و الثانی و هذا ممکن غیر ممتنع بأن یحمل الشرط الأول علی الماضی و الثانی علی الحال و الثالث علی المنتظر المستقبل و متی قیل إن المتکلمین عندهم لا واسطه بین الماضی و المستقبل فإن الفعل إما أن یکون موجودا فیکون ماضیا و إما أن یکون معدوما فیکون مستقبلا و إنما ذکر الأحوال الثلاث النحویون فجوابه أن الصحیح أنه لا واسطه فی الوجود(۱) کما ذکرت غیر أن الموجود فی أقرب الزمان لا یمتنع أن نسمیه حالا و نفرق بینه و بین الغابر السالف و الغابر المنتظر انتهی (۲).

و قال بعض المحققین للإیمان درجات و منازل کما دلت علیه الأخبار الکثیره و أوائل درجات الإیمان تصدیقات مشوبه بالشکوک و الشبه علی اختلاف مراتبها و یمکن معها الشرک وَ ما یُؤْمِنُ أَکْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَ هُمْ مُشْرِکُونَ (۳) و عنها یعبر بالإسلام فی الأکثر قالَتِ الْأَعْرابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَ لکِنْ قُولُوا أَسْلَمْنا وَ لَمَّا یَدْخُلِ الْإِیمانُ فِی قُلُوبِکُمْ (۴) و أواسطها تصدیقات لا یشوبها شک و لا شبهه الَّذِینَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ یَرْتابُوا(۵) و أکثر إطلاق الإیمان علیها خاصه إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِینَ إِذا ذُکِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَ إِذا تُلِیَتْ عَلَیْهِمْ آیاتُهُ زادَتْهُمْ إِیماناً وَ عَلی رَبِّهِمْ یَتَوَکَّلُونَ (۶) و أواخرها تصدیقات کذلک مع کشف و شهود و ذوق و عیان و محبه کامله لله سبحانه و شوق تام إلی حضرته المقدسه یُحِبُّهُمْ وَ یُحِبُّونَهُ أَذِلَّهٍ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ أَعِزَّهٍ عَلَی الْکافِرِینَ یُجاهِدُونَ فِی سَبِیلِ اللَّهِ وَ لا یَخافُونَ لَوْمَهَ لائِمٍ ذلِکَ فَضْلُ اللَّهِ یُؤْتِیهِ مَنْ

۱- ۱. فی المصدر: لا واسطه فی الوجود بین المعدوم و الموجود.

۲- ۲. مجمع البیان ۳: ۲۴۰ و ۲۴.

۳- ۳. یوسف: ۱۰۶.

۴- ۴. الحجرات: ۱۴.

۵- ۵. الحجرات: ۱۵.

۶- ۶. الأنفال: ۲.

يَشاءُ(١) و عنهـا العبـاره تـاره بالإحسان الإحسان أن تعبـد الله كأنك تراه فإن لم تكن تراه فإنه يراك و أخرى بالإيقان وَ بِالْآخِرَهِ هُمْ يُوقِنُونَ (٢) و إلى المراتب الثلاـثه الإشـاره بقوله عز و جل لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ جُناحٌ فِيما طَعِمُوا إِذا مَا اتَّقَوْا وَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحـاتِ ثُمَّ اتَّقَوْا وَ آمَنُوا ثُمَّ اتَّقَوْا وَ أَحْسَـنُوا وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِـنِينَ (٣) و إلى مقابلاـته التى هى مراتب الكفر الإشـاره بقوله جـل و عز إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ ازْدادُوا كُفْراً لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ وَ لا لِيَهْـدِيَهُمْ سَبِيلًا(٤) أقول و سيأتى تحقيق ذلك فى كتاب الإيمان و الكفر.

و قال الرازى فإن قيل لم شـرط رفع الجناح على التناول المطعومات بشرط الإيمان و التقوى مع أن من المعلوم أن من لم يؤمن و من لم يتق ثم تنـاول شـيئا من المباحـات فـإنه لا جناح عليه فى ذلك التناول بلى عليه جناح فى ترك الإيمان و فى ترك التقوى قلنا ليس هذا للاشتراط بل لبيان أن أولئك الأقوام الذين نزلت فيهم هذه الآيه كانوا على هذه الصفه ثناء عليهم (٥).

و قال الطبرسى و الأَجَلُّ المرتضى على بن الحسين الموسوى قدس الله روحه ذكر فى بعض مسائله أن المفسرين تشاغلوا بإيضاح الوجه فى التكرار الـذى تضـمنه هـذه الآـيه و ظنوا أنه المشـكل فيها و تركوا ما هو أشـد إشـكالا من التكرار و هو أنه تعالى نفى الجناح عن الـذين آمنوا و عملوا الصالحات فيما يطعمونه بشـرط الاتقاء و الإيمان و عمل الصالحات و الإيمان و عمل الصالحات ليس بشرط فى نفى الجناح فإن المباح إذا وقع من الكافر فلا إثم عليه و لا وزر.

١- ١. المائده: ۵۴.

٢- ٢. البقره: ۴.

٣- ٣. المائده: ٩٣.

۴- ۴. النساء: ١٣٧.

۵- ۵. تفسير الرازىّ.

و قال و لنا فی حل هـذه الشـبهه طریقان أحـدهما أن یضم إلی المشـروط المصـرح بذکره غیره حتی یظهر تأثیر ما شـرط فیکون تقدیر الآیه لَیْسَ عَلَی الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ جُناحٌ فِیما طَعِمُوا و غیره إِذا مَا اتَّقَوْا وَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ لأن الشـرط فی نفی الجنـاح لاـ بـد من أن یکون له تـأثیر حتی یکون متی انتفی ثبت الجناح و قـد علمنا أن باتقاء المحارم ینتفی الجناح فیما یطعم فهو الشـرط الـذی لاـ زیـاده علیه و لمـا ولی ذکـر الاتقاء الإیمان و عمل الصالحات و لا تأثیر لهما فی نفی الجناح علمنا أنه أضـمر ما تقدم ذکره لیصح الشرط و یطابق المشروط لأن من اتقی الحرام فیما لا یطعم لا جناح علیه فیما یطعمه و لکنه قد یصح أن یثبت علیه الجناح فیما أخل به من واجب أو ضـیعه من فرض فإذا شرطنا أنه وقع اتقاء القبیح ممن آمن بالله و عمل الصالحات ارتفع الجنـاح عنه من کـل وجه و لیس بمنکر حـذف مـا ذکرناه لـدلاله الکلام علیه فمن عاده العرب أن یحـذفوا ما یجری هـذا المجری و یکون قوه الدلاله علیه مغنیه عن النطق به و مثله قول الشاعر

تراه کان الله یجدع أنفه**و عینیه إن مولاه بات (۱) له و فر.

لما کان الجـدع لا یلیق بالعین و کانت معطوفه علی الأنف الذی یلیق الجدع به أضـمر ما یلیق بالعین من الفقوء و ما جری مجراه (۲).

و الطریق الثـانی هو أن یجعـل الإیمـان و عمل الصالحات هنا لیس بشـرط حقیقی و إن کان معطوفا علی الشـرط فکأنه تعالی لما أراد أن یـبین وجوب الإیمـان و عمـل الصالحـات عطفه علی مـا هو واجب من اتقـاء المحـارم لاشتراکهمـا فی الوجوب و إن لم یشترکـا فی کونهمـا شرطا فی نفی الجنـاح فیما یطعم و هـذا توسع فی البلاغه یحار فیه العقل اسـتحسانا و اسـتغرابا انتهی کلامه رحمه الله.

و قـد قیـل أیضا فی الجواب فی ذلک أن المؤمن یصـح أن یطلق علیه أنه لا جناح علیه و الکافر مسـتحق للعقاب مغمور فلا یطلق علیه هذا اللفظ و أیضا فإن الکافر قد سد

۱- ۱. فی المصدر: ثاب له وفر.

۲- ۲. فی المصدر: من البخص و ما یجری مجراه.

على نفسه طريق معرفه التحليل و التحريم فلذلک خص المؤمن بالذکر. و قوله وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ أی يريد ثوابهم و إجلالهم و إکرامهم و تجليلهم

وَ يُرْوَى: أَنَّ قُدَامَهَ بْنَ مَظْعُونٍ شَرِبَ الْخَمْرَ فِی أَيَّامِ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ فَأَرَادَ أَنْ يُقِيمَ عَلَيْهِ الْحَدَّ فَقَالَ لَيسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ جُناحٌ الْآيَهَ فَأَرَادَ عُمَرُ أَنْ يَدْرَأَ عَنْهُ الْحَدَّ فَقَالَ عَلِيٌّ عليه السلام أَدِيرُوهُ عَلَى الصَّحَابَهِ فَإِنْ لَمْ يَسْمَعْ أَحَداً مِنْهُمْ قَرَأَ عَلَيْهِ آيَهَ التَّحْرِيمِ فَادْرَءُوا عَنْهُ الْحَدَّ وَ إِنْ كَانَ قَدْ سَمِعَ فَاسْتَتِيبُوهُ وَ أَقِيمُوا عَلَيْهِ الْحَدَّ فَإِنْ لَمْ يَتُبْ وَجَبَ عَلَيْهِ الْقَتْلُ (۱).

و أقول يمکن أن يقال فی جواب الشبهه التی أوردها السيد رضی الله عنه لا نسلم أن المباح على الکفار مباح و يمکن أن تکون الإباحه مشروطه بالإيمان کما أن صحه العبادات مشروطه به کما يظهر من کتاب أمير المؤمنين عليه السلام إلى أهل مصر مع محمد بن أبی بکر و غيره من الأخبار أن الله لا يحاسب المؤمن على لذات الدنيا و يحاسب غيره عليها و إنما أباحها للمؤمنين فالمراد بعمل الصالحات ولايه الأئمه عليهم السلام و بالتقوى ترک الأطعمه المحرمه فيستفاد من الآيه عدم الجناح على المؤمنين فی أی شیء أکلوا و شربوا إذا اجتنبوا المأکولات و المشروبات المحرمه و ثبوت الجناح على المؤمنين إذا أکلوا و شربوا الحرام و على غيرهم مطلقا لعدم حصول شرط الإباحه فيهم و يحتمل على وجه بعيد أن يکون المراد أن صرف المستلذات لا يضر لمن کمل إيمانه و إنما يضر الناقصين الذين يصير ذلک سببا لطغيان نفوسهم و غلبه الشهوات المحرمه عليهم فالرياضات البدنيه مستحبه مطلوبه لأمثال هؤلاء لتکميل نفوسهم و إخراج الشهوات و حب اللذات عن قلوبهم.

قُلْ لا يَسْتَوِی الْخَبِيثُ وَ الطَّيِّبُ قال فی المجمع (۲)

لما بين سبحانه الحلال و الحرام بين أنهما لا يستويان فقال سبحانه قُلْ يا محمد لا يَسْتَوِی أی لا يتساوى الْخَبِيثُ وَ الطَّيِّبُ أی الحرام و الحلال عن الحسن و الجبائی و قيل الکافر و المؤمن

۱- ۱. مجمع البيان ۳: ۲۴۰- ۲۴۲.

۲- ۲. مجمع البيان ۳: ۲۴۹.

عن السدی وَ لَوْ أَعْجَبَکَ أیها السامع أو أیها الإنسان کَثْرَةُ الْخَبِیثِ أی کثره ما تراه من الحرام لأنه لا یکون فی الکثیر من الحرام برکه و یکون فی القلیل من الحلال برکه و قیل إن الخطاب للنبی صلی الله علیه و آله و المراد أمته فَاتَّقُوا اللَّهَ أی فاجتنبوا ما حرم الله علیکم یا أُولِی الْأَلْبابِ یا ذوی العقول لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ أی لتفلحوا و تفوزوا بالثواب العظیم و النعیم المقیم انتهی.

و أقول یمکن تعمیم الطیب و الخبیث بحیث یشمل کل ما فیه جهه خبث و رداءه واقعیه سواء کان إنسانا أو مالا أو مأکولا أو مشروبا فإنه لا یستوی مع الطیب الطاهر من ذلک الجنس و إن کان الخبیث أکثر أی لیس مدار القبول و الکمال علی الکثره بل علی الحسن و الطیب الواقعیین و لا یخفی أنه لا یدخل فیهما الخبیث و الطیب الذین اصطلح علیهم الأصحاب من کون الشی ء مرغوبا للناس أو عدمه ما حرم علیکم أی بقوله حُرِّمَتْ عَلَیْکُمُ الْمَیْتَهُ إِلَّا مَا اضْطُرِرْتُمْ إِلَیْهِ مما حرم علیکم فإنه أیضا حلال حال الضروره وَ إِنَّ کَثِیراً لَیُضِلُّونَ بتحلیل الحرام و تحریم الحلال بِأَهْوائِهِمْ بِغَیْرِ عِلْمٍ أی بتشهیهم بغیر تعلق بدلیل یفید العلم إِنَّ رَبَّکَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُعْتَدِینَ أی المتجاوزین الحق إلی الباطل و الحلال إلی الحرام.

أقول

و یدل علی أن الأصل فی المأکولات لا سیما فی الذبائح الحل و لا یجوز الحکم بالتحریم إلا بدلیل و إنه تحل المحرمات عند الضروره أی ضروره کانت.

هُوَ الَّذِی أَنْشَأَ فی المجمع أی خلق و ابتدأ علی مثال (۱) جَنَّاتٍ أی بساتین فیها الأشجار المختلفه مَعْرُوشاتٍ مرفوعات بالدعائم قیل هو ما عرشه من الکروم و نحوها عن ابن عباس و قیل عرشها أن یجعل لها حظائر کالحیطان وَ غَیْرَ مَعْرُوشاتٍ یعنی ما خرج من قبل نفسه فی البراری و الجبال من أنواع الأشجار عن ابن عباس و قیل غیر مرفوعات بل قائمه علی أصولها مستغنیه عن التعریش وَ النَّخْلَ

۱- ۱. فی المصدر: خلق و ابتدع لا علی مثال.

وَ الزَّرْعَ أی أنشأ النخل و الزرع مُخْتَلِفاً أُكُلُهُ أی طعمه و قیل ثمره و قیل هـذا وصف للنخل و الزرع جمیعا فخلق سـبحانه بعضـها مختلـف اللـون و الطعم و الرائحه و الصـوره و بعضـها مختلفـا فی الصـوره متفقـا فی الطعم و بعضـها مختلفـا فی الطعم متفقـا فی الصوره و کل ذلک یـدل علی توحیـده و علی أنه قادر علی ما یشاء عالم بکل شـی ء وَ الزَّیْتُونَ وَ الرُّمَّانَ مُتَشابِهاً(۱) فی الطعم و اللون و الصوره وَ غَیْرَ مُتَشـابِهٍ إذا أثمر فیهـا و إنما قرن الزیتون إلی الرمان لأنهما متشابهان باکتنان (۲) الأوراق فی أغصانها کُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ

إذا أَثْمَرَ المراد به الإباحه و إن کـان بلفـظ الأـمر قـال الجبـائی و جماعه هـذا یـدل علی جواز الأکل من الثمر و إن کان فیه حق الفقراء انتهی (۳). و أقول الضمیر فی ثمره راجع إلی کل من المذکورات فیدل علی إباحه الجمیع مع أن ذکرها فی مقام الامتنان أیضـا یـدل علی ذلـک وَ آتُوا حَقَّهُ یَوْمَ حَصـادِهِ قیـل هی الزکـاه و فی أخبارنـا أنه غیر الزکـاه و سـیأتی إن شاء الله فی محله وَ لا تُسْرِفُوا أی فی الإتیان و الصـدقه أو فی الأکل قبل الحصاد أو مطلقا و قیل أی لا تنفقوا فی المعصـیه و قد مر تفسـیر سائر الآیات فی بـاب الأنعـام إلی قوله تعالی قُلْ لا أَجِدُ فِی ما أُوحِیَ إِلَیَّ مُحَرَّماً عَلی طاعِمٍ یَطْعَمُهُ أی طعاما محرما علی آکل یأکله و المراد بـالوحی مـا فی القرآن أو الأـعم و فیه تنبیه علی أن لا تحریم إلا بوحی لا بغیره فإنه لا ینطق عن الهوی إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْیٌ یُوحی إِلَّا أن یکون الطعام مَیْتَهً أَوْ دَماً مَسْـفُوحاً قال الطبرسـی رحمه الله أی مصبوبا و إنما خص المصبوب بالذکر لأن ما یختلط باللحم منه ممـا لاـ یمکن تخلیصه منه معفو مبـاح (۴) أَوْ لَحْمَ خِنزِیرٍ إنمـا خص الأشـیاء الثلاـثه هنـا بـذکر التحریم مع أن غیرهـا محرم فإنه سبحانه ذکر فی المائده تحریم الْمُنْخَنِقَهِ و الْمَوْقُوذَهِ و الْمُتَرَدِّیَهِ و النَّطِیحَهِ و غیرها لأن جمیع ذلک

۱- ۱. فی المصدر:« و الزیتون و الرمان» أی و أنشأ الزیتون و الرمان« متشابها».

۲- ۲. فی النسخه المخطوطه:« باکثار» و فی المصدر: باکتناز.

۳- ۳. مجمع البیان ۴: ۳۷۴ و ۳۷۵.

۴- ۴. فی المصدر: معفو عنه مباح.

يقع عليه اسم الميته فيكون فى حكمها فأجمل هاهنا و فصل هناک و أجود من هـذا أن يقال خص هـذه الأشياء بالتحريم تعظيما لحرمتهـا و بين تحريم مـا عـداها فى مواضع أخر إمـا بنص القرآن أو بوحى غير القرآن و أيضـا فإن هـذه السوره مكيه و المائـده مـدنيه فيجوز أن يكون غير ما فى الآيه من المحرمات إنما حرم فيما بعـد و الميته عباره عما كان فيه حياه ففقـدت من غير تذكيه شرعيه فَإِنَّهُ رِجْسٌ أى نجس و الرجس اسم لكل شـى ء مستقذر منفور عنه و الرجس أيضا العذاب و الهاء فى قوله فَإِنَّهُ عائد إلى ما تقدم ذكره انتهى (۱).

و قيل الضمير راجع إلى الخنزير أو لحمه و قذارته لتعوده أكل النجاسه.

أَوْ فِسْقاً قال البيضاوى عطف على لحم خنزير و ما بينهما اعتراض للتعليل أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ صـفه له موضـحه و إنما سـمى ما ذبح على اسم الصـنم فسـقا لتوغله فى الفسق و يجوز أن يكون فسـقا مفعولا له من أهل و هو عطف على يكون و المسـتكن فيه راجع إلى ما رجع إليه المسـتكن فى يكون (۲) وَ عَلَى الَّذِينَ هادُوا أى على اليهود فى أيام موسـى عليه السـلام حَرَّمْنا كُلَّ ذِى ظُفُرٍ فى المجمع اختلف فى معناه فقيل هو كل ما ليس بمُنْفَرِجِ الأَصَابع كالإبل و النَّعام و الإِوَّز و البَطِّ عن ابن عباس و ابن جبير و غيرهما و قيـل هو الإبل فقط و قيل يـدخل فيه كل السـباع و الكلاب و السـنانير و ما يصـطاد بظفره و قيل كل ذى مخلب من الطير و كل ذى حافر من الدواب وَ مِنَ الْبَقَرِ وَ الْغَنَمِ حَرَّمْنا عَلَيْهِمْ شُحُومَهُما من الثرب (۳) و شحم الكلى و غير ذلک إِلَّا ما حَمَلَتْ ظُهُورُهُما من الشحم

و هو اللحم السـمين فـإنه لم يحرم عليهم أَوِ الْحَوايا أى ما حملته الحوايا من الشـحم و الحوايا هى المباعر و قيل هى بنات اللبن و قيل هى الأمعاء التى عليها الشحوم (۴).

ص: ۱۲۱

۱- ۱. مجمع البيان ۴: ۳۷۸.

۲- ۲. أنوار التنزيل:

۳- ۳. الثرب: الشحم الرقيق الذى على الكرش و الامعاء.

۴- ۴. مجمع البيان ۴: ۳۷۹.

و قال البيضاوى هى جمع حاويه أو حاوياء كقاصعاء و قواصع أو حويه كسفينه و سفائن و قيل هو عطف على شحومهما و أو بمعنى الواو(۱).

أَوْ مَا اخْتَلَطَ بِعَظْمٍ فى الكشاف و غيره هو شحم الأليه لاتصالها بالعُصْعُص (۲) و قيل المُخُّ و فى الكنز هو شحم الجَنْب و الأَلْيَه لأنها مركبه على العصعص و دخول شحم الجنب فيما حملت الظهور أظهر و قيل و فى الآيه دلاله على حل هذه الأشياء فى شريعتنا و إلا لما كان لتخصيص اليهود بالتحريم معنى و يدل أيضا على التخصيص قوله سبحانه ذلِكَ جَزَيْناهُمْ بِبَغْيِهِمْ مع معاونه قرائن لا تخفى (۳).

وَ إِنَّا لَصادِقُونَ فى المجمع أى فى الإخبار عن التحريم و عن بغيهم و فى كل شى ء و فى أن ذلك التحريم عقوبه لأوائلهم و مصلحه لما بعدهم إلى وقت النسخ (۴).

و قال رحمه الله فى قوله وَ لَقَدْ مَكَّنَّاكُمْ فِي الْأَرْضِ أى مكناكم من التصرف فيهما و ملكناكموها و جعلناها لكم قرارا وَ جَعَلْنا لَكُمْ فِيها مَعايِشَ أى ما تعيشون به من أنواع الرزق و وجوه النعم و المنافع و قيل يريد المكاسب و الإقدار عليها بالعلم و القدره و الآلات قَلِيلًا ما تَشْكُرُونَ أى أنتم مع هذه النعم التى أنعمناها عليكم لتشكروا قد قل شكركم (۵) وَ كُلُوا وَ اشْرَبُوا صورته صوره الأمر و المراد به الإباحه و هو عام فى جميع المباحات وَ لا تُسْرِفُوا أى و لا تجاوزوا الحلال إلى الحرام قال مجاهد لو أنفقت مثل أحد فى طاعه الله لم تكن مسرفا و لو أنفقت درهما أو مدا فى معصيه الله لكان إسرافا و قيل معناه لا تخرجوا عن حد الاستواء فى زياده المقدار

۱- ۱. أنوار التنزيل:

۲- ۲. العصعص: عظم الذنب.

۳- ۳. الكشّاف،

۴- ۴. مجمع البيان ۴: ۳۷۹ فيه: لمن بعدهم.

۵- ۵. مجمع البيان ۴: ۴۰۰.

و قد حكى أن الرشيد كان له طبيب نصرانى حاذق فقال ذات يوم لعلى بن الحسين بن واقد ليس فى كتابكم من علم الطب شى ء و العلم علمان علم الأديان و علم الأبدان فقال له على قد جمع الله الطب كله فى نصف آيه من كتابه و هو قوله كُلُوا وَ اشْرَبُوا وَ لا تُسْرِفُوا و جمع نبينا صلى الله عليه و آله الطب فى قوله المعده بيت الداء و الحميه رأس كل دواء و أعط كل بدن ما عودته فقال الطبيب ما ترك كتابكم و لا نبيكم لجالينوس طبا.

و قيل معناه لا تأكلوا محرما و لا باطلا على وجه لا يحل و أكل الحرام و إن قل إسراف و مجاوزه الحد و ما استقبحه العقلاء و عاد بالضرر عليكم فهو إسراف أيضا لا يحل كمن يطبخ القدر بماء الورد و يطرح فيها المسك و كمن لا يملك إلا دينار فاشترى به طيبا و تطيب به و ترك عياله محتاجين إِنَّهُ لا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ أى يبغضهم.

و لما حث سبحانه على تناول الزينه عند كل مسجد و ندب إليه و أباح الأكل و الشرب و نهى عن الإسراف و كان قوم من العرب يحرمون كثيرا من هذا الجنس حتى أنهم كانوا يحرمون السمون و الإبان فى الإحرام و كانوا يحرمون السوائب و البحائر أنكر عز اسمه ذلك عليهم فقال قُلْ يا محمد مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبادِهِ وَ الطَّيِّباتِ مِنَ الرِّزْقِ أى من حرم الثياب التى يتزين بها الناس مما أخرجها الله من الأرض لعباده وَ الطَّيِّباتِ مِنَ الرِّزْقِ قيل هى المستلذات من الرزق و قيل هى المحللات و الأول أظهر لخلوصها يوم القيامه للمؤمنين قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَياةِ الدُّنْيا خالِصَةً يَوْمَ الْقِيامَةِ قال ابن عباس يعنى أن المؤمنين يشاركون المشركين فى الطيبات فى الدنيا فأكلوا من طيبات طعامهم و لبسوا من جياد ثيابهم و نكحوا من صالح نسائهم ثم يخلص الله الطيبات فى الآخره للذين آمنوا و ليس للمشركين فيها شى ء و قيل معناه قل هى فى الحياه الدنيا للذين آمنوا غير خالصه من الهموم و الأحزان و المشقه

و هی خالصه یوم القیامه عن ذلک کَذٰلِکَ نُفَصِّلُ الْآیاتِ أی کما نمیز لکم الآیات و ندلکم بها علی منافعکم و صلاح دینکم کذلک نفصل الآیات لِقَوْمٍ یَعْلَمُونَ انتهی (۱).

و أقول یمکن أن یکون تقدیر الآیه هی للذین آمنوا مخصوصه بهم و خلقناها لهم حال کونها خالصه لهم یوم القیامه أی یشرکهم الکفار و المخالفون فی الدنیا غصبا و خالصه لهم فی القیامه لا یشرکونهم فیها فیؤید ما ذکرنا فی قوله تعالی لَیْسَ عَلَی الَّذِینَ آمَنُوا الآیه و کأنه یومی إلی هذا ما ذکره أمیر المؤمنین فی کتابه إلی أهل مصر و اعلموا عباد الله أن المتقین حازوا عاجل الخیر و آجله شارکوا أهل الدنیا علی دنیاهم و لم یشارکهم أهل الآخره فی آخرتهم أباحهم الله فی الدنیا ما کفاهم و به أغناهم قال الله عز اسمه قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِینَهَ اللَّهِ الآیه قال الرازی هی للذین آمنوا فی الحیاه الدنیا غیر خالصه لهم لأن المشرکین شرکاؤهم فیها خالصه یوم القیامه لا یشرکهم فیها أحد فإن قیل هلا قیل للذین آمنوا و لغیرهم قلنا للتنبیه علی أنها خلقت للذین آمنوا علی طریق الأصاله و أن الکفره تبع لهم کقوله وَ مَنْ کَفَرَ فَأُمَتِّعُهُ قَلِیلًا ثُمَّ أَضْطَرُّهُ إِلی عَذابِ النَّارِ ثم قال قرأ نافع خالصه بالرفع و الباقون بالنصب قال الزجاج الرفع علی أنه خبر بعد خبر و المعنی قل هی ثابته للذین آمنوا خالصه یوم القیامه.

قال أبو علی یجوز أن یکون خالصه خبر المبتدإ و قوله لِلَّذِینَ آمَنُوا متعلقا بخالصه و التقدیر هی خالصه للذین آمنوا فی الحیاه الدنیا و أما النصب فعلی الحال و المعنی أنها ثابته للذین آمنوا فی حال کونها خالصه لهم یوم القیامه انتهی (۲).

وَ رَوَی الْکُلَیْنِیُّ بِإِسْنَادِهِ (۳) عَنْ یُونُسَ بْنِ ظَبْیَانَ أَوِ الْمُعَلَّی بْنِ خُنَیْسٍ قَالَ: قُلْتُ

۱- ۱. مجمع البیان ۴: ۴۱۳.

۲- ۲. تفسیر الرازیّ.

۳- ۳. و الاسناد هکذا: محمّد بن یحیی عن محمّد بن أحمد عن محمّد بن عبد اللّه بن أحمد عن علیّ بن النعمان عن صالح بن حمزه عن أبان بن مصعب عن یونس بن ظبیان.

لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام مَا لَکُمْ مِنْ هَذِهِ الْأَرْضِ فَتَبَسَّمَ ثُمَّ قَالَ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَی بَعَثَ جَبْرَئِیلَ وَ أَمَرَهُ أَنْ یَخْرِقَ بِإِبْهَامِهِ ثَمَانِیَهَ أَنْهَارٍ فِی الْأَرْضِ مِنْهَا سَیْحَانُ وَ جَیْحُونُ وَ هُوَ نَهَرُ بَلْخَ وَ الْخُشُوعُ وَ هُوَ نَهَرُ الشَّاشِ وَ مِهْرَانُ وَ هُوَ نَهَرُ الْهِنْدِ وَ نِیلُ مِصْرَ وَ دِجْلَهُ وَ الْفُرَاتُ فَمَا سَقَتْ أَوِ اسْتَقَتْ فَهُوَ لَنَا وَ مَا کَانَ لَنَا فَهُوَ لِشِیعَتِنَا وَ لَیْسَ لِعَدُوِّنَا مِنْهَا شَیْ ءٌ إِلَّا مَا غُصِبَ عَلَیْهِ وَ إِنَّ وَلِیَّنَا لَفِی أَوْسَعَ فِیمَا بَیْنَ ذِهْ إِلَی ذِهْ یَعْنِی بَیْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآیَهَ قُلْ هِیَ لِلَّذِینَ آمَنُوا فِی الْحَیاهِ الدُّنْیا الْمَغْصُوبِینَ عَلَیْهَا خالِصَهً لَهُمْ یَوْمَ الْقِیامَهِ بِلَا غَصْبٍ (۱).

ثم قال الطبرسی رحمه الله فی هذه الآیه دلاله علی جواز لبس الثیاب الفاخره و أکل الأطعمه الطیبه من الحلال.

وَ رَوَی الْعَیَّاشِیُّ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ زَیْدٍ عَنْ عَمِّهِ عُمَرَ بْنِ عَلِیٍّ عَنْ أَبِیهِ زَیْنِ الْعَابِدِینَ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ علیه السلام: أَنَّهُ کَانَ یَشْتَرِی کِسَاءً بِخَمْسِینَ دِینَاراً فَإِذَا أَصَافَ (۲)

تَصَدَّقَ بِهِ لَا یَرَی بِذَلِکَ بَأْساً وَ یَقُولُ قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِینَهَ اللَّهِ الْآیَهَ.

وَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ یُوسُفَ بْنِ إِبْرَاهِیمَ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَی أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام وَ عَلَیْهِ جُبَّهُ خَزٍّ وَ طَیْلَسَانُ خَزٍّ فَنَظَرَ إِلَیَّ فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاکَ هَذَا خَزٌّ مَا تَقُولُ فِیهِ فَقَالَ وَ مَا بَأْسٌ بِالْخَزِّ قُلْتُ وَ سَدَاهُ إِبْرِیسَمٌ قَالَ لَا بَأْسَ بِهِ فَقَدْ أُصِیبَ الْحُسَیْنُ علیه السلام وَ عَلَیْهِ جُبَّهُ خَزٍّ ثُمَّ قَالَ إِنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَبَّاسٍ لَمَّا بَعَثَهُ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ عَلِیٌّ علیه السلام إِلَی الْخَوَارِجِ لَبِسَ أَفْضَلَ ثِیَابِهِ وَ تَطَیَّبَ بِأَطْیَبِ طِیبِهِ وَ رَکِبَ أَفْضَلَ مَرَاکِبِهِ فَخَرَجَ إِلَیْهِمْ فَوَاقَفَهُمْ قَالُوا یَا ابْنَ عَبَّاسٍ بَیْنَا أَنْتَ خَیْرُ النَّاسِ إِذَا أَتَیْتَنَا فِی لِبَاسِ الْجَبَابِرَهِ وَ مَرَاکِبِهِمْ فَتَلَا هَذِهِ الْآیَهَ قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِینَهَ اللَّهِ إِلَی آخِرِهَا فَالْبَسْ وَ تَجَمَّلْ فَإِنَّ اللَّهَ جَمِیلٌ وَ یُحِبُّ الْجَمَالَ وَ لْیَکُنْ مِنَ الْحَلَالِ.

و فی هذه الآیه أیضا دلاله علی أن الأشیاء علی الإباحه لقوله تعالی مَنْ

۱- ۱. أصول الکافی ۱: ۴۰۹.

۲- ۲. أی دخل فی الصیف.

حَرَّمَ فالسمع ورد مؤكدا لما فى العقل انتهى (۱).

ثم حصر سبحانه المحرمات بقوله قُلْ إِنَّما حَرَّمَ رَبِّیَ الْفَواحِشَ ما ظَهَرَ مِنْها وَ ما بَطَنَ وَ الْإِثْمَ وَ الْبَغْیَ بِغَیْرِ الْحَقِّ وَ أَنْ تُشْرِکُوا بِاللَّهِ ما لَمْ یُنَزِّلْ بِهِ سُلْطاناً وَ أَنْ تَقُولُوا عَلَی اللَّهِ ما لا تَعْلَمُونَ و کأنه إشاره إلی أن أکل الطیبات و التمتع بالمستلذات المحلله لیس بحرام بل الحکم بکونه حراما حرام لأنه قول علی الله بغیر علم.

و قیل الفواحش جمیع القبائح و الکبائر ما علن منها و ما خفی و قیل هی الزنا و قیل الطواف عاریا و قیل الإثم الذنوب و المعاصی و قیل ما دون الحد و قیل الخمر و البغی الظلم و الفساد و قوله بِغَیْرِ الْحَقِ تأکید.

قوله سبحانه وَ یُحِلُّ لَهُمُ الطَّیِّباتِ فی مجمع البیان معناه یبیح لهم المستلذات الحسنه و یحرم علیهم القبائح و ما تعافه الأنفس و قیل یحل لهم ما اکتسبوه من وجه طیب و یحرم علیهم ما اکتسبوه من وجه خبیث و قیل یحل لهم ما حرمه علیهم رهابینهم (۲) و أحبارهم و ما کان یحرمه أهل الجاهلیه من البحائر و السوائب و یحرم علیهم المیته و الدم و لحم الخنزیر و ما ذکر معها انتهی (۳).

و أقول استدل أکثر أصحابنا علی تحریم کثیر من الأشیاء التی تستقذرها طباع أکثر الخلق بهذه الآیه و فیه نظر إذ الظاهر من سیاق الآیه مدح النبی صلی الله علیه و آله و شریعته بأن ما یحل لهم هو طیب واقعا و إن لم نفهم طیبه و ما یحرم علیهم هو الخبیث واقعا و إن لم نعلم خبثه کالطعام اللذیذ الذی عمل من مال السرقه تستلذه الطباع و هو خبیث واقعا و أکثر الأدویه التی یحتاج الناس إلیها فی غایه البشاعه و النکاره و تستقذرها الطباع و لم أر قائلا بتحریمها فالحمل علی المعنی الذی لا یحتاج إلی تخصیص و یکون موافقا لقواعد الإمامیه من الحسن و القبح العقلیین أولی من الحمل علی معنی یحتاج إلی تخصیصات کثیره بل ما یخرج عنهما أکثر مما یدخل فیهما

۱- ۱. مجمع البیان ۴: ۴۱۳.

۲- ۲. جمع البرهان.

۳- ۳. مجمع البیان ۴: ۴۸۷.

كما لا ـ يخفى على من تتبع مواردهما و يمكن أن يقال هذه الآـيه كالصريحه فى الحسن و القبح العقليين و لم يستدل بها الأصحاب رضى الله عنهم.

و قال الشهيد الثانى رفع الله درجته فى المسالك و الطيب يطلق على الحلال قال تعالى كُلُوا مِنْ طَيِّباتِ ما رَزَقْناكُمْ أى من الحلال و على الطاهر قال تعالى فَتَيَمَّمُوا صَعِيداً طَيِّباً(۱) أى طاهرا و على ما لا أذى فيه كالزمان الذى لا حر فيه و لا برد يقال هذا زمان طيب و ما تستطيبه النفس و لا تنفر منه كقوله تعالى يَسْئَلُونَکَ ما ذا أُحِلَّ لَهُمْ قُلْ أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّباتُ (۲) إذ ليس المراد منها هنا الحلال لعدم الفائده فى الجواب على تقديره لأنهم سألوه أن يبين لهم الحلال فلا يقول فى الجواب الحلال و لا الطاهر لأنه إنما يعرف من الشرع توقيفا و لا ـ ما لا أذى فيه لأن المأكول لا يوصف به فتعين المراد ردهم إلى ما يستطيبونه و لا يستخبثونه لردهم

إلى عادتهم و ما هو مقرر فى طباعهم و لأن ذلك هو المتبادر من معنى الطيب عرفا و فى الأخبار ما ينبه عليه و المراد بالعرف الذى يرجع إليه فى الاستطابه عرف الأوساط من أهل اليسار فى حاله الاختيار دون أهل البوادى و ذوى الاضطرار من جفاه العرب فإنهم يستطيبون ما دب و درج كما سئل بعضهم مما يأكلون فقال كل ما دب و درج إلا أم جنين فقال بعضهم ليهن أم جنين العافيه لكونها أمنت أن تؤكل هذا خلاصه ما قرره الشيخ فى المبسوط و غيره إلا أنه فصل أولا المحلل إلى حيوان و غيره و قسم الحيوان إلى حى و غيره و قال ما كان من الحيوان حيا فهو حرام حيث لم يرد به الشرع محتجا بأن ذبح الحيوان محظور و ما كان من الحيوان غير حى أو من غيره فهو على أصل الإباحه و فى استثناء الحيوان الحى من ذلك نظر لعموم الأدله و الاستناد إلى تحريم ذبحه بدون الشرع فى حيز المنع فهذا هو الأصل الذى يرجع إليه فى باب الأطعمه انتهى (۳).

۱- ۱. النساء: ۴۳.

۲- ۲. المائده: ۴.

۳- ۳. المسالک.

و أقول قد عرفت ضعف بعض هذا الكلام فيما مضى و نقول أيضا قوله ليس المراد الحلال فى محل المنع لاحتمال أن يكون اللام للعهد أى ما بينا لكم حله ثم ذكر سائر المحللات بعده و ذكره لعنوان الطيبات لبيان أن ما أحللناه لكم هو الطيب واقعا فكذا ما أحللناه لكم و قوله لأنه إنما يعرف من الشرع لا يصلح دليلا لعدم حمل الجواب عليه بعد بيان الله فى كتابه و على لسان نبيه النجاسات فيفيد أن غير النجاسات المنصوص عليها حلال و ما خرج عنها بدليل ثم قوله لأن المأكول لا يوصف به فى محل المنع لأن كثيرا من المأكولات و المشروبات تفسد العقل أو البدن و أيضا حصر معنى الطيب فيما ذكره ممنوع إذ يحتمل أن يكون المراد بالطيب ما لم يكن فيه خبث معنوى و قبح واقعى لتضمنه ضررا دينيا أو دنيويا و إن أمكن إرجاعه إلى ما لا أذى فيه.

وَ رَزَقْناهُمْ مِنَ الطَّيِّباتِ يحتمل بعض الوجوه المتقدمه فأخرج لكم من الثمرات رزقا لكم إنما قال مِنَ الثَّمَراتِ لأن جميعها لا تصلح لذلك و يحتمل البيان.

قال البيضاوى رزقا لكم تعيشون به و هو يشمل المطعوم و الملبوس و هو مفعول أخرج و مِنَ الثَّمَراتِ بيان أو حال منه و يحتمل عكس ذلك و يجوز أن يراد به المصدر فينصب بالعله أو المصدر لأن أخرج فى معنى رزق.

وَ سَخَّرَ لَكُمُ الْفُلْكَ لِتَجْرِيَ فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ أى بمشيته إلى حيث توجهتم وَ سَخَّرَ لَكُمُ الْأَنْهارَ فجعلها معده لانتفاعكم و تصرفكم و قيل تسخيرها هذه الأشياء تعليم كيفيه اتخاذها(۱).

و أقول الآيه على حل ثمرات ما يخرج من الأرض و جواز الانتفاع بها أكلا و شربا و لبسا و على جواز اتخاذ الفلك و ركوبها و على جواز الشرب من الأنهار و الوضوء و الغسل و سائر الانتفاعات بها إلا ما أخرجه الدليل و كذا سقى الزروع و الأشجار و رشها على الأرض و غير ذلك من الانتفاعات التى لم يرد نهى عنها

۱- ۱. أنوار التنزيل:

و جعلنا لكم قبلها(۱) وَ الْأَرْضَ مَدَدْناها وَ أَلْقَيْنا فِيها رَواسِيَ وَ أَنْبَتْنا فِيها مِنْ كُلِّ شَيْ ءٍ مَوْزُونٍ وَ جَعَلْنا لَكُمْ فِيها مَعايِشَ تعيشون بها و فى المجمع أى خلقنا لكم فى الأرض معايش من زرع أو نبات و قيل معناه أى مطاعم و مشارب تعيشون بها و قيل هى التصرف فى أسباب الرزق فى مده الحياه وَ مَنْ لَسْتُمْ لَهُ بِرازِقِينَ يعنى العبيد و الدواب يرزقهم الله تعالى و لا ترزقونهم (۲).

و قال البيضاوى عطف على معايش أو محل لكم.

فَأَسْقَيْناكُمُوهُ أى جعلناه لكم سقيا وَ ما أَنْتُمْ لَهُ بِخازِنِينَ أى بحافظين و لا محرزين بل الله يحفظه ثم يرسله من السماء ثم يحفظه فى الأرض ثم يخرجه من العيون بقدر الحاجه(۳).

وَ إِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعامِ لَعِبْرَةً قال البيضاوى أى دلاله يعبر بها من الجهل إلى العلم نُسْقِيكُمْ مِمَّا فِي بُطُونِهِ استئناف لبيان العبره و إنما ذكر الضمير و وحده هنا للفظه و أنثه فى سوره المؤمنين للمعنى فإن الأنعام اسم جمع و من قال إنه جمع نَعَم جعل الضمير للبعض فإن اللبن لبعضها دون جميعها أو الواحده أو له على المعنى فإن المراد به الجنس و قرأ جماعه بالفتح مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَ دَمٍ لَبَناً فإنه يخلق من بعض الأجزاء الدم المتولد من الأجزاء اللطيفه التى فى الفرث و هى الأشياء المأكوله المنهضمه بعض الانهضام فى الكرش و عن ابن عباس أن البهيمه إذا انعلفت و انطبخ العلف فى كرشها كان أسفله فرثا و أوسطه لبنا و أعلاه دما و لعله إن صح فالمراد أن وسطه يكون ماده اللبن و أعلاه ماده الدم الذى يغذى البدن لأنهما لا يتكونان فى الكَرِش و يبقى ثُفْلُهُ و هو الفَرْثُ ثم يمسكها ريثما يهضمها هضما ثانيا فيحدث أخلاط أربعه معها مائيه فيميز القوه المميزه تلك المائيه مما زاد على قدر الحاجه من المريتين و تدفعها إلى الكليه و المَراره و الطِّحال ثم يوزع الباقى على الأعضاء بتجبنها فيجرى

ص: ۱۲۹

۱- ۱. هكذا فى النسخ و لعلّ الصحيح: جعلنا لكم قبلها الأرض.
۲- ۲. مجمع البيان ۶: ۳۳۳.
۳- ۳. أنوار التنزيل:

إلی کل حقه علی ما یلیق به بتقدیر الحکیم العلیم ثم إن کان الحیوان أنثی زاد أخلاطها علی قدر غذائها لاستیلاء البروده و الرطوبه علی مزاجها فیندفع الزائد أولاـ إلی الرحم لأجل الجنین فإذا انفصل انْصَبَّ ذلک الزائد أو بعضه إلی الضروع فیَبِیضُ بمجاوره لحومها البیض فیصیر لبنا و من تدبر صُنع الله فی إحداث الأَخلاط و الأَلبان و إِعداد مَقَارِّها و مَجاریها و الأسباب المُوَلِّده و القوی المتصرفه فیها کل وقت علی ما یلیق اضطر إلی الإقرار بکمال حکمته و سبوغ رحمته و من الأولی تبعیضیه لأن اللبن بعض ما فی بطنها و الثانیه ابتدائیه کقولک سقیت من الحوض لأن بین الفرث و الدم المحل الذی یبتدئ منه الاستسقاء و هی متعلقه بنسقیکم أو حال من لبنا قدم علیه لتنکیره و للتنبیه علی أنه موضع العبره خالِصاً صافیا لا یستصحب لون الدم و لا رائحه الفرث أو مصفی عما یصحبه من الأجزاء الکثیفه بتضییق مخرجه سائِغاً لِلشّارِبِینَ سهل المرور فی حلقهم انتهی (۱).

و قال الرازی فی تأویل الآیه المراد أن اللبن إنما یتولد من بعض أجزاء الدم و الدم إنما یتولد من الأجزاء اللطیفه التی فی الفرث و هو الأشیاء المأکوله الحاصله فی الکَرِش فهذا اللبن متولد من الأجزاء التی کانت حاصله فیما بین الفرث أولا ثم کانت حاصله فیما بین الدم ثانیا و صفاه الله تعالی عن تلک الأجزاء الکثیفه الغلیظه و خلق فیها الصفات التی باعتبارها صارت لبنا موافقا لبدن الطفل انتهی (۲).

وَ مِنْ ثَمَراتِ النَّخِیلِ وَ الْأَعْنابِ قیل متعلق بمحذوف أی و نسقیکم من ثمرات النخیل و الأَعناب من عصیرهما و قیل أی و لکم عبره فیما أخرج الله لکم من ثمرات النخیل و الأعناب و قیل معناه من ثمرات النخیل و الأعناب ما تتخذون منه سَکَرا و العرب تضمر ما الموصوله کثیرا و الأعناب عطف علی الثمرات و السُّکَّر

ص: ۱۳۰

۱- ۱. أنوار التنزیل:

۲- ۲. تفسیر الرازیّ:

اختلف المفسرون فى معناه فقيل السُّكّر الخمر و الرزق الحسن التمر و الزبيب و الدبس و السيلان و الخل و قيل سكرا مفعول تتخذون على جهه الاستفهام و عامل رزقا مقدر و التقدير تتخذون منه سكرا و قد رزقناكم منه رزقا حسنا فيكون فيه جمع بين المعاتبه و المنه و لذلك أسند الاتخاذ إليهم و قيل السكر الخل و الرزق الحسن ما هو خير منه و قيل السكر كل ما حرم الله من ثمارها خمرا كان أو غيره كالنبيذ و الفقاع و ما أشبههما و الرزق الحسن و ما أحله الله من ثمارهما و قيل السكر ما يشبع و يسد الجوع.

و قال على بن إبراهيم السكر الخل و روى عن الصادق عليه السلام أنها نزلت قبل آيه التحريم فنسخت بها(١).

و فيه دلاله على أن المراد به الخمر و قد جاء بالمعنيين جميعا قيل و على إراده الخمر لا يستلزم حلها فى وقت لجواز أن يكون عتابا و منه قبل بيان تحريمها و معنى النسخ نسخ السكوت عن التحريم فلا ينافى ما جاء فى أنها لم تكن حلالا قط و فى مقابلتها بالرزق الحسن تنبيه على قبحها إِنَّ فِي ذلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ أى يستعملون عقولهم بالنظر و التأمل فى الآيات.

وَ رَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّباتِ قال البيضاوى أى من اللذائذ و الحلالات و من للتبعيض فإن المرزوق فى الدنيا أنموذج منها أَ فَبِالْباطِلِ يُؤْمِنُونَ و هو أن الأصنام ينفعهم أو أن من الطيبات ما يحرم عليهم كالسوائب و البحائر وَ بِنِعْمَتِ اللَّهِ هُمْ يَكْفُرُونَ حيث أضافوا نعمه إلى الأصنام أو حرموا ما أحل الله لهم فَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قال أمرهم بأكل ما أحل الله لهم و شكر ما أنعم عليهم بعد ما زجرهم عن الكفر و هددهم عليه ثم عدد عليهم محرماته ليعلم أن ما عداها حل لهم ثم أكد ذلك بالنهى عن التحريم و التحليل بأهوائهم فقال وَ لا تَقُولُوا لِما تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ كما قالوا ما فِي بُطُونِ هذِهِ الْأَنْعامِ خالِصَةٌ لِذُكُورِنا الآيه و سياق الكلام و تصدير الجمله بإنما يفيد حصر المحرمات

ص: ١٣١

١- ١. تفسير القمّيّ:

فى الأجناس الأربعه إلا ما ضم إليه دليل كالسباع و انتصاب الكذب بلا تقولوا و هذا حَلالٌ وَ هذا حَرامٌ مفعول لا تقولوا أو الكذب منتصب بتصف و ما مصدريه أى لا تقولوا هذا حلال و هذا حرام لوصف ألسنتكم الكذب مبالغه فى وصف كلامهم بالكذب كما أن حقيقه الكذب كانت مجهوله و ألسنتهم تصفها و تعرفها بكلامهم هذا و لذلك عد من فصيح الكلام كقولهم وجهها يصف الجمال و عينها يصف السحر.

لِتَفْتَرُوا تعليل لا يتضمن الغرض أَزْواجاً أى أصنافا سميت بذلك لازدواجها و اقتران بعضها ببعض مِنْ نَباتٍ بيان أو صفه لأزواجا و كذلك شَتَّى و يحتمل أن يكون صفه للنبات فإنه من حيث إنه مصدر فى الأصل يستوى فيه الواحد و الجمع و هو جمع شتيت كمريض و مرضى أى متفرقات فى الصور و الأعراض و المنافع يصلح بعضها للناس و بعضها للبهائم فلذلك قال كُلُوا وَ ارْعَوْا أَنْعامَكُمْ و هو حال من ضمير فَأَخْرَجْنا على إراده القول أى أخرجنا أصناف النبات قائلين كلوا و ارعوا و المعنى معد بها لانتفاعكم بالأكل و العلف آذنين فيه (۱).

كُلُوا مِنْ طَيِّباتِ ما رَزَقْناكُمْ فى المجمع صورته الأمر و المراد به الإباحه وَ لا تَطْغَوْا فِيهِ أى و لا تتعدوا فيه فتأكلوه على الوجه المحرم عليكم و قيل أى لا تتجاوزوا عن الحلال إلى الحرام أو لا تتناولوا من الحلال للاستعانه به على المعصيه فَيَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبِى أى فيجب عليكم عقوبتى و من ضم الحاء فالمعنى فتنزل عليكم عقوبتى (۲) ماءً بِقَدَرٍ قيل بتقدير يكثر نفعه و يقل ضرره أو بمقدار ما علمناه من صلاحهم فَأَسْكَنَّاهُ فجعلناه ثابتا مستقرا فِي الْأَرْضِ وَ إِنَّا عَلى ذَهابٍ بِهِ أى على إزالته بالإفساد أو التصعيد أو التعميق بحيث يتعذر استنباطه لَقادِرُونَ كما كنا قادرين على إنزاله فَأَنْشَأْنا لَكُمْ بِهِ أى بالماء لَكُمْ فِيها فى الجنات فَواكِهُ كَثِيرَةٌ تتفكهون بها وَ مِنْها أى و من الجنات ثمارها و زُرُوعها تَأْكُلُونَ تغذيا أو ترزقون و تحصلون معايشكم من قولهم فلان يأكل من حِرفته

ص: ۱۳۲

۱- ۱. أنوار التنزيل:

۲- ۲. مجمع البيان ج ۷ ص ۳۳.

و يجوز أن يكون الضميران للنخيل و الأعناب أى لكم فى ثمرتها أنواع من الفواكه الرُّطَب و العِنَب و التمر و الزبيب و العصير و الدبس و غير ذلك و طعام تأكلونه وَ شَجَرَةً عطف على جنات تَخْرُجُ مِنْ طُورِ سَيْناءَ جبل موسى بين مصر و أَيْلَة و قيل بفلسطين تَنْبُتُ بِالدُّهْنِ أى متلبسا بالدهن مستصحبا له و يجوز أن تكون الباء صلةً مُعَدِّيَةً لِتنبت كما فى قولك ذهبت بزيد وَ صِبْغٍ لِلْآكِلِينَ عطف على الدهن جار على إعرابه عطف أحد وصفى الشى ء على الآخر أى تنبت بالشى ء الجامع بين كونه دهنا يدهن به و يسرج به و كونه إداما يصبغ به الخبز أى يغمس به للائتدام سَخَّرَ لَكُمْ ما فِي السَّماواتِ بأن جعله أسبابا(١)

مُحَصِّلَةً لمنافعكم وَ ما فِي الْأَرْضِ بأن مكنكم من الانتفاع به أو بوسط أو بغير وسط ظاهِرَةً وَ باطِنَةً أى محسوسه و معقوله أو ما تعرفونه و ما لا تعرفونه إِلَى الْأَرْضِ الْجُرُزِ أى التى جرز نباتها أى قطع و أزيل لا التى لا تنبت لقوله فَنُخْرِجُ بِهِ زَرْعاً و قيل اسم موضع باليمن تَأْكُلُ مِنْهُ أى من الزرع أنعامهم كالتبن و الورق وَ أَنْفُسُهُمْ كالحب و الثمر أَ فَلا يُبْصِرُونَ فيستدلون به على كمال قدرته و فضله أَخْرَجْنا مِنْها حَبًّا جنس الحب فَمِنْهُ يَأْكُلُونَ قدم الصله للدلاله على أن الحب معظم ما يؤكل و يعاش به لِيَأْكُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ أى ثمر ما ذكر و هو

الحبات و قيل الضمير لله على طريقه الالتفات و الإضافه إليه لأن الثمر بخلقه وَ ما عَمِلَتْهُ أَيْدِيهِمْ عطف على الثمر و المراد ما يتخذ منه كالعصير و الدبس و نحوهما و قيل ما نافيه و المراد أن التمر بخلق الله لا بفعلهم أَ فَلا يَشْكُرُونَ أمر بالشكر لأنه إنكار لتركه خَلَقَ الْأَزْواجَ كُلَّها أى الأنواع و الأصناف مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ من النبات و الشجر وَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ الذكر و الأنثى وَ مِمَّا لا يَعْلَمُونَ و أزواجا و مما لم يطلعهم الله عليه

١- ١. زاد فى المصدر: و مكنكم من الانتفاع به و العروج إليه بسلطان العلم و القدره كما قال سبحانه: لا تَنْفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطانٍ.

و لم يجعل لهم طريقا إلى معرفته (۱) فَأَنْبَتْنا فِيها حَبًّا كالحنطه و الشعير وَ عِنَباً وَ قَضْباً يعنى الرطبه سميت بمصدر قضبه إذا قطعه لأنها تقضب مره بعد أخرى وَ حَدائِقَ غُلْباً أى عظاما وصف به الحدائق لِتَكاثُفِهَا و كثره أشجارها أو لأنها ذات أشجار غِلاظ مستعار من وصف الرقاب وَ فاكِهَةً وَ أَبًّا أى مرعى من أب إذا أم لأنه يؤم و ينتجع أو من أب لكذا إذا تهيأ له لأنه مهيأ للرعى أو فاكهه يابسه تؤب للشتاء مَتاعاً لَكُمْ وَ لِأَنْعامِكُمْ فإنَّ الأَنواع المذكوره بعضها طعام و بعضها علف.

**[ترجمه]«الَّذِی جَعَلَ لَکُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا» {همان [خدایی] که زمین را برای شما فرشی [گسترده]، قرار داد} دلالت دارد بر جایز بودن بهره بری از زمین به هر وجه که باشد از قبیل سکونت و زراعت و آباد کردن و جوی کندن و کاریز در آوردن و جز آن از هر گونه بهره بردن جز آن بهره ای که دلیل آن را خارج کرده.

و قول خداوند متعال که فرمود: «رِزْقًا لَّکُمْ» {رزقی برای شما} دلالت دارد بر حلال بودن همه میوه ها و خرید و فروش آنها و بهره های دیگر، و اگر منظور از«رزقا»، مرزوق(فرد روزی داده شده) باشد، «لکم» صفت برای آن است و اگر منظور از «رزقا»، مصدر باشد، «لکم» مفعول له برای آن است. گویا که فرموده: روزی دادن او شما را. دنباله آیه دلالت دارد بر وجوب شکر منعم.

«هُوَ الَّذِی خَلَقَ لَکُم مَّا فِی الْأَرْضِ جَمِیعًا» {اوست آن کسی که آنچه در زمین است، همه را برای شما آفرید} خدای سبحان بر بندگانش منت نهاده به سبب آفرینش جمیع آنچه در زمین است برای آنها، و این دلالت می کند بر صحت بهره مندی آنها از همه آنچه از وجوه مصالح که در زمین است اگر خالی از مفسده باشد، و از آن استدلال می شود بر اینکه اصل در اشیاء، اباحه است چون اشیاء برای کسی که برایش آفریده شدند، مباح هستند و گفته شده: منت نهادن به خاطر آفرینش همه، مقتضی حلال بودن همه و اینکه برای هر شیئی از آن اشیاء فایده و نفعی وجود دارد می باشد. و آنچه گفته شده: که آنچه که سودی ندارد مانند سم و عقرب و برخی از حشرات، از آن خارجند، در آن اشکال وجود دارد، و نیافتن، دلیل بر نبودن نیست و وجود داشتن ضرر در چیزی دلالت بر منتفی بودن نفع در آن نمی کند، آیا نمی بینی که خوردنی های پاکیزه، نهایت زیان را به بیمار می رساند؟ و هر کس در حکمت خداوند متعال بیندیشد جرات نمی کند که مثل این گفته را بگوید، و شاید مقصود این باشد که در آفرینش، چیزی که زیان محض و خالی از نفع باشد وجود ندارد، بلکه تنها از جهتی، در آن زیان وجود دارد و جهتی که به خاطر آن وجه، خالی از منفعت است، منت نهادن بر آن، از آن جهت واقع نمی شود، بلکه منت نهادن از جهت نفع با خالی بودن از زیان، می باشد و واژه «الطَّیِّب» در برخی از آیات، اشاره ای به آن می باشد، همان گونه که طبرسی آن را تفسیر کرده به اینکه منظور، طاهر از هر شبهه پلیدی و زیانی می باشد و خداوند متعال آگاه است. پایان.

بیضاوی گفته: معنی «لَکُم»، به خاطر شما و سود بردن شما در راه دنیایتان به وسیله بهره برداری شما از آنها در مصالح جسم هایتان با واسطه یا بدون واسطه یا در راه دینتان به وسیله دلیل آوردن و عبرت گیری و آشنا شدن با آنچه از لذت های آخرت و دردهای آن که با آنها مناسبت دارد، و آن مقتضی مباح بودن چیز های سودمند است و مخصوص بودن برخی از آنها برای برخی به خاطر سبب های عارضی مانع عمومیت اباحه نیست؛ زیرا که آن دلالت می کند بر اینکه همه برای همه است نه اینکه هر یک برای هر یک و «ما» هر آنچه در زمین است را در بر می گیرد نه خود زمین مگر آنکه مقصود از آن جهت پایین باشد، همان گونه که مقصود از سماء، جهت بالا است و «جَمِیعًا» حال از موصول دوم است.

«كُلُوا وَ اشْرَبُوا»: ظاهرخطاب به بنی اسرائیل است و مقصود، آنچه از منّ(عسل) و سلوی(بلدرچین) و چشمه ها که خداوند متعال به آنها روزی داده است، می باشد و دلیل آوردن برای عمومیت ممکن است باشد به گونه ای که خالی از تکلف نیست.
-. أنوار التنزیل و أسرار التأویل ۱ : ۶۶ -

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُواْ مِمَّا فِي الْأَرْضِ»؛ طبرسی رحمه الله گفته: از ابن عباس نقل شده که این آیه درباره ثقیف و خزاعه و بنی عامر بن صعصعه و بنی مدلج، هنگامی که آنان زرع و چهار پایان و بحیره و سائبه و وصیله را بر خودشان حرام کرده بودند نازل شده است.

و طبرسی قدس سره گفت: علما درباره خوردنی ها و منافعی که در آنها زیانی بر کسی وجود ندارد اختلاف دارند پس برخی از آنان قائل به این شده اند که آنها ممنوعیت دارند و برخی از آنان قائل به این شده اند که آنها مباح هستند که سید مرتضی- که رحمت خداوند متعال بر او باد- آن را برگزیده، و برخی از آنان کسانی هستند که بین دو امر توقف کرده اند و هر یک از آن دو را جایز دانسته اند. و این آیه دلیل بر اباحه خوردنی ها است مگر آنچه که دلیل، بر ممنوعیت آن دلالت می کند و آیه به عنوان تاکید کننده برای حکم عقل آمده است، پایان.

و مقصود از خوردن یا خصوص خوردن به معنای لغوی است یا مطلق انتفاع است که آن مجازی است که شیوع دارد، و حلال عبارت است از افعال جایز بندگان، و مباح نظیر آن است و طیّب برای چند معنی گفته می شود؛ نخست، آنچه که شارع آن را حلال کرده، دوم، آنچه که پاک است.سوم، آنچه که خالی از اذیت در روح و بدن است. چهارم، آنچه که طبع سالم آن را لذیذ می شمرد و از آن تنفر ندارد. پنجم، آنچه که وجه زشتی که موجب منع از آن شود در آن وجود ندارد، همان گونه که از بیشتر موارد استعمال آن می فهمیم، (و آن را خواهی دانست).

خطاب در اینجا برای همه مکلفین از بنی آدم، عمومیت دارد و امر در «كُلُوا» برای اباحه است و چون در خوردنی، آنچه که حرام است و آنچه که حلال است وجود دارد، آن صفتی که لازم است برای آن باشد را تبیین کرد، پس فرمود: «حَلالاً» و گفته شده: امر، از جهت رعایت کردن قید[حلال] برای وجوب است، «طَيِّباً»؛ گفته شده: آن هم به معنای حلال است، و بین آن دو به خاطر تفاوت دو لفظ از لحاظ تأکید، جمع کرده است، و گفته شده: یعنی آنچه که آن را در دنیا و آخرت نیکو و خوشمزه می یابید، و در کشاف و جوامع است که: یعنی پاک از هر شبهه ای، گفته شده: و برفرض مفعول بودن «حَلالاً» و حال بودن «طَيِّباً»، بعید نیست که مقصود از حلال، آنچه که به حسب ذات و احوال غالبی خود، خالی از وجه ممنوعیت است و مقصود از طیب آنچه که از هر جهتی خالی از وجه ممنوعیت است باشد.

مؤلف

بر فرض حال بودن طیب و حمل کردن امر بر رجحان، اظهر آن است که حلال برای احتراز کردن از حرام و طیب برای احتراز کردن از شبهات باشد.

«حَلالاً»؛ احتمال دارد که مفعول «كُلُوا» باشد و در این هنگام «مِن»، ابتدائیه یا بیانیه است و ظاهر کتاب کشاف این است که آن

تبعیضـیه است، و تفتازانی از قول کشاف منع کرده است زیرا «مِن» تبعیضـیه در موضع مفعول یعنی: بعضـی از آنچه را در زمین است بخورید.

گفت: پس اگر گفته شود: چرا جایز نیست که «مِن»، حال از «حَلالاً» باشد؟ می گوییم: به خاطر اینکه ظرف مستقر بودن «مِن» تبعیضـیه و حـال بودن لغو از چیزهـایی است که علمای علم نحو قائل به آن نیسـتند، و گفته شـده: در آن اشـکالی وجود دارد؛ زیرا در موضع مفعول بودن «مِن» تبعیضیه، معنایش این نیست که آن از جهت اعراب، مفعول به است و کفایت کننده از مفعول به. بلکه تنها با مفعول به متحد می شود، پایان.

یا حال از مفعول که «مِمَّا فِي الْأَرْضِ» است، می باشد، پس مقصود از ما فی الارض؛ خوردنی های حلال شده است.

یا اینکه صـفت برای مصـدر محـذوف است یعنی خوردنی حلالی را بخوریـد و «مِن» تبعیضـیه یا ابتـدائیه است، اما مفعول له یا تمیز بودن آن همان گونه که بعضی از آنان گمان کرده اند، غیر واضح است.

«طَيِّباً» مثل «حَلالاً» و یا صفت آن است .

مؤلف

ایـن، آن چیزی است که قـوم آن را ذکر کرده انـد و اظهر در نزد من این است که «حَلالاًـ و طَيِّبـاً» برای تأکیـد هسـتند نه برای تقییـد، و تفاوتی نمی کنـد که آن دو، دو حال مؤکد قرار داده شوند یا غیر آن، زیرا تقیید در صورت حمل کردن امر بر اباحه، – همان گونه که اکثریت گفته‌انـد – کلام را خالی از فایده قرار می دهد، چرا که حاصل آن در این هنگام این است که: آنچه که برای شما حلال شده است، برای شما حلال شده است، چرا که سود بردن از آنچه که برای شما حلال شده است، برای شما جایز می باشد.

پس اگر گفته شـود: چگـونه این مطلب تمـام است بـا اینکه معلـوم است که آنچه در زمین است مشـتمل بر محرمـات بسـیاری است؟

می گوییم: اگر «مِن» را حمل بر تبعیض کنیم، این اشکال وارد نیست، و همچنین ممکن است که این قبل از تحریم اشیاء حرام شده باشد؛ زیرا از بعضـی از اخبار چنین بر می آید که قبل از هجرت چیزی به جز شهادتین و آنچه از عقاید که در پی آن می آیـد واجب نشده و به جز شـرک و انکار نبوت و آنچه لازمه آن دو است حرام نشده بود و بعد از هجرت، واجبات و محرمات به صورت تدریجی نازل شده اند. علاوه بر اینکه ممکن است که آن عامی باشد که تخصـیص خورده است همان گونه که در سـایر عمومـات این چنین است، پس بر حلاـل بودن جمیع آنچه که در زمین است دلاـلت می کنـد، مگر آنچه که دلیـل آن را خارج کرده است.

گفته شـده که: از عمومات خطاب، بر می آیـد که آن چیز هایی که حلال شـده، برای کفار و فاسـقان نیز حلال است و از چیز های حلال شده به آنها دادن جایز است، مگر آنچه که دلیلی بر منع از آن دلالت کند.

«وَ لَا تَتَّبِعُواْ خُطُوَاتِ الشَّیْطَانِ» یعنی از وسوسه های شیطان در حرام کردن آنچه خداونـد متعال، حلال کرده یا در ترک کردن شکر آن نعمت هـایی که خداونـد متعال داده است، پیروی نکنیـد، و قول خداونـد متعال: «وَ أَن تَقُولُواْ عَلیَ اللَّهِ»، معنای اول را تأییـد می کنـد، و از امـام بـاقر و امام صادق علیهما السـلام روایت شـده که گام های شیطان، قسم خوردن به طلاق و نـذر در گناهان و هر قسمی به جز بر خدا می باشد. - . مجمع البیان ۲ : ۲۵۲ -

مؤلف

احتمال دارد که به قرینه صدر آیه، مقصود، قسم خوردن و نذر کردن بر حرام کردن آن چیز هایی که حلال شده اند، باشد.

و گفته شـده: در این نهی هشـداری است بر اینکه مقصـود از «حَلَالًا» در امر، تقییـد است نه اطلاـق حلاـل بودن آنچه در زمین است و خوردنی از آن یا خوردن آن. و مخالفت امر، تعدی کردن به خوردن غیر حلال و اجتناب از خوردن حلال و انجام غیر آن از محرمات را در بر می گیرد، پایان. و ضعف آن از آنچه ذکر کردیم روشن است.

«یَا أَیُّهَا الَّذِینَ ءَامَنُواْ کُلُواْ مِن طَیِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاکُمْ» مضمون صدر آیه، نزدیک به آنچه که گذشت می باشد، جز آنکه این آیه به اعتبـار خطاب، مخصوص مؤمنین است، و گفته شـده: امر برای تشویق یا اباحه خوردن آنچه مؤمنان آن را خوشـمزه و نیکو می یابنـد و آن را پـاک می شـمارند، می باشـد نه پلیـدی که طبع از آن نفرت دارد و عقـل، قطع به زشتی خوردن آن دارد؛ مـانند خـون و بول و منی و حشـرات و غیر آن. و از آن طـاهر بودن آن خوردنی هم فهمیـده می شود، زیرا نجس پلیـد است و از آن چیز هـایی نیست که مؤمنـان آن را پـاک می شـمارند، و آن در دلاـلت کردن بر اباحه همه چیز هایی که عقل آن را پاک می شمارد و در آن ضـرر و پلیـدیی نمی یابـد، از چیز هایی که برای بنی آدم رزق نامیده می شود یعنی در خوردن از آن نفع برده می شود، صریح تر از آنچه گذشت می باشد، و فهمیدن اینکه اشیاء بر اصاله الحلّیه هستند، از آن أولی است.

مؤلف

بر طبق روش آنچه در پیش گفتیم حاصـل این است که از آنچه که دلیلی شـرعی بر تحریم آن دلالت نمی کنـد، بخوریـد؛ در آنچه که به شما روزی دادیم و به شما قدرت عمل در تصرف در آن دادیم، یا از آنچه که در آن وجه قبح واقعی وجود ندارد که به معنای اول باز می گردد؛ زیرا قبح به وسیله بیان شارع دانسته می شود، یا از آنچه که برای نفس و بدن مضر نمی باشد یا از آنچه که طبع سالم آن را لذیـذ می شـمرد و از آن تنفر ندارد یا بنا بر اینکه غالباً رغبت به غیر آن ندارد، یا بنا بر اینکه روش آیه مشـتمل بر امتنـان است و عمـده امتنـان به آن چیزی است که طبع آن را لذیـذ می شـمرد نه به آنچه که طبع هـا از آن تنفر دارنـد، یا به خاطر ناروا بودن خوردن پلیـدی هایی است که حرام نشـده اند، بنا بر اینکه امر برای صـرف اباحه است یا به خاطر رجحان تصرف در چیز های پاک و خوردن آنها، بنا بر اینکه امر برای استحباب است.

و به طور کلی دلیل آوردن به وسیله امثال این آیه بر تحریم چیزهایی که عموم طبع ها از آن نفرت دارند مشکل است.

رازی گفته: بـدان که خوردن گاهی واجب است و آن هنگام دفع زیان است و گاهی مسـتحب است و آن اینکه گاهی مهمان هنگـامی که تنهـاست از خـوردن خودداری می کنـد و هنگـامی که دعوت می‌شود انبسـاط پیـدا می‌کنـد[برای خوردن] و این

خوردن مستحب است. و گاهی مباح است؛ هنگامی که خالی از این عوارض باشد، و اصل در شیء این است که خالی از عوارض باشد، پس به طور مسلم چیزی که خوردن نامیده شود مباح است و هنگامی که امر این چنین است امر هم برای اباحه است.

سپس گفته: اصحاب، قول خداوند متعال: «مِنْ طَيِّباتِ ما رَزَقْناكُمْ» را دلیل بر این دانسته اند که گاهی روزی حرام می باشد، زیرا طیب همان حلال است، پس اگر هر رزقی حلال باشد همانا معنا چنین می شود که از حلال شده های آنچه برای شما حلال کردیم بخورید، پس تکرار می باشد و آن خلاف اصل است، و از آن پاسخ دادند به اینکه طیب در لغت عبارت است از خوشمزه و نیکو، و شاید گروه هایی گمان کردند که از فراخی در غذا و بسیار خواستن طیبات از غذاها منع شده است، پس خداوند متعال به وسیله فرموده خود: از لذائذ آنچه برای شما حلال کردیم بخورید، آن را مباح کرد، پس ذکر مخصوص آن برای این معنی است، پایان.

و مضمون باقی آیه عبارت است از: وابسته بودن وجوب شکر خداوند متعال به اینکه آنان او را عبادت می‌کنند، و خلاصه آن اینکه اگر عبادت بر شما واجب است، زیرا او معبود شماست پس شکر برای او هم بر شما واجب است زیرا او نعمت دهنده و احسان کننده به شماست، این چنین طبرسی رحمه الله آن را ذکر کرده است، - . مجمع البیان ۲ : ۲۵۲ - و رازی گفت: در آن وجوهی است:

۱.

اگر عارف به خداوند متعال و نعمت های او هستید، خداوند متعال را شکرگزاری کنید، و بنا بر اطلاق اسم اثر بر مؤثر، از معرفت خداوند متعال به عبادت او تعبیر کرد.

۲.

معنای آن این است که اگر می خواهید که خداوند متعال را عبادت کنید، پس او را شکرگزاری کنید زیرا شکر رئیس عبادات است.

۳.

و خدایی را که این نعمت را روزی شما کرده است شکرگزاری کنید، اگر تنها او را می پرستید، یعنی اگر صحیح است که شما او را مخصوص به عبادت می دانید و اعتراف دارید به اینکه او که منزه است، معبود شماست نه غیر، پایان.

مؤلف

احتمال دارد که غرض این باشد که شکر شما تنها با ترک شرک و اخلاص عبادت برای خداوند متعال، صحیح و مستقیم است.

«إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكَمُ الْمَيْتَةَ»؛ گويا اين آيه مانند استثناء از عموم آنچه گذشت می باشد يا اينكه چون خدای سبحان در آيه به خوردن طيبات امر كرد، در اين آيه خبائث را توضيح داد تا دانسته شود كه جز آنها، از طيبات هستند، و «إنّما» بنا بر آنچه كه مشهور در بين علمای ادبيات عرب و اصول است برای حصر می باشد و بر منحصر بودن محرمات از خوردنی ها در اين چيزها، دلالت می كند، پس آن در حلال بودن غير آنها مگر آنچه كه دليل آن را خارج كرده است، حجت است.

و بيضاوی گفت: مقصود انحصار حرمت بر آنچه كه ذكر شده از ميان آنچه كه آنان آن را حلال می دانند، است نه به طور مطلق يا انحصار حرمت آن بر حالت اختيار می باشد، گويا خداوند متعال فرموده: خداوند، تنها اين چيزها را بر شما حرام گردانيده است، مادامی كه اضطرار به آنها نداشته نباشيد، پايان .

و ممكن است كه تحريم، در اين وقت، منحصر به آنچه كه ذكر شده باشد و بعد از آن، غير آنها را حرام گردانيده است، همان گونه كه گذشت، و اولين از محرمات در آن آيه، مردار است و آن بنا بر مشهور، آن چيزی است كه روح بر وجه ذبح شرعی از آن جدا نشود. و در مجمع: مردار، هر چيز دارای خون جهنده است؛ از حيوانات و پرندگان خشكی، از آن چيز هايی كه خداوند متعال، خوردن آن را مباح كرده است، اهلی و وحشی آن دو كه بدون ذبح شرعی، روح از آن جدا شود، و گفته شده كه: مردار، هر چيزی از حيوانات و پرندگان خشكی است كه بدون ذبح شرعی، حيات از آن جدا شود، و از پيامبر صلی الله عليه و آله روايت شده كه ايشان ملخ ها و ماهی را مردار ناميدند و فرمود: دو مردار مباح هستند: ملخ ها و ماهی، پايان. - . مجمع البيان ۳ : ۱۵۷ -

و بعيد نيست كه اطلاق مردار بر ماهی و ملخ ها بر وجه مجاز باشد، زيرا بيرون آوردن اولی از آب و گرفتن دومی، ذبح شرعی آن دو است.

به اين آيه و امثال آن بر حرمت همه انتفاعات مردار جز آنچه دليل آن را خارج كرده، استدلال شده است، زيرا حرمت ضميمه شده به عين، عرفا حرمت تصرف در آن را به طور مطلق افاده می كند، و گفته شده كه: حرمت ضميمه شده به هر عينی حرمت بهره بردن متعارف و غالبی در آن را افاده می كند، زيرا متبادر در تحريم مردار، خوردن است، به خصوص به قرينه ذكر آن با خون و گوشت خوك، چنانچه متبادر در تحريم امهات، وطی است و به همين گونه در موارد ديگر. و اين أقوی است و مردار را بر خود مردار و بر اجزائی از آن كه حيات در آن بوده حمل كردند، پس اعضاء بی جان از مردار حرام نشده است جز آنچه خبيث است بنا بر مشهور، آن هم نه به خاطر جزء مردار بودنش، بلكه به خاطر خبيث بودن آن، - بر طبق نظر آنها - و هر چيزی از اجزاء جان‌دار كه از حيوان زنده جدا شود، بر آن حمل شده است.

و دوم: خون است و به خون بر زمين ريخته شده، مقيد شده، زيرا در آيه ديگر، خون به آن مقيد شده است، و مطلق بر مقيد حمل می شود و خون مسفوح آن خونی است كه در هنگام بريدن رگ حيوان يا ذبح آن با قوت خارج می شود، كه از «سفحت الماء» يعنی آب را ريختم گرفته شده پس مسفوح يعنی ريخته شده و با اين قيد از آن خونی كه با سنگينی از حيوان خارج می شود مانند خون ماهی، جدا می‌شود، كه اين خون نجس نمی باشد ولی در حرمت[خوردن]آن اختلاف كردند؛ پس گفته شده كه: آن به خاطر اطلاق اين آيه حرام است و جواب آن را دانستی و به خاطر اينكه آن از خبائث است و آن منع شده است، و به زودی سخن درباره خبائث و حرمت آنها را خواهی شنيد.

و اما خون به جا مانـده در جسم حیوان ذبـح شده حلال گوشت، پس نظر مخالفی در بین اصـحاب درباره حلال بودن آن نمی شنـاسم و علامـه، اجمـاع بر آن را نقل کرده و آنچه را که نفس به درون حیوان ذبـح شـده جـذب می کنـد، در حلال بودن و طهارت در حکم آنچه که در جسم حیوان ذبح شده باقی مانده نیست و درباره حرمت آنچه در میان جگر سیاه و قلب می ماند دو وجه وجود دارد و به خـاطر ظـاهر آیه، ترجیـح عـدم حرمت، بعیـد نیست مگر اینکه خـبیث بودن آن و حرمت مطلق خـبیث ثابت شود.

خون به جا مانده در حیوان حرام گوشت، تابع حکم همان حیوان است، و ظاهر اصحاب، حکم به نجاست آن است و از برخی از متأخرین، توقف در نجـاست نقـل شـده است، و غیر از خون هـای ذکر شـده، از خون هـایی که با قوت از رگ خارج نمی شونـد و کثرت خون ریزی برای آنها وجود ندارد، ولی آن از حیوانی است که نفسِ[سائله] دارد؛ پس ظاهر اصـحاب، اتفاق بر نجاست آن است و ظاهر علامه و محقق حلی، ادعای اجماع بر آن است، و از برخی اخبار هم اسـتفاده شود، و حرمت هم ثابت می شود، و اما خون غیر ماهی از چیزهایی که نفسِ[سائله] ندارند، پس گروهی از اصحاب، اجماع بر طهارت آن را نقل کرده اند و سخن درباره حلال و حرام بودن آن، مانند سخن درباره خون ماهی است.

سوم: گوشت خوک؛ گفته شـده که: خداونـد متعال، گوشت خوک را مخصوص گردانیـد، اگرچه همه اجزاء آن حرام است؛ زیرا مقصود از خوردن، گوشت است و غیر آن، تـابع آن است و به خـاطر شـدت حرص کـافران و بیشـتر بودن اعتقـاد آنـان به خوبی و برکت آن، پس برای ردّ آنها گوشت را مخصوص به ذکر گردانید.

چهارم: آنچه را که هنگام سر بریدن، نام غیر خدا بر آن برده شده؛ یعنی آنچه که هنگام ذبح حیوان برای غیر خدا، مانند بت و مسیح و غیر آن دو، صدا به آن بلند شود. و ریشه اهلال، رؤیت هلال است، گفته می شود: هلال در آمد و نمایان شد و آن را دیدم، لکن از آن جایی که هنگامی که ماه دیده می شود، عادت بر بالا بردن صدا به تکبیر جاری شده، آن اهلال نامیده شده، سپس اهلال برای بالا بردن صـدا، اگر چه برای غیر تکبیر باشـد، گفته شده است و خداوند متعال در جای دیگری فرمود: «وَ لا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ» {و از آنچه نام خدا بر آن برده نشده است مخورید}؛ گفته شده که: پس این آیه مطلق اسـت و آیه اول، مقیـد و دومی بر اولی حمـل می شود، یـا اینکه رابطه بین آن دو، عموم و خصوص من وجه است، پس به مقتضـای روایات معتبره، بین آن دو جمع صورت گرفته است، و احکام تسمیه به خواست خداوند خواهد آمد.

«فَمَنِ اضْطُرَّ» {کسـی که ناچـار شـود} یعنی به خـوردن این چیزهـا، طبرسـی رحمه الله گفت: از اکـثر مفسـرین نقـل شـده که مقصود، ضرورت گرسنگی است، و گفته شده که: از مجاهد نقل شده که مقصود، ضرورت اکراه است، و تفسیر آن این است که: پس هر کس بترسد که از گرسنگی بمیرد و خوردنی را که به وسیله آن جان خود را حفظ کند نیابد.

فرموده خداوند متعال که: «غَيْرَ باغٍ وَ لا عادٍ» {در صورتی که ستمگر و متجاوز نباشد}؛ درباره آن سه قول وجود دارد:

۱.

ستمگر نبودن در لذت بردن و متجاوز نبودن در رفع گرسنگی.

.۲

ستمگر نبودن در زیاده روی کردن و متجاوز نبودن در کوتاهی نمودن.

.۳

ستمگر نبودن بر امام مسلمین و متجاوز نبودن برخداوند متعال به وسیله معصیت و آن از امام باقر و امام صادق علیهما السّلام روایت شده است، پایان. - . مجمع البیان ۱ : ۲۵۷ -

و در کافی از امام صادق علیه السلام است که: باغی کسی است که علیه امام شورش می کند و عادی کسی است که دزد راهزن است، که در وقت اضطرار، خوردن مردار برای آن دو جایز نیست. - . کافی ۶ : ۲۶۵ -

و در تهذیب است که باغی، طالب شکار و عادی، دزد است که این دو نمی توانند مردار را هنگامی که مضطر هستند، بخورند و آن بر هر دو حرام است. - . تهذیب الاحکام ۹ : ۷۸ -

و در فقیه از امام جواد علیه السّلام نقل شده که فرمود: عادی دزد است و باغی کسی است که برای خوشی یا سرگرمی به دنبال شکار می رود، نه برای اینکه آن را برای خانواده اش فراهم آورد، که این دو نمی توانند مردار را هنگامی که مضطر هستند، بخورند و آن در حالت اضطرار بر هر دو حرام است، همان گونه که آن در حالت اختیار هم بر هر دو حرام است، و آن دو نمی توانند در سفر، در روزه گرفتن کوتاهی کنند و نماز را شکسته بخوانند. - . من لا یحضره الفقیه ۳ : ۳۴۴ -

و بیضاوی گفت: ستمگر نبودن در اینکه خود را بر مضطر دیگری برگزیند و متجاوز نبودن در حفظ جان و رفع گرسنگی، و گفته شده که یعنی: ستمگر نبودن بر حاکم و متجاوز نبودن به وسیله راهزنی، و بنا بر این مردار بر کسی که به وسیله سفر گناه می کند، مباح نیست و آن، ظاهر مذهب شافعی و قول احمد است.

«فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ» [بر او گناهی نیست]؛ طبرسی رحمه الله گفت: یعنی ایرادی بر او نیست، و این لفظ فقط برای برای بیان اینکه آن در اصل، مباح نیست، و فقط به خاطر ضرورتِ رفع حرج چنین شده، ذکر شده است، «إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيم»؛ آمرزش، فقط به خاطر دو چیز ذکر شده است: یا برای بیان اینکه هنگامی که خداوند متعال گناه را می آمرزد، درباره آنچه که در آن رخصت داده مؤاخذه نمی کند و یا به خاطر اینکه آن، وعده به آمرزش در هنگام بازگشت به طاعت الهی از آنچه که آنان از تحریم آنچه از سائبه و غیر آن که خداوند متعال آن را حرام نکرده است، دچار آن بودند، می باشد، پایان. - . مجمع البیان ۱ : ۲۵۷ -

مؤلف

و اگرچه ظاهر برخی از اخبار، اختصاص حکم به اضطرار در گرسنگی می باشد، ولی لفظ آیه شامل هر اضطراری از قبیل گرسنگی یا ترس از کشته شدن یا ضرر بزرگی که بر حسب عادت تحمل ناپذیر است، می باشد.

«كُلُّ الطَّعامِ»؛ در مجمع چنين آمـده كه: همه خوردنی هـا «كَانَ حِلاًّ» يعنی حلال بود «لِبَنِي إِسْرَءِيلَ» [بر فرزنـدان اسـرائيل] و اسرائيل كه يعقوب عليه السلام است «إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسْرَءِيلُ عَلَىٰ نَفْسِهِ» [جز آنچه، اسرائيل-يعقوب- بر خويشتن حرام ساخته بود]؛ دربـاره آن طعام اختلاف كردنـد؛ پس گفته شـده: كه يعقوب گرفتار بيماری عرقی شـد كه به آن عرق النساء گفته می شود و نـذر كرد كه اگر خداونـد متعال او را شـفا دهـد، عروق و گوشت شتر را كه دوست داشـتنی ترين طعام در نزد او بود، بر خود حرام كنـد؛ اين قول از ابن عباس و غير او می باشـد، و گفته شـده كه: اسـرائيل، گوشت شتر را به خاطر عبادت كردن خـداوند متعال بر خودش حرام كرد و از خداوند متعال خواست كه آن را به برای او مجاز گرداند و خداوند متعال، آن را بر فرزندان او حرام كرد؛ اين قول از حسن می باشـد، و گفته شده كه دو برآمدگی كبد و قلوه ها و پيه (چربی گوشت حيوان)، جز پيه هايی كه بر پشت های آنها است را بر خودش حرام كرد؛ اين قول از عكرمه است، و در اينكه او چگونه آن را بر خودش حرام كرد، اختلاف شده است.

پس گفته شده كه: به وسيله اجتهاد خود، و گفته شده كه: به وسيله نذر، و گفته شده كه: به وسيله نصّی كه به او رسيده است، و گفته شـده كه: او همـان گونه كه احتياط كننـده زاهـد در دين، لـذت را بر خودش حرام می كنـد، آن را بر خود حرام كرد، «مِن قَبْلِ أَن تُنَزَّلَ التَّوْرَىٰةُ»[پيش از نزول تورات]؛ يعنی همه خوردنی ها، پيش از نزول تورات بر موسـی، برای بنی اسرائيل حلال بود، پس تورات، تحريم آنچه كه برای بنی اسـرائيل حلال بود را در بر گرفت، و درباره آنچه بر آنان حرام شده و وضعيت آن پس از نزول تورات، اختلاف كردند.

و گفته شـده كه: آنچه كه آنها پيش از نزول تورات، آن را به پيروی از پـدرشان يعقوب حرام می دانسـتند، همان بر آنها حرام شده است؛ اين قول از سدی می باشد.

و گفته شده كه: خداوند متعال، آن را در تورات بر آنها را حرام نكرده است و فقط پس از تورات، به خاطر ظلم و كفرشان، بر آنها حرام كرد، و شـيوه اين بود كه هنگامی كه بنی اسـرائيل، گناه بزرگی می كردنـد، خداوند متعال خوردنی پاكی را بر آنها حرام می كرد و عـذابی را بر آنـان می فرسـتاد و آن مرگ بود، و آن فرموده خداونـد متعـال است كه: «فَبِظُلْمٍ مِّنَ الَّذِينَ هَادُواْ حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ» [پس به سـزای سـتمی كه از يهوديان سـر زَد، چيزهای پاكيزه ای را كه بر آنانً حلال شده بود، حرام گردانيديم]. -. نساء / ۱۶۰ -

و گفته شـده كه: در تورات، هيـچ كـدام از آن بر آنها حرام نشده و فقط آن، چيزی بود كه آنها خودشان به پيروی از پدرشان بر خودشـان حرام كردنـد، و تحريم آن را به خداونـد متعـال نسبت دادنـد و خداونـد متعـال آنها را تكـذيب كرد و عليه آنان، تـورات را دليـل و برهـان خـود دانست و آنهـا را به آوردن آن و خوانـدن آنچه در آن است فرمـان داد، زيرا در تـورات وجود داشت كه آنهـا برای انبيـاء حلال بوده انـد، و فقط اسـرائيل آنها را بر خودش حرام كرد و آنها به خاطر علمشان به راسـتگويی پيامبر و دروغگو بودن خودشان، جرأت به آوردن آن نكردند و آن دليلی بر درستی نبوت پيامبر بود.

«مِن بَعْدِ ذَٰلِكَ» [بعـد از اين]؛ يعنی بعد از تمام شدن حجت، «فَأُوْلَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ» [آنان خود سـتمكارانند]؛ به خودشان. -. مجمع البيان ۲ : ۴۷۵ -

مؤلف

ظاهر کلام بنا بر برخی از وجوه، حلال کردن آن چیزی است که آنها بر خودشان حرام کردند، پس خوب بیندیش .

«أُحِلَّتْ لَكُم بَهِيمَةُ الْأَنْعَامِ» [برای شما [گوشت] چارپایان حلال گردیده]؛ تفسیر آن در باب انعام گذشت. «إِلَّا مَا يُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ» [جز آنچه [حکمش] بر شما خوانده می شود]؛ گفته شده: یعنی جز آن چیز حرام شده ای که بر شما خوانده می شود، مانند فرموده خداوند متعال: «حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ» [بر شما حرام شده است: مردار] یا جز آنچه آیه تحریم آن بر شما خوانده می شود، «غَيْرَ مُحِلِّي ِالصَّيْدِ» [در حالی که نباید شکار را...حلال بشمرید]؛ حال از ضمیر در کلمه « لَكُم» می باشد، و گفته شده که: حال از واو در کلمه « أَوْفُواْ» می باشد، و گفته شده که: استثناء می باشد، و آن مشکل است، و «الصَّيْدِ»؛ احتمال دارد که مصدر و مفعول باشد و «وَ أَنتُمْ حُرُمٌ» [در حال احرام]؛ حال از آنچه که در «مُحِلِّيِ» مستتر شده می باشد، و «حُرُمٌ»؛ جمع حرام و آن محرِم است، و ان شاء اللّه تعالی تفسیر آیات در کتاب حج خواهد آمد.

«وَ الْمُنْخَنِقَةُ» [و حیوان حلال گوشتِ خفه شده]؛ طبرسی رحمه الله گفت: آن حیوانی است که سرش را میان دو شاخه از درخت وارد می کند و خفه شده و می میرد؛ این قول از سدی می باشد، و گفته شده که: آن حیوانی است که به وسیله طناب شکارچی خفه شده و می میرد؛ این قول از ضحاك و قتاده است، و ابن عباس گفت: اهل جاهلیت، آن حیوان را خفه می کردند و آن را می خوردند، «وَ الْمَوْقُوذَةُ» [و به چوب مرده]؛ آن حیوانی است که زده می شود تا اینکه بمیرد؛ این قول از ابن عباس و سدی می باشد، و وقذ عبارت است: از شدت زدن، گفته می شود: وقذتها، أقذها و قذاً و أوقذتها ایقاذا: هنگامی که آن را با ضربه ای از پای درآورم. «وَ الْمُتَرَدِّيَةُ» [و از بلندی افتاده]؛ و آن حیوانی است که از کوهی یا جای بلندی بر روی زمین می افتد و یا در چاهی می افتد و می میرد؛ این قول از ابن عباس و غیر او می باشد، و وقتی که در چاهی افتاد و توانایی بر ذبح شرعی آن وجود نداشته باشد، جایز است که به آن نیزه زده شود و در جایی غیر از محل ذبح آن، ضربه زده شود تا اینکه سرد شود، سپس خورده شود.

«وَ النَّطِيحَةُ» [و به ضربِ شاخ مرده]؛ و آن حیوانی است که دیگری، آن را شاخ می زند و او می میرد، و اگرچه در فعیل به معنای مفعول، هاء ضمیر ثابت نمی ماند، مثل «لحیه دهین» و «عین کحیل» و «کفّ خضیب»، در نطیحه، هاء ضمیر، ثابت می ماند، فقط به خاطر اینکه آن در جای اسامی، وارد شده است، و برخی از کوفیون گفتند که: هاء ضمیر، فقط هنگامی از فعیله به معنای مفعوله، حذف می شود که آن، صفت برای اسمی که مقدّم بر آن صفت شده، باشد؛ مثل کفّ خضیب و عین کحیل، و اما هنگامی که کف و عین و آنچه که فعیل، برای آن صفت می باشد، حذف شود و به فعیل اکتفا کنند، هاء تأنیث را در آن ثابت می گذارند تا به وسیله ثبوت هاء در آن، دانسته شود که آن کلمه، صفت برای مؤنث می باشد، و گفته می شود که: رأینا کحیله و خضیبه؛ یعنی زن سرمه کشیده و خضاب کننده‌ای را دیدیم.

«وَ مَا أَكَلَ ٱلسَّبُعُ» [و آنچه درنده از آن خورده باشد]، یعنی و آنچه که درنده، آن را خورده باشد؛ به معنای اینکه درنده، آن را کشته باشد، و آن شکار حیوان درنده می باشد بر شما حرام شده است؛ این قول از ابن عباس و غیر او می باشد.

«إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ» [مگر آنچه را که زنده دریافته و خود سر ببرید]؛ یعنی جز آنچه از این چیزها که آن را برای تذکیه اش، زنده

دریافتیـد و سـرش را بریدیـد، و از امام باقر و امام صادق علیهما السّـلام، روایت شـده که: کمترین چیزی که زنده بودن حیوان برای تـذکیه، به وسـیله آن دریـافت می شـود، این است که آن حیـوان را در حـالی که گوش آن یـا دم آن تکـان می خورد یا چشمش می گردد، دریابی.

و در اینکه اسـتثناء به چه چیزی بـازمی گردد، اختلـاف شـده است؟ پس گفته شـده که: به همه آنچه از محرمـات که ذکر آن گـذشت، غیر از آنچه که تـذکیه پذیر نیست، از قبیل خوک و خون باز می گردد؛ این قول از حضـرت علی علیه السـلام و ابن عباس می باشد.

و گفته شـده که: آن، اسـتثناء از تحریم است، نه از محرّمات؛ زیرا مردار و خوک تذکیه ندارند و اسـتثناء پذیر نیسـتند و معنای آن این است که سایر آنچه ذکر شده، بر شما حرام شده است، جز آنچه که تذکیه کنید از آن چیزهایی که خداوند متعال، آن را برای شما به وسیله تذکیه(ذبح شرعی) حلال کرده است. پایان. - . مجمع البیان ۳ : ۱۵۶ - ۱۵۸ -

و گفته شده که: استثناء، فقط به مورد اخیر باز می گردد.

سپس طبرسـی رحمه الله گفت: و هرگـاه گفته شـود که: وجه تکرار در فرمـوده خداونـد متعـال که: «وَ الْمُنْخَنِقَةُ وَ الْمَوْقُوذَةُ» تا آخرین چیزی که تحریم آن را شـمرد، چیست؟ بـا اینکه خداونـد متعـال، آیه را با فرموده خود: «حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ» [بر شـما حرام شـده است: مردار] که آن، همه آنهـا را در بر می گیرد، شـروع کرد، اگرچه اسـباب مرگ، متفاوتنـد؛ از قبیـل: خفگی یا پرت شدن یا شاخ زدن یا به نام غیر خدا کشتن یا خوردن توسط درنده؟

پس پاسـخ این است که: فایـده در آن این است که آنهـا تنها آنچه را که به مرگ طبیعی خود و به غیر از چیزی از این اسـباب می مرد، مردار می شـمردند، پس خـدای سـبحان، آنهـا را آگـاه نمود که حکم همه، یکی است و اینکه وجه مبـاح بودن، تنها تـذکیه شـرعی می باشـد. سـدّی گفـت: همانـا جمعی از عرب، همه آنهـا را می خورنـد و آنهـا را مردار نمی شـمردند؛ یعنی منحصرا، آن حیوانی را که از درد می میرد، مردار می شمردند.

«وَ مَا ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ» [و آنچه برای بتان سـر بریده شده]؛ یعنی سـنگی که آنها آن را می پرستیدند و آن بت ها هستند، یعنی آنچه به نام بت ها ذبـح شـده، بر شـما حرام شـده است، و گفته شـده که: معنای آن عبارت است از: آنچه که برای بت ها و به خاطر تقرب به آنها ذبح شده، و لام و علی پشت سر یکدیگر می آیند. آیا به فرموده خداوند سبحان نمی نگری: «فَسَلَامٌ لَكَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ» - . واقعه / ۹۱ - [از یـاران راست بر تو سـلام بـاد]؛ که «لَكَ» به معنای علیک می باشـد، و آنها به وسـیله خون هـای آن حیوانـات قربانی شـده به بت ها تقرب می جسـتند و بت ها را به خون آنها آلوده می کردنـد، ابن جریـح گفت: نُصُب، بت ها نیسـتند، بت ها فقط چیزهایی هسـتند که صورت گری و رنگ آمیزی می شوند، بلکه نُصُب، سـنگ‌هایی نصب شده در در باره کعبه بود و آنها سـیصد و شـصت سـنگ بودند، و گفته شده که: سـیصد تا از آنها برای خزاعه بود، و هنگامی که چیزی را قربانی می کردنـد و خونش را بر آن جایی که جلوی خانه کعبه بود می پاشـیدند و گوشت را پخش می‌کردنـد و آن را روی سـنگ‌ها قرار می دادند، و مسـلمانان گفتند: یا رسول الله، اهل جاهلیت، خانه کعبه را با خون، بزرگ می داشـتند و مـا به بزرگـداشت آن سـزاوارتریم، پس خـدای سـبحان، چنین نازل فرمود: «لَن يَنَالَ اللَّهَ لُحُومُهَا وَ لَا دِمَاؤُهَا وَ لكِن يَنَالُهُ التَّقْوَى

مِنكَمْ» - . حج / ۳۷ - [هرگز نه گوشت های آنها و نه خون هایشان به خدا نخواهد رسید، ولی این تقوای شماست که به او می رسد.]

«وَ أَن تَسْتَقْسِمُواْ بِالْأَزْلَامِ» [و نیز قسمت کردن شما چیزی را به وسیله تیرهای قرعه]؛ موضع آن، رفع است، یعنی خواستار تقسیم شدن به وسیله تیرهای قرعه بر شما حرام شده است و معنای آن خواستار تقسیم ارزاق شدن به وسیله تیرهایی که به آنها در سفرهایشان و آغاز کارهایشان فال می زدند، می باشد، و آنها تیرهایی برای جاهلیت بود که بر برخی از آنها نوشته شده بود: رب من مرا امر کرد، و بر برخی از آنها نوشته شده بود: رب من مرا نهی کرد و برخی از آنها بی نشان و علامت بودند و چیزی روی آن نوشته نشده بود، و هنگامی که قصد سفر یا کاری که اهتمام به آن داشتند، می کردند، آن تیرها را بر هم می ریختند و یکی را برمی داشتند و اگر تیری که بر آن نوشته بود: رب من، مرا امر کرد، خارج می شد، مرد به دنبال آن کار می رفت و اگر تیری که بر آن نوشته بود: رب من مرا نهی کرد، خارج می شد، به دنبال آن کار نمی رفت و اگر تیری که چیزی روی آن ننوشته بود، خارج می شد، برداشتن تیر را تکرار می کردند. و خداوند متعال بیان کرد که انجام آن کار، حرام است؛ این قول از حسن و جمعی از مفسرین نقل شده است، سپس طبرسی ،آنچه از علی بن ابراهیم خواهد آمد را ذکر کرده، سپس گفته: و گفته شده که: ازلام؛ قاب قمار بازی فارس و روم بوده که با آنها قمار می زدند، این قول از مجاهد می باشد، و گفته شده که: شطرنج است؛ این قول از سفیان بن وکیع می باشد.

«ذَلِكُمْ فِسْقٌ» [این کارها همه نافرمانی خداست]؛ معنای آن این است که همه آنچه که سابقا ذکر شد، فسق است، یعنی گناهی بزرگ و خروج از طاعت خداوند متعال به معصیت اوست؛ این قول از ابن عباس است، و گفته شده که: «ذَلِكُمْ»، اشاره به فال زدن به ازلام می باشد، یعنی اینکه آن فال زدن، فسق است، و آن روشن تر می باشد، پایان. - . مجمع البیان ۳ : ۱۵۷ - ۱۵۸ -

و بر مبنای معنای اول گفته شده که: سبب تحریم این است که آن، داخل شدن در علم غیب و گمراهی در اعتقاد به اینکه آن راهی به سوی علم غیب است و دروغ بستن به خداوند متعال می باشد، اگر مقصود از پروردگار من، خداوند متعال باشد و نادانی و شرک است، اگر مقصود از پروردگار من، بت باشد، و بنا بر این، تحریم استخاره معروفی که اکثریت قائل به جواز آن، بلکه به استحباب آن شده اند، و روایات، بر آن دلالت دارند، از آن فهمیده می شود پس آنچه که ذکر شد، سبب تحریم نمی باشد، بلکه مجرد نص مخصوص، سبب تحریم است و استخاره، به وسیله نص از آن بیرون است، زیرا ظاهر این است که خصوص آنچه که آنها خودسرانه آن را انجام می دادند، راه شرعی نداشته و روایات راه های شرعی و حجت رسا می باشند و این مانند آن نیست؛ برخی از محققان، چنین آن را ذکر کردند.

مؤلف

همچنین از برخی از روایات بر می آید که آنها نزد خدایانشان تیرها را بر هم می ریختند و یکی را برمی داشتند و در آن به آنها توسل می جستند، پس ممکن است که فسق بودن آن از این جهت هم باشد.

سپس همانا آیه هایی که در میان آن آیه ها و میان فرموده خداوند متعال: «فَمَنِ اضْطُرَّ» می باشند، بیان کردن آنچه است که دور شدن از آن حرام ها را موجب می شود و آن این است که اخذ آنها نافرمانی خداوند متعال است، و حرمت آنها از جمله

دین کامل و نعمت تامه و اسلام پسندیده است.

مؤلف

تغییر نظم آیات از ترتیبی که نازل شده، بعید نیست؛ به خاطر دلالت روایات متواتره از طرق خاصه و عامه بر اینکه آن آیات معترضه درباره ولایت امیر المؤمنین علیه السّلام نازل شده که در روز غدیر نازل شد، و شاید آنها عمدا برای دور کردن ذهن ها از فهم مقصود آن را انجام دادند .

«فَمَنِ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ» [و هر کس دچار گرسنگی شود]؛ در مجمع، معنای آن این است که: و هر کس ضرورت گرسنگی او را به خوردن مردار کشاند، تا جایی که امتناع از خوردن آن برای او ممکن نیست؛ این قول از ابن عباس و غیر او می باشد، «غَيْرَ مُتَجَانِفٍ لِّإِثْمٍ»، یعنی مایل به گناه نباشد، و آن بنا بر حال بودن منصوب شده، یعنی و هر کس که به خوردن مردار و آنچه که خداوند متعال تحریم آن را بر شمرده است، در هنگام گرسنگی سخت، غیر عامدانه و نه از روی اختیار و نه از روی حلال شمردن آن، اضطرار پیدا کرد، پس خدای سبحان، خوردن آن به اندازه ای که جان او را به وسیله آن حفظ می کند، نه بیش از آن، برای او مباح کرد؛ این قول از ابن عباس و غیر او می باشد و اهل عراق آن را گفتند، و اهل مدینه گفتند: در هنگام ضرورت جایز است که از آن، شکم خود را سیر کند، و گفته شده که: همانا معنای فرموده خداوند متعال که: «غَيْرَ مُتَجَانِفٍ لِّإِثْمٍ»؛ نافرمان نبودن به اینکه ستمگر یا متجاوز یا مسافر برای گناه باشد؛ این قول از قتاده است.

«فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ» [بی تردید، خدا آمرزنده مهربان است]؛ در کلام، چیزی حذف شده که آنچه که ذکر شده بر آن دلالت می کند، و معنا این است که: و هر کس که به آنچه که بر او حرام شده، بی آنکه به گناه متمایل باشد، مضطر شود و آن را بخورد، پس همانا خداوند متعال، آمرزنده گناهان او و پوشاننده خوردن آن بر او می باشد و او را به آن مؤاخذه نمی کند، و نه این است که می خواهد عقاب آن خوردن را بر او بیامرزد، و عقاب بر فعل مباح، سزاوار نیست و او رحیم است؛ یعنی نسبت به بندگانش، رئوف است، و از رحمتش، آنچه که بر آنها حرام شده را در حال خوف بر جان، برای آنها مباح کرد.

«يَسْئَلُونَكَ» [از تو می پرسند] ای محمّد «مَا ذَا أُحِلَّ لَهُمْ» [چه چیزی برای آنان حلال شده است؟]؛ معنای آن این است که: کدام چیز برای آنها حلال شده است؟ یعنی مؤمنان از تو خبر می پرسند که چه چیزی از خوردنی ها، و گفته شده که: چه چیزی از صید و چیزهایی که ذبح می شوند برای آنها حلال شده است؟ «قُلْ أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبَاتُ» [بگو: «چیزهای پاکیزه برای شما حلال گردیده] از آنها و آن حلالی است که پروردگار شما در خوردن آن به شما اذن داده؛ از خوردنی ها و چیزهایی که ذبح می شوند و صید، این قول از جبّائی و ابی مسلم می باشد، و گفته شده که: یعنی از آنچه که نه قرآن و نه سنتی در تحریم آن وارد نشده است، و این به خاطر آنچه که رسیده که همه چیز ها آزاد و مباح هستند، تا اینکه شرع در تحریم آنها وارد شود، سزاوارتر است، و بلخی گفت: طیبات یعنی آنچه خوشمزه به شمار می آید. - . مجمع البیان ۳ : ۱۵۹ - ۱۶۱ -

«الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبَاتُ» [امروز چیزهای پاکیزه برای شما حلال شده]؛ طبرسی رحمه الله گفت: این بر حلال کردن همه غذا هایی که طیّب شمرده می شوند، جز آنچه که دلیل بر تحریم آن اقامه شده است، دلالت می کند. - . مجمع البیان ۳ : ۱۶۲ -

مؤلف

تفسیر آیه در باب چیزهایی که کفار، ذبح می کنند، ان شاء اللّٰه خواهد آمد.

«لا تُحَرِّمُوا» [حرام مشمارید]؛ طبرسی در مجمع گفته: آن چند احتمال دارد:

۱.

مقصود این باشد که معتقد به حرمت آنها نشوید.

۲.

مقصود این باشد که تحریم آنها را اظهار نکنید.

۳.

مقصود این باشد که آنها را به وسیله فتوا و حکم، بر غیر خودتان، حرام نکنید.

۴.

اینکه آنها را در شدت اجتناب، به منزله محرمات ندانید.

۵.

مقصود این باشد که به وسیله نذر یا قسم، تحریم آنها را بر خود لازم نکنید، پس حمل آیه بر همه این وجوه، لازم است، و طیبات یعنی چیز های لذیذی که دل ها آنها را بخواهند و به سمت آن تمایل پیدا کنند، و ممکن است گفته شود که: طیب به معنای حلال است، همان گونه که گفته می شود که: یطیب له کذا یعنی برای او حلال است و آن مناسب اینجا نیست. - . مجمع البیان ۳ : ۲۳۶ -

مؤلف

در آن سخن اعتراضی است و سخن ما درباره آن گذشت، و احتمال می رود که مقصود از طیّب، چیزی باشد که در آن جهت قبح و خبث معنوی نباشد، و هر چیزی که خداوند متعال، آن را حلال کرده، پس آن، این گونه است و ذکر آن برای بیان علت حکم است، و گویا او فرموه: آنچه را که خداوند متعال برای شما حلال کرده، حرام مشمارید؛ زیرا هر چیزی که او، آن را برای شما حلال کرده، زشتی و خباثت در آن نیست، پس چرا آنها را بر خودتان حرام می کنید؟

«وَ کُلُوا مِمَّا رَزَقَکُمُ اللَّهُ» [و از آنچه خداوند روزیِ شما گردانیده، حلال و پاکیزه را بخورید]؛ محقق اردبیلی رحمه الله گفته: یعنی آنچه را که خداوند متعال برای شما حلال کرده و روزی شما گردانیده، بر خودتان حرام نکنید و از روی کناره گیری، از

آن دوری نگزینید، بلکه بخورید؛ زیرا همه چیز هایی که خداوند متعال روزی شما گردانیده کرده، حلال و پاکیزه است. و «حَلَالًا» حال بیان کننده مقصود است، نه حال تقیید زننده و«طَيِّبًا» هم، این گونه است، و احتمال می رود که قید باشد و سبب تقیید، آنچه است که قبلاـ فرمود: «لا تُحَرِّمُوا طَيِّباتِ ما أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ» [چیزهایِ پاکیزه ای را که خدا برای استفاده شما حلال کرده، حرام مشمارید] ؛ زیرا آنجا از تحریم چیزهایِ پاکیزه ای که خداوند متعال حلال کرده، یعنی هر چه که پسند افتاد و از آن لذت برده شود سخن گفته، و همانا گفته شده که: ظاهر این است که قید «طَيِّباتِ ما أَحَلَّ اللَّهُ» برای وقوع و توصیف است و اینکه آن محلی برای تحریم است و گرنه تحریم همه آنچه که خداوند متعال حلال کرده ممنوع است، و احتمال می رود که اضافه نیز بیانیه باشد. و از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله روایت شده که ایشان روزی قیامت را برای اصحابش شرح داد و در بیم دادن آنها مبالغه کرد و رقت کردند و گروهی از اصحاب در خانه عثمان بن مظعون گرد هم آمدند و عهد و پیمان بستند که همیشه روزه دار و شب زنده دار باشند و گوشت نخورند و در بستر نخوابند و به زنان و بوی خوش نزدیک نشوند و لذت های دنیا را رها کنند و پلاس پاره یعنی جامه پشمین بپوشند و در زمین بگردند، پس گزارش آن به رسول خدا صلی اللّه علیه و آله رسید و فرمود: همانا من مأمور به آن نشده ام، همانا برای نفس های شما بر شما حقی است، پس روزه دارید و افطار کنید و به پا خیزید و بخوابید، و همانا من شب به پا می خیزم و می خوابم و روزه می دارم و افطار می کنم و گوشت و روغن می خورم و هر کس از روش من روگرداند از من نیست، و روایت مشهور است.

یا به خاطر اینکه که رغبت نفس به سمت آن بیشتر است، پس آن در معرض تحریم است. پس در آیه، دلالت بر اینکه رزق، گاهی حلال و گاهی حرام می باشد، وجود ندارد و اینکه حرام نیز، رزق می باشد، همان گونه که آن مورد اعتقاد جاهلان و مردم عوامی که اموال مردم را می خورند و می گویند: این چیزی است که خداوند متعال آن را روزی ما کرده است، و آن مقتضای مذهب اشاعره است و بیضاوی به آن اشاره کرده به اینکه اگر رزق، بر حرام واقع نمی شد، برای ذکر حلال در آیه، فایده زائدی وجود نداشت، و این خیال باطلی است، زیرا ذکر هر چیزی، نیاز به فایده زائدی ندارد، با اینکه آن فائده در اینجا وجود دارد، و آن اشاره به عدم معقولیت منع است، یعنی آن حلالی است که خداوند متعال، روزی شما کرده و معنایی برای تحریم و منع وجود ندارد.

و به طور کلی، قید گاهی برای کشف و بیان و گاهی برای اشاره به عدم معقولیت اجتناب و اینکه آن وصف، علت برای نکوهش ترک کننده است، و گاهی برای غیر آن می باشد، و در اینجا، دو تای اول کفایت می کند و آیه دلالت بر عدم جواز تجاوز از مقررات خداوند متعال و تشریع و نیکو نبودن اجتناب از آنچه خداوند متعال حلال کرده دارد و احتمال می رود که منظور، اجتناب با اعتقاد به حرمت یا کراهت باشد، پس با ترک، برای زهد و اینکه آن سببی برای خواب و کسالت و قساوت قلب نشود، منافات ندارد، و از این رو نقل شده که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله نان گندم نخورد و از نان جو سیر نشد، و زهد امیر المؤمنین علیه السّلام مشهور است، ولی شایسته است که آن با اعتقاد پیروی از آنها باشد، جز اینکه هنگامی که به خاطر برخی فوائد مانند علت بودنش برای کم خوابیدن و اصلاح نفس و زبون کردن آن، اجتناب شود، پس ظاهر این است که در این صورت همراه با اعتقاد به حلال بودن، مانعی ندارد، پایان. - . زبده البیان: ۶۲۱ - ۶۲۲ -

و طبرسی در مجمع گفته: از امام صادق علیه السّلام روایت شده که ایشان فرمود که: آیه درباره علی علیه السلام و بلال و عثمان بن مظعون نازل شده، و اما علی علیه السّلام؛ زیرا ایشان سوگند خورده بود که شب را هرگز نخوابد مگر آنچه که خدا

بخواهد، و اما بلال؛ زیرا او سوگند خورده بود که در روز هرگز افطار نکند، و اما عثمان بن مظعون؛ زیرا او سوگند خورده بود که هرگز نکاح نکند.

و ابن عباس گفته: مقصود از طیبات رزق، گوشت و غیر آن است.

«وَ اتَّقُواْ اللَّهَ الَّذِی أَنتُم بِهِ مُؤْمِنُونَ» [و از آن خدایی که بدو ایمان دارید پروا دارید]؛ این، دعوت به پرهیزگاری با لطیف ترین وجوه است، و تقدیرش این است که: ای مؤمنان به خداوند متعال، ایمانتان را با کوتاهی کردن در تقوا، ضایع نکنید، تا حسرت بزرگ بر شما باشد، و در حرام کردن آنچه که خداوند متعال برای شما حلال کرده و در همه نافرمانی های او، از کسی که به او ایمان دارید و او خدای سبحان است، بترسید و در این دو آیه دلالتی بر ناپسندی کناره گرفتن و تک‌روی و تنها زیستن(توحش)، و بیرون آمدن از شیوه ای که عموم مردم در ازدواج کردن و خواستن فرزند و آباد کردن زمین، بر آن هستند، وجود دارد و روایت شده که پیامبر صلی الله علیه و آله، گوشت مرغ و فالوده می خورد و از حلوا و عسل خوشش می آمد و فرمود: همانا مؤمن شیرین است و شیرینی را دوست می دارد، و فرمود: همانا در شکم مؤمن گوشه ای است که جز حلوا آن را پر نمی کند.

«لَیۡسَ عَلَى الَّذِینَ ءَامَنُواْ وَ عَمِلُواْ الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ» [بر کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، گناهی نیست] در مجمع است که، یعنی: گناه و حرج «فِیمَا طَعِمُواْ» [در آنچه قبلًا خورده اند]، از شراب و قمار، پیش از نزول حرمت آنها. و در تفسیر اهل بیت علیهم السلام است که یعنی: در آنچه که قبلا از حلال خورده اند، و این واژه برای جمیع خوردن و نوشیدن، شایسته است، از ابن عباس و انس و ابن عازب و مجاهد و قتاده و ضحاك روایت شده که هنگامی که حرمت شراب و قمار نازل شد، صحابه گفتند: یا رسول اللّه درباره برادران ما که گذشتند و آنها شراب می خوردند و از قمار غذا می خوردند، چه می فرمایید؟ و این آیه نازل شد. و گفته شده که: آن درباره قومی که گوشت ها را بر خودشان حرام کردند و راه رهبانیت را پیمودند، مانند عثمان بن مظعون و غیر او، نازل شده است، و خداوند متعال برای آنها بیان کرد که گناهی در تناول مباح با اجتناب از محرمات نیست، «إِذَا مَا اتَّقَواْ» [در صورتی که تقوا پیشه کنند] از نوشیدن آن پس از حرمت، «وَ ءَامَنُواْ» [و ایمان بیاورند] به خداوند متعال، «وَ عَمِلُواْ الصَّالِحَاتِ» [و کارهای شایسته کنند]؛ یعنی طاعات، «ثُمَّ اتَّقَواْ» یعنی تقوا را ادامه دهند، «وَ ءَامَنُواْ» یعنی ایمان را ادامه دهند، «ثُمَّ اتَّقَواْ» به انجام واجبات، «وَ أَحْسَنُواْ» به انجام مستحبات، و بنا بر این، تقوای اول پرهیز از نوشیدن بعد از حرمت می باشد و تقوای دوم مداومت بر آن و تقوای سوم پرهیز از همه گناهان است و احسان را هم به آن افزود، و گفته شده که: همانا تقوای اول پرهیز از گناهان عقلانی است که مختص مکلف است و از او تجاوز نمی کند، و ایمان اول ایمان به خداوند متعال و به آنچه که خداوند متعال، ایمان به آن را واجب کرده، و ایمان به زشتی این گناهان و لزوم دور شدن از آنهاست، و تقوای دوم پرهیز از گناهان شرعیه و ایمان به زشتی آنها و وجوب اجتناب از آنها، و تقوای سوم به مظالم عباد اختصاص دارد و چه بسا به غیر سرایت کند مثل ظلم و فساد.

و ابو علی جبائی گفته: همانا شرط اول به زمان گذشته تعلق دارد و شرط دوم به دوام بر آن و استمرار بر انجام آن تعلق دارد، و شرط سوم به مظالم عباد اختصاص دارد و سپس برای اینکه این تقوا، به مظالم اختصاص دارد، به فرموده خداوند متعال که: «وَ أَحْسَنُواْ» [و احسان نمایند]، دلیل آورده؛ زیرا وقتی که احسان به دیگران می رسد، لازم است که گناهانی که قبل از آن، به

پرهیز از آنها فرمان داده شـده انـد نیز نسبت به دیگران باشـد، و این دلیل ضـعیف است؛ زیرا در آیه تصـریحی وجود ندارد به اینکه مقصود از آن، احسـانی است که به دیگران باشـد، و مـانعی نـدارد که مقصود از احسان، انجام کار نیک و مبالغه در آن باشـد و اگر چه اختصاص به فاعل داشـته باشـد و از او به دیگری نرسـد، همان گونه که به کسـی که در انجام کار نیک مبالغه کنـد، می گویند: أحسـنت و أجملت، سـپس اگر پذیرفته شود که مراد از آن، احسانی است که به دیگران باشد، پس چرا جایز نباشد که فعل متعدی بر فعل لازم عطف شود؟ و اگر خدای سبحان تصریح می کرد و می فرمود: و از همه زشتی ها بپرهیزند و به دیگران احسان کننـد، مانعی نـداشت، و شایـد ابا علی، در شـرط سوم فقط به خاطر آنچه که او گمان کرده به اینکه در آن، آنچه که در شرط اول و دوم امکان داشت، امکان ندارد، از ذکر زمان‌ها صرف نظر کرد، و این ممکن است و ممتنع نیست که شرط اول بر گذشته و دوم بر حال و سوم بر آنچه که مورد انتظار در آینده است، حمل شود و هر گاه گفته شود که: همانا نزد متکلمین، واسـطه ای میـان گذشـته و آینـده وجود نـدارد زیرا فعل، یا موجود است که گذشـته می باشـد و یا معـدوم است که آینـده می باشـد و تنهـا علمای علم نحو، زمان‌های سه گانه را ذکر کرده انـد. پس پاسـخ آن این است که درست است که در وجود، واسـطه ای میـان معـدوم و موجود نیست، همان گونه که ذکر شـده، جز اینکه مانعی نـدارد که موجود در نزدیک ترین زمان را حال بنامیم و میان آن و گذشته دور و آینده مورد انتظار، فرق بگذاریم، پایان. - . مجمع البیان ۳ : ۲۴۰ - ۲۴۱ -

و برخی از محققین گفته انـد که: برای ایمـان، درجـات و منـازلی است، همان گونه که اخبار زیادی بر آن دلالت می کننـد، و مراحل اولیه ایمان عبارت است از: تصدیق هایی آمیخته با شک ها و شـبهه ها، با اختلاف مراتب آنها، و امکان دارد که همراه آنها شـرک، وجود داشته باشد؛ «وَ مَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُم بِاللَّهِ إِلَّا وَ هُم مُّشْرِكُونَ» - . یوسف / ۱۰۶ - [و بیشترشان به خدا ایمان نمی آورنـد جز اینکه با او چیزی را شـریک می گیرنـد]، و از این مراحل بیشتر به اسـلام، تعبیر می شود؛ «قَالَتِ الْأَعْرَابُ ءَامَنَّا قُل لَّمْ تُؤْمِنُواْ وَ لَكِن قُولُواْ أَسْلَمْنَا وَ لَمَّا يَدْخُلِ الْايمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ» - . حجرات / ۱۴ - [برخی از بادیه نشـینان گفتند: «ایمان آوردیم.» بگو: «ایمان نیاورده اید، لیکن بگویید: اسـلام آوردیم.» و هنوز در دل های شما ایمان داخل نشده است] و درجات میانه ایمان، تصدیق هایی هستند که نه شک و نه شبهه، با آنها آمیخته نیستند؛ «الَّذِينَ ءَامَنُواْ بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُواْ» - . حجرات / ۱۵ - [کسـانی انـد که به خـدا و پیامبر او گرویـده و دیگر شک نیاورده انـد]، و بیشتر اطلاق ایمان، به طور خاص بر آنها می باشـد؛ «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَ إِذَا تُلِيَتْ عَلَيهِمْ ءَايَاتُهُ زَادَتهُمْ إِيمَانًا وَ عَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ» - . انفـال / ۲ - [مؤمنان، همان کسانی اند که چون خدا یاد شود دل هایشان بترسد، و چون آیات او بر آنان خوانده شود بر ایمانشان بیفزاید، و بر پروردگار خود توکّل می کنند.]

و مراحل نهایی ایمان، همین تصدیقات بدون شک و ریب به همراه کشف و شـهود و ذوق و مشاهده حقایق و محبت کامل به خدای سـبحان و اشتیاق تمام به حضرت قدسیه خداوند متعال می باشد،«يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِى سَبِيلِ اللَّهِ وَ لَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ» - . مائـده / ۵۴ - [خدا آنان را دوست می دارد و آنان نیز او را دوست دارند. اینان با مؤمنان، فروتن، و بر کافران سرفرازند. در راه خدا جهاد می کنند و از سرزنش هیچ ملامت گری نمی ترسند. این فضل خداست. آن را به هر که بخواهد می دهد] و از آن مرتبه گاهی تعبیر به احسان شده که در روایت است که: احسـان این است که خداونـد متعـال را طوری عبادت نمایی که گویا تو او را می بینی، و اگر تو او را نمی بینی، پس همانـا او تو را می بینـد، و گاهی تعبیر به یقین شـده است؛ «وَ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ» - . بقره / ۴ - [و به آخرت یقین دارنـد] و به

این مراحل سه گانه، فرموده خداوند عزوجل که: «لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ ءَامَنُواْ وَ عَمِلُواْ الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعِمُواْ إِذَا مَا اتَّقَواْ وَّ ءَامَنُواْ وَ عَمِلُواْ الصَّالِحَاتِ ثُمَّ اتَّقَواْ وَّ ءَامَنُواْ ثُمَّ اتَّقَواْ وَّ أَحْسَنُواْ وَ اللَّهُ يحُِبُّ الْمُحْسِنِينَ» - . مائده / ۹۳ - اشاره دارد و به مقابل های آن که آنها مراتب کفر می باشند، فرموده خداوند جلّ و عزّ که: «إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُواْ ثُمَّ كَفَرُواْ ثُمَّ ءَامَنُواْ ثُمَّ كَفَرُواْ ثُمَّ ازْدَادُواْ كُفْرًا لَّمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ وَ لَا لِيَهْدِيَهُمْ سَبِيلًا» - . نساء / ۱۳۷ - [کسانی که ایمان آوردند، سپس کافر شدند و باز ایمان آوردند، سپس کافر شدند آن گاه به کفر خود افزودند، قطعاً خدا آنان را نخواهد بخشید و راهی به ایشان نخواهد نمود.] اشاره دارد.

مؤلف

و تحقیق آن در کتاب ایمان و کفر خواهد آمد.

رازی گفته: اگر گفته شود که: چرا رفع گناه بر خوردن خوراکی ها، به شرط ایمان و تقوا، مشروط شده، با اینکه معلوم است که کسی که ایمان نیاورده و کسی که تقوا، پیشه نکرده است، سپس چیزی از مباحات را خورد، پس همانا در آن تناول، گناهی بر او نیست، آری در ترک ایمان و در ترک تقوا گناه دارد؟ می گوییم: این برای شرط کردن نیست بلکه برای بیان این است که آن گروه هایی که این آیه درباره آنها نازل شده چنین وصفی داشتند و منظور ستایش آنها است.

و طبرسی گفته: و سید مرتضی علی بن الحسین موسوی قدس الله روحه در برخی از مسائل خود ذکر کرده که: مفسران به توضیح وجه در تکراری که این آیه آن را دربرگرفته، پرداختند و گمان کردند که آن، مشکلی در آیه است و آنچه را که آن، مشکل تر از تکرار است را رها کردند و آن این است که خداوند متعال، گناه را از کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، در آنچه که می خورند، به شرط تقوا و ایمان و انجام کارهای شایسته، نفی کرده، با اینکه ایمان و انجام کارهای شایسته، در نفی گناه [از امر مباح] شرط نیستند؛ زیرا کار مباح، هنگامی که از کافر نیز واقع شود، گناهی بر او نیست.

و در حل این شبهه ما دو راه داریم: اول اینکه به مشروطی که به ذکر آن تصریح شده، چیز دیگر پیوست شود تا اثر آنچه که شرط شده، ظاهر گردد و تقدیر آیه چنین می باشد که: بر کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، گناهی در آنچه قبلًا خورده اند و غیر آن نیست، در صورتی که تقوا پیشه کنند و ایمان بیاورند و کارهای شایسته کنند؛ زیرا شرط در نفی گناه، باید برای آن تأثیری باشد تا این گونه باشد که هرگاه آن شرط منتفی شود، گناه پابرجا و استوار شود، و ما دانستیم که با پرهیز از حرام ها، در آنچه خورده می شود، گناه منتفی می شود و آن شرطی است که چیز بیشتری بر آن نیست و چون به دنبال ذکر تقوا، ایمان و انجام کارهای شایسته را آورد و این دو تأثیری در نفی گناه ندارند، دانستیم که آنچه که ذکر آن گذشت در تقدیر است، تا شرط، صحیح و مطابق با مشروط باشد؛ زیرا کسی که در آنچه که خورده نمی شود، از حرام بپرهیزد، در آنچه که او آن را می خورد، گناهی بر او نیست، ولی ممکن است صحیح باشد که در آنچه از واجب که او در آن اخلال کرده یا آنچه از واجب که او آن را ضایع کرده، گناه بر او پابرجا و استوار شود و هنگامی که شرط کردیم که پرهیز از زشتی از جانب کسی که به خداوند متعال ایمان آورده و کارهای شایسته کرده، واقع شود، گناه از هر وجهی از او مرتفع می شود، و حذف آنچه که ما آن را ذکر کردیم، به خاطر دلالت کلام بر آن، قبیح نیست، و از عادت عرب است که آنچه را به منزله این است حذف کنند و قوت دلالت بر آن، بی نیاز کننده از سخن گفتن از آن می باشد، و مانند آن، قول شاعر است که:

تراه كأن الله يجدع أنفه

و عينيه إن مولاه بات له و فر

– او را می بینی، گویا خداوند متعال، بینی او و دو چشم او را، اگر مولایش صاحب مال فراوان گردد، می برد.

چون کلمه جدع، مناسب چشم نیست و چشم، عطف بر انف شده که جدع مناسب آن است، لذا لفظی که مناسب چشم است از قبیل فقوء و آنچه که به منزله آن است در تقدیر است.

و راه دوم اینکه ایمان و انجام کارهای شایسته که در اینجا قرار داده می شود، اگرچه عطف بر شرط شده اند، اما شرط حقیقی نیستند، و گویا چون خداوند متعال خواسته که وجوب ایمان و انجام کارهای شایسته را بیان کند، آن را به آنچه از پرهیز از حرام ها که واجب است عطف کرده؛ به خاطر اشتراک آن دو در وجوب، گرچه آن دو در شرط بودن در نفی گناه در آنچه که خورده می شود، با هم مشترک نیستند، و این توسّعی است در بلاغت و رسایی سخن که عقل در حسن و غرابت آن متحیر می ماند. کلام سید رحمه الله به پایان رسید.

و همچنین در جواب درباره آن گفته شده که: همانا مؤمن، صحیح است که به او اطلاق شود که گناهی بر او نیست، و کافر مستحق کیفر است و فرو رفته در آن است، و این لفظ بر او اطلاق نمی شود، و همچنین، همانا کافر، راه فهم حلال و حرام را بر خودش بسته، و از این رو، خدا مؤمن را یاد کرده است .

فرموده خداوند متعال: «وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» [و خدا نیکوکاران را دوست می دارد]؛ یعنی خداوند متعال، ثواب دادن به آنها و بزرگ داشت و گرامی شمردن و تجلیل کردن آنها را می خواهد. و روایت شده که قدامه بن مظعون، در دوران عمر بن خطاب شراب می نوشید و وی خواست که او را حد زند، پس قدامه گفت: «لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ ءَامَنُواْ وَ عَمِلُواْ الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ» [بر کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، گناهی نیست] تا آخر آیه، و عمر خواست که حد را از او بردارد، پس علی علیه السّلام فرمود: او را میان صحابه بگردانید، و اگر از کسی از آنها نشنیده که آیه حرمت شراب را بر او خوانده باشد، پس او را حد نزنید و اگر شنیده بود، پس او را توبه دهید و حد بزنید، و اگر توبه نکند، کشتن او واجب است. – . مجمع البیان ۳ : ۲۴۰ – ۲۴۲ –

مؤلف

ممکن است که در پاسخ شبهه ای که سید مرتضی رضی الله عنه آن را ایراد کرده، گفته شود که: ما نمی پذیریم که مباح بر کافر، مباح است و ممکن است که اباحه، مشروط به ایمان باشد، همان گونه که صحت عبادات، مشروط به ایمان است، همان طور که از نامه امیرالمؤمنین علیه السّلام به اهل مصر، به همراه محمّد بن ابی بکر، و غیر آن از اخبار، بر می آید که خداوند متعال، مؤمن را بر لذت های دنیا بازخواست نمی کند و غیر او را بر آنها بازخواست می کند، و آنها را فقط برای مؤمنین مباح کرده، و مراد از انجام کارهای شایسته، ولایت ائمه علیهم السّلام و مقصود از تقوا، ترک خوردنی های حرام است، و از آیه، عدم گناه بر مؤمنین در هر چیزی که بخورند و بنوشند هنگامی که از خوردنی ها و نوشیدنی های حرام اجتناب کنند، و ثبوت

گناه بر مؤمنین، هنگامی که حرام را بخورنـد و بنوشـند، و بر غیر آنها، به طور مطلق، به خاطر عـدم حصول شـرط اباحه در غیر مؤمنین، اسـتفاده می شود، و به طور بعیـد، احتمال می رود که مقصود این باشد که صـرف چیزهای خوشـمزه، برای کسـی که ایمانش کامل است، ضـرر نـدارد و تنها به کسانی که ایمانشان ناقص است و آن، سـبب سرکشـی نفس های آنها و چیره شدن شهوات حرام بر آنهـا می شود، زیـان می رسانـد، و ریـاضت هـای جسـمی برای امثال اینها، جهت کامل شـدن نفس هایشان و خارج کردن شهوات و حب لذت ها از دل هایشان، مستحب و مطلوب است.

«قُل لَّا یَسْتَوِی الْخَبِیثُ وَ الطَّیِّبُ» [بگو: پلید و پاک یکسان نیستند]؛ طبرسی در مجمع گفته: هنگامی که خدای سبحان، حلال و حرام را بیان کرد، بیان کرد که آن دو برابر نیستند، و خدای سبحان فرمود: «قُل» [بگو:] ای محمّد «لَا یَسْتَوِی» یعنی برابر نیستند، «الْخَبِیثُ وَ الطَّیِّبُ» یعنی حرام و حلال؛ این قول از حسن و جبّائی می باشـد، و گفته شـده که: یعنی کـافر و مؤمن؛ این قول از سدی می باشد، «وَ لَوْ أَعْجَبَکَ» [هر چند تو را به شـگفت آوَرَد]؛ ای شـنونده یا ای انسان، «کَثْرَةُ الْخَبِیثِ» [کثرت پلیدها]؛ یعنی فراوانی آنچه از حرام که آن را می بینی؛ زیرا در حرام بسـیار، برکت نمی باشـد، و در حلال انـدک، برکت می باشـد، و گفته شـده که: همانـا خطـاب به پیـامبر است و مقصود امت ایشـان است، «فَاتَّقُواْ اللَّهَ» یعنی پس از آنچه خداونـد متعال بر شـما حرام کرده، اجتناب کنید، «یَا أُوْلِی الْأَلْبَابِ»؛ ای صاحب خردان، «لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ» یعنی برای اینکه رستگار شوید و به ثواب بزرگ و نعمت هایی پایدار برسید، پایان.

و می گویم: عمومی دانسـتن طیب و خبیث به گونه ای که هر چیزی را که وجه پلیـدی و زشتی واقعی، در آن می باشد، را در بر بگیرد، ممکن است؛ چه انسـان باشـد و چه مـال و چه خوردنی باشـد و چه نوشـیدنی؛ زیرا بـا پـاک و طاهر از آن، یکسـان نیست، اگرچه، پلیـد بیشتر باشد، یعنی محور قبول و کمال بر کثرت نیست، بلکه بر خوبی و پاکی واقعی است، و پوشـیده نمانـد که خبیث و طیّبی که اصـطلاح میان اصـحاب است به معنای مورد پسـند بودن یک چیز یا عـدم آن برای مردم، در آن دو لفظ داخـل نیست، «مَا حَرَّمَ عَلَیْکُمْ» [آنچه را بر شـما حرام کرده]؛ یعنی به وسیله فرمـوده اش که: «حُرِّمَتْ عَلَیْکُمُ الْمَیْتَةُ...» [بر شـما حرام شده است: مردار و...].

«إِلَّا مَا اضْطُرِرْتُمْ إِلَیْهِ» [جز آنچه بدان ناچار شده اید]؛ از آنچه که بر شـما حرام شده، که همانا آن نیز در حال ضرورت، حلال است، «وَ إِنَّ کَثِیرًا لَّیُضِلُّونَ» [و به راستی، بسـیاری از مردم، دیگران را گمراه می کننـد]؛ به وسـیله حلال شـمردن حرام و حرام شمردن حلال، «بِأَهْوَائِهِم بِغَیرِ عِلْمٍ» [از روی نادانی، با هوس های خود]؛ یعنی به دل خواه خود و بدون تعلق داشتن به دلیلی که مفیـد علم باشـد، «إِنَّ رَبَّکَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُعْتَدِینَ» [آری، پروردگار تو به حال تجاوزکاران داناتر است]؛ یعنی تجاوز کنندگان از حق به باطل و از حلال به حرام.

مؤلف

دلالت دارد بر اینکه اصل در خوردنی ها، خصوصا در چیزهایی که ذبح می شوند، حلال بودن است و حکم به حرمت، جز با دلیل جایز نیست، و اینکه محرمات در هنگام ضرورت، هر ضرورتی که باشد، حلال می شوند.

«وَ هُوَ الَّذِی أَنشَأَ» [و اوست کسـی که پدیـد آورد]؛ در مجمع: یعنی او بی نمونه آفریـد و آغاز کرد: «جَنَّاتٍ» یعنی باغ هایی که

در آنها درختان گوناگونی می باشـد، «مَّعْرُوشَاتٍ» بر افراشـته شده هایی به وسـیله سـتون ها. گفته شده که: آن چیزی است که عرش آن از شاخه‌های انگور و ماننـد آنها است؛ این قول از ابن عباس می باشـد، و گفته شده که عرش آنها آن است که برای آنهـا محافظانی چون دیوارها قرار داده شود. «وَ غَیْرَ مَعْرُوشاتٍ» [و بـدون داربست]؛ یعنی آنچه از انواع درختان، که در بیابان‌ها و کوه ها خودرو است؛ این قول از ابن عباس می باشـد، و گفته شـده که آنها بر افراشـته نشـده انـد، بلکه بر ریشه هایشان بر پا هسـتند و نیـازی به چوب بست ندارنـد، «وَ النَّخْلَ وَ الزَّرْعَ» [و خرمابن، و کشتزار]؛ یعنی نخل و زرع را آفریـد، «مُخْتَلِفًا أُكُلُهُ» [با میوه هـای گوناگون آن]؛ یعنی مزه آن، و گفته شـده که: میوه آن، و گفته شـده که این صـفتی برای جمیع نخل و کشتزار می باشـد و خدای سـبحان برخی از آنها را گوناگون در رنگ و مزه و بو و صورت آفرید و برخی از آنها را گوناگون در صورت و هم مزه و برخی از آنهـا را گوناگون در مزه و یکسان در صورت آفریـد، و همه اینها بر یگانگی خداونـد متعال و بر اینکه او قـادر بر آنچه که بخواهـد و عـالم به هر چیزی می باشـد، دلاـلت دارنـد، «وَ الزَّيْتُونَ وَ الرُّمَّانَ مُتَشابِهـاً» [و زیتون، و انار، شبیه به یکدیگر]؛ در مزه و رنگ و صورت، «وَ غَیْرَ مُتَشابِهٍ» [و غیر شبیه]؛ در آنها، هنگامی که ثمر دهد، و زیتون را تنها به خاطر این با انار آورد که آن دو در اینکه برگ ها در شاخه هایشان مخفی است، شبیه به یکدیگر هسـتند، «كُلُواْ مِن ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ» [از میوه آن- چون ثمر داد- بخورید] و مقصود از آن مباح بودن است، اگرچه به لفظ امر می باشد، جبائی و گروهی گفتند که: این بر جواز خوردن از میوه، اگرچه حق فقراء در آن باشد، دلالت دارد، پایان. -. مجمع البیان ۴ : ۳۷۴ - ۳۷۵ -

مؤلف

ضمیر در «ثَمَرِهِ» به همه آنچه که ذکر شـده بـاز می گردد و بر مبـاح بـودن همه دلاـلت دارد، علاـوه بر اینکه ذکر آن در مقـام امتنان نیز بر آن دلالت دارد، «وَ ءَاتُواْ حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ» [و حق بینوایان از آن را روز بهره برداری از آن بدهیـد]؛ گفته شده که: آن زکات می باشـد، و در اخبار ما است که آن غیر زکات است، و در جای خود إن شاء اللَّه خواهـد آمد. «وَ لا تُسْرِفُوا» [ولی زیاده روی مکنیـد]؛ یعنی در دادن و صـدقه یا در خوردن پیش از درو، یا مطلقا، و گفته شـده که: یعنی در گناه خرج نکنید، و تفسیر آیات دیگر در باب أنعام گذشت.

«قُلْ لاـ أَجِدُ فی مـا أُوحِیَ إِلَیَّ مُحَرَّمـاً عَلی طاعِمٍ یَطْعَمُهُ» [بگو: در آنچه به من وحی شـده است، بر خورنـده ای که آن را می خـورد هیـچ حرامی نمی یـابم]؛ یعنی خـوردنی حرامی بر خورنـده ای که آن را می خـورد، و مقصـود از وحی، آنچه در قرآن است یا اعم از آن می باشد و در آن اشاره به این است که حرمت جز به وسـیله وحی نمی باشد و به وسیله غیر آن، نمی باشد، زیرا پیامبر از سر هوس سخن نمی گوید، و سخن او به جز وحیی که وحی می شود نیست. «إِلَّا» [مگر آنکه] خوراک، «مَيْتَةً أَوْ دَمًا مَّسْفُوحًا» [مردار یا خونِ ریخته] باشد.

طبرسی رحمه الله گفته: یعنی خون ریخته شده و تنها خون ریخته شده را نام برده، به خاطر اینکه آنچه از آن که با گوشت در هم آمیخته می شود و تصـفیه کردن گوشت از آن امکان نـدارد، عفو شده و مباح است، «أَوْ لَحْمَ خِنزِيرٍ» [یا گوشت خوک]، و در اینجا تنها این چیزهای سه گانه را به حرمت، مخصوص به ذکر گردانید، با اینکه غیر آنها هم حرام می باشند به خاطر اینکه خدای سبحان در سوره مائده، حرمت حیوان حلال گوشتِ خفه شده، و به چوب مرده، و از بلندی افتاده، و به ضربِ شاخ مرده و غیر آنهـا را ذکر کرد، زیرا همه آنهـا اسم مردار بر آنها واقع می شود و در حکم آن می باشـند، و در اینجا به اجمال فرمود و

در آنجا شرح داد، و بهتر از این، این است که گفته شود: این چیزها را به خاطر بزرگداشت حرمتشان، به تحریم اختصاص داد و حرمت غیر آنها را در جاهای دیگر توضیح داد: یا به وسیله نص قرآن یا به وسیله وحی غیر قرآن، و همچنین همانا این سوره، مکیه و مائده مدنیه است و جایز است که این گونه باشد که غیر از آنچه از محرمات که در آیه می باشد، پس از آن حرام شده باشند.

مردار عبارت است از آنچه که در آن حیات وجود داشته و بدون تذکیه شرعیه آن را از دست داده است، «فَإِنَّهُ رِجْسٌ» [که اینها همه پلیدند]؛ یعنی نجس هستند، و رجس؛ اسم برای هر چیز چرک و پلید شمرده شده و نفرت بار می باشد، و رجس، همچنین به معنای عذاب است، و هاء در فرموده خداوند متعال که: «فَإِنَّه»؛ به آنچه که ذکر آن گذشت باز می گردد، پایان. - . مجمع البیان ۴ : ۳۷۸ -

و گفته شده که: ضمیر به خوک یا گوشت آن باز می گردد و پلیدی آن به خاطر عادت کردن آن به خوردن نجاست است. «أَوْ فِسْقاً» [یا از روی نافرمانی]؛ بیضاوی گفته: بر گوشت خوک، عطف شده و آنچه که بین آن دو است، جمله معترضه برای بیان علت می باشد.

«أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ» [قربانیی که به هنگام ذبح، نام غیر خدا بر آن برده شده باشد]؛ صفت برای آن و روشن کننده آن می باشد، و آنچه که به نام بت، ذبح شده، تنها به خاطر اینکه آن داخل در فسق است، فسق نامیده شده است، و جایز است که «فِسْقاً»، مفعول له از «أُهِلَّ» باشد و آن بر «يَكُونَ»، عطف شده و ضمیر مستتر در آن، به آنچه باز می گردد که ضمیر مستتر در «يَكُونَ» به آن باز می گردد.

«وَ عَلَى الَّذِينَ هَادُوا» یعنی بر یهود در زمان موسی «حَرَّمْنَا كُلَّ ذِي ظُفُرٍ» [هر حیوان چنگال داری را حرام کردیم]؛ در مجمع است که: در معنای آن اختلاف شده است؛ و گفته شده که: آن هر حیوانی است که دارای انگشتان جدا از هم نیست، مانند شتر، شتر مرغ و مرغابی و غاز؛ این قول از ابن عباس و ابن جبیر و غیر آن دو می باشد، و گفته شده که: آن، فقط شتر است، و گفته شده که: همه درنده ها و سگ ها و گربه ها و آنچه با چنگالش شکار می کند در آن داخل می شود، و گفته شده که: هر چنگال دار از پرندگان و هر سم دار از جانوران، «وَ مِنَ الْبَقَرِ وَ الْغَنَمِ حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ شُحُومَهُمَا» از چربی و پیه نازک اطراف روده و شکمبه و پیه قلوه و غیر آن، «إِلَّا مَا حَمَلَتْ ظُهُورُهُمَا» [به استثنای پیه هایی که بر پشت آن دو است]؛ از پیه، و آن گوشت فربه است که آن بر آنها حرام نشده است، «أَوِ الْحَوَايَا» یعنی آنچه از پیه که روده ها آن را حمل می کند و حوایا همان روده ها می باشند، و گفته شده که: آنها بنات اللبن(یکی از احشاء بدن) هستند و گفته شده که: آنها احشایی هستند که پیه بر روی آنها وجود دارد. - . مجمع البیان ۴ : ۳۷۹ -

و بیضاوی گفته که: حوایا، جمع حاویه یا حاویاء مانند قاصعاء و قواصع یا حویه مانند سفینه و سفائن می باشد، و گفته شده که: آن بر «شُحُومَهُمَا» عطف شده و «أَو» به معنای واو می باشد.

«أَوْ مَا اخْتَلَطَ بِعَظْمٍ» [یا آنچه با استخوان درآمیخته است]؛ در کشاف و غیر آن است که: آن، پیه دنبه است، به خاطر چسبیدن دنبه به استخوان دم، و گفته شده که: مغز است، و در کنز است که: آن، پیه پهلو و دنبه می باشد، زیرا آن به استخوان دم

ترکیب شـده، و داخل شـدن پیه پهلو در پیه هایی که بر پشت آن دو است، روشن تر است، و گفته شده که: در آیه، دلالتی بر حلال بودن این چیزها در شریعت ما وجود دارد، و گر نه برای اختصاص دادن یهود به حرمت آنها، معنایی وجود نـداشت، و همچنین فرموده خـدای سبحان«ذلِکَ جَزَیْناهُمْ بِبَغْیِهِمْ» [این تحریم را به سـزای سـتم کردنشان، به آنان کیفر دادیم]؛ دلالت بر تخصیص دارد، به کمک قرینه هایی که نهان نیستند.

«وَ إِنَّا لَصادِقُونَ» [و ما البتّه راستگوییم]؛ در مجمع است که: یعنی در خبر دادن از تحریم و از ستمکاری آنها و در هر چیزی و در اینکه آن تحریم، کیفری برای پیشینیان آنهـا و مصـلحتی برای کسـانی که بعـد از آنها تا وقت نسخ هسـتند، می باشـد. - . مجمع البیان ۴ : ۳۷۹ -

طبرسی رحمه الله درباره فرموده خداونـد متعال که: «وَ لَقَدْ مَكَّنَّاكُمْ فِي الْأَرْضِ» [و قطعاً شـما را در زمین، قـدرت عمل دادیم] گفته که: یعنی شـما را بر تصرف در آن توانا کردیم و آن را به شما دادیم و آن را برای شما قرارگاه قرار دادیم، «وَ جَعَلْنا لَكُمْ فيها مَعايِشَ» [و برای شـما در آن، وسایل معیشت نهادیم]؛ یعنی آنچه از انواع روزی و وجوه نعمت ها و منافع، که به وسیله آن زندگی می کنید، و گفته شده که: منظور، کسب ها و قدرت بر آنها به وسیله علم و قدرت و ابزار است، «قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ» [اما چه کم سپاس گزاری می کنیـد]؛ یعنی شـما بـا وجود این نعمت هـایی که آنها را بر شـما ارزانی داشتیم، بایـد سپاس گزاری کنید، اما شما کمتر سپاسگزاری می کنید، «وَ كُلُواْ وَ اشرَبُواْ» [و بخورید و بیاشامید]؛ صورت آن، صورت امر است و مقصود از آن، اباحه می باشـد و آن در همه مباحات عمومیت دارد، «وَ لَا تُسرِفُواْ» یعنی از حلال به حرام تجاوز نکنیـد. مجاهد گفته: اگر مانند کوه احد را در راه طاعت خداوند متعال صرف کنی، مسرف نمی باشی، و اگر یک درهم پول یا یک مدّ گندم را در راه نافرمـانی خداونـد متعال صـرف کنی، اسـراف است، و گفته شـده که: معنای آن این است که: با زیادی مقـدار، از حـد وسـط خارج نشویـد، و حکایت شـده که رشید، پزشک نصـرانی ماهری داشت و روزی به علی بن الحسین بن واقد گفت: در قرآن شمـا چیزی از علم پزشـکی نیست بـا اینکه دانش دو تـا است: دانش دین و دانش تن، و علی به او گفت: خداونـد متعـال، همه پزشـکی را در نصف آیه از کتـابش جمع کرده و آن فرموده خداونـد متعال است که: «كُلُوا وَ اشْرَبُوا وَ لا تُسْرِفُوا» [بخوریـد و بیاشامیـد، ولی زیـاده روی مکنیـد]؛ و پیـامبر مـا صـلّی الله علیه و آله، همه طب را در فرموده خود جمع کرده که: معـده، خـانه بیمـاری و پرهیز، اولیـن دارو از همـه داروهـا اسـت، و به هر بـدنی، آنچه را که آن بـدن را به آن عـادت دادهای بـده. پزشـک نصرانی گفت: قرآن شما و پیامبر شما برای جالینوس، طبی را به جای نگذاشتند.

و گفته شـده که: معنای آن این است که حرام و باطلی را بر وجهی که حلال نیست، نخوریـد، و خوردن حرام، اگرچه انـدکی باشـد، اسـراف و گذشـتن از حـد می باشـد، و آنچه را که عقلاء، آن را زشت می داننـد و به زیـان بر شـما بـاز می گردد نیز، اسـراف است و حلال نیست، مانند کسـی که آبگوشت را با گلاب بپزد و به جای آب، در آن مشک بریزد، و مانند کسـی که تنهـا یـک دینـار دارد و با آن عطر بخرد و عطر بزنـد و عیال خود را نیازمنـد رها کنـد، «إِنَّهُ لا يُحِبُّ الْمُسْرِفينَ» [که او اسـراف کاران را دوست نمی دارد]؛ یعنی آنها را دشمن می دارد.

و چون خدای سبحان، برگرفتن زیور نزد هر مسجدی را تشویق کرد و به آن فراخواند و خوردن و آشامیدن را مباح کرد و از اسراف نهی فرمود، و گروهی از عرب، بسیاری از این چیزها را حرام می دانستند، تا آنجا که آنها روغن ها و شیرها را در حال

احرام، حرام می دانستند و سائبه و بحیره ها را حرام می دانستند، خداوند عزّ اسمه آن را بر آنها عیب و ایراد گرفت و فرمود: «قُلْ» [بگو] ای محمد «مَنْ حَرَّمَ زینَهَ اللَّهِ الَّتی أَخْرَجَ لِعِبادِهِ وَ الطَّیِّباتِ مِنَ الرِّزْقِ» یعنی چه کسی جامه هایی را که مردم به وسیله آنها به خود زینت می بخشند، از آن چیز هایی که خداوند متعال آنها را برای بندگانش، از زمین برآورده، حرام گردانیده است؟ «وَ الطَّیِّباتِ مِنَ الرِّزْقِ»؛ گفته شده که: آنها چیزهای خوشمزه از رزق هستند، و گفته شده که: آنها چیزهای حلال می باشند و نظر اول، به خاطر ویژه مؤمنین بودن آنها در روز قیامت، اظهر است، «قُلْ هِیَ لِلَّذینَ آمَنُوا فِی الْحَیاهِ الدُّنْیا خالِصَهً یَوْمَ الْقِیامَه» [بگو: این نعمت ها در زندگی دنیا برای کسانی است که ایمان آورده اند و روز قیامت نیز خاصّ آنان می باشد]؛ ابن عباس گفته: یعنی اینکه مؤمنین در دنیا، در طیبات با مشرکین شریک هستند و مشرکان از غذاهای پاکیزه آنها می خورند و از جامه های خوب آنها می پوشند و با زنان شایسته آنها ازدواج می کنند، سپس در آخرت، خداوند متعال، طیبات را ویژه مؤمنان قرار می دهد و برای مشرکین، در آنها بهره ای نمی باشد، و گفته شده که: معنای آن این است که: بگو: آنها در زندگی دنیا برای مؤمنین آلوده به غم ها و حزن ها و رنج می باشند و در روز قیامت از آن آلودگی پاک هستند، «کَذٰلِکَ نُفَصِّلُ الْآیاتِ» [این گونه آیات خود را به روشنی بیان می کنیم]؛ یعنی همان گونه که آیات را برای شما ترجیح می دهیم و به وسیله آنها شما را به منافعتان و مصلحت دینتان راهنمایی می کنیم، این گونه، آیات را «لِقَوْمٍ یَعْلَمُونَ» [برای گروهی که می دانند]؛ به روشنی بیان می کنیم، پایان. - . مجمع البیان ۴ : ۴۱۳ -

مؤلف

ممکن است تقدیر آیه این باشد که: آنها برای مؤمنین و خاص آنان است و آنها را برای آنان آفریدیم، در حالی که آنها در روز قیامت، ویژه آنان می باشد، یعنی کفار و مخالفان، در دنیا به زور و ناحق، شریک آنها می باشند و در قیامت، ویژه آنان می باشد و کفار و مخالفان، در آنها شریک مؤمنین نمی باشند، و آنچه که ما درباره فرموده خداوند متعال که: «لَیْسَ عَلَی الَّذِینَ ءَامَنُواْ»، تا آخر آیه، ذکر کردیم، آن را تأیید می کند، و گویا آنچه که امیرالمؤمنین علیه السّلام، آن را در نامه خود به اهل مصر، ذکر فرموده، به این معنا اشاره دارد که: ای بندگان خدا! بدانید که پرهیزگاران به خیر دنیا و آخرت دست یافتند، در دنیای خود با اهل دنیا شریک گشتند، و اهل آخرت در آخرتشان با اهل دنیا شریک نیستند، خداوند متعال در دنیا آنچه را که آنها را کفایت می کند و به وسیله آن آنها را بی نیاز می کند، برای آنان مباح کرد. خداوند عزّ اسمه فرمود: « قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِینَهَ اللَّه»؛ تا آخر آیه.

رازی گفته: آنها در زندگی دنیا برای مؤمنینند و خاص آنها نیستند، زیرا مشرکان، شریک آنان در آنها می باشند و روز قیامت خاص مؤمنین می باشند و کسی در آنها، شریک آنان نمی باشد، و اگر گفته شود: چرا نفرموده: برای مؤمنین و برای غیر آنان؟ می گوییم: به خاطر اشاره کردن به اینکه آنها در اصل، برای مؤمنین، آفریده شده اند و اینکه کفار به تبع آنها می باشند مانند فرموده خداوند متعال که: «وَ مَنْ کَفَرَ فَأُمَتِّعُهُ قَلیلاً ثُمَّ أَضْطَرُّهُ إِلی عَذابِ النَّارِ» [ولی هر کس کفر بورزد، اندکی برخوردارش می کنم، سپس او را با خواری به سوی عذاب آتش دوزخ می کشانم]، سپس گفته: نافع، خالِصَهً را مرفوع خواند و دیگران منصوب خواندند، زجاج گفته: رفع؛ بنا بر اینکه آن خبر بعد از خبر می باشد، و معنا این است که: بگو: آنها برای مؤمنین ثابت هستند و در روز قیامت خاص آنان می باشند .

ابوعلی گفته: جایز است که خالِصَهً، خبر برای مبتدا، و «لِلَّذینَ آمَنُوا»، متعلق به خالِصَهً باشد، و تقدیر این است که: آنها در زندگی دنیا خاص مؤمنین می باشند، و اما نصب بنا بر حال بودن است و معنا این است که: آنها برای مؤمنین، در حال خاص بودنشان برای آنان در روز قیامت، ثابت هستند، پایان.

یونس بن ظبیان یا معلی بن خنیس از امام صادق علیه السّلام پرسید: شما را از این زمین چه بهره ای است؟ پس لبخندی زد و فرمود: همانا خداوند متعال، جبرئیل را فرستاد و او را فرمان داد که با انگشت بزرگ پایش، هشت نهر در زمین بکند، از جمله آنهاست: سیحون و جیحون که نهر بلخ است و خشوع که نهر شوش است و مهران که نهر هند است و نیل مصر و دجله و فرات، و آنچه را آب دهند یا آب از آنها گیرند، پس آن از آن ما است و هر چه از آن ما باشد، پس آن برای شیعه ما است و برای دشمن ما، بهره ای از آن نیست، جز آنچه را که به زور بگیرد، و همانا دوست ما در گشایشی فراخ تر از آنچه میان این و آن – یعنی میان زمین و آسمان – است، می باشد، سپس این آیه را تلاوت فرمود که: «قُلْ هِیَ لِلَّذینَ آمَنُوا فِی الْحَیاهِ الدُّنْیا» [بگو: این نعمت ها در زندگی دنیا برای کسانی است که ایمان آورده اند]، ولی دیگران به زور از آنها گرفته اند، «خالِصَهً»[خاص] آنها در، «یَوْمَ الْقِیامَهِ» [روز قیامت]؛ و بدون غصب می باشد. – . کافی ۱ : ۴۰۹ –

سپس طبرسی رحمه الله گفته: در این آیه دلالتی بر جواز پوشیدن جامه های فاخر و خوردن غذاهای پاکیزه حلال می باشد.

امام زین العابدین علیه السلام، عبائی به پنجاه دینار می خرید و چون تابستان می شد، آن را صدقه می داد و در آن اشکالی نمی دید، و می فرمود: «قُلْ مَنْ حَرَّمَ زینَهَ اللَّهِ»، تا آخر آیه.

یوسف بن ابراهیم گفت که نزد امام صادق علیه السلام رفتم و ایشان جبه و روپوش خز بر تن داشت. پس ایشان به من نگاه کرد و عرض کردم: فدایت شوم، این خز است، درباره آن چه می فرمایید؟ پس فرمود: خز اشکالی ندارد، عرض کردم: پود آن، ابریشم است، فرمود: اشکالی ندارد، حسین علیه السلام را که کشتند، جبه خز بر تن داشت. سپس فرمود: همانا عبدالله بن عباس، هنگامی که امیرالمؤمنین او را نزد خوارج فرستاد، بهترین جامه اش را پوشید و عالی ترین عطرهایش را به کار برد و بر بهترین مرکب هایش سوار شد و به سوی آنها به راه افتاد، تا با آنان رو به رو شد. خوارج گفتند: ای ابن عباس تو که بهترین مردم هستی، از چه رو با لباس و مرکب های جباران نزد ما آمده ای؟ پس ابن عباس این آیه را تلاوت کرد: «قُلْ مَنْ حَرَّمَ زینَهَ اللَّهِ»، تا آخر آن؛ پس بپوش و خوش بپوش که همانا خداوند متعال جمیل است و جمال را دوست می دارد، ولی باید از حلال باشد.

و همچنین در این آیه، دلالتی بر اینکه اشیاء بر اباحه هستتد می باشد، به خاطر فرموده خداوند متعال که: «مَنْ حَرَّمَ»، و نقل، برای تأکید آنچه در عقل می‌باشد، وارد شده است، پایان. – . مجمع البیان ۴ : ۴۱۳ –

سپس خدای سبحان، محرمات را با فرموده خود که: «قُلْ إِنَّما حَرَّمَ رَبِّیَ الْفَواحِشَ ما ظَهَرَ مِنْها وَ ما بَطَنَ وَ الْإِثْمَ وَ الْبَغْیَ بِغَیْرِ الْحَقِّ وَ أَنْ تُشْرِکُوا بِاللَّهِ ما لَمْ یُنَزِّلْ بِهِ سُلْطاناً وَ أَنْ تَقُولُوا عَلَی اللَّهِ ما لا تَعْلَمُونَ» [بگو: پروردگار من فقط زشتکاری ها را، چه آشکارش باشد و چه پنهان و گناه و ستم ناحق را حرام گردانیده است و نیز اینکه چیزی را شریک خدا سازید که دلیلی بر حقّانیّت آن نازل نکرده و اینکه چیزی را که نمی دانید به خدا نسبت دهید] برشمرد، و گویا اشاره است به اینکه خوردن

طیبات و بهره بردن از چیزهای خوشمزه حلال، حرام نیست، بلکه حکم به حرام بودن آنها، حرام است؛ زیرا آن ندانسته، چیزی به خداوند متعال نسبت دادن است.

گفته شده که فواحش عبارتند از همه زشتی ها و کبائر؛ چه آشکارش باشند و چه پنهان، و گفته شده که آن زنا است، و گفته شده که طواف به حالت عریان است. گفته شده که اثم، عبارت است از گناهان و نافرمانی ها، و گفته شده که گناهی است که حد ندارد، و گفته شده که اثم، شراب است و بغی عبارت است از ظلم و فساد .

فرموده خداوند متعال «بِغَيْرِ الْحَقِّ»؛ تاکید است. فرموده خدای سبحان که: «وَ يُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّباتِ» [و برای آنان چیزهای پاکیزه را حلال می گرداند]؛ در مجمع البیان است که: معنای آن این است که چیزهای خوشمزه خوب را برای آنها مباح و زشتی ها و آنچه که نفس ها از آن نفرت دارند را بر آنها حرام می گرداند، و گفته شده: آنچه که آنها آن را از راه حلال به دست آوردند، برای آنان حلال و آنچه را که آنها آن را از راه ناپاک به دست آوردند بر آنان حرام می گرداند، و گفته شده: آنچه را که راهبان آنها و دانشمندانشان، بر آنها حرام کردند و آنچه را از بحیره ها و سائبه ها که اهل جاهلیت، حرام می کردند، برای آنها حلال می گرداند و مردار و خون و گوشت خوک و آنچه با آنها ذکر شده را بر آنها حرام می گرداند، پایان. - . مجمع البیان ۴ : ۴۸۷ -

مؤلف

بیشتر اصحاب ما بر حرمت بسیاری از چیزهایی که طبع های بیشتر مردم، آنها را پلید می شمرند، به وسیله این آیه دلیل آورده اند و این مورد اعتراض است؛ زیرا ظاهر از سیاق آیه، مدح پیامبر و شریعت او است و اینکه آنچه برای آنها حلال کرده، واقعا پاکیزه است و اگرچه ما پاکیزگی آن را نفهمیم، و آنچه بر آنها حرام کرده، واقعا پلید است اگرچه ما پلیدی آن را ندانیم مانند خوراک لذیذی که از مال دزدی به دست آمده که طبع های مردم آن را لذیذ می شمرند و آن در واقع پلید است، و بیشتر داروهایی که مردم به آنها نیاز دارند، در نهایت زشتی و ناپسندی می باشند و طبع های مردم آنها را پلید می شمرند و من، کسی که قائل به حرمت آنها باشد را ندیده ام، و تفسیر آیه به معنایی که احتیاج به تخصیصی ندارد و موافق با قواعد امامیه از حسن و قبح عقلی است، سزاوارتر می باشد از تفسیر به معنایی که به تخصیص های بسیاری نیاز دارد، بلکه آنچه از آن دو خارج می شود، بیشتر است از آنچه که در آن دو داخل می شود؛ همان گونه که بر کسی که موارد آن دو را بررسی کند، پنهان نمی ماند، و ممکن است که گفته شود: این آیه مانند صریح در ثبوت حسن و قبح عقلی می باشد و اصحاب رضی الله عنهم به آن، دلیل نیاورده اند .

و شهید ثانی رفع الله درجته در مسالک گفته: و طیب بر حلال اطلاق می شود؛ خداوند متعال فرمود: «كُلُوا مِنْ طَيِّباتِ ما رَزَقْناكُمْ» [از خوراکی های پاکیزه ای که روزی شما کردیم، بخورید]؛ یعنی از روزی حلال، و بر طاهر اطلاق می شود؛ خداوند متعال فرمود: «فَتَيَمَّمُواْ صَعِيدًا طَيِّبًا» - . نساء / ۴۳ - [پس بر خاکی پاک تیمّم کنید]؛ یعنی پاک، و بر آنچه که آزاری در آن نیست، اطلاق می شود مانند زمانی که نه گرما و نه سرما، در آن نیست؛ گفته می شود: این زمان طیبی است، و بر آنچه که نفس آن را نیکو می یابد و از آن نفرت ندارد اطلاق می شود؛ مانند فرموده خداوند متعال که: «يَسْئَلُونَكَ مَاذَا أُحِلَّ لَهُمْ قُلْ أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّباتُ» [از تو می پرسند: چه چیزی برای آنان حلال شده است؟ بگو: چیزهای پاکیزه برای شما حلال گردیده]؛

زیرا در اینجا مقصود از طیّب، حلال نیست، به خاطر اینکه بنا بر تقدیر آن، در جواب، فایده نمی باشد؛ زیرا آنها از پیامبر صلی الله علیه و آله پرسیدند که حلال را برای آنها توضیح دهد و در جواب نمی فرماید: حلال است، و نه طاهر است؛ زیرا طاهر تنها از شرع و به صورت توقیفی دانسته می شود، و نه آنچه را که آزاری در آن نیست؛ چون خوردنی، به بی آزاری وصف نمی شود، پس باید مقصود، ارجاع آنها به آنچه که آنان آن را نیکو می یابند و آن را پلید نمی یابند، باشد؛ به خاطر بازگشت آن به عادت آنان و آنچه که در طبع های آنها ثابت می باشد، و به خاطر اینکه آن، همان است که عرفا از معنای طیب متبادر است و در اخبار، چیزی وجود دارد که به آن اشاره دارد، و مقصود از عرفی که در نیکو یافتن چیزها به آن رجوع می شود، عرف میانه مردم از توانگران در حال اختیار است، نه مردم بیابان و بیچارگان از درشت خویان عرب؛ زیرا آنها آنچه را که بجنبد و بر زمین راه رود را نیکو می یابند، همان گونه که از یکی از آنها پرسیده شد که از چه چیزی می خورند؟ پس گفت: هر چه که بجنبد و بر زمین راه رود، مگر «امّ جنین». و بعضی از آنها گفتند: امنیت بر «امّ جنین» مبارك باد؛ به خاطر اینکه آن در امان مانده از اینکه خورده شود، این خلاصه چیزی است که شیخ طوسی در مبسوط و غیر آن، آن را بیان کرده، جز اینکه او، اولا حلال را به حیوان و غیر آن و حیوان را به زنده و غیر آن تقسیم کرده و گفته: آنچه از حیوان که زنده باشد، جایی که حلال بودن آن را شرع نیاورده پس آن حرام است؛ با دلیل آوردن به اینکه ذبح حیوان ممنوع است، و آنچه از حیوان که غیر زنده باشد یا از غیر حیوان؛ پس آن بر اصل اباحه می باشد، و در استثناء حیوان زنده از آن اصل، اشکال است؛ به خاطر عمومیت ادله حلال بودن، و استناد به حرمت ذبح آن، بدون دستور شرع، قابل منع است، و این، همان اصلی است که در باب اطعمه به آن رجوع می شود، پایان.

مؤلف

سستی برخی از این سخن را در آنچه گذشت دانستی، و همچنین می گوییم: گفته او که: مراد از طیب حلال نیست؛ قابل منع است، به خاطر احتمال اینکه لام برای عهد باشد؛ یعنی آنچه که ما حلیت آن را برای شما توضیح دادیم، سپس حلال های دیگر را، پس از آن ذکر کرده، و آن را به عنوان طیّبات معرفی نموده؛ برای بیان اینکه آنچه ما آن را برای شما حلال کردیم، همان طیّب واقعی است و این گونه است آنچه که ما آن را برای شما حلال کردیم، و گفته او که: زیرا طاهر، تنها از شرع دانسته می شود، دلیل برعدم حمل جواب بر آن نمی‌شود، پس از بیان نجاسات، به وسیله خداوند متعال در قرآنش و به زبان پیامبرش که از آن استفاده می شود که غیر نجاسات منصوصه و آنچه که با دلیلی از آنها خارج شده اند، حلال هستند. سپس گفته او که: چون خوردنی، به بی آزاری وصف نمی شود، قابل منع است؛ زیرا بسیاری از خوردنی ها و نوشیدنی ها عقل یا بدن را فاسد می کنند، و همچنین انحصار معنای طیب در آنچه ذکر کرده، ممنوع است؛ زیرا احتمال می رود که مقصود از طیب، چیزی باشد که در آن ناپلیدی معنوی و زشتی واقعی نمی باشد به خاطر اینکه آن، ضرری دینی یا دنیوی را شامل می شود، اگر چه ارجاع آن به معنای آنچه که در آن آزاری وجود ندارد، ممکن است.

«وَ رَزَقْناهُمْ مِنَ الطَّيِّباتِ» [و از چیزهای پاکیزه به آنان روزی بخشیدیم]؛ برخی از وجوه گذشته احتمال می رود، «فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَراتِ رِزْقاً لَكُمْ» [و به وسیله آن از میوه ها برای شما روزی بیرون آورد]، فرمود: «مِنَ الثَّمَراتِ»، تنها به خاطر اینکه همه ثمرات، برای آن شایستگی ندارند، و احتمال می رود که «مِن» برای بیان باشد .

بیضاوی گفته: روزی برای شما که با آن زندگی می کنید و آن خوراک و جامه را شامل می شود، و آن مفعول «أَخْرَجَ» است و «مِنَ الثَّمَراتِ»، بیان یا حال از آن می باشد، و عکس آن احتمال می رود، و جایز است که مقصود از آن مصدر باشد، پس به خاطر علت یا مصدر بودن، منصوب می شود؛ زیرا «أَخْرَجَ» در معنای «رِزْق» می باشد.

«وَ سَخَّرَ لَكُمُ الْفُلْكَ لِتَجْرِيَ فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ» [و کشتی را برای شما رام گردانید تا به فرمان او در دریا روان شود]؛ یعنی به خواست او و تا هر جا که آنها را ببرد، «وَ سَخَّرَ لَكُمُ الْأَنْهارَ» [و رودها را برای شما مسخّر کرد] و آنها را آماده برای بهره مندی و تصرف شما قرار داد، و گفته شده که: معنی مسخر کردن این چیزها، آموختن راه بهره بردن از آنها است.

و می گویم: آیه، بر حلال بودن ثمرات آنچه از زمین خارج می شود و جواز بهره بردن از آنها در خوردن و نوشیدن و پوشیدن آنها و بر جواز کشتی رانی و کشتی سواری و بر جواز نوشیدن از رودها و وضوء و غسل و دیگر بهره ها از آنها، جز آنچه که دلیل آن را خارج کرده، دلالت دارد. و همچنین بر جواز آبیاری کشت ها و درختان و پاشیدن آنها بر زمین و غیر آن از انتفاعاتی که نهیی از آنها وارد نشده، دلالت دارد. و قبل از آن، زمین را برای شما ساختیم: «وَ الْأَرْضَ مَدَدْناها وَ أَلْقَيْنا فيها رَواسِيَ وَ أَنْبَتْنا فيها مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْزُونٍ» [و زمین را گسترانیدیم و در آن کوه های استوار افکندیم و از هر چیز سنجیده ای در آن رویانیدیم]، «وَ جَعَلْنا لَكُمْ فيها مَعايِشَ» [و برای شما در آن وسایل زندگی قرار دادیم]؛ که با آن زندگی می کنید، در مجمع است که: یعنی در زمین، وسایل زندگی از کشت یا گیاه را برای شما آفریدیم، و گفته شده که: معنای آن یعنی خوراکی ها و نوشیدنی هایی که با آنها زندگی می کنید، و گفته شده که: آن، تصرف در وسایل روزی در مدت زندگی می باشد، «وَ مَنْ لَسْتُمْ لَهُ بِرازِقِينَ» [و هر کس که شما روزی دهنده او نیستید] یعنی بردگان و جانوران که خداوند متعال، آنها را روزی می دهد و شما آنها را روزی نمی دهید. - . مجمع البیان ۶ / ۳۳۳ -

و بیضاوی گفته: بر «مَعايِشَ» یا محل «لَكُمْ»، عطف شده است.

«فَأَسْقَيْناكُمُوهُ» [پس شما را بدان سیراب نمودیم]؛ یعنی آن را وسیله سیراب شدن شما ساختیم، «وَ ما أَنْتُمْ لَهُ بِخازِنِينَ» [و شما خزانه دار آن نیستید]؛ یعنی شما نگهبان و نگه دارنده آن نیستید، بلکه خداوند متعال، آن را نگه می دارد، سپس آن را از آسمان می فرستد، سپس آن را در زمین نگه می دارد، سپس آن را به اندازه نیاز، از چشمه ها بیرون می آورد.

«وَ إِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعامِ لَعِبْرَةً» [و در دام ها قطعاً برای شما عبرتی است]؛ بیضاوی گفته: یعنی دلالتی که به وسیله آن از جهل به سوی علم عبور می شود، «نُسْقِيكُمْ مِمَّا فِي بُطُونِهِ» [از آنچه در لابلای شکم آنهاست]؛ جمله استینافیه برای بیان عبرت است و در اینجا تنها به خاطر لفظ آن، ضمیر را ذکر کرد و آن را مفرد کرد، و آن را به خاطر معنا، در سوره مؤمنین مؤنث کرد؛ زیرا أنعام، اسم جمع است، و کسی که گفته: همانا آن جمع نعم است، ضمیر را برای بعض قرار داده زیرا لبن برای بعضی از آنها می باشد، نه همه آنها، یا ضمیر را برای یکی از آنها یا بنا بر معنا قرار داده است زیرا مقصود از آن، جنس می باشد، و گروهی آن را مفتوح خوانده اند.

«مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَ دَمٍ لَبَناً» [از میان سرگین و خون، شیری]؛ که آن از برخی از اجزاء خون به دست آمده از اجزاء لطیفه ای که در سرگین می باشند، آفریده می شود، و آنها چیزهای خورده شده و به اندازه ای هضم شده، در شکمبه می باشند. و از ابن

عباس است که چهارپا هنگامی که علف می خورد و علف در شکمبه اش پخته می شود، پایین آن، سرگین و وسط آن، شیر و بالای آن، خون می باشد، و شاید اگر آن درست باشد، مقصود این است که وسط آن، مایه شیر می باشد و بالای آن، مایه خونی که بدن را تغذیه می کند؛ زیرا آن دو(شیر و خون) در شکمبه ایجاد نمی شوند و ته نشین آن باقی می ماند که آن سرگین است، سپس آنها را مدتی نگه می دارد، تا آنها را بار دوم هضم کند، پس اخلاط چهارگانه، که آبکی هستند با آنها پدید می‌آیند و نیروی تشخیص دهنده، آن آبکی را از آنچه زائد بر اندازه نیاز از آن دو بار[هضم] است تشخیص می دهد و فزونی آن را به کلیه و کیسه صفرا و طحال می ریزد، سپس باقی اخلاط را با سفت کردن آنها بر اعضای بدن پخش می کند و حق هر کدام، بنا بر آنچه که شایستگی آن را دارد، به تقدیر حکیم علیم به آن می رسد، سپس اگر حیوان، ماده باشد، اخلاط آن بیشتر از اندازه غذای آن می باشد؛ به خاطر چیره شدن برودت و رطوبت بر مزاج آن؛ که آن فزونی را به خاطر جنین، نخست به رحم می ریزد و هنگامی که زاییده شد، آن زائد یا برخی از آن را به پستان‌ها می ریزد و به واسطه مجاورت با گوشت های سفیدش، سفید می گردد و شیر می شود.

کسی که در صنع خداوند متعال در ایجاد اخلاط و شیرها و آماده کردن قرارگاه ها و مجاری آنها و اسباب تولید کننده و نیروهای کارگر در آنها، در هر زمانی بنا بر آنچه شایسته است، تدبر کند، به اعتراف به کمال حکمت و تمام کردن رحمتش، ناگزیر می شود.

«مِن» اول، تبعیضیه است؛ زیرا شیر، بعضی از آنچه که در شکم آنهاست، می باشد، و «مِن» دوم، ابتدائیه است مانند گفته تو که: سقیت من الحوض؛ زیرا بین سرگین و خون، محلی است که طلب آب از آنجا آغاز می شود و «مِن» دوم، متعلق به «نُسْقِیکمُ» یا حال از «لَبَنًا» می باشد که به خاطر نکره بودن لبن و برای اشاره به اینکه آن موضع عبرت است، بر آن مقدم شده است. «خَالِصًا» شیری پاک که رنگ خون و نه بوی سرگین را به همراه خود نمی گیرد، یا به واسطه تنگی محل خروجش، ناب از آنچه از اجزاء متراکم که آن را همنشینی می کند، می باشد، «سائِغاً لِلشَّارِبینَ» [که برای نوشندگان گواراست]؛ گذشتن آن از گلویشان آسان است.

و رازی در تاویل آیه گفته: مقصود این است که شیر، فقط از برخی از اجزاء خون به دست می آید و خون فقط از اجزاء لطیفه ای که در سرگین هستند، به دست می آید؛ که آنها چیزهای خورده شده حاصل شده در شکمبه هستند و این شیر، نخست از اجزائی که میان سرگین، حاصل شده بودند، سپس بار دوم از اجزائی که میان خون حاصل شده بودند، به دست می آید و خداوند متعال آن را از آن اجزاء متراکم و خشن، تصفیه و پاک می نماید و اوصافی که به اعتبار آنها، شیر می شود، در آنها می آفریند که با بدن طفل سازگار می باشند، پایان.

«وَ مِنْ ثَمَراتِ النَّخیلِ وَ الْأَعْنابِ» [و از میوه درختان خرما و انگور]؛ گفته شده: متعلق به محذوف می باشد؛ یعنی و از میوه درختان خرما و انگور، از آب میوه آن دو به شما می نوشانیم، و گفته شده: یعنی و در آنچه که خداوند متعال از میوه درختان خرما و انگور برای شما خارج کرد، برای شما عبرتی است، و گفته شده: معنای آن این است که از میوه درختان خرما و انگور، آنچه که از آن شراب مستی بخش برای خود می گیرید. و عرب در موارد بسیاری مای موصوله را پنهان می کند، و اعناب بر ثمرات عطف شده است.

سکر؛ مفسران در معنای آن اختلاف کرده اند؛ گفته شده: سکر، عبارت است از شراب و رزق حسن، عبارت است از خرما و کشمش و شیره انگور و شیره خرما و سرکه. و گفته شده: «سَکَراً» مفعول «تَتَّخِذُونَ» بر وجه استفهام می باشد و عامل «رِزْقاً» مقدر است و تقدیر عبارت است از: شراب مستی بخش برای خود می گیرید، با اینکه خوراکی نیکو را از آن روزی شما کردیم؟! که در آن جمع بین سرزنش و امتنان می باشد، و برای همین، اتخاذ به آنها نسبت داده شده است، و گفته شده: سکر عبارت است از سرکه و رزق حسن عبارت است از آنچه که بهتر از آن است، و گفته شده: سکر عبارت است از هر آنچه از محصولات آنها که خداوند متعال حرام کرده؛ شراب باشد یا غیر آن مانند نبیذ و فقّاع و آنچه مانند آن دو است، و رزق حسن عبارت است از هر آنچه از محصولات آن دو که خداوند متعال آن را حلال کرده است، و گفته شده: سکر عبارت است از چیزی که سیر می کند و گرسنگی را رفع می کند.

علی بن ابراهیم گفته: سکر عبارت است از سرکه، و از امام صادق علیه السّلام روایت شده که آیه، قبل از آیه تحریم خمر نازل شده و به وسیله آن نسخ شده است. و در آن دلالتی است بر اینکه مقصود از آن، شراب است، و سکر به هر دو معنی آمده است، گفته شده: و بنا بر اراده شراب از آن، مستلزم حلال بودن آن در زمانی نیست؛ به خاطر جواز اینکه آن، عتاب و منتی قبل از بیان حرمت آن باشد، و معنای نسخ، نسخ سکوت از بیان حرمت است، و با آنچه آمده درباره اینکه آن هرگز حلال نبوده، منافات ندارد و در مقابله کردن آن با رزق حسن، اشاره ای بر زشتی آن می باشد .

«إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَآیَةً لِقَوْمٍ یَعْقِلُونَ» [قطعاً در این ها برای مردمی که تعقل می کنند، نشانه ای است]؛ یعنی عقل هایشان را با نظر و تأمل در آیات به کار می گیرند.

«وَ رَزَقَکُمْ مِنَ الطَّیِّباتِ» [و از چیزهای پاکیزه به شما روزی بخشید]؛ بیضاوی گفته: یعنی از لذت بخش ها و حلال ها، و «مِن» برای تبعیض است؛ زیرا روزی در دنیا نمونه ای از آنها است، «أَ فَبِالْباطِلِ یُؤْمِنُونَ» [آیا باز هم به باطل ایمان می آورند]؛ و باطل این است که بت ها به آنها سود می رسانند یا اعتقاد به اینکه بعضی از طیبات مانند سائبه ها و بحیره ها، بر آنها حرام شده، «وَ بِنِعْمَتِ اللَّهِ هُمْ یَکْفُرُونَ» [و به نعمت خدا کفر می ورزند؟]؛ از جایی که آنها نعمت های خداوند متعال را به بت ها نسبت دادند یا آنچه که خداوند متعال برای آنها حلال کرده را حرام کردند.

«فَکُلُواْ مِمَّا رَزَقَکُمُ اللَّهُ» [پس، از آنچه خدا شما را روزی کرده است، بخورید]؛ آنها را به خوردن آنچه که خداوند متعال برای آنها حلال کرده و شکر نعمت هایی که به آنها داده بود، فرمان داد؛ پس از بازداشتن آنها از کفر و تهدید آنها بر آن، سپس حرام هایش را بر آنها شمرده تا دانسته شود که غیر آنها برای آنان حلال است، سپس آن را به وسیله نهی از حرام کردن و حلال کردن به دل خواه خودشان تأکید کرد، و فرمود: «وَ لا تَقُولُوا لِما تَصِفُ أَلْسِنَتُکُمُ»[و برای آنچه زبان شما می پردازد، مگویید]؛ همان گونه که گفتند: «ما فِی بُطُونِ هٰذِهِ الْأَنْعامِ خالِصَةٌ لِذُکُورِنا» [آنچه در شکم این دام هاست، اختصاص به مردان ما دارد]، تا آخر آیه، و سیاق کلام و آغاز جمله با انّما، حصر محرمات را در اجناس چهارگانه‌ای که ذکر کرده می‌رساند جز آنچه که دلیلی بر آن باشد مانند درنده ها.

منصوب کردن «الْکَذِبَ» به وسیله «لَا تَقُولُواْ» می باشد و «هٰذا حَلالٌ وَ هٰذا حَرامٌ» مفعول «لَا تَقُولُواْ» است، یا «الْکَذِبَ» منصوب شده به وسیله «تَصِفُ» و «ما» مصدریه می باشد؛ یعنی مگویید این حلال است و آن حرام؛ به خاطر دروغ پردازی زبان شما، و

این در وصف کلامشان به دروغ گویی بسیار رسا است، گویا که حقیقت دروغ نامعلوم می باشد و زبان آنها آن را شرح می دهد و با این کلامشان آن را معرفی می کند و از این رو از سخن شیوا شمرده شده، مانند قولشان که: وجهها یصف الجمال و عینها یصف السحر؛ چهره او زیبایی را وصف می کند، و چشمش جادو را بیان می کند.

«لِتَفْتَرُوا» [تا بر خدا دروغ بندید]؛ بیان علت است و شامل غرض نمی شود، «أَزْواجاً»[جفت جفت]؛ یعنی اصنافی که به خاطر شباهتشان و نزدیکیشان به یکدیگر، به آن نام گذاری می شوند. «مِنْ نَباتٍ» بیان یا صفت برای «أَزْواجاً» می باشد و همچنین «شَتَّی» بیان یا صفت برای «أَزْواجاً» است و احتمال می رود که آن، صفت برای نبات باشد؛ زیرا از آنجا که آن در اصل، مصدر است، مفرد و جمع در آن یکسان است؛ و آن جمع شتیت است؛ مانند مریض و مرضی، یعنی پراکنده ها در صورت ها و عوارض و منافع که برخی از آنها برای مردم و برخی از آنها برای بهائم شایسته اند، و از این رو فرمود: «كُلُوا وَ ارْعَوْا أَنْعامَكُم» [بخورید و دام هایتان را بچرانید]؛ و آن حال از ضمیرِ «فَأَخْرَجْنا» بنا برای اراده قول می‌باشد، یعنی اصناف نبات را بیرون آوردیم و در حالی که گفتیم: بخورید و بچرانید. و معنا این است که آنها را برای استفاده شما در خوردن و چرای دامهایتان آماده کردیم و اجازه دادیم.

«كُلُوا مِنْ طَيِّباتِ ما رَزَقْناكُمْ» در مجمع البیان آمده است که مقصود از امر در این آیه اباحه می باشد. «و لا تَطغوا فیه» یعنی سرکشی نکرده و آن را آن گونه که حرام شده نخورید، و گویند: یعنی از حلال به حرام تجاوز نکنید و مال حلال را به این سبب نخورید که به شما در ارتکاب معصیت یاری رساند. « فَيَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبی» عقوبت من بر شما واجب گردید. و با ضمه حرف حاء، به این معناست که عذاب من بر شما فرود آید. «ماء بِقَدَرٍ» گفته شده منظور به اندازه ای است که پر سود و کم زیان است یا آنچه که می دانیم در خور صلاح آنها است. «فَأسكّناه فِي الْأَرْضِ » آن را در زمین ثابت و استوار قرار دادیم. « وَ إِنَّا عَلی ذَهابٍ بِهِ » آن را از بین می بریم به وسیله فاسد کردن، بخار کردن و فرو بردن در زمین به گونه ای که بیرون آوردن آن غیر ممکن باشد. «لَقادِرُونَ» چنانچه ما بر فرو فرستادن آن توانا بودیم. «فَأَنْشَأْنا لَكُمْ بِهِ» یعنی با آب «لَكُمْ فِيها» در باغ ها « فَواكِهُ كَثِيرَةٌ» که با آنها شاد هستید. «وَ مِنْها» یعنی از میوه ها و محصولات باغ ها «تَأْكُلُونَ» از آنها تغذیه کرده یا ارتزاق می کنید و معیشت خود را به دست می آورید. از سخنان عرب ها است: فلانی از شغل خود نان می خورد. جایز است که ضمیر به نخیل و اعناب برگردد؛ بدین معنا که برای شما در ثمره این باغ ها، انواع میوه ها چون رطب، انگور، خرما، کشمش، عصاره و شیره خرما و غیر آن برای شما است و نیز غذایی که شما می خورید.

«وَ شَجَرَةً» به جنات عطف شده است. «تَخْرُجُ مِنْ طُورِ سَيْناءَ» کوه موسی میان مصر و ایله واقع شده و گویند در فلسطین است. «تَنْبُتُ بِالدُّهْنِ» یعنی به روغن آغشته شده و با آن همراه است. جایز است که باء فعل تنبت را متعدی کرده باشد؛ مانند: ذهبتُ بزید. «وَ صِبْغٍ لِلْآكِلِينَ» بر دهن عطف شده و اعراب آن را گرفته است و یکی از دو صفت شیء به دیگری عطف شده است یعنی چیزی که هم روغن بوده که آن را مالیده و با آن چرب می کنند و هم خورشتی است که با آن نان را رنگین می کنند یعنی نان را برای خورشت گرفتن در آن فرو می برند.

«سَخَّرَ لَكُمْ ما فِي السَّماواتِ» آن را اسبابی قرار داد تا منفعت شما را حاصل کند. «وَ ما فِي الْأَرْضِ» شما را قادر ساخت تا از آن چه با واسطه و چه بی واسطه، بهره ببرید. «ظاهِرَةً وَ باطِنَةً» قابل حس و معقول یا آنچه را که می شناسید و آنچه را که نمی

شناسید. «إِلَى الْأَرْضِ الْجُرُزِ» زمینی که گیاهان آن قطع شده و از بین رفته نه زمینی که اصلا نمی روید به دلیل «فَنُخْرِجُ بِهِ زَرْعاً» و گفته شده نام جایی در یمن است. «تَأْكُلُ مِنْهُ» یعنی از آن زراعت چهارپایانشان می‌خورند مانند کاه و برگ. «وَ أَنْفُسُهُمْ» مانند دانه و میوه. «أَ فَلا يُبْصِرُونَ» تا با آن به کمال قدرت خداوند و فضیلت او استدلال بکنند. «أَخْرَجْنا مِنْها حَبًّا» منظور جنس دانه است. «فَمِنْهُ يَأْكُلُونَ» صله از آن رو مقدم شده است تا بیان کند که دانه بیشترین چیزی است که خورده می شود و قوام زندگی بدان وابسته است. «لِيَأْكُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ» یعنی میوه آنچه که ذکر شد و همان دانه هاست. گفته شده بنا بر قاعده التفات، ضمیر به خداوند برمی گردد و اضافه شدن به او از آن روست که ثمر جزء مخلوقات اوست. «وَ ما عَمِلَتْهُ أَيْدِيهِمْ» به ثمر عطف شده و منظور از آن چیزی است که از آن می گیرند؛ مانند عصاره و شیره خرما و امثال آن. همچنین گفته اند ما نافیه بوده و منظور از آن این است که خرما آفریده خداست نه نتیجه کار آنها. «أَ فَلا يَشْكُرُونَ» به شکرگزاری امر کرده و استفهام انکاری است. «خَلَقَ الْأَزْواجَ كُلَّها» یعنی انواع و اقسام آنها. «مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ» از گیاهان و درختان. «وَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ» نر و ماده. «وَ مِمَّا لا يَعْلَمُونَ» و زوج ها و آنچه که خداوند آنها را از آن باخبر نساخته است و راهی برای شناخت آن، برای آنها قرار نداده است. «فَأَنْبَتْنا فِيها حَبًّا» مانند گندم و جو. «وَ عِنَباً وَ قَضْباً» یعنی تره. قضب مصدر «قضبه» است یعنی آن را قطع کرد. وجه تسمیه تره به قضب از آن روست که به دفعات متعدد بریده می شود. «وَ حَدائِقَ غُلْباً» یعنی بزرگ؛ باغ ها از آن رو به بزرگ توصیف شده اند که انبوه بوده و درختان زیادی دارند؛ زیرا درختان ضخیم دارند و این وصف از ویژگی های گردن است که استعاره گرفته شده است. «وَ فاكِهَةً وَ أَبًّا» یعنی چراگاهی که آن را قصد کرده و به جستجوی آن هستند و یا چراگاه از آن رو که برای چریده شدن مهیا شده است یا میوه خشکی که برای فصل زمستان تدارک دیده شده است. «مَتاعاً لَكُمْ وَ لِأَنْعامِكُمْ» آن انواع یاد شده برخی غذا بوده و برخی دیگر علف است.

**[ترجمه]

الأخبار

«۱»

تَفْسِيرُ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْمِنْقَرِيِّ عَنْ حَفْصِ بْنِ غِيَاثٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: يَا حَفْصُ مَا أَنْزَلْتُ الدُّنْيَا مِنْ نَفْسِي إِلَّا بِمَنْزِلَةِ الْمَيْتَةِ إِذَا اضْطُرِرْتُ إِلَيْهَا أَكَلْتُ مِنْهَا الْخَبَرَ(۲).

**[ترجمه]تفسیر قمی: حفص بن غیاث از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود: ای حفص! دنیا در نظر من جز مرده ای نیست که از روی اضطرار اندکی از آن می خورم.

**[ترجمه]

«۲»

الْمَحَاسِنُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَسْلَمَ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ سَالِمٍ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام أَخْبِرْنِي جُعِلْتُ فِدَاكَ لِمَ حَرَّمَ اللَّهُ الْخَمْرَ وَ الْمَيْتَةَ وَ الدَّمَ وَ لَحْمَ الْخِنْزِيرِ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَمْ يُحَرِّمْ ذَلِكَ عَلَى

عِبَادِهِ وَ أَحِلَّ لَهُمْ سِوَاهُ مِنْ رَغْبَهٍ مِنْهُ فِيمَا حَرَّمَ عَلَيْهِمْ وَ لَا زُهْدٍ(۳) فِيمَا أَحِلَّ لَهُمْ وَ لَكِنَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ خَلَقَ الْخَلْقَ وَ عَلِمَ مَا تَقُومُ بِهِ أَبْدَانُهُمْ وَ مَا يُصْلِحُهُمْ فَأَحَلَّهُ لَهُمْ وَ أَبَاحَهُ تَفَضُّلًا مِنْهُ عَلَيْهِمْ بِهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لِمَصْلَحَتِهِمْ وَ عَلِمَ عَزَّ وَ جَلَّ مَا يَضُرُّهُمْ فَنَهَاهُمْ عَنْهُ وَ حَرَّمَهُ عَلَيْهِمْ ثُمَّ أَبَاحَهُ لِلْمُضْطَرِّ وَ أَبَاحَهُ لَهُ فِي الْوَقْتِ (۴)

الَّذِي لَا يَقُومُ بَدَنُهُ إِلَّا بِهِ فَأَمَرَهُ أَنْ يَنَالَ مِنْهُ بِقَدْرِ الْبُلْغَهِ لَا غَيْرِ ذَلِكَ ثُمَّ قَالَ أَمَّا الْمَيْتَهُ فَلَا يُدْمِنُهَا(۵) أَحَدٌ

۱- ۱. و من القوی أن يكون معناه انه خلق الازواج كلها ممّا تنبت الأرض و من انفسهم و ممّا لا يعلمونه ممّا له تأثير فی خلقها.

۲- ۲. تفسير القمّیّ:

۳- ۳. فی المصدر:« و لا زاهدا» و فی الكافی: رغبه منه فيما حرم عليهم و لا زاهدا.

۴- ۴. فی المصدر و الكافی: و أحله فی الوقت.

۵- ۵. ادمن الشی ء: ادامه.

إِلَّا ضَعُفَ بَدَنُهُ وَ نَحَلَ جِسْمُهُ وَ ذَهَبَتْ قُوَّتُهُ وَ انْقَطَعَ نَسْلُهُ وَ لَا يَمُوتُ آكِلُ الْمَيْتَهِ إِلَّا فَجْأَهً وَ أَمَّا الدَّمُ فَإِنَّهُ يُورِثُ أَكْلُهُ الْمَاءَ الْأَصْفَرَ وَ يُبْخِرُ الْفَمَ (۱) وَ يُسِيءُ الْخُلُقَ وَ يُورِثُ الْكَلَبَ (۲) وَ الْقَسْوَهَ لِلْقَلْبِ وَ قِلَّهَ الرَّأْفَهِ وَ الرَّحْمَهِ حَتَّى لَا يُؤْمَنَ أَنْ يَقْتُلَ وَلَدَهُ وَ وَالِدَيْهِ وَ لَا يُؤْمَنَ عَلَى حَمِيمِهِ وَ لَا يُؤْمَنَ عَلَى مَنْ يَصْحَبُهُ وَ أَمَّا لَحْمُ الْخِنْزِيرِ فَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى مَسَخَ قَوْماً فِي صُوَرٍ شَتَّى شِبْهِ الْخِنْزِيرِ وَ الدُّبِّ وَ الْقِرْدِ وَ مَا كَانَ مِنَ الْأَمْسَاخِ (۳) ثُمَّ نَهَى عَنْ أَكْلِ الْمَثُلَهِ نَسْلِهَا(۴) لِكَيْلَا يَنْتَفِعَ النَّاسُ بِهَا وَ لَا يُسْتَخَفَّ بِعُقُوبَتِهِ وَ أَمَّا الْخَمْرُ فَإِنَّهُ حَرَّمَهَا لِفِعْلِهَا وَ فَسَادِهَا وَ قَالَ مُدْمِنُ الْخَمْرِ يُورِثُهُ الِارْتِعَاشَ وَ يَذْهَبُ بِنُورِهِ وَ يَهْدِمُ مُرُوءَتَهُ وَ يَحْمِلُهُ عَلَى أَنْ يَجْسُرَ عَلَى الْمَحَارِمِ مِنْ سَفْكِ الدِّمَاءِ وَ رُكُوبِ الزِّنَا وَ لَا يُؤْمَنُ إِذَا سَكِرَ أَنْ يَثِبَ عَلَى حَرَمِهِ (۵) وَ لَا يَعْقِلُ ذَلِكَ وَ الْخَمْرُ لَا تَزِيدُ شَارِبَهَا إِلَّا كُلَّ شَرٍّ(۶).

الكافی، عن العده عن سهل بن زياد و علی بن إبراهيم عن أبيه جميعا عن عمرو بن عثمان عن محمد بن عبد الله عن بعض أصحابنا عن أبی عبد الله عليه السلام و عده من أصحابنا أيضا عن أحمد بن محمد بن خالد عن محمد بن أسلم عن عبد الرحمن بن سالم عن مفضل بن عمر: مثله (۷).

**[ترجمه]محاسن: مفضل بن عمر نقل می کند: به امام صادق علیه السلام گفتم: فدایت شوم مرا با خبر کن که چرا خداوند خمر، مرده، خون و گوشت خوک را حرام کرده است؟ فرمود: اینکه خداوند متعال آن را بر بندگانش حرام کرد و غیر از اینها را برایشان حلال نمود از آن رو نبوده است که خداوند آنچه را که خود رغبت داشت بر آنها حرام کرده و آنچه که رغبت نداشت برایشان حلال کرده، بلکه خداوند عزّ و جل مخلوقات را آفرید و از آنچه که مایه قوام بدن های آنها بوده و صلاح آنها در آن است، آگاه بود. لذا از روی فضل خود و برای خیر و مصلحت آنها را برای آنان حلال و مباح نمود و خداوند متعال از آنچه که به زیان آنهاست آگاه بود، پس آن را نهی کرده و بر آنها حرام نموده است. سپس آن را برای شخص مضطر مباح کرده و در زمانی که قوام بدن بدان وابسته است، دستور داده تا به مقدار اندکی نه بیشتر از آن بخورند. سپس امام فرمود: کسی بر خوردن مردار عادت نکند، مگر اینکه بدن او ضعف کرده و جسم او لاغر شده و قوتش از بین برود و نسلش منقرض شود. کسی که گوشت مرده را می خورد به طور ناگهانی می میرد. اما خورنده خون، آب زرد برآورد و دهنش گندیده شده و بد خلق می شود و دچار مرض هاری گردیده و سخت دل و بیرحم می شود تا آنجا که فرزند، پدر، مادر، خویشاوند و رفیق او از دست وی امنیت ندارند از اینکه او آنها را بکشد. اما گوشت خوک، از آن رو حرام شده است که خدای تبارک و تعالی مردمی را به صورت خوک، خرس، میمون و مسخ شده ها، در آورد سپس از خوردن گوشت حیوانات شبیه آنها [که انسانهایی به شکل آنها مسخ شده بودند] نهی نمود تا مردم از آن بهره نبرند و کیفر آن انسان‌ها را سبک نشمارند. اما خدا خوردن خمر را به سبب اثر و تباهی آن نهی کرد. انسان دائم الخمر دچار لرزش شده و نورش از بین رفته و مروتش نابود می‌شود تا آنجا که به ریختن خون خویشان خود و زنا با آنها جسارت می یابد و چون مست گردد، بسا به محرمان خاندانش جهیده و نفهمد چه کاری می کند. خمر، به نوشنده خود جز بدی نیفزاید.

در کتاب کافی نیز این حدیث به نقل از امام صادق علیه السلام بیان شده است.

**[ترجمه]

بیان

يظهر من سند المحاسن أنه سقط عن محمد بن علی قبل عن محمد

۱- ۱. فی المصدر و الکافی: و یبخر الفم و ینتن الریح و یسی ء الخلق.

۲- ۲. فی المحاسن:« الکلف» و لعله مصحف.

۳- ۳. فی الکافی: من المسوخ.

۴- ۴. فی المخطوطه:« ثم نهی عن أکلها و أکل نسلها» و فی المحاسن:« عن أکلها و أکل شبهها» و فی الکافی: ثم نهی عن أکله للمثله.

۵- ۵. وثب یثب: نهض و قام، قفز و طفر. و لعله کنایه عن الزنا أو القتل.

۶- ۶. المحاسن: ۳۰۴.

۷- ۷. فروع الکافی ۶: ۲۴۲.

بن أسلم فی نسخ الکافی.

و فی القـاموس البُلغه بالضم ما یتبلغ به من العیش و قال الکَلَب بالتحریک العطش و الحرص و الشـده و الأکل الکثیر بلا شـبع و صیاح من عضه الکلب الکلب و جنون الکلاب المعتری من أکل لحم الإنسان و شبه جنونها المعتری للإنسان من عضها انتهی و کأن المراد إما العطش أو الحرص فی الأکل أو جنون یشبه حاله من عضه الکلب.

و فی القـاموس مثـل بفلاـن مثلاـ و مثله بالضم نکل کمثل تمثیلا و هی المَثُله بضم الثاء و سـکونها و الوثوب کنایه عن الجماع و الحرم بضم الحاء و فتح الراء اللواتی تحرم نکاحهن و یحتمل أن یراد بالوثوب القتل و بالحرمه نساؤه کما فی القاموس.

**[ترجمه]در قاموس آمـده: بُلغه: آنچه که برای زندگی کافی است. کَلَب: تشـنگی، حرص، سـختی و پرخوری است که سـیر نشود و فریاد شخصـی که سگ هار او را گزیـده باشـد. این کلمه همچنین برای سـگان هاری که گوشت انسان را می خورند، می گوینـد یـا حـالت جنونی که آدمی در اثر گزیـدن سـگ هـار بـدان مبتلاـ می شود. پایان. شایـد مقصود از آن در حـدیث، تشنگی یا پرخوری یا دیوانگی مانند سگ هار گزیده است.

و در قـاموس گویـد: «مثـل بفلاـن مثلا و مثله» با ضـمه یعنی بلا رسانـد، شـکنجه داد.ماننـد مثّل تمثیلا. و «هی المَثُله» به ضم و سکون ثاء. و وثوب یعنی جهیدن کنایه از جماع است و «حُرَم» یعنی کسانی که نکاح با آنها حرام است. و ممکن است مقصود از آن کشتن و مقصود از حرم، زنان او باشد چنانچه در قاموس است.

**[ترجمه]

«۳»

مَعَانِی الْأَخْبَارِ، عَنْ أَبِیهِ عَنْ سَـعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی نَصْـرٍ عَمَّنْ ذَکَرَهُ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السـلام: فِی قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَـلَ فَمَنِ اضْـطُرَّ غَیْرَ بـاغٍ وَ لاـ عادٍ(۱) قَالَ الْبَـاغِی الَّذِی یَخْرُجُ عَلَی الْإِمَـامِ وَ الْعَادِی الَّذِی یَقْطَعُ الطَّرِیقَ لَا یَحِلُّ لَهُمَا الْمَیْتَهُ(۲).

**[ترجمه]معـانی الأخبار: امام صادق علیه السـلام در باره آیه «فَمَنِ اضْـطُرَّ غَیْرَ باغٍ وَ لا عادٍ» فرمود: باغی: کسـی است که علیه امام شورش کند و منظور از عادی، راهزن است؛ بر این دو نفر گوشت مرده حلال نیست.

**[ترجمه]

«۴»

وَ قَدْ رُوِیَ: أَنَّ الْعَادِیَ اللِّصُّ وَ الْبَاغِیَ الَّذِی یَبْغِی الصَّیْدَ لَا یَجُوزُ لَهُمَا التَّقْصِیرُ فِی السَّفَرِ وَ لَا أَکْلُ الْمَیْتَهِ فِی حَالِ الِاضْطِرَارِ(۳).

**[ترجمه]روایت شـده که عـادی، دزد است و بـاغی کسـی که دنبـال شـکار رفته و برای این دو روا نیست که در سـفر نمـاز

شکسته خوانند و در حال اضطرار مردار خورند.

**[ترجمه]

«۵»

الْعَیَّاشِیُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِیلَ رَفَعَ إِلَی أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام: فِی قَوْلِهِ فَمَنِ اضْطُرَّ غَیْرَ باغٍ وَ لا عادٍ قَالَ الْبَاغِی الظَّالِمُ وَ الْعَادِی الْغَاصِبُ (۴).

**[ترجمه]تفسیر عیاشی: امام صادق علیه السلام در باره آیه «فَمَنِ اضْطُرَّ غَیْرَ باغٍ وَ لا عادٍ» نقل می کند: منظور از باغی ظالم است و منظور از عادی غاصب.

**[ترجمه]

«۶»

وَ مِنْهُ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام: فِی قَوْلِهِ فَمَنِ اضْطُرَّ

ص: ۱۳۶

۱- ۱. البقره: ۱۷۳. و الانعام: ۱۴۵.

۲- ۲. معانی الأخبار: ۲۱۴(طبعه الغفاری).

۳- ۳. معانی الأخبار: ۲۱۴.

۴- ۴. تفسیر العیّاشیّ ج ۱ ص ۷۴.

غَيْرَ باغٍ وَ لا عادٍ قَالَ الْبَاغِی الَّذِی یَخْرُجُ عَلَی الْإِمَامِ وَ الْعَادِی الَّذِی یَقْطَعُ الطَّرِیقَ لَا یَحِلُّ لَهُمَا الْمَیْتَهُ.

**[ترجمه]تفسیر عیاشی: حمّاد بن عثمان از امام صادق علیه السلام نقل می کند: امام صادق علیه السلام در باره آیه «فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ باغٍ وَ لا عادٍ» فرمود: باغی: کسی است که علیه امام شورش کند و منظور از عادی، راهزن است؛ بر این دو گوشت مرده حلال نیست.

**[ترجمه]

«۷»

وَ قَدْ رُوِیَ: أَنَّ الْعَادِیَ اللِّصُّ وَ الْبَاغِیَ الَّذِی یَبْغِی الصَّیْدَ لَا یَجُوزُ لَهُمَا التَّقْصِیرُ فِی السَّفَرِ وَ لَا أَکْلُ الْمَیْتَهِ فِی حَالِ الِاضْطِرَارِ.

**[ترجمه]روایت شده که عادی، دزد است و باغی کسی که دنبال شکار رفته و برای این دو روا نیست که در سفر نماز شکسته خوانند و در حال اضطرار مردار خورند.

**[ترجمه]

«۸»

دَعَائِمُ الْإِسْلَامِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِیلَ رَفَعَ إِلَی أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام: فِی قَوْلِهِ فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ باغٍ وَ لا عادٍ قَالَ الْبَاغِی الظَّالِمُ وَ الْعَادِی الْغَاصِبُ.

**[ترجمه]دعائم الإسلام: امام صادق علیه السلام فرمود: منظور از باغی در آیه مزبور، ظالم و منظور از عادی، شخص غاصب است.

**[ترجمه]

«۹»

وَ مِنْهُ،(۱) عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام: فِی قَوْلِهِ فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ باغٍ وَ لا عادٍ(۲) قَالَ الْبَاغِی الْخَارِجُ عَلَی الْإِمَامِ وَ الْعَادِی اللِّصُّ (۳).

**[ترجمه]دعائم الإسلام: امام صادق علیه السلام فرمود: منظور از باغی در آیه مزبور، کسی است که علیه امام شورش کند و منظور از عادی، دزد است.

**[ترجمه]

بیان

الذی یتلخص من مجموع الأخبار هو أن السفر الذی لا یجوز فیه قصر الصلاه و الصوم للمعصیه و العدوان لا یحل أکل المیته إذا اضطر فیه إلیها.

**[ترجمه]از مجموع اخبار چنین برمی آید هر سفری که برای معصیت باشد، جایز نیست در آن سفر نماز شکسته خوانده شده و روزه باطل شود و گوشت مردار برای ضرورت در آن سفر حلال نیست.

**[ترجمه]

«۱۰»

دَعَائِمُ الْإِسْلَامِ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ علیه السلام: أَنَّهُ ذَکَرَ مَا یَحِلُّ أَکْلُهُ وَ مَا یَحْرُمُ بِقَوْلٍ مُجْمَلٍ فَقَالَ أَمَّا مَا یَحِلُّ لِلْإِنْسَانِ أَکْلُهُ مِمَّا خَرَّجَتِ الْأَرْضُ فَثَلَاثَهُ أَصْنَافٍ مِنَ الْأَغْذِیَهِ صِنْفٌ مِنْهَا جَمِیعُ صُنُوفِ الْحَبِ (۴)

کُلِّهِ کَالْحِنْطَهِ وَ الْأَرُزِّ وَ الْقُطْنِیَّهِ وَ غَیْرِهَا وَ الثَّانِی صُنُوفُ الثِّمَارِ کُلِّهَا وَ الثَّالِثُ صُنُوفُ الْبُقُولِ وَ النَّبَاتِ فَکُلُّ شَیْ ءٍ مِنْ هَذِهِ الْأَشْیَاءِ فِیهِ غِذَاءٌ لِلْإِنْسَانِ وَ مَنْفَعَهٌ وَ قُوَّهٌ فَحَلَالٌ أَکْلُهُ وَ مَا کَانَ فِیهِ الْمَضَرَّهُ(۵) فَحَرَامٌ أَکْلُهُ إِلَّا فِی حَالِ التَّدَاوِی بِهِ وَ أَمَّا مَا یَحِلُّ أَکْلُهُ مِنْ لُحُومِ الْحَیَوَانِ فَلَحْمُ الْبَقَرِ وَ الْغَنَمِ وَ الْإِبِلِ وَ مِنْ لُحُومِ الْوَحْشِ کُلُّ مَا لَیْسَ لَهُ نَابٌ وَ لَا مِخْلَبٌ وَ مِنْ لُحُومِ الطَّیْرِ کُلُّ مَا

ص: ۱۳۷

۱- ۱. تفسیر العیّاشیّ ج ۱ ص ۷۴.

۲- ۲. ما جعلناه بین العلامتین زائد من سهو المقابله راجع ط کمبانیّ ص ۷۶۵.(ب).

۳- ۳. لم یذکر الحدیثان المرویان عن دعائم الإسلام فی النسخه المخطوطه: و الکتاب لیس عندی.

۴- ۴. فی المخطوطه: جمیع صنوف الحبوب.

۵- ۵. فی المخطوطه: من المضره.

كَانَتْ لَهُ قَانِصَةٌ وَ مِنْ صَيْدِ الْبَحْرِ كُلَّ مَا لَهُ قِشْرٌ وَ مَا عَدَا ذَلِكَ كُلَّهُ مِنْ هَذِهِ الْأَصْنَافِ فَحَرَامٌ أَكْلُهُ وَ مَا كَانَ مِنَ الْبَيْضِ مُخْتَلِفَ الطَّرَفَيْنِ فَحَلَالٌ أَكْلُهُ وَ مَا يَسْتَوِي طَرَفَاهُ فَهُوَ مِنْ بَيْضِ مَا لَا يُؤْكَلُ لَحْمُهُ (۱).

**[ترجمه]دعائم الإسلام: از امام صادق علیه السلام نقل است که ایشان به طور کامل آنچه خوردنش حلال و آنچه خوردنش حرام است، بیان کردند؛ آنچه خوردنش برای آدمی حلال است و از زمین برآید سه صنف است از خوراکی ها:۱ .

همه انواع دانه ها چون گندم، برنج، و اقسام قطنیه از عدس و نخود و لوبیا و مانند این ها ۲. همه میوه ها ۳. همه قسم سبزی و گیاه

و هر کدام از این ها که خوراک آدمی باشد و سود و نیرو بر او دهد، خوردنش حلال است، و هر کدام زیان دارند خوردنش حرام است مگر برای درمان بیماری. و اما آنچه از گوشت جانداران حلال است: گوشت گاو، گوسفند و شتر، و از جانداران وحشی گوشت هر کدام که نیش و چنگال ندارند، و از گوشت پرنده هر کدام چینه دان دارند، و از شکار دریا هر کدام فلس دارند؛ به غیر از این اصناف، بقیه حرام است. هر تخمی که دو سویش نابرابر باشد، خوردنش حلال است و آن تخمی که دو طرف آن برابر باشد، مربوط به حیوانی حرام گوشت است.

**[ترجمه]

بیان

قال فی النهایه فیه کان یأخذ من القطنیه العشر هی بالکسر و التشدید واحده القطانی کالعدس و الحمص و اللوبیا و نحوها(۲).

و فی القاموس القطنیه بالضم و الکسر النبات و حبوب الأرض أو ما سوی الحنطه و الشعیر و الزبیب و التمر أو هی الحبوب التی تطبخ الشافعی العدس و الخلر(۳)

و الفول و الدجر و الحمص الجمع القطانی أو هی الخلف و خضر الصیف.

**[ترجمه]در کتاب النهایه آمده، «کان یأخذ من القطنیه العشر»؛ قطنیه با کسره و تشدید که مفردِ قطانی می باشد مانند: عدس، نخود، لوبیا و مانند اینها.

در قاموس، قطنیه با ضمه و کسره و به معنای گیاه و حبوبات زمین آمده است و شامل دانه های زمینی، به جز گندم، جو، کشمش و خرما می باشد یا قطنیه بنا به گفته شافعی، شامل دانه های پختنی مانند: عدس، خلّر - . گیاهی است جزو دسته پیچی های دارای برگ های کوچک و گل های سفید یا آبی و یا زرد که دانه آن خوردنی است. - ،

سیر، لوبیا و نخود می شود. جمع این واژه، قطانی است. یا منظور از این کلمه، خرفه و سبزی تابستان است.

**[ترجمه]

«۱۱»

الدَّعَائِمُ، عَنْ عَلِيٍّ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: الْمُضْطَرُّ يَأْكُلُ الْمَيْتَةَ وَ كُلَّ مُحَرَّمٍ إِذَا اضْطُرَّ إِلَيْهِ (۴).

**[ترجمه]دعائم الإسلام: از امير المؤمنين عليه السلام نقل است: شخص مضطر مردار را می خورد و هرچه حرام شده هنگام ضرورت خورده می شود.

**[ترجمه]

«۱۲»

وَ قَالَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ علیه السلام: إِذَا اضْطُرَّ الْمُضْطَرُّ إِلَى أَكْلِ الْمَيْتَهِ أَكَلَ حَتَّى يَشْبَعَ وَ إِذَا اضْطُرَّ إِلَى الْخَمْرِ شَرِبَ حَتَّى يَرْوِى وَ لَيْسَ لَهُ أَنْ يَعُودَ إِلَى ذَلِكَ حَتَّى يُضْطَرَّ إِلَيْهِ أَيْضاً(۵).

**[ترجمه]امام صادق عليه السلام فرمود: هر كه به خوردن مردار مضطر شود، بخورد تا سير شود و اگر به نوشيدن خمر مضطر شود، بنوشد تا سيراب گردد و بر او نيست كه به سراغ آنها برود مگر دوباره مضطر شود.

**[ترجمه]

«۱۳»

وَ مِنْهُ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ علیه السلام: أَنَّهُ ذُكِرَ الْجُبُنُّ الَّذِى يَعْمَلُهُ الْمُشْرِكُونَ وَ أَنَّهُمْ يَجْعَلُونَ فِيهِ الْإِنْفَحَهَ مِنَ الْمَيْتَهِ وَ مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ قَالَ إِذَا عُلِمَ ذَلِكَ لَمْ يُؤْكَلْ وَ إِنْ كَانَ الْجُبُنُّ مَجْهُولًا لَا يُعْلَمُ مَنْ عَمِلَهُ وَ بِيعَ فِى سُوقِ الْمُسْلِمِينَ فَكُلْهُ (۶).

**[ترجمه]از امام صادق عليه السلام نقل است: در نزد حضرت سخن از پنيرى به ميان آمد كه مشركان آن را سازند با اينكه از مايه مردار در آن نهند و از ذبيحه ای كه نام خدا در ذبح آن نبرند. حضرت فرمود: اگر به اين مطلب علم داشته باشى نبايد بخورى، و اگر وضع پنير دانسته نيست و معلوم نيست چه كسى آن را ساخته و در بازار مسلمانان فروخته شود، از آن بخور.

**[ترجمه]

«۱۴»

تَفْسِيرُ النُّعْمَانِيِّ، بِأَسَانِيدِهِ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام قَالَ: وَ أَمَّا مَا فِى الْقُرْآنِ تَأْوِيلُهُ فِى تَنْزِيلِهِ فَهُوَ كُلُّ آيَهٍ مُحْكَمَهٍ نَزَلَتْ فِى تَحْرِيمِ شَىْ ءٍ مِنَ الْأُمُورِ الْمُتَعَارَفَهِ الَّتِى كَانَتْ فِى أَيَّامِ الْعَرَبِ تَأْوِيلُهَا فِى تَنْزِيلِهَا فَلَيْسَ يُحْتَاجُ فِيهَا إِلَى تَفْسِيرٍ أَكْثَرَ مِنْ تَأْوِيلِهَا وَ ذَلِكَ مِثْلُ قَوْلِهِ تَعَالَى فِى التَّحْرِيمِ حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهاتُكُمْ وَ بَناتُكُمْ

۱- ۱. دعائم الإسلام: ليس عندى.

۲- ۲. النهايه ۳: ۲۹۸.

۳- ۳. الخلر: نبات، و قيل: إنّه الفول او الماش.

۴- ۴. دعائم الإسلام: ليس عندى.

۵- ۵. دعائم الإسلام: ليس عندى.

۶- ۶. دعائم الإسلام: ليس عندى.

وَ أَخَواتُكُمْ (۱) إِلَى آخِرِ الْآيَهِ وَ قَوْلِهِ إِنَّما حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَهَ وَ الدَّمَ وَ لَحْمَ الْخِنْزِيرِ(۲) الْآيَهَ وَ قَوْلِهِ تَعالَى يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ ذَرُوا ما بَقِيَ مِنَ الرِّبا(۳) الْآيَهَ إِلَى قَوْلِهِ أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَ حَرَّمَ الرِّبا(۴) وَ قَوْلِهِ تَعالَى قُلْ تَعالَوْا أَتْلُ ما حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ (۵) إِلَى آخِرِ الْآيَهِ وَ مِثْلُ ذَلِكَ فِي الْقُرْآنِ كَثِيرٌ مِمَّا حَرَّمَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ لَا يَحْتَاجُ الْمُسْتَمِعُ لَهُ إِلَى مَسْأَلَهٍ عَنْهُ وَ قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِي مَعْنَى التَّحْلِيلِ أُحِلَّ لَكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ وَ طَعامُهُ مَتاعاً لَكُمْ وَ لِلسَّيَّارَهِ(۶) وَ قَوْلِهِ وَ إِذا حَلَلْتُمْ فَاصْطادُوا(۷) وَ قَوْلِهِ تَعالَى يَسْئَلُونَكَ ما ذا أُحِلَّ لَهُمْ إِلَى قَوْلِهِ مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ (۸) وَ قَوْلِهِ وَ طَعامُكُمْ حِلٌّ لَهُمْ (۹) وَ قَوْلِهِ أَوْفُوا بِالْعُقُودِ أُحِلَّتْ لَكُمْ بَهِيمَهُ الْأَنْعامِ إِلَّا ما يُتْلى عَلَيْكُمْ غَيْرَ مُحِلِّي الصَّيْدِ وَ أَنْتُمْ حُرُمٌ (۱۰) وَ قَوْلِهِ أُحِلَّ لَكُمْ لَيْلَهَ الصِّيامِ الرَّفَثُ إِلى نِسائِكُمْ (۱۱) وَ قَوْلِهِ لا تُحَرِّمُوا طَيِّباتِ ما أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ (۱۲) وَ مِثْلُهُ كَثِيرٌ(۱۳).

تفسیر علی بن إبراهیم، مرسلا: مثله (۱۴).

**[ترجمه]تفسیر نعمانی: از امیر المؤمنین علیه السلام نقل است: و اما آن چیزهایی که تأویلش در تنزیلش است عبارت است از هر آیه محکمی که درباره تحریم چیز معروف و رایجی است که در زمان عرب بوده و تأویل آن در تنزیلش نهفته است و نیازی به تفسیر و شرح بیش از تأویلش ندارد؛ مانند آیه «حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهاتُكُمْ وَ بَناتُكُمْ وَ أَخَواتُكُمْ» - . نساء / ۲۳ - {[نکاح

اینان] بر شما حرام شده است: مادرانتان، و دخترانتان، و خواهرانتان} تا پایان آیه. یا آیه «إِنَّما حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَهَ وَ الدَّمَ وَ لَحْمَ الْخِنْزِيرِ» - . بقره / ۱۷۳ -

{[خداوند] تنها مردار و خون و گوشت خوک... حرام گردانیده است.}یا آیه «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ ذَرُوا ما بَقِيَ مِنَ الرِّبا» {ای کسانی که ایمان آورده اید، از خدا پروا کنید و اگر مؤمنید، آنچه از ربا باقی مانده است واگذارید} یا آیه «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَ حَرَّمَ الرِّبا» {و حال آنکه خدا داد و ستد را حلال، و ربا را حرام گردانیده است} یا آیه «قُلْ تَعالَوْا أَتْلُ ما حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ» {بگو: «بیایید تا آنچه را پروردگارتان بر شما حرام کرده برای شما بخوانم} تا پایان آیه. مانند اینها در قرآن زیاد است از مواردی که خداوند سبحان حرام نموده و شنونده نیازی به پرسش در باره آن ندارد. از آن است سخن خداوند عزّ و جلّ در باره مفهوم حلال نمودن: «أُحِلَّ لَكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ وَ طَعامُهُ مَتاعاً لَكُمْ وَ لِلسَّيَّارَهِ» {صید دریا و مأکولات آن برای شما حلال شده است تا برای شما و مسافران بهره ای باشد} یا آیه «وَ إِذا حَلَلْتُمْ فَاصْطادُوا» یا آیه «يَسْئَلُونَكَ ما ذا أُحِلَّ لَهُمْ....مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ» {از تو می پرسند: چه چیزی برای آنان حلال شده است؟... از آنچه خدایتان آموخته} و آیه «وَ طَعامُكُمْ حِلٌّ لَهُمْ» و آیه «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ أُحِلَّتْ لَكُمْ بَهِيمَهُ الْأَنْعامِ إِلَّا ما يُتْلى عَلَيْكُمْ غَيْرَ مُحِلِّي الصَّيْدِ وَ أَنْتُمْ حُرُمٌ» {به قراردادها [ی خود] وفا کنید. برای شما [گوشت] چارپایان حلال گردیده، جز آنچه [حکمش] بر شما خوانده می شود، در حالی که نباید شکار را در حال احرام، حلال بشمرید} و آیه «أُحِلَّ لَكُمْ لَيْلَهَ الصِّيامِ الرَّفَثُ إِلى نِسائِكُمْ» {در شب های روزه، همخوابگی با زنانتان بر شما حلال گردیده است} و آیه «لا تُحَرِّمُوا طَيِّباتِ ما أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ» {چیزهایِ پاکیزه ای را که خدا برای [استفاده] شما حلال کرده، حرام مشمارید} و مانند اینها فراوان است.

تفسیر علی بن ابراهیم، نیز آن را آورده است.

**[ترجمه]

«۱۵»

الْمَحَاسِنُ، عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ علیهم السلام: أَنَّ عَلِيّاً علیه السلام سُئِلَ عَنْ سُفْرَهٍ وُجِدَتْ فِی الطَّرِيقِ مَطْرُوحَهً كَثُرَ لَحْمُهَا وَ خُبْزُهَا وَ جُبُنُّهَا وَ بَيْضُهَا وَ فِيهَا سِكِّينٌ فَقَالَ يُقَوَّمُ مَا فِيهَا ثُمَّ يُؤْكَلُ لِأَنَّهُ يَفْسُدُ وَ لَيْسَ لَهُ بَقَاءٌ فَإِنْ جَاءَ طَالِبٌ لَهَا غَرِمُوا لَهُ الثَّمَنَ قِيلَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لَا نَدْرِی

ص: ۱۳۹

۱- ۱. النساء: ۳؟؟؟.

۲- ۲. البقره: ۱۷۳.

۳- ۳. البقره: ۲۷۸.

۴- ۴. البقره: ۲۷۵.

۵- ۵. الأنعام: ۱۵۱.

۶- ۶. المائده: ۹۶.

۷- ۷. المائده: ۲.

۸- ۸. المائده: ۴.

۹- ۹. المائده: ۵.

۱۰- ۱۰. المائده: ۱.

۱۱- ۱۱. البقره: ۱۸۷.

۱۲- ۱۲. المائده: ۸۷.

۱۳- ۱۳. المحكم و المتشابه:

۱۴- ۱۴. تفسير القمّیّ:

سُفْرَةَ مُسْلِمٍ أَوْ سُفْرَةَ مَجُوسِيٍّ فَقَالَ هُمْ فِي سَعَةٍ حَتَّى يَعْلَمُوا(۱).

الکافی، عن علی بن إبراهیم عن أبیه عن النوفلی: مثله (۲).

**[ترجمه]محاسن: امام صادق علیه السلام از پدرانشان نقل می کند: از علی علیه السلام در باره سفره ای پرسیدند که در راه پهن بود و در آن مقدار زیادی گوشت، نان، پنیر و تخم بود و چاقویی در آن سفره بود. حضرت فرمود: آنچه در آن سفره هست، نخست قیمت گذاری شود، سپس خورده شود. چرا که آن فاسد شدنی بوده و مدت زیادی نمی ماند و اگر کسی آمد که آن را طلب کند(صاحب آن)، باید قیمت آن را برایش جبران کنید. گفتند: ای امیر المؤمنین! نمی دانیم این سفره مسلمان است یا سفره فرد مجوسی؟ فرمود: مردم در گشایشند تا وقتی که بدانند. - . محاسن : ۴۵۲ -

در کتاب کافی، مانند حدیث بالا روایت شده است. - . کافی ۶: ۲۹۷ -

**[ترجمه]

«۱۶»

نَوَادِرُ الرَّاوَنْدِيِّ، عَنْ عَبْدِ الْوَاحِدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ الرُّويَانِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ التَّمِيمِيِّ عَنْ سَهْلِ بْنِ أَحْمَدَ الدِّيبَاجِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْأَشْعَثِ عَنْ مُوسَى بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ أَبِيهِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مُوسَى عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ آبَائِهِ علیهم السلام قَالَ: سُئِلَ عَلِيٌّ علیه السلام عَنْ سُفْرَةٍ وُجِدَتْ فِي الطَّرِيقِ فِيهَا لَحْمٌ كَثِيرٌ وَ خُبْزٌ كَثِيرٌ وَ بَيْضٌ وَ فِيهَا سِكِّينٌ فَقَالَ يُقَوَّمُ مَا فِيهَا ثُمَّ يُؤْكَلُ لِأَنَّهُ يَفْسُدُ فَإِذَا جَاءَ طَالِبُهَا غُرِمَ لَهُ فَقَالُوا لَهُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لَا نَعْلَمُ أَ سُفْرَةُ ذِمِّيٍّ هِيَ أَمْ مَجُوسِيٍّ فَقَالَ هُمْ فِي سَعَةٍ مِنْ أَكْلِهَا حَتَّى يَعْلَمُوا(۳).

**[ترجمه]نوادر راوندی: امام موسی بن جعفر علیه السلام از پدران خود نقل می کند: از علی علیه السلام در باره سفره ای پرسیدند که در راه پهن بود و در آن مقدار زیادی گوشت، نان، پنیر و تخم بود و چاقویی در آن سفره بود. حضرت فرمود: آنچه در آن سفره هست، نخست قیمت شود، سپس خورده شود. چرا که آن فاسد شدنی بوده و مدت زیادی نمی ماند و اگر طالب(صاحب) آن آمد، قیمتش را به او بدهید. گفتند: ای امیر المؤمنین! نمی دانیم این سفره مسلمان است یا سفره فرد مجوسی؟ فرمود: آنها در خوردن آن مجازند تا وقتی که بدانند. - . نوادر راوندی: ۵۰ -

**[ترجمه]

«۱۷»

وَ مِنْهُ، بِهَذَا الْإِسْنَادِ قَالَ: سُئِلَ عَلِيٌّ علیه السلام عَنْ شَاةٍ مَسْلُوخَةٍ وَ أُخْرَى مَذْبُوحَةٍ عُمِّيَ عَلَى صَاحِبِهَا فَلَا يَدْرِي الذَّكِيَّةَ مِنَ الْمَيْتَةِ فَقَالَ يَرْمِي بِهِمَا جَمِيعاً إِلَى الْكِلَابِ (۴).

**[ترجمه]نوادر راوندی: از امیر المؤمنین علیه السلام در باره گوسفندی پوست کنده و دیگری سر بریده پرسیدند که

صاحبش نمی داند کدام مردار است و کدام ذبح شده. فرمود: هر دو را نزد سگ ها اندازد. - . نوادر راوندی : ۴۶ -

**[ترجمه]

«۱۸»

فِقْهُ الرِّضَا، قَالَ علیه السلام: إِنْ وَجَدْتَ لَحْماً وَ لَمْ تَعْلَمْ أَنَّهُ ذَكِيٌّ أَوْ مَيْتَةٌ فَأَلْقِ مِنْهُ قِطْعَةً عَلَى النَّارِ فَإِنْ تَقَبَّضَ فَهُوَ ذَكِيٌّ وَ إِنِ اسْتَرْخَى عَلَى النَّارِ فَهُوَ مَيِّتٌ وَ كُلُّ صَيْدٍ إِذَا اصْطَدْتَهُ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ حَلَالٌ سِوَى مَا قَدْ بَيَّنْتُ لَكَ مِمَّا جَاءَ فِي الْخَبَرِ بِأَنَّ أَكْلَهُ مَكْرُوهٌ (۵).

**[ترجمه]فقه الرضا: امام رضا علیه السلام فرمود: اگر گوشتی یافتی و ندانستی که مردار است یا ذبح شده، پاره ای از آن را در آتش انداز، اگر به هم کشیده شد، ذبح شده بوده و اگر روی آتش شل شد مردار است. و هر شکاری بکنی چه در خشکی چه در دریا حلال است، جز آنچه برایت بیان کردم که در خبر آمده خوردنش ناروا است.

**[ترجمه]

توضیح

و تبیین اعلم أنه یستفاد من هذه الأخبار أحکام مهمه الأول یستفاد من روایه السکونی و الدیباجی أن الأصل فی اللحم المطروح التذکیه ما لم یعلم أنه میته کما هو الظاهر مما مر من عمومات الآیات و الأخبار و من

۱- ۱. المحاسن: ۴۵۲.

۲- ۲. فروع الکافی ۶: ۲۹۷.

۳- ۳. نوادر الراوندیّ: ۵۰ فیه: هم فی سعه ما لم یعلموا.

۴- ۴. نوادر الراوندیّ: ۴۶.

۵- ۵. فقه الرضا:

حصر المحرمات فی أشیاء معدوده لیس هذا منها و یمکن تقییده بما إذا کان فی بلاد المسلمین و کأنه الظاهر بل یمکن تخصیصه بما إذا دلت القرائن علی أنها کانت من مسلم و لا ینافیه قول السائل أو سفره مجوسی إذ محض الاحتمال یکفی لهذا السؤال لکن قوله حتی یعلموا یدل علی أن مع الظن بکونه من کافر یجوز أکله إلا أن یحمل العلم علی ما یعم الظن و المشهور بین الأصحاب

خلافه و الأصل عندهم عدم التذکیه حتی یعلم بها أو یؤخذ من ید مسلم أو من سوق المسلمین حتی بالغ بعضهم بأن جلد المصحف إذا وجد فی مسجد جلده فی حکم المیته و ذهب بعض الأصحاب إلی أنه یجوز التعویل علی الأمارات المفیده للظن فی ذلک قال الشهید الثانی قدس سره فی التقاط النعلین و الإداوه و السوط لا یخفی أن الأغلب علی النعل أن یکون من الجلد و کذا الإداوه و السوط و إطلاق الحکم بجواز التقاطها إما محمول علی ما لا یکون منها من الجلد لأن المطروح منه مجهولا میته لأصاله عدم التذکیه أو محمول علی ظهور أمارات تدل علی ذکاته فقد ذهب بعض الأصحاب إلی جواز التعویل علیها.

و قال العلامه رحمه الله فی التحریر لو وجد ذبیحه مطروحه لم یحل له أکلها ما لم یعلم أنه تذکیه مسلم أو یوجد فی یده (۱).

و قال المحقق الأردبیلی نور الله ضریحه فی شرح الإرشاد دلیل اجتناب اللحم المطروح غیر معلوم الذبح هی أن الأصل فی المیته التحریم لأن زوال الروح معلوم و التذکیه مشروطه بأمور کثیره وجودیه و الأصل عدمها و لکن قد یعلم بالقرائن و لهذا یعلم الهدی إذا ذبح و یدل علیه بعض الأخبار أیضا عموما مثل صحیحه عبد الله بن سنان من تغلیب الحلال و خصوصا روایه السکونی و ذکر هذه الروایه ثم قال و ضعف السند لا یضر لأنها موافقه للعقل و لغیرها و فیها أحکام کثیره منها طهاره اللحم المطروح و الجلد کذلک و یحمل علی وجود القرینه الداله علی کونهما کانا فی

ص: ۱۴۱

۱- ۱. تحریر الاحکام:

یـد المسـلم و کون اللحم فی یـد المجوسـی غیر ظـاهر فیحل ذبیحه الکافر فافهم و جواز التصـرف بالأکل فی مال الناس إذا علم الهلاـک من غیر إذن الحـاکم مع التقویم علی نفسه و عـدم اشـتراط العـداله فی المقوم و المتصـرف و الغرامه للصـاحب و کون الجاهل معذورا حتی یعلم فتأمل و بالجمله القرینه المفیده للظن الغالب معتبره فکیف ما یفید العلم و الظن المتأخم له انتهی (۱).

ثم اعلم أنه قال المحقق رحمه الله فی الشـرائع إذا وجـد لحم و لا یدری أ ذکی هو أم میت قیل یطرح فی النار فإن انقبض به فهو ذکی و إن انبسط فهو میت (۲).

و قـال العلامه طاب ثراه فی القواعـد لو وجـد لحم مطروح لا یعلم ذکاته اجتنب و قیل یطرح فی النار فإن انقبض فهو ذکی و إن انبسط فمیت (۳).

و قـال الشـهید الثانی رفعـت درجته فی المسالـک بعـد إیراد کلاـم المحقـق هـذا القـول هـو المشـهور بین الأصـحاب خصوصـا المتقدمین.

قـال الشـهید رحمه الله فی الشـرح لم أجـد أحـدا خـالف فیه إلاـ المحقق فی الشـرائع و الفاضل فإنهما أورداها بلفظ قیل المشـعر بالضـعف مع أن المحقق وافقهم فی النـافع و فی المختلف لم یـذکرها فی مسائـل الخلاف و لعله لـذلک و اسـتدل بعضـهم علیه بالإجماع

قال الشـهید و هو غیر بعیـد و یؤیـده موافقه ابن إدریس علیه فإنه لا یعتمد علی أخبار الآحاد فلو لا فهمه الإجماع لما ذهب إلیه و الأصل فیه

رِوَایَهُ مُحَمَّدِ بْنِ یَعْقُوبَ بِإِسْنَادِهِ إِلَی إِسْمَاعِیلَ بْنِ عُمَرَ عَنْ شُعَیْبٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام: فِی رَجُلٍ دَخَلَ قَرْیَهً فَأَصَابَ فِیهَا لَحْماً لَمْ یَدْرِ أَ ذَکِیٌّ هُوَ أَمْ مَیِّتٌ قَالَ فَاطْرَحْهُ عَلَی النَّارِ فَکُلُّ مَا انْقَبَضَ فَهُوَ ذَکِیٌّ وَ کُلُّ مَا انْبَسَطَ فَهُوَ مَیِّتٌ (۴).

۱- ۱. شرح الإرشاد:

۲- ۲. شرائع الإسلام:

۳- ۳. قواعد الاحکام:

۴- ۴. رواه الکلینی فی فروع الکافی ۶: ۲۶۱ بإسناده عن محمّد بن یحیی عن أحمد بن محمّد بن عیسی عن أحمد بن محمّد بن أبی نصر عن إسماعیل بن عمر.

و مع هذا الاشتهار فطريقها لا يخلو من ضعف فلتوقف المصنف عن موافقتهم فی الحکم وجه وجیه و ظاهر الروایه أنه لا یحکم بحل اللحم و عدمه باختبار بعضه بل لا بد من اختبار کل قطعه منه علی حده و یلزم کل واحده حکمها بدلیل قوله کل ما انقبض فهو حلال و کل ما انبسط فهو حرام و من هنا مال الشهید رحمه الله فی الدروس إلی تعدیتها إلی اللحم المشتبه منه الذکی بغیره فیتمیز بالنار کذلک انتهی (۱).

**[ترجمه]از روایات مذکور، احکام مهمی به دست می آید؛ از روایت سکونی و دیباجی این استفاده می شود که اصل در گوشت افتاده شده، مادام که ندانند مردار است تذکیه(حلال) آن است، چنانچه از ظاهر عموم آیات و روایات گذشته، و از حصر محرمات در چیزهایی معین که این مورد از آنها نیست استنباط می‌شود. و ممکن است این حکم را به بلاد مسلمانان تقیید زد و گویا ظاهر همین است. بلکه می‌توان به موردی تخصیص زد که قرائن بر مسلمان بودن صاحب آن دلالت داشته باشد و سخن سائل که گفته: یا سفره مجوسی است، منافاتی با آن ندارد زیرا محض احتمال، برای چنین پرسشی کافی است. ولی اینکه حضرت فرمود: تا بدانید، بر این امر دلالت دارد که با ظن به اینکه از کافر است هم خوردنش رواست، جز اینکه علم حمل بر ظن شود.

ولی مشهور میان اصحاب خلاف آن است. یعنی اصل عدم تذکیه(ذبح شرعی) است تا دانسته شود و یا اینکه از دست مسلمان و یا از بازار مسلمانان گرفته شود، تا آنجا که برخی مبالغه کرده و گفته اند: اگر جلد قرآن در مسجدی باشد، جلد آن در حکم مردار است. برخی از اصحاب گفتند: در این باره، اعتماد به نشانه های افاده کننده ظن جایز است. شهید ثانی قدس سره در باره برداشتن کفش، انبان و شلاق گفته: نهان نیست که بیشتر کفش ها از پوست هستند، همانطور بیشتر انبان‌ها و شلّاق ها از پوست می باشند، و اطلاق حکم بر جواز برداشتن آنها حمل می شود بدانچه از پوست نباشد؛ زیرا پوست افتاده مجهول بوده و بنا بر اصل عدم تذکیه، در حکم مردار است یا حمل می شود به موردی که نشانه های تذکیه آن آشکار باشد. که برخی اصحاب، اعتماد بدان نشانه‌ها را جایز دانسته اند .

علامه رحمه اللّه در تحریر می گوید: اگر حیوانی ذبح شده و انداخته شده یافت شد، تا زمانی که دانسته نشود آیا شخص مسلمان سر آن را بریده یا در دست فرد مسلمان بوده یا نه؟ خوردن آن جایز نیست.

محقق اردبیلی نوّر الله ضریحه در شرح إرشاد می گوید: دلیل اجتناب از گوشت افتاده در راه که ذبحش معلوم نیست، این است که اصل در مردار حرمت است، چون زوال روح از آن معلوم است ولی ذبح شرعی مشروط به موارد زیاد وجودی است که اصل، عدم آنهاست. ولی بسا به قرینه دانسته شود و از این رو، در مورد حیوان قربانی[در ایام قربانی حج] ذبح فهمیده می شود. و برخی از روایات عموما بر آن دلالت می کنند، چون صحیحه عبد اللّه بن سنان که حلال بر حرام غلبه دارد و به ویژه روایت سکونی، که آن روایت را آورده و گفته است: ضعف سند، زیانی ندارد چون موافق عقل است و به دلیل غیر آن، که در این روایات احکام بسیاری است؛ مانند پاکی گوشت افتاده و پوست افکنده شده که حمل می شود بر وجود قرینه مبنی بر اینکه آن دو در دست مسلمان بوده است. و بودن گوشت در دست فرد گبر[در آن روایت] روشن نیست تا بر حلال بودن ذبیحه کافر دلالت کند. و جواز خوردن مال مردم در صورتی که علم به تلف شدن آن حاصل شود، بدون اذن حاکم شرع به شرطی که آن را قیمت کند بدون شرط عدالت برای قیمت گذار و تصرّف کننده و پرداخت غرامت برای صاحب آن، و اینکه

شخص نادان تا زمانی که بدانـد، معذور است. به طور کلی، قرینه مفید ظن غالب، معتبر است تا چه رسد به آنچه که مفید علم و ظن هم‌پایه آن باشد. پایان.

بـدان که محقق رحمه الله در شـرایع می گوید: هرگاه گوشتی پیدا شود و دانسـته نشود که آیا تذکیه شده است یا مردار، گفته اند: آن را در آتش اندازند، اگر به هم رفت پس تذکیه شده است و اگر پهن شد پس مردار می باشد.

علامه طاب ثراه در قواعد می گوید: اگر گوشتی افتاده پیدا شود و تذکیه شدن آن معلوم نباشد، از آن پرهیز شود و گویند آن را در آتش اندازید و اگر به هم رفت تذکیه شده(حلال) و اگر پهن شد مردار است .

شهیـد ثـانی - رفعت درجته - در مسالـک پس از نقـل سـخن محقـق می گویـد: این قول میـان اصـحاب به خصوص متقـدمان مشهور است، شهید در شرح می نویسد: ندیدم کسی مخالف آن باشد جز محقق در شرایع و جز فاضل. این دو بزرگوار، آن را بـا لفـظ «قیـل»آورده انـد که اشـاره به سـستی و ضـعف آن دارد با اینکه محقق در کتاب نافع با آنها هم رأی است و در کتاب مختلف، در باب مسائل الخلاف آن را بیان نکرده است. شاید این امر، بدان سبب باشد.

برخی اجماع را دلیل آن دانسـته انـد. شـهید می گویـد: بعیـد نیست و مؤید این امر، موافقت ابن ادریس با آن است که روایت واحد را حجت نمی داند و اگر اجماع آن را فهم نمی کرد، بدان فتوا نمی داد و اصل این حکم روایت محمد بن یعقوب است که نقل می کنـد: امام صادق علیه السـلام به مردی که وارد دهکـده ای شـده و در آنجا به گوشتی برخورده و ندانسـته تـذکیه شـده است یا مردار، فرمود: آن را به آتش بینـداز هر آنچه به هم رفت، تـذکیه شـده بوده و هر آنچه پهن شد، مردار است. - . کافی ۶: ۲۶۱ -

روایت مزبور، بـا وجود شـهرتش سـندش ضـعیف است و توقف مصـنف در موافقت با ایشان در حکم در این باره موجّه است. ظاهر روایت این است که به حلال بودن گوشت و عـدم آن تنها با آزمایش پاره ای از آن، حکم نشود بلکه بایـد هر تکه جـدا آزموده شود و هر کـدام حکم خود را دارنـد، زیرا حضـرت فرمود: هر آنچه به هم رود حلاـل است و هر آنچه پهن شود حرام است. براین اساس، شـهید رحمه الله در دروس به سـرایت حکم آن به گوشت مشـتبه که شامل گوشت تـذکیه شده و غیره می شود، روی آورده که با آتش معلوم می شود. پایان.

**[ترجمه]

و أقول

عبـاره الفقه أحسن من عباره هـذا الخبر و یـدل علی الاکتفاء بالقطعه فی الحکم علی الکل و مما ذکره رحمه الله من امتحان کل قطعه إن کـان مراده القطعـات المتصـله ففی غـایه البعـد و یلزم أن نفصـل حیث أمکن و نختبر بل إلی الأجزاء التی لا تتجزی مع إمکان وجودها و إن أراد القطعات المنفصـله فإن لم تعلم کونها من حیوان واحـد فلا ریب أنه کـذلک و مع العلم فیه إشـکال و الأحوط التعدد.

ثم اعلم أنه لا تنافى بين روایه شعیب و روایه السکونی فإن الأولی ظاهره فی النی غیر المطبوخ و الثانیه فی المطبوخ و بعد الطبخ لا یفید الامتحان إذ الظاهر أن الانقباض فی المذکی لأنه یخرج منه أکثر الدم الکائن فی العروق فینجمد علی النار و المیته غالبا لا یخرج منه الدم فینجمد فی العروق فإذا مسته النار تسیل الدماء و تنبسط اللحم و بعد الطبخ تخرج منه الرطوبات و لا یبقی فیه شی ء حتی یمکن امتحانه بذلک.

فإن قیل جوابه علیه السلام یشمل هذا المورد أیضا.

قلت قوله هم فی سعه لا عموم فیه و لو قیل برجوع الضمیر إلی الناس فیمکن حمل هذا الخبر علی الاستحباب أو یقال کونهم فی سعه إذا لم یکن لهم طریق إلی العلم و هاهنا لهم طریق إلیه.

۱- ۱. المسالک.

الثانی ذهب أکثر الأصحاب إلی أنه إذا اختلط الذکی بالمیت وجب الامتناع من الجمیع حتی یعلم الذکی بعینه لکن خصوا الحکم بما إذا کان محصورا دفعا للحرج لوجوب اجتناب المیت و لا یتم إلا باجتناب الجمیع

وَ لِعُمُومِ قَوْلِ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله: مَا اجْتَمَعَ الْحَلَالُ وَ الْحَرَامُ إِلَّا غَلَبَ الْحَرَامُ الْحَلَالَ.

و یرد علیه أن وجوب اجتناب المیته مطلقا ممنوع لجواز کون التحریم مخصوصا بما إذا کان عینه معلوما(۱) کما تدل علیه الأخبار الصحیحه و أما الروایه فهی عامیه مخالفه للروایات المعتبره و الأصل و العمومات و حصر المحرمات یرجح الحل مع أنه یمکن قراءه الحرام منصوبا لیکون مفعولا و موافقا لغیرها کما ذکره المحقق الأردبیلی رحمه الله.

و قیل یباع ممن یستحل المیته ذهب إلیه الشیخ فی النهایه و تبعه ابن حمزه و العلامه فی المختلف و مال إلیه المحقق قدس الله روحه فی الشرائع مع قصده لبیع المذکی

وَ الْمُسْتَنَدُ صَحِیحَهُ الْحَلَبِیِّ عَنِ الصَّادِقِ علیه السلام قَالَ سَمِعْتُهُ یَقُولُ: إِذَا اخْتَلَطَ الذَّکِیُّ بِالْمَیْتَهِ بَاعَهُ مِمَّنْ یَسْتَحِلُّ الْمَیْتَهَ(۲).

و حسنه الحلبی (۳) أیضا یدل علیه و منع ابن إدریس من بیعه و الانتفاع به

۱- ۱. فیه اشکال اذ الاحکام تتعلق بذات الموضوعات مجرده عن وصفی العلم و الجهل و الروایات المتقدمه عدا واحده منها فی الشک البدوی الذی لا یعلم أن هذا اللحم من ذبیحه المسلم أو من غیره، و لا تشمل موردا یعلم بوجود اللحم المیت فی البین، نعم واحد منها ورد فی مورد یعلم اجمالاـ بوجود المیت فحکم فیه بوجوب الاجتناب، و اما الحدیث النبوی فظاهره أن الحرام مرفوع و کونه منصوبا خلاف الظاهر لا یقال به الا بقرینه و دلیل.

۲- ۲. رواه الکلینی فی الفروع ۶: ۲۶۰ بإسناده عن محمّد بن یحیی بن أحمد بن محمّد بن علیّ بن الحکم عن ابی المغراء عن الحلبیّ و زاد فی آخره: و یأکل ثمنه.

۳- ۳. و هی ما رواه أیضا الکلینی فی الفروع ۶: ۲۶۰ بإسناده عن علیّ بن إبراهیم عن أبیه عن ابن أبی عمیر عن حماد عن الحلبیّ عن أبی عبد اللّه علیه السلام أنه سئل عن رجل کانت له غنم و بقر و کان یدرک الذکی منها فیعزله و یعزل المیته ثمّ ان المیته و الذکی اختلطا فکیف یصنع به؟ فقال: یبیعه ممن یستحل المیته و یأکل ثمنه فانه لا بأس به.

مطلقا لمخالفه الروايه لأصول المـذهب و المحقق رحمه الله وجه الروايه بما إذا قصد بيع المذكى حسب و استشـكل بأنه مع عدم التمييز يكون المبيع مجهولاـ و لاـ يمكن إقباضه فلا يصـح بيعه منفردا و أجاب فى المختلف بأنه ليس بيعا حقيقيا بل هو اسـتنقاذ مال الكافر من يـده برضاه فكان سائغا و إنما أطلق عليه اسم البيع لمشابهته له فى الصوره من حيث إنه بـذل مال فى مقابله عوض و اعترض عليه بأن مستحل الميته أعم ممن يباح ماله إذ لو كان ذميا كان ماله محترما(۱)

فلا يصـح إطلاق القول ببيعه كـذلك على مسـتحل الميته فالأولى العمل بالروايه الصـحيحه و ترك تلك المعارضات فى مقابلها نعم روايه الراونـدى ظاهرها عـدم جواز البيع لكن لا تعارض هـذه الصـحيحه سـندا مع أنه لا تعارض بينهما حقيقه فإن الظاهر أن الرمى إلى الكلاب كنايه عن عدم جواز اسـتعمالهما و أكلهما(۲) فلا ينافى جواز إعطائهما من يشـبه الكلاب و كأنه لم يقل أحد بتعين إطعامهما الكلاب كسائر الميتات.

و مال الشهيد إلى عرضه على النار و اختباره بالانبساط و الانقباض كما مر فى اللحم المجهول و ضعف ببطلان القياس مع وجود الفـارق و هو أن اللحم المطروح يحتمـل كونه بأجمعه مـذكى و كونه غير مـذكى فكونه ميته غير معلوم بخلاف المتنازع فيه فإنه مشـتمل على الميته قطعا فلا يلزم من الحكم فى المشتبه تحريمه كونه كذلك فى المعلوم التحريم و قال المحقق الأردبيلى رحمه الله هو محـل تأمـل لمـا علم من الروايه العله و هى حصول العلم بتعين إحـداهما و هو أعم من المطروح المشـتبه بـالميته على أنه ليس بفارق فإن المطروح بحكم الميته شرعا عندهم و أن كل واحد من الميته و المشتبه يحتمل أن يكون ميته فوجود الميته يقينا هنا لا ينفع فلا بد أن يمنع استقلال العله مع الاشتباه و مثله يرد فى جميع القياسات المنصوصه العله أو

۱- ۱. فى المخطوطه: كان ماله محقونا.

۲- ۲. يمكن أن يقال: انها تدلّ على أعمّ من الاكل و البيع فيبقى التنافى بحاله.

یمنع الأصل انتهی (۱).

الثالث یدل الخبران الأولان علی ما ذکره الأصحاب من أنه إذا التقط ما لا یبقی کالطعام فهو مخیر بین أن یتملکه بالقیمه أو یبیعه و یأخذ ثمنه ثم یعرفه و بین أن یدفعه إلی الحاکم لیعمل فیه ما هو الحظ للمالک.

وَ رَوَوْا عَنِ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله أَنَّهُ قَالَ: مَنِ الْتَقَطَ طَعَاماً فَلْیَأْکُلْهُ.

لکن الخبران إنما یدلان علی جواز الأکل و الأول علی أنه إذا جاء صاحبه غرم له الثمن (۲)

و سیأتی الکلام فیه إن شاء الله فی محله.

الرابع قوله علیه السلام کل صید إلخ یدل علی أن الأصل فی الحیوان کونه حلالا و قابلا للتذکیه إلا ما أخرجه الدلیل.

و قال الشهید الثانی قدس سره الأصل فیما یحل أکله و ما یحرم أن یرجع إلی الشرع فما أباحه فهو مباح و ما حظره فهو محظور و ما لم یکن له فی الشرع ذکر کان المرجع فیه إلی عاده العرب فما استطابته فهو حلال و ما استخبثته فهو حرام ثم استدل رحمه الله بالآیات المتقدمه و قد مر هنا الکلام فیه.

و قال المحقق الأردبیلی طاب ثراه قد توافق دلیل العقل و النقل علی إباحه أکل کل شی ء خال عن الضرر و قد تبین دلاله العقل علی أن الأشیاء خالیه عن الضرر مباحه ما لم یرد ما یخرجه عن ذلک و الآیات الشریفه فی ذلک کثیره أیضا مثل خَلَقَ لَکُمْ ما فِی الْأَرْضِ جَمِیعاً(۳) وَ کُلُوا مِمَّا رَزَقَکُمُ اللَّهُ حَلالًا طَیِّباً(۴) هما حالان مؤکدان لا مقیدان و هو ظاهر و الأخبار أیضا کثیره و الإجماع أیضا واقع فالأشیاء کلها علی الإباحه بالعقل و النقل کتابا و سنه و إجماعا إلا ما ورد النص بتحریمه

ص: ۱۴۶

۱- ۱. شرح الإرشاد:

۲- ۲. کلاهما تدلّ علی جواز الاکل بعد التقویم، و الغرامه لصاحبه ان جاء و طالب.

۳- ۳. البقره: ۲۹.

۴- ۴. المائده: ۸۸.

إمـا بالعموم مثل وَ يُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبائِثَ (۱) فمـا علم أنه خبيث فهو حرام و لكن معنى الخبيث غير ظاهر إذ الشـرع ما بينه و اللغه غير مراد و العرف غير منضـبط فيمكن أن يقـال المراد عرف أوسـاط النـاس و أكثرهم حال الاختبار مثل أهل المـدن و الـدور لا أهل البادیه لأنه لا خبيث عندهم بل يطيبون جميع ما يمكن أكله و لا اعتداد بهم.

و إمـا بـالخصوص مثـل حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ(۲) الآیه و بـالجمله الظـاهر الحـل حـتى يعلـم أنه حرام لخبثه أو لغيره لمـا تقـدم و لصحيحه ابن سنان و يؤيده حصر المحرمات مثل قُلْ لا أَجِدُ(۳) الآیه فالذی يفهم من غير شک هو الحل ما لم يعلم وجه التحريم حتى فی المـذبوح من الحيوان و أجزاء الميته فما علم أنه ميته أو ما ذبـح على الوجه الشـرعی فهو أيضا حرام إلا ما يسـتثنى و أما المشـتبه و المجهول غير المسـتثنى فالظاهر من كلامهم أنه حرام أيضا و فيه تأمل قد مر إليه الإشاره هذه الضابطه على العموم من غير نظر إلى دليل خاص و ما ورد فيه دليل الخصوصيه مفصلا فهو تابع لدليله تحريما و تحليلا فتأمل (۴)

انتهى كلامه قدس سره و هو فی غايه المتانه.

**[ترجمه]تعبیر فقه الرضا از تعبیر این روایت بهتر است و بر بسـنده کردن به آزمایش یک قطعه به جای همه آن، دلالت دارد. اینکه او گفته هر تکه باید آزمایش شود، اگر مقصود تکه های به هم پیوسـته باشد، بسـیار بعید است، چرا که مستلزم آن است که تـا می شود تکه تکه کرده و بیازمـاییم حتی قسـمتی که تکه تکه نمی شود. امـا اگر مقصود تکه هـای جـدا است، پس اگر معلوم نباشـد که همه آن تکه هـا از یـک جانـدار است یا نه؟ شـکی در این حکم(لزوم تکرار آزمایش برای هر تکه) نیست اما اگر معلوم باشد که از یک جاندار است، در آن اشکالی هست و احتیاط در تکرار آزمایش است.

حـال بـدان که منافاتی میان روایت شـعیب و روایت سـکونی نیست، چون روایت نخست درباره گوشت نپخته و روایت دومی، درباره گوشت پخته شـده است. و پس از پختن، آزمودن سودی نـدارد، زیرا ظاهرا سـبب جمع شـدن گوشت ذبـح شده بیرون ریختن بیشتر خون رگ ها است که با آتش منعقـد می شود. اما گوشت مردار غالبا خونش برجاست و میان رگ ها بسـته شده و چون آتش بـدان رسـد خون روان شـده و گوشت پهن می گردد و پس از پخته شـدن، رطوبت گوشت خارج می شود و در آن چیزی نمی ماند تا آزمایش شود.

اگر گوینـد: جـواب حضـرت شامـل این مورد نیز می شود، می گویم: در سـخن حضـرت «هم فی سعه» عمومیـتی نـدارد. اگر گوینـد ضـمیر به «النـاس» بر می گردد، ممکن است حمـل بر اسـتحباب شود یا گفته شود: آنان مختارنـد زمانی که راهی برای دانستن برایشان میسر نباشد، در حالی که در این صورت راه برای هست.

دوم: بیشتر اصـحاب برآنند هنگامی که گوشت تذکیه شده با گوشت مردار مخلوط شود، واجب است از همه آن اجتناب شود تا اینکه گوشت تـذکیه شـده به طور کامل معلوم شود؛ - ولی برای دفع حرج حکم را اختصاص به شـبهه محصوره دادنـد - به دلیـل وجوب اجتنـاب از مردار که جز بـا اجتنـاب از جمیع حاصل نشود. و به دلیل عمومیت قول پیامبر صـلی الله علیه و آله که فرمود: حلال و حرام باهم جمع نمی شوند، مگر آنکه حرام بر حلال غلبه یابد.

بر این حکم، اعـتراض می‌شـود به اینکه وجوب اجتنـاب از مردار به طور مطلق ممنوع است و رواست که حرمت، مخصوص به

مرداری باشـد که دقیقا معلوم است چنانچه روایات درست بدان دلالت دارند. و روایت نبوی هم عامی و مخالف روایات معتبر است. و اصل، عمومات و حصـر محرّمات، حلال بودن را ترجیـح می دهـد و ممکن است حرام منصوب و مفعول بوده و معنای حدیث چنین باشد: حلال بر حرام غلبه می کند. چنانچه محقق اردبیلی رحمه الله بیان کرده است .

گفته می‌شود: در صورت اشـتباه، آن را به کسـی که مردار را حلال می شـمارد، بفروشـند. چنانچه شـیخ در النهایه گفته است. ابن حمزه نیز از این نظر پیروی کرده و علامـه هم در مختلـف آن را تأییـد نموده است و محقق نیز در شـرایع بـا آن موافق بوده است با این شرط که در فروش همان گوشت تذکیه شده را قصد کند.

مسـتند این حکم صـحیحه حلبی است که گوید: از امام صادق علیه السـلام شـنیدم که می فرمود: هرگاه گوشت تذکیه شده با مردار مشتبه شود، آن را به کسی که مردار را حلال می شمارد، بفروشید. - . کافی ۶: ۲۶۰ - و حسنه حلبی - . کافی ۶:۲۶۰ - نیز بر آن دلالـت دارد. ولی ابـن ادریس بـه طـور مطلق فروش و اسـتفاده از آن را منـع کرده اسـت. برای آنکـه روایت فروش، مخالف اصول مـذهب است، و محقق رحمه الله روایت را به قصـد فروش گوشت تـذکیه شده توجیه کرده، ولی بر آن اعتراض شده که مبیع مجهول است و قدرت بر تسـلیم میسـر نیست پس بیع آن به تنهایی درست نیست. و در مختلف پاسخ داده که این بیع حقیقی نیست، بلکه رهـایی دادن مـالی است از دست کافر به رضای او که این جایز است و اطلاق بیع بر آن صوری اسـت برای مشـابهت؛ چون دادن مالی است در مقابل عوض آن. به این جواب او اعتراض شـده کسـی که مردار را حلال می شـمرد، بسا کافر ذمی باشـد مانند مسـیحی که مالش محترم است پس نمی توان به طور مطلق این گونه فروشِ[صوری] به کسـی را که مردار را حلال می شـمارد، روا دانست. پس سزاوارتر آن است که بدین روایت صحیحه عمل شود و این مخالفت ها در مقابل آن ترک شود. آری ظاهر روایت راونـدی بر عـدم جواز بیع دلالت دارد ولی از نظر سـند با روایت صـحیحه تعارضـی ندارد و همچنین تعـارض حقیقی نیز با آن نـدارد؛ زیرا اینکه حضـرت فرمود: آنها را به سگ بدهیـد، کنایه از ترک اسـتفاده و خوردن آنهـا است و این منافـاتی بـا جواز دادن آن به کسـی که چون سـگ است، نـدارد. و کسـی نگفته بایـد آن دو را فقط به سـگ خوراند، همانطور که در مردارهای دیگر هم این را نگفته اند .

شهیـد به این حکم قائل شـده که آن را با آتش آزمایش کننـد و با درهم شدن و پهن شدن تشـخیص دهند چنانچه با گوشـت نـامعلوم چنین می کردنـد. بر وی اعتراض شـده که قیـاس او، قیاس مع الفارق و باطل است، زیرا گوشت انـداخته شـده، ممکن است تماما تذکیه شده باشد یا مردار باشد پس مردار بودنش معلوم نیست، ولی در اینجا معلوم است که مشـتمل بر مردار است و حکم مشـتبه را نمی توان به معلوم اعمـال کرد. محقق اردبیلی می گویـد: این اعتراض قابـل تامل است، زیرا از روایت، علت حکم به دست می‌آید که آن حصول علم به تعیین یکی از آن دو مورد(تذکیه شده و مردار بودن) است. و این اعم از گوشـت انداخته شده و مشـتبه با مردار است. ضـمنا فارقی هم وجود ندارد زیرا گوشت انداخته شده شرعا نزد فقها در حکم مردار است و هر یـک از گوشت مردار واقعی و گوشت مشـتبه [در نظر مکلف] امکـان دارد که مردار باشـد و علم یقینی اجمـالی به مردار بودن اثری در اینجا ندارد. پس یا باید علت را در مورد اشـتباه مسـتقل ندانست و مثل این اشکال در همه موارد قیاس منصوص العله وارد می‌شود و یا از اصل حرمت دست برداشت. پایان.

سـوم: دو روایـت نخسـت بر آنچـه فقهـا گفته انـد، دلالـت دارنـد مبنی براینکه در برداشـتن آنچه که فاسـد شـدنی است مـانند

خوراک، یابنده مخیر است میان آنکه آن را به قیمتش، صاحب شود یا آن را بفروشد و بهای آن را بگیرد سپس آن را معرفی کنـد[برای پیـدا کردن صاحبش] یا آن را به حاکم دهد تا هرگونه که برای مالک بهتر است، در آن عمل کند. از پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله هم روایت شـده که فرمود: هر که غـذائی یـافت، آن را بخورد. ولی آن دو حـدیث تنهـا بر جواز خوردن دلالت دارند. و اولی بر این دلالت دارد که اگر مالکش آمد، پولش را به او بدهد. به زودی در این باره سخن خواهیم گفت.

چهـارم: حـدیث آن حضـرت که فرمود: هر شـکاری... بر این امر دلالت دارد که اصل در حیوان این است که حلال گوشت و پاک باشد مگر آنچه را که دلیل خارج کرده باشد.

شهید ثانی قدس سـره می گوید: اصل در چیزی که خوردنش حلال یا حرام است، این است که به شرع رجوع شود. پس شرع هر چه را مبـاح کرده مباح، و هر چه را که منع کرده حرام است، و هر چه در شـرع ذکر نشـده حکم آن در عادت عرب است؛ لـذا آنچه را پاکیزه دانند حلال و آنچه را زشت شـمرند حرام است. سـپس شـهید رحمه الله به آیات پیشـین اسـتدلال کرده که سخن درباره آنها گذشت.

محقق اردبیلی طاب ثراه می گوید: دلایل عقلی و نقلی با یکدیگر موافقند که خوردن هر چیزی که زبانی نداشـته باشد، حلال است؛ زیرا بیان شـد که حکم عقل مباح بودن هر خوراک بی زبان است مگر آنچه که به واسـطه دلیل خارج شده است. آیات شریفه هم در این بـاره بسـیارندماننـد: «خَلَقَ لَكُمْ مـا فِي الْـأَرْضِ جَمِيعاً» - . بقره / ۲۹ - {اوسـت آن کسـی که آنچه در زمین است، همه را برای شما آفرید} «وَ كُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلالًا طَيِّباً» - . مائده / ۸۸ -

{و از آنچه خداونـد روزیِ شـما گردانیـده، حلاـل و پـاکیزه را بخوریـد} از ظـاهر آیات چنین برداشت می شود که «جمیعا» و «طیّبا» حال موکده هستند نه مقیّده. روایات و اجماع در این معنا فراوان است. پس همه چیز به حکم عقل و نقل از کتاب، سنت و اجماع بر اباحه است جز آنچه در نصّ قرآن به طور عموم حرمت آنها بیان شـده ماننـد: «وَ يُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبائِثَ» - . اعراف / ۱۵۷ - {چیزهای ناپاک را بر ایشان حرام می گرداند} هر آنچه که فهمیده شود پلید و ناپاک است، حرام می باشد، ولی معنی خبیث مبهم است زیرا شـرع آن را شـرح نـداده و معنی لغوی هم مقصود نیست و عرف هم یک اتفاق نظر ندارد. ممکن اسـت گفته شود که مقصود از عرف، عـامه مردم و بیشتر آنهـا است: ماننـد مردم شـهر و ده نه بیابـان گردان که چیزی نزد آنها نفرت انگیز نیست بلکه هر خوردنی را پاکیزه شمارند و اعتماد نمودن به آنها شایسته نیست.

یـا به طـور خصوص ماننـد: «حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ» - . مائـده / ۳ - {بر شـما حرام شـده است: مردار} پس به طور کلی، ظـاهر، حلال بودن است تا وقتی که دانسته شود به دلیل خباثتش یا دلایل دیگر حرام است. دلیل این مطلب اموری است که ذکر شـد و نیز صـحیحه ابن سـنان است. مؤیـد این سـخن حصـر شدن محرمات در آیه «قُلْ لا أَجِدُ» - . انعام / ۱۴۵ - است. بدون شـک آنچه از این آیه فهمیـده می شود حلیت است مادامی که وجه حرمت شـناخته نشود حتی در رابطه با حیوان ذبـح شده و اجزای مردار. امـا آنچه دانسـته شود که مردار است و یـا ذبـح شـرعی نشـده، حرام خواهـد بود، مگر آنچه که اسـتثنا می شود. اما چیز مشـتبه و مجهول از آیه اسـتثناء نشـده است. ولی بنا بر ظاهر کلام فقها حرام هسـتند و جای تأمل دارد که پیشتر بدان اشاره شد. این حکم به طور کلی و بدون توجه به دلیل خاصـی است و اما آنچه که دلیل خصوصـیتی به طور مفصل در رابطه با آن آمده است از نظر حلال یا حرام شـمردن، تابع دلیل آن است پس تأمل نما. سـخن شـهید قـدس سـره به پایان رسـید. و آن در نهایت

متانت و استواری است.

**[ترجمه]

«۱۹»

الْفَقِيهُ، وَ التَّهْذِيبُ، عَنْ أَبِي الْحُسَيْنِ الْأَسَدِيِّ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الرِّضَا عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَمَّا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ قَالَ مَا ذُبِحَ لِصَنَمٍ أَوْ وَثَنٍ أَوْ شَجَرٍ حَرَّمَ اللَّهُ ذَلِكَ كَمَا حَرَّمَ الْمَيْتَةَ وَ الدَّمَ وَ لَحْمَ الْخِنْزِيرِ فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ باغٍ وَ لا عادٍ فَلا إِثْمَ عَلَيْهِ أَنْ يَأْكُلَ الْمَيْتَةَ قَالَ فَقُلْتُ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مَتَى تَحِلُّ لِلْمُضْطَرِّ الْمَيْتَةُ فَقَالَ

ص: ۱۴۷

۱- ۱. الصحيح:« و يحرم عليكم الخبائث» راجع الأعراف: ۱۵۷.

۲- ۲. المائده: ۳.

۳- ۳. الأنعام: ۱۴۵.

۴- ۴. شرح الإرشاد:

حَدَّثَنِی أَبِی عَنْ أَبِیهِ عَنْ آبَائِهِ علیهم السلام أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله سُئِلَ فَقِیلَ یَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّا نَکُونُ بِأَرْضٍ فَتُصِیبُنَا الْمَخْمَصَهُ فَمَتَی تَحِلُّ لَنَا الْمَیْتَهُ قَالَ مَا لَمْ تَصْطَبِحُوا أَوْ تَغْتَبِقُوا أَوْ تَحْتَفِئُوا بَقْلًا فَشَأْنَکُمْ بِهَا قَالَ عَبْدُ الْعَظِیمِ فَقُلْتُ لَهُ یَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ مَا مَعْنَی قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَ فَمَنِ اضْطُرَّ غَیْرَ باغٍ وَ لا عادٍ(۱) قَالَ الْعَادِی السَّارِقُ وَ الْبَاغِی الَّذِی یَبْغِی الصَّیْدَ بَطَراً أَوْ لَهْواً لَا لِیَعُودَ بِهِ عَلَی عِیَالِهِ لَیْسَ لَهُمَا أَنْ یَأْکُلَا الْمَیْتَهَ إِذِ اضْطُرَّا هِیَ حَرَامٌ عَلَیْهِمَا فِی حَالِ الِاضْطِرَارِ کَمَا هِیَ حَرَامٌ عَلَیْهِمَا فِی حَالِ الِاخْتِیَارِ وَ لَیْسَ لَهُمَا أَنْ یُقَصِّرَا فِی صَوْمٍ وَ لَا صَلَاهٍ فِی سَفَرٍ فَقُلْتُ فَقَوْلُهُ وَ الْمُنْخَنِقَهُ وَ الْمَوْقُوذَهُ وَ الْمُتَرَدِّیَهُ وَ النَّطِیحَهُ وَ ما أَکَلَ السَّبُعُ إِلَّا ما ذَکَّیْتُمْ (۲) قَالَ الْمُنْخَنِقَهُ الَّتِی انْخَنَقَتْ بِإِخْنَاقِهَا حَتَّی تَمُوتَ وَ الْمَوْقُوذَهُ الَّتِی مَرِضَتْ وَ وَقَذَهَا الْمَرَضُ حَتَّی لَمْ یَکُنْ بِهَا حَرَکَهٌ وَ الْمُتَرَدِّیَهُ الَّتِی تَتَرَدَّی مِنْ مَکَانٍ مُرْتَفِعٍ إِلَی أَسْفَلَ أَوْ تَتَرَدَّی مِنْ جَبَلٍ أَوْ فِی بِئْرٍ فَتَمُوتُ وَ النَّطِیحَهُ الَّتِی تَنْطَحُهَا بَهِیمَهٌ أُخْرَی فَتَمُوتُ وَ مَا أَکَلَ السَّبُعُ مِنْهَا فَمَاتَ وَ

مَا ذُبِحَ عَلَی النُّصُبِ عَلَی حَجَرٍ أَوْ صَنَمٍ إِلَّا مَا أُدْرِکَتْ ذَکَاتُهُ (۳) فَذُکِّیَ قُلْتُ وَ أَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلامِ (۴) قَالَ کَانُوا فِی الْجَاهِلِیَّهِ یَشْتَرُونَ بَعِیراً فِیمَا بَیْنَ عَشَرَهِ أَنْفُسٍ وَ یَسْتَقْسِمُونَ عَلَیْهِ بِالْقِدَاحِ وَ کَانَتْ عَشَرَهً سَبْعَهٌ لَهَا أَنْصِبَاءُ(۵) وَ ثَلَاثَهٌ لَا أَنْصِبَاءَ لَهَا أَمَّا الَّتِی لَهَا أَنْصِبَاءُ فَالْفَذُّ وَ التَّوْأَمُ وَ النَّافِسُ الْحِلْسُ وَ الْمُسْبِلُ وَ الْمُعَلَّی وَ الرَّقِیبُ وَ أَمَّا الَّتِی لَا أَنْصِبَاءَ لَهَا فَالسَّفِیحُ وَ الْمَنِیحُ وَ الْوَغْدُ(۶)

فَکَانُوا یُجِیلُونَ السِّهَامَ بَیْنَ عَشَرَهٍ فَمَنْ خَرَجَ بِاسْمِهِ

۱- ۱. البقره: ۱۷۳.

۲- ۲. المائده: ۴.

۳- ۳. فی الفقیه: الا ما ادرک زکاته.

۴- ۴. المائده: ۴.

۵- ۵. الانصباء جمع النصیب: الحظ، الحصه من الشی ء.

۶- ۶. هذه اسام لسهام المیسر.

سَهْمٌ مِنَ الَّتِی لَا أَنْصِبَاءَ لَهَا أَلْزِمَ ثُلُثَ ثَمَنِ الْبَعِیرِ فَلَا یَزَالُونَ کَذَلِکَ حَتَّی تَقَعَ السِّهَامُ الثَّلَاثَهُ لَا أَنْصِبَاءَ لَهَا إِلَی ثَلَاثَهٍ مِنْهُمْ فَیُلْزِمُونَهُمْ ثَمَنَ الْبَعِیرِ ثُمَّ یَنْحَرُونَهُ وَ یَأْکُلُهُ السَّبْعَهُ الَّذِینَ لَمْ یَنْقُدُوا فِی ثَمَنِهِ شَیْئاً وَ لَمْ یُطْعِمُوا مِنْهُ الثَّلَاثَهَ الَّذِینَ نَقَدُوا ثَمَنَهُ شَیْئاً فَلَمَّا جَاءَ الْإِسْلَامُ حَرَّمَ اللَّهُ تَعَالَی ذِکْرُهُ ذَلِکَ فِیمَا حَرَّمَ وَ قَالَ عَزَّ وَ جَلَ وَ أَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلامِ ذلِکُمْ فِسْقٌ یَعْنِی حَرَاماً(۱).

**[ترجمه]الفقیه و تهذیب: عبدالعظیم حسنی نقل می کند: از امام جواد علیه السلام در باره آیه «أُهِلَّ لِغَیْرِ اللَّهِ بِهِ» - . مائده / ۳ - {و آنچه به نام غیر خدا کشته شده باشد} پرسیدم و ایشان فرمود: یعنی آنچه برای بت سر برند یا برای درخت که خداوند آن را حرام کرده است همانطور که مردار، خون و گوشت خوک را حرام نموده است. پس هر کس مضطر بوده و باغی و عادی نباشد، گناه ندارد که از مردار بخورد. گفتم ای فرزند رسول خدا! کی مردار برای مضطرّ حلال می شود؟ فرمود: پدرم از نیاکانش برایم نقل کرد: همین سخن را از رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله پرسیدند: ای رسول خدا! اگر ما در سرزمینی باشیم و دچار قحطی شویم چه زمانی مردار بر ما حلال شود؟ حضرت فرمود: تا چاشت و شام ندارید و دست شما به سبزه بیابان نرسد. عبد العظیم گفت: به ایشان گفتم ای فرزند رسول خدا! معنای این سخن خداوند «فَمَنِ اضْطُرَّ غَیْرَ باغٍ وَ لا عادٍ فَلا إِثْمَ عَلَیْهِ» {ولی کسی که [برای حفظ جان خود به خوردن آنها] ناچار شود، در صورتی که ستمگر و متجاوز نباشد بر او گناهی نیست} چیست؟ فرمود: عادی، دزد است و باغی، کسی که برای خوشگذرانی به شکار می رود نه برای مخارج عیال خود. بر این دو جایز نیست چون مضطر شدند، گوشت مردار بخورند. پس مردار بر آنها در حال اضطرار همانند زمان عادی حرام است. این دو نمی توانند در سفر روزه را بخورند و نماز را شکسته بخوانند.گفتم: معنای این سخن خداوند: «وَ الْمُنْخَنِقَهُ وَ الْمَوْقُوذَهُ وَ الْمُتَرَدِّیَهُ وَ النَّطِیحَهُ وَ ما أَکَلَ السَّبُعُ إِلَّا ما ذَکَّیْتُمْ» - .[۱] مائده / ۳ - {و [حیوان حلال گوشتِ] خفه شده، و به چوب مرده، و از بلندی افتاده، و به ضربِ شاخ مرده، و آنچه درنده از آن خورده باشد- مگر آنچه را [که زنده دریافته و خود] سر ببرید}چیست؟ فرمود: منخنقه، جانوری است که آن را خفه کنند تا بمیرد. موقوذه، بیمار بوده و بیماری آن را از پای در آورد. مترديه، آنچه از بلندی یا کوه پرت شده یا در چاه افتاده و مرده باشد. نطیحه، جانوری که به ضرب شاخ حیوان دیگر مرده باشد. و آنچه که درنده از آن خورده باشد و بمیرد و آنچه برای بتان ذبح شود حرام است، مگر اینکه آن را زنده دریافته و سرش را ببرند و تذکیه اش کنند. گفتم: منظور از «وَ أَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلامِ» - . مائده / ۳ - {و

[نیز] قسمت کردن شما [چیزی را] به وسیله تیرهای قرعه} چیست؟ فرمود: در دوره جاهلی ده نفر شریک می شدند و یک شتر می خریدند و ده چوبه تیر تقسیم بندی می کردند که هفت تای آنها بهره داشت و سه تای دیگر بی بهره بودند. نام آنها که بهره داشتند، عبارت بود از: فذ، توام، نافس، حلس، مسبل، معلّی و رقیب و نام بی بهره ها عبارت بود از: سفیح، منیح، و وغد. با ده تیر هم قرعه می زدند و هر کس تیر بی بهره به نامش درمی آمد، بایستی یک سوم پول شتر را می داد. قرعه را ادامه می دادند تا صاحبان سه تیر بی بهره درآیند و پول شتر را از آنها می گرفتند و آن را می کشتند و آن هفت تن که پولی نداده بودند، می خوردند و به آن سه تن که پول شتر را داده بودند، چیزی نمی دادند. چون اسلام آمد خداوند آن را حرام کرده و فرمود: «وَ أَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلامِ ذلِکُمْ فِسْقٌ» - . مائده / ۳ - {و [نیز] قسمت کردن شما [چیزی را] به وسیله تیرهای قرعه این [کارها همه] نافرمانی [خدا] ست} به این معنا که حرام است. - . من لا یحضره الفقیه ۳: ۲۱۶ - ۲۱۷ -

**[ترجمه]

تبيين

المَخْمَصَهُ المَجاعه قوله عليه السلام ما لم تصطبحوا هذا الخبر روته العامه أيضا عن أبى واقد عن النبى صلى الله عليه و آله و اختلفوا فى تفسيره قال فى النهايه و منه الحديث أنه سئل متى تحل لنا الميته فقال ما لم تصطبحوا أو تغتبقوا أو تحتفئوا بها بقلا الاصطباح هاهنا أكل الصَّبوح و هو الغداء و الغَبوق العشاء و أصلهما فى الشرب ثم استعملا فى الأكل أى ليس لكم أن تجمعوهما من الميته قال الأزهرى قد أنكر هذا على أبى عبيد و فسر أنه أراد إذا لم تجدوا لبنيه تصطبحونها أو شرابا تغتبقونه و لم تجدوا بعد عدم الصبوح و الغبوق بقله تأكلونها حلت لكم الميته و قال هذا هو الصحيح (۲).

و قال فى باب الحاء مع الفاء قال أبو سعيد الضرير صوابه ما لم تحتفوا بها بغير همز من أحفى الشعر و من قال تحتفئوا مهموزا من الحفإ و هو البردى فباطل لأن البردى ليس من البقول و قال أبو عبيد هو من الحفإ مهموز مقصور و هو أصل البردى الأبيض الرطب منه و قد يؤكل يقول ما لم تقتلعوا هذا بعينه فتأكلوه و يروى ما لم تحتفوا بتشديد الفاء من احتففت الشى ء إذا أخذته كله كما تحف المرأه وجهها من الشعر(۳).

و قال فى باب الجيم مع الفاء و منه الحديث متى تحل لنا الميته قال ما لم تجتفئوا بقلا أى تقتلعوه و ترموا به من جفأت القدر إذا رميت بما يجتمع

۱- ۱. من لا يحضره الفقيه ۳: ۲۱۶ و ۲۱۷ تهذيب الأحكام:

۲- ۲. النهايه ۲: ۲۷۱.

۳- ۳. النهايه ۱: ۲۷۶.

على رأسها من الزبد و الوسخ (۱).

و قال فى باب الخاء مع الفاء أو تختفوا بقلا أى تظهرونه يقال اختفيت الشى ء إذا أظهرته و أخفيته إذا سترته انتهى (۲).

و قال الطيبى تحتفوا بها أى بالأرض فشأنَكم بِها أى الزموا الميته و أو بمعنى الواو فيجب نفى الخلال الثلاث حتى تحل لنا الميته و ما للمده أى يحل لكم مده عدم اصطباحكم انتهى.

و أقول فى بعض نسخ الفقيه بالواو فى الموضعين فلا- يحتاج إلى تكلف و على الحاء المهمله يحتمل أن تكون كنايه عن استيصال البقل فإن هذا شائع فى عرفنا على التمثيل فلعله كان فى عرفهم أيضا كذلك و فى بعض نسخ التهذيب تحتقبوا بالحاء المهمله و القاف و الباء الموحده فالمراد به الادخار قال فى القاموس احتقبه ادخره و قال الحقيبه كل ما شد فى مؤخر رحل أو قتب و الظاهر أنه تصحيف.

بإخناقها كأنه على بناء الإفعال أى بأن يخنقها غيره أو بأن يختنق فى مضيق أو بالفتح على صيغه الجمع أى بأسباب خنقها قال الجوهرى الخنق بكسر النون مصدر قولك خنقه يخنقه و كذلك خنقه و منه الخناق و أخنق هو و اختنقت الشاه بنفسها فهى منخنقه.

و فى القاموس الزَّلَم محركه قدح لا- ريش عليه و الأنصباء جمع النصيب و الأسماء السبعه المذكوره فى الخبر على خلاف الترتيب المشهور و لعله من الرواه أو يقال أنه عليه السلام لم يكن بصدد تعليمه بل أشار مجملا إلى ما كانوا يعلمونه بل يمكن أن يكون عليه السلام تعمد ذلك لئلا يكون تعليما للقمار و إن أمكن الاستدلال به على جواز تعليم القمار و تعلمه لغير العمل قال الجوهرى سهام المَيْسَره عشره أولها الفَذُّ ثم التَّوْأَم ثم الرقيب ثم الحلس ثم النَّافس ثم المُسبِل ثم المُعَلَّى

۱- ۱. النهايه ۱: ۱۹۵.

۲- ۲. النهايه ۱: ۳۴۳.

و ثلاثه لا أنصباء لها و هی السفیح و المنیح و الوغد انتهی مع أن بینهم أیضا خلافا فی بعضها قال الفیروزآبادی المسبل کمحسن السادس أو الخامس من قداح المیسر(۱).

**[ترجمه]مخمصه: قحطی و گرسنگی. اینکه فرمود: ما لم تصطبحوا: این روایت را عامه هم به نقل از ابو واقد از پیغمبر صلی اللّٰه علیه و آله روایت کردند و در تفسیرش اختلاف دارند. در النهایه آمده: در حدیث است از حضرت سوال شد که چه زمانی مردار برای ما حلال است؟ فرمود: «ما لم تصطبحوا أو تغتبقوا أو تحتفئوا بها بقلا» اصطباح در اینجا، چاشت خوردن است، و غبوق، شام خوردن و اصل این دو نوشیدن در بامدادان و شامگاهان است سپس در معنای خوردن به کار رفته اند. یعنی نمی توانید آنها را با خوردن مردار جمع کنید. ازهری می گوید: این تفسیر را از ابی عبیده غلط گرفتند و گفتند: مقصود این است که چون برای چاشت و شام چیزی ندارید که بخورید یا بنوشید و سبزی و گیاه هم نیافتید که بخورید، مردار برای شما حلال است. وی می گوید: این تفسیر درست است. - . نهایه ۲: ۲۷۱ -

در باب حاء با فاء، ابو سعید ضریر می گوید: درست «ما لم تحتفوا بها» است بدون همزه از ماده احفاء الشعر: یعنی آراستن مو. کسی که با همزه روایت کرده از ماده حفأ به معنای برریّ است و این نادرست است؛ زیرا برری از سبزی ها نیست. ابو عبیده می گوید: حفأ، با همزه و مقصور بوده و آن ریشه برری سفید و تازه است که گاهی خورده می شود. حضرت می فرمایند: مادامی که آن را کامل نکَنده اید، تا بخورید. «ما لم تحتفوا» با فاء مشدّد نیز روایت شده است که به معنای گرفتن چیزی یکجا است. چنانچه زن مو را کاملا از چهره خود می‌گیرد. - . نهایه ۱: ۲۷۶ -

در باب جیم و فاء می گوید: از آن است حدیث «کی حلال شود برای ما مردار؟ فرمود: آنگاه که «لم تجتفئوا بقلا» یعنی سبزی را از بُن نکَنده و آن را بیندازید. «جفأت القدر» یعنی کف و چرک روی دیگ را انداختم. - . نهایه ۱: ۱۹۵ -

در باب خا و فاء می گوید: «او تختفوا بقلا» یعنی سبزی را آشکار کنید، چون اختفاء به معنی اظهار بوده و اخفاء به معنی نهان کردن. پایان. - . نهایه ۱: ۳۴۳ -

طیبی می گوید: «تحتفوا بها» یعنی تا زمین را خوب جستجو نکنید، آنگاه به مردار بچسبید و «أو» به معنای واو است یعنی هر سه چیز نباید باشند تا مردار حلال گردد؛ به عبارتی، تا زمانی که یکی از این سه چیز نباشد، مردار حلال می شود. پایان.

در برخی از نسخه های فقیه با «واو» آمده است و نیازی به تکلف ندارد. اگر با حاء بی نقطه آمده باشد، کنایه از نبودن سبزی و ریشه کن شدن آن است که در عرف ما، آن را برای نابودی و هلاکت مثل می آورند و چه بسا در عرف آنان نیز چنین کاربردی داشته است. در برخی نسخه های تهذیب «تحتقبوا» با حاء بی نقطه و قاف و باء آمده است که مقصود از آن ذخیره کردن است یعنی تا گیاهی ذخیره نکردید. و گفته: «الحقیبه» هر چیزی که در انتهای بار یا محمل ببندند و ظاهر آن است که تصحیف می‌باشد. «بإخناقها» گویا از باب افعال است یعنی به اینکه دیگری آن را خفه کند یا به اینکه در تنگنایی خفه شود. و یا با فتحه به صیغه جمع است یعنی با اسبابی که آن را خفه کند. جوهری گوید: «الخنق» با کسره نون مصدر «خنقه یخنقه» است و همچنین است خنّقه و از این ریشه است «الخناق» و «أخنق هو و اختنقت الشاه بنفسها فهی منخنقه».

در قاموس چنین آمده است: زَلَم: تیر بی پیکان. و أنصباء جمع نصیب است. و نام هایی که در روایت بیان شد، بر خلاف ترتیب مشهور است. شاید نامرتب آمدن آنها از جانب راوی باشد و بسا که منظور امام تعلیم آن نام ها نبوده و بلکه اشاره اجمالی به آنچه که مردم می دانستند، کرده اند یا چه بسا حضرت عمدا چنین آورده اند تا آموختن روش قمار نباشد، هرچند امکان دارد بر آن برای جواز تعلیم و تعلم روش قمار جز برای عمل کردن استدلال کرد.

جوهری می گوید: چوبه تیرهای قمار ده تا بوده و بدین ترتیب هستند: فذ، توام، رقیب، حلس، نافس، مسبل، معلّی و سه بی بهره عبارتند از: سفیح، منیح، وغد. پایان. با اینکه در این ترتیب میان اهل لغت اختلاف است، فیروزآبادی می گوید: مسبل چون محسن، ششمین یا پنجمین تیر، از چوبه تیرهای قمار است.

**[ترجمه]

«۲۰»

تُحَفُ الْعُقُولِ، فِی خَبَرٍ طَوِیلٍ عَنِ الصَّادِقِ علیه السلام قَالَ: أَمَّا مَا یَحِلُّ لِلْإِنْسَانِ أَكْلُهُ مِمَّا أَخْرَجَتِ الْأَرْضُ فَثَلَاثَهُ صُنُوفٍ مِنَ الْأَغْذِیَهِ صِنْفٌ مِنْهَا جَمِیعُ الْحَبِّ كُلِّهِ مِنَ الْحِنْطَهِ وَ الشَّعِیرِ وَ الْأَرُزِّ وَ الْحِمَّصِ وَ غَیْرِ ذَلِكَ مِنْ صُنُوفِ الْحَبِّ وَ صُنُوفِ السَّمَاسِمِ وَ غَیْرِهَا كُلُّ شَیْ ءٍ مِنَ الْحَبِّ مِمَّا یَكُونُ فِیهِ غِذَاءُ الْإِنْسَانِ فِی بَدَنِهِ وَ قُوتُهُ فَحَلَالٌ أَكْلُهُ وَ كُلُّ شَیْ ءٍ تَكُونُ فِیهِ الْمَضَرَّهُ عَلَی الْإِنْسَانِ فِی بَدَنِهِ فَحَرَامٌ

أَكْلُهُ إِلَّا فِی حَالِ الضَّرُورَهِ وَ الصِّنْفُ الثَّانِی مِمَّا أَخْرَجَتِ الْأَرْضُ صُنُوفُ الثِّمَارِ كُلِّهَا مِمَّا یَكُونُ فِیهِ غِذَاءُ الْإِنْسَانِ وَ مَنْفَعَهٌ لَهُ وَ قُوتُهُ بِهِ فَحَلَالٌ أَكْلُهُ وَ مَا كَانَ فِیهِ الْمَضَرَّهُ عَلَی الْإِنْسَانِ فِی أَكْلِهِ فَحَرَامٌ أَكْلُهُ وَ الصِّنْفُ الثَّالِثُ جَمِیعُ صُنُوفِ الْبُقُولِ وَ النَّبَاتِ وَ كُلُّ شَیْ ءٍ تُنْبِتُ الْأَرْضُ مِنَ الْبُقُولِ كُلِّهَا مِمَّا فِیهِ مَنَافِعُ الْإِنْسَانِ وَ غِذَاؤُهُ فَحَلَالٌ أَكْلُهُ وَ مَا كَانَ مِنْ صُنُوفِ الْبُقُولِ مِمَّا فِیهِ الْمَضَرَّهُ عَلَی الْإِنْسَانِ فِی أَكْلِهِ نَظِیرُ بُقُولِ السُّمُومِ الْقَاتِلَهِ وَ نَظِیرُ الدِّفْلَی (۲) وَ غَیْرُ ذَلِكَ مِنْ صُنُوفِ السَّمِّ الْقَاتِلِ فَحَرَامٌ أَكْلُهُ وَ أَمَّا مَا یَحِلُّ أَكْلُهُ مِنْ لُحُومِ الْحَیَوَانِ فَلُحُومُ الْبَقَرِ وَ الْغَنَمِ وَ الْإِبِلِ وَ مَا یَحِلُّ مِنْ لُحُومِ الْوَحْشِ كُلُّ مَا لَیْسَ فِیهِ نَابٌ وَ لَا لَهُ مِخْلَبٌ وَ مَا یَحِلُّ مِنْ لُحُومِ الطَّیْرِ كُلُّ مَا كَانَتْ لَهُ قَانِصَهٌ فَحَلَالٌ أَكْلُهُ وَ مَا لَمْ یَكُنْ لَهُ قَانِصَهٌ فَحَرَامٌ أَكْلُهُ وَ لَا بَأْسَ بِأَكْلِ صُنُوفِ الْجَرَادِ

۱- ۱. و فی النافس أیضا اختلاف انه الخامس أو الرابع.

۲- ۲. الدفلی بکسر اوله مقصورا: نبت زهره اعتیادیا کالورد الأحمر و حمله کالخرنوب یقال له بالفارسیه: خرزهره.

وَ أَمَّا مَا يَجُوزُ أَكْلُهُ مِنَ الْبَيْضِ فَكَلَّ مَا اخْتَلَفَ طَرَفَاهُ فَحَلَالٌ أَكْلُهُ وَ مَا اسْتَوَى طَرَفَاهُ فَحَرَامٌ أَكْلُهُ وَ مَا يَجُوزُ أَكْلُهُ مِنْ صَيْدِ الْبَحْرِ مِنْ صُنُوفِ السَّمَكِ مَا كَانَ لَهُ قُشُورٌ فَحَلَالٌ أَكْلُهُ وَ مَا لَمْ يَكُنْ لَهُ قُشُورٌ فَحَرَامٌ أَكْلُهُ وَ مَا يَجُوزُ مِنَ الْأَشْرِبَهِ مِنْ جَمِيعِ صُنُوفِهَا فَمَا لَا يُغَيِّرُ الْعَقْلَ كَثِيرُهُ فَلَا بَأْسَ بِشُرْبِهِ وَ كُلُّ شَيْ ءٍ يُغَيِّرُ مِنْهَا الْعَقْلَ كَثِيرُهُ فَالْقَلِيلُ مِنْهُ حَرَامٌ (۱).

**[ترجمه]تحف العقول: در روایتی طولانی از امام صادق علیه السلام آمده است که ایشان فرمود: آنچه از زمین برمی آید و خوردن آنها بر آدمی حلال است سه دسته از خوراک هستند؛ نخست: همه دانه ها از گندم، جو، برنج، نخود و از قبیل این حبوبات و هر بخش از کنجد و غیر آن و از هر دانه هایی که جزء خوراک آدمی بوده و تقویت جسم و نیروی او می شود، به طور کلی حلال هستند، و هر چه به تن آدمی زیان برساند، خوردن آن حرام است مگر در حال ضرورت. دوم: هر میوه ای که از زمین به دست آمده و در شمار خوراک آدمی باشد که خوردن آنها سودمند و انرژی زا باشد، خوردنشان حلال، ولی اگر زیانی برساند، حرام است. سوم: هر نوع سبزی و گیاه که برای آدمی سودمند، و جزء خوراک است، حلال هستند و هر روییدنی که خوردن آن بر آدمی زیان آور باشد مانند گیاهان زهردار یا مثل خرزهره و روییدنی هایی از این قبیل که زهر کشنده ای دارند، خوردنشان حرام است.

اما آنچه از گوشت جانوران حلال است عبارتنداز: گوشت گاو، گوسفند و شتر. از جانوران وحشی هر کدام بی نیش و بی چنگال باشند، خوردن گوشت آنها حلال است. از پرنده ها هر کدام چینه دان داشته باشند، خوردن گوشت آنها حلال است و هر کدام که چینه دان ندارند، خوردن گوشت همه آنها حرام است. خوردن هر نوع ملخ اشکالی ندارد. اما آنچه از تخم حلال است عبارت است از تخمی که دو سویش با هم نابرابر باشد اما تخمی که دو سویش باهم برابر باشد، خوردنش حرام است. آنچه از شکار دریا حلال است، انواع ماهیانی می باشد که فلس دارند و آن دسته که فلس ندارند خوردنشان حرام است. اما نوشیدنی هایی که مقدار زیاد آنها عقل را دگرگون نکند نوشیدن آنها اشکالی ندارد و آن دسته از نوشیدنی ها که مقدار زیاد آنها عقل را دگرگون کند، مقدار اندکشان نیز حرام است. - . تحف العقول : ۳۳۷ - ۳۳۸ -

**[ترجمه]

بیان

جمع السماسم إما باعتبار أنواعها من البری و البستانی أو باعتبار معانیه علی المجاز أو باعتبار إطلاقها علی ما یشبهها من الحبوب الصغار توسعا.

قال الفیروزآبادی السمسم بالکسر حب الحل و البری منه یعرف بخلبهنک و الجُلْجُلان و حبه و قال الدِّفل بالکسر و کذکری نبت مر فارسیه خرزهره (۲)

قتال زهره کالورد الأحمر و حمله کالخُرنُوب نافع للجَرَب و الحِکَّه طَلاء و لوجع الرکبه و الظهر ضمادا و لطرد البراغیث و الأرض (۳)

رَشّاً بطبیخه و لإزاله البرص طلاء بلُبه اثنتی عشره مره بعد الإنقاء.

**[ترجمه]جمع آمدن سماسم یا به اعتبار انواع آن مانند بری و بستانی بوده یا به اعتبار معانی مجازی آن و یا به اعتبار اطلاق آنچه بدان شباهت دارد مانند دانه های ریز.

فیروزآبادی می گوید: سِمسِم، کنجد بستانی و دشتی که به خلبهنگ و جلجلان و دانه آن مشهور است. همچنین می گوید: دِفل و دفلی بر وزن ذکری، گیاهی کشنده است که به فارسی آن را خرزهره نامند که گل آن چون گل سرخ است و چون خرنوب مالیدن بارَش، برای کچلی و خارش و برای درد زانو و پشت ضمادش سودمند است و برای راندن کک و موریانه آب پخته آن را بپاشند. دوازده بار مالیدن مغز این گیاه برای از بین بردن [آثار]پیسی بعد از خوب شدن، سودمند است.

**[ترجمه]

«۲۱»

الْمَحَاسِنُ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سُلَيْمَانَ (۴) قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام عَنِ الْجُبُنِّ فَقَالَ لَقَدْ سَأَلْتَنِی عَنْ طَعَامٍ يُعْجِبُنِی ثُمَّ أَعْطَى الْغُلَامَ دَرَاهِمَ (۵) فَقَالَ يَا غُلَامُ ابْتَعْ لِی جُبُنّاً وَ دَعَا بِالْغَدَاءِ فَتَغَدَّيْنَا مَعَهُ وَ أُتِيَ بِالْجُبُنِّ فَقَالَ كُلْ (۶) فَلَمَّا فَرَغَ مِنَ الْغَدَاءِ قُلْتُ مَا تَقُولُ فِی الْجُبُنِّ قَالَ أَ وَ لَمْ تَرَنِی أَكَلْتُهُ قُلْتُ بَلَى

۱- ۱. تحف العقول: ۳۳۷ و ۳۳۸.

۲- ۲. فی المخطوطه: یقال بفارسیه: خرزهره.

۳- ۳. الأرض جمع الأرضه: دویبه تأکل الخشب.

۴- ۴. فی المصدر: ابن محبوب عن عبد اللّه بن سنان عن عبد اللّه بن سلیمان.

۵- ۵. فی الکافی: درهما.

۶- ۶. الکافی: فاتی بالجبن فأکل و أکلنا معه فلما فرغنا.

وَ لَكِنِّي أَحِبُّ أَنْ أَسْمَعَهُ مِنْكَ فَقَالَ سَأُخْبِرُكَ عَنِ الْجُبُنِّ وَ غَيْرِهِ كُلُّ مَا يَكُونُ فِيهِ حَلَالٌ وَ حَرَامٌ فَهُوَ لَكَ حَلَالٌ حَتَّى تَعْرِفَ الْحَرَامَ بِعَيْنِهِ فَتَدَعَهُ (۱).

الكافي، عن محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد بن عيسى عن ابن محبوب: مثله (۲).

**[ترجمه]محاسن: عبدالله بن سليمان نقل مى كند: از امام باقر عليه السلام در باره پنير پرسيدم. ايشان فرمود: از خوراكى پرسيدى كه از آن خوشم مى آيد. آنگاه چند درهم به غلامى داده و فرمود: برايم پنير بخر. سپس حضرت غذا خواستند و ما به همراه ايشان غذا خورديم و پنير را آوردند. حضرت فرمود: بخور. چون از غذا فارغ شديم گفتم: درباره پنير چه مى فرماييد؟ فرمود: نديدى من آن را خوردم؟ گفتم: چرا، ولى مى خواهم از زبان شما بشنوم. فرمود: من به تو از پنير و غير آن خبر دهم. هر آنچه در آن حلال و حرام است برايت حلال است تا اينكه حرام را به عينه بشناسى و آن را كنار بگذارى. - . محاسن : ۴۹۵ -

در كافى حديث مزبور آمده است. - . كافى ۶: ۳۳۹ -

**[ترجمه]

بيان

فى القاموس الجبن بالضم و بضمتين و كعتل معروف انتهى و الظاهر أن السؤال عن الجبن لأن العامه كانوا يتنزهون عنه لاحتمال أن تكون الإنفحه التى يأخذون منها الجبن مأخوذه من ميته و الإنفحه عندنا من المستثنيات من الميته فيمكن أن يكون جوابه عليه السلام على سبيل التنزل أى لو كانت الإنفحه بحكم الميته لكان يجوز لنا أكل الجبن لعدم العلم باتخاذه منها فكيف و هى لا يجرى فيها حكم الميته أو باعتبار نجاستها قبل الغسل على القول بها أو باعتبار أن المجوس كانوا يعملونها غالبا كما يظهر من بعض الأخبار.

و قال فى النهايه فى حديث ابن الحنفيه كل الجبن عرضا أى اشتره ممن وجدته و لا تسأل عمن عمله من مسلم أو غيره مأخوذ من عرض الشى ء أى ناحيته (۳).

**[ترجمه]در قاموس جُبُن، با ضمه و دو ضمه بر وزن عتل، معروف است. پايان. ظاهرا پرسش از پنير براى آن بوده كه عامه از خوردن آن كناره گيرى مى كردند. به اين احتمال كه مايه پنير از مردار گرفته مى شود. مايه پنير نزد ما از اعضاى نجس مردار مستثنى شده است و چه بسا كه جواب امام بر پايه چشم پوشى از آن بوده است. يعنى حتى اگر مايه پنير در حكم مردار بود، خوردن پنير بر ما رواست، به اين دليل كه علم نداريم از آن گرفته شده است. چه رسد به اينكه حكم مردار در آن جارى نيست

يا به اعتبار نجاستش قبل از شستن آن - بنا بر قول به آن - و يا براى آنكه غالباً مايه پنير از گبرها گرفته مى شد - چنانچه از برخى اخبار برمى آيد - عامه از آن اجتناب مى كردند.

در النهـایه ذیـل حـدیث ابن حنفیه آمـده است: «پنیر هر جـا در معرض فروش دیـدی، بخور» یعنی از هر دستی بخر و نپرس که مسلمان آن را ساخته یا دیگری؟. از «عرض الشیء» به معنای کنار آن گرفته شده است. - . نهایه ۳: ۹۳ -

**[ترجمه]

«۲۲»

الْمَحَاسِنُ، عَنْ أَبِیهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِی الْجَارُودِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام عَنِ الْجُبُنِّ وَ قُلْتُ لَهُ أَخْبِرْنِی مَنْ رَأَی أَنَّهُ یُجْعَلُ فِیهِ الْمَیْتَهُ فَقَالَ مِنْ أَجْلِ (۴) مَكَانٍ وَاحِدٍ یُجْعَلُ فِیهِ الْمَیْتَهُ حُرِّمَ فِی جَمِیعِ الْأَرَضِینَ إِذَا عَلِمْتَ أَنَّهُ مَیْتَهٌ فَلَا تَأْكُلْهُ وَ إِنْ لَمْ تَعْلَمْ فَاشْتَرِ وَ كُلْ (۵)

وَ اللَّهِ إِنِّی لَأَعْتَرِضُ السُّوقَ فَأَشْتَرِی بِهَا اللَّحْمَ وَ السَّمْنَ وَ الْجُبُنَّ وَ اللَّهِ مَا أَظُنُّ كُلَّهُمْ یُسَمُّونَ هَذِهِ الْبَرْبَرُ وَ هَذِهِ السُّودَانُ (۶).

۱- ۱. المحاسن: ۴۹۵.

۲- ۲. فروع الکافی ۶: ۳۳۹ و فیه: ابن محبوب عن عبد اللّه بن سنان عن عبد اللّه بن سلیمان.

۳- ۳. النهایه ۳: ۹۳.

۴- ۴. فی المصدر: أ من اجل.

۵- ۵. فی المصدر: فاشتر و بع و کل.

۶- ۶. المحاسن: ۹۴۵.

**[ترجمه]محاسن: ابو جارود نقل می کند: از امام باقر علیه السلام در باره پنیر پرسیده و گفتم کسی به من خبر داده که دیده در آن مردار نهادند. حضرت فرمود: برای اینکه در یک جا مردار در آن نهند در همه روی زمین حرام شود؟! چون دانستی در آن مردار است، آن را نخور و اگر ندانی بخر و بخور. به خدا من به بازار وارد شده و از آنجا گوشت، روغن و پنیر بخرم و گمان ندارم همه آنها نام خدا را در کشتن ذبیحه برده باشند. اینان بربرند و اینان سودانی. - . محاسن : ۹۴۵ -

**[ترجمه]

تبیین

اعتراض السوق أن یأتیه و یشتری من أی بایع کان من غیر تفحص و سؤال قال الجوهری و خرجوا یضربون الناس عن عرض أی عن شق و ناحیه کیفما اتفق لا یبالون من ضربوا و قال محمد بن الحنفیه کل الجبن عرضا قال الأصمعی یعنی اعترضه (۱) و اشتره ممن وجدته و لا تسأل عن عمله (۲) أ من عمل أهل الکتاب أم عمل المجوس و یقال استعرض العرب أی سل من شئت منهم.

و فی القاموس بربر جیل و الجمع البرابره و هم أمه بالمغرب و أمه أخری بین الحبوش و الزنج یقطعون مذاکیر الرجال و یجعلونها مهور نسائهم انتهی. ثم إن الخبر یدل علی جواز شراء اللحوم و أمثالها من سوق المسلمین و مرجوحیه التفحص و السؤال و قال المحقق رحمه الله و غیره ما یباع فی أسواق المسلمین من الذبائح و اللحوم یجوز شراؤه و لا یلزم الفحص عن حاله. و قال فی المسالک لا فرق فی ذلک بین ما یوجد بید رجل معلوم الإسلام و مجهوله و لا فی المسلم بین کونه ممن یستحل ذبیحه الکتابی و غیره علی أصح القولین عملا بعموم النصوص و الفتاوی و مستند الحکم أخبار کثیره و مثله ما یوجد بأیدیهم من الجلود و اعتبر فی التحریر کون المسلم ممن لا یستحل ذبائح أهل الکتاب و هو ضعیف جدا لأن جمیع المخالفین یستحلون ذبائحهم فیلزم علی هذا أن لا یجوز أخذه من المخالفین مطلقا و الأخبار ناطقه بخلافه و اعلم أنه لیس فی کلام الأصحاب ما یعرف به سوق الإسلام من غیره فکان الرجوع فیه إلی العرف

وَ فِی مُوَثَّقِهِ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنِ الْکَاظِمِ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: لَا بَأْسَ بِالْفَرْوِ الْیَمَانِیِّ وَ فِیمَا صُنِعَ فِی أَرْضِ الْإِسْلَامِ قُلْتُ لَهُ وَ إِنْ کَانَ فِیهَا غَیْرُ أَهْلِ الْإِسْلَامِ قَالَ إِذَا کَانَ الْغَالِبَ عَلَیْهَا الْمُسْلِمُونَ فَلَا بَأْسَ.

و علی هذا ینبغی أن یکون العمل و هو غیر مناف للعرف أیضا فیتمیز سوق الإسلام بأغلبیه المسلمین فیه سواء کان حاکمهم مسلما و حکمه نافذا أم لا عملا

۱- ۱. فی المخطوطه: اعرضه.

۲- ۲. و لعله تصحیف: من عمله.

بالعموم و كما يجوز شراء اللحم و الجلد من سوق الإسلام لا يلزم البحث عنه هل ذابحه مسلم أم لا و أنه هل سمى و استقبل بذبيحته القبله أم لا و لا يستحب و لو قيل بالكراهه كان وجها للنهى عنه فى الخبر الذى أقل مراتبه الكراهه و فى الدروس اقتصر على نفى الاستحباب.

**[ترجمه]اعتراض السوق: رفتن به بازار و از هر فروشنده ای و بدون پرس و جو خریدن. جوهری می گوید: خرجوا يضربون الناس عن عرض: يعنی آنها خارج شده و مردم را از هر طرف و ناحيه ای هر طور كه می‌شد می‌زدند و اهميت نمی‌دادند چه كسی را می‌زنند. محمد بن حنفيه می گويد: كل الجبن عرضا، بنا به گفته اصمعی، يعنی آن را از هر كسی ديدی بخر و از كار او مپرس يا مپرس كه از اهل كتاب است يا مجوس. گويند: استعرض العرب، هر كدام از آنها كه خواستی بپرس .

در قاموس آمده است: بربر، نسلی از انسان‌هاست. جمع اين كلمه برابره می باشد كه گروهی در مغرب و گروهی ديگر در ميان حبشی ها و زنگی ها هستند كه آلت مردان را ببرند و آن را مهر زنان خود كنند. پايان.

اين روايت دلالت دارد كه جايز است خريد گوشت و مانندش از بازار مسلمانان و بررسی و پرسش بد است. محقق و ديگران گفته اند: آنچه در بازار مسلمانان فروخته شود از ذبيحه و گوشت، خريد آن رواست و بررسی از آن لازم نيست. در مسالك آمده: در اين باره فرقی نيست كه از دست كسی كه مسلمان بودنشان معلوم است بخرد يا كسی كه مسلمان بودنش معلوم نيست و و يا در صورت مسلمان بودن فرقی نيست كه ذبيحه اهل كتاب را حلال دانند يا نه، بنا بر قول درست تر، برای عموم نصوص و فتاوی. مستند اين حكم، اخبار زيادی است و مانند آن است پوست هايی كه در دست آنها است.

در تحرير شرط كرده كه مسلمان، از كسانی باشد كه ذبيحه اهل كتاب را حلال ندانند. اين نظر جدّاً سست است؛ زيرا همه مخالفان، ذبيحه اهل كتاب را حلال دانند. بنابراين، بايد گرفتن آن(گوشت و روغن و...) از مخالفان به طور مطلق روا نباشد و اين خلاف اخبار است.

بدان كه در سخن فقهاء معياری برای بازار مسلمانان بيان نشده و بايد در آن به عرف رجوع كرد.

در موثقه اسحاق بن عمار از امام كاظم عليه السّلام نقل است: پوستين يمانی و هر چه در سرزمين اسلام ساخته شود، اشكالی ندارد. به ايشان گفتم: هرچند آن از غير مسلمان باشد؟ فرمود: اگر غالب آنها مسلمان باشند، اشكالی ندارد.

عمل به اين روايت پسنديده است و منافی عرف هم نيست پس بازار اسلام به غلبه مسلمانان آن سرزمين تشخيص داده شود خواه حكمران آنها مسلمان و نافذ الحكم باشد خواه نه، به دليل عموم روايت. چنانچه خريد گوشت و پوست را از بازار اسلام جايز دانسته و لزومی ندارد كه بررسی شود آيا ذبح كننده آن مسلمان بوده يا نه و از اينكه بسم اللّه گفته و رو به قبله سر بريده يا نه، و بررسی در اين باره مستحب هم نيست و اگر گفته شود مكروه است، وجهی دارد زيرا در روايتی از آن نهی شده و كمترين مرتبه نهی كراهت است و در دروس به نفی استحباب بسنده كرده است.

**[ترجمه]

«۲۳»

الْمَحَاسِنُ، عَنْ أَبِيهِ عَنْ صَفْوَانَ عَنْ مَنْصُورِ بْنِ حَازِمٍ عَنْ بَكْرِ بْنِ حَبِيبٍ قَالَ: سُئِلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنِ الْجُبُنِّ وَ أَنَّهُ تُوضَعُ فِيهِ الْإِنْفَحَهُ مِنَ الْمَيْتَهِ(۱) قَالَ لَا يَصْلُحُ ثُمَّ أَرْسَلَ بِدِرْهَمٍ قَالَ (۲) اشْتَرِ مِنْ رَجُلٍ مُسْلِمٍ وَ لَا تَسْأَلْهُ عَنْ شَيْ ءٍ(۳).

**[ترجمه]محاسن: از امام صادق علیه السلام در باره پنیر پرسیدند که مایه آن از مردار است. فرمود: شایسته نیست. سپس غلامی را با درهمی فرستاده و فرمود: از یک مسلمانی آن را بخر و چیزی از او مپرس. -. محاسن : ۴۹۶ -

**[ترجمه]

«۲۴»

وَ مِنْهُ، عَنِ الْيَقْطِينِيِّ عَنْ صَفْوَانَ عَنْ مُعَاوِيَهَ(۴) عَنْ رَجُلٍ مِنْ أَصْحَابِنَا قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام فَسَأَلَهُ رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنِ الْجُبُنِّ فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام إِنَّهُ لَطَعَامٌ يُعْجِبُنِي فَسَأُخْبِرُكَ عَنِ الْجُبُنِّ وَ غَيْرِهِ كُلُّ شَيْ ءٍ فِيهِ الْحَلَالُ وَ الْحَرَامُ فَهُوَ لَكَ حَلَالٌ حَتَّى تَعْرِفَ الْحَرَامَ فَتَدَعَهُ بِعَيْنِهِ (۵).

**[ترجمه]محاسن: مردی نقل می کند: نزد امام باقر علیه السّلام بودم و یکی از یاران ما از حضرت در باره پنیر پرسید. فرمود: من از آن خوراکی خوشم می آید و من تو را از پنیر و جز آن خبر دهم. هر چه حلال و حرام دارد برای تو حلال است تا زمانی که حرام بودن آن را به عینه بشناسی و آن را کنار بگذاری. -. محاسن : ۴۹۶ -

**[ترجمه]

«۲۵»

السَّرَائِرُ، نَقْلًا مِنْ كِتَابِ الْمَشْيَخَهِ لِابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ عَنْ ضُرَيْسٍ الْكُنَاسِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام عَنِ السَّمْنِ وَ الْجُبُنِّ نَجِدُهُ فِي أَرْضِ الْمُشْرِكِينَ فِي الرُّومِ أَ نَأْكُلُهُ قَالَ فَقَالَ أَمَّا مَا عَلِمْتَ أَنَّهُ قَدْ خَالَطَهُ الْحَرَامَ فَلَا تَأْكُلْهُ وَ أَمَّا مَا لَمْ تَعْلَمْ فَكُلْهُ حَتَّى تَعْلَمَ أَنَّهُ حَرَامٌ (۶).

**[ترجمه]سرائر: ضُریس کُناسی نقل می کند: از امام باقر علیه السّلام در باره پنیر و روغن پرسیدم که اگر آن را در سرزمین مشرکان روم یافتیم، آن را بخوریم؟ فرمود: هر چه را بدانی با حرام آمیخته آن را نخور و آنچه را ندانی بخور، مگر اینکه بدانی حرام است. -. السرائر -

**[ترجمه]

«۲۶»

وَ مِنْهُ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ:

۱- ۱. فی المحاسن: و انه یصنع فیه الانفحه قال:

۲- ۲. فی المصدر: فقال.

۳- ۳. المحاسن: ۴۹۶.

۴- ۴. فی المصدر: عن معاویه بن عمار.

۵- ۵. المحاسن: ۴۹۶.

۶- ۶. السرائر:

كُلَّ شَيْ ءٍ يَكُونُ فِيهِ حَرَامٌ وَ حَلَالٌ فَهُوَ لَکَ حَلَالٌ أَبَداً حَتَّى تَعْرِفَ مِنْهُ الْحَرَامَ بِعَيْنِهِ فَدَعْهُ (۱).

**[ترجمه]سرائر: امام باقر علیه السلام فرمود: هر چه حرام و حلال دارد بر تو همیشه حلال است، تا زمانی که خود حرام آن را به عینه بشناسی و کنار بگذاری. - . السرائر -

**[ترجمه]

«۲۷»

تَفْسِيرُ الْإِمَامِ علیه السلام، قَالَ علیه السلام: قَالَ اللَّهُ تَعَالَى يا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ مِنْ ثِمَارِهَا وَ أَطْعِمَتِهَا حَلالًا طَيِّباً لَكُمْ إِذَا أَطَعْتُمْ رَبَّكُمْ فِي تَعْظِيمِ مَنْ عَظَّمَهُ وَ الِاسْتِخْفَافِ بِمَنْ أَهَانَهُ وَ صَغَّرَهُ (۲).

**[ترجمه]تفسیر الإمام: فرمود: خداوند می فرماید: «يا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ» - . بقره / ۱۶۸ - یعنی از میوه و خوراکی های زمین«حَلالًا طَيِّباً» حلال و پاکیزه است بر شما که پروردگارتان را فرمانبردار شدید در بزرگداشت هر کسی که او را بزرگش داشته و سبک شمردن هر کسی که به او اهانت کرده و او را کوچک نموده است. - . تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام : ۲۶۵ -

**[ترجمه]

«۲۸»

وَ مِنْهُ، قَالَ الْإِمَامُ علیه السلام: قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَ يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا بِتَوْحِيدِ اللَّهِ وَ نُبُوَّةِ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ إِمَامَةِ عَلِيٍّ وَلِيِّ اللَّهِ كُلُوا مِنْ طَيِّباتِ ما رَزَقْناكُمْ وَ اشْكُرُوا لِلَّهِ عَلَى مَا رَزَقَكُمْ مِنْهَا بِالْمُقَامِ عَلَى وَلَايَةِ مُحَمَّدٍ وَ عَلِيٍّ لِيَقِيَكُمُ اللَّهُ بِذَلِكَ شُرُورَ الشَّيَاطِينِ الْمُتَمَرِّدَةِ عَلَى رَبِّهِ عَزَّ وَ جَلَ (۳).

**[ترجمه]تفسیر الإمام: فرمود: خداوند می فرماید «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» - . بقره / ۱۷۲ - یعنی به توحید خداوند و نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و امامت علی علیه السلام که ولی خداست، «كُلُوا مِنْ طَيِّباتِ ما رَزَقْناكُمْ وَ اشْكُرُوا لِلَّهِ» - . بقره / ۱۷۲ - از آنچه که خداوند نصیب شما کرده به سبب ماندن در ولایت محمد صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین علیه السلام تا بدین وسیله خداوند شما را از شر شیاطین رانده شده از مقام ربوبی حفظ کند. - . تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام : ۲۶۶ -

**[ترجمه]

«۲۹»

الْكَافِي، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ

علیه السلام فِی حَدِیثٍ طَوِیلٍ (۴) قَالَ: سَأُخْبِرُکَ عَنِ الْجُبُنِّ وَ غَیْرِهِ کُلُّ مَا کَانَ فِیهِ حَلَالٌ وَ حَرَامٌ فَهُوَ لَکَ حَلَالٌ حَتَّی تَعْرِفَ الْحَرَامَ بِعَیْنِهِ فَتَدَعَهُ (۵).

**[ترجمه]کافی: امام باقر علیه السلام در روایتی طولانیفرمود: تو را از پنیر و غیر آن آگاه می سازم. هر چه حرام و حلال دارد بر تو همیشه حلال است تا زمانی که خود حرامِ آن را به عینه بشناسی و کنار بگذاری. - . کافی ۶: ۳۳۹ -

**[ترجمه]

«۳۰»

وَ مِنْهُ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْکُوفِیِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ النَّهْدِیِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْوَلِیدِ عَنْ أَبَانِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سُلَیْمَانَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام: فِی الْجُبُنِّ قَالَ کُلُّ شَیْ ءٍ لَکَ حَلَالٌ حَتَّی یَجِیئَکَ شَاهِدَانِ یَشْهَدَانِ عِنْدَکَ أَنَّ فِیهِ مَیْتَةً(۶).

**[ترجمه]کافی: امام صادق علیه السلام در باره پنیر فرمود: هر چیزی بر تو حلال است تا اینکه دو شاهدی بر تو شهادت دهند که در آن مردار است. - . کافی ۶: ۳۳۹ -

**[ترجمه]

بیان

یدل علی أن أمثال هذه من قبیل ما تقبل فیه الشهاده لا الروایه و قد اختلف الأصحاب فیه.

ص: ۱۵۶

۱- ۱. السرائر:

۲- ۲. التفسیر المنسوب الی الامام العسکریّ علیه السلام: ۲۶۵ فی ط.

۳- ۳. التفسیر المنسوب الی الامام العسکریّ علیه السلام : ۲۶۶.

۴- ۴. تقدم الحدیث بتمامه عنه و عن المحاسن تحت الرقم ۲۱.

۵- ۵. فروع الکافی ۶: ۳۳۹.

۶- ۶. فروع الکافی ۶: ۳۳۹.

**[ترجمه]روایاتی از این قبیل بر این امر دلالت می کنند که در این باره شهادت مورد قبول است نه روایت. در باره این مسئله میان اصحاب اختلاف هست.

**[ترجمه]

«۳۱»

الشِّهَابُ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: إِنَّ مُحَرِّمَ الْحَلَالِ كَمُحِلِّ الْحَرَامِ (۱).

**[ترجمه]شهاب: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: حرام کننده حلال، چون حلال کننده حرام است.

**[ترجمه]

الضوء

فائده الحديث الأمر بالانتهاء إلى ما حده الله في التحليل و التحريم و إعلام أن من حرم الحلال عوقب معاقبه من حلل الحرام و الراوي ابن عمر(۲).

**[ترجمه]فائده حدیث این است که باید به آنچه خدا در باره حلال و حرام مقرر کرده، پایبند بود. و اینکه حرام کننده حلال همچون حلال کننده حرام عقوبت می‌شود. راوی حدیث ابن عمر است.

**[ترجمه]

«۳۲»

الْمَحَاسِنُ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ وَ إِسْمَاعِيلَ الْجُعْفِيِّ وَ عِدَّةٍ قَالُوا سَمِعْنَا أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام يَقُولُ: التَّقِيَّةُ فِي كُلِّ شَيْ ءٍ وَ كُلُّ شَيْ ءٍ اضْطُرَّ إِلَيْهِ ابْنُ آدَمَ فَقَدْ أَحَلَّهُ اللَّهُ لَهُ (۳).

**[ترجمه]محاسن: امام باقر علیه السلام فرمود: تقیه در هر چیز است و هر چه آدمیزاد بدان ناچار شود، البته خدا آن را برایش حلال نموده است. -. محاسن : ۲۵۹ -

**[ترجمه]

«۳۳»

الْعَيَّاشِيُّ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام يَقُولُ: الْمُضْطَرُّ لَا يَشْرَبُ الْخَمْرَ لِأَنَّهَا لَا تَزِيدُهُ إِلَّا شَرّاً فَإِنْ شَرِبَهَا قَتَلَتْهُ فَلَا تَشْرَبَنَّ مِنْهَا قَطْرَةً(۴).

الْعِلَلُ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ حَاتِمٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عُمَرَ عَنْ عَلِیِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ زِیَادٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْفَضْلِ (۵)

عَنْ یُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَبِی حَمْزَهَ عَنْ أَبِی بَصِیرٍ: مِثْلَهُ وَ فِیهِ وَ لِأَنَّهُ إِنْ شَرِبَهَا قَتَلَتْهُ فَلَا یَشْرَبْ مِنْهُ قَطْرَهً(۶).

**[ترجمه]عیاشی: امام صادق علیه السلام فرمود: شخص ناچار نباید خمر بنوشد، چرا که آن برایش جز بدی ندارد و اگر آن را بنوشد، او را بکشد. پس مبادا قطره ای از آن بنوشد. -. تفسیر العیّاشیّ ۱ : ۷۴ -

علل: شبیه روایت بالا را نقل می کند و در آن آمده: اگر آن را بنوشد، او را می کشد. پس قطره ای از آن ننوشد. -. علل الشرائع ۲: ۱۵۴ -

**[ترجمه]

«۳۴»

وَ رُوِیَ: لَا تَزِیدُهُ إِلَّا عَطَشاً(۷).

ثم قال الصدوق رحمه الله جاء هذا الحدیث هکذا کما أوردته و شرب الخمر فی حال الاضطرار مباح مطلق مثل المیته و الدم و لحم الخنزیر و إنما أوردته لما فیه من العله و لا قوه إلا بالله (۸).

**[ترجمه]روایت است که جز بر تشنگی او نیفزاید. -. علل الشرائع ۲: ۱۵۴ -

سپس شیخ صدوق رحمه الله می گوید: این روایت چنانچه آوردم، نقل شده است و شرب خمر در حالت ناچاری مانند مردار، خون و گوشت خوک مطلقا مباح است. این حدیث را از آن رو آوردم که در آن علتی ذکر شده است. و لا قوه إلّا باللّه. -. علل الشرائع ۲: ۱۵۴ -

**[ترجمه]

«۳۵»

الْعَیَّاشِیُّ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام: فِی قَوْلِهِ فَمَنِ اضْطُرَّ غَیْرَ باغٍ وَ لا عادٍ قَالَ الْبَاغِی طَالِبُ الصَّیْدِ وَ الْعَادِی السَّارِقُ لَیْسَ لَهُمَا أَنْ یُقَصِّرَا

ص: ۱۵۷

۱- ۱. الشهاب: لیست نسخته عندی موجوده.

۲- ۲. الضوء لیست نسخته عندی موجوده.

۳- ۳. المحاسن: ۲۵۹.

۴- ۴. تفسير العيّاشىّ ج ۱ ص ۷۴.

۵- ۵. فى المصدر أحمد بن الفضل المعروف بأبى عمر(و) طيبه.

۶- ۶. علل الشرائع ۲: ۱۵۴.

۷- ۷. علل الشرائع ۲: ۱۵۴.

۸- ۸. علل الشرائع ۲: ۱۵۴.

مِنَ الصَّلَاهِ وَ لَیْسَ لَهُمَا إِذَا اضْطُرَّا إِلَی الْمَیْتَهِ أَنْ یَأْکُلَاهَا وَ لَا یَحِلَّ لَهُمَا مَا یَحِلَّ لِلنَّاسِ إِذَا اضْطُرُّوا(۱).

**[ترجمه]عیاشی: امام صادق علیه السلام در باره آیه «فَمَنِ اضْطُرَّ غَیْرَ باغٍ وَ لا عادٍ» - . بقره / ۱۷۳ - فرمود: منظور از باغی، کسی است که دنبال شکار می رود و منظور از عادی، دزد است که این دو نمی توانند نماز را شکسته بخوانند، و نمی توانند اگر به مردار مضطر شدند از آن بخورند و آنچه در ناچاری برای مردم حلال است، بر آنها حلال نیست. - . تفسیر العیّاشیّ ۱ : ۷۵ -

**[ترجمه]

«۳۶»

تَفْسِیرُ الْإِمَامِ، قَالَ علیه السلام: قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَ إِنَّما حَرَّمَ عَلَیْکُمُ الْمَیْتَهَ الَّتِی مَاتَتْ حَتْفَ أَنْفِهَا بِلَا ذَبَاحهٍ مِنْ حَیْثُ أَذِنَ اللَّهُ فِیهَا وَ الدَّمَ وَ لَحْمَ الْخِنْزِیرِ أَنْ یَأْکُلُوهُ وَ ما أُهِلَّ بِهِ لِغَیْرِ اللَّهِ مَا ذُکِرَ اسْمُ غَیْرِ اللَّهِ عَلَیْهِ مِنَ الذَّبَائِحِ وَ هِیَ الَّتِی یَتَقَرَّبُ بِهَا الْکُفَّارُ بِأَسَامِی أَنْدَادِهِمُ الَّتِی اتَّخَذُوهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ ثُمَّ قَالَ عَزَّ وَ جَلَ فَمَنِ اضْطُرَّ إِلَی شَیْ ءٍ مِنْ هَذِهِ الْمُحَرَّمَاتِ غَیْرَ باغٍ وَ هُوَ غَیْرُ بَاغٍ عِنْدَ ضَرُورَتِهِ عَلَی إِمَامِ هُدًی وَ لا عادٍ وَ لَا مُعْتَدٍ قَوَّالٍ بِالْبَاطِلِ فِی نُبُوَّهِ مَنْ لَیْسَ بِنَبِیٍّ وَ لَا إِمَامَهِ مَنْ لَیْسَ بِإِمَامٍ فَلا إِثْمَ عَلَیْهِ فِی تَنَاوُلِ هَذِهِ الْأَشْیَاءِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ سَتَّارٌ لِعُیُوبِکُمْ أَیُّهَا الْمُؤْمِنُونَ رَحِیمٌ بِکُمْ حِینَ أَبَاحَ لَکُمْ فِی الضَّرُورَهِ مَا حَرَّمَهُ فِی الرَّخَاءِ(۲).

**[ترجمه]تفسیر الإمام: فرمود: خداوند عزّو جلّ می فرماید: «إِنَّما حَرَّمَ عَلَیْکُمُ الْمَیْتَهَ» - . بقره / ۱۷۳ - حیوانی که جانش درآمده بدون ذبح شرعی، «وَ الدَّمَ وَ لَحْمَ الْخِنْزِیرِ» که بخورند آن را، «وَ ما أُهِلَّ بِهِ لِغَیْرِ اللَّهِ» آنچه جز نام خدا در ذبح آن برده شده باشد و آن قربانی کفار است به نام بت هایشان در برابر خدا، «فَمَنِ اضْطُرَّ» به مقداری از این محرمات «غَیْرَ باغٍ» کسی که به امام حق نشوریده در ناچاری قرار گیرد «وَ لا عادٍ» تجاوزکار و پیرو عقیده باطل در نبوت کسی که پیغمبر نیست یا امامت کسی که امام بر حق نیست، نباشد «فَلا إِثْمَ عَلَیْهِ» در خوردن این موارد، «إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ» پوشاننده عیب های شما ای مومنان! «رَحِیمٌ» که در حال ضرورت برایتان مباح کرده آنچه را که در حال خوشی و فراوانی حرام نموده است. - . تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام : ۲۶۸ -

**[ترجمه]

تبیین

و تفضیل اعلم أنه لا خلاف فی الجمله فی أن تحریم تناول المحرمات مختص بحال الاختیار و مع الضروره یسوغ التناول (۳) إلا للباغی و العادی و قد مضت الأقوال فیهما فی تفسیر الآیه و اختلف الأصحاب أیضا فیهما فقیل الباغی الخارج علی إمام زمانه و العادی الذی یقطع الطریق و قیل الباغی الآخذ عن مضطر مثله بأن یکون لمضطر آخر شی ء لسد رمقه فیأخذه منه و ذلک غیر جائز بل یترک نفسه حتی یموت و لا یمیت الغیر و العادی الذی یتجاوز مقدار الضروره قیل الباغی الطالب للمیته أو الطالب للذه و العادی الذی یتجاوز مقدار الشبع

۱- ۱. تفسیر العیّاشیّ ج ۱ ص ۷۵.

۲- ۲. التفسیر المنسوب الی الامام العسکریّ علیه السلام : ۲۶۸.

۳- ۳. بل الظاهر من روایه لزوم ذلک، و الروایه: ذکرها الصدوق فی الفقیه ۳: ۲۱۸ و کان المناسب أن یذکرها المصنّف فی الباب و لعله غفل عنها و هی: قال الصادق علیه السلام : من اضطر الی المیته و الدم و لحم الخنزیر فلم یأکل شیئا من ذلک حتّی یموت فهو کافر. و هذا فی نوادر الحکمه لمحمّد بن أحمد بن یحیی بن عمران الأشعریّ.

و قد عرفت ما ورد فی الأخبار من تفسیرهما و الاضطرار یحصل بخوف التلف و هل یشترط فیه الظن أو یکفی مجرد الخوف فیه إشکال و ألحق الأکثر بخوف التلف خوف المرض الذی لیس بیسیر و کذا زیادته أو طوله و کذا خوف العجز بترک التناول عن المشی الضروری أو مصاحبه الرفقه الضروریه حیث یخاف بالتخلف عنهم علی نفسه أو عرضه و کذا الخوف علی من معه و ربما یلحق بها الخوف علی تلف المال علی بعض الوجوه لحصول معنی الاضطرار فی هذه الصوره و قال الشیخ فی النهایه لا یجوز أن یأکل المیته إلا إذا خاف تلف النفس فإن خاف ذلک أکل ما یمسک به الرمق و لا یمتلئ منه و وافقه جماعه من الأصحاب و لا یجب الامتناع إلی أن یشرف علی الموت فإن التناول حینئذ لا ینفع و لا یختص جواز تناول المحرم فی حال الاضطرار بنوع منه لکن بعض المحرمات مقدم علی بعض کما سیأتی و لا ریب و لا خلاف فی أن المضطر یجوز له أن یتناول قدر سد الرمق یعنی ما یحفظ نفسه عن الهلاک و لا یجوز له أن یزید علی الشبع اتفاقا و هل یجوز له أن یزید عن سد الرمق إلی الشبع ظاهر الأکثر العدم و هو حسن إن اندفعت به الحاجه أما لو دعت الضروره إلی الشبع کما لو کان فی بادیه و خاف أن لا یقوی علی قطعها لو لم یشبع أو احتاج إلی المشی أو العدو و توقف علی الشبع جاز تناول ما دعت الضروره إلیه و یجوز التزود منه إذا خاف عدم الوصول إلی الحلال ثم هل التناول فی موضع الضروره علی وجه الوجوب أو علی سبیل الرخصه فله التنزه عنه الأقرب الأول لأن ترکه یوجب إعانته علی نفسه و قد نهی عنه فی الکتاب و السنه(۱) و إذا تمکن المضطر من أخذ مال الغیر فإن کان الغیر محتاجا مثله فلا یجوز الأخذ عنه ظلما و هو أحد معانی الباغی کما سبق و یحتمل عدم جواز الأخذ عنه مطلقا

لأنه یوجب هلاکه فهو کإهلاک الغیر لإبقاء نفسه و الأقرب أنه لا یجوز إیثار الغیر إذا کان ذلک موجبا لهلاک نفسه لقوله تعالی وَ لا تُلْقُوا(۲) الآیه.

ص: ۱۵۹

۱- ۱. اوردنا ما یدلّ علی ذلک عن الفقیه قبل ذلک.

۲- ۲. البقره: ۱۹۵.

و قیل یجوز لقوله تعالی وَ یُؤْثِرُونَ عَلی أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ کانَ بِهِمْ خَصاصَهٌ[(۱)] و ضعف بأن الخاص حاکم علی العام و لو لم یکن المالک مضطرا إلیه و کان هناک مضطر وجب علی المالک بذله له إن کان المضطر مسلما و کذا إذا کان ذمیا أو مستأمنا علی المعروف بینهم و لو ظن الاحتیاج إلیه فی ثانی الحال ففی وجوب البذل للمضطر فی الحال نظر و لو منع المالک جاز للمضطر الأخذ عنه قهرا بل یجب علیه ذلک بل المقاتله علیه و لو کان للمضطر ثمن لم یجب علی المالک البذل مجانا و لو طلب المالک الثمن حینئذ وجب علی المضطر بذله و إن طلب زیاده عن ثمن المثل قال الشیخ لا تجب الزیاده و لعل الأقرب الوجوب لارتفاع الضروره بالتمکن و لو لم یکن للمضطر ثمن ففی وجوب البذل علیه عند القدره قولان و لو وجدت میته و طعام الغیر فإن بذل له الغیر طعامه بغیر عوض أو بعوض هو قادر علیه لم تحل المیته و إن کان العوض أکثر من ثمن المثل علی الأقرب و إن لم یبذل المالک و قدر علی الأخذ منه قهرا أو کان المالک غالبا ففی تقدیم أکل المیته أو مال الغیر أو التخییر أوجه.

و لو لم یوجد إلا الخمر قال الشیخ فی المبسوط لا یجوز رفع الضروره بها و ذهب جماعه منهم الشیخ فی النهایه إلی الجواز ترجیحا لحفظ النفس و یدل علیه ما سیأتی من خبر محمد بن عذافر و غیره و هی و إن کان فیها جهاله لکنها مرویه بأسانید یؤید بعضها بعضا و یدل علی الأول ما تقدم من روایه أبی بصیر التی رواها العیاشی و الصدوق و فی سندها ضعف و یمکن حملها علی تحریم التداوی بها و إن کانت التتمه التی رواها الصدوق مرسلا ظاهرها شمولها للعطش أیضا و أما التداوی بالخمر و سائر المحرمات فقد مر الکلام فیه فی أبواب الطب و قد مر أیضا أن عند الضروره البول مقدم علی الخمر و بول نفسه علی بول غیره علی قول و قالوا لو لم یجد إلا آدمیا میتا جاز له الأکل منه و استثنی بعضهم ما إذا کان المیت نبیا و لو وجد المضطر میته و لحم آدمی أکل المیته دون الآدمی و لو

۱- ۱. الحشر: ۹.

وجد آدميا حيا فإن كان معصوم الدم لم يجز و إن كان كافرا كالذمی و المعاهد و كذا لا يجوز للسيد أكل عبده و لا للوالد أكل ولده و إن لم يكن معصوم الدم كالحربی و المرتد جاز له قتله و أكله و إن كان قتله متوقفا علی إذن الإمام لأن ذلک مخصوص بحاله الاختيار و فی معناهما الزانی المحصن و المحارب و تارک الصلاه مستحلا و غيرهم ممن يباح قتله و لو كان له علی غيره قصاص و وجده فی حاله الاضطرار فله قتله قصاصا و أكله و أما المرأه الحربيه و صبيان أهل الحرب ففی جواز قتلهم و أكلهم وجهان و رجح بعض المتأخرين الجواز لأنهم ليسوا بمعصومين و ليس المنع من قتلهم فی غير حاله الضروره لحرمه روحهم و لهذا لا يتعلق به كفاره و لا ديه بخلاف الذمی و المعاهد و إذا لم يجد المضطر سوی نفسه بأن يقطع فِلْذَهً من فَخِذه و نحوه من

المواضع اللَّحِمَه فإن كان الخوف فيه كالخوف علی النفس بترک الأكل أو أشد حرم القطع قطعا و إن كان أرجی للسلامه ففيه وجهان.

**[ترجمه]بدان که به اتفاق اختلافی در این نیست که تحریم خوردن محرمات مختص به زمان غیر ناچاری است، ولی در هنگام ضرورت و ناچاری جایز است جز برای باغی و عادی. مطالبی در تفسیر آن دو ضمن تفسیر آیات بیان شد. گویند: باغی، شورش کننده بر امام زمان، و عادی، راهزن است. گویند: باغی کسی است که قوت شخص مضطر را برای حفظ جان خود به زور بستاند و این جایز نیست، بلکه باید تن به مرگ دهد و او را به خود واگذارد. عادی: آنکه بیش از اندازه در زمان ناچاری، حرام را تناول کند. گویند: باغی، طالب مرده و یا طالب لذت است و عادی، کسی است که بیش از اندازه سیری از مردار بخورد. آنچه را از روایات که در تفسیر این دو آمده دانستی.

اضطرار با ترس از بین رفتن جان آدمی محقق می‌شود. اما در این باره، اینکه ظن شرط بوده یا تنها حصول ترس کافی باشد، مورد اشکال است. اغلب فقیهان ترس نابودی را ترس از بیماری مهمی دانسته اند که شدید شدن یا طول کشیدن آن جان انسان را تهدید می کند. همچنین ترس از ناتوانی در راه رفتن ضروری یا همگام شدن ضروری با یاران سفر که در مفارقت آنها خود یا آبرویش در خطر باشد. همچنین ترس از جان همراهانش. شاید ترس از تباهی مال هم بدان ملحق شده و این حالت را جزء حصول معنای اضطرار دانسته اند.

شیخ در النهایه می گوید: خوردن مردار جایز نیست، مگر ترس از جان باشد که در این صورت به مقدار زنده ماندن اکتفاء شود و نه به اندازه سیر شدن، و عده ای از اصحاب هم رأی او شدند. و واجب نیست از خوردن مردار خودداری کند تا آنگاه که مشرف بر مرگ شود چرا که خوردن گوشت مردار در آن لحظه سودی ندارد .

جواز خوردن چیز حرام در حال ناچاری مختص به نوعی از آن نیست، ولی پاره ای از محرمات بر پاره ای دیگر مقدم است، چنانچه بحث آن خواهد آمد. خلافی نیست که شخص مضطر به قدر زنده ماندن خود می‌تواند از آن بخورد و به اتفاق، خوردن آن در حد بیشتر از سیری جایز نیست. اما آیا بر شخص ناچار روا است که از حرام بیش از مقدار زنده ماندن تا برسد به حد سیر شدن بخورد؟ ظاهرا اکثر فقیهان به عدم جواز آن حکم داده اند و این درست است در صورتی که ناچاری او رفع شود، ولی اگر نیاز به سیری باشد مثل اینکه شخص گرفتار در بیابان بترسد اگر سیر نخورد در راه بماند یا نیاز به رفتن یا دویدن باشد، خوردن در حد سیری جایز است. ولی اگر بترسد به [خوراک]حلال نمی رسد، در آن صورت، می تواند از آن توشه بردارد. اما آیا خوردن محرمات به هنگام ناچاری، واجب است یا از باب رخصت است تا جایز باشد از آن دوری کند؟ اقرب وجوب است؛ زیرا ترک آن سبب مرگ او می شود که در کتاب و سنت، از آن نهی شده است. اگر شخص گرفتار بتواند مال دیگری را برای رفع ضرورت به زور و ظلم بگیرد در صورتی که خود او بدان نیاز دارد، جایز نیست و این یکی از معانی باغی است که گذشت. بسا مطلقاً چنین کاری جایز نباشد(حتی بدون زور و ظلم)، زیرا موجب هلاک دیگری می شود و این مانند کشتن دیگری برای حفظ جان خود است.

و اقرب آن است که جایز نیست دیگری را ترجیح دهد به گونه‌ای که موجب هلاکت خود شود، چرا که خداوند متعال می فرماید: «وَ لا تُلْقُوا» - . بقره / ۱۹۵ - {و خود را با دست خود به هلاکت میفکنید} و گفته شده جایز است به دلیل سخن خداوند متعال «وَ يُؤْثِرُونَ عَلى أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ كانَ بِهِمْ خَصاصَ» - . حشر / ۹ - {و هر چند در خودشان احتیاجی [مبرم] باشد، آنها را بر خودشان مقدّم می دارند.}بر این دلیل اعتراض شده که خاص مقدم بر عام است.

اگر خود مالك بدان نیازمند نباشد و شخص ناچاری باشد، بر مالك واجب است که آن را به او بذل کند، چه شخص حاجتمند مسلمان باشد یا کافر ذمی یا پناهنده به مسلمانان. و اگر مالك گمان می کند که پس از آن، بدان نیازمند می شود، در وجوب دادن به شخص ناچار کنونی اشکال است. اگر مالك خود آن را به شخص حاجتمند ندهد نه تنها جایز است که شخص حاجتمند آن را به زور از او بستاند بلکه واجب است، هرچند به مقاتله انجامد. اگر شخص حاجتمند بهای آن را دارد، بخشش مجانی بر مالك واجب نیست و اگر مالك قیمت آن را در آن موقع مطالبه کند، بر شخص حاجتمند لازم است که بهاء را بپردازد، هر چند مالك بیش از بهای مثل آن مطالبه کند. شیخ می گوید: بذل فزونی بها واجب نیست، شاید هم واجب باشد، برای اینکه می تواند با آن رفع ضرورت کند. اگر شخص حاجتمند بهای آن را ندارد، در وجوب پرداخت بها هنگام توانائی بر آن دو قول است.

اگر برای رفع ضرورت مردار و خوراك دیگری باشد؛ اگر صاحب خوراك آن را بی عوض یا به عوضی که بدان تواناست به او دهد، مردار بر او حلال نیست، هرچند بهاء بیش از ثمن المثل باشد. و اگر مالك آن را ندهد و شخص مضطر قادر به زورگیری از مالك باشد یا مالك غالب باشد، در این صورت سه وجه وجود دارد؛ مردار خورد یا مال غیر را یا اینکه مخیّر است.

بنا به گفته شیخ در مبسوط، اگر شخص حاجتمند جز خمر چیزی نیابد، رفع ضرورت بدان جایز نیست. گروهی هم از جمله شیخ در نهایه به سبب ترجیح حفظ جان، حکم به جواز آن داده اند. مؤید این نظر روایتی است که محمّد بن عذافر و دیگران آن را نقل می کنند که آن را خواهیم آورد. هرچند این روایت مجهول است، ولی به چند سند روایت شده که یکدیگر را تأیید می کنند. روایت عیاشی و صدوق از ابو بصیر که سند آن ضعیف و ممکن است بر تحریم مداوا به آن باشد، بر قول نخست دلالت می کند، هر چند دنباله روایت را که شیخ صدوق بدون ذکر سند نقل کرده، شامل رفع تشنگی هم هست.

اما بحث در باره معالجه با خمر و حرام های دیگر در ابواب طب ذکر شد. همچنین در آن قسمت بیان شد که هنگام ضرورت، بول بر خمر مقدم است. بنا بر قوی، بول خود، بر بول دیگری مقدم است. گویند: اگر جز مردار آدمی نیابد جایز است از آن بخورد. برخی مردار پیامبر را مستثنی کرده اند. اگر هم مردار جانوری و هم مردار آدمی را بیابد، بایستی از مردار جانور بخورد. اگر آدم زنده ای یابد که خونش محترم است، جایز نیست از او بخورد هرچند که کافر ذمی و عهد بسته باشد. جایز نیست مولا بنده خود را و پدر فرزندش را بخورد. و اگر خونش محترم نباشد مانند کافر حربی و مرتد، کشتن و خوردن او جایز است، هرچند کشتن او موقوف به اجازه امام است؛ زیرا آن مختص به حال اختیار است. در این معناست زانی محصن، محارب، منکر نماز و از قبیل اینها که کشتن آنها مباح است.

اگر [شخص مضطر] حق قصاص بر کسی دارد و در حال اضطرار او را یابد، می تواند برای قصاص او را کشته و بخورد. اما در جواز کشتن و خوردن زن حربیه و کودکان اهل جنگ، دو وجه وجود دارد و برخی متاخران جواز را ترجیح داده اند چون خونشان محترم نیست. و منع کشتن آنها در غیر حال ضرورت برای احترام جانشان نیست؛ از این رو کشتن آنها بر خلاف ذمّی، و معاهد، کفاره و دیه ندارد. اگر شخص مضطر جز خود را نیابد، و می تواند قسمتی از ران یا مانند آن را بریده و بخورد. اگر ترس از این مطلب همانند یا بیشتر از ترس بر جانش در صورت نخوردن باشد پس قطعا بریدن آن حرام است،

ولی اگر امید سالم بودن داشته باشد، در آن دو وجه وجود دارد .

**[ترجمه]

باب ۲ علل تحریم المحرمات من المأکولات و المشروبات

روایات

«۱»

الْإِحْتِجَاجُ، عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ قَالَ: سَأَلَ الزِّنْدِيقُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فَقَالَ لِمَ حَرَّمَ اللَّهُ الْخَمْرَ وَ لَا لَذَّةَ أَفْضَلُ مِنْهَا قَالَ حَرَّمَهَا لِأَنَّهَا أُمُّ الْخَبَائِثِ وَ رَأْسُ كُلِّ شَرٍّ يَأْتِي عَلَى شَارِبِهَا سَاعَةٌ يُسْلَبُ لُبُّهُ وَ لَا يَعْرِفُ رَبَّهُ وَ لَا يَتْرُكُ مَعْصِيَةً إِلَّا رَكِبَهَا وَ لَا حُرْمَةً إِلَّا انْتَهَكَهَا وَ لَا رَحِماً مَاسَّةً إِلَّا قَطَعَهَا وَ لَا فَاحِشَةً إِلَّا أَتَاهَا وَ السَّكْرَانُ زِمَامُهُ بِيَدِ الشَّيْطَانِ إِنْ أَمَرَهُ أَنْ يَسْجُدَ لِلْأَوْثَانِ سَجَدَ وَ يَنْقَادُ حَيْثُ مَا قَادَهُ قَالَ فَلِمَ حَرَّمَ الدَّمَ الْمَسْفُوحَ قَالَ لِأَنَّهُ يُورِثُ الْقَسَاوَةَ وَ يَسْلُبُ الْفُؤَادَ رَحْمَتَهُ وَ يُعَفِّنُ الْبَدَنَ وَ يُغَيِّرُ اللَّوْنَ وَ أَكْثَرَ مَا يُصِيبُ الْإِنْسَانَ الْجُذَامُ يَكُونُ مِنْ أَكْلِ الدَّمِ قَالَ فَأَكْلُ الْغُدَدِ قَالَ يُورِثُ الْجُذَامَ قَالَ فَالْمَيْتَةُ لِمَ حَرَّمَهَا قَالَ فَرْقاً بَيْنَهَا وَ بَيْنَ مَا يُذْكَرُ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ الْمَيْتَةُ قَدْ جَمَدَ فِيهَا الدَّمُ وَ تَرَاجَعَ إِلَى بَدَنِهَا فَلَحْمُهَا ثَقِيلٌ غَيْرُ مَرِيءٍ لِأَنَّهَا يُؤْكَلُ لَحْمُهَا بِدَمِهَا قَالَ فَالسَّمَكُ مَيْتَةٌ قَالَ إِنَّ السَّمَكَ ذَكَاتُهُ إِخْرَاجُهُ حَيّاً مِنَ الْمَاءِ ثُمَّ يُتْرَكُ حَتَّى يَمُوتَ مِنْ ذَاتِ نَفْسِهِ وَ ذَلِكَ أَنَّهُ لَيْسَ لَهُ دَمٌ وَ كَذَلِكَ الْجَرَادُ(۱).

**[ترجمه]احتجاج: هشام بن حکم نقل می کند: زندیقی از امام صادق علیه السلام پرسید: چرا خدا شراب را حرام کرده با اینکه لذتی بهتر از آن نیست؟ فرمود: برای اینکه، شراب ام الخبائث و سرچشمه هر بدی است و هنگام مستی، نوشنده آن، خدا را نشناسد و دست به هر گناهی زده و از هیچ حرمتی چشم پوشی نمی کند، مگر آنکه آن را هتک کرده و هر پیوند نزدیکی را قطع می کند و هر هرزگی و گناهی را مرتکب می شود. انسان مست زمام او به دست شیطان است. اگر فرمان بر او دهد که بت را سجده کند، سجده می کند، و هر جا که شیطان بخواهد، او را می کِشد. شخص زندیق گفت: چرا خداوند [خوردن] خون ریخته را حرام کرده است؟ فرمود: برای آنکه سبب سنگدلی و بی رحمی شده و بدن را فاسد می کند و رنگ را دگرگون می سازد و بیشترین عامل دچار شدن آدمی به خوره و پیسی، از خوردن خون است. گفت: خوردن غدّه ها چطور؟ فرمود: سبب پیسی می شود. گفت: چرا مردار را حرام کرده است؟ فرمود: میان آن و آنچه با نام خدا سر بریده شود، تفاوت وجود داشته باشد. همچنین خون در بدن مردار منعقد شده و بدان می چسبد، و گوشت آن سنگین و ناگوار گردد؛ زیرا گوشت آن با خونش در آمیخته می شود. گفت: ماهی هم مردار است؟ فرمود: تذکیه(حلال شدن) ماهی، زنده برآوردن آن از آب است سپس واگذارده می شود تا جان دهد و این کار برای آن است که ماهی خون ندارد و ملخ هم چنین است. - . الاحتجاج ۲: ۳۴۶ -

**[ترجمه]

بیان

فی القاموس بینهم رحم ماسه قرابه قریبه.

قوله علیه السلام فرقا بینها أقول لما کان للموت الذی هو سبب التحریم سببان أحدهما عدم رعایه شرائط الذبح و النحر کالتسمیه و الاستقبال و ثانیهما عدم الذبح و النحر أصلا فذکر علیه السلام لکل واحد منهما عله فعلل الأول بعله دینیه روحانیه و هو إطاعه أمر الله و البرکات المترتبه علیها للبدن و الروح فی الدنیا و الآخره

۱- ۱. الاحتجاج: ص.

مع أنه يمكن أن يكون لرعايه تلك الشرائط لا سيما التسميه مدخلا فى منافع أجزاء الذبيحه و موافقتها للأبدان.

و علل الثانى بأنه مع عدم الذبح و النحر تتفرق الدماء التى فى العروق فى اللحم فتؤكل معه فيترتب عليه المفاسد المترتبه على شرب الدم فاعترض السائل بأنه على هذا يلزم حرمه السمک لأنه لا ذبح فيه و لا يخرج عنه الدم فأجاب عليه السلام بأنه ليس فيه دم كثير سائل ليحتاج إلى الذبح لإخراجه و الدم القليل الذى فيه كالدم المتخلف فى اللحم فيما له نفس سائله فكما لا يضر الدم المتخلف و لا يحرم أكله فكذا هذا الدم.

**[ترجمه]در قاموس آمده: بینهم رحم ماسه، یعنی میان آنها پیوند نزدیکی است. درباره عبارت حضرت « فرقا بینها» می گویم: دو چیز سبب حرام شدن مردار می شود: یکی رعایت نشدن شرایط ذبح و سر بریدن، مانند بسم الله الرحمن الرحیم نگفتن و رو به قبله نکردن آن. دیگری ذبح نکردن و سر نبریدن به طور کلی. امام علیه السّلام برای هر یک سببی بیان کرد. سبب نخست دینی و روحانی است که اطاعت از فرمان خدا و برکت آن مترتب روح و جان در دنیا و آخرت می شود و چه بسا رعایت این شرائط به ویژه بردن نام خدا، در سود بخشی اجزاء ذبیحه تاثیر داشته و سبب سازگاری آن با بدن شود.

سبب دوم: ترک ذبح و سر بریدن، که خون رگ ها به گوشت می چسبد و به همراه آن خورده می شود و بدین ترتیب مفاسد خون خواری بر آن مترتب می شود. سائل اعتراض کرد که بنابراین، باید ماهی هم حرام باشد چون ذبح نشده و خونی از آن بیرون نمی آید. ولی امام علیه السّلام پاسخ دادند که ماهی خون بسیار و جهنده ندارد تا نیاز به بریدن آن باشد تا خونش بیرون بریزد و اندک خونی که در آن است مانند خون باقی مانده در گوشت جانداری می باشد که نفس سائله دارد و این خون زیانی نداشته و خوردن آن حرام نیست پس خون ماهی نیز چنین است.

**[ترجمه]

«۲»

الْعِلَلُ، وَ الْمَجَالِسُ، لِلصَّدُوقِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ الْوَلِيدِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الصَّفَّارِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِی الْخَطَّابِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيعٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عُذَافِرٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ الْبَاقِرِ علیه السلام لِمَ حَرَّمَ اللَّهُ

الْمَيْتَةَ وَ الدَّمَ وَ لَحْمَ الْخِنْزِيرِ وَ الْخَمْرَ(۱)

فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَمْ يُحَرِّمْ ذَلِكَ عَلَى عِبَادِهِ وَ أَحَلَّ لَهُمْ مَا سِوَى ذَلِكَ مِنْ رَغْبَةٍ فِيمَا أَحَلَّ لَهُمْ وَ لَا زُهْدٍ فِيمَا حَرَّمَ عَلَيْهِمْ وَ لَكِنَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ خَلَقَ الْخَلْقَ وَ عَلِمَ (۲) مَا تَقُومُ بِهِ أَبْدَانُهُمْ وَ مَا يُصْلِحُهَا(۳) فَأَحَلَّهُ لَهُمْ وَ أَبَاحَهُ وَ عَلِمَ مَا يَضُرُّهُمْ فَنَهَاهُمْ عَنْهُ (۴)

ثُمَّ أَحَلَّهُ لِلْمُضْطَرِّ فِی الْوَقْتِ الَّذِی لَا يَقُومُ بَدَنُهُ إِلَّا بِهِ فَأَحَلَّهُ لَهُ بِقَدْرِ الْبُلْغَهِ(۵)

لَا غَيْرِ ذَلِكَ ثُمَّ قَالَ عليه السلام أَمَّا الْمَيْتَهُ فَإِنَّهُ لَمْ يَنَلْ أَحَدٌ مِنْهَا إِلَّا ضَعُفَ بَدَنُهُ وَ أَوهِنَتْ قُوَّتُهُ وَ انْقَطَعَ نَسْلُهُ وَ لَا يَمُوتُ آكِلُ الْمَيْتَهِ إِلَّا فَجْأَهً

---

۱ - ۱. الفاظ الحديث من المجالس، و اما هى فى العلل فتختلف مع المجالس فى بعض المواضع منها هاهنا ففيه: محمّد بن عذافر عن بعض رجاله عن ابى جعفر عليه السلام قال: قلت له: لم حرم اللّه عزّ و جلّ الخمر و الميته و الدم و لحم الخنزير.

۲- ۲. فى المصدرين: فعلم.

۳- ۳. فى المصدرين و الاختصاص: و ما يصلحهم.

۴- ۴. فى العلل و الاختصاص: فنهاهم عنه و حرمه عليهم.

۵- ۵. فى العلل و الاختصاص: فأمره أن ينال منه بقدر البلغه.

وَ أَمَّا الـدَّمُ فَإِنَّهُ يُورِثُ أَكْلُهُ الْمَاءَ الْأَصْـفَرَ وَ يُورِثُ الْكَلَبَ (۱) وَ قَسَـاوَةَ الْقَلْبِ وَ قِلَّةَ الرَّأْفَةِ وَ الرَّحْمَةِ ثُمَّ لَا يُؤْمَنُ عَلَى حَمِيمِهِ وَ لَا يُؤْمَنُ عَلَى مَنْ صَـحِبَهُ وَ أَمَّا لَحْمُ الْخِنْزِيرِ فَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى مَسَـخَ قَوْماً فِي صُوَرٍ شَتَّى مِثْلِ الْخِنْزِيرِ وَ الْقِرْدِ وَ الـدُّبِّ ثُمَّ نَهَى عَنْ أَكْلِ الْمُثْلَةِ(۲)

لِكَيْلَا يُنْتَفَعَ بِهَا وَ لَا يُسْـتَخَفَّ بِعُقُوبَتِهَا وَ أَمَّا الْخَمْرُ فَإِنَّهُ حَرَّمَهَا لِفِعْلِهَا وَ فَسَادِهَا ثُمَّ قَالَ علیه السلام إِنَّ مُـدْمِنَ الْخَمْرِ كَعَابِـدِ وَثَنٍ وَ يُورِثُهُ الِارْتِعَاشَ وَ يَهْدِمُ مُرُوءَتَهُ وَ تَحْمِلُهُ عَلَى التَّجَسُّرِ(۳)

عَلَى الْمَحَـارِمِ مِنْ سَـفْكِ الـدِّمَاءِ وَ رُكُوبِ الزِّنَـا حَتَّى لَا يُؤْمَنَ إِذَا سَـكِرَ أَنْ يَثِبَ عَلَى حُرَمِهِ وَ هُوَ لَا يَعْقِلُ ذَلِكَ وَ الْخَمْرُ لَا تَزِيدُ شَارِبَهَا إِلَّا كُلَّ شَرٍّ(۴).

العلل، عن أبيه عن سعد بن عبـد الله عن أحمد بن محمد بن عيسى و إبراهيم بن هاشم جميعا عن ابن بزيع عن محمد بن عذافر عـن أبيه عن أبى جعفر علیه السـلام: سـواء(۵) أقول روى فى العلـل الخبـر بالسـند الأول و فيه عن بعض رجـاله مكـان عن أبيه: الإختصاص، عن محمد بن عبد الله عن أبى عبد الله علیه السلام: مثله (۶)

۱- ۱. الكلب: العطش الشديد و داء يشبه الجنون يأخذ الكلاب فتعض الناس، و يعرض ذلك للإنسان الذى عضه ذلك الكلب.

۲- ۲. فى نسخه من المجالس و فى الاختصاص: عن أكل مثله.

۳- ۳. فى المصدرين: على أن يجسر.

۴- ۴. علل الشرائع ۲: ۱۶۹ و ۱۷۰، المجالس: ۳۹۵(م ۹۵).

۵- ۵. علل الشرائع ۲: ۱۷۰.

۶- ۶. الاختصـاص: ۱۰۳ فيـه:« مـن رغبـه فيمـا حرم عليهـم و لاـ رهبـه فيمـا أحـل لهـم» و فيـه: « و أبـاحه لهم تفضـلا منه عليهم لمصـلحتهم» و فيه:« ثم أباحه للمضـطر و احله له فى الوقت» و فيه« فانها لا يدنو منها أحد و لا يأكل الاضعف بدنه و نحل جسمه و ذهبت قوته و انقطع نسـله و لا يموت إلا فجأه» و فيه:« و اما الدم فانه يورث أكله الماء الأصفر و يبخر الفم و ينتن الريح و يسى ء الخلق و يورث الكلب و القسوه للقلب و قله الرأفه و الرحمه حتّى لاـ يؤمن أن يقتـل و لـده و والـديه و لاـ يؤمن على حميمه و على من صحبه» و فيه:« فى صوره شى ء شبه الخنزير و القرد و الدب و كان من الامساخ» و فيه: يذهب بقوته و يهدم مروءته.

العياشـی، عن محمد بن عبد الله عن بعض أصـحابه عن أبی عبد الله علیه السلام: مثله (۱) العلل، لمحمـد بن علی بن إبراهیم عن أبیه عن جده إبراهیم بن هاشم عن محمد بن عیسـی بن عبید عن عمر بن عثمان عن محمد بن علی عن بعض أصحابنا قال: قلت لأبی عبد الله علیه السلام و ذکر مثله (۲).

**[ترجمه]علل و مجالس شـیخ صدوق: راوی گوید: از امام باقر علیه السـلام پرسـیدم: چرا خدا مردار، خون، گوشت خوک و شراب را حرام کرد؟ فرمـود: خداونـد متعـال این طـور نبوده که اینهـا را بر بنـدگانش حرام کنـد و غیر اینهـا را حلال از جهت رغبتی که به حلالها داشته و یا بی رغبتی که به حرامهائی که بر ایشان حرام فرموده داشته باشد، نه این طور نبوده. بلکه خداوند عزّ و جلّ مخلوقات را آفریـده و آنچه سـبب سودمنـدی و قوام بـدن آنها می شـد، آگاه بود؛ از این روی آنها را حلال و مباح کرد. همچنین خداونـد از آنچه که سـبب ضـرر و زیان آنها می شد، آگاه بود؛ پس ایشان را از آنها نهی کرد آنگاه آن را تنها در موقع ناچاری یعنی زمانی که زنـده مانـدن آدمی در گِرو آن است، به مقـدار انـدکی حلال کرد نه در سایر مواقع. حضـرت فرمود: امـا مردار، کسـی از آن نمی خورد مگر آنکه بـدن او سـست شـده و قوای او به تحلیل رفته و مقطوع النسل شود. مردار خورنده نمی میرد مگر به صورت ناگهانی. اما خوردن خون سبب آب زرد و بیماری هاری شده و باعث سنگدلی و بی رحمی آن شخص می شود، به طوری که نه بر همدمش امنیتی بوده و نه بر دوستان او. اما گوشت خوک، چون خدای تبارک و تعالی مردمی را به صورت خوک، میمون و خرس مسخ کرده سپس از خوردن ماننـد اینهـا نهی فرمود تـا مردم از آنها بهره نبرنـد و کیفر آنها را کوچک نشـمرند. اما خداوند شـراب را به سـبب تاثیر و فساد آن حرام کرده و دائم الخمر، چون بت پرست است. شخص شـراب خوار دچـار رعشه، بی مروتی، گسـتاخی بر محـارم، خونریزی و زناکاری می شود، تا آنجا که چون مست شود بسا بر محارم خود پریـده [با آنها نزدیکی کنـد] و در این باره انـدیشه نکنـد. شـراب چیزی جز بـدی بر نوشـنده آن به بار نمی آورد. -. علل الشرائع ۲: ۱۶۹ - ۱۷۰ ؛ المجالس: ۳۹۵ -

در علل نیز از امام باقر علیه السلام آمده است. -. علل الشرائع ۲: ۱۷۰ -

می گویم: در علل، روایت با سند نخست بیان شده است و در آن به جای پدرش، برخی از مردان آمده است. در اختصاص نیز مانند این روایت به نقل از محمد بن عبدالله از امام صادق علیه السلام آمده است. -. الاختصاص : ۱۰۳ -

عیاشی: نیز آن را نقل می کند. -. تفسیر العیّاشیّ ۱ : ۲۹۱ -

علل محمد بن علی بن ابراهیم: از امام صادق علیه السلام مانند حدیث مزبور نقل می کند.

**[ترجمه]

«۳»

الْعُیُونُ، وَ الْعِلَلُ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الْکُوفِیِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِیلَ الْبَرْمَکِیِّ عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْعَبَّاسِ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ رَبِیعٍ وَ رَوَی فِی الْعُیُونِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ مَاجِیلَوَیْهِ عَنْ عَمِّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ الْکُوفِیِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ وَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ أَحْمَدَ الدَّقَّاقُ وَ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ السِّنَانِیُّ وَ عَلِیُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْوَرَّاقُ وَ الْحُسَیْنُ بْنُ إِبْرَاهِیمَ الْمُکَتِّبُ

رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمْ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الْکُوفِیِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِیلَ عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْعَبَّاسِ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ الرَّبِیعِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ وَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِیُّ وَ عَلِیُّ بْنُ عِیسَی الْمُجَاوِرُ فِی مَسْجِدِ الْکُوفَهِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَی الْبَرْقِیُّ عَنْ عَلِیِّ بْنِ مُحَمَّدٍ مَاجِیلَوَیْهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنِ الرِّضَا علیه السلام: أَنَّهُ کَتَبَ إِلَیْهِ حَرَّمَ الْخِنْزِیرَ لِأَنَّهُ مُشَوَّهٌ جَعَلَهُ عَزَّ وَ جَلَّ عِظَهً لِلْخَلْقِ وَ عِبْرَهً وَ تَخْوِیفاً وَ دَلِیلًا عَلَی مَا مُسِخَ عَلَی خِلْقَتِهِ وَ لِأَنَّ غِذَاءَهُ أَقْذَرُ الْأَقْذَارِ مَعَ عِلَلٍ کَثِیرَهٍ وَ کَذَلِکَ حَرَّمَ الْقِرْدَ لِأَنَّهُ مُسِخَ مِثْلَ الْخِنْزِیرِ جَعَلَ عِظَهً وَ عِبْرَهً لِلْخَلْقِ دَلِیلًا عَلَی مَا مُسِخَ عَلَی خِلْقَتِهِ وَ صُورَتِهِ وَ جَعَلَ فِیهِ شِبْهاً مِنَ الْإِنْسَانِ لِیَدُلَّ عَلَی أَنَّهُ (۳)

مِنَ الْخَلْقِ الْمَغْضُوبِ عَلَیْهِمْ وَ کَتَبَ إِلَیْهِ أَیْضاً مِنْ جَوَابِ مَسَائِلِهِ حُرِّمَتِ الْمَیْتَهُ لِمَا فِیهَا مِنْ إِفْسَادِ الْأَبْدَانِ وَ الْآفَهِ وَ لِمَا أَرَادَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ یَجْعَلَ التَّسْمِیَهَ سَبَباً لِلتَّحْلِیلِ وَ فَرْقاً بَیْنَ الْحَلَالِ وَ الْحَرَامِ وَ حَرَّمَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ الدَّمَ کَتَحْرِیمِ الْمَیْتَهِ لِمَا فِیهِ مِنْ فَسَادِ الْأَبْدَانِ وَ لِأَنَّهُ یُورِثُ الْمَاءَ الْأَصْفَرَ وَ یُبْخِرُ الْفَمَ وَ یُنَتِّنُ الرِّیحَ وَ یُسِیءُ الْخُلُقَ وَ یُورِثُ الْقَسْوَهَ لِلْقَلْبِ

۱- ۱. تفسیر العیّاشیّ: ج ۱ ص ۲۹۱.

۲- ۲. العلل مخطوط لیست نسخته عندی.

۳- ۳. فی النسخه المخطوطه: دلیلا علی انه.

وَ قِلَّهَ الرَّأْفَهِ وَ الرَّحْمَهِ حَتَّى لَا يُؤْمَنَ أَنْ يَقْتُلَ وَلَدَهُ وَ وَالِدَهُ وَ صَاحِبَهُ وَ حَرَّمَ الطِّحَالَ لِمَا فِيهِ مِنَ الدَّمِ وَ لِأَنَّ عِلَّتَهُ وَ عِلَّهَ الدَّمِ وَ الْمَيْتَهِ وَاحِدَهٌ لِأَنَّهُ يَجْرِی مَجْرَاهَا فِی الْفَسَادِ(۱).

**[ترجمه]عیون و علل: محمد بن سنان از امام رضا علیه السلام نقل می کند: امام علیه السلام نوشتند: خداوند خوک را حرام کرد؛ زیرا خوک زشت است. خداوند عزّ و جلّ آن را برای مردم مایه پند، عبرت، بیم و دلیلی بر آنچه به صورت آن مسخ شده، قرار داد. همچنین خوراک این حیوان، پلیدترین خوراک هاست و به سبب علت های زیاد دیگری، گوشت این حیوان حرام شده است. همچنین خداوند میمون را حرام کرد، زیرا این حیوان نیز مانند خوک مسخ شده است و آن را برای مردم پند، عبرت و دلیلی بر آنچه به صورت آن مسخ شده، قرار داد. در این حیوان شباهتی از آدمی نهفته است تا دلیلی باشد که این حیوان از مردمانی بوده که مورد غضب واقع شده‌اند. امام علیه السلام همچنین در جواب پرسش های او نوشتند: مردار حرام شده است چون تن آدمی را تباه و آفت زده می کند و نیز بدان سبب که خدای عزّ و جلّ اراده کرد تا بسم الله الرحمن الرحیم گفتن، سبب حلال شدن ذبح شده و تمایز میان حلال و حرام باشد. همچنین خوردن مردار، آب زرد آورده و دهن و باد شکم را بدبو می کند و موجب بدخلقی، سنگدلی و بی رحمی می شود؛ به گونه ای که از کشتن فرزند، پدر و رفیق خود پروایی نداشته باشد. خداوند طحال را حرام کرد به سبب خونی که در آن است و نیز بدان سبب که علت آن با علت خون و مردار یکی است و در تباهی مانند آنها است. - . علل الشرائع ۲: ۱۷۰ - ۱۷۱ -

**[ترجمه]

بیان

قوله و لما أراد الله أشار إلی العله الدینیه التی ذکرناها فی الخبر الأول.

**[ترجمه]در آن اشاره است به علت دینی که ما آن را در روایت نخست ذکر کردیم.

**[ترجمه]

«۴»

فِقْهُ الرِّضَا، قَالَ علیه السلام: اعْلَمْ يَرْحَمُكَ اللَّهُ أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَمْ يُبِحْ أَكْلًا وَ لَا شُرْباً إِلَّا مَا فِيهِ مِنَ الْمَنْفَعَهِ وَ الصَّلَاحِ وَ لَمْ يُحَرِّمْ إِلَّا مَا فِيهِ الضَّرَرُ وَ التَّلَفُ وَ الْفَسَادُ فَكُلُّ نَافِعٍ مُقَوٍّ لِلْجِسْمِ فِيهِ قُوَّهٌ لِلْبَدَنِ فَحَلَالٌ وَ كُلُّ مُضِرٍّ يَذْهَبُ بِالْقُوَّهِ أَوْ قَاتِلٍ فَحَرَامٌ مِثْلُ السُّمُومِ وَ الْمَيْتَهِ وَ الدَّمِ وَ لَحْمِ الْخِنْزِيرِ وَ ذِی نَابٍ مِنَ السِّبَاعِ وَ مِخْلَبٍ مِنَ الطَّيْرِ وَ مَا لَا قَانِصَهَ لَهُ مِنْهَا وَ مِثْلُ الْبَيْضِ إِذِ اسْتَوَى طَرَفَاهُ وَ السَّمَكِ الَّذِی لَا فُلُوسَ لَهُ فَحَرَامٌ كُلُّهُ إِلَّا عِنْدَ الضَّرُورَهِ وَ الْعِلَّهُ فِی تَحْرِيمِ الْجِرِّیِّ وَ مَا أُجْرِیَ مَجْرَاهُ مِنْ سَائِرِ الْمُسُوخِ الْبَرِّيَّهِ وَ الْبَحْرِيَّهِ مَا فِيهَا مِنَ الضَّرَرِ لِلْجِسْمِ لِأَنَّ اللَّهَ تَقَدَّسَتْ أَسْمَاؤُهُ مَثَّلَ عَلَى صُوَرِهَا مُسُوخاً فَأَرَادَ أَنْ لَا يُسْتَخَفَّ بِمِثْلِهِ وَ الْمَيْتَهُ تُورِثُ الْكَلَبَ وَ مَوْتَ الْفَجْأَهِ وَ الْآكِلَهِ وَ الدَّمُ يُقْسِی الْقَلْبَ وَ يُورِثُ الدَّاءَ الدُّبَيْلَهَ وَ أَمَّا السُّمُومُ فَقَاتِلَهٌ وَ الْخَمْرُ تُورِثُ قَسَاوَهَ الْقَلْبِ وَ يُسَوِّدُ الْأَسْنَانَ وَ يُبْخِرُ الْفَمَ وَ يُبَعِّدُ مِنَ اللَّهِ وَ يُقَرِّبُ مِنْ سَخَطِهِ وَ هُوَ مِنْ شَرَابِ إِبْلِيسَ وَ قَالَ صلی الله علیه و آله شَارِبُ الْخَمْرِ مَلْعُونٌ

شَارِبُ الْخَمْرِ كَعَبَدَهِ أَوْثَانٍ يُحْشَرُ يَوْمَ الْقِيَامَهِ مَعَ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ (۲).

**[ترجمه]فقه الرضا: امام رضا علیه السلام فرمود: بدان - خداوند تو را رحمت کناد - که خداوند تبارک و تعالی خوردن و نوشیدنی را مباح نکرده مگر آنکه در آن سود و منفعتی باشد و چیزی را حرام نکرده مگر آنکه در آن ضرر و زیانی باشد. پس هر چه سودمند و سبب قوام تن باشد حلال و هر چه زیان آور و موجب به تحلیل رفتن قوای بدنی و کشنده باشد حرام است، از قبیل زهرها، مردار، خون، گوشت خوک، درنده های نیش دار، پرندگان چنگال دار و آن دسته که چینه دان ندارند، تخمی که دو سویش برابر باشد و ماهی بدون پولک همه حرام هستند مگر هنگام ضرورت و ناچاری. علت حرمت مارماهی و هر مسخ شده دیگر از خشکی و دریا زیان داشتن آنها به بدن آدمی است؛ چرا که خدا - تقدست اسمائه - به شکل آنها کسانی را مسخ کرده و اراده نموده تا مانند آن سبک شمرده نشود. علت حرام بودن مردار آن است که سبب بیماری هاری، مرگ ناگهانی و خوره می شود. علت حرام بودن خون آن است که سبب قساوت و سنگدلی شده و دل را سخت کند و موجب بیماری دبیله(دمل و کورک) می شود. علت حرام بودن زهرها کشنده بودن آنهاست. علت حرام شدن شراب، آن است که سبب قساوت قلب شده و دندان‌ها را سیاه کرده و دهان را بدبو می سازد و آدمی را از خدا دور ساخته و خشم او را نزدیک می کند. شراب از نوشیدنی های ابلیس است. حضرت محمد صلی الله علیه و آله فرمود: شخص شراب خوار همانند بت پرست است و در روز قیامت با فرعون و هامان محشور می شود. - . فقه الرضا -

**[ترجمه]

«۵»

الْعِلَلُ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْعَبَّاسِ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ الرَّبِيعِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ: كَتَبَ إِلَيْهِ الرِّضَا علیه السلام فِيمَا كَتَبَ إِلَيْهِ مِنَ الْعِلَلِ إِنَّا وَجَدْنَا كُلَّ مَا أَحَلَّ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فَفِيهِ صَلَاحُ الْعِبَادِ وَ بَقَاؤُهُمْ وَ لَهُمْ إِلَيْهِ الْحَاجَهُ الَّتِي لَا يَسْتَغْنُونَ عَنْهَا وَ وَجَدْنَا الْمُحَرَّمَ مِنَ الْأَشْيَاءِ لَا حَاجَهَ لِلْعِبَادِ

۱- ۱. علل الشرائع ۲: ۱۷۰ و ۱۷۱.

۲- ۲. فقه الرضا:

إِلَيْهِ وَ وَجَدْنَاهُ مُفْسِداً دَاعِياً إِلَى الْفَنَاءِ وَ الْهَلَاكِ ثُمَّ رَأَيْنَاهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى قَدْ أَحَلَّ بَعْضَ مَا حَرَّمَ فِي وَقْتِ الْحَاجَهِ لِمَا فِيهِ مِنَ الصَّلَاحِ فِي ذَلِكَ الْوَقْتِ نَظِيرَ مَا أَحَلَّ مِنَ الْمَيْتَهِ وَ الدَّمِ وَ لَحْمِ الْخِنْزِيرِ إِذَا اضْطُرَّ إِلَيْهِ الْمُضْطَرُّ لِمَا فِي ذَلِكَ الْوَقْتِ مِنَ الصَّلَاحِ وَ الْعِصْمَهِ وَ دَفْعِ الْمَوْتِ فَكَيْفَ الدَّلِيلُ عَلَى أَنَّهُ لَمْ يُحِلَّ مَا يُحِلُّ إِلَّا مَا فِيهِ مِنَ الْمَصْلَحَهِ لِلْأَبْدَانِ وَ حَرَّمَ مَا حَرَّمَ لِمَا فِيهِ مِنَ الْفَسَادِ(1).

**[ترجمه]علل: محمد بن سنان نقل می کند: امام رضا علیه السلام در باره علت های محرمات در نامه ای به او نوشتند: به درستی که ما در آنچه خداوند متعال حلال نموده، چنین یافتیم که در آنها منفعت بندگان و بقای آنان وجود دارد و بندگان خدا به آنها نیازمند بوده و قادر به بی نیازی از آنها نیستند. در آنچه خداوند حرام کرده چنین یافتیم که بندگان بدانها نیازی ندارند. ما اینها را مایه تباهی، نیستی و هلاک یافتیم. سپس دیدیم خدا برخی حرام ها را هنگام نیاز به سبب سودی که دارند، حلال کرده است مانند حلال شدن مردار، خون و گوشت خوک برای شخص مضطر. زیرا شخص مضطر در زمان ناچاری به آنها نیازمند است تا خود را از مردن نجات دهد. پس چطور حجتی باقی می ماند، چرا که خداوند هر آنچه را حلال نموده، برای بدن آدمی سودمند بوده و هر آنچه حرام کرده، به سبب داشتن فساد و تباهی در آنهاست. - . علل الشرائع ۲: ۲۷۹ -

**[ترجمه]

أقول

تمام الخبر مع ما يؤيد ذلك من الأخبار أوردناها في باب علل الشرائع و الأحكام من كتاب العدل.

ص: ۱۶۷

۱- ۱. علل الشرائع ۲: ۲۷۹.

**[ترجمه]تمام روایت را به همراه روایات دیگری که مؤید آن است، در باب علل شرایع و باب احکام در کتاب عدل آوردیم .

**[ترجمه]

باب ۳ ما یحل من الطیور و سائر الحیوان و ما لا یحل

روایات

«۱»

الْخِصَالُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ الْوَلِيدِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الصَّفَّارِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ عَنِ الْحَكَمِ بْنِ مِسْكِينٍ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْمُكَارِي عَنْ سَلَمَةَ بَيَّاعِ الْجَوَارِي قَالَ: سَأَلَنِي رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِنَا أَنْ أَقُومَ لَهُ فِي بَيْدَرٍ وَ أَحْفَظَهُ فَكَانَ إِلَى جَانِبِي دَيْرٌ فَكُنْتُ أَقُومُ إِذَا زَالَتِ الشَّمْسُ فَأَتَوَضَّأُ وَ أُصَلِّي فَنَادَانِي الدَّيْرَانِيُّ ذَاتَ يَوْمٍ فَقَالَ مَا هَذِهِ الصَّلَاةُ الَّتِي تُصَلِّي فَمَا أَرَى أَحَداً يُصَلِّيهَا فَقُلْتُ أَخَذْنَاهَا عَنِ ابْنِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَقَالَ وَ عَالِمٌ هُوَ فَقُلْتُ نَعَمْ فَقَالَ سَلْهُ عَنْ ثَلَاثِ خِصَالٍ عَنِ الْبَيْضِ أَيُّ شَيْ ءٍ يَحْرُمُ مِنْهُ وَ عَنِ السَّمَكِ أَيُّ شَيْ ءٍ يَحْرُمُ مِنْهُ وَ عَنِ الطَّيْرِ أَيُّ شَيْ ءٍ يَحْرُمُ مِنْهُ قَالَ فَحَجَجْتُ مِنْ سَنَتِي فَدَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فَقُلْتُ

لَهُ إِنَّ رَجُلًا سَأَلَنِي أَنْ أَسْأَلَكَ عَنْ ثَلَاثِ خِصَالٍ قَالَ وَ مَا هِيَ قُلْتُ قَالَ لِي سَلْهُ عَنِ الْبَيْضِ أَيُّ شَيْ ءٍ يَحْرُمُ مِنْهُ وَ عَنِ السَّمَكِ أَيُّ شَيْ ءٍ يَحْرُمُ مِنْهُ وَ عَنِ الطَّيْرِ أَيُّ شَيْ ءٍ يَحْرُمُ مِنْهُ فَقَالَ قُلْ لَهُ أَمَّا الْبَيْضُ كُلُّ مَا لَمْ تَعْرِفْ رَأْسَهُ مِنِ اسْتِهِ فَلَا تَأْكُلْهُ وَ أَمَّا السَّمَكُ فَمَا لَمْ يَكُنْ لَهُ قِشْرٌ فَلَا تَأْكُلْهُ وَ أَمَّا الطَّيْرُ فَمَا لَمْ تَكُنْ لَهُ قَانِصَةٌ فَلَا تَأْكُلْهُ قَالَ فَرَجَعْتُ مِنْ مَكَّةَ فَخَرَجْتُ إِلَى الدَّيْرَانِيِّ مُتَعَمِّداً فَأَخْبَرْتُهُ بِمَا قَالَ فَقَالَ هَذَا وَ اللَّهِ نَبِيٌّ أَوْ وَصِيُّ نَبِيٍّ.

قال الصدوق رحمه الله یؤکل من طیر الماء ما کانت له قانصه أو صیصیه و یؤکل من طیر البر ما دف و لا یؤکل ما صف فإن کان الطیر یصف و یدف و کان دفیفه أکثر من صفیفه أکل و إن کان صفیفه أکثر من دفیفه لم یؤکل (۱).

**[ترجمه]خصال: سلمه نقل می کند: مردی از یاران ما از من خواست تا در خرمنگاه وی باشم و از آن نگهداری کنم. در کنار [خرمنگاه] دیری بود. من هنگام زوال خورشید، وضو گرفته و نماز می خواندم. آن دیرنشین روزی مرا فریاد کرد و گفت: این نماز چیست که تو می خوانی؟ من کسی ندیدم که آن را بخواند. گفتم از فرزند رسول خدا آن را فرا گرفتم. گفت: او عالم است؟ گفتم آری. گفت: سه چیز از او بپرس: کدام تخم ها حرامند، کدام ماهی و چه پرنده ای حرام است؟ راوی می گوید: همان سال به حج رفته و نزد امام صادق علیه السلام آمدم و به ایشان گفتم: مردی از من خواسته که سه مسأله را از شما بپرسم. فرمود: آنها چیستند؟ من به حضرت آنها را بیان کردم. فرمود: تخم حرام هر آن تخمی است که سر و ته آن را تشخیص ندهی، پس آن را نخور. ماهی حرام، آن است که پولک ندارد، پس آن را نخور. پرنده حرام، آن پرنده ای است که چینه دان ندارد، پس آن را نخور. راوی نقل می کند: از مکه برگشته و عمدا نزد آن دیرنشین رفتم و به او ماجرا را بیان کردم. گفت به خدا او پیغمبر است یا وصی پیغمبر.

شیخ صدوق رحمه الله گوید: از پرندگان آبی هر کدام چینه دان یا سیخک پا داشته باشند، گوشت آنها خورده می شود. از مرغان خشکی هر کدام پر زدنش در پرواز بیش از صاف پریدن باشد، گوشت آنها خورده می شود، ولی اگر صاف پریدنش بیش از پر زدنش باشد، گوشت آنها خورده نمی‌شود - . الخصال ۱: ۱۳۹ - ۱۴۰ -

**[ترجمه]

بیان

المعروف بین الأصحاب أن بیض الطیور تابع لها فی الحل أو الحرمه و مع الاشتباه یؤکل ما اختلف طرفاه و لا یؤکل ما اتفقا و یدل علیه أخبار کثیره

ص: ۱۶۸

۱- ۱. الخصال ج ۱ ص ۱۳۹ و ۱۴۰.

و سيأتى حكم السمك إن شاء الله.

و قال الجوهرى القانصه واحده القوانص و هى للطير بمنزله المصارين لغيرها و قال المصير المعا و هو فعيل و الجمع المصران مثل رغيف و رغفان و المصارين جمع الجمع انتهى.

و يظهر من حديث سماعه أنها بمنزله المعده للإنسان

حَيْثُ رُوِيَ عَنِ الرِّضَا عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: كُلْ مِنْ طَيْرِ الْبَرِّ مَا كَانَ لَهُ حَوْصَلَةٌ وَ مِنْ طَيْرِ الْمَاءِ مَا كَانَتْ لَهُ قَانِصَةٌ كَقَانِصَهِ الْحَمَامِ لَا كَمَعِدَهِ الْإِنْسَانِ.

و قال الشهيد الثانى قدس سره و الصيصيه بكسر أوله بغير همز الإصبع الزائده فى باطن رجل الطائر بمنزله الإبهام من بنى آدم لأنها شوكته و يقال للشوكه صيصيه أيضا انتهى.

ثم اعلم أن المعروف من مذهب الأصحاب أنه يحرم من الطير ما كان صفيفه فى الطيران أكثر من دفيفه و لو تساويا أو كان الدفيف أكثر لم يحرم و المتساوى غير مذكور فى الروايات و كأنه لندره وقوعه و صعوبه استعلامه لكن يدل على الحل عموم الآيات و الروايات و المعروف من مذهبهم أيضا أن ما ليست له قانصه و لا حوصله و لا صيصيه فهو حرام و ما له إحداها فهو حلال و لا فرق فيه و فى الضابطه السابقه بين طير البر و الماء.

و قال الشهيد الثانى رحمه الله عند قول المحقق قدس الله روحه و ما له أحدها فهو حلال ما لم ينص على تحريمه نبه بقوله ما لم ينص على تحريمه على أن هذه العلامات إنما تعتبر فى الطائر المجهول أما ما نص على تحريمه فلا عبره فيه بوجود هذا و الظاهر

أن الأمر لا يختلف و لا يعرف طير محرم له أحد هذه و محلل خال عنها لكن المصنف رحمه الله تبع فى ذلك مورد النص حيث قال الرضا عليه السلام و القانصه و الحوصله يمتحن بها من الطير ما لا يعرف طيرانه و كل طير مجهول.

ثم قال يقال دف الطائر فى طيرانه إذا حرك جناحيه كأنه يضرب بهما

دفه یعنی جنبه و صف إذا لم یتحرک کما تفعل الجوارح.

و قال الحوصله بتشدید اللام و تخفیفها ما یجمع فیها الحب مکان المعده لغیره.

**[ترجمه]میان اصحاب معروف است که تخم پرنده در حلال و حرام بودن، تابع خود آنها هست. در صورت اشتباه، هر تخمی که دو طرف آن نابرابر باشد خوردنی و اگر دو طرف آن برابر باشد، خوردنی نیست. روایات زیادی بر این امر دلالت می کند. حکم ماهی إن شاء اللّٰه به زودی بیان می شود.

جوهری گوید: قانصه، مفرد قوانص و آن برای پرنده به منزله شکمبه جانوران دیگر است. المصیر، بر وزن فعیل، به معنای روده و جمع آن مصران است مانند رغیف و رغفان و مصارین جمع الجمع این کلمه است. پایان.

از روایت سماعه برآید که چینه دان به منزله معده است برای آدمی؛ زیرا از امام رضا علیه السّلام روایت کردند که فرمود: بخور از پرنده های خشکی هر کدام که چینه دان دارند و از پرنده های آبی هر کدام که چینه دان دارند مانند کبوتر نه چون معده آدمی.

شهید ثانی قدس سره گوید: صیصیه، با کسره حرف نخست، انگشت زائدی است در پشت پای پرنده به جای انگشت ابهام آدمیزاد. زیرا آن خارک به منزله شوکت پرنده است و به شوکت نیز صیصیه گویند. پایان.

سپس بدان میان اصحاب معروف است که هر پرنده در حال پرواز، اگر صاف و آرام پریدن آن بیشتر از پر زدنش باشد، حرام است ولی اگر برابر یا پر زدنش بیشتر باشد، حرام نیست. برابر بودن آن در روایات بیان نشده است. این امر شاید برای کمیابی یا دشواری تشخیص آن باشد، ولی عموم آیات و روایات دال بر حلال بودن است. این قول آنها هم معروف است که اگر پرنده ای چینه دان و حوصله و سیخک پا نداشته باشد حرام است، ولی هر کدام از این ها را داشته باشد، حلال است. در این قاعده کلی و در قاعده گذشته فرقی میان پرنده خشکی و آبی نیست .

شهید ثانی رحمه الله آنجا که محقق قدس الله روحه گفته: «هر کدام اگر یکی از این ها را داشته باشند، حلال هستند تا زمانی که نصی بر حرمت آن نباشد» گوید: آنجا که گفته: \\"تا زمانی که نصی بر حرمت آن نباشد\\" برای توجه دادن به این مطلب است که این نشانه ها تنها در مورد پرنده مجهول الحکم به کار می‌رود اما در موردی که نص بر حرمت هست وجود این نشانه ها تاثیری ندارد.

ظاهر این است که در این باره اختلافی پیش نمی‌آید زیرا پرنده حرامی نمی‌شناسیم که یکی از این ها را داشته باشد و نیز پرنده حلالی که هیچ کدام را نداشته باشد. ولی مصنف رحمه الله در این باره پیروی از نص نموده که امام رضا علیه السّلام فرمود: با چینه دان و حوصله پرنده‌ای که پروازش معلوم نیست و هر پرنده ناشناسی آزموده می‌شود.

سپس می گوید: دف الطائر فی طیرانه: پرنده دو بال خود را جنباند، گویا با آنها به پهلوی خود می زند، و «صفّ» وقتی است که بال‌ها حرکت نکند چنانچه مرغان شکاری دارند. همچنین می گوید: حوصله با لام مشدّده و بدون تشدید آن قسمتی است

که پرنده دانه در آن جمع کند و آن به منزله معده است برای آدمی.

**[ترجمه]

«۲»

الْخِصَالُ، عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى الْيَقْطِينِيِّ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ يَحْيَى عَنْ جَدِّهِ الْحَسَنِ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ وَ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ آبَائِهِ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: تَنَزَّهُوا عَنْ أَكْلِ الطَّيْرِ الَّذِي لَيْسَتْ لَهُ قَانِصَةٌ وَ لَا صِيصِيَةٌ وَ لَا حَوْصَلَةٌ وَ اتَّقُوا كُلَّ ذِي نَابٍ مِنَ السِّبَاعِ وَ مِخْلَبٍ مِنَ الطَّيْرِ(۱).

**[ترجمه]خصال: امام صادق علیه السلام از پدران خود نقل می کند: امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: از خوردن پرنده ای که چینه دان و سیخک پا ندارد خودداری کنید. همچنین از خوردن هر درنده نیشدار و پرنده چنگال دار بپرهیزید. - . الخصال ۲: ۶۱۵ -

**[ترجمه]

توضیح

المراد بذی الناب کل ما له ناب أو الناب الذی یفترس به قال فی المصباح الناب من الإنسان هو الذی یلی الرباعیات قال ابن سینا و لا یجمع فی حیوان ناب و قرن معا.

و قال الشهید الثانی رحمه الله المراد من ذی الناب الذی یعدو به علی الحیوان و یقوی به و هو شامل للضعیف منه و القوی فیدخل فیه الکلب و الأسد و النمر و الفهد و الدب و القرد و الفیل و الذئب و الثعلب و الضبع و ابن آوی لأنها عادیه بأنیابها و خالف فی الجمیع مالک فکره السباع کلها من غیر تحریم و وافقنا أبو حنیفه علی تحریم جمیع ذلک و فرق الشافعیه بین ضعیف الناب منها کالثعلب و الضبع و ابن آوی و قویها فحرم الثانی دون الأول انتهی.

و فی القاموس المخلب ظفر کل سبع من الماشی و الطائر أو هو لما یصید من الطیر و الظفر لما لا یصید انتهی.

و عد المحقق قدس نفسه من محرمات الطیر ما کان له مخلاب یقوی به علی الطیر کالبازی و الصقر و العقاب و الشاهین و الباشق أو ضعیفا کالنسر و الرخمه و البغاث و قال فی المسالک تحریم ما کان له مخلاب من الطیر عندنا موضع وفاق و مالک علی أصله فی حله.

**[ترجمه]مقصود از نیشدار، هر حیوان دندان‌دار است و یا هر حیوانی که دندان نیش (ناب) دارد که با آن می درد. در مصباح آمده: دندان نیش آدمی آن دندانی است که پهلوی دندان آسیاب(رباعی) است. ابن سینا گوید: در هیچ حیوانی نیش و شاخ با هم نباشند.

شهیـد ثـانی رحمه الله گویـد: مقصود از نیشـدار آن است که با آن بر جانور دیگر حمله کرده و برتری یابـد چه دنـدانش قوی باشد و چه ضـعیف. پس سگ، شـیر، پلنگ، یوز، خرس، میمون، فیل، گرگ، روباه، کفتار و شـغال جزء نیشدارها هسـتند چرا که همه این حیوانات با نیش حمله می کنند. مالک مخالف حرام بودن همه آنهاست. از نظر او درنده ها مکروهند نه حرام. ابو حنیفه در حرام بودن تمام آنها هم رأی ماست. شافعیه میان آنها که نیش ضعیف دارند چون روباه، کفتار و شغال با آنهایی که نیش قوی دارند فرق گذاشته و دومی را حرام دانسته اند نه اولی را. پایان.

در قاموس آمـده: چنگال، ناخن هر درنـده چه از تیره پرندگان چه غیر پرندگان است، یا چنگال همان چیزی است که پرنده با آن شکار می کند و ناخن برای حیوان غیر شکاری است. پایان.

محقّق قـدس نفسه پرنـده های حرام شـده را، پرنـدگانی می داند که چنگال توانا دارند مانند باز، صـقر، عقاب، شاهین و واشـه [پرنـده شـکاری کوچـک تر از بـاز] یا ناتوان چون کرکس، لاشـخور و بغاث [مرغی با رنگ تیره و کوچک تر از کرکس که کُنـد راه می رود.] در مسالک گویـد: حرام بودن هر پرنده چنگال دار از نظر ما مورد اتفاق است، ولی مالک آن را طبق اصـل حلال دانسته است.

**[ترجمه]

«۳»

الْعِلَلُ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ

۱- ۱. الخصال ۲: ۶۱۵ و الحدیث من اجزاء حدیث اربعمائه.

عَلِيِّ بْنِ الْعَبَّاسِ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ الرَّبِيعِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ: أَنَّ الرِّضَا علیه السلام كَتَبَ إِلَيْهِ حَرَّمَ سِبَاعَ الطَّيْرِ وَ الْوُحُوشَ كُلَّهَا لِأَكْلِهَا مِنَ الْجِيَفِ وَ لُحُومِ النَّاسِ وَ الْعَذِرَةِ وَ مَا أَشْبَهَ ذَلِكَ فَجَعَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ دَلَائِلَ مَا أَحَلَّ مِنَ الْوَحْشِ وَ الطَّيْرِ وَ مَا حَرَّمَ كَمَا قَالَ أَبِی علیه السلام كُلُّ ذِی نَابٍ مِنَ السِّبَاعِ وَ ذِی مِخْلَبٍ مِنَ الطَّيْرِ حَرَامٌ وَ كُلُّ مَا كَانَ لَهُ قَانِصَةٌ مِنَ الطَّيْرِ فَحَلَالٌ وَ عِلَّةٌ أُخْرَى تُفَرِّقُ بَيْنَ مَا أُحِلَّ مِنَ الطَّيْرِ وَ مَا حُرِّمَ قَوْلُهُ كُلْ مَا دَفَّ وَ لَا تَأْكُلْ مَا صَفَّ وَ حَرَّمَ الْأَرْنَبَ لِأَنَّهَا بِمَنْزِلَةِ السِّنَّوْرِ وَ لَهَا مَخَالِبُ كَمَخَالِبِ السِّنَّوْرِ وَ سِبَاعِ الْوُحُوشِ فَجَرَتْ مَجْرَاهَا فِی قَذَرِهَا فِی نَفْسِهَا وَ مَا يَكُونُ مِنْهَا مِنَ الدَّمِ كَمَا يَكُونُ مِنَ النِّسَاءِ لِأَنَّهَا مَسْخٌ (۱).

العيون، بالأسانيد المتقدمه فی الباب السابق عن ابن سنان: مثله (۲).

**[ترجمه]علل: محمد بن سنان نقل می کند: امام رضا علیه السلام برای او نوشت: پرنده ها و وحشیان درنده همه حرام شدند چون اینها مردار، گوشت آدمی، کثافت و مانند آن را می خورند. خداوند آنچه از حیوانات وحشی و پرندگان درنده حلال یا حرام کرده، چنان است که پدرم فرمود: هر درنده نیشدار و هر پرنده چنگال دار حرام، و هر پرنده چینه دار حلال است. همچنین ایشان نشانه دیگری را در تمایز میان پرنده حلال و حرام بیان کرده اند: آن پرنده ای را که در پرواز بال زند، بخور و آنچه در پرواز بال نزند، نخور. خرگوش حرام است، چون مانند گربه است و چنگالی مانند چنگال گربه داشته و چون وحشیان درنده است. این حیوان در پلیدی مثل وحشیان است و مانند زنان خون حیض دارد؛ چرا که این حیوان مسخ شده است. - . علل الشرائع : ۱۶۷ - ۱۶۸ -

در عیون روایت شده است. - . عیون الأخبار ۲: ۹۳ -

**[ترجمه]

توضیح

فجعل الله المفعول الثانی لجعل قوله کل ذی ناب إلخ أی لما کانت العله فی حرمتها افتراسها الحیوانات و أکلها اللحوم جعل الفرق بینها و بین غیرها ما یدل علیه من الناب و المخلب و کذا القانصه دلیل علی أکلها الحبوب دون اللحوم فإن ما یأکل اللحم فله معده کمعده الإنسان و قوله علیه السلام و عله أخری یمکن أن یکون بیانا لقاعده أخری ذکرها استطرادا فیکون المراد بالعله القاعده توسعا أو یکون الصفیف أیضا من علامات الجلاده و السبعیه کما هو الظاهر و یحتمل أن یکون و عله أخری کلام ابن سنان لکنه بعید و قوله علیه السلام و ما یکون منها کأنه معطوف علی أنها فیکون عله أخری للتحریم و یحتمل أن یکون الموصول مبتدأ و قوله لأنها مسخ خبر فیستفاد منها عله للتحریم أیضا.

**[ترجمه]«کل ذی ناب...» مفعول دوم برای «جعل» است. یعنی از آنجایی که علت حرمت آنها دریدن حیوانات و خوردن گوشت آنهاست، خدا میان آنها و غیر آنها فرق نهاده است با اموری که بر درندگی آنها دلالت دارد مثل نیش و چنگال، همان طور که چینه دان نشانه دانه خواری است نه گوشتخواری؛ زیرا هر چه گوشت می خورد مانند آدمی معده‌ای دارد. منظور حضرت از عبارت «عله أخری» شاید بیان قاعده دیگری است که در ضمن آن را بیان کرده است. مقصود از واژه عله - توسعا - قاعده است یا اینکه صاف پروازی پرندگان هم از نشانه های درندگی آنهاست، چنانچه از ظاهر کلام چنین فهمیده

می شود. و شاید «عله أخری» کلام ابن سنان باشد، ولی این بعید به نظر می رسد. مراد از این فرموده حضرت: «و ما یکون منها» گویا معطوف بر «أنها» و بیان علت دیگری برای حرام بودن آن هست. همچنین ممکن است که موصول مبتدا، و «لأنّها مسخ» خبر باشد که از آن نیز علت حرام بودن برداشت می شود.

**[ترجمه]

«۴»

قُرْبُ الْإِسْنَادِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَخِيهِ علیه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ لُحُومِ الْحُمُرِ الْأَهْلِيَّهِ أَ تُؤْكَلُ قَالَ نَهَی رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ إِنَّمَا نَهَی عَنْهَا

ص: ۱۷۱

۱- ۱. علل الشرائع: ۱۶۷ و ۱۶۸ فیه: و سباع الوحش.

۲- ۲. عیون الأخبار: ج ۲ ص ۹۳.

لِأَنَّهُمْ كَانُوا يَعْمَلُونَ عَلَيْهَا فَكَرِهَ أَنْ يُفْنُوهَا(۱).

کتاب المسائل، بإسناده: مثله (۲).

**[ترجمه]قرب الإسناد: علی بن جعفر از برادر خود نقل می کند: از ایشان در باره گوشت الاغ پرسیدم که آیا قابل خوردن است؟ فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را نهی فرمود و تنها بدان سبب نهی فرمود که ابزار کار آنها بود، و خوش نداشت تا الاغ ها را نابود کنند. - . قرب الإسناد: ۱۱۷ -

این حدیث در کتاب مسائل، نیز آمده است - . بحار الأنوار ۱۰ - .

**[ترجمه]

بیان

المعروف بين الأصحاب حتى كاد أن يكون إجماعا حل لحوم الخيل و البغال و الحمير الأهليه و ذهب أبو الصلاح إلى تحريم البغال و الأشهر أقوى لعموم الآيات و خصوص الأخبار و اختلف في أشدها كراهه بعد اتفاقهم على كراهه الجميع فقيل البغال و قال الحمير و كان الأقرب الأخير.

**[ترجمه]حلال بودن گوشت اسب، استر و خر در نزد اصحاب چنان معروف است که گویی بر آن به اجماع رسیده اند. ابو صلاح استر را حرام دانسته است، ولی قول مشهورتر [حلال بودن] براساس عموم آیات و خصوص روایات، قوی تری است. پس از اتفاق نظر مبنی بر کراهت داشتن همه آنها، در شدت کراهت آنها اختلاف نظر وجود دارد. برخی خوردن گوشت استر را مکروه تر دانسته و برخی خوردن گوشت الاغ را. نظر اخیر درست تر است.

**[ترجمه]

«۵»

الْعِلَلُ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْرُورٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَامِرٍ عَنِ الْمُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَصْرِيِّ عَنْ بِسْطَامَ بْنِ مُرَّةَ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ حَسَّانَ عَنِ الْهَيْثَمِ بْنِ وَاقِدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ الْعَبْدِيِّ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِ (۳): أَنَّهُ سُئِلَ مَا قَوْلُكَ فِي هَذَا السَّمَكِ الَّذِي يَزْعُمُ إِخْوَانُنَا مِنْ أَهْلِ الْكُوفَهِ أَنَّهُ حَرَامٌ فَقَالَ أَبُو سَعِيدٍ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ الْكُوفَهُ جُمْجُمَهُ الْعَرَبِ وَ رُمْحُ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَ كَنْزُ الْإِيمَانِ فَخُذْ عَنْهُمْ أُخْبِرُكَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مَكَثَ (۴) بِمَكَّهَ يَوْماً وَ لَيْلَهً بِذِي طُوًى ثُمَّ خَرَجَ وَ خَرَجْتُ مَعَهُ فَمَرَرْنَا بِرِفْقَهٍ جُلُوسٍ يَتَغَدَّوْنَ فَقَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ الْغَدَاءَ فَقَالَ لَهُمْ أَفْرِجُوا لِنَبِيِّكُمْ فَجَلَسَ بَيْنَ رَجُلَيْنِ وَ جَلَسْتُ وَ تَنَاوَلَ رَغِيفاً فَصَدَعَ نِصْفَهُ ثُمَّ نَظَرَ إِلَى أُدْمِهِمْ فَقَالَ مَا أُدْمُكُمْ فَقَالُوا الْجِرِّيثُ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَرَمَى بِالْكِسْرَهِ مِنْ يَدِهِ وَ قَامَ قَالَ أَبُو سَعِيدٍ وَ تَخَلَّفْتُ بَعْدَهُ لِأَنْظُرَ مَا رَأَى النَّاسُ فَاخْتَلَفَ النَّاسُ فِيمَا بَيْنَهُمْ فَقَالَتْ طَائِفَهٌ حَرَّمَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله الْجِرِّيثَ وَ قَالَتْ طَائِفَهٌ لَمْ يُحَرِّمْهُ وَ لَكِنْ عَافَهُ وَ لَوْ كَانَ حَرَّمَهُ لَنَهَانَا عَنْ أَكْلِهِ قَالَ فَحَفِظْتُ مَقَالَهَ الْقَوْمِ وَ تَبِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله

علیه و آله

ص: ۱۷۲

۱- ۱. قرب الإسناد: ۱۱۷.

۲- ۲. بحار الأنوار ۱۰:

۳- ۳. رواه الکلینی فی فروع الکافی ۶: ۲۴۳ عن الحسین بن محمّد. و فیه: علی بن الحسن العبدی عن ابی هارون عن ابی سعید الخدریّ.

۴- ۴. فی المصدر:« انه مکث» و فی الکافی: اخبرک ان رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله مکث بمکّه یوما و لیله یطوی.

حَتَّی لَحِقْتُهُ ثُمَّ غَشِیَنَا رِفْقَهٌ أُخْرَی یَتَغَدَّوْنَ فَقَالُوا یَا رَسُولَ اللَّهِ الْغَدَاءَ فَقَالَ نَعَمْ (۱)

أَفْرِجُوا لِنَبِیِّکُمْ فَجَلَسَ بَیْنَ رَجُلَیْنِ وَ جَلَسْتُ مَعَهُ فَلَمَّا تَنَاوَلَ کِسْرَهَ الْقَوْمِ نَظَرَ إِلَی أُدْمِهِمْ فَقَالَ مَا أُدْمُکُمْ هَذَا قَالُوا ضَبٌّ یَا رَسُولَ اللَّهِ فَرَمَی بِالْکِسْرَهِ وَ قَامَ قَالَ أَبُو سَعِیدٍ فَتَخَلَّفْتُ بَعْدَهُ فَإِذَا بِالنَّاسِ (۲)

فِرْقَتَیَانِ قَالَ فِرْقَهٌ حَرَّمَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله الضَّبَّ فَمَنْ هُنَاکَ لَمْ یَأْکُلْهُ وَ قَالَتْ فِرْقَهٌ أُخْرَی إِنَّمَا عَافَهُ وَ لَوْ حَرَّمَهُ لَنَهَانَا عَنْهُ قَالَ ثُمَّ تَبِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله حَتَّی لَحِقْتُهُ فَمَرَرْنَا بِأَصْلِ الصَّفَا وَ فِیهَا قُدُورٌ تَغْلِی فَقَالُوا یَا رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله لَوْ تَکَرَّمْتَ عَلَیْنَا حَتَّی تُدْرِکَ قُدُورُنَا قَالَ وَ مَا فِی قُدُورِکُمْ قَالُوا حُمُرٌ لَنَا کُنَّا نَرْکَبُهَا فَقَامَتْ فَذَبَحْنَاهَا فَدَنَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مِنَ الْقُدُورِ فَأَکْفَأَهَا بِرِجْلِهِ ثُمَّ انْطَلَقَ جَوَاداً وَ تَخَلَّفْتُ بَعْدَهُ فَقَالَ بَعْضُهُمْ حَرَّمَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله لَحْمَ الْحُمُرِ وَ قَالَ بَعْضُهُمْ کَلَّا إِنَّمَا أَفْرَغَ قُدُورَکُمْ حَتَّی لَا تَعُودُوهُ فَتَذْبَحُوا دَوَابَّکُمْ قَالَ أَبُو سَعِیدٍ فَتَبِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَقَالَ یَا بَا سَعِیدٍ ادْعُ بِلَالًا فَلَمَّا جَاءَهُ بِلَالٌ (۳) قَالَ یَا بِلَالُ اصْعَدْ أَبَا قُبَیْسٍ فَنَادِ عَلَیْهِ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله حَرَّمَ الْجِرِّیَّ وَ الضَّبَّ وَ الْحُمُرَ الْأَهْلِیَّهَ أَلَا فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ لَا تَأْکُلُوا مِنَ السَّمَکِ إِلَّا مَا کَانَ لَهُ قِشْرٌ وَ مَعَ الْقِشْرِ فُلُوسٌ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی مَسَخَ سَبْعَمِائَهِ أُمَّهٍ عَصَوُا الْأَوْصِیَاءَ بَعْدَ الرُّسُلِ فَأَخَذَ أَرْبَعَمِائَهِ أُمَّهٍ مِنْهُمْ بَرّاً وَ ثَلَاثُمِائَهِ مِنْهُمْ بَحْراً ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآیَهَ فَجَعَلْناهُمْ أَحادِیثَ وَ مَزَّقْناهُمْ کُلَّ مُمَزَّقٍ (۴).

**[ترجمه]علل: از ابو سعید خُدری - . کافی ۶: ۲۴۳ – سؤال شد: نظر تو درباره این ماهی که برادران کوفی ما آن را حرام می دانند، چیست؟ ابو سعید گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: کوفه جمجمه عرب و نیزه خداوند تبارک و تعالی و گنجینه ایمان است، از آنها فراگیر. من از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله به تو خبر می دهم: که یک روز در مکه و یک شب در ذی طوی مانده سپس بیرون شدند و من نیز به همراه ایشان خارج شدم و در راه با دوستانی برخورد کردیم که نشسته و مشغول غذا خوردن بودند، گفتند: ای رسول خدا! بفرمائید. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: برای پیغمبر خود جا باز کنید. حضرت میان دو مرد نشست و من نیز نشستم. حضرت قرص نانی را گرفته و آن را دو نیم کردند. سپس به خورشت آنها نگاه کرده و فرمود: خورشتتان چیست؟ گفتند: مارماهی است ای رسول خدا! حضرت تکه نان را انداخته و برخاستند. ابو سعید گفت: پس از ایشان من ماندم تا بدانم نظر مردم چیست. آنان میان خود اختلاف کردند. یک دسته گفتند رسول خدا مارماهی را بر ما حرام کرد. دسته ای دیگر گفتند: حرام نکرد بلکه از آن خوشش نیامد؛ چرا که اگر آن را حرام کرده بود، ما را از خوردن آن منع می کرد. راوی نقل می کند: گفتار مردم را به یاد سپرده و به دنبال رسول خدا رفتم تا به ایشان رسیدم و در راه با دوستان دیگری برخوردیم که چاشت می خوردند، گفتند: ای رسول خدا! بفرمایید به چاشت. فرمود: بسیار خوب، به پیغمبرتان جا دهید. سپس حضرت میان دو مرد نشستند و من نیز نشستم. هنگامی که حضرت قرص نانی از آنها برگرفت به خورشت آنها نگریسته و فرمود: خورشت شما چیست؟ گفتند: یا رسول اللّه! سوسمار. حضرت قرص نان را انداخته و برخاستند. ابو سعید گفت: من ماندم. باز مردم دو دسته شدند. یک دسته گفتند: رسول خدا آن را بر ما حرام کرد و از این رو نخورد. دسته ای دیگر گفتند: همانا از آن خوشش نیامد و اگر حرام کرده بود، ما را از خوردن آن نهی می کرد. ابو سعید گفت: سپس دنبال رسول خدا صلی اللّه علیه و آله رفته و به ایشان ملحق شدم و با ایشان از دامنه کوه صفا گذر کردیم و در آنجا دیگ هایی می جوشید. گفتند: یا رسول اللّه! کاش به ما لطف کنی و بمانی تا دیگ ها بپزند. فرمود: در دیگ هایتان چیست؟ گفتند: گوشت الاغ هایی که سوار می شویم، چون بازماندند ما سر آنها را بریدیم. رسول خدا صلی

اللّه علیه و آله نزدیک دیگ ها رفته و با پای خود آنها را برگرداندند. سپس تند برفتند و من جا ماندم. برخی گفتند: رسول خدا، گوشت خران را بر ما حرام کرد. برخی دیگر گفتند: نه هرگز، همانا دیگ های شما را ریخت تا بدان عادت نکرده و چهارپایان خود را نکشید. راوی نقل می کند: به دنبال رسول خدا رفتم. ایشان به من فرمود: ای ابو سعید! بلال را بگو بیاید. چون بلال نزد ایشان آمد، به او فرمود: ای بلال! بالای کوه ابو قبیس برو و فریاد بزن که رسول خدا خوردن مارماهی، سوسمار و الاغ ها را حرام کرد. هان! از خدا بترسید و فقط ماهیانی را که پوستشان پولک دارد بخورید؛ زیرا خداوند تبارک و تعالی هفتصد امت را مسخ کرد که از وصیان پیامبران خود نافرمانی کردند که چهارصد تا از آنها را از جانداران خشکی و سیصدتای دیگر را دریایی قرار داد. آنگاه حضرت این آیه را خواندند: «فَجَعَلْناهُمْ أَحادِيثَ وَ مَزَّقْناهُمْ كُلَّ مُمَزَّقٍ» - . علل الشرائع ۲: ۱۴۶ - ۱۴۷؛ سبأ / ۱۹ - {پس آنها را [برای آیندگان، موضوعِ] حکایت ها گردانیدیم، و سخت تار و مارشان کردیم.}

**[ترجمه]

توضیح

جمجمه العرب أی محل جماجم العرب و أشرافها و التشبیه بالرمح لأنها بها یدفع الله البلایا عن العرب فی القاموس الجمجمه بالضم القحف و الجماجم السادات و القبائل التی تنسب إلیها البطون و فی النهایه یقال للسادات جماجم و منه

۱- ۱. فی الکافی: فقال لهم: نعم افرجوا.

۲- ۲. فی الکافی: فاذا الناس.

۳- ۳. فی المصدر: فلما جئته ببلال.

۴- ۴. علل الشرائع ۲: ۱۴۶ و ۱۴۷، و الآیه فی سبا: ۱۹.

حديث عمر ائت الكوفه فإن بها جمجمه العرب أی ساداتها لأن الجمجمه الرأس و هو أشرف الأعضاء و قیل جماجم العرب التی تجمع البطون فتنسب إلیها و قال فیه السلطان ظل الله و رمحه استوعب بهاتین الکلمتین نوعی ما علی الوالی للرعیه أحدهما الانتصار من الظالم و الإعانه و الآخر إرهاب العدو لیرتدع عن قصد الرعیه و أذاهم و یأمنوا بمکانه من الشر و العرب تجعل الرمح کنایه عن الدفع و المنع و فی القاموس ذو طوی مثلثه الطاء و ینون موضع قرب مکه و فی النهایه بضم الطاء و فتح الواو المخففه موضع عند باب مکه یستحب لمن دخل مکه أن یغتسل به انتهی (۱).

و فی الکافی یطوی بصیغه المضارع من طوی من الجوع یطوی طوی فهو طاو أی خالی البطن جائع لم یأکل.

الغداء بالنصب أی احضر و تغد معنا و فی المصباح الإدام ما یؤتدم به مائعا کان أو جامدا و جمعه أدم مثل کتاب و کتب یسکن للتخفیف فیعامل معامله المفرد و یجمع علی آدام مثل قفل و أقفال و الجریث کسکیت سمک لا فلس له.

و فی القاموس عاف الطعام أو الشراب و قد یقال فی غیرهما یعافه و یعیفه کرهه فلم یشربه و فی الکافی و تبعت رسول الله صلی الله علیه و آله جوادا.

قال فی النهایه فیه فی حدیث سلیم بن صرد فسرت إلیه جوادا أی سریعا کالفرس الجواد و یجوز أن یرید سیرا جوادا کما یقال سرنا عقبه جوادا أی بعیده(۲).

ثم غشینا بالکسر بصیغه المتکلم من غشیه أی جاءه.

قوله لو تکرمت علینا فی الکافی لو عرجت علینا فی النهایه فیه لم أعرج علیه أی لم أقم و لم أحتبس (۳) حتی تدرک قدورنا برفع القدور من قولهم

۱- ۱. النهایه ۳: ۵۴.

۲- ۲. النهایه ۱: ۲۱۶.

۳- ۳. النهایه ۳: ۸۹.

أدرك الشـی ء أی بلغ وقته كقولهم إدراك الثمرات أو بالنصب أی تلحقها و تأكلها و علی التقدیرین المراد بالقدور و ما فیها و یقال قامت الدابه أی وقفت حتی لا تعودوه من باب التفعیل من العاده و فی الكافی كیلا تعودوا(۱) من العود قوله فبعث فی أكثر نسخ الكافی فبعث رسول الله صـلی الله علیه و آله إلی فلما جئته قال یا با سـعید و كأن المراد بالقشـر الجلد الصلب (۲) فَجَعَلْناهُمْ أَحادِیثَ الآیه فی قصه قوم سـبأ أی جعلناهم بحیث یتعجب الناس بهم تعجبا و ضـرب مثل فیقولون تفرقوا أیـدی سـبأ وَ مَزَّقْناهُمْ كُلَّ مُمَزَّقٍ أی فرقناهم

غایه التفریق حتی لحق غسان منهم بالشام و أنمار بیثرب و جـذام بتهامه و الأزد بعمان و لعل تحریم الحمر محمول علی الكراهیه الشدیده أو علی النسخ بأن كانت محرمه ثم نسخ.

**[ترجمه]جمجمه العرب، مكان بزرگان اشـراف عرب. علت تشبیه شـهر كوفه به نیزه خداونـد آن است كه خداونـد به وسـیله آن بلاـ را از عرب برگردانـد. در قـاموس، جمجمـه بـا ضـمه، بـه معنـای اسـتخوان سـر اسـت. جمـاجم: بزرگـان و قبـایلی كه خویشاونـدان به آنها نسبت داده می شونـد. در نهایه آمـده: به بزرگان، جماجم گوینـد. از جمله حـدیث عمر «برو به كوفه كه جمجمه عرب در آن است» یعنی بزرگان آن؛ زیرا جمجمه در لغت، به معنای سر است كه شـریف ترین عضو بـدن می باشـد. گوینـد: منظور از جماجم العرب كسانی هستند كه خویشاونـدان را شامل شـده و خویشاونـدان به آنها نسبت داده می شود. و گویـد: سـلطان ظـل اللّه است و نیزه خـداست در این دو تعبیر دو نوع حق رعیت را بر والی گنجانیـده، یكی انتقام گرفتن برای مظلوم از ظالم و كمك بستمدیده و دیگری ترساندن دشـمن تا از آهنگ رعیت بازماند و از آزار آنها بوجود سـلطان در امان باشـند از شرّ، و عرب نیزه را كنـایه از دفع و بازداشـتن آورد. در قـاموس آمـده: ذو طـوی، كـه حرف طـای آن به سه حركت خوانـده شـده و این كلمه به صورت منوّن به كـار می رود، جـایی است نزدیـك مكه. در نهایه با ضمّ طاء و واو بـدون تشـدید آمده و به معنای جایی است كه بر دروازه مكه قرار دارد و كسـی كه وارد مكه می شود، مستحب است تا در آنجا غسل كند. پایان. - . نهایه ۳: ۵۴ -

در كافی، یطوی به صورت فعل مضارع به كار رفته است كه در این صورت از «طوی من الجوع، یطوی، طوی» مشتق شده و به معنای خالی شدن شكم از گرسنگی. هو طاوٍ: یعنی شكم خالی و گرسنه كه نخورده است.

الغـداء: بـا فتحه حرف غین، یعنی بفرمـا و با ما چاشت بخور. در مصـباح آمـده: الإدام، آنچه با آن خورشت كننـد، چه آن چیز مایع باشـد و چه جامد. این واژه مانند كتاب و كتب به صورت أُدُم جمع بسته می شود كه برای تخفیف، ساكن شده است و با آن معامله مفرد می‌شود. همچنین این واژه مانند قفل، اقفال، به صورت آدام نیز جمع بسـته می شود. الجریث: مانند سـكیت، به آن نوع از ماهی گویند كه پولك ندارد.

در قـاموس آمـده: عـاف الطعـام أو الشـراب یعافه یعیفه: آن را خوش نداشـته و از آن ننوشـید. گاهی این واژه به غیر از این دو مورد، نیز به كار می رود.

در كافی آمده: «و تبعت رسول الله جوادا»، در النهایه، روایتی از سـلیم بن صرد آمده: فسرت إلیه جوادا: یعنی شتابان مانند اسب نیكو. جایز است مراد از آن راه رفتنی نیكو باشـد. چنانچه گویند: سـرنا عقبه جوادا یعنی عقب او، دور از او راه رفتیم. - . نهایه

غشینا: با کسره، صیغه متکلم و از ماده غشیه به معنای نزد او آمد، می باشد. عبارت «لو تکرمت علینا» در کافی به صورت «لو عرجت علینا» در نهایه گفته: «لم أعرج علیه» یعنی برنخاستم و توقف نکردم. - . نهایه ۳: ۸۹ - «حتی تدرک قدورنا» با رفع قدور چنانچه گویند: أدرک الشی ء: زمان آن چیز رسید مانند وقت رسیدن میوه جات. اگر به صورت نصب باشد، به معنای این است که به آن برسی واز آن بخوری. و بنا بر هر دو احتمال مراد از دیگ ها، محتوای آنهاست .

گویند: قامت الدابه، چهارپا ایستاد. «حتی لاـ تعودوه» از باب تفعیل و از ماده عادت است. در کافی آمده «کیلا تعودوا» از معنای برگشتن. عبارت «فبعث» در غالب نسخه های کافی به صورت «فبعث رسول الله إلیّ فلما جئته قال یا ابا سعید» آمده است. شاید منظور از «بالقشر» پوست سخت و زبر باشد - . ظاهرا همان باشد که در فارسی پولک و فلس گویند. - . «فَجَعَلْناهُمْ أَحادِيثَ» این آیه در باره قوم سبأ صحبت می کند: با آنان کاری کردیم که سبب حیرت و تعجب مردمان شده و مردمان به آن مثل زده و گویند: تفرقوا أیدی سبأ. «وَ مَزَّقْناهُمْ كُلَّ مُمَزَّقٍ» به غایت امر آنها را متفرق ساختیم، به طوری که طائفه غسان از میان آنها به شام، أنمار به یثرب، جذام به تهامه و أزد به عمان رفتند. شاید حرام بودن الاغ، حمل بر کراهت شدید یا نسخ باشد، گویی نخست حرام بوده سپس نسخ شده است.

**[ترجمه]

«۶»

الْعِلَلُ، عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي الْقَاسِمِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْكُوفِيِّ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ سَالِمٍ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَخْبِرْنِي لِمَ حَرَّمَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَحْمَ الْخِنْزِيرِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى مَسَخَ قَوْماً فِي صُوَرٍ شَتَّى مِثْلِ الْخِنْزِيرِ وَ الْقِرْدِ وَ الدُّبِّ ثُمَّ نَهَى عَنْ أَكْلِ الْمَثُلَةِ لِكَيْلَا يُنْتَفَعَ بِهَا وَ لَا يُسْتَخَفَّ بِعُقُوبَتِهِ (۳).

**[ترجمه]علل: مفضل بن عمر نقل می کند: به امام صادق علیه السلام گفتم: مرا آگاه گردان که چرا خداوند گوشت خوک را حرام نموده است؟ فرمود: خداوند قومی را به شکل های گوناگون مسخ کرد مانند خوک، میمون و خرس. سپس خوردن از مانند اینها را نهی کرد تا از آنها بهره مند نشده و کیفرشان را سبک نشمرند. - . علل الشرائع ۲: ۱۷۰ -

**[ترجمه]

«۷»

الْعِلَلُ، وَ الْعُيُونُ، بِالْأَسَانِيدِ الْمُتَقَدِّمَةِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ فِيمَا رَوَاهُ مِنَ الْعِلَلِ: أَنَّهُ كَتَبَ الرِّضَا عليه السلام إِلَيْهِ أَحَلَّ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ الْبَقَرَ وَ الْغَنَمَ وَ الْإِبِلَ لِكَثْرَتِهَا وَ إِمْكَانِ وُجُودِهَا وَ تَحْلِيلِ بَقَرِ الْوَحْشِ وَ غَيْرِهَا مِنْ أَصْنَافِ مَا يُؤْكَلُ مِنَ الْوَحْشِ الْمُحَلَّلَةِ لِأَنَّ غِذَاءَهَا غَيْرُ مَكْرُوهٍ وَ لَا مُحَرَّمٍ وَ لَا هِيَ مُضِرَّةٌ بَعْضُهَا بِبَعْضٍ وَ لَا مُضِرَّةٌ بِالْإِنْسِ وَ لَا فِي خَلْقِهَا تَشْوِيهٌ (۴).

۱- ۱. فی الکافی: حتی لا تعودوا.

۲- ۲. و لعله الذی یقال له بالفارسیه، پولک و فلس.

۳- ۳. علل الشرائع ۲: ۱۷۰.

۴- ۴. علل الشرائع ۲: ۲۴۸.

**[ترجمه]علل و عیون: امام رضا علیه السلام برای محمد بن سنان نوشتند: خداوند متعال گاو، گوسفند و شتر را از آن رو حلال کرده است که فراوان و یافتن آنها میسر است. حلال شدن گاو وحشی و غیر آن از تیره حیوانات وحشی، بدان سبب است که خوردن آنها مکروه، حرام و زیان آور برای انسان نیست. - . علل الشرائع ۲: ۲۴۸ -

**[ترجمه]

«۸»

الْخِصَالُ، عَنْ سِتَّةٍ مِنْ مَشَايِخِهِ (۱)

مِنْهُمْ أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا عَنْ بَكْرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَبِيبٍ عَنْ تَمِيمِ بْنِ بُهْلُولٍ عَنْ أَبِي مُعَاوِيَةَ عَنِ الْأَعْمَشِ عَنِ الصَّادِقِ علیه السلام قَالَ: كُلُّ ذِي نَابٍ مِنَ السِّبَاعِ وَ ذِي مِخْلَبٍ مِنَ الطَّيْرِ فَأَكْلُهُ حَرَامٌ (۲).

**[ترجمه]خصال: امام صادق علیه السلام فرمود: خوردن گوشت هر نیش‌داری از درنده ها و هر چنگال داری از پرندگان حرام است. - . الخصال ۲: ۶۰۳ - ۶۰۹ -

**[ترجمه]

«۹»

الْعُيُونُ، عَنْ عَبْدِ الْوَاحِدِ بْنِ عُبْدُوسٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ قُتَيْبَةَ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ: فِيمَا كَتَبَ الرِّضَا علیه السلام لِلْمَأْمُونِ يَحْرُمُ كُلُّ ذِي نَابٍ مِنَ السِّبَاعِ وَ ذِي مِخْلَبٍ مِنَ الطَّيْرِ(۳).

**[ترجمه]عیون: فضل بن شاذان نقل می کند: امام رضا علیه السلام برای او نوشتند: خوردن گوشت هر نیش‌داری از درنده ها و هر چنگال داری از پرندگان حرام است. - . عیون أخبار الرضا ۲: ۱۶۲ -

**[ترجمه]

«۱۰»

الْعِلَلُ، عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ أَنَّ ابْنَ أُذَيْنَةَ عَنْ زُرَارَةَ وَ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ أَكْلِ الْحُمُرِ الْأَهْلِيَّةِ فَقَالَ نَهَى رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَنْ أَكْلِهَا يَوْمَ خَيْبَرَ وَ إِنَّمَا نَهَى عَنْ أَكْلِهَا لِأَنَّهَا كَانَتْ حَمُولَةً لِلنَّاسِ وَ إِنَّمَا الْحَرَامُ مَا حَرَّمَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِي الْقُرْآنِ (۴).

**[ترجمه]علل: محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام نقل می کند: از ایشان در باره خوردن گوشت الاغ های اهلی پرسیدم. فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز [فتح] خوردن آن را نهی کردند. نهی کردن حضرت بدان سبب بود که آن

مردم را سواری می دهد و بی شک حرام آن چیزهایی است که خداوند متعال در قرآن کریم حرام کرده است. - . علل الشرائع ۲: ۱۴۹ - ۲۵۰ -

**[ترجمه]

بیان

لعل الحصر إضافی أو المعنی ما حرم الله فی القرآن أعم من أن یکون فی ظهر القرآن و نفهمه أو فی بطنه و بینه الحجج علیهم السلام لنا.

**[ترجمه]شاید در روایت، حصر از نوع حصر اضافی باشد یا به این معناست که آنچه را خداوند در قرآن نهی کرده، اعم از آن چیزی است که در ظاهر قرآن است و ما آن را می فهمیم یا در بطن قرآن است که امامان علیهم السلام برای ما بیان کنند.

**[ترجمه]

«۱۱»

الْعِلَلُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ الْوَلِيدِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الصَّفَّارِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ حَمَّادٍ عَنْ حَرِيزٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: نَهَی رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَنْ أَكْلِ لُحُومِ الْحُمُرِ وَ إِنَّمَا نَهَی عَنْهَا مِنْ أَجْلِ ظُهُورِهَا مَخَافَةَ أَنْ يُفْنُوهَا وَ لَيْسَتِ الْحَمِيرُ بِحَرَامٍ ثُمَّ قَرَأَ هَذِهِ الْآيَةَ قُلْ لا(۵) أَجِدُ فِی ما أُوحِیَ إِلَيَ

۱- ۱. هم أحمد بن محمّد بن الهيثم العجلیّ و أحمد بن الحسن و محمّد بن أحمد السنائی و الحسين بن إبراهيم بن أحمد بن هشام المكتب و عبد اللّه بن محمّد الصائغ و علیّ بن عبد اللّه الوراق عن ابی العباس أحمد بن يحيی بن زكريا القطان.

۲- ۲. الخصال ۲: ۶۰۳ و ۶۰۹.

۳- ۳. عيون أخبار الرضا ج ۲ ص ۱۶۲.

۴- ۴. علل الشرائع ۲: ۱۴۹ و ۲۵۰.

۵- ۵. الأنعام: ۱۴۵.

مُحَرَّماً عَلى طاعِمٍ يَطْعَمُهُ إِلَى آخِرِ الْآيَهِ(۱).

المقنع، مرسلا: مثله (۲).

**[ترجمه]علل: امام باقر علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله خوردن گوشت الاغ را نهی کردند. ایشان تنها بدان سبب خوردن گوشت الاغ را نهی کردند که حیوانی باربر بوده و ترس آن داشت که نسل آن منقرض شود؛ چرا که گوشت خر حرام نیست. سپس امام علیه السلام این آیه را تا پایان آن تلاوت نمودند: «قُلْ لا أَجِدُ فِي ما أُوحِيَ إِلَيَ مُحَرَّماً عَلى طاعِمٍ يَطْعَمُهُ» - . علل الشرائع ۲: ۲۵۰؛ انعام / ۱۴۵ - {بگو: «در آنچه به من وحی شده است، بر خورنده ای که آن را می خورد هیچ حرامی نمی یابم.}

در مقنع، روایت بالا آمده است.

**[ترجمه]

«۱۲»

الْعِلَلُ، عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ الْحِمْيَرِيِّ عَنْ هَارُونَ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ اللَّيْثِيِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليه السلام قَالَ: سُئِلَ أَبِي عليه السلام عَنْ لُحُومِ الْحُمُرِ الْأَهْلِيَّهِ فَقَالَ نَهَى رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله عَنْ أَكْلِهَا لِأَنَّهَا كَانَتْ حَمُولَهَ النَّاسِ (۳) يَوْمَئِذٍ وَ إِنَّمَا الْحَرَامُ مَا حَرَّمَ اللَّهُ فِي الْقُرْآنِ (۴).

**[ترجمه]علل: امام صادق محمد علیه السلام فرمود: از پدرم درباره گوشت الاغ پرسیدند. فرمود: رسول خدا از آن نهی کرد چون در آن روز الاغ باربر مردم بود. بی شک حرام آنهایی است که خداوند در قرآن حرام کرده است. - . علل الشرائع ۲: ۲۵۰ -

**[ترجمه]

«۱۳»

الْعُيُونُ، وَ الْعِلَلُ، بِالْأَسَانِيدِ الْمُتَقَدِّمَهِ(۵)

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ فِيمَا رَوَاهُ مِنَ الْعِلَلِ قَالَ: كَتَبَ إِلَيْهِ الرِّضَا عليه السلام كَرِهَ أَكْلُ لُحُومِ الْبِغَالِ وَ الْحُمُرِ الْأَهْلِيَّهِ لِحَاجَهِ النَّاسِ إِلَى ظُهُورِهَا وَ اسْتِعْمَالِهَا وَ الْخَوْفِ مِنْ إِفْنَائِهَا لِقِلَّتِهَا لَا لِقَذَرِ خِلْقَتِهَا وَ لَا قَذَرِ غِذَائِهَا(۶).

**[ترجمه]عیون و علل: امام رضا علیه السلام برای محمد بن سنان نوشتند: خوردن گوشت الاغ و استر مکروه شده است چون در باربری به آنها نیازمند هستند و ترس آن می رفت که به سبب کم بودن این حیوان‌ها، نسلشان منقرض شود؛ نه اینکه خلقت یا خوردن آنها پلید باشد. - . علل الشرائع ۲: ۲۵۰ -

**[ترجمه]

«۱۴»

الْعِلَلُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ الْوَلِيدِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الصَّفَّارِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الصَّلْتِ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى عَنْ سَمَاعَةَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: لَا تَأْكُلْ جِرِّیثاً وَ لَا مَارْمَاهِیجاً وَ لَا طَافِیاً وَ لَا إِرْبِیَانَ وَ لَا طِحَالًا لِأَنَّهُ بَیْتُ الدَّمِ وَ مُضْغَهُ الشَّیْطَانِ (۷).

**[ترجمه]علل: امام صادق علیه السلام فرمود: مارماهی، ماهی مرده و آمده بر روی آب، إربیان(میگو) و طحال را نخورید؛ زیرا آن(طحال) خانه خون و جویده شیطان است. - . علل الشرائع ۲: ۲۴۹ -

**[ترجمه]

بیان

الجِرِّیث کسکیت سمک و قیل هو الجِرِّیُّ کذمی و هما و المارماهی أسماء لنوع واحد من السمک غیر ذی فلس قال الدمیری و الجریث بکسر الجیم و الراء المهمله و بالثاء المثلثه هو هذا السمک الذی یشبه الثعبان و جمعه جراری و یقال له أیضا الجری بالکسر و التشدید و هو نوع من السمک یشبه الحیه و یسمی بالفارسیه مارماهی انتهی و ظاهر الخبر مغایره الجریث للمارماهیج و هو معرب

ص: ۱۷۷

۱- ۱. علل الشرائع ۲: ۲۵۰.

۲- ۲. المقنع.

۳- ۳. فی المصدر:« للناس» و زاد فی نسخه فی آخر الحدیث: و الا فلا.

۴- ۴. علل الشرائع ۲: ۲۵۰.

۵- ۵. فی الخبر الثالث.

۶- ۶. علل الشرائع ۲: ۲۵۰ فیه:« و الخوف من فنائها» عیون الأخبار:

۷- ۷. علل الشرائع ۲: ۲۴۹.

المارماهی و یمکن أن یکون العطف للتفسیر و ظاهر بعض الأصحاب أیضا المغایره و الطافی الذی یموت فی الماء و یعلو فوقه و الإِرْبیان بالکسر سمک کالدُّود ذکره الفیروزآبادی.

**[ترجمه]الجِرِّیث بر وزن سکیت، نوعی ماهی است. گفته شده: الجرّی بر وزن ذمی است این دو اسم به اضافه مارماهی، سه اسم هستند برای نوعی از ماهی که پولک ندارد. دمیری گوید: جِرِیث: نوعی از ماهی که شبیه مار بزرگ است و جمع آن جراری است؛ به آن جِرّی نیز گویند. نوعی از ماهی است که شبیه به مار بوده و در فارسی به آن مارماهی گویند. ظاهر روایت نشان دهنده تفاوت جریث و مارماهیج(معرب مارماهی) است. شاید عطف مارماهی، عطف تفسیری باشد و ظاهر سخنان برخی اصحاب نیز نشانگر تفاوت این دو است. الطافی: حیوانی که در داخل آب مرده و به روی آب آمده باشد. إربیان(میگو): بنا به گفته فیروزآبادی نوعی ماهی شبیه کِرم است.

**[ترجمه]

و أقول

المشهور حله و له فلس و یأکله أهل البحرین و یذکرون له خواصا کثیره قال الدمیری روبیان هو سمک صغار جدا أحمر و ذکر له خواصا.

و قال العلامه رحمه الله فی التحریر یجوز أکل الإربیان بکسر الألف و هو أبیض کالدود و کالجراد انتهی.

و لعل الخبر محمول علی الکراهه و المضغه بالضم القطعه من اللحم قدر ما یمضغ و إنما نسب إلی الشیطان لأن إبراهیم علیه السلام أعطاه إبلیس کما سیأتی إن شاء الله.

**[ترجمه]قول مشهور در حلال بودن این ماهی(میگو) است که پولک نیز دارد. ساکنان بحرین آن را می‌خورند و خواص فراوانی برایش ذکر می کنند. دمیری گوید: روبیان ماهی سرخ بسیار کوچکی است و بعد خواصی برای آن ذکر کرده است.

علامه رحمه الله در التحریر گوید: خوردن أربیان(میگو)، جایز است. آن نوعی ماهی سفید شبیه به کرم و ملخ است. پایان.

شاید روایت حمل بر کراهت شود. المضغه: با ضمه، مقداری از گوشت که جویده می شود. از آن رو، مضغه در روایت به شیطان نسبت داده شده است که حضرت ابراهیم علیه السلام آن را به شیطان داد. إن شاء الله مطلب آن خواهد آمد .

**[ترجمه]

«۱۵»

الْعُیُونُ، وَ الْعِلَلُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عُمَرَ الْبَصْرِیِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَبَلَهَ الْوَاعِظِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ عَامِرٍ عَنْ أَبِیهِ عَنِ الرِّضَا علیه السلام عَنْ آبَائِهِ: فِی حَدِیثِ أَسْئِلَهِ الشَّامِیِّ أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام قَالَ قَدْ نَهَی عَنْ أَکْلِ الصُّرَدِ وَ الْخُطَّافِ (۱).

**[ترجمه]عیون و علل: امام رضا علیه السلام از پدران خود نقل می کند: در روایت پرسش های مرد شامی از امیر المؤمنین آمده است که حضرت خوردن گوشت جغد و پرستو را نهی کردند. - . علل الشرائع ۲: ۲۸۱؛ عیون الأخبار ۱ : ۲۴۳ -

**[ترجمه]

«۱۶»

الْمَحَاسِنُ، عَنْ أَبِيهِ عَنْ صَفْوَانَ عَنِ الْعَلَاءِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام: وَ سُئِلَ عَنْ لَحْمِ الْخَيْلِ وَ الْبِغَالِ وَ الْحُمُرِ فَقَالَ حَلَالٌ وَ لَكِنْ تَعَافُونَهَا(۲).

**[ترجمه]محاسن: از امام باقر علیه السلام در باره گوشت اسب، استر و الاغ پرسیدند. حضرت فرمود: حلال است، ولی شما آن را خوش ندارید. - . محاسن: ۴۷۳ -

**[ترجمه]

«۱۷»

وَ مِنْهُ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ دَاوُدَ الرَّقِّيِّ قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ علیه السلام أَسْأَلُهُ عَنْ لُحُومِ الْبُخْتِ وَ أَلْبَانِهِنَّ فَكَتَبَ لَا بَأْسَ (۳).

**[ترجمه]محاسن: داود رقّی نقل می کند: به امام موسی بن جعفر نامه ای نوشته و در آن از ایشان در باره گوشت شتران بُختی و شیر آنها پرسیدم. فرمود: اشکالی ندارد. - . محاسن: ۴۷۳ -

**[ترجمه]

بیان

فی القاموس البخت بالضم الإبل الخراسانیه کالبختیه و الجمع بخاتی و بخاتی و بخات انتهی و ربما یفهم من نفی البأس الکراهه و فیه نظر نعم نفیه لا ینافی الکراهه فی عرف الأخبار إن کان عموم النکره فی سیاق النفی یقتضی الکراهه

ص: ۱۷۸

۱- ۱. علل الشرائع ۲: ۲۸۱. عیون الأخبار ج ۱ ص ۲۴۳.

۲- ۲. المحاسن: ۴۷۳.

۳- ۳. المحاسن: ۴۷۳.

أيضا لأنها بأس.

و قال فی الدروس قال ابن إدريس و الفاضل بكراهه الحمار الوحشی و الحلی بكراهه الإبل و الجواميس و الذی فی مكاتبه أبی الحسن عليه السلام فی لحم حمر الوحش تركه أفضل و روی فی لحم الجاموس لا بأس به انتهی.

**[ترجمه]در قاموس آمده: بُخت، شتر خراسانی است که جمع آن بخاتی و بخات است. پایان. شاید از نفی کلمه «البأس» کراهت آن استنباط شود؛ البته بر این نظر اشکال است. آری نفی آن در عرف روایات منافاتی با کراهت داشتن ندارد؛ اگر چه عموم نکره در سیاق نفی، مقتضی نفی کراهت است چرا که آن نوعی بأس است. در دروس آمده، ابن ادریس و فاضل گویند: گوشت گورخر کراهت دارد. حلی نیز گوشت شتر و گاومیش را مکروه دانسته است. آنچه در مکاتبه امام موسی بن جعفر آمده درباره بهتر بودن ترک خوردن گوشت گورخران است. روایت شده که گوشت گاومیش اشکالی ندارد. پایان.

**[ترجمه]

و أقول

الذی وجدته فی الكافی لأبی الصلاح رحمه الله يكره أكل الجواميس و البخت و حمر الوحش و الأهليه انتهی.

فنسبه الشهيد قدس سره إليه القول بكراهه مطلق الإبل سهو و كيف يقول بذلك مع أن مدار النبی صلی الله عليه و آله و الأئمه عليهم السلام كان علی أكل لحومها و التضحيه بها لكن الغالب فی تلك البلاد الإبل العربيه لا الخراسانيه و القول بكراهه لحم البخاتی له وجه.

لَمَّا رَوَاهُ الْكُلَيْنِيُّ بِسَنَدٍ فِيهِ ضَعْفٌ عَنِ سُلَيْمَانَ الْجَعْفَرِيِّ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ: لَا آكُلُ لُحُومَ الْبَخَاتِيِّ وَ لَا آمُرُ أَحَداً بِأَكْلِهَا.

**[ترجمه]من در کافی تألیف ابو صلاح رحمه الله چنین یافتم که خوردن گوشت گاومیش، شتران بُختی، گورخران و الاغ ها مکروه است. پایان. پس اینکه شهید قدس سره کراهت مطلق گوشت شتر را به وی نسبت داده صحیح نیست. وی چگونه چنین می گوید در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمّه علیهم السلام به خوردن گوشت شتر و قربانی کردن آن عادت داشتند. ولی چون در آن سرزمین غالبا شتر عربی بود نه شتر خراسانی، لذا مکروه بودن گوشت شتر بُختی [خراسانی] توجیهی دارد .

شیخ کلینی با سند ضعیف سلیمان جعفری نقل می کند: از امام موسی بن جعفر علیه السلام شنیدم که فرمود: من گوشت شتر بَخاتی را نمی خورم و کسی را به خوردن آن دستور نمی دهم.

**[ترجمه]

فِقْهُ الرِّضَـا، قَالَ علیه السـلام: يُؤْكَلُ مِنَ الطَّيْرِ مَا يَدِفُّ بِجَنَاحَيْهِ وَ لَا يُؤْكَلُ مَا يَصُفُّ وَ إِنْ كَانَ الطَّيْرُ يَدِفُّ وَ يَصُفُّ وَ كَانَ دَفِيفُهُ أَكْثَرَ مِنْ صَفِيفِهِ أُكِلَ وَ إِنْ كَانَ صَفِيفُهُ أَكْثَرَ مِنْ دَفِيفِهِ لَمْ يُؤْكَلْ (۱).

**[ترجمه]فقه الرضّا: امام رضا علیه السـلام فرمود: خوردن گوشت آن دسـته از پرندگانی که پر می زنند اشـکالی ندارد، ولی خوردن گوشت آن دسـته از پرنـدگانی که پر نمی زننـد جایز نیست و در صورتی که پرنده هم پر بزند و هم پر نزند و پر زدن آن بیشـتر از پر نزدنش باشـد، خوردن گوشت آن ایرادی نـدارد، ولی اگر پر زدن کمـتر از پر نزدن باشـد، خوردن گوشت آن جایز نیست.

**[ترجمه]

«۱۹»

الْعَيَّاشِيُّ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي يَعْفُورٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السـلام يَقُولُ: مَنْ زَرَعَ حِنْطَةً فِي أَرْضٍ فَلَمْ يَزْكُ فِي زَرْعِهِ أَوْ خَرَجَ زَرْعُهُ كَثِيرَ الشَّعِيرِ فَبِظُلْمِ عَمَلِهِ فِي مِلْكِ رَقَبَةِ الْأَرْضِ أَوْ بِظُلْمٍ مُزَارِعِهِ وَ أَكَرَتِهِ لِأَنَّ اللَّهَ يَقُولُ فَبِظُلْمٍ مِنَ الَّذِينَ هـادُوا حَرَّمْنا عَلَيْهِمْ طَيِّباتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ يَعْنِي لُحُومَ الْإِبِلِ وَ الْبَقَرِ وَ الْغَنَمِ وَ قَالَ إِنَّ إِسْرَائِيلَ كَانَ إِذَا أَكَلَ مِنْ لُحُومِ الْإِبِلِ هَيَّجَ عَلَيْهِ وَجَعَ الْخَاصِرَةِ فَحَرَّمَ عَلَى نَفْسِهِ لَحْمَ الْإِبِلِ وَ ذَلِكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُنَزَّلَ التَّوْرَاةُ فَلَمَّا أُنْزِلَتِ التَّوْرَاةُ لَمْ يُحَرِّمْهُ وَ لَمْ يَأْكُلْهُ (۲).

**[ترجمه]عیاشـی: امام صادق علیه السـلام فرمود: هر کسی گندمی را در زمینی بکارد و یا در مزرعه وی جو فراوانی بروید و او زکـات زراعت خود را نـپردازد، هم به زمین ظلم کرده و هم به زارع و شـخم زننـده آن زمین سـتم روا داشـته است؛ چرا که خداونـد می فرمایـد: «فَبِظُلْمٍ مِنَ الَّذِينَ هـادُوا حَرَّمْنا عَلَيْهِمْ طَيِّبـاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ.» - . نسـاء / ۱۶۰ - {پس به سـزای سـتمی که از یهودیان سـر زَد و به سـبب آنکه [مردم را] بسـیار از راه خدا باز داشـتند، چیزهای پاکیزه ای را که بر آنان حلال شده بود حرام گردانیدیم.} مراد از چیزهای پاکیزه گوشت شتر، گاو و گوسـفند است. اسـرائیل هنگامی که گوشت شتر را خورد به درد پهلو مبتلا شـد و از این روی گوشت شتر را بر خود حرام کرد و این واقعه قبل از نزول تورات اتفاق افتاد و هنگامی که تورات نازل شد، اسرائیل گوشت شتر را نه حرام دانسته و نه از آن خورد. - . تفسیر العیّاشی۱: ۲۸۴ -

**[ترجمه]

بیان

الاستشهاد بالآیه من جهه أن بنی إسرائیل لما علموا بالمعاصی حرم الله

ص: ۱۷۹

۱- ۱. فقه الرضا:

۲- ۲. تفسیر العیّاشیّ ج ۱ ص ۲۸۴.

علیهم بعض ما أحل لهم و لما لم یکن فی هـذه الأمه نسخ لم یحرم علیهم و لکن حرمهم الطیبات و سلب عنهم البرکات و علی القول بـأن الله لم یحرم علیهم و لکن حرموا علی أنفسـهم فـالمعنی أن الله سـلب عنهم التوفیق حتی حرموها علی أنفسـهم فحرموا بذلک من الطیبات فالاستشهاد بالآیه أظهر و لم یأکله أی موسی علیه السلام بقرینه المقام أو إسرائیل.

**[ترجمه]استشـهاد به آیه از آن روست که بنی اسـرائیل هنگامی که دریافتنـد خداوند به سـبب گناهانشان، برخی از چیزهای حلال را بر آنها حرام نمود و از آنجایی که در این امت منسوخ کردن حکم رایـج نبود، بر آنها حرام نشـد. در عوض خـداوند چیزهـای پـاک را بر آنـان حرام نموده و برکـات خود را از ایشـان گرفت. و بنا بر این قول که خداونـد بر آنها حرام نکرد بلکه خودشـان آن مـوارد را بر خود حرام کردنـد، معنـا این است که خداونـد از آنهـا سـلب توفیق نموده، به طوری که بنی اسـرائیل خودشـان آن چیزهـا را بر خود حرام کردنـد و به این سـبب از چیزهـای پاک خود را محروم ساختنـد. بنابراین استشـهاد به آیه مزبور روشن است و مراد از لم یأکله بنا بر قرینه حالیه یا لفظ اسرائیل، حضرت موسی علیه السلام است.

**[ترجمه]

«۲۰»

الْعَیَّاشِیُّ، عَنْ وَهْبِ بْنِ وَهْبٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِیهِ: أَنَّ عَلِیّاً سُـئِلَ عَنْ أَکْلِ لَحْمِ الْفِیلِ وَ الـدُّبِّ وَ الْقِرْدِ فَقَالَ لَیْسَ هَذَا مِنْ بَهِیمَهِ الْأَنْعَامِ الَّتِی تُؤْکَلُ (۱).

**[ترجمه]عیاشـی: از امیر المؤمنین علیه السـلام پرسیدند: آیا خوردن گوشت فیل، خرس و میمون جایز است؟ امام فرمود: این ها از چهارپایانی نیستند که خوردنی باشند. -. تفسیر العیّاشی۱: ۲۹۰ -

**[ترجمه]

«۲۱»

وَ مِنْهُ، عَنْ أَیُّوبَ بْنِ نُوحِ بْنِ دَرَّاجٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ الثَّالِثَ عَنِ الْجَامُوسِ وَ أَعْلَمْتُهُ أَنَّ أَهْلَ الْعِرَاقِ یَقُولُونَ إِنَّهُ مَسْـخٌ فَقَالَ أَ وَ مَـا سَـمِعْتَ قَوْلَ اللَّهِ وَ مِنَ الْإِبِـلِ اثْنَیْنِ وَ مِنَ الْبَقَرِ اثْنَیْنِ وَ کَتَبْتُ إِلَی أَبِی الْحَسَنِ علیه السـلام بَعْـدَ مَقْدَمِی مِنْ خُرَاسَانَ أَسْأَلُهُ عَمَّا حَدَّثَنِی بِهِ أَیُّوبُ فِی الْجَامُوسِ فَکَتَبَ هُوَ مَا قَالَ لَکَ (۲).

**[ترجمه]عیاشـی: ایوب بن نوح بن درّاج نقـل می کنـد که از امام هادی علیه السـلام در باره خوردن گوشت گاومیش سوال کرده و ایشـان را از اینکه اهـل عراق گوشت گـاومیش را مسـخ می داننـد بـاخبر سـاختم و ایشـان در پاسـخ فرمود: آیـا سـخن خداونـد را نشـنیده ای که می فرمایـد: «وَ مِنَ الإبل إثنین وَ مِن البقر إثنین» -. انعام / ۱۴۴ - {و از شتر دو تـا و از گـاو دو تا.} روایت کننـده از ایوب می گویـد: وقتی به خراسـان رسـیدم نامه ای به امام هادی علیه السـلام نوشـتم و در باره آنچه که ایوب نسبت به گـاو میش حـدیث کرده بود از ایشـان سوال کردم و آن حضـرت در پاسـخ نوشت: همـان طور است که او گفته. -. تفسیر العیّاشیّ ۱ : ۳۸۰ -

**[ترجمه]

بیان

ظاهره أن الاثنین من البقر الجاموس و النوع المأنوس و هذا التفسیر لم أره فی کلام المفسرین و یحتمل أن یکون المراد أن الله أحل البقر الأهلی و الوحشی أو الذکر و الأنثی من الأهلی و الجاموس صنف من الأهلی کما صرح به الدمیری و غیره فإطلاق الآیه یشمله و قوله و کتبت کلام الراوی عن أیوب و من أسقط السند أسقطه.

**[ترجمه]ظاهرا منظور از دو تا از گاو، گاومیش و گاو معمولی است. این تفسیر را در سخن مفسران ندیدم و بسا مقصود این است که خداوند گاو اهلی و گاو وحشی را حلال کرده یا جنس نر و ماده گاو اهلی را حلال نموده است. گاومیش هم تیره ای از گاو اهلی است. چنانچه دمیری و دیگران بدان تصریح کرده اند. پس اطلاق آیه شامل آن نیز می شود. فاعل «نوشتم» راوی از ایوب است که هر کسی سند را انداخته، آن را هم انداخته است.

**[ترجمه]

«۲۲»

الْعَیَّاشِیُّ، عَنْ حَرِیزٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: سُئِلَ عَنْ سِبَاعِ الطَّیْرِ وَ الْوَحْشِ حَتَّی ذَکَرْنَا الْقَنَافِذَ وَ الْوَطْوَاطَ وَ الْحَمِیرَ وَ الْبِغَالَ وَ الْخَیْلَ فَقَالَ لَیْسَ الْحَرَامُ إِلَّا مَا حَرَّمَ اللَّهُ فِی کِتَابِهِ وَ قَالَ نَهَی رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَنْ أَکْلِ لُحُومِ الْحَمِیرِ وَ إِنَّمَا نَهَاهُمْ مِنْ أَجْلِ ظُهُورِهِمْ أَنْ یُفْنُوهُ وَ لَیْسَ الْحَمِیرُ بِحَرَامٍ وَ قَالَ اقْرَأْ هَذِهِ الْآیَهَ قُلْ لا أَجِدُ فِی ما أُوحِیَ إِلَیَّ مُحَرَّماً عَلی طاعِمٍ یَطْعَمُهُ إِلَّا أَنْ یَکُونَ مَیْتَهً أَوْ

۱- ۱. تفسیر العیّاشیّ ج ۱ ص ۲۹۰.

۲- ۲. تفسیر العیّاشیّ ج ۱ ص ۳۸۰.

دَماً مَسْفُوحاً أَوْ لَحْمَ خِنزِيرٍ فَإِنَّهُ رِجْسٌ أَوْ فِسْقاً أَهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ (۱).

**[ترجمه]عیاشی: حریز از امام صادق علیه السلام نقل می کند: از ایشان در باره پرنده ها و وحوش درنده پرسیدند تا جایی که از خارپشت، خفاش، الاغ، استران و اسبان سخن به میان آوردیم. حضرت فرمود: جز آنچه خدا در کتابش حرام کرده است، چیزی حرام نیست. سپس فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله آنها را از آن رو از خوردن گوشت الاغ نهی کرد که مردم در بارکشی به آنها نیازمند بودند، ولی با کشتن آنها نسلشان منقرض می شد. پس گوشت الاغ حرام نیست. سپس فرمود: این آیه را بخوان «قُلْ لا أَجِدُ فِي ما أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّماً عَلى طاعِمٍ يَطْعَمُهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مَيْتَةً أَوْ دَماً مَسْفُوحاً أَوْ لَحْمَ خِنزِيرٍ فَإِنَّهُ رِجْسٌ أَوْ فِسْقاً أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ» - . انعام / ۱۴۵ - {بگو: «در آنچه به من وحی شده است، بر خورنده ای که آن را می خورد هیچ حرامی نمی یابم، مگر آنکه مردار یا خونِ ریخته یا گوشت خوک باشد که این ها همه پلیدند. یا [قربانی ای که] از روی نافرمانی، [به هنگام ذبح] نام غیر خدا بر آن برده شده باشد.} - . تفسیر العیّاشیّ ۱: ۳۸۲ -

در مقنع و تهذیب نیز آمده است.

**[ترجمه]

بیان

روی فی المقنع مرسلا: مثله (۲) و روی الشیخ فی التهذیب بسند صحیح عن حریز عن محمد بن مسلم عن أبی جعفر علیه السلام: مثله (۳).

و فی القاموس الوطواط ضرب من خطاطیف الجبال و الخفاش.

و قال الدمیری الوطواط الخفاش (۴) و قال فی التهذیب بعد إیراد هذه الروایه قوله علیه السلام لیس الحرام إلی آخره المعنی فیه أنه لیس الحرام المخصوص المغلظ الشدید الحظر إلا ما ذکره الله تعالی فی القرآن و إن کان فیما عداه أیضا محرمات کثیره إلا أنه دونه فی التغلیظ انتهی (۵).

و ربما یحمل علی أن الجواب مخصوص بالخیل و البغال و الحمیر و قد یحمل ما ورد فی السباع علی قبولها للتذکیه و جواز استعمال جلودها فی غیر الصلاه بخلاف ما هو محرم فی القرآن کالخنزیر و لا یخفی ما فی الجمیع من البعد و لعل الحمل علی التقیه أظهر.

**[ترجمه]در قاموس آمده است: وطواط، یک نوع پرستوی کوهی و خفاش است. دمیری گوید: وطواط، به معنای خفاش است. - . حیاه الحیوان ۲: ۲۹۰ -

در تهذیب پس از بیان روایت بالا، می نویسد: اینکه فرمود: «حرام نیست جز آنچه در کتاب خدا حرام شده» یعنی حرام خاص و غلیظ و شدید تنها آن چیزی است که خداوند متعال در قرآن آنها را بیان کرده است؛ هرچند جز آنها حرام های زیادی هم

هست که از نظر غلظت و شدت در مرتبه پایین تری قرار دارند. پایان.

چه بسا پاسخ، حمل بر اسبان، استران و خران می‌شود. و آنچه درباره درندگان آمده حمل بر قابلیت تذکیه(ذبح شرعی) آنها و جواز استفاده از پوستشان، مگر در نماز، می‌شود بر خلاف آنچه که در قرآن حرام شده اند مانند خوک. پوشیده نیست همه این ها بعید به نظر می رسند بسا حمل بر تقیه روشن تر باشد.

**[ترجمه]

«۲۳»

الْعَيَّاشِيُّ، عَنْ مُحَمَّدٍ الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: حُرِّمَ عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ كُلُّ ذِي ظُفُرٍ وَ الشُّحُومُ إِلَّا ما حَمَلَتْ ظُهُورُهُما أَوِ الْحَوايا أَوْ مَا اخْتَلَطَ بِعَظْمٍ (۶).

**[ترجمه]عیاشی: امام صادق علیه السلام فرمود: بر قوم بنی اسرائیل همه حیوانات ناخن دار و پیه دار حرام شد، «إِلَّا ما حَمَلَتْ ظُهُورُهُما أَوِ الْحَوايا أَوْ مَا اخْتَلَطَ بِعَظْمٍ» - . انعام / ۱۴۶ - {به استثنای پیه هایی که بر پشت آن دو یا بر روده هاست یا آنچه با استخوان درآمیخته است.} - . تفسير العيّاشيّ ۱: ۳۸۳ -

**[ترجمه]

«۲۴»

وَ مِنْهُ، عَنْ زُرَارَةَ عَنْ أَحَدِهِمَا علیهما السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ أَبْوَالِ الْخَيْلِ وَ الْبِغَالِ وَ الْحَمِيرِ قَالَ نَكْرَهُهَا فَقُلْتُ أَ لَيْسَ لَحْمُهَا حَلَالًا قَالَ فَقَالَ أَ لَيْسَ قَدْ بَيَّنَ اللَّهُ لَكُمْ وَ الْأَنْعامَ خَلَقَها لَكُمْ فِيها دِفْ ءٌ وَ مَنافِعُ وَ مِنْها تَأْكُلُونَ وَ قَالَ وَ الْخَيْلَ وَ الْبِغالَ وَ الْحَمِيرَ لِتَرْكَبُوها وَ زِينَةً فَجَعَلَ لِلْأَكْلِ الْأَنْعَامَ الَّتِي قَصَّ اللَّهُ فِي الْكِتَابِ وَ جَعَلَ

۱- ۱. تفسير العيّاشيّ: ج ۱ ص ۳۸۲.

۲- ۲. المقنع:

۳- ۳. تهذيب الأحكام:

۴- ۴. حياه الحيوان ۲: ۲۹۰.

۵- ۵. تهذيب الأحكام:

۶- ۶. تفسير العيّاشيّ: ج ۱ ص ۳۸۳.

لِلرُّكُوبِ الْخَيْلَ وَ الْبِغَالَ وَ الْحَمِيرَ وَ لَيْسَ لُحُومُهَا بِحَرَامٍ وَ لَكِنَّ النَّاسَ عَافُوهَا(۱).

**[ترجمه]عیاشی: زراره نقل می کند: از یکی از دو امام علیهما السلام در باره پهن اسب، استر و الاغ پرسیدم. فرمود: مکروه انـد. گفتم: آیا گوشت آنها حلال نیست؟ فرمود: مگر خداوند برایتان روشن نساخته: «وَ الْأَنْعامَ خَلَقَها لَكُمْ فِيها دِفْ ءٌ وَ مَنافِعُ وَ مِنْها تَأْكُلُونَ» - . نحل / ۵ - {و چارپایان را برای شـما آفرید: در آنها برای شـما [وسیله] گرمی و سودهایی است، و از آنها می خوریـد.} و نیز فرمود: «وَ الْخَيْـلَ وَ الْبِغـالَ وَ الْحَمِيرَ لِتَرْكَبُوها وَ زِينَةً» - . نحل / ۸ - {و اسـبان و استران و خران را [آفریـد] تا بر آنها سوار شویـد و [برای شـما] تجمّلی [باشد]} پس خداوند خوردن گوشت چهارپایان را همانطور که بیان در قرآن گذشت، حلال کرده و سوار شـدن را در اسـبان، استران و خران قرار داده است؛ بـا این حـال گوشت آنها حرام نیست، ولی مردم از آن اکراه دارند. - . تفسیر العیّاشیّ ۲: ۲۵۵ -

**[ترجمه]

«۲۵»

الْمَكَارِمُ، قَالَ زُرَارَةُ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام مَا يُؤْكَلُ مِنَ الطَّيْرِ فَقَالَ كُلْ مَا دَفَّ وَ لَا تَأْكُلْ مَا صَفَّ قَالَ قُلْتُ الْبَيْضُ فِي الْآجَامِ قَالَ مَا اسْتَوَى طَرَفَاهُ فَلَا تَأْكُلْ وَ مَا اخْتَلَفَ طَرَفَاهُ فَكُلْ قُلْتُ فَطَيْرُ الْمَاءِ قَالَ مَا كَانَتْ لَهُ قَانِصَةٌ فَكُلْ وَ مَا لَمْ تَكُنْ لَهُ قَانِصَةٌ فَلَا تَأْكُلْ (۲).

**[ترجمه]مکارم: زُراره نقل می کنـد: از امام باقر علیه السـلام پرسـیدم: چه گروهی از پرنـدگان گوشـتشان خورده می شود؟ فرمود: هر کـدام در پرواز بـال زنـد بخور و هر کـدام بـال نزنـد نخور. راوی می گویـد: پرسـیدم: تخم هـایی که در نیزارهاینـد چطور؟ فرمود: هر کـدام دو سویش برابرند نخور و آنچه نابرابرند بخور. پرسـیدم: پرنده آبی چطور؟ فرمود: هر کدام چینه دان دارند بخور و اگر ندارند نخور. - . مکارم الأخلاق : ۸۴ -

**[ترجمه]

«۲۶»

وَ فِي حَدِيثٍ آخَرَ: إِنْ كَانَ الطَّيْرُ يَصُفُّ وَ يَدِفُّ وَ كَانَ دَفِيفُهُ أَكْثَرَ مِنْ صَفِيفِهِ أُكِلَ وَ إِنْ كَانَ صَفِيفُهُ أَكْثَرَ مِنْ دَفِيفِهِ لَمْ يُؤْكَلْ وَ يُؤْكَلُ مِنْ صَيْدِ الْمَاءِ مَا كَانَتْ لَهُ قَانِصَةٌ أَوْ صِيصِيَةٌ وَ لَا يُؤْكَلُ مَا لَيْسَتْ لَهُ قَانِصَةٌ وَ لَا صِيصِيَةٌ(۳).

**[ترجمه]در روایت دیگری آمده است که اگر پرنده در پرواز هم بال زند و هم نزند، اگر بال زدنش بیشتر است بخور و اگر بال نزدنش بیشتر است نخور. در مورد شـکار دریا هر کدام چینه دان یا سیخک پا دارند خوردنی است و هر کدام هیچ یک از این دو را ندارند، خورده نشود. - . مکارم الأخلاق : ۸۴ -

**[ترجمه]

«۲۷»

الْهِدَايَهُ: كُلْ مِنَ الطَّيْرِ مَا دَفَّ وَ لَا تَأْكُلْ مَا صَفَّ فَإِنْ كَانَ الطَّيْرُ يَصُفُّ وَ يَدُفُّ وَ كَانَ دَفِيفُهُ أَكْثَرَ مِنْ صَفِيفِهِ أُكِلَ وَ إِنْ كَانَ صَفِيفُهُ أَكْثَرَ مِنْ دَفِيفِهِ لَمْ يُؤْكَلْ وَ قَالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه و آله كُلُّ ذِی نَابٍ مِنَ السِّبَاعِ وَ مِخْلَبٍ مِنَ الطَّيْرِ وَ الْحُمُرِ الْإِنْسِيَّهِ فَحَرَامٌ وَ يُؤْكَلُ مِنْ طَيْرِ الْمَاءِ مَا كَانَتْ لَهُ قَانِصَهٌ حَيّاً أَوْ مَيِّتاً(۴).

**[ترجمه]الهدایه: بخور از پرنده آنچه در پرواز بال زند و نخور آنچه بال نزند. اگر پرنده به هر دو نحو پرواز کند و بال زدنش بیشتر از بال نزدنش باشد، بخور ولی اگر برعکس باشد، نخور. پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله فرمود: همه درندگان نیش... دار، همه پرندگان با چنگال و خران حرام هستند. از پرنده های آبی هر چه چینه دان دارد چه زنده چه مرده(ذبح شده)، خورده شود.

**[ترجمه]

بیان

أو میتا أی مذبوحا.

**[ترجمه]منظور از میّتا(مرده)، در روایت بالا، ذبح شده است.

**[ترجمه]

«۲۸»

الْمُقْنِعُ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله: كُلُّ ذِی نَابٍ مِنَ السِّبَاعِ وَ مِخْلَبٍ مِنَ الطَّيْرِ وَ الْحُمُرِ الْإِنْسِيَّهِ حَرَامٌ (۵).

**[ترجمه]مقنع: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: همه درندگان نیش‌دار، همه پرندگان با چنگال و خران حرام هستند.

**[ترجمه]

«۲۹»

الْمَحَاسِنُ، عَنِ السَّيَّارِيِّ رَفَعَهُ قَالَ: أَكْلُ لَحْمِ الْجَزُورِ يَذْهَبُ بِالْقَرَمِ (۶).

**[ترجمه]محاسن: فرمود: خوردن گوشت شتر، شهوت گوشت خواری را از بین می برد. - . محاسن : ۴۷۴ -

**[ترجمه]

«۳۰»

وَ فِی حَدِیثٍ مَرْوِیٍّ قَالَ: مِنْ تَمَامِ حُبِّ الْإِسْلَامِ حُبُّ لَحْمِ الْجَزُورِ(۷).

**[ترجمه]در حدیثی حضرت فرمود: از اسلام دوستی، دوست داشتن گوشت شتر است. - . محاسن : ۴۷۴ -

**[ترجمه]

بیان

قال فی القاموس الجزور البعیر أو خاص بالناقه المجزوره و ما یذبح من الشاه و قال الجوهری الجزور من الإبل یقع علی الذکر و الأنثی و هی تؤنث

۱- ۱. تفسیر العیّاشیّ ج ۲ ص ۲۵۵.

۲- ۲. مکارم الأخلاق: ۸۴.

۳- ۳. مکارم الأخلاق: ۸۴.

۴- ۴. الهدایه:

۵- ۵. المقنع:

۶- ۶. المحاسن: ۴۷۴.

۷- ۷. المحاسن: ۴۷۴.

و الجمر الجزر و قال الـدميرى بعـد ذكر هذا و قال ابن سـيده الجزور الناقه التى تجزر و فى كتاب العين الجزر من الضأن و المعز خاصه مأخوذه من الجزر و هو القطع (۱) و فى المصـباح المنير الجزور من الإبل خاصه يقع على الذكر و الأنثى قال ابن الأنبارى و زاد الصـغانى و الجزور النـاقه التى تنحر و جزرت الجزور و غيرهـا من بـاب قتل نحرتها و الفاعل جزار انتهى و المراد هنا مطلق البعير أو الناقه و فى الصحاح القرم بالتحريك شده شهوه اللحم.

**[ترجمه]در قاموس آمـده: الجزور: شتر، یا خاص شتری که ذبـح شـده باشـد، و آنچه از گوسـفند که ذبح می شود. جوهری گویـد: الجزور مِن الإبـل: هم بر شتر نر و هم بر شتر ماده اطلاق می شود. این کلمه به شـکل مونث نیز به کار می رود جمع آن جزر است. دمیری پس از نقل این گفته: ابن سـیده گویـد: جزور، ماده شتری است که سـر بریـده شود. در کتاب العین، آمـده: الجزر مِن الضأن و المعز، مشتق از «جزر» به معنای قطع است. در مصباح المنیر آمده: الجزور خاص شتر است که هم شامل نر و هم شامـل مـاده می شود. این را ابن انبـاری گفته و صـغانی به آن می افزایـد: الجزور: مـاده شـتری که سـر بریـده شود. جزرت الجزور، از بـاب قتـل به معنـای نحر کردن و سـر بریـدن. اسم فاعل آن، جزار است. پایان. مراد در روایت مطلق شتر یا تنها شتر ماده است. در صحاح آمده: قَرَم، شدت اشتهای گوشت خواری. - . حیاه الحیوان ۱: ۱۴۰ -

**[ترجمه]

«۳۱»

الْعِلَلُ، عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْخَزَّازِ عَنْ غِيَاثِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليه السلام: أَنَّهُ كَرِهَ أَكْلَ لَحْمِ الْغُرَابِ لِأَنَّهُ فَاسِقٌ (۲).

**[ترجمه]علل: غیاث بن ابراهیم امام صادق علیه السـلام از خوردن گوشت کلاغ اکراه داشـتند، زیرا آن را فاسق می دانستند. - . علل الشرائع ۲: ۱۷۱ -

**[ترجمه]

توضیح

لعـل المراد بفسـقه أكله الجيف و الخبـائث قـال فى النهـايه فيه خمس فواسق يقتلن فى الحل و الحرام أصل الفسوق الخروج عن الاسـتقامه و الجور و به سـمى العاصـى فاسـقا و إنما سـميت هـذه الحيوانات فواسق على الاسـتعاره لخبثهن و قيل لخروجهن من الحرمه فى الحل و الحرم أى لا حرمه لهن بحال و منه حـديث عائشه و سألت عن أكل الغراب فقالت و من يأكله بعد قوله فاسـق و قال الخطابى أراد بتفسيقها تحريم أكلها(۳).

**[ترجمه]شایـد مراد از فاسق بودن کلاغ، به سـبب لاشه و کثافت خوار بودن آن باشـد. در نهایه آمده: پنج جانور هسـتند که فاسـقند و در حلّ و حرم کشـته شونـد. اصل فسق، بیرون شـدن از راستی و منحرف شدن است و برای همین گناهکار را فاسـق گوینـد. فاسق اطلاق کردن این جانوران تعبیر اسـتعاره ای است؛ زیرا پلیـد هسـتند. و گفته شـده: چون از احترام در حلّ و حرم

بیرون هستند؛ یعنی در هیچ حال احترام ندارند. حدیث عایشه در این باره است که از وی در باره خوردن گوشت کلاغ پرسیدند: گفت: چه کسی آن را می خورد پس از اینکه پیامبر گفت: آن فاسق است. خطابی گوید: مقصود از فاسق بودن آن، این است که گوشتش حرام است. - . نهایه ۳: ۲۲۵ - ۲۲۶ -

**[ترجمه]

«۳۲»

كِتَابُ الْمَسَائِلِ، بِإِسْنَادِهِ إِلَى عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَخِيهِ مُوسَى علیه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الْغُرَابِ الْأَبْقَعِ وَ الْأَسْوَدِ أَ يَحِلُّ أَكْلُهُمَا فَقَالَ لَا يَحِلُّ أَكْلُ شَيْ ءٍ مِنَ الْغِرْبَانِ زَاغٍ وَ لَا غَيْرِهِ (۴).

**[ترجمه]کتاب مسائل: علی بن جعفر از برادرش موسی علیه السلام نقل می کند: از ایشان در باره کلاغ سیاه و سفید و سیاه پرسیدم: آیا خوردن گوشت آنها حلال است؟ فرمود: خوردن هیچ گونه کلاغی حلال نیست، چه زاغ باشد یا غیر آن. - . بحار الأنوار ۱۰ -

**[ترجمه]

تبیین

اعلم أنه اختلف الأصحاب فی حل الغراب بأنواعه بسبب اختلاف الروایات فیه فذهب الشیخ فی الخلاف إلی تحریم الجمیع محتجا بالأخبار و إجماع

ص: ۱۸۳

۱- ۱. حیاه الحیوان ۱: ۱۴۰.

۲- ۲. علل الشرائع ۲: ۱۷۱ طبعه قم.

۳- ۳. النهایه ۳: ۲۲۵ و ۲۲۶.

۴- ۴. بحار الأنوار ۱۰:

الفرقه و تبعه جماعه منهم العلامه فی المختلف و ولده و کرهه مطلقا الشیخ فی النهایه و کتابی الحدیث (۱) و القاضی و المحقق فی النافع و فصل آخرون منهم الشیخ فی المبسوط علی الظاهر منه و ابن إدریس و العلامه فی أحد قولیه فحرموا الأسود الکبیر و الأبقع و أحلوا الزاغ و الغداف و هو الأغبر الرمادی. و احتج المحللون

بِرِوَایَهِ زُرَارَهَ عَنْ أَحَدِهِمَا علیه السلام قَالَ: إِنَّ أَکْلَ الْغُرَابِ لَیْسَ بِحَرَامٍ إِنَّمَا الْحَرَامُ مَا حَرَّمَهُ اللَّهُ فِی کِتَابِهِ وَ لَکِنَّ الْأَنْفُسَ تَتَنَزَّهُ عَنْ کَثِیرٍ مِنْ ذَلِکَ تَقَذُّراً.

و حجه المحرمین مطلقا صحیحه علی بن جعفر المتقدمه و أولها الشیخ رحمه الله بأن المراد أنه لا یحل حلالا طلقا و إنما یحل مع ضرب من الکراهه و حاول بذلک الجمع بین الخبرین و ربما تحمل روایه زراره علی نفی التحریم المستند إلی کتاب الله فلا ینافی تحریمه بالسنه. و أما المفصلون فلیس لهم علی هذا(۲) روایه بخصوصها و إن کان فی المبسوط قد ادعی ذلک و لیس فیه جمع بین الروایات للتصریح بالتعمیم فی الجانبین و ربما احتج له بأن الأولین من الخبائث لأنهما یأکلان الجیف و الأخیرین من الطیبات لأنهما یأکلان الحب و بهذا احتج من فصل من العامه و ابن إدریس استدل علی تحریم الأولین بأنهما من سباع الطیر بخلاف الأخیرین لعدم الدلیل علی تحریمهما فإن الأخبار لیست علی هذا الوجه حجه عنده و بالجمله الحل مطلقا و إن کان أقوی لموافقته لعموم الآیات و الأخبار کما عرفت و الأخبار المخصوصه متعارضه و أصل الحل قوی لکن الاحتیاط فی الاجتناب عن الجمیع و یقوی ذلک شمول کل ذی مخلب من الطیر لأکثرها بل لجمیعها و احتمال التقیه فی أخبار الحل أیضا و إن کان بینهم أیضا خلاف فی ذلک لکن الحل بینهم أشهر قال الشیخ فی الخلاف الغراب کله حرام علی الظاهر فی الروایات و قد روی فی بعضها رخص و هو الزاغ و هو غراب الزرع و الغداف و هو أصغر منه أغبر اللون کالرماد و قال الشافعی

ص: ۱۸۴

۱- ۱. أی التهذیب و الاستبصار.

۲- ۲. فی النسخه المخطوطه: فلیس لهم علیه.

الأسود و الأبقع حرام و الزاغ و الغداف على وجهين أحدهما حرام و الثانى حلال و به قال أبو حنيفه دليلنا إجماع الفرقه و عموم الأخبار فى تحريم الغداف و طريقه الاحتياط يقتضى أيضا ذلك انتهى.

ثم اعلم أن المعروف المعدود فى الكتب تحريم الخفاش و الوطواط و الطاوس و الزنابير و الذباب و البق و الأرنب و الضب و الحشار كلها كالحيه و العقرب و الفأره و الجرزان و الخنافس و الصراصر و بنات وردان و البراغيث و القمل و اليربوع و القنفذ و الوبر و الخز و الفنك و السمور و السنجاب و إقامه الدليل على أكثرها لا يخلو من إشكال و المعروف بينهم حل الحمام كلها كالقمارى و الدباسى و الورشان و حل الحجل و القبج و الدراج و القطا و الطيهوج و الدجاج و الكروان و الكركى و الصعوه و البط و قد مرت العمومات الوارده فى التحليل و التحريم و الله الهادى إلى الصراط المستقيم.

**[ترجمه]بدان، اصحاب درباره حلال بودن انواع کلاغ به سبب اختلاف روایات، اختلاف نظر دارند. شیخ در خلاف همه انواع آن را حرام دانسته و به روایات و اجماع استدلال کرده است. جمعی از او پیروی کردند، از جمله علامه در مختلف و پسر او. شیخ در النهایه و دو کتاب حدیث خود (تهذیب و استبصار) آن را مطلقا مکروه دانسته است. قاضی و محقق در النافع نیز چنین نظر داده اند. برخی نیز به تفصیل نوع کلاغ پرداخته اند، از جمله شیخ در مبسوط و ابن ادریس و علامه در یکی از سخنان خودشان، کلاغ سیاه درشت و کلاغ سیاه و سفید را حرام دانسته اند و زاغ و غدّاف را که رنگ آن خاکی و خاکستری است، حلال دانسته اند.

آنهایی که مطلقا حلال دانسته‌اند به روایت زراره از یکی از دو امام علیهما السّلام احتجاج کرده‌اند که امام فرمود: خوردن گوشت کلاغ حرام نیست، همانا حرام همان است که خداوند در کتابش حرام کرده، ولی جان آدمی از بسیاری از چیزها به سبب پلیدیشان خودداری می‌کند. و دلیل آنان که مطلقا کلاغ را حرام می دانند، روایت صحیح علی بن جعفر است که گذشت و شیخ رحمه الله آن را تأویل کرده به اینکه آن به طور مطلق حلال نشده، بلکه با کراهت آن را حلال کرده اند. شیخ خواسته با این تعبیر، دو روایت را با هم جمع کند. بسا روایت زراره حمل بر نفی تحریم با استناد به قرآن باشد که منافاتی با تحریم در سنّت ندارد.

آنها که به تفصیل قائل شدند، روایت مخصوصی درباره آن ندارند، گرچه در مبسوط مدعی آن است. و در قول جمع میان روایات نیست؛ زیرا در هر دو دسته از روایات تصریح به عموم است. بسا دلیل آورند که دو تای نخست (سیاه درشت و سیاه و سفید) از کلاغ های پلید و زشت هستند، چون مردار خورند و دو تای اخیر(زاغ و غداف) از کلاغ های پاک هستند، چون دانه خوارند. عامه هم که به تفصیل قائل شدند، به همین دلیل تمسک می کنند. ابن ادریس علت حرام بودن دو تای اولی را چنین می داند که آنها از پرنده های درنده اند به خلاف دو تای اخیر که دلیلی بر حرام بودن آنها نیست زیرا روایات به این صورت در نزد او حجت نیستند.

خلاصه اگر چه حلال بودن مطلق کلاغ به دلیل موافقت با عموم آیات و روایات و تعارض روایات خاص در این باره و قوی بودن اصل حلیت، اقوی است ولی اجتناب از همه کلاغ ها موافق احتیاط است و مؤید آن شمول «هر چنگال دار» بر اکثر آنها، بلکه بر همه آنها است. و احتمال تقیه در روایاتی که مبتنی بر حلال بودن کلاغ است، وجود دارد. هرچند عامه اختلاف دارند، ولی قول به حلال بودن میان آنها مشهورتر است؛ شیخ در خلاف گوید: هر کلاغی بنا به ظاهر روایات، حرام است. و در

برخی از روایات نسبت به انواعی از آن رخصت‌هایی وارد شده مانند زاغ که کلاغ کشت‌زار است و غداف که از زاغ کوچک تر و خاکی رنگ است. شافعی گوید: کلاغ سیاه و ابقع(سیاه و سفید) حرامند. زاغ و غداف نیز دو وجه دارد: یکی حرام و دیگری حلال. ابو حنیفه هم این را گفته است. دلیل ما، اجماع فرقه و عموم روایات در تحریم غداف است و طریقه احتیاط نیز مقتضی آن است. پایان .

بدان، حرام بودن شب پره، خفاش، طاووس، زنبورها، مگس ها، پشه، خرگوش، سوسمار و همه حشرات چون مار، کژدم، موش، چسنه(جرزان) جغد، کرم ها، کک ها، شپش، موش صحرایی، خارپشت، خرگوش رومی(وبر) و خز، فنک [جانوری شبیه روباه که پوست آن سرخ رنگ و قیمتی است] سمور و سنجاب، در کتاب های فقهی معروف است.

اقامه دلیل بر اکثر اینها خالی از اشکال نیست. معروف میان اصحاب حلال بودن همه انواع کبوتر است از قمری، دباسی [کبوتر نامه رسان] و ورشان [نوعی کبوتر صحرایی] کبک نر، کبک، درّاج، سنگخواره، تیهو، مرغ خانگی، کروان، کرکی(مرغ کلنگ)، صعوه(نوعی گنجشک) و مرغابی.

عمومات وارده در باب حلال و حرام گذشت. والله الهادی إلی الصراط المستقیم.

**[ترجمه]

«۳۳»

دَعَائِمُ الْإِسْلَامِ، عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَنَّهُ قَالَ: كُلُّ ذِی نَابٍ مِنَ السِّبَاعِ وَ مِخْلَبٍ مِنَ الطَّيْرِ حَرَامٌ (۱).

**[ترجمه]دعائم الإسلام: از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل است: هر نیش‌داری از درّندگان و هر چنگال داری از پرندگان حرام است.

**[ترجمه]

«۳۴»

وَ عَنْ عَلِيٍّ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: لَا يُؤْكَلُ الذِّئْبُ وَ لَا النَّمِرُ وَ لَا الْفَهْدُ وَ لَا الْأَسَدُ وَ لَا ابْنُ آوَى وَ لَا الدُّبُّ وَ لَا الضَّبُعُ وَ لَا شَيْ ءٌ لَهُ مِخْلَبٌ (۲).

**[ترجمه]دعائم الإسلام: از امیر المؤمنین علیه السلام نقل است: گوشت گرگ، پلنگ، ببر، شیر، شغال، خرس، کفتار و هر حیوانی که چنگال داشته باشد، خورده نمی شود.

**[ترجمه]

«۳۵»

وَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: أَنَّهُ أُوتِیَ بِضَبٍّ فَلَمْ یَأْکُلْ مِنْهُ وَ قَذَّرَهُ (۳).

**[ترجمه]دعائم الإسلام: از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل است: سوسماری نزد حضرت آوردند، ایشان از آن نخوردند و آن را پلید شمردند.

**[ترجمه]

«۳۶»

وَ عَنْ عَلِیٍّ علیه السلام: أَنَّهُ نَهَی عَنِ الضَّبِّ وَ الْقُنْفُذِ وَ غَیْرِهِ مِنْ حَرَشَهِ الْأَرْضِ کَالضَّبِّ وَ غَیْرِهِ (۴).

**[ترجمه]دعائم الإسلام: از امیر المؤمنین علیه السلام نقل است: ایشان خوردن سوسمار، خارپشت و غیر آن از سایر حشرات زمین را نهی کردند.

**[ترجمه]

«۳۷»

وَ عَنْهُ أَنَّهُ قَالَ: مَرَّ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَلَی رَجُلٍ مِنَ الْأَنْصَارِ وَ هُوَ قَائِمٌ عَلَی فَرَسٍ لَهُ یَکِیدُ بِنَفْسِهِ فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله اذْبَحْهُ یَکُنْ لَکَ أَجْرٌ بِذَبْحِکَ إِیَّاهُ وَ أَجْرٌ بِاحْتِسَابِکَ لَهُ فَقَالَ یَا رَسُولَ اللَّهِ أَ لِی مِنْهُ شَیْ ءٌ قَالَ نَعَمْ کُلْ وَ أَطْعِمْنِی فَأَهْدَی إِلَی رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مِنْهُ فَخِذاً فَأَکَلَ وَ أَطْعَمَنَا(۵).

۱- ۱. دعائم الإسلام؛ لیست عندی نسخته.

۲- ۲. دعائم الإسلام؛ لیست عندی نسخته.

۳- ۳. دعائم الإسلام؛ لیست عندی نسخته.

۴- ۴. دعائم الإسلام؛ لیست عندی نسخته.

۵- ۵. دعائم الإسلام؛ لیست عندی نسخته.

**[ترجمه]دعائم الإسلام: از امیر المؤمنین علیه السلام نقل است: رسول خدا صلی الله علیه و آله بر مردی از انصار گذر کردند که بالای سر اسب خود که جان می داد، ایستاده بود. حضرت به او فرمود: ذبحش کن تا با این کار اجری برای تو باشد. گفت: ای رسول خدا! چیزی از آن به من می رسد؟ فرمود: آری از آن بخور و به من هم بده. پس آن مرد یک ران اسب را به رسول خدا هدیه داد و ایشان از آن خورده و به ما اجازه خوردن آن را دادند .

**[ترجمه]

«۳۸»

وَ رُوِّینَا عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ علیه السلام: أَنَّهُ نَهَی عَنْ ذَبْحِ الْخَیْلِ (۱).

قال المؤلف فیشبه و الله أعلم أن یکون نهیه عن ذلک إنما هو استهلاک السالم السوی منها لأن الله عز و جل أمر بإعدادها و ارتباطها فی سبیله و الذی جاء عن رسول الله صلی الله علیه و آله إنما هو فیما أشفی علی الموت (۲) و خیف علیه الهلاک منها و الله أعلم.

**[ترجمه]دعائم الإسلام: از امام صادق علیه السلام نقل است: ایشان سر بریدن اسبان را نهی کردند.

مؤلف می گوید: به نظر می رسد - الله أعلم - نهی آن حضرت بدان سبب باشد که اسب های سالم و تندرست از میان بروند که خداوند متعال امر به فراهم کردن و آماده نگه داشتن آنها در راه خود، داده است. آنچه از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده، در باره اسبی است که مشرف بر مرگ بود و ترس از آن می رود که هلاک شود. الله أعلم.

**[ترجمه]

«۳۹»

وَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: أَنَّهُ نَهَی عَنْ أَکْلِ لُحُومِ الْحُمُرِ الْأَهْلِیَّهِ یَوْمَ خَیْبَرَ(۳).

**[ترجمه]دعائم الإسلام: از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل است: ایشان در روز فتح خیبر خوردن گوشت الاغ اهلی را نهی کردند.

**[ترجمه]

«۴۰»

وَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: لَا تُؤْکَلُ الْبِغَالُ (۴).

**[ترجمه]دعائم الإسلام: از امام صادق علیه السلام نقل است: گوشت استر، خورده نمی شود.

**[ترجمه]

توضیح

من حرشه الأرض أی من صیدها فی القاموس حرش الضب یحرشه حرشا و حراشا و تحراشا صاده کاحترشه و ذلک بأن یحرک یده علی باب جحره لیظنه حیه فیخرج ذنبه لیضربها فیأخذه انتهی.

و فی بعض النسخ حشرات الأرض و هو أظهر و الظاهر زیاده الضب فی الأول أو فی الأخیر و فی النهایه فیه أنه دخل علی سعد و هو یکید بنفسه أی یجود بها یرید النزع و الکید السوق و منه حدیث عمر تخرج المرأه إلی أبیها یکید بنفسه أی عند نزع روحه و موته (۵).

یکن لک أجر لعل المراد تؤجر بأصل الذبح و إن لم تقصد به القربه و مع قصد القربه لک أجران أو المراد به اذبحه للصدقه أو لإطعام المؤمنین فیکون لک أجر لتخلیصک إیاه من المشقه لله و أجر آخر لما قصدت من الخیر أو المراد إعطاء الأجرین لفعل واحد هو الذبح لله أو المراد بالاحتساب الصبر علی الموت و

ص: ۱۸۶

۱- ۱. دعائم الإسلام: لیست عندی نسخته.

۲- ۲. أشفی علیه: أشرف. أی قارب الموت.

۳- ۳. دعائم الإسلام: لیست عندی نسخته.

۴- ۴. دعائم الإسلام: لیست عندی نسخته.

۵- ۵. النهایه ۴: ۴۴.

تلف المال أی لو لم تذبحه کان لک أجر بأصل المصیبه و یحصل لک بالذبح أجر آخر.

و قال الفاضل المحدث الأسترآبادی رحمه الله أی لک أجران لتخلیصک إیاه من الألم و لتفریقک لحمه حسبه لله تعالی فتردد الأنصاری فی أنه أمره بتفریق کل لحمه أم بتفریق بعضه.

وَ رُوِیَ هَذَا الْحَدِیثُ فِی التَّهْذِیبِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ یَحْیَی عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ عَنْ أَبِی الْجَوْزَاءِ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ عُلْوَانَ عَنْ عَمْرِو بْنِ خَالِدٍ عَنْ زَیْدِ بْنِ عَلِیٍّ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِیٍّ علیه السلام: مِثْلَهُ إِلَّا أَنَّ فِیهِ فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله انْحَرْهُ یُضَعَّفْ لَکَ بِهِ أَجْرَانِ بِنَحْرِکَ إِیَّاهُ (۱) إلخ.

و ما هنا أظهر و لا بد من تأویل النحر الوارد هناک بالذبح للإجماع علی أنه لا یجزی النحر فی الفرس.

فذلکه لا ریب فی حل الأنعام الثلاثه و المعروف بین الأصحاب حتی کاد أن یکون اتفاقیا حل لحوم الدواب الثلاثه إلا قول أبی الصلاح بتحریم البغال و هو ضعیف و یکره أن یذبح بیده ما رباه من النعم و یؤکل من الوحشیه البقر و الکباش الجبلیه و الحمر و الغزلان و الیحامیر و قال الفاضل بکراهه الحمار الوحشی و فی بعض الروایات ترکه أفضل.

و یحرم الکلب و الخنزیر للنص و الاتفاق و لا یعرف خلاف بین الأصحاب فی تحریم کل سبع سواء کان له ناب أو ظفر کالأسد و النمر و الفهد و الذئب و السنور و الثعلب و الضبع و ابن آوی و یدل علیه الأخبار و لا أعرف أیضا خلافا بیننا فی تحریم المسوخات لکن قد وردت أخبار کثیره فی حل کثیر من السباع و غیرها و حملها الأصحاب علی وجوه قد أشرنا إلی بعضها و المعروف المذکور فی أکثر الکتب تحریم الأرنب و الضب و الحشار کلها کالحیه و العقرب و الفأره و الجزر و الخنافس و الصراصر و بنات وردان و البراغیث و القمل و الیربوع و القنفذ و الوبر و الخز

ص: ۱۸۷

۱- ۱. تهذیب الأحکام:

و الفنك و السمور و السنجاب و العظايه و إقامه الدليل عليها لا يخلو من إشكال و العمل على المشهور رعايه للاحتياط و بعدا عن مذهب المخالفين و لا أعرف أيضا خلافا بيننا فى تحريم كل ذى مخلب من الطير سواء كان قويا كالبازى و الصقر و العقاب و الشاهين و الباشق أو ضعيفا كالنسر و الرَّخَمَهِ و البُغاث و قد مر ما يدل على ذلك.

ص: ۱۸۸

**[ترجمه]در قاموس آمده: من حرشه الأرض: از صید زمین. حرش الضب یحرشه حرشا و حراشا و تحراشا: سوسمار را شکار کرد. به این صورت که شکارچی دست خود را در جلوی لانه او تکان می دهد و او گمان می کند که مار است. پس دُم خود را بیرون آورده و شکارچی او را می گیرد. پایان.

در برخی از نسخه ها «حشرات الأرض» آمده و این درست تر است. ظاهرا سوسمار در روایت نخست یا آخری اضافه شده است. در باره روایت نخست در النهایه چنین آمده است: حضرت بر سعد وارد شدند در حالی که او «یکید بنفسه» یعنی رو به موت بود. از این قبیل است حدیث عمر: زن به نزد پدر خود می رود وقتی که او [یکید بنفسه] یعنی هنگام جان دادن و جدا شدن روحش. - . نهایه ۴: ۴۴ -

«یکن لک اجر» شاید مقصود این است که خود ذبح کردن، ثواب دارد گرچه قصد قربت نکند و با قصد قربت دو ثواب دارد. یا مقصود آن است که آن را به قصد صدقه دادن یا اطعام به مومنان ذبح کن که دو ثواب داری: یکی برای آنکه آن را برای رضای خدا از رنج راحت کردی و دیگری برای قصد کار خیر. یا مقصود این است که یک کار که ذبح کردن برای رضای خداست، دو ثواب دارد. مقصود از احتساب، صبر بر مردن اسب و از دست دادن مال است؛ یعنی اگر سرش را نبری یک ثواب داری بر مصیبت و با سر بریدن ثواب دیگری یابی.

فاضل استرآبادی رحمه الله گوید: یعنی دو ثواب داری بدان جهت که آن را از درد رهانیدی و گوشتش را برای رضای خداوند متعال تقسیم کردی. مرد انصاری مردد شد که آیا باید همه گوشتش را در راه خدا دهد یا برخی از آن را.

این حدیث در تهذیب از امیر المؤمنین علیه السلام نقل شده است با این تفاوت که در آن آمده «رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: سرش را ببر تا با بریدن سر آن بر تو دو ثواب مضاعف شود.» و آنچه در اینجا نقل شده ظاهرتر است.

و در این روایت باید نحر را به معنای ذبح کردن، تفسیر کرد؛ زیرا اجماع در اسب بر این است که نحر در مورد آن جایز نیست.

خلاصه مطلب:

در حلال بودن انعام سه گانه(گاو و گوسفند و شتر) شکی نیست. و در حلال بودن چهارپایان سه گانه(اسب، استر، الاغ) تقریبا میان اصحاب اتفاق نظر وجود دارد، جز اینکه ابوصلاح استران را حرام می داند و این قول ضعیف است. ذبح کردن چهارپایی که آدمی به دست خود آن را پرورده، مکروه است. از گوشت حیوانات وحشی، گوشت گاو کوهی، قوچ کوهی، الاغ‌های وحشی، آهو و یحمور(گورخر) خورده می شود. فاضل گوشت الاغ وحشی را مکروه می داند. در برخی روایات آمده که ترک آن بهتر است.

گوشت سگ و خوک به نص و اجماع حرام است. در حرام بودن گوشت تمام درندگان چه آنهایی که نیش دارند و چه آنهایی که چنگال دارند مانند شیر، پلنگ، یوز، گرگ، گربه، روباه، کفتار و شغال، میان فقیهان اختلافی نیست و روایات نیز بر این امر دلالت دارند؛ در میان ما [شیعه] من اختلافی در باره حیوانات مسخ شده نمی شناسم؛ ولی روایات فراوانی در باره

حلال بودن بسیاری از درنده ها و غیر آن، بیان شده است که اصحاب آنها را توجیه کردند که ما به برخی از آنها اشاره کردیم .

در اکثر کتاب های فقهی، حرام بودن گوشت خرگوش و سوسمار، معروف و مشهور است، همچنین همه حشرات چون مار، کژدم، موش، جزر(چسنه)، خارپشت، جیرجیرک، کرم ها، کک ها، شپش، موش صحرایی، خارپشت، وبر(خرگوش رومی)، خز، فنک، سمور، سنجاب و عظایه(دختر سقا).

اقامه دلیل بر آنها مشکل است و عمل به قول مشهور برای رعایت احتیاط و دوری از مذهب مخالفان است. همچنین میان خودمان در حرام بودن هر پرنده چنگال دار خواه نیرومند باشد چون باز، عقاب، شاهین و واشه [پرنده شکاری کوچک تر از باز] یا ناتوان چون کرکس، لاشخور و بغاث [مرغی با رنگ تیره کوچک تر از کرکس که به کُندی حرکت می کند.] اختلافی نمی دانم .

**[ترجمه]

باب ۴ الجراد و السمک و سائر حیوان الماء

الآیات

النحل: وَ هُوَ الَّذِی سَخَّرَ الْبَحْرَ لِتَأْکُلُوا مِنْهُ لَحماً طَرِیًّا

فاطر: وَ مِنْ کُلٍّ تَأْکُلُونَ لَحماً طَرِیًّا

lt;meta info="- وَ هُوَ الَّذِی سَخَّرَ الْبَحْرَ لِتَأْکُلُوا مِنْهُ لَحماً طَرِیًّا. - . نحل / ۱۴ -

{و اوست کسی که دریا را مسخّر گردانید تا از آن گوشت تازه بخورید.}

- وَ مِنْ کُلٍّ تَأْکُلُونَ لَحماً طَرِیًّا. - . فاطر / ۱۲ -

{و از هر یک گوشتی تازه می خورید.}

**[ترجمه]

تفسیر

سَخَّرَ الْبَحْرَ قیل أی جعله بحیث یتمکنون من الانتفاع به بالرکوب و الاصطیاد و الغوص لِتَأْکُلُوا مِنْهُ لَحْماً طَرِیًّا سمی لحما جریا علی اللغه و عرفا یطلق مقیدا فیقال لحم السمک و یقابل به المطلق فیقال أکلت لحما و سمکا و تقییده بالطری لیس مخصصا له بالتحلیل للإجماع علی حل غیره أیضا لکن لما خرجت مخرج الامتنان و کان فی طراوته ألذ کان التقیید به ألیق و قیل وصفه بالطری لسرعه تطرق التغییر إلیه و لا ریب أنه أطری اللحوم و استدل مالک و الثوری بالآیه علی أن السمک لحم فإذا حلف لا

یأکل لحما حنث بالسمک و أجیب بأنه لحم لغه لا عرفا و الأیمان مبنیه علی العرف لکونه طاریا علی اللغه ناسخا لحکمها و فیه إشکال وَ مِنْ کُلٍ أی من البحرین تَأْکُلُونَ لَحْماً طَرِیًّا الکلام فیه کما مر.

و قال الدمیری السمک من خلق الماء الواحده سمکه و الجمع أسماک و سموک و هو أنواع کثیره و لکل نوع اسم خاص

قَالَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله: إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ أَلْفَ أُمَّهٍ سِتَّمِائَهٍ مِنْهَا فِی الْبَحْرِ وَ أَرْبَعَمِائَهٍ فِی الْبَرِّ.

و من أنواع الأسماک ما لا یدرک الطرف أولها و آخرها لکبرها و ما لا یدرکها الطرف لصغرها و کله یأوی الماء و یستنشقه کما یستنشق بنو آدم و حیوان البر الهواء إلاـ أن حیوان البر یستنشق الهواء بالأـنوف و یصل ذلک إلی قصبه الرئه و السمک یستنشق بأصداغه فیقوم له الماء فی تولد الروح الحیوانی فی قلبه مقام الهواء و إنما استغنی عن الهواء فی إقامه

الحيوان و لم نستغن نحن و ما أشبهنا من الحيوان عنه لأنه من عالم الماء و الأرض دون عالم الهواء و نحن من عالم الماء و الهواء و الأرض و نسيم البر لو مر علی السمک ساعه لهلک (۱) و هو بجملته شره كثير الأكل لبرد مزاج معدته و قربها من فمه و أنه ليس له عنق و لا صوت إذ لا يدخل إلى جوفه هواء البته و لذلک يقول بعضهم إن السمک لا رئه له كما أن الفرس لا طحال له و الجمل لا مراره له و النعامه لا مخ له.

و صغار السمک تحترس من كباره فلذلک تطلب ماء الشطوط و الماء القليل الذى لا يحمل الكبير و هو شديد الحركه لأن قوته المحركه للإراده تجرى فی مسلک واحد لا ينقسم فی عضو خاص و هذا بعينه موجود فی الحيات و من السمک ما يتولد بسفاد و منها ما يتولد بغيره إما من الطين أو من الرمل و هو الغالب فی أنواعه و غالبا يتولد من العفونات و بيض السمک ليس له بياض و لا صفره إنما هو لون واحد و فی البحر من العجائب ما لا يستطاع حصره حكی القزوينی فی عجائب المخلوقات عن عبد الرحمن بن هارون المغربی قال ركبت بحر المغرب فوصلت إلى موضع يقال له البرطون و كان معنا غلام صقلی له صناره(۲)

فألقاها فی البحر فصاد بها سمكه نحو الشبر فنظرنا فإذا خلف أذنها اليمنی مكتوب لا إله إلا الله و فی قفاها محمد و فی خلف أذنها اليسری رسول الله صلی الله عليه و آله (۳).

**[ترجمه]«سَخَّرَ الْبَحْرَ» گويند: دريا را به گونه ای قرار داده كه با سوار شدن، شكار كردن و غواصی كردن از آن بهره مند می شويد. «لِتَأْكُلُوا مِنْهُ لَحْماً طَرِيًّا» ناميده شدن ماهی به گوشت مطابق با لغت است. در عرف گوشت گاهی به صورت مقيد به كار می رود، مانند اينكه گويند: گوشت ماهی. گاهی گوشت به صورت مطلق و در مقابل ماهی به كار می رود مانند اينكه گويند: گوشت و ماهی را خوردم. قيد تازه، برای تخصيص حلال بودن آن نيست، زيرا بر حلال بودن غير آن نيز اجماع وجود دارد، بلكه برای منت نهادن و اينكه تازه‌اش لذيذتر است اين قيد را آورده است. گفته شده اين قيد بيانگر آن است كه زود فاسد می شود. شكی نيست كه آن تازه ترين گوشت ها است. مالک و ثوری با استناد به اين آيه، ماهی را گوشت دانسته اند. پس اگر [كسی] سوگند خورد كه گوشت نخورد اگر ماهی بخورد، سوگند را شكسته است. پاسخ داده اند كه ماهی از نظر لغوی گوشت است نه از نظر عرفی، و سوگند با عرف تفسير می شود و مبتنی بر عرف است و چون عرف بر زبان مقدم است، پس حكم آن را نسخ می كند. بر اين نظر اشكال وارد است.

«وَ مِنْ كُلٍ» از دو دريا «تَأْكُلُونَ لَحْماً طَرِيًّا» سخن درباره آن بيان شد.

دميری گويد: السمک، از حيوانات دريايی است. مفرد آن سمكه و جمع آن أسماک و سموک می باشد. اين حيوان انواع زيادی دارد و برای هر نوع، اسم خاصی وجود دارد. پيامبر صلی الله عليه و آله فرمود: خداوند هزار امت را آفريدند؛ ششصد تای آن در دريا و چهارصد تای آن در خشكی. برخی از انواع ماهی به قدری بزرگ است كه چشم، اول و انتهای آن را نمی بيند و برخی به اندازه ای ريز هستند كه قابل مشاهده نيستند. همه انواع ماهی در آب زيست كرده و از طريق آب استنشاق می كنند، همانطور كه انسان و جانوران خشكی از طريق هوا استنشاق می كنند، جز اينكه جانوران خشكی هوا را با بينی خود كشيده و به شش او می رسد، ولی ماهی آب را با پرّه گوش كشيده و به جای هوا با آب زيست می كند. اين حيوان از هوا در زندگی خود بی نياز است. ولی ما و هر جانداری مثل ما از هوا بی نياز نيستيم، زيرا ماهی از عالم آب و زمين است، ولی ما از عالم آب، هوا و زمين هستيم. لذا اگر نسيم خشكی ساعتی بر ماهی وزد می ميرد. همه ماهيان پرخورند چون معده آنها سرد

مزاج است و معده نزدیک دهانش است. این حیوان گردن و آواز ندارد؛ زیرا هوا به درونش راه ندارد. از این رو برخی گویند: ماهی شش ندارد چنانچه اسب طحال ندارد، شتر کیسه صفرا ندارد و شترمرغ مغز سر ندارد.

ماهیان خرد از درشت پرهیز می کنند و از این رو به دنبال آب های ساحلی و کم عمق می روند که ماهی بزرگ به آنجا نمی تواند برود. این حیوان حرکت تندی دارد؛ زیرا نیروی جنبش آن در همه بدنش است، نه اینکه در یکی عضو از بدن آن باشد. مارها نیز چنین هستند. برخی ماهیان از جفت گیری و برخی بدون جفت گیری به وجود می آیند؛ یا از گل و یا از ماسه که این که در انواع ماهی غالب است. ماهی غالبا از چیزی های گندیده به وجود می آید. تخم ماهی زرده و سفیدی نداشته، بلکه یک رنگ است .

در دریا شگفتی هایی هست که قابل شمارش نیستند. قزوینی در عجائب المخلوقات از قول عبد الرحمن بن هارون مغربی گوید: به دریای مغرب سوار شدم و به جایی رسیدم که آن را برطون نامند. به همراه ما غلامی صقلبی بود که ابزار شکار ماهی داشت، آن را به دریا افکند و یک ماهی به اندازه یک وجب با آن شکار کرد و بدان نگاه کردیم، پشت گوش راستش نوشته شده بود: لا اله الا اللّٰه. در پشتش نیز نوشته شده بود: محمّد. در پشت گوش چپش نیز نوشته شده بود: رسول اللّٰه. - . حیاه الحیوان ۲: ۲۰ -

**[ترجمه]

الأخبار

«۱»

دَعَائِمُ الْإِسْلَامِ، عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَنَّهُ قَالَ: إِدْمَانُ أَكْلِ السَّمَكِ الطَّرِيِّ يُذِيبُ الْجَسَدِ وَ كَانَ إِذَا أَكَلَ السَّمَكَ قَالَ اللَّهُمَّ بَارِكْ لَنَا فِيهِ وَ أَبْدِلْنَا خَيْراً مِنْهُ (۴).

**[ترجمه]دعائم الإسلام: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: پیوسته خوردن ماهی تازه، تن را آب کند. هنگامی که ایشان ماهی می خوردند، چنین می فرمود: پروردگارا آن را بر ما مبارک کن و بهتر از آن به ما عطا فرما.

**[ترجمه]

«۲»

وَ قَالَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ علیه السلام: أَكْلُ التَّمْرِ بَعْدَهُ يُذْهِبُ أَذَاهُ (۵).

**[ترجمه]دعائم الإسلام: امام صادق علیه السلام فرمود: خوردن خرما پس از خوردن ماهی، آزار آن را از بین می برد.

**[ترجمه]

«۳»

وَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ علیه السلام: أَنَّهُ نَهَی عَنْ أَكْلِ مَا صَادَهُ الْمَجُوسُ مِنَ الْحُوتِ وَ

۱- ۱. فی المصدر: و نسیم البر الذی یعیش به الطیر لو دام علی السمک ساعه قتله.

۲- ۲. صناره الصیاد: قطعه ملتویه من نحاس أو حدید تنشب فی حلق الصید.

۳- ۳. حیاه الحیوان ۲: ۲۰.

۴- ۴. دعائم الإسلام: نسخته لیست عندی.

۵- ۵. دعائم الإسلام: نسخته لیست عندی.

الْجَرَادِ لِأَنَّهُ لَا يَأْكُلُ مِنْهُ إِلَّا مَا أَخِذَ حَيّاً(۱).

**[ترجمه]دعائم الإسلام: امام صادق علیه السلام خوردن از خوردن ماهی و ملخی که فرد مجوس شکار کرده است، نهی کردند؛ زیرا این چیزها خورده نمی‌شوند مگر وقتی که زنده شکار شوند.

**[ترجمه]

«۴»

الْهِدَايَةُ: كُلْ مِنَ الْمِسْكِ مَا كَانَ لَهُ فُلُوسٌ وَ لَا تَأْكُلْ مَا لَيْسَ لَهُ فَلْسٌ وَ ذَكَاةُ السَّمَكِ وَ الْجَرَادِ أَخْذُهُ وَ لَا تَأْكُلِ الدَّبَا مِنَ الْجَرَادِ وَ هُوَ الَّذِي لَا يَسْتَقِلُّ بِالطَّيَرَانِ وَ لَا تَأْكُلْ مِنَ السَّمَكِ الْجِرِّيثَ وَ لَا الْمَارْمَاهِيَ وَ لَا الطَّافِيَ وَ لَا(۲) الزِّمِّيرَ(۳).

**[ترجمه]الهدایه: از ماهیانی که پولک دارند، بخور و از ماهیانی که پولک ندارند، نخور. تذکیه شدن بودن ماهی و ملخ به زنده گرفتن آنهاست. از انواع ملخ، دبا که قادر به پرواز نیست، نخور. از انواع ماهی، مارماهی، ماهی مرده و بر کف آب آمده و ماهی زمیر - . زمیر، با کسره و فتحه حرف زاء، نوعی از ماهی است که در پشت آن خارهایی وجود دارد. این نوع ماهی اغلب در آب های شیرین یافت می شود. - را نخور.

**[ترجمه]

«۵»

: وَ سُئِلَ الصَّادِقُ علیه السلام عَنِ الرَّبِيثَا فَقَالَ لَا تَأْكُلْهَا فَإِنَّا لَا نَعْرِفُهَا فِي السَّمَكِ (۴).

**[ترجمه]الهدایه: از امام صادق علیه السلام در باره ربیثا پرسیدند. ایشان فرمود: آن را نخور؛ زیرا ما آن از انواع ماهیان نمی دانیم. - . الهدایه : ۷ -

**[ترجمه]

بيان

هذا الخبر المرسل رواه الشيخ بسند موثق عن عمار الساباطي (۵) و حمله على الكراهه و ظاهر الأصحاب أن الربيثا غير الإربيان و يظهر من خبر سيأتي أنهما واحد و لم يذكر الربيثا فيما عندنا من كتب اللغه و لا كتب الحيوان لكنه مذكور في أخبارنا و كتب أصحابنا و لم يختلفوا في حله قال في السرائر لا بأس بأكل الكنعت و يقال أيضا الكنعد بالدال غير المعجمه و لا بأس أيضا بأكل الربيثا بفتح الراء و كسر الباء و كذلك لا بأس بأكل الإربيان بكسر الألف و تسكين الراء و كسر الباء و هو ضرب من السمك البحري أبيض كالدود و الجراد و الواحده إربيانه انتهى (۶)

و قد مضی خبر آخر فی النهی عن الإربیان.

**[ترجمه]این روایت بی سند است. شیخ آن را به سند موثقی از عمار ساباطی - . تهذیب الأحکام ۹: ۸۰ - آورده و حمل به کراهت کرده است. ظاهر اصحاب گویند: ربیثا غیر از إربیان(میگو) است. بنا به روایتی که می آید، معلوم می شود که این دو یکی هستند. ربیثا، در کتاب های لغتی که داریم و نه در کتاب های حیوان شناسی ذکر نشده است؛ ولی در روایات ما و هم در کتاب های اصحاب ما آمده و در حلال بودن آن اختلافی ندارند.

در سرائر آمده: خوردن کنعت یا کنعد [آزادماهی] اشکالی ندارد. خوردن ربیثا، با فتحه حرف راء و کسره حرف باء، نوعی ماهی دریایی که سفید و شبیه ملخ است، اشکالی ندارد. همچنین خوردن إربِیان(میگو) که نوعی از ماهی دریایی سفید رنگ و شبیه کرم و ملخ و مفرد آن إربیانه است اشکالی ندارد. پایان. - . السرائر: ۳۵۸ -

روایت دیگری قبلا در نهی از إربیان(میگو) گذشت.

**[ترجمه]

«۶»

کِتَابُ عَاصِمِ بْنِ حُمَیْدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ (۷): کَانَ أَصْحَابُ الْمُغِیرَهِ یَکْتُبُونَ إِلَیَّ أَنْ أَسْأَلَهُ عَنِ الْجِرِّیثِ وَ الْمَارْمَاهِی وَ الزِّمِّیرِ وَ مَا لَیْسَ لَهُ قِشْرٌ مِنَ السَّمَکِ حَرَامٌ هُوَ أَمْ لَا فَسَأَلْتُهُ عَنْ ذَلِکَ فَقَالَ لِیَ اقْرَأْ هَذِهِ الْآیَهَ الَّتِی فِی

۱- ۱. دعائم الإسلام:

۲- ۲. الزمیر بکسر الزاء و فتحها و تشدید المیم: نوع من السمک له شوک ناتئ علی ظهره و أکثر ما یکون فی المیاه العذبه.

۳- ۳. الهدایه: ۱۷.

۴- ۴. الهدایه: ۷ فی نسخه: من السمک.

۵- ۵. تهذیب الأحکام ۹: ۸۰(طبعه الآخوندی) رواه بإسناده عن محمّد بن أحمد بن یحیی عن أحمد بن الحسن بن علیّ بن فضال عن عمرو بن سعید عن مصدق بن صدقه عن عمار بن موسی.

۶- ۶. السرائر: ۳۵۸ باب ما یستباح اکله.

۷- ۷. القائل محمّد بن مسلم و المسئول أبو جعفر الباقر علیه السلام.

الْأَنْعَامِ فَقَرَأْتُهَا حَتَّى فَرَغْتُ مِنْهَا قَالَ فَقَالَ لِی إِنَّمَا الْحَرَامُ مَا حَرَّمَ اللَّهُ فِی کِتَابِهِ وَ لَکِنَّهُمْ قَدْ کَانُوا یَعَافُونَ الشَّیْ ءَ وَ نَحْنُ نَعَافُهُ (۱).

التَّهْذِیبُ، بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ سَعِیدٍ عَنِ ابْنِ أَبِی نَجْرَانَ عَنْ عَاصِمٍ: مِثْلَهُ إِلَّا أَنَّهُ زَادَ بَعْدَ قَوْلِهِ فِی الْأَنْعَامِ قُلْ لا أَجِدُ فِی ما أُوحِیَ إِلَیَّ مُحَرَّماً عَلی طاعِمٍ قَالَ فَقَرَأْتُهَا إلخ (۲).

**[ترجمه]کتاب عاصم بن حُمید: از محمد بن مسلم نقل می کند: اصحاب مغیره بر من نامه ای نوشته و از من خواستند تا از امام باقر علیه السلام بپرسم آیا مارماهی، زمّیر و ماهیانی که پولک ندارند، حرام هستند یا نه؟ من از ایشان پرسیدم. فرمود: این آیه سوره انعام را بخوان. من آن را خوانده و تمام کردم. فرمود: حرام آن است که خداوند متعال آن را در کتاب خود حرام کرده است، ولی گاهی مردم از [خوردن] برخی چیزها اکراه دارند و ما نیز از آن اکراه داریم. - . کتاب عاصم بن حمید: ۲۵ -

تهذیب: شبیه روایت مذکور از عاصم نقل شده با این تفاوت که در روایت عاصم پس از عبارت «الأنعام» آیه «قُلْ لا أَجِدُ فِی ما أُوحِیَ إِلَیَّ مُحَرَّماً عَلی طاعِمٍ» بیان شده است. - . تهذیب الأحکام ۹: ۶ -

**[ترجمه]

بیان

فی القاموس الزمیر کسکیت نوع من السمک و ذکر أکثر أصحابنا الزمار و اعلم أنه لا خلاف بین المسلمین فی حل السمک الذی له فلس و المعروف من مذهب الأصحاب تحریم ما لیس علی صوره السمک من أنواع الحیوان البحری و ادعی الشهید الثانی رحمه الله نفی الخلاف بین أصحابنا فی تحریمه و تأمل فیه بعض المتأخرین لعدم ثبوت الإجماع علیه و شمول الأدله العامه فی التحلیل (۳) له کما عرفت و لا ریب فی أن العمل بما ذکره الأصحاب أولی و أحوط و اختلف الأصحاب فیما لا فلس له من السمک فذهب الأکثر و منهم الشیخ فی أکثر کتبه إلی تحریمه مطلقا و ذهب الشیخ فی کتابی الأخبار(۴) إلی الإباحه ما عدا الجری و حمل الأخبار الداله علی تحریمها علی الکراهه لروایات صحیحه داله علی الحل منها هذه الروایه و المحرمون حملوها علی التقیه و هو أحوط.

**[ترجمه]در قاموس آمده: زمّیر بر وزن سکّیت، نوعی ماهی است. اصحاب ما آن را زمار ذکر کرده اند. بدان، در حلال بودن ماهیانی که پولک دارند، هیچ اختلافی میان مسلمانان نیست. آنچه میان فقیهان معروف است، حرام بودن آنچه از جانوران دریایی که به شکل ماهی نیستند، می باشد. شهید ثانی رحمه الله ادعای نفی اختلاف در میان اصحاب در این تحریم نموده است. برخی از متأخران در این باره به سبب ثابت نبودن اجماع، و شمول عموم ادلّه حلیت بر آن در این سخن شهید تأمل کرده اند. شکی نیست که عمل به آنچه که اصحاب در این باره گفتند، بهتر و محتاطانه تر است. فقیهان ما در باره ماهی بی پولک اختلاف دارند اکثرآنها از جمله شیخ در غالب کتاب های خود آن را مطلقاً حرام دانسته اند. شیخ در دو کتاب اخبار خود با تکیه بر روایات صحیحه از جمله همین روایت که دلالت بر حلیت دارند، قائل به اباحه است جز در جرّی(مارماهی). و روایات دال بر حرمت را به کراهت حمل کرده است. قائلان به حرمت روایات حلت را حمل بر تقیه کردند و این قول أحوط است.

**[ترجمه]

«۷»

الدُّرُّ الْمَنْثُورُ، عَنْ عِكْرِمَهَ قَالَ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: مَكْتُوبٌ عَلَى الْجَرَادَهِ بِالسُّرْيَانِيَّهِ إِنِّی أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا وَحْدِی لَا شَرِیکَ لِی الْجَرَادُ جُنْدٌ مِنْ جُنْدِی أُسَلِّطُهُ عَلَی مَنْ أَشَاءُ مِنْ عِبَادِی (۵).

وَ عَنْ أَبِی زُهَیْرٍ قَالَ: لَا تَقْتُلُوا الْجَرَادَ فَإِنَّهُ جُنْدٌ مِنْ جُنْدِ اللَّهِ الْأَعْظَمِ (۶).

ص: ۱۹۲

۱- ۱. کتاب عاصم بن حمید: ۲۵ فیه صدر و ذیل اسقطهما المصنّف و فیه: و المارماهیک.

۲- ۲. تهذیب الأحکام ۹: ۶ فیه: سألت أبا عبد اللّه علیه السلام عن الجری و المارماهی.

۳- ۳. فی النسخه المخطوطه: فی التعلیل له.

۴- ۴. أی التهذیب و الاستبصار.

۵- ۵. الدّر المنثور:

۶- ۶. الدّر المنثور:

**[ترجمه]الدّر المنثور: ابن عباس نقل می کند: با خط سریانی بر ملخ نوشته شده: «إِنِّی أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا وَحْدِی لَا شَرِیکَ» ملخ یکی از سپاهان من است و آن را بر هر کدام از بنده هایم که بخواهم، مسلط می کنم.

ابو زهیر نقل می کند: ملخ را نکشید؛ زیرا آن سپاهی از سپاهیان خداوند بزرگ است.

**[ترجمه]

«۹»

وَ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیٍّ علیه السلام قَالَ: کُنَّا عَلَی مَائِدَهٍ أَنَا وَ أَخِی مُحَمَّدُ ابْنُ الْحَنَفِیَّهِ وَ بنی [بَنُو] عَمِّی عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبَّاسٍ وَ قُثَمُ وَ الْفَضْلُ فَوَقَعَتْ جَرَادَهٌ فَأَخَذَهَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبَّاسٍ فَقَالَ لِلْحَسَنِ تَعْلَمُ مَا مَکْتُوبٌ عَلَی جَنَاحِ الْجَرَادَهِ فَقَالَ سَأَلْتُ أَبِی فَقَالَ سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَقَالَ لِی عَلَی جَنَاحِ الْجَرَادَهِ مَکْتُوبٌ إِنِّی أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا رَبُّ الْجَرَادَهِ وَ رَازِقُهَا إِذَا شِئْتُ بَعَثْتُهَا رِزْقاً لِقَوْمٍ وَ إِنْ شِئْتُ (۱)

عَلَی قَوْمٍ بَلَاءً فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ هَذَا وَ اللَّهِ مِنْ مَکْنُونِ الْعِلْمِ.

**[ترجمه]امام حسین علیه السلام فرمود: من و برادرم محمّد بن حنفیه پسر عموهایم عبد اللّه بن عباس، قثم و فضل بر خوانی نشسته بودیم که ملخی در آن افتاد. عبد اللّه بن عباس آن را گرفت و به حسن گفت: می دانی بر بال ملخ چه چیزی نوشته است؟ فرمود: از پدرم پرسیدم و ایشان فرمود: از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله پرسیدم و پاسخ دادند: منم خدا، نیست معبود شایسته جز من، من پروردگار ملخ و روزی ده آن هستم. اگر بخواهم آن را برای قومی رزق و روزی می فرستم و اگر بخواهم آن را بر قومی به عنوان بلا می فرستم. ابن عباس گفت: به خدا سوگند این از علم پنهان است .

**[ترجمه]

«۱۰»

حَیَاهُ الْحَیَوَانِ، بِإِسْنَادِ الطَّبَرَانِیِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ علیه السلام قَالَ: کُنَّا عَلَی مَائِدَهٍ وَ ذَکَرَ نَحْوَهُ (۲).

**[ترجمه]حیاه الحیوان: طبرانی از امام حسین علیه السلام نقل می کند: ما بر خوانی نشسته بودیم.... شبیه روایت بالا را بیان می کند. - . حیاه الحیوان ۱: ۱۳۶ -

**[ترجمه]

بیان

یحتمل أن یکون الکتابه المذکوره کنایه عن أن خلقتها علی الهیئه المذکوره تدل علی وجود الصانع و وحدته و کونه رب

الجراده و غیرها و أنها تکون نعمه و بلاء و فیها استعدادهما و الله یعلم (۳).

**[ترجمه]شاید منظور از نوشتن بر بال ملخ، کنایه از آفرینش خاص آن باشد که دلالت دارد بر وجود صانع و یگانگی او و اینکه او است پروردگار ملخ و غیر آن و اینکه ملخ هم نعمت است و هم نقمت و آمادگی هر دو را دارد. و اللَّه یعلم.

**[ترجمه]

«۱۱»

کِتَابُ الْمَسَائِلِ، بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَلِیِّ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَخِیهِ مُوسَی علیه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الْجِرِّیِّ یَحِلُّ أَکْلُهُ فَقَالَ إِنَّا وَجَدْنَاهُ فِی کِتَابِ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام حَرَاماً(۴).

**[ترجمه]مسائل: علی بن جعفر علیه السلام از برادر خود موسی نقل می کند: از ایشان پرسیدم که آیا خوردن جرّی حلال است؟ فرمود: ما خوردن آن را در نوشته امیر المؤمنین حرام یافتیم. - . بحار الأنوار ۱۰: ۲۵۴ -

**[ترجمه]

«۱۲»

کِتَابُ صِفَاتِ الشِّیعَهِ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِیهِ عَنْ جَدِّهِ أَحْمَدَ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِیهِ عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرٍ عَنْ عُبَیْدِ اللَّهِ عَنِ الصَّادِقِ علیه السلام قَالَ: مَنْ أَقَرَّ بِسَبْعَهِ أَشْیَاءَ فَهُوَ مُؤْمِنٌ الْبَرَاءَهِ مِنَ الْجِبْتِ وَ الطَّاغُوتِ (۵) وَ الْإِقْرَارِ بِالْوَلَایَهِ وَ الْإِیمَانِ

۱- ۱. فی المصدر: و ان شئت بعثتها بلاء علی قوم.

۲- ۲. حیاه الحیوان ۱: ۱۳۶.

۳- ۳. و انما ذکر انه مکتوب علی جناحه لان قوته و طیرانه و بعثه رزقا لقوم و بلاء لآخرین تکون به.

۴- ۴. بحار الأنوار ۱۰: ۲۵۴، طبعه الآخوندی.

۵- ۵. الجبت: الصنم و کل ما یعبد من دون اللّه و یطاع من غیر اذن اللّه و الطاغوت: کل متعد و یعبر عنه بالدیکتاتور، رأس الضلال، الصارف عن طریق الخیر. کل معبود دون اللّه، و البراءه عنهما: الخروج عن طاعتهما و القیام لاعدامهما، و فی قبال ذلک الإقرار بأن الولایه و الحکومه لیست الا لأولیاء اللّه و خلصائه، و لمن جعلهم اللّه خلفاءه علی الناس و هم الأئمّه علیهم السلام.

بِالرَّجْعَهِ وَ الِاسْتِحْلَالِ لِلْمُتْعَهِ وَ تَحْرِيمِ الْجِرِّيِّ وَ الْمَسْحِ عَلَى الْخُفَّيْنِ (۱).

**[ترجمه]کتاب صفات الشیعه: عُبیدالله از امام صادق علیه السلام نقل می کند: هر که به هفت چیز اعتراف کند مؤمن است: بیزاری از جبت و طاغوت، اقرار به ولایت، ایمان به رجعت، حلال شمردن متعه، حرام شمردن جرّی و مسح بر خفّین. - . صفات الشیعه: ۱۷۸ -

**[ترجمه]

«۱۳»

قُرْبُ الْإِسْنَادِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَخِيهِ مُوسَى علیه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الْجَرَادِ نُصِيبُهُ مَيِّتاً فِي الصَّحْرَاءِ أَوْ فِي الْمَاءِ أَ يُؤْكَلُ قَالَ لَا تَأْكُلْهُ قَالَ وَ سَأَلْتُهُ عَنِ الْجَرَادِ نَصِيدُهُ فَيَمُوتُ بَعْدَ مَا نَصِيدُهُ فَيُؤْكَلُ قَالَ لَا بَأْسَ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الدَّبَى مِنَ الْجَرَادِ أَ يُؤْكَلُ قَالَ لَا حَتَّى يَسْتَقِلَّ بِالطَّيَرَانِ (۲).

كِتَابُ الْمَسَائِلِ، بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَخِيهِ علیه السلام: مِثْلَ الْجَمِيعِ إِلَّا أَنَّهُ قَالَ فِي الْأَخِيرِ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الدَّبَى هَلْ يَحِلُّ أَكْلُهُ قَالَ لَا يَحِلُّ أَكْلُهُ حَتَّى يَطِيرَ(۳).

**[ترجمه]قرب الإسناد: علی بن جعفر از برادرش موس علیه السلام نقل می کند: از ایشان در باره ملخی مرده در بیابان یا در آب پرسیدم: آیا آن خورده می شود؟ فرمود: آن را نخور. می گوید: از ایشان در باره ملخی که شکار شود و پس از آن بمیرد، پرسیدم: آیا خورده می شود؟ فرمود: اشکالی ندارد. راوی گوید: از ایشان در باره ملخ دبا پرسیدم که خوردنش حلال است؟ فرمود: حلال نیست مگر اینکه پرواز کند. - . قرب الإسناد : ۱۱۶ -

کتاب مسائل: مانند روایت بالا را می آورد، با این تفاوت که در آن آمده: از ایشان در باره دبا پرسیدم: آیا خوردن آن حلال است؟ فرمود: خوردن آن حلال نیست مگر اینکه پرواز کند. - . بحار الأنوار ۱۰: ۲۸۷ - ۲۵۲ -

**[ترجمه]

بیان

الدبی بفتح الدال و تخفیف الباء مقصورا هو الجراد قبل أن یطیر و ظهر جناحه (۴)

و الواحده دباه بفتح الدال أیضا.

و قال فی النهایه و قیل هو نوع یشبه الجراد(۵).

و یظهر من الأخبار الأول و لا خلاف ظاهرا فی أن ذکاه الجراد أخذه حیا بالید أو بالآله و المشهور أنه لا یشترط إسلام الآخذ إذا

شاهده المسلم و ذهب ابن زهره إلى المنع من صيد غير المسلم له مطلقا و لعل الأشهر أقوى و لو مات فى الماء أو فى الصحراء قبل أخذه لم يحل و لو وقع فى أجمه نار فأحرقتها و فيها جراد لم تحل و إن قصده المحرق لا أعرف فيه خلافا بينهم و تدل عليه روايه عمار(۶) و لا خلاف أيضا فى عدم حل الدبى و المشهور أنه يباح أكله حيا و بما فيه كالسمك و اشترط بعضهم فى حله الموت و سيأتى ما يدل على عدم الاشتراط.

ص: ۱۹۴

۱- ۱. صفات الشيعه: ۱۷۸ فيه:« البراءه من الطواغيت» و فيه؛ و ترک المسح على الخفين.

۲- ۲. قرب الإسناد: ۱۱۶.

۳- ۳. بحار الأنوار ۱۰: ۲۸۷ و ۲۵۲(طبعه الآخوندى).

۴- ۴. فى المخطوطه: و أن ظهر جناحه.

۵- ۵. النهايه ۲: ۱۳.

۶- ۶. لم يذكر فى المخطوطه:« عمار» بل قال: و تدلّ عليه روايه.

**[ترجمه]دبا، با فتحه حرف دال و تخفیف باء به معنای ملخی است که هنوز نمی پرد گرچه پر برآورده باشد. مفرد آن دباه، به فتحه حرف دال است. در کتاب النهایه - . نهایه ۲: ۱۳ - آمده: گویند آن نوعی است مانند ملخ. از روایت نخست که ظاهرا اختلافی در آن نیست، چنین برمی آید که تذکیه شدن ملخ، مشروط به زنده گرفتن با دست یا وسیله ای است و شرط نیست که گیرنده آن مسلمان باشد زمانی که فرد مسلمانی شاهد آن باشد اما ابن زهره شکار ملخ توسط شخص غیر مسلمان را مطلقا جایز نمی داند. شاید قول مشهور اقوی باشد. اگر پیش از گرفتن، ملخ در آب یا در بیابان بمیرد، حلال نیست. اگر در نیزار آتش افتد و ملخ در آن کباب شود، حلال نیست هرچند آتش زننده قصد آن را کرده باشد؛ در این باره بنا به روایت عمّار، اختلافی میان فقیهان نیست. در حلال نبودن دبا اختلافی وجود ندارد.

قول مشهور این است که زنده خوردن ملخ و اندرونش جایز است مانند ماهی. برخی شرط کردند که باید بی جان باشد. آنچه دلیل بر عدم اشتراط است، در ادامه می آید.

**[ترجمه]

«۱۴»

دَعَائِمُ الْإِسْلَامِ، عَنْ عَلِيٍّ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: النُّونُ ذَكِيٌّ وَ الْجَرَادُ ذَكِيٌّ وَ أَخْذُهُ حَيّاً ذَكَاةٌ.

**[ترجمه]دعائم الإسلام: امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: ماهی تذکیه شده است. ملخ تذکیه شده است و زنده گرفتن آن تذکیه آن است.

**[ترجمه]

«۱۵»

وَ عَنْهُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ: أَنَّهُ نَهَى عَنِ الطَّافِي وَ هُوَ مَا مَاتَ فِي الْبَحْرِ مِنْ صَيْدِهِ قَبْلَ أَنْ يُؤْخَذَ.

**[ترجمه]دعائم الإسلام: امیر المؤمنین علیه السلام خوردن طافی را نهی کردند. طافی آن چیزی است که قبل از شکارش در دریا مرده باشد.

**[ترجمه]

«۱۶»

وَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: لَا يُؤْكَلُ مِنْ دَوَابِّ الْبَحْرِ إِلَّا مَا كَانَ لَهُ قِشْرٌ وَ كَرِهَ السُّلَحْفَاةَ وَ السَّرَطَانَ وَ الْجِرِّيَّ وَ مَا كَانَ فِي الْأَصْدَافِ وَ مَا جَانَسَ ذَلِكَ (۱).

**[ترجمه]امام صادق علیه السلام فرمود: از جانوران دریا تنها آنهایی خورده می شوند که پولک دارند. ایشان لا ک پشت، خرچنگ، جریّ و آنچه را که درون صدف ها و یا در نزدیکی آن است، مکروه دانستند.

**[ترجمه]

«۱۷»

كِتَابُ الْمَسَائِلِ، بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَخِيهِ مُوسَى علیه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَمَّا صَادَتِ الْمَجُوسُ مِنَ الْجَرَادِ وَ السَّمَكِ أَ يَحِلُّ أَكْلُهُ قَالَ صَيْدُهُ ذَكَاتُهُ لَا بَأْسَ وَ سَأَلْتُهُ عَنِ اللَّحْمِ الَّذِي يَكُونُ فِي أَصْدَافِ الْبَحْرِ وَ الْفُرَاتِ أَ يُؤْكَلُ فَقَالَ ذَلِكَ لَحْمُ الضَّفَادِعِ لَا يَصْلُحُ أَكْلُهُ (۲).

قُرْبُ الْإِسْنَادِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ: مِثْلُ السُّؤَالِ الْأَخِيرِ إِلَّا أَنَّ فِيهِ لَا يَحِلُّ أَكْلُهُ (۳)

كَمَا فِي الْكَافِي.

**[ترجمه]مسائل: علی بن جعفر از برادرش موسی علیه السلام نقل می کند: از ایشان در باره ملخ و ماهی که توسط گبر شکار شود پرسیدم: آیا خوردنش حلال است یا نه؟ فرمود: شکار آن(ماهی و ملخ) موجب تذکیه(حلال) شدنش است و اشکالی ندارد. همچنین پرسیدم: آیا گوشتی که درون صدف دریائی یا صدف فرات است خورده می شود؟ فرمود: آن گوشت قورباغه ها است و خوردن آن شایسته نیست. - . بحار الأنوار ۱۰: ۲۷۷ -

قرب الإسناد: از علی بن جعفر شبیه این پرسش آمده با این تفاوت که در پاسخ امام فرمود: خوردن آن حلال نیست. - . قرب الإسناد: ۱۱۸ -

**[ترجمه]

بیان

ذلک لحم الضفادع أی شبیه به و حکمه حکمه و فیه إشعار بکونه حیوانا و قال الدمیری الصدف من حیوانات البحر و فی حدیث ابن عباس إذ مطرت السماء فتحت الصدف أفواهها و هو غلاف اللؤلؤ الواحده صدفه.

**[ترجمه]ذلک لحم الضفادع: آن به گوشت قورباغه ها شباهت داشته و حکم آن مانند حکم گوشت قورباغه است. از این عبارت فهمیده می شود که صدف حیوان و جانداری است. دمیری گوید: صدف از جانوران دریایی است. در روایت ابن عباس آمده: هر گاه باران ببارد، دهان صدف باز می شود و آن پوشش مروارید است. مفرد صدف، صدفه می باشد.

**[ترجمه]

قُرْبُ الْإِسْنَادِ، وَ كِتَابُ الْمَسَائِلِ، بِإِسْنَادِهِمَا عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَخِيهِ مُوسَى عليه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ أَكْلِ السُّلَحْفَاهِ وَ السَّرَطَانِ وَ الْجِرِّيِّ أَ يَحِلُّ أَكْلُهُ قَالَ لَا يَحِلُّ أَكْلُ السُّلَحْفَاهِ وَ السَّرَطَانِ وَ الْجِرِّي (۴).

ص: ۱۹۵

۱- ۱. دعائم الإسلام: ليست عندى نسخته.

۲- ۲. بحار الأنوار ۱۰: ۲۷۷ فيه:« عما اصاب» و ۲۶۱ فيه: فلا يصلح اكله.

۳- ۳. قرب الإسناد: ۱۱۸ و فيه: فى أجواف البحر.

۴- ۴. قرب الإسناد: ۱۱۸، بحار الأنوار ۱۰: ۲۶۱ فيه: عن اكل السلحفاه و السرطان و الجرى، قال: اما الجرى فلا يؤكل و لا السلحفاه و لا السرطان.

فائده قال الدمیری السلحفاه البریه بفتح اللام واحده السلاحف قال أبو عبیده و حکی الراوی سلحفه و سلحفاه(۱) و هی بالهاء عند الکافه و عند ابن عبدوس السلحفا بغیر هاء و ذکرها یقال له غیلم و هذا الحیوان یبیض فی البر فما نزل فی البحر کان لجأه و ما استمر فی البر کان سلحفاه و یعظم الصنفان جدا إلی أن یصیر کل واحد منهما حمل جمل و إذا أراد الذکر السفاد و الأنثی لا تطیعه یأتی الذکر بحشیشه فی فیه خاصیتها أن صاحبها یکون مقبولا فعند ذلک تطاوعه و هذه الحشیشه لا یعرفها إلا قلیل من الناس و هی إذا باضت صرفت همتها إلی بیضها بالنظر إلیه و لا تزال کذلک حتی یخلق الولد منها إذ لیس لها أن تحضنه حتی یکمل بحرارتها لأن أسفلها صلب لا حراره فیه و ربما تقبض السلحفاه علی ذنب الحیه و تقمع رأسها من ذنبها(۲) و الحیه تضرب بنفسها علی ظهر السلحفاه و علی الأرض حتی تموت و لذکرها ذکران و للأنثی فرجان و الذکر یطیل المکث فی السفاد و السلحفاه مولعه بأکل الحیات فإذا أکلتها أکلت بعدها سعترا و الترس الذی علی ظهرها وقایتها(۳).

و قال السلحفاه البحریه اللجاه بالجیم و هی تعیش فی البر و البحر و اللجأه البحریه لها لسان فی صدورها من أصابته به من الحیوان قتله و لها حیله عجیبه فی صیدها من طائر أو غیره و ذلک أنها تغوص فی الماء ثم تتمرغ فی التراب ثم تکمن للظبی (۴)

فی مواضع شربها فیختفی علیه لونها فتمسکه و تغوص به فی الماء حتی یموت و قال أرسطاطالیس فی النعوت ما خرج من بیض اللجأه مستقبل البحر صار إلی البحر و ما خرج مستقبل البر صار إلی البر و کلهن یردن الماء لأنهن

ص: ۱۹۶

۱- ۱. فی المصدر: و حکی الرواسی سلحفیه مثل بلهنیه.

۲- ۲. فی المصدر: فتقطع رأسها و تمضغ من ذنبها.

۳- ۳. حیاه الحیوان ۲: ۱۷.

۴- ۴. فی المصدر: للطیر.

من خلق الماء قال و هی تأکل الثعابین (۱).

و قال السرطان بفتح السین و الراء المهملتین و بالنون فی آخره حیوان معروف و یسمی عقرب الماء و کنیته أبو بحر و هو من خلق الماء و یعیش فی البر أیضا و هو جید المشی سریع العدو ذو فکین و مخالب و أظفار حداد کثیر الأسنان صلب الظهر من رآه رأی حیوانا بلا رأس و لا ذنب عیناه فی کتفه و فمه فی صدره و فکاه مستویان من الجانب (۲)

و له ثمانیه أرجل و هو یمشی علی جانب واحد و یستنشق الماء و الهواء معا و یسلخ جلده فی السنه ست مرات و یتخذ لجحره بابین أحدهما إلی الماء و الآخر إلی الیبس فإذا سلخ جلده سد علیه ما یلی الماء خوفا علی نفسه من سباع السمک و ترک ما یلی الیبس مفتوحا لیصل إلیه الریح فتجف رطوبته و یشتد فإذا اشتد فتح ما یلی الماء و طلب معاشه و قال أرسطاطالیس فی النعوت و زعموا أنه إذا وجد سرطان میت فی حفره مستلقیا علی ظهره فی قریه أو أرض تأمن تلک البقعه من الآفات السماویه و إذا علق علی الأشجار یکثر ثمرها(۳).

**[ترجمه]قرب الإسناد و کتاب مسائل: علی بن جعفر از برادر خود موسی علیه السلام نقل می کند: از ایشان در باره خوردن گوشت لاک پشت، خرچنگ و جری پرسیدم: آیا خوردن آنها حلال است؟ فرمود: خوردن گوشت لاک پشت، خرچنگ و جری حلال نیست. -. قرب الإسناد: ۱۱۸- بحار الأنوار ۱۰: ۲۶۱ -

فایده: دمیری گوید: السلحفاه البریه، لاک پشت خشکی، با فتحه حرف لام، مفردِ سلاحف است. ابو عبیده گفته: راوی به صورت سلحفه و سلحفاه نقل کرده. این کلمه در نزد کافه با حرف هاء و در نزد ابن عبدوس به صورت سلحفا بدون هائ آمده است. لاک پشت نر را غیلم گویند، و آن جانوری است که در خشکی تخم نهد و هر کدام به دریا فرو شوند، لجأه نام گیرند و آنچه در خشکی بمانند سلحفات باشد؛ هر دو دسته بسیار درشت شوند تا به اندازه بار شتری گردند. هنگامی که جنس نر این حیوان هم جفتی خواهد و ماده نپذیرد، نر گیاهی به دهان گیرد که خاصیت آن این است که نر مقبول ماده شود است و آن [جنس ماده] از او اطاعت کند. این گیاه را مردم اندکی می شناسند. لاک پشت چون تخم نهد پیوسته به آن نگرد تا فرزند آرد؛ زیرا نمی تواند تخم را در زیر خود گرفته و گرم کند برای آنکه زیرش سخت است و گرمی ندارد. چه بسا لاک پشت دم مار را به دم گیرد و سر به درون کشد و مار خود را به پشت آن و بر زمین زند تا بمیرد. جنس نر این حیوان دو آلت دارد و ماده را دو فرج. جنس نر در آمیزش طول می دهد. این حیوان به خوردن مارها حریص است و هنگامی که آن را می خورد، به دنبال آن گیاه سعتر را می خورد و سپر پشت لاک پشت از آن محافظت می کند. -. حیاه الحیوان ۲: ۱۷ - لاک پشت آبی در خشکی هم زنده می ماند و زبانی دارد در سینه اش که به هر جانوری زند، او را بکشد. این حیوان نیرنگ عجیبی در شکار پرنده و جز آن دارد؛ به این روش که در آب فرو شده و در خاک غلطیده و در جاهای آب خوردن پرنده کمین می کند و رنگ خود را از دیدرس آنها پنهان می دارد تا آن را بگیرد و پس از گرفتن آن را به آب فرو می برد تا بمیرد. ارسطو در کتاب نعوت گوید: آنچه از تخم لجاه رو به دریا درآید به دریا رود و آنچه رو به خشکی درآید به خشکی رود، و همگی آب را می‌خواهند؛ زیرا از آبزیان هستند. و گفته: آنها مار خورند. -. حیاه الحیوان ۲: ۲۲۷ -

دمیری گوید: سرطان با فتحه سین و حرف راء، جانور معروفی است و آن را کژدم آبی نامند و کنیه اش ابو بحر است؛ این حیوان آبزی بوده و در خشکی هم زنده می ماند. این حیوان خوب راه رفته و تند می دود. این حیوان دو آرواره، چنگال های

تیز، دندان‌های بسیار و پشتی سخت دارد. هر کسی این حیوان را بیند، جانوری بی سر و دمی دیده است که دو چشمش در شانه و دهانش در سینه آن قرار دارد و دو آرواره اش با هم برابر بوده و از دو سو شکافته شده اند، و دارای هشت پا که به یک سو راه می رود، و هوا و آب هر دو را از طریق دم خود استنشاق می کند. این حیوان در یک سال شش بار پوست می نهد. برای سوراخ خود دو در می سازد، یکی به سوی آب و دیگر به سوی خشکی و چون پوست می نهد آن دری را که به سوی آب است، از ترس ماهیان درنده، به روی خود می بندد و آن را که به سوی خشکی است باز می‌گذارد تا باد بر بدنش رسیده و تری آن را خشک کند تا پوستش سخت شود و هنگامی که پوستش سخت شد، در به سوی آب را باز کرده و جویای خوراک می شود. ارسطو در کتاب نعوت گوید: پندارند چون خرچنگ مرده ای در ده یا در سرزمینی در گودالی به پشت افتاده باشد، آن ناحیه از آفات آسمانی آسوده می شود و اگر این حیوان را بر درختان آویزند، درختان میوه فراوان می دهند. - . حیاه الحیوان ۲: ۱۴ -

**[ترجمه]

«۱۹»

الْکَافِی (۴)، [الْمَکَارِمُ]، عَنِ ابْنِ نُبَاتَهَ عَنْ عَلِیٍّ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: لَا تَبِیعُوا الْجِرِّیَّ وَ لَا الْمَارْمَاهِیَ وَ لَا الطَّافِیَ.

**[ترجمه]کافی و مکارم: امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: جرّی، مار ماهی و ماهی مرده روی آب را نفروشید.

**[ترجمه]

«۲۰»

الْمَحَاسِنُ، عَنْ أَبِی أَیُّوبَ الْمَدِینِیِّ وَ غَیْرِهِ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنِ ابْنِ الْمُغِیرَهِ عَنْ رَجُلٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: الْحُوتُ ذَکِیٌّ حَیّاً وَ مَیِّتاً(۵).

و منه عن أبیه عن عون بن حریز عن عمرو بن مروان الثقفی عن أبی عبد الله علیه السلام: مثله (۶)

ص: ۱۹۷

۱- ۱. حیاه الحیوان ۲: ۲۲۷.

۲- ۲. فی المصدر: مشقوقان من الجانبین.

۳- ۳. حیاه الحیوان ۲: ۱۴.

۴- ۴. لم یذکر فی المخطوطه: الکافی.

۵- ۵. المحاسن: ۴۷۵.

۶- ۶. المحاسن: ۴۷۵.

**[ترجمه]محاسن: امام صادق علیه السلام فرمود: ماهی چه زنده و چه مرده تذکیه شده است. - . محاسن : ۴۷۵ -

محاسن به سند دیگری آن را از امام صادق علیه السلام نقل می کند. - . محاسن : ۴۷۵ -

**[ترجمه]

بیان

یدل علی أن الحوت یحل أکله حیا کما هو المشهور بین الأصحاب و ذهب الشیخ فی المبسوط إلی توقف حله علی الموت خارج الماء استنادا إلی أن ذکاته إخراجه من الماء حیا و موته خارجه فقبل موته لم تحصل الذکاه و لهذا لو عاد إلی الماء و

مات فیه حرم و لو کان قد تمت ذکاته لما حرم بعدها و أجیب بمنع کون ذکاته یحصل بالأمرین معا بل بالأول خاصه بشرط عدم عوده إلی الماء و موته فیه مع أن عمومات الحل یشمله.

**[ترجمه]روایت بر این امر دلالت دارد که جایز است ماهی را زنده خورد چنانچه میان اصحاب مشهور است. شیخ در مبسوط گوید: حلال بودن آن مشروط است به اینکه بیرون از آب جان دهد. زیرا تذکیه شدن بودن آن مشروط به زنده برآوردن از آب و جان دادن آن بیرون از آب است. پس قبل از مردن تذکیه نشده است و به همین دلیل اگر دو باره به آب برگردد و در آن بمیرد، حرام است در حالی که اگر تنها با گرفتن از آب تذکیه شده بود دیگر حرام نمی شد. به شیخ جواب داده شده است: تذکیه آن مشروط به هر دو مورد نیست، بلکه همان زنده بر آوردن از آب است به شرط اینکه به آب برنگشته و در آن نمیرد. ضمن اینکه عمومات حلیت شامل ماهی زنده نیز می شود.

**[ترجمه]

«۲۱»

فِقْهُ الرِّضَا، قَالَ علیه السلام: إِنْ وَجَدْتَ سَمَکَهً وَ لَمْ تَدْرِ أَ ذَکِیٌّ هُوَ أَمْ غَیْرُ ذَکِیٍّ وَ ذَکَاتُهُ أَنْ یُخْرَجَ مِنَ الْمَاءِ حَیّاً فَخُذْ مِنْهُ وَ اطْرَحْهُ فِی الْمَاءِ فَإِنْ طَفَا عَلَی رَأْسِ الْمَاءِ مُسْتَلْقِیاً عَلَی ظَهْرِهِ فَهُوَ غَیْرُ ذَکِیٍّ وَ إِنْ کَانَ عَلَی وَجْهِهِ فَهُوَ ذَکِیٌّ (۱).

**[ترجمه]فقه الرضا: امام رضا علیه السلام فرمود: اگر ماهی یافتی و ندانی تذکیه شده یا نه، - و تذکیه شدن آن به این است که زنده از آب گرفته شود -. پس آن را برگیر و به آب انداز، اگر پشت آن روی آب ماند تذکیه نشده و اگر روی آن در سطح آب ماند، تذکیه شده است. - . فقه الرضا : ۴۰ -

**[ترجمه]

بیان

ذکر هذه العباره بعینها الصدوق رحمه الله فی الفقیه و المقنع (۲)

و قال فی الدروس و یحرم الطافی إذا علم أنه مات فی الماء و لو علم کونه مات خارج الماء حل و لو اشتبه فالأقرب التحریم ثم ذکر کلام المقنع و قال و اختاره الفاضل انتهی و قال یحیی بن سعید فی الجامع إذا نصب شبکه فاجتمع فیها سمک جاز أکله فإن علم أن فیه میتا فی الماء و لم یتمیز ألقی ذلک فی الماء فإن طفا علی ظهره لم یؤکل و إن طفا علی وجهه أکل و کذلک صید الحظائر و قال ابن حمزه فی الوسیله إن وجدت سمکه علی شاطئ الماء و لم تعلم حالها ألقیت فی الماء فإن طفت علی الظهر فهی میته و إن طفت علی الوجه فذکیه(۳) و نحوه قال سلار فی المراسم (۴) و عد ابن البراج فی المهذب فی السموک المحلله کل ما وجد منه علی ساحل البحر و ألقی فی الماء فرسب أسفله و لم یطف علیه انتهی.

ص: ۱۹۸

۱- ۱. فقه الرضا: ۴۰.

۲- ۲. من لا یحضره الفقیه ۳: ۲۰۷، المقنع: ۳۵ فیهما:« و لم تعلم أذکی» و الظاهر من الکتابین انه من کلام الصدوق.

۳- ۳. الوسیله: ۷۰.

۴- ۴. المراسم: ۲۸.

و کأنه حمل هذا الخبر علی هذا المعنی و لا یخفی ما فیه و لعل السر فیما ورد فی الخبر أن الذی یموت فی الماء یتنفخ بطنه غالبا فیقع فی الماء علی ظهره دون ما مات خارج الماء و الظاهر أن وقوع السمک الطری المیت علی وجهه فی الماء فی غایه الندره و أما غیر الطری فهو یرسب فی الماء سواء مات خارج الماء أو داخله و لعله لذلک أعرض عنه أکثر المتأخرین.

**[ترجمه]عین این عبارت را صدوق رحمه الله در فقیه و مقنع – . من لا یحضره الفقیه ۳: ۲۰۷؛ المقنع: ۳۵ – آورده، و در دروس گفته است: ماهی مرده روی آب در صورتی که دانسته شود در آب مرده حرام، و اگر بدانند بیرون از آب مرده، حلال است ولی اگر امر مشتبه باشد اقرب حرام بودن آن است. آنگاه ایشان سخن مقنع را آورده و گوید: فاضل آن را پذیرفته است. پایان.

یحیی بن سعید در جامع گوید: اگر توری اندازند و ماهی در آن گرد آید، خوردن آنها جایز است. اگر بدانند ماهی مرده ای در آب بین آن ماهیان بوده و معلوم نباشد پس ماهی‌ها را در آب اندازند هر کدام پشت آن بر سطح آب ماند، آن را نخورید و اگر روی آن در سطح آب ماند آن را بخورید. همچنین حکم شکار در آبگیرها نیز چنین است. ابن حمزه در وسیله گوید: چون یک ماهی کنار آب یافتی و حال آن را ندانستی، در آب بینداز: اگر پشت آن بر سطح آب ماند، مردار و اگر روی آن در سطح آب ماند، تذکیه شده است. – . الوسیله: ۷۰ – سلّار نیز در مراسم چنین گفته است. – . المراسم: ۲۸ – ابن براج در مهذب در باره ماهیان حلال گوید: هر کدام از آنها اگر کنار دریا یافته شود، در آب اندازید، اگر قسمت پائین آن در آب نشیند و روی آب نیاید، حلال است. شاید او روایت را به این معنی تفسیر کرده است و اشکال آن پوشیده نیست. شاید راز مفهوم روایت، این باشد که هر چه در آب می میرد غالباً شکمش باد می کند و پشت آن در سطح آب می ماند برخلاف آنچه بیرون از آب جان دهد. ظاهرا قرار گرفتن ماهی تازه و مرده در سطح آب با روی خود خیلی نادر است؛ و ماهی کهنه نیز در آب فرو می رود، چه بیرون از آب جان دهد و چه در داخل آب. از این رو، اکثر متأخرین از این روایت روگردانند.

**[ترجمه]

«۲۱»

الْمَکَارِمُ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ قَالَ: کَتَبْتُ إِلَی أَبِی مُحَمَّدٍ علیه السلام سَأَلْتُهُ عَنِ الْإِسْقَنْقُورِ یُدْخَلُ فِی دَوَاءِ الْبَاهِ لَهُ مَخَالِیبُ وَ ذَنَبٌ أَ یَجُوزُ أَنْ یُشْرَبَ فَقَالَ إِذَا کَانَ لَهُ قُشُورٌ فَلَا بَأْسَ (۱).

**[ترجمه]مکارم: احمد ابن اسحاق نقل می کند: به امام حسن عسکری نامه ای نوشته و از ایشان در باره اسقنقور که جزء داروی جنسی است، پرسیدم: آیا جایز است خورده شود با اینکه چنگال و دم دارد؟ فرمود: اگر پوست(فلس) داشته باشد، اشکالی ندارد. – . مکارم الأخلاق : ۸۳ – ۸۴ –

**[ترجمه]

توضیح

قال فی القاموس إسقنقور دابه تنشأ بشاطئ بحر النیل لحمها باهی.

و قال الدمیری فی الإسقنقور قال بختیشوع إنه التمساح البری لحمه حار فی الطبقه الثانیه(۲)

إذا ملح و شرب منه مثقال زاد فی الباه و تهیج الشهوه و یسخن الکلی البارده و قال ابن زهیر هی دابه بمصر شکلها کالوزغه علی عظیم خلقته و إذا علقت عینهـا علی من یفزع باللیل أبرأته إذا لم یکن من خلط و قال أرسـطاطالیس فی کتاب الحیوان الکبیر إن شربه یهیج الباه و یزید فی

الإنعـاظ فی سائر البلاد إلا بمصـر و هو أنفس ما یهـدی منها لملوک الهنـد فإنهم یـذبحونه بسـکین من ذهب و یحشونه من ملح مصر و یحملونه کذلک إلی أرضهم فإذا وضعوا منه مثقالا(۳)

علی بیض أو لحم و أکل نفع من ذلک نفعا بلیغا(۴).

و التمساح تبیض فی البر فما وقع من ذلک فی الماء صار تمساحا و ما بقی صار

۱- ۱. مکارم الأخلاق: ۸۳ و ۸۴ فیه: ان کان له.

۲- ۲. فی المصدر: فی الدرجه الثانیه.

۳- ۳. فی المصدر: مثقالا من ذلک الملح.

۴- ۴. حیاه الحیوان ۱: ۱۷.

سقنقورا(۱) و قال السقنقور نوعان هندی و مصری منه ما یتولد ببحر القلزم و بلاد الحبشه و هو یغتذی بالسمک فی الماء و فی البر بالقطا یسترطه (۲) کالحیات و أنثاه تبیض عشرین بیضه تدفنها فی الرمل فیکون ذلک حضنا لها و من عجیب أمره أنه إذا عض إنسانا و سبقه إلی الماء(۳) و اغتسل منه مات السقنقور و إن سبق السقنقور إلی الماء مات الإنسان و المختار من أعضائه ما یلی ذنبه من ظهره فهو أبلغ نفعا و هذا الحیوان ما دام رطبا(۴) لحمه حار رطب فی الدرجه الثانیه و أما مملوحه المجفف فإنه أشد حراره و أقل رطوبه قال فی المفردات السقنقور الهندی نحو ذراعین طولا و عرضه نحو نصف ذراع و لحمه إذا أکل منه اثنان بینهما عداوه زالت و صارا متحابین و خاصیه لحمه و شحمه إنهاض شهوه الجماع و تقویه الإنعاظ و النفع من الأمراض البارده التی بالعصب و قال أرسطو لحم السقنقور الهندی إذا طبخ بإسفیداج نفخ اللحم و أسمن و لحمه یذهب وجع الصلب و وجع الکلیتین و یدر المنی و خوزته الوسطی إذا علقت علی صلب إنسان هیجت الإحلیل و زادت الجماع (۵).

**[ترجمه]در قاموس آمده: إسقنقور، چهارپایی که در ساحل رودخانه نیل است و گوشت آن نیروی جنسی را تقویت می کند.

دمیری در باره اسقنقور از بختیشوع می آورد: تمساح خشکی است. گوشت آن از نظر گرمازایی در درجه دوم قرار دارد. اگر به گوشت آن نمک زده شود و یک مثقالش خورده شود، شهوت را تحریک می کند و قلوه سرد را گرم می کند. زهیری گوید: آن جانوری است در مصر به شکل سوسماری بزرگ. اگر چشم این حیوان را بر کسی که از شب هراس دارد و هراس او از دیوانگی نیست، ببندند، آن شخص بهبود یابد. ارسطو در کتاب الحیوان الکبیر خود گوید: نوشیدن آن در همه سرزمین ها به جز مصر، شهوت زا بوده و مدت نعوظ را طولانی تر می کند. آن نفیس ترین هدیه ای است که برای پادشاهان هند داده می شود؛ زیرا آن را با چاقویی از طلا- سر بریده و درونش را از نمک مصری پرکرده و به سرزمین خود برند. چون یک مثقالش را بر تخم مرغ یا گوشت گذاشته و بخورند، سود فراوانی در آن مورد خواهد داشت. -. حیاه الحیوان ۱: ۱۷ –

تمساح در خشکی تخم می گذارد و اگر هر کدام از تخم ها در آب بیفتند، نهنگ می شوند و هر کدام در خشکی بمانند سقنقور می شوند. -. حیاه الحیوان ۱: ۱۱۷ – گوید: سقنقور دو نوع است: هندی و مصری. نوعی از آن در دریای سرخ و در سرزمین حبشه به دنیا می آید. این حیوان در آب ماهی خورده و در خشکی مرغ سنگخواره را مانند مارها می بلعد. ماده این حیوان بیست تخم می گذارد و در زیر ریگ ها آنها را پنهان می کند و بدین وسیله تخم ها را گرم کرده و بچه به دنیا می آورد. از شگفتی های این حیوان آن است که اگر آدمی را بگزد و شخص گزیده شده زودتر به آب رسیده و تن شوئی کند، سقنقور گزنده می میرد. ولی اگر سقنقور زودتر به آب برسد شخص گزیده شده می میرد. قسمتی از پشت این حیوان که کنار دم آن است سودمندترین قسمت اندام آن است. این جانور تا زمانی که گوشتش تازه است، خاصیت گرمازایی و رطوبت گوشت آن در درجه دوم قرار می گیرد. اگر نمک به آن زده شده و خشک شود، از نظر خاصیت گرمایی بیشتر شده و طبع مرطوب آن کمتر می شود. در مفردات آمده: سقنقور هندی به اندازه دو ذراع طول و نیم ذراع عرض دارد. اگر دو نفر که با هم دشمنی دارند، گوشت این جانور را بخورند، دوست می شوند. خاصیت گوشت و پی آن شهوت زا بوده و نیروی جنسی را افزایش داده و برای سر دردهای عصبی سودمند است. ارسطو گوید: چون گوشت سقنقور هندی را با خاک سرب بپزند، گوشت را باد کند و آن را فربه سازد. گوشت این حیوان کمردرد و درد قلوه ها را از بین می برد و منی را ریزان می سازد. اگر مهره میانه این حیوان بر پشت آدمی آویزان شود، احلیل را برخیزانده و شهوت او را بر می انگیزد. -. حیاه الحیوان ۲: ۱۶

-

**[ترجمه]

«۲۲»

جَامِعُ الشَّرَائِعِ، لِيَحْيَى بْنِ سَعِيدٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليه السلام: كُلُّ مَا كَانَ فِي الْبَحْرِ مِمَّا يُؤْكَلُ فِي الْبَرِّ مِثْلُهُ فَجَائِزٌ أَكْلُهُ وَ كُلُّ مَا كَانَ فِي الْبَحْرِ مِمَّا لَا يَجُوزُ أَكْلُهُ فِي الْبَرِّ لَمْ يَجُزْ أَكْلُهُ (۶).

**[ترجمه]جامع الشرایع: امام صادق علیه السلام فرمود: هر جانور دریائی که همانندش در خشکی خوردنی است، خوردن آن جایز بوده و هر آنچه همانندش در خشکی حرام باشد، خوردن آن جایز نیست.

**[ترجمه]

بيان

لم أر قائلا بهذا الخبر إلا أن الفاضل المذكور نقله روايه و قد قال قبل ذلك لا يحل من صيد البحر سوى السمك فقد قيل فيه مثل كل ما في البر

ص: ۲۰۰

۱- ۱. حياه الحيوان ۱: ۱۱۷.

۲- ۲. أي يبتلعه.

۳- ۳. في المصدر: و سبقه الإنسان الى الماء.

۴- ۴. في المصدر: ما دام طريا فهو حار.

۵- ۵. حياه الحيوان ۲: ۱۶.

۶- ۶. جامع الشرائع: ليست عندي نسخته.

و لا من السمک إلا ذو فلس (۱).

**[ترجمه]کسی را قائل به مضمون این روایت ندیدم، جز اینکه فاضل آن را نقل کرده و پیش از آن گفته است: از شکار دریا جز ماهی حلال نیست و در این باره گفته شده است آنچه نظیر آن در خشکی حلال باشد، حلال است. از ماهی نیز فقط پولک دارها حلال است.

**[ترجمه]

«۲۳»

قُرْبُ الْإِسْنَادِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى وَ الْحَسَنِ بْنِ ظَرِيفٍ وَ عَلِيِّ بْنِ إِسْمَاعِيلَ كُلِّهِمْ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ علیه السلام قَالَ قَالَ: الْحِيتَانُ وَ الْجَرَادُ ذَكِيٌّ كُلُّهُ (۲).

**[ترجمه]قرب الإسناد: امام صادق علیه السلام از پدرش نقل می کند: تمام ماهیان و ملخ‌ها تذکیه شده‌اند. - . قرب الإسناد : ۱۰ -

**[ترجمه]

بیان

الذکی فعیل بمعنی مفعول من التذکیه و هی قطع الأوداج و کان المعنی أنهما لا یحتاجان إلی الذبح و النحر بل یکفی أخذهما کما سیأتی إن شاء الله.

**[ترجمه]الذکی: بر وزن فعیل در معنای مفعول از تذکیه است. و آن به معنای بریدن رگ‌هاست. گویا مقصود از روایت بالا، این است که نیازی به ذبح و نحر ندارند و گرفتن آنها کفایت می کند. چنانچه إن شاء اللّه بیان آن می آید.

**[ترجمه]

«۲۴»

قُرْبُ الْإِسْنَادِ، عَنْ هَارُونَ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ مَسْعَدَةَ بْنِ صَدَقَةَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ علیه السلام: أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ أَكْلِ الْجَرَادِ فَقَالَ لَا بَأْسَ بِأَكْلِهِ ثُمَّ قَالَ إِنَّهُ نَثْرَةٌ مِنْ حُوتَةِ الْبَحْرِ ثُمَّ قَالَ إِنَّ عَلِيّاً علیه السلام قَالَ إِنَّ الْجَرَادَ وَ السَّمَكَ إِذَا خَرَجَ مِنَ الْمَاءِ فَهُوَ ذَكِيٌّ وَ الْأَرْضُ لِلْجَرَادِ مَصْيَدَةٌ وَ السَّمَكُ أَيْضاً قَدْ يَكُونُ (۳).

**[ترجمه]قرب الإسناد: از امام صادق علیه السلام در باره خوردن ملخ سوال شد. فرمود: خوردنش اشکالی ندارد. سپس فرمود: آن عطسه ماهی دریا است. باز فرمود: علی علیه السّلام فرمود: ملخ و ماهی چون زنده از آب درآیند ذبح شده(حلال)

هستند و زمین شکارگاه ملخ است و گاهی شکارگاه ماهی نیز هست. - . قرب الإسناد : ۲۴ -

**[ترجمه]

بیان

قال فی النهایه فی حدیث ابن عباس الجراد نثره الحوت أی عطسته و حدیث کعب إنما هو نثره حوت (۴) و فی جامع الأصول النثره للدواب شبه العطسه نثرت الدابه إذا طرحت ما فی أنفها من الأذی.

و قال الدمیری اختلف فی الجراد هل هو صید بری أو بحری فقیل بحری

لِمَا رَوَى ابْنُ مَاجَهْ عَنْ أَنَسٍ: أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله دَعَا عَلَى الْجَرَادِ فَقَالَ اللَّهُمَّ أَهْلِكْ كِبَارَهُ وَ أَفْسِدْ صِغَارَهُ وَ اقْطَعْ دَابِرَهُ وَ خُذْ بِأَفْوَاهِهِ عَنْ مَعَايِشِنَا وَ أَرْزَاقِنَا(۵).

فقال إن الجراد نثره الحوت من البحر أی عطسته و المراد أن الجراد من صید البحر یحل للمحرم أن یصیده و حکی الموفق بن طاهر قولا غریبا أنه من صید البحر

ص: ۲۰۱

۱- ۱. فی المخطوطه: الا ذو الفلس.

۲- ۲. قرب الإسناد: ۱۰.

۳- ۳. قرب الإسناد: ۲۴.

۴- ۴. النهایه ۴: ۱۳۳.

۵- ۵. زاد فی المصدر: انک سمیع الدعاء.

لأنه يتولد من روث السمک و هو شاذ انتهی (۱).

**[ترجمه]در النهایه گوید: در حدیث ابن عباس است که ملخ عطسه ماهی است و در حدیث کعب هم این سخن آمده است. - . نهایه ۴: ۱۳۳ - در جامع الأصول آمده: النثره برای چارپایان، شبیه عطسه است. نثرت الدابه: آنگاه که چهارپا به سبب اذیت شدن، آنچه در بینی خود دارد، بیرون بریزد. دمیری گوید: اختلاف است که ملخ شکار دریا است یا شکارخشکی؛ گفته اند: شکار دریایی است. به دلیل روایتی که ابن ماجه از انس نقل می کند: پیغمبرصلی الله علیه و آله ملخ را نفرین کرده و فرمود: بار خدایا درشتش را بکُش، خُردش را تباه کن، نسل آن را منقرض کن و دهانش را از خوردن روزی ما ببند.

پس فرمود: ملخ عطسه ماهی دریاست است یعنی شکار دریا است و شکار آن برای محرم حلال است. موفق بن طاهر قول غریبی را حکایت کرده است: ملخ از شکار دریا است چون از سرگین ماهی متولد می شود؛ این شاذّ است. پایان. - . حیاه الحیوان ۱: ۱۳۷- ۱۳۸ -

**[ترجمه]

أقول

کان بعض أفراد الجراد یتولد من نثره الحوت أو هو علی سبیل التشبیه أی هو فی الخلق و الطیب شبیه بالسمک فکأنه یتولد من نثرته و قوله إذا خرج متعلق بالسمک أو بهما إذا تولد الجراد من الماء و یؤیده أن الجراد فی الکافی مؤخر عن السمک فقوله و الأرض للجراد مصیده أی غالبا قوله علیه السلام و السمک أیضا قد یکون فی الکافی و للسمک قد تکون أیضا و هو أظهر أی الأرض قد تکون مصیده للسمک أیضا کما إذ وثب علی الساحل فأدرکه إنسان فأخذه قبل موته.

**[ترجمه]شاید برخی ملخ ها از عطسه ماهی متولد شوند یا این عبارت بر سبیل تشبیه است؛ یعنی در خلقت و نیکویی همانند ماهی است که گویی از عطسه آن پدید آمده است. «إذا خرج» متعلق به «سمک» یا «جراد و سمک» اگر که ملخ نیز از آب به وجود بیاید. مؤید این سخن آن است که جراد در کافی پس از سمک بیان شده است. اینکه فرمود: زمین شکارگاه ملخ است یعنی غالبا چنین است.

در کافی «و للسمک قد تکون أیضا » آمده که ظاهرتر است. یعنی گاهی ماهی نیز از زمین شکار شود و آن زمانی است که بر ساحل پریده و انسان آن را قبل از مردنش می گیرد.

**[ترجمه]

«۲۵»

قُرْبُ الْإِسْنَادِ، عَنْ هَارُونَ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ مَسْعَدَهَ بْنِ صَدَقَهَ قَالَ: سُئِلَ جَعْفَرٌ علیه السلام (۲) عَنِ الرَّبِیثَا فَقَالَ لَا بَأْسَ بِأَكْلِهَا وَدِدْنَا أَنَّ عِنْدَنَا مِنْهَا(۳).

**[ترجمه]قرب الإسناد: از امام صادق علیه السلام در باره ربیثا پرسیدند. فرمود: خوردن آن باکی ندارد و دوست داشتیم که از آن نزد ما وجود داشت. - . قرب الإسناد : ۱۶ -

**[ترجمه]

«۲۶»

وَ مِنْهُ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَخِيهِ مُوسَى علیه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ سَمَكَةٍ وَثَبَتْ مِنَ النَّهَرِ فَوَقَعَتْ عَلَى الْجُدِّ(۴) فَمَاتَتْ هَلْ يَصْلُحُ أَكْلُهَا قَالَ إِنْ أَخَذْتَهَا(۵) قَبْلَ أَنْ تَمُوتَ فَكُلْهَا وَ إِنْ مَاتَتْ قَبْلَ أَنْ تَأْخُذَهَا فَلَا تَأْكُلْهَا(۶)

وَ سَأَلْتُهُ عَمَّا حَسَرَ الْمَاءُ مِنْ صَيْدِ الْبَحْرِ وَ هُوَ مَيِّتٌ هَلْ يَحِلُّ أَكْلُهُ قَالَ لَا وَ سَأَلْتُهُ عَنِ السَّمَكِ يُصَادُ ثُمَّ يُوثَقُ فَيُرَدُّ إِلَى الْمَاءِ حَتَّى يَجِيءَ مَنْ يَشْتَرِيهِ فَيَمُوتُ بَعْضُهُ أَ يَحِلُّ أَكْلُهُ قَالَ لَا لِأَنَّهُ مَاتَ فِي الَّذِي فِيهِ حَيَاتُهُ وَ سَأَلْتُهُ عَنِ الصَّيْدِ يَحْبِسُهُ فَيَمُوتُ فِي مَصِيدَتِهِ أَ يَحِلُّ أَكْلُهُ قَالَ إِذَا كَانَ مَحْبُوساً فَكُلْ فَلَا بَأْسَ (۷).

ص: ۲۰۲

۱- ۱. حیاه الحیوان ۱: ۱۳۷ و ۱۳۸.

۲- ۲. فی المصدر: قال: سمعت جعفرا یقول و سئل عن الربیثا.

۳- ۳. قرب الإسناد: ۱۶.

۴- ۴. فی المصدر: علی الجرف.

۵- ۵. فی المصدر: إذا اخذتها.

۶- ۶. قرب الإسناد: ۱۱۷.

۷- ۷. قرب الإسناد: ۱۱۸.

کتاب المسائل: مثل الجميع (۱).

**[ترجمه]قرب الإسناد: على بن جعفر از برادر خود موسى عليه السلام نقل مى كند: از ايشان در باره آن ماهى كه از رودخانه بجهد و به زمين افتاده و بميرد، پرسيدم: آيا خوردن آن درست است؟ فرمود: اگر پيش از مردن گرفتى بخور و اگر پيش از آن كه آن را بگيرى جان داد، نخور. - . قرب الإسناد : ۱۱۷ - همچنين پرسيدم: آيا شكار دريا كه آب بر آن بسته شده و مرده، خوردنش حلال است؟ فرمود: نه. باز پرسيدم: آيا آن ماهى كه شكار شده و حصر گردد سپس به آب برگردانده شود تا خريدارش بيايد و تا آن موقع برخى از آنها بميرند، خوردن آنها جايز است؟ فرمود: نه چون در آبى مرده كه زندگى آن است. باز پرسيدم: آيا خوردن شكارى كه حبس شده و در دام مرده، حلال است؟ فرمود: تا زمانى كه محبوس است بخور، اشكالى ندارد. - . قرب الإسناد : ۱۱۸ -

در كتاب مسائل نيز همه اين روايات آمده است. - . بحار الأنوار ۱۰: ۲۸۱ -

**[ترجمه]

تبيين

لا خلاف بين الأصحاب فى عدم حل ما مات من السمك فى غير الشبكه و الحظيره و المشهور بينهم أن ذكاه السمك أخذه حيا سواء أخذه من الماء أو ثبت اليد عليه خارج الماء حيا و لا فرق بين أن يكون المخرج من الماء مسلما أو كافرا على المشهور نعم لا يحل ما وجد فى يد الكافر حتى يعلم أنه مات بعد إخراجه من الماء.

و ظاهر المفيد تحريم ما أخرجه الكافر مطلقا و قال ابن زهره الاحتياط تحريم ما أخرجه الكافر و يظهر من الشيخ فى الإستبصار الحل إذا أخذه منه المسلم حيا و الأول أظهر و قيل المعتبر خروجه من الماء حيا سواء أخرجه من الماء مخرج أم لا و اختاره المحقق رحمه الله فى النكت و يدل عليه روايه زراره قال قلت السمكه تثب من الماء فتقع على الشط فتضطرب حتى تموت فقال كلها و روايه أخرى و تدل صدر هذه على عدم حلها إن مات قبل أخذها و هو أحوط و إن أمكن حمله على الكراهه و لا يشترط فى حل السمك التسميه و غيرها مما يعتبر فى الذبح و قال صاحب الوسيله التسميه مستحبه فيه و لو أخذ و أعيد فى الماء فمات فيه لم يحل كما يدل عليه هذا الخبر و كذا لو نصب الماء عنه لا خلاف فى حرمته و أما إذا نصب شبكه فمات بعض ما حصل فيها و اشتبه الحى بالميت فقد قيل حل الجميع حتى يعلم الميت بعينه اختاره الشيخ فى النهايه و القاضى و استحسنه المحقق لدلاله الأخبار الصحيحه عليه و ذهب ابن أبى عقيل إلى الحل مع التميز(۲)

أيضا و هو الظاهر من الأخبار و أن المعتبر فى حله قصد الاصطياد و يدل عليه آخر الخبر أيضا و ذهب ابن إدريس و العلامه و أكثر المتأخرين إلى تحريم الجميع لأن ما مات فى الماء حرام و المجموع محصور و قد اشتبه الحلال بالحرام فيكون الجميع حراما و لو لم يشتبه

۱- ۱. بحار الأنوار ۱۰: ۲۸۱.

۲- ۲. فی المخطوطه: مع التمیز.

فأولى بتحريم الميت و أجابوا عن الأخبار بعدم صراحتها فى الموت فى الماء فلعله مات خارج الماء أو على الشك فى موته فى الماء فإن الأصل بقاء الحياه إلى أن فارقته و الأصل الإباحه.

**[ترجمه]در حرام بودن هر ماهی که در جز دام و آب بند مرده باشد، اختلافی میان اصحاب نیست. قول مشهور این است که تذکیه(حلال شدن) ماهی مشروط به زنده گرفتن آن از آب یا به دست آوردن زنده آن بیرون از آب است؛ و فرق نمی کند که بیرون آورنده آن از آب مسلمان باشد یا کافر. آری آنچه در دست کافر یافت شود حلال نیست، مگر آنکه دانسته شود پس از بیرون آوردن آن از آب جان داده است. ظاهر کلام شیخ مفید، حرمت مطلق هر آنچه که کافر از آب برآورد، است. ابن زهره گوید: حرام بودن آن، احتیاط است. از کلام شیخ در استبصار چنین برمی آید که اگر مسلمان زنده آن را از کافر بستاند، حلال است؛ ولی قول نخست اظهر است.

گفته شده: برای حلیت اعتبار به زنده بیرون آمدن ماهی از آب است، خواه کسی آن را از آب بیرون بیاورد یا نه. محقق رحمه الله در نُکت این نظر را اختیار کرده و دلیل آن را روایت زراره دانسته است که نقل می کند: گفتم: ماهی از آب می‌جهد و کنار افتد و بچرخد تا بمیرد [حکمش چیست؟] فرمود: آن را بخور. و روایت دیگری، نیز بر آن دلالت دارد. اما آغاز روایت فوق دلالت دارد که اگر پیش از گرفتن، بمیرد حلال نیست و این نظر أحوط است، هرچند می شود روایت را حمل بر کراهت کرد.

در حلال بودن ماهی، شرط بسم اللّه گفتن و جز آن که در ذبح شرط است، نیست. صاحب وسیله گوید: بسم اللّه در آن مستحب است.

اگر ماهی گرفته شود و باز به آب برگردانده شود و در آب بمیرد، حلال نیست چنانچه این روایت بر آن دلالت دارد. اگر آب را بر ماهی ببندند و ماهی بدین سبب بمیرد، خلافی در حرمتش نیست. اگر ماهی در تور افتد و آب فرونشیند و برخی از آنها بمیرند و زنده و مرده با هم مشتبه شوند، گفته شده: همه حلال هستند تا اینکه دقیقا بدانی کدام مرده است. شیخ در النهایه و قاضی این نظر را اختیار کردند. محقق آن را بدان دلیل که روایات صحیحه بر آن دلالت دارند، نیکو شمرده است. ابن عقیل قائل به حلال بودن آن ولو با تشخیص[ماهی مرده] است که از ظاهر روایات هم همین برداشت می شود و اینکه در حلال بودن آن قصد شکار شرط است؛ انتهای روایت اخیر نیز بر این امر دلالت دارد. ابن ادریس و علامه و بیشتر متاخرین همه را حرام دانند؛ زیرا آنچه در آب مرده حرام است. و مجموع محصور هستند (شبهه محصوره است) و اطراف علم اجمالی محکوم به حرمتند. و اگر مرده در آب مشتبه نباشد و معین باشد حرام بودن آن أولی است. و به روایات پاسخ داده اند که صراحتی ندارند در اینکه در آب مرده باشد، شاید مردن آنها بیرون از آب باشد یا در مردن آنها در آب شک باشد؛ زیرا استصحاب بقاء زندگی جاری است و اصل اباحه در آن حاکم است.

**[ترجمه]

و أقول

حرمه المشتبه بالحرام ممنوع و قد مضت الأخبار الداله على خلافها و الاحتياط طريق النجاه.

**[ترجمه]حرمت مشتبه به حرام ممنوع است و روايات دال بر خلاف آن گذشت و احتياط راه نجات است.

**[ترجمه]

«۲۶»

الْخِصَالُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْوَلِيدِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الصَّفَّارِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ عَنِ الْحَكَمِ بْنِ مِسْكِينٍ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْمُكَارِي عَنْ سَلَمَةَ بَيَّاعِ الْجَوَارِي قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: أَمَّا السَّمَكُ فَمَا لَمْ يَكُنْ لَهُ قِشْرٌ فَلَا تَأْكُلْهُ الْخَبَرَ(۱).

**[ترجمه]خصال: امام صادق عليه السلام فرمود: اما ماهى، اگر پولكى نداشته باشد، آن را نخور. - . الخصال ۱: ۱۳۹ - ۱۴۰ -

**[ترجمه]

«۲۷»

وَ مِنْهُ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ الْقَطَّانِ وَ خَمْسَةٍ أُخْرَى عَنْ مَشَايِخِهِ (۲) عَنْ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا عَنْ بَكْرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَبِيبٍ عَنْ تَمِيمِ بْنِ بُهْلُولٍ عَنْ أَبِي مُعَاوِيَةَ عَنِ الْأَعْمَشِ عَنِ الصَّادِقِ عليه السلام قَالَ: يُؤْكَلُ مِنَ الْجَرَادِ مَا اسْتَقَلَّ بِالطَّيَرَانِ وَ ذَكَاةُ السَّمَكِ وَ الْجَرَادِ أَخْذُهُ (۳).

وَ قَالَ عليه السلام: الْجِرِّيُّ وَ الْمَارْمَاهِي وَ الطَّافِي وَ الزِّمِّيرُ حَرَامٌ وَ كُلُّ سَمَكٍ لَا تَكُونُ لَهُ فُلُوسٌ فَأَكْلُهُ حَرَامٌ (۴).

**[ترجمه]خصال: امام صادق عليه السلام فرمود: از ملخ ها، آنهايى خورده مى شوند كه در پرواز مستقل شده‌اند. تذكيه(حلال شدن) ماهى و ملخ، گرفتن آنهاست. - . الخصال ۲: ۶۱۰ -

و فرمود: جرّى، مارماهى، ماهى مرده در سطح آب و زمّير حرام است. هر ماهى كه پولك نداشته باشد، خوردن آن حرام است. - . الخصال ۲: ۶۰۹ - ۶۱۰ -

**[ترجمه]

«۲۸»

الْعُيُونُ (۵)، عَنْ عَبْدِ الْوَاحِدِ بْنِ عُبْدُوسٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ قُتَيْبَةَ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ عَنِ الرِّضَا عليه السلام: فِيمَا كَتَبَ لِلْمَأْمُونِ يَحْرُمُ الْجِرِّيُّ وَ السَّمَكُ و الطَّافِي وَ الْمَارْمَاهِي

۱- ۱. الخصال ۱: ۱۳۹ و ۱۴۰(طبعه الغفاری) و الحدیث طویل.

۲- ۲. و هم: أحمد بن محمّد بن الهیثم العجلیّ و محمّد بن أحمد السنانی و الحسین بن إبراهیم بن أحمد بن هشام المکتب و عبد اللّه بن محمّد الصائغ و علیّ بن عبد اللّه الوراق رضی اللّه عنهم.

۳- ۳. الخصال ۲: ۶۱۰(طبعه الغفاری).

۴- ۴. الخصال ۲: ۶۰۹ و ۶۱۰ طبعه الغفاری.

۵- ۵. عیون أخبار الرضا ۲: ۱۲۶(طبعه قم) باب ما کتبه الرضا علیه السلام للمأمون.

وَ الزِّمِّيرُ وَ كُلَّ سَمَكٍ لَا يَكُونُ لَهُ فَلْسٌ.

**[ترجمه]عيون: - . عيون أخبار الرضا ۲: ۱۲۶ - فضل بن شاذان از امام رضا عليه السلام نقل مى كند: حضرت در آنچه به مأمون نوشتند، جرّى، ماهى مرده و برآمده به سطح آب، مارماهى، زمّير و هر ماهى را كه پولك ندارد، حرام كردند.

**[ترجمه]

«۲۹»

الْإِحْتِجَاجُ، عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ قَالَ: قَالَ الصَّادِقُ عليه السلام فِي جَوَابِ مَا سَأَلَ الزِّنْدِيقَ إِنَّ السَّمَكَ ذَكَاتُهُ إِخْرَاجُهُ حَيّاً مِنَ الْمَاءِ ثُمَّ يُتْرَكُ حَتَّى يَمُوتَ مِنْ ذَاتِ نَفْسِهِ وَ ذَلِكَ أَنَّهُ لَيْسَ لَهُ دَمٌ وَ كَذَلِكَ الْجَرَادُ الْخَبَرَ(۱).

**[ترجمه]احتجاج: هشام بن حكم نقل مى كند: امام صادق عليه السلام در جواب شخص زنديق فرمود: حلال بودن ماهى مشروط به آن است كه زنده از آب بيرون كشيده شود، سپس آن را بگذارند تا بميرد؛ اين براى آن است كه ماهى خون ندارد. ملخ نيز چنين است. - . الاحتجاج : ۱۹۰ -

**[ترجمه]

«۳۰»

الْعُيُونُ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ نُعَيْمِ بْنِ شَاذَانَ عَنْ عَمِّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ شَاذَانَ (۲) عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ عَنِ ابْنِ بَزِيعٍ قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى الرِّضَا عليه السلام اخْتَلَفَ النَّاسُ عَلَيَّ فِي الرَّبِيثَا فَمَا تَأْمُرُنِي فِيهَا فَكَتَبَ لَا بَأْسَ بِهَا(۳).

**[ترجمه]عيون: ابن بزيغ نقل مى كند: مردم نزد من در باره ربيثا اختلاف دارند به من چه فرماييد؟ در پاسخ نوشتند: اشكالى ندارد. - . عيون أخبار الرضا : ۱۹۰ - ۱۹۱ -

**[ترجمه]

«۳۱»

الْعِلَلُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ الْوَلِيدِ عَنِ الصَّفَّارِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الصَّلْتِ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى عَنْ سَمَاعَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: لَا تَأْكُلْ جِرِّيثاً وَ لَا مَارْمَاهِيجاً وَ لَا إِرْبِيَانَ وَ لَا طِحَالًا لِأَنَّهُ بَيْتُ الدَّمِ وَ مُضْغَةُ الشَّيْطَانِ (۴).

**[ترجمه]علل: امام صادق عليه السلام فرمود: جرّيث، مارماهى، و إربيان را نخور. و طحال را نخور زيرا آن خانه خون و جويده شيطان است. - . علل الشرائع ۲: ۲۴۹ -

**[ترجمه]

«۳۲»

تُحَفُ الْعُقُولِ، قَالَ الصَّادِقُ علیه السلام: لَا بَأْسَ بِأَكْلِ صُنُوفِ الْجَرَادِ وَ مَا يَجُوزُ أَكْلُهُ مِنْ صَيْدِ الْبَحْرِ مِنْ صُنُوفِ السَّمَكِ مَا كَانَ لَهُ قُشُورٌ فَحَلَالٌ أَكْلُهُ وَ مَا لَمْ يَكُنْ لَهُ قُشُورٌ فَحَرَامٌ أَكْلُهُ (۵).

**[ترجمه]تحف العقول: امام صادق علیه السلام فرمود: خوردن انواع ملخ اشکالی ندارد. خوردن آنچه از شکار دریا جایز است، انواع ماهیانی می باشد که پولک داشته و خوردن آنها حلال است؛ ولی هر آنچه پولک ندارد خوردنش حرام است. - . تحف العقول: ۳۳۷ - ۳۳۸ -

**[ترجمه]

«۳۳»

إِكْمَالُ الدِّينِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَحْمَدَ الدَّقَّاقِ عَنِ الْكُلَيْنِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مُوسَى (۶) عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْقَاسِمِ الْعِجْلِيِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى الْمَعْرُوفِ بِبُرْدٍ(۷)

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خُدَاهِيٍّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَيُّوبَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ هِشَامٍ عَنْ عَبْدِ الْكَرِيمِ بْنِ عُمَرَ

ص: ۲۰۵

۱- ۱. الاحتجاج: ۱۹۰(طبعه المرتضويه).

۲- ۲. فی المصدر: قال حدّثنی عمی أبو عبد اللّه محمّد بن شاذان.

۳- ۳. عيون أخبار الرضا: ۱۹۰ و ۱۹۱(طبع نجم الدوله).

۴- ۴. علل الشرائع ۲: ۲۴۹(طبعه قم).

۵- ۵. تحف العقول: ۳۳۷ و ۳۳۸.

۶- ۶. فی المصدر: و الكافی: موسی بن جعفر.

۷- ۷. فی الكافی: عن أحمد بن يحيى المعروف بكرد عن عبد اللّه بن أيّوب عن عبد اللّه ابن هاشم عن عبد الكريم بن عمرو الخثعمیّ.

الْجُعْفِيِّ عَنْ حَبَابَهَ الْوَالِبِيَّهِ قَالَتْ: رَأَيْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام فِی شُرْطَهِ الْخَمِیسِ وَ مَعَهُ دِرَّهٌ یَضْرِبُ بِهَا بَیَّاعِی الْجِرِّیِّ وَ الْمَارْمَاهِی وَ الزِّمِّیر(۱)

وَ الطَّافِی وَ یَقُولُ لَهُمْ یَا بَیَّاعِی مُسُوخِ بَنِی إِسْرَائِیلَ وَ جُنْدَ بَنِی مَرْوَانَ فَقَامَ إِلَیْهِ فُرَاتُ بْنُ أَحْنَفَ فَقَالَ لَهُ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ وَ مَا جُنْدُ بَنِی مَرْوَانَ فَقَالَ لَهُ أَقْوَامٌ حَلَقُوا اللِّحَی وَ فَتَلُوا الشَّوَارِبَ (۲).

**[ترجمه]إکمال الدین: حبابه والبیّه نقل می کند: امیر المؤمنین علیه السّلام را در میان شرطه الخمیس دیدم که به همراه ایشان شلاقی بود که با آن فروشنده های جری، مارماهی، زمّیر و ماهی مرده بر روی آب آمده را زده و به آنها می فرمود: ای فروشنده های مسخ شدگان بنی اسرائیل و سپاه بنی مروان! فرات بن احنف برخاست و به امام گفت: سپاه بنی مروان کیستند؟ فرمود: مردمی که ریش تراشیدند و سبیل تاب دادند. - . کمال الدین : ۲۶۹ ؛ کافی ۱: ۳۴۶ -

**[ترجمه]

«۳۴»

صَحِیفَهُ الرِّضَا، بِإِسْنَادِهِ عَنِ الرِّضَا علیه السلام عَنْ آبَائِهِ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیٍّ علیهم السلام قَالَ: کُنَّا أَنَا وَ أَخِی الْحَسَنُ وَ أَخِی مُحَمَّدُ بْنُ الْحَنَفِیَّهِ وَ بَنُو عَمِّی عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبَّاسٍ وَ قُثَمُ وَ الْفَضْلُ عَلَی مَائِدَهٍ(۳) نَأْکُلُ فَوَقَعَتْ جَرَادَهٌ عَلَی الْمَائِدَهِ فَأَخَذَهَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبَّاسٍ فَقَالَ لِلْحَسَنِ یَا سَیِّدِی مَا الْمَکْتُوبُ (۴) عَلَی جَنَاحِ الْجَرَادَهِ قَالَ سَأَلْتُ أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام فَقَالَ سَأَلْتُ جَدَّکَ صلی الله علیه و آله فَقَالَ عَلَی جَنَاحِ الْجَرَادِ مَکْتُوبٌ إِنِّی أَنَا اللَّهُ لا إِلهَ إِلَّا أَنَا رَبُّ الْجَرَادَهِ وَ رَازِقُهَا إِذَا شِئْتُ بَعَثْتُهَا لِقَوْمٍ رِزْقاً وَ إِذَا شِئْتُ بَعَثْتُهَا عَلَی قَوْمٍ بَلَاءً فَقَامَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبَّاسٍ فَقَبَّلَ رَأْسَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ علیه السلام ثُمَّ قَالَ هَذَا وَ اللَّهِ مِنْ مَکْنُونِ الْعِلْمِ (۵).

دعوات الراوندی، عن الحسین علیه السلام: مثله (۶).

**[ترجمه]صحیفه الرّضا: امام رضا علیه السلام از امام حسین علیه السلام نقل می کند: من و برادرم محمّد بن حنفیه و پسر عموهایم عبد اللّه بن عباس، قثم و فضل بر خوانی نشسته بودیم که ملخی در آن افتاد. عبد اللّه بن عباس آن را گرفت و به حسن علیه السّلام گفت: می دانی بر بال ملخ چه چیزی نوشته است؟ فرمود: از پدرم پرسیدم و ایشان فرمود: از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله پرسیدم و پاسخ دادند: منم خدا، نیست معبود شایسته ای جز من، من پروردگار ملخ و روزی ده آن هستم. اگر بخواهم آن را برای قومی رزق و روزی می فرستم و اگر بخواهم آن را بر قومی به عنوان بلا و مصیبت می فرستم. ابن عباس گفت: به خدا سوگند این از علم پنهان است. - . صحیفه الرضا: ۴۱ -

دعوات راوندی: آن را نقل می کند.

**[ترجمه]

«۳۵»

الْمَحَاسِنُ، عَنِ الْوَشَّاءِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: لَا بَأْسَ بِكَوَامِيخِ الْمَجُوسِ وَ لَا بَأْسَ بِصَيْدِهِمْ لِلسَّمَكِ (۷).

**[ترجمه]محاسن: امام صادق علیه السلام فرمود: خورشت‌های ساخته مجوس اشکالی ندارند و ماهی که آنها شکار کنند، [خوردنش] اشکالی ندارد. - . محاسن : ۴۵۴ -

**[ترجمه]

بیان

حمله الشیخ و غیره علی ما إذا أخذ المسلم منهم حیا أو شاهد المسلم إخراجه من الماء و الظاهر أن الکوامیخ هی المتخذه من السمک و هذا التأویل فیه فی غایه

ص: ۲۰۶

۱- ۱. فی المصدر و الکافی: الزمار.

۲- ۲. کمال الدین: ۲۶۹(ط ۱) و ج ۲: ۵۳۶(ط ۲) و أصول الکافی ۱: ۳۴۶.

۳- ۳. فی المصدر: علی مائده واحده.

۴- ۴. فی المصدر تعلم: ما المکتوب.

۵- ۵. صحیفه الرضا: ۴۱.

۶- ۶. دعوات الراوندیّ: مخطوط.

۷- ۷. المحاسن: ۴۵۴.

البعد و يمكن حمله على التقيه أو على ما ادعوا عدم ملاقاتهم لها مع حمل الكامخ على غير المتخذ من السمك.

**[ترجمه]شیخ و جز او روایت را حمل کردند به اینکه مسلمان، زنده ماهی را از دست آنان بگیرد یا گواه باشد که آن را از آب زنده درآورده اند. ظاهرا منظور از خورشت در اینجا آنی است که از ماهی به دست می آید. که این تأویلِ[شیخ] در باره آن خیلی بعید به نظر می رسد. امکان دارد که حمل بر تقیه شود، یا بر آنچه که ادعا کردند که به آن دست نزده‌اند، حمل شود یا مقصود از خورشت آنی باشد که از جز ماهی به دست نمی آید .

**[ترجمه]

«۳۶»

الْمَحَاسِنُ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ قَالَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ علیه السلام يَقُولُ: عَلَيْكُمْ بِالسَّمَكِ فَإِنَّهُ إِنْ أَكَلْتَهُ بِغَيْرِ خُبْزٍ أَجْزَأَكَ وَ إِنْ أَكَلْتَهُ بِخُبْزٍ أَمْرَأَكَ (۱).

**[ترجمه]محاسن: امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: دست از ماهی بر ندارید که اگر آن را با نان نخورید برایتان کافی باشد و اگر با نان بخورید گواراست. - . محاسن : ۴۷۵ -

**[ترجمه]

بیان

فی النهایه مرأنی الطعام و أمرأنی إذا لم یثقل علی المعده و انحدر عنها طیبا(۲)

قال الفراء یقال هنأنی الطعام و مرأنی بغیر ألف فإذا أفردوها عن هنأنی قالوا أمرأنی.

**[ترجمه]در نهایه آمده: مرأنی الطعام و أمرأنی، آنگاه که آن بر معده سنگین نباشد و به خوبی هضم شود. - . نهایه ۴: ۹۲ -

**[ترجمه]

«۳۷»

الْمَحَاسِنُ، عَنْ نُوحٍ النَّيْسَابُورِيِّ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِذَا أَكَلَ السَّمَكَ قَالَ اللَّهُمَّ بَارِكْ لَنَا فِيهِ وَ أَبْدِلْنَا بِهِ خَيْراً مِنْهُ (۳).

**[ترجمه]محاسن: امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله هرگاه ماهی می خوردند، چنین می فرمود: پروردگارا! در آن برای ما برکت قرار بده و بهتر از آن را به ما بده. - . محاسن : ۴۷۵ - ۶۷۶ -

**[ترجمه]

«۳۸»

وَ مِنْهُ، عَنْ أَبِی الْقَاسِمِ وَ یَعْقُوبَ بْنِ زَیْدٍ عَنِ الْعَبْدِیِ (۴)

عَنِ ابْنِ سِنَانٍ وَ أَبِی الْبَخْتَرِیِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: السَّمَکُ الطَّرِیُّ یُذِیبُ الْجَسَدَ(۵).

**[ترجمه]محاسن: امام صادق علیه السلام فرمود: ماهی تازه بدن را آب می کند. - . محاسن : ۴۷۶ -

**[ترجمه]

«۳۹»

وَ مِنْهُ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ حَسَّانَ عَنْ مُوسَی بْنِ بِکْرٍ الْقَصِیرِ عَنْ أَبِی الْحَسَنِ علیه السلام: مِثْلَهُ (۶).

**[ترجمه]محاسن: آن را از ابی الحسن علیه السلام نقل می کند. - . محاسن : ۴۷۶ -

**[ترجمه]

«۴۰»

وَ مِنْهُ، عَنِ الْبَزَنْطِیِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ الشَّامِیِّ عَنْ حُسَیْنِ بْنِ حَنْظَلَهَ عَنْ أَحَدِهِمَا قَالَ: السَّمَکُ یُذِیبُ الْجَسَدَ(۷).

**[ترجمه]محاسن: یکی از دو امام علیهما السلام فرمود: ماهی بدن را آب می کند. - . محاسن: ۴۷۶ -

**[ترجمه]

«۴۱»

وَ مِنْهُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنْ أَبِی بَصِیرٍ وَ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی نَصْرٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُوقَهَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: أَکْلُ الْحِیتَانِ یُذِیبُ

ص: ۲۰۷

۱- ۱. المحاسن: ۴۷۵.

۲- ۲. النهایه ۴: ۹۲.

۳- ۳. المحاسن: ۴۷۵ و ۶۷۶.

۴- ۴. فی المصدر: عن القندی.

۵- ۵. المحاسن: ۴۷۶.

۶- ۶. المحاسن: ۴۷۶.

۷- ۷. المحاسن: ۴۷۶.

الْجَسَدَ(۱).

**[ترجمه]محاسن: محمـد بن سوقه از امام صادق علیه السـلام نقل می کنـد: خوردن ماهی، [چربی] بـدن را آب می کند. - . محاسن : ۴۸۶ -

**[ترجمه]

«۴۲»

وَ مِنْهُ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ شُعَیْبٍ عَنْ أَبِی بَصِیرٍ رَفَعَهُ قَالَ قَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام: مِثْلَهُ (۲).

**[ترجمه]محاسن: از امیر مؤمنان علیه السلام نیز روایت شده است. - . محاسن : ۴۷۶ -

**[ترجمه]

«۴۳»

وَ مِنْهُ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنِ ابْنِ أُخْتِ الْأَوْزَاعِیِّ عَنْ مَسْعَدَهَ بْنِ الْیَسَعِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ قَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام: السَّمَکُ الطَّرِیُّ یُذِیبُ اللَّحْمَ (۳).

**[ترجمه]محاسن: امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: ماهی تازه گوشت را آب می کند.

**[ترجمه]

«۴۴»

وَ مِنْهُ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِیسَی رَفَعَهُ قَالَ: السَّمَکُ (۴) یُذِیبُ شَحْمَ الْعَیْنِ (۵).

**[ترجمه]محاسن: امام علیه السلام فرمود: ماهی پیه چشم را آب می کند. - . محاسن : ۴۷۶ -

**[ترجمه]

«۴۵»

وَ فِی حَدِیثٍ أُخْرَی عَنْ مِسْمَعٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: السَّمَکُ الطَّرِیُّ یُذِیبُ بِمُخِّ الْعَیْنِ (۶).

**[ترجمه]محاسن: امام صادق علیه السلام فرمود: ماهی تازه مغز چشم را آب می کند. - . محاسن : ۴۷۶ -

**[ترجمه]

«۴۶»

وَ فِی حَدِیثٍ آخَرَ: یُذْبِلُ الْجَسَدَ(۷).

**[ترجمه]محاسن: در روایتی دیگر آمده: بدن را لاغر می کند. - . محاسن : ۴۷۶ -

**[ترجمه]

«۴۷»

وَ مِنْهُ، عَنْ أَبِیهِ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: أَکْلُ الْحِیتَانِ یُورِثُ السِّلَ (۸).

**[ترجمه]محاسن: امام صادق علیه السلام فرمود: خوردن ماهی بیماری سل می آورد. - . محاسن : ۴۷۶ -

**[ترجمه]

«۴۸»

وَ مِنْهُ، عَنْ نُوحٍ النَّیْسَابُورِیِّ عَنْ سَعِیدِ بْنِ جَنَاحٍ عَنْ مَوْلًی لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام (۹) قَالَ: دَعَا بِتَمْرٍ فِی اللَّیْلِ فَأَکَلَهُ ثُمَّ قَالَ مَا بِی شَهْوَتُهُ وَ لَکِنِّی أَکَلْتُ سَمَکاً ثُمَّ قَالَ وَ مَنْ بَاتَ وَ فِی جَوْفِهِ سَمَکٌ وَ لَمْ یُتْبِعْهُ بِتَمْرٍ أَوْ عَسَلٍ لَمْ یَزَلْ عِرْقُ الْفَالِجِ یَضْرِبُ

۱- ۱. المحاسن: ۴۸۶. أقول: کان المصنّف قدّس سرّه أدرج بین متن و اسناد من غیره و الموجود فی المصدر: عن بعض أصحابنا عن عبد اللّه بن عبد الرحمن عن شعیب عن ابی بصیر رفعه قال أمیر المؤمنین« ع»: اکل الحیتان یذیب الجسد. ثم ذکر حدیث محمّد بن سوقه عن أبی عبد اللّه« ع» و قال: السمک یذیب البدن.

۲- ۲. المحاسن: ۴۷۶ ذکرنا متنه فی التعلیقه المتقدمه.

۳- ۳. المحاسن: ۴۷۶.

۴- ۴. فی المصدر: السمک الطری.

۵- ۵. المحاسن: ۴۷۶.

۶- ۶. المحاسن: ۴۷۶.

۷- ۷. المحاسن: ۴۷۶.

۸- ۸. المحاسن: ۴۷۶.

۹- ۹. فی المخطوطه: عن کامل مولی لابی عبد اللّه« ع» ظ.

عَلَيْهِ حَتَّى يُصْبِحَ (۱).

**[ترجمه]محاسن: امام صادق علیه السلام در شب خرما خواسته و آن را خورده و فرمود: میل خرما خوردن را نداشتم ولی ماهی خورده ام. سپس فرمود: هر که شب را روز کند و در شکم او ماهی باشد و به دنبال آن، خرما یا عسل نخورد، رگ فالج او پیوسته تا صبح می زند. - . محاسن : ۴۷۷ -

**[ترجمه]

«۴۹»

وَ مِنْهُ، عَنْ أَبِيهِ عَنْ صَفْوَانَ عَنْ مَنْصُورِ بْنِ حَازِمٍ عَنْ سَمُرَةَ بْنِ سَعِيدٍ قَالَ: خَرَجَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى بَغْلَةِ رَسُولِ اللَّهِ علیه السلام وَ خَرَجْنَا مَعَهُ نَمْشِي حَتَّى انْتَهَيْنَا إِلَى أَصْحَابِ السَّمَكِ فَجَمَعَهُمْ فَقَالَ أَ تَدْرُونَ لِأَيِّ شَيْ ءٍ جَمَعْتُكُمْ قَالُوا لَا قَالَ لَا تَشْتَرُوا الْجِرِّيَّ وَ لَا الْمَارْمَاهِيَ وَ لَا الطَّافِيَ عَلَى الْمَاءِ وَ لَا تَبِيعُوهُ (۲).

**[ترجمه]محاسن: سَمره بن سعید نقل می کند: امیر المؤمنین علیه السّلام سوار استر رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله شده و بیرون رفتند؛ ما به همراه ایشان پیاده رفتیم تا رسیدیم به نزد ماهی فروشان. حضرت آنان را گرد آورده و فرمود: آیا می دانید برای چه شما را گرد آوردم؟ گفتند: نه. فرمود: جرّی، مارماهی، ماهی مرده روی آب را خرید و فروش نکنید. - . محاسن : ۴۷۷ -

**[ترجمه]

«۵۰»

وَ مِنْهُ، عَنْ هَارُونَ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ مَسْعَدَةَ بْنِ صَدَقَةَ قَالَ حَدَّثَنِي جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ: أَنَّ عَلِيّاً علیه السلام كَانَ يَرْكَبُ بَغْلَةَ رَسُولِ اللَّهِ علیه السلام ثُمَّ يَمُرُّ بِسُوقِ الْحِيتَانِ فَيَقُولُ أَلَا لَا تَأْكُلُوا وَ لَا تَبِيعُوا مَا لَمْ يَكُنْ لَهُ قِشْرٌ(۳).

**[ترجمه]محاسن: امام باقر علیه السلام فرمود: علی علیه السّلام استر رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله را سوار می شد و به بازار ماهی فروشان می رفت و می فرمود: هان! نخورید و نفروشید آنچه پولک ندارد. - . محاسن : ۴۷۷ -

**[ترجمه]

«۵۱»

وَ مِنْهُ، عَنْ هَارُونَ عَنِ ابْنِ صَدَقَةَ عَنْ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ سَمِعْتُ أَبِي يَقُولُ: إِذَا ضَرَبَ صَاحِبُ الشَّبَكَةِ فَمَا أَصَابَ فِيهَا مِنْ حَيٍّ وَ مَيِّتٍ (۴) فَهُوَ حَلَالٌ مَا خَلَا مَا لَيْسَ لَهُ قِشْرٌ وَ لَا يُؤْكَلُ الطَّافِي مِنَ السَّمَكِ (۵).

**[ترجمه]محاسن: امام صادق عليه السلام فرمود: اگر صاحب تور، تور اندازد هر چه در آن يابد از زنده و مرده حلال است جز آنچه پولك نداشته باشد. همچنين ماهى مرده روى آب خورده نشود. - . محاسن : ۴۷۷ -

**[ترجمه]

بيان

قال الشيخ فى التهذيب هذا الخبر محمول على أنه حلال له الحى و الميت إذا لم يتميز له فأما مع تميزه فلا يجوز أكل ما مات فيه انتهى (۶).

و ربما يحمل على ما إذ لم يعلم موته قبل الخروج من الماء و بعده.

وَ رَوَى الشَّيْخُ بِسَنَدٍ صَحِيحٍ (۷) عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام: فِى رَجُلٍ نَصَبَ

۱- ۱. المحاسن: ۴۷۷.

۲- ۲. المحاسن: ۴۷۷.

۳- ۳. المحاسن: ۴۷۷.

۴- ۴. فى المصدر: أوميت.

۵- ۵. المحاسن: ۴۷۷.

۶- ۶. تهذيب الأحكام ۹: ۱۲ طبعه الآخوندى، و الحديث رواه الشيخ فى التهذيب و الاستبصار ۴: ۶۲ بإسناده عن محمّد بن يعقوب عن علىّ بن إبراهيم عن هارون بن مسلم. و رواه الكلينى فى الكافى ۲: ۱۴۴.

۷- ۷. و الاسناد هكذا: الحسين بن سعيد عن فضاله عن القاسم بن بريد عن محمّد ابن مسلم.

شَبَكَةً فِي الْمَاءِ ثُمَّ رَجَعَ إِلَى بَيْتِهِ وَ تَرَكَهَا مَنْصُوبَةً فَأَتَاهُ بَعْدَ ذَلِكَ وَ قَدْ وَقَعَ فِيهَا سَمَكٌ فَيَمُوتُنَ (۱) فَقَالَ مَا عَمِلَتْ يَدُهُ فَلَا بَأْسَ بِأَكْلِ مَا وَقَعَ فِيهَا(۲).

و قد عرفت ما ذكره الأصحاب فيه.

و أقول يحتمل أن يكون نصب تلك الشبكه فى المواضع التى تزيد الماء فيها ثم تنقص بالمد و الجزر كالبصره فعند المد تدخل الحيتان فى الشبكه و عند الجزر تبقى فيها و يخرج منها الماء فحينئذ لا يكون موتها فى الماء فقوله عليه السلام ما عملت يده لبيان أن الموت فيها بمنزله الأخذ باليد و هذا وجه قريب شائع.

**[ترجمه]شیخ در تهذیب گوید: منظور از روایت این است که زنده و مرده در صورت تشخیص ندادن، بر او حلال است، اما اگر مرده متمایز باشد، خوردن مرده‌ای که در آب مرده جایز نیست. پایان. شاید روایت، حمل بر این شود که مردن آن قبل و بعد از بیرون آوردن از آب معلوم نباشد. - . تهذیب الأحکام ۹: ۱۲ -

شیخ با سندی صحیح از امام باقر علیه السلام نقل می کند: حضرت درباره مردی که توری در آب گذاشته و به خانه اش آمد و چون برگشت ماهیانی در آن افتاده و مرده بودند، فرمود: آنچه با دست خود کرده اشکالی ندارد از آن بخورد. - . تهذیب الأحکام ۹: ۱۱ -

آنچه فقیهان در این باره گفتند، دانستی و من می گویم: شاید این تور در جایی مانند بصره بوده که آب با جزر و مد در آنجا کمتر و بیشتر می شود و ماهیان با مد در تور افتند و با جزر، آب از تور بیرون رود و ماهی‌ها در آن بمانند که در این صورت مرگ آنها در آب نبوده است. اینکه فرمود: آنچه به دست خود کرده، یعنی مردن آنها در تور، در حکم گرفتن آنها با دست است؛ این توجیه قریب و رایجی است.

**[ترجمه]

«۵۲»

الْمَحَاسِنُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْهَمْدَانِيِّ عَنْ مُعَتِّبٍ قَالَ: قَالَ لِي أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام يَوْماً يَا مُعَتِّبُ اطْلُبْ لَنَا حِيتَاناً طَرِيَّةً فَإِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَحْتَجِمَ فَطَلَبْتُهَا لَهُ فَأَتَيْتُهُ بِهَا فَقَالَ لِي يَا مُعَتِّبُ سَكْبِجْ لِي شَطْرَهَا وَ اشْوِ لِي شَطْرَهَا قَالَ فَتَغَدَّى مِنْهَا أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام وَ تَعَشَّى (۳).

**[ترجمه]محاسن: معتّب نقل می کند: امام موسی بن جعفر علیه السلام به من فرمود: ای معتب! برایم ماهیان تازه جستجو کن می خواهم حجامت کنم. من به دنبال ماهی تازه گشتم و آن را خریده و نزد حضرت آوردم. فرمود: ای معتب! نیمش را شوربا و نیمش را بریان کن. راوی می گوید: حضرت آن را در چاشت و شام می خوردند. - . محاسن : ۴۷۷ -

**[ترجمه]

بیان

سکبج أی اطبخ به سکباجا و هو بالکسر معرَّب (۴).

**[ترجمه]«سَکبِج»: آن را به صورت سکباج(شوربا) بپز. این کلمه معرّب است.

**[ترجمه]

«۵۳»

الْمَحَاسِنُ، عَنْ أَبِیهِ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ عُمَرَ بْنَ حَنْظَلَهَ قَالَتْ: حَمَلْتِ الرَّبِیثَا فِی صُرَّهٍ إِلَی أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فَسَأَلْتُهُ عَنْهَا فَقَالَ کُلْهَا وَ قَالَ لَهَا قِشْرٌ(۵).

**[ترجمه]محاسن: عمر بن حنظله نقل می کند: در کیسه ای ربیثا را نزد امام صادق علیه السلام بردم و از ایشان درباره آن پرسیدم. فرمود: آن پولک دارد پس آن را بخور. - . محاسن : ۴۷۸ -

**[ترجمه]

«۵۴»

وَ مِنْهُ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ یَحْیَی الْأَحْوَلِ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ قَالَ: شَهِدْتُ أَبَا الْحَسَنِ مُوسَی علیه السلام یَأْکُلُ مَعَ جَمَاعَهٍ فَأُتِیَ بِسُکُرُّجَاتٍ فَمَدَّ یَدَهُ إِلَی سُکُرُّجَهٍ فِیهَا رَبِیثَا فَأَکَلَ مِنْهَا فَقَالَ بَعْضُهُمْ جُعِلْتُ فِدَاکَ أَرَدْتُ أَنْ أَسْأَلَکَ عَنْهَا وَ قَدْ رَأَیْتُکَ أَکَلْتَهَا

ص: ۲۱۰

۱- ۱. فی المصدر: فیمتن.

۲- ۲. تهذیب الأحکام ۹: ۱۱(طبعه الآخوندی) و رواه فی الاستبصار ۴: ۶۱، و رواه الصدوق فی الفقیه ۳: ۲۰۶ و الکلینی فی الفروع ۶: ۲۱۷.

۳- ۳. المحاسن: ۴۷۷.

۴- ۴. فی نسخه: معروف.

۵- ۵. المحاسن: ۴۷۸ فیه: و قد رأیتک.

فَقَالَ لَا بَأْسَ بِأَكْلِهَا(۱).

**[ترجمه]محاسن: شخصی نقل می کند: امام موسی بن جعفر علیه السلام را دیدم با گروهی هم غذا بودند. چند بشقاب آوردند ایشان دست به بشقابی بردند که در آن ربیثا بود و از آن خوردند. یکی گفت: قربانت شوم! می خواستم درباره آن از شما بپرسم و دیدم از آن خوردی. حضرت فرمود: خوردنش اشکالی ندارد. - . محاسن : ۴۷۸ -

**[ترجمه]

توضیح

قال فی النهایه فیه لا آکل فی سکرجه هی بضم السین و الکاف و الراء و التشدید إناء صغیر یؤکل فیه الشی ء القلیل من الأدم و هی فارسیه و أکثر ما یوضع فیها الکوامیخ و نحوها(۲).

**[ترجمه]در نهایه گوید: «لا آکل فی سکرجه»؛ سکرجه، با سین و کاف و راء مضموم و مشدد، ظرف کوچکی که مقدار اندکی از خورشت در آن نهند (بشقاب) و اغلب خورشت بریان در آن نهند. - . نهایه ۲: ۱۸۵ -

**[ترجمه]

«۵۵»

الْمَحَاسِنُ، عَنْ أَبِیهِ عَنْ صَفْوَانَ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ عَنْ عَلِیِّ بْنِ حَنْظَلَهَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنِ الرَّبِیثَا فَقَالَ قَدْ سَأَلَنِی عَنْهَا غَیْرُ وَاحِدٍ وَ اخْتَلَفُوا عَلَیَّ فِی صِفَتِهَا قَالَ فَرَجَعْتُ فَأَمَرْتُ بِهَا فَجَعَلْتُ (۳) ثُمَّ حَمَلْتُهَا إِلَیْهِ فَسَأَلْتُهُ عَنْهَا فَرَدَّ عَلَیَّ مِثْلَ الَّذِی رَدَّ فَقُلْتُ قَدْ جِئْتُکَ بِهَا فَضَحِکَ فَأَرَیْتُهَا إِیَّاهُ فَقَالَ لَیْسَ بِهِ بَأْسٌ (۴).

**[ترجمه]محاسن: علی بن حنظله نقل می کند: در باره ربیثا از امام صادق علیه السلام پرسیدم. ایشان فرمود: چند نفر آن را از من پرسیدند و در وصف آن اختلاف دارند. راوی می گوید: برگشتم و فرمان دادم تا آن را در ظرفی نهادند و آن را نزد آن حضرت بردم و همان جواب را به من دادند. گفتم: آن را من نزد شما آورده‌ام. حضرت خندیدند و آن را به ایشان نشان دادم. فرمود: اشکالی ندارد. - . محاسن : ۴۷۸ -

**[ترجمه]

«۵۶»

وَ مِنْهُ، عَنْ هَارُونَ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ مَسْعَدَهَ بْنِ صَدَقَهَ قَالَ: سُئِلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنِ الرَّبِیثَا فَقَالَ لَا بَأْسَ بِأَکْلِهَا وَ لَوَدِدْتُ أَنَّ عِنْدَنَا مِنْهَا(۵).

**[ترجمه]محاسن: از امام صادق علیه السلام در باره ربیثا سوال شد. فرمود: خوردن آن اشکالی ندارد. دوست داشتم تا از آن نزد ما بود. -. محاسن : ۴۷۸ -

**[ترجمه]

«۵۷»

وَ مِنْهُ، عَنِ السَّيَّارِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ بِإِسْنَادٍ لَهُ قَالَ حَمَلَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْبَصْرَهِ الْإِرْبِيَانَ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام وَ قَالَ: إِنَّ هَذَا نَتَّخِذُ مِنْهُ عِنْدَنَا شَيْ ءٌ(۶)

يُقَالُ لَهُ الرَّبِيثَا يُسْتَطَابُ أَكْلُهُ وَ يُؤْكَلُ رَطْباً وَ يَابِساً وَ طَبِيخاً وَ إِنَّ أَصْحَابَنَا يَخْتَلِفُونَ مِنْهُ فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ إِنَّ أَكْلَهُ لَا يَجُوزُ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَأْكُلُهُ فَقَالَ لِي كُلْهُ فَإِنَّهُ جِنْسٌ مِنَ السَّمَكِ أَ مَا تَرَاهَا تَقَلْقَلُ فِي قِشْرِهَا(۷).

**[ترجمه]محاسن: مردی از اهل بصره إربیان را نزد امام صادق علیه السلام برد و گفت: ما از این خوراکی به نام ربیثا می سازیم که خوش خوراک است و تر و خشک و پخته اش را خورند، ولی اصحاب ما درباره آن اختلاف دارند برخی گویند حرام است و برخی هم آن را می خورند. حضرت فرمود: بخور که یک نوع ماهی است. آیا نبینی که پوستش صدا می‌دهد؟! -. محاسن : ۴۷۸ - ۴۷۹ -

**[ترجمه]

بیان

تقلقل أی یسمر لها صوت إذا حرکت فی صره و نحوها و ذلک بسبب أن لها قشرا و إذا کان لها قشر و فلوس فهی حلال فی القاموس قلقل صوت

ص: ۲۱۱

۱- ۱. المحاسن: ۴۷۸.

۲- ۲. النهایه ۲: ۱۸۵.

۳- ۳. فی المصدر: فجعلت فی وعاء.

۴- ۴. المحاسن: ۴۷۸.

۵- ۵. المحاسن: ۴۷۸.

۶- ۶. فی المصدر: و قال له: ان هذا یتخذ منه عندنا شی ء.

۷- ۷. المحاسن: ۴۷۸ و ۴۷۹.

و الشی ء قلقله و قلقالا بالکسر و یفتح حرکه.

و فی النهایه فیه و نفسه تقلقل فی صدره أی تتحرک لا بصوت شدید(۱)

و أصله الحرکه و الاضطراب (۲).

**[ترجمه]«تقلقل فی قشرها»، یعنی چون آن را در کیسه یا مانند آن بگذارند، به سبب پولکی که دارد صدا می دهد و چون پولک دارد حلال است.

در قاموس گوید: «قلقل صوت و الشی ء قلقله و قلقالا بالکسر و یفتح»: حرکتش داد. مولف نهایه گوید: «تقلقل فی صدره»، نفس او در سینه اش قل قل می کند یعنی می جنبد نه با صدای بلند. اصل این کلمه برای حرکت و اضطراب به کار می رود. - . نهایه ۳: ۳۰۸ -

**[ترجمه]

«۵۸»

الْمَحَاسِنُ، عَنْ بَعْضِ الْعِرَاقِیِّینَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ الزُّبَیْرِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَکِیمِ عَنْ أَبِیهِ عَنْ حَدِیدٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام: إِذَا أَکَلْتَ السَّمَکَ فَاشْرَبْ عَلَیْهِ الْمَاءَ(۳).

**[ترجمه]محاسن: امام صادق علیه السلام فرمود: هرگاه ماهی خوردی، پس از آن آب بنوش. - . محاسن : ۴۷۹ -

**[ترجمه]

«۵۹»

وَ مِنْهُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَهْلِ بْنِ الْیَسَعِ وَ النَّوْفَلِیِّ عَنْ عِیسَی بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْهَاشِمِیِّ عَنْ عُمَرَ بْنِ عَلِیٍّ عَنْ أَبِی الْحَسَنِ الْأَوَّلِ عَنْ أَبِیهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ ابْنِ الْحَنَفِیَّهِ قَالَ: کُنْتُ أَنَا وَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْعَبَّاسِ بِالطَّائِفِ نَأْکُلُ إِذَا جَاءَتْ جَرَادَهٌ فَوَقَعَتْ عَلَی الْمَائِدَهِ فَأَخَذَهَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْعَبَّاسِ ثُمَّ قَالَ یَا مُحَمَّدُ مَا سَمِعْتَ وَالِدَکَ یُحَدِّثُ فِی هَذَا الْکِتَابِ الَّذِی عَلَی جَنَاحِ الْجَرَادَهِ فَقُلْتُ قَالَ علیه السلام إِنَّ عَلَیْهِ مَکْتُوباً إِنِّی أَنَا اللَّهُ لا إِلهَ إِلَّا أَنَا خَلَقْتُ الْجَرَادَ جُنْداً مِنْ جُنُودِی وَ أُسَلِّطُهُ عَلَی مَنْ شِئْتَ مِنْ خَلْقِی (۴).

**[ترجمه]محاسن: محمد بن حنفیه نقل می کند: من و عبد اللّه بن عباس در طائف خوراکی می خوردیم که ملخی آمد و بر خوان افتاد. عبد اللّه بن عباس آن را گرفت و گفت: ای محمّد! آیا شنیدی که پدرت در باره نوشته ای که بر بال ملخ است، چه فرموده است؟ گفتم: آن حضرت فرمود: برآن نوشته است:«أَنَا اللَّهُ لا إِلهَ إِلَّا أَنَا» من، خدایی هستم که جز من خدایی نیست. ملخ را آفریدم که یکی از سپاهیانم باشد و او را چیره کنم بر هر که از خلقم که بخواهم. - . محاسن : ۴۷۹ -

**[ترجمه]

«۶۰»

وَ مِنْهُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عُمَرَ بْنِ مُسْلِمٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ الْمِيثَمِيِّ عَنْ يَحْيَى بْنِ مَيْمُونٍ الْبَصْرِيِّ عَنْ رَجُلٍ عَنْ مِقْسَمٍ مَوْلَى ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: لَمَّا سَيَّرَ ابْنُ الزُّبَيْرِ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ الْعَبَّاسِ إِلَى الطَّائِفِ وَ زَارَهُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ ابْنِ الْحَنَفِيَّةِ قَالَ فَبَيْنَا هُوَ ذَاتَ يَوْمٍ عِنْدَهُ إِذْ جِی ءَ بِالْخِوَانِ لِلْغَدَاءِ فَجَاءَتْ جَرَادَةٌ ضَخْمَةٌ حَتَّى تَقَعَ عَلَى الْمَائِدَهِ فَسَمِعَ ابْنُ عَبَّاسٍ صَوْتَ وَقْعِهَا فَقَالَ مَا هَذَا الصَّوْتُ الَّذِی أَسْمَعُ (۵)

قَالُوا جَرَادَهٌ سَقَطَتْ عَلَى الْمَائِدَهِ قَالَ فَمَنْ تَنَاوَلَهُ قَالُوا مُقَسِّمٌ قَالَ يَا مُقَسِّمُ انْشُرْ جَنَاحَيْهَا

ص: ۲۱۲

۱- ۱. فی المصدر: ای تتحرک بصوت شدید.

۲- ۲. النهایه ۳: ۳۰۸.

۳- ۳. المحاسن: ۴۷۹.

۴- ۴. المحاسن: ۴۷۹.

۵- ۵. یظهر من السیاق أن الواقعه کانت بعد عمی ابن عبّاس فانه کان فی اواخر عمره مکفوفا.

فَانْظُرْ مَا ذَا تَرَى تَحْتَهَا قَالَ أَرَى نُقَطاً سُوداً قَالَ (۱) فَضَرَبَ بِيَدِهِ عَلَى فَخِذِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَ كَانَ إِلَى جَنْبِهِ فَقَالَ هَلْ عِنْدَكُمْ فِي هَذَا شَيْ ءٌ فَقَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله أَنَّهُ لَيْسَ شَيْ ءٌ مِنْ جَرَادِهِ إِلَّا وَ تَحْتَ جَنَاحِهَا مَكْتُوبٌ بِالسُّرْيَانِيَّةِ إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعالَمِينَ قَاصِمُ الْجَبَابِرَهِ خَلَقْتُ الْجَرَادَ جُنْداً مِنْ جُنُودِي (۲) أُهْلِكُ بِهِ مَنْ شِئْتُ مِنْ خَلْقِي قَالَ فَتَبَسَّمَ ابْنُ عَبَّاسٍ ثُمَّ قَالَ يَا ابْنَ عَمِّ هَذَا وَ اللَّهِ مِنْ مَكْنُونِ عِلْمِنَا فَاحْتَفِظْ بِهِ (۳).

**[ترجمه]محاسن: مقسم، غلام ابن عباس گوید: زمانی که ابن زبیر عبدالله بن عباس را به طائف راند محمد بن حنفیه او را ملاقات کرد. یک روز که نزد او بود. سفره نهار را آوردند که ملخ بزرگی آمد و بر خوان افتاد که ابن عباس صدای افتادن آن را بر سفره شنید و پرسید: این صدای چه بود؟ گفتند: ملخی بر سفره افتاد. گفت: چه کسی آن را می خورد؟ گفتند: مقسّم. گفت: بال آن را باز کن. چه چیزی زیر آن می بینی؟ گفت: نقطه های سیاهی. گفت: راست گفتی. سپس با دست خود به ران محمد بن حنفیه که در کنارش بود، زد و گفت: آیا شما در این باره چیزی می دانید؟ محمد گفت: پدرم از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند: ملخی نیست، مگر آنکه زیر بال های آن خداوند با خط سریانی نوشته: «إِنِّی أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعالَمِینَ» منم، من، خداوند، پروردگار جهانیان نابود کننده جباران. ملخ را سپاهی از سپاهیانم آفریدم. با آن هر کسی از خلقم را بخواهم هلاک می سازم. راوی گوید: ابن عباس تبسمی کرد و گفت: ای پسر عمو! به خدا سوگند، این از علم پنهان ما است پس آن را حفظ کن. - . محاسن : ۴۷۹ - ۴۸۰ -

**[ترجمه]

«۶۱»

وَ مِنْهُ، عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الْمَدِينِيِّ وَ غَيْرِهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ ابْنِ الْمُغِيرَهِ عَنْ رَجُلٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: الْجَرَادُ ذَكِيٌّ حَيُّهُ وَ مَيْتُهُ (۴).

**[ترجمه]محاسن: امام صادق علیه السلام فرمود: ملخ چه مرده و چه زنده آن تذکیه شده(حلال) است. - . محاسن : ۴۸۰. یعنی بعد از شکار زنده آن می‌توان آن را به صورت زنده یا مرده خورد. -

**[ترجمه]

«۶۲»

وَ مِنْهُ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الصَّلْتِ عَنْ أَنَسٍ عَنْ عِيَاضٍ (۵)

اللَّيْثِيِّ عَنْ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ أَنَّ عَلِيّاً علیه السلام كَانَ يَقُولُ: الْجَرَادُ ذَكِيٌّ وَ الْحِيتَانُ ذَكِيٌّ فَمَا مَاتَ فِي الْبَحْرِ فَهُوَ مَيِّتٌ (۶).

**[ترجمه]محاسن: امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: ملخ تذکیه شده و ماهی تذکیه شده(حلال) است. اما اگر در دریا بمیرد، مردار است. - . محاسن : ۴۸۰ -

**[ترجمه]

«۶۳»

وَ مِنْهُ، عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَوْنِ بْنِ جَرِيرٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ هَارُونَ الثَّقَفِيِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام: الْجَرَادُ ذَكِيٌّ كُلُّهُ وَ الْحِيتَانُ ذَكِيٌّ كُلُّهُ وَ أَمَّا مَا هَلَكَ فِی الْبَحْرِ فَلَا تَأْكُلْهُ (۷).

**[ترجمه]محاسن: امام صادق علیه السلام از امیر المؤمنین علیه السلام نقل می کند: ملخ به تمامی تذکیه شده است. ماهی به تمامی تذکیه شده است ولی آنچه از آن در دریا هلاک می شود، نخور. - . محاسن : ۴۸۰ -

**[ترجمه]

«۶۴»

فِقْهُ الرِّضَا، قَالَ علیه السلام: يُؤْكَلُ مِنَ السَّمَكِ مَا كَانَ لَهُ فُلُوسٌ وَ ذَكَاةُ السَّمَكِ وَ الْجَرَادِ أَخْذُهُ وَ لَا يُؤْكَلُ مَا يَمُوتُ فِی الْمَاءِ مِنْ سَمَكٍ وَ جَرَادٍ وَ غَيْرِهِ وَ إِذَا اصْطَدْتَ سَمَكاً وَ فِی جَوْفِهِ أُخْرَى أَكَلْتَ إِذَا كَانَ لَهَا فُلُوسٌ وَ رُوِیَ لَا يُؤْكَلُ مَا فِی جَوْفِهِ لِأَنَّهُ

۱- ۱. فی المصدر: فقال: صدقت، قال.

۲- ۲. فی المصدر: خلقت الجراد و جعلته جندا من جنودی.

۳- ۳. المحاسن: ۴۷۹ و ۴۸۰.

۴- ۴. المحاسن: ۴۸۰.

۵- ۵. فی المصدر: عن انس بن عياض الليثی.

۶- ۶. المحاسن: ۴۸۰.

۷- ۷. المحاسن: ۴۸۰.

طُعْمَةٌ(۱) وَ لَا يُؤْكَلُ الْجِرِّيُّ وَ لَا الْمَارْمَاهِي وَ لَا الزِّمَّارُ وَ لَا الطَّافِي وَ هُوَ الَّذِي يَمُوتُ فِي الْمَاءِ فَيَطْفُو عَلَى رَأْسِ الْمَاءِ(۲).

**[ترجمه]فقه الرّضا: فرمود: از ماهیان، آنهایی که پولک دارنـد، خورده می شوند. تذکیه شدن ماهی و ملخ، گرفتن آنهاست. هر آنچه از ماهی، ملـخ و غیره در آب بمیرد، قابل خوردن نیست. اگر ماهی شـکار کنی که در درونش ماهی دیگر است، اگر پولـک دارد آن را بخور. و روایت شـده است که آن مـاهی درون را مخور چون طعمه شـده است. و جرّی، مارمـاهی، زمّـار و طافی را نباید خورد. و طافی یعنی ماهی که در آب بمیرد پس روی آب بیاید. - . فقه الرضا : ۴۰ -

**[ترجمه]

تفصیل و تبیین

قوله إذا اصطدت سمكا أقول ورد بهذا المضمون روايتان إِحْدَاهَا مَا رَوَى الشَّيْخُ بِإِسْنَادِهِ (۳) عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام: أَنَّ عَلِيّاً سُئِلَ عَنْ سَمَكَةٍ شُقَّ بَطْنُهَا فَوُجِدَ فِيهَا سَمَكَةٌ أُخْرَى فَقَالَ كُلْهَا جَمِيعاً(۴).

و الأخرى ما رواه بسند مرسل (۵) يمكن أن يعد في الموثقات

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: قُلْتُ رَجُلٌ أَصَابَ سَمَكَةً وَ فِي جَوْفِهَا سَمَكَةٌ قَالَ يُؤْكَلَانِ (۶) جَمِيعاً.

و عمـل بهـا الشـيخ في النهايه و المفيـد و جماعه و منع ابن إدريس من حلها ما لم تخرج من بطنها حيه لأن شـرط حل السـمک أخذه من الماء حيا و الجهل بالشرط يقتضي الجهل بالمشروط و وافقه العلامه في المختلف و التحرير و ولده و في القواعد رجح مذهب الشيخ و المحقق في النافع و مال إليه في الشرائع و العمل بالروايتين أقوى و يؤيده هذه الروايه.

و قول علیه السـلام إذا كان له فلوس أي كانت من الحيتان التي لها فلس و يحتمل أن يكون المعنى لم تتسلخ فلوسها فإنها حينئذ تغيرت و صارت خبيثه

۱- ۱. في المصدر: لانه طعمه.

۲- ۲. فقه الرضا: ۴۰.

۳- ۳. الاسناد هكذا محمّد بن يعقوب عن عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن النوفليّ عن السكوني.

۴- ۴. تهذيب الأحكام: ۹: ۸.

۵- ۵. و السـند هكـذا: محمّـد بن يعقوب عن أبي على الأشـعريّ عن الحسن بن عليّ الكوفيّ عن العبـاس بن عـامر عن ابـان عن بعض أصحابه عن أبي عبد اللّه علیه السلام . أقول: و يوجد الحديثان في فروع الكافي: ۲ ۱۴۴(ط ۱).

۶- ۶. في المصدر: تؤكلان جميعا.

كَمَا رَوَى الشَّيْخُ بِسَنَدٍ(۱)

فِيهِ جَهَالَةٌ عَنْ أَيُّوبَ بْنِ أَعْيَنَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: قُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ مَا تَقُولُ فِي حَيَّةٍ ابْتَلَعَتْ سَمَكَةً ثُمَّ طَرَحَتْهَا وَ هِيَ حَيَّةٌ تَضْطَرِبُ آكُلُهَا قَالَ إِنْ كَانَ فُلُوسُهَا قَدْ تَسَلَّخَتْ فَلَا تَأْكُلْهَا وَ إِنْ لَمْ تَكُنْ تَسَلَّخَتْ فَكُلْهَا(۲).

و ذهب الشیخ فی النهایه إلی حلها مطلقا ما لم تتسلخ و لم یعتبر إدراکها حیه و فی المختلف عمل بموجب الروایه و اعتبر المحقق و ابن إدریس و جماعه فی الحل أخذها حیه و هو أحوط و إن کان العمل بالروایه حسنا و اعتبار عدم التسلخ هنا إما للخباثه أو لتأثیر السم فیها و لعله أظهر و الروایه التی رواها لم أجدها فیما عندنا من الکتب و لعلها محموله علی التسلخ بقرینه التعلیل إذ الظاهر أن قوله لأنه طعمه أراد به أنه صار غذاءه فهو إشاره إلی تغیره.

**[ترجمه]فرمایش حضرت «إذا اصطدت سمکا»، می گویم: با این مضمون دو حدیث دیگری روایت شده است: یکی را شیخ از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود: از امیر المؤمنین علیه السلام سوال شد: اگر یک ماهی شکمش شکافته شود و در شکم آن ماهی دیگری باشد، [حکمش] چیست؟ فرمود: همه را بخور. -. تهذیب الأحکام ۹: ۸ - دیگری بدون سند نقل شده و ممکن است موثق باشد، این حدیث است: به امام صادق علیه السلام گفتم: مردی یک ماهی را شکار کرد که در شکم آن ماهی دیگری بود. فرمود: هر دو خورده می شوند.

شیخ در نهایه و مفید و جماعتی بدان عمل کرده اند. ابن ادریس آن را جایز ندانسته، مگر آنکه زنده از شکم ماهی بیرون بیاید؛ زیرا شرط حلال بودن ماهی، زنده گرفتن آن از آب است و جهل به شرط مقتضی جهل به مشروط است. علامه در مختلف و تحریر و پسرش و محقق در نافع با او موافقت کردند و در شرایع بدان متمایل شده است. علامه در قواعد مذهب شیخ را ترجیح داده است.

عمل به این دو روایت که روایت فوق مؤید آنها هست، اقوی می باشد. اینکه فرمود: در صورتی که پولک داشته باشد، یعنی از ماهیان پولک دار باشد و بسا مقصود از آن، این است که پولکش از هم نپاشیده باشد که در این صورت تغییر کرده و جزء پلیدی ها شمرده می شود. چنانچه شیخ به سندی از ایوب بن اعین آورده: -. تهذیب الأحکام ۹: ۸؛ کافی ۲: ۱۴۴ - به امام صادق علیه السّلام گفتم: جانم به فدایت! درباره ماری که یک ماهی را بلعیده و آنگاه آن را از دهن خود بیرون افکنده و آن ماهی زنده بوده و به خود می چرخد چیست؟ آن را بخورم؟ فرمود: اگر پولکش کنده شده، آن را نخور و اگر کنده نشده بخورش.

شیخ در نهایه آن را مطلقا حلال دانسته است، مادامی که از هم نپاشیده باشد و شرط نکرده که زنده بیرون بیاید. در مختلف به مقتضای روایت فتوا داده است. محقق و ابن ادریس و جمعی زنده بیرون آمدن آن را در حلال بودن معتبر دانستند و این نظر احتیاط بیشتری دارد؛ هرچند عمل به روایت پسندیده است و اعتبار از هم نپاشیدن در اینجا یا برای این است که جزء پلیدی ها نشود یا برای اینکه زهر آگین نشده باشد. شاید این روشن تر است.

روایتی که فقه الرضا آورده، آن را در کتاب هایی که داشتیم، نیافتیم. شاید بنا به قرینه تعلیل، حمل بر تسلخ(کنده شدن فلس)

شود؛ زیرا ظاهر از کلام امام که فرمود: «چون طعمه شده است» به این معناست که غذای آن [مار] شده و این اشاره به تغییر آن است.

**[ترجمه]

«۶۵»

طِبُّ الْأَئِمَّهِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْجَارُودِ الْعَبْدِیِّ مِنْ وُلْدِ الْحَكَمِ بْنِ الْمُنْذِرِ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى عَنْ مُيَسِّرٍ الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: السَّمَکُ يُذِيبُ شَحْمَهَ الْعَيْنِ (۳).

**[ترجمه]طبّ الأئمّه: امام صادق علیه السلام فرمود: ماهی پیه چشم را آب می کند. - . طبّ الأئمّه : ۸۴ -

**[ترجمه]

«۶۶»

وَ عَنْهُ عَنْ أَبِيهِ علیه السلام قَالَ: إِنَّ هَذَا السَّمَکَ لَرَدِی ءٌ لِغِشَاوَهِ الْعَيْنِ وَ إِنَّ هَذَا اللَّحْمَ الطَّرِيَّ يُنْبِتُ اللَّحْمَ (۴).

**[ترجمه]طبّ الأئمّه: امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: این ماهی برای پرده چشم ناسازگار است، و این گوشت تازه، گوشت برویاند. [چاق می کند] - . طبّ الأئمّه : ۸۴ -

**[ترجمه]

«۶۷»

وَ مِنْهُ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: أَقِلُّوا مِنْ أَكْلِ السَّمَکِ فَإِنَّ لَحْمَهُ يُذْبِلُ الْبَدَنَ وَ يُكْثِرُ الْبَلْغَمَ وَ يُغَلِّظُ النَّفْسَ (۵).

**[ترجمه]طبّ الأئمّه: امام باقر علیه السلام فرمود: کم ماهی بخورید؛ زیرا گوشتش بدن را لاغر و بلغم را افزایش می دهد و نفس را تنگ می کند. - . طبّ الأئمّه : ۱۷۳ -

**[ترجمه]

بیان

كان غلظ النفس كنايه عن البلاده و سوء الفهم أو الهم و الحزن و يمكن أن يقر النفس بالتحريک كنايه عن بطئه.

۱- ۱. و الاسناد هكذا: محمّد بن يعقوب عن محمّد بن أحمد بن يحيى عن يعقوب بن يزيد عن أحمد بن المبارك عن صالح بن أعين عن الوشا عن أبى عبد اللّه عليه السلام .

۲- ۲. تهذيب الأحكام ۹: ۸ و رواه الكلينى فى الفروع ۲: ۱۴۴(ط ۱).

۳- ۳. طبّ الأئمّه: ۸۴. طبعه النجف.

۴- ۴. طبّ الأئمّه: ۸۴. طبعه النجف.

۵- ۵. طبّ الأئمّه: ۱۷۳.

**[ترجمه]غلط النفس: کنایه از کند فهمی و بد فهمی است یا منظور از آن اندوه و حزن است؛ بسا نفس، به صورت نَفَس باشد و در این صورت به این معناست که نفس کشیدن را کُند[و سخت] می کند.

**[ترجمه]

«۶۸»

الْعَیَّاشِیُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: قَدْ کَانَ أَصْحَابُ الْمُغِیرَهِ یَکْتُبُونَ إِلَیَّ أَنْ أَسْأَلَهُ عَنِ الْجِرِّیِّ وَ الْمَارْمَاهِی وَ الزِّمِّیرِ وَ مَا لَیْسَ لَهُ قِشْرٌ مِنَ السَّمَکِ أَ حَرَامٌ هُوَ أَمْ لَا قَالَ فَسَأَلْتُهُ عَنْ ذَلِکَ فَقَالَ یَا مُحَمَّدُ اقْرَأْ هَذِهِ الْآیَهَ الَّتِی فِی الْأَنْعَامِ قُلْ لا أَجِدُ فِی ما أُوحِیَ إِلَیَّ مُحَرَّماً عَلی طاعِمٍ یَطْعَمُهُ إِلَّا أَنْ یَکُونَ مَیْتَهً أَوْ دَماً مَسْفُوحاً أَوْ لَحْمَ خِنزِیرٍ قَالَ فَقَرَأْتُهَا حَتَّی فَرَغْتُ مِنْهَا فَقَالَ إِنَّمَا الْحَرَامُ مَا حَرَّمَ اللَّهُ فِی کِتَابِهِ وَ لَکِنَّهُمْ کَانُوا یَعَافُونَ أَشْیَاءَ فَنَحْنُ نَعَافُهَا(۱).

**[ترجمه]عیاشی: محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام نقل می کند: اصحاب مغیره به من نوشتند تا از حضرت در باره جرّیّ، مارماهی، زمّیر و هر ماهی بی پولک سوال کنم و از حضرت پرسیدم. ایشان فرمود: ای محمّد! این آیه سوره انعام را بخوان «قُلْ لا أَجِدُ فِی ما أُوحِیَ إِلَیَّ مُحَرَّماً عَلی طاعِمٍ یَطْعَمُهُ إِلَّا أَنْ یَکُونَ مَیْتَهً أَوْ دَماً مَسْفُوحاً أَوْ لَحْمَ خِنزِیرٍ» - . انعام / ۱۴۵ - {بگو: «در آنچه به من وحی شده است، بر خورنده ای که آن را می خورد هیچ حرامی نمی یابم، مگر آنکه مردار یا خونِ ریخته یا گوشت خوک باشد} گفت: آن را تا پایان خواندم و فرمود: جز این نیست که حرام همان است که خدا در کتابش حرام کرده است. با وجود این، آنان(مردم) از برخی چیزها اکراه دارند و ما نیز اکراه داریم. - . تفسیر العیّاشیّ ۱: ۳۸۲

-

**[ترجمه]

«۶۹»

وَ مِنْهُ، عَنْ زُرَارَهَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام عَنِ الْجِرِّیِّ فَقَالَ وَ مَا الْجِرِّیُّ فَنَعَتُّهُ لَهُ فَقَالَ لا أَجِدُ فِی ما أُوحِیَ إِلَیَّ مُحَرَّماً عَلی طاعِمٍ یَطْعَمُهُ إِلَی آخِرِ الْآیَهِ ثُمَّ قَالَ لَمْ یُحَرِّمِ اللَّهُ شَیْئاً مِنَ الْحَیَوَانِ فِی الْقُرْآنِ إِلَّا الْخِنْزِیرَ بِعَیْنِهِ وَ یَکْرَهُ کُلَّ شَیْ ءٍ مِنَ الْبَحْرِ لَیْسَ فِیهِ قِشْرٌ قَالَ قُلْتُ وَ مَا الْقِشْرُ قَالَ هُوَ الَّذِی مِثْلُ الْوَرَقِ وَ لَیْسَ هُوَ بِحَرَامٍ إِنَّمَا هُوَ مَکْرُوهٌ (۲).

**[ترجمه]عیاشی: زراه نقل می کند: از امام باقر علیه السلام درباره جرّی پرسیدم. فرمود: جرّی چیست؟ آن را برای حضرت توضیح دادم. حضرت سپس آیه ۱۴۵ انعام را تا آخرش خوانده: «لا أَجِدُ فِی ما أُوحِیَ إِلَیَّ مُحَرَّماً عَلی طاعِمٍ یَطْعَمُهُ...» {بگو: «در آنچه به من وحی شده است، بر خورنده ای که آن را می خورد هیچ حرامی نمی یابم...} و فرمود: خداوند هیچ جانوری را در قرآن حرام نکرد جز خود خوک. [خوردن] آن جانوران دریایی که پولک ندارند، مکروه است. گفتم: پولک چیست؟ فرمود: مانند برگ. و آن حرام نیست فقط مکروه است. - ۳. تفسیر العیّاشیّ ۱: ۳۸۳ -

**[ترجمه]

«۷۰»

وَ مِنْهُ، عَنِ الْأَصْبَغِ عَنْ عَلِيٍّ علیه السلام قَالَ: أُمَّتَانِ مُسِخَتَا مِنْ بَنِی إِسْرَائِیلَ فَأَمَّا الَّتِی أَخَذَتِ الْبَحْرَ فَهِیَ الْجِرِّیثُ (۳) وَ أَمَّا الَّذِی أَخَذَتِ الْبَرَّ فَهُوَ الضِّبَابُ (۴).

**[ترجمه]عیاشی: امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: دو امت از قوم بنی اسرائیل مسخ شدند و اما آنچه به دریا رفت جری شد و آنچه در خشکی ماند، سوسمار شد. - . تفسیر العیّاشیّ ۲: ۳۴ -

**[ترجمه]

«۷۱»

وَ مِنْهُ، عَنْ هَارُونَ بْنِ عَبْدٍ(۵) رَفَعَهُ إِلَی أَحَدِهِمْ قَالَ: جَاءَ قَوْمٌ إِلَی أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام بِالْکُوفَهِ وَ قَالُوا لَهُ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ إِنَّ هَذَا الْجَرَارِیَّ تُبَاعُ فِی أَسْوَاقِنَا قَالَ فَتَبَسَّمَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام ضَاحِکاً ثُمَّ قَالَ قُومُوا لِأُرِیَکُمْ عَجَباً وَ لَا تَقُولُوا فِی وَصِیِّکُمْ إِلَّا خَیْراً فَقَامُوا مَعَهُ فَأَتَوْا شَاطِئَ الْفُرَاتِ (۶)

فَتَفَلَ فِیهِ تَفْلَهً وَ تَکَلَّمَ

ص: ۲۱۶

۱- ۱. تفسیر العیّاشیّ ۱: ۳۸۲.

۲- ۲. تفسیر العیّاشیّ ۱: ۳۸۳.

۳- ۳. فی نسخه: فهی الجراری.

۴- ۴. تفسیر العیّاشیّ ۲: ۳۴.

۵- ۵. فی المصدر:« هارون بن عبید» و فی الوسائل:« هارون بن عبد ربه» و فی البرهان: هارون بن عبد العزیز.

۶- ۶. فی المصدر: فأتوا شاطئ بحر.

بِكَلِمَاتٍ فَإِذَا بِجِرِّيثِهِ(۱) رَافِعِهِ رَأْسَهَا فَاتِحِهِ فَاهَا فَقَالَ له [لَهَا] أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام مَنْ أَنْتِ الْوَيْلُ لَكِ وَ لِقَوْمِكِ فقال [فَقَالَتْ] نَحْنُ مِنْ أَهْلِ الْقَرْيَةِ الَّتِی كانَتْ حاضِرَةَ الْبَحْرِ إِذْ يَقُولُ اللَّهُ فِی كِتَابِهِ إِذْ تَأْتِيهِمْ حِيتانُهُمْ يَوْمَ سَبْتِهِمْ شُرَّعاً(۲) الْآيَةَ فَعَرَضَ اللَّهُ عَلَيْنَا وَلَايَتَكَ فَقَعَدْنَا عَنْهَا فَمَسَخَنَا اللَّهُ فَبَعْضُنَا فِی الْبَرِّ وَ بَعْضُنَا فِی الْبَحْرِ فَأَمَّا الَّذِينَ فِی الْبَحْرِ فَنَحْنُ الْجَرَارِیُّ وَ أَمَّا الَّذِينَ فِی الْبَرِّ فَالضَّبُّ

وَ الْيَرْبُوعُ قَالَ ثُمَّ الْتَفَتَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام إِلَيْنَا فَقَالَ أَ سَمِعْتُمْ مَقَالَتَهَا قُلْنَا اللَّهُمَّ نَعَمْ قَالَ وَ الَّذِی بَعَثَ مُحَمَّداً بِالنُّبُوَّةِ لَتَحِيضُ كَمَا تَحِيضُ نِسَاؤُكُمْ (۳).

**[ترجمه]عیاشی: گروهی در کوفه نزد امیر المؤمنین علیه السّلام آمده و به ایشان گفتند: ای امیر المؤمنین! این جریّ ها در بازارهای ما فروخته می شوند. حضرت لبخندی زده سپس فرمود: برخیزید تا چیز عجیبی به شما نشان دهم تا درباره وصیّ خود جز خوبی نگویید. پس آنها با حضرت برخاسته و کنار فرات آمدند. حضرت در آن آب دهن انداخته و سخنانی گفتند و ناگاه یک جریّ سر برآورد و دهن گشاده بود. امیر المؤمنین به آن فرمود: تو کیستی؟ وای بر تو و بر قومت. گفت: ما از اهل آن ده هستیم که کنار دریا بود و خدا درباره اش فرمود: «الْقَرْيَةِ الَّتِی كانَتْ حاضِرَةَ الْبَحْرِ.... إِذْ تَأْتِيهِمْ حِيتانُهُمْ يَوْمَ سَبْتِهِمْ شُرَّعاً» -. اعراف / ۱۶۳ - {آن شهری که کنار دریا بود، از ایشان جویا شو: آن گاه که به [حکم] روز شنبه تجاوز می کردند آن گاه که روز شنبه آنان، ماهی هایشان روی آب می آمدند} خداوند ولایت تو را به ما پیشنهاد کرد و ما از آن وانشستیم، پس خدا ما را مسخ کرد؛ برخی از ما در خشکی و برخی در دریا زیست می کنیم؛ اما آنان که در دریایند ما جریّ ها هستیم و اما آنان که در خشکی زیست می کنند، سوسمار و موش صحرایی هستند. راوی گوید: آنگاه امیر المؤمنین علیه السّلام به ما رو کرده و فرمود: آیا گفتارش را شنیدید؟ گفتیم: آری به خدا. فرمود: سوگند به کسی که محمّد را به پیامبری مبعوث کرد، آن [جرّی] حیض می شود، چنانچه زنان شما حیض شوند. - . تفسیر العیّاشیّ ۲: ۳۵ -

**[ترجمه]

«۷۲»

الْمَكَارِمُ، عَنِ الصَّادِقِ علیه السلام قَالَ: أَكْلُ الْحِيتَانِ يُورِثُ السِّلَّ (۴).

**[ترجمه]مکارم: امام صادق علیه السلام فرمود: خوردن ماهی سبب بیماری سل می شود. - . مكارم الأخلاق: ۸۳ -

**[ترجمه]

«۷۳»

عَنْهُ علیه السلام قَالَ: أَكْلُ السَّمَكِ الطَّرِیِّ يُذِيبُ الْجَسَدَ(۵).

**[ترجمه]مکارم: امام صادق علیه السلام فرمود: خوردن ماهی تازه، [چربی] بدن را آب می کند. - . مكارم الأخلاق: ۸۳ -

**[ترجمه]

«۷۴»

عَنْهُ علیه السلام قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ إِذَا أَكَلَ السَّمَكَ قَالَ اللَّهُمَّ بَارِكْ لَنَا فِيهِ وَ أَبْدِلْنَا خَيْراً مِنْهُ (۶).

**[ترجمه]مکارم: امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله هرگاه ماهی می خوردند: می فرمود: پروردگارا! در آن به ما برکت قرار بده و بهتر از آن را به ما عطا فرما. - . مکارم الأخلاق: ۸۳ -

**[ترجمه]

«۷۵»

عَنِ الْحِمْيَرِيِّ قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى أَبِي مُحَمَّدٍ أَشْكُو إِلَيْهِ أَنَّ بِي دَماً وَ صَفْرَاءَ فَإِذَا احْتَجَمْتُ هَاجَتِ الصَّفْرَاءُ وَ إِذَا أَخَّرْتُ الْحِجَامَةَ أَضَرَّ بِيَ الدَّمُ فَمَا تَرَى فِي ذَلِكَ فَكَتَبَ إِلَيَّ احْتَجِمْ وَ كُلْ عَلَى أَثَرِ الْحِجَامَةِ سَمَكاً طَرِيّاً فَأَعَدْتُ عَلَيْهِ الْمَسْأَلَةَ فَكَتَبَ إِلَيَّ احْتَجِمْ وَ كُلْ عَلَى أَثَرِ الْحِجَامَةِ سَمَكاً طَرِيّاً بِمَاءٍ وَ مِلْحٍ فَاسْتَعْمَلْتُ ذَلِكَ فَكُنْتُ فِي عَافِيَةٍ وَ صَارَ غِذَائِي (۷).

**[ترجمه]مکارم: حمیری نقل می کند: به ابو محمّد علیه السّلام نامه ای نوشته و شکوه کردم که دچار خون و صفراء شدم، چون حجامت کنم صفراء به جوش آید و چون حجامت را به تاخیر بیندازم خونم زیان زند. در این باره چه می فرمایید؟ حضرت به من نگاشتند: حجامت کن و به دنبالش ماهی تازه بخور. باز مسأله را به ایشان نوشتم. در پاسخ نوشتند: حجامت کن و به دنبالش ماهی تازه با آب و نمک بخور. این فرموده امام را به کار بستم و عافیت یافتم و این غذا، خوراک من شد. - . مکارم الأخلاق: ۸۳ -

**[ترجمه]

«۷۶»

وَ مِنْهُ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ إِنَّ عَلِيّاً علیه السلام كَانَ يَقُولُ: الْجَرَادُ ذَكِيٌّ

۱- ۱. فی المصدر: فاذا بجریه.

۲- ۲. الأعراف: ۱۶۳.

۳- ۳. تفسیر العیّاشیّ ۲: ۳۵.

۴- ۴. مکارم الأخلاق: ۸۳(طبعه التفرشی) فیه: لحم الحیتان.

۵- ۵. مکارم الأخلاق: ۸۳.

۶- ۶. مکارم الأخلاق: ۸۳.

۷- ۷. مکارم الأخلاق: ۸۳ فی نسخه: و صار ذلک غذائی.

وَ الْحِيتَانُ ذَكِيٌّ وَ مَا مَاتَ فِی الْبَحْرِ فَهُوَ مَيْتَةٌ(۱).

**[ترجمه]مکارم: امام باقر علیه السلام فرمود: امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: ملخ و ماهی تذکیه شده هستند. آنچه که در دریا می میرد، مردار است. - . مکارم الأخلاق: ۸۴ -

**[ترجمه]

«۷۷»

عَنْهُ أَيْضاً قَالَ: الْحِيتَانُ وَ الْجَرَادُ ذَكِيٌّ كُلُّهُ (۲).

**[ترجمه]مکارم: امام باقر علیه السلام فرمود: ماهی و ملخ به تمامی تذکیه شده است. - . مکارم الأخلاق: ۸۴ -

**[ترجمه]

«۷۸»

رُوِیَ عَنْ أَبِی الْحَسَنِ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: تَفَرَّقُوا وَ كَبِّرُوا(۳) فَفَعَلُوا ذَلِکَ فَذَهَبَ الْجَرَادُ(۴).

**[ترجمه]مکارم: امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: پراکنده شوید، الله اکبر گویید. چنین کردند پس ملخ ها رفتند. - . مکارم الأخلاق : ۸۴ -

**[ترجمه]

«۷۹»

الْكَشِّيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْعُودٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ أَحْمَدَ عَنِ الْعَمْرَكِيِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ شَيْبَةَ عَنْ يَحْيَى بْنِ الْمُثَنَّى عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ وَ زِيَادٍ عَنْ حَرِيزٍ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِی حَنِيفَةَ فَقَالَ لِی أَسْأَلُکَ عَنْ مَسْأَلَةٍ لَا يَكُونُ فِيهَا شَیْ ءٌ فَمَا تَقُولُ فِی جَمَلٍ أُخْرِجَ مِنَ الْبَحْرِ فَقُلْتُ إِنْ شَاءَ فَلْيَكُنْ جَمَلًا وَ إِنْ شَاءَ فَلْيَكُنْ بَقَرَةً إِنْ كَانَتْ عَلَيْهِ فُلُوسٌ أَكَلْنَاهُ وَ إِلَّا فَلَا(۵).

الإختصاص، عن جعفر بن الحسين المؤمن عن حيدر بن محمد بن نعيم عن ابن قولويه عن ابن العياشی جميعا عن محمد بن مسعود: مثله (۶).

**[ترجمه]رجال کشی: زیاد بن حریز نقل می کند: نزد ابو حنیفه رفتم. به من گفت: از تو سوالی می کنم که درباره آن خبری نرسیده، درباره شتری که از دریا برآید، نظرت چیست؟ گفتم: خواه شتر باشد و خواه گاو اگر پولک دارد آن را بخوریم و اگر ندارد، نخوریم. - . رجال الکشّیّ: ۲۴۴ - ۳۲۸ -

در اختصاص نیز نقل شده است. - . الاختصاص : ۲۰۶ -۲۰۷ -

**[ترجمه]

أقول

تمامه فی باب مناظرات أصحاب أبی عبد الله علیه السلام مع المخالفین.

**[ترجمه]تمام آن در باب مناظرات اصحاب امام صادق علیه السلام با مخالفان بیان شده است.

**[ترجمه]

«۸۰»

الدَّلَائِلُ، لِلْحِمْیَرِیِّ عَنْ أَخِیهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَلِیٍّ الْمَعْرُوفِ بِابْنِ الْبَغْدَادِیِّ قَالَ وَجَدْتُ فِی کِتَابِ الْمُعْضِلَاتِ رِوَایَهَ أَبِی طَالِبٍ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَیْنِ بْنِ زَیْدٍ عَنْ أَبِیهِ عَنِ ابْنِ رَبَاحٍ یَرْفَعُهُ عَنْ رِجَالِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ ثَابِتٍ قَالَ: کُنْتُ جَالِساً فِی مَجْلِسِ سَیِّدِنَا أَبِی الْحَسَنِ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ زَیْنِ الْعَابِدِینَ علیه السلام إِذْ وَقَفَ بِهِ (۷)

عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ فَقَالَ لَهُ یَا عَلِیَّ بْنَ الْحُسَیْنِ بَلَغَنِی أَنَّکَ تَدَّعِی أَنَّ یُونُسَ بْنَ مَتَّی عُرِضَ عَلَیْهِ وَلَایَهُ أَبِیکَ فَلَمْ یَقْبَلْهُ فَحُبِسَ فِی بَطْنِ الْحُوتِ قَالَ لَهُ عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ یَا عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عُمَرَ وَ مَا

ص: ۲۱۸

۱- ۱. مکارم الأخلاق: ۸۴.

۲- ۲. مکارم الأخلاق: ۸۴.

۳- ۳. هی رقیه لتفرق الجراد.

۴- ۴. مکارم الأخلاق: ۸۴.

۵- ۵. رجال الکشّیّ: ۲۴۴(ط ۱) و ۳۲۸(ط ۲).

۶- ۶. الاختصاص: ۲۰۶ و ۲۰۷.

۷- ۷. فی المصدر: إذ وقف علیه.

أَنْكَرْتَ مِنْ ذَلِكَ قَالَ إِنِّی لَا أَقْبَلُهُ فَقَالَ أَ تُرِیدُ أَنْ یَصِحَّ لَکَ ذَلِکَ قَالَ نَعَمْ قَالَ لَهُ اجْلِسْ ثُمَّ دَعَا غُلَامَهُ فَقَالَ لَهُ جِئْنَا بِعِصَابَتَیْنِ وَ قَالَ لِی یَا مُحَمَّدُ شُدَّ عَیْنَ عَبْدِ اللَّهِ بِإِحْدَی الْعِصَابَتَیْنِ وَ اشْدُدْ عَیْنَکَ بِالْأُخْرَی فَشَدَدْنَا أَعْیُنَنَا فَتَکَلَّمَ بِکَلَامٍ ثُمَّ قَالَ حُلُّوا أَعْیُنَکُمْ فَحَلَلْنَاهَا فَوَجَدْنَا أَنْفُسَنَا عَلَی بِسَاطٍ وَ نَحْنُ عَلَی سَاحِلِ الْبَحْرِ فَتَکَلَّمَ بِکَلَامٍ فَاسْتَجَابَ لَهُ حِیتَانُ الْبَحْرِ إِذْ ظَهَرَتْ فِیهِنَّ حُوتَةٌ عَظِیمَةٌ(۱)

فَقَالَ لَهَا مَا اسْمُکِ فَقَالَتْ اسْمِی نُونٌ فَقَالَ لَهَا لِمَ حُبِسَ یُونُسُ فِی بَطْنِکِ فَقَالَتْ لَهُ عُرِضَ عَلَیْهِ وَلَایَهُ أَبِیکَ فَأَنْکَرَهَا فَحُبِسَ فِی بَطْنِی فَلَمَّا أَقَرَّ بِهَا وَ أَذْعَنَ أُمِرْتُ فَقَذَفْتُهُ وَ کَذَلِکَ مَنْ أَنْکَرَ وَلَایَتَکُمْ أَهْلَ الْبَیْتِ یُخَلَّدُ فِی نَارِ الْجَحِیمِ فَقَالَ لَهُ یَا عَبْدَ اللَّهِ أَ سَمِعْتَ وَ شَهِدْتَ فَقَالَ لَهُ نَعَمْ (۲) فَقَالَ شُدُّوا أَعْیُنَکُمْ فَشَدَدْنَاهَا فَتَکَلَّمَ بِکَلَامٍ ثُمَّ قَالَ حُلُّوهَا فَحَلَلْنَاهَا فَإِذَا نَحْنُ عَلَی الْبِسَاطِ فِی مَجْلِسِهِ فَوَدَّعَهُ عَبْدُ اللَّهِ وَ انْصَرَفَ فَقُلْتُ لَهُ یَا سَیِّدِی لَقَدْ رَأَیْتُ فِی یَوْمِی عَجَباً وَ آمَنْتُ بِهِ فَتَرَی عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عُمَرَ یُؤْمِنُ بِمَا آمَنْتُ بِهِ (۳) فَقَالَ لِی أَ لَا تُحِبُّ أَنْ تَعْرِفَ ذَلِکَ فَقُلْتُ نَعَمْ قَالَ قُمْ فَاتَّبِعْهُ وَ مَاشِهِ وَ اسْمَعْ مَا یَقُولُ لَکَ فَتَبِعْتُهُ فِی الطَّرِیقِ وَ مَشَیْتُ مَعَهُ فَقَالَ لِی إِنَّکَ لَوْ عَرَفْتَ سِحْرَ بَنِی عَبْدِ الْمُطَّلِبِ لَمَا کَانَ هَذَا بِشَیْ ءٍ فِی نَفْسِکَ هَؤُلَاءِ قَوْمٌ یَتَوَارَثُونَ السِّحْرَ کَابِراً عَنْ کَابِرٍ فَعِنْدَ ذَلِکَ عَلِمْتُ أَنَّ الْإِمَامَ لَا یَقُولُ إِلَّا حَقّاً(۴).

۱- ۱. فی المصدر: ثم تکلم بکلام فاجابه حیتان البر و ظهرت حوته عظیمه.

۲- ۲. فی المصدر: فالتفت الی عبد اللّه و قال له: أسمعت و شهدت؟ قال: نعم.

۳- ۳. فی المصدر: أ تری ان عبد اللّه بن عمر یؤمن به!.

۴- ۴. دلائل الإمامه: ۹۲ فیه: فرجعت و انا عالم ان الامام لا یقول الا حقا.

**[ترجمه]دلائل الإمامه: محمـد بن ثابت نقل می کنـد: در مجلس آقای خود، زین العابـدین علی بن الحسن نشسـته بودیم که عبـد اللَّه بن عمر ایسـتاد و گفت: ای علی بن الحسـین، به من خـبر رسـیده که تو ادعـا کردی ولاـیت پـدرت به یونس بن مـتی پیشـنهاد شد و او نپذیرفت؛ به همین سـبب او در شـکم ماهی زندانی شد؟ امام علیه السّـلام فرمود: ای عبد اللَّه بن عمر! چه چیز آن را انکار می کنی؟ گفت: من آن را نمی پـذیرم. فرمود: می خواهی درستی آن را بـدانی؟ گفت: آری. به او فرمود: بنشـین. حضـرت غلامش را خواسـته و به او فرمود: دو سر بند برای ما بیاور، و به من فرمود: چشمان عبد اللَّه را با یکی از آنها ببند و با دیگری چشمان خود را ببند. چشمان خود را بستیم. ایشان سخنی گفته، سپس فرمود: چشم خود را باز کنید. باز کردیم و خود را روی بساطی دیـدیم که در کنار دریا بودیم. حضـرت سـخنی گفتند و ماهیان دریا به ایشان پاسخ دادند. در میان آنها، ماهی بزرگی پدیـدار شد، حضـرت خطاب به آن فرمود: نامت چیست؟ گفت: نامم نون است. فرمود: چرا یونس در شـکمت زندانی شـد؟ گفت ولایت پـدرت به او پیشـنهاد شد و او آن را نپذیرفت و در شـکم من زندانی شد، و چون بدان اعتراف کرد و پذیرا شد به من گفتند، من نیز او را بیرون انداختم .

همچنین هر کسی که منکر ولایت خاندان شما شود، در آتش دوزخ جاوید ماند. حضرت فرمود: ای عبد اللَّه شنیدی و دیدی؟ گفت: آری. فرمود: چشـمانتان را ببندید. ما چشم های خود را بستیم. حضـرت سـخنی گفته سپس فرمود: چشمتان را باز کنید. باز کردیم ناگهان دیدیم که در روی بساط مجلس حضرت هستیم. عبد اللَّه وداع کرد و رفت من گفتم: سرورم! امروز من چیز عجیبی را دیدم و به آن ایمان آوردم. به نظر شـما، آنچه را من باور کردم، عبد اللَّه بن عمر باور می کند؟ فرمود: دوست داری این را بـدانی؟ گفتم: آری. فرمود: برخیز و به دنبـالش برو و با او همگام باش و گوش کن که به تو چه می گویـد؟ من در راه دنبال عبـدالله بن عمر رفتم و با او همگام شـدم. او به من گفت: اگر تو سِـحر فرزندان عبد المطلب را می دانستی این حادثه در دلت چیزی نبود. اینان قومی هسـتند که سـحر را از یکدیگر به ارث می برند. در این هنگام دانسـتم که امام جز حق چیزی نمی گوید. - . دلائل الإمامه: ۹۲ -

**[ترجمه]

باب ۵ أنواع المسوخ و أحكامها و علل مسخها

روایات

«۱»

الْعِلَلُ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ إِسْمَاعِيلَ الْعَلَوِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ عُمَرَ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ جَعْفَرٍ عَنْ أَخِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليه السلام قَالَ: الْمُسُوخُ ثَلَاثَةَ عَشَرَ الْفِيلُ وَ الدُّبُّ وَ الْأَرْنَبُ وَ الْعَقْرَبُ وَ الضَّبُّ وَ الْعَنْكَبُوتُ وَ الدُّعْمُوصُ (۱) وَ الْجِرِّيُّ وَ الْوَطْوَاطُ وَ الْقِرْدُ وَ الْخِنْزِيرُ وَ الزُّهَرَةُ وَ سُهَيْلٌ قِيلَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ مَا كَانَ سَبَبُ مَسْخِ هَؤُلَاءِ قَالَ أَمَّا الْفِيلُ فَكَانَ رَجُلًا جَبَّاراً لُوطِيّاً لَا يَدَعُ رَطْباً وَ لَا يَابِساً وَ أَمَّا الدُّبُّ فَكَانَ رَجُلًا مُؤَنَّثاً يَدْعُو الرِّجَالَ إِلَى نَفْسِهِ وَ أَمَّا الْأَرْنَبُ فَكَانَتِ امْرَأَةً قَذِرَةً لَا تَغْتَسِلُ مِنْ حَيْضٍ (۲) وَ لَا غَيْرِ ذَلِكَ وَ أَمَّا الْعَقْرَبُ فَكَانَ رَجُلًا هَمَّازاً لَا يَسْلَمُ مِنْهُ أَحَدٌ وَ أَمَّا الضَّبُّ فَكَانَ رَجُلًا أَعْرَابِيّاً يَسْرِقُ الْحُجَّاجَ بِمِحْجَنِهِ وَ أَمَّا

الْعَنْكَبُوتُ فَكَانَتِ امْرَأَةً سَحَرَتْ زَوْجَهَا وَ أَمَّا الدُّعْمُوصُ فَكَانَ رَجُلًا نَمَّاماً يَقْطَعُ بَيْنَ الْأَحِبَّهِ وَ أَمَّا الْجِرِّيُّ فَكَانَ رَجُلًا دَيُّوثاً يَجْلِبُ الرِّجَالَ عَلَى حَلَائِلِهِ وَ أَمَّا الْوَطْوَاطُ فَكَانَ رَجُلًا سَارِقاً يَسْرِقُ الرُّطَبَ مِنْ رُءُوسِ النَّخْلِ وَ أَمَّا الْقِرَدَهُ فَالْيَهُودُ اعْتَدَوْا فِي السَّبْتِ (۳) وَ أَمَّا الْخَنَازِيرُ فَالنَّصَارَى حِينَ سَأَلُوا الْمَائِدَهَ فَكَانُوا بَعْدَ نُزُولِهَا أَشَدَّ مَا كَانُوا تَكْذِيباً وَ أَمَّا سُهَيْلٌ فَكَانَ رَجُلًا عَشَّاراً بِالْيَمَنِ وَ أَمَّا الزُّهَرَهُ فَإِنَّهَا كَانَتِ امْرَأَهً تُسَمَّى نَاهِيدَ وَ هِيَ الَّتِي تَقُولُ النَّاسُ إِنَّهُ افْتُتِنَ بِهَا هَارُوتُ وَ مَارُوتُ (۴).

ص: ۲۲۰

۱- ۱. الدعموص بالضم: دوده سوداء تكون فى الغدران إذا نشت، و العامّه تسميها البلعط.

۲- ۲. فى المصدر: من حيض و لا جنابه.

۳- ۳. فى نسخه: حين اعتدوا فى السبت.

۴- ۴. علل الشرائع ۲: ۱۷۲ طبعه قم.

**[ترجمه]علل الشرایع: علی بن جعفر از برادر خود امام موسی بن جعفر علیه السلام نقل می کند: مسخ شدگان سیزده نوع هستند: فیل، خرس، خرگوش، کژدم، سوسمار، عنکبوت، کرمک سیاه آبگیرها، جرّی، شب پره، میمون، خوک، زهره و سهیل. گفته شد: ای فرزند رسول خدا! مسخ این ها به چه سبب بوده است؟ فرمود: فیل مردی زورگو و لواط کار بود که هیچ تر و خشکی را رها نمی کرد. خرس، مردی أبنه‌ای بود که مردان را به خود فرا می خواند. خرگوش، زن پلیدی بود که از حیض و غیر آن غسل نمی کرد. کژدم، مرد بدزبانی بود که کسی از زبان او سالم نمی ماند. سوسمار، مرد بادیه نشینی بود که با نوک عصایش از حجاج دزدی می کرد. عنکبوت، زنی بود که شوهرش را جادو کرد. کرمک، مرد سیاه و سخن چینی بود که دوستان را از هم جدا می کرد. جرّی، مرد دیوثی بود که مردان را به زن خود می کشاند. شب پره، مرد دزدی بود که خرما را از سر نخل می دزدید. میمون، یهودیانی بودند که در روز شنبه [از فرمان الهی] سرپیچی کردند. خوک ها، ترسایان بودند که سفره آسمانی خواستند و پس از فرود آمدن سفره آسمانی، آن را به سخت ترین شکل تکذیب کردند. سهیل، مردی باج ستان در یمن بود. زهره، زنی به نام ناهید بود؛ همان زنی که مردم گویند: هاروت وماروت فریفته او شدند. - . علل الشرائع ۲: ۱۷۲ -

**[ترجمه]

بیان

لا- یدع رطبا و لا یابسا أی كان یطأ كل من یقدر علیه من الرجال و المحجن كمنبر العصا المعوجه قوله علیه السلام و هی التی إلخ یدل علی أنه مما اشتهر عند العامه و لا أصل له فما سیأتی محمول علی التقیه كما مر و الدیوث بفتح الدال و تشدید الیاء هو ما ذكر فی الخبر.

**[ترجمه]«لا- یدع رطبا و لا- یابسا»، یعنی به هر مردی دست می یافت، به او تجاوز می کرد. «مِحجن»: بر وزن منبر به معنای عصای خمیده است .

منظور از عبارت حضرت: «همان زنی كه...»، این است كه نزد عموم مردم مشهور است و اصلی ندارد. چنانچه روایات بعدی دال بر آن قصه حمل بر تقیه می‌شود. دیّوث: با فتحه حرف دال و یاء مشدد، به همان معنایی است كه در روایت آمد.

**[ترجمه]

«۲»

الْعِلَلُ، عَنْ أَبِیهِ عَنْ عَلِیِّ بْنِ إِبْرَاهِیمَ عَنْ أَبِیهِ عَنْ إِسْمَاعِیلَ بْنِ مِهْرَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ زَعْلَانَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ علیه السلام عَنِ الْمُسُوخِ فَقَالَ اثْنَا عَشَرَ صِنْفاً وَ لَهَا عِلَلٌ فَأَمَّا الْفِیلُ فَإِنَّهُ مَسْخٌ كَانَ مَلِكاً زَنَّاءً لُوطِیّاً وَ مُسِخَ الدُّبُّ لِأَنَّهُ كَانَ أَعْرَابِیّاً دَیُّوثاً وَ مُسِخَتِ الْأَرْنَبُ لِأَنَّهَا كَانَتِ امْرَأَةً تَخُونُ زَوْجَهَا وَ لَا تَغْتَسِلُ مِنْ حَیْضٍ وَ لَا جَنَابَهٍ وَ مُسِخَ الْوَطْوَاطُ لِأَنَّهُ كَانَ یَسُوقُ تُمُورَ النَّاسِ وَ مُسِخَ سُهَیْلٌ لِأَنَّهُ كَانَ عَشَّاراً بِالْیَمَنِ وَ مُسِخَتِ الزُّهَرَهُ لِأَنَّهَا كَانَتِ امْرَأَهً فُتِنَ بِهَا هَارُوتُ وَ مَارُوتُ وَ أَمَّا الْقِرَدَهُ وَ الْخَنَازِیرُ فَإِنَّهُمْ قَوْمٌ

مِنْ بَنِی إِسْرَائِیلَ اعْتَدَوْا فِی السَّبْتِ وَ أَمَّا الْجِرِّیُّ وَ الضَّبُّ فَفِرْقَةٌ مِنْ بَنِی إِسْرَائِیلَ حِینَ نَزَلَتِ الْمَائِدَةُ عَلَی عِیسَی علیه السلام لَمْ یُؤْمِنُوا بِهِ فَتَاهُوا فَوَقَعَتْ فِرْقَةٌ فِی الْبَحْرِ وَ فِرْقَةٌ فِی الْبَرِّ وَ أَمَّا الْعَقْرَبُ فَإِنَّهُ کَانَ رَجُلًا نَمَّاماً وَ أَمَّا الزُّنْبُورُ فَکَانَ لَحَّاماً یَسْرِقُ فِی الْمِیزَانِ (۱).

**[ترجمه]علل الشرایع: راوی گوید: از امام موسی بن جعفر علیه السلام در باره مسخ شدگان پرسیدم. حضرت فرمود: آنها دوازده دسته بوده و مسخ شدن آنها عللی دارد؛ فیل از آن رو مسخ شد، که پادشاهی زناکار و اهل لواط بود. خرس از آن رو مسخ شد که بادیه نشینی دیوث بود. خرگوش از آن رو مسخ شد که زنی بود که به شوهرش خیانت می کرد و از حیض و جنابت غسل نمی کرد. شب پره از آن رو مسخ شد که خرماهای مردم را می دزدید. سهیل از آن رو مسخ شد که باج ستانی در یمن بود. زهره از آن رو مسخ شد که زنی بود که هاروت و ماروت به او فریفته شدند. میمون و خوک از آن رو مسخ شدند که قومی از بنی اسرائیل بودند که در روز شنبه [از فرمان خداوند] سرپیچی کردند. جرّی و سوسمار از آن رو مسخ شدند که گروهی از قوم بنی اسرائیل بودند که چون مائده آسمانی بر عیسی فرود آمد، ایمان نیاوردند و گم شدند؛ دسته ای از آنها به دریا و دسته ای دیگر به خشکی افتادند. عقرب از آن رو مسخ شد که مرد سخن چینی بود. زنبور از آن رو مسخ شد که گوشت فروشی بود که در ترازو دزدی می کرد. - . علل الشرائع ۲: ۱۷۱ -

**[ترجمه]

بیان

مسخ أصحاب السبت خنازیر مخالف لظاهر الآیه و ما مر أصوب و یمکن الجمع بأن التعبیر فی الآیه بالقرده لکون أکثرهم مسخوا بها و أما أصحاب المائده فیمکن أن یکون فیهم أیضا خنازیر لم یذکر فی هذا الخبر و سائر الاختلافات فی تلک الأخبار یمکن حمل بعضها علی التقیه و بعضها علی تعدد وقوع المسخ.

**[ترجمه]مسخ اصحاب سبت(شنبه) به خوک، مخالف ظاهر آیه است. آنچه گذشت درست تر است. ممکن است میان دو خبر جمع شود به اینکه مراد از تعبیر میمون در آیه، این است که بیشتر آنها میمون شدند. اما در میان اصحاب مائده، نیز ممکن است خوکانی باشند که در این روایت ذکر نشدند. در مورد اختلاف های دیگر این روایات، می‌توان برخی را بر تقیه و برخی را بر تعدد مسخ حمل نمود.

**[ترجمه]

«۳»

الْعِلَلُ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْوَرَّاقِ عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ عَبَّادِ بْنِ سُلَیْمَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَیْمَانَ الدَّیْلَمِیِّ عَنِ الرِّضَا علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: کَانَ الْخُفَّاشُ امْرَأَةً سَحَرَتْ ضَرَّةً لَهَا فَمَسَخَهَا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ خُفَّاشاً وَ إِنَّ الْفَأْرَ کَانَ سِبْطاً مِنَ الْیَهُودِ غَضِبَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَیْهِمْ فَمَسَخَهُمْ فَأْراً وَ إِنَّ الْبَعُوضَ کَانَ رَجُلًا یَسْتَهْزِئُ بِالْأَنْبِیَاءِ فَمَسَخَهُ (۲) اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَ

۱- ۱. علل الشرائع ۲: ۱۷۱ طبعه قم.

۲- ۲. فی المصدر: یستهزئ بالأنبیاء و یکلح فی وجوههم و یصفق بیدیه فمسخه اللّه.

بَعُوضاً وَ إِنَّ الْقَمْلَهَ هِیَ مِنَ الْجَسَدِ(۱)

وَ إِنَّ نَبِیّاً مِنْ أَنْبِیَاءِ بَنِی إِسْرَائِیلَ کَانَ قَائِماً یُصَلِّی إِذْ أَقْبَلَ إِلَیْهِ سَفِیهٌ مِنْ سُفَهَاءِ بَنِی إِسْرَائِیلَ فَجَعَلَ یَهْزَأُ بِهِ وَ یَکْلَحُ فِی وَجْهِهِ فَمَا بَرِحَ مِنْ مَکَانِهِ حَتَّی مَسَخَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ قَمْلَهً وَ إِنَّ الْوَزَغَ کَانَ سِبْطاً مِنْ أَسْبَاطِ بَنِی إِسْرَائِیلَ یَسُبُّونَ أَوْلَادَ الْأَنْبِیَاءِ وَ یُبْغِضُونَهُمْ فَمَسَخَهُمُ اللَّهُ أَوْزَاغاً وَ أَمَّا الْعَنْقَاءُ فمن [فَمِمَّنْ] غَضِبَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَیْهِ فَمَسَخَهُ وَ جَعَلَهُ مَثُلَهً فَنَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ غَضَبِ اللَّهِ وَ نَقِمَتِهِ .(۲)

**[ترجمه]علل الشرایع: امام رضا علیه السلام فرمود: شب پره، زنی بود که هووی خود را جادو کرد و خداوند او را به صورت شب پره در آورد. موش، سبطی از قوم یهود بود که خداوند عزّ و جلّ بر آنان خشم کرد و آنها را به شکل موش در آورد .

پشه، مردی بود که پیغمبران خدا را مسخره می کرد، پس خداوند عزّ و جلّ او را به پشه تبدیل کرد. شپش، از تن است؛ یکی از پیغمبران بنی اسرائیل به نماز ایستاده بود که فرد بی خردی از بنی اسرائیل نزد او آمده و او را مسخره کرده و به او ترشرویی کرد، آن شخص هنوز از جایش نرفته بود که خداوند عزّ و جلّ او را به شپشی تبدیل کرد. مارمولک، سبطی از اسباط قوم بنی اسرائیل بودند که پیغمبرزاده ها را دشنام می دادند و با آنها دشمنی می کردند، پس خداوند آنها را به مارمولک تبدیل کرد. عنقاء، از کسانی است که خداوند بر او غضب کرده و او را مسخ کرد تا مثالی باشد از خشم و کیفر خداوند، به خود او پناه می بریم. - . علل الشرائع ۲ : ۱۷۲ -

**[ترجمه]

بیان

هی من الجسد أی تتولد من جسد الإنسان و لکن شبیهها کانت من مسوخ بنی إسرائیل و فی بعض النسخ بالحاء المهمله أی کان سبب مسخها الحسد و فی القاموس کلح کمنع کلوحا بالضم تکشر(۳) فی عبوس و تکلح تبسم.

**[ترجمه]«هی من الجسد»: شپش از تن آدمی است یعنی از آن پدید می آید، ولی شبیه آن از مسخ شدگان بنی اسرائیل است. در برخی نسخه ها، به جای جسد، حسد آمده است در این صورت به این معنا است که سبب مسخ آن حسدش بود. در قاموس آمده: کلح، کلوحا، بر وزن منع به معنای ترش‌رویی کردن. تکلّح: لبخند زد.

**[ترجمه]

«۴»

الْمَحَاسِنُ، وَ الْعِلَلُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ مَاجِیلَوَیْهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ یَحْیَی عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ یَحْیَی عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَیْنِ بْنِ أَبِی الْخَطَّابِ عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَسْبَاطٍ عَنْ عَلِیِّ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ مُغِیرَهَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِیهِ عَنْ جَدِّهِ علیهم السلام قَالَ: الْمُسُوخُ مِنْ بَنِی آدَمَ ثَلَاثَهَ عَشَرَ صِنْفاً مِنْهُمُ الْقِرَدَهُ وَ الْخَنَازِیرُ وَ الْخُفَّاشُ (۴)

وَ الضَّبُّ وَ الـدُّبُّ وَ الْفِيلُ وَ الـدُّعْمُوصُ وَ الْجِرِّيثُ وَ الْعَقْرَبُ وَ سُـهَيْلٌ وَ قُنْفُذٌ وَ الزُّهَرَهُ وَ الْعَنْكَبُوتُ فَأَمَّا الْقِرَدَهُ فَكَانُوا قَوْماً يَنْزِلُونَ بَلْدَهً عَلَى شَاطِئِ الْبَحْرِ اعْتَدَوْا فِي السَّبْتِ فَصَادُوا الْحِيتَانَ فَمَسَـخَهُمُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ قِرَدَهً وَ أَمَّا الْخَنَازِيرُ فَكَانُوا قَوْماً مِنْ بَنِي إِسْـرَائِيلَ دَعَـا عَلَيْهِمْ عِيسَـى ابْنُ مَرْيَمَ عليه السـلام فَمَسَـخَهُمُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَـلَّ خَنَـازِيرَ وَ أَمَّا الْخُفَّاشُ (۵) فَكَانَتِ امْرَأَهً مَعَ ضَـرَّهٍ لَهَا فَسَـحَرَتْهَا فَمَسَخَهَا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ خُفَّاشاً(۶) وَ أَمَّا الضَّبُّ فَكَانَ أَعْرَابِيّاً بَدَوِيّاً لَا يَرِعُ عَنْ قَتْلِ مَنْ مَرَّ بِهِ مِنَ النَّاسِ فَمَسَـخَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ ضَبّاً وَ أَمَّا الْفِيلُ فَكَانَ رَجُلًا يَنْكِحُ الْبَهَائِمَ

ص: ۲۲۲

۱- ۱. فی نسخه من المصدر: هی من الحسد.

۲- ۲. علل الشرائع ۲ ر ۱۷۲ ط قم.

۳- ۳. کشر و کشر عن اسنانه: کشف عنها و أبداها.

۴- ۴. فی المصدر: الخشاف.

۵- ۵. فی المصدر: و اما الخشاف.

۶- ۶. فی العلل: خشافا.

فَمَسَخَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِيلًا وَ أَمَّا الدُّعْمُوصُ فَكَانَ رَجُلًا زَانِيَ الْفَرْجِ لَا يَرِعُ (۱)

مِنْ شَيْ ءٍ فَمَسَخَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ دُعْمُوصاً وَ أَمَّا الْجِرِّيثُ فَكَانَ رَجُلًا نَمَّاماً فَمَسَخَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ جِرِّيثاً وَ أَمَّا الْعَقْرَبُ فَكَانَ رَجُلًا هَمَّازاً لَمَّازاً فَمَسَخَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَقْرَباً وَ أَمَّا الدُّبُّ فَكَانَ رَجُلًا يَسْرِقُ الْحَاجَّ فَمَسَخَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ دُبّاً وَ أَمَّا السُّهَيْلُ (۲)

فَكَانَ رَجُلًا عَشَّاراً صَاحِبَ مِكَاسٍ فَمَسَخَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ سُهَيْلًا وَ أَمَّا الزُّهَرَةُ فَكَانَتِ امْرَأَةً فُتِنَتْ بِهَا هَارُوتُ وَ مَارُوتُ فَمَسَخَهَا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ زُهَرَةً وَ أَمَّا الْعَنْكَبُوتُ فَكَانَتِ امْرَأَةً سَيِّئَةَ الْخُلُقِ عَاصِيَةً لِزَوْجِهَا مُوَلِّيَةً عَنْهُ فَمَسَخَهَا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَنْكَبُوتاً وَ أَمَّا الْقُنْفُذُ فَكَانَ رَجُلًا سَيِّئَ الْخُلُقِ فَمَسَخَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ قُنْفُذاً(۳).

**[ترجمه]محاسن: امام صادق علیه السلام از جدش نقل می کند: مسخ شدگان از نسل انسان، سیزده دسته هستند: میمون، خوک، شب پره، سوسمار، خرس، فیل، کرم سیاه آبگیرها، جری، کژدم، سهیل، خارپشت، زهره و عنکبوت. میمون ها گروهی از بنی اسرائیل بودند که کنار دریا منزل گزیده و در روز شنبه از [فرمان خداوند] سرپیچی کرده و ماهیان را شکار می کردند پس خداوند عزّ و جلّ آنها را به صورت میمون در آورد. و اما خوک‌ها قومی از بنی اسرائیل بودن که عیسی نفرینشان کرد پس خدا آنها را به صورت خوک مسخ کرد. خفاش، زنی بود که هوو داشت و او را جادو کرد؛ پس خداوند عزّ و جلّ او را به شب پره تبدیل کرد. سوسمار، عربی بیابانی بود که از کشتن هر کسی که به او می گذشت، خودداری نمی کرد پس خداوند عزّ و جل او را به شکل سوسمار در آورد. فیل، مردی بود که با چهارپایان آمیزش می کرد پس خدا عزّ و جل او را به فیل تبدیل کرد. کرم سیاه آب گیرها، مردی زناکار بود که چیزی را وا نمی گذاشت پس خداوند عزّ و جل او را به کرم سیاه تبدیل کرد. جری، مرد سخن چینی بود پس خداوند عزّ و جل او را به جری تبدیل کرد. کژدم، مردی عیب جو و بدزبان بود پس خداوند عزّ و جل او را به کژدم تبدیل کرد. خرس، مردی بود که از حاجیان دزدی می کرد پس خداوند عزّ و جل او را به خرس تبدیل کرد. سهیل، مردی باج ستان و ستمکار بود پس خداوند عزّ و جلّ او را به سهیل تبدیل کرد. زهره، زنی بود که هاروت و ماروت به او فریفته شدند پس خداوند عزّ و جلّ او را به زهره تبدیل کرد. عنکبوت، زنی بدرفتار بود که از شوهر خود نافرمانی می کرد و از او روی گردان بود پس خداوند عزّ و جل او را به عنکبوت تبدیل کرد. خارپشت، مردی بدخلق بود پس خداوند عزّ و جلّ او را به خارپشت تبدیل کرد. - . علل الشرائع ۲: ۱۷۳ -

**[ترجمه]

توضیح

لا یرع من الورع أی لا یتقی و لا یکف الهمز و اللمز العیب و الإشاره بالعین و الحاجب و نحوهما و اللمزه من یعیبک فی وجهک و الهمزه من یعیبک فی الغیب و المکس النقص و الظلم و تماکسا فی البیع تشاحا و دون ذلک مکاس و عکاس بکسرهما و هو أن تأخذ بناصیته و یأخذ بناصیتک.

**[ترجمه]«لا یرع»: از ورع، یعنی پروا نداشت و دست بر نمی‌داشت. «الهمز و اللمز»: عیب و اشاره با چشم و ابرو و مانند آن. «اللمزه»: کسی که از تو پیش رویت عیب گیرد. «الهمزه»: کسی که پشت سرت عیبت را گوید. «المکس»: نقص و ظلم.

«تماكسا فى البيع»: در معامله جدال و چانه زنى كردند. «مكاس» و «عكاس»: با كسره يعنى يقه گيرى.

**[ترجمه]

«۵»

الْمَجَالِسُ، وَ الْعِلَلُ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَسْوَارِيِّ عَنْ مَكِّيِّ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ سَعْدَوَيْهِ الْبَرْدَعِيِّ عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ زَكَرِيَّا بْنِ يَحْيَى بْنِ عُبَيْدٍ الْعَطَّارِ عَنِ الْقَلَانِسِيِّ عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأُوَيْسِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ مُعَتِّبٍ مَوْلَى جَعْفَرٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام قَالَ: سُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله عَنِ الْمُسُوخِ قَالَ هُمْ ثَلَاثَةَ عَشَرَ الدُّبُّ وَ الْفِيلُ وَ الْخِنْزِيرُ وَ الْقِرْدُ وَ الْجِرِّيثُ وَ الضَّبُّ وَ الْوَطْوَاطُ وَ الدعموس [الدُّعْمُوصُ] وَ الْعَقْرَبُ وَ الْعَنْكَبُوتُ وَ الْأَرْنَبُ وَ زُهَرَةُ(۴) وَ سُهَيْلٌ فَقِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا كَانَ سَبَبُ مَسْخِهِمْ قَالَ أَمَّا الْفِيلُ فَكَانَ رَجُلًا لُوطِيّاً لَا يَدَعُ رَطْباً وَ لَا يَابِساً وَ أَمَّا الدُّبُّ فَكَانَ رَجُلًا مُؤَنَّثاً

۱- ۱. فى نسخه من العلل: لا يرع.

۲- ۲. فى المصدر: و اما سهيل.

۳- ۳. علل الشرائع ۲: ۱۷۳. المجالس ....

۴- ۴. فى نسخه من العلل: و الزهره.

يَدْعُو الرِّجَالَ إِلَى نَفْسِهِ وَ أَمَّا الْخِنْزِيرُ فَقَوْمُ نَصَارَى سَأَلُوا رَبَّهُمْ عَزَّ وَ جَلَّ إِنْزَالَ (۱) الْمَائِدَهِ عَلَيْهِمْ فَلَمَّا نَزَلَتْ عَلَيْهِمْ كَانُوا أَشَدَّ كُفْراً وَ أَشَدَّ تَكْذِيباً وَ أَمَّا الْقِرَدَهُ فَقَوْمٌ اعْتَدَوْا فِي السَّبْتِ وَ أَمَّا الْجِرِّيثُ فَكَانَ دَيُّوثاً يَدْعُو الرِّجَالَ إِلَى أَهْلِهِ وَ أَمَّا الضَّبُّ فَكَانَ أَعْرَابِيّاً يَسْرِقُ الْحَاجَّ بِمِحْجَنِهِ وَ أَمَّا الْوَطْوَاطُ فَكَانَ يَسْرِقُ الثِّمَارَ مِنْ رُءُوسِ النَّخْلِ وَ أَمَّا الدُّعْمُوصُ فَكَانَ نَمَّاماً يُفَرِّقُ بَيْنَ الْأَحِبَّهِ وَ أَمَّا الْعَقْرَبُ فَكَانَ رَجُلًا لَذَّاعاً لَا يَسْلَمُ عَلَى لِسَانِهِ (۲) أَحَدٌ وَ أَمَّا الْعَنْكَبُوتُ فَكَانَتِ امْرَأَهً سَحَرَتْ زَوْجَهَا وَ أَمَّا الْأَرْنَبُ فَكَانَتِ امْرَأَهً لَا

تَطَّهَّرُ مِنْ حَيْضٍ وَ لَا غَيْرِهِ وَ أَمَّا سُهَيْلٌ فَكَانَ عَشَّاراً بِالْيَمَنِ وَ أَمَّا الزُّهَرَهُ فَكَانَتِ امْرَأَهً نَصْرَانِيَّهً وَ كَانَتْ لِبَعْضِ مُلُوكِ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ هِيَ الَّتِي فُتِنَ بِهَا هَارُوتُ وَ مَارُوتُ وَ كَانَ اسْمُهَا نَاهِيلَ وَ النَّاسُ يَقُولُونَ نَاهِيدُ(۳).

قال الصدوق رضی الله عنه إن الناس یغلطون فی الزهره و سهیل و یقولون إنهما کوکبان و لیسا کما یقولون و لکنهما دابتان من دواب البحر سمیا بکوکبین کما سمی الحمل و الثور و السرطان و الأسد و العقرب و الحوت و الجدی و هذه حیوانات سمیت علی أسماء الکواکب و کذلک الزهره و سهیل و إنما غلط الناس فیهما دون غیرهما لتعذر مشاهدتهما و النظر إلیهما لأنهما من البحر المطیف بالدنیا بحیث لا تبلغه سفینه و لا تعمل فیه حیله و ما کان الله عز و جل لیمسخ العصاه أنوارا مضیئه فیبقیهما ما بقیت الأرض و السماء و المسوخ لم تبق أکثر من ثلاثه أیام حتی ماتت و هذه الحیوانات التی تسمی المسوخ فالمسوخیه لها اسم مستعار مجازی بل هی مثل المسوخ التی حرم الله تعالی أکل لحومها لما فیه من المضار وَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ الْبَاقِرُ علیه السلام: نَهَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَنْ أَكْلِ الْمُثْلَهِ لِكَيْلَا يُنْتَفَعَ بِهَا وَ لَا يُسْتَخَفَّ بِعُقُوبَتِهِ (۴).

ص: ۲۲۴

۱- ۱. فی العلل: ان ینزل.

۲- ۲. فی نسخه من العلل: من لسانه.

۳- ۳. علل الشرائع ۲: ۱۷۴(ط قم) و لم نجد الحدیث فی المجالس و لعله مصحف الخصال. راجع الخصال ۲: ۸۸(ط ۱).

۴- ۴. علل الشرائع ۲: ۱۷۴.

**[ترجمه]مجالس و علل: امیر المؤمنین علیه السلام نقل می کند: از رسول خدا صلی الله علیه و آله در باره مسخ شدگان پرسیدند. حضرت فرمود: مسخ شدگان سیزده نوع هستند: فیل، خرس، خرگوش، کژدم، سوسمار، عنکبوت، کرمک سیاه آبگیرها، جرّی، شب پره، میمون، خوک، زهره و سهیل. گفته شد: ای فرزند رسول خدا! مسخ این ها به چه سبب بوده است؟ فرمود: فیل مردی زورگو و اهل لواط بود که هیچ تر و خشکی را رها نمی کرد. خرس، مردی ابنه‌ای بود که مردان را به خود فرا می خواند. خوک ها، ترسایان بودند که سفره آسمانی خواستند و پس از فرود آمدن سفره آسمانی، آن را به سخت ترین شکل تکذیب کردند. میمون، یهودیانی بودند که در روز شنبه [از فرمان الهی] سرپیچی کردند. جرّی، مرد دیوثی بود که مردان را به زن خود می کشاند. سوسمار، مردی بادیه نشینی بود که با نوک عصایش از حجاج دزدی می کرد. شب پره، مرد دزدی بود که میوه‌ها را از سر درختان می دزدید .

کرمک، مرد سیاه و سخن چینی بود که دوستان را از هم جدا می کرد. کژدم، مرد بدزبانی بود که کسی از زبان او سالم نمی ماند. عنکبوت، زنی بود که شوهرش را جادو کرد. خرگوش، زن کثیفی بود که از حیض و غیر آن غسل نمی کرد. سهیل، مردی باج ستان در یمن بود. زهره، زنی نصرانی متعلق به یکی از پادشاهان بنی اسرائیل بود که هاروت و ماروت فریفته او شدند. نامش ناهیل بود که مردم او را ناهید می گویند. -. علل الشرائع ۲: ۱۷۴ -

صدوق رضی الله عنه گوید: مردم درباره زهره و سهیل اشتباه می کنند که می گویند آنها دو ستاره بودند، و حقیقت چنان نیست که می گویند؛ بلکه اینها دو جانور دریایی هستند که به اسم ستاره نامیده شده اند، مانند حمل، ثور، سرطان، اسد، عقرب، حوت و جدی که برج های آسمانی بوده و نام جانوران نیز هستند. مردم درباره زهره و سهیل به سبب آنکه دیدن این دو سخت است، به خطا رفتند؛ زیرا این دو از جانوران دریای گِرد جهان هستند؛ آنجا که کشتی نرسد و در دسترس نباشد. و خداوند عزّ و جلّ سرکشان را به انواری درخشان که تا زمانی که آسمان و زمین پابرجاست، باقی هستند مسخ نمی کند! در حالی که مسخ شدگان بیش از سه روز باقی نمانده و می میرند. نامیده شدن این جانوران به مسخ شدگان، یک تعبیر استعاری و مجازی است بلکه آنها شبیه مسخ شدگانی هستند که خداوند گوشتشان را به سبب ضرر و زیانی که دارند، حرام کرده است. امام باقر علیه السّلام فرمود: خداوند عزّ و جلّ خوردن گوشت مَثُله را [جانوران شبیه مسخ شدگان] نهی کرد تا مردم از آنها بهره مند نشوند و کیفرشان را سبک نشمرند. -. علل الشرائع ۲: ۱۷۴ -

**[ترجمه]

«۶»

الْعِلَلُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ بَشَّارٍ الْقَزْوِينِيِّ عَنِ الْمُظَفَّرِ بْنِ أَحْمَدَ الْقَزْوِينِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا الْحُسَيْنِ مُحَمَّدَ بْنَ جَعْفَرٍ الْأَسَدِيَّ الْكُوفِيَّ يَقُولُ فِی سُهَيْلٍ وَ زُهَرَهَ إِنَّهُمَا دَابَّتَانِ مِنْ دَوَابِّ الْبَحْرِ الْمُطِيفِ بِالدُّنْيَا فِی مَوْضِعٍ لَا تَبْلُغُهُ سَفِينَهٌ وَ لَا تَعْمَلُ فِيهِ حِيلَهٌ وَ هُمَا الْمَسْخَانِ الْمَذْكُورَانِ فِی أَصْنَافِ الْمُسُوخِ وَ يَغْلَطُ مَنْ يَزْعُمُ أَنَّهُمَا الْكَوْكَبَانِ الْمَعْرُوفَانِ بِسُهَيْلٍ وَ الزُّهَرَهِ وَ أَنَّ هَارُوتَ وَ مَارُوتَ كَانَا رُوحَانِيَّيْنِ قَدْ هُيِّئَا وَ رُشِّحَا لِلْمَلَائِكَهِ وَ لَمْ يُبْلَغْ بِهِمَا حَدَّ الْمَلَائِكَهِ فَاخْتَارَا(۱) الْمِحْنَهَ وَ الِابْتِلَاءَ فَكَانَ مِنْ أَمْرِهِمَا مَا كَانَ وَ لَوْ كَانَا مَلَكَيْنِ لَعُصِمَا فَلَمْ يَعْصِيَا وَ إِنَّمَا سَمَّاهَا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِی كِتَابِهِ مَلَكَيْنِ بِمَعْنَى أَنَّهُمَا خُلِقَا لِيَكُونَا مَلَكَيْنِ كَمَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِنَبِيِّهِ

إِنَّکَ مَیِّتٌ وَ إِنَّهُمْ مَیِّتُونَ (۲) بِمَعْنَی سَتَکُونُ مَیِّتاً وَ یَکُونُونَ مَوْتَی (۳).

**[ترجمه]علل: محمد بن جعفر اسدی کوفی درباره سهیل و زهره می گفت: این دو از جانوران دریای گِرد جهان هستند؛ آنجا که کشتی نرسد و در دسترس نباشند. این دو از انواع مسخ شدگان هستند. کسی که آنها را دو ستاره معروف سهیل و زهره می پندارد، اشتباه می کند. هاروت و ماروت دو موجود روحانی بودند که آماده و نامزد فرشته شدن شدند و به مرتبه فرشتگان نرسیده بودند. پس محنت و آزمایش را برگزیدند و شد آنچه شد. و اگر این دو فرشته بودند، معصوم بوده و نافرمانی نمی کردند. و تنها به این دلیل خداوند در قرآنِ خود آنها را دو فرشته خوانده که آفریده شده بودند تا فرشته شوند. چنانچه خداوند عزّ و جلّ به پیامبر خود می فرماید: «إِنَّکَ مَیِّتٌ وَ إِنَّهُمْ مَیِّتُونَ» - . زمر / ۳۰ - {قطعاً تو خواهی مُرد، و آنان [نیز] خواهند مُرد} به این معنا که تو خواهی مرد و به مردگان تبدیل می شوید.[نه اینکه الان مرده باشید] - . علل الشرائع ۲: - ۱۷۵

**[ترجمه]

توضیح

قال الجوهری فلان یرشح للوزاره أی یربی و یؤهل لها قوله للملائکه أی لکونهم منهم و الأظهر للملکیه.

**[ترجمه]جوهری گوید: «فلان یرشح للوزاره»: فلانی برای وزارت شایستگی دارد و آماده می‌شود. سخن او «للملائکه» یعنی برای اینکه از ملائکه باشند و ظاهر تر آن است که «للملکیه» باشد.

**[ترجمه]

«۷»

الْإِخْتِصَاصُ، وَ الْبَصَائِرُ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ سَعِیدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ عَنْ کَرَّامٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ طَلْحَهَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنِ الْوَزَغِ فَقَالَ هُوَ رِجْسٌ وَ هُوَ مَسْخٌ فَإِذَا قَتَلْتَهُ فَاغْتَسِلْ ثُمَّ قَالَ إِنَّ أَبِی کَانَ قَاعِداً فِی الْحِجْرِ وَ مَعَهُ رَجُلٌ یُحَدِّثُهُ فَإِذَا وَزَغٌ یُوَلْوِلُ بِلِسَانِهِ فَقَالَ أَبِی لِلرَّجُلِ أَ تَدْرِی مَا یَقُولُ هَذَا الْوَزَغُ فَقَالَ الرَّجُلُ لَا عِلْمَ لِی بِمَا یَقُولُ قَالَ فَإِنَّهُ یَقُولُ وَ اللَّهِ لَئِنْ ذَکَرْتَ عُثْمَانَ لَأَسُبَّنَّ عَلِیّاً أَبَداً حَتَّی یَقُومَ مَنْ هَاهُنَا(۴).

دَلَائِلُ الطَّبَرِیِّ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ هِبَهِ اللَّهِ عَنِ الصَّدُوقِ عَنْ أَبِیهِ عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ

۱- ۱. هکذا فی الکتاب و أکثر نسخ المصدر، و فی بعض نسخ المصدر؛« فاختارا» بصیغه التثنیه.

۲- ۲. الزمر: ۳۰.

٣- ٣. علل الشرائع ٢: ١٧٥ ط قم.

٤- ٤. الاختصاص: ٣٠١ بصائر الدرجات: ١٠٣« ط ١».

أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ: مِثْلَهُ (۱) كا، [الكافى] عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ صَالِحِ بْنِ أَبِي حَمَّادٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ: مِثْلَهُ وَ زَادَ فِي آخِرِهِ قَالَ وَ قَالَ أَبِي لَيْسَ يَمُوتُ مِنْ بَنِي أُمَيَّهَ مَيِّتٌ إِلَّا مُسِخَ وَزَغاً(۲).

**[ترجمه]اختصاص و بصائر: عبدالله بن طلحه نقل می کند: از امام صادق علیه السلام در باره مارمولک پرسیدم. ایشان فرمود: پلید و مسخ شده است. اگر آن را کُشتی غسل کن. سپس فرمود: پدرم در حجره نشسته بودند و با ایشان مردی بود که سخن می گفت، ناگهان مارمولکی زبان خود را می جنبانید. پدرم به آن مرد فرمود: می دانی این مارمولک چه می گوید؟ آن مرد گفت: نمی دانم چه می گوید. فرمود: گوید: به خدا سوگند! اگر به عثمان بدگویی، البته علی را پیوسته دشنام دهم تا کسی که اینجاست برخیزد. - . الاختصاص : ۳۰۱؛ بصائرالدرجات : ۱۰۳ -

دلائل طبری: این را روایت می کند. - . دلائل الإمامه : ۹۹ -

کافی: آن را روایت کرده و به آخر آن اضافه می کند: پدرم فرمود: از بنی امیه کسی نمی میرد مگر آنکه به شکل مارمولک مسخ می شود. - . کافی ۸ : ۲۳۲ -

**[ترجمه]

«۸»

الْمَحَاسِنُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ أَبِي سُمَيْنَهَ(۳)

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَسْلَمَ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ مُوسَى علیه السلام هَلْ يَحِلُّ أَكْلُ لَحْمِ الْفِيلِ فَقَالَ لَا فَقُلْتُ وَ لِمَ قَالَ لِأَنَّهُ مُثْلَهٌ وَ قَدْ حَرَّمَ اللَّهُ لُحُومَ الْأَمْسَاخِ وَ لُحُومَ مَا مُثِّلَ بِهِ فِي صُوَرِهَا(۴).

العلل، عن محمد بن علی ماجیلویه عن عمه محمد بن أبی القاسم عن أحمد بن أبی عبد الله البرقی عن محمد بن أسلم الجبلی: مثله (۵).

**[ترجمه]محاسن: حسین بن خالد نقل می کند: از امام موسی بن جعفر علیه السلام پرسیدم: آیا خوردن گوشت فیل حلال است؟ فرمود: نه. گفتم: چرا؟ فرمود: زیرا از حیوانات مُثله است و خداوند متعال گوشت حیوانات مسخ شده و گوشت حیواناتی را که در شکل شبیه آنها شدند، حرام کرده است. - . محاسن : ۴۷۲ -

علل: روایت بالا نقل شده است. - . علل الشرائع ۲: ۱۷۱ -

**[ترجمه]

«۹»

الْإِخْتِصَاصُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی عَاتِکَهَ الدِّمَشْقِیِّ عَنِ الْوَلِیدِ بْنِ سَلَمَهَ عَنْ مُوسَی بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْقُرَشِیِ (۶) عَنْ حُذَیْفَهَ بْنِ الْیَمَانِ قَالَ: کُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِذْ قَالَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی مَسَخَ مِنْ بَنِی إِسْرَائِیلَ (۷)

اثْنَیْ عَشَرَ جُزْءاً فَمَسَخَ مِنْهُمُ الْقِرَدَهَ وَ الْخَنَازِیرَ وَ السُّهَیْلَ وَ الزُّهَرَهَ وَ الْعَقْرَبَ وَ الْفِیلَ وَ الْجِرِّیَّ وَ هُوَ سَمَکٌ لَا یُؤْکَلُ الدُّعْمُوصَ وَ الدُّبَّ وَ الضَّبَّ وَ الْعَنْکَبُوتَ وَ الْقُنْفُذَ قَالَ حُذَیْفَهُ بِأَبِی أَنْتَ وَ أُمِّی یَا رَسُولَ اللَّهِ فَسِّرْ لَنَا هَذَا کَیْفَ مُسِخُوا قَالَ صلی الله علیه و آله أَمَّا الْقِرَدَهُ فَمُسِخُوا لِأَنَّهُمْ اصْطَادُوا الْحِیتَانَ فِی السَّبْتِ عَلَی عَهْدِ دَاوُدَ النَّبِیِّ علیه السلام وَ أَمَّا الْخَنَازِیرُ فَمُسِخُوا لِأَنَّهُمْ کَفَرُوا

۱- ۱. دلائل الإمامه: ۹۹.

۲- ۲. الروضه: ۲۳۲(ط الآخوندی) فیه:« فقال رجس و هو مسخ کله» و فیه لئن ذکرتم عثمان بشتیمه لاشتمن علیا.

۳- ۳. فی المصدر: عن بکر بن صالح و محمّد بن علی عن محمّد بن اسلم الطبریّ.

۴- ۴. المحاسن: ۴۷۲.

۵- ۵. علل الشرائع ۲: ۱۷۱.

۶- ۶. فی المصدر: عن عبد الرحمن القرشیّ.

۷- ۷. فی المصدر: من بنی آدم.

بِالْمَائِدَهِ الَّتِی نَزَلَتْ مِنَ السَّمَاءِ عَلَی عِیسَی ابْنِ مَرْیَمَ علیه السلام وَ أَمَّا السُّهَیْلُ فَمُسِخَ لِأَنَّهُ كَانَ رَجُلًا عَشَّاراً فَمَرَّ بِهِ عَابِدٌ مِنْ عُبَّادِ ذَلِكَ الزَّمَانِ فَقَالَ الْعَشَّارُ دُلَّنِی عَلَی اسْمِ اللَّهِ الَّذِی یُمْشَی بِهِ عَلَی وَجْهِ الْمَاءِ وَ یُصْعَدُ بِهِ إِلَی السَّمَاءِ فَدَلَّهُ عَلَی ذَلِكَ فَقَالَ الْعَشَّارُ قَدْ یَنْبَغِی لِمَنْ عَرَفَ هَذَا الِاسْمَ أَنْ لَا یَكُونَ فِی الْأَرْضِ بَلْ یُصْعَدَ بِهِ إِلَی السَّمَاءِ فَمَسَخَهُ اللَّهُ وَ جَعَلَهُ آیَهً لِلْعَالَمِینَ (۱) وَ أَمَّا الزُّهَرَهُ فَمُسِخَتْ لِأَنَّهَا هِیَ الْمَرْأَهُ الَّتِی فَتَنَتْ هَارُوْتَ وَ مَارُوتَ الْمَلَكَیْنِ وَ أَمَّا الْعَقْرَبُ فَمُسِخَ لِأَنَّهُ كَانَ رَجُلًا نَمَّاماً یَسْعَی بَیْنَ النَّاسِ بِالنَّمِیمَهِ وَ یُغْرِی بَیْنَهُمُ

الْعَدَاوَهَ(۲) وَ أَمَّا الْفِیلُ فَإِنَّهُ كَانَ رَجُلًا جَمِیلًا فَمُسِخَ لِأَنَّهُ كَانَ یَنْكِحُ الْبَهَائِمَ الْبَقَرَ وَ الْغَنَمَ شَهْوَهً مِنْ دُونِ النِّسَاءِ وَ أَمَّا الْجِرِّیُّ فَمُسِخَ لِأَنَّهُ كَانَ رَجُلًا مِنَ التُّجَّارِ وَ كَانَ یَبْخَسُ النَّاسَ فِی الْمِكْیَالِ وَ الْمِیزَانِ وَ أَمَّا الدُّعْمُوصُ فَمُسِخَ لِأَنَّهُ كَانَ رَجُلًا إِذَا جَامَعَ النِّسَاءَ(۳) لَمْ یَغْتَسِلْ مِنَ الْجَنَابَهِ وَ یَتْرُكُ الصَّلَاهَ فَجَعَلَ اللَّهُ قَرَارَهُ فِی الْمَاءِ یَوْمَ الْقِیَامَهِ مِنْ جَزَعِهِ عَنِ الْبَرْدِ وَ أَمَّا الدُّبُّ فَمُسِخَ لِأَنَّهُ كَانَ رَجُلًا یَقْطَعُ الطَّرِیقَ لَا یَرْحَمُ غَرِیباً وَ لَا فَقِیراً إِلَّا صلبه (۴) [سَلَبَهُ] وَ أَمَّا الضَّبُّ فَمُسِخَ لِأَنَّهُ كَانَ رَجُلًا مِنَ الْأَعْرَابِ وَ كَانَتْ خَیْمَتُهُ عَلَی ظَهْرِ الطَّرِیقِ وَ كَانَ إِذَا مَرَّتِ الْقَافِلَهُ تَقُولُ لَهُ یَا عَبْدَ اللَّهِ كَیْفَ نَأْخُذُ الطَّرِیقَ إِلَی كَذَا وَ كَذَا فَإِنْ أَرَادَ الْقَوْمُ الْمَشْرِقَ رَدَّهُمْ إِلَی الْمَغْرِبِ وَ إِنْ أَرَادُوا الْمَغْرِبَ رَدَّهُمْ إِلَی الْمَشْرِقِ وَ تَرَكَهُمْ یَهِیمُونَ (۵)

لَمْ یُرْشِدْهُمْ إِلَی سَبِیلِ الْخَیْرِ وَ أَمَّا الْعَنْكَبُوتُ فَمُسِخَتْ

ص: ۲۲۷

۱- ۱. قد تقدم بیان للصدوق علیه الرحمه یبطل ذلک، و أن مقاله كون الكوكبین السهیل و الزهره مسوختان من أغالیط الناس. و الروایه كما تری من رواه العامّه ذكرها المفید فی كتابه.

۲- ۲. أی القاها و افسد بینهم.

۳- ۳. فی المصدر: إذا حضر النساء.

۴- ۴. فی المصدر: لا یرحم غنیا و لا فقیرا الا سلبه.

۵- ۵. هام علی وجهه: ذهب لا یدری أین یتوجه.

لِأَنَّهَا كَانَتْ خَائِنَةً لِلْبَعْلِ وَ كَانَتْ تُمَكِّنُ فَرْجَهَا سِوَاهُ وَ أَمَّا الْقُنْفُذُ فَإِنَّهُ كَانَ رَجُلًا مِنْ صَنَادِيدِ الْعَرَبِ فَمُسِخَ لِأَنَّهُ إِذَا نَزَلَ بِهِ الضَّيْفُ رَدَّ الْبَابَ فِي وَجْهِهِ وَ يَقُولُ لِجَارِيَتِهِ اخْرُجِي إِلَى الضَّيْفِ فَقُولِي لَهُ إِنَّ مَوْلَايَ غَائِبٌ عَنِ الْمَنْزِلِ فَيَبِيتُ الضَّيْفُ بِالْبَابِ جُوعاً وَ يَبِيتُ أَهْلُ الْبَيْتِ شِبَاعاً مُخْصِبِينَ (۱).

**[ترجمه]اختصاص: حذیفه بن یمان نقل می کند: همراه رسول خدا صلی اللّه علیه و آله بودیم که حضرت فرمود: همانا خدای تبارک و تعالی دوازده گروه از بنی اسرائیل را مسخ کرد؛ آنها را به صورت میمون، خوک، سهیل، زهره، کژدم، فیل، جرّی که ماهی حرام است، دعموص(کرم سیاه آب گیرها)، خرس، سوسمار، عنکبوت و خارپشت مسخ کرد. حذیفه گفت: پدر و مادرم فدایت! ای رسول خدا برای ما شرح بده آنها چگونه مسخ شدند؟ فرمود: اما میمون‌ها چون ماهیان را در روز شنبه زمان داوود شکار کردند، به شکل میمون مسخ شدند. و اما خوک‌ها چون به مائده ای که خدا از آسمان بر عیسی بن مریم فرود آورد کافر شدند، تبدیل به خوک شدند. اما سهیل، برای آنکه مردی باج ستان بود که یک عابدی در آن زمان بر وی گذر کرد و آن مرد به عابد گفت: آن نام خداوند را که با آن بر سطح آب راه روند و بر آسمان برآیند، به من بنمایان. چون عابد چنین کرد، مرد باج ستان گفت: کسی که این نام را بشناسد بر او سزا است که در زمین نباشد بلکه به آسمان برآید؛ پس خداوند او را مسخ کرده و او را نشانه‌ای برای جهانیان قرار داد. اما زهره، چون زنی بود که هاروت و ماروت دو فرشته را شیفته کرد، پس مسخ شد. اما کژدم، مرد سخن چینی بوده که میان مردم دشمنی می افکند، پس مسخ شد. اما فیل، مردی بود زیبا که با چهارپایانی چون گاو و گوسفند از روی شهوت آمیزش می کرد نه با زنان، پس به فیل مسخ شد. اما جرّی، مرد بازرگانی بود که برای مردم کم فروشی می کرد، پس به جرّی مسخ شد. اما دعموص (کرمک سیاه ته آب) مردی بود که چون با زنان مجامعت می کرد غسل جنابت نکرده و نماز نمی خواند، پس مسخ شده و خداوند تا روز قیامت مکان او را در آب قرار داد تا از سرما بی تابی کند. اما خرس برای اینکه مردی بود راهزن، رحم به غریب و فقیر نمی کرد جز اینکه او را لخت می کرد، اما سوسمار، مردی بود از بادیه نشین‌ها که چادری بر سر راه داشت و چون کاروانی بر او می گذشت و از او می پرسید: ای بنده خدا از کدام راه به فلان جا برویم، اگر مشرق را می خواستند آنها را به مغرب، و اگر مغرب را قصد می کردند آنها را به مشرق باز گردانیده و آنها را سرگردان کرده و آنها را به راه درست رهنمون نمی کرد. اما عنکبوت، به شوهرش خیانت کرده و دیگری را به خود راه می داد. اما خارپشت، مردی بود از بزرگان عرب و مسخ شدن او بدان سبب بود که چون مهمان برای او می رسید در به روی خود می بست و به کنیزش می گفت: به نزد مهمان برو و بگو آقایم در خانه نیست. پس مهمان با گرسنگی بر در خانه شب را صبح می‌کرد و اهل خانه با سیری و شادابی می‌خوابیدند. - . الاختصاص : - ۱۳۸

**[ترجمه]

«۱۰»

الْبَصَائِرُ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوَشَّاءِ عَنْ كَرَّامٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ طَلْحَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنِ الْوَزَغِ فَقَالَ رِجْسٌ وَ هُوَ مَسْخٌ كُلُّهُ فَإِذَا قَتَلْتَهُ فَاغْتَسِلْ (۲).

**[ترجمه]بصائر: عبدالله بن طلحه نقل می کند: از امام صادق علیه السلام درباره مارمولک پرسیدم. ایشان فرمود: پلید است و تمامش مسخ شده است. چون آن را کُشتی غسل کن. - . بصائر الدرجات : ۱۰۳ -

**[ترجمه]

«۱۱»

کِتَابُ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُثَنَّى، عَنْ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنِ ابْنِ أَبِی الْبِلَادِ(۳) عَنْ عَمَّارِ بْنِ عَاصِمٍ السِّجِسْتَانِیِّ قَالَ: جِئْتُ إِلَی بَابِ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فَدَخَلْتُ عَلَیْهِ فَقُلْتُ (۴) أَخْبِرْنِی عَنِ الْحَیَّهِ وَ الْعَقْرَبِ وَ الْخُنْفَسِ وَ مَا أَشْبَهَ ذَلِکَ قَالَ فَقَالَ أَ مَا تَقْرَأُ کِتَابَ اللَّهِ قَالَ قُلْتُ وَ مَا کُلَّ کِتَابِ اللَّهِ أَعْرِفُ فَقَالَ أَ وَ مَا تَقْرَأُ أَ وَ لَمْ یَرَوْا کَمْ أَهْلَکْنا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ یَمْشُونَ فِی مَساکِنِهِمْ إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیَهً أَ فَلَا یَتَذَکَّرُونَ قَالَ فَقَالَ هُمْ أُولَئِکَ خَرَجُوا مِنَ الدَّارِ فَقِیلَ لَهُمْ کُونُوا شَیْئاً(۵).

**[ترجمه]کتاب محمّد بن المثنّی: عاصم بن سجستانی نقل می کند: به در خانه امام صادق علیه السلام رفته و برحضرت وارد شده و گفتم: مرا از مار، کژدم، سوسک سیاه و مانند آن باخبر ساز. فرمود: قرآن نخوانده ای؟ گفتم: همه قرآن را نمی دانم. فرمود: نخوانده ای «کَمْ أَهْلَکْنا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ یَمْشُونَ فِی مَساکِنِهِمْ» - . طه / ۱۲۸ - {یا برای هدایتشان کافی نبود که [ببینند] چه نسل ها را پیش از آنان نابود کردیم که [اینک آنها] در سراهای ایشان راه می روند؟} حضرت فرمود: آنان از خانه بیرون آمدند و به آنها گفته شد: چیزی باشید(مسخ شوید). - . کتاب محمّد بن المثنی : ۹۲ -

**[ترجمه]

«۱۲»

الْکَافِی، عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْمُعَلَّی عَنِ الْحَسَنِ (۶)

عَنْ أَبَانٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ

ص: ۲۲۸

۱- ۱. الاختصاص: ۱۳۸.

۲- ۲. بصائر الدرجات: ۱۰۳ فیه:« و إذا قتلته» و الحدیث تقدم آنفا.

۳- ۳. فی المصدر: عن أبی البلاد.

۴- ۴. فی المصدر: جئت الی باب أبی عبد اللّه علیه السلام و أردت الا أستأذن علیه فأقعد و أقول لعله یرانی بعض من یدخل فیخبره فیأذن لی، قال: فبینا أنا کذلک اذ دخل علیه شباب أدم فی ازر و أردیه، ثمّ لم أرهم خرجوا، فخرج عیسی شلقان فرآنی، فقال: أبا عاصم! أنت هاهنا؟ فدخل و استأذن، فدخلت علیه فقال أبو عبد اللّه علیه السلام : مذمتی أنت هاهنا یا عمار؟ قال فقلت: من قبل أن یدخل إلیک شباب الادم لم أرهم خرجوا، فقال أبو عبد اللّه علیه السلام : هؤلاء قوم من الجن جاءوا یسألون عن أمر

دينهم، قال: فقلت.

٥- ٥. كتاب محمّد بن المثنى: ٩٢ فيه: أخرجوا من النار فقيل لهم: كونوا نششا.

٦- ٦. أي الحسن بن عليّ الوشاء.

بْنِ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام یَقُولُ: خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مِنْ حُجْرَتِهِ وَ مَرْوَانُ وَ أَبُوهُ یَسْتَمِعَانِ إِلَی حَدِیثِهِ (۱) فَقَالَ لَهُ الْوَزَغُ بْنُ الْوَزَغِ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فَمِنْ یَوْمِئِذٍ یَرَوْنَ أَنَّ الْوَزَغَ یَسْمَعُ الْحَدِیثَ (۲).

**[ترجمه]کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی اللّه علیه و آله از حجره خود بیرون آمدند و مروان و پدرش گوش ایستاده بودند تا سخن ایشان را بشنوند. حضرت به او فرمود: مارمولک پسر مارمولک. امام صادق علیه السلام فرمود: از آن روز گویند که مارمولک به سخن گوش می دهد. - . کافی ۸: ۲۳۸ -

**[ترجمه]

بیان

أی لما شبههما صلی الله علیه و آله بالوزغ حین استمعا إلی حدیثه فهو أن الوزغ أیضا تفعل ذلک.

**[ترجمه]یعنی چون حضرت آن دو را که به سخنش گوش می دادند به مارمولک تشبیه کرد[مردم از آن روز چنان گویند]. زیرا مارمولک نیز چنین کند.

**[ترجمه]

«۱۳»

الْکَافِی، عَنِ الْعِدَّهِ عَنْ أَحْمَدَ الْبَرْقِیِّ عَنْ بَکْرِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ سُلَیْمَانَ الْجَعْفَرِیِّ عَنْ أَبِی الْحَسَنِ الرِّضَا علیه السلام قَالَ: الطَّاوُسُ مَسْخٌ کَانَ رَجُلًا جَمِیلًا فَکَابَرَ امْرَأَهَ رَجُلٍ مُؤْمِنٍ تُحِبُّهُ فَوَقَعَ بِهَا ثُمَّ رَاسَلَتْهُ بَعْدُ فَمَسَخَهُمَا اللَّهُ طَاوُسَیْنِ أُنْثَی وَ ذَکَراً فَلَا تَأْکُلْ لَحْمَهُ وَ لَا بَیْضَهُ (۳).

**[ترجمه]کافی: امام رضا علیه السلام فرمود: طاووس، مسخ شده است. آن مردی زیبا بود و با زنی که شوهری مؤمن داشت و او(مرد زیبا) را دوست داشت، چیره شد و همبستر شدند. سپس آن زن با او مکاتبه می کرد. پس خداوند هر دوی آنها را به دو طاووس ماده و نر مسخ کرد. لذا گوشت و تخم طاووس را نخور. - . کافی ۶: ۲۴۷ -

**[ترجمه]

«۱۴»

وَ مِنْهُ، عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّی بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ عَنْ سَمَاعَهَ بْنِ مِهْرَانَ عَنِ الْکَلْبِیِّ النَّسَّابَهِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنِ الْجِرِّیِّ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ مَسَخَ طَائِفَهً مِنْ بَنِی إِسْرَائِیلَ فَمَا أَخَذَ مِنْهُمْ بَحْراً(۴) فَهُوَ الْجِرِّیُّ وَ الزِّمِّیرُ وَ الْمَارْمَاهِی وَ مَا سِوَی ذَلِکَ وَ مَا أَخَذَ مِنْهُمْ بَرّاً(۵) فَالْقِرَدَهُ وَ الْخَنَازِیرُ وَ الْوَرَکُ وَ مَا سِوَی ذَلِکَ (۶).

**[ترجمه]کافی: کلبیّ نسّابه نقل می کند: از امام صادق علیه السلام در باره جرّی پرسیدم. ایشان فرمود: خدا گروهی از بنی اسرائیل را مسخ کرد و آنچه از آنان به دریا رفتند تبدیل به جرّی، زمّیر، مارماهی و غیر آن شدند و هر آنچه در خشکی ماندند به میمون، خوک و غیر آن تبدیل شدند. - . کافی ۶: ۲۲۱ -

**[ترجمه]

«۱۵»

دَلَائِلُ الطَّبَرِیِّ، عَنْ أَبِی الْمُفَضَّلِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرٍ الزَّیَّاتِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَیْنِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ: کُنْتُ مَعَ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام وَ هُوَ رَاکِبٌ وَ أَنَا أَمْشِی مَعَهُ فَمَرَرْنَا بِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ وَ هُوَ رَاکِبٌ فَلَمَّا بَصُرَ بِنَا شَالَ الْمِقْرَعَهَ لِیَضْرِبَ بِهَا فَخِذَ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فَأَوْمَأَ إِلَیْهَا الصَّادِقُ علیه السلام

ص: ۲۲۹

۱- ۱. أی کانا یسترقان السمع لیسمعا ما یقول الرسول صلی الله علیه و آله لازواجه و أهل بیته و یخبرا به المنافقین فیذیعونه.

۲- ۲. الروضه: ۲۳۸.

۳- ۳. فروع الکافی ۶: ۲۴۷ فیه: و لا یؤکل لحمه و لا بیضه.

۴- ۴. فی المصدر: البحر.

۵- ۵. فی المصدر: البر.

۶- ۶. فروع الکافی ۶: ۲۲۱ فیه: و الخنازیر و الوبر و الورل و ما سوی ذلک.

فَجَفَّتْ يَمِينُهُ وَ الْمِقْرَعَهُ فِيهَا فَقَالَ لَهُ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ بِالرَّحِمِ إِلَّا عَفَوْتَ عَنِّی فَأَوْمَأَ إِلَيْهِ بِيَدِهِ فَرَجَعَتْ يَدُهُ ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيَّ وَ قَالَ لِی يَا مُفَضَّلُ وَ قَدْ مَرَّتْ عَظَايَهٌ مِنَ الْعَظَاءِ مَا يَقُولُ النَّاسُ فِی هَذِهِ قُلْتُ يَقُولُونَ إِنَّهَا حَمَلَتِ الْمَاءَ فَأَطْفَأَتْ نَارَ إِبْرَاهِيمَ فَتَبَسَّمَ عليه السلام ثُمَّ قَالَ لِی يَا مُفَضَّلُ وَ لَكِنْ هَذَا عَبْدُ اللَّهِ وَ وُلْدُهُ (۱) وَ إِنَّمَا يَرِقُّ النَّاسُ عَلَيْهِمْ لِمَا مَسَّهُمْ مِنَ الْوِلَادَهِ وَ الرَّحِمِ (۲).

**[ترجمه]دلائل الإمامه: مفضّل بن عمر نقل می کند: در رکاب امام صادق علیه السّلام راه می رفتم که به عبد اللّه بن حسن که سوار بود گذشتیم. چون چشمش به ما افتاد، شلاق کشید که با آن امام را بزند. امام به او اشاره ای کردند و دست راستش که شلاق داشت، خشک شد. گفت: ای ابا عبد اللّه! تو را به خویشاوندی سوگند، از من بگذر. حضرت به او اشاره کردند و دست او به حال خود برگشت. سپس در حالی که یک مارمولک بزرگی از کنار ما می گذشت، حضرت به من رو کرده و فرمود: که ای مفضل! مردم درباره این چه گویند؟ گفتم: می گویند: آنها آب برده، آتش ابراهیم را خاموش کردند. حضرت لبخندی زده و فرمود: ای مفضل! ولی این عبد اللّه است و فرزندان اوست که مردم به سبب خویشاوندی[با پیامبر و امام حسن] برای آنها دلسوزی می کنند. - . دلائل الإمامه : ۱۴۴ - ۱۴۵ -

**[ترجمه]

بيان

كان المعنى أنهم أرجاس أعداء لأهل البيت عليهم السلام مثل هذه المسوخ و ضمير عليهم إما راجع إلى عبد الله و ولده أو إلى المسوخ.

**[ترجمه]گویا مقصود این است که آنان پلیدترین دشمنان خاندان پیغمبر، مانند این مسخ شدگان می باشند. ضمیر در «علیهم» یا به عبد اللّه و فرزندانش برمی گردد یا به مسخ شدگان. - . شاید منظور این باشد که این حیوان با وجود حیوانیتش از ابراهیم دفاع کرد اما عبد الله و فرزندانش با من با وجود اینکه از نسل پیامبرم و از خویشان آنها می‌باشم چنین رفتاری دارند. و بعد علت رحم مردم به آنها را ذکر فرمود. -

**[ترجمه]

تذييل

اعلم أن أنواع المسوخ غير مضبوطه فی كلام أكثر الأصحاب بل أحالوها على هذه الروايات و إن كان فی أكثرها ضعفا على مصطلحهم فالذی يحصل من جميعها ثلاثون صنفا الفيل و الدب و الأرنب و العقرب و الضب و الوزغ و العظايه و العنكبوت و الدعموص و الجری و الوطواط و القرد و الخنزير و الكلب و الزهره و سهيل و طاوس و الزنبور و البعوض و الخفاش و الفأر و القمله و العنقاء و القنفذ و الحيه و الخنفساء و الزمير و المارماهی و الوبر و الورل لكن يرجع بعضها إلى بعض.

قال الدميری الفيل معروف و جمعه أفيال و فيول و فيله و قال ابن السكيت و لا تقل أفيله و الفيله ضربان فيل و زندفيل (۳) و هما كالبخاتی و العراب و بعضهم يقول الفيل الذكر و الزند(۴) فيل الأنثى و هذا النوع لا يلاقح إلا فی بلاده و معادنه و إن صار أهليا

و هـو إذا اغتلم أشـبه الجمـل فی ترک المـاء و العلف حـتی تتورم رأسه و لم یکن لسواسه (۵) غیر الهرب منـه و الـذکر ینزو إذا مضی من عمره خمس سنین و زمان نزوه

ص: ۲۳۰

۱- ۱. لعل المعنی أن هذه الدابّه مع حیوانیتها کانت تدفع عن إبراهیم، و انی مع أنه من ذریته و ذرّیه محمد صلی الله علیه و آله و علی و فـاطمه علیهمـا السـلام یفعـل بی عبـد اللّه بن الحسن ما تری، ثمّ ذکر علیه السـلام بعـد ذلک ما یکون سـببا لرقه الناس علیهم و تعظیمهم.

۲- ۲. دلائل الإمامه: ۱۴۴ و ۱۴۵.

۳- ۳. فی المصدر: و زند بیل.

۴- ۴. فی المصدر: و الزند بیل.

۵- ۵. فی المصدر: لسائسه الا الهرب منه.

الربیع و الأنثی تحمل سنتین فإذا حملت لا یقربها الذکر و لا یمسها و لا ینزو علیها إذا وضعت إلا بعد ثلاث سنین و قال عبد اللطیف البغدادی إنها تحمل سبع سنین و لا ینزو إلا علی فیله واحده و له علیها غیره شدیده و إذا تم حملها و أرادت الوضع دخلت النهر حتی تضع ولدها لأنها تلد و هی قائمه(۱)

و لا فواصل لقوائمها و الذکر عند ذلک یحرسها و ولدها من الحیات و یقال الفیل یحقد کالجمل فربما قتل سائسه حقدا علیه.

تزعم الهند أن لسان الفیل مقلوب و لو لا ذلک لتکلم و یعظم ناباه و ربما بلغ الواحد منهما مائه من و خرطومه من غضروف و هو أنفه و یده التی یوصل بها الطعام و الشراب إلی فیه و یقاتل بها و یصیح و لیس صیاحه علی مقدار جثته و إنه کصیاح الصبی و له فیه من القوه بحیث یقلع به الشجر من منابتها و فیه من الفهم ما یقبل به التأدیب و یفعل ما یأمره به سائسه من السجود للملوک و غیر ذلک من الخیر و الشر فی حالتی السلم و الحرب و فیه من الأخلاق أنه یقاتل بعضه بعضا و المقهور منها یخضع

للقاهر و الهند تعظمه لما اشتمل علیه من الخصال المحموده من علو سمکه و عظم صورته و بدیع منظره و طول خرطومه و سعه أذنه (۲) و طول عمره و ثقل حمله و خفه وطئه فإنه ربما مر بالإنسان فلا یشعر به من حسن خطوه و استقامته.

و لطول عمره حکی أرسطو أن فیلا ظهر أن عمره أربعمائه سنه و اعتبر ذلک بالوسم و بینه و بین السنور عداوه طبیعیه حتی أن الفیل یهرب منه کما أن السبع یهرب من الدیک الأبیض و کما أن العقرب متی أبصرت الوزغه ماتت.

و فی الحلیه فی ترجمه أبی عبد الله القلانسی أنه رکب البحر فی بعض سیاحاته فعصفت علیهم الریح فتضرع أهل السفینه إلی الله تعالی و نذروا النذور إن نجاهم الله تعالی فألحوا علی أبی عبد الله فی النذر فأجری الله علی لسانه أن قال إن خلصنی الله

۱- ۱. فی المصدر: لانها لا تلد إلا و هی قائمه.

۲- ۲. فی المصدر: وسعه اذنیه.

تعالی مما أنا فیه لا ـ آکل لحم الفیل فانکسرت السفینه و أنجاه الله و جماعه من أهلها إلی الساحل فأقاموا بها أیاما من غیر زاد فبینما هم کذلک إذا هم بفیل صغیر فذبحوه و أکلوا لحمه سوی أبی عبد الله فلم یأکل منه وفاء بالعهد الذی کان منه فلما نام القوم جاءتهم أم ذلک الفیل تتبع أثره و تشم الرائحه فمن وجدت منه رائحه لحمه داسته بیدیها و رجلیها إلی أن تقتله قال فقتلت الجمیع ثم جاءت إلی فلم تجد منی رائحه اللحم فأشارت إلی أن ارکبها فرکبتها فسارت بی سیرا شدیدا اللیل کله ثم أصبحت فی أرض ذات حرث و زرع فأشارت إلی أن أنزل فنزلت عن ظهرها فحملنی أولئک القوم إلی ملکهم فسألنی ترجمانه فأخبرته بالقصه فقال لی إن الفیله سارت بک فی هذه اللیله مسیره ثمانیه أیام قال فکنت عندهم إلی أن حملت و رجعت إلی أهلی.

و لما کان فی أول المحرم سنه اثنین و ثمانین و ثمانمائه من تاریخ ذی القرنین و کان النبی صلی الله علیه و آله حملا فی بطن أمه حضر أبرهه(۱) ملک الحبشه یرید هدم الکعبه و معه (۲) جیش عظیم و معه فیله محمود و کان قویا عظیما و اثنا عشر فیلا غیره و قیل ثمانیه و ساق الحدیث کما مر فی کتاب أحوال النبی صلی الله علیه و آله إلی أن قال ثم قام عبد المطلب فأخذ بحلقه باب الکعبه و دعا الله تعالی ثم قال:

لاهم إن المرء یمنع رحله فامنع حلالک***و انصر علی آل الصلیب و عابدیه الیوم آلک

لا یغلبن صلیبهم و محالهم أبدا محالک

ثم أرسل حلقه الباب و انطلق هو و من معه من قریش إلی الجبال و أبرهه(۳)

۱- ۱. فی المصدر: و کان النبیّ صلّی اللّه علیه و آله یومئذ حملا فی بطن أمه حضر ابرهه الاشرم.

۲- ۲. فی المصدر: یرید هدم الکعبه و کان قد بنی کنیسه بصنعاء و أراد أن یصرف إلیها الحاجّ فخرج رجل من بنی کنانه فقعد فیها لیلا فأغضبه ذلک و حلف لیهد من الکعبه فخرج و معه.

۳- ۳. فی المصدر: الی الجبال ینظرون ما ابرهه فاعل بمکّه إذا دخلها، فحینئذ جاءت قدره الواحد الاحد القادر المقتدر فاصبح ابرهه.

مُتَهَيِّأً لدخولها و هدمها(۱)

و قـدم فيله محمودا أمام جيشه فلما وجه الفيل إلى مكه أقبل نفيل بن حبيب فأخذ بأذن الفيل و قال ابرک محمودا و ارجع راشدا فإنـک فی بلـد الله الحرام ثم أرسـل أذنه فبرک الفيـل و ضـربوه بالحديـد حتی أدموه ليقوم فـأبی فوجهوه إلی اليمن فقام يهرول فوجهوه إلی الشام ففعل مثل ذلک (۲) فعند ذلک أرسل الله عَلَيْهِمْ طَيْراً أَبابِيلَ تَرْمِيهِمْ بِحِجارَةٍ مِنْ سِجِّيلٍ فتساقطوا بکل طريق و هلکوا علی کل منهل و أصـيب أبرهه حتی تساقط أنمله أنمله حتی قدموا به صـنعاء و هو مثل فرخ الطائر حتی انصدع صدره عن قلبه (۳) و انفلت وزيره و طـائر يحلق فوقه حتی بلغ النجاشـی فقص عليه القصه فلمـا انتهی وقع عليه الحجر فخر ميتـا بإذن الله بين يديه.

قـال السـهيلی قوله فبرک الفيـل فيه نظر فـإن الفيل لا يبرک کما يبرک الجمل فيحتمل أن يکون بروکه سـقوطه إلی الأرض لما جـاء من أمر الله سـبحانه و يحتمـل أن يکون فعـل فعـل البـارک الـذی يلزم موضـعه و لاـ يبرح فعبر بالبارک عن ذلک قال و قد سمعت من يقول إن فی الفيله صـنفا يبرک کما يبرک الجمل فإن صـح و إلا فتأويله ما قـدمناه قال و قول عبد المطلب لاهم إلی آخره العرب تحـذف الألـف و اللاـم من اللهم و يکتفی بمـا بقی و الحلاـل متـاع البيت و أراد به سـکان الحرم و معنی محـالک کيدک و قوتک (۴).

و قال الدب من السباع و الأنثی دبه و هو يحب العزله فإذا جاء الشتاء دخل وجاره (۵)

الذی اتخذه فی الغيران و لا يخرج حتی يطيب الهواء و إذا جاع يمص (۶)

يديه و رجليه فيندفع بذلک عنه الجوع و يخرج فی الربيع أسمن ما

۱- ۱. فی المصدر: لدخول مکّه و هدم البيت.

۲- ۲. زاد فی المصدر: فوجهوه الی مکّه فبرک.

۳- ۳. فی المصدر: فما مات حتّی انصدع قلبه عن صدره.

۴- ۴. حياه الحيوان ۲: ۱۶۰- ۱۶۳.

۵- ۵. الوجار بالفتح و الکسر: جحر الضبع.

۶- ۶. فی المصدر: يمتص.

کـان و هو مختلف الطبـاع لأنه يأكـل ما تأكله السـباع و ما ترعاه البهائم و ما يأكله الإنسان و فى طبعه فطنه عجيبه لقبول التأديب لكنه لا يطيع معلمه إلا بعنف عظيم و ضرب شديد(۱).

و قال الضب بفتح الضاد حيوان برى معروف يشـبه الورل قال ابن خالويه الضب لا يشـرب الماء و يعيش سـبعمائه سنه فصاعدا و يقال إنه يبول فى كل أربعين يوما قطره و لا يسقط له سن و يقال إن سنه قطعه واحده ليست بمفرجه(۲)

قـال عبـد اللطيف البغـدادى الورل و الضب و الحرباء و شـحمه الأرض و الوزغ كلها متناسـبه فى الخلق و للضب ذكران و للأنثى فرجـان كمـا للورل و الحرذون و الضب يخرج من جحره كليل البصـر فيجلوه بالتحـدق للشـمس و يغتـذى بالنسـيم و يعيش ببرد الهواء و ذلک عند الهرم و فناء الرطوبات و نقص الحرارات و بينه و بين العقرب موده فلذلک يهيئ (۳)

فى جحره لتلسع المتحرش (۴) إذا أدخل يده لأخذه و لا يتخذ جحره إلا فى كديه حجر خوفا من السيل و الحافر و لذلک توجد براثنه ناقصه كليله و ذلک لحفر الأماكن الصـعبه(۵) و فى طبعه النسـيان و عدم الهدايه و به يضـرب المثل فى الحيره و لذلک لا يحفر جحره إلا عند أكمه أو صخره لئلا يضل عنه إذا خرج لطلب الطعم و يوصف بالعقوق لأنه يأكل حسوله (۶)

و هو طويل العمر و من هذه الجهات يناسب الحيات و الأفاعى و من شأنه أنه لا يخرج فى الشتاء من جحره

رَوَى الـدَّارَقُطْنِيُّ وَ الْبَيْهَقِيُّ وَ الْحَاكِمُ وَ ابْنُ عَـدِيٍّ عَنِ ابْنِ عُمَرَ: أَنَّ النَّبِيَّ صـلى الله عليه و آله كَانَ فِي مَحْفِلٍ مِنَ الصَّحَابَهِ إِذْ جَاءَ أَعْرَابِيٌّ مِنْ بَنِي سُلَيْمٍ قَدْ صَادَ ضَبّاً وَ جَعَلَهُ فِي كُمِّهِ لِيَذْهَبَ

۱- ۱. حياه الحيوان ۱: ۲۳۶ و ۲۳۷.

۲- ۲. فى المصدر: ان اسنانه قطعه واحده ليست مفرقه.

۳- ۳. فى المصدر: يؤويها.

۴- ۴. أى الصائد للضباب.

۵- ۵. فى المصدر: لحفره بها فى الاماكن الصعبه.

۶- ۶. الحسول جمع الحسل: ولد الضب.

بِهِ إِلَی رَحْلِهِ فَرَأَی جَمَاعَهً(۱)

فَقَالَ عَلَی مَنْ هَؤُلَاءِ الْجَمَاعَهُ فَقَالُوا عَلَی هَذَا الَّذِی یَزْعُمُ أَنَّهُ نَبِیٌّ فَأَتَاهُ فَقَالَ یَا مُحَمَّدُ مَا اشْتَمَلَتِ النِّسَاءُ عَلَی ذِی لَهْجَهٍ أَکْذَبَ مِنْکَ فَلَوْ لَا أَنْ یُسَمِّیَنِی الْعَرَبُ عَجُولًا لَقَتَلْتُکَ وَ سَرَرْتُ النَّاسَ بِقَتْلِکَ أَجْمَعِینَ فَقَالَ عُمَرُ یَا رَسُولَ اللَّهِ دَعْنِی أَقْتُلْهُ فَقَالَ صلی الله علیه و آله لَا أَ مَا عَلِمْتَ أَنَّ الْحَلِیمَ کَادَ أَنْ یَکُونَ نَبِیّاً ثُمَّ أَقْبَلَ الْأَعْرَابِیُّ عَلَی رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَقَالَ وَ اللَّاتِ وَ الْعُزَّی لَا آمَنْتُ بِکَ أَوْ یُؤْمِنَ بِکَ هَذَا الضَّبُّ (۲)

وَ أَخْرَجَ الضَّبَّ مِنْ کُمِّهِ فَطَرَحَهُ بَیْنَ یَدَیْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَقَالَ إِنْ آمَنَ بِکَ آمَنْتُ بِکَ فَقَالَ صلی الله علیه و آله یَا ضَبُّ فَکَلَّمَهُ الضَّبُّ بِلِسَانٍ طَلْقٍ فَصِیحٍ عَرَبِیٍّ مُبِینٍ یَفْهَمُهُ الْقَوْمُ جَمِیعاً لَبَّیْکَ وَ سَعْدَیْکَ یَا رَسُولَ رَبِّ الْعَالَمِینَ فَقَالَ صلی الله علیه و آله مَنْ تَعْبُدُ قَالَ الَّذِی فِی السَّمَاءِ عَرْشُهُ وَ فِی الْأَرْضِ سُلْطَانُهُ وَ فِی الْبَحْرِ سَبِیلُهُ وَ فِی الْجَنَّهِ رَحْمَتُهُ وَ فِی النَّارِ عَذَابُهُ فَقَالَ صلی الله علیه و آله فَمَنْ أَنَا یَا ضَبُّ قَالَ أَنْتَ رَسُولُ اللَّهِ وَ خَاتَمُ النَّبِیِّینَ قَدْ أَفْلَحَ مَنْ صَدَّقَکَ وَ قَدْ خَابَ مَنْ کَذَّبَکَ فَقَالَ الْأَعْرَابِیُّ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّکَ رَسُولُ اللَّهِ حَقّاً وَ اللَّهِ لَقَدْ أَتَیْتُکَ وَ مَا عَلَی وَجْهِ الْأَرْضِ أَحَدٌ هُوَ أَبْغَضُ إِلَیَّ مِنْکَ وَ وَ اللَّهِ لَأَنْتَ السَّاعَهَ أَحَبُّ إِلَیَّ مِنْ نَفْسِی وَ مِنْ وُلْدِی فَقَدْ آمَنَ بِکَ شَعْرِی وَ بَشَرِی وَ دَاخِلِی وَ خَارِجِی وَ سِرِّی وَ عَلَانِیَتِی فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی هَدَاکَ إِلَی هَذَا الَّذِی یَعْلُو وَ لَا یُعْلَی عَلَیْهِ وَ لَا یَقْبَلُهُ اللَّهُ إِلَّا بِصَلَاهٍ وَ لَا یَقْبَلُ الصَّلَاهَ إِلَّا بِقُرْآنٍ قَالَ فَعَلِّمْنِی فَعَلَّمَهُ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله سُورَهَ الْفَاتِحَهِ وَ سُورَهَ الْإِخْلَاصِ فَقَالَ یَا رَسُولَ اللَّهِ مَا سَمِعْتُ فِی الْبَسِیطِ وَ لَا فِی الْوَجِیزِ أَحْسَنَ مِنْ هَذَا فَقَالَ صلی الله علیه و آله إِنَّ هَذَا کَلَامُ رَبِّ الْعَالَمِینَ وَ لَیْسَ بِشِعْرٍ إِذَا قَرَأْتَ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ فَکَأَنَّمَا قَرَأْتَ ثُلُثَ الْقُرْآنِ وَ إِذَا قَرَأْتَهَا مَرَّتَیْنِ فَکَأَنَّمَا قَرَأْتَ ثُلُثَیِ الْقُرْآنِ وَ إِذَا قَرَأْتَهَا ثَلَاثاً فَکَأَنَّمَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ کُلَّهُ فَقَالَ الْأَعْرَابِیُّ إِنَّ إِلَهَنَا یَقْبَلُ الْیَسِیرَ وَ یُعْطِی الْکَثِیرَ ثُمَّ قَالَ لَهُ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله أَ لَکَ مَالٌ فَقَالَ مَا فِی بَنِی سُلَیْمٍ قَاطِبَهً رَجُلٌ أَفْقَرُ مِنِّی فَقَالَ صلی الله علیه و آله لِأَصْحَابِهِ أَعْطُوهُ فَأَعْطَوْهُ حَتَّی أَبْطَرُوهُ (۳)

۱- ۱. فی المصدر: فرأی جماعه محتفین بالنبی صلی الله علیه و آله .

۲- ۲. فی المصدر: حتی یؤمن هذا الضب.

۳- ۳. أبطره: صیره بطرا. و البطر: الدهشه و الحیره عند هجوم النعمه.

فَقَالَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَنَا أَعْطَيْتُهُ نَاقَةً عُشَرَاءَ(۱) تَلْحَقُ وَ لَا تُلْحَقُ أَهْدِيَتْ إِلَيَّ يَوْمَ تَبُوكَ فَخَرَجَ الْأَعْرَابِيُّ مِنْ عِنْدِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله فَتَلَقَّاهُ أَلْفُ أَعْرَابِيٍّ عَلَى أَلْفِ دَابَّةٍ بِأَلْفِ سَيْفٍ فَقَالَ لَهُمْ أَيْنَ تُرِيدُونَ فَقَالُوا نُرِيدُ هَذَا الَّذِی يَكْذِبُ وَ يَزْعُمُ أَنَّهُ نَبِيٌّ فَقَالَ الْأَعْرَابِيُّ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللَّهِ فَقَالُوا لَهُ صَبَوْتَ (۲) فَحَدَّثَهُمْ بِحَدِيثِهِ فَقَالُوا كُلُّهُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ ثُمَّ أَتَوُا النَّبِيَّ فَقَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ مُرْنَا بِأَمْرِكَ فَقَالَ صلى الله عليه و آله كُونُوا تَحْتَ رَايَةِ خَالِدِ بْنِ الْوَلِيدِ فَلَمْ يُؤْمِنْ فِی أَيَّامِهِ صلى الله عليه و آله مِنَ الْعَرَبِ وَ لَا مِنْ غَيْرِهِمْ أَلْفٌ غَيْرُهُمْ.

و قال فی الحکم، يحل أکل الضب بالإجماع و حکی القاضی عياض عن قوم تحريمه (۳).

و قال الوزغه بفتح الواو و الزای و الغين المعجمه دويبه معروفه و هی و سام أبرص جنس فسام أبرص کباره و اتفقوا علی أن الوزغ من الحشرات المؤذيات و جمع الوزغه وزغ و أوزاغ و وزغان و إزغان علی البدل

وَ رَوَى الْبُخَارِيُّ وَ مُسْلِمٌ وَ النَّسَائِيُّ وَ ابْنُ مَاجَهْ عَنْ أُمِّ شَرِيكٍ: أَنَّهَا اسْتَأْمَرَتِ (۴) النَّبِيَّ صلى الله عليه و آله فِی قَتْلِ الْوِزْغَانِ فَأَمَرَهَا بِذَلِكَ.

وَ فِی الصَّحِيحَيْنِ: أَنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه و آله أَمَرَ بِقَتْلِ الْوَزَغِ وَ سَمَّاهُ فُوَيْسِقاً وَ قَالَ كَانَ يَنْفُخُ النَّارَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ.

و کذلک رواه أحمد فی مسنده

وَ رَوَى الْحَاكِمُ (۵) فِی الْمُسْتَدْرَكِ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ أَنَّهُ قَالَ: كَانَ لَا يُولَدُ لِأَحَدٍ مَوْلُودٌ إِلَّا أُتِيَ بِهِ النَّبِيُّ صلى الله عليه و آله فَيَدْعُو لَهُ فَأُدْخِلَ عَلَيْهِ مَرْوَانُ بْنُ الْحَكَمِ فَقَالَ

۱- ۱. العشراء من النوق بضم العين: التی مضی لحملها عشره أشهر او ثمانيه او هی کالنفساء من النساء.

۲- ۲. صبأ: خرج من دين الی دين، و المعنی ارتددت.

۳- ۳. حياه الحيوان ۲: ۵۲- ۵۴.

۴- ۴. أی شاورته.

۵- ۵. فی المصدر: و روی الحاکم فی کتاب الفتن و الملاحم من المستدرک.

هُوَ الْوَزَغُ بْنُ الْوَزَغِ الْمَلْعُونُ بْنُ الْمَلْعُونِ.

ثم قال صحيح الإسناد

وَ رَوَى بَعْدَهُ بِيَسِيرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ قَالَ: لَمَّا بَايَعَ مُعَاوِيَهُ لِابْنِهِ يَزِيدَ قَالَ مَرْوَانُ سُنَّهُ أَبِی بَكْرٍ وَ عُمَرَ فَقَالَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ أَبِی بَكْرٍ سُنَّهُ هِرَقْلَ وَ قَيْصَرَ(۱) فَقَالَ لَهُ مَرْوَانُ أَنْتَ الَّذِی أَنْزَلَ اللَّهُ فِيكَ وَ الَّذِی قالَ لِوالِدَيْهِ أُفٍّ لَكُما(۲) فَبَلَغَ ذَلِكَ عَائِشَهَ فَقَالَتْ كَذَبَ وَ اللَّهِ مَا هُوَ بِهِ وَ لَكِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه و آله لَعَنَ أَبَا مَرْوَانَ وَ مَرْوَانَ فِی صُلْبِهِ.

ثُمَّ رُوِیَ عَنْ عَمْرِو بْنِ مُرَّهَ الْجُهَنِیِّ وَ كَانَتْ لَهُ صُحْبَهٌ: أَنَّ الْحَكَمَ بْنَ أَبِی الْعَاصِ اسْتَأْذَنَ عَلَى النَّبِیِّ صلى الله عليه و آله فَعَرَفَ صَوْتَهُ فَقَالَ ائْذَنُوا لَهُ عَلَيْهِ لَعْنَهُ اللَّهِ وَ عَلَى مَنْ يَخْرُجُ مِنْ صُلْبِهِ إِلَّا الْمُؤْمِنَ مِنْهُمْ وَ قَلِيلٌ مَا هُمْ يُشْرِفُونَ فِی الدُّنْيَا وَ يُضَيَّعُونَ فِی الْآخِرَهِ ذَوُو مَكْرٍ وَ خَدِيعَهٍ يُعْطَوْنَ فِی الدُّنْيَا وَ مَا لَهُمْ فِی الْآخِرَهِ مِنْ خَلاقٍ.

و أما تسميه الوزغ فويسقا فنظيره الفواسق الخمس التی تقتل فی الحل و الحرم و أصل الفسق الخروج و هذه المذكورات خرجت عن خلق معظم الحشرات و نحوها بزياده الضرر و الأذى و ذكر أصحاب الآثار أن الوزغ أصم قالوا و السبب فی صممه ما تقدم من نفخه النار على إبراهيم فصم لأجل ذلك و برص و من طبعه أنه لا يدخل بيتا فيه رائحه الزعفران و الحيات تألفه كما تألف العقارب الخنافس و هو يلقح بفيه و يبيض كما تبيض الحيات و يقيم فی جحره زمن الشتاء لا يطعم شيئا(۳) و قال العظاءه بالظاء المعجمه و المد دويبه أكبر من الوزغه و قال الأزهری هی دويبه ملساء تعدو و تتردد كثيرا تشبه بسام أبرص إلا أنها أحسن منه و لا تؤذی (۴) و هی أنواع كثيره منها الأبيض و الأحمر و الأصفر و الأخضر و كلها منقطه بالسواد و فی طبعها محبه الشمس لتصلب فيها(۵).

۱- ۱. و فی ذلك دلاله على أن سنه الإسلام فی نصب الخليفه تخالف سنه الملوك، فسنه الإسلام فی ذلك على وجدان الفضيله و الصلاحيه فی الخليفه، و سنه الملوك على الوراثه قط.

۲- ۲. الأحقاف: ۱۷.

۳- ۳. حياه الحيوان ۲: ۲۸۸.

۴- ۴. زاد فی المصدر: و تسمى شحمه الأرض و شحمه الرمل.

۵- ۵. حياه الحيوان ۲: ۸۴.

و قال السام (۱) أبرص بتشدید المیم قال أهل اللغه هو من کبار الوزغ (۲) و قال الدعموص بفتح الدال دویبه کالخنفساء(۳) و بضم الدال دویبه تغوص فی الماء و الجمع الدعامیص قال السهیلی الدعموص سمکه صغیره کحیه الماء و فی الحدیث أن رجلا زنی فمسخه الله تعالی دعموصا.

قال الجاحظ إذا کبر الناموس صار دعامیص و هو تتولد من الماء الراکد و إذا کبر صار فراشا و لعل هذا هو عمده من جعل الجراذ بحریا و الدعموص هو من الخلق الذی لا یعیش فی ابتداء أمره إلا فی الماء ثم بعد ذلک یستحیل بعوضا و ناموسا(۴)

و قال الوطواط الخفاش انتهی (۵).

و قال الفیروزآبادی الوطواط الخفاش و ضرب من خطاطیف الجبال و قال الدمیری القرد حیوان معروف و جمعه قرود و قد یجمع علی قرده بکسر القاف و فتح الراء المهمله و الأنثی قرده بکسر القاف و إسکان الراء و جمعها قرده بکسر القاف و فتح الراء و هو حیوان قبیح ملیح ذکی سریع الفهم یتعلم الصنعه أهدی ملک النوبه إلی المتوکل قردا خیاطا و آخر صائغا و أهل الیمن یعلمون القرد القیام بحوائجهم حتی أن البقال و القصاب یعلم القرد حفظ الدکان حتی یعود صاحبه و یعلم السرقه فیسرق و القرده تلد فی البطن الواحد عشره و اثنی عشر و الذکر ذو غیره شدیده علی الإناث و هذا الحیوان شبیه بالإنسان فی غالب حالاته فإنه یضحک و یطرب و یقعی و یحکی و یتناول الشی ء بیده و له أصابع مفصله إلی أنامل و أظفار و یقبل التلقین و التعلیم و یأنس بالناس و یمشی علی رجلین حینا یسیرا و یمشی علی أربع مشیه المعتاد و لشفر عینیه الأسفل أهداب و لیس ذلک لشی ء من الحیوان سواه و هو

۱- ۱. فی المصدر:« سام ابرص» بلا حرف تعریف.

۲- ۲. حیاه الحیوان ۲: ۸.

۳- ۳. فیه تصحیف، و هی تفسیر للدعسوقه علی ما فی المصدر.

۴- ۴. حیاه الحیوان ۱: ۲۴۴.

۵- ۵. حیاه الحیوان ۲: ۲۹۰.

كالإنسان إذا سقط فى الماء غرق كالإنسان الذى لا يحسن السباحه(۱) و يأخذ نفسه بالزواج و الغيره على الإناث و هما خصلتان من مفاخر الإنسان و إذا زاد به الشبق استمنى بفيه و تحمل الأنثى ولدها كما تحمل المرأه و فيه من قبول التأديب و التعليم ما لا يخفى و لقد درب قرد ليزيد على ركوب الحمار و سابق به مع الخيل و روى ابن عدى فى كامله عن أحمد بن طاهر أنه قال شهدت بالرمله قردا صائغا(۲) فإذا أراد أن ينفخ أشار إلى رجل حتى ينفخ له.

وَ رَوَى الْبَيْهَقِيُّ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه و آله قَالَ: لَا تَشُوبُوا اللَّبَنَ بِالْمَاءِ فَإِنَّ رَجُلًا كَانَ فِيمَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ يَبِيعُ اللَّبَنَ وَ يَشُوبُهُ بِالْمَاءِ فَاشْتَرَى قِرْداً وَ رَكِبَ الْبَحْرَ حَتَّى إِذَا لَجَجَ فِيهِ أَلْهَمَ اللَّهُ تَعَالَى الْقِرْدَ صُرَّةَ الدَّنَانِيرِ فَأَخَذَهَا وَ صَعِدَ الدَّقَلَ فَفَتَحَ الصُّرَّةَ وَ صَاحِبُهَا يَنْظُرُ إِلَيْهِ فَأَخَذَ دِينَاراً وَ رَمَى بِهِ فِي الْبَحْرِ وَ دِينَاراً فِي السَّفِينَهِ حَتَّى قَسَمَهَا نِصْفَيْنِ فَأَلْقَى ثَمَنَ الْمَاءِ فِي الْبَحْرِ وَ ثَمَنَ اللَّبَنِ فِي السَّفِينَهِ.

وَ رَوَى الْحَاكِمُ فِي الْمُسْتَدْرَكِ عَنْ عِكْرِمَهَ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى ابْنِ عَبَّاسٍ وَ هُوَ يَقْرَأُ فِي الْمُصْحَفِ قَبْلَ ذَهَابِ بَصَرِهِ وَ يَبْكِي فَقُلْتُ مَا يُبْكِيكَ جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ قَالَ هَذِهِ الْآيَهُ وَ سْئَلْهُمْ عَنِ الْقَرْيَهِ الَّتِي كانَتْ حاضِرَهَ الْبَحْرِ إِذْ يَعْدُونَ فِي السَّبْتِ (۳) قَالَ ثُمَّ قَالَ أَ تَعْرِفُ أَيْلَهَ قُلْتُ وَ مَا أَيْلَهُ قَالَ قَرْيَهٌ كَانَ بِهَا أُنَاسٌ مِنَ الْيَهُودِ فَحَرَّمَ اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِمْ صَيْدَ الْحِيتَانِ يَوْمَ السَّبْتِ فَكَانَتِ الْحِيتَانُ تَأْتِيهِمْ

يَوْمَ السَّبْتِ شُرَّعاً بِيضاً سِمَاناً كَأَمْثَالِ الْمَخَاضِ فَإِذَا كَانَ غَيْرُ يَوْمِ السَّبْتِ لَا يَجِدُونَهَا وَ لَمْ يُدْرِكُوهَا(۴)

إِلَّا بِمَشَقَّهٍ وَ مَئُونَهٍ ثُمَّ إِنَّ رَجُلًا مِنْهُمْ أَخَذَ حُوتاً يَوْمَ السَّبْتِ فَرَبَطَهُ إِلَى وَتِدٍ فِي السَّاحِلِ وَ تَرَكَهُ فِي الْمَاءِ حَتَّى إِذَا كَانَ الْغَدُ أَخَذَهُ فَأَكَلَهُ فَفَعَلَ ذَلِكَ أَهْلُ بَيْتٍ مِنْهُمْ فَأَخَذُوا وَ شَوَوْا فَوَجَدَ جِيرَانُهُمْ رِيحَ الشِّوَاءِ فَفَعَلُوا كَفِعْلِهِمْ وَ كَثُرَ ذَلِكَ فِيهِمْ فَافْتَرَقُوا فِرَقاً فِرْقَهٌ أَكَلَتْ وَ فِرْقَهٌ نَهَتْ

۱- ۱. فى المصدر: و إذا سقط فى الماء غرق كالآدمى الذى لا يحسن السباحه.

۲- ۲. فى المصدر: قردا يصوغ.

۳- ۳. الأعراف: ۱۶۳.

۴- ۴. فى المصدر: و لا يدركونها.

وَ فِرْقَةٌ قَالُوا لِمَ تَعِظُونَ قَوْماً اللَّهُ مُهْلِكُهُمْ أَوْ مُعَذِّبُهُمْ (۱) الْآيَهَ وَ قَالَتِ الْفِرْقَهُ الَّتِی نَهَتْ إِنَّمَا نُحَذِّرُكُمْ غَضَبَ اللَّهِ وَ عِقَابَهُ أَنْ يُصِيبَكُمْ بِخَسْفٍ أَوْ قَذْفٍ أَوْ بَعْضِ مَا عِنْدَهُ مِنَ الْعَذَابِ وَ اللَّهِ مَا نُسَاكِنُكُمْ فِی مَكَانٍ أَنْتُمْ فِيهِ وَ خَرَجُوا مِنَ السُّورِ ثُمَّ غَدَوْا عَلَيْهِ مِنَ الْغَدِ فَضَرَبُوا بَابَ السُّورِ فَلَمْ يُجِبْهُمْ أَحَدٌ وَ تَسَوَّرَ إِنْسَانٌ مِنْهُمُ السُّورَ فَقَالَ قِرَدَهٌ وَ اللَّهِ لَهَا أَذْنَابٌ تَتَعَاوَى ثُمَّ نَزَلَ وَ فَتَحَ الْبَابَ وَ دَخَلَ النَّاسُ عَلَيْهِمْ فَعَرَفَتِ الْقِرَدَهُ أَنْسَابَهَا مِنَ الْإِنْسِ وَ لَمْ تَعْرِفِ الْإِنْسُ أَنْسَابَهَا مِنَ الْقِرَدَهِ قَالَ فَيَأْتِی الْقِرَدَهُ إِلَى نَسِيبِهِ وَ قَرِيبِهِ فَيَحْتَكُّ بِهِ وَ يَلْصَقُ إِلَيْهِ فَيَقُولُ لَهُ أَنْتَ فُلَانٌ فَيُشِيرُ بِرَأْسِهِ أَنْ نَعَمْ وَ يَبْكِی وَ تَأْتِی الْقِرَدَهُ إِلَى نَسِيبِهَا وَ قَرِيبِهَا الْإِنْسِيِّ فَيَقُولُ أَنْتِ فُلَانَهُ فَيُشِيرُ بِرَأْسِهَا أَنْ نَعَمْ وَ تَبْكِی قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ فَأَسْمَعُ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ أَنْجَيْنَا الَّذِينَ يَنْهَوْنَ عَنِ السُّوءِ وَ أَخَذْنَا الَّذِينَ ظَلَمُوا بِعَذابٍ بَئِيسٍ بِما كانُوا يَفْسُقُونَ (۲) فَلَا أَدْرِی مَا فَعَلَتِ الْفِرْقَهُ الثَّالِثَهُ فَكَمْ قَدْ رَأَيْنَا مُنْكَراً فَلَمْ نَنْهَ عَنْهُ (۳) فَقَالَ عِكْرِمَهُ فَقُلْتُ مَا تَرَى جَعَلَنِی اللَّهُ فِدَاكَ إِنَّهُمْ قَدْ أَنْكَرُوا وَ كَرِهُوا حِينَ قَالُوا لِمَ تَعِظُونَ قَوْماً اللَّهُ مُهْلِكُهُمْ أَوْ مُعَذِّبُهُمْ عَذاباً شَدِيداً فَأَعْجَبَهُ قَوْلِی ذَلِكَ وَ أَمَرَ لِی بِبُرْدَيْنِ غَلِيظَيْنِ فَكَسَانِيهِمَا.

ثم قال هذا صحيح الإسناد و أيله بين مدين و الطور على شاطئ البحر و قال الزهرى القريه طبريه الشام.

وَ فِی الْمُسْتَدْرَكِ عَنْ أَبِی هُرَيْرَهَ أَنَّ النَّبِیَّ صلى الله عليه و آله قَالَ: رَأَيْتُ فِی مَنَامِی كَأَنَّ بَنِی الْحَكَمِ بْنِ أَبِی الْعَاصِ يَنْزُونَ عَلَى مِنْبَرِی كَمَا تَنْزُو الْقِرَدَهُ فَمَا رُئِیَ صلى الله عليه و آله ضَاحِكاً حَتَّى مَاتَ (۴).

ثم قال صحيح الإسناد عن شرط مسلم.

ص: ۲۴۰

۱- ۱. الأعراف: ۱۶۴.

۲- ۲. الأعراف: ۱۶۵.

۳- ۳. فی المصدر: من منكر و لم ننه عنه.

۴- ۴. فی المصدر: فما رئی النبیّ صلّى اللّه عليه و آله مستجمعا ضاحكا حتّى مات.

وَ رَوَى الطَّبَرَانِيُّ فِي مُعْجَمِهِ (۱)

عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: فِي آخِرِ الزَّمَانِ تَأْتِي الْمَرْأَةُ فَتَجِدُ زَوْجَهَا قَدْ مُسِخَ قِرْداً لِأَنَّهُ لَا يُؤْمِنُ بِالْقَدَرِ.

و اختلف العلماء فی الممسوخ هل یعقب أم لا علی قولین أحدهما نعم و هو قول الزجاج و القاضی أبی بکر المغربی المالکی و قال الجمهور لا یکون ذلک قال ابن عباس لم یعش ممسوخ قط أکثر من ثلاثه أیام و لا یأکل و لا یشرب (۲).

و قال الخنزیر مشترک بین البهیمه و السبعیه فالذی فیه من السبع الناب و أکل الجیف و الذی فیه من البهیمه الظلف و أکل العشب و العلف و یقال أنه لیس لشی ء من ذوات الأذناب (۳) ما للخنزیر من قوه نابه حتی أنه یضرب بنابه صاحب السیف و الرمح فیقطع کل ما لاقی من جسده من عظم و عصب و ربما طال ناباه فیلتقیان فیموت عند ذلک جوعا لأنهما یمنعانه من الأکل و یأکل الحیات أکلا ذریعا(۴) و لا تؤثر فیه سمومها و من عجیب أمره إذا قلعت إحدی عینیه مات سریعا.

و ذکر أهل التفسیر أن عیسی علیه السلام استقبل رهطا من الیهود فلما رأوه قالوا جاء الساحر ابن الساحره و قذفوه و أمه فدعا علیهم و لعنهم فمسخهم الله خنازیر.

وَ رَوَى ابْنُ مَاجَهْ عَنْ أَنَسٍ أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله قَالَ: طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ وَ وَاضِعُ الْعِلْمِ فِي غَيْرِ أَهْلِهِ كَمُقَلِّدِ الْخَنَازِيرِ الْجَوْهَرَ وَ اللُّؤْلُؤَ وَ الدُّرَّ(۵).

قال فی الإحیاء جاء رجل إلی ابن سیرین و قال رأیت کأنی أقلد الدر أعناق الخنازیر فقال أنت تعلم الحکمه غیر أهلها و قال القمل معروف واحدته قمله.

قال الجوهری و القمل المعروف یتولد من العرق و الوسخ إذا أصاب ثوبا أو

۱- ۱. فی المصدر: من معجم الاوسط.

۲- ۲. حیاه الحیوان ۲: ۱۷۲ و ۱۷۳.

۳- ۳. فی المصدر: من ذوات الانیاب و الاذناب ما للخنزیر من القوّه فی نابه.

۴- ۴. یقال: موت ذریع ای فاش او سریع، و قتل ذریع أی فظیع.

۵- ۵. حیاه الحیوان ۲: ۲۱۹ و ۲۲۰.

بدنا أو ريشا أو شعرا حتى يصير المكان عفنا.

قال الجاحظ و ربما كان الإنسان قمل الطباع و إن تنظف و تعطر و بدل الثياب قال و من طبعه أنه يكون فی شعر الرأس فی الأحمر أحمر و فی الأسود أسود و فی الأبيض أبيض و متی تغير الشعر تغير إلی لونه و هو من الحيوان الذی إناثه أكبر من ذكوره و يقال ذكوره الصيبان و قيل الصيبان بيضه (١).

و قال عنقاء مغرب (٢) قال بعضهم هو طائر غريب يبيض بيضا كالجبال و تبعد فی طيرانها و قيل سميت بذلك لأنه كان فی عنقها بياض كالطوق و قيل هو طائر يكون عند مغرب الشمس و قال القزوينی إنها أعظم الطير جثه و أكبرها خلقه تختطف الفيل كما تختطف الحدأه الفأره و كان فی قديم الزمان بين الناس فتأذوا منها إلی أن سلب يوما عروسا بحليها فدعا عليها حنظله النبی فذهب الله بها إلی بعض جزائر البحر المحيط وراء خط الإستواء و هی جزيره لا يصل إليه الناس و فيها حيوان كثير كالفيل و الكركدن و الجاموس و الببر و السماع (٣)

و جوارح الطير و عند طيران عنقاء مغرب يسمع لأجنحتها دوی كدوی الرعد العاصف (۴) و السيل و تعيش ألفی سنه و تتزاوج إذا مضی لها خمسمائه سنه فإذا كان وقت بيضها ظهر بها ألم شديد ثم أطال فی وصفها.

و ذكر أرسطاطاليس فی النعوت أن العنقاء قد تصاد فيصنع من مخاليبها أقداح عظام للشرب قال و كيفيه صيدها أنهم يوقفون ثورين و يجعلون بينهما عجله و يثقلونها بالحجاره العظام و يتخذون بين يدی العجله بيتا يختبئ فيه رجل معه نار فتنزل العنقاء علی الثورين لتخطفهما فإذا نشبت أظفارها فی الثورين أو أحدهما لم تقدر علی اقتلاعهما لما عليهما من الحجاره الثقيله و لم تقدر علی الاستقلال لتخلص بمخاليبها(۵)

١- ١. حياه الحيوان ٢: ١٨٣.

٢- ٢. فی المصدر: عنقاء مغرب و مغربه من الألفاظ الداله علی غير معنی.

٣- ٣. فی المصدر: و البقر و سائر أنواع السباع.

۴- ۴. فی المصدر: كدوی الرعد القاصف.

۵- ۵. فی المصدر: لتخلص مخالبها.

فیخرج الرجل بالنار فیحرق أجنحتها قال و العنقاء لها بطن کبطن الثور و عظام کعظام السبع و هی من أعظم سباع الطیر انتهی.

و قال العکبری فی شرح المقامات إن أهل الرس کان بأرضهم جبل یقال له مخ صاعد فی السماء قدر میل و کان به طیور کثیره و کانت العنقاء به و هی عظیمه الخلق لها وجه کوجه الإنسان و فیها من کل حیوان شبه و هی من أحسن الطیر و کانت تأتی فی السنه مره هذا الجبل فتلتقط طیوره فجاعت فی بعض السنین و أعوزها الطیر فانقضت علی صبی فذهبت به ثم ذهب بجاریه أخری فشکوا ذلک إلی نبیهم حنظله بن صفوان فدعا علیها فأصابتها صاعقه فاحترقت و کان حنظله فی زمن الفتره بین عیسی و محمد صلی الله علیه و آله.

وَ فِی رَبِیعِ الْأَبْرَارِ(۱) فِی بَابِ الطَّیْرِ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ: أَنَّ اللَّهَ تَعَالَی خَلَقَ فِی زَمَنِ مُوسَی طَائِراً اسْمُهَا الْعَنْقَاءُ لَهَا أَرْبَعَهُ أَجْنِحَهٍ مِنْ کُلِّ جَانِبٍ وَ وَجْهُهَا کَوَجْهِ الْإِنْسَانِ وَ أَعْطَاهَا مِنْ کُلِّ شَیْ ءٍ قِسْطاً وَ خَلَقَ لَهَا ذَکَراً مِثْلَهَا وَ أَوْحَی إِلَیْهِ أَنِّی خَلَقْتُ طَائِرَیْنِ عَجِیبَیْنِ

وَ جَعَلْتُ رِزْقَهُمَا فِی الْوُحُوشِ الَّتِی حَوْلَ بَیْتِ الْمَقْدِسِ وَ جَعَلْتُهُمَا زِیَادَهً فِیمَا وَصَلْتُ بِهِ بَنِی إِسْرَائِیلَ وَ تَنَاسَلَا وَ کَثُرَ نَسْلُهُمَا فَلَمَّا تُوُفِّیَ مُوسَی علیه السلام انْتَقَلَتْ فَوَقَعَتْ بِنَجْدٍ وَ الْحِجَازِ فَلَمْ تَزَلْ تَأْکُلُ الْوُحُوشَ وَ تَخْطَفُ الصِّبْیَانَ إِلَی أَنْ بنی (۲) [نُبِّئَ] خَالِدُ بْنُ سِنَانٍ الْعَبْسِیُّ مِنْ بَنِی عَبْسٍ قَبْلَ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله فَشَکَوْا إِلَیْهِ مَا یَلْقَوْنَ مِنْهَا فَدَعَا اللَّهَ عَلَیْهَا فَانْقَطَعَ نَسْلُهَا وَ انْقَرَضَتْ فَلَا تُوجَدُ الْیَوْمَ (۳).

و قال القنفذ بالذال المعجمه و بضم القاف و بفتحها(۴) هو صنفان قنفذ یکون بأرض مصر قدر الفأر و قنفذ(۵) یکون بأرض الشام و العراق بقدر الکلب القلطی و

۱- ۱. فی المصدر: و فی آخر ربیع الابرار.

۲- ۲. هکذا فی الکتاب، و فی المصدر:« الی ان نبیء» و الظاهر انهما مصحفان و الصحیح:« الی ان نبأ» او الی أن أنبأ.

۳- ۳. حیاه الحیوان ۲: ۱۱۲ و ۱۱۳.

۴- ۴. الصحیح کما فی المصدر: بضم الفاء و فتحها.

۵- ۵. فی المصدر: و دلدل یکون بأرض الشام.

بینهما کالفرق بین الفأر و الجراد(۱)

و هو لا یظهر إلا لیلا و هو مولع بأکل الأفاعی و لا یتألم بها و إذا لذعته الحیه أکل السعتر البری فیبرأ و له خمسه أسنان فی فیه و البریه منها تسفد قائمه و ظهر الذکر لاصق ببطن الأنثی.

وَ رَوَی الطَّبَرَانِیُّ وَ غَیْرُهُ (۲) عَنْ قَتَادَهَ بْنِ النُّعْمَانِ أَنَّهُ قَالَ: کَانَتْ لَیْلَهٌ شَدِیدَهَ الظُّلْمَهِ وَ الْمَطَرِ فَقُلْتُ لَوِ اغْتَنَمْتُ اللَّیْلَهَ شُهُودَ الْعَتَمَهِ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَفَعَلْتُ فَلَمَّا رَآنِی قَالَ قَتَادَهُ قُلْتُ لَبَّیْکَ یَا رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله ثُمَّ قُلْتُ عَلِمْتُ أَنَّ شَاهِدَ الصَّلَاهِ فِی هَذِهِ اللَّیْلَهِ قَلِیلٌ فَأَحْبَبْتُ أَنْ أَشْهَدَهَا مَعَکَ فَقَالَ صلی الله علیه و آله إِذَا انْصَرَفْتَ فَأْتِنِی فَلَمَّا فَرَغْتُ مِنَ الصَّلَاهِ أَتَیْتُ إِلَیْهِ فَأَعْطَانِی عُرْجُوناً کَانَ فِی یَدِهِ فَقَالَ هَذَا یُضِی ءُ أَمَامَکَ عَشْراً وَ مِنْ خَلْفِکَ عَشْراً ثُمَّ قَالَ إِنَّ الشَّیْطَانَ قَدْ خَلَفَکَ فِی أَهْلِکَ فَاذْهَبْ بِهَذَا الْعُرْجُونِ فَاسْتَضِئْ بِهِ حَتَّی تَأْتِیَ بَیْتَکَ فَتَجِدَهُ فِی زَاوِیَهِ الْبَیْتِ فَاضْرِبْهُ بِالْعُرْجُونِ قَالَ فَخَرَجْتُ مِنَ الْمَسْجِدِ فَأَضَاءَ الْعُرْجُونُ مِثْلَ الشَّمْعَهِ نُوراً فَاسْتَضَأْتُ بِهِ وَ أَتَیْتُ أَهْلِی فَوَجَدْتُهُمْ قَدْ رَقَدُوا فَنَظَرْتُ إِلَی الزَّاوِیَهِ فَإِذَا فِیهَا قُنْفُذٌ فَلَمْ أَزَلْ أَضْرِبُهُ بِالْعُرْجُونِ حَتَّی خَرَجَ.

وَ رَوَاهُ أَحْمَدُ وَ الْبَزَّازُ وَ رِجَالُ أَحْمَدَ رِجَالُ الصَّحِیحِ (۳).

و قال الوبر بفتح الواو و تسکین الباء الموحده دویبه أصغر من السنور طحلاء اللون لا ذنب لها تقیم فی البیوت و جمعها وبور و بیرر و بار(۴) و الأنثی وبره و قول الجوهری لا ذنب لها أی لا ذنب طویل و إلا فالوبر له ذنب قصیر جدا و الناس یسمون الوبر بغنم بنی إسرائیل و یزعمون أنها مسخت لأن ذنبها مع صغره یشبه إلیه الخروف و هو قول شاذ لا یلتفت إلیه (۵).

و قال الورل بفتح الواو و الراء المهمله و باللام فی آخره دابه علی خلقه الضب

ص: ۲۴۴

۱- ۱. هکذا فی المطبوع و المخطوط و فیه تصحیف و الصحیح کما فی المصدر: کالفرق بین الجرذ و الفأر.

۲- ۲. فی المصدر: روی الطبرانی فی معجمه الکبیر و الحافظ ابن منیر الحلبیّ و غیرهما.

۳- ۳. حیاه الحیوان ۲: ۱۸۷ و ۱۸۸.

۴- ۴. فی المصدر: جمعها وبور و وبار و وباره.

۵- ۵. حیاه الحیوان ۲: ۲۸۱.

إلا أنه أعظم منه و الجمع أورال و ورلان و الأنثى ورله.

و قال القزوينى إنه أعظم من الوزغ و سام أبرص طويل الـذنب سـريع السـير خفيف الحركه و قال عبـد اللطيف الورل و الضب و الحرباء و شـحمه الأرض و الوزغ كلها متناسبه فى الخلق فأما الورل و هو الحرذون فليس فى الحيوان أكثر سفادا منه و بينه و بين الضب عـداوه فيغلب الورل الضب و يقتله لكنه لاـ يـأكله كمـا يفعـل بـالحيه و هو لاـ يتخـذ بيتا لنفسه و لا يحفر جحرا بل يخرج الضب من جحره صاغرا و يسـتولى عليه و إن كان أقوى براثن منه لكن الظلم يمنعه من الحفر و لهذا يضرب به المثل فى الظلم و يقال أظلم أو أجبر من ورل و يكفى فى ظلمه أنه يغصب الحيه جحرها و يبلعها و ربما قتل فوجد فى جوفه الحيه العظيمه و هو لا يبتلعهـا حتى يشـدخ رأسـها و يقـال أنه يقاتـل الضب و الجاحـظ يقول الحرذون غير الورل و وصـفه بأنه دابه تكون بناحيه مصـر مليحه موشاه بألوان كثيره و لها كف ككف الإنسان مقسومه أصابعها إلى الأنامل (١).

١- ١. حياه الحيوان ٢: ٢٨٥ و ٢٨٦.

**[ترجمه]بدان که انواع مسخ شده ها در کلام بیشتر اصحاب مضبوط نیست، بلکه آن را به این روایت ارجاع دادند، هرچند در بیشتر آنها بنا بر اصطلاح آنان ضعفی هست. آنچه از همه آنها برآید سی دسته است: فیل، خرس، خرگوش، کژدم، سوسمار، مارمولک، مارمولک بزرگ، عنکبوت، دعموص(کرم سیاه آبگیرها)، جرّی، شب پره، میمون، خوک، سگ، زهره، سهیل، طاووس، زنبور، پشه، خفاش، موش، شپش، عنقاء، خارپشت، مار، سوسک سیاه، زمّیر، مارماهی، وبر(خرگوش رومی)، ورل(بزرگتر از سوسمار).

دمیری گوید: فیل حیوانی مشهور است. جمع آن أفیل، فیول و فیله است. ابن سکیت گوید: أفیله نگو.

این حیوان دو نوع می باشد: فیل و ژنده فیل. این دو مانند شتر بختی و عربی هستند. برخی گفتند: فیل، نر باشد و ژنده فیل ماده. این نوع جز در سرزمین خود آبستن نشود، هرچند اهلی هم شوند؛ این حیوان در زمان رسیدن به اوج شهوت، مانند شتر است؛ پس آب و علف را رها کرده و سرش باد می کند و مربی آن [در آن هنگام] چاره ای جز گریز از آن ندارد. جنس نر این حیوان پس از پنج سالگی به ماده می جهد و زمان پرش آن بهار است و ماده اش دو سال آبستن می ماند و چون آبستن باشد، نر به آن نزدیک نشده و آن را لمس نمی کند و پس از زاییدن به آن نمی پرد، مگر آنکه سه سال گذشته باشد. عبد اللطیف بغدادی گوید: فیل هفت سال آبستن می ماند و نرش جز بر یک ماده فیل نپرد و بر آن سخت غیرت ورزد. چون هنگام زاییدن این حیوان فرا رسد به رودخانه هایی درآید تا وضع حمل کند، زیرا این حیوان ایستاده می زاید و فاصله ای میان پاهای آن وجود ندارد. در هنگام زاییدن ماده، فیل نر، فیل ماده و بچه اش را از دست مارها محافظت می کند. گفته می‌شود: فیل در کینه ورزی مانند شتر است و چه بسا که پرورش دهنده خود را بکشد. هندیان می پندارند که زبان فیل وارونه است، و گرنه سخن می گفت. و دو دندان این حیوان بزرگ است و بسا وزن یکی از آنها صد من گردد. خرطوم آن از غضروف بوده که هم بینی او است و هم دست اوست که با آن خوراک و نوشیدنی به دهانش می رساند و به وسیله آن جنگیده و فریاد کشد. فریاد این حیوان به اندازه جثّه اش نیست، بلکه به اندازه فریاد یک کودک است. این حیوان چنان نیرومند است که درخت ها را از ریشه می کَند. این حیوان فهمی دارد که قابل تربیت است و هر چه پرورنده اش به آن بگوید، آن را انجام می دهد مانند خاک بوسی پادشاهان و جز آن از کارهای خوب و بد یا در حال سازش و جنگ. از اخلاق این حیوان آن است که با هم می جنگند و مغلوب برای فیل غالب خضوع می کند.

هندی‌ها این حیوان را بزرگ شمرند چون ویژگی های پسندیده ای را مانند اندام بلند و تنومند، منظره ای جالب، خرطومی دراز، گوش پهن، عمر طولانی، بار سنگین بردن و سبک گام برداشتن، دارد. چنان سبک راه می‌رود که چه بسا از کنار انسان عبور کند ولی به خاطر حسن قدم برداشتنش متوجه او نشود.

ارسطو درباره طول عمر فیل حکایت می کند: از داغ یک فیلی روشن شد که ۴۰۰ سال زنده بوده است. میان این حیوان و گربه دشمنی است، تا جایی که فیل از گربه می گریزد چنانچه شیر از خروس سفید می ترسد و یا عقرب که چه بسا با دیدن مارمولک می میرد.

در حلیه در شرح حال ابو عبد اللّٰه قلانسی آمده: در یک گردشی، سوار کشتی شده و باد سخت بر آنها وزید. کشتی نشینان به درگاه خدای متعال گریه و زاری کردند و نذرها نمودند تا خداوند آنها را نجات دهد؛ به ابوعبد اللّٰه هم اصرار کردند که

نـذری کنـد. خـدا به زبـان او انـداخت که اگر خداونـد متعـال مرا از آنچه گرفتارم رها کنـد، دیگر گوشت فیل نخورم. کشتی شکست و خدا او را با گروهی نجات داد تا به ساحل رسیدند. چند روزی بی توشه در آنجا ماندند؛ در این میان فیل کوچکی را یافتنـد و سر بریدند و همه خوردند جز ابو عبد اللّٰه که برای وفا به نذرش از آن نخورد. چون همه خوابیدند مادر بچه فیل به دنبـال آن آمـد و همه آنها را بوئیـد و از هر کـدام بوی بچه اش را استشـمام کرد آن شـخص را لگـدمال کرده و کشت. راوی گویـد: فیل همه را کشـته و نزد من آمـد، ولی از من بوی گوشت نیافت و به من اشاره کرد که سوارش شوم و من سوار شـدم. فیل تمام شب مرا تند برد و هنگام صبح به مزرعه ای رسیدیم. فیل به من اشاره کرد تا از پشت او فرود بیایم، من نیز از آن پیاده شدم. مردمی که آنجا بودند مرا نزد پادشاه خود بردند و مترجم آنها از من بازپرسی کرد و داستان را به او گزارش دادم. به من گفت: این فیل امشب تو را به مسافت هشت روز راه آورده است. راوی گوید: نزد آنها ماندم تا وسیله ای یافته و به نزد خاندان خود برگشتم.

چون آغـاز محرم ۸۸۲ تاریـخ ذو القرنین شـد و پیغمبر صـلی اللّٰه علیه و آله در شـکم مادرش بود، ابرهه پادشاه حبشه خواسـت خانه کعبه را خراب کند، لذا با لشـکر انبوهی برای نابودی کعبه آمدند که در میان آنها فیلی به نام محمود نیرومند و بزرگ به همراه دوازده فیـل دیگر یـا بنـا به روایتی هشت فیـل بود. راوی داسـتان را چنانچه در کتاب احوال پیغمبر آوردیم، ادامه داده و بعد گوید: عبد المطلب به پا خواست و حلقه در خانه کعبه را گرفت به درگاه خدا دعا کرده و گفت:

مرد از اهلش دفاع می‌کند پس از ساکنان حرمت دفاع کن

و خاندان خود را علیه خاندان صلیب و پرستندگانش یاری کن

تا صلیب و قوت آنها بر قوت تو غلبه نکند

سپس حلقه در را رها کرده و با همه قریشیان به کوه ها رفتند. ابرهه آماده در آمدن به خانه کعبه و ویران کردن آن شد و فیل محمود را جلو سپاهش انـداخت، و چون فیل رو به مکه شد، نفیل بن حبیب آمد و در گوشـش گفت: نیکو بخواب و از روی درستی برگرد؛ زیرا تو در سـرزمین محترم خـدا هستی. آنگـاه نفیـل گوش محمود را رها کرد و فیل بر زمین خوابیـد. فیل را با آهن زدنـد و خونین کردنـد تا برخیزد، ولی فیل برنخاست. آنگاه که روی فیل را به سوی یمن کردنـد برخاسـته و می دویـد یا آنگاه که آن را به سـمت شام می بردنـد، می دوید. آن هنگام خداوند بر سـر آنها، دسـته دسـته پرندگانی فرسـتاد. که بر آنان سنگ هایی از گِلِ سـخت می افکندنـد. بنابراین آنها به هر سو در افتاده و بر هر آبشـخور نابود شدنـد، و ابرهه دچار یک نوع بیماری شد که گوشت او انگشت انگشت از تنش فرو می ریخت، تا جایی که او را مانند جوجه پرنده، به صنعاء رساندند و در آنجا سـینه اش از درونش شـکافت. از این معرکه تنها وزیر ابرهه گریخت و در حالی که پرنده ای بالای سـرش می چرخید، تا به نجاشـی رسـید و داسـتان را به او بازگفت و چون به پایان رسانید، سـنگی به فرمان خدا بر سر او افتاد و او را در برابر پادشاه حبشه نقش بر زمین کرد.

سهیلی گوید: درباره «برک الفیل» در عبارت اشکالی هست؛ زیرا فیل مانند شتر زانو نمی زند. شاید مقصود افتادن فیل به زمین باشد زمانی که فرمان خدای سـبحان رسـیده و یا اینکه مانند شتر زانو زده نشسـته به این معنا که از جای خود نجنبید. لذا از آن

چنین تعبیر کرده اند. گوید: از کسی شنیدم که دسته ای از فیل ها مانند شتر زانو زنند، اگر این سخن درست باشد، در این صورت نیازی به تفسیر نیست و گرنه تفسیرش همان است که گفتیم.

«لاهمّ» در سخن عبد المطلب همان اللّهم است که بنا به استعمال الف و لام آن افتاده است. «الحلال»: اثاث خانه است؛ لذا منظور از حلال، ساکنان حرم است. محالک: چاره جویی و توانت. - . حیاه الحیوان ۲: ۱۶۰- ۱۶۳ -

گوید: دب(خرس) از درنده ها و مؤنث آن دبه است. تنهایی را دوست دارد. این حیوان در فصل زمستان به لانه هایی که در غارها ساخته رفته و تا خوب شدن هوا بیرون نمی آید و وقتی گرسنه شود، دست و پای خود را لیسیده و از این طریق گرسنگی خود را برطرف ساخته و در فصل بهار فربه تر بیرون می آید. این حیوان چند طبع دارد از جمله، آنچه درنده ها خورند، می خورد و آنچه چهارپایان خورند، نیز میخورد و هم آنچه آدمی می خورد، خرس نیز می خورد. این حیوان هوش عجیبی در آموزش دیدن دارد، ولی از آموزگار خود با سختی و تنبیه فرمان می برد. - . حیاه الحیوان ۱: ۲۳۶ - ۲۳۷ -

گوید: سوسمار جانور بیابانی شناخته شده ای است و مانند ورل - . جانوری است خزنده بسان سوسمار ولی بزرگ تر از آن که دارای دم دراز و باریک است. - است. ابن خالویه گوید: سوسمار آب نمی نوشد و هفتصد سال و اندی زنده می ماند. گفته شده: این حیوان در هر چهل روز یک قطره بول می‌کند و دندان نمی اندازد و دندان آن یک تکه است و رخنه ندارند. عبد اللطیف بغدادی گوید: ورل، سوسمار، آفتاب پرست، شحمه الأرض(نوعی سوسمار) و مارمولک همگی در خلقت باهم تناسب دارند. سوسمار دو ذَکَر و ماده اش دو فرج دارد، چنانچه ماده ورل و حرذون(گونه ای از حشره آفتاب پرست) چنین هستند. سوسمار با کم بینی از سوراخش بیرون می آید و با خیره شدن به خورشید دیدش روشن تر می شود. خوراک سوسمار نسیم بوده و در هوای خنک زیست می کند. میان سوسمار و کژدم دوستی است و از این رو آن را در سوراخش آماده دارد تا دست یورشگری بر آن نرسد، آنگاه که دست خود را برای گرفتن سوسمار داخل سوراخ آن می کند، عقرب دست او را می گزد. سوسمار به سبب ترس از سیل و کوبیده شدن توسط سُم ها فقط در کپه سنگ برای خود سوراخ می سازد. از این رو به سبب کندن مکان‌های سخت، چنگالش کاسته و کند است. از خصوصیات سوسمار فراموشی و گمراهی است، چنانچه در سرگردانی بدان مثل زنند. لذا لانه خود را فقط در کپه سنگ یا تخته سنگ می سازد تا وقتی برای یافتن غذا بیرون می آید، هنگام برگشت، لانه خود را گم نکند. سوسمار به ناسپاسی وصف می شود، زیرا بچه های خود را می خورد. طول عمر سوسمار زیاد است و از جهات با مارها و افعی ها تناسب دارد. از ویژگی های این حیوان آن است که زمستان از لانه خود بیرون نمی آید.

دار قُطنی، بیهقی، حاکم و ابن عدی از عمر نقل می کنند: پیغمبر صلی اللّه علیه و آله در انجمنی از صحابه بودند که بادیه نشینی از قبیله بنی سلیم با سوسماری که شکار کرده و آن را در آستین خود گذاشت وارد شد تا آن را خورجین خود بگذارد. در این هنگام، گروهی را دید و گفت سرور این گروه کیست؟ گفتند: این شخص که پندارد پیغمبر است. گفت: ای محمّد! زنان دروغگوتر از تو را نزاییدند، اگر عرب مرا شتابزده نمی خواندند البته تو را می کشتم و همه مردم را با کشتن تو شاد می کردم. عمر گفت: ای رسول خدا! بگذار تا او را بکشم. حضرت فرمود: نه. آیا نمی دانی که شخص بردبار با پیامبر بودن فاصله ای ندارد. آنگاه بادیه نشین، رو به رسول خدا کرده و گفت: سوگند به لات و عزّی! به تو ایمان نیاورم مگر آنکه این سوسمار

ایمـان آرد. آن مرد سوسـمار را از آستین خود برآورد و در مقابل رسول خـدا صـلی اللّه علیه و آله انـداخته و گفت: اگر به تو ایمان آورد من هم به تو ایمان بیاورم. حضرت فرمود: ای سوسمار! سوسمار با زبان عربی شیوا و قابل فهم همگان گفت: لبّیک و سعدیک ای رسول پروردگار جهانیان! حضرت از او پرسیدند: چه کسی را می پرستی؟ گفت: کسی که عرش او در آسمان، مُلـك و پادشاهی او در زمین، راه او در دریا، رحمتش در بهشت و عـذابش در دوزخ است. حضـرت فرمود: ای سوسـمار! من کیسـتم؟ گفت: تو به حق رسول خدا هستی. کسـی که به تو ایمان داشـته باشد، رستگار و کسی که تو را دروغ شمرد، زیانکار است. مرد بادیه نشـین گفت: گواهی می دهم که خـدایی جز الله نیست و تو فرسـتاده به حق او هستی. به خـدا سوگنـد! نزد تو آمـدم در حـالی که روی زمین کسـی نزد من مبغـوض تر از تـو نبود، ولی به خـدا سوگنـد! تو اکنون از جـان و فرزنـدم بر من عزیزتری. البته مویم، تنم، ظاهر و باطنم به تو ایمان دارد. رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمود: سپاس از آن خداست که تو را به دینی رهنمون کرد که بلنـدمرتبه بوده و چیزی بالاتر از آن نباشد. خداوند آن را نمی پذیرد مگر با نماز و نماز را نمی پذیرد مگر با قرآن. بادیه نشـین گفت: قرآن را به من بیاموز. حضـرت سوره حمـد و اخلاص را به او آموختند. بادیه نشـین گفت: ای رسول خـدا! نه در [شـعر]طولانی و نه در کوتاه نیکوتر از آن را نشـنیدم. حضـرت فرمود: این سـخن پروردگار جهانیان است و شعر نیست؛ هرگاه «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» را بخوانی گویی یک سوم قرآن را خوانـده ای و اگر آن را دو بار بخوانی، انگار دو سوم قرآن را خوانـده ای و اگر آن را سه بار بخوانی، گویا همه قرآن را خوانـده ای. بادیه نشـین گفت: راستی خـدای ما، انـدك را پذیرفته و بسـیار می بخشد! حضـرت فرمود: مالی داری؟ گفت: در بنی سلیم از من مستمندتر کسی نیست. حضرت به اصحاب فرمود: به او بخشـش کنید. پس اصـحاب به او بخشیدند تا اینکه بادیه نشین متحیر شد. عبد الرحمن بن عوف گفت: ای رسول خـدا! من به او ماده شتری که ده ماه از آبسـتن بودن آن می گـذرد، بخشـیدم که در روز تبوك به من هـدیه کرده بودنـد. مرد بادیه نشـین از نزد رسول خدا صـلی اللّه علیه و آله رفت که در راه هزار بادیه نشـین با هزار مرکب و هزار شمشـیر با او برخورد کردنـد. مرد بادیه نشـین به آنها گفت: کجا می رویـد؟ گفتند: آهنگ آن کسـی را داریم که دروغگو بوده و پندارد که پیامبر است. گفت: اشهد أن لا اله الّا اللّه و أنّ محمّداً رسول اللّه. گفتند: تو دیوانه شدی. بادیه نشین داستان خود را به آنها باز گفت. همه گفتنـد: لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ و نزد پیغمبر آمده و گفتند: ای رسول خدا! به ما دسـتوری بده. حضـرت فرمود: زیر پرچم خالـد بن ولید باشـید. پس در زمان حضـرت از میان عرب ها و غیر عرب ها هزار تن یکجا ایمان نیاوردند، مگر آن هزار تن مذکور.

در باره حکم آن گوید: خوردن سوسـمار به اجماع حلال است و قاضـی عیاض از قومی حرام بودن آن را نقل کرده است. -. حیاه الحیوان ۲: ۵۲ -۵۴ -

گویـد: الوزغه، با فتحه حرف واو و زاء، جانورکی شـناخته است و با سام ابرص از یک جنس انـد و سام ابرص نوع درشت آن است. همه در اینکه وزغ از حشـرات مـوذی است، اتفـاق نظر دارنـد. جمع وزغه، به صورت وُزُغ، أوزاغ، وزغـان و إزغـان می باشد.

بخاری و دیگران، از ام شـریك نقل می کنند: او از پیامبر صـلی الله علیه و آله دستور کشتن مارمولكها را خواست و حضرت دستور چنین کاری را به او دادند.

در صحیحین آمده است: پیغمبر صلی اللّٰه علیه و آله به کشتن مارمولک دستور داده آن را فاسقک نامیده و فرمود: آن به آتش ابراهیم می دمید.

احمد هم در مسند خود، روایتی نظیر این را آورده است.

حاکم در مستدرک از عبد الرحمن بن عوف نقل می کند: کسی بچه دار نمی شد مگر آنکه او را به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله می آوردند و حضرت برای او دعا می کرد؛ زمانی مروان بن حکم را نزد حضرت آوردند، حضرت فرمود: او مارمولک فرزند مارمولک و ملعون فرزند ملعون است.

سپس گوید: سند این روایت درست است.

و از محمّد بن یزید نقل می کند: چون معاویه برای پسرش یزید بیعت گرفت. مروان گفت: سنت ابو بکر و عمر است. عبد الرحمن بن ابو بکر گفت: سنت هرقل و قیصر است. مروان به او گفت: تو همانی هستی که خداوند درباره او فرمود «وَ الَّذِی قالَ لِوالِدَیْهِ أُفٍّ لَکُما» - . احقاف / ۱۷ - {و آن کس که به پدر و مادر خود گوید: «اف بر شما} چون این سخن به گوش عایشه رسید،گفت: به خدا سوگند! دروغ گفته، مخاطب این آیه او نیست. ولی رسول خدا پدر مروان و خود مروان و نسلشان را لعن کرد.

سپس از عمرو بن مره جهنی روایت ذیل را می آورد: حکم بن ابی العاص اجازه ورود بر پیغمبر را خواست و پیغمبر صلی اللّٰه علیه و آله صدای او را شناخته و فرمود: به او اجازه دهید، لعنت خدا بر او و نوادگانش باد، به جز نوادگان مؤمن او که بسیار اندکند؛ آنان در دنیا راه اسراف را در پیش گرفته و آخرت خود را تباه می کنند. فریبکار و مکار بوده و در دنیا بهره برده ولی در آخرت نصیبی ندارند.

وجه تسمیه مارمولک به فاسقک مانند آن پنج نوع حیوان فاسقی است که در حلّ و حرم کشته می شوند. اصل معنای فسق، خروج است. چون این حشره ها با آزار و زیان بیشتر از میان اکثر حشرات خارج شده‌اند.

اصحاب آثار گویند: مارمولک، کَر است و سبب آن فوت کردن به آتش ابراهیم است که در اثر آن کر شد. از خصوصیات این حشره آن است که به هر اتاقی که بوی زعفران بیاید، داخل نمی شود. مارها با او همدم هستند، چنانچه کژدم ها با سوسک سیاه. این حشره از طریق دهان آبستن می شود و مانند مارها تخم می گذارد. در فصل زمستان در لانه اش مانده و چیزی نمی خورد. - . حیاه الحیوان ۲: ۲۸۸ -

گوید: عظایه با حرف ظاء، خزنده ای بزرگ تر از مارمولک است. ازهری گوید: خزنده ای نرم اندام پر جنب و جوش و مثل سام ابرص است، جز اینکه از او زیباتر بوده و آزار نرساند. این خزنده، انواع بسیاری دارد چون سفید، سرخ، زرد و سبز. همه انواع آن، نقطه های سیاه دارند. از خصوصیات این خزنده، دوستی با خورشید است تا در پرتو آن پوستش سخت شود. - . حیاه الحیوان ۲: ۸۴ - دمیری گوید: سامّ ابرص بنا به گفته اهل لغت، مارمولک بزرگی است. - . حیاه الحیوان ۲: ۸ -

گویـد: دعموص با فتحه حرف دال، خزنده ای است مانند سوسک و با ضـمه حرف دال، خزنده ای است که زیر آب فرو می.. رود. سـهیلی گویـد: دعموص، مـاهی کوچکی مثل مارآبی است. در حـدیث آمـده: مردی زنا کرد و خداونـد او را به صورت دعموص درآورد. جاحظ گویـد: ناموس [حشـره ای ریز و تیره رنگ] چون بزرگ شد، دعموص می گردد و آن از آب راکد پدیـد می شود، و چون بزرگ شود به پشه تبـدیل می شود. شایـد این عمـده‌ترین دلیل کسانی باشد، که ملخ را شکار دریایی دانسته. دعموص از آن جانورانی است که در آغاز خلقتش جز در آب نزید. سپس به پشه و بعد به ناموس تبدیل شد. - . حیاه الحیوان ۱: ۲۴۴ -

گفته: وطواط شب پره است. فیروزآبادی گوید: وطواط نام شب پره است و نیز نام تیره ای از پرستوهای کوهی است.

گوید: قرد(میمون)، جانوری شـناخته شده است. جمع آن قرود است و گاهی به قِرَده جمع بسته شود. مونث آن قِردَه است. این حیـوان، نمکین، بـا هـوش، تیز فهم و هنر آمـوز است. پادشـاه نـوبه برای متوکـل یـک میمـون دوزنـده و یـک میمون زرگر را پیشـکش کرد. اهـل یمن، به میمون آموزش می دهنـد تـا وقتی که صـاحب دکان نباشـد، بقال، گوشت فروش و پاسـبان مغازه شود. همچنین آنها به میمون دزدی کردن را می آموزند. میمون ماده در یک شـکم ده یا دوازده بچه می‌زاید. جنس نر سـخت به ماده غیرت می ورزد. این جانور در ویژگی های زیادی با آدمیان شـباهت دارند، مانند خندیدن، شاد بودن، نشسـتن با باسن بر زمین، داسـتان گفتن، با دسـتش چیزی را برداشتن. میمون انگشتانی جدا از هم دارد تا بندها و ناخن. این حیوان قابل تعلیم و آموزش است. بـا مردم دوست می شود. گـاهی بـا دو پا راه می رود و راه رفتن عادیش چهار دست و پا است. بر خلاف دیگر حیوانات، در زیر پلک چشـمان میمون ماننـد چشـمان آدمی، مژگان وجود دارد. چون به آب افتـد و شـنا بلـد نباشد، غرق می شود، بـا زنـاشوئی خود را وادارد و بر مـاده اش غیرت ورزد که این دو خصـلت از افتخارات آدمی است. هرگاه میمون به اوج شهوت برسـد، بـا دهـان خود استمنا می کنـد. ماده این حیوان چون یک زن بچه اش را در بغل می گیرد. در تربیت پـذیری و آموزش مقام برتری دارد. برای یزیـد میمونی پرورش دادند که سوار خر می شد و با اسـبان مسابقه می داد. ابن عدیّ در کامل خـود از احمـد بن طـاهر می آورد که در رمله میمـون زرگری دیـدم که چـون می خـواست بدمـد، به مردی اشـاره می کرد تا برایش بدمد.

بیهقی از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله نقل می کند: آب را با شیر مخلوط نکنید؛ زیرا مردی پیش از شماها شیر فروش بود و چنین کرد و میمونی خریـده و سوار کشتی شـده و راه افتـاد. خداونـد متعـال به میمون الهـام کرد تا کیسه دینار های آن مرد را بردارد. پس میمون آنها را برداشت و بالای دکل کشتی رفته و سـر کیسه را باز کرد، در حالی که مرد به میمون نگاه می کرد، میمون دینـاری را به دریـا و دینـاری به کشتی می انـداخت و این کـار را به طور مساوی انجام داد و سـهم آب را [آب مخلوط شده با شیر] به دریا و سهم شیر را به کشتی انداخت.

حـاکم در مسـتدرک از عکرمه نقـل می کنـد: نزد ابن عبـاس رفتم و او پیش از کـوری قرآن می خوانـد و می گریست. گفتم: جانم به فدایت! چه چیزی تو را گریاند؟ گفت: این آیه «وَ سْـئَلْهُمْ عَنِ الْقَرْیَهِ الَّتِی کانَتْ حاضِرَهَ الْبَحْرِ إِذْ یَعْدُونَ فِی السَّبْتِ» - . اعراف / ۱۶۳ - {و از اهـالی آن شـهری که کنـار دریـا بـود، از ایشـان جویـا شو: آن گـاه که به [حکم] روز شـنبه تجـاوز می کردنـد} گفت ایله را می شناسـی؟ گفتم: ایله چیست؟ گفت: دهی که مردمی یهودی در آن بودنـد و خدا شـکار ماهی را در

روز شنبه بر آنها حرام کرده بود و ماهیان روز شنبه دسته دسته سفید و فربه چون شتران آبستن به کنار دریا می آمدند، ولی در دیگر روزها ساکنان آنها را جز به سختی و رنج نیافته و به دست نمی آوردند. آنگاه یکی از آنها روز شنبه یک ماهی گرفته و آن را به ستونی بسته و در آب فرو برد و فردا آن را برداشت و خورد؛ خانواده هایی از آنها چنین کردند و ماهیان را می گرفتند و بریان می کردند، وقتی همسایگان آنها بوی ماهی بریان شده را استشمام کردند، آنها نیز چنین کردند و تعداد این افراد بسیار شد. بدین ترتیب آنها به چند دسته تقسیم شدند؛ یک دسته می خوردند و یک دسته نهی می کردند و یک دسته می گفتند: «لِمَ تَعِظُونَ قَوْماً اللَّهُ مُهْلِكُهُمْ أَوْ مُعَذِّبُهُمْ» - . اعراف / ۱۶۴ - {«برای

چه قومی را که خدا هلاک کننده ایشان است، یا آنان را به عذابی سخت عذاب خواهد کرد، پند می دهید؟} و دسته ای که نهی کردند گفتند: آنها را از خشم و کیفر خدا بترسانیم تا مبادا به زمین فرو روند یا سنگ بر آنها پرتاب شود یا به عذاب دیگر دچار شوند. به خدا سوگند! ما با شما در یک جا نمی مانیم و از دروازه شهر بیرون شدند و چون فردا بامدادان برگشتند و دروازه را زدند، کسی پاسخ نداد و یکی از آنها از دیوار شهر بالا رفت و گفت: به خدا سوگند! میمون هایی هستند که دُم دارند و سر و صدا می کنند. سپس آن شخص به پایین رفته و در را گشود و مردم به دنبال آنها رفتند. میمون ها خویشان خود را شناختند و آدمیان خویشان میمون خود را نشناختند. راوی گوید: میمون نر نزد خویشاوند خود رفته و خود را به او می چسباند، آنگاه خویشاوند او می گفت: تو فلانی هستی؟ میمون با سر اشاره می کرد: آری، سپس می گریست؛ همین طور میمون ماده نزد خویشاوند خود رفته و خود را به او می چسباند، آنگاه خویشاوندش می گفت: تو فلانی هستی؟ با سر اشاره می کرد: آری و می گریست. ابن عباس گفت: از خداوند متعال می شنوم که می فرماید: «أَنْجَيْنَا الَّذِينَ يَنْهَوْنَ عَنِ السُّوءِ وَ أَخَذْنَا الَّذِينَ ظَلَمُوا بِعَذابٍ بَئِيسٍ بِما كانُوا يَفْسُقُونَ» - . اعراف / ۱۶۵ -

{کسانی را که از [کار] بد باز می داشتند نجات دادیم و کسانی را که ستم کردند، به سزای آنکه نافرمانی می کردند، به عذابی شدید گرفتار کردیم.} نمی دانم گروه سوم چه کار کردند. چه قدر کار منکر و زشتی را دیدیم و نهی از منکر نکردیم. عکرمه گوید به ابن عباس گفتم: قربانت گردم! نمی‌بینی که زشتی کار آنها را انکار کرده و گناه را بد دانستند، آن گاه که گفتند: «لِمَ تَعِظُونَ قَوْماً اللَّهُ مُهْلِكُهُمْ أَوْ مُعَذِّبُهُمْ عَذاباً شَدِيداً» از این گفته من خوشش آمد و دو عبای ضخیم به من داده و آن دو را بر من پوشاند.

سپس گوید: این حدیث سندش درست است. ایله مکانی میان مدین و طور سینا بوده و کنار دریا واقع است. زهری گوید: أیله، روستای طبریه شام است.

مستدرک: ابو هریره نقل می کند: پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله فرمود: فرزندان حکم بن ابو العاص را در خواب دیدم که مانند میمون ها بر منبرم می پرند؛ حضرت از آن پس تا آخر حیاتشان خندان نبود.

سپس می گوید: سند این روایت بنا بر شروط مسلم صحیح است.

طبرانی در معجم خود از ابو سعید خدری می آورد: رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: در آخرالزمان، زن آمده و می بیند شوهرش چون به قضا و قدر ایمان نداشت، به میمون مسخ شده است.

عالمـان در اینکه آیـا مسـخ شـدگان نژاد دارنـد یـا نه اختلاف نظر داشـته و دو نظر داده انـد: عـده ای نظر مثبت داده انـد مانند زجاج، قاضـی و ابو بکر مغربی مالکی، ولی جمهور نظر منفی داده انـد. ابن عباس گویـد: مسـخ شدگان هرگز بیش از سه روز زنده نمی مانند و نه می خورند و نه می نوشند. - . حیاه الحیوان ۲: ۱۷۲ - ۱۷۳ -

گویـد: خوک هم طبع چارپایان) دارد و هم درنـدگی. آنچه از درندگی دارد این است که نیش داشـته و نجاست می خورد و آنچه از طبع چارپایـان دارد این است که سم داشـته و گیاه و علف می خورد. گوینـد: هیـچ دنـدان‌داری نیروی نیش خوک را نـدارد، تا جایی که این حیوان اگر هر قسـمتی از بدن شمشـیر دار و نیزه دار را با نیش بگیرد، چه اسـتخوان باشد و چه پی، می برد. گـاهی دو نیش خوک بلنـد شـده، به طوری که به هم برخورد کرده و در آن هنگام می میرد؛ زیرا مانع از خوردن او می‌. شـود. خـوک، مارهـا را بی دریـغ می خـورد و زهرشـان تـاثیری بر آن نـدارد. از شـگفتی هـای خوک این است که چون یک چشمش را در بیاورند، بلافاصله می میرد .

مفسـران گفته اند: عیسـی علیه السّـلام با گروهی از یهود روبه رو شد و چون آنها وی را دیدند، گفتند: جادوگر زاده جادوگر آمد، و به او و مادرش تهمت زدند. پس حضرت آنها را نفرین کرد و خداوند آنها را به صورت خوک مسخ کرد.

ابن ماجه از انس آورده که پیغمبر صلی اللّه علیه و آله فرمود: طلب دانش بر هر مسلمانی واجب است. آن کس که دانش را به نا اهل دهد، چون کسی است که گوهر و مروارید را بر گردن خوک می آویزد. - . حیاه الحیوان ۲: ۲۱۹ - ۲۲۰ -

مولف احیاء گوید: مردی نزد ابن سـیرین آمد و گفت: خواب دیدم گوهر به گردن خوکان می آویزم. ابن سـیرین به او گفت: حکمت را به نااهلان می آموزی.

گوید: قمل [شپش] از عرق و چرکی به وجود می آید که در لباس، بدن، پر و مو پدید آید، تا جایی که آن محل متعفن شود. جاحـظ گویـد: بسـا طبع آدمی شـپش دار باشـد، گرچه نظـافت کرده و عطر زده و جـامه عوض کنـد. همچنین جاحـظ گویـد: خاصـیت شپش این است که در موی سر سرخ، سرخ و در موی سرسیاه، سیاه و در موی سرسفید، سفید باشد، به این معنا که با تغییر رنگ مو، رنگ آن نیز تغییر می یابد. ماده شـپش از نر آن بزرگ تر است و به جنس نر آن صیبان گویند؛ البته گفته شده صیبان به تخم شپش گفته می شود. - . حیاه الحیوان ۲: ۱۸۳ -

گویـد: عنقاء مغرب، بنا به گفته برخی، پرنـده ای غریب است و تخمی چون کوه می گـذارد و به دوردست پرواز می کند. در وجه تسـمیه این پرنـده گوینـد: چون در گردنش سـفیدیماننـد طوق وجود دارد. گویند: عنقا پرنده ای است در مکان غروب خورشـید. قزوینی گویـد: عنقا، تنومنـدترین و بزرگ ترین پرنده است. فیل را برباید، چنانچه پرنده گوشـتخوار موش را برباید. این پرنـده در زمـان دیرین میان مردم بوده و مردم از آن آزار می دیدنـد، تا جایی که روزی تازه عروسـی را با زیورش ربود و حنظله پیغمبر آن را نفرین کرد و خداونـد این پرنده را به یکی از جزیره های دریای محیط به دنیا پشت خط اسـتوا انداخت که دست مردم به آنجـا نرسـد و در آنجـا جانوران بسـیاری از جمله فیل، کرگـدن،گاومیش، ببر، درنـده ها و پرنـده های شـکاری زیست می کننـد. چون عنقا بپرد بال هایش بانگی چون غرش رعـد و برق می دهند. این پرنده دو هزار سال عمر می کند و در پانصـد سالگی جفت می گیرد. هنگام تخم گـذاری، درد سـختی می کشد. سـپس مولف در توصـیف این پرنده سـخن بسیار

گفته است. ارسطو در النعوت گوید: بسا عنقاء را شکار کرده و از چنگال های آن کاسه های بزرگ برای نوشیدن بسازند. همچنین گوید: روش شکار عنقا به این صورت است که دو نرّه گاو نگه داشته و میان آنها یک گاری پر از سنگ های بزرگ قرار دهند و جلو آن گاری کمینگاهی برای مردی که آتش در دست دارد، بسازند چون عنقاء برای ربودن دو گاو بیاید و چنگال خود را در آنها یا در یکی از آنها فرو کند به سبب سنگینی گاری قادر به حمل آنها نشده و دیگر نمی تواند چنگالش را بیرون بیاورد، در آن هنگام، مرد کمین کرده بیرون آید و بال‌های عنقا را با آتش می سوزاند. گوید: شکم عنقاء چون شکم نرّه گاو بوده و استخوانی چون استخوان درنده ها دارد. این پرنده از بزرگ ترین پرندگان درنده است. پایان.

عکبری در شرح المقامات گوید: در سرزمین اهل رسّ، کوهی به نام مخّ بود که به اندازه یک میل به آسمان برآمده و در آن پرنده هایی بسیار وجود داشت که عنقاء نیز آنجا بود. این پرنده بسیار تنومند بوده و چهره آن مانند چهره آدمی بود این پرنده به هر جانور شباهتی داشت و زیباترین پرنده بود. عنقاء در طول سال یک بار به آن کوه رفته و پرنده های آنجا را برمی‌چید. یک سال گرسنه مانده و چون پرنده ای نیافت به کودکی پریده و او را ربود. سپس دخترکی را ربود، آنگاه مردم از دست آن به پیغمبر خود حنظله بن صفوان شکایت کردند. پیامبرشان این پرنده را نفرین کرد که پس از آن صاعقه ای آن را سوزاند. حنظله در دوران فترت میان عیسی و محمّد صلی اللّٰه علیه و آله بود.

در ربیع الابرار در باب پرنده از ابن عباس نقل است: خداوند متعال در زمان موسی پرنده ای به نام عنقاء را آفرید که از هر سویی چهار بال و چهره ای چون چهره آدمی داشت. خداوند از هر چیزی قسمتی را به آن بخشیده بود. خداوند نری مانند خود عنقاء آفرید و به موسی وحی کرد: من دو پرنده شگفت آور آفریدم و روزیشان را در وحشیان گرد بیت المقدس قرار دادم و این دو پرنده را نعمت افزونی به بنی اسرائیل دادم. این دو پرنده تولید مثل کرده و زیاد شدند. زمانی که موسی درگذشت، این پرندگان به نجد و حجاز رفته و پیوسته وحشیان آنجا را خورده و بچه ها را می بردند، تا اینکه خالد بن سنان عبسی از قبیله بنی عبس پیش از پیغمبر اسلام به پیغمبری رسید. مردم از آنچه از عنقاء دیده بودند، نزد خالد شکایت کردند. خالد بر آن نفرین کرد و نسلش منقرض شد که امروزه یافت نمی شوند. -. حیاه الحیوان ۲: ۱۱۲ -۱۱۳ -

گوید: قُنفذ [خارپشت] دو نوع است: یکی در سرزمین مصر به اندازه موش و دیگری در زمین شام و عراق به اندازه سگ قلطی. تفاوت آن دو مانند فرق موش خانه با موش صحرایی است. این جانور تنها در شب آشکار می شود و به خوردن افعی ها حرص داشته و از آنها آزاری نمی بیند. چون ماری آن را نیش بزند، سعتر دشتی خورده و بهبود می یابد. این جانور، پنج دندان دارد. نوع بیابانی خارپشت، ایستاده جفت گیری می کند و در هنگام جفت گیری پشت نر به شکم ماده می چسبد.

طبرانی و دیگران از قتاده بن نعمان نقل می کنند: شبی بسیار تاریک و بارانی بود، گفتم: امشب نماز عشاء را با رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله غنیمت شمرده و به جا بیاورم. چون آن حضرت مرا دید فرمود: قتاده! گفتم: لبّیک یا رسول اللّٰه! سپس گفتم: دانستم امشب اندکی برای نماز حاضر می شوند، پس دوست داشتم پیش شما حاضر شوم. فرمود: چون تمام شد نزد من بیا. وقتی که از نماز فارغ شدم، نزد حضرت رفتم. ایشان شاخه خرمای خشکی که در دست داشتند به من داده و فرمود: این، تا ده گام پیش رویت و ده گام پشت سرت را روشن می کند. سپس فرمود: شیطان به جای تو نزد خانواده ات رفته. پس به وسیله روشنایی این خوشه خرما برو تا که به خانه ات برسی، وقتی به خانه رسیدی او را در گوشه خانه مشاهده خواهی کرد. پس او

را با این خوشه خرما بزن. گفت: از مسجد بیرون آمده و با خوشه خرما که چون شمع پرتو داشت و من از نور آن در تاریکی بهره می بردم، به نزد خانواده ام برگشته و همه را در خواب یافتم. پس به آن گوشه - که رسول خدا فرموده بودند - نگاه کردم و در آنجا خارپشتی بود، من همواره آن را زدم تا از خانه بیرون شد .

احمد، بزّاز، رجال احمد و رجال الصحیح، این حدیث را نقل می کنند. - . حیاه الحیوان ۲: ۱۸۷ - ۱۸۸ -

گوید: الوبر، با فتحه حرف واو: خزنده ای کوچک تراز گربه خاکستری رنگ بی دم و خانگی است. جمع آن وبور، وبار و وباره و مونث آن وبره می باشد. اینکه جوهری گوید: این خزنده دُم ندارد یعنی دم دراز ندارد وگرنه دم کوتاه دارد. مردم آن را گوسفند بنی اسرائیل نامند و پندارند که مسخ شده است؛ زیرا دمش با کوچکی، به دنبه بره شباهت دارد. این قول شاذی است که مورد توجه نیست. - . حیاه الحیوان ۲: ۲۸۱ - همچنین گوید: وَرل، خزنده ای شبیه سوسمار و بزرگ تر از آن است. جمع آن، أورال و ورلان و مونث آن ورله است. قزوینی گوید: این خزنده از وزغ و از سامّ ابرص بزرگ تر بوده و دم بلندی دارد. این خزنده تند راه رفته و سریع می جنبد. عبد اللطیف گوید: ورل، ضبّ، حرباء، شحمه الارض و وزغه همه هم شکل هستند.

ورل که همان حرذون است. در میان جانوران، جانوری یافت نمی شود که بیشتر از آن جفت گیری کند. میان آن و سوسمار دشمنی بوده که ورل بر سوسمار چیره شده و آن را کشته، ولی نمی خورد، چنانچه با مار نیز چنین کند. این جانور لانه برای خود نسازد و سوراخی نکند، بلکه سوسمار را به خواری از سوراخش بیرون آورده و به جای آن بماند هرچند چنگالش از آن نیرومندتر است ولی به سبب خوی ستمگری لانه ای برای خود حفر نمی کند. این جانور در ستم ضرب المثل است. در ستمگری آن همین بس که خانه مار را به زور ستاند و آن را ببلعد. چه بسا در شکم ورل کشته شده، ماری بزرگ باشد. ورل مار را نبلعد تا اینکه سرش را بکوبد. گویند: ورل با سوسمار پیکار کند. جاحظ گوید: حرذون غیر ورل است و آن جانوری است در ناحیه مصر نمکین با خط های رنگارنگ بسیار. این جانور مشتی چون مشت آدمی دارد که انگشتانش تا ناخن از هم جدایند. - . حیاه الحیوان ۲: ۲۸۵ - ۲۸۶ -

**[ترجمه]

باب ۶ الأسباب العارضه المقتضیه للتحریم

روایات

«۱»

نَوَادِرُ الرَّاوَنْدِيِّ، عَنْ عَبْدِ الْوَاحِدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ التَّمِيمِيِّ عَنْ سَهْلِ بْنِ أَحْمَدَ الدِّيبَاجِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْأَشْعَثِ عَنْ مُوسَى بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ جَدِّهِ مُوسَى عَنْ آبَائِهِ علیهم السلام قَالَ: سُئِلَ عَلِيٌّ علیه السلام عَنْ حَمَلٍ غُذِّيَ بِلَبَنِ خِنْزِيرَةٍ فَقَالَ قَيِّدُوهُ (۱)

وَ اعْلِفُوهُ الْكَسْبَ وَ النَّوَى وَ الْخُبْزَ إِنْ كَانَ اسْتَغْنَى عَنِ اللَّبَنِ وَ إِنْ لَمْ يَكُنِ اسْتَغْنَى عَنِ اللَّبَنِ فَيُلْقَى عَلَى ضَرْعِ شَاةٍ سَبْعَةَ أَيَّامٍ (۲).

**[ترجمه]نوادر راوندی: امام موسی بن جعفر از پدران خود نقل می کند: از امیر المؤمنین علیه السلام درباره بره ای که با شیر خوک تغذیه شده بود، پرسیدند. حضرت فرمود: آن را بسته و خوراک پاکی چون کنجاره، هسته خرما و نان برایش بدهید ولی اگر شیرخوار باشد، هفت روز از پستان گوسفند به آن شیر دهید. -. نوادر راوندی : ۵۰ -

**[ترجمه]

«۲»

الْكَافِي، عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام: مِثْلَهُ (۳).

**[ترجمه]کافی: به نقل از امام صادق علیه السلام حدیث بالا آمده است. -. کافی ۶ : ۲۵۰ -

**[ترجمه]

بیان

الكسب بالضم عصاره الدهن و قوله سبعه أيام كأنه متعلق بالشقين معا كما يستفاد من كلام الأصحاب و ستعرف.

**[ترجمه]کُسب: شیره روغن. منظور از سخن حضرت «سبعه أیام» شاید مربوط به هر دو شق باشد، چنانچه از سخن فقیهان نیز چنین استنباط می شود. و به زودی خواهی دانست.

**[ترجمه]

«۳»

قُرْبُ الْإِسْنَادِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ وَ عَبْدِ الصَّمَدِ بْنِ مُحَمَّدٍ مَعاً عَنْ حَنَانِ بْنِ سَدِيرٍ قَالَ: سَمِعْتُ رَجُلًا يَسْأَلُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنْ حَمَلٍ يَرْضِعُ (۴)

مِنْ خِنْزِيرَةٍ ثُمَّ اسْتُفْحِلَ الْحَمَلُ فِي غَنَمٍ فَخَرَجَ لَهُ نَسْلٌ مَا قَوْلُكَ فِي نَسْلِهِ فَقَالَ مَا عَلِمْتَ أَنَّهُ مِنْ نَسْلِهِ بِعَيْنِهِ فَلَا تَقْرَبْهُ وَ أَمَّا مَا لَمْ تَعْلَمْ أَنَّهُ مِنْهُ فَهُوَ بِمَنْزِلَهِ الْجُبُنِّ كُلْ وَ لَا تَسْأَلْ عَنْهُ (۵).

ص: ۲۴۶

۱- ۱. فی المصدر:« عودوه» و الظاهر أنّه مصحف.

۲- ۲. نوادر الراونديّ: ۵۰.

۳- ۳. فروع الكافى ۶: ۲۵۰ فيه:« و النوى و الشعير و الخبز» و فيه: سبعه أيّام ثمّ يؤكل لحمه.

۴- ۴. فى المصدر: رضع.

۵- ۵. قرب الإسناد: ۴۷.

**[ترجمه]قرب الإسناد: مردی از امام صادق علیه السّلام در باره بره ای که شیر خوک خورده و پس از مدتی قوچ گله گوسفندان شده و از آن نژادی پدید آمده پرسید که نظر شما درباره نژاد آن قوچ چیست؟ فرمود: هر چه را بدانی که از خود آن قوچ است، به آن نزدیک نشو و آنچه را ندانی از آن قوچ است مانند پنیر، بخور و درباره آن نیازی به پرسیدن نیست. - . قرب الإسناد : ۴۷ -

**[ترجمه]

«۴»

الْمُقْنِعُ،: سُئِلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنْ جَدْيٍ رَضَعَ مِنْ خِنْزِيرَهٍ(۱) حَتَّى كَبِرَ وَ شَبَّ وَ اشْتَدَّ عَظْمُهُ ثُمَّ إِنَّ رَجُلًا اسْتَفْحَلَهُ فِي غَنَمِهِ فَأَخْرَجَ لَهُ نَسْلًا(۲) فَقَالَ أَمَّا مَا عَرَفْتَ مِنْ نَسْلِهِ بِعَيْنِهِ فَلَا تَقْرَبْهُ وَ أَمَّا مَا لَا تَعْرِفُهُ فَكُلْهُ وَ لَا تَسْأَلْ عَنْهُ فَإِنَّهُ بِمَنْزِلَهِ الْجُبُنِ (۳).

**[ترجمه]مقنع: از امام صادق علیه السّلام در باره حکم بزغاله ای سوال شد که از ماده خوکی شیر خورده، سپس بزرگ شده و آنگاه مردی آن را قوچ گله گوسفندان خود کرده و از آن نژادی به وجود آمده است. فرمود: هر چه را بدانی که از نژاد آن قوچ است، به آن نزدیک نشو و آنچه را ندانی از آن قوچ است مانند پنیر، بخور و درباره آن نیازی به پرسیدن نیست. - . المقنع : ۳۵ -

**[ترجمه]

بيان

رَوَاهُ فِي الْكَافِي عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَنَانِ بْنِ سَدِيرٍ قَالَ: سُئِلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ وَ أَنَا حَاضِرٌ عِنْدَهُ عَنْ جَدْيٍ رَضَعَ وَ ذَكَرَ نَحْواً مِنَ الْمُقْنِعِ (۴).

وَ رَوَى أَيْضاً عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنِ الْوَشَّاءِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي حَمْزَهَ رَفَعَهُ قَالَ: لَا تَأْكُلْ مِنْ لَحْمِ حَمَلٍ رَضَعَ مِنْ لَبَنِ خِنْزِيرَهٍ(۵).

و اعلم أن المعروف بين الأصحاب أن الحيوان إذا شرب لبن خنزيره فإن لم يشتد بأن ينبت عليه لحمه و يشتد عظمه و تزيد قوته كره لحمه و يستحب استبراؤه بسبعه أيام بأن يعلف بغيره فی المده المذكوره و لو كان فی محل الرضاع أرضع من حيوان محلل كذلك و إن اشتد حرم لحمه و لحم نسله ذكرا كان الشارب أم أنثى و ذهبوا أن الاستبراء فی هذا القسم لا ينفع و بهذا الوجه جمع الشيخ بين الأخبار و تبعه القوم و يمكن الجمع بينها بحمل النهی عن ما قبل الاستبراء و تعميم الاستبراء أو تخصيصه بصوره الاشتداد و مع التعميم يكون قبل الاستبراء مع عدم الاشتداد مكروها و معه حراما و يدل خبر حنان على أن المشتبه بالنسل لا يجب اجتنابه و هو الظاهر من كلام القوم و إن مقتضى قواعدهم وجوب اجتناب الجميع من باب المقدمه و قد

۱- ۱. فی المصدر: من لبن خنزيره.

۲- ۲. فی المصدر و الکافی:« فاخرج له نسل» و فی نسخه من المصدر: فخرج له نسل.

۳- ۳. المقنع: ۳۵.

۴- ۴. فروع الکافی ۶: ۲۴۹ فیه: فلا تقربنه و اما ما لم تعرفه فکله فهو بمنزله الجبن و لا تسأل عنه.

۵- ۵. فروع الکافی ۶: ۲۵۰ فیه: یرضع.

عرفت أن ظاهر الآيات و الأخبار خلافه و قال فی الروضه و لا یتعدی الحکم إلی غیر الخنزیره عملا بالأصل و إن ساواه فی الحکم کالکلب مع احتماله انتهی.

و اعلم أن جماعه من الأصحاب حکموا بکراهه لحم حیوان رضع من امرأه حتی اشتد عظمه قال فی التحریر و لو شرب من لبن امرأه و اشتد کره لحمه و لم یکن محظورا انتهی و مستندهم

صَحِيحَهُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى قَالَ: كَتَبْتُ إِلَيْهِ جُعِلْتُ فِدَاكَ مِنْ كُلِّ سَوْءٍ امْرَأَةٌ أَرْضَعَتْ عَنَاقاً حَتَّى فُطِمَتْ وَ كَبِرَتْ وَ ضَرَبَهَا الْفَحْلُ ثُمَّ وَضَعَتْ أَ يَجُوزُ أَنْ يُؤْكَلَ لَحْمُهَا وَ لَبَنُهَا فَكَتَبَ علیه السلام فِعْلٌ مَكْرُوهٌ لَا بَأْسَ بِهِ (۱).

وَ فِي الْفَقِيهِ: كَتَبَ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى إِلَى عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ امْرَأَةٌ أَرْضَعَتْ عَنَاقاً بِلَبَنِهَا(۲) حَتَّى فَطَمَتْهَا فَكَتَبَ علیه السلام فِعْلٌ مَكْرُوهٌ وَ لَا بَأْسَ بِهِ (۳).

**[ترجمه]در کافی حدیث مذکور آمده است. - . کافی ۶: ۲۵۰ -

و نیز از ابو حمزه نقل می کند: که امام فرمود: از گوشت برّه ای که شیر ماده خوک خورده نخور.

بدان، میان فقیهان قول مشهور این است: اگر جانداری که شیر خوک نوشیده از آن گوشت نیاورده و استخوان محکم نکرده، مکروه بوده و مستحب است تا آن را با خوراک پاک هفت روز استبراء کنند و اگر آن حیوان شیرخواره باشد با شیر پاک آن را استبراء کنند. ولی اگر از شیر خوک استخوانش محکم شده، گوشت آن و نژادش حرام است چه نر باشد چه ماده. گویند: در این قسم، استبراء هم سودی ندارد. شیخ با این توجیه روایات را جمع کرده و دیگران نیز پیرو او شدند.

امکان دارد که نهی را به پیش از استبراء حمل کرده و استبراء را تعمیم داد یا آن را مخصوص بخش دوم دانست و با تعمیم استبراء در صورت اول پیش از استبراء مکروه و در صورت دوم حرام است. روایت حنان دلالت دارد که اجتناب از آنچه نسلش مشتبه است واجب نیست چنانچه ظاهر سخن فقیهان نیز همین است و مقتضی قواعد آنها وجوب اجتناب از همه اطراف شبهه است از باب مقدمه ترک حرام واقعی. ولی دانستی که ظاهر آیات و روایات گذشته خلاف آن است. در الروضه آمده: به دلیل اصل، این حکم در حیوانی غیر از خوک نباشد، گرچه مانند خوک نجس العین باشد چون سگ؛ ولی محتمل است. پایان.

بدان، گروهی از اصحاب به کراهت گوشت حیوانی حکم کرده اند که از زنی شیر خورده و استخوانش محکم شده است. در تحریر آمده: اگر از زنی شیر خورده و گوشتش محکم شود، مکروه بوده و حرام نیست. پایان.

دلیل آنها صحیحه احمد بن محمّد بن عیسی است که گوید: به ایشان نوشتم: بلا گردانت شوم! زنی بزغاله ای را شیر داده تا از شیر گرفته شده و بزرگ شده و نری او را آبستن کرده و سپس وضع حمل کرده است. حال آیا خوردن گوشت و شیر آن جایز است یا نه؟ حضرت نگاشتند: کار مکروهی انجام داده و [خوردن گوشت و شیر آن] اشکالی ندارد. - . تهذیب ۹: ۴۵، کافی ۹: ۲۵۰ -

در فقیه آمده: احمد بن محمد بن عیسی به علی بن محمد نوشت: زنی بره ای را از شیر خود تا زمان برگرفته شدن بره از شیر، به آن شیر داده است. حضرت بر او نوشتند: کار مکروهی بود، ولی اشکالی ندارد. -. من لا یحضره الفقیه ۳: ۲۱۲ -

**[ترجمه]

أقول

الحدیث یحتمل معنیین أحدهما أن الإرضاع فعل مکروه و الأکل لا بأس به و عباره الفقیه بهذا أنسب و الثانی أن الأکل مکروه لیس بحرام و هذا بعباره التهذیب حیث حذف الواو أنسب (۴) ثم علی ما فی الفقیه (۵) إن کان السؤال عن اللحم فالمراد عدم البأس بلحم العناق علی المعنی الأول و علی ما فی التهذیب یحتمل العناق و الأولاد و الأعم و یؤید کون المراد عدم البأس بلحمها

مَا رَوَاهُ فِی التَّهْذِیبِ أَیْضاً بِسَنَدٍ مُرْسَلٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام: فِی جَدْیٍ رَضَعَ مِنْ لَبَنِ امْرَأَهٍ حَتَّی اشْتَدَّ عَظْمُهُ وَ نَبَتَ

ص: ۲۴۸

۱- ۱. رواه الشیخ فی التهذیب ۹: ۴۵ و فیه:« جعلنی اللّه فداک» و رواه الکلینی فی فروع الکافی ۹: ۲۵۰ عن العده عن أحمد بن محمّد. و فیهما جمیعا: و لا بأس به: و رواه الشیخ فی التهذیب ۷: ۳۲۵ بإسناد آخر و الفاظ غیره و فیه: یجوز ان یؤکل لبنها و تباع و تذبح و یؤکل لحمها فکتب علیه السلام : فعل مکروه و لا بأس به.

۲- ۲. فی المصدر: ارضعت عناقا من الغنم بلبنها.

۳- ۳. من لا یحضره الفقیه ۳: ۲۱۲.

۴- ۴. قد عرفت أن الواو موجود فی التهذیب و الکافی.

۵- ۵. الظاهر بقرینه الکافی و التهذیب أن الحدیث المروی فی الفقیه منقول بالاختصار فالعمل علی الموجود فی الکافی و التهذیب اصوب.

لَحْمُهُ قَالَ لَا بَأْسَ بِلَحْمِهِ (۱).

قال المحقق الأردبيلى قدس سره بعد إيراد خبر التهذيب الأول فيها إن المكروه لا بأس به و أنه مع الكبر و الشده مكروه فبدونهما يجوز بالطريق الأولى و يحتمل الكراهه مطلقا و الظاهر أن المراد لحمها و لحم نسلها فتأمل (۲).

**[ترجمه]حديث محتمل بر دو معنا است: نخست، شير دادن كارى مكروه است و خوردن گوشت باكى ندارد. عبارت كتاب فقيه با اين معنا مناسب تر است. دوم، خوردن گوشت مكروه بوده و حرام نيست. عبارت كتاب التهذيب كه واو عطف ندارد، با اين معنا مناسب تر است. طبق عبارت فقيه، اگر پرسش از گوشت باشد پس مقصود حلال بودن گوشت بزغاله است بنا به معناى نخست، و بنا بر عبارت تهذيب، حلال بودن شامل خود آن و نژادش هم مى شود.

مؤيد اينكه مقصود حلال بودن گوشت آن است، روايتى ديگر در تهذيب است كه از امام صادق عليه السّلام در باره بزغاله اى كه از زنى شير خورده تا استخوانش سخت شده و گوشت آورده، سوال شد كه حضرت فرمود: خوردن گوشت آن اشكالى ندارد. - . تهذيب ۷: ۳۲۴ -

محقق اردبيلى قدس سره پس از ذكر روايت نخست تهذيب، مى گويد: مكروه، اشكالى ندارد. و آن با بزرگ شدن و سخت شدن استخوانش مكروه است؛ بنابراين با نبودن اين دو مورد به طريق اولى حلال است؛ البته احتمال مى رود كه مطلقا مكروه باشد، و ظاهر روايت آن است كه مراد گوشت آن و نژادش باشد. پس بينديش.

**[ترجمه]

«۵»

الدَّعَائِمُ، عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله: أَنَّهُ نَهَى عَنْ لُحُومِ الْجَلَّالَهِ وَ أَلْبَانِهَا وَ بَيْضِهَا حَتَّى تُسْتَبْرَأَ وَ الْجَلَّالَهُ(۳) هِيَ الَّتِي [تَتَخَلَّلُ] تجلل (۴) الْمَزَابِلَ فَتَأْكُلُ الْعَذِرَهَ(۵).

**[ترجمه]دعائم الإسلام: از رسول خدا صلى الله عليه و آله نقل است: حضرت از خوردن گوشت، شير و تخم حيوانات نجاست خوار نهى كرد مگر اينكه استبراء شوند .

**[ترجمه]

«۶»

وَ عَنْ عَلِيٍّ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: النَّاقَهُ الْجَلَّالَهُ تُحْبَسُ عَلَى الْعَلَفِ أَرْبَعِينَ يَوْماً وَ الْبَقَرَهُ عِشْرِينَ يَوْماً وَ الشَّاهُ سَبْعَهَ أَيَّامٍ وَ الْبَطَّهُ خَمْسَهَ أَيَّامٍ وَ الدَّجَاجَهُ ثَلَاثَهَ أَيَّامٍ ثُمَّ تُؤْكَلُ بَعْدَ ذَلِكَ لُحُومُهَا وَ تُشْرَبُ أَلْبَانُ ذَوَاتِ الْأَلْبَانِ مِنْهَا وَ يُؤْكَلُ بَيْضُ مَا يَبِيضُ مِنْهَا(۶).

**[ترجمه]دعائم الإسلام: امير المؤمنين عليه السلام فرمود: شتر نجاست خوار را تا چهل روز بر علف ببنديد و گاو نجاست

خوار را تـا بیست روز و گوسـفند نجاست خوار را تـا هفت روز و مرغابی نجاست خوار را تا پنـج روز و مرغ خانگی نجاسـت خوار را تا سه روز که پس از آن گوشـتشان حلال بوده و شیر شـیردهندگان آنها نوشـیده شده و تخم تخم گذارانِ آنها حلال است.

**[ترجمه]

«۷»

نَوَادِرُ الرَّاوَنْدِیِّ، بِالْإِسْنَادِ الْمُتَقَدِّمِ عَنْ مُوسَی بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ آبَائِهِ علیهم السلام قَالَ عَلِیٌّ علیه السلام: النَّاقَةُ الْجَلَّالَةُ لَا یُحَجُّ عَلَی ظَهْرِهَا وَ لَا یُشْرَبُ لَبَنُهَا وَ لَا یُؤْکَلُ لَحْمُهَا حَتَّی یُقَیَّدَ أَرْبَعِینَ یَوْماً وَ الْبَقَرَةُ الْجَلَّالَةُ عِشْرِینَ یَوْماً وَ الْبَطَّةُ الْجَلَّالَةُ خَمْسَةَ أَیَّامٍ وَ الدَّجَاجُ ثَلَاثَةَ أَیَّامٍ (۷).

**[ترجمه]نوادر راونـدی: امـام موسـی بن جعفر از پـدران خود نقـل می کنـد: امیر المؤمنین علیه السـلام فرمود: بر پشت شـتر نجاست خوار به حج نروند و شیرش را ننوشـند و گوشـتش را نخورند، مگر اینکه چهل روز آن را ببندند و گاو نجاست خوار را بیست روز و مرغابی نجاست خوار را پنج روز و مرغ نجاست خوار را سه روز. - . نوادر راوندی : ۵۱ -

**[ترجمه]

«۸»

الْمُقْنِعُ، قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام: لَا تَشْرَبْ مِنْ أَلْبَانِ الْإِبِلِ الْجَلَّالَةِ وَ إِنْ أَصَابَکَ شَیْ ءٌ مِنْ عَرَقِهَا فَاغْسِلْهُ (۸).

ص: ۲۴۹

۱- ۱. رواه الشیخ فی التهذیب ۷: ۳۲۴ بإسناده عن محمّـد بن علیّ بن محبوب عن محمّـد بن عیسی عن علیّ بن الحکم عمن رواه عن أبی عبد اللّه علیه السلام .

۲- ۲. شرح الإرشاد: کتاب الاطعمه.

۳- ۳. لعل التفسیر من صاحب الدعائم.

۴- ۴. فی النسخه المخطوطه: تتخلل المزابل.

۵- ۵. الدعائم لم یکن عندی.

۶- ۶. الدعائم لم یکن عندی.

۷- ۷. نوادر الراوندیّ: ۵۱ فیه:« و الدجاجه» و قد سقطت عن المطبوع جمله.

۸- ۸. المقنع: ۳۵ فیه: لا تشرب من لبن.

تفصـیل قـال فی النهایه فیه أنه نهی عن أکل الجلاله و رکوبها الجلاله من الحیوان التی تأکل العـذره و الجله البعر فوضع موضـع العذره یقال جلت الدابه الجله و اجتلتها فهی جاله و جلاله إذا التقطها(۱).

فأمـا أکـل الجلالـه فحلالـل إن لم یظهر النتن فی لحمها و أما رکوبها فلعله لما یکثر من أکلها العـذره و البعر و تکثر النجاسه علی أجسامها و أفواهها و تلمس راکبها بفمها و ثوبه بعرقها و فیه أثر العذره و البعر فیتنجس و الله أعلم انتهی (۲).

ثم اعلم أن المشـهور بین الأصـحاب أن الجلل یوجب تحریم اللحم و ذهب الشـیخ و ابن الجنیـد إلی الکراهه و کلام الشـیخ فی المبسوط مشـعر باتفاقها علیه و قیل بالتحریم إن کان الغـذاء بالعـذره محضا و الکراهه إن کان غالبا و التحریم أحوط مع الاغتذاء بالعـذره محضـا و إن کـان إثبـاته بحسب الـدلیل مشـکلا و أمـا الحـج علیها أو رکوبها مطلقا فالظاهر أنه محمول علی الکراهه و یمکن أن یکون لکراهه عرقها.

قـال ابن الجنیـد رحمه الله و الجلالـل من سـائر الحیوان مکروه أکله و کـذلک شـرب ألبانها و الرکوب علیها انتهی و اختلفوا فیما یحصل به الجلل فالمشهور أنه یحصل بأن یغتذی الحیوان بعذره الإنسان لا غیر و ألحق أبو الصلاح بالعذره غیرها من النجاسات

و هو ضـعیف و النصوص و الفتـاوی المعتبره خـالیه عن تقـدیر المـده التی یحصـل فیهـا ذلـک لکن یسـتفاد من بعض الروایـات المعتبره فی ذلک أن تکون العذره غذاءه و من بعضـها أن الخلط لا یوجب الجلل و قدره بعضهم أن ینمو ذلک فی بدنه و یصیر جزءا منه و بعضـهم بیوم و لیله و قال یحیی بن سـعید بأکل العـذره خالصه یومها أجمع و قدر آخرون بأن یظهر النتن فی لحمه و جلـده یعنی رائحه العـذره و قـال الشـیخ فی المبسوط و الخلاف إن الجلاله هی التی تکون أکثر علفها العـذره فلم یعتبر تمحض العذره و الظاهر فی مثله الرجوع إلی صدق الجلل عرفا و فی معرفته إشکال و الأشهر طهاره الجلال بل

۱- ۱. فی المصدر: إذا التقطتها.

۲- ۲. النهایه ۱: ۲۰۱.

القائل بالنجاسه غير معلوم لكن تدل عليها بعض الأخبار و حملت على كراهه و الأقرب وقوع التذكيه عليه لعموم الأدله ثم إن تحريم الجلال على القول به أو الكراهه ليس بالذات بل بسبب الاغتذاء بالعذره فليس مستقرا بل إلى أن يقطع ذلك الاغتذاء و يغتذى بغيره بحيث يزول عنه اسم الجلل و النصوص الوارده فى هذا الباب غير نقى الأسانيد و فتاوى الأصحاب فى بعضها متفقه و فى بعضها مختلفه فالمتفق عليه استبراء الناقه بأربعين يوما و يدل عليه الروايات و من المختلف فيه البقره قيل يستبرأ بأربعين كالناقه و يدل عليه زائدا على ما تقدم روايه مسمع (۱)

و قيل بعشرين يوما و هو أشهر لروايه السكونى (۲)

و مرفوعه يعقوب (۳) و روايه يونس (۴)

و منه الشاه

ص: ۲۵۱

۱- ۱. المذكور فى الكافى ۶: ۲۵۳ و التهذيب ۹: ۴۵ و الاستبصار ۴: ۷۷ رواه الكلينى عن العده عن سهل عن محمّد بن الحسن بن شمون عن عبد اللّه بن عبد الرحمن عن مسمع عن أبى عبد اللّه عليه السلام قال: قال أمير المؤمنين عليه السلام :« الناقه الجلاله لا يؤكل لحمها و لا يشرب لبنها حتّى تغذى أربعين يوما و البقره الجلاله لا يؤكل لحمها و لا يشرب لبنها حتّى تغذى ثلاثين يوما و الشاه الجلاله لا يؤكل لحمها و لا يشرب لبنها حتّى تغذى عشره أيام، و البطه الجلاله لا يؤكل لحمها حتّى تربط خمسه أيام، و الدجاجه ثلاثه أيام» هكذا الحديث فى الكافى و اما الحديث فى التهذيب فيختلف حكم البقره فى نسختها ففى المطبوع بالنجف:« عشرين يوما» و فى الطبع الأول أيضا: عشرون و لكن ذكر فى هامشه عن نسخه:« أربعين» و عن اخرى« ثلاثين» و فى الاستبصار أيضا:« أربعين يوما» و حكم الشاه فى التهذيب و الاستبصار: خمسه أيام.

۲- ۲. رواه الكلينى فى الكافى ۶: ۲۵۱ بإسناده عن علىّ بن إبراهيم عن أبيه عن النوفلىّ عن السكونى عن أبى عبد اللّه عليه السلام قال: قال أمير المؤمنين عليه السلام : الدجاجه الجلاله لا يؤكل لحمها حتّى تقيد ثلاثه أيّام و البطه الجلاله خمسه أيام، و الشاه الجلاله عشره أيّام و البقره الجلاله عشرين يوما، و الناقه أربعين يوما. و رواه الشيخ فى التهذيب ۹: ۴۶ و فى الاستبصار ۴: ۷۷ عن محمّد بن يعقوب.

۳- ۳. الموجود فيه: ثلاثون كما رواه الكلينى فى الكافى ۶: ۲۵۲ عن العده عن سهل عن يعقوب بن يزيد رفعه قال: قال أبو عبد اللّه عليه السلام : الإبل الجلاله إذا أردت نحرها تحبس البعير أربعين يوما و البقره ثلاثين يوما و الشاه عشره أيام.

۴- ۴. رواه الكلينى فى الفروع ۶: ۲۵۲ بإسناده عن الحسين بن محمّد عن السيارى. عن أحمد بن الفضل عن يونس عن الرضا عليه السلام فى السمك الجلال أنّه سأله عنه فقال: ينتظر به يوما و ليله، و قال السيارى: ان هذا لا يكون الا بالبصره، و قال فى الدجاج: يحبس ثلاثه أيّام و البطه سبعه أيّام و الشاه أربعه عشر يوما و البقره ثلاثين يوما و الإبل أربعين يوما ثمّ تذبح.

و المشـهور أن استبراءها بعشره لروايه السكوني و مرفوعه يعقوب و روايه مسمع و قيل بسبعه(۱) و قيل بخمسه و في روايه يونس أربعه عشر و في روايه مسمع البطه الجلاله لا يؤكل لحمها حتى تربط خمسه أيام و في روايه السكوني الدجاجه الجلاله لا يؤكل لحمهـا حتى تقيـد ثلاـثه أيـام و البطه خمسه أيـام و اكتفى الصـدوق في المقنع للبطه بثلاـثه أيام و رواه في الفقيه عن القاسم بن محمـد الجوهري (۲) و من الأصـحاب من اعتبر في الـدجاجه خمسه أيـام و قيـل أكثر و مسـتند الكـل لاـ يخلو من ضـعف على المشـهور و قيـل مراعـاه العرف متجه و الأـحوط مراعـاه أكـثر الأـمرين مـن زوال الجلـل العرفي و أكـثر المقـدرات و في كلاـم الأصـحاب الربط و العلف بالطاهر في المده المقدره و ربما اعتبر الطاهر بالأصاله و المذكور في بعض الروايات الحبس حسب و الظاهر أن الغرض زوال الجلل فلا يتوقف على الربط و لا على الطهاره بل الظاهر حصوله بالاغتـذاء بغير العـذره و الأحوط مراعاه المشـهور و لا يؤكل الجلال من السمك حتى يستبرأ يوما و ليله عند الأكثر استنادا إلى روايه يونس عن الرضا و اكتفى الصدوق بيوم إلى الليـل لروايه الجوهري. و قـال أبو الصـلاح في الكـافي في عـداد المحرمات و ما أدمن شـرب النجاسات حتى يمنع منها عشـرا و جلاـله الغائـط حتى تحبس الإبـل و البقر أربعين يومـا و الشـاه سـبعه أيام و البطه و الـدجاج خمسـه(۳) أيـام و روى في الدجاج خاصه بثلاثه أيام و جلاله ما عدا العذره من النجاسات حتى تحبس

ص: ۲۵۲

۱- ۱. في النسخه المطبوعه: بتسعه.

۲- ۲. الفاظ الحديث: ان البقره تربط عشـرين يوما و الشاه تربط عشـره أيّام و البطه تربط ثلاثه أيام، و روى سته أيام، و الدجاجه تربط ثلاثه أيّام و السمک الجلال يربط يوما الى الليل في الماء راجع الفقيه ۳: ۲۱۴.

۳- ۳. في المختلف: عشره أيام.

الأنعام سبعا و الطير يوما و ليله.

و قال العلامه رحمه الله فی المختلف (۱) بعد نقل هذه العباره. و الذی ورد فی ذلک

مَا رَوَاهُ مُوسَی بْنُ أُکَیْلٍ (۲) عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنِ الْبَاقِرِ علیه السلام: فِی شَاهٍ شَرِبَتْ بَوْلًا ثُمَّ ذُبِحَتْ فَقَالَ یُغْسَلُ مَا فِی جَوْفِهَا ثُمَّ لَا بَأْسَ بِهِ.

و کذلک إذا اعتلف بالعذره ما لم تکن جلاله و الجلاله التی یکون ذلک غذاؤها و قول أبی الصلاح لم تقم علیه دلاله عندی انتهی (۳) و المشهور بین الأصحاب أنه لو شرب الحیوان المحلل خمرا لم یؤکل ما فی جوفه من الأمعاء و القلب و الکبد. و یجب غسل اللحم

لِرِوَایَهِ زَیْدٍ الشَّحَّامِ (۴) عَنِ الصَّادِقِ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: فِی شَاهٍ شَرِبَتْ خَمْراً حَتَّی سَکِرَتْ ثُمَّ ذُبِحَتْ عَلَی تِلْکَ الْحَالِ لَا یُؤْکَلُ مَا فِی بَطْنِهَا.

و الروایه مع ضعفها علی المشهور أخص من المدعی من وجوه و أنکر الحکم المذکور ابن إدریس و قال بالکراهه و لعله أقرب و المشهور أنه إذا شرب بولا غسل ما فی بطنه و أکل لروایه ابن أکیل المتقدمه و هی علی طریقه الأصحاب ضعیفه من وجوه إلا أنه لا أعرف رادا للحکم و قیل إن هذا إنما یکون إذا ذبح فی الحال بعد الشرب بخلاف ما إذا تأخر بحیث صار جزءا من بدنه و هو ظاهر غیر بعید عن سیاق الخبر.

**[ترجمه]مقنع: امام صادق علیه السلام فرمود: از شیر شتر نجاست خوار ننوش و اگر چیزی از عرق آن به تو خورد، آن را بشور. -. المقنع : ۳۵ -

شرح و تفصیل: در النهایه آمده: در حدیث از خوردن گوشت حیوان نجاست خوار و سوار شدن بر آن نهی شده است. حیوان جلاله: حیوان نجاست خوار. الجله: سرگین است پس بجای عذره(نجاست) گذاشته شده. گویند: جلت الدابه الجله و اجتلتها فهی جاله و جلاله: یعنی چهارپا نجاست را یافته و خورد.

خوردن گوشت نجاست خوار در صورتی که گوشت آن بوی تعفن ندهد، حلال است. علت نهی شدن بر حیوان نجاست خوار شاید از آن رو باشد که چون زیاد نجاست و پشکل می خورد، تنش نجاست گرفته و هم دهان آن بد بو می شود و دهان خود را به تن سوار و جامه او می مالد و آن را نجس می کند. و اللّه اعلم. پایان. -. نهایه ۱: ۲۰۱ -

بدان، قول مشهور میان فقیهان این است که نجاست خواری موجب حرمت گوشت می شود. شیخ و ابن جنید آن را مکروه دانسته اند. سخن شیخ در مبسوط اشعار به اتفاق اصحاب بر آن دارد. گفته شده: اگر خوراک حیوان نجاست خوار فقط نجاست باشد یعنی غیر از نجاست چیز دیگری نخورد، گوشتش حرام است و اگر غالب خوراک آن نجاست باشد، گوشت آن مکروه است. اگر فقط نجاست بخورد، حرام بودن گوشت آن با احوط است، هرچند اقامه دلیل بر آن دشوار است. اما حج رفتن با آن حیوان یا مطلق سوار شدن بر آن، ظاهرا حمل بر کراهت باشد و شاید کراهت آن به سبب عرقش باشد.

ابن جنیـد رحمه الله گویـد: خوردن گوشت هر حیوان نجاست خواری مکروه است و همین طور نوشیدن شیر و سوار شدن بر آن. پایان.

در ملاک نجاست خواری اختلاف است؛ قول مشهور این است که وقتی است که خوراک حیوان فقط نجاست انسان باشد. ابو الصلاح نجاسات دیگر را هم به آن افزوده که قول او سست است. نصوص و فتاوای معتبر از تعیین مدتی که نجاست خواره بودن بر حیوان ثابت شود، خالی هستند؛ ولی از برخی روایات معتبر استنباط می شود که نجاست غذای آن حیوان باشد، از برخی روایات دیگر نیز استباط می شود که آمیخته بودن موجب نجاست خوار بودن حیوان نیست. برخی نیز اندازه آن را در این دانسته اند که تنش به وسیله آن رشد کرده و نجاست جزئی از بدن آن شود. بعضی مدت یک شبانه روز را گفتند. یحیی بن سعید خوردن نجاست خالص را در یک روز کامل کافی دانسته است. دیگران گفته اند: باید بوی گند نجاست در گوشت و پوستش آشکار شود. شیخ در مبسوط و خلاف گفته: جلل این است که بیشتر خوراک آن نجاست باشد و محض بودن آن را شرط نکرده است. ظاهرا معیار همان است که عرف آن را نجاست خوار به شمار آورد و تشخیص آن هم مشکل است. قول اشهر این است که نجاست خوار پاک است و قائل به نجاست بودن آن معلوم نیست ولی برخی روایات بر آن دلالت دارد که حمل بر کراهت شده است.

قول اقرب این است که به دلیل عموم ادله، قابل تذکیه است.

حرمت یا کراهت حیوان نجاست خوار ذاتی نیست، بلکه به واسطه خوردن نجاست است، ولی اگر خوردن آن را قطع کرده و چیز های دیگری را بخورد، اسم نجاست خوار از آن زایل می شود؛ نصوصی که در این باره رسیده سندهای درستی ندارد و فتوای فقیهان در برخی مسائل آن مورد اتفاق و در برخی مورد اختلاف است. مورد اتفاق، استبراء چهل روزه شتر است که روایاتی بر آن دلالت دارند. مورد اختلافی، گاو است که بنا به قولی استبراء آن نیز چهل روز است مانند شتر و دلیل این امر علاوه بر آنچه گذشت، روایت مسمع است، و قولی آن را بیست روز دانسته و این اشهر است به موجب روایت سکونی و مرفوعه یعقوب و روایت یونس. همچنین گوسفند هم مورد اختلاف است، قولی استبراء آن را بنا به روایت سکونی، مرفوعه یعقوب و مسمع ده روز دانسته است و این قول مشهور است و قولی استبراء آن را هفت روز و قول دیگری آن را پنج روز و در روایت یونس چهارده روز است. در روایت مسمع آمده است که مرغابی نجاست خوار گوشتش خورده نمی شود، مگر آنکه آن را پنج روز ببندند. در روایت سکونی آمده است که مرغ نجاست خوار گوشتش خورده نمی شود، مگر آنکه سه روز آن را ببندند و مرغابی را پنج روز ببندند. صدوق در مقنع به سه روز برای مرغابی بسنده کرده است و در فقیه آن را از محمّد بن قاسم جوهری روایت کرده است. - . الفقیه ۳: ۲۱۴ - برخی اصحاب در مرغ پنج روز شرط کرده و بیشتر هم گفته اند. سند همه اینها بنا به قول مشهور عاری از ضعف نیست. گفته شده: مراعات عرف موجه است. و احوط آن است که بین زوال عرفی نجاست خواری و بیشترین مدتِ[ذکر شده در روایات مختلف]هر کدام زمانش بیشتر است همان رعایت شود.

در سخن اصحاب بستن و خوراک پاک در مدت مقدره آمده است. شاید مقصود، پاک بودن در اصل جنس خوراک است. در برخی روایات فقط بازداشتن [حیوان از نجاست خواری]آمده است. ظاهرا غرض زایل شدن نجاست بوده که متوقف به بستن و پاکی خوراک نیست، بلکه ظاهرا تحقق آن(استبراء) با تغذیه به غیر نجاست است. و احوط قول مشهور است.

بنا به قول مشهور با استناد به روایت یونس از امام رضا علیه السّلام ماهی نجاست خوار حرام است، مگر آنکه یک شبانه روز استبراء شود. شیخ صدوق بنا به روایت جوهری یک روز را تا شب کافی دانسته است.

ابو الصلاح در کافی در شمار محرمات گفته است: و آنچه عادت به نوشیدن نجاست کرده تا آنکه ده روز بازداشته شود، و [حیوانی] که خورنده غائط است که باید شتر و گاو چهل روز بازداشته شوند، گوسفند هفت روز، مرغابی و مرغ پنج روز؛ در مورد مرغ سه روز هم روایت است. و حیوانی که نجاستی غیر از عذره می خورند، اگر جزء چهارپایان باشد، هفت روز و اگر جزء پرندگان باشد، یک شبانه روز باز داشته می شود.

علامه در مختلف - . المختلف ۲: ۱۲۷ - پس از نقل قول او گوید: و آنچه در این باره روایت است، روایت موسی بن اکیل از امام باقر علیه السّلام است که درباره گوسفندی که ادرار نوشیده و ذبح شده فرمود: - . المختلف ۲: ۱۲۷ - امعاء و احشای آن را بشویند، آنگاه بعد از شستن اشکالی ندارد. و همچنین اگر عذره خورد، ولی هنوز نجاست خوار محسوب نشود [حرام نیست]زیرا نجاست خوار آن است که غذا و خوراک آن نجاست باشد و سخن ابو صلاح نزد من حجتی ندارد. پایان.

میان فقیهان مشهور است: اگر حیوان حلال گوشت خمر بنوشد، شکم آن حیوان چون روده ها و دل و کبدش خورده نمی شوند و گوشت آن هم بایستی شسته شود. - . کافی ۶: ۲۵۱ - تهذیب ۹: ۴۷ ؛ الاستبصار ۴: ۷۸ - این قول بنا به روایت زید شحام از امام صادق علیه السّلام است که از ایشان در باره گوسفندی سوال شد که خمر نوشیده و مست شده و آن را در آن حال ذبح کردند. حضرت فرمود: آنچه در درون آن هست، خورده نشود. - . کافی ۶: ۲۵۱ ؛ تهذیب ۹: ۴۳ -

روایت مزبور با ضعفی که دارد به چند وجه اخصّ از دعوی است. ابن ادریس این حکم را منکر است و قائل به کراهت آن است و شاید این حکم اقرب باشد. مشهور است که اگر گوسفند ادرار نوشیده، بنا به روایت ابن کلیل که گذشت، آنچه در شکم دارد بشویند و بخورند. این روایت از نظر اصحاب از چند جهت ضعیف است، ولی من کسی را که این حکم را رد کند نمی شناسم. گفته شده: این حکم تنها در صورتی است که پس از شرب فوراً ذبح شود، نه اینکه بماند تا آنچه نوشیده هضم شده و جزء بدنش گردد و این تفسیر از ظاهر خبر دور نیست .

**[ترجمه]

«۹»

نَوَادِرُ الرَّاوَنْدِيِ (۵)، بِالْإِسْنَادِ الْمُتَقَدِّمِ عَنِ الْكَاظِمِ عَنْ آبَائِهِ علیهم السلام: سُئِلَ عَلِيٌّ علیه السلام

ص: ۲۵۳

۱- ۱. المختلف ۲: ۱۲۷.

۲- ۲. المختلف ۲: ۱۲۷.

۳- ۳. رواه الکلینی فی الفروع ۶؛ ۲۵۱ عن محمّد بن یحیی عن محمّد بن أحمد عن بعض أصحابنا عن علیّ بن حسان عن علیّ

بن عقبه عن موسى بن اكيل، و رواه الشيخ فى التهذيب ۹: ۴۷، و الاستبصار ۴: ۷۸ عن محمّد بن أحمد بن يحيى.

۴- ۴. رواه الكلينى فى الفروع ۶: ۲۵۱ عن محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن ابن فضال عن أبى جميله عن زيد الشحام. و رواه الشيخ فى التهذيب ۹: ۴۳ عن محمّد بن أحمد بن يحيى عن محمّد بن عبد الجبار عن أبى جميله.

۵- ۵. نوادر الراونديّ: ۵۰ فيه: عن قدر فيها فأره.

عَنْ قِدْرٍ طُبِخَتْ فَإِذَا فِيهَا فَأْرَةٌ مَيِّتَةٌ قَالَ يُهَرَاقُ الْمَرَقُ وَ يُغْسَلُ اللَّحْمُ وَ يُنَقَّى وَ يُؤْكَلُ.

**[ترجمه]نوادر راوندی: امام موسی کاظم علیه السلام از پدران خود نقل می کند: از امام علی علیه السّلام در باره آبگوشتی که پخته شده و موش مرده از آن در آمده پرسیدند. حضرت فرمود: آب گوشت را بریزند و گوشتش را بشویند و پاک کنند و بخورند. - . نوادر راوندی: ۵۰ -

**[ترجمه]

بيان

رواه الشيخ (۱) بإسناده عن السكوني عن أبي عبد الله عليه السلام و ليس فيه و ينقى و عليه عمل الأصحاب و ربما يستشكل بأنه مع الطبخ و الغليان ينفذ الماء النجس في أعماق اللحم و التوابل فكيف تطهر بمجرد الغسل (۲) و يمكن أن يحمل على أن ينقع في الماء الطاهر حتى يصل إلى كل ما وصل إليه النجس و يمكن أن يكون قوله عليه السلام و ينقى إشاره إلى ذلك لكن كلام الأصحاب و روايه السكوني غير مقيده بذلك و إن كان أحوط.

**[ترجمه]روایت را شیخ به سندش از سکونی از امام صادق علیه السّلام آورده و در آن کلمه «و ینقی» نیست. - . تهذیب ۹: ۸۶ ؛ کافی ۶: ۲۶۱ - ولی آن مورد عمل اصحاب است؛ بر آن اشکال گرفته شده که با پختن و جوشیدن، آب نجس در درون گوشت فرو رفته پس چگونه تنها با شستن پاک می شود؟ ممکن است حدیث حمل شود به اینکه در آب پاک فرو برند تا آب به همه اجزاء آن برسد و شاید کلمه «و ینقی» اشاره به همین امر باشد، ولی کلام اصحاب و روایت سکونی این قید را ندارند هرچند احوط است.

**[ترجمه]

«۱۰»

تُحَفُ الْعُقُولِ، سَأَلَ يَحْيَى بْنُ أَكْثَمَ مُوسَى الْمُبَرْقَعَ عَنْ رَجُلٍ أَتَى إِلَى قَطِيعِ غَنَمٍ فَرَأَى الرَّاعِيَ يَنْزُو عَلَى شَاةٍ مِنْهَا فَلَمَّا بَصُرَ بِصَاحِبِهَا خَلَّى سَبِيلَهَا فَدَخَلَتْ بَيْنَ الْغَنَمِ كَيْفَ تُذْبَحُ وَ هَلْ يَجُوزُ أَكْلُهَا أَمْ لَا فَسَأَلَ مُوسَى أَخَاهُ أَبَا الْحَسَنِ الثَّالِثَ عليه السلام فَقَالَ إِنَّهُ إِنْ عَرَفَهَا ذَبَحَهَا وَ أَحْرَقَهَا وَ إِنْ لَمْ يَعْرِفْهَا قَسَمَ الْغَنَمَ نِصْفَيْنِ وَ سَاهَمَ بَيْنَهُمَا فَإِذَا وَقَعَ عَلَى أَحَدِ النِّصْفَيْنِ فَقَدْ نَجَا النِّصْفُ الْآخَرُ ثُمَّ يُفَرِّقُ النِّصْفَ الْآخَرَ فَلَا يَزَالُ كَذَلِكَ حَتَّى تَبْقَى شَاتَانِ فَيُقْرِعُ بَيْنَهُمَا فَأَيُّهُمَا وَقَعَ السَّهْمُ بِهَا ذُبِحَتْ وَ أُحْرِقَتْ وَ نَجَا سَائِرُ الْغَنَمِ (۳).

**[ترجمه]تحف العقول: یحیی بن اکثم از موسی مبرقع پرسید: مردی به گله گوسفندی آمده و دیده که چوپان با گوسفندی درآمیخت و چون صاحبش را دید، آن را رها کرده و میان گله رفت. این گوسفند چگونه ذبح شود و آیا خوردنش جایز است یا نه؟ موسی این سؤال را از برادرش امام هادی علیه السّلام پرسید، ایشان فرمود: اگر گوسفند را می‌شناسد، سر بریده و بسوزاند و اگرآن را نمی‌شناسد، گله را دو بخش کرده و میان آنها قرعه اندازد و قرعه به نام هر قسمت که افتاد، نیم دیگر رها

شـده باز آن نیم را دو نیم کنـد و همچنان قرعه انـدازد تا دو گوسـفند باقی بمانـد و میان آنها هم قرعه انـدازد و قرعه به نام هر کدام درآمد ذبح و سوخته شود بدین صورت گوسفندان دیگر رها شوند. - . تحف العقول : ۴۷۷ و ۴۸۰ - .

**[ترجمه]

بَیان

رَوَی الشَّیْخُ هَذَا الْخَبَرَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ یَحْیَی عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنِ الرَّجُلِ علیه السلام: أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ رَجُلٍ نَظَرَ إِلَی رَاعٍ نَزَا عَلَی شَاهٍ قَالَ إِنْ عَرَفَهَا ذَبَحَهَا وَ أَحْرَقَهَا وَ إِنْ لَمْ یَعْرِفْهَا قَسَمَهَا نِصْفَیْنِ أَبَداً حَتَّی یَقَعَ السَّهْمُ بِهَا فَتُذْبَحُ وَ تُحْرَقُ وَ قَدْ نَجَتْ سَائِرُهَا(۴).

ص: ۲۵۴

۱- ۱. رواه الشیخ فی التهذیب ۹: ۸۶ بإسناده عن محمّد بن یعقوب عن علیّ بن إبراهیم عن أبیه عن النوفلیّ عن السکونی: و رواه الکلینی فی الفروع ۶: ۲۶۱.

۲- ۲. یرد هذا الاشکال علی نسخه المصنّف من النوادر و التهذیب و الفروع و أمّا علی النسخه المطبوعه من النوادر فلا نعم الاشکال وارد علی نقل الشیخ و الکلینی.

۳- ۳. تحف العقول: ۴۷۷ و ۴۸۰.

۴- ۴. تهذیب الأحکام ۹: ۴۳.

**[ترجمه]شیخ این روایت را با تعبیر عن الرجل نقل کرده است به این صورت که: در باره کسی سؤال شد که ناظر آمیزش چوپان با یکی از گوسفندان بود. ایشان فرمود: اگر آن گوسفند را بشناسد، باید آن را ذبح کرده و بسوزاند و اگر آن را نشناسد باید گله را به دو قسمت تقسیم کند و آنقدر این کار را بکند که نوبت به آن گوسفند برسد و آن گوسفند ذبح و سوزانده شود و در نتیجه سایر گوسفندان سالم می‌مانند. - . تهذیب الأحکام ۹ : ۴۳ -

**[ترجمه]

و أقول

الظاهر أن الرجل أبو الحسن علیه السلام و هذا مختصر من الحدیث الذی رویناه أولا و قال فی المسالک بمضمون الروایه عمل الأصحاب مع أنها لا تخلو من ضعف و إرسال لأن راویها محمد بن عیسی عن الرجل و محمد بن عیسی مشترک (۱)

بین الأشعری الثقه و الیقطینی و هو ضعیف فإن کان المراد بالرجل الکاظم علیه السلام کما هو الغالب فهی مع ضعفها بالاشتراک (۲) مرسله لأن کلا الرجلین لم یدرک (۳) الکاظم علیه السلام و إن أرید به غیره أو کان مبهما کما هو مقتضی لفظه فهی مع ذلک مقطوعه انتهی (۴).

**[ترجمه]از ظاهر روایت چنین برمی‌آید که منظور از «الرجل»، امام موسی بن جعفر علیه السلام است و این تنها مختصری از حدیثی است که در ابتدا روایت نمودیم. در کتاب مسالک آمده است: اصحاب به مضمون این روایت عمل نموده‌اند. با اینکه ضعف و ارسال دارد؛ زیرا محمّد بن عیسی حدیث را از «الرجل» روایت کرده است، و محمد بن عیسی میان اشعری موثق و یقطینی ضعیف مشترک است و اگر مقصود از «الرجل» امام کاظم علیه السلام باشد که احتمال آن نیز بیشتر است، علی رغم ضعیف بودن به واسطه اشتراک، مرسل نیز هست؛ زیرا هیچ کدام از دو محمّد بن عیسی زمان امام کاظم علیه السلام را درک نکرده اند و اگر مراد، غیر ایشان و یا همانگونه که ظاهر عبارت دلالت دارد، فرد ناشناسی باشد، در این صورت حدیث علاوه بر مرسل بودن مقطوعه نیز خواهد بود. پایان. - . المسالک ۲ : ۲۳۹

-

**[ترجمه]

و أقول

یرد علیه أن الظاهر أنه الیقطینی کما یظهر من الأمارات و الشواهد الرجالیه لکن الظاهر ثقته و القدح غیر ثابت و جل الأصحاب یعدون حدیثه صحیحا و کون المراد بالرجل الکاظم علیه السلام غیر معروف بل الغالب التعبیر بالرجل و الغریم و أمثالهما عند شده التقیه بعد زمان الرضا علیه السلام کما لا یخفی و هذا بقرینه الراوی یحتمل الجواد و الهادی و العسکری علیهم السلام لکن الظاهر الهادی علیه السلام بقرینه الروایه الأولی فظهر أن الخبر صحیح مع أنه لم یرده أحد من الأصحاب.

و قال فی المسالک و لو لم یعمل بها فمقتضی القواعد الشرعیه أن المشتبه فیه إن کان محصورا حرم الجمیع و إن کان غیر محصور جاز أکله إلی أن تبقی واحده کما فی نظائره انتهی (۵).

**[ترجمه]بر سخن صاحب مسالک این اشکال وارد است که براساس نشانه‌ها و شواهد علم رجال ظاهر آن است که راوی، یقطینی باشد. و اما ظاهر ثقه بودن وی است و قدح او اثبات نشده و اکثر اصحاب حدیث او را صحیح می‌دانند. دلالت «الرجل» بر امام کاظم علیه السّلام متعارف نیست. بلکه همان گونه که واضح است، واژگانی چون الرّجل و الغریم و مانند آنها به دلیل شدت تقیه پس از دوران امام رضا علیه السّلام به کار می‌رفته است و بنا بر قرینه راوی می تواند منظور از الرجل، امام جواد یا امام هادی و یا امام عسکری علیهم السلام باشد. اما بنا بر قرینه روایت نخست، ظاهر از آن امام هادی عیه السلام است. روشن شد که این روایت صحیح است ضمن اینکه هیچ یک از اصحاب آن را رد نکرده اند.

در مسالک آمده است: اگر به این روایت عمل نشود، مقتضای قواعد شرع این است که اگر تعداد امر مشتبه محدود باشد، همه [گوسفندان]حرام هستند و اگر نامحدود باشد، رواست همه خورده شوند تا یکی باقی بماند، چنانچه در موارد مشابه نیز این گونه عمل می‌شود. پایان.

**[ترجمه]

تحریم الجمیع فی المحصور غیر معلوم کما عرفت و العمل بالقرعه فی الأمور المشتبهه غیر بعید عن القواعد الشرعیه و قد ورد فی کثیر من نظائره ثم إن الأصحاب قالوا إذا وطئ الإنسان حیوانا مأکولا حرم لحمه و لحم نسله و لو اشتبه بغیره قسم فرقتین و أقرع علیه مره بعد أخری حتی تبقی واحده و قال فی

۱- ۱. فی المصدر: لان راویها محمّد بن عیسی مشترک.

۲- ۲. فی المصدر: باشتراک الراوی بین الثقه و غیره.

۳- ۳. فی المصدر: لم یدرکا.

۴- ۴. المسالک ۲: ۲۳۹.

۵- ۵. المسالک ۲: ۲۳۹.

المسالک إطلاق الإنسان یشمل الصغیر و الکبیر و المنزل و غیره کذلک الحیوان یشمل الذکر و الأنثی ذات الأربع و غیره کالطیر لکن الروایه وردت بنکاح البهیمه و هی لغه اسم لذات الأربع من حیوان البر و البحر فینبغی أن یکون العمل علیه تمسکا بالأصل فی موضع الشک و یحتمل العموم لوجود السبب المحرم و عدم الخصوصیه للمحل و هو الذی یشعر به إطلاق کلام المصنف و

غیره و لا فرق فی ذلک بین العالم بالحکم و الجاهل ثم إن علم الموطوء بعینه اجتنب و سری إلی نسله و إن اشتبه أقرع للروایه ثم قال بعد ما مر و علی تقدیر العمل بالروایه(۱) فیعتبر فی القسم کونه نصفین کما ذکر فیها و إن کان قولهم (۲) فریقین أعم منه ثم إن کان العدد زوجا فالنصف حقیقه ممکن و إن کان فردا اغتفر زیاده الواحده فی أحد النصفین و کذا القول بعد الانتهاء إلی عدد فرد کثلاثه(۳).

**[ترجمه]حرمت همه اطراف شبهه محصوره معلوم نیست، چنانچه دانستی و عمل به قرعه در امور مشتبهه از قواعد شرعیه به دور نیست و در بسیاری از نظائرش وارد است. - . المسالک ۲ : ۲۳۹ -

اصحاب گفته‌اند: اگر انسان با حیوان حلال گوشتی بیامیزد، گوشت آن حیوان و نژادش حرام گردد و اگر با دیگری مشتبه شد دو بخش تقسیم شده و پی در پی قرعه اندازند تا جایی که تنها یکی بماند. در مسالک آمده: واژه انسان، کوچک و بزرگ و مُنزل منی و غیر مُنزل را شامل می شود. واژه حیوان نیز بر نر و ماده و یا چهارپا و غیر آن چون پرندگان دلالت می کند. اما روایت در باره آمیزش با چهارپا آمده است و این واژه نیز بر هر حیوان آبزی و غیرآبزی که چهار دست و پا دارد، دلالت می... کند. پس شایسته است به خاطر اصل اباحه در هنگام شک عمل منحصر بر همین روایت باشد. و احتمال دارد به دلیل عام بودن سبب حرمت و عدم خصوصیت محل، حکم به عمومیت داده شود. بدون قید آمدن کلام مصنف و غیر او بر این امر دلالت دارد. در این باره میان کسی که از حکم آگاه است و فرد ناآگاه فرقی نیست و اگر آمیزش شونده کاملا مشخص شود، باید از آن و نژادش اجتناب نمود ولی اگر مشتبه باشد، بنا بر روایت، به واسطه قرعه معین گردد. آنگاه می گوید: بنا بر عمل به روایت باید [امر مشتبه] را به دو نیم تقسیم نمود چون در روایت چنین آمده است؛ گرچه در تعبیر فقها به صورت دو قسمت [و نه دو نیم] آمده که عمومیت بیشتری دارد. اگر تعداد [امر مشتبه] زوج باشد دو نصف کردن به طور حقیقی امکان پذیر خواهد بود ولی اگر تعداد آن فرد باشد، می‌توان به یکی از دو نیم، یکی را افزود. و همچنین است وقتی که تعداد به عددی فرد مثل سه منتهی شود. - . المسالک ۲ : ۲۳۹ -

**[ترجمه]

«۱۱»

فِقْهُ الرِّضَا، قَالَ علیه السلام: إِذَا جُعِلَتْ سَمَکَهٌ مَعَ الْجِرِّیِّ فِی السَّفُّودِ إِنْ کَانَتِ السَّمَکَهُ فَوْقَهُ فَکُلْهَا وَ إِنْ کَانَتْ تَحْتَهُ فَلَا تَأْکُلْ وَ إِذَا کَانَ اللَّحْمُ مَعَ الطِّحَالِ فِی السَّفُّودِ أُکِلَ اللَّحْمُ وَ الْجُوذَابَهُ لِأَنَّ الطِّحَالَ فِی حِجَابٍ وَ لَا یَنْزِلُ مِنْهُ شَیْ ءٌ إِلَّا أَنْ یُثْقَبَ فَإِنْ ثُقِبَ سَالَ مِنْهُ وَ لَمْ یُؤْکَلْ مَا تَحْتَهُ مِنَ الْجُوذَابَهِ وَ لَا غَیْرِهِ وَ یُؤْکَلُ مَا فَوْقَهُ (۴).

**[ترجمه]فقه الرضـا: امـام رضا علیه السـلام فرمود: اگر ماهی را با جرّی در یک سـیخ بود و ماهی بالای جرّی است، ماهی را بخور و اگر زیر آن است مخور، و اگر گوشت را بـا طحـال به یک سـیخ بود، گوشت کباب شـده را با جوذابه اش بخور؛ زیرا طحال پرده دارد و چیزی از آن فرو نریزد، مگر اینکه سوراخ گردد و اگر سوراخ شـد و از آن روان گردیـد، آنچه از جوذابه و غیر آن زیر آن است، خورده نشود و آنچه بالای آن قرار گرفته، خورده شود. - . فقه الرضا : ۴۰ -

**[ترجمه]

«۱۲»

الْمُقْنِعُ،: إِذَا كَانَ اللَّحْمُ مَعَ الطِّحَالِ فِی سَفُّودٍ أُكِلَ اللَّحْمُ إِذَا كَانَ فَوْقَ الطِّحَالِ فَإِنْ كَانَ أَسْفَلَ مِنَ الطِّحَالِ لَمْ يُؤْكَلْ وَ يُؤْكَلُ جُوذَابُهُ لِأَنَّ الطِّحَالَ فِی حِجَابٍ وَ لَا يَنْزِلُ مِنْهُ شَیْ ءٌ إِلَّا أَنْ يُثْقَبَ فَإِنْ ثُقِبَ سَالَ مِنْهُ وَ لَمْ يُؤْكَلْ مَا تَحْتَهُ مِنَ الْجُوذَابِ وَ إِنْ جُعِلَتْ سَمَكَةٌ يَجُوزُ أَكْلُهَا مَعَ جِرِّيٍّ أَوْ غَيْرِهَا مِمَّا لَا يَجُوزُ أَكْلُهُ فِی سَفُّودٍ أُكِلَتِ الَّتِی لَهَا فَلْسٌ إِذَا كَانَتْ فِی السَّفُّودِ فَوْقَ الْجِرِّيِّ وَ فَوْقَ الَّتِی لَا تُؤْكَلُ فَإِنْ كَانَتْ أَسْفَلَ مِنَ الْجِرِّيِّ لَمْ تُؤْكَلْ (۵).

ص: ۲۵۶

۱- ۱. فی المصدر: و علی تقدیر العمل بالروایه کما هو المشهور.

۲- ۲. فی المصدر: و ان کان قول المصنّف: فریقین.

۳- ۳. المسالک ۲: ۲۳۹.

۴- ۴. فقه الرضا: ۴۰.

۵- ۵. المقنع: ۳۵.

الْفَقِيهُ، قَالَ الصَّادِقُ علیه السلام: إِذَا كَانَ اللَّحْمُ مَعَ الطِّحَالِ وَ ذَكَرَ مِثْلَ مَا فِی الْمُقْنِعِ (۱).

**[ترجمه]مقنع: اگر گوشت با طحال در یک سیخ و گوشت بالای طحال باشد، گوشت را می‌توان خورد و اگر زیر آن است نمی‌توان خورد، البته جوذابه اش قابل خوردن است؛ زیرا طحال در پرده است و از آن چیزی فرو نریزد جز اینکه سوراخ شود، اگر سوراخ شده و از آن روان شد، جوذابه‌ای را که زیر آن است نمی‌توان خورد و اگر ماهی حلال را با مارماهی و هر چه حرام است در یک سیخ بریان کنند، آنچه فلس دارد قابل خوردن است، البته به شرطی که بالای مارماهی و آنچه خوردنی نیست باشد و اگر زیرش باشد، آن را نمی‌توان خورد. - . المقنع : ۳۵ -

فقیه: امام صادق علیه السّلام فرمود: چون گوشت با طحال باشد (و مشابه آنچه در مقنع آمده، فرمود) - . من لا یحضره الفقیه ۳ : ۲۱۴ - ۲۱۵ -

**[ترجمه]

تبیین

السفود کتنور الحدیده التی تشوی بها اللحم و فی القاموس الجوذاب بالضم طعام السکر و أرز و لحم انتهی.

و الظاهر أن المراد هنا الخبز المشرود تحت الطحال و اللحم الذین علی السفود لیجری علیها ما ینفصل منهما و عمل بما ورد فی الفقیه أکثر الأصحاب. و الأصل فیه عندهم

مَا رَوَاهُ الشَّیْخُ (۲)

فِی الْمُوَثَّقِ عَنْ عَمَّارٍ السَّابَاطِیِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: سُئِلَ عَنِ الطِّحَالِ أَ یَحِلُّ أَكْلُهُ قَالَ لَا تَأْكُلْهُ فَهُوَ دَمٌ قُلْتُ فَإِنْ كَانَ الطَّعَامُ (۳)

فِی سَفُّودٍ مَعَ لَحْمٍ وَ تَحْتَهُ خُبْزٌ وَ هُوَ الْجُوذَابُ أَ یُؤْكَلُ مَا تَحْتَهُ قَالَ نَعَمْ یُؤْكَلُ اللَّحْمُ وَ الْجُوذَابُ وَ یُرْمَى بِالطِّحَالِ

لِأَنَّ الطِّحَالَ فِی حِجَابٍ لَا یَسِیلُ مِنْهُ فَإِنْ كَانَ الطِّحَالُ مَشْقُوقاً أَوْ مَثْقُوباً فَلَا تَأْكُلْ مِمَّا یَسِیلُ عَلَیْهِ الطِّحَالُ وَ عَنِ الْجِرِّیِّ یَكُونُ فِی السَّفُّودِ مَعَ السَّمَكِ قَالَ یُؤْكَلُ مَا كَانَ فَوْقَ الْجِرِّیِّ وَ یُرْمَى بِمَا سَالَ عَلَیْهِ الْجِرِّیُّ.

و هذا مطابق لما فی الفقیه و أما ما ذکره الصدوق رحمه الله فی الکتابین فهو مخالف للخبرین فإن عبارته تدل علی عدم حل اللحم إذا کان تحت الطحال و إن لم یکن مثقوبا و الروایتان تدلان علی الحل مطلقا إذا لم یکن مثقوبا قال فی الدروس إذا شوی الطحال مع اللحم فإن لم یکن مثقوبا أو کان اللحم فوقه فلا بأس و إن کان مثقوبا و اللحم تحته حرم ما تحته من لحم و غیره و قال الصدوق رحمه الله إذا لم یثقب لم یؤکل اللحم إذا کان أسفل و یؤکل الجوذاب و هو الخبز(۴).

ص: ۲۵۷

۱- ۱. من لا يحضره الفقيه ۳: ۲۱۴ و ۲۱۵.

۲- ۲. رواه الشيخ فى التهذيب ۹: ۸۱ بإسناده عن محمّد بن أحمد بن يحيى عن أحمد بن الحسن بن علىّ بن فضال عن عمرو بن سعيد عن مصدق بن صدقه عن عمّار بن موسى عن أبى عبد اللّه عليه السلام.

۳- ۳. فى المصدر: فان كان الطحال.

۴- ۴. الدروس: كتاب الاطعمه: الدرس الثالث.

و قال قدس سره أیضا.

رَوَی عَمَّارٌ عَنِ الصَّادِقِ علیه السلام: فِی الْجِرِّیِّ مَعَ السَّمَکِ فِی سَفُّودٍ بِالتَّشْدِیدِ مَعَ فَتْحِ السِّینِ یُؤْکَلُ مَا فَوْقَ الْجِرِّیِّ وَ یُرْمَی مَا سَالَ عَلَیْهِ.

و علیها ابنا بابویه و طرد الحکم فی مجامعه ما یحل أکلها لما یحرم قال الفاضل لم یعتبر علماؤنا ذلک و الجری طاهر و الروایه ضعیفه السند انتهی (۱).

**[ترجمه]سفود بر وزن تنور، تکه آهنی است که با آن گوشت را کباب کنند. در قاموس جوذاب با ضمّه حرف جیم، خوراکی است از شکر و برنج و گوشت (کوفته برنجی شیرین). چنین می‌نماید که مقصود از آن در اینجا نانی است که زیر طحال و گوشت سیخ کشیده نهند تا روغن آنها بدان ریزد و بیشتر اصحاب به روایت وارد در فقیه عمل کردند و اصل روایت از نظر آنها روایتی است که شیخ - . تهذیب ۹ : ۸۱ - در موثق از عمّار ساباطی از امام صادق علیه السّلام نقل می کند: از ایشان در رابطه با حلال بودن خوردن طحال سؤال شد. ایشان فرمود: آن را مخور که خون است، گفتم: اگر آن خوراک طحال با گوشت در یک سیخ و زیر آن نان که همان جوذاب است، باشد آیا آنچه زیر آن است حلال است؟ فرمود: آری گوشت و جوذاب حلال است و طحال به دور افکنده شود؛ زیرا طحال در پرده است و از آن چیزی روان نیست، ولی اگر طحال ترکیده یا سوراخ شود، از آنچه بر آن روان است مخور. از ایشان در رابطه با مارماهی که با ماهی به سیخ کشیده شده پرسیدم، ایشان فرمود: آنچه بالای مار ماهی است خورده شود و آنچه مار ماهی بر آن روان شده دور افتد. این روایت با آنچه در فقیه آمده، مطابقت دارد، اما آنچه شیخ صدوق- رحمه الله- در دو کتاب آورده، با هر دو روایت مخالف است؛ زیرا عبارت روایت شیخ صدوق بر حرام بودن گوشت زیر طحال گرچه سوراخ نباشد، دلالت دارد در حالی که این دو روایت در صورتی که طحال سوراخ نباشد، بر حلال بودن مطلق دلالت دارند.

در دروس آمده است: وقتی طحال را با گوشت بریان کنند، اگر طحال سوراخ نباشد یا گوشت بالایش باشد، خوردن آن اشکالی ندارد ولی اگر سوراخ بوده و یا گوشت زیر آن باشد، آنچه از گوشت و غیر آن که زیر قرار گرفته حرام است. صدوق رحمه الله می گوید: اگر طحال سوراخ نباشد، گوشت زیرش را نمی‌توان خورد و لی جوذاب را می‌توان خورد که همان نان است. شیخ قدّس سره نیز این روایت را نقل نموده است. عمار از امام صادق علیه السّلام درباره مارماهی و ماهی ای که در یک سیخ باشند، نقل می کند که ایشان فرمود: آنچه بالای مارماهی است خورده شود و آنچه از مارماهی بر ماهی ریخته شده دور افکنده شود. [در این روایت سفود با تشدید حرف فاء و فتحه حرف سین آمده است]. دو ابن بابویه نیز بر این عقیده اند و حکم در اجتماع هر حلال و حرامی با هم جاری است، و فاضل می گوید: علمای ما این(بالا بودن گوشت حلال) را شرط نکرده‌اند و مارماهی پاک است و سند این روایت ضعیف است. پایان.

**[ترجمه]

و أقول

عـدم نجاسه الجرى لا ينافى الحكم المـذكور فإنه ليس باعتبار النجاسه بل باعتبار أنه يجرى من الطحال و الجرى و غيرهما دم و أجزاء مـائعه بعـد تأثير الحراره و يتشـرب منها ما تحته و ضـعف الروايات فى هـذا الباب منجبر بالشـهره بين الأصـحاب و حل ما يحكم بالحل فيها مؤيد بالأصل و العمومات.

ص: ٢٥٨

١- ١. الدروس: كتاب الاطعمه: الدرس الأول.

**[ترجمه]پـاک بودن مارمـاهی بـا حکم مـذکور منافات نـدارد؛ زیرا حرام بودن آن به سـبب نجاست نیست بلکه به این دلیل است که از طحـال و مارماهی و غیر آنها پس از حرارت دیـدن، خون و آب‌هایی روان شـده و جـذب آنچه زیر آن است می‌شود. ضعیف بودن روایات در این باب با شهرت حکم میان اصحاب جبران می شود و حلال بودن آنچه که حکم به حلّیت آن شده به واسطه اصل و عمومات تأیید می شود .

**[ترجمه]

باب ۷ الصید و أحکامه و آدابه

الآیات

المائـده: غَيْرَ مُحِلِّي الصَّيْدِ وَ أَنْتُمْ حُرُمٌ قوله سـبحانه وَ إِذا حَلَلْتُمْ فَاصْـطادُوا و قـال تعـالی يَسْـئَلُونَکَ ما ذا أُحِلَّ لَهُمْ قُلْ أُحِلَّ لَکُمُ الطَّيِّبـاتُ وَ مـا عَلَّمْتُمْ مِنَ الْجَوارِحِ مُکَلِّبِينَ تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَکُمُ اللَّهُ فَکُلُوا مِمَّا أَمْسَـکْنَ عَلَيْکُمْ وَ اذْکُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسابِ و قال عز و جل يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ وَ أَنْتُمْ حُرُمٌ

lt;meta info="-غَيْرَ مُحِلِّي الصَّيْدِ وَ أَنْتُمْ حُرُمٌ. - . مائده / ۱ -

{در حالی که نباید شکار را در حال احرام، حلال بشمرید.}

- وَ إِذا حَلَلْتُمْ فَاصْطادُوا. - . مائده / ۲ -

{و چون از احرام بیرون آمدید [می توانید] شکار کنید.}

- يَسْئَلُونَکَ مـا ذا أُحِلَّ لَهُمْ قُلْ أُحِلَّ لَکُمُ الطَّيِّباتُ وَ ما عَلَّمْتُمْ مِنَ الْجَوارِحِ مُکَلِّبِينَ تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَکُمُ اللَّهُ فَکُلُوا مِمَّا أَمْسَـکْنَ عَلَيْکُمْ وَ اذْکُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسابِ. - . مائده / ۴ -

{از تو می پرسـند: چه چیزی برای آنان حلال شده است؟ بگو: «چیزهای پاکیزه برای شـما حلال گردیده و [نیز صید] حیوانات شکارگر که شـما به عنوان مربّیان سگ های شـکاری، از آنچه خـدایتان آموخته، به آنها تعلیم داده اید [برای شـما حلال شده است]. پس از آنچه آنها برای شما گرفته و نگاه داشته اند بخورید، و نام خدا را بر آن ببرید، و پروای خدا بدارید که خدا زود شمار است.}

- يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ وَ أَنْتُمْ حُرُمٌ. - . مائده / ۹۵ -

{ای کسانی که ایمان آورده اید، در حالی که مُحرِمید شکار را مکشید.}

**[ترجمه]

تفسیر

قد مر تفسير بعض الآيات فی کتاب الحج (۱)

و مر بعضها فی الأبواب السابقه وَ ما عَلَّمْتُمْ مِنَ الْجَوارِحِ قالوا یحتمل أن یکون عطفا علی الطیبات بأخذ ما

موصوله و لکن بحذف مضاف أی مصیده أو صیده أی صید الکلاب التی تصیدون بها بقرینه قوله مُکَلِّبِینَ فإنه مشتق من الکلب أی حال کونکم صاحبی الصید بالکلاب أو أصحاب التعلیم للکلاب فیلزم کون الجوارح کلابا فیحل ما ذبحه الکلب المعلم.

و ذهب أکثر المخالفین إلی أن المراد بالجوارح کلاب الصید علی أهلها من الطیور و ذوات الأربع من السباع و إطلاق المکلبین باعتبار کون المعلم فی الأغلب کلبا أو لأن کل سبع یسمی کلبا قال النبی صلی الله علیه و آله فی دعائه اللهم سلط علیه کلبا من کلابک فسلط الله علیه الأسد لکنه خلاف الظاهر و ستأتی الأخبار الکثیره فی ذلک قال فی مجمع البیان الجوارح هی الکلاب فقط عن ابن

۱- ۱. کتاب الحجّ لم یتقدم قبلا، بل یأتی فی المجلد ۲۱، و لعلّ قوله:« مر» اشتباه من النسّاخ او کان دونه المنصف قبلا.

عمر و الضحاك و السدى. و المروى عن أئمتنا عليهم السلام فإنهم قالوا هنا الكلب المعلم خاصه أحل الله صيدها إن أدركه صاحبه و قد قتل لقوله فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ (١) و قوله مُكَلِّبِينَ منصوب على الحال و قوله تُعَلِّمُونَهُنَ حال ثانيه أو استئناف مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ متعلق بتعلمونهن أى مما ألهمكم الله من الحيل و طرق التأديب فإن العلم به إلهام منه تعالى أو اكتساب بالعقل الذى هو عطيه من الله تعالى أيضا و قيل أى مما عرفكم الله أن تعلموهن من اتباع الصيد بإرسال صاحبه و انزجاره بزجره و انصرافه بدعائه فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ متفرع على ما تقدم و يحتمل كونه جزاء لقوله وَ ما عَلَّمْتُمْ فتكون ما شرطيه أى كلوا مما أمسكت الجوارح عليكم.

قال البيضاوى و هو ما لم يأكل منه لقوله صلى الله عليه و آله لعدى بن حاتم و إن أكل منه فلا تأكل إنما أمسك على نفسه فاشترط فى حله أن يكون الكلب ما أكل منه فلو أكل حرم.

ثم قال و إليه ذهب أكثر الفقهاء و قال بعضهم لا يشترط ذلك فى سباع الطير لأن تأديبها إلى هذا الحد متعذر و قال آخرون لا يشترط مطلقا انتهى (٢).

وَ اذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهِ الضمير لما علمتم و المعنى سموا عليه عند إرساله أو لما أمسكن بمعنى سموا عليه إذا أدركتم ذكاته أو سموا عند أكله و الأول أظهر و أشهر كما سيأتى وَ اتَّقُوا اللَّهَ فى أوامره و نواهيه فلا تخالفوها بوجه إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسابِ لأنه لا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقالُ ذَرَّهٍ فِي السَّماواتِ وَ لا فِي الْأَرْضِ يَعْلَمُ خائِنَهَ الْأَعْيُنِ وَ ما تُخْفِي الصُّدُورُ و إِنَّما أَمْرُهُ إِذا أَرادَ شَيْئاً أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ و العبد فى مقام التقصير فيما دق و جل ففيه كمال التنبيه على كمال الغفله و غايه الاهتمام بسرعه الامتثال فقد أعذر من أنذر كذا قيل ثم اعلم أنه يستفاد من الآيات

ص: ٢۶٠

١- ١. مجمع البيان ٣: ١۶١ فيه: احله اللّه إذا ادركه صاحبه و قد قتله.

٢- ٢. أنوار التنزيل ١: ٣٢۴.

أحكام الأول تدل الآيات منطوقا و مفهوما على إباحه الصيد و المصيد فى الجمله و ادعوا عليها إجماع الأمه و الروايات فى ذلك مستفيضه من طرق الخاصه و العامه و استثنى منها صيد البر فى حال الإحرام على التفصيل المتقدم فى كتاب الحج و ظاهر

الأصحاب أن صيد اللهو فعله حرام لكن الظاهر أن مصيده لا يكون حراما لأن حرمه الفعل لا يستلزم تحريمه بل يمكن المناقشه فى تحريم الفعل أيضا لأن عدم قصر الصلاه و الصوم لا يستلزم التحريم لكن الظاهر أنه لا خلاف بينهم فيه و فى بعض الروايات إشعار به.

الثانى ظاهر الآيه اشتراط كون الجارح كلبا كما عرفت. قال الشهيد الثانى رحمه الله الاصطياد يطلق على معنيين أحدهما إثبات اليد على الحيوان الوحشى بالأصاله المحلل المزيل لامتناعه بآله الاصطياد اللغوى و إن بقى بعد ذلك على الحياه و أمكن تذكيته بالذبح.

و الثانى عقره المزهق لروحه بآله الصيد على وجه يحل أكله فالصيد بالمعنى الأول جائز إجماعا بكل آله يتوصل بها إليه من كلب و سبع و جارح و غيرها و إنما الكلام فى الاصطياد بالمعنى الثانى و الإجماع واقع أيضا على تحققه بالكلب المعلم من جمله الحيوان بمعنى ما أخذه و جرحه و أدركه صاحبه ميتا أو فى حركه المذبوح يحل أكله و يقوم إرسال الصائد و جرح الكلب فى أى موضع كان مكان الذبح فى المقدور عليه و اختلفوا فى غيره من جوارح الطير و السباع فالمشهور بين الأصحاب بل ادعى عليه المرتضى إجماعهم على عدم وقوعه بها للآيه فإن الجوارح و إن كانت عامه إلا أن الحال فى قوله مُكَلِّبِينَ الواقع من ضمير عَلَّمْتُمْ خصص الجوارح بالكلاب فإن المكلب مؤدب الكلاب لأجل الصيد و ذهب الحسن بن أبى عقيل إلى حل صيد ما أشبه الكلب من الفهد و النمر و غيرهما لعموم الجوارح و لورود أخبار صحيحه و غيرها بأن الفهد كالكلب فى ذلك و اختلف تأويل الشيخ لها فتاره خصها بموردها و جوز صيد الفهد كالكلب محتجا بأن الفهد يسمى كلبا فى اللغه و تاره حملها على التقيه و ثالثه على حال الضروره و وردت أخبار بحل صيد

غير الفهد أيضا و حملها على إحدى الأخيرتين.

الثالث ظاهر الآيه شمولها لكل الكلب سلوقيا كان أو غيره و لا خلاف فيه ظاهرا بيننا و سواء كان أسود أو غيره و هو أصح القولين و استثنى ابن الجنيد رحمه الله الكلب الأسود و قال لا يجوز الاصطياد به و هو مذهب أحمد و بعض الشافعيه محتجا بالروايه عن أمير المؤمنين عليه السلام أنه لا يؤكل صيده و قال إن رسول الله صلى الله عليه و آله أمر بقتله.

الرابع يستفاد من الآيه الكريمه أن الكلب الذى يحل مقتوله لا بد أن يكون معلما إذ التقدير و أحل لكم صيد ما علمتم من الجوارح فعلق حل صيدها على كونه معلما و اعتبروا فى صيروره الكلب معلما ثلاثه أمور أحدها أن يسترسل باسترسال صاحبه و إشارته و الثانى أن ينزجر بزجره و هكذا أطلق أكثرهم و قيده فى الدروس بما إذا لم يكن بعد إرساله على الصيد لأنه لا يكاد أن ينفك حينئذ و استحسنه الشهيد الثانى رحمه الله و قريب منه فى التحرير و هو غير بعيد.

الثالث أن يمسك الصيد و لا يأكل منه و فى هذا اعتبار وصفين أحدهما أن يحفظه و لا يخليه و الثانى أن لا يأكل منه و ذهب جماعه من الأصحاب منهم الصدوقان و الحسن إلى أن عدم الأكل ليس بشرط و به روايات كثيره و لا يخلو من قوه فيحمل أخبار عدم الأكل على الكراهه أو التقيه و هو أظهر

لِصَحِيحَهِ حَكَمِ بْنِ حُكَيْمٍ (١) قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام مَا تَقُولُ فِی الْکَلْبِ یَصِیدُ الصَّیْدَ فَیَقْتُلُهُ قَالَ

۱- ۱. رواه الكلينى فى الفروع ۶: ۲۰۳ بإسناده عن محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن محمّد بن يحيى عن جميل بن دراج عن حكم بن حكيم الصيرفى و فيه:« لا بأس باكله» و فيه: يقولون: انه إذا قتله و أكل منه. و رواه الشيخ فى التهذيب ۹: ۲۳ و الاستبصار ۴: ۶۹ بإسناده عن محمّد بن يعقوب و فيها: لا بأس كل.

لَا بَأْسَ كُلْ قَالَ قُلْتُ إِنَّهُمْ يَقُولُونَ إِذَا أَكَلَ مِنْهُ فَإِنَّمَا أَمْسَكَ عَلَى نَفْسِهِ فَلَا تَأْكُلْهُ فَقَالَ كُلْ أَ وَ لَيْسَ قَدْ جَامَعُوكُمْ عَلَى أَنَّ قَتْلَهُ ذَكَاتُهُ قَالَ قُلْتُ بَلَى قَالَ فَمَا تَقُولُونَ فِي شَاةٍ ذَبَحَهَا رَجُلٌ أَ ذَكَّاهَا قَالَ قُلْتُ نَعَمْ قَالَ فَإِنَّ السَّبُعَ جَاءَ بَعْدَ مَا ذَكَّاهَا فَأَكَلَ بَعْضَهَا أَ تُؤْكَلُ الْبَقِيَّةُ قُلْتُ نَعَمْ قَالَ فَإِذَا أَجَابُوكَ إِلَى هَذَا فَقُلْ لَهُمْ كَيْفَ تَقُولُونَ إِذَا ذَكَّى ذَلِكَ فَأَكَلَ مِنْهَا لَمْ تَأْكُلُوا وَ إِذَا ذَكَّى هَذَا وَ أَكَلَ أَكَلْتُمْ.

و حمل الشيخ هذه الأخبار على الأكل نادرا و هو بعيد و فرق ابن الجنيد بين أكله منه قبل موت الصيد و بعده و جعل الأول قادحا فی التعليم دون الثانی و هذا أيضا وجه للجمع بين الأخبار و كأنه يومی إليه خبر ابن حكيم و العامه أيضا مختلفون فی هذا الحكم بسبب اختلاف الأحاديث النبويه و إن كان الأشهر بينهم الاشتراط و قد يستدل على الاشتراط بقوله تعالى وَ ما أَكَلَ السَّبُعُ إِلَّا ما ذَكَّيْتُمْ و الظاهر أنه مخصص بقوله تعالى وَ ما عَلَّمْتُمْ مِنَ الْجَوارِحِ مُكَلِّبِينَ بشهاده الأخبار الكثيره و على القول باعتبار عدم الأكل لا يضر شرب الدم و الأمور المعتبره فی التعليم لا بد أن تتكرر مره بعد أخرى ليغلب على الظن تأرب الكلب و لم يقدر أكثر الأصحاب عدد المرات و اكتفى بعضهم بالتكرار مرتين و اعتبر آخرون ثلاث مرات و كان الأقوى الرجوع فی أمثاله إلى العرف لفقد النص على التحديد و حيث تحقق التعليم لو خالف فی بعض الصفات مره لم يقدح فيه فإن عاد ثانيا بنى على أن التعلم هل يكفی فيه المرتان أم لا فإن اكتفينا بهما زال بهما و إن اعتبرنا الثلاث فكذلك هنا و كذا إن اعتبرنا العرف كذا ذكره الشهيد الثانی قدس الله روحه.

الخامس الآيه تومی إلى عدم حل صيد الكفار لأن الخطاب فيها متوجه إلى المسلمين فكأنه قيد الحل بما أمسك على المسلمين و لا خلاف فی تحريم صيد غير أهل الكتاب من الكفار و أما أهل الكتاب فالخلاف فيهم هنا كالخلاف فيهم فی ذبائحهم كما سيأتی.

السادس المشهور بين الأصحاب أن الاعتبار فی حل الصيد بالمرسل لا المعلم فإن كان المرسل مسلما فقتل حل و لو كان المعلم مجوسيا أو وثنيا و لو كان المرسل

غیر مسلم لم یحل و لو کان المعلم مسلما بل ادعی علیه الشیخ فی الخلاف إجماع الفرقه و یدل علیه

صَحِیحَهُ سُلَیْمَانَ بْنِ خَالِدٍ(۱) قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام کَلْبُ الْمَجُوسِیِّ یَأْخُذُهُ الْمُسْلِمُ فَیُسَمِّی حِینَ یُرْسِلُهُ یَأْکُلُ مِمَّا أَمْسَکَ عَلَیْهِ فَقَالَ نَعَمْ لِأَنَّهُ مُکَلَّبٌ وَ ذَکَرَ اسْمَ اللَّهِ عَلَیْهِ.

و قال فی المبسوط لا یحل مقتول ما علمه المجوسی محتجا بقوله تعالی تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَکُمُ اللَّهُ و هذا لم یعلمه المسلم

وَ بِرِوَایَهِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ (۲) بْنِ سَیَابَهَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فَقُلْتُ کَلْبُ مَجُوسِیٍّ أَسْتَعِیرُهُ فَأَصِیدُ بِهِ قَالَ لَا تَأْکُلْ مِنْ صَیْدِهِ إِلَّا أَنْ یَکُونَ عَلَّمَهُ مُسْلِمٌ.

و أجیب بأن الآیه خرجت مخرج الغالب لا علی وجه الاشتراط و النهی فی الخبر محموله علی الکراهه جمعا مع أن الراوی مجهول و الشیخ فی کتابی الأخبار جمع بینهما بحمل الأول علی ما إذا علمه المسلم بعد أخذه و الثانی علی ما إذا لم یعلمه و استشهد للجمع

بِرِوَایَهِ السَّکُونِی (۳) عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: کَلْبُ الْمَجُوسِیِّ لَا

۱- ۱. رواه الکلینی فی الفروع ۶: ۲۰۸ بإسناده عن علیّ بن إبراهیم عن أبیه عن ابن أبی عمیر عن هشام بن سالم عن سلیمان بن خالد، و رواه الصدوق فی الفقیه ۳: ۲۰۲ و رواه الشیخ فی التهذیب ۹: ۳۰ و الاستبصار ۴: ۷۰ عن الحسین بن سعید عن النضر بن سوید عن هشام ابن سالم و فیها:« الرجل المسلم» و فیها أیضا: أ یأکل.

۲- ۲. رواه الکلینی فی الفروع ۶: ۲۰۹ عن محمّد بن یحیی عن أحمد بن محمّد عن علی بن الحکم عن منصور بن یونس عن عبد الرحمن بن سیابه، و رواه الشیخ فی التهذیب ۹: ۳۰ و فی الاستبصار ۴: ۷۰ بإسناده عن أحمد بن محمّد بن عیسی عن علیّ بن الحکم عن سیف بن عمیره عن منصور بن حازم عن عبد الرحمن بن سیابه و اللفظ المنقول من الشیخ، و أما الکافی ففیه: قال: قلت لابی عبد اللّه علیه السلام : انی استعیر کلب المجوسی. و فیه أیضا: علمه مسلم فتعلمه.

۳- ۳. رواه الکلینی فی الفروع ۶: ۲۰۹ بإسناده عن علیّ بن إبراهیم عن أبیه عن النوفلیّ عن السکونی. و رواه الشیخ فی التهذیب ۹: ۳۰ و فی الاستبصار ۴: ۷۰ بإسناده عن محمّد بن یعقوب، و فی ذیل الحدیث: و کلاب أهل الذمّه و بزاتهم حلال للمسلمین أن یأکلوا صیدها.

تَأْكُلْ صَيْدَهُ إِلَّا أَنْ يَأْخُذَهُ الْمُسْلِمُ فَيُعَلِّمَهُ وَ يُرْسِلَهُ وَ كَذَلِكَ الْبَازِي.

و هذا يدل على أن مذهبه فى كتابى الأخبار كمذهبه فى المبسوط و الأحوط ذلك و إن كان الأظهر حمل أخبار المنع على التقيه فإنه مذهب الحسن و الثورى و جماعه من العامه. السابع دلت الآيه على وجوب التسميه و حملها على التسميه عند الأكل بعيد جدا و لا خلاف فى وجوب التسميه و اشتراطها فى حل ما يقتله الكلب و السهم عندنا و عند كل من أوجبها فى الذبيحه و قد اشتركا فى الدلاله من قوله تعالى وَ لا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ و اختص هذا المحل بتلك الآيه و لا خلاف أيضا فى

إجزائها إذا وقعت عند الإرسال لانطباق جميع الأدله عليه و لتصريحه عليه السلام فى صحيحه أبى عبيده(١)

و يسمى إذا سرحه لأن إذا ظرف زمان و فيها معنى الشرط غالبا و اختلفوا فى إجزائها إذا وقعت فى الوقت الذى بين الإرسال و عضه الكلب أو إصابه السهم و اختار أكثر المتأخرين الإجزاء لأن ضمير عَلَيْهِ راجع إلى القيد المضمر فى قوله مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ و هو يصدق بذكر اسم الله فى جميع الوقت المذكور و محل الخلاف ما إذا تعمد تأخيرها عن الإرسال أما لو نسى و ذكر فى الأثناء فلا شبهه فى اعتبارها حينئذ.

إذا تقرر ذلك فلو ترك التسميه عمدا لم يحل للنهى عن أكله المقتضى للتحريم و لو نسى التسميه حل أكله كما سيأتى فى الذبح إن شاء الله.

و اختلف فى الجاهل فمنهم من ألحقه بالناسى و منهم من ألحقه بالعامد.

الثامن ذكر الأصحاب أن الحيوان المحلل لحمه المحرم ميتته إما أن يكون

١- ١. رواه الكلينى فى الفروع ۶: ۲۰۳ بإسناده عن عده من أصحابنا عن سهل بن زياد« عن سالم» و علىّ بن إبراهيم عن أبيه و محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد جميعا عن ابن محبوب عن علىّ بن رئاب عن أبى عبيده الحذاء. و رواه الشيخ فى التهذيب ۹: ۲۶ بإسناده عن الحسن بن محبوب.

مقـدورا علی ذبحه أو ما فی معناه أو غیر مقـدور بأن کان متنفرا متوحشا فالمقدور علیه لا یحل إلا بالذبح فی الحلق أو اللبه علی مـا سـیأتی تفصـیله إن شـاء الله تعـالی و لاـ فرق بیـن مـا هـو إنسـی فی الأصـل و بین الوحشـی إذا اسـتأنس أو حصـل الظفر به و المتوحش کالصـید جمیع أجزائه مذبح ما دام علی الوحشـیه حتی إذا رمی إلیه سـهما أو أرسل کلبا فأصاب شـیئا من بدنه فمات حل و هو فی الصید الوحشی موضع وفاق بین المسلمین و فی الإنسی إذا توحش کما إذا ند بعیر موضع وفاق منا و أکثر العامه و خالف فیه مالک فقال لا یحل إلا بقطع الحلقوم کذا ذکره الشهید الثانی قدس سره.

أقول

الإنسی کالوحش إذا لم یقدر علی ذبحه أو نحره لا ریب فی أنه یجوز صیده و قتله بالسیف و الرمح و أمثالهما لأخبار کثیره داله علیه و إن کان أکثرها فی البعیر و البقر و القتل بالسیف و الحربه لکن الظاهر شمول الحکم لغیر البعیر و الغنم و للسهم أیضا و إن استشـکل المحقق الأـردبیلی رحمه الله فی السـهم و أمـا اصـطیادها بالکلب فمشـکل إذ لم أر فی الأخبار المعتبره ما یـدل علیه و یشـکل الحکم بدخوله فی الصـید المذکور فی الآیات و ظاهر التذکیه ما کان بلا واسطه مع أنه داخل فیما أکل السبع و الاستثناء غیر معلوم

وَ مَا رُوِیَ عَنْ جَابِرٍ أَنَّ النَّبِیَّ صلی الله علیه و آله قَالَ: کُلُّ إِنْسِیَّهٍ تَوَحَّشَتْ فَذَکِّهَا ذَکَاهَ الْوَحْشِیَّهِ.

عامی و فی دلالته أیضا نظر نعم سـیأتی فی خبر فی باب التذکیه و سـنتکلم علیه إن شاء الله بل لم أر فی قدماء الأصحاب ما یدل علیه أیضا بل إنما ذکروا العقر بالآله قال الشیخ فی الخلاف کل حیوان مقدور علی ذکاته إذا لم یقدر علیه بأن یصیر مثل الصید

أو یتردی فی بئر فلا یقدر علی موضع ذکاته کان عقره ذکاته فی أی موضع وقع منه (١)

و به قـال من الصـحابه علی علیه السـلام و ابن مسـعود و ابن عمر و ابن عباس و من التابعین عطا و طاوس و الحسن و من الفقهاء الثوری و أبو حنیفه و أصـحابه و الشـافعی و ذهبت طـائفه إلی أن ذکـاته فی الحلق و اللبه مثـل المقـدور علیه فإن عقره فقتله فإن کان فی غیرهما لم یحل أکله (٢).

١- ١. فی المصدر: وقع فیه.

٢- ٢. فی المصدر: فان عقره فقتله فی غیرهما لم یحل اکله.

ذهب إليه سعيد بن المسيب و ربيعه و مالك و الليث بن سعد و دليلنا إجماع الفرقه و أخبارهم (۱).

ثم روى أخبارا من طريق العامه داله على جواز القتل بالسهم و الطعن فى الفخذ و نحوهما.

و قال صاحب الجامع إن استعصى الثور أو اغتلم البعير أو تردى فى بئر أخذ بالسيف و السهم كالصيد و نحوه ذكر الأكثر.

التاسع ذهب الشيخ قدس سره فى المبسوط و الخلاف إلى أن معض الكلب من الصيد طاهر لقوله تعالى فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ و لم يأمر بالغسل (۲)

و هو مذهب بعض العامه و المشهور بين الأصحاب نجاسته لأن الكلب نجس و قد لاقى الصيد برطوبه و أجابوا عن الاستدلال بالآيه بأن الإذن فى الأكل من حيث إنه صيد لا ينافى المنع من أكله لمانع آخر كالنجاسه كما أن قوله تعالى فَكُلُوا مِمَّا غَنِمْتُمْ و كُلُوا وَ اشْرَبُوا و أمثالها لا ينافى المنع من الأكل من المأذون لعارض النجاسه و غيرها.

و أقول إن استدل بالفاء بأنها للتعقيب بلا تراخ فالجواب أن الفاء هنا ليس للتعقيب بل للتفريع و لو سلم فلا ينافى التعقيب العرفى الفاصله بالغسل كما أنه لا ينافى الفصل بالسلخ و القطع و الطبخ.

العاشر إذا أرسل كلبه المعلم أو سلاحه من سهم و سيف و غيرهما فأصابه فعليه أن يسارع إليه بالمعتاد فإن لم يدركه حيا حل و إن أدركه حيا فإن لم يبق فيه حياه مستقره بأن كان قد قطع حلقومه و مريه أو أجافه (۳) و خرق أمعاءه فتركه حتى مات حل و إن بقيت فيه حياه مستقره وجبت المبادره إلى ذبحه بالمعتاد فإن أدرك ذكاته حل و إن تعذر من غير تقصير الصائد حتى مات فهو كما لو لم يدركه حيا على المشهور و ذهب الشيخ فى الخلاف و ابن إدريس و العلامه إلى تحريمه و الأول أقوى و إن

۱- ۱. الخلاف ۲: ۲۰۴(ط ۱).

۲- ۲. الخلاف ۲: ۲۰۲ المبسوط: كتاب الصيد، و فيه: أن النجاسه احوط.

۳- ۳. اجافه الطعنه أو بالطعنه: بلغ بها جوفه.

لم يتعذر و تركه حتى مات فهو حرام كذا ذكره الأكثر. و قال فى المسالك التفصيل باستقرار الحياه و عدمه هو المشهور بين الأصحاب و الأخبار خاليه من قيد الاستقرار بل منها ما هو المطلق فى أنه إذا أدرك ذكاته ذكاه و منها هو دال على الاكتفاء

بكونه حيا و كلاهما لا يدل على الاستقرار و منها ما هو مصرح بالاكتفاء فى إدراك تذكيته بأن يجده يركض برجله أو يطرف عينه أو يتحرك ذنبه قال الشيخ يحيى بن سعيد اعتبار استقرار الحياه ليس من المذهب و على هذا ينبغى أن يكون العمل ثم على تقدير إدراكه حيا و إمكان تذكيته لا يحل حتى يذكى و لا يعذر بعدم وجود الآله لكن هنا قال الشيخ فى النهايه إنه يترك الكلب حتى يقتله ثم ليأكل إن شاء و اختار جماعه منهم الصدوق و ابن الجنيد و العلامه فى المختلف استنادا إلى عموم قوله تعالى فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ و

خُصُوصِ صَحِيحَهِ جَمِيلٍ (١) عَنِ الصَّادِقِ عليه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يُرْسِلُ الْكَلْبَ عَلَى الصَّيْدِ فَيَأْخُذُهُ وَ لَا يَكُونُ مَعَهُ سِكِّينٌ فَيُذَكِّيَهُ بِهَا أَ فَيَدَعُهُ حَتَّى يَقْتُلَهُ وَ يَأْكُلَ مِنْهُ قَالَ لَا بَأْسَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ.

و أجيب عن الآيه بأنها لا تدل على العموم و إلا لجاز مع وجود آله الذبح و عن الروايه بأنها لا تدل على المطلوب لأن الضمير المستكن فى قوله فيأخذه راجع إلى الكلب لا إلى الصائد و البارز راجع إلى الصيد و التقدير فيأخذ الكلب الصيد و هذا لا يدل على إبطال امتناعه بل جاز أن يبقى امتناعه و الكلب ممسك له فإذا قتله حينئذ فقد قتل ما هو ممتنع فيحل بالقتل و فيه نظر لأن تخصيص الآيه بعدم الجواز مع وجود آله الذبح بالإجماع و الأدله لا تدل على تخصيصها فى محل النزاع لأن الاستدلال حينئذ بعمومها من جهه كون العام المخصوص حجه فى الباقى فلا يبطل تخصيصها بالمتفق عليه دلالتها على غيره و الروايه ظاهره فى صيروره الصيد غير ممتنع من جهات إحداها قوله و لا يكون معه سكين فإن مقتضاه أن المانع له من تذكيته عدم

۱- ۱. رواه الكلينى فى الفروع ۶: ۲۰۴ بإسناده عن العده عن سهل بن زياد و على بن إبراهيم عن أبيه، و محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد جميعا عن أحمد بن محمّد بن أبى نصر عن جميل بن دراج و رواه الشيخ فى التهذيب ۹: ۲۳ بإسناده عن محمّد بن يعقوب.

السكين لا عدم القدره عليه لكونه ممتنعا و لو كان حينئذ ممتنعا لما كان لقوله و لا يكون معه سكين فائده أصلا.

و الثانيه قوله فيذكيه بها ظاهر أيضا فى أنه لو كان معه سكين لذكاه بها فيدل على إبطال امتناعه.

و الثالثه قوله أ فيدعه حتى يقتله ظاهر أيضا فى أنه قادر على أن لا يدعه يقتله و أنه إنما يترك تذكيته و يدع الكلب يقتله لعدم السكين.

**[ترجمه]تفسیر برخی از آیات در کتاب حج و برخی نیز در بخش‌های گذشته آمده است. در باره «وَ ما عَلَّمْتُمْ مِنَ الْجَوارِحِ» گفته‌اند در صورتی که «ما» موصوله و مضاف آن که مصید یا صید است حذف شده باشد، ممکن است «ما» معطوف به «طیبات» باشد؛ یعنی شکار سگ‌هایی که با آنان شکار می‌کنید. با قرینه «مکلبین» که مشتق از کلب است این مفهوم قابل برداشت است؛یعنی چنانچه شما صاحبان شکار سگان بوده و یا به آنان آموزش می‌دهید، در این صورت منظور از «جوارح» سگ‌ها خواهد بود و در نتیجه آنچه سگِ تعلیم دیده ذبح می‌کند، حلال خواهد بود. اغلب مخالفان معتقدند مقصود از جوارح، سگ‌های شکاری و پرنده ها و درندگان شکاری است و ذکر واژه «مُکَلّبین» با توجه به این امر است که اغلب سگان تعلیم می‌بینند و یا اینکه هر حیوان درنده‌ای را سگ گویند. پیامبر صلّی الله علیه و آله در نفرین خود می‌فرمایند: خدایا، یکی از سگ‌های خود را بر او چیره کن. خداوند نیز شیر را بر او چیره ساخت. در حالی که این خلاف ظاهر است و روایات بسیاری در این باره خواهد آمد.

در مجمع البیان گوید: به نقل از ابن عمر و ضحاک و سدّی، منظور از جوارح فقط سگان هستند، و از ائمه علیهم السّلام نیز روایت شده که منظور تنها سگ شکاری است که خداوند شکار آن را اگر صاحبش رسید و آن را کشته یافت، حلال کرده است؛ چرا که خداوند فرمود: «فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ» واژه «مکلّبین» حال و منصوب، «تُعَلِّمُونَهُنَ» حال دوم و یا جمله مستأنفه است. «مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ» متعلق به «تُعَلِّمُونَهُنَ» است؛ یعنی از فنون و شیوه‌های تربیتی که خداوند به شما الهام نموده و علم به آنها الهامی از جانب خداوند و یا علم اکتسابی از عقلی است که آن نیز هدیه خداوند متعال به شمار می‌آید. گفته‌اند یعنی از شناختی که خداوند به شما داده به آنها آموزش دهید تا به فرمان صاحب خود به دنبال شکار رفته و با راندن او، رانده شده و هرگاه او را بخواند، بازگردد. «فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ» {پس از آنچه آنها برای شما گرفته و نگاه داشته اند بخورید} عطف تفسیری بر مطالب پیشین است و امکان دارد جواب شرط «وَ ما عَلَّمْتُمْ» و «ما» شرطیه باشد؛ یعنی از آنچه سگان برای شما به دست می‌آورند، بخورید. بیضاوی می‌گوید: منظور چیزی است که از آن خورده نشده است؛ زیرا پیامبر صلی اللَّه علیه و آله به عدی بن حاتم فرمود: اگر از آن خورده شده، تو آن را مخور؛ چرا که سگ آن [شکار] را برای خودش به چنگ آورده است و در حلال بودن شکار شرط است که سگ از آن چیزی نخورد و اگر خورد، شکار حرام است. سپس گفته است: بیشتر فقهاء بر این عقیده اند، و برخی گفته‌اند: این شرط در پرنده های شکاری نیست؛ زیرا تربیت آنها تا این اندازه میسر نیست و برخی گفته‌اند که به طور مطلق چنین شرطی وجود ندارد. پایان. - . أنوار التنزیل ۱ : ۳۲۴ -

«وَ اذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهِ» {و نام خدا را بر آن ببرید} ضمیر به «ما علمتم» برمی‌گردد و یعنی هنگامی که آن را برای شکار می‌فرستید، نام خدا را ببرید؛ یا اینکه ضمیر به «ما أمسکن» برمی‌گردد و یعنی اگر شکار را زنده و پاکیزه یافتید، بر آن بسم اللّه گوئید، یا به هنگام خوردن آن بسم اللّه گوئید و معنی نخست چنانچه ذکر خواهد شد، واضح‌تر و مشهورتر است.

«وَ اتَّقُوا اللَّهَ» یعنی در اوامر و نواهی الهی، از خداونـد پروا کرده و به هیچ وجه نافرمانی نکنید. «إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسابِ» چرا که خداونـد «لا یَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقالُ ذَرَّةٍ فِي السَّماواتِ وَ لا فِي الْأَرْضِ يَعْلَمُ خائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَ ما تُخْفِي الصُّدُورُ» - . سبأ / ۳ - {[همان] دانای نهان [ها] که هم وزن ذره ای، نه در آسمانها و نه در زمین، از وی پوشیده نیست} و «إِنَّما أَمْرُهُ إِذا أَرادَ شَيْئاً أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» - . یس / ۸۲ - {چون به چیزی اراده فرمایـد، کـارش این بس که می گویـد: «باش» پس [بی درنگ] موجود می شود}و بنـده در برابر هر خرد و کلانـی عـاجز و ناتوان است و در این آیه به غفلت بی‌منتهای بنـده اشاره شـده و سـرعت انجام فرمان الهی به بهترین وجه مورد توجه قرار گرفته و همانگونه که گفته‌اند، آنکه از پیش هشدار می‌دهد معذور است.

بدان که از این آیات احکامی برمی‌آید:

۱.

مفهوم و منطوق آیـات به طور کلی بر مبـاح بودن شـکار کردن و شـکار دلالـت دارد. گفته‌انـد همگی بر این اجماع دارنـد، و روایـات مسـتفیضه در این رابطه از طرق خـاصه و عـامه وارد شـده است و بنا بر شـرحی که در کتاب حـج پیشتر آمـده، شـکار خشـکی در حال احرام از آن اسـتثناء شـده است. ظاهر سـخن فقهاء بر این امر دلالت دارد که شـکار کردن جهت تفریـح حرام است ولی خود شـکار حرام نیست؛ چرا که حرام بودن عمل [شـکار کردن] به منزله حرام کردن آنچه شـکار شـده نیست. حتی حرام بودن شـکار کردن نیز جای بحث دارد؛ زیرا شکسـته نبودن نماز و روزه مستلزم حرام بودن نیست. ولی چنان می‌نماید که در این باره میان آنها اختلافی وجود ندارد و برخی از روایات بر این امر دلالت دارند.

۲.

ظاهر آیه اینگونه است که بایـد شـکارکننده چنانچه دانستی سـگی باشد. شـهید ثانی رحمه الله می گوید: شـکار کردن دو معنا دارد: یکی گرفتن شـکار وحشی و بند کردن آن با ابزار شکار چنانچه هنوز زنده بوده و بتوان آن را ذبح نمود. دوم ضربه زدن به آن با ابزار شـکار به گونه‌ای که روح از بـدن آن خارج شـده اما خوردن آن حلال باشـد. شـکار به مفهوم نخست به اجماع جـایز است، با هر وسـیله‌ای چون سگ و درنـده و حیوان شـکاری و غیر آنها صورت گیرد و سـخن در باره شـرائط شـکار تنها مختص به مفهوم دوم است و از میان جانوران جایز بودن شکار به وسیله سگ تربیت شده مورد اجماع است؛ یعنی آنچه را که این سگ گرفته و بـدان ضـربه وارد کرده و به صورت بی‌جان به دست صاحبش افتـد یا در حال جان دادن باشد حلال است و فرستادن سگ و ضربه زدن او به هر جای شکار باشد به منزله تذکیه(ذبح شرعی) آن است.

در شـکار حیوانـات غیر سـگ چون پرنـدگان شـکاری و درنـده ها اختلاف وجود دارد. در میان فقهاء عـدم حلیت این شـکار مشـهور است و سـید مرتضـی رحمه الله بر آن ادعای اجماع کرده است. به دلیل آیه، زیرا گرچه لفظ جوارح عام است ولی آن را با کلمه مکلبین که به ضـمیر در «عَلَّمْتُمْ» برمی‌گردد، به سگ اختصاص داده است؛ زیرا مکلّب بر تربیت کننده سـگان جهت شکـار اطلاق می‌شود. ابن عقیل معتقـد است که شـکار توسط جانورانیماننـد سگ همچون یوزپلنگ، پلنگ و غیر آن حلال است؛ زیرا کلمه جوارح عام است و در روایات صـحیحه و غیر آن آمـده‌است که یوزپلنگ در این حکم مانند سـگان است، و تفسیر شیخ از این روایات مختلف است؛ گاهی این روایات را به مورد خود اختصاص داده و صـید یوزپلنگ را همانند سگ

جایز دانسته به این دلیل که یوز هم کلب نامیده می‌شود. و گاهی آنها را حمل بر تقیه کرده و گاهی نیز بر حالت ضرورت حمل نموده‌است. روایاتی نیز در رابطه با حلال بودن شکار حیوانات غیر یوزپلنگ رسیده‌است که آنها را بر یکی از دو وجه اخیر حمل نموده است.

.۳

ظاهر آیه، هر سگی را چه سلوقی باشد یا نباشد شامل می‌شود و خلافی ظاهر در این مطلب میان اصحاب ما وجود ندارد و چه سگ سیاه باشد و چه نباشد، فرقی نمی‌کند. این از میان دو قول صحیح‌تر است. و ابن جنید رحمه الله سگ سیاه را استثناء کرده و گفته که شکار با آن جایز نیست و این مذهب احمد و برخی شافعی‌هاست. ابن جنید به روایت امیر المؤمنین علیه السّلام مبنی بر اینکه شکار این سگ خورده نمی‌شود، استناد کرده است. وی نقل می‌کند که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله دستور به کشتن این حیوان دادند.

.۴

با توجه به آیه کریمه شکار سگ به شرطی حلال است که آن سگ آموزش دیده باشد، زیرا معنی آیه چنین است که برای شما شکار سگ‌های شکاری که آموزش داده‌اید حلال است، لذا آموزش دیدن حیوان را شرط حلال بودن شکار آن دانسته است. در این آموزش دیدن سه امر را لحاظ کرده اند:

الف – به فرمان و اشاره صاحبش برود.

ب – با بازداشتنش بازگردد. این شرط را بیشتر فقهاء به صورت مطلق آورده‌اند و صاحب کتاب دروس آن را به زمانی مقید کرده است که پس از فرستادن آن برای شکار نباشد؛ زیرا در این صورت به آسانی باز نگردد، و شهید ثانی رحمه الله آن را نیکو شمرده و در تحریر نیز نزدیک به این معنا را آورده و این مفهوم دور از ذهن نیست.

ج – شکار را نگه دارد و از آن نخورد. این شرط دو وصف دارد؛ یکی نگه داشتن و رها نکردن و دیگری از آن نخوردن. جمعی از فقهاء چون شیخ صدوق و پدرش و حسن معتقدند که نخوردن شرط نیست و روایات بسیاری بر این امر دلالت دارند و این قول ضعیفی نیست. ممکن است روایات در رابطه با نخوردن، حمل بر کراهت یا تقیه شوند و بنا بر صحیحه حکم بن حکیم این امر واضح‌تر است؛ - . کافی ۶ : ۲۰۳ ؛تهذیب ۹ : ۲۳ ؛ الاستبصار ۴ : ۶۹ – گوید: به امام صادق علیه السّلام گفتم: نظر شما در رابطه با سگی که شکار خود را می‌کشد، چیست؟ فرمود: اشکالی ندارد بخور. گفتم: می‌گویند: چون حیوان از آن خورده، برای خود آن را نگاه داشته پس آن را مخور، فرمود: بخور مگر این نیست که با شما هم قولند که کشتن سگ به معنای ذبح کردن آن حیوان است؟ گفتم: آری، فرمود: درباره گوسفندی که مردی ذبحش نموده، چه می‌گویید؟ آیا آن را پاک کرده است؟ گفتم: آری، فرمود: پس اگر سگی از آن خورده آیا بقیه آن قابل خوردن است؟ گفتم: آری، فرمود: چون در اینجا پاسخ مثبت به تو دهند به آنها بگو چگونه می‌گویید که وقتی آن(سگ) ذبح کرده و از آن خورده، نباید از آن بخورید ولی وقتی که این(مرد) ذبح کرده، شما از آن می‌خورید؟!

شیخ این روایات را بر این حمل کرده که خوردن سگ به ندرت رخ می‌دهد و این برداشت بعید است. ابن جنید میان خوردن سگ از شکار در قبل از مرگ شکار و بعد از آن تفاوت قائل بوده و می گوید: اگر پیش از بی‌جان شدن از آن بخورد حرام است زیرا نقصی در تعلیم دیده بودن سگ است. و اگر پس از آن باشد حلال است و این نیز راه جمعی است میان روایات، و گویا روایت ابن حکیم نیز به آن اشاره دارد. فقیهان عامه نیز در این حکم به سبب اختلاف در روایاتی که از پیغمبر صلی اللّٰه علیه و آله رسیده اختلاف دارند اگرچه اشهر میان آنها اعتبار شرط نخوردنِ سگ است. گاهی آیه «وَ ما أَكَلَ السَّبُعُ إِلَّا ما ذَكَّيْتُمْ» - . مائده / ۳ - {و آنچه درنده از آن خورده باشد مگر آنچه را [که زنده دریافته و خود] سر ببرید} را دلیل بر این شرط، می‌دانند ولی ظاهر آن است که به شهادت روایات بسیار این حکم به آیه«وَ ما عَلَّمْتُمْ مِنَ الْجَوارِحِ مُكَلِّبِينَ» تخصیص خورده است.

به فرض اعتبار شرط نخوردن، نوشیدن خون ضرری نمی‌زند .

شرائط تعلیم باید پیوسته تکرار شوند تا مهارت آموزی سگ اثبات گردد. البته تعداد این تکرار در سخن اکثر فقهاء مشخص نیست؛ برخی دو بار را کافی دانسته و برخی سه بار را لازم می‌دانند و قول قوی‌تر در اینگونه امور رجوع به عرف است؛ چرا که مسائلی از این قبیل در نص تعیین نشده است. چنانچه تعلیم سگ انجام شد، اگر یک بار خلاف تعلیم عمل نمود، اشکالی وارد نیست و چنانچه تکرار شد، بر مبنای تعداد مورد نیاز برای اثبات تعلم گذاشته می‌شود یعنی اگر به دو بار برای اثبات تعلم بسنده نمودیم، با دو بار تخلف زائل شده و اگر سه بار را شرط کردیم با سه بار تخلف زائل شود و همچنین اگر عرف را معتبر دانستیم در زوال باید رجوع به عرف شود. شهید ثانی - قدس الله روحه - این را گفته‌است.

.۵

آیه اشاره دارد که شکار کفار حلال نیست؛ زیرا آیه خطاب به مسلمانان است و حلال بودن مقید است به آنچه که مسلمانان به آن دست یابند، و خلافی در حرام بودن شکار کفار غیر اهل کتاب نیست و اما شکار اهل کتاب مورد اختلاف است همانگونه که در ذبیحه آنها چنانچه خواهد آمد، اختلاف وجود دارد.

.۶

حلال بودن شکار بنا بر قول مشهور میان فقهاء، بستگی به مسلمان بودن کسی دارد که سگ را می‌فرستد نه آموزنده آن، و اگر فرستنده سگ مسلمان بوده و شکار کشته شود، حلال است حتی اگر تعلیم دهنده سگ فردی مجوسی یا بت‌پرست باشد. اگر فرستنده غیر مسلمان باشد، حتی اگر تعلیم دهنده مسلمان باشد نیز شکار حلال نیست و شیخ در خلاف ادعا نموده که بر آن اجماع فرقه وجود دارد و دلیل آن صحیحه سلیمان بن خالد است - . کافی ۶ : ۲۰۸ ؛ الفقیه ۳ : ۲۰۲ ؛ تهذیب ۹ : ۳۰ ؛الاستبصار ۴ : ۷۰ - که نقل می کند: از امام صادق علیه السلام پرسیدم اگر سگ فرد مجوسی را مسلمانی گرفته و به دنبال شکار فرستاده و به هنگام فرستادن بسم اللّٰه گوید، آیا شکار آن سگ حلال است؟ فرمود: آری، زیرا با سگ شکار کرده و نام خدا را نیز برده است.

در مبسوط آمده: شکار سگی که فرد مجوسی آن را آموزش داده و کشته شده، حلال نیست و به «تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَکَمُ اللَّهُ» احتجاج نموده [چون در آیه آمده سگی که شما مسلمانان تعلیمش داده‌اید] در حالی که این سگ را مسلمان آموزش نداده است. و نیز به روایت عبد الرحمن بن سیابه استناد کرده که گفته - . الاستبصار ۴ : ۷۰ ؛ تهذیب ۹ : ۳۰ ؛ کافی ۶ : ۲۰۹ - : از امام صادق علیه السّلام پرسیدم آیا می توانم سگ فردی مجوسی را به عاریه گرفته و با آن شکار کنم؟ فرمود: از شکارش مخور، مگر آنکه مسلمان به آن آموزش داده باشد.

پاسخ داده شده به اینکه آیه بیان غالب کرده نه بیان شرط و نهی در روایت بر کراهت حمل می‌شود تا با روایت دیگر جمع شود. ضمن اینکه راوی آن مجهول است. شیخ در دو کتاب روایی خود بین آن دو روایت این گونه جمع کرده که اولی را حمل کرده به اینکه مسلمان آن را گرفته و آموزش داده است و دومی را به این حمل نموده که مسلمان به آن نیاموخته است، و برای جمع میان دو قول، روایت سکونی - . کافی ۶ : ۲۰۹ ؛ الاستبصار ۴ : ۷۰ ؛ تهذیب ۹ : ۳۰ - از امام صادق علیه السّلام را به عنوان شاهد آورده است که ایشان فرمود: شکار سگ مجوسی را مخور، مگر آنکه مسلمان آن را گرفته و پس از آموزش دادن به دنبال شکار فرستد و باز شکاری نیز این گونه است. این دلیلی است بر اینکه شیخ در دو کتاب روایی خود نیز همان عقیده را دارد که در مبسوط بدان معتقد بوده است و این قول به احتیاط نزدیک‌تر است؛ اگر چه حمل روایات نهی بر تقیه بارزتر است. زیرا موافق قول حسن و ثوری و گروهی از فقیهان عامه است.

.۷

آیه بر وجوب گفتن بسم اللّه برای حلال بودن شکار دلالت دارد و حمل نمودن آیه بر گفتن بسم اللّه به هنگام خوردن، امر بسیار بعیدی است، و از نظر ما و هر که بسم اللّه را در ذبح لازم می‌داند، در وجوب و اشتراط آن برای حلال بودن آنچه سگ و تیر بکشند هیچ اختلافی نیست. دلالت هر دو امر بنا بر سخن خداوند متعال «وَ لا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ» - . انعام / ۱۲۱ - {و

از آنچه نام خدا بر آن برده نشده است مخورید} مشترک است. و این محل مختص به آن آیه شده است. در اینکه گفتن بسم اللّه به هنگام فرستادن سگ کافی است، اختلافی وجود ندارد؛ چرا که تمامی ادله با آن انطباق داشته و در صحیحه ابی عبیده - . تهذیب ۹ : ۲۶ ؛ کافی ۶ : ۲۰۳

- نبز بدان تصریح شده است که چون آن را فرستد بسم اللّه گوید؛ زیرا «اذا» ظرف زمان بوده و اغلب متضمن معنی شرط است، ولی در کفایت بسم اللّه در زمان بین فرستادن سگ و گرفتن شکار توسط سگ یا اصابت تیر اختلاف است و بیشتر متأخرین آن را کافی دانسته‌اند؛ چرا که ضمیر در «علیه» به قید مقدر در «مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ» برمی‌گردد؛ زیرا مصداق گفتن بسم الله در تمامی اوقات ذکر شده محقق است و محل اختلاف در تأخیر عمدی بسم الله است ولی اگر فراموش کرده و در آن زمان به یاد آورد و نام خدا را برد، در کفایت آن شبهه ای وجود ندارد.

حال که این مطلب ثابت شد، اگر عمداً بسم اللّه نگوید شکار حلال نیست؛ زیرا از خوردن آن نهی شده و حرام است. ولی اگر گفتن بسم الله را فراموش کند، خوردن آن حلال است. چنانچه در باره ذبح نیز ان شاء اللّه خواهد آمد. و اگر به دلیل

ندانستن حکم، بسم اللّه نگوید، مورد اختلاف است؛ برخی او را چون فراموشکار دانسته و برخی نیز چنین فردی را عامد بر ترک می‌دانند.

۸.

فقهاء گفته‌اند: حیوان حلال گوشتی را که مردارش حرام است یا می توان ذبح کرد و یا اینکه به دلیل رمیده و وحشی شدن، قابل ذبح کردن نیست؛ اگر ذبح آن امکان پذیر باشد، جز به واسطه بریدن حلق یا گلوگاه به شرحی که ان شاء اللّه خواهد آمد حلال نخواهد شد و فرقی نمی‌کند که حیوان در اصل خانگی باشد یا وحشی رام شده و یا اینکه دسترسی به آن حاصل شود.

و اما آنچه که وحشی است مانند شکار تا زمانی که به صورت وحشی است، همه اندام آن محل ذبح محسوب شود حتی اگر شکارچی تیری به آن پرتاب نموده و یا سگی را فرستاد و به بخشی از بدن آن اصابت نمود و شکار جان داد، گوشت آن حلال است. این حکم در مورد شکار حیوان وحشی مورد اتفاق مسلمان‌هاست. و در حیوان اهلی که وحشی شده چون شتر رم کرده، مورد اتفاق فقهاء شیعه و بیشتر فقیهان عامه است، و مالک در این باره مخالفت نموده و گفته است: جز با بریدن حلق حلال نمی‌شود. شهید ثانی قدس سره این را ذکر کرده است.

مؤلف

حیوان خانگی نیز چنانچه نتوان سرش را برید و یا نحرش نمود، شک نیست که مانند جانور وحشی شکار و کشتن آن با شمشیر و نیزه و مانند آنها جایز است و احادیث بسیاری بر این امر دلالت دارند؛ گرچه اغلب روایات درباره شتر و گاو و کشتن آنها با شمشیر و حربه آمده است، ولی حکم آنها غیر شتر و گوسفند و غیر تیر را نیز شامل می‌شود. گرچه محقق اردبیلی در مورد تیر اشکال کرده است. اما شکار آنها با سگ محل اشکال است؛ زیرا در روایات معتبر دلیلی برای آن مشاهده نکردم و وارد شدن آن در شکاری که مدلول آیات است، روشن نیست و ظاهر تذکیه محلله آن است که بی واسطه باشد ضمن اینکه این مورد در«ما أَكَلَ السَّبُعُ» وارد می شود و استثناء از آن معلوم نیست، و روایت جابر مبنی بر اینکه پیغمبر صلی اللّه علیه و آله فرمود: «هر حیوان رام که وحشی شد، آن را مانند حیوان وحشی ذبح نما» از عامّه و دلالت آن بر حکم مورد اعتراض است. آری در روایتی که در باب تذکیه آید دلالتی بر آن هست و ما در آنجا در این باره ان شاء اللّه سخن گوئیم، بلکه در کلام فقهای پیشین نیز چیزی را ندیدم که به این امر دلالت کند، بلکه تنها همین را گفتند که زخم زدن با ابزار کافی است. شیخ در خلاف گفته است: هر حیوانی را که می‌توان تذکیه نمود، اگر تذکیه اش مقدور نباشد، چنانچه مثلا شکار گریزان گردد یا در چاه پرت شود و نتوان سرش را برید، همان زخم کردن حیوان در هر جا واقع شود، به منزله تذکیه آن خواهد بود. و از میان صحابه علی علیه السّلام، ابن مسعود، ابن عمر و ابن عباس به این امر معتقدند و از تابعان، عطا و طاووس و حسن و از فقهاء، ثوری و ابو حنیفه و اصحابش و نیز شافعی.

اما گروهی بر این عقیده‌اند که تذکیه آن مانند مقدور علیه تنها به واسطه بریدن حلق و گلوگاه است و اگر به دلیل زخمی شدن کشته شود، خوردن آن حلال نخواهد بود. سعید بن مسیّب، ربیعه، مالک و لیث بن سعد بر این عقیده‌اند و دلیل ما

اجماع شیعه و روایات آنهاست. - . الخلاف ۲ : ۲۰۴ - سپس از طریق عامه روایاتی را دال بر جواز کشتن توسط تیر و یا زدن نیزه به ران جانور و مانند آنها آورده است.

صاحب جامع می‌گوید: اگر گاو نر سرکشی کرده، و شتر، مست شده یا در چاه افتد، مانند صید، با تیغ یا تیر گرفته می شوند.

و اکثریت مانند آن را گفته‌اند.

روایت۹.

شیخ در مبسوط و خلاف بر این عقیده است که جای گزیدن سگ از شکار پاک است چون خداوند فرموده: «فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ» و دستور به شستن نداده است. - . الخلاف ۲ : ۲۰۲ - این عقیده برخی عامه است و مشهور میان فقهای ما نجاست آن است؛ زیرا سگ نجس بوده و رطوبتش با آن [شکار] تماس داشته است و به استدلال از آیه چنین پاسخ دادند که اجازه در خوردن با توجه به ذات شکار است و منافات با منع از آن به واسطه مانع دیگر مثل نجاست ندارد. چنانچه خداوند فرمود: «فَكُلُوا مِمَّا غَنِمْتُمْ» - . انفال / ۶۹ - {پس، از آنچه به غنیمت برده اید، حلال و پاکیزه بخورید} و «كُلُوا وَ اشْرَبُوا» - . بقره / ۶۰ - {از روزی خدا بخورید و بیاشامید} و مانند آنها که با منع از خوردن مورد اجازه به سبب عارضه نجاست و غیر آن منافات ندارند.

مؤلف

اگر این گونه استدلال شود که فاء دلیل فوری بودن است و بی‌درنگ باید شکار را خورد، پاسخ این است که در اینجا فاء برای تفریع است و اگر هم بدان معنا باشد، منظور تعقیب عرفی است که منافاتی با فاصله شستن ندارد چنانچه منافی فاصله پوست کردن و تکه کردن و پختن نیست.

.۱۰

هنگامی که سگ آموزش دیده را فرستاد یا تیر و شمشیر و امثال آن را به سمت شکار پرتاب نمود و به شکار اصابت نمودند، باید زود دنبالش رود؛ اگر شکار را زنده نیابد حلال است و اگر آن را زنده یابد اگر حیات مستقری در آن باقی نبود به اینکه سگ گلویش را بریده یا مری آن را قطع کرده یا شکمش را دریده و روده هایش را پاره کرده، آن را رها کند تا جان دهد و حلال است و اگر حیات مستقری دارد باید زودتر سرش را ببرد و حلال است، و اگر شکارچی بدون اینکه کوتاهی کند نتواند سرش را ببرد و شکار بماند تا بمیرد، بنا بر قول مشهور حکم آن را دارد که زنده اش نیافته است و شیخ در خلاف و نیز ابن ادریس و علامه آن را حرام دانستند و قول نخست قوی‌تر است. و اگر عمداً او را وانهد تا بمیرد بنا بر قول اکثر فقها حرام است. در مسالک آمده است که فرق میان حیات مستقره و عدم آن میان فقهای ما مشهور است و در روایات قید استقرار وجود ندارد، بلکه برخی روایات به طور مطلق می گوید که اگر به تذکیه اش رسید آن را تذکیه کند و برخی تنها به زنده بودن شکار اکتفا نموده و چیزی از استقرار حیات نمی‌گویند و برخی نیز برای وجوب تذکیه به این اکتفاء کرده اند که فرد دریابد شکار پا زده یا چشمش می گردد یا دمش را می‌جنباند. شیخ یحیی بن سعید می گوید: شرط حیات مستقره از مذهب نیست. و

باید بر این اساس عمل نمود.

با زنده یافتن و امکان تذکیه، شکار حلال نباشد تا تذکیه شود و نبودن ابزار تذکیه عذر پذیرفتنی نیست. ولی شیخ در نهایه گفته است: در این صورت خود سگ را وانهد تا او را بکشد و سپس شکار را بخورد و جمعی چون شیخ صدوق و ابن جنید و علامه در مختلف آن را پذیرفتند؛ از آن رو که عموم قول خداوند متعال «فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ»و خصوص صحیحه جمیل - . کافی ۶ : ۲۰۴ ؛ تهذیب ۹: ۲۳

- بر این امر دلالت می‌کند که در آن آمده است: از امام صادق علیه السّلام در باره مردی پرسیدم که سگی را دنبال شکار می‌فرستد و سگ نیز آن را بگیرد، اما شکارچی به همراه خود کاردی ندارد تا سر شکار را ببرّد آیا سگ را وانهد تا آن را بکشد و حلال است؟ فرمود: اشکالی ندارد. خداوند فرمود: «فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ» و پاسخ دادند که آیه عمومیت ندارد وگرنه با وجود ابزار ذبح نیز باید جایز باشد و از روایت نیز این گونه جواب دادند که ضمیر «یاخذه» به سگ برمی‌گردد نه به شکارچی و ضمیر بارز نیز به صید برمی‌گردد؛ به این معنا که سگ شکار را گرفته است که این دلیل از پا افتادن شکار و ناتوانی آن در گریختن نیست بلکه ممکن است امتناع شکار همچنان باقی باشد و سگ آن را رگفته باشد که چنانچه در این هنگام سگ شکار را بکشد، در حقیقت شکار گریزپا را کشته است و گوشت آن حلال خواهد بود. به این نظر اشکال وارد است؛ زیرا مخصّص آیه عدم جواز در صورت وجود ابزار ذبح اجماع است. اما ادله بر تخصیص حکم در محل نزاع(نبودن آلت) دلالت نمی‌کنند؛ زیرا از جهت اینکه عموم مخصَّص در باقی موارد حجت است، به عمومیت آن استدلال می‌شود و در نتیجه با تخصیص مورد اتفاق منافات ندارد، و روایت از چند جهت ظهور دارد که شکار از کار افتاده بوده است:

.۱

اینکه گفته: «کارد ندارد» مقصودش این است که مانع تذکیه نبودن کارد است نه گریز شکار و گرنه این عبارت معنا نداشت.

.۲

اینکه گفته: تا او را با کارد سر ببرد، مرادش این است که اگر کارد بود سرش را می‌برید و نمی‌توانست بگریزد.

.۳

اینکه گفته: «آیا سگ را رها کند تا او را بکشد» مفهومش این است که می‌تواند سگ را برای کشتن آن رها نکرده و تذکیه آن را واگذارد و فقط به دلیل نبودن کارد، سگ را رها می‌گذارد تا آن را بکشد.

**[ترجمه]

الأخبار

«۱»

قُرْبُ الْإِسْنَادِ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ ظَرِيفٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عُلْوَانَ عَنْ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيٍّ علیه السلام قَالَ: مَا أَخَذَ الْبَازِی وَ الصَّقْرُ فَقَتَلَهُ فَلَا تَأْكُلْ مِنْهُ إِلَّا مَا أَدْرَكْتَ ذَكَاتَهُ أَنْتَ وَ قَالَ علیه السلام إِذَا رَمَيْتَ صَيْداً فَتَغَيَّبَ عَنْكَ فَوَجَدْتَ سَهْمَكَ فِيهِ فِی مَوْضِعٍ مَقْتَلٍ فَكُلْ وَ لَا تَأْكُلْ مَا قَتَلَهُ الْحَجَرُ وَ الْبُنْدُقُ وَ الْمِعْرَاضُ إِلَّا مَا ذَكَّيْتَ (۱).

**[ترجمه]قرب الإسناد: امام علی علیه السّلام فرمود: از آنچه باز و پرنده شکاری گرفته و کشته است مخور، مگر آنکه آن را زنده یابی و سرش را ببری، و فرمود: وقتی تیر را به سوی شکار پرتاب کردی و از تیررس تو پنهان شد و تیرت را در محل کشته شدن شکار یافتی، می‌توانی شکار را بخوری، ولی شکاری را که به واسطه زدن سنگ یا گلوله و تیر بی پیکان کشته شود مخور، مگر آنکه زنده باشد و سرش را ببری. - . قرب الإسناد : ۵۱ -

**[ترجمه]

بيان

قال فی القاموس الباز و البازی ضرب من الصقور و الجمع بواز و بزاه كأنه من بزا يبزو إذا تطاول و تأنس و الرجل قهره و بطش به كأبزی به.

و قال الدميری البازی أفصح لغاته بازی مخففه الياء و الثانيه باز و الثالثه بازی بتشديد الياء و هو مذكر و يقال فی التثنيه بازان (۲) و فی الجمع بزاه كقاض و قضاه(۳) و يقال للبزاه و الشواهين و غيرها مما يصيد صقور و لفظه مشتق من البزوان و هو الوثب و قال فی عجائب المخلوقات يقال أنه لا يكون إلا أنثى و ذكرها من أنواع أخر من الحدأه و الشواهين (۴)

و لهذا اختلف أشكالها(۵).

و قال الصقر الطائر الذی يصاد به و قال ابن سيده الصقر كل شی ء يصيد من البزاه و الشواهين و الجمع أصقر و صقور و صقوره و صقار و صقاره.

۱- ۱. قرب الإسناد: ۵۱.

۲- ۲. فی المصدر: بازيان.

۳- ۳. فی المصدر: كقاضيان و قضاه.

۴- ۴. فی المصدر: من نوع آخر كالحداء و الشواهين.

۵- ۵. حياه الحيوان ۱: ۷۷.

قال سیبویه جاءوا بالهاء فی هذا الجمع توکیدا(۱)

نحو فعوله و الأنثی صقره و الصقر هو الأجدل و یقال له القطامی و هو أحد أنواع الجوارح الأربعه و هی الصقر و الشاهین و العقاب و البازی و العرب یسمی کل طائر یصید صقرا ما خلا النسر و العقاب و تسمیه الأکدر و الأجدل و هو من الجوارح بمنزله البغال من الدواب لأنه أصبر علی الشده و أحمل لغلیظ الغذاء(۲)

و أحسن ألفا و أشد إقداما علی جمله الطیر من الکرکی و غیره و لبرد مزاجه لا یشرب ماء و لو أقام دهرا انتهی (۳).

و اعلم أن الآلات التی یصاد بها و یحصل بها الحل قسمان حیوان و جماد و قد تقدم بعض الکلام فی القسم الأول و الکلام هنا فی الثانی و هو إما مشتمل علی نصل کالسیف و الرمح و السهم أو خال عن النصل و لکنه محدد بشی ء یصلح للخرق أو مثقل یقتل بثقله کالحجر و البندق و الخشبه غیر المحدده و الأول یحل مقتوله سواء مات بجرحه أم لا کما لو أصاب معترضا و لا خلاف فیه بین أصحابنا صریحا و تدل علیه الأخبار الکثیره.

و قال سلار فی المراسم العلیه اعلم أن الصید علی ضربین أحدهما تؤخذ بمعلم الکلاب أو الفهد أو الصقر أو البازی أو النبل أو النشاب أو الرمح أو السیف أو المعراض أو الحباله و الشبکه.

و الآخر ما یصاد بالبندق و الحجاره و الخشب فالأول کله إذا لحق ذکاته حل إلا ما یقتله معلم الکلاب فإنه حل أیضا و إن أکل منه الکلب نادرا حل و إن اعتاد الأکل لم یحل منه إلا ما یذکی.

و الثانی لا یؤکل منه إلا ما یلحق ذکاته و هو بخلاف الأول لأنه یکره

ص: ۲۷۰

۱- ۱. فی المصدر: فی مثل هذا الجمع تأکیدا.

۲- ۲. فی المصدر: لغلیظ الغذی و الاذی.

۳- ۳. حیاه الحیوان ۲: ۴۴.

و قد روی تحریم ما یصاد بقسی البندق و روی جواز أکل ما قتل بسهم أو سیف أو رمح إذا سمی القاتل انتهی (۱).

و ظاهره التوقف فی حل ما قتله السهم و السیف و الرمح و هو ضعیف.

و الثانی یحل مقتوله بشرط أن یخرقه بأن یدخل فیه و لو یسیرا و یموت بذلک فلو لم یخرق لم یحل.

و الثالث لا یحل مقتوله مطلقا سواء خدش أو لم یخدش و سواء قطعت البندقه رأسها أم عضوا آخر منه کما یدل علیه هذا الخبر

وَ رَوَوْا عَنِ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله: أَنَّهُ قَالَ لِعَدِیِّ بْنِ حَاتِمٍ وَ لَا تَأْکُلْ مِنَ الْبُنْدُقِ إِلَّا مَا ذَکَّیْتَ.

وَ فِی حَدِیثٍ آخَرَ عَنْهُ: أَنَّهَا لَا تَصِیدُ صَیْداً وَ لَا تَنْکَأُ عَدُوّاً وَ لَکِنَّهَا تَکْسِرُ السِّنَّ وَ تَفْقَأُ الْعَیْنَ.

و المعراض کمفتاح سهم لا ریش فیه ذکره فی المصباح و فی القاموس المعراض کمحراب سهم بلا ریش دقیق الطرفین غلیظ الوسط یصیب بعرضه انتهی.

**[ترجمه]در قاموس آمده است: «الباز و البازی» گونه‌ای از پرندگان شکاری بوده و جمع آن بواز و بزاه است و گویا از فعل بزا یبزو مشتق شده است که به معنی غلبه کردن و انس گرفتن است و بزا الرجل یعنی آن مرد غلبه کرد و درافتاد، «أبزی به» نیز این معنا را می‌رساند.

دمیری می گوید: فصیح‌ترین شکل واژه بازی، بازی بدون تشدید یاء، دوم باز و سوم بازیّ با تشدید یاء است. این واژه مذکر بوده و تثنیه آن بازان و جمع آن نیز بزاه بر وزن قضاه است. به بازها و شاهین‌ها و پرندگان شکاری دیگر، صقر گفته می‌شود. لفظ آن از بزوان مشتق شده که به معنای جهیدن است. در عجائب المخلوقات آمده است: گفته می‌شود تنها، جنس ماده‌ی این حیوان وجود دارد و جنس نر آن از نوع حداه و شاهین است لذا اشکال این پرنده متفاوت است. - . حیاه الحیوان ۱ : ۷۷ -

گفته شده که صقر پرنده‌ای است که با آن شکار می کنند. ابن سیده می گوید: صقر به هر پرنده شکاری اعم از باز و شاهین اطلاق می‌شود و جمع آن أصقر و صقور و صقوره و صقار و صقاره است که سیبویه می گوید: آمدن «هاء» در این جمع برای تاکید است همانگونه که در فعوله به این معناست. مؤنث این واژه صقره است. صقر همان اجدل است که به آن قطامی نیز می گویند. صقر یکی از چهار پرنده شکاری است که شامل صقر و شاهین و عقاب و باز می‌شود، و عرب هر پرنده شکاری جز کرکس و عقاب را صقر خواند و به آن اکدل و اجدل گوید. صقر در میان پرنده های شکاری چون استر در میان چهارپایان است؛ زیرا در سختی و رنج شکیبا بوده و خوراک سفت و ناگوار را بیشتر تحمل کرده و در مقایسه با همه پرندگان چون کرکی و غیره انس گیری آن بیشتر و یورش آن شدیدتر است. چون مزاج این پرنده سرد است اگر تا ابدالدهر نیز زنده بماند، آب نخواهد نوشید. پایان. - . حیاه الحیوان ۲ : ۴۴ -

بدان که ابزار شکار حلال دو دسته هستند: جانور و جماد؛ در باره بخش نخست سخن گفتیم و اکنون بخش دوّم مورد بحث است که یا دارای تیغه آهنی است چون شمشیر و نیزه و تیر یا بی تیغه ولی تیز و شکافنده است و یا چون سنگ و گلوله گلی و چوب تیز نشده، به قدری سنگین است که می کشد. شکار با آلات بخش نخست چه در اثر زخم بمیرد یا نمیرد حلال است، و

نیز چنانچه به پهنا به شکار ضربه خورد. در این باره میان فقهای ما خلاف صریحی وجود ندارد و روایات بسیاری بر آن دلالت دارند.

سلار در المراسم العلیه می گوید: بدان که شکار بر دو دسته است: ۱- با سگ آموزش دیده یا یوز و صقر و باز یا تیر و نیزه و شمشیر یا تیرگزی و دام انجام شود. ۲- با گلوله و سنگ و چوب شکار صورت گیرد. در مورد نخست اگر سر شکار بریده شود، حلال است. مگر در مورد سگ آموزش دیده که اگر شکار را بکشد، حلال است گرچه به ندرت از آن بخورد، و اگر عادت سگ به خوردن باشد حلال نیست، مگر آنکه زنده بوده و تذکیه شود. شکار با موارد قسم دوم حلال نیست مگر آنکه تذکیه شود با این حال بر خلاف مورد نخست، مکروه است. در باره حرام بودن شکار با کمان گلوله ای روایتی آمده است و در رابطه با جواز خوردن آنچه با تیر یا شمشیر یا نیزه کشته شود به شرط اینکه کشنده بسم اللّه گفته باشد نیز روایتی نقل شده است. پایان. - . المراسم العلیه : ۲۸ -

ظاهر سخن وی تردید در حلال بودن شکاری است که از طریق تیر یا شمشیر و نیزه کشته شود، و این قول ضعیف است.

حیوانی که به شیوه دوم کشته شود، حلال است؛ البته به شرط اینکه ابزار شکار ولو به میزان اندک وارد بدن حیوان شده و در اثر آن حیوان بمیرد. اگر ابزار بدن حیوان را پاره نکند، گوشت حیوان حلال نیست.

به شیوه سوم چه حیوان کشته شده زخمی شود و چه نشود، به طور مطلق حلال نیست. فرقی نمی کند که گلوله گلی، سر حیوان را جدا کند و یا عضو دیگر آن را. - . تهذیب ۹ : ۳۵ ؛ کافی ۶ : ۲۱۲ - همانطور که این روایت دلالت می کند: پیامبر صلی اللّه علیه و آله به عدی بن حاتم فرمود: از حیوانی که با گلوله گلی شکار شده مخور، مگر آنکه سرش را ببری .

در روایت دیگری از ایشان نقل است که فرمود: گلوله گلی شکار را نکشته و دشمن را نمی کاهد، ولی دندان را شکسته و دیده را برآورد.

در المصباح آمده است که معراض بر وزن مفتاح و به معنای تیر بدون پیکان است و در قاموس این واژه بر وزن محراب به معنای تیری بدون پیکان است که دو طرف آن نازک و میانش کلفت بوده و پهنای آن به هدف اصابت می کند. پایان.

**[ترجمه]

و أقول

هنا محمول علی ما إذا أصاب بالعرض و لم یکن له نصل.

لَمَّا رَوَاهُ أَبُو عُبَیْدَهَ(۲) فِی الصَّحِیحِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: إِذَا رَمَیْتَ بِالْمِعْرَاضِ فَخَرَقَ (۳)

فَکُلْ

۱- ۱. المراسم العلیه: ۲۸.

۲- ۲. رواه الکلینی فی الفروع ۶: ۲۱۲ عن العده عن سهل بن زیاد و محمّد بن یحیی عن أحمد بن محمّد جمیعا عن ابن محبوب عن ابن رئاب عن أبی عبیده. و رواه الشیخ فی التهذیب ۹: ۳۵ عن الحسن بن محبوب.

۳- ۳. هکذا فی المصدر بالراء المهمله، و ذکر الجزریّ نحو الحدیث فی النهایه ۱: ۳۲۷ و فیه: بالزاء المعجمه قال: فی حدیث عدی: قلت: یا رسول اللّه انا نرمی بالمعراض فقال: کل ما خزق و ما اصاب بعرضه فلا تأکل. خزق السهم و خسق: إذا اصاب الرمیه و نفذ فیها، و سهم خازق و خاسق، و فی حدیث سلمه بن الاکوع: فاذا کنت فی الشجراء خزقتهم بالنبل أی أصبتهم بها، و فی حدیث الحسن: لا تأکل من صید المعراض الا ان یخزق و قد تکرر فی الحدیث.

وَ إِنْ لَمْ يَخْرِقْ وَ اعْتَرَضَ فَلَا تَأْكُلْ.

وَ رَوَوْا(۱) عَنْ عَدِيِّ بْنِ حَاتِمٍ قَالَ: سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه و آله عَنْ صَيْدِ الْمِعْرَاضِ فَقَالَ إِنْ قَتَلَ بِحَدِّهِ فَكُلْ وَ إِنْ قَتَلَ بِثِقَلِهِ فَلَا تَأْكُلْ.

وَ رَوَى الْحَلَبِيُّ فِي الصَّحِيحِ (۲) عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الصَّيْدِ يَرْمِيهِ الرَّجُلُ بِسَهْمٍ فَيُصِيبُهُ مُتَعَرِّضاً فَيَقْتُلُهُ وَ قَدْ سَمَّى حِينَ رَمَاهُ وَ لَمْ تُصِبْهُ الْحَدِيدَةُ فَقَالَ إِنْ كَانَ السَّهْمُ الَّذِي أَصَابَهُ هُوَ الَّذِي قَتَلَهُ فَإِنْ أَرَادَ فَلْيَأْكُلْهُ.

**[ترجمه]در اينجا مقصود اين است كه تير به پهنا به شكار اصابت كرده و پيكان ندارد. ابو عبيده از امام صادق عيه السلام نقل كرده كه ايشان فرمود: چون با معراض تير انداختى و تير بدن شكار را دريد، از آن بخور و اگر نريد و به پهنا به شكار اصابت نمود، مخور.

عدى بن حاتم نقل مى‌كند: از رسول خدا صلى اللّه عليه و آله در باره شكار با معراض پرسيدم، ايشان فرمود: اگر با تيزى خود شكار را بكشد، بخور و اگر با قسمت سنگينش كشت، از آن مخور.

حلبى در حديثى صحيح نقل مى‌كند - . الفقيه ۳ : ۲۰۳ ؛ كافى ۶ : ۲۱۲ ؛ تهذيب ۲ : ۳۴۷ - ۹ : ۳۳ - : از امام صادق عليه السّلام در باره شكارى پرسيدم كه مردى به آن تير زده و پهناى تير به آن اصابت كرده و آن را كشته است؛ در حالى كه آن مرد به هنگام تير انداختن بسم اللّه گفته و بخش آهنى پيكان به شكار اصابت نكرده است. ايشان فرمود: اگر با تيرى كشته شده است كه به آن اصابت نموده، اگر بخواهد مى‌تواند آن را بخورد.

**[ترجمه]

فى الاصطياد بالآله المستحدثه التى حدثت فى هذه الأعصار يقال له التفنگ إشكال و لا يبعد القول بالحل فيه لا سيما إذا جعل فيها مكان الرصاص القطعات المحدده الصغيره من الحديد لعموم أدله الحل و دخوله تحت عموم قول أبى جعفر عليه السلام من قتل صيدا بسلاح (۳) و أخبار البندقه(۴)

مصروفه إلى المعروف فى ذلك الزمان و يؤيده ما مر أنها لا تصيد صيدا إلخ و الأحوط الاجتناب ثم إن الأصحاب عدوا من الشروط المعتبره فى حل الصيد بالكلب و السهم أن يحصل موته بسبب الجرح فلو مات بصدمه أو افتراس سبع أو أعان ذلك الجرح غيره لم يحل و يتفرع على ذلك ما لو غاب الصيد و حياته مستقره ثم وجده ميتا فإنه لا يحل لاحتمال أن يكون مات بسبب آخر و لا أثر لكون الكلب مضمخا بدمه فربما جرحه الكلب و أصابته آفه أخرى و لو انتهت به الجراحه إلى حاله حركه المذبوح حل و إن غاب

۱- ۱. فى النسخه المخطوطه: و روى.

۲- ۲. رواه الشيخ فى التهذيب ۲: ۳۴۷(ط ۱) و ۹: ۳۳(ط ۲) عن الحسين ابن سعيد عن صفوان بن يحيى عن ابن مسكان عن الحلبىّ و فى الطبعه الثانيه: فان رآه فليأكله. و رواه الكلينى فى الفروع ۶: ۲۱۲ عن ابى على الأشعرىّ عن محمّد بن عبد الجبار و محمّد بن إسماعيل عن الفضل بن شاذان جميعا عن صفوان بن يحيى و فيه:« فاذا رآه فليأكل» و رواه الصدوق أيضا فى الفقيه ۳: ۲۰۳ و فيه: فاذا رآه فليأكله.

۳- ۳. راجع الوسائل ۱۶: ۲۸۸ فيه: من جرح صيدا بسلاح.

۴- ۴. رواها صاحب الوسائل فى المجلد ۱۶: ۲۳۵ راجعها.

و كـذا لو فرض علمه بـأنه مات من جراحته إلا أن الفرض لما كان بعيـدا أطلقوا التحريم و المعتبر من العلم هنا الظن الغالب كما لو وجد الضربه فى مقتل و ليس هناك سبب آخر صالح للموت كما يدل عليه هذا الخبر

وَ رَوَوْا عَنْ عَدِيِّ بْنِ حَاتِمٍ قَالَ: قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّا أَهْلِ صَيْدٍ وَ إِنَّ أَحَدَنَا يَرْمِى الصَّيْدَ فَيَغِيبُ عَنْهُ اللَّيْلَتَيْنِ وَ الثَّلَاثَ فَيَجِدُهُ مَيِّتاً فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله إِذَا وَجَدْتَ فِيهِ أَثَرَ سَهْمِكَ وَ لَمْ يَكُنْ فِيهِ أَثَرُ سَبُعٍ وَ عَلِمْتَ أَنَّ سَهْمَكَ قَتْلَهُ فَكُلُّ.

**[ترجمه]بر مسأله شكار با ابزار جديدى به نام تفنگ كه امروزه باب شده است اشكالاتى وارد است، ولى حلال بودن آن به ويژه اگر به جاى سرب قطعات آهنى در آن نهند امر بعيدى نيست؛ زيرا دليل حليت عام است و عموميت سخن امام باقر عليه السلام نيز آن را شامل مى‌شود، آنجا كه فرمود: هر كه شكارى را با اسلحه‌اى كشت - . الوسائل ۱۶ : ۲۸۸ - «و راويات بندقه(گلوله) - . الوسائل ۱۶ : ۲۳۵ - مربوط به وسايلى است كه در آن زمان معروف بوده است و مؤيد آن مطالبى است كه گفته شد مبنى بر اينكه آن شكار نكند...» و احوط آن است كه اجتناب كند.

اصحاب در حلال بودن شكار با سگ و تير شرط كردند كه مرگ شكار به سبب زخم وارد از آنها باشد و اگر پس از شكار شدن با ضربه يا دريدن درنده و يا كمك آنها جان دهد حلال نباشد، و از اين حكم مى‌توان چنين برداشت كرد كه اگر شكار با حيات مستقره نهان گردد و آن را بى‌جان يابند حلال نباشد؛ زيرا احتمال دارد به سبب ديگر مرده باشد و آلودگى سگ به خون آن اثرى ندارد چه بسا سگ آن را زخم كرده و آفت ديگرى هم بدان رسيده باشد، و اگر زخم آن را به حال مذبوح در آورده، هرچند شكار پنهان شده و جان دهد، حلال است و همچنين اگر فرض شود كه شكارچى بداند كه شكار به واسطه زخمش مرده است. اما چون اين فرض بعيد بوده است، فقها به طور مطلق حكم به حرام بودن داده‌اند و علم در اينجا به معنى ظن غالب است. همينطور است زمانى كه شكارچى دريابد كه ضربه در محل كشتن شكار بوده و سبب ديگرى هم براى مرگ در ميان نيست حلال است. اين روايت نيز بر آن دلالت دارد: از عدىّ بن حاتم نقل است: به رسول خدا صلّى الله عليه و آله گفتم: ما اهل شكاريم و يكى از ما تير به شكار پرتاب كرده و شكار دو تا سه شب پنهان مى‌شود و آنگاه شكار را بى‌جان مى‌يابد. فرمود: اگر اثر تيرت را در آن ديدى و اثر درنده در آن نبود و يقين يافتى كه تيرت آن را كشته، بخور.

**[ترجمه]

«۲»

قُرْبُ الْإِسْنَادِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَخِيهِ مُوسَى عليه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ ظَبْيٍ أَوْ حِمَارِ وَحْشٍ أَوْ طَيْرٍ صَرَعَهُ رَجُلٌ ثُمَّ رَمَاهُ بَعْدَ مَا صَرَعَهُ قَالَ كُلْهُ مَا لَمْ يَتَغَيَّبْ إِذَا سَمَّى وَ رَمَاهُ (۱).

**[ترجمه]قرب الإسناد: از على بن جعفر نقل است: از امام موسى كاظم عليه السّلام در باره آهو يا گورخر يا پرنده‌اى پرسيدم كه مردى آن را به خاك افكنده و سپس او آن را با تير زند. ايشان فرمود: اگر شكار پنهان نشده و شكارچى بسم اللّٰه گفته و تير انداخته حلال است. - . قرب الإسناد : ۱۱۷ -

**[ترجمه]

بيان

إذا سمى أى الثانى و يحتمل الأعم و التخصيص بالأول بعيد و يدل الخبر على أحكام الأول حل حمار الوحش الثانى اشتراط عدم الغيبه فى حل المرمى و كأنه محمول على عدم العلم بأنه مات برميته كما مر الثالث أنه إذا صرعه و رماه غيره لم يحرم و يشكل بأن الأول إن صيره بالصرع فى حكم المذبوح فاشتراط التسميه فى الثانى لا فائده فيه و لا يصير بترك التسميه حراما

حينئذ كما هو المشهور إلا أن نخص التسميه بالأول و إن لم يصر كذلك و صار مثبتا فهو حيوان غير ممتنع لا بد من ذبحه فرميه يصير سببا لحرمته و ضمان الرامى للأول إلا أن يحمل على أنه بعد الصرع لم يصر مثبتا بل هو بعد ممتنع فيجوز رميه لكنه بعيد. قال فى التحرير إذ رماه الأول فأثبته ثم رماه الثانى فإن كان الأول موجبا بأن أصاب مذبحه أو وقع فى قلبه فالثانى لا ضمان عليه إلاـ أن ينقصه برميه شيئا فيضمن بعضه و يحل و إن كان الأول غير موج فالثانى إن وجاه حرم إلا أن يكون قد ذبحه و إن لم يوجه فإن ذكى بعد ذلك حل و إن لم يدرك ذكاته فإن الأول لم يقدر عليها فعلى الثانى كمال قيمته معيبا بالعيب الأول لأن جرحه هو الذى حرمه فكان الضمان

١- ١. قرب الإسناد: ١١٧.

علیه و إن قدر علی ذکاته و أهمل حتی مات بالجرحین فعلی الثانی نصف قیمته معیبا للأول انتهی.

**[ترجمه]در عبارت «إذا سمّی» منظور دومی است که تیر زده و احتمال هر دو نیز وجود دارد و تخصیص به نفر نخست که آن را به خاک افکنده بعید است و روایت اولا دلالت بر حلال بودن گور خر و ثانیا بر شرط پنهان نشدن حیوان تیرخورده در حلال بودن آن دلالت دارد و گویا چنانچه گفته شد، مقصود زمانی است که [شکارچی] نداند به تیر او جان داده است. ثالثا اگر کسی شکار را به خاک افکنده و دیگری به آن تیر زند، حرام نیست و اشکالی که وارد است اینکه اگر اولی با به خاک افکندن آن را کشته، شرط بسم اللّٰه برای دومی فایده‌ای ندارد و چنانچه مشهور است، با نگفتن بسم الله حرام نمی‌شود مگر آنکه بسم اللّٰه را مختص به اولی بدانیم. و اگر چنین نشده ولی شکار از حرکت افتاده جانور زنده‌ایست که گرفته شده، پس باید سرش را برید و چنانچه با تیر آن را بکشد، سبب حرمت آن شود و باید زننده تیر ضامن اولی باشد؛ مگر اینکه این گونه بگوییم که پس از به خاک افتادن از حرکت نیفتاده و می‌تواند بگریزد و تیرزدنش جایز است ولی این بعید است.

در تحریر آمده: اگر اولی آن را تیر زده و در مکانش نگاه دارد و دومی نیز به آن تیر زند، پس اگر تیر اولی کارگر شده و به گلو یا دل آن اصابت نمود، دومی ضمانتی ندارد برایش مگر آنکه با تیرش نقصانی به او رساند و ضامن آن نقصان گردد و حلال می‌شود. و اگر ضربه اولی کشنده نبود و دومی او را از کار انداخت، حرام است مگر اینکه سرش را ببرد و اگر آن را از کار نینداخت، چنانچه تذکیه شود پس از آن حلال است و اگر به تذکیه اش نرسد، اگر اولی موفق به انجام آن نشود، تمام ارزش آن با مراعات کسر عیبی که اولی بدان رسانده بر عهده دومی است؛ زیرا زخم دومی آن را حرام کرده و غرامت دارد و اگر اولی موفق به تذکیه آن شود ولی کوتاهی کرده و شکار به سبب هر دو زخم بمیرد، نیمی از ارزش آن با مراعات عیب بر عهده دومی است. پایان.

**[ترجمه]

«۳»

الْعَیَّاشِیُّ، عَنْ حَرِیزٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: سُئِلَ عَنْ کَلْبِ الْمَجُوسِ یُکَلِّبُهُ الْمُسْلِمُ وَ یُسَمِّی وَ یُرْسِلُهُ قَالَ نَعَمْ إِنَّهُ مُکَلِّبٌ إِذَا ذَکَرَ اسْمَ اللَّهِ عَلَیْهِ فَلَا بَأْسَ (۱).

**[ترجمه]تفسیر عیاشی: از امام صادق علیه السّلام سؤال شد آیا فرد مسلمانی می‌تواند به سگ فرد مجوسی آموزش داده و بسم اللّٰه گوید و برای شکار آن را رها کند؟ ایشان فرمود: آری او سگبان است. چنانچه نام خدا بر آن برد عیبی ندارد. - . تفسیر العیّاشیّ ۱ : ۲۹۳ -

**[ترجمه]

بیان

فی القاموس المکلب معلم الکلاب الصید.

**[ترجمه]در قاموس مکلّب به معنای آموزش دهنده سگ شکاری است

**[ترجمه]

«۴»

الْعَیَّاشِیُّ، عَنِ السَّکُونِیِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِیهِ علیهما السلام عَنْ عَلِیٍّ علیه السلام قَالَ: الْفَهْدُ مِنَ الْجَوَارِحِ وَ الْكِلَابُ الْكُرْدِیَّهُ إِذَا عُلِّمَتْ فَهِیَ بِمَنْزِلَهِ السَّلُوقِیَّهِ(۲).

**[ترجمه]تفسیر عیاشی: از امام علی علیه السّلام نقل است: یوز از شکاریان است و سگان کردی که آموزش گیرند، چون سگ سلوقی باشند. - . تفسیر العیّاشیّ ۱ : ۲۹۴ -

**[ترجمه]

بیان

فی القاموس السلوق کصبور قریه بالیمن تنسب إلیه الدروع و الکلاب أو بلد بطرف أرمنیه أو إنما نسبتا إلی سلقیه محرکه بلد للروم فغیر للنسب انتهی.

و الخبر بظاهره یدل علی حل صید الفهد و حمل علی التقیه کما عرفت و کون الراوی عامیا یؤیده و رواه فی الکافی بإسناده إلی السکونی عنه علیه السلام قال الکلاب الکردیه(۳)

إلخ و لیس فیه ذکر الفهد و یحتمل کون الفقره الأولی جمله برأسها و یکون الغرض أنه من الجوارح لکن لیس بمکلب و إن کان بعیدا و قال فی المسالك لا فرق فی الکلب بین السلوقی و غیره إجماعا.

**[ترجمه]در قاموس سلوق بر وزن صبور به معنای روستایی در یمن است که زره‌ها و سگان بدان نسبت داده می‌شوند و یا نام شهری است در کنار ارمنیّه یا منسوب به سَلَقیه، شهری در روم است که به دلیل منسوب شدن تلفظ آن تغییر کرده است. پایان.

ظاهر روایت بر حلال بودن شکار یوز دلالت دارد و همان گونه که دانستی حمل بر تقیه شده و عامی بودن راوی مؤید آن است. در کافی آن را به نقل از سکونی آورده که حضرت علیه السلام فرمود: سگان کردی... - . کافی ۶ : ۲۰۵ - و یوز در آن ذکر نشده و ممکن است عبارت نخست، جمله مستقلی باشد و مقصود این باشد که یوز هم از جانوران شکاری بوده، ولی آموزش دیده نیست که شکارش حلال باشد، گرچه این برداشت بعید است. در مسالك آمده: به اجماع فرقی میان سگ سلوقی و غیر آن وجود ندارد.

**[ترجمه]

«۵»

کِتَابُ الْمَسَائِلِ، لِعَلِیِّ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَخِیهِ مُوسَی علیه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الرِّجَالِ هَلْ یَصْلُحُ لَهُ أَنْ یَصِیدَ حَمَامَ الْحَرَمِ فِی الْحِلِّ فَیَذْبَحَهُ فَیَدْخُلَ الْحَرَمَ فَیَأْکُلَهُ فَقَالَ لَا یَصْلُحُ أَکْلُ حَمَامِ الْحَرَمِ عَلَی حَالٍ (۴).

**[ترجمه]مسائل علی بن جعفر: از برادرش امام موسی علیه السّلام نقل می کند: از ایشان پرسیدم که آیا کسی می تواند کبوتر حرم را در حالی که مُحرم نیست شکار کرده و سرش را بریده و آن را به حرم برده و بخورد؟ فرمود: خوردن کبوتر حرم در هیچ حال شایسته نیست. - . بحار الأنوار ۱۰ : ۲۵۱ -

**[ترجمه]

بیان

سیأتی حکمه فی کتاب الحج إن شاء الله.

ص: ۲۷۴

۱- ۱. تفسیر العیّاشیّ ۱: ۲۹۳.

۲- ۲. تفسیر العیّاشیّ ۱: ۲۹۴.

۳- ۳. رواه الکلینی فی الفروع ۶: ۲۰۵ بإسناده عن علیّ بن إبراهیم عن أبیه عن النوفلیّ عن السکونی.

۴- ۴. بحار الأنوار ۱۰: ۲۵۱ فیه: فیدخله الحرم.

**[ترجمه]حکم آن در کتاب حجّ ان شاء اللّه خواهد آمد.

**[ترجمه]

«۶»

الدَّعَائِمُ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عليهم السلام قَالَ: الطَّيْرُ فِي وَكْرِهِ آمِنٌ بِأَمَانِ اللَّهِ فَإِذَا طَارَ فَصِيدُوهُ (۱) إِنْ شِئْتُمْ.

**[ترجمه]دعائم الإسلام: امام باقر علیه السّلام از پدرانش نقل می‌کند: پرنده در آشیان خود در امان خداست. چون پرید، اگر خواهید آن را شکار کنید.

**[ترجمه]

«۷»

وَ قَالَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عليه السلام: وَ لَا يُصَادُ مِنَ الصَّيْدِ إِلَّا مَا أَضَاعَ التَّسْبِيحَ.

**[ترجمه]امام صادق علیه السّلام: جانداری شکار نشود، مگر آنکه تسبیح را ضایع کرده باشد .

**[ترجمه]

«۸»

وَ عَنْ عَلِيٍّ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: الطَّيْرُ إِذَا مُلِكَ ثُمَّ طَارَ ثُمَّ أُخِذَ فَهُوَ حَلَالٌ لِمَنْ أَخَذَهُ قَالَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عليه السلام يَعْنِي الْبُزَاةَ وَ نَحْوَهَا لِأَنَّ أَصْلَهَا مُبَاحٌ وَ نَهَى عَنْ صَيْدِ الْحَمَامِ فِي الْأَمْصَارِ وَ رَخَّصَ فِي صَيْدِهَا فِي الْقُرَى.

**[ترجمه]امام علی علیه السّلام فرمود: پرنده‌ای که مالک داشته باشد، چنانچه پرواز کرد و گرفته شود، برای گیرنده اش حلال است. امام صادق علیه السّلام فرمود: مقصود بازها و مانند آنها است؛ زیرا در اصل مباح هستند ولی شکار کبوتر را در شهرها نهی نموده و به شکارشان در قریه ها اجازه دادند.

**[ترجمه]

«۹»

وَ عَنْ عَلِيٍّ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: الصَّيْدُ لِمَنْ سَبَقَ إِلَى أَخْذِهِ (۲).

**[ترجمه]امام علی علیه السّلام: شکار از آنِ کسی است که آن را زودتر به دست آورد.

**[ترجمه]

بیان

إذا أطلق الصيد من يده فإن لم ينو قطع ملكه عنه فلا خلاف فی بقاء ملكه عليه و إن قطع نيته عن ملكه ففی خروجه عنه قولان أحدهما و هو الأشهر عدمه و الثانی أنه يخرج بذلك عن ملكه ذهب إليه الشيخ فی المبسوط و احتجوا عليه بأن الأصل فی الصيد انفكاك الملك عنه و إنما حصل ملكه باليد و قد زالت و لا يخفی وهنه و يتفرع علی زوال ملكه عنه ملك من يصيده ثانيا له فليس للأول انتزاعه منه و علی القول بعدمه هل تكون نيه رفع ملكه عنه أو تصريحه بإباحته موجبا لإباحه أحد غيره له وجهان أحدهما العدم لبقاء الملك المانع من تصرف الغير فيه و أصحهما إباحته لغيره بمعنی أنه لا ضمان علی من أكله و لكن يجوز للمالك الرجوع فيه ما دامت عينه موجوده كنثار العرس و الخبر علی تقدير صحته يؤيد مختار المبسوط و كان النهی عن صيد الحمام فی الأمصار لكون الغالب فيها الملك و يمكن أن يحمل علی ما إذا كان عليها أثر الملك أو علی الكراهه و فی بعض النسخ مكان القری العراء و هو الفضاء لا يستتر فيه بشی ء و بالقصر الناحيه و الجناب فالمراد به الصحاری.

**[ترجمه]اگر شکار از دستش رها شد در حالی که هدفش این نبوده که مالک پرنده نباشد، در این مسأله اختلافی نیست که وی همچنان مالک شکار باقی می‌ماند، ولی اگر قصد کند که دیگر مالک آن نباشد، در خارج شدن او از مالکیت اختلاف است به دو قول: اول عدم خروج که مشهورتر است. دوم خروج از ملک او، که شیخ در مبسوط آن را برگزیده و دلیل آورده که اصل در شکار ملک نبودن است و ملکیت تنها با در اختیار داشتن حاصل می‌شود که در اینجا از میان رفته است. ضعف این دلیل واضح است. در فرض سلب ملک از او، کسی که آن را دوباره شکار کند مالکش خواهد شد و مالک نخست نمی... تواند آن را از او بگیرد. و در فرض عدم سلب ملک از او آیا قصد رفع ملک یا تصریح به اباحه آن موجب اباحه آن برای دیگری می گردد؟ دو قول است؛ اولی عدم اباحه است به دلیل بقاء ملکیت که مانع از تصرف دیگری است. و قول صحیح‌تر اباحه بر دیگران است؛ به این معنا که هر کس آن را خورد، خسارتی نباید بدهد ولی تا زمانی که عین آن موجود است مالک می‌تواند برگشته و آن را بستاند؛ مانند نثار عروسی و چنانچه روایت صحیح باشد مؤید آن است که مختار مبسوط است و گویا نهی از شکار کبوتر شهر از آن روست که غالباً ملک دیگری است و ممکن است حمل شود بر کبوتری که نشانه ملک دارد یا اینکه بر کراهت حمل شود. در یک نسخه به جای قری، عراء آمده؛ یعنی فضای بی پوشش و آزاد و این واژه بدون مدّ به معنای ناحیه و جانب است و مقصود از آن بیابان‌ها است .

**[ترجمه]

«۱۰»

الدَّعَائِمُ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ آبَائِهِ علیهم السلام عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ علیه السلام: أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَ وَ ما عَلَّمْتُمْ مِنَ الْجَوارِحِ مُكَلِّبِينَ قَالَ هِیَ الْكِلَابُ.

۱– ۱. فی النسخه المخطوطه: فتصیدوه ان شئتم.

۲– ۲. الدعائم: لیس نسخته موجوده عندی.

وَ الْجَارِحُ الْكَاسِبُ وَ مِنْهُ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَ وَ يَعْلَمُ ما جَرَحْتُمْ بِالنَّهارِ(۱) أَيْ كَسَبْتُمْ.

**[ترجمه]دعائم الإسلام: از امام على عليه السّلام در رابطه با سخن خداوند عزّ و جلّ «وَ ما عَلَّمْتُمْ مِنَ الْجَوارِحِ مُكَلِّبِينَ» سؤال شد. ايشان فرمود: مقصود آيه سگان است.

منظور از جارح، كسب كننده است چنانچه خداوند عزّ و جلّ فرمود: «وَ يَعْلَمُ ما جَرَحْتُمْ بِالنَّهارِ» - . انعام : ۶۰ - «جرحتم» در اينجا يعنى كسب نموديد.

**[ترجمه]

«۱۱»

وَ عَنْهُ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: مَا أَمْسَكَتِ الْكِلَابُ الْمُعَلَّمَةُ أُكِلَ وَ إِنْ قَتَلَتْهُ وَ مَا قَتَلَتِ الْكِلَابُ غَيْرُ الْمُعَلَّمَةِ فَلَا يُؤْكَلُ يَعْنِي إِذَا سَمَّى اللَّهَ عِنْدَ إِرْسَالِهِ وَ لَا بَأْسَ بِأَكْلِهِ إِذَا نَسِيَ التَّسْمِيَةَ(۲).

**[ترجمه]از آن حضرت عليه السّلام نقل است: شكارى كه سگ‌هاى آموزش ديده به چنگ آورند، اگر چه آن را كشته باشند قابل خوردن است، ولى آنچه را كه سگان آموزش نديده كشته اند، نمى‌توان خورد؛ يعنى چنانچه هنگام فرستادن آنها، بسم اللّه گفته شود و اگر بسم اللّه فراموش شود، خوردن آن اشكالى ندارد.

**[ترجمه]

«۱۲»

وَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ وَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: أَنَّهُمَا رَخَّصَا فِي أَكْلِ مَا أَمْسَكَهُ الْكَلْبُ الْمُعَلَّمُ وَ إِنْ قَتَلَهُ وَ أَكَلَ مِنْهُ وَ لَمْ يُرَخِّصَا فِيمَا أَكَلَ مِنْهُ الطَّيْرُ.

**[ترجمه]از امام باقر و امام صادق عليهما السّلام نقل است كه خوردن آنچه را كه سگان آموزش ديده به چنگ آورده‌اند جايز دانستند؛ اگرچه سگان شكار را كشته و از آن بخورند ولى به آنچه پرنده شكارى از آن خورده اجازه نداده‌اند.

**[ترجمه]

«۱۳»

وَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: الصُّقُورُ وَ الْبُزَاةُ مِنَ الْجَوَارِحِ.

**[ترجمه]امام باقر عليه السّلام: صقرها و بازها از [جوارح]حيوانات شكارى‌اند.

**[ترجمه]

«۱۴»

وَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: الْفَهْدُ الْمُعَلَّمُ كَالْكَلْبِ يُؤْكَلُ مَا أَمْسَكَ.

**[ترجمه]امام صادق علیه السّلام: یوز آموزش دیده چون سگ است و آنچه به چنگ آورده، حلال است.

**[ترجمه]

«۱۵»

وَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: أَنَّهُ نَهَى عَنْ صَيْدِ الْكَلْبِ الْأَسْوَدِ وَ أَمَرَ بِقَتْلِهِ وَ هَذَا خُصُوصٌ إِذَا كَانَ بَهِيماً كُلَّهُ.

**[ترجمه]از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله نقل است که ایشان از شکار سگ سیاه نهی نموده و به کشتن آن دستور دادند؛ به ویژه اگر تماما سیاه رنگ باشد.

**[ترجمه]

«۱۶»

وَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: الْكِلَابُ كُلُّهَا بِمَنْزِلَةٍ وَاحِدٍ إِذَا عُلِّمَ الْكُرْدِيُّ فَهُوَ كَالسَّلُوقِيِّ.

**[ترجمه]امام صادق عیه السلام فرمود: تمامی سگ‌ها به یک گونه‌اند و اگر سگ کُردی آموزش ببیند، مانند سلوقی است.

**[ترجمه]

«۱۷»

وَ عَنْهُ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: مَنْ أَرْسَلَ كَلْباً وَ لَمْ يُسَمِّ فَلَا يَأْكُلْ يَعْنِي مَا قُتِلَ مِنَ الصَّيْدِ إِذَا تَرَكَ التَّسْمِيَةَ عَمْداً فَإِنْ نَسِيَ ذَلِكَ أَوْ جَهِلَهُ فَلْيَأْكُلْ (۳).

**[ترجمه]از آن حضرت علیه السّلام نقل است: هر کس سگی را بی بسم اللّه فرستد شکارش قابل خوردن نیست؛ یعنی شکاری که بی بسم اللّه از روی عمد کشته شود و اگر آن را فراموش کند و یا نداند پس می‌تواند آن را بخورد.

**[ترجمه]

«۱۸»

وَ عَنْهُ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: فِی الصَّیْدِ یَأْخُذُهُ الْکَلْبُ فَیُدْرِکُهُ الرَّجُلُ حَیّاً ثُمَّ یَمُوتُ یَعْنِی فِی الْمَکَانِ مِنْ فِعْلِ الْکَلْبِ قَالَ کُلْ یَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَ فَکُلُوا مِمَّا أَمْسَکْنَ عَلَیْکُمْ فَأَمَّا إِنْ أَخَذَهُ الصَّائِدُ حَیّاً فَتَوَانَی فِی ذَبْحِهِ أَوْ ذَهَبَ بِهِ إِلَی مَنْزِلِهِ فَمَاتَ أَوْ لَمْ یَکُنِ الْکَلْبُ الَّذِی قَتَلَهُ معلم [مُعَلَّماً] لَمْ یَجُزْ أَکْلُهُ.

**[ترجمه]از آن حضرت علیه السّلام نقل است: ایشان در رابطه با شکاری که سگ گرفته و شکارچی آن را زنده یافته ولی پس از مدتی در آنجایی که سگ شکار را گرفته، شکار جان دهد، فرمود: بخور، خداوند عزّ و جلّ می‌فرماید: «فَکُلُوا مِمَّا أَمْسَکْنَ عَلَیْکُمْ». اما اگر شکارچی آن را زنده یافته و در ذبح آن تعلل ورزد یا آن را به منزل خود برده و شکار جان دهد و یا سگی که آن را گرفته آموزش دیده نباشد، خوردن این شکار جایز نیست.

**[ترجمه]

«۱۹»

وَ عَنْ عَلِیٍّ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: فِی کَلْبِ الْمَجُوسِیِّ لَا یُؤْکَلُ صَیْدُهُ إِلَّا أَنْ یَأْخُذَهُ

ص: ۲۷۶

۱- ۱. الأنعام: ۶۰.

۲- ۲. الظاهر ان التفسیر من صاحب الدعائم.

۳- ۳. التفسیر من صاحب الدعائم ظاهرا.

مُسْلِمٌ فَيُقَلِّدَهُ وَ يُعَلِّمَهُ وَ يُرْسِلَهُ قَالَ وَ إِنْ أَرْسَلَهُ الْمُسْلِمُ جَازَ أَكْلُ مَا أَمْسَكَ وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ عَلَّمَهُ.

**[ترجمه]امام علی علیه السّلام فرمود: شکار سگ فرد مجوسی قابل خوردن نیست؛ مگر آنکه مسلمان آن را گرفته و بر گردنش قلاده بسته و پس از آموزش دادن آن را [به شکار] بفرستد. فرمود: چنانچه مسلمان آن را دنبال شکار فرستد، اگرچه به آن آموزش نداده باشد، خوردن آنچه به چنگ آورده، جایز است.

**[ترجمه]

«۲۰»

وَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: إِذَا ضَرَبَ الرَّجُلُ الصَّيْدَ بِالسَّيْفِ أَوْ طَعَنَهُ بِالرُّمْحِ أَوْ رَمَاهُ بِالسَّهْمِ فَقَتَلَهُ وَ قَدْ سَمَّى اللَّهَ حِينَ فَعَلَ ذَلِكَ لَا بَأْسَ بِأَكْلِهِ وَ قَالَ فِي الرَّجُلِ يَرْمِي الصَّيْدَ فَيَقْصُرُ عَنْهُ فَيَبْتَدِرُ الْقَوْمُ فَيُقَطِّعُونَهُ بَيْنَهُمْ يَعْنِي بِضَرْبِهِمْ إِيَّاهُ بِسُيُوفِهِمْ مِنْ قَبْلِ أَخْذِهِ قَالَ حَلَالٌ أَكْلُهُ.

**[ترجمه]امام صادق علیه السّلام فرمود: اگر مردی با شمشیر یا نیزه و یا تیر به شکاری ضربه زده و آن را بکشد، چنانچه نام خدا را به هنگام انجام آن برده باشد، حلال است. از ایشان پرسیدند حکم مردی که به سوی شکار تیر پرتاب کرده و تیر به شکار اصابت نکرده و عده‌ای پیش افتاده و شکار را پیش از گرفتن او با ضربه های شمشیر خود تکه تکه نمودند چیست؟ ایشان فرمود: خوردن آن حلال است.

**[ترجمه]

«۲۱»

وَ سُئِلَ علیه السلام: عَنْ ثَوْرٍ وَحْشِيٍّ ابْتَدَرَهُ قَوْمٌ بِأَسْيَافِهِمْ وَ قَدْ سَمَّوْا فَقَطَّعُوهُ بَيْنَهُمْ فَقَالَ ذَكَاةٌ وَحِيَّةٌ وَ لَحْمٌ حَلَالٌ.

**[ترجمه]از امام علیه السّلام در رابطه با گاو نر وحشی سؤال شد که عده‌ای با شمشیرهای خود بر آن ضربه وارد کرده و بسم اللّه گفته و آن را میان خود تکه تکه نمودند، ایشان فرمود: تذکیه شده و حلال است.

**[ترجمه]

«۲۲»

وَ عَنْهُ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: فِي الرَّجُلِ يَرْمِي الصَّيْدَ فَيَتَحَامَلُ وَ السَّهْمُ فِيهِ أَوِ الرُّمْحُ أَوْ يَتَحَامَلُ بِشِدَّةِ الضَّرْبَةِ فَيَغِيبُ عَنْهُ ثُمَّ يَجِدُهُ مِنَ الْغَدِ مَيِّتاً وَ فِيهِ سَهْمُهُ أَوْ يَكُونُ ضَرَبَهُ أَوْ أَصَابَهُ بِسَهْمٍ فِي مَقْتَلٍ عَلِمَ أَنَّهُ مَاتَ مِنْ فِعْلِهِ لَا مِنْ فِعْلِ غَيْرِهِ فَحَلَالٌ أَكْلُهُ فَقَدْ رُوِّينَا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَنَّهُ قَالَ مَا أَصْمَيْتَ فَكُلْ وَ مَا أَنْمَيْتَ فَلَا تَأْكُلْ.

فَالْإِصْمَاءُ أَنْ يُصِيبَ الرَّمْيَةُ فَيَمُوتَ مَكَانَهَا وَ الْإِنْمَاءُ أَنْ يُصِيبَهَا يَتَوَارَى عَنْهُ ثُمَّ يَمُوتَ وَ هَذَا قَوْلٌ مُجْمَلٌ قَدْ يَكُونُ نَهْىَ تَأْدِيبٍ أَوْ يَكُونُ فِي شَكٍّ مِمَّا أَنْمَى هَلْ قَتَلَهُ بَضَرْبَتِهِ أَمْ لَا وَ الَّذِي ذَكَرْنَاهُ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليه السلام هُوَ مُفَسِّرٌ وَ مَا لَا شُبْهَةَ فِيهِ أَنَّهُ إِذَا عُلِمَ أَنَّهُ قَتَلَهُ فَحَلَالٌ أَكْلُهُ.

**[ترجمه]امام علیه السّلام درباره مردی که به سوی شکار پرتاب کرده و شکار در حالی که تیر یا نیزه در بدنش است تحمل کرده و یا شدت ضربه را تحمل نموده و از دید او پنهان شده و فردا آن را بی‌جان می‌یابد، در حالی که تیر یا جای ضربه آن در پیکر اوست و یا اینکه تیر را به نقطه حیاتی او زده و دانسته که به سبب عمل او و نه غیر آن بی‌جان شده است، فرمود: خوردن آن حلال است. البته از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله برای ما روایت شده که فرمود: هر شکاری که زدی و بلافاصله جان داد بخور، ولی آنچه را که نهان شده و سپس جان داد مخور.

اصماء یعنی به شکار اصابت نموده و شکار همان جا بمیرد و انماء به این معناست که به شکار اصابت نموده اما شکار پنهان شده و سپس بمیرد. این گفتار مبهمی است که نهی برای تأدیب است یا به صورت شک در اینکه بی جان شدن شکار به سبب اقدام او بوده است یا نه، و آنچه از امام صادق علیه السّلام آوردیم تفسیر آن است و تردیدی نیست که اگر شکارچی بداند که خودش کشته، حلال است.

**[ترجمه]

«۲۳»

وَ عَنْ عَلِيٍّ وَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: أَنَّهُمَا قَالا فِي الصَّيْدِ يَضْرِبُهُ الصَّائِدُ فَيَتَحَامَلُ فَيَقَعُ فِي مَاءٍ أَوْ نَارٍ أَوْ يَتَرَدَّى مِنْ مَوْضِعٍ عَالٍ فَيَمُوتُ قَالَ لَا يُؤْكَلُ إِلَّا أَنْ تُدْرَكَ ذَكَاتُهُ.

**[ترجمه]از امام علی علیه السّلام و نیز از امام صادق علیه السلام نقل است: ایشان در رابطه با شکاری که شکارچی زده و شکار تحمل کرده و در آب یا آتش افتد یا از بلندی پرت شود و بمیرد، فرمود: نمی‌توان خورد مگر آنکه زنده اش پیدا شده و سرش را ببرند.

**[ترجمه]

«۲۴»

وَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: مَا قُتِلَ بِالْحَجَرِ وَ الْبُنْدُقِ وَ أَشْبَاهِ ذَلِكَ لَمْ يُؤْكَلْ إِلَّا أَنْ يُدْرَكَ ذَكَاتُهُ.

**[ترجمه]امام باقر علیه السّلام فرمود: هر چه با سنگ و گلوله و مانند آن کشته شود، حرام است مگر آنکه زنده به دست آمده و تذکیه شود.

**[ترجمه]

«۲۵»

وَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ علیه السلام: أَنَّهُ كَرِهَ مَا قُتِلَ مِنَ الصَّيْدِ بِالْمِعْرَاضِ إِلَّا أَنْ لَا يَكُونَ لَهُ سَهْمٌ غَيْرُهُ.

و المعراض سهم لا ريش فيه يرمى فيمضى بالعرض.

ص: ۲۷۷

**[ترجمه]از امام صادق علیه السّلام نقل است که ایشان از شکار با تیر بی پیکان اکراه داشتند مگر آنکه [شکارچی]جز آن تیری نداشته باشد.

معراض تیری است که پیکانی ندارد و در نتیجه به پهنا می‌رود.

**[ترجمه]

«۲۶»

وَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: أَنَّهُ نَهَی عَنْ صَیْدِ الْمَجُوسِ وَ عَنْ ذَبَائِحِهِمْ.

یَعْنِی بِصَیْدِهِمْ هَذَا مَا قَتَلُوهُ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُدْرَکَ ذَکَاتُهُ أَوْ قَتَلَتْهُ کِلَابُهُمُ الَّتِی أَرْسَلُوهَا.

**[ترجمه]از رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله نقل است که ایشان از شکار مجوسی و از ذبیحه آنان نهی نمود.

مقصود شکاری است که پیش از آنکه به حالت زنده تذکیه شود آن را کشتند و یا سگانی که فرستادند آن را کشته‌اند.

**[ترجمه]

«۲۷»

وَ عَنْ عَلِیٍّ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: مَا أَخَذَتِ الْحِبَالَهُ فَمَاتَ فِیهَا فَهِیَ مَیْتَهٌ وَ مَا أُدْرِکَ حَیّاً ذَکِیٌّ فَأُکِلَ (۱).

**[ترجمه]امام علی علیه السّلام فرمود: آنچه در دام افتد و در آن جان دهد مردار است و آنچه زنده یابند، پاک و حلال است.

**[ترجمه]

بیان

قوله و الجارح کأنه من کلام المؤلف و کذا قوله یعنی فی المواضع و قوله و هذا خصوص و البهمه غایه السواد و البهیم الخالص الذی لا یخالط لونه لون و القید مأخوذ

عَمَّا رَوَاهُ الْکُلَیْنِیُّ وَ الشَّیْخُ (۲) بِإِسْنَادِهِمَا عَنِ السَّکُونِیِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ قَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام: الْکَلْبُ الْأَسْوَدُ الْبَهِیمُ لَا تَأْکُلْ صَیْدَهُ لِأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ علیه السلام أَمَرَ بِقَتْلِهِ.

قوله قال و إن أرسله الظاهر أنه مضمون حدیث آخر کما مر ذکاه وحیه قال فی المصباح الوحا السرعه یمد و یقصر و موت وحی مثل سریع وزنا و معنی فعیل بمعنی فاعل و ذکاه وحیه أی سریعه و نحوه قال فی المغرب و قال القتل بالسیف أوحی أی

أسرع و فی أکثر نسخ التهذیب وجیئه بالجیم مهموز من وجأته بالسکین ضربته بها و کأنه تصحیف.

و قال فی النهایه فیه کل ما أصـمیت و دع ما أنمیت الإصماء أن تقتل الصید مکانه و معناه سرعه إزهاق الروح من قولهم للمسرع صمیان و الإنماء أن تصیب إصابه غیر قاتله فی الحال یقال أنمیت الرمیه و نمت بنفسها و معناه إذا صدت بکلب

ص: ۲۷۸

۱- ۱. الدعائم: لیست نسخته عندی و الروایات کلها مذکوره فی مستدرک الوسائل راجعه.

۲- ۲. رواه الکلینی فی الفروع ۶: ۲۰۶ بإسـناده عن علیّ بن إبراهیم عن أبیه عن النوفلیّ عن السـکونی و فیه:« لاـ یؤکـل» و رواه الشـیخ فی التهذیب ۹: ۸۰ بإسـناده عن محمّـد بن أحمـد بن یحیی عن بنـان عن أبیه عن ابن المغیره عن السـکونی و فیه: الکلب الأسود لا یؤکل صیده فان.

أو سهم أو غيرهما فمات و أنت تراه غير غائب عنك فكل منه و ما أصبته ثم غاب عنك فمات بعد ذلك فدعه لأنك لا تدرى أ مات بصيدك أم بعرض آخر(۱) انتهى.

قوله عليه السلام إلا أن لا يكون إلخ ظاهره أن صيد المعراض إنما يحل مع الاضطرار و فقدان آله غيره

وَ قَدْ رَوَى الْكُلَيْنِيُّ وَ الشَّيْخُ (۲) فِي الْحَسَنِ كَالصَّحِيحِ عَنِ الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: أَنَّهُ سُئِلَ عَمَّا صَرَعَ الْمِعْرَاضُ مِنَ الصَّيْدِ فَقَالَ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ نَبْلٌ غَيْرُ الْمِعْرَاضِ وَ ذَكَرَ اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهِ فَلْيَأْكُلْ مِمَّا قَتَلَ وَ إِنْ كَانَتْ لَهُ نَبْلٌ غَيْرُهُ فَلَا.

وَ فِي رِوَايَةٍ أُخْرَى رَوَيَا(۳) عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام: لَا بَأْسَ إِذَا كَانَ هُوَ مِرْمَاتَكَ أَوْ صَنَعْتَهُ لِذَلِكَ.

و لم يقل بهذه التفاصيل ظاهرا أحد لأنه إن كان له نصل قالوا يحل مقتوله مطلقا و إن لم يكن له نصل لا يحل مطلقا عندهم كما عرفت و يمكن حملها على الاستحباب و على كونه ذا حديد أو يكون بعضها(۴) كنايه عن كونه ذا حديد و الأحوط عدم الاكتفاء بالمعراض إذا لم يخرق من غيره ضروره.

وَ رَوَى الشَّيْخُ فِي الصَّحِيحِ (۵) عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: إِذَا رَمَيْتَ بِالْمِعْرَاضِ فَخَرَقَ فَكُلْ وَ إِنْ لَمْ يَخْرِقْ وَ اعْتَرَضَ فَلَا تَأْكُلْ.

۱- ۱. النهايه ۲: ۳۰۰ فيه أم بعارض آخر.

۲- ۲. رواه الكليني في الفروع ۶: ۲۱۲ بإسناده عن عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير عن حماد عن الحلبيّ. و رواه الشيخ في التهذيب ۹: ۳۵ بإسناده عن محمّد بن يعقوب. و رواه الصدوق في الفقيه ۳: ۲۰۳ بإسناده عن حماد عن الحلبيّ.

۳- ۳. أي الكليني و الشيخ و هي روايه رواه الكليني في الفروع ۶: ۲۱۲ عن محمّد بن يحيى عن عبد اللّه بن محمّد عن عليّ بن الحكم عن ابان عن زراره و إسماعيل الجعفي انهما سألا أبا جعفر عليه السلام عما قتل المعراض قال: لا بأس اه. و رواه الشيخ في التهذيب ۹: ۳۵ بإسناده عن محمّد بن يعقوب.

۴- ۴. صنعته ظ.

۵- ۵. في حديث أبي عبيده و قد تقدم.

**[ترجمه]اینکه گفته: و الجارح، گویا از کلام مؤلف است و همچنین «یعنی فی المواضع» «و هذا خصوص» و اینکه سگ بهیم یعنی سیاه یک رنگ را استثناء کرده از روایت کلینی و شیخ گرفته - . کافی ۶ : ۲۰۶ ؛ تهذیب ۹ : ۸۰ - که سکونی از قول امام صادق علیه السلام آورده که امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: سگ سیاه یک رنگ شکارش حرام است؛ زیرا رسول خدا صلی اللّه علیه و آله دستور به کشتن آن دادند .

گفته او: «و إن أرسله» ظاهر آن است که مضمون حدیث دیگری است که گذشت. و در رابطه با «ذکاه وحیه» در مصباح آمده است که الوحا به معنی کم و زیاد شدن سرعت است و وحی در «موت وحی» هم وزن و هم معنای سریع است و در اینجا فعیل به معنای مفعول می‌باشد و «ذکاه وحیه»» یعنی ذبح کردن سریع. در المغرب نیز مانند آن آمده است و «القتل بالسیف أوحی» یعنی کشتن با شمشیر سریع‌تر است. این واژه در اغلب نسخه‌های تهذیب، با حرف جیم و همزه و به صورت وجیئه آمده است. «وجأته بالسکین» یعنی با چاقو به آن ضربه زدم و گویا مصحّف است.

در نهایه آمده است: «کل ما أصمیت و دع ما أنمیت»، اصماء به این معناست که شکار را در جای خود بکشی و معنای آن سرعتِ خروج روح است؛ از آن رو که به شتابنده، صمیان گویند. انماء نیز به این معناست که ضربه‌ای به آن وارد کنی که همان لحظه به مرگ منتهی نگردد. زمانی می‌گویند: «أنمیت الرمیه و نمت بنفسها». معنای حدیث آن است که اگر با سگ یا تیر یا غیر آن دو، شکار نمودی و شکار در برابر چشمان تو جان می‌دهد، پس آن را می‌توانی بخوری. اما اگر پس از ضربه از مقابل چشمان تو غیب شده و پس از آن جان داد، آن را رها کن؛ زیرا نمی‌دانی که آیا به واسطه شکار تو مرده است یا به سببی دیگر. - . نهایه ۲ : ۳۰۰ -

پایان.

ظاهر عبارت «إلا أن لا یکون» بر جواز شکار با تیر بی پیکان در حال اضطرار و نبودن ابزار دیگر دلالت می‌کند. کلینی و شیخ - . الفقیه ۳ : ۲۰۳ ؛ تهذیب ۹ : ۳۵ ؛ کافی ۶ : ۲۱۲ - با سندی حسن مانند صحیح از حلبی نقل می‌کنند: از امام صادق علیه السّلام در رابطه با شکاری که معراض بر زمین افکنده پرسیدند. ایشان فرمود: اگر او جز معراض تیری ندارد و نام خدا بر آن برد، آنچه کشته حلال است و اگر غیر از آن تیری دارد، حلال نیست.

در روایت دیگری این دو از امام باقر علیه السّلام نقل می‌کنند: - . تهذیب ۹ : ۳۵ ؛ کافی ۶ : ۲۱۲ - اگر همان تیر را داری و برای همین آن را ساختی، اشکالی ندارد .

کسی این تفاصیل را نیاورده‌است؛ زیرا چنانچه دانستی اگر تیر، پیکان داشته باشد، گفته‌اند مطلقا شکار آن حلال است و اگر ندارد مطلقا حرام است و ممکن است حمل روایت بر استحباب و بر اینکه آهن دارد یا تعبیر «آن را ساختی» کنایه از آهن داشتن آن باشد. و در صورتی که معراض شکار را ندرد و ضرورتی وجود نداشته باشد، احوط اکتفاء نکردن به معراض است.

شیخ در صحیح از امام صادق علیه السّلام نقل می‌کند که ایشان فرمود: وقتی با معراض تیر انداختی و آن شکار را درید، بخور و اگر ندرید و به پهنا به شکار اصابت نموده و آن را کشت، مخور.

**[ترجمه]

أقول

فی روایاتنا و المضبوط فی کتب أصحابنا بالخاء المعجمه و الراء المهمله(۱) و فی روایات العامه بالزای قال فی النهایه فی حدیث عدی قلت یا رسول الله إنا نرمی بالمعراض فقال کل ما خزق و ما أصاب بعرضه فلا تأکل خزق السهم و خسق إذا أصاب الرمیه و نفذ فیها و سهم خازق و خاسق انتهی (۲).

و لا خلاف فی أن ما قتله الحباله و الشبکه أو قطعته من الصید حرام.

**[ترجمه]در روایات و کتب فقهای ما این واژه با خاء نقطه دار و راء بی نقطه [یعنی به صورت خرق] آمده است و در روایات عامه با زاء. در نهایه از عدی نقل است، که گفتم: ای رسول خدا! ما با معراض تیر پرتاب می‌کنیم. ایشان فرمود: آنچه تیر در آن فرو رفته بخور و آنچه به پهنا به شکار اصابت نموده، مخور. «خزق السهم و خسق» یعنی تیر به شکار اصابت نموده و در آن فرو رفت. «سهم خازق و خاسق» نیز به کار می‌برند. پایان. - . نهایه ۱ : ۳۲۷ -

هر شکاری که به واسطه دام و تله کشته شده یا بدنش قطع شود، در حرام بودن آن اختلافی وجود ندارد.

**[ترجمه]

«۲۸»

الْخِلَافُ لِلشَّیْخِ، رَوَی عَدِیُّ بْنُ حَاتِمٍ أَنَّ النَّبِیَّ صلی الله علیه و آله قَالَ: مَا عَلَّمْتَ مِنْ کَلْبٍ ثُمَّ أَرْسَلْتَهُ وَ ذَکَرْتَ اسْمَ اللَّهِ عَلَیْهِ فَکُلْ مِمَّا أَمْسَکَ عَلَیْکَ قُلْتُ فَإِنْ قَتَلَ قَالَ إِذْ قَتَلَهُ وَ لَمْ یَأْکُلْ مِنْهُ شَیْئاً فَإِنَّمَا أَمْسَکَ عَلَیْکَ قُلْتُ یَا رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِنِّی أَرْسَلْتُ کَلْبِی فَقَالَ إِذَا أَرْسَلْتَ کَلْبَکَ وَ ذَکَرْتَ اسْمَ اللَّهِ فَکُلْ وَ إِلَّا فَلَا تَأْکُلْ قُلْتُ فَإِنِّی أَرْسَلْتُ کَلْبِی وَ أَجِدُ عَلَیْهِ کَلْباً فَقَالَ لَا تَأْکُلْ إِنَّکَ إِنَّمَا سَمَّیْتَ عَلَی کَلْبِکَ (۳) قَالَ قُلْتُ یَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّا نَصِیدُ وَ إِنَّ أَحَدَنَا یَرْمِی الصَّیْدَ فَیَغِیبُ عَنْهُ اللَّیْلَتَیْنِ وَ الثَّلَاثَ فَیَجِدُهُ مَیِّتاً وَ فِیهِ سَهْمُهُ فَقَالَ إِذَا وَجَدْتَ فِیهِ أَثَرَ سَهْمِکَ وَ لَمْ یَکُنْ فِیهِ أَثَرُ سَبُعٍ وَ عَلِمْتَ أَنَّ سَهْمَکَ قَتَلَهُ فَکُلْ (۴)

وَ قَالَ سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَنِ الصَّیْدِ فَقَالَ إِذَا رَمَیْتَ الصَّیْدَ وَ ذَکَرْتَ اسْمَ اللَّهِ فَقُتِلَ فَکُلْ وَ إِنْ وَقَعَ فِی الْمَاءِ فَلَا تَأْکُلْ فَإِنَّکَ لَا تَدْرِی الْمَاءُ قَتَلَهُ أَمْ سَهْمُکَ (۵).

**[ترجمه]خلاف: عدی بن حاتم روایت می‌کند که پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: سگی را که آموخته و رها کردی و بر آن بسم اللّٰه گفتی هر چه را برایت به چنگ آورد بخور، گفتم: حتی اگر آن را بکشد؟ فرمود: اگر آن را کشته ولی از آن نخورد، پس برای تو نگه داشته است. گفتم: یا رسول اللّٰه! من سگ خود را به دنبال شکار رها کردم، فرمود: اگر به هنگام فرستادن آن بسم اللّٰه گفتی، [از شکار آن] بخور، وگرنه مخور، گفتم: من سگ خود را فرستادم و بر شکار سگ دیگر یافتم! فرمود: مخور، تو برای سگ خود بسم اللّٰه گفتی. - . الخلاف ۲ : ۲۰۲ - گفتم: یا رسول اللّٰه، اگر شکار کنیم و یکی از ما تیر

به شکار زند و شکار دو شب تا سه شب از او نهان گردد و آن را بی‌جان یابد در حالی که تیرش در تن او است [حکمش چیست]؟ فرمود: اگر اثر تیرت را در آن یافتی و اثر درنده‌ای در آن نیست و دانستی که تیر تو آن را کشته، بخور. - . الخلاف ۲ : ۲۰۳ - نقل می کند: از رسول خدا در باره شکار پرسیدم، ایشان فرمود: اگر به سوی شکار تیر انداختی و نام خدا را بردی و آن را کشت، بخور و اگر در آب افتاد و جان داد، مخور؛ زیرا نمی‌دانی آب آن را کشته یا تیر تو. - . الخلاف ۲ : ۳۰۴ -

**[ترجمه]

أقول

إنما أوردت هذا الخبر مع كونه عاميا لأن راويه و هو عدى كان من خواص أصحاب أمير المؤمنين علیه السلام و كان معه فی غزواته و قال الفضل بن شاذان إنه من السابقین الذین رجعوا إلی أمیر المؤمنین علیه السلام و لاشتماله علی أحكام كثیره مفهوما و منطوقا و أكثرها مما عمل به الأصحاب و مؤیده بأخبار كثیره من طرقنا و بیناها

ص: ۲۸۰

۱- ۱. أی خرق.

۲- ۲. النهایه ۱: ۳۲۷.

۳- ۳. الخلاف ۲: ۲۰۲.

۴- ۴. الخلاف ۲: ۲۰۳.

۵- ۵. الخلاف ۲: ۳۰۴.

فیما مضی و سیأتی.

**[ترجمه]علی رغم اینکه سند این روایت عام است، آن را آوردم؛ زیرا عدی از اصحاب خاص امیر المؤمنین علیه السّلام بوده و در غزوات حضرت به همراه ایشان بود. فضل بن شاذان می گوید: او از پیشگامانی است که به امیر المؤمنین علیه السلام رجوع کردند، و نیز به این سبب که این روایت در منطوق و مفهوم، احکام بسیاری دارد و فقهاء به بیشتر آنها فتوا دادند و روایات بسیاری از طرق ما مؤید آن است و در گذشته آنها را بیان کردیم و از این پس نیز خواهد آمد.

**[ترجمه]

«۲۹»

الشِّهَابُ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: مَنِ اتَّبَعَ الصَّیْدَ غَفَلَ.

**[ترجمه]شهاب: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: هر که دنبال شکار رود دچار غفلت شود.

**[ترجمه]

الضوء،

ضوء الشهاب معناه و الله أعلم أن الذی یتبع الصید و ینقطع إلیه بنفسه وراءه یصده عن العبادات الواجبه علیه و لا شک أن للصید ضراوه و حرصا و شهوه تصده عن جمیع المهمات و تصدف عن العبادات و یجوز أن یکون الصید کنایه عن طلب الدنیا فیقول علیه السلام من اتبع الصید أی الدنیا غفل أی من حبس نفسه علی الحطام و جعله من أهم الأمور فکأنه یصید صیدا(۱).

**[ترجمه]ضوءالشهاب: به این معناست - اللّٰه اعلم - که اگر کسی به دنبال شکار رفته و دل به آن بندد، این شکار او را از عبادات واجب باز می‌دارد، و شکی نیست که شکار شیفتگی و حرص و شهوت دارد و انسان را از همه امور مهم بازداشته و از عبادات روی گردان کند، و می‌تواند شکار کنایه از طلب دنیا باشد یعنی حضرت می فرماید: هر که به دنبال شکار کردن دنیا است، دچار غفلت است، یعنی هر کس که خود را وقف کالای دنیا کرده و آن را کار مهم خود قرار دهد گویا به دنبال شکار می‌دود.

**[ترجمه]

«۳۰»

صَحِیفَهُ الرِّضَا، بِالْإِسْنَادِ عَنْهُ علیه السلام بِإِسْنَادِهِ إِلَی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: مَرَّ جَعْفَرٌ بِصَیَّادٍ فَقَالَ یَا صَیَّادُ أَیُّ شَیْ ءٍ أَکْثَرُ مَا یَقَعُ فِی شَبَکَتِکَ قَالَ الطَّیْرُ الزَّاقُّ قَالَ فَمَرَّ وَ هُوَ یَقُولُ هَلَکَ صَاحِبُ الْعِیَالِ (۲).

**[ترجمه]صحیفه الرضا: از امام صادق علیه السّلام نقل است که ایشان از کنار یک شکارچی گذر کرده و فرمود: ای شکارچی، بیشتر چه چیزی در دام تو می‌افتد؟ گفت: پرنده جوجه دار. نقل است که ایشان در حالی که می گفتند: عیال دار هلاک است، گذر کردند .

**[ترجمه]

بیان

الزاق الذی له فرخ یزقه و زق الطائر إطعامه فرخه.

**[ترجمه]الزاق پرنده جوجه‌داری است که به جوجه‌اش غذا می‌دهد. زق الطائر یعنی پرنده به جوجه‌اش غذا داد.

**[ترجمه]

«۳۱»

قُرْبُ الْإِسْنَادِ، عَنْ هَارُونَ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ مَسْعَدِ بْنِ زِيَادٍ قَالَ: سُئِلَ جَعْفَرٌ عَنْ صَيْدِ الْكِلَابِ وَ الْبُزَاهِ وَ الرَّمْيِ فَقَالَ علیه السلام أَمَّا مَا صَادَهُ الْكَلْبُ الْمُعَلَّمُ وَ قَدْ ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ فَكُلْهُ وَ إِنْ كَانَ قَدْ قَتَلَهُ وَ أَكَلَ مِنْهُ وَ قَالَ فِي الَّذِي يَرْمِي بِالسَّيْفِ وَ الْحَجَرِ وَ النُّشَّابِ وَ الْمِعْرَاضِ لَا يُؤْكَلُ إِلَّا مَا ذُكِّيَ مِنْهُ وَ كَذَا مَا صَادَ الْبَازِي وَ الصُّقُورَهُ وَ غَيْرُهُمَا مِنَ الطَّيْرِ لَا تَأْكُلْ إِلَّا مَا ذُكِّيَ مِنْهُ (۳).

**[ترجمه]قرب الإسناد: مسعده بن زیاد نقل می کند: از امام صادق علیه السّلام در رابطه با شکار سگان و بازها و تیر سؤال شد. ایشان فرمود: آنچه سگ آموزش دیده شکار کند و بسم اللّه گفته شده، از آن بخور؛ اگرچه آن را کشته و از آن خورده باشد. فرمود: شکاری را که با شمشیر و سنگ و نشّاب و معراض زده شده مخور، مگر آنچه تذکیه شود. آنچه را که باز و صقر و سایر پرندگان شکار می کنند، مخور مگر آنچه از آن تذکیه شده است. - . قرب الإسناد : ۳۹ - ۴۰ -

**[ترجمه]

بیان

قوله و الرمی کذا فی أکثر النسخ و کأنه تصحیف و علی تقدیره أعرض علیه السلام عن جوابه و یمکن أن یقرأ الرمی کغنی و هو سحابه عظیمه القطر فالمراد به ما سقط بالصاعقه و الرمی کما لو صوت الحجر یرمی به الصبی و هو أیضا مناسب أو هو بالفتح و المراد بالبنادق و الجلاهق و فی القاموس النشاب بالضم النبل الواحده بهاء و بالفتح متخذه و أقول قد تقدم الکلام فیه.

۱- ۱. شرح الشهاب: لیس عندی.

۲- ۲. صحيفه الرضا: لم نجده فيه.

۳- ۳. قرب الإسناد: ۳۹ و ۴۰.

**[ترجمه]عبارت «و الرمی» در بیشتر نسـخه ها چنین است و گویا تصحیف است و بر فرض صحت آن، امام علیه السلام پاسخ آن را ندادنـد و ممکن است رمی بر وزن غنی خوانـده شود که در این حـالت به معنـای ابری است که بـارانش درشت است و مقصود چیزی است که به واسطه صاعقه فرو می‌ریزد. رمی می‌توانـد به معنای سـنگی باشـد که کودکان پرتاب می کنند و این نیز معنای مناسبی است. ممکن است با فتحه باشـد که به معنای گلوله‌های گلی و سربی است. در قاموس آمده: نشاب با ضـمه به معنای چوبه تیر و مفرد آن نشابه است و با فتحه نیز از آن گرفته شده و درباره آن سخن گفته شد.

**[ترجمه]

«۳۲»

قُرْبُ الْإِسْنَادِ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ ظَرِيفٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عُلْوَانَ عَنْ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيٍّ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: إِذَا أَخَذَ الْكَلْبُ الْمُعَلَّمُ الصَّيْدَ فَكُلْهُ أَكَلَ مِنْهُ أَوْ لَمْ يَأْكُلْ قُتِلَ أَوْ لَمْ يُقْتَلْ (۱).

**[ترجمه]قرب الإسـناد: از امام علی علیه السّلام نقل است که فرمود: شـکار سگ آموزش دیده حلال است؛ چه سگ از آن خورده باشد یا نخورده باشد، و چه آن را کشته باشد یا نکشته باشد. - . قرب الإسناد : ۵۱ -

**[ترجمه]

«۳۳»

الْخِصَالُ، عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مَرَّارٍ عَنْ يُونُسَ يَرْفَعُهُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: يَا عَلِيُّ ثَلَاثٌ يُقْسِينَ الْقَلْبَ اسْتِمَاعُ اللَّهْوِ وَ طَلَبُ الصَّيْدِ وَ إِتْيَانُ بَابِ السُّلْطَانِ الْخَبَرَ(۲).

**[ترجمه]خصـال: از امـام صـادق علیه السـلام نقـل است که رسـول خـدا صـلی اللَّه علیه و آله فرمود: ای علی! سه چیز دل را سخت کند: گوش دادن به لهو، شکار رفتن و رفتن به خانه سلطان. - . الخصال -

**[ترجمه]

«۳۴»

وَ مِنْهُ، عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ الْأَشْعَرِيِّ قَالَ رُوِيَ عَنِ الْحَسَنِ (۳)

بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي عُثْمَانَ عَنْ مُوسَى الْمَرْوَزِيِّ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ علیه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: أَرْبَعٌ يُفْسِدْنَ الْقَلْبَ وَ يُنْبِتْنَ النِّفَاقَ فِي الْقَلْبِ كَمَا يُنْبِتُ الْمَاءُ الشَّجَرَ اسْتِمَاعُ اللَّهْوِ وَ الْبَذَاءُ وَ إِتْيَانُ بَابِ السُّلْطَانِ وَ طَلَبُ الصَّيْدِ(۴).

**[ترجمه]خصال: امیر المؤمنین علیه السلام نقل می کنند که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: چهار چیز دل را تباه کرده

و در آن نفاق رویاند، همانگونه که آب درخت را می‌رویاند: گوش دادن به لهو و سـخنان زشت، رفتن به در خانه سلطان و به دنبال شکار رفتن. - . الخصال ۱ : ۲۲۷ -

**[ترجمه]

بیان

البذاء الفحش و الکلام القبیح.

**[ترجمه]البذاء به معنای فحش و سخن قبیح است.

**[ترجمه]

«۳۵»

مَجَالِسُ ابْنِ الشَّیْخِ، عَنْ أَبِیهِ عَنْ عَبْدِ الْوَاحِدِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ عُقْدَهَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ یَحْیَی عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ أَبِیهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْحَکَمِ عَنْ عَدِیِّ بْنِ ثَابِتٍ عَنْ رَجُلٍ مِنَ الْأَنْصَارِ عَنْ أَبِی هُرَیْرَهَ عَنِ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: مَنْ بَدَا جَفَا وَ مَنْ تَبِعَ الصَّیْدَ غَفَلَ (۵) وَ مَنْ لَزِمَ السُّلْطَانَ افْتَتَنَ وَ مَا یَزْدَادُ مِنَ السُّلْطَانِ قُرْباً إِلَّا زَادَ مِنَ اللَّهِ تَعَالَی بُعْداً(۶).

**[ترجمه]مجالس ابن الشـیخ: ابوهریره از پیامبر صـلی اللّه علیه و آله نقل می‌کند که فرمود: هر که بیابان‌گرد باشد جفا کند و هر که دنبال شکار رود غافل گردد، و هر که ملازم سلطان شود فریب خورد، و به او نزدیک نشود مگر آنکه به همان اندازه از خدا دور گردد. - . الأمالی ۱ : ۲۷۰ -

**[ترجمه]

توضیح

فی النهایه من بدا جفا أی من نزال البادیه صار فیه جفاء الأعراب (۷)

ص: ۲۸۲

۱- ۱. قرب الإسناد: ۵۱.

۲- ۲. الخصال ....

۳- ۳. فی المصدر: روی الحسن.

۴- ۴. الخصال ۱: ۲۲۷.

۵- ۵. فی المصدر: و من اتبع الصید غفل.

۶- ۶. الأمالی ۱: ۲۷۰ طبعه النجف.

۷- ۷. النهایه ۱: ۸۱.

و قال من اتبع الصید غفل أی یشتغل به قلبه و یستولی علیه حتی یصیر فیه غفله(۱).

و فی الفائق بـدوت أبدو إذا أتیت البدو جفا أی صار فیه جفاء الأعراب لتوحشه و انفراده عن الناس غفل أی شـغل الصـید قلبه و ألهاه حتی صارت فیه غفله و لیس الغرض ما تزعمه جهله الناس أن الوحش نعم الجن فمن تعرض لها خبلته و غفلته انتهی.

و قال الطیبی من اعتاده للهو و الطرب غفل لأنهما یصدران من القلب المیت و من اصطاد للقوت جاز انتهی.

**[ترجمه]در نهـایه عبارت «من بـدا جفا» به این معناست که هر کس صـحرا نشـین شود، جفا و خشونت اعراب به [اخلاق] او وارد شود. - . نهایه ۱ : ۸۱ -

آمده است: «من اتبع الصـید غفل» یعنی قلبش مشـغول شـکار شده و به گونه‌ای بر آن احاطه یابد که باعث غفلت وی شود. - . نهایه ۳ : ۱۷۶ -

در الفـائق، «بـدوت أبـدو» یعنی به بیابـان رفتم، و «جفـا» یعنی به دلیـل تنهـایی و دور افتـادن از مردم، جفـا و خشونت اعراب به [اخلاـق] او وارد شود. «غفـل» یعنی شـکار قلب او را به خود مشـغول کرده و غافـل سـاخت به گونه‌ای که غافل گشت. منظور چیزی نیست که مردم نادان می‌پندارند مبنی بر اینکه وحش چارپایان جنی هستند و هر کس با آنها رو برو شود، وی را پریشان عقل و غافل می‌سازد. پایان.

طیبی می گویـد: هر کس مشـغول لهو و طرب شود، غافل گردد؛ زیرا این دو از قلب مرده برمی‌آیند و شـکار رفتن برای کسـب روزی، حلال است. پایان.

**[ترجمه]

و أقول

یحتمل أن یکون المعنی أنه لولوعه بالصید یغفل عن المهالک فی المسالک فیخاطر بنفسه.

**[ترجمه]شاید مقصود این است که اگر برای حرص و طمع به شـکار رود، از مهلکه های درون راه‌ها غافل شده و خود را به خطر اندازد .

**[ترجمه]

«۳۶»

الْعِلَلُ، عَنْ أَبِیهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ یَحْیَی الْعَطَّارِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ الْأَشْعَرِیِّ عَنِ الْبَرْقِیِّ عَنْ رَجُلٍ عَنِ ابْنِ أَسْبَاطٍ عَنْ عَمِّهِ رَفَعَ الْحَدِیثَ إِلَی عَلِیٍّ علیه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: لَا تَتَّبِعُوا الصَّیْدَ فَإِنَّکُمْ عَلَی غِرَّهٍ الْخَبَرَ(۲).

**[ترجمه]علل: از امام علی علیه السّلام نقل است که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمود: دنبال شکار نروید که دچار غفلت خواهید شد. - . علل الشرائع ۲ : ۲۸۰ -

**[ترجمه]

بيان

على غره بالكسر أى على غفله فى تلك الحاله عما يعرض لكم من المهالك كما ذكرنا فى الخبر السابق و كأن المراد اتباع الصيد إلى حيث يذهب من المسافات البعيده أو هى من الغرر بمعنى الهلاك أى أنتم بمعرض هلاك و فى بعض النسخ على غيره و كأنه تصحيف.

**[ترجمه]«علی غِرّه» همانگونه که در روایت پیشین آمده است، یعنی در این حالت در برابر مهلکه‌هایی که در مقابل شما قرار دارد، غفلت می‌کنید. گویا مقصود به دنبال شکار رفتن تا مسافت‌های دور است، و یا از غرر و به معنای هلاکت است؛ یعنی در معرض هلاکت هستید. در برخی نسخه‌ها «علی غیره» و گویا تصحیف است.

**[ترجمه]

«۳۷»

مَعَانِي الْأَخْبَارِ، رُوِيَ: أَنَّ الْعَادِيَ اللِّصُّ وَ الْبَاغِيَ الَّذِي يَبْغِي الصَّيْدَ لَا يَجُوزُ لَهُمَا التَّقْصِيرُ فِي السَّفَرِ وَ لَا أَكْلُ الْمَيْتَهِ فِي حَالِ الِاضْطِرَارِ(۳).

**[ترجمه]معانی الأخبار: روایت است که «عاد»(متجاوز)[در آیه شریفه] یعنی دزد و «باغ»(ستگر) یعنی کسی که جویای شکار است، که برای این دو نه قصر نمودن نماز در سفر جایز است و نه خوردن مردار در حال اضطرار. - . معانی الأخبار : ۲۱۴ -

**[ترجمه]

«۳۸»

قُرْبُ الْإِسْنَادِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَخِيهِ عليه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ لَحِقَ حِمَاراً أَوْ ظَبْياً فَضَرَبَهُ بِالسَّيْفِ فَقَطَعَهُ نِصْفَيْنِ هَلْ يَحِلُّ

۱- ۱. النهایه ۳: ۱۷۶.

۲- ۲. علل الشرائع ۲: ۲۸۰ طبعه قم.

۳- ۳. معانی الأخبار: ۲۱۴ طبعه الغفاری.

أَكْلُهُ قَالَ نَعَمْ إِذَا سَمَّى وَ سَأَلْتُ عَنْ رَجُلٍ لَحِقَ حِمَاراً أَوْ ظَبْياً فَضَرَبَهُ بِالسَّيْفِ فَصَرَعَهُ أَ يُؤْكَلُ قَالَ إِذَا أَدْرَكَ ذَكَاتَهُ أَكِلَ وَ إِنْ مَاتَ قَبْلَ أَنْ يَغِيبَ عَنْهُ أَكَلَهُ (۱).

**[ترجمه]قرب الإسناد: از على بن جعفر نقل است كه از امام موسى عليه السلام پرسيدم: مردى با گورخر يا آهوئى برخورد كرده و با شمشير به آن زده و آن را دو نيم كرده است. آيا خوردن آن حلال است؟ فرمود: آرى، به شرطى كه بسم اللّه گفته باشد. همچنين پرسيدم اگر مردى به گورخر يا آهويى رسيده و با شمشير به آن ضربه زده و آن را به خاك افكند، آيا حلال است؟ فرمود: اگر زنده اش يافت و سرش را بريد، حلال است و اگر پيش از رسيدن جان داد نيز قابل خوردن است. - . قرب الإسناد : ۱۱۷ - ۱۱۸ -

**[ترجمه]

تبيان

قال فى المسالك إذا رمى الصيد بآله كالسيف فقطع منه قطعه كعضو منه فإن بقى الباقى مقدورا عليه و حياته مستقره فلا إشكال فى تحريم ما قطع منه لأنه قطعه أبينت من حى قبل تذكيته و إن لم يبق حياه الباقى مستقره فمقتضى قواعد الصيد حل الجميع لأنه مقتول به فكان بجملته حلالا و لو قطعه نصفين أى قطعتين و إن كانا مختلفتين فى المقدار فإن لم يتحركا فهما حلالان و كذا لو تحركا حركه المذبوح سواء خرج منها دم معتدل أم من أحدهما أم لا و كذا لو تحرك أحدهما حركه المذبوح دون الآخر و سواء فى ذلك النصف الذى فيه الرأس و غيره و إن تحرك أحدهما حركه مستقر الحياه و ذلك لا يكون إلا فى النصف الذى فيه الرأس فإن كان قد أثبته بالجراحه الأولى فقد صار مقدورا عليه فتعين الذبح و لا تجزى سائر الجراحات و تحل تلك القطعه دون المبانه و إن لم يثبته بها و لا أدركه و ذبحه بل جرحه جرحا آخر مدنفا حل الصيد دون تلك القطعه و إن مات بهما ففى حلها وجهان أجودهما العدم و إن مات بالجراحه الأولى بعد مضى زمان و لم يتمكن من الذبح حل باقى البدن و فى القطعه السابقه الوجهان و أولى بالحل هنا لو قيل به ثمه و الأصح التحريم هذا هو الذى تقتضيه قواعد أحكام الصيد مع قطع النظر عن الروايات الشاذه و فى المسأله أقوال منتشره مستنده إلى اعتبارات أو روايات شاذه مشتمله على ضعف و قطع و إرسال منها أنه مع تحرك أحد النصفين دون الآخر فالحلال هو المتحرك خاصه و أن حلهما معا مشروط بحركتهما أو عدم حركتهما معا مع خروج الدم و هو قول الشيخ فى النهايه.

و منها أن حلهما مشروط بتساويهما و مع تفاوتهما يؤكل ما فيه الرأس إذا كان أكبر و لم يشترط الحركه و لا خروج الدم و هو قول الشيخ أيضا فى كتابى الفروع.

۱- ۱. قرب الإسناد: ۱۱۷ و ۱۱۸.

و منها اشتراط الحركه و خروج الدم فی کل واحد من النصفین و متی انفرد أحدهما بالشرط أکل و ترک ما لا یجمعها فلو لم یتحرک واحد منهما حرم و هو قول القاضی و منها أنه مع تساویهما یشترط فی حلهما خروج الدم منهما و إن لم یخرج دم فإن کان أحد الشقین أکثر و معه الرأس حل ذلک الشق فإن تحرک أحدهما حل المتحرک و هو قول ابن حمزه و اختار المحقق و جماعه حلهما مطلقا إن لم یکن فی المتحرک حیاه مستقره و هو الأقوی انتهی.

و بالجمله المسأله فی غایه الإشکال و صحیحه الحلبی تدل علی الحل مطلقا و کذا هذا الخبر و سائر الأخبار مقتضی الجمیع بینها أنه إذا قده بنصفین عرفا بأن لا یکون بینهما تفاوت کثیر یحلان مطلقا إلا إذا تحرک أحدهما و لم یتحرک الآخر فیحل المتحرک حسب و لو کان بینهما تفاوت کثیر یحل الأکبر إذا کان من جانب الرأس دون الأصغر و لو کان بالعکس یحلان و به یمکن الجمع بینها و الله یعلم و یدل الحدیث علی جواز الاصطیاد بالسیف و علی حل حمار الوحش.

قوله إذا أدرک ذکاته أی أدرکه حیا و ذکاه.

**[ترجمه]در مسالک آمده است: اگر شکار را با ابزاری مانند شمشیر زده و عضوی از آن را ببرد، اگر آنچه باقی مانده در دسترس است و حیات مستقر دارد، در حرمت بخش بریده شده اشکالی وارد نیست؛ زیرا قسمتی جدا شده از موجود زنده پیش از تذکیه است و اگر حیات مستقره در آن نمانده، بنا بر مقتضای احکام شکار، همه بخش‌های آن حلال است؛ زیرا به واسطه شکار کشته شده و تمامی قسمت‌های آن حلال است و اگر آن را دو نیم کرد گرچه دو قسمت مساوی نباشند، اگر هیچ کدام نجنبیده یا هر دو چون حیوان ذبح‌شده بجنبند، حلال هستند؛ خواه خون معتدل از هر دو یا یکی بیرون جهد یا نه. همچنین است اگر تنها یکی از دو قسمت مانند حیوان ذبح‌شده بجنبد در این حکم فرقی نمی‌کند که سر حیوان در این قسمت باشد یا قسمت دیگر. اگر یکی از آن دو به گونه‌ای می‌جنبد که نشانه زنده بودن است، که آن همان بخشی باشد که سر دارد. اگر با همان زخم نخست آن را از پای درآورده و به دست آورده، باید سرش را ببرد و سایر زخم‌ها کفایت نمی‌کنند و این قسمت با تذکیه حلال شده و بخش دیگر حرام خواهد بود و اگر از پا در نیامده و نرسیده او را تذکیه کند و زخم کاری دیگری بر آن وارد کند، آنچه شکار شده حلال و بخش جدا شده نخست حرام است، و اگر به سبب هر دو زخم جان داد، حلال بودن آن دو وجه دارد که قول نیکوتر عدم حلیت است و اگر بر اثر همان زخم نخست پس از گذشت زمانی جان داد و نتوانست سرش را ببرد، باقی‌مانده بدن آن حلال است و در قطعه پیشین دو وجه است و اگر در مورد قبلی بگوئیم حلال است، در اینجا أولی به حلیت است. ولی اصحّ حرمت آن است. این مواردی است که احکام صید با چشم پوشی از روایات شاذّه، اقتضا می‌کند. اما در این مسأله اقوال پراکنده‌ای مستند به اعتبارات یا روایات شاذه وجود دارد که دچار ضعف و قطع و ارسال اند. از جمله اینکه: ۱. اگر فقط نیمی از آن بجنبد تنها همان نیمه حلال است نه دیگری و شرط حلال بودن هر دو، جنبیدن هر دو است یا عدم جنبیدن

هر دو به شرطی که خون از آنها خارج شود، و این قول شیخ است در نهایه.

۲.

حلال بودن هر دو مشروط است که برابر باشند و در صورت عدم برابری، آن تکه که سر دارد اگر بزرگ‌تر است حلال بوده

و حرکت و خونریزی شرط نیست و این هم قول شیخ است در دو کتاب فقه او.

.۳

شرط حلال بودن، حرکت و خونریزی در هر دو نیم است و وقتی فقط یک نیمه شرط را داشته باشد، تنها همان حلال است و دیگری رها می‌شود و اگر یکی از آن دو نجنبد، حرامند و این قول قاضی است.

.۴

اگر هر دو برابرند خونریزی شرط حلال بودن است و اگر خونی خارج نشد اگر نیمی که سر دارد بزرگتر است، آن حلال است نه دیگری و اگر یکی از آنها حرکت کند همان حلال است و این قول ابن حمزه است .

و محقق و عده‌ای گفته‌اند هر دو نیمه مطلقاً حلالند؛ به شرطی که در آنکه حرکت دارد، حیات مستقره نباشد و این قول اقوی است. پایان.

خلاصه آنکه نهایت اشکال بر این مسأله وارد است و صحیحه حلبی و همچنین این روایت، دلالت بر حلیت مطلق دارند و نتیجه جمع میان روایات این است که اگر به دو نیم برابر تقسیم شوند و عرفاً تفاوت زیادی نداشته باشند، هر دو حلالند؛ مگر آنکه تنها یکی حرکت کند نه دیگری که در این صورت آن بخش جنبنده حلال است، و اگر میان آنها تفاوت بسیار باشد، نیمه بزرگ‌تر اگر سر دارد حلال است نه نیمه کوچک‌تر و اگر برعکس است هر دو حلالند. با این وجه جمع میان روایات ممکن است و اللَّه یعلم، و این روایت بر جواز شکار کردن با شمشیر و حلال بودن گور خر دلالت دارد.

عبارت «إذا أدرک ذکاته» یعنی آن را زنده یافته و سر برید.

**[ترجمه]

«۳۹»

تَفْسِيرُ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ،: يَسْئَلُونَكَ ما ذا أُحِلَّ لَهُمْ قُلْ أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّباتُ وَ ما عَلَّمْتُمْ مِنَ الْجَوارِحِ مُكَلِّبِينَ تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ وَ هُوَ صَيْدُ الْكِلَابِ الْمُعَلَّمَهِ خَاصَّهً أَحَلَّهَا اللَّهُ إِذَا أَدْرَكْتَهُ وَ قَدْ قَتَلَهُ لِقَوْلِهِ فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ.

وَ أَخْبَرَنِی أَبِی عَنْ فَضَالَهَ بْنِ أَيُّوبَ عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَهَ عَنْ أَبِی بَكْرٍ الْحَضْرَمِيِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ صَيْدِ الْبُزَاهِ وَ الصُّقُورِ وَ الْفُهُودِ وَ الْكِلَابِ قَالَ لَا تَأْكُلُوا إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ إِلَّا الْكِلَابَ قُلْتُ فَإِنْ قَتَلَتْهُ قَالَ كُلْ فَإِنَّ اللَّهَ يَقُولُ وَ ما عَلَّمْتُمْ مِنَ الْجَوارِحِ مُكَلِّبِينَ تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ ثُمَّ قَالَ كُلُّ شَيْ ءٍ مِنَ السِّبَاعِ تُمْسِكُ الصَّيْدَ عَلَى نَفْسِهَا إِلَّا الْكِلَابَ الْمُعَلَّمَهَ فَإِنَّهَا تُمْسِكُ عَلَى صَاحِبِهَا وَ قَالَ إِذَا أَرْسَلْتَ الْكَلْبَ الْمُعَلَّمَ فَاذْكُرِ اللَّهَ عَلَيْهِ فَهُوَ ذَكَاتُهُ (۱).

١- ١. تفسير عليّ بن إبراهيم: ١٥١. طبعه التفرشی فيه: فاذكر اسم اللّه عليه فهو ذكاته.

**[ترجمه]تفسیر علی بن ابراهیم: در آیه «یَسْئَلُونَکَ ما ذا أُحِلَّ لَهُمْ قُلْ أُحِلَّ لَکُمُ الطَّیِّباتُ وَ ما عَلَّمْتُمْ مِنَ الْجَوارِحِ مُکَلِّبِینَ تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَکُمُ اللَّهُ» - . مائده / ۴ - {از تو می پرسند: چه چیزی برای آنان حلال شده است؟ بگو: «چیزهای پاکیزه برای شما حلال گردیده و [نیز صید] حیوانات شکارگر که شما به عنوان مربّیان سگ های شکاری، از آنچه خدایتان آموخته، به آنها تعلیم داده اید [برای شما حلال شده است].}مقصود تنها شکار سگ‌های آموزش دیده است؛ که خداوند چنانچه شکار را یافتی و سگ آن را کشته باشد، آن را حلال نموده و فرمود: «فَکُلُوا مِمَّا أَمْسَکْنَ عَلَیْکُمْ»

ابو بکر حضرمی نقل می کند: از امام صادق علیه السّلام در رابطه با شکار بازها، صقرها، یوزها و سگ‌ها پرسیدم، ایشان فرمود: نخورید مگر آنچه را که سر بریدید، به جز سگ‌ها [که شکارشان بدون ذبح نیز خورده شود]. گفتم: اگر سگان شکار را کشته باشند چطور؟ فرمود: بخور؛ زیرا خداوند می‌فرماید: «وَ ما عَلَّمْتُمْ مِنَ الْجَوارِحِ مُکَلِّبِینَ تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَکُمُ اللَّهُ فَکُلُوا مِمَّا أَمْسَکْنَ عَلَیْکُمْ» - . مائده / ۴ - {پس از آنچه آنها برای شما گرفته و نگاه داشته اند بخورید، و نام خدا را بر آن ببرید، و پروای خدا بدارید که خدا زود شمار است.} سپس فرمود: تمامی درنده ها شکار را برای خود می گیرند جز سگ‌های آموزش دیده که برای صاحب خود می گیرند. فرمود: هنگامی که سگ آموزش دیده را فرستادی، نام خدا را بر آن ببر که همین به منزله تذکیه(ذبح) آن شکار است. - . تفسیر علیّ بن إبراهیم : ۱۵۱ -

**[ترجمه]

«۴۰»

الْقَصَصُ، قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام: کَانَ وَرَشَانٌ یُفْرِخُ فِی شَجَرَةٍ وَ کَانَ رَجُلٌ یَأْتِیهِ إِذَا أَدْرَکَ الْفَرْخَانِ فَیَأْخُذُ الْفَرْخَیْنِ فَشَکَا ذَلِکَ الْوَرَشَانُ إِلَی اللَّهِ تَعَالَی فَقَالَ إِنِّی سَأَکْفِیکَهُ قَالَ فَأَفْرَخَ الْوَرَشَانُ وَ جَاءَ الرَّجُلُ وَ مَعَهُ رَغِیفَانِ فَصَعِدَ الشَّجَرَةَ وَ عَرَضَ لَهُ سَائِلٌ فَأَعْطَاهُ أَحَدَ الرَّغِیفَیْنِ ثُمَّ صَعِدَ فَأَخَذَ الْفَرْخَیْنِ وَ نَزَلَ بِهِمَا فَسَلَّمَهُ اللَّهُ لِمَا تَصَدَّقَ بِهِ (۱).

**[ترجمه]القصص: امام صادق علیه السّلام فرمود: کبوتر ورشانی بر درختی تخم می نهاد و مردی می آمد و جوجه هایش را که درشت شده بودند می گرفت. آن ورشان به خداوند متعال ناله و شکایت نمود. خداوند فرمود: من به جای او تو را کفایت می کنم. حضرت می‌فرماید: ورشان تخم نهاد و آن مرد با دو قرص نان آمد و از درخت بالا رفت و گدائی در برابرش آمد و یکی از آن دو نان را به او داد. سپس بالا رفت و دو جوجه را گرفته و پایین آورد. خداوند به سبب صدقه ای که داد او را به سلامت داشت.

**[ترجمه]

بیان

کأن فیه إیماء إلی کراهه أخذ الفراخ من الأوکار کما ذکره الأصحاب و وردت به الروایات قال فی الدروس یکره صید الطیر و الوحش لیلا و أخذ الفراخ من أعشاشها.

**[ترجمه]گویا [این روایت] چنانچه اصحاب گفته‌اند، به کراهت گرفتن جوجه ها از آشیانه شان اشاره دارد، و در روایات نیز آمده است. در دروس آمده: شکار کردن پرنده و حیوان وحشی در شب و گرفتن جوجه ها از آشیانه شان کراهت دارد.

**[ترجمه]

«۴۱»

الْمَحَاسِنُ، مُحَمَّدُ بْنُ عِيسَى الْيَقْطِينِيُّ عَنْ أَبِي عَاصِمٍ عَنْ هَاشِمِ بْنِ مَاهَوَيْهِ الْمَدَارِيِ (۲) عَنِ الْوَلِيدِ بْنِ أَبَانٍ الرَّازِيِّ قَالَ: كَتَبَ ابْنُ زَاذَانَ فَرُّوخُ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ الثَّانِي علیه السلام يَسْأَلُهُ عَنِ الرَّجُلِ يَرْكُضُ فِي الصَّيْدِ لَا يُرِيدُ بِذَلِكَ طَلَبَ الصَّيْدِ وَ إِنَّمَا يُرِيدُ بِذَلِكَ التَّصْحِيحَ قَالَ لَا بَأْسَ بِذَلِكَ إِلَّا اللَّهْوُ(۳).

**[ترجمه]محاسن: ابن راذان فرّوخ به امام محمدتقی علیه السّلام نامه نوشته و از ایشان پرسید: مردی که قصد شکار ندارد و هدفش ورزش کردن است اگر به دنبال شکار بدود، حکمش چیست؟ فرمود: اشکالی ندارد مگر آنکه بیهوده باشد. - . محاسن : ۶۲۸ -

**[ترجمه]

بيان

الركض تحريك الرجل و الدفع و استحثاث الفرس للعدو و العدو كذا فی القاموس و الفعل كنصر قوله لا يريد بذلك طلب الصيد يحتمل وجهين الأول أنه لا يصيد لكنه يركض خلف الصيد و الثانی أنه يصيد ليس غرضه اللهو بالصيد و لا الصيد فی نفسه

و إنما غرضه طلب صحه البدن و ما يوجبها كهضم الطعام و دفع فضول الرطوبات عن البدن و الأخير أظهر معنى و الأول لفظا و لا يبعد جواز هذا النوع من الصيد من فحاوى كلام الأصحاب فإنهم حكموا بحرمه الصيد لهوا و بطرا و بحل الصيد للقوت و للتجاره و دلائلهم على تحريم الأول و جواز الأخيرين يقتضی جواز هذا و أمثاله قال فی التذكره اللاهی بسفره كالمتنزه بصيده بطرا و لهوا لا يقصر عند علمائنا لأن اللهو حرام فالسفر له معصيه و لو كان الصيد لقوته و قوت عياله وجب القصر لأنه فعل مباح و لو كان للتجاره فالوجه القصر فی الصلاه و الصوم

۱- ۱. قصص الأنبياء: مخطوط.

۲- ۲. فی المصدر: هشام بن ماهويه المداری.

۳- ۳. المحاسن: ۶۲۸، فيه: لا للهو.

لأنه مباح انتهی و کون هذا المقصود مباحا ظاهر.

**[ترجمه]در قاموس گوید: الرکض: تکان دادن پا و دفع کردن و تحریک اسب برای دویدن. و فعل آن مثل نصر صرف می شود.

اینکه گفت: قصد شکار ندارد، دو احتمال دارد: اول اینکه نمی‌خواهد شکار کند ولی دنبال آن می‌دود. دوم اینکه مقصودش از شکار کردن نه بازی و لهو و نه خود شکار است و تنها هدف او تندرستی و ورزش، و هضم خوراک و دفع فضولات بدن است. قول دوم از نظر معنا و قول نخست از نظر لفظ حدیث روشن تر است.

جواز این گونه شکار از محتوای سخنان اصحاب به دور نیست؛ زیرا به حرمت شکار برای بازی و خوش گذرانی و حلال بودن آن برای روزی و تجارت حکم داده‌اند و طبق دلایلشان بر حرمت اوّل و جواز دوّم اینگونه شکار و امثال آن نیز باید روا باشد.

در تذکره آمده است: کسی که بیهوده سفر رود، مانند کسی که از روی خوش گذرانی و بیهوده از روی تفریح به شکار رود و چنین کسی از نظر علمای ما نمازش شکسته نیست؛ زیرا لهو، حرام و سفر برای آن گناه است و اگر شکار برای خوراک خود و عیالش باشد، قصر نماز واجب است؛ زیرا کار او مباح است و اگر برای تجارت باشد نیز نمازش را شکسته و روزه‌اش را افطار می کند. زیرا آن نیز مباح است. پایان. روشن است که قصد ورزش هم مباح است.

**[ترجمه]

«۴۲»

فِقْهُ الرِّضَا، قَالَ علیه السلام: اعْلَمْ يَرْحَمُكَ اللَّهُ أَنَّ الطَّيْرَ إِذَا مَلَكَ جَنَاحَهُ فَهُوَ لِمَنْ أَخَذَهُ إِلَّا أَنْ يَعْرِفَ صَاحِبَهُ فَيَرُدَّ عَلَيْهِ وَ لَا يَصْلُحُ أَخْذُ الْفِرَاخِ مِنْ أَوْكَارِهَا فِي جَبَلٍ أَوْ بِئْرٍ أَوْ أَجَمَةٍ حَتَّى يَنْهَضَ وَ إِذَا أَرَدْتَ أَنْ تُرْسِلَ الْكَلْبَ عَلَى الصَّيْدِ فَسَمِّ اللَّهَ عَلَيْهِ فَإِنْ أَدْرَكْتَهُ حَيّاً فَاذْبَحْهُ أَنْتَ وَ إِنْ أَدْرَكْتَهُ وَ قَدْ قَتَلَهُ كَلْبُكَ (۱) فَكُلْ مِنْهُ وَ إِنْ أَكَلَ بَعْضَهُ لِقَوْلِهِ فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ مَعَكَ حَدِيدٌ تَذْبَحُهُ فَدَعِ الْكَلْبَ عَلَى الصَّيْدِ وَ سَمَّيْتَ عَلَيْهِ حَتَّى يَقْتُلَ ثُمَّ تَأْكُلُ مِنْهُ وَ إِنْ أَرْسَلْتَ عَلَى الصَّيْدِ كَلْبَكَ فَشَارَكَهُ كَلْبٌ آخَرُ فَلَا تَأْكُلْهُ إِلَّا أَنْ تُدْرِكَ ذَكَاتَهُ وَ إِنْ رَمَيْتَ وَ سَمَّيْتَ وَ أَدْرَكْتَهُ وَ قَدْ مَاتَ فَكُلْهُ إِذَا كَانَ فِي السَّهْمِ زُجُّ حَدِيدٍ وَ إِنْ وَجَدْتَهُ مِنَ الْغَدِ وَ كَانَ سَهْمُكَ فِيهِ فَلَا بَأْسَ بِأَكْلِهِ إِذَا عَلِمْتَ أَنَّ سَهْمَكَ قَتَلَهُ وَ إِنْ رَمَيْتَ وَ هُوَ عَلَى جَبَلٍ فَأَصَابَهُ سَهْمُكَ وَ وَقَعَ فِي الْمَاءِ وَ مَاتَ فَكُلْهُ إِذَا كَانَ رَأْسُهُ خَارِجاً مِنَ الْمَاءِ وَ إِنْ كَانَ رَأْسُهُ فِي الْمَاءِ فَلَا تَأْكُلْهُ وَ لَا تَأْكُلْ مَا اصْطَدْتَ بِبَازٍ أَوْ صَقْرٍ أَوْ فَهْدٍ أَوْ عُقَابٍ أَوْ غَيْرِ ذَلِكَ إِلَّا مَا أَدْرَكْتَ ذَكَاتَهُ إِلَّا الْكَلْبَ الْمُعَلَّمَ فَلَا بَأْسَ بِأَكْلِ مَا قَتَلْتَهُ إِذَا كُنْتَ سَمَّيْتَ عَلَيْهِ (۲).

**[ترجمه]فقه الرضا: امام علیه السلام فرمود: بدان- خدا به تو رحم کند- که چون پرنده به پرواز آید، از آنِ کسی باشد که آن را بگیرد؛ مگر آنکه صاحب معلومی داشته باشد که باید به او بازگرداند. و نمی‌توان جوجه را از لانه اش در کوه، یا چاه یا نیزار گرفت تا زمانی که پرنده شود. زمانی که می‌خواهی سگ را به دنبال شکار فرستی بسم اللّه بگو، و اگر شکار را زنده یافتی، سرش را ببر و اگر سگ آن را کشته از آن بخور؛ گرچه از آن خورده باشد، چرا که خداوند فرمود: «فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ» و اگر کارد نداری تا سر شکار را ببری سگ را با بسم اللّه بر شکار روانه کن تا آن را بکشد و از آن بخور، و اگر

سگت را دنبال شکار فرستادی و سگ دیگری در گرفتن شکار با او شرکت کرد از آن مخور، مگر آنکه آن را زنده یابی و سرش را ببری، و اگر به آن تیر زدی و بسم اللّٰه گفته ای و جان داده حلال است؛ به شرط اینکه تیر، پیکان آهنی داشته باشد. اگر فردای آن روز شکار را یافتی و تیرت در بدن آن است و می‌دانی که تیر تو آن را کشته، حلال است. اگر بر سر کوه بود و به آن تیر زدی و تیرت به آن اصابت نمود و در آب افتاد، به شرط اینکه سرش از آب بیرون باشد، حلال است و اگر سرش زیر آب رفته حرام است، و مخور از آنچه که با باز، صقر، یوز یا عقاب و غیر آن شکار کرده‌ای؛ مگر آنکه آن را زنده یابی و سرش را ببری؛ جز سگ آموخته که خوردن آنچه کشته و در آن بسم اللّٰه گفتی اشکالی ندارد. - . فقه الرضا : ۴۰ -

بیشتر این فصل را شیخ صدوق در فقیه بیان نموده است. - . من لا یحضره الفقیه ۳ : ۲۰۵ -

**[ترجمه]

تبیین

أکثر هذا الفصل أورده الصدوق فی الفقیه (۳).

قوله إذا ملک جناحه أی استقل بالطیران فالتقیید لکراهه الصید قبل الطیران و هو بعید أو المراد عدم کونه مقصوصا فإنه علامه سبق الملک فلا یملکه الآخذ إلا بعد التعریف و کذا إذا کان معقورا و ظاهره أن الأصل فی الطیر الإباحه بعد الطیران و إن علم أنه کان له مالک إلا أن یعرف المالک بعینه فیرده علیه لکن لم أر قائلا به و قیل المراد بملک الجناحین نهوضه من الوکر فالمراد أنه لا یجوز اصطیاده بالرمی و نحوه فإنه غیر ممتنع و لا یخفی بعده قوله و سمیت علیه حال بتقدیر قد أی و قد سمیت علیه حین إرسال الکلب فلا تحتاج إلی تسمیه أخری فشارکه کلب

ص: ۲۸۷

۱- ۱. فی المصدر: الکلب.

۲- ۲. فقه الرضا: ۴۰.

۳- ۳. من لا یحضره الفقیه ۳: ۲۰۵ راجعه ففیه اختلاف حش.

آخر أی غیر معلم أو غیر مسمی علیه و علم أن إزهاق الروح بهما أو لم یعلم أنه بهما أو بأیهما و إذا علم أنه بالمعلم المسمی علیه لم یضر

وَ یُؤَیِّدُهُ مَا رَوَاهُ الْکُلَیْنِیُّ فِی الصَّحِیحِ عَنْ أَبِی عُبَیْدَةَ(۱)

عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام حَیْثُ قَالَ: إِنْ وَجَدَ مَعَهُ کَلْباً غَیْرَ مُعَلَّمٍ فَلَا یَأْکُلْ مِنْهُ.

وَ عَنْ أَبِی (۲) بَصِیرٍ عَنْهُ علیه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْمٍ أَرْسَلُوا کِلَابَهُمْ وَ هِیَ مُعَلَّمَةٌ کُلُّهَا وَ قَدْ سَمَّوْا عَلَیْهَا فَلَمَّا أَنْ مَضَتِ الْکِلَابُ دَخَلَ فِیهَا کَلْبٌ غَرِیبٌ لَا یَعْرِفُونَ لَهَا صَاحِباً فَاشْتَرَکَتْ جَمِیعُهَا فِی الصَّیْدِ فَقَالَ لَا یُؤْکَلُ مِنْهُ لِأَنَّکَ لَا تَدْرِی أَخَذَهُ مُعَلَّمٌ أَمْ لَا.

قوله علیه السلام إذا کان فی السهم إلخ محمول علی ما إذا لم یخرق بحده کما مر.

قوله و إن رمیت فی الفقیه إن رمیته و هو علی جبل فسقط و مات فلا تأکله و إن رمیته و أصابه سهمک و وقع فی الماء فمات فکله إذا کان رأسه خارجا من الماء و إن کان رأسه فی الماء فلا تأکله.

و المشهور بین الأصحاب أنه لا یحل إذا تردی من جبل أو وقع فی ماء فمات نعم لو صیر حیاته غیر مستقره حل.

وَ فِی صَحِیحَهِ الْحَلَبِی (۳) عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام: أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ رَجُلٍ یَرْمِی صَیْداً وَ

۱- ۱. رواه الکلینی فی الفروع ۶: ۲۰۳ بإسناده عن العده عن سهل و علیّ بن إبراهیم عن ابیه و محمّد بن یحیی عن أحمد بن محمّد جمیعا عن ابن محبوب عن علیّ بن رئاب عن أبی عبیده الحذاء و رواه الشیخ فی التهذیب ۹: ۲۶ عن الحسن بن محبوب.

۲- ۲. رواه الکلینی فی الفروع ۶: ۲۰۶ عن محمّد بن یحیی عن محمّد بن أحمد عن بعض أصحابنا عن الحسن بن علیّ بن أبی حمزه عن أبیه عن ابی بصیر و فیه: و لم یعرفوا له صاحبا فاشترکن جمیعا و رواه الشیخ فی التهذیب ۹: ۲۶ بإسناده عن محمّد بن یعقوب.

۳- ۳. رواه الکلینی فی الفروع ۶: ۲۱۵ عن علیّ بن إبراهیم عن أبیه عن ابن أبی عمیر عن حماد عن الحلبیّ. و رواه الشیخ فی التهذیب ۹: ۳۸ عن محمّد بن یعقوب.

هُوَ عَلَى جَبَلٍ أَوْ حَائِطٍ فَيَخْرِقُ فِيهِ السَّهْمُ فَيَمُوتُ فَقَالَ كُلْهُ مِنْهُ وَ إِنْ وَقَعَ فِي الْمَاءِ مِنْ رَمْيَتِكَ فَمَاتَ فَلَا تَأْكُلْ مِنْهُ.

وَ رُوِيَ نَحْوُهُ بِسَنَدٍ مُوَثَّقٍ عَنْ سَمَاعَةَ(۱) وَ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ (۲) الْحَجَّاجِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ علیه السلام قَالَ: لَا تَأْكُلْ مِنَ الصَّيْدِ إِذَا وَقَعَ فِي الْمَاءِ فَمَاتَ.

و قال في المسالك هذا أي عدم الحل إذا علم استناد موته إليهما أو إلى غير الرميه أو شك في الحال و لو علم استناد موته إلى الرميه عاده حل لوجود المقتضي و انتفاء المانع و إن أفاد الماء في التردي تعجيلا و قيد الصدوقان الحل بأن يموت و رأسه خارج الماء و لا بأس به لأنه أماره على قتله بالسهم إن لم يظهر خلاف ذلك.

**[ترجمه]«إذا ملك جناحه» يعني تا وقتي كه در پرواز مستقل شود، پس قيد براي كراهت شكار پيش از آن است كه اين احتمال بعيد است؛ يا مقصود اين است كه پر آن بريده نباشد كه نشانه مملوك بودن آن است و گيرنده مالك آن پرنده نخواهد شد، مگر بعد از تعريف آن و همچنين است اگر پرنده زخمي باشد. بنا بر ظاهر روايت، اصل، مباح بودن پرنده پس از پرواز است؛ اگرچه بداند كه مالكي داشته است، مگر اينكه او را دقيقا بشناسد كه در اين صورت بايد به او [صاحبش] برگرداند، ولي من قائلي به اين حكم نديده‌ام. و گفته‌اند: مقصود از پرنده شدن، جدا شدن او از لانه است و غرض اين است كه پيش از آن شكار پرنده با تير و مانند آن جايز نيست زيرا نيروي گريز ندارد. بعيد بودن اين احتمال پوشيده نيست.

عبارت «سميت عليه» با تقدير «قد» حال است يعني اصل عبارت اين گونه بوده است: در حالي كه هنگام ارسال سگ بسم الله گفته باشي. كه در اين صورت ديگر نياز به گفتن بسم الله مجدد نيست.

«فشاركه كلب آخر» يعني سگ ديگري كه آموزش نديده يا براي رها كردنش بسم اللّه گفته نشده است. در صورتي كه يقين حاصل شد كه هر دو سگ جان شكار را گرفتند و يا اينكه دانسته نشود كه كدام يك شكار را بي‌جان كرده است و اگر بداند همان سگ آموزش ديده و با بسم اللّه رهاشده، جان شكار را گرفته زياني ندارد. مؤيد اين قول، روايتي است كه در صحيح از امام صادق عليه السّلام آمده كه فرمود: اگر با آن سگي را يافت كه آموزش نديده است، از آن نخورد. - . كافي ۶ : ۲۰۳ ؛ تهذيب ۹ : ۲۶ -

ابي بصير نقل مي‌كند: از امام عليه السّلام پرسيدم: مردمي سگ هاي آموزش ديده خود را براي شكار رها كرده و بسم اللّه نيز گفتند، و چون سگ‌ها رفتند، سگ بيگانه اي وارد آنها شد كه صاحب آن را نمي‌شناسند و همه سگ‌ها در شكار كردن شريك شدند، [حكم شكار آنها چيست؟] فرمود: از آن نخوريد؛ زيرا نمي‌دانيد كه سگ آموزش ديده آن را گرفته است يا نه. - . كافي ۶ : ۲۰۶ ؛ تهذيب ۹ : ۲۶

-

اينكه فرمود: «به شرط اينكه در تير، پيكان آهني باشد» در صورتي است كه بي پيكان با تيزي خود ندرد؛ چنانچه گذشت.

عبارت: «و إن رميت» در فقيه به صورت «إن رميته» آمده است؛ يعني اگر آن را بر كوه تير زدي و افتاد و جان داد، مخورش و

اگر تیرت به آن اصابت نموده و در آب افتاد و جان داد به شرطی که سرش بیرون آب باشد، آن را بخور و اگر در آب باشد مخورش و میان اصحاب مشهور است که اگر از کوه پرت شود یا در آب افتد و جان دهد حلال نیست. آری اگر حیات مستقره نداشته باشد، حلال است.

در صحیحه حلبی آمده است: از امام صادق علیه السّلام درباره مردی سؤال شد که شکاری را که بر کوه یا دیواری قرار داشته، زده و تیر شکار را می‌درد و شکار جان می‌دهد، ایشان فرمود: حلال است ولی اگر به سبب تیر تو در آب افتاده و بمیرد، آن را مخور. - . کافی ۶ : ۲۱۵ ؛ تهذیب ۹ : ۳۸ -

سماعه - . کافی ۶ : ۲۱۵ ؛ تهذیب ۹ : ۳۸ - از عبد الرحمن بن - . کافی ۶ : ۲۱۵ ؛ تهذیب ۹ : ۳۷ - حجاج روایتی مشابه را نقل می‌کند که امام علی علیه السّلام فرمود: از شکاری که در آب افتاده و جان داده مخور.

در مسالک آمده است: حلال نبودن زمانی است که بدانی مرگ شکار به سبب هر دو یا غیر تیر است و یا اینکه شک داشته باشی، و اگر بدانی که بی‌جان شدن آن تنها بر اثر تیر بوده است، حلال است چون مقتضی موجود و مانع مفقود است؛ اگر چه افتادن در آب و پرت شدن، آن را زودتر بی‌جان سازد و شیخ صدوق و پدرش حلال بودن آن را مشروط دانستند به اینکه سرش از آب بیرون باشد و جان دهد و عیبی ندارد؛ زیرا اگر خلاف آن معلوم نباشد، نشانه آن است که با تیر کشته شده است.

**[ترجمه]

«۴۳»

السَّرَائِرُ، نَقْلًا مِنْ كِتَابِ مُوسَى بْنِ بَكْرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: إِذَا رَمَيْتَ بِسَهْمِكَ فَوَجَدْتَهُ وَ لَيْسَ بِهِ أَثَرٌ غَيْرُ أَثَرِ سَهْمِكَ وَ تَرَى أَنَّهُ لَمْ يَقْتُلْهُ غَيْرُ سَهْمِكَ فَكُلْ تَغَيَّبَ عَنْكَ أَوْ لَمْ يَتَغَيَّبْ عَنْكَ (۳).

**[ترجمه]سرائر: امام صادق علیه السّلام فرمود: چون تیر به شکار زدی و آن را یافتی در حالی که جز اثر تیرت اثر دیگری در آن نبود و دیدی جز تیرت آن را نکشته، چه از تو نهان شده باشد یا نه، بر تو حلال است. - . السرائر : ۴۶۴ -

**[ترجمه]

«۴۴»

الْعَيَّاشِيُّ، عَنْ أَبِي بَكْرٍ الْحَضْرَمِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنْ صَيْدِ الْبُزَاةِ وَ الصُّقُورِ وَ الْفُهُودِ وَ الْكِلَابِ فَقَالَ لَا تَأْكُلْ مِنْ صَيْدِ شَيْ ءٍ مِنْهَا إِلَّا الْكِلَابَ (۴) قُلْتُ فَإِنَّهُ قَتَلَهُ قَالَ كُلْ فَإِنَّ اللَّهَ يَقُولُ وَ ما عَلَّمْتُمْ مِنَ الْجَوارِحِ مُكَلِّبِينَ تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ وَ اذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهِ (۵).

۱- ۱. رواه الكلينى فى الفروع ۶: ۲۱۵ عن العده عن أحمد بن محمّد بن خالد عن عثمان بن عيسى عن سماعه. و رواه الشيخ فى التهذيب ۹: ۳۸ عن محمّد بن يعقوب.

۲- ۲. هكذا فى الكتاب و الموجود فى المصادر: خالد بن الحجاج، روى الكلينى فى الفروع ۶: ۲۱۵ الحديث عن محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد بن عيسى عن محمّد بن عيسى عن حجاج عن خالد بن الحجاج و رواه الشيخ فى التهذيب ۹: ۳۷ عن أحمد بن محمّد بن عيسى.

۳- ۳. السرائر: ۴۶۴.

۴- ۴. فى المصدر: لا تأكل من صيد شى ء منها الا ما ذكيت الا الكلاب.

۵- ۵. تفسير العيّاشىّ ۱: ۲۹۴ و رواه الكلينى و الشيخ و علىّ بن إبراهيم فى الكافى و التهذيب و التفسير راجع الوسائل ۱۶: ۲۰۸.

**[ترجمه]تفسیر عیاشی: ابو بکر حضرمی نقل می‌کند: از امام صادق علیه السّلام راجع به شکار بازها، صقرها، یوزها و سگ‌ها پرسیدم، ایشان فرمود: از شکار هیچ کدام مخور جز شکار سگ‌ها. گفتم اگر سگ شکار را کشته باشد، فرمود: حلال است؛ زیرا خداوند می‌فرماید: «وَ ما عَلَّمْتُمْ مِنَ الْجَوارِحِ مُكَلِّبِينَ تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ وَ اذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهِ» - . تفسیر العیّاشیّ ۱ : ۲۹۴ ؛ الوسائل ۱۶ : ۲۰۸ -

**[ترجمه]

«۴۵»

وَ مِنْهُ، عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: عَنِ الرَّجُلِ سَرَّحَ الْكَلْبَ الْمُعَلَّمَ وَ يُسَمِّي إِذَا سَرَّحَهُ قَالَ يَأْكُلُ مِمَّا أَمْسَكَ عَلَيْهِ وَ إِنْ أَدْرَكَهُ وَ قَتَلَهُ وَ إِنْ وُجِدَ مَعَهُ كَلْبٌ غَيْرُ مُعَلَّمٍ فَلَا يَأْكُلْ مِنْهُ قُلْتُ وَ الصَّقْرُ وَ الْعُقَابُ وَ الْبَازِي قَالَ إِنْ أَدْرَكْتَ ذَكَاتَهُ فَكُلْ مِنْهُ وَ إِنْ لَمْ تُدْرِكْ ذَكَاتَهُ فَلَا تَأْكُلْ مِنْهُ قُلْتُ فَالْفَهْدُ لَيْسَ بِمَنْزِلَةِ الْكَلْبِ قَالَ فَقَالَ لَا لَيْسَ شَيْ ءٌ مُكَلَّبٌ إِلَّا الْكَلْبَ (۱).

**[ترجمه]تفسیر عیاشی: ابو عبیده نقل می‌کند: از امام صادق علیه السّلام در رابطه با مردی پرسیدند که سگ آموزش دیده را رها کرده و بسم اللّه گوید؟ فرمود: حلال است؛ اگر چه سگ شکار را گرفته و کشته باشد. اگر با آن، سگ آموزش ندیده‌ای باشد، شکار حلال نیست، گفتم: صقر و عقاب و باز چطور؟ فرمود: اگر آن را زنده یافته و سر ببری، حلال است و اگر به تذکیه اش نرسیدی، از آن مخور، گفتم: یوز چون سگ نیست؟ فرمود: نه، تنها سگ است که آموزش می‌بیند. - . تفسیر العیّاشیّ ۱ : ۲۹۴ ؛ الوسائل ۱۶ : ۲۰۷ -

**[ترجمه]

«۴۶»

وَ مِنْهُ، عَنْ سَمَاعَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: كَانَ أَبِي يُفْتِي وَ كُنَّا نُفْتِي وَ نَحْنُ نَخَافُ فِي صَيْدِ الْبَازِي وَ الصُّقُورِ فَأَمَّا الْآنَ فَإِنَّا لَا نَخَافُ وَ لَا يَحِلُّ صَيْدُهُمَا إِلَّا أَنْ يُدْرَكَ ذَكَاتُهُ وَ إِنَّهُ لَفِي كِتَابِ عَلِيٍّ عليه السلام أَنَّ اللَّهَ قَالَ ما عَلَّمْتُمْ مِنَ الْجَوارِحِ مُكَلِّبِينَ فَهِيَ الْكِلَابُ (۲).

**[ترجمه]تفسیر عیاشی: سماعه نقل می‌کند: امام صادق علیه السّلام فرمود: پدرم در شکار باز و صقر فتوا می‌داد و ما هم فتوا [به حلیت] می‌دادیم [زیرا] نگران بودیم[و تقیه می‌کردیم] ولی اکنون نگران نیستیم[و تقیه نمی‌کنیم]. پس شکار این دو حیوان حلال نیست؛ مگر آنکه زنده پیدا شده و تذکیه شوند. در کتاب علی علیه السّلام آمده است که خداوند متعال فرمود: «ما عَلَّمْتُمْ مِنَ الْجَوارِحِ مُكَلِّبِينَ» و آنها سگانند. - . تفسیر العیّاشیّ ۱ : ۲۹۴ ؛ الوسائل ۱۶ : ۲۲۰ -

**[ترجمه]

بیان

فهی الکلاب أی الجوارح المذکوره فی الآیه المراد بها الکلاب لقوله مُکَلِّبِینَ و قال المحدث الأسترآبادی رحمه الله یعنی أن المراد من المکلبین الکلاب.

و فی تفسیر علی بن إبراهیم روایه أخری یؤید ذلک فعلم من ذلک أن قراءه علی بفتح اللام و القراءه الشائعه بین العامه بکسر اللام انتهی.

**[ترجمه]مقصود از «فهی الکلاب» حیوانات شکاری است که در آیه ذکر شده است و مراد همان سگانند که فرمود «مکلبین». محدث استرآبادی - رحمه الله - می گوید: یعنی مقصود از واژه مکلبین سگان است، و در تفسیر علی بن ابراهیم روایت دیگری است که مؤید آن است و از اینجا در می‌یابیم که قرائت علی علیه السّلام با فتحه لام است در حالی که قرائت معروف با کسره لام است. پایان.

**[ترجمه]

و أقول

لا ضروره إلی هذا التکلف و تغییر القراءه المشهوره.

**[ترجمه]نیازی به این تکلف و تغییر قرائت مشهور نیست.

**[ترجمه]

«۴۷»

الْعَیَّاشِیُّ، عَنْ زُرَارَهَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: مَا خَلَا الْکِلَابَ مِمَّا یَصِیدُ الْفُهُودُ وَ الصُّقُورُ وَ أَشْبَاهُ ذَلِکَ فَلَا تَأْکُلَنَّ مِنْ صَیْدِهِ إِلَّا مَا أَدْرَکْتَ ذَکَاتَهُ لِأَنَّ اللَّهَ قَالَ مُکَلِّبِینَ فَمَا خَلَا الْکِلَابَ فَلَیْسَ صَیْدُهُ بِالَّذِی یُؤْکَلُ إِلَّا أَنْ تُدْرَکَ ذَکَاتُهُ (۳).

**[ترجمه]تفسیر عیاشی: امام صادق علیه السّلام فرمود: جز سگان از آنچه یوزها و صقرها و مانند آنها شکار کنند، مخور؛ مگر آنچه را که یافته و تذکیه نمودی؛ زیرا خداوند فرموده است: «مکلبین» و هر چه جز سگ شکارش حرام است؛ مگر آنکه آن را دریافته و تذکیه کنی. -. تفسیر العیّاشیّ ۱ : ۲۹۵ -

**[ترجمه]

«۴۸»

وَ مِنْهُ، عَنِ الْحَلَبِیِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام: أَنَّ فِی کِتَابِ عَلِیٍّ علیه السلام قَالَ اللَّهُ إِلَّا مَا عَلَّمْتُمْ مِنَ الْجَوَارِحِ مُکَلِّبِینَ تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَکُمُ اللَّهُ فَهِیَ الْکِلَابُ (۴).

**[ترجمه]تفسیر عیاشی: امام صادق علیه السلام نقل می کند: در کتاب علی علیه السلام آمده است که خداوند فرمود: «إلّا ما عَلَّمْتُمْ مِنَ الْجَوارِحِ مُكَلِّبِينَ تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ» و آنها همان سگانند. -. تفسير العيّاشىّ ١ : ٢٩٥ -

**[ترجمه]

«۴۹»

وَ مِنْهُ، عَنْ جَمِيلٍ عَنْ أَبِى عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: سُئِلَ عَنِ الصَّيْدِ يَأْخُذُهُ الْكَلْبُ

ص: ۲۹۰

۱- ۱. تفسير العيّاشىّ ۱: ۲۹۴ و رواه الكلينى و الشيخ راجع الوسائل ۱۶: ۲۰۷.

۲- ۲. تفسير العيّاشىّ ۱: ۲۹۴ و رواه الكلينى و الشيخ راجع الوسائل ۱۶: ۲۲۰.

۳- ۳. تفسير العيّاشىّ ۱: ۲۹۵.

۴- ۴. تفسير العيّاشىّ ۱: ۲۹۵.

فَيَتْرُكُهُ الرَّجُلُ حَتَّى يَمُوتَ قَالَ نَعَمْ كُلْ إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ فَكَلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكَمْ (۱).

**[ترجمه]تفسیر عیاشی: از امام صادق علیه السّلام سؤال شد آیا شکاری که سگ آن را گرفته است و شکارچی رهایش می‌کند تا جان دهد، حلال است؟ ایشان فرمود: آری بخورش؛ زیرا خداوند می‌فرماید: «فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ» - . تفسیر العیّاشیّ ۱ : ۲۹۵ -

**[ترجمه]

بیان

هذا مختصر من صحيحه جميل المتقدمه فی الحكم التاسع و قد مر الكلام فيه.

**[ترجمه]این مختصری از صحیحه جمیل است که در حکم نهم آمده است و سخن درباره آن به میان آمد .

**[ترجمه]

«۵۰»

الْعَيَّاشِيُّ، عَنْ أَبِي جَمِيلَةَ عَنْ أَبِي حَنْظَلَةَ(۲) عَنْهُ علیه السلام: فِي الصَّيْدِ يَأْخُذُهُ الْكَلْبُ فَيُدْرِكُهُ الرَّجُلُ فَيَأْخُذُهُ ثُمَّ يَمُوتُ فِي يَدِهِ أَ يَأْكُلُ (۳)

قَالَ نَعَمْ إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ (۴).

**[ترجمه]تفسیر عیاشی: از امام علیه السّلام پرسیدند آیا شکاری که سگ آن را گرفته و مرد رسیده و آن را گرفته و در دست او جان دهد حلال است؟ فرمود: آری، خداوند می‌فرماید: «فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ». - . تفسیر العیّاشیّ ۱ : ۲۹۵ -

**[ترجمه]

بیان

كأنه محمول على عدم استقرار الحياه على طريقه القوم أو عدم إمكان الذبح لقصر الزمان أو فقد الآله على قول أو قتل الكلب له مع بعد على قول.

**[ترجمه]گویا منظور این است که [شکار] حیات مستقره ندارد - بنا بر طریقه فقها - یا فرصت سر بریدن آن وجود ندارد و یا بنا بر قولی، ابزار ذبح نیست، یا اینکه سگ آن را کشته باشد - بنا بر قولی که گوید در این صورت حلال است - ولی این احتمال بعید است.

**[ترجمه]

«۵۱»

الْعَیَّاشِیُّ، عَنْ أَبِی بَصِیرٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام: فِی قَوْلِ اللَّهِ وَ ما عَلَّمْتُمْ مِنَ الْجَوارِحِ مُکَلِّبِینَ تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَکُمُ اللَّهُ فَکُلُوا مِمَّا أَمْسَکْنَ عَلَیْکُمْ وَ اذْکُرُوا اسْمَ اللَّهِ قَالَ لَا بَأْسَ بِأَکْلِ مَا أَمْسَکَ الْکَلْبُ مِمَّا لَمْ یَأْکُلِ الْکَلْبُ مِنْهُ فَإِذَا أَکَلَ الْکَلْبُ مِنْهُ قَبْلَ أَنْ تُدْرِکَهُ فَلَا تَأْکُلْهُ (۵).

**[ترجمه]تفسیر عیاشی: امام صادق علیه السّلام در تفسیر آیه «وَ ما عَلَّمْتُمْ مِنَ الْجَوارِحِ مُکَلِّبِینَ تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَکُمُ اللَّهُ فَکُلُوا مِمَّا أَمْسَکْنَ عَلَیْکُمْ وَ اذْکُرُوا اسْمَ اللَّهِ» فرمود: خوردن شکاری که سگ گرفته و از آن نخورده اشکالی ندارد، و اگر پیش از آنکه شکار را بیابی سگ از آن خورده، حلال نیست. - . تفسیر العیّاشیّ ۱ : ۲۹۵ -

**[ترجمه]

«۵۲»

وَ مِنْهُ، عَنْ رِفَاعَةَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: الْفَهْدُ مِمَّا قَالَ اللَّهُ مُکَلِّبِینَ (۶).

**[ترجمه]تفسیر عیاشی: امام صادق علیه السّلام فرمود: یوز پلنگ جزء حیواناتی است که خداوند فرمود: «مکلّبین». - . تفسیر العیّاشیّ ۱ : ۲۹۵ -

**[ترجمه]

«۵۳»

وَ مِنْهُ، عَنْ أَبَانِ بْنِ تَغْلِبَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام یَقُولُ: کُلْ مَا أَمْسَکَ عَلَیْکَ الْکَلْبُ وَ إِنْ بَقِیَ ثُلُثُهُ (۷).

**[ترجمه]تفسیر عیاشی: ابان بن تغلب نقل می کند: از امام صادق علیه السّلام شنیدم که فرمود: از آنچه سگ برایت نگه داشته بخور؛ اگرچه یک سوم آن به جا مانده باشد. - . تفسیر العیّاشیّ ۱ : ۲۹۵ -

**[ترجمه]

«۵۴»

الْهِدَایَهُ،: کُلْ کُلَّ مَا صَادَ الْکَلْبُ الْمُعَلَّمُ وَ إِنْ قَتَلَهُ وَ أَکَلَ مِنْهُ وَ لَمْ یُبْقِ مِنْهُ إِلَّا بَضْعَهً وَاحِدَهً وَ لَا تَأْکُلْ مَا صِیدَ بِبَازٍ أَوْ صَقْرٍ أَوْ فَهْدٍ أَوْ عُقَابٍ إِلَّا مَا أَدْرَکْتَ ذَکَاتَهُ وَ مَنْ أَرْسَلَ کَلْبَهُ وَ لَمْ یُسَمِّ تَعَمُّداً فَأَصَابَ صَیْداً لَمْ یَحِلَّ أَکْلُهُ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ یَقُولُ وَ لا

۱- ۱. تفسیر العیّاشیّ ۱: ۲۹۵.

۲- ۲. فی المصدر: عن ابن حنظله.

۳- ۳. فی المصدر: أ یاکل منه.

۴- ۴. تفسیر العیّاشیّ ۱: ۲۹۵.

۵- ۵. تفسیر العیّاشیّ ۱: ۲۹۵.

۶- ۶. تفسیر العیّاشیّ ۱: ۲۹۵.

۷- ۷. تفسیر العیّاشیّ ۱: ۲۹۵ فیه: ما امسک علیه الکلاب.

تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ (۱) وَ إِنْ نَسِيَ فَلْيُسَمِّ حِينَ يَأْكُلُ وَ كَذَلِكَ فِي الذَّبِيحَهِ وَ لَا بَأْسَ بِأَكْلِ لَحْمِ الْحُمُرِ الْوَحْشِيَّهِ وَ لَا بَأْسَ بِأَكْلِ مَا صِيدَ بِاللَّيْلِ وَ لَا يَجُوزُ صَيْدُ الْحَمَامِ بِالْأَمْصَارِ وَ لَا يَجُوزُ أَخْذُ الْفِرَاخِ مِنْ أَوْكَارِهَا فِي جَبَلٍ أَوْ بِئْرٍ أَوْ أَجَمَهٍ حَتَّى يَنْهَضَ (۲).

**[ترجمه]الهدایه: هر آنچه سگ آموزش دیده شکار کرده حلال است؛ گرچه آن را کشته و از آن خورده و جز یک تکه از آن نمانده باشد و از شکار باز، صقر، یوز و عقاب مخور مگر آنکه برسی و سرش را ببری، و هر کس سگ خود را به دنبال شکار فرستد و عمداً بسم اللّه نگوید و به شکار دست یابد، خوردن آن حلال نیست؛ زیرا خداوند عز و جل می‌فرماید: «وَ لا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ» و اگر بسم اللّه را فراموش کرده، هنگام خوردن بسم اللّه گوید و در ذبح کردن نیز این گونه است و خوردن گوشت گور خرها اشکالی ندارد، و نیز خوردن شکاری که در شب شکار شده نیز بلا اشکال است و شکار کبوتر در شهرها، و گرفتن جوجه تا زمانی که پرنده نشده است، از آشیانه های کوه، چاه و نیزار جایز نیست. - . الهدایه : ۱۷ -

**[ترجمه]

بیان

فلیسم حین یأکل محمول علی الاستحباب و لا بأس بأکل أی لیس الفعل بحرام أو المعنی أن کراهه الفعل لا یسری إلی الأکل و لا یجوز ظاهره الحرمه و لم أر قائلا بها غیره و کذا ذکره فی المقنع أیضا و حمله علی الاصطیاد بالکلب و السهم و أمثاله بعیده نعم یمکن حمل عدم الجواز فی کلامه علی الکراهه الشدیده قال فی المختلف یکره أخذ الفراخ من أعشاشهن.

و قال الصدوق و أبوه لا یجوز أخذ الفراخ من أوکارها فی جبل أو بئر أو أجمه حتی ینهض فإن قصد التحریم صارت المسأله خلافیه لنا الأصل عدم التحریم.

**[ترجمه]عبارت «فلیسم حین یأکل» حمل بر استحباب گفتن بسم الله به هنگام خوردن می‌شود، درباره گورخر فرمود: خوردن آن اشکالی ندارد؛ یعنی کار حرامی نیست یا مقصود این است که کراهتِ عمل به خوردن گوشت سرایت نمی‌کند، ظاهر «لا یجوز» دال بر حرمت است و ندیدم کسی قائل به آن باشد، و در مقنع هم چنین گفته است. و حمل نمودن آن بر شکار با سگ و تیر و مانند آنها بعید است، آری ممکن است منظور از آن، کراهت شدید باشد.

در مختلف آمده است: گرفتن جوجه از لانه هاشان ناپسند است. شیخ صدوق و پدرش گفته‌اند: گرفتن جوجه ها از آشیانه هاشان در کوه و چاه و نیزار تا زمانی که پرنده شوند، جایز نیست و اگر منظور حرمت باشد، مسأله خلافی می‌شود و اصل بر عدم حرمت است.

**[ترجمه]

السَّرَائِرُ، نَقْلًا مِنْ كِتَابِ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ عَنْ زُرَارَهَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام: فِی رَجُلٍ صَادَ حَمَاماً أَهْلِیّاً قَالَ إِذَا مَلَکَ جَنَاحَهُ فَهُوَ لِمَنْ أَخَذَهُ (۳).

**[ترجمه]سرائر: از امام صادق علیه السّلام درباره مردی سؤال شد که کبوتر اهلی را شکار کرده است، ایشان فرمود: اگر پرنده باشد از آنِ کسی است که آن را گرفته. - . السرائر : ۴۶۸ -

**[ترجمه]

«۵۶»

وَ مِنْهُ، نَقْلًا مِنْ جَامِعِ الْبَزَنْطِیِّ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام الطَّیْرُ یَقَعُ فِی الدَّارِ فَنَصِیدُهُ وَ حَوْلَنَا حَمَامٌ لِبَعْضِهِمْ فَقَالَ إِذَا مَلَکَ جَنَاحَهُ فَهُوَ لِمَنْ أَخَذَهُ قَالَ قُلْتُ یَقَعُ عَلَیْنَا فَنَأْخُذُهُ وَ قَدْ نَعْلَمُ لِمَنْ هُوَ قَالَ إِذَا عَرَفْتَهُ فَرُدَّهُ عَلَی صَاحِبِهِ (۴).

**[ترجمه]سرائر: اسحاق بن عمار نقل می کند: از امام صادق علیه السّلام پرسیدم: پرنده ای که در خانه ما افتاده و ما آن را بگیریم در حالی که اطراف ما فردی کبوتردار است، حکم آن چیست؟ فرمود: اگر پرنده است، از آنِ کسی است که آن را گرفته. پرسیدم: اگر نزد ما افتد و آن را بگیریم در حالی که صاحبش را می شناسیم چطور؟ فرمود: اگر او را می‌شناسی پرنده را به صاحبش بازگردان. - . السرائر : ۴۶۹ -

**[ترجمه]

بیان

قال فی الروضه لا یملک الصید المقصوص أو ما علیه أثر الملک لدلاله القص و الأثر علی مالک سابق و الأصل بقاؤه و یشکل بأن مطلق الأثر إنما یدل علی المؤثر أما المالک فلا لجواز وقوعه من غیر مالک أو ممن لا یصلح للتملک أو ممن لا یحترم

۱- ۱. زاد فی المصدر بعد ذلک و انه لفسق یعنی حرام.

۲- ۲. الهدایه: ۱۷.

۳- ۳. السرائر: ۴۶۸.

۴- ۴. السرائر: ۴۶۹ فیه: و قد نعرف لمن هو.

ماله فکیف یحکم بمجرد الأثر بمالک محترم مع أنه أعم و العام لا یدل علی الخاص و علی المشهور یکون مع الأثر لقطه و مع عدم الأثر فهو لصائده و إن کان أهلیها کالحمام للأصل إلا أن یعرف مالکه فیدفعه إلیه.

**[ترجمه]در روضه آمده است: شکاری که پرش بریده شده یا هر اثر مملوکی داشته باشد، ملک گیرنده نمی‌شود؛ چون اثر نشانه آن است که مالک دیگری داشته و اصل، بقاء ملک او است، و اعتراض شده که اثر، دلالت بر مؤثر دارد نه بر مالک؛ زیرا بسا غیر مالک اثر گذارد یا اثر کسی باشد که شایسته ملکیت نیست، یا مال او محترم نباشد؛ پس چگونه به مجرد اثر، حکم شود که مالک محترمی داشته با اینکه اثر، عام است و عام، دلیل بر خاص نشود و بنا بر قول مشهور، با وجود اثر لقطه(گمشده) باشد. و اگر بی اثر باشد هرچند که مثل کبوتر خانگی باشد، از آنِ شکارچی است؛ مگر آنکه مالکش را بشناسد که در این صورت باید به وی برگرداند.

**[ترجمه]

«۵۷»

الْمُخْتَلَفُ، نَقْلًا مِنْ کِتَابِ عَمَّارٍ السَّابَاطِیِّ عَنِ الصَّادِقِ علیه السلام: خُرْءُ الْخُطَّافِ لَا بَأْسَ بِهِ وَ هُوَ مِمَّا یَحِلُّ أَکْلُهُ وَ لَکِنْ کُرِهَ أَکْلُهُ لِأَنَّهُ اسْتَجَارَ بِکَ وَ أَوَی فِی مَنْزِلِکَ کُلُّ طَیْرٍ یَسْتَجِیرُ بِکَ فَأَجِرْهُ (۱).

**[ترجمه]مختلف: امام صادق علیه السّلام فرمود: چون پرستو حلال گوشت است، فضله‌ی آن اشکالی ندارد، ولی اگر به تو پناه آورد و در خانه ات منزل گرفت، خوردن گوشت آن مکروه است. هر پرنده‌ای که به تو پناهنده شد، پناهش ده. - . المختلف ۲ : ۱۲۷ -

**[ترجمه]

بیان

یدل علی کراهه صید کل ما عشش فی دار الإنسان أو هرب من سبع و غیره و أوی إلیه.

ص: ۲۹۳

۱- ۱. المختلف ۲: ۱۲۷.

lt;meta info="[این روایت] بر کراهت شکار هر حیوانی دلالت دارد که در خانه آدمی آشیانه کرده یا از درنده و غیر آن به او پناه برد .

**[ترجمه]

باب ۸ التذكيه و أنواعها و أحكامها

الآيات

البقره: إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقَرَةً إلى قوله فَذَبَحُوها وَ ما كادُوا يَفْعَلُونَ

المائده: حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَ الدَّمُ وَ لَحْمُ الْخِنْزِيرِ وَ ما أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ وَ الْمُنْخَنِقَةُ وَ الْمَوْقُوذَةُ وَ الْمُتَرَدِّيَهُ وَ النَّطِيحَهُ وَ ما أَكَلَ السَّبُعُ إِلَّا ما ذَكَّيْتُمْ وَ ما ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ الأنعام فَكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ بِآياتِهِ مُؤْمِنِينَ وَ ما لَكُمْ أَلَّا تَأْكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ قَدْ فَصَّلَ لَكُمْ ما حَرَّمَ عَلَيْكُمْ إِلَّا مَا اضْطُرِرْتُمْ إِلَيْهِ و قال تعالى وَ لا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ إِنَّهُ لَفِسْقٌ وَ إِنَّ الشَّياطِينَ لَيُوحُونَ إِلى أَوْلِيائِهِمْ لِيُجادِلُوكُمْ وَ إِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ و قال تعالى وَ أَنْعامٌ لا يَذْكُرُونَ اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا افْتِراءً عَلَيْهِ سَيَجْزِيهِمْ بِما كانُوا يَفْتَرُونَ و قال تعالى أَوْ فِسْقاً أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ

الحج: لِيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلى ما رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعامِ و قال تعالى وَ الْبُدْنَ جَعَلْناها لَكُمْ مِنْ شَعائِرِ اللَّهِ لَكُمْ فِيها خَيْرٌ فَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْها صَوافَّ فَإِذا وَجَبَتْ جُنُوبُها فَكُلُوا مِنْها

الكوثر: فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَ انْحَرْ

lt;meta info="- إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقَرَةً. - . بقره / ۶۷ - [إلى قوله] فَذَبَحُوها وَ ما كادُوا يَفْعَلُونَ. - . بقره / ۷۱ -

{خدا به شما فرمان می دهد که: ماده گاوی را سر ببرید.} تا {پس آن را سر بریدند، و چیزی نمانده بود که نکنند.}

- حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَ الدَّمُ وَ لَحْمُ الْخِنْزِيرِ وَ ما أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ وَ الْمُنْخَنِقَةُ وَ الْمَوْقُوذَةُ وَ الْمُتَرَدِّيَهُ وَ النَّطِيحَهُ وَ ما أَكَلَ السَّبُعُ إِلَّا ما ذَكَّيْتُمْ وَ ما ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ. - . مائده / ۳ -

{بر شما حرام شده است: مردار، و خون، و گوشت خوک، و آنچه به نام غیر خدا کشته شده باشد، و [حیوان حلال گوشتِ] خفه شده، و به چوب مرده، و از بلندی افتاده، و به ضربِ شاخ مرده، و آنچه درنده از آن خورده باشد- مگر آنچه را [که زنده دریافته و خود] سر ببرید- و [همچنین] آنچه برای بتان سر بریده شده}

- فَكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ بِآياتِهِ مُؤْمِنِينَ* وَ ما لَكُمْ أَلَّا تَأْكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ قَدْ فَصَّلَ لَكُمْ ما حَرَّمَ عَلَيْكُمْ إِلَّا مَا اضْطُرِرْتُمْ إِلَيْهِ. - . انعام / ۱۱۸- ۱۱۹ -

{پس، اگر به آیات او ایمان دارید از آنچه نام خدا [به هنگام ذبح] بر آن برده شده است بخورید.* و شما را چه شده است که

از آنچه نام خدا بر آن برده شده است نمی خورید؟ با اینکه [خدا] آنچه را بر شما حرام کرده - جز آنچه بدان ناچار شده اید - برای شما به تفصیل بیان نموده است} - وَ لا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ إِنَّهُ لَفِسْقٌ وَ إِنَّ الشَّياطِينَ لَيُوحُونَ إِلى أَوْلِيائِهِمْ لِيُجادِلُوكُمْ وَ إِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ. - . انعام / ۱۲۱ -

{و از آنچه نام خدا بر آن برده نشده است مخورید، چرا که آن قطعاً نافرمانی است. و در حقیقت، شیطان‌ها به دوستان خود وسوسه می کنند تا با شما ستیزه نمایند. و اگر اطاعتشان کنید قطعاً شما هم مشرکید.}

- وَ أَنْعامٌ لا يَذْكُرُونَ اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا افْتِراءً عَلَيْهِ سَيَجْزِيهِمْ بِما كانُوا يَفْتَرُونَ. - . انعام / ۱۳۸ -

{و دام هایی است که [سوار شدن بر] پشت آنها حرام شده است.» و دام هایی [داشتند] که [هنگام ذبح] نام خدا را بر آن [ها] نمی بردند به صرف افترا بر [خدا] به زودی [خدا] آنان را به خاطر آنچه افترا می بستند جزا می دهد.}

- أَوْ فِسْقاً أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ. - . انعام / ۱۴۵ -

{یا [قربانیی که] از روی نافرمانی، [به هنگام ذبح] نام غیر خدا بر آن برده شده باشد}

- لِيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلى ما رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعامِ. - . حج / ۳۴ -

{تا نام خدا را بر دام های زبان بسته ای که روزی آنها گردانیده یاد کنند.}

- وَ الْبُدْنَ جَعَلْناها لَكُمْ مِنْ شَعائِرِ اللَّهِ لَكُمْ فِيها خَيْرٌ فَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْها صَوافَّ فَإِذا وَجَبَتْ جُنُوبُها فَكُلُوا مِنْها. - . حج / ۳۶ -

{و شتران فربه را برای شما از [جمله] شعایر خدا قرار دادیم: در آنها برای شما خیر است. پس نام خدا را بر آنها- در حالی که برپای ایستاده اند- ببرید و چون به پهلو درغلتیدند از آنها بخورید.}

- فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَ انْحَرْ. - . كوثر / ۲ -

{پس برای پروردگارت نماز گزار و قربانی کن}

**[ترجمه]

تفسير

أَنْ تَذْبَحُوا بَقَرَةً ظاهره أن البقره مذبوحه لا منحوره قال الطبرسی رحمه الله الذبح فری الأوداج و ذلک فی البقر و الغنم و النحر فی الإبل و لا يجوز فيها عندنا غير ذلک و فيه خلاف بين الفقهاء

وَ قِيلَ لِلصَّادِقِ عليه السلام: إِنَّ أَهْلَ مَكَّةَ يَذْبَحُونَ

الْبَقَرَهَ فِی اللَّبَهِ فَمَا تَرَی فِی أَکْلِ لَحْمِهَا فَسَکَتَ هُنَیْئَهً ثُمَّ قَالَ قَالَ اللَّهُ فَذَبَحُوها وَ ما کادُوا یَفْعَلُونَ لَا تَأْکُلْ إِلَّا من [مَا] ذُبِحَ مِنْ مَذْبَحِهِ (۱).

أقول

و قد مضی تفسیر آیه المائده و تدل علی وجوب التذکیه و حرمه ما ذکی بغیر اسم الله من الأصنام و غیرها و سیأتی فی الأخبار تفسیرها.

فَکُلُوا قال الطبرسی رحمه الله إن المشرکین لما قالوا للمسلمین أ تأکلون ما قتلتم أنتم و لا تأکلون ما قتل ربکم فکأنه سبحانه قال لهم أعرضوا عن جهلکم فکلوا و المراد به الإباحه و إن کانت الصیغه صیغه الأمر مِمَّا ذُکِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَیْهِ یعنی ذکر الله (۲) عند ذبحه دون المیته و ما ذکر علیه اسم الأصنام و الذکر هو قول بسم الله و قیل هو کل اسم یختص الله سبحانه به أو صفه تختصه کقول باسم الرحمن أو باسم القدیم أو باسم القادر لنفسه أو العالم لنفسه و ما یجری مجراه و الأول مجمع علی جوازه و الظاهر یقتضی جواز غیره لقوله سبحانه قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوِ ادْعُوا الرَّحْمنَ أَیًّا ما تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْماءُ الْحُسْنی (۳) إِنْ کُنْتُمْ بِآیاتِهِ مُؤْمِنِینَ یعنی إن کنتم مؤمنین بأن عرفتم الله و رسوله و صحه ما أتاکم به من عند الله فکلوا ما أحل دون ما حرم و فی هذه الآیه دلاله علی وجوب التسمیه علی الذبیحه و علی أن ذبائح الکفار لا یجوز أکلها لأنهم لا یسمون الله علیها و من سمی منهم لا یعتقد وجوب ذلک و لأنه یعتقد أن الذی یسمیه هو الذی أبد شرع موسی أو عیسی فإذن لا یذکرون الله حقیقه وَ ما لَکُمْ أَلَّا تَأْکُلُوا مِمَّا ذُکِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَیْهِ تقدیره أی شی ء لکم فی أن لا تأکلوا فیکون ما للاستفهام و هو اختیار الزجاج و غیره من البصریین و معناه ما الذی یمنعکم أن تأکلوا مما ذکر اسم الله عند ذبحه و قیل معناه لیس لکم أن لا تأکلوا فیکون ما للنفی وَ قَدْ فَصَّلَ لَکُمْ أی بین لکم ما حَرَّمَ عَلَیْکُمْ قیل هو ما ذکر فی سوره المائده من قوله حُرِّمَتْ

ص: ۲۹۵

۱- ۱. مجمع البیان ۱: ۱۳۲.

۲- ۲. یعنی ذکر اسم اللّه.

۳- ۳. الإسراء: ۱۱۰.

عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ الآيه و اعترض عليه بأنها نزلت بعد الأنعام بمده إلا أن يحمل (١) على أنه بين على لسان الرسول صلى الله عليه و آله و بعد ذلك نزل به القرآن و قيل إنه ما فصل فى هذه السوره فى قوله قُلْ لا أَجِدُ فِي ما أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّماً الآيه و قرأ أهل الكوفه غير حفص فَصَّلَ لَكُمْ بالفتح ما حرم بالضم و قرأ أهل المدينه و حفص و يعقوب و سهل فَصَّلَ لَكُمْ ما حَرَّمَ كليهما بالفتح و قرأ الباقون فصل لكم ما حرم بالضم فيهما وَ لا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ يعنى عند الذبح من الذبائح و هذا تصريح فى وجوب التسميه على الذبيحه لأنه لو لم يكن كذلك لكان ترك التسميه غير محرم لها وَ إِنَّهُ لَفِسْقٌ يعنى و إن أكل ما لم يذكر اسم الله عليه لفسق وَ إِنَّ الشَّياطِينَ يعنى علماء الكافرين و رؤساءهم المتمردين فى كفرهم لَيُوحُونَ أى يؤمون و يشيرون إلى أَوْلِيائِهِمْ الذين اتبعوهم من الكفار لِيُجادِلُوكُمْ فى استحلال الميته قال الحسن كان مشركو العرب يجادلون المسلمين فيقولون لهم كيف تأكلون ما تقتلونه

أنتم و لا تأكلون مما يقتله الله و قتيل الله أولى بأكل من قتلكم فهذه مجادلتهم و قال عكرمه إن قوما من مجوس فارس كتبوا إلى مشركى قريش و كانوا أولياءهم فى الجاهليه أن محمدا و أصحابه يزعمون أنهم يتبعون أمر الله ثم يزعمون أن ما ذبحوه حلال و ما قتله الله حرام فوقع ذلك فى نفوسهم فذلك إيحاؤهم إليهم و قال ابن عباس معناه أن الشياطين من الجن و هم إبليس و جنوده ليوحون إلى أوليائهم من الإنس و الوحى إلقاء المعنى إلى النفس من وجه خفى و هم يلقون الوسوسه إلى قلوب أهل الشرك ثم قال سبحانه وَ إِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ أيها المؤمنون فيما يقولونه من استحلال الميته و غيره إِنَّكُمْ إذا لَمُشْرِكُونَ لأن من استحل الميته فهو كافر بالإجماع و من أكلها محرما لها مختارا فهو فاسق و هو قول الحسن و جماعه المفسرين و قال عطا إنه مختص بذبائح العرب التى كانت تذبحها للأوثان (٢).

لا يَذْكُرُونَ اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا قال البيضاوى أى فى الذبح و إنما يذكرون أسماء

ص: ٢٩٦

١- ١. فى المصدر: فلا يصحّ أن يقال: إنّه فصل الا أن يحمل.

٢- ٢. مجمع البيان ۴: ٣۵۶- ٣۵٨.

الأصـنام عليهـا و قيـل لاـ يحجون على ظهورها افْتِراءً عَلَيْهِ نصب على المصـدر لأن ما قالوه تقول على الله و الجار متعلق بقالوا أو بمحذوف فهو صفه له (۱) أو على الحال أو المفعول له و الجار متعلق به أو بالمحذوف سَيَجْزِيهِمْ بِما كانُوا يَفْتَرُونَ بسببه أو بدله (۲) أَوْ فِسْـقاً قـد مر تفسيره و يدل على تحريم ما ذكر اسم غير الله عند ذبحه لِيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ يدل على أن النسك إنما يصح و يتقبل إذا ذكر عليه عند ذبحه اسم الله دون غيره و إنما خص بالأنعام إيماء إلى أن الهدى لا يكون إلا منها و يدل على أن الهدى و الأضحيه و ذكر اسم الله على الذبيحه كان فى جميع الشرائع حيث قال وَ لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنا مَنْسَكاً لِيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ إلخ.

فَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْها قال الطبرسـى رحمه الله أى فى حال نحرها و عبر به عن النحر و قال ابن عباس هو أن يقول الله أكبر لا إله إلا الله و الله أكبر اللهم منك و لك صَوافَّ أى قياما مقيده على سنه محمد صلى الله عليه و آله عن ابن عباس و قيل هو أن تعقل إحدى يديها و تقوم على ثلاث (۳) تنحر كذلك و تسوى بين أوظفتها(۴) لئلا يتقدم بعضها على بعض عن مجاهد و قيل هو أن تنحر و هى صـافه أى قائمه قـد ربطت يـداها بين الرسغ (۵) و الخف إلى الركبه عن أبى عبـد الله عليه السـلام هـذا فى الإبل فأما البقر فإنه تشـد يـداها و رجلاها و يطلق ذنبها و الغنم تشد ثلاث قوائم منها و يطلق فرد رجل منها فَإِذا وَجَبَتْ جُنُوبُها أى سـقطت إلى الأـرض و عبر بـذلك عن تمـام خروج الروح منها فَكُلُوا مِنْها و هـذا إذن و ليس بأمر لأن أهل الجاهليه كانوا يحرمونها على نفوسهم و قيل إن الأكل منها واجب إذا تطوع بها انتهى (۶)

ص: ۲۹۷

۱- ۱. فى المصدر: او بمحذوف هو صفه له.

۲- ۲. أنوار التنزيل ۱: ۴۰۵.

۳- ۳. فى المصدر: على ثلاثه.

۴- ۴. الاوظفه جمع الوظيف: مستدق الذراع او الساق من الخيل و الإبل و غيرها.

۵- ۵. الرسغ: الموضع المستدق بين الحافر و موصل الوظيف من اليد و الرجل. المفصل ما بين الساعد و الكف او الساق و القدم و مثل ذلک من الدابّه.

۶- ۶. مجمع البيان ۷: ۸۶.

فَصَلِّ لِرَبِّکَ وَ انْحَرْ فی الجمع أی فصل صلاه العید و انحر هدیک و قیل صل صلاه الغداه بجمع (۱)

و انحر البدن بمنی و الجمع هو المشعر

قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ کَعْبٍ: إِنَّ أُنَاساً کَانُوا یُصَلُّونَ لِغَیْرِ اللَّهِ وَ یَنْحَرُونَ لِغَیْرِ اللَّهِ فَأَمَرَ اللَّهُ تَعَالَی نَبِیَّهُ صلی الله علیه و آله أَنْ تَکُونَ صَلَاتُهُ وَ نَحْرُهُ لِلْبُدْنِ تَقَرُّباً إِلَی اللَّهِ وَ خَالِصاً لَهُ.

انتهی (۲).

و أقول یدل هذه التفاسیر علی کون النحر مشروعا فی البدن بل عدم جواز غیره فیها.

و لنرجع إلی تفاصیل الأحکام المستنبطه من تلک الآیات الأول تدل بعمومها علی حل کل ما ذکر اسم الله علیها إلا ما أخرجه الدلیل و قد مر الکلام فیه.

الثانی استدل بها علی وجوب التسمیه عند الذبح بل عند الاصطیاد أیضا مطلقا إلا ما أخرجه الدلیل من السمک و الجراد و لعل مرادهم بالوجوب الوجوب الشرطی بمعنی اشتراطها فی حل الذبیحه و لذا عبر الأکثر بالاشتراط و أما الوجوب بالمعنی المصطلح فیشکل إثباته إلا بأن یتمسک بأن ترک التسمیه إسراف و إتلاف للمال بغیر الجهه الشرعیه و أما الاشتراط فلا خلاف فیه من بین الأصحاب فلو أخل بها عمدا لم یحل قطعا و ظاهر الآیه عدم الحل مع ترکها نسیانا أیضا لکن الأصحاب خصوها بالعمد للأخبار الکثیره الداله علی الحل مع النسیان و فی بعضها إن کان ناسیا فلیسم حین یذکر و یقول بسم الله علی أوله و آخره و حمل علی الاستحباب إذ لا قائل ظاهرا بالوجوب و فی الجاهل وجهان و ظاهر الأصحاب التحریم و لعله أقرب لعموم الآیه و الأقوی الاکتفاء بها و إن لم یعتقد وجوبها لعموم الآیه خلافا للعلامه رحمه الله فی المختلف قال فی الدروس لو ترکها عمدا فهو میته إذا کان معتقدا لوجوبها و فی غیر المعتقد نظر و ظاهر الأصحاب التحریم و لکنه یشکل بحکمهم بحل ذبیحه المخالف علی الإطلاق

۱- ۱. فی المصدر: صلاه الغداه المفروضه بجمع.

۲- ۲. مجمع البیان ۱۰: ۵۴۹ و ۵۵۰.

ما لم يكن ناصبيا و لا ريب أن بعضهم لا يعتقد وجوبها و يحلل الذبيحه و إن تركها عمدا انتهى.

و قال فى الروضه يمكن دفعه بأن حكمهم بحل ذبيحته من حيث هو مخالف و ذلك لا ينافى تحريمها من حيث الإخلال بشرط آخر نعم يمكن أن يقال بحلها منه عند اشتباه الحال عملا بأصاله الصحه و إطلاق الأدله و ترجيحا للظاهر من حيث رجحانها

عند من لا يوجبها و عدم اشتراط اعتقاده الوجوب بل المعتبر فعلها و إنما يحكم بالتحريم مع العلم بعدم تسميته و هذا حسن و مثله القول فى الاستقبال.

الثالث تدل الآيه على الاكتفاء بمطلق ذكر اسمه تعالى عند الذبح أو النحر أو إرسال الكلب أو السهم و نحوه فيكفى التكبير أو التسبيح أو التحميد أو التهليل و أشباهها كما صرح به الأكثر و لو اقتصر على لفظه الله ففى الاكتفاء به قولان من صدق ذكر اسم الله عليه و من دعوى أن العرف يقتضى كون المراد ذكر الله بصفه كمال و ثناء و كذا الخلاف لو قال اللهم ارحمنى و اغفر لى و قالوا لو قال بسم الله و محمد بالجر لم يجز لأنه شرك و كذا لو قال و محمد رسول الله و لو رفع فيهما لم يضر لصدق التسميه بالأولى تامه و عطف الشهاده للرسول صلى الله عليه و آله زياده خير غير منافيه بخلاف ما لو قصد التشريك و لو قال اللهم صل على محمد و آله فالأقوى الإجزاء و هل يشترط التسميه بالعربيه يحتمله لظاهر قوله اسم الله و عدمه لأن المراد من الله هنا الذات المقدسه فيجزى ذكر غيره من أسمائه و هو متحقق بأى لغه اتفقت و على ذلك يتحرج ما لو قال بسم الرحمن و غيره من أسمائه المختصه أو الغالبه غير لفظ الله. الرابع ذكر الأصحاب أنه يستحب فى ذبح الغنم أن يربط يداه و رجل واحد و يطلق الأخرى و يمسك صوفه أو شعره حتى يبرد و فى البقر أن يعقل يداه و رجلاه و يطلق ذنبه و فى الإبل أن تربط خفا يديه معا إلى إبطيه و تطلق رجلاه و تنحر قائمه أو تعقل يده اليسرى من الخف إلى الركبه و يوقفها على اليمنى و يمكن أن يفهم من الآيه الكريمه استحباب كون البدن قائمه عند النحر لقوله تعالى صَوافَ قال البيضاوى قائمات قد صففن أيديهن و أرجلهن و قرئ صوافن من

صفن الفرس إذا أقام على ثلاث و طرف سنبک الرابعه لأن البدنه تعقل إحدى يديها فتقوم على ثلاث (1).

و قال الطبرسی رحمه الله قرأ ابن مسعود و ابن عباس و ابن عمر و أبو جعفر الباقر علیه السلام و قتاده و عطا و الضحاک صوافن بالنون و قرأ الحسن و شقیق و أبو موسى الأشعری و سلیمان التیمی صوافی و قال فأما صوافن فمثل الصَّافِنَاتُ و هی الجیاد من الخیل إلا أنه استعمل هاهنا فی الإبل و الصافن الرافع إحدى رجلیه متعمدا على سنبکها و الصوافی الخوالص لوجه الله انتهى (2).

و أقول فعلى هذا القراءه المرویه عن الباقر علیه السلام و غیره یدل على استحباب قیامها و عقل إحدى یدیها بل على نحرها على القراءتین و أن ذبحها قائمه غیر جائز جدا(3)

و أما الأخبار الوارده فی ذلک فَقَدْ رُوِیَ بِسَنَدٍ فِیهِ جَهَالَهٌ عَنْ حُمْرَانَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الذَّبْحِ فَقَالَ إِذَا ذَبَحْتَ فَأَرْسِلْ وَ لَا تَکْتِفْ وَ لَا تَقْلِبِ السِّکِّینَ لِتُدْخِلَهَا مِنْ تَحْتِ الْحُلْقُومِ وَ تَقْطَعَهُ إِلَى فَوْقُ وَ الْإِرْسَالُ لِلطَّیْرِ خَاصَّهً فَإِنْ تَرَدَّى فِی جُبٍّ أَوْ وَهْدَهٍ مِنَ الْأَرْضِ فَلَا تَأْکُلْهُ وَ لَا تُطْعِمْهُ فَإِنَّکَ لَا تَدْرِی التَّرَدِّی قَتَلَهُ أَوِ الذَّبْحُ وَ إِنْ کَانَ شَیْ ءٌ مِنَ الْغَنَمِ فَأَمْسِکْ صُوفَهُ أَوْ شَعْرَهُ وَ لَا تُمْسِکْ (4)

یَداً وَ لَا رِجْلًا وَ أَمَّا الْبَقَرَهُ فَاعْقِلْهَا وَ أَطْلِقِ الذَّنَبَ وَ أَمَّا الْبَعِیرُ فَشُدَّ أَخْفَافَهُ إِلَى آبَاطِهِ وَ أَطْلِقْ رِجْلَیْهِ وَ إِنْ أَفْلَتَکَ شَیْ ءٌ مِنَ الطَّیْرِ وَ أَنْتَ تُرِیدُ ذَبْحَهُ أَوْ نَدَّ(5) عَلَیْکَ فَارْمِ (6) بِسَهْمِکَ فَإِذَا هُوَ سَقَطَ فَذَکِّهِ بِمَنْزِلَهِ الصَّیْدِ(7).

ص: ٣٠٠

١- ١. أنوار التنزیل ٢: ١٠٣ و ١٠۴.

٢- ٢. مجمع البیان ٧: ٨۵.

٣- ٣. هکذا فی المطبوع، و فی النسخه المخطوطه: فان ذبحها قائمه عسر جدا.

۴- ۴. فی المصدر: و لا تمسکن.

۵- ۵. ند البعیر: نفر و ذهب شاردا.

۶- ۶. فی المصدر: فارمه.

٧- ٧. رواه الکلینی فی الفروع ۶: ٢٢٩ عن علیّ بن إبراهیم عن أبیه عن أبی هاشم الجعفری عن أبیه عن حمران بن أعین و رواه الشیخ فی التهذیب ٩: ۵۵.

و قال فی المسالک المراد بشـد أخفافه إلی آباطه أن یجمع یـدیه و یربطهما فیها بین الخف و الرکبه و بهذا صـرح فی روایه أبی الصـباح و فی روایه أبی خـدیجه أنه یعقل یدها الیسـری خاصه و لیس المراد فی الأول أنه یعقل خفی یدیه معا إلی إباطه لأنه لا یستطیع القیام حینئـذ و المسـتحب فی الإبل أن تکون قائمه و المراد فی الغنم بقوله و لا تمسک یـدا و لا رجلا أنه یربط یـدیه و إحدی رجلیه من غیر أن یمسکها بیده انتهی.

و أقول لم أر فی الأخبار شد رجلی الغنم و إحدی یدیه لکن ذکره الأصحاب فإن کان له مستند کما هو الظاهر یمکن حمل هذا الخبر علی عدم إمساک الید و الرجل بعد الذبح و إنما یمسک صوفه أو شعره لئلا یتردی فی بئر أو غیرها.

وَ رَوَی الْکُلَیْنِیُّ فِی الصَّحِیحِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام: فِی قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَ فَاذْکُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَیْها صَوافَ قَالَ ذَلِکَ حِینَ تَصُفُّ لِلنَّحْرِ تَرْبِطُ یَدَیْهَا مَا بَیْنَ الْخُفِّ إِلَی الرُّکْبَهِ وَ وُجُوبُ جُنُوبِهَا إِذَا وَقَعَتْ عَلَی الْأَرْضِ (۱).

وَ عَنْ أَبِی الصَّبَّاحِ الْکِنَانِیِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام کَیْفَ تُنْحَرُ الْبَدَنَهُ فَقَالَ تُنْحَرُ وَ هِیَ قَائِمَهٌ مِنْ قِبَلِ الْیَمِینِ (۲).

وَ عَنْ أَبِی خَدِیجَهَ قَالَ: رَأَیْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ وَ هُوَ یَنْحَرُ بَدَنَتَهُ مَعْقُولَهً یَدُهَا الْیُسْرَی ثُمَّ یَقُومُ مِنْ جَانِبِ یَدِهَا الْیُمْنَی وَ یَقُولُ بِسْمِ اللَّهِ وَ اللَّهُ أَکْبَرُ اللَّهُمَّ هَذَا مِنْکَ وَ لَکَ اللَّهُمَّ تَقَبَّلْهُ مِنِّی ثُمَّ یَطْعُنُ فِی لَبَّتِهَا ثُمَّ یُخْرِجُ السِّکِّینَ بِیَدِهِ فَإِذَا وَجَبَتْ قَطَعَ مَوْضِعَ الذَّبْحِ بِیَدِهِ (۳).

الخامس ظاهر قوله تعالی فَإِذا وَجَبَتْ جُنُوبُها فَکُلُوا مِنْها الاکتفاء فی حلها

۱- ۱. رواه الکلینی فی الفروع ۴: ۴۹۸ عن أبی علی الأشعریّ عن محمّـد بن عبـد الجبار عن صـفوان بن یحیی عن عبد اللّه بن سنان.

۲- ۲. رواه الکلینی فی الفروع ۴: ۴۹۷ عن محمّد بن یحیی عن أحمد بن محمّد عن محمّد بن إسـماعیل عن محمّد بن الفضـیل عن أبی الصباح الکنانیّ.

۳- ۳. رواه الکلینی فی الفروع ۴: ۴۹۸ عن محمّد بن یحیی عن محمّد بن الحسین عن عبد الرحمن بن أبی هاشم البجلیّ عن أبی خدیجه.

بسقوطها على الأرض و لا يجب الصبر إلى أن يبرد أو تزول حياتها بالكليه و إن أوله الأصحاب بالموت و لم أر من استدل به على ذلك فإنما ذكروه تأويلا لا يصار إليه إلا بدليل.

قال في المسالك سلخ الذبيحه قبل بردها أو قطع شي ء منها فيه قولان أحدهما التحريم ذهب إليه الشيخ في النهايه بل ذهب إلى تحريم الأكل أيضا و تبعه ابن البراج و ابن حمزه استنادا إلى رِوَايَهِ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى رَفَعَهُ قَالَ قَالَ أَبُو الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام: الشَّاهُ إِذَا ذُبِحَتْ (۱) وَ سُلِخَتْ أَوْ سُلِخَ شَيْ ءٌ مِنْهَا قَبْلَ أَنْ تَمُوتَ فَلَيْسَ يَحِلُّ أَكْلُهَا(۲).

و الأقوى الكراهه و هو قول الأكثر للأصل و ضعف الروايه بالإرسال فلا يصلح دليلا على التحريم بل الكراهه للتسامح في دليلها و ذهب الشهيد رحمه الله إلى تحريم الفعل دون الذبيحه أما الأول فلتعذيب الحيوان المنهي عنه و أما الثاني فلعموم قوله تعالى فَكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ انتهى.

و قال في المختلف عد أبو الصلاح في المحرمات ما قطع من الحيوان قبل الذكاه و بعدها قبل أن يجب جنوبها و يبرد بالموت و جعله ميته و الذى ذكره في المقطوع قبل الذكاه جيد أما المقطوع بعدها فهو في موضع المنع لنا أنه امتثل الأمر بالتذكيه و قد وجدت احتج بقوله فَإِذا وَجَبَتْ جُنُوبُها و الجواب أنه مفهوم خرج مخرج الأغلب فلا يكون حجه انتهى.

و أقول قيد البرد في غايه الغرابه فإن نهايه ما يعتبر فيه زوال الحياه و الحراره تبقى بعده غالبا بزمان و لذا لم يكتفوا في وجوب الغسل بالمس بالموت بل اعتبروا البرد بعده و اعتباره في حكم خاص لا يستلزم اعتباره في جميع الأحكام.

السادس قوله تعالى إِلَّا ما ذَكَّيْتُمْ يدل على أن ما أكل السبع أو الأعم منه

۱- ۱. رواه الكليني في الفروع ۶: ۲۳۰ و فيه: إذا ذبحت الشاه و سلخت.

۲- ۲. و الحديث لا يدلّ على ذلك أيضا فانه اعتبر فيها الموت، و هو يحصل بزوال الحيات دون البرد.

و مما تقدم إذا أدركت تذكيته حل و اختلف الأصحاب فى وقت أدرك الذكاه قال فى المسالك اختلف الأصحاب فيما به تدرك الذكاه من الحركه و خروج الدم بعد الذبح و النحر فاعتبر المفيد و ابن الجنيد فى حلها الأمرين معا الحركه و خروج الدم و اكتفى الأكثر و منهم الشيخ و ابن إدريس و المحقق و أكثر المتأخرين بأحد الأمرين و منهم من اعتبر الحركه وحدها و منشأ الاختلاف الاكتفاء فى بعض الروايات بالحركه و فى بعضها بخروج الدم انتهى.

و أقول كان الاكتفاء بأحدهما أظهر و إن كانت الحركه أقوى سندا ثم الظاهر من كلام الأصحاب أن المعتبر الحركه بعد التذكيه و فى أكثر الأخبار إجمال و صريح بعضها أن العبره بها قبل التذكيه و كان الأحوط اعتبار البعد.

و قال المحقق الأردبيلى رحمه الله الظاهر أن كون الحركه أو الدم أو كليهما على الخلاف علامه للحل إنما هو فى المشتبه لأنه إن علم حياته قبل الذبح فذبح و لم يوجد أحدهما فالظاهر الحل لأنه قد علم حياته و ذبحه على الوجه المقرر فأزال روحه به فيحل

فتأمل فإن بعض الأخبار الصحيحه تدل على اعتبار الدم بعد إبانه الرأس من غير المشتبه و لعل ذلك أيضا للاشتباه الحاصل بعده بأن الإزاله بقطع الأعضاء الأربعه أو غيره فلا يخرج عن الاشتباه فتأمل انتهى (۱).

و أما استقرار الحياه التى اعتبرها جماعه من الأصحاب و أومأنا إليه سابقا فالأخبار خاليه عنه.

و قال فى الدروس المشرف على الموت كالنطيحه و المترديه و أكيل السبع و ما ذبح من قفاه اعتبر فى حله استقرار الحياه فلو علم بموته قطعا فى الحال حرم عند الجماعه و لو علم بقاء الحياه فهو حلال و لو اشتبه اعتبر بالحركه و خروج (۲)

الدم قال و ظاهر الأخبار و القدماء أن خروج الدم و الحركه أو أحدهما كاف و لو لم يكن فيه حياه مستقره و فى الآيه إيماء إليه من قوله تعالى حُرِّمَتْ

۱- ۱. شرح الإرشاد: كتاب الصيد و الذباحه.

۲- ۲. فى المصدر: او خروج الدم.

عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ إلى قوله إِلّا ما ذَكَّيْتُمْ ثم قال و نقل عن الشيخ يحيى أن استقرار الحياه ليس من المذهب و نعم ما قال انتهى (۱).

و أقول نعم ما قالا رضـى الله عنهما فإن الظاهر أن هـذا مأخوذ من المخالفين و ليس فى أخبارنا منه عين و لا أثر و تفصـيل القول فى ذلك أن اعتبار اسـتقرار الحياه مذهب الشـيخ و تبعه الفاضلان و فسره بعضهم بأن مثله يعيش اليوم أو الأيام و قيل نصف يوم و هذا مما لم يدل عليه دليل و لا هو معروف بين القدماء و أما إذ علم أنه ميت بالفعل و أن حركته حركه المذبوح كحركه الشاه بعـد إخراج حشوهـا ففى وقوع التـذكيه عليه إشـكال و إن كـان ظاهر الأدله وقوعها أيضا قال المحقق الأردبيلى بعـد إيراد ما فى الـدروس و لا يخفى الإجمال و الإغلاق فى هذه المسأله و الذى معلوم أنه إذا صار الحيوان الذى يجرى فيه الذبح بحيث علم أو ظـن على الظـاهر مـوته أى أنه ميت بالفعـل و أن حركته حركه المـذبوح مثـل حركه الشـاه بعـد إخراج حشوهـا و ذبحهـا و قطع أعضائها و الطير كذلك فهو ميته لا ينعقد الذبح (۲) و إن علم عدمه فهو حى يقبل التذكيه و يصير بها طاهرا و يجرى فيه أحكام المذبوح و الظاهر أنه كذلك و إن علم أنه يموت فى الحال و الساعه لعموم الأدله التى تقتضى ذبح ذى الحياه فإنه حى مقتول و مـذبوح بالذبـح الشـرعى و لا يؤثر فى ذلك أنه لو لم يذبـح لمات سـريعا أو بعـد ساعه فما فى الـدروس فلو علم موته إلخ محل تأمل فإنه يفهم منه أن المدار على قله الزمان و كثرته فتأمل و بالجمله فينبغى أن يكون المدار على الحياه و عدمها لا طول زمانها و عـدمه لمـا مر فـافهم و أمـا إذا اشـتبه حـاله و لم يعلم موته بالفعـل و لا حياته و أن حركته حركه المـذبوح أو حركه ذى الحياه فيمكن الحكم بالحل للاستصحاب و التحريم للقاعده السالفه(۳) ثم أجرى رحمه الله فيه اعتبار الحركه أو الدم كما ذكرنا.

ص: ۳۰۴

۱- ۱. الدروس: كتاب التذكيه.

۲- ۲. فى المصدر: لا ينفعه الذبح.

۳- ۳. شرح الإرشاد: كتاب الصيد و الذبائح.

و أقول ما ذكره قدس سره من حركه المذبوح إن أراد بها حركه التقلص التى تكون فى اللحم المسلوخ و نحوه فلا شبهه فى أنه لا عبره بها و أنه قد زالت عنه الحياه فلا تقع تذكيه و إن أراد بها الحركه التى تكون بعد فرى الأوداج و شبهه و تسمى فى العرف حركه المذبوح فعدم قبول التذكيه أول الكلام لأنه لا شك أنه لم يفارقه الروح بعد كمن كان فى النزع و بلغت روحه حلقومه فإنه لا يحكم عليه حينئذ بالموت و إن علم أنه لا يعيش ساعه بل عشرها و لذا اختلفوا فيما إذا ذبح الإبل ثم نحره بعد الذبح أو نحر الغنم أو البقر ثم ذبح بعده هل يحل أم لا فذهب الشيخ فى النهايه و جماعه إلى الحل لتحقق التذكيه مع بقاء الحياه عندها فهو داخل تحت قوله تعالى إِلَّا ما ذَكَّيْتُمْ و سائر العمومات و من اعتبر استقرار الحياه حكم بالحرمه و الظاهر أن مراده الثانى حيث قال رحمه الله فى ذيل هذه المسأله بعد ما نقل وجوه الحل فتأمل لأن الحكم بالحل و الدم بعد قطع الأعضاء المهلك مشكل فإنه بعد ذلك فى حكم الميت و الاعتبار بتلك الحركه و الدم مشكل فإن مثلهما لا يدل على الحياه الموجبه للحل فلا ينبغى جعلها دليلا و التحقيق ما أشرنا إليه انتهى (۱). السابع المشهور بين الأصحاب أنه يعتبر فى الذبح قطع أربعه أعضاء من الحلق الحلقوم و هو مجرى النفس دخولا و خروجا و المرى ء كأمير بالهمز و هو مجرى الطعام و الشراب و الودجان و هما عرقان فى صفحتى العنق يحيطان بالحلقوم و اقتصر ابن الجنيد على قطع الحلقوم لِصَحِيحَهِ زَيْدٍ الشَّحَّام قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ رَجُلٍ لَمْ يَكُنْ بِحَضْرَتِهِ سِكِّينٌ أَ فَيَذْبَحُ بِقَصَبَهٍ فَقَالَ اذْبَحْ بِالْحَجَرِ وَ الْعَظْمِ وَ الْقَصَبَهِ وَ الْعُودِ إِذَا لَمْ تُصِبِ الْحَدِيدَ إِذَا قَطَعَ الْحُلْقُومَ وَ خَرَجَ الدَّمُ فَلَا بَأْسَ (۲).

و

ص: ۳۰۵

۱- ۱. شرح الإرشاد: كتاب الصيد و الذباحه.

۲- ۲. رواه الكلينى فى الفروع ۶: ۲۲۸ عن محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن ابن محبوب عن زيد الشحام. و رواه الشيخ فى التهذيب ۹: ۵۱ و فى الاستبصار ۴: ۸۰ عن الحسن بن محبوب عن زيد الشحام.

استدل للمشهور

بِصَحِيحَهِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا إِبْرَاهِيمَ عليه السلام عَنِ الْمَرْوَهِ وَ الْقَصَبَهِ وَ الْعُودِ أَ يُذْبَحُ بِهِنَّ إِذَا لَمْ يَجِدُوا سِكِّيناً قَالَ إِذَا فَرَى الْأَوْدَاجَ فَلَا بَأْسَ بِذَلِكَ (۱).

و يمكن الاعتراض عليه بوجوه الأول أن الأوداج و إن كان جمعا فلو سلم كونه حقيقه فی الثلاث فما فوقها فإطلاقه على الاثنين أيضا مجاز شائع حتى قيل إنه حقيقه فيه و لو لم يكن هذا أولى من تغليب الودج على الحلقوم و المرى ء فليس أدنى منه إذ لا شك أن إطلاق الودج عليهما مجاز.

قال فی القاموس الودج محركه عرق فی العنق كالوداج بالكسر و فی الصحاح الودج و الوداج عرق فی العنق و هما ودجان.

و فی المصباح الودج بفتح الدال و الكسر لغه عرق الأخدع الذی يقطعه الذابح فلا تبقى معه حياه و يقال فی الجسد عرق واحد حيث ما قطع مات صاحبه و له فی كل عضو اسم فهو فی العنق الودج و الوريد أيضا و فی الظهر النياط و هو عرق ممتد فيه و الأبهر و هو عرق مستبطن الصلب و القلب متصل به و الوتين فی البطن و النساء فی الفخذ و الأيجل فی الرجل و الأكحل فی اليد و الصافن فی الساق.

و قال فی المجرد أيضا الوريد عرق كبير يدور فی البدن و ذكر معنى ما تقدم لكنه خالف فی بعضه ثم قال و الودجان عرقان غليظان يكتنفان بثغره النحر و الجمع أوداج و فی النهايه فی حديث الشهداء و أوداجهم تشخب دما هی ما أحاط بالعنق من العروق التی يقطعها الذابح واحدها ودج بالتحريك و قيل الودجان

۱- ۱. رواه الكلينی فی الفروع ۶: ۲۲۸ عن علیّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبی عمير عن عبد الرحمن بن الحجاج و عن ابی علی الأشعریّ عن محمّد بن عبد الجبار عن صفوان بن يحيى عن عبد الرحمن بن الحجاج مثله. و رواه الشيخ فی التهذيب ۹: ۵۲ و الاستبصار ۴: ۸۰ عن محمّد بن يعقوب و رواه الصدوق فی من لا يحضره الفقيه ۳: ۲۰۸ بإسناده عن صفوان بن يحيى عن عبد الرحمن بن الحجاج.

عرقان غليظان من جانبى ثغره النحر و منه الحديث كل ما أفرى الأوداج انتهى (۱).

فيمكن الجمع بين الصحيحتين بالتخيير إن لم تاب عن إحداث قول لم يظهر به قائل و بالجمع إن أبينا لأنه يظهر من العلامه فى المختلف الميل إليه.

الثانى أن دلاله الخبر الثانى على عدم الاجتزاء بقطع الحلقوم بالمفهوم و دلاله الأول على الاجتزاء بالمنطوق و هو مقدم على المفهوم.

الثالث أن مفهوم الخبر الثانى تحقق بأس عند عدم فرى الأوداج و البأس أعم من الحرمه فيمكن حمله على الكراهه.

الرابع أن فرى الأوداج لا يقتضى قطعها رأسا الذى هو المعتبر على القول المشهور لأن الفرى الشق و إن لم ينقطع قال الهروى فى حديث ابن عباس كل ما أفرى الأوداج أى شققها و أخرج ما فيها من الدم (۲).

قال فى المسالك بعد ذكر هذا الوجه و الوجه الثانى فقد ظهر أن اعتبار قطع الأربعه لا دليل عليها إلا الشهره و لو عمل بالروايتين لاكتفى (۳) بقطع الحلقوم وحده أو فرى الأوداج بحيث يخرج منها الدم و لم يستوعبها(۴) إلا أنه لا قائل بهذا الثانى من الأصحاب نعم هو مذهب بعض العامه.

و فى المختلف قال بعد نقل الخبرين هذا أصح ما وصل إلينا فى هذا الباب و لا دلاله فيه على قطع ما زاد على الحلقوم و الأوداج (۵).

ص: ۳۰۷

۱- ۱. النهايه ۴: ۲۱۳.

۲- ۲. النهايه ۳: ۲۱۶ فيه خلاف ما ذكره المصنّف قال: الفرى: القطع يقال: فريت الشى ء افريه فريا: إذا شققته و قطعته للاصلاح. ثم قال: و منه: حديث ابن عبّاس: كل ما افرى الاوداج اى ما شقها و قطعها حتّى يخرج ما فيها من الدم.

۳- ۳. فى المصدر: و لو عمل بالروايتين و اعتبر الحل لاكتفى.

۴- ۴. فى المصدر: و ان لم يستوعبها.

۵- ۵. المختلف ۳: ۱۳۸.

و أراد بـذلك أن قطع المرى ء لاـ دليـل عليه إذ لو أراد بالأوداج ما يشـمله لم يفتقر إلى إثبات أمر آخر لأن ذلك غايه ما قيل و فيه ميل إلى قول آخر و هو اعتبار قطع الحلقوم و الودجين لكن قـد عرفت أن الروايه لا تدل على اعتبار قطعها رأسا و أن الأوداج بصيغه الجمع تطلق على أربعه فتخصيصـها بالودجين و الحلقوم ليس بجيد و كيف قرر فالوقوف مع القول المشـهور هو الأحوط انتهى.

و أقول إطلاق الأوداج (١) على الأـربعه إطلاق مجازى من الفقهاء و لا حجر فى المجاز فيمكن إطلاقها على الثلاثه أيضا بل هو أقرب إلى الحقيقه.

ثم إن هذا القول و قول ابن الجنيد و القول بالتخيير الذى ذكرنا سابقا كل ذلك أوفق لعموم الآيات من المشـهور فإن قوله تعالى فَكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ يشـملها و أيضـا قوله إِلَّا مـا ذَكَّيْتُمْ يشـملها و أيضـا لأـن التـذكيه ليس إلا الذبـح أو النحر و لم يثبت كونها حقيقه شرعيه فى المعنى الذى ذكره القوم.

قال الراغب فى المفردات حقيقه التـذكيه إخراج الحراره الغريزيه لكن خص فى الشـرع بإبطال الحياه على وجه دون وجه و يدل على هذا الاشتقاق قولهم فى الميت خامد و هامد و فى النار الهامده ميته(٢) و قال الذبح شق حلق الحيوانات (٣).

و فى الصـحاح التـذكيه الذبـح و قـال الذبـح الشق و الذبـح مصـدر ذبحت الشـاه انتهى و الظاهر أن التـذكيه و الذبـح لغه و عرفا يتحققان بفرى الحلقوم أو الودجين.

الثامن أن إطلاق الآيات تـدل على تحقق التذكيه بكل آله يتحقق بها الذبح إلا أن يقال المطلق ينصـرف إلى الفرد الشائع الغالب و هو التذكيه بالحديد

١- ١. فى المخطوطه: اطلاق الجمع.

٢- ٢. المفردات: ١٨٠.

٣- ٣. المفردات: ١٧٧.

لکن الأصحاب اتفقوا علی أنه لا تتحقق التذکیه إلا بالحدید مع الاختیار و لا یجزی غیره و إن کان من المعادن المنطبعه کالنحاس و الرصاص و الفضه و الذهب و غیرها.

و أما مع الاضطرار فجوزوا بکل ما فری الأعضاء من المحددات و لو من خشب أو قصب أو حجر عد السن و الظفر و ادعوا الإجماع علیه و دلت الأخبار الکثیره علی عدم جواز التذکیه بغیر الحدید فی حال الاختیار و جواز التذکیه بما سوی السن و الظفر فی حال الاضطرار و أما السن و الظفر ففی جواز التذکیه بهما عند الضروره قولان أحدهما العدم ذهب إلیه الشیخ فی المبسوط و الخلاف و ادعی فیه إجماعنا و استدل علیه

بِرِوَایَهِ رَافِعِ بْنِ خَدِیجٍ أَنَّ النَّبِیَّ صلی الله علیه و آله قَالَ: مَا أَنْهَرَ الدَّمَ (۱) وَ ذُکِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَیْهِ فَکُلُوا إِلَّا مَا کَانَ مِنْ سِنٍّ أَوْ ظُفُرٍ وَ سَأُحَدِّثُکُمْ عَنْ ذَلِکَ أَمَّا السِّنُّ فَعَظْمٌ مِنَ الْإِنْسَانِ وَ أَمَّا الظُّفُرُ فَمُدَی الْحَبَشَهِ.

و الثانی الجواز ذهب إلیه ابن إدریس و أکثر المتأخرین للأصل و عدم ثبوت المانع فإن خبره عامی و التصریح بجوازه بالعظم فی صحیحه الشحام السابقه و دلاله التعلیل الوارد فی هذا الخبر علی عدم الجواز بالعظم فیتعارض الخبران فیقدم الصحیح منهما أو یحمل الآخر علی الکراهه کذا قال فی المسالک.

و قال و ربما فرق بین المتصلین و المنفصلین من حیث إن المنفصلین کغیرهما من الآلات بخلاف المتصلین فإن القطع بهما یخرج عن مسمی الذبح بل هو أشبه بالأکل و التقطیع و المقتضی للذکاه هو الذبح و یحمل النهی فی الخبر علی المتصلین جمعا و الشهید فی الشرح استقرب المنع من التذکیه بالسن و الظفر مطلقا للحدیث المتقدم و جوزها بالعظم و غیرهما لما فیه من الجمع بین الخبرین لکن یبقی فیه منافاه التعلیل لذلک.

۱- ۱. انهر الدم: اظهره و أساله.

و قال فى الروضه و على تقدير الجواز هل يساويان غيرهما مما يفرى غير الحديد أو يترتبان على غيرهما مطلقا مقتضى استدلال المجوز بالحديثين الأول.

و فى الدروس استقرب الجواز مطلقا مع عدم غيرهما و هو الظاهر من تعليقه الجواز بهما هنا على الضروره إذ لا ضروره مع وجود غيرهما و هذا هو الأولى انتهى.

و أقول الفرق بين المتصلين و المنفصلين كأنه مأخوذ من العامه و لم أره فى كلام القوم و إن كان له وجه.

**[ترجمه]«أَنْ تَذْبَحُوا بَقَرَةً» ظاهر عبارت بر این دلالت می کند که گاو ذبح می‌شود نه نحر. طبرسی رحمه الله می گوید: در ذبح شاهرگ بریده می‌شود که برای گاو و گوسفند است و نحر نیز برای شتر است. نزد ما نیز جز این درباره آنها روا نیست، و سایر فقها در این باره اختلاف دارند.

از امام صادق علیه السّلام پرسیدند: مردم مکه گاو را از گودی گلو ذبح می کنند، خوردن گوشت آن چه حکمی دارد؟ حضرت اندکی خاموش شده، سپس فرمود: خداوند فرموده: «فَذَبَحُوها وَ ما كادُوا يَفْعَلُونَ» ، مخور جز آنچه از مذبحش ذبح شود. - . مجمع البیان ۱ : ۱۳۲ -

مؤلف

تفسیر آیه مائده گفته شد، و بر وجوب تذکیه و حرمت آنچه که با غیر نام خدا تذکیه شده و به نام بت و مانند آن ذبح شود، دلالت دارد و به زودی تفسیر روایات آن خواهد آمد.

در باره عبارت «فکلوا» طبرسی رحمه الله می گوید: چون بت پرستان به مسلمان‌ها گفتند: آیا آنچه را که خود می کشید می... خورید و آنچه را که پروردگارتان می کشد، نمی‌خورید؟! خداوند سبحان به آنها فرمود: از جهل آنها بگذرید و بخورید؛ گرچه به صورت امر آمده است، اما یعنی برایتان مباح است.

«مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ» یعنی آنچه به هنگام نحر کردن بسم اللّٰه بر آن گفته شده و نه مردار است و نه به نام بت ذبح شده است. و منظور از ذکر «بسم الله» گفتن است. و گفته شده ذکر هر نام یا وصف خاص خدا کافی است؛ مواردی چون بسم الرحمن یا بسم القدیم، بسم القادر بنفسه یا بسم العالم بنفسه و آنچه این معنا را دارد و کفایت بسم اللّٰه مورد اجماع است و ظاهر آن است که غیر آن نیز جایز است؛ زیرا خداوند می‌فرماید: «قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوِ ادْعُوا الرَّحْمنَ أَيًّا ما تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْماءُ الْحُسْنى» - . اسراء : ۱۱۰ - {بگو: خدا را بخوانید یا رحمان را بخوانید، هر کدام را بخوانید، برای او نام های نیکوتر است.} «إِنْ كُنْتُمْ بِآياتِهِ مُؤْمِنِينَ» یعنی اگر ایمان دارید به خدا و رسولش و درستی آنچه از نزد خدا برایتان آورده را می‌شناسید، پس بخورید آنچه را حلال کرده نه آنچه را حرام کرده است. این آیه بر وجوب گفتن بسم اللّٰه بر ذبیحه دلالت دارد و نیز بر اینکه ذبیحه کفار چون بسم اللّٰه بر آن [بسم الله] گفته نشده، حرام است و و هر کدام از [کفار] هم که بسم الله گوید، آن را واجب ندانسته و یا آنکه مقصودش از خدا چیزی است که شرع موسی یا عیسی را جاویدان کرده است و در نتیجه نام خدا را درحقیقت نبرده‌اند.

«وَ ما لَكُمْ أَلَّا تَأْكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ» تقدير آيه اين گونه است: «أى شى ء لكم فى أن لا تأكلوا» يعنى در نخوردن از آنچه نام خدا بر آن برند، شما چه داريد؟ پس «ما» در اينجا به مفهوم استفهام است كه قول زجّاج و بصريان ديگر است. يعنى چه مانعى است كه از آن نمى‌خوريد؟ و گفته شده: يعنى نيست براى شما نخوردن از آن (و «ما» نافيه است) «وَ قَدْ فَصَّلَ لَكُمْ» در حالى كه براى شما بيان كرده است «ما حرّم عليكم» آنچه را حرام كرده است. گفته‌اند منظور همان است كه در سوره مائده آمده كه «حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ تا آخر آيه» و اشكالى كه وارد است اينكه سوره مائده مدتى پس از سوره انعام نازل شده است. مگر اينكه مقصود بيان آن به زبان پيامبر صلى اللّه عليه و آله بوده و پس از آن در قرآن نازل شده باشد، و گفته‌اند: مقصود تفصيل حرام وارد در همين سوره است كه فرموده: «قُلْ لا أَجِدُ فِي ما أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّماً تا آخر آيه». اهل كوفه به جز حفص «فصّل» را با فتحه حرف فاء و «ما حرّم» را با ضمه حرف حاء قرائت نمودند. اهل مدينه، حفص، يعقوب و سهل هر دو را با فتحه قرائت نمودند و ساير افراد آن را با ضمه هر دو حرف قرائت نمودند.

«وَ لا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ» يعنى هنگام ذبح آن بسم اللّه نگفتند، و اين نص صريح در وجوب گفتن بسم الله بر ذبيحه است؛ زيرا اگر واجب نبود تركش را حرام نمى‌كرد. «وَ إِنَّهُ لَفِسْقٌ» يعنى خوردن از آنچه نام خدا بر ذبحش نبردند فسق است. «وَ إِنَّ الشَّياطِينَ» يعنى علماى كفار و سروران متمرد آنها در كفر. «لَيُوحُونَ» يعنى اشاره مى‌كنند. «إِلى أَوْلِيائِهِمْ» كافرانى كه از آنها تبعيت نمودند. «لِيُجادِلُوكُمْ» در حلال بودن مردار با شما جدل كنند. حسن نقل مى‌كند: بت پرستان عرب با مسلمانان ستيزه داشته و به آنها مى‌گفتند: چگونه آنچه را كه خود مى‌كشيد، مى‌خوريد و از آنچه خدا كشته نمى‌خوريد، در حالى كه كشته خدا از كشته شماها براى خوردن شايسته‌تر است!؟ ستيزه شان اين بود. عكرمه مى‌گويد: گروهى از مجوسيان فارس كه دوست بت‌پرستان در زمان جاهليت بودند براى آنها نوشتند: محمّد و يارانش كه مى‌پندارند پيرو فرمان خدا هستند، چگونه تصور مى كنند كه آنچه خود كشند حلال است و آنچه خدا كشد حرام؟ اين سخن در جان‌هايشان رسوخ كرده بود. اين معنى وحى آنان است به اينان. ابن عباس مى‌گويد: يعنى شياطين جن كه ابليس و لشكرش باشند، به دوستانشان از انسان‌ها وحى مى‌كنند. و وحى يعنى القاى معنا به نفس از جهتى پنهان. و آنها را وسوسه را به قلوب مشركان القاء مى‌كنند.

سپس خداوند فرمود: اگر شما مؤمنان، در گفتارشان از آنها پيروى كنيد مبنى بر اينكه مردار و غير آن حلال است، شما نيز مشرك هستيد؛ زيرا هر كس مردار را حلال دانسته و آن را بخورد، بنا بر اجماع فقها، كافر است و هر كس آن را حرام دانسته و بخورد فاسق است، اين سخن حسن و جمعى از مفسران است. عطا مى‌گويد: به قربانيانى اختصاص دارد كه عرب براى بتان قربانى مى‌نمودند. - . مجمع البيان ۴ : ۳۵۶- ۳۵۸ -

«لا يَذْكُرُونَ اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا» بيضاوى مى‌گويد: يعنى در ذبح كردن نام خدا نبرده و نام بت ببرند، و گفته‌اند: يعنى بر پشت آنها حج به جا نمى‌آوردند. «افْتِراءً عَلَيْهِ» مفعول مطلق و منصوب است. زيرا آنچه گفتند نسبت دروغى به خدا است. جار و مجرور متعلق به «قالوا» يا به محذوفى است كه آن محذوف صفت آن است. و يا افتراءً حال و يا مفعول له است و جار و مجرور متعلق به آن يا متعلق به محذوف است. «سَيَجْزِيهِمْ بِما كانُوا يَفْتَرُونَ» يعنى به سبب يا به جاى. - . أنوار التنزيل ۱ : ۴۰۵ -

«أَوْ فِسْقاً» تفسير آن پيشتر آمده است و بر حرام بودن چيزى دلالت دارد كه به هنگام ذبح نام غير خدا بر آن آمده است. «لِيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ» يعنى قربانى از آن رو پذيرفته شود كه بر آن نام خدا برند نه جز او. آن را ويژه چهارپايان نمود براى اشاره

به اینکه قربانی حج به غیر از چهارپا نمی‌تواند باشد و دلالت دارد بر اینکه قربانی نمودن و بردن نام خدا بر ذبح در تمامی شریعت‌ها بوده است؛ زیرا خداوند می‌فرماید: «وَ لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنا مَنْسَكاً لِيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ...»

«فَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْها» طبرسی می گوید: منظور این است که به هنگام نحر کردن نام خدا برند. ابن عباس می گوید: یعنی بگویند: اللّه اکبر لا اله الّا اللّه و اللّه اکبر اللهمّ منک و لک. «صوافّ» ابن عباس گوید: یعنی حیوان ایستاده و بسته شده باشد بنا بر سنت محمّد صلی اللّه علیه و آله. و مجاهد گفته: یعنی یک دستش را بسته، حیوان بر سر سه دست و پای دیگر ایستاده و این گونه نحر شود و استخوان‌های ساقش برابر هم باشند تا بر هم مقدم نگشته و حیوان سختی نکشد، و از امام صادق علیه السلام نقل شده است مقصود این است که نحر شود در حالی که ایستاده باشد و دستانش از استخوان مچ و سمّ تا زانو بسته باشد.

و این برای شتر است، ولی برای ذبح گاو دو دست و دو پایش را بسته و دمش را آزاد نهند، و در ذبح گوسفند سه تا را بسته و یک پا را رها کنند. «فَإِذا وَجَبَتْ جُنُوبُها» یعنی چون بر زمین افتاد، از این عبارت تعبیر کرده‌اند به اینکه روح کاملا از حیوان خارج شود. «فَكُلُوا مِنْها» این اذن بوده اما دستور نیست؛ زیرا مردم در دوران جاهلیت آن را بر خود حرام می‌دانستند. و گفته شده: خوردن از آن در صورتی که قربانی مستحبی باشد واجب است. پایان. -. مجمع البیان ۷ : ۸۶ -

«فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَ انْحَرْ» یعنی نماز عید را در جمع(مشعر) بخوان و قربانی‌ات را بکش، و گفته‌اند: یعنی نماز صبح را در جمع(مشعر) بخوان و قربانی را در منی بکش. مقصود از جمع همان مشعر است.

محمّد بن کعب نقل می کند: مردمی بودند که نزد غیر خدا دعا خوانده و قربانی می‌نمودند، لذا خداوند متعال به پیامبرش فرمود تا نماز و قربانی اش برای تقرب به خدا و مختص به او باشد. پایان. -. مجمع البیان ۱۰ : ۵۴۹ - ۵۵۰ -

مؤلف

این تفاسیر دال بر این است که نحر برای شتر مشروع بوده و بلکه غیر نحر برای آن جایز نیست.

باید به شرح احکامی بازگردیم که از این آیات استنباط می‌شوند.

۱.

دلالت دارند بر اینکه هر چه بسم اللّه بر آن گفته شود، حلال است؛ مگر آنچه که به دلیلی از این حکم خارج شده است و سخن در این باره گذشت.

۲.

به این آیات استدلال شده که گفتن بسم اللّه هنگام ذبح و بلکه به هنگام شکار مطلقا واجب است؛ مگر مواردی چون ماهی و ملخ که با دلیل خارج شده است، و بسا مقصودشان از وجوب، وجوب شرطی است؛ یعنی شرط حلال شدن ذبیحه است، و از

این رو بیشتر فقهاء آن را شرط تعبیر کرده‌اند، اما وجوب تکلیفی اثباتش مشکل است؛ مگر اینکه گفته شود ترک بسم اللّه سبب حرمت و اسراف و اتلاف مال بدون توجیه شرعی است و اما در شرط بودن آن خلافی میان اصحاب نیست. و اگر عمداً گفتن بسم الله را ترک گوید، قطعا حلال نخواهد بود و ظاهر آیه حاکی از آن است که حتی ترک بسم الله از روی فراموشی نیز حلال نخواهد بود، ولی اصحاب بنا بر حکم روایات بسیاری که دلالت بر حلیت در صورت فراموشی دارند، آن را مخصوص حالت عمد دانستند. در برخی از این روایات آمده است: اگر فراموش کرد چون یادش آمد، بسم اللّه گوید و بگوید «بسم اللّه علی اوّله و آخره» و حمل بر استحباب شده چون کسی آن را واجب ندانسته است.

در ترک [گفتن بسم الله] از روی جهل به مسأله دو وجه است و ظاهر اصحاب، حرمت است و چه بسا که به حکم عموم آیه نزدیک‌تر است.

اقوی، کفایت گفتن بسم اللّه است، گرچه گوینده معتقد به وجوب آن نباشد. بر خلاف نظر علّامه رحمه الله در کتاب المختلف. در دروس آمده است: اگر معتقد به وجوب گفتن بسم الله باشد و عمداً آن را نگوید، حیوان مردار است و در مورد کسی که معتقد به این امر نیست، اختلاف نظر وجود دارد و ظاهر اصحاب معتقد به حرمت هستند. ولی اشکالی که در اینجا قابل طرح است اینکه ذبیحه مسلمان مخالف را مادامی که ناصبی نباشد، مطلقا حلال دانند، در حالی که شکی نیست که برخی از آنها آن را واجب ندانسته، و ذبیحه را علی رغم ترک عمدی [گفتن بسم الله] حلال می‌دانند. پایان.

در روضه آمده است: می‌توان این گونه پاسخ داد که حکم آنها به حلال بودن ذبیحه از حیث اینکه مخالف است می... باشد[یعنی مخالف شیعه بودن باعث حرمت ذبیحه نمی‌شود] و این با حرام بودن ذبیحه به دلیل ترک بسم الله یا شرط دیگر منافات ندارد. آری حکم به حلیت در صورت شبهه در تسمیه او ممکن است به دلیل اصل صحت و اطلاق ادله دیگر، و برای عمل به ظاهر از جهت رجحان گفتن آن در نظر کسی که واجبش نمی‌داند و به دلیل عدم اشتراط اعتقاد به وجوبش بلکه کافی بودن فعلش. و حکم به حرمت در آنجا است که بداند بسم اللّه نگفته، و این نظر خوبی است، و سخن درباره رو به قبله ذبح کردن نیز مانند آن است.

۳.

آیه دلالت دارد که مطلق گفتن نام خداوند متعال به هنگام ذبح کردن یا نحر یا رها کردن سگ و تیر و مانند آن کافی است پس چنانچه اکثر فقها بدان تصریح دارند گفتن اللّه اکبر، سبحان اللّه، الحمد للّه لا اله الا اللّه و مانند آن کفایت می‌کند، و اگر تنها اللّه بگوید در کفایت آن دو قول وجود دارد؛ اینکه ذکر نام خدا بر آن صدق می‌کند، و دوم اینکه مفهوم عرفی ذکر نام خدا پیوستن آن با وصف کمال و ستایش است و همین اختلاف در «اللهم ارحمنی و اغفر لی» وجود دارد. گفته‌اند: اگر گوید: «بسم اللّه و محمّد» و محمّد را مجرور بخوانند، شرک بوده و کافی نیست و همچنین اگر بگوید: «و محمّدٍ رسول اللّه» و اگر در هر دو محمّد را به صورت مرفوع خواند، مشکلی ندارد و چون تسمیه با جمله نخست تمام شده، و افزودن شهادت به رسالت بر [نام خداوند] افزودن نیکویی است و با آن منافاتی ندارد برخلاف قصد شرک.

اگر گوید: «اللهم صل علی محمّد و آله» کفایت نمودن آن اقوی است.

آیا شرط است که نام خدا را به زبان عربی گویند؟ ظاهرا چون اسم اللّٰه آمده، چنین احتمال می‌رود و احتمال عدم این شرط نیز وجود دارد؛ زیرا مقصود از اللّٰه ذات خداوند است پس ذکر هر نامی جز «الله» جایز است و آن به هر زبانی که گفته شود، محقق می گردد. و می‌توان نتیجه گرفت که گفتن بسم الرحمن و غیر آن از نام های مخصوص یا غالب جز واژه اللّٰه برای خداوند بلا اشکال است.

.۴

فقهاء گفته‌اند: در ذبح گوسفند بهتر است دو دست و یک پایش را بسته و دیگری را رها کنند، و پشم و موهای آن را نگاه دارند تا سرد شود، و در گاو دو دست و دو پایش را بسته و دمش را رها کنند، و در شتر سم دو دستش را به زیر بغلش ببندند و دو پایش را رها کرده و ایستاده آن را نحر کنند یا دست چپش را از سم تا زانو بسته و بر دست راستش وادارند. می‌توان از آیه کریمه فهمید که بهتر است شتر به هنگام نحر، ایستاده باشد؛ منظور آنجایی است که فرمود: «صوافّ». بیضاوی می گوید: یعنی ایستاده باشد و دست‌ها و پاهایش در یک راستا قرار گیرد. این واژه «صوافن» نیز قرائت شده که به معنای ایستاده بر سه رکن و بر کناره سم چهارمی است؛ زیرا بر یک دست شتر قربانی زانوبند زده و حیوان بر سه دست و پای دیگر می‌ایستد. - . أنوار التنزیل ۲ : ۱۰۳ - ۱۰۴ -

طبرسی رحمه الله می گوید: ابن مسعود، ابن عباس، ابن عمر، امام باقر علیه السّلام، قتاده، عطا و ضحّاک این واژه را با نون و به صورت«صوافن» قرائت نمودند. اما حسن، شقیق، ابو موسی اشعری و سلیمان تیمی «صوافی» خوانده‌اند. صوافن مانند صافنات به معنای اسبان خوب می‌باشد، اما در اینجا در باره شتر آمده و صافن حیوانی را گویند که یک پای خود را بالا برده و بر سم های خود تکیه کند. منظور از صوافی خالص در راه خدا است. پایان. - . مجمع البیان ۷ : ۸۵ -

مؤلف

پس قرائتی که از امام باقر علیه السّلام و سایرین نقل است، بر استحباب ایستاده بودن و بستن یکی از دستان [حیوان] دلالت دارد و بلکه بنا بر هر دو قرائت بر نحر آن دلالت دارد و اینکه ذبح آن به حالت ایستاده جدا جایز نیست. - . کافی ۶ : ۲۲۹ ؛ تهذیب ۹: ۵۵ -

اما روایاتی در این باب ذکر شده‌اند: حمران نقل می کند: از امام صادق علیه السّلام در رابطه با ذبح نمودن پرسیدم. حضرت فرمود: وقتی ذبح نمودی رهایش کن و دستانش را از پشت مبند و کارد را برای آنکه از زیر گلوی حیوان فرو برده و تا بالا ببری، مگردان. رها کردن مختص به پرندگان است و اگر در چاه یا درّه ژرف زمین پرت شد از آن مخور و مخوران؛ زیرا نمی‌دانی پرت شدن او را کشته یا ذبح، و اگر ذبیحه گوسفند است پشم یا مویش را گرفته و دست و پا را مگیر و اگر گاو است آن را بسته و دمش را آزاد رها کن و اما شتر، سمش را به زیر کتفش ببند و پاهایش را رها کن و اگر پرنده ای که می... خواهی سر ببری از دستت رها شد و گریخت یا در رفت، به آن تیر پرتاب کن و اگر افتاد سرش را مانند شکار ببر. - . کافی ۶ : ۲۲۹ ؛ تهذیب ۹ : ۵۵ -

در مسالک آمده: مقصود از بستن سم‌ها به زیر کتف این است که دو دستش را جمع کرده و از سم تا زانو ببندد و در روایت ابی الصباح بدان تصریح دارد. و در روایت ابی خدیجه است که تنها دست چپش را ببندد و مقصود از روایت نخست هم این نیست که دو سم دستش را تا زیر کتف با هم ببندد؛ زیرا در این صورت دیگر نمی‌تواند بایستد، با اینکه در شتر مستحب است ایستاده باشد. اینکه در رابطه با گوسفند حضرت فرمود: دست و پایش را مگیر، منظور این بوده که دو دست را با یک پا ببند و آنها را با دست مگیر. پایان.

مؤلف

در روایات ندیدم که دو پای گوسفند و یک دست آن را ببندند ولی اصحاب آن را ذکر کردند و اگر مستندی داشته باشد - چنانچه ظاهر است - می توان این روایت را حمل کرد بر اینکه پس از ذبح دست و پا را نگرفته و تنها پشم یا مو را بگیرند تا در چاه و مانند آن پرت نشود.

کلینی در روایتی صحیح نقل می‌کند: امام صادق علیه السّلام در تفسیر آیه «وَ اذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهِ» فرمود: این هنگامی است که [شتر] برای نحر زده شده و دو دستش را میان سم تا زانو بسته‌اند. و «وجبت جنوبها» یعنی هنگامی که بر زمین افتاد. - . کافی ۴ : ۴۹۸ -

ابو صباح کنانی نقل می‌کند: از امام صادق علیه السّلام پرسیدم چگونه شتر قربانی و نحر می‌شود؟ فرمود: در حالی که به سمت راست ایستاده، نحر می‌شود. - . کافی ۴ : ۴۹۷ -

ابو خدیجه نقل می‌کند: امام صادق علیه السلام را دیدم که شتر نحر می‌کردند؛ در حالی که دست چپ شتر بسته شده بود. و امام در جانب دست راست شتر ایستاده بود. و فرمود: بسم اللّٰه و اللّٰه اکبر اللهم هذا منک و لک اللهم تقبّله منی. سپس در گودی گلوی شتر کارد فرو کرده، و آن را با دست خود برآوردند و چون بر زمین افتاد، حضرت محل ذبح آن را با دست خود بریدند. - . کافی ۴ : ۴۹۸ -

.۵

ظاهر سخن خداوند متعال «فَإِذا وَجَبَتْ جُنُوبُها فَكُلُوا مِنْها» این است که چون بر زمین افتاد حلال است و نباید صبر کرد تا سرد شده یا به کلی جانش درآید و گرچه اصحاب آن را به جان دادن تأویل کردند، و ندیدم کسی به این آیه بر آن استدلال کرده باشد بلکه تنها تأویلی از آیه کردند و تأویل نباید بدون دلیل باشد.

در مسالک آمده است: در رابطه با پوست کندن ذبیحه پیش از اینکه سرد شود یا بریدن تکه ای از آن، دو قول وجود دارد:

الف - حرمت این عمل که شیخ در نهایه آن را آورده و بلکه خوردن را نیز حرام شمرده است و ابن براج و ابن حمزه نیز با استناد به روایت محمّد بن یحیی چنین نظری دارند؛ در این روایت امام رضا علیه السّلام می‌فرمایند: اگر سر گوسفند را بریده - . کافی ۶ : ۲۳۰ - و پیش از جان دادن آن پوست یا چیزی از آن را بکنند، خوردنش حلال نیست.

ب – کراهت که اقوی و قول بیشتر فقها است؛ به حکم اصل و ضعف روایت که مرسل است پس نمی‌تواند دلیل حرمت باشد بلکه دلیل کراهت می‌تواند باشد که مسامحه پذیر است. و شهید رحمه الله قائل به تحریم فعل(پوست کردن) و نه خود ذبیحه است. پوست کردن از آن رو حرام است که از شکنجه جاندار نهی شده است و ذبح نمودن نیز به سبب عمومیت سخن خداوند: «فَكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ» حلال است. پایان.

در مختلف آمده: ابو الصلاح می‌گوید: تکه ای که از حیوان زنده و یا ذبح شده پیش از آنکه به خاک افتد و با جان دادن سرد شود ببرند، از محرمات و مردار است، اینکه گفته: «در تکه جدا شده از زنده» سخن خوبی است، ولی سخن وی درباره... تکه جدا شده پس از سر بریدن جای انکار دارد؛ به این دلیل که دستور تذکیه انجام شده و دلیل او مفهوم «فَإِذا وَجَبَتْ جُنُوبُها» است و پاسخش این است که این تعبیر از نظر غالب است و مفهوم آن حجت نیست. پایان.

مؤلف

شرط سرد شدن در نهایت غرابت است؛ زیرا آنچه در حلال بودن معتبر است، جان دادن است. و گرمی پس از آن تا مدتی باقی می‌ماند، و از این رو در مسح نمودن میتی که گرم است غسل را واجب ندانسته و بلکه سرد شدن پس از آن را شرط کردند، و شرط بودن آن در حکمی مخصوص، موجب آن نیست که در همه‌ی احکام شرط باشد.

۶.

سخن خداوند: «إِلَّا ما ذَكَّيْتُمْ» دلالت می‌کند بر اینکه اگر آنچه را که درنده خورده یا اعم از آن و آنچه گذشت، زنده یابی و سرش را ببری حلال است، و در وقتی که تذکیه را درک کرده میان فقهاء اختلاف است. در مسالک آمده: اصحاب اختلاف دارند که پی بردن به تذکیه از طریق حرکت پس از سر بریدن است یا جهش خون پس از آن و پس از نحر؟ شیخ مفید و ابن جنید هر دو را شرط دانستند و بیشتر فقها مانند شیخ و ابن ادریس و محقق و اکثر متأخرین یکی از این دو را کافی دانستند و برخی همان حرکت را شرط دانستند و منشأ اختلاف این است که در یک روایت حرکت را کافی دانسته و در روایت دیگر به جهش خون اکتفا می‌کند. پایان.

مؤلف

گویا کفایت یکی از آنها روشن‌تر است اگرچه کافی بودن حرکت، از نظر سند قوی‌تر است.

ظاهر عبارات اصحاب این است که شرط حرکت پس از سر بریدن است و بیشتر روایات از این نظر ابهام دارند، و برخی روایات حرکت پیش از سر بریدن را صراحتا کافی می‌دانند و گویا اعتبار حرکت پس از آن به احتیاط نزدیک‌تر است .

محقق اردبیلی رحمه الله می‌گوید: این دو(حرکت و خروج خون) یا هر یک در صورت شک، نشانه حلال بودن هستند؛ زیرا اگر پیش از ذبح بداند که زنده است و سرش را ببرد و هیچ کدام [از این دو] وجود نداشته باشند، ظاهراً حلال است؛ زیرا دانسته زنده است و آن را به صورت مقرّر و شرعی ذبح کرده و جانش را برآورده و [حیوان] حلال شده است. پس بیندیش،

زیرا گرچه شبهه‌ای نیز وجود نداشته باشد، برخی از روایات صحیحه دلالت دارند بر اینکه خونریزی پس از سر بریدن شرط است و شاید این امر نیز به خاطر اشتباه حاصل بعد از بریدن باشد به اینکه آیا جان دادن به بریدن چهار رگ حاصل شده یا به غیر آن. پس از صورت اشتباه بیرون نیست. پس اندیشه کن. پایان.

اما استقرار حیات که برخی از اصحاب آن را شرط می‌دانند و پیشتر بدان اشاره نمودیم در روایات وجود ندارد. در دروس آمده: جاندار در شرف مردن مانند حیوان شاخ خورده و پرت شده و در چنگ درنده و آنچه از پشت سر آن را بریدند، شرط حلال شدن آن با تذکیه، استقرار حیات است پس اگر بداند که در همان لحظه خواهد مرد، از نظر این گروه حرام است و اگر بداند حیات مستقره دارد حلال است و اگر شک دارد به واسطه حرکت و خونریزی معلوم می‌شود. و گفته: ظاهر روایات و سخن فقهای قدیم این است که خونریزی و حرکت یا یکی از آنها کافی است؛ گرچه حیات مستقره نباشد و در آیه هم بدان اشاره شده و خداوند می‌فرماید: «حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ- تا فرماید- إِلَّا ما ذَكَّيْتُمْ» و از شیخ یحیی نقل است که استقرار حیات جزء مذهب شیعه نیست و چه خوب گفته است. پایان.

مؤلف

هر دو رضی الله عنهما خوب گفتند؛ زیرا چنین می‌نماید که این قول از مخالفان گرفته شده و در روایات ما اثری از آن نیست، و شرح سخن این است که استقرار حیات مذهب شیخ است و علامه و محقق نیز از آن پیروی می‌کنند، و بعضی از آنها آن را این گونه تفسیر کرده که [حیوان] در حالتی باشد که اگر ذبح نمی‌شد یک یا چند روز زنده می‌ماند و گفتند نیم روز، و این قول دلیلی ندارد و میان فقهای قدیم قول شناخته شده‌ای نیست. و اما اگر بداند اکنون مرده و حرکتش مانند حرکت گوسفندی است که احشاء آن بیرون شده، در وقوع تذکیه بر آن اشکال است گرچه ظاهر ادله بر وقوع آن در این حالت نیز دلالت دارد.

محقق اردبیلی پس از نقل گفته دروس می‌گوید: ابهام و پیچیدگی این مسأله پنهان نیست، و آنچه معلوم است اینکه اگر حیوانی که ذبح در آن جاری می‌شود به گونه‌ای شود، که علم یا ظن - به حسب ظاهر - به مرگ آن پیدا شود یعنی اینکه بالفعل مرده است و حرکتش به شکل حرکت حیوان ذبح شده مانند حرکت گوسفند یا پرنده ای است که احشای درون آن بیرون آمده و اعضای آن قطع شده، در این صورت حیوان مردار بوده و ذبح در آن جاری نشده است. و اگر عدم این مطلب را بداند پس او زنده و قابل تذکیه بوده و به واسطه تذکیه پاک شده و احکام ذبیحه را دارد؛ و ظاهر آن است که اگر بداند همان لحظه خواهد مرد، ادله ذبح جاندار آن را نیز شامل می‌شود زیرا او زنده‌ای بوده که ذبح شرعی شده است. و اینکه اگر ذبح نشده بود بلافاصله یا ساعت دیگر می‌مرد اثری ندارد. لذا آنچه در دروس آمده: اگر بداند مرگ او را...تا آخر سخنش، جای تامل دارد؛ زیرا از آن فهمیده می‌شود که معیار سنجش بر کوتاهی زمان ماندن و یا طولانی بودن آن است لذا باید اندیشید و خلاصه کلام اینکه بر اساس آنچه گفته شد، باید معیار، زنده بودن یا نبودن هنگام ذبح باشد نه طولانی یا کوتاه بودن زمان آن پس آن را دریاب. ولی اگر حال آن مشتبه بوده و ندانی که هنگام ذبح مرده بوده یا زنده و حرکت آن حرکت مذبوح بوده یا حرکت حیوان زنده، ممکن است بنا بر حکم استصحاب حلال باشد و یا بنا بر قاعده پیش گفته حرام باشد. سپس وی(اردبیلی) رحمه الله در مورد اشتباه، چنانچه گفتیم، حرکت یا خونریزی را شرط دانسته است.

مؤلف

اگر مقصود ایشان از حرکت مذبوحانه آب رفتن و جمع شدن گوشت پوست کنده و مانند آن است، شکی نیست که اعتباری به آن نیست؛ زیرا حیوان در این حالت جان نداشته و تذکیه پذیر نیست، و اگر منظور حرکت پس از بریدن رگ‌ها و مانند آن است که در عرف آن را حرکت مذبوحانه می‌خوانند، تذکیه ناپذیری آن مورد بحث است؛ زیرا بی تردید هنوز جان در تن دارد و کسی که در حال مرگ جان به حلقش رسیده را در آن حال مرده نگویند، گرچه پس از آن یک ساعت و حتی یک دهم ساعت نیز زنده نماند. از این رو در باره شتری که سر بریده سپس نحرش کنند یا گوسفند و گاوی که نحر کرده سپس سر ببرند، در حلال یا حرام بودن آن اختلاف وجود دارد. شیخ در نهایه و جمعی دیگر گفته‌اند: حلال است چون هنوز جان داشته و تذکیه شده و عموم «إِلَّا ما ذَكَّيْتُمْ» و سایر عمومات، آن را شامل می‌شود، و کسی که استقرار حیات را شرط داند حکم به حرمت می‌دهد، و چنین می‌نماید که مقصود وی، معنای دوم [از حرکت مذبوحانه] است؛ زیرا در پی این مسأله پس از نقل وجوه حلیت گفته: بیندیش؛ زیرا حکم به حلال بودن به خاطر حرکت و خون - پس از قطع مهلک اعضا - مشکل است؛ چرا که بعد از آن در حکم مرده است و اثر بخشی این حرکت و خونریزی مشکل است و اینها نمی‌توانند نشانه حیاتی که شرط حلال بودن ذبیحه است باشند و نباید آنها را دلیل آن دانست و تحقیق همان است که ما بدان اشاره نمودیم. پایان.

.۷

بنا بر قول مشهور میان اصحاب، در ذبح، بریدن چهار عضو از حلق با هم شرط است: ۱- حلقوم که نفس از آن بیرون آمده و به آن فرو رود. ۲- مری که خوراک از آن به معده فرو می‌ریزد. ۳ و ۴- دو رگ زننده در صفحه گردن و دو طرف نای. و ابن جنید به دلیل صحیحه زید شحّام بریدن حلقوم را کافی دانسته است. زید شحام نقل می‌کند: از امام صادق علیه السّلام پرسیدم آیا مردی که کارد ندارد می‌تواند با قطعه‌ای از نی ذبح کند؟ فرمود: وقتی دسترسی به آهن نداری، با سنگ، استخوان، نی و چوب ذبح کن. همین که گلو بریده شده و خون بیرون آمد، ذبح درست است. - . کافی ۶ : ۲۲۸ ؛ تهذیب ۹ : ۵۱ ؛ الاستبصار ۴ : ۸۰ -

و بر قول مشهور به صحیحه عبد الرحمن بن حجّاج استدلال شده است که نقل می‌کند: از امام موسی کاظم علیه السلام پرسیدم: در صورتی که کارد نباشد، آیا می توان با سنگ تیز و نی و چوب ذبح نمود؟ فرمود: اگر رگ‌ها را ببرند، اشکالی ندارد. - . کافی ۶ : ۲۲۸ ؛ من لا یحضره الفقیه ۳ : ۲۰۸ ؛ الاستبصار ۴ : ۸۰؛ تهذیب ۹ : ۵۲

-

می توان از چند طریق به این دلیل اعتراض نمود:

.۱

لفظ اوداج گرچه جمع است و بپذیریم که بر سه و بیشتر از آن دلالت دارد، باز هم اطلاق آن بر عدد دو مجاز شایعی است تا آنجا که برخی معنای حقیقی جمع را دو تا دانستند. و این اطلاق اگر أولی از اطلاق ودج به معنای رگ بر نای و مری - از

باب تغلیب – نباشد حداقل پایین‌تر از آن نیست. زیرا تردیدی نیست که اطلاق لفظ ودج بر نای و مری مجاز است.

در قاموس آمده: وَدَج رگی است در گردن و نیز لفظ وِداج. در صحاح آمده: الودج و الوداج رگی است در گردن و دوتایش را ودجان گویند، در مصباح آمده: ودج با فتحه حرف دال و یا کسره‌ی آن به معنای رگ اخدع است که ذبح کننده آن را بریده و حیوان دیگر زنده نمی‌ماند، و گفته‌اند: در بدن یک رگ است که چون بریده شود فرد می‌میرد، و در هر عضوی اسمی خاص دارد؛ در گردن آن را ودج و ورید گویند و در پشت نیاط که از بالاـ به پائین کشیده است و رگی که درون استخوان پشت بوده و به قلب متصل است، ابهر نام دارد، و رگ درون شکم وتین، و در ران نساء، و در پا ایجل، و در دست اکحل و در ساق پا صافن نام دارد.

در المجرد نیز آمده که ورید رگ بزرگی است که بدن را دربر گرفته است و نیز سخن پیشین را با قدری اختلاف نقل کرده سپس می گوید: ودجان دو رگ ضخیم در دو سوی گودی گلو هستند. در نهایه در توضیح حدیث شهداء «و اوداجهم تشخب دماً» آمده: اوداج رگ‌هایی هستند که گردن را فرا گرفته‌اند و ذبح کننده آنها را به هنگام ذبح می‌برد. مفرد این کلمه وَدَج است و گفته‌اند ودجان دو رگ ضخیم هستند که در دو طرف گودی گلو قرار دارند و اوداج در حدیث: «کلّ ما افری الاوداج» نیز به همین معناست. پایان. – . نهایه ۴ : ۲۱۳ –

می توان میان با تخییر میان دو این روایت صحیح جمع کرد اگر از احداث قولی جدید که قائلی ندارد ابایی نداشته باشی. و اگر ابا کنیم باید میان هر دو روش جمع نماییم؛ زیرا چنین می‌نماید که علامه در المختلف بدان مایل است .

دوّم: اینکه دلالت روایت دوّم بر عدم اکتفا به مجرد بریدن حلقوم بنا بر مفهوم، و دلالت روایت نخست بر اکتفا به آن بنا بر منطوق است. و منطوق مقدم بر مفهوم می‌باشد.

سوّم: مفهوم روایت دوّم این است که نبریدن اوداج اشکال دارد و آن اعم از حرمت بوده و می شود حمل بر کراهت شود.

چهارم: «فری اوداج» مقتضی قطع کامل آنها نیست؛ آن طور که مشهور فقها آن(قطع کامل) را معتبر می‌دانند زیرا فری به معنای شکافتن است حتی اگر جدا و قطع نشود. هروی در شرح حدیث ابن عباس: «کلّ ما افری الاوداج» می گوید: یعنی هر چه اوداج را شکافته و خون آنها را بیرون ریزد. – . نهایه ۳ : ۲۱۶ –

در مسالک پس از ذکر این وجه و وجه دوّم آمده: البته روشن شد که شرط بریدن چهار رگ دلیلی جز شهرت ندارد، و اگر به این دو روایت عمل شود تنها بریدن حلقوم یا رگ‌ها به اندازه ای که خون از آنها خارج شده گرچه تماما بریده نشوند کافی است؛ جز آنکه این قول دوم قائلی از اصحاب ندارد. آری این مذهب برخی عامه است. و در المختلف پس از نقل دو روایت آمده: این صحیح‌ترین قولی است که در این باره به ما رسیده و بر لزوم بریدن بیش از حلقوم و رگ‌ها دلالت ندارد – . المختلف ۳ : ۱۳۸ – و مقصود آن این است که دلیلی برای بریدن مری وجود ندارد، زیرا اگر منظورش از واژه اوداج چیزی باشد که شامل مری هم بشود، دیگر نیاز به اثبات چیز دیگری ندارد زیرا این نهایت چیزی است که در این باب گفته شده پس وی تمایل به قول دیگری دارد و آن بریدن نای و دو رگ است ولی دانستی که روایت دلالت بر بریدن کلی رگ‌ها ندارد، و

کلمه اوداج بـا لفـظ جمـع بر هر چهـار اطلاـق می‌شود و نمی‌توان به دو رگ و نـای تفسیر نمود، و پایبنـدی به قول مشـهور به احتیاط نزدیک‌تر است. پایان .

مؤلف

اطلاـق اوداج بر هر چهار مورد اطلاقی مجازی از جانب فقها است و مجاز منعی نـدارد پس می‌توان بر سه نیز اطلاق کرد بلکه این به معنای حقیقی نزدیک تر است.

این قول و قول ابن جنید و قول به تخییر که پیشتر گفتیم، همگی به نسبت قول مشـهور با عموم آیات همخوانی بیشتری دارند؛ زیرا آیه‌هـای «فَكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ» و «إِلَّا مـا ذَكَّيْتُمْ» همه را شامـل می‌شونـد و علاوه بر این، تـذکیه غیر ذبـح یا نحر را شامل نمی‌شود، و ثابت نشده که در معنای مشهور، حقیقت شرعیه باشد.

راغـب در مفردات می‌گویـد: حقیقـت تـذکیه برآوردن حرارت غریزی است، ولی در شـرع به معنـای جـان سـتاندن به شـیوه… مخصوصی است و دلیل این اشتقاق این است که به مرده خامد و هامد، و به آتش خاموش، مرده گویند – . المفردات : ۱۸۰ – و می‌گوید: ذبح، شکافتن حلقوم جانداران است. – . المفردات : ۱۷۷

–

در صحاح آمده: تذکیه ذبح، و ذبح شکافتن است.

و ظاهر آن است که تذکیه و ذبح از نظر لغت و عرف با همان بریدن حلقوم یا دو رگ محقق می‌شوند.

۸.

از آیات می‌توان دریافت که تـذکیه با هر ابزار برنده‌ای تحقق پذیر است؛ مگر آنکه گویند مقصود از اطلاق، فرد شایع و غالب بوده که همان سر بریـدن با ابزار آهنی است، ولی اصحاب اتفاق نظر دارند که تذکیه شـرعی در صورتی که به آن دسترسی باشـد، تنهـا با ابزار آهنی صـحیح است و غیر آن گرچه از اجناس معـدنی طبیعی ماننـد مس، قلع، نقره و طلا و امثال آن باشـد، کفایت نمی‌کنـد؛ ولی در صورت اضـطرار و نبودن ابزار آهنی تذکیه با هر ابزار برنده را که سـر حیوان را ببرد، گرچه چوب یا نی یا سـنگ باشد، مجاز دانسـته‌اند؛ مگر دندان و ناخن و بر آن دعوی اجماع کردند. روایات بسیاری هم دلالت دارند مبنی بر اینکه تـذکیه در حـال اختیـار با چیزی غیر از آهن امکان‌پـذیر نبوده و در حال اضـطرار با غیر دنـدان و ناخن صـحیح است. در رابطه بـا صـحت تـذکیه با این دو در حال اضـطرار دو قول وجود دارد: یکی عـدم صـحت که شـیخ در مبسوط و الخلاف بیان داشـته و اجماع فقهای شیعه را ادعا نموده و روایت رافع بن خدیج را دلیل آن آورده که پیامبر صـلی اللّٰه علیه و آله فرمود: هر چه خون را به خوبی روان سازد و نام خدا بر آن برده شود، بخورید؛ مگر آنچه با دندان یا ناخن باشد و البته داسـتان این دو را برای شما بگویم اما دندان استخوان آدمی، و ناخن کارد مردم حبشه است.

دوّم: جواز آن است که ابن ادریس و بیشتر متاخرین بنا بر حکم اصل و عدم ثبوت مانع به آن معتقدند؛ زیرا روایت آن از عامّه

و بی اعتبار است؛ در حالی که جواز ذبح با استخوان صریح و در صحیحه شحام است که بیان نمودیم. در این روایت علت عدم جواز ذبح با دندان را به سبب استخوان بودن آن دانسته و با آن روایت در تعارض است و آن روایت صحیح بر آن مقدم شده و یا اینکه روایت منع، بر کراهت حمل می گردد. صاحب مسالک چنین گفته و افزوده که میان دندان و ناخن متصل به بدن و جدا از آن تفاوت بسیاری است؛ از این رو که این دو در صورت جدائی مانند ابزار برش دیگرند؛ به خلاف متصل به بدن که بریدن با آنها نام ذبح به خود نگرفته و بلکه بیشتر شبیه خوردن و تکه کردن است، و سبب تذکیه ذبح است و نهی در روایت را بر ناخن و دندان متصل باید حمل نمود. و شهید در الشرح، منع از تذکیه با دندان و ناخن را مطلقا بنا بر حکم حدیث پیشین نزدیک دانسته و آن را با استخوان و به جز دندان و ناخن به سبب جمع میان دو روایت جایز شمرده است، ولی اعتراض به این امر باقی می‌ماند که در روایت مبنی بر منع، علت عدم جواز ذبح با دندان، استخوان بودن آن ذکر شده است.

در روضه آمده: بر فرض جواز ذبح با دندان و ناخن، آیا این دو با برنده های دیگر غیر از آهن در یک درجه اند یا درجه آنها به طور مطلق پس از برنده های دیگر است. مقتضای استدلال به دو حدیث همان احتمال نخست است که با برنده های دیگر هم‌درجه اند .

ولی در دروس، با نبودن برنده دیگر، حکم جواز را مطلقا نزدیک‌تر دانسته و این از تعلیق وی جواز را بر ضرورت، معلوم می‌شود؛ زیرا با وجود برنده دیگر ضرورتی در میان نیست و این أولی است، پایان.

مؤلف

فرق میان دندان و ناخن متصل به بدن و جدا گویا از عامه گرفته شده و گرچه قابل تأمل است، اما در کلام فقهای شیعه آن را ندیدم.

**[ترجمه]

الأخبار

«۱»

قُرْبُ الْإِسْنَادِ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ ظَرِيفٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عُلْوَانَ عَنْ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيٍّ علیه السلام قَالَ: أَيُّمَا إِنْسِيَّةٍ تَرَدَّتْ فِي بِئْرٍ فَلَمْ يَقْدِرْ عَلَى مَنْحَرِهَا فَلْيَنْحَرْهَا مِنْ حَيْثُ يَقْدِرُ عَلَيْهَا وَ يُسَمِّي اللَّهَ عَلَيْهَا وَ تُؤْكَلُ قَالَ وَ سُئِلَ عَلِيٌّ علیه السلام عَمَّا تَرَدَّى عَلَى مَنْحَرِهِ فَيُقْطَعُ وَ يُسَمَّى عَلَيْهِ فَقَالَ لَا بَأْسَ بِهِ وَ أَمَرَ بِأَكْلِهِ (۱).

**[ترجمه]قرب الإسناد: امام موسی بن جعفر علیه السلام از پدران خود نقل می کند: امام علی علیه السّلام فرمود: هر جاندار خانگی که در چاه پرت شود و به قسمت نحر کردن آن دسترسی نباشد، با بردن نام خداوند، آن را از هر جای بدنش می توان نحر کرد و خوردن آن حلال است. راوی گوید: از امام علی علیه السّلام در باره حکم آنچه بر روی قسمت نحرش پرت شده و با گفتن نام خدا بریده شود، پرسیدند. حضرت فرمود: اشکالی ندارد و دستور خوردن آن را دادند. - . قرب الإسناد : ۵۱ -

**[ترجمه]

بیان

أیما إنسیه أی بدنه إنسیه أو دابه فالمراد بالنحر أعم من الذبح تغلیبا علی منحره فی بعض النسخ بالخاء المعجمه و فی بعضها بالمهمله و لکل وجه یرجعان إلی معنی واحد و لا- خلاف فی أن کل ما یتعذر ذبحه أو نحره من الحیوان إما لاستعصائه أو لحصوله فی موضع لا- یتمکن المذکی من الوصول إلی موضع الذکاه منه و خیف فوته جاز أن یعقر بالسیوف أو غیرهما مما یجرح و یحل و إن لم یصادف موضع الذکاه و کما یسقط اعتبار موضع الذبح أو النحر یسقط الاستقبال به مع تعذره و لو أمکن أحدهما وجب و سقط المعتذر.

و قالوا کما یجوز ذلک للخوف من فوته یجوز للاضطرار إلی أکله و قیل و المراد بالضروره هنا مطلق الحاجه إلیه.

**[ترجمه]مقصود از «إنسیه» شتر یا هر چهارپا است و مراد از نحر، بنا به قاعده تغلیب، اعم از ذبح است. «علی منحره» در نسخه ای با حرف خاء آمده و در دیگری با حرف حاء آمده است که هر دو درست بوده و به یک معنا برمی گردند. اختلافی در این نیست هر حیوانی که ذبح یا نحر کردن آن سخت و مشکل باشد، چه اینکه رمنده باشد یا در جایی افتاده که دسترسی به بریدن گلو یا نحرش نیست و در حال از بین رفتن باشد، جایز است با شمشیر و جز آن بر آن زخم زنند؛ در این صورت آن حیوان حلال است، هرچند جای ذبح آن نباشد. چنانچه شرط جای ذبح و نحر ساقط می‌شود، رو به قبله بودن هم در صورت تعذر و سختی ساقط می شود و اگر یکی از این دو متعذر باشد، همان ساقط بوده و آنکه ممکن است رعایتش واجب است .

گویند: چنانچه ترس از تلف سبب جایز بودن آن می شود، اضطرار به خوردن هم مانند آن است. گفته شده: مقصود از ضرورت در اینجا هر نیازی است.

**[ترجمه]

«۲»

قُرْبُ الْإِسْنَادِ، بِالْإِسْنَادِ الْمُتَقَدِّمِ عَنْ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِیهِ علیه السلام أَنَّ عَلِیّاً علیه السلام کَانَ یَقُولُ: لَا بَأْسَ بِذَبِیحَهِ الْمَرْأَه(۲).

۱- ۱. قرب الإسناد: ۵۱.

۲- ۲. قرب الإسناد: ۵۱.

**[ترجمه]قرب الإسناد: امام موسی بن جعفر علیه السلام از پدران خود نقل می کنند: امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: حیوانی را که زن زبح کند، [خوردن آن] اشکالی ندارد. - . قرب الإسناد : ۵۱ -

**[ترجمه]

بيان

لا- خلاف بين الأصحاب في حل ذبيحه المرأه و لم أر من حكم بالكراهه أيضا لكن ورد في بعض الأخبار أنها لا تذبح إلا عند الضروره و في بضعها إذا كن نساء ليس معهن رجل فلتذبح أعقلهن و في بعضها إذا لم يوجد من يذبح غيرها و في بعضها لا بأس بذبيحه الصبي و الخصي و المرأه إذا اضطروا إليه (۱)

و فيها دلاله على المرجوحيه و الكراهه في الجمله إن لم تكن محموله على التقيه.

**[ترجمه]میان فقیهان اختلافی در حلال بودن ذبیحه زن نیست و ندیدم کسی آن را مکروه هم دانسته باشد، ولی در برخی روایات آمده است که زن فقط در هنگام ضرورت، سر ببرد. در روایتی آمده: هرگاه زنانی باشند و مردی همراه آنها نباشد، خردمندترین آنان ذبح کند. - . وسائل الشیعه ۱۶: ۲۷۶- ۲۷۸ - در روایت دیگری آمده: اگر فقط زن باشد، و غیر او نباشد او ذبح کند. در روایت دیگری نیز هست: در وقت ناچاری ذبح کردن توسط پسر بچه، اخته و زن اشکالی ندارد. و این روایات اگر حمل بر تقیه نشوند فی الجمله بر مرجوحیت و کراهت ذبح توسط زن دلالت می‌کنند.

**[ترجمه]

«۳»

قُرْبُ الْإِسْنَادِ، عَنِ السِّنْدِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي الْبَخْتَرِيِّ عَنْ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ علیه السلام أَنَّ عَلِيّاً علیه السلام قَالَ: إِذَا اسْتَصْعَبَتْ عَلَيْكُمُ الذَّبِيحَةُ فَعَرْقِبُوهَا فَإِنْ لَمْ تَقْدِرُوا أَنْ تُعَرْقِبُوهَا فَإِنَّهُ يُحِلُّهَا مَا يُحِلُّ الْوَحْشُ (۲).

**[ترجمه]قرب الإسناد: امام موسی بن جعفر علیه السلام از پدران خود نقل می کند: امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: چون ذبیحه نافرمان شما شد [رمنده باشد] آن را پی کنید و اگر به پی کردن آن قادر نشدید، آنچه وحشی را حلال کند آن را هم حلال کند. - . قرب الإسناد : ۶۸ - [شکارش کنید.]

**[ترجمه]

بيان

فعرقبوها أي لتمكنوا من ذبحها فإنه يحلها ظاهره الحل بصيد الكلب أيضا لكن الروايه ضعيفه و الراوي عامي.

**[ترجمه]فعرقبوها: یعنی پی کنید تا به ذبح آن قادر شوید. فإنه یحلها: ظاهرش حلال شدن به وسیله شکار با سگ شکاری نیز هست، ولی سند روایت ضعیف بوده و راوی آن عامّی است.

**[ترجمه]

«۴»

الْخِصَالُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ الشَّاهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَیْنِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ خَالِدٍ الْخَالِدِیِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ صَالِحٍ التَّمِیمِی (۳)

عَنْ أَنَسِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ آبَائِهِ علیهم السلام عَنِ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: لَا تَذْبَحُ الْمَرْأَهُ إِلَّا عِنْدَ الضَّرُورَهِ(۴).

التحف، و المکارم، مرسلا: مثله (۵).

**[ترجمه]خصال: امام موسی بن جعفر علیه السلام از پدران خود نقل می کند: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: زن فقط در ناچاری و اضطرار ذبح کند. -. الخصال ۲: ۵۱۱ -

در تحف و مکارم، روایت مزبور آمده است. -. مکارم الأخلاق : ۲۴۳ -

**[ترجمه]

«۵»

الْعُیُونُ، عَنْ عَبْدِ الْوَاحِدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عُبْدُوسٍ عَنْ عَلِیِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ قُتَیْبَهَ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ عَنِ الرِّضَا علیه السلام: فِیمَا کَتَبَ لِلْمَأْمُونِ قَالَ الصَّلَاهُ عَلَی النَّبِیِّ وَاجِبَهٌ(۶)

فِی

۱- ۱. راجع وسائل الشیعه ۱۶: ۲۷۶- ۲۷۸.

۲- ۲. قرب الإسناد: ۶۸.

۳- ۳. فی المصدر: محمّد بن أحمد بن صالح التمیمی قال: حدّثنا أبی قال: حدّثنی انس بن محمّد أبو مالک.

۴- ۴. الخصال ۲: ۵۱۱ طبعه الغفاری.

۵- ۵. مکارم الأخلاق: ۲۴۳ و الحدیث لم یوجد فی تحف العقول.

۶- ۶. أی ثابته.

كُلِّ مَوْطِنٍ وَ عِنْدَ الْعُطَاسِ وَ الذَّبَائِحِ وَ غَيْرِ ذَلِكَ (۱).

**[ترجمه]عیون: فضل بن شاذان از امام رضا علیه السلام نقل می کند: حضرت در آنچه برای مأمون نوشتند، فرمود: صلوات بر پیغمبر در هر موردی واجب است چه در هنگام عطسه و ذبح کردن و غیرآن. - . عیون أخبار الرضا : ۲۶۷ -

**[ترجمه]

بَیان

رُوِیَ مِثْلُ ذَلِکَ فِی الْخِصَالِ عَنِ الْأَعْمَشِ عَنِ الصَّادِقِ علیه السلام: وَ فِیهِ وَ الرِّیَاحُ مَکَانَ ذَبَائِحَ (۲).

و ما فی العیون أظهر و کأنه محمول علی تأکید الاستحباب قال الشیخ فی الخلاف یستحب أن یصلی علی النبی صلی الله علیه و آله عند الذبیحه و أن یقول اللهم تقبل منی و به قال الشافعی و قال مالک تکره الصلاه علی النبی صلی الله علیه و آله (۳) و أن یقول اللهم تقبل منی دلیلنا إجماع الفرقه و أخبارهم (۴) و أیضا قوله یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَیْهِ (۵) و ذلک علی عمومه إلا ما أخرجه الدلیل و قد روی فی التفسیر قوله تعالی وَ رَفَعْنا لَکَ ذِکْرَکَ (۶) ألا ما أذکر(۷) إلا و تذکر معی و قد أجمعنا علی ذکر الله فوجب أن یذکر رسول الله صلی الله علیه و آله (۸).

**[ترجمه]در خصال به نقل از امام صادق علیه السلام روایتی شبیه این نقل شده و به جای الزبائح، الریاح آمده است. - . الخصال ۲: ۶۰۷ - لفظ عیون روشن تر است. گویا مقصود تاکید استحباب است. شیخ در خلاف گفته است: صلوات بر پیغمبر هنگام ذبح مستحب است و نیز بگوید «اللّهم تقبّل منی» و شافعی هم بر همین نظر است. مالک، گفتن صلوات و این دعا را مکروه دانسته است. دلیل ما اجماع فرقه شیعه و روایات آنها است و هم سخن خداوند متعال «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَیْهِ» - . احزاب / ۵۶ - {بر او درود فرستید و به فرمانش به خوبی گردن نهید} که این آیه به عمومیت خود باقی است مگر آنکه دلیلی موردی را خارج کند. و در تفسیر سخن خداوند متعال «وَ رَفَعْنا لَکَ ذِکْرَکَ» - . شرح/ ۴ - {و نامت را برای تو بُلند گردانیدیم} آمده که من یاد نشوم جز که تو با من یاد شوی. و ما در ذکر خدا اتفاق نظر داریم پس باید نام رسول خدا هم برده شود. - . الخلاف ۲: ۲۰۷ -

**[ترجمه]

أقول

ثم ذکر رحمه الله دلائل أخری لا تخلو من ضعف و کان هذا الخبر الحسن یکفی لإثبات الاستحباب مع ثبوته فی جمیع الأوقات و أما قوله تقبل منی فسیأتی فی باب الأضحیه الأدعیه المشتمله علیه.

وَ رَوَی الشَّیْخُ فِی الْخِلَافِ: أَنَّ النَّبِیَّ صلی الله علیه و آله أَخَذَ الْکَبْشَ فَأَضْجَعَهُ وَ ذَبَحَهُ وَ قَالَ اللَّهُمَ (۹) تَقَبَّلْ مِنْ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ مِنْ أُمَّهِ مُحَمَّدٍ(۱۰).

۱- ۱. عيون أخبار الرضا: ۲۶۷ طبعه التفرشی.

۲- ۲. الخصال ۲: ۶۰۷.

۳- ۳. فی المصدر: تكره الصلاه على النبیّ صلّى اللّه عليه و آله عند الذبيحه.

۴- ۴. المصدر خال عن قوله؛ و أخبارهم.

۵- ۵. الأحزاب: ۵۶.

۶- ۶. الشرح: ۴.

۷- ۷. فی المصدر: ان لا اذكر.

۸- ۸. الخلاف ۲: ۲۰۷(ط ۱).

۹- ۹. فی المصدر: بسم اللّه، اللّهمّ اه.

۱۰- ۱۰. الخلاف ۲: ۲۰۸.

**[ترجمه]سپس رحمه الله دلائل دیگری آورده که عاری از ضعف نیستند. گویا این خبر حسن برای اثبات استحباب کافی است ضمن ثبوت آن در هر زمانی.

اما جمله «تقبّل منی» در باب قربانی دعاهای مشتمل بر آن خواهد آمد. شیخ در الخلاف آورده که پیغمبر صلی اللّٰه علیه و آله قوچی را گرفته و خواباندند سپس آن را ذبح کرده و گفتند: «اللهمّ تقبّل من محمّد و آل محمّد و من امّه محمّد» - . الخلاف ۲: ۲۰۸ -

**[ترجمه]

«۶»

کِتَابُ الْمَسَائِلِ، بِالْإِسْنَادِ عَنْ عَلِیِّ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَخِیهِ مُوسَی علیه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ یَذْبَحُ عَلَی غَیْرِ قِبْلَهٍ قَالَ لَا بَأْسَ إِذَا لَمْ یَتَعَمَّدْ وَ إِنْ ذَبَحَ وَ لَمْ یُسَمِّ فَلَا بَأْسَ أَنْ یُسَمِّیَ إِذَا ذَکَرَ بِسْمِ اللَّهِ عَلَی أَوَّلِهِ وَ آخِرِهِ ثُمَّ یَأْکُلُ (۱).

**[ترجمه]کتاب مسائل: علی بن جعفر از برادر خود امام موسی بن جعفر علیه السلام نقل می کند: از ایشان در باره مردی که حیوان را به سمت قبله ذبح نمی کند، پرسیدم .

فرمود: اگر عمدا نباشد، اشکالی ندارد. اگر ذبح کرده و نام خدا را نبرد، در صورتی که چون به یادش بیاید بگوید: «بسم اللّٰه علی أوّله و آخره» و بخورد، اشکالی ندارد. - . بحار الأنوار ۱۰: ۲۶۵ -

**[ترجمه]

بیان

أجمع الأصحاب علی اشتراط استقبال القبله فی الذبح و النحر و أنه لو أخل به عامدا حرمت و لو کان ناسیا لم تحرم و الجاهل کالناسی و دلت علی جمیع ذلک الأخبار المعتبره منها

مَا رَوَاهُ الْکُلَیْنِیُ (۲) فِی الْحَسَنِ کَالصَّحِیحِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام عَنْ رَجُلٍ ذَبَحَ ذَبِیحَهً فَجَهِلَ أَنْ یُوَجِّهَهَا إِلَی الْقِبْلَهِ قَالَ کُلْ مِنْهَا قُلْتُ لَهُ فَإِنَّهُ لَمْ یُوَجِّهْهَا(۳)

قَالَ فَلَا تَأْکُلْ مِنْهَا(۴) وَ قَالَ علیه السلام إِذَا أَرَدْتَ أَنْ تَذْبَحَ فَاسْتَقْبِلْ بِذَبِیحَتِکَ الْقِبْلَهَ.

وَ أَیْضاً رَوَی بِسَنَدٍ(۵) مِثْلَهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنْ ذَبِیحَهٍ ذُبِحَتْ بِغَیْرِ الْقِبْلَهِ قَالَ کُلْ وَ لَا بَأْسَ بِذَلِکَ مَا لَمْ یَتَعَمَّدْهُ.

و قال فی المسالک من لا یعتقد وجوب الاستقبال فی معنی الجاهل فلا تحرم ذبیحته و المعتبر الاستقبال بمذبح الذبیحه و مقادیم

بدنها و لا يشترط استقبال الذابح و إن كان ظاهر العباره يوهم ذلك حيث إن ظاهر الاستقبال بها أن يستقبل هو معها أيضا على حد قولك ذهبت بزيد و انطلقت به بمعنى ذهابهما و انطلاقهما معا و وجه عدم اعتبار استقباله أن التعديه بالباء يفيد معنى التعديه بالهمزه كما فى قوله تعالى ذَهَبَ اللَّهُ

ص: ٣١٣

١- ١. بحار الأنوار ١٠: ٢۶۵.

٢- ٢. رواه فى الفروع ۶: ٢٣٣ عن علىّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبى عمير عن عمر ابن أذينه عن محمّد بن مسلم.

٣- ٣. أى عالما عامدا.

۴- ۴. اختصر الحديث، و الموجود فى المصدر بعد ذلك: و لا تأكل من ذبيحه ما لم يذكر اسم اللّه عزّ و جلّ عليها.

۵- ۵. رواه أيضا فى الفروع ۶: ٢٣٣ عن علىّ بن إبراهيم عن أبيه عن حماد بن عيسى عن حريز عن محمّد بن مسلم.

بِنُورِهِمْ (۱) أی أذهب نورهم و فی الخبر الثانی ما یرشد إلی الاکتفاء بتوجهها إلی القبله خاصه.

و ربما قیل بأن الواجب هنا الاستقبال بالمنحر و المذبح خاصه و لیس ببعید و یستحب استقبال الذابح أیضا هذا کله مع العلم بجهه القبله أما لو جهلها سقط اعتبارها لتعذرها کما یسقط اعتبارها فی المستعصی لذلک انتهی (۲).

**[ترجمه]فقیهان اتفاق نظر دارند که رو به قبله ذبح کردن و نحر کردن واجب است و اگر عمدا نکند، حرام است و اگر از روی فراموشی صورت بگیرد، حرام نیست؛ شخص جاهل به مسأله هم حکم فراموش کرده را دارد. همه اینها مبتنی بر روایات معتبر است، مانند روایت کلینی - . کافی ۶: ۲۳۳ - که از محمد بن مسلم نقل می کند: از امام باقر علیه السّلام در باره مردی که ذبیحه سر بریده و نمی‌دانسته آن را باید رو به قبله کند. فرمود: از آن بخور. گفتم: آن را [عمدا] رو به قبله نکرده است. فرمود: از آن نخور. همچنین فرمود: چون خواهی ذبح کنی ذبیحه ات را رو به قبله کن.

همچنین روایت مشابه با روایت بالا- را از محمد بن مسلم نقل کرده است که می گوید: از امام صادق علیه السلام در باره ذبیحه ای که به سمت قبله ذبح نشده، پرسیدم. فرمود: تا عمدی نباشد، از آن بخور که اشکالی ندارد. - . کافی ۶: ۲۳۳ -

در مسالک گوید: کسی که رو به قبله را واجب نداند در حکم جاهل است و ذبیحه اش حرام نیست. اعتبار به رو به قبله بودن جای ذبح و جلوی بدن ذبیحه است. و رو به قبله بودن، خود ذبح کننده شرط نیست؛ گرچه ظاهر عبارت ایهام به آن برمی‌آید زیرا تعبیر «الاستقبال بها» (رو به قبله داشتن ذبیحه)، مستلزم رو به قبله بودن خود شخص ذبح کننده است و این مثل سخن تو است که گویی: زید را بردم. یعنی هر دو با هم رفته‌اید. دلیل عدم شرط رو به قبله بودن ذبح کننده این است که متعدی کردن فعل با حرف جرّ باء، معنای متعدی کردن با همزه را افاده می کند، چنانچه در قرآن آمده«ذَهَبَ اللّٰهُ بِنُورِهِمْ» - . بقره / ۱۷ - {خدا نورشان را برد} یعنی خداوند نور آنها را برد. و در روایت دوم نیز به کفایت رو به قبله بودن خود ذبیحه اشاره دارد. چه بسا گفته شده واجب تنها همان رو به قبله بودن جای نحر و ذبح است. - و این بعید نیست - و رو به قبله بودن خود ذبح کننده نیز مستحب است ولی همه این موارد مشروط به دانستن سمت قبله است و در صورت جهل به آن به سبب تعذر، ساقط می شود مانند سقوط این شرط در حیوان فراری. پایان. - . المسالک ۲: ۲۲۶ - ۲۲۷ -

**[ترجمه]

و أقول

الظاهر أنه یکفی الاستقبال بأی وجه کان سواء أضجعها علی الیمین أو علی الیسار کما هو الشائع أو لم یضجعها و أقامها و استقبل بمقادیمها إلیها کالطیر لإطلاق الاستقبال الشامل لجمیع تلک الصور و کون استقبال الملحود بالإضجاع علی الیمین لا

یستلزم کونه فی جمیع الموارد کذلک مع أن الذبح علی هذا الوجه فی غایه العسر غالبا إلا للأعسر(۳) الذی یعمل بالید الیسری و هو نادر بین الناس بل یمکن أن یقال الإطلاق ینصرف إلی الفرد الشائع الغالب و هو الإضجاع علی الیسار فیشکل الحکم بأن الاحتیاط یقتضی الإضجاع علی الیمین فتأمل.

**[ترجمه]ظاهرا رو به قبله بودن به هر روشی که باشد، کفایت می کند، خواه آن را به پهلوی راست خوابانند خواه به پهلوی چپ که متعارف است یا آن را نخوابانده و ایستاده و رو به قبله سرش را ببرّند مانند پرنده چون رو به قبله بودن بر همه این صور صدق کند. و رو به قبله بودن مرده در قبر به خواباندن او بر پهلوی راست لازم نیاورد که در همه جا چنان باشد با اینکه ذبح با این روش بی اندازه دشوار است مگر برای شخصی که چپ دست باشد و در بین مردم چنین اشخاصی کمیاب هستند؛ بلکه می توان گفت: مطلق به فرد شایع تعبیر شود و آن خواباندن به پهلوی چپ است، و مشکل است که گفت: احتیاط در خواباندن بر پهلوی راست است. پس اندیشه کن.

**[ترجمه]

«۷»

كِتَابُ الْمَسَائِلِ، بِالْإِسْنَادِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَخِيهِ مُوسَى علیه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ ذَبِيحَةِ الْجَارِيَةِ هَلْ يَصْلُحُ قَالَ إِذَا كَانَتْ لَا تَنْخَعُ (۴) وَ لَا تَكْسِرُ الرَّقَبَةَ فَلَا بَأْسَ وَ قَالَ قَدْ كَانَتْ لِأَهْلِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ علیه السلام جَارِيَةٌ تَذْبَحُ لَهُمْ (۵).

**[ترجمه]کتاب مسائل: علی بن جعفر از برادر خود امام موسی بن جعفر علیه السلام نقل می کند: از ایشان در باره ذبیحه کنیز، پرسیدم: آیا شایسته است؟ فرمود: اگر نخاع را نبرد و گردن آن را نشکند، اشکالی ندارد. سپس فرمود: خاندان علی بن الحسین علیه السّلام کنیزکی داشتند که برایشان ذبح می کرد. -. بحار الأنوار ۱۰: ۲۵۶ -

**[ترجمه]

بیان

المشهور بين الأصحاب كراهه نخع الذبيحه و هو أن يبلغ بالسكين النخاع مثلث النون فيقطعه أو يقطعه قبل موتها و النخاع هو الخيط الأبيض وسط الفقار بالفتح ممتدا من الرقبه إلى عجب الذنب بفتح العين و سكون الجيم و هو أصله و قيل يحرم لورود النهي عنه في الخبر الصحيح و هو أحوط و على تقديره لا تحرم الذبيحه و ربما

۱- ۱. البقره: ۱۷.

۲- ۲. المسالک ۲: ۲۲۶ و ۲۲۷.

۳- ۳. الاعسر: الذی یعمل بشماله.

۴- ۴. نخع الذبیحه: جاوز بالسکین منتهی الذبح فاصاب نخاعها.

۵- ۵. بحار الأنوار ۱۰: ۲۵۶ فیه: هل تصلح.

قیل بالتحریم أیضا و إنما یحرم الفعل علی القول به مع تعمده فلو سبقت یده فقطعه فلا بأس. و من مکروهات الذبح أشیاء ذکرها الأصحاب الأول أن یقلب السکین أی یدخلها تحت الحلقوم و یقطعه مع باقی الأعضاء إلی خارج و حرم الشیخ فی التهذیب و تبعه القاضی و قد ورد النهی عنه فی روایه حمران (۱).

الثانی یکره أن یذبح حیوان و آخر ینظر إلیه لروایه غیاث بن إبراهیم (۲)

و حرمه الشیخ فی النهایه و هو ضعیف.

الثالث یکره إیقاعها لیلا إلا أن یخاف الفوت لروایه أبان بن تغلب عن الصادق علیه السلام (۳).

الرابع إیقاعها یوم الجمعه إلی الزوال إلا عن ضروره لروایه الحلبی عن الصادق (۴)

علیه السلام و الظاهر کراهه الفعل فی جمیع ذلک و لا تسری الکراهه إلی أکل المذبوح کما یوهمه کلام بعض الأصحاب إذ لا تلازم بینهما.

و قال فی المسالک قد بقی للذبح وظائف منصوصه ینبغی إلحاقها بما ذکر و هی تحدید الشفره و سرعه القطع و أن لا یری الشفره للحیوان و أن یستقبل الذابح القبله و لا یحرکه و لا یجره من مکان إلی آخر بل یترکه إلی أن یفارقه الروح و أن یساق إلی المذبح برفق و یضجع برفق و یعرض علیه الماء قبل الذبح و یمر السکین بقوه(۵)

و یجد فی الإسراع لیکون أوحی و أسهل.

وَ رَوَی شَدَّادُ بْنُ أَوْسٍ أَنَّ النَّبِیَّ صلی الله علیه و آله قَالَ: إِنَّ اللَّهَ کَتَبَ عَلَیْکُمُ الْإِحْسَانَ فِی

۱- ۱. راجع الوسائل ۱۶: ۲۵۵.

۲- ۲. راجع الوسائل ۱۶: ۲۵۸.

۳- ۳. راجع الوسائل ۱۶: ۲۷۴.

۴- ۴. راجع الوسائل ۱۶: ۲۴۷ و فی الروایه: کان رسول اللّه« ص» یکره الذبح و اراقه الدم یوم الجمعه قبل الصلاه إلا عن ضروره.

۵- ۵. زاد فی المصدر بعد ذلک: و تحامل ذهابا و عودا.

كُلِّ شَيْ ءٍ فَإِذَا قَتَلْتُمْ فَأَحْسِنُوا الْقِتْلَهَ وَ إِذَا ذَبَحْتُمْ فَأَحْسِنُوا الذِّبْحَهَ وَ لْيُحِدَّ أَحَدُكُمْ شَفْرَتَهُ وَ لْيُرِحْ ذَبِيحَتَهُ.

وَ فِي حَدِيثٍ آخَرَ: أَنَّهُ صلی الله علیه و آله أَمَرَ أَنْ يُحَدَّ الشِّفَارُ وَ أَنْ يُوَارَى عَنِ الْبَهَائِمِ وَ قَالَ إِذَا ذَبَحَ أَحَدُكُمْ فَلْيُجْهِزْ.

انتهی (۱).

**[ترجمه]قول مشـهور میان اصـحاب، کراهت رسانـدن چاقو به نخاع - که به سه حالت: نُخاع، نَخاع، نِخاع خوانده می شود - ذبیحه است که آن را تـا نمرده ببرد. نخـاع، رشـته سـفیدی در وسـط سـتون فقرات است که از گردن تا پایین دُم حیوان امتـداد دارد. برخی گوینـد: حرام است چـون در روایت صـحیح از آن نهی شـده و آن احـوط است و اگر هـم حرام باشـد خـود ذبیحه حرام نمی گردد، و چـه بسـا گفته شـده که ذبیحه هم حرام می گردد. حرام بـودن این کـار فقـط زمـانی است که از روی عمد صورت گیرد، ولی اگر دست پیشی کرد و آن را برید، اشکالی ندارد .

مکروهات دیگر هم درباره ذبح وجود دارد که اصحاب آنها را بیان کرده اند که عبارت اند از: نخست، گردانیدن چاقو: یعنی آن را زیر نای فرو کند و نای را با اندام دیگر به سوی بیرون گلو بُبرد. شـیخ در تهذیب خود این را حرام دانسته و قاضـی از او پیروی کرده و در روایت حمران هم از آن نهی شده است. - . الوسائل ۱۶: ۲۵۵ -

دوم، ذبـح کردن جانداری را در برابر چشم جاندار دیگر که به آن نگاه می کند، مکروه است بنا به روایت غیاث بن ابراهیم. - . الوسائل ۱۶: ۲۵۸ - شیخ در نهایه آن را حرام دانسته واین نظر ضعیف است.

سـوم، ذبـح در شـب بنـا بـه روایـت ابـان بن تغلب از امـام صـادق علیه السـلام مکروه است جز که ترس از بین رفتن باشـد. - . الوسائل ۱۶: ۲۷۴ -

بنا به روایت حلبی از امام صادق علیه السّلام، ذبح در بامداد جمعه تا زوال ظهر کراهت دارد، مگر هنگام ضرورت. - . الوسائل ۱۶: ۲۴۷ -

ظاهرا در تمام این موارد خود ذبـح کردن مکروه است نه خوردن مـذبوح - چنانچه از سـخن برخی فقهاء برآید - زیرا تلازمی میان این دو وجود ندارد.

در مسالـک گویـد: وظـائف منصوصه ای برای ذبـح به جا مانـده که شایسـته است تا به آنچه که بیان شـد، بپیونـدد؛ این موارد عبارت انـد از: تیز کردن چاقو، زود بریدن، نشان ندادن چاقو به حیوان، رو به قبله بودن خود ذبح کننده، حرکت ندادن مذبوح و نکشیدن آن از جای ذبح به جای دیگر و آن را به حال خود گذاشتن تا جانش برآید، آن را به آرامی به جایگاه ذبح بردن و به نرمی خواباندن، پیش از بریدن آب به ذبیحه دادن، چاقو را به قوت به حلقومش کشـند و شـتابانه ببرند تا آرام تر و آسان تر جان دهد.

شـدّاد بن اوس از پیغمبر صـلی اللّه علیه و آله نقـل می کنـد: حضـرت فرمود: به تحقیق، خداونـد احسان را در هر امری بر شـما نوشته؛ پس چون می کشـید خوب بکشید و چون سر می برید خوب سر ببرید و باید هر کدام چاقوی خود را خوب تیز کند و

ذبیحه خود را راحت کند.

در حدیث دیگر فرمود: چاقو را تیز کرده و آن از حیوان پنهان کنید. همچنین فرمود: چون کسی از شما سر ببرد، کار حیوان را به پایان رساند. پایان. - . المسالک ۲: ۲۲۸ -

**[ترجمه]

و أقول

الأخبار عامیه لکنها موافقه لاعتبار العقل و العمومات و ما سیأتی من الأخبار.

**[ترجمه]این اخبار از عامه است، ولی موافق عقل و عمومات و روایاتی هستند که در ادامه می آیند.

**[ترجمه]

«۸»

الدَّعَائِمُ،: وَ مَنْ ذَبَحَ فِی الْحَلْقِ دُونَ الْغَلْصَمَهِ(۲)

مَا یَجُوزُ ذَبْحُهُ مِنَ الْحَیَوَانِ عَلَی مَا یَجِبُ مِنْ سُنَّهِ الذَّبْحِ فَقَطَعَ الْحُلْقُومَ وَ الْمَرِی ءَ وَ الْوَدَجَیْنِ وَ أَنْهَرَ الدَّمَ وَ مَاتَتِ الذَّبِیحَهُ مِنْ فِعْلِهِ ذَلِکَ فَهِیَ ذَکِیَّهٌ بِإِجْمَاعٍ فِیمَا عَلِمْنَاهُ.

وَ عَنْ عَلِیٍّ وَ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام أَنَّهُمَا قَالا: مَا قُطِعَ مِنَ الْحَیَوَانِ فَبَانَ عَنْهُ قَبْلَ أَنْ یُذَکَّی فَهُوَ مَیْتَهٌ لَا یُؤْکَلُ وَ یُذَکَّی الْحَیَوَانُ وَ یُؤْکَلُ بَاقِیهِ إِنْ أَدْرَکَ ذَکَاتَهُ.

**[ترجمه]دعائم الإسلام: هر کسی از درون حلق و نه از برجستگی روی حلق، ذبح کند موافق سنت نبوده و درست نیست؛ بایستی حلقوم، مری و دو رگ خون ریز بریده شود تا خون بیرون زده بریزد و بدین سان حیوان جان دهد. این به اتفاق فقیهان تذکیه دانسته شده است. تا آنجا که ما می دانیم.

از علی و امام باقر علیهما السلام نقل است که فرمود: هر قسمتی از جاندار را که ببرند و از آن جدا شود پیش از آنکه تذکیه گردد، مردار بوده و خورده نمی شود؛ پس خود حیوان را سر ببرند و باقیمانده را بخورند اگر فرصت تذکیه باشد.

**[ترجمه]

«۹»

وَ عَنْ عَلِیٍّ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: عَلَامَهُ الذَّکَاهِ أَنْ تَطْرِفَ الْعَیْنُ أَوْ یَرْکُضَ الرِّجْلَ أَوْ یَتَحَرَّکَ الذَّنَبُ أَوِ الْأُذُنُ فَإِنْ لَمْ یَکُنْ مِنْ ذَلِکَ

شَیْ ءٌ وَ هراق [هُرِقَ] مِنْهَا دَمٌ عِنْدَ الذَّبَائِحِ وَ هِیَ لَا تَتَحَرَّکُ لَمْ تُؤْکَلْ.

**[ترجمه]امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: نشانه تذکیه این است که چشم گردش کند یا پا بکوبد یا دم جنباند یا گوش. اگر هیچ کدام از این ها نباشند و در هنگام ذبح شدن خون بریزد در حالی که نجنبد، خورده نمی شود.

**[ترجمه]

«۱۰»

وَ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: تُرْفَقُ بِالذَّبِیحَهِ وَ لَا یُعْنَفُ بِهَا قَبْلَ الذَّبْحِ وَ لَا بَعْدُ وَ کَرِهَ أَنْ یُضْرَبَ عُرْقُوبُ الشَّاهِ بِالسِّکِّینِ.

**[ترجمه]امام باقر علیه السلام فرمود: با ذبیحه به نرمی برخورد شده و سختی نکنند، چه پیش از ذبح و چه پس از آن. زدن پی گوسفند با چاقو مکروه است.

**[ترجمه]

«۱۱»

وَ عَنْهُ علیه السلام: أَنَّهُ سُئِلَ عَنِ الذَّبِیحَهِ تَتَرَدَّی بَعْدَ أَنْ تُذْبَحَ عَنْ مَکَانٍ عَالٍ أَوْ تَقَعُ فِی مَاءٍ أَوْ نَارٍ قَالَ إِنْ کُنْتَ قَدْ أَجَدْتَ الذَّبْحَ وَ بَلَغْتَ الْوَاجِبَ فِیهِ فَکُلْ.

**[ترجمه]از امام باقر علیه السلام پرسیدند: حکم ذبیحه پس از آنکه سر بریده شد، از جای بلندی پرت شود یا در آب و آتش افتد، چیست؟ فرمود: اگر خوب ذبح کردی و واجبات را در این باره به جا آوردی، بخور.

**[ترجمه]

«۱۲»

وَ عَنْهُ علیه السلام: أَنَّهُ نَهَی عَنْ ذَبِیحَهِ الْمُرْتَدِّ.

**[ترجمه]امام باقر علیه السلام ذبیحه مرتد را نهی کردند .

**[ترجمه]

«۱۳»

وَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ علیه السلام: أَنَّهُ سُئِلَ عَنِ الشَّاهِ تُذْبَحُ قَائِمَهً قَالَ لَا یَنْبَغِی ذَاکَ السُّنَّهُ أَنْ تُضْجَعَ وَ تُسْتَقْبَلَ بِهَا الْقِبْلَهُ.

**[ترجمه]از امام صادق علیه السلام پرسیدند: حکم گوسفندی که ایستاده ذبح شود، چیست؟ فرموند: شایسته نیست. سنت آن است که آن را به پهلو خوابانده و رو به قبله ذبح کنند.

**[ترجمه]

«۱۴»

وَ عَنْهُ علیه السلام: أَنَّهُ سُئِلَ عَنِ الْبَعِیرِ یُذْبَحُ أَوْ یُنْحَرُ قَالَ السُّنَّهُ أَنْ یُنْحَرَ

ص: ۳۱۶

۱- ۱. المسالک ۲: ۲۲۸.

۲- ۲. الغلصمه: اللحم بین الرأس و العنق.

قِيلَ كَيْفَ يُنْحَرُ قَالَ يُقَامُ قَائِماً حِيَالَ الْقِبْلَهِ وَ يُعْقَلُ يَدُهُ الْوَاحِدَهُ وَ يَقُومُ الَّذِی يَنْحَرُهُ حِيَالَ الْقِبْلَهِ فَيَضْرِبُ فِی لَبَّتِهِ بِالشَّفْرَهِ حَتَّی تَقْطَعَ وَ تَفْرِیَ.

**[ترجمه]از امام صادق علیه السلام پرسیدند: شتر ذبح می شود یا آن را نحر می کنند؟ فرمود: سنّت آن است که شتر را نحر کنند. گفتند: چگونه نحر شود؟ فرمود: آن را به سمت قبله نگه داشته و یک دستش را ببندند و کسی که نحرش می کند، رو به قبله ایستاده و چاقو را به گودی گلویش فرو کند تا ببرد و پاره کند.

**[ترجمه]

«۱۵»

وَ عَنْهُ علیه السلام: أَنَّهُ سُئِلَ عَنِ الْبَقَرِ مَا يُصْنَعُ بِهَا تُنْحَرُ أَوْ تُذْبَحُ قَالَ السُّنَّهُ أَنْ تُذْبَحَ وَ تُضْجَعَ لِلذَّبْحِ وَ لَا بَأْسَ إِنْ نُحِرَتْ.

**[ترجمه]از امام صادق علیه السلام پرسیدند: گاو را چگونه ذبح می کنند، آیا آن را باید ذبح کرد یا نحر؟ فرمود: سنّت آن است که گاو را برای ذبح کردن به پهلو بخوابانند و نحر کردن آن اشکالی ندارد.

**[ترجمه]

«۱۶»

وَ عَنْهُ علیه السلام: سُئِلَ عَنِ الذَّبِيحَهِ إِنْ ذُبِحَتْ مِنَ الْقَفَا قَالَ إِنْ لَمْ يَتَعَمَّدْ ذَلِكَ فَلَا بَأْسَ وَ إِنْ تَعَمَّدَهُ وَ هُوَ يَعْرِفُ سُنَّهَ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله لَمْ تُؤْكَلْ ذَبِيحَتُهُ وَ يُحْسِنُ أَدَبَهُ.

**[ترجمه]از امام صادق علیه السلام پرسیدند: حکم ذبیحه ای که از قفا ذبح شده باشد، چیست؟ فرمود: اگر عمدا این کار صورت نگیرد، اشکالی ندارد، ولی اگر عمدا باشد در حالی که ذبح کننده آن از سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله آگاهی داشته باشد، ذبیحه او خورده نمی شود و آن شخص باید ادب ذبح را بیاموزد.

**[ترجمه]

«۱۷»

وَ عَنْ عَلِيٍّ علیه السلام: أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ شَاتَيْنِ أَحَدُهُمَا ذَكِيَّهٌ وَ الْأُخْرَی غَيْرُ ذَكِيَّهٍ لَمْ تُعْرَفِ الذَّكِيَّهُ مِنْهُمَا قَالَ رُمِیَ بِهِمَا جَمِيعاً(۱).

**[ترجمه]از امیر المؤمنین علیه السلام پرسیدند: حکم دو گوسفندی که یکی تذکیه شده و دیگری نشده و با هم مشتبه شدند، چیست؟ فرمود: هر دو را به دور اندازند.

**[ترجمه]

بیان

فی القاموس هراق الماء یهریق بفتح الهاء هراقه بالکسر صبه و أصله أراقه یریقه إراقه.

و قال العرقوب عصب غلیظ فوق عقب الإنسان و من الدابه فی رجلها بمنزله الرکبه فی یدها قوله لا ـ ینبغی ظاهره الجواز مع الکراهه و الشفره بالفتح السکین العظیم و الفری الشق قوله و لا بأس إن نحرت محمول علی التقیه و المشهور کراهه الذبح من القفا و قال العلامه رحمه الله و غیره لو قطع رقبه المذبوح من قفاه و بقیت أعضاء الذبح فإن کانت حیاه مستقره ذبحت و حلت و إن لم تبق حیاه مستقره لم تحل.

**[ترجمه]در قاموس آمده: هراق الماء هراقه: آب را ریخت. اصل این کلمه أراق، یریق، إراقه است. عرقوب: عصبی کلفت در بالای پاشنه پای انسان. و در پای چهارپایان به منزله زانو در دستشان است. سخن امام «لا ینبغی» ظاهرش جواز همراه با کراهت است. الشفره، با فتحه، به معنای چاقوی بزرگ است. و فری یعنی شکافتن. اینکه فرمود: اگر گاو را نحر کنی اشکالی ندارد، حمل بر تقیه شده است؛

قول مشهور این است که سر بریدن از قفا، مکروه است. علامه و دیگران گفتند: اگر گردن ذبیحه از پشت بریده شود و اعضاء ذبح به جا ماند، اگر حیات مستقر داشته باشد ذبح شده و حلال است ولی اگر حیات مستقره نداشته باشد، حلال نیست .

**[ترجمه]

و أقول

قد عرفت عدم الدلیل علی اشتراط استقرار الحیاه و ما یتوهم من أنه اشترک فی إزهاق روحه الذبح الشرعی و غیره فلا وجه له و أنه مع تحقق الذبح و بقاء الحیاه لا عبره بذلک کأکیل السبع و غیره.

**[ترجمه]دانستی که دلیلی برای شرط استقرار حیات وجود ندارد. توهم اینکه در اینجا ذبح شرعی و جز آن در گرفتن جان ذبیحه شریک شدند، وجهی ندارد با اینکه زنده است و ذبح شده؛ این توهم اعتباری ندارد مانند حیوانی که توسط درنده زده شده و جز آن.

**[ترجمه]

«۱۸»

قُرْبُ الْإِسْنَادِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ عَنْ بَکْرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَزْدِیِّ قَالَ: جَاءَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ السَّلَامِ إِلَی أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فَقَالَ لَهُ إِنَّ رَجُلًا ضَرَبَ بَقَرَةً بِفَأْسٍ فَوَقَذَهَا(۲) ثُمَ

۱- ۱. دعائم الإسلام: نسخته ليست عندى.

۲- ۲. و قذه: صرعه، ضربه شديدا حتّى أشرف على الموت.

ذَبَحَهَا فَلَمْ يُرْسِلْ إِلَيْهِ الْجَوَابَ وَ دَعَا سَعِيدَهَ فَقَالَ لَهَا إِنَّ هَذَا جَاءَنِی فَقَالَ إِنَّكِ أَرْسَلْتِ إِلَیَّ فِی صَاحِبِ الْبَقَرَهِ الَّتِی ضَرَبَهَا بِفَأْسٍ فَإِنْ كَانَ الدَّمُ خَرَجَ مُعْتَدِلًا فَكُلُوا وَ أَطْعِمُوا وَ إِنْ كَانَ خَرَجَ خُرُوجاً عِتِیّاً(۱) فَلَا تَقْرَبُوهُ قَالَ فَأَخَذَتِ الْغُلَامَ (۲) فَأَرَادَتْ ضَرْبَهُ فَبَعَثَ إِلَيْهَا اسْقِيهِ السَّوِيقَ فَإِنَّهُ يُنْبِتُ اللَّحْمَ وَ يَشُدُّ الْعَظْمَ (۳).

تِبْيَانٌ رَوَاهُ الْكُلَيْنِيُّ (۴) رَحِمَهُ اللَّهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُسْلِمٍ (۵) قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام إِذْ جَاءَهُ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ السَّلَامِ فَقَالَ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ يَقُولُ لَكَ جَدِّی إِنَّ رَجُلًا ضَرَبَ بَقَرَهً بِفَأْسٍ فَسَقَطَتْ ثُمَّ ذَبَحَهَا فَلَمْ يُرْسِلْ مَعَهُ بِالْجَوَابِ وَ دَعَا سَعِيدَهَ مَوْلَاهَ أُمِّ فَرْوَهَ فَقَالَ لَهَا إِنَّ مُحَمَّداً جَاءَنِی بِرِسَالَهٍ مِنْكِ فَكَرِهْتُ (۶) أَنْ أُرْسِلَ إِلَيْكِ بِالْجَوَابِ مَعَهُ فَإِنْ كَانَ الرَّجُلُ الَّذِی ذَبَحَ الْبَقَرَهَ حِينَ ذَبَحَ خَرَجَ الدَّمُ مُعْتَدِلًا فَكُلُوا وَ أَطْعِمُوا وَ إِنْ كَانَ خَرَجَ خُرُوجاً مُتَثَاقِلًا فَلَا تَقْرَبُوهُ.

و روی التهذیب، أيضا بإسناده عن أحمد بن محمد(۷): و الظاهر أن سعیده أرسلها إلی جد محمد و التقریر فقال لها قولی له إن محمدا و يحتمل أن يكون فی الأصل جدتی و كانت هی سعیده كما هو ظاهر قرب الإسناد.

و فی القاموس الوقذ شده الضرب و شاه و قیذ و موقوذه قتلت بالخشب و الوقیذ

ص: ۳۱۸

۱- ۱. فی المصدر:« منتنا» أقول: لعله مصحف متثاقلا.

۲- ۲. لعله الرجل الذی ضرب البقره بفأس.

۳- ۳. قرب الإسناد: ۲۱.

۴- ۴. فی الفروع ۶: ۲۳۲.

۵- ۵. فی المصدر: علی بن الحكم عن سليم الفراء عن الحسن بن مسلم.

۶- ۶. كره ان يرسل معه بالجواب إما لأنه كان يتقی عنه او كان فی المجلس من يتقی عنه.

۷- ۷. رواه الشيخ فی التهذيب ۹: ۵۶ و فيه: أحمد بن محمّد عن علیّ بن الحكم عن سليم الفراء عن الحسين بن مسلم.

السريع و الشديد المرض المشرف كالموقوذ و وقذه صرعه و سكته و غلبه و تركه عليلا كأوقذه و قوله عتيا تصحيف و الظاهر متثاقلا كما فى الكتابين و على تقديره كنايه عن التثاقل لأن عتيا بضم العين و كسرها مصدر عتا بمعنى استكبر و تجاوز عن الحد كأن الدم يستكبر عن الخروج.

و فى بعض النسخ عننا بنونين من قولهم عن السير فلانا أضعفه و أعناه قال فأخذت الغلام أى أخذت سعيده أو الجلده و إن كانت غيرها محمدا(۱) فأرادت ضربه لظنها أنه قصر فى الإبلاغ أو كان السؤال بغير أمرها و الأمر بسقى السويق لتلافى ما أصابه من خوف الضرب و الخبر الصحيح يدل على الاكتفاء فى إدراك التذكيه بخروج الدم المعتدل.

**[ترجمه]قرب الإسناد: محمد بن عبد السلام نزد امام صادق علیه السلام آمده و به ایشان گفت: مردی گاوی را با تبر زده و آن را کوبیده و پس از آن سر گاو را بریده است. حضرت جوابی به او نفرستاد و سعیده را خواست و فرمود: این مرد نزد من آمد و گفت تو او را نزد من فرستادی تا حکم صاحب گاوی که که آن را با تبر زده، بپرسد. اگر خون معتدل از آن برآمده بخورید و بخورانید و اگر به آرامی و سنگینی برآمده نزدیک آن نشوید. گوید: سعیده غلام را گرفت و خواست او را بزند و امام پیغام فرستاد که به او قاووت بنوشانید که گوشت برویاند و استخوان را سخت کند. - . قرب الإسناد : ۲۱ -

شیخ کلینی از حسن بن مسلم نقل می کند: - . کافی ۶: ۲۳۲ - من نزد امام صادق علیه السّلام بودم که محمّد بن عبد السّلام آمد و گفت: جانم به قربانت! جدم می گوید: مردی گاوی را با تبر زده و افتاده و آنگاه ذبحش کرده. حضرت جوابی با او نفرستاده و سعیده غلام امّ فروه را خواست و به او فرمود: محمّد پیغامی از تو آورد نخواستم جوابی با او بفرستم. اگر مردی که سر گاو را بریده هنگام ذبح خونش جهیده، بخورید و بخورانید و اگر خون به سنگینی بیرون آمده، نزدیکش نشوید.

در تهذیب هم از احمد بن محمّد این روایت نقل شده است. - . تهذیب ۹: ۵۶ -

ظاهرا سعیده او را نزد جدّ محمّد فرستاد و تقدیر این است که به سعیده فرمود: به او بگو محمّد آمده. شاید که در اصل «جدّتی» بوده و خود سعیده بوده چنانچه در قرب الإسناد است.

در قاموس آمده: وقذ: شدت زدن. شاه قیذ و موقوذه، گوسفندی که با چوب کشته شود. وقیذ موقوذ: سریع یا گوسفندی که بیماری سخت دارد. وقذه و أوقذه یعنی آن را بر زمین انداخته و آن را ساکت کرده و بر آن غلبه یافته است. عتیّا در لفظ خبر قرب الإسناد تصحیف است و ظاهر این است که متثاقلا باشد چنانچه در کافی و تهذیب است و بر فرض صحت، کنایه از همان تثاقل است، در نسخه ای «عننا» با دو نون ثبت شده که به معنای ضعف و سستی است. اینکه فرمود: غلام را گرفت، یعنی سعیده یا جده - اگر غیر از سعیده باشد - غلام را گرفت و خواست او را بزند به گمان اینکه در رساندن پیغام کوتاهی کرده یا در مورد چیز دیگری پرسیده است. اینکه فرمود: قاووتش بدهید برای جبران ضعف ناشی از هراس او بوده است. روایت صحیح دلالت دارد که خروج خون معتدل در ادراک تذکیه کافی است.

**[ترجمه]

الْخِصَالُ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ زِيَادٍ وَ الْحُسَيْنِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ وَ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْوَرَّاقِ وَ حَمْزَةَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْعَلَوِيِّ جَمِيعاً عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ الْأَزْدِيِّ وَ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَزَنْطِيِّ مَعاً عَنْ أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ أَبَانِ بْنِ تَغْلِبَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَ حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَ الدَّمُ وَ لَحْمُ الْخِنْزِيرِ(۲) الْآيَةَ قَالَ الْمَيْتَةُ وَ الدَّمُ وَ لَحْمُ الْخِنْزِيرِ مَعْرُوفٌ وَ ما أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ يَعْنِي مَا ذُبِحَ لِلْأَصْنَامِ وَ أَمَّا الْمُنْخَنِقَةُ فَإِنَّ الْمَجُوسَ كَانُوا لَا يَأْكُلُونَ الذَّبَائِحَ وَ يَأْكُلُونَ الْمَيْتَةَ وَ كَانُوا يَخْنُقُونَ الْبَقَرَ وَ الْغَنَمَ فَإِذَا اخْتَنَقَتْ وَ مَاتَتْ أَكَلُوهَا وَ الْمُتَرَدِّيَةُ كَانُوا يَشُدُّونَ أَعْيُنَهَا وَ يُلْقُونَهَا مِنَ السَّطْحِ فَإِذَا مَاتَتْ أَكَلُوهَا وَ النَّطِيحَةُ كَانُوا يُنَاطِحُونَ (۳) بِالْكِبَاشِ فَإِذَا مَاتَتْ إِحْدَاهَا أَكَلُوهَا وَ ما أَكَلَ السَّبُعُ إِلَّا ما ذَكَّيْتُمْ فَكَانُوا يَأْكُلُونَ مَا يَقْتُلُهُ الذِّئْبُ وَ الْأَسَدُ(۴)

۱- ۱. مفعول اخذت. ای اخذت سعیده محمّدا. أقول: تقدم منا احتمال آخر.

۲- ۲. المائده: ۴.

۳- ۳. نطحه الثور و نحوه: أصابه بقرنه. و ناطحه بمعنى نطحه.

۴- ۴. هكذا فى المخطوطه و المصدر، و فى المطبوعه:« الذئب و الأسد و الارنب» و فى التفسير: و الأسد و الدب.

فَحَرَّمَ اللَّهُ ذَلِكَ وَ ما ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ كَانُوا يَذْبَحُونَ لِبُيُوتِ النِّيرَانِ وَ قُرَيْشٌ كَانُوا يَعْبُدُونَ الشَّجَرَ وَ الصَّخْرَ فَيَذْبَحُونَ لَهُمَا وَ أَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلامِ ذلِكُمْ فِسْقٌ قَالَ كَانُوا يَعْمِدُونَ إِلَى الْجَزُورِ فَيُجَزُّونَهُ عَشَرَةَ أَجْزَاءٍ ثُمَّ يَجْتَمِعُونَ عَلَيْهِ فَيُخْرِجُونَ السِّهَامَ وَ يَدْفَعُونَهَا إِلَى رَجُلٍ وَ السِّهَامُ عَشَرَةٌ سَبْعَةٌ لَهَا أَنْصِبَاءُ(۱) وَ ثَلَاثَةٌ لَا أَنْصِبَاءَ لَهَا فَالَّتِي لَهَا أَنْصِبَاءُ الْفَذُّ وَ التَّوْأَمُ وَ الْمُسْبِلُ وَ النَّافِسُ وَ الْحِلْسُ وَ الرَّقِيبُ وَ الْمُعَلَّى فَالْفَذُّ لَهُ سَهْمٌ وَ التَّوْأَمُ لَهُ سَهْمَانِ وَ الْمُسْبِلُ لَهُ ثَلَاثَةُ أَسْهُمٍ وَ النَّافِسُ لَهُ أَرْبَعَةُ أَسْهُمٍ وَ الْحِلْسُ لَهُ خَمْسَةُ أَسْهُمٍ وَ الرَّقِيبُ لَهُ سِتَّةُ أَسْهُمٍ وَ الْمُعَلَّى لَهُ سَبْعَةُ أَسْهُمٍ وَ الَّتِي لَا أَنْصِبَاءَ لَهَا السَّفِيحُ وَ الْمَنِيحُ وَ الْوَغْدُ وَ ثَمَنُ الْجَزُورِ عَلَى مَنْ لَمْ يَخْرُجْ لَهُ مِنَ الْأَنْصِبَاءِ شَيْ ءٌ وَ هُوَ الْقِمَارُ فَحَرَّمَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَ (۲).

تَفْسِيرُ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، مُرْسَلًا: مِثْلَهُ إِلَّا أَنَّهُ قَالَ قَبْلَ الْمُتَرَدِّيَه وَ الْمَوْقُوذَهُ كَانُوا يَشُدُّونَ أَرْجُلَهَا وَ يَضْرِبُونَهَا حَتَّى تَمُوتَ فَإِذَا مَاتَتْ أَكَلُوهَا وَ الْمُتَرَدِّيَهُ كَانُوا يَشُدُّونَ أَعْيُنَهَا(۳)

إلخ.

و كأنه سقط من النساخ أو الرواه

**[ترجمه]خصال: امام باقر علیه السلام در باره آيه «حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَهُ وَ الدَّمُ وَ لَحْمُ الْخِنْزِيرِ وَ مَا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ وَ الْمُنْخَنِقَهُ وَ الْمَوْقُوذَهُ وَ الْمُتَرَدِّيَهُ وَ النَّطِيحَهُ وَ مَا أَكَلَ السَّبُعُ إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ وَ مَا ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ وَ أَن تَسْتَقْسِمُواْ بِالْأَزْلَامِ ذَالِكُمْ فِسْقٌ» - . مائده / ۳ - {بر شما حرام شده است: مردار، و خون، و گوشت خوک، و آنچه به نام غير خدا كشته شده باشد، و [حيوان حلال گوشتِ] خفه شده، و به چوب مرده، و از بلندی افتاده، و به ضربِ شاخ مرده، و آنچه درنده از آن خورده باشد- مگر آنچه را [كه زنده دريافته و خود] سر ببريد- و [همچنين] آنچه برای بتان سر بريده شده، و [نيز] قسمت كردن شما [چيزی را] به وسيله تيرهای قرعه اين [كارها همه] نافرمانی [خدا] ست} فرمود: مردار و خون و گوشت خوک شناخته شدند «وَ ما أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ» قربانی بت ها است. و اما منخنقه اين است كه گبرها ذبيحه نمی خوردند و مردار می خوردند و آنها گاو و گوسفند را خفه می كردند و چون اين حيوانات خفه شده و می مردند، آنها را می خوردند. «وَ الْمُتَرَدِّيَهُ» چشم آنها را می بستند و از بام پرت می كردند و چون می مرد آن را می خوردند. «النَّطِيحَهُ» قوچ ها را با هم به شاخ زدن وامی داشتند و چون يكی از آنها می مرد آن را می خوردند. «وَ ما أَكَلَ السَّبُعُ إِلَّا ما ذَكَّيْتُمْ» هر آنچه كه توسط گرگ و شير كشته می شد، آنها می خوردند و خدا آن را حرام كرد. «ما ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ» قربانی هايی كه برای آتشكده ها ذبح می كردند و قريش هم درخت و سنگ پرستش می كردند و برای آنها قربانی می كردند. «وَ أَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلامِ ذلِكُمْ فِسْقٌ» فرمود: شتری می آوردند و آن را به ده قسمت می كردند و گردش جمع شده و چوبه های تير را به شريكان قمار می دادند كه تعداد تيرها ده تا بود، هفت تا از آنها بهره داشته و سه تا ديگر بی بهره بودند. آنها كه بهره داشتند به نام فذّ، توأم، مسبل، نافس، حلس، رقيب و معلّی بودند. فذّ، يک سهم داشت، توأم دو سهم، مسبل سه سهم، نافس چهار سهم، حلس پنج سهم، رقيب شش سهم و معلی هفت سهم، و بی بهره ها به نام سفيح، منيح و وغد بودند، و بهای شتر بر عهده كسی بود كه چيزی از تيرهای او به هدف نمی خورد و آن قمار است كه خدا عزّ و جلّ حرام كرده است. - . الخصال ۲: ۴۵۱ - ۴۵۲ -

تفسير علی بن ابراهيم مانند روايت بالا را نقل كرده، با اين تفاوت كه قبل از مُتردّيه گفته: «و الموقوذه» كه دست و پای آن را بسته و پرت می كردند تا بميرد و آنگاه كه می مرد آن را می خوردند، گفته است و در تفسير «وَ الْمُتَرَدِّيَهُ» آورده كه چشمان

آن را می بستند. - . تفسیر القمّیّ : ۱۴۹ - ۱۵۰ -

گویا این عبارت از نسخه نویسان یا راویان ساقط شده باشد.

**[ترجمه]

و أقول

هذا الخبر صریح فی مخالفه المشهور فی السبعه إلا فی الأول و الثانی و السابع کما عرفت قوله علیه السلام علی من لم یخرج له من الأنصباء اللام للعهد أی الثلاثه و فی بعض النسخ علی من لم یخرج فالمراد بالأنصباء السبعه.

**[ترجمه]این خبر در نام های هفت تیر بهره دار، با قول مشهور در تعارض است، مگر در نام نخست و دوّم و هفتم چنانچه بیان شد.

**[ترجمه]

«۲۰»

قُرْبُ الْإِسْنَادِ، عَنْ هَارُونَ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ مَسْعَدَهَ بْنِ صَدَقَهَ قَالَ: سُئِلَ الصَّادِقُ عَنْ ذَبِیحَهِ الْأَغْلَفِ فَقَالَ علیه السلام كَانَ عَلِيٌّ علیه السلام لَا یَرَی بِهَا بَأْساً(۴).

**[ترجمه]قرب الإسناد: از امام صادق علیه السلام درباره ذبیحه ختنه نشده پرسیدند. حضرت فرمود: اشکالی در آن دیده نمی شود. - . قرب الإسناد : ۲۴ -

**[ترجمه]

بیان

لا خلاف فیه ظاهرا بین الأصحاب قال فی الدروس یحل ذبیحه الممیز و المرأه و الخصی و الخنثی و الجنب و الحائض و الأغلف و الأعمی إذا سدد لما روی

ص: ۳۲۰

۱- ۱. أنصباء جمع النصیب: الحظ. الحصه من الشی ء.

۲- ۲. الخصال ۲: ۴۵۱ و ۴۵۲.

۳- ۳. تفسیر القمّیّ: ۱۴۹ و ۱۵۰.

۴- ۴. قرب الإسناد: ۲۴(ط ۱).

عنهما علیهما السلام و ولد الزنا علی الأقرب (۱).

**[ترجمه]ظاهرا میان اصحاب در آن اختلافی نیست. در دروس گفته: ذبیحه کودک ممیز، زن، فرد اخته شده، خنثی، جنب، حائض، ختنه نشده، کور در صورتی که درست سر ببرد، بنا به روایت از دو امام علیهما السّلام حلال است؛ و نیز زنازاده بنا بر قول اقرب .

**[ترجمه]

«۲۱»

قُرْبُ الْإِسْنَادِ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ ظَرِيفٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عُلْوَانَ عَنْ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ علیهما السلام قَالَ كَانَ عَلِيٌّ علیه السلام يَقُولُ: لَا بَأْسَ بِذَبِيحَهِ الْمَرْوَهِ وَ الْعُودِ وَ أَشْبَاهِهِمَا مَا خَلَا السِّنَّ وَ الْعَظْمَ (۲).

**[ترجمه]قرب الإسناد: امام موسی بن جعفر علیه السلام از پدر خود نقل می کند: امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: ذبیحه با سنگ تیز و چوب و مانند آن اشکالی ندارد جز با دندان و ناخن. - . قرب الإسناد : ۵۱ - [ذبح با ناخن و دندان عاری از اشکال نیست]

**[ترجمه]

«۲۲»

بِالْإِسْنَادِ عَنْ عَلِيٍّ علیه السلام أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ: إِذَا أَسْرَعَتِ السِّكِّينُ فِي الذَّبِيحَهِ فَقَطَعَتِ الرَّأْسَ فَلَا بَأْسَ بِأَكْلِهَا(۳).

**[ترجمه]قرب الإسناد: امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: هنگامی که چاقو در ذبح کردن تند عمل کرده و سر آن را جدا کرد، خوردن آن اشکالی ندارد. - . قرب الإسناد : ۵۱ -

**[ترجمه]

بیان

يدل الخبر الأول علی جواز الذبح بالحجاره المحدده و العود و أشباههما و حمل الضروره و الثانی منطوقا علی عدم البأس بإبانه الرأس إذا كان بغير اختيار و مفهوما علی مرجوحيه الأكل إذا كانت الإبانه عمدا و فيه قولان أحدهما التحريم ذهب إليه الشيخ فی النهايه و ابن الجنيد و جماعه

لِصَحِيحَهِ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنِ الْبَاقِرِ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: لَا تَنْخَعْ وَ لَا تَقْطَعِ الرَّقَبَهَ بَعْدَ مَا يُذْبَحُ (۴).

قالوا هو نهی و الأصل فيه التحريم.

و الثانی الکراهه ذهب إلیه الشیخ فی الخلاف و ابن إدریس و المحقق و العلامه فی غیر المختلف ثم علی تقدیر التحریم هل تحرم الذبیحه أم لا فیه قولان أحدهما التحریم ذهب إلیه الشیخ فی النهایه و ابن زهره و قیل لا یحرم

لِصَحِیحَهِ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنِ الصَّادِقِ علیه السلام: أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ ذَابِحِ طَیْرٍ قَطَعَ رَأْسَهُ أَ یُؤْکَلُ مِنْهُ قَالَ نَعَمْ وَ لَکِنْ لَا یَتَعَمَّدُ(۵).

۱- ۱. الدروس: کتاب الصید و الذباحه.

۲- ۲. قرب الإسناد: ۵۱.

۳- ۳. قرب الإسناد: ۵۱.

۴- ۴. رواه الکلینی فی الفروع و الشیخ فی التهذیب راجع الوسائل ۱۶: ۲۶۷.

۵- ۵. لم نجد ذلک عن محمّد بن مسلم، نعم روی مثل ذلک الصدوق فی الفقیه عن حماد عن الحلبیّ. راجع الوسائل ۱۶: ۲۵۹.

و لو أبان الرأس بغير تعمد فلا إشكال فی عدم التحريم لهذا الخبر و غيره من الأخبار.

**[ترجمه]روايت نخست، دلالت بر جواز ذبح با سنگ تيز، چوب و مانند اينها دارد كه حمل بر وقت ضرورت شده است و روايت دوم به منطوق حديث دلالت دارد مبنی بر اينكه جدا كردن سر اگر غير عمدی باشد، اشكالی ندارد. مفهوم آن، اين است كه اگر عمدی باشد خوردنش خوب نيست و در اين باره دو قول است كه يكی آن را حرام دانسته است از جمله شيخ در نهايه و ابن جنيد و گروهی بنا به روايتی كه در صحيحه محمّد بن مسلم از امام باقر عليه السّلام نقل شده كه نخاع را مبر و گردن را پس از ذبح جدا مكن، - . الوسائل ۱۶: ۲۶۷ - اين نظر را اختيار كرده و گفته اند: چون نهی كرده و اصل در نهی حرام بودن است.

قول دوم، آن را مكروه دانسته است از جمله شيخ در خلاف و ابن ادريس، محقّق و علامه در غير كتاب المختلف. و در اينكه آيا ذبيحه هم حرام است يا نه؟ دو قول وجود دارد: نخست حرمت است كه شيخ در النهايه گفته و هم ابن زهره آن را بيان كرده است. قول دوم، آن را حرام ندانسته است و استناد شده به روايتی كه در صحيحه محمّد بن مسلم از امام صادق عليه السّلام آمده: اگر كسی پرنده ای را ذبح كرده و سرش را جدا كند، حلال است؟ فرمود: آری، ولی عمدا نباشد. - . الوسائل ۱۶: ۲۵۹ -

اگر سر بدون عمد جدا شود اشكالی در عدم حرمت آن - به دليل اين روايت و روايات ديگر - نيست .

**[ترجمه]

«۲۳»

كِتَابُ الْمَسَائِلِ، بِالْإِسْنَادِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَخِيهِ مُوسَی عليه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ ذَبَحَ فَقَطَعَ الرَّأْسَ قَبْلَ أَنْ تَبْرُدَ الذَّبِيحَةُ كَانَ ذَلِكَ مِنْهُ خَطَأً أَوْ سَبَقَهُ السِّكِّينُ أَ يُؤْكَلُ ذَلِكَ قَالَ نَعَمْ وَ لَكِنْ لَا يَعُودُ(۱).

**[ترجمه]كتاب مسائل: علی بن جعفر از برادر خود امام موسی بن جعفر عليه السلام نقل می كند: از ايشان درباره مردی پرسيدم كه ذبح كرده و سر ذبيحه را قبل از سرد شدن آن جدا كرده است و اين كار يا از روی اشتباه رخ داده يا به سبب تيزی چاقو، حال آن ذبيحه خورده می شود؟ فرمود: آری ولی تكرار نشود. - . بحار الأنوار ۱۰: ۲۷۸ -

**[ترجمه]

«۲۴»

الْخِصَالُ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ الْقَطَّانِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ السُّكَّرِيِ (۲) عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زَكَرِيَّا الْجَوْهَرِيِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عُمَارَةَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَابِرٍ الْجُعْفِيِّ عَنِ الْبَاقِرِ عليه السلام قَالَ: لَا تَذْبَحُ الْمَرْأَةُ إِلَّا مِنِ اضْطِرَارٍ(۳).

**[ترجمه]خصال: امام باقر عليه السلام فرمود: زن فقط در وقت ناچاری ذبح می كند. - . الخصال : ۲: ۱۴۱ - ۲: ۵۸۵ -

**[ترجمه]

«۲۵»

مَجَالِسُ، ابْنِ الشَّيْخِ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْحُسَيْنِ عُبَيْدِ اللَّهِ عَنْ هَارُونَ بْنِ مُوسَى التَّلَّعُكْبَرِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ قُتَيْبَهَ الْبَرْقِيِّ عَنْ مُحَمَّدٍ الْبَرْقِيِّ عَنْ زَكَرِيَّا الْمُؤْمِنِ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَشْعَرِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام يَقُولُ: لَا تَسْتَعِنْ بِالْمَجُوسِ وَ لَوْ عَلَى أَخْذِ قَوَائِمِ شَاتِکَ وَ أَنْتَ تُرِيدُ ذَبْحَهَا(۴).

**[ترجمه]مجالس: عبدالله اشعری نقل می کند: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: از مجوسیان درخواست کمک نکن، حتی در گرفتن دست و پای گوسفندی که می خواهی آن را ذبح کنی. - . أمالی الطوسیّ: ۴۴۳ -

**[ترجمه]

بیان

محمول علی الکراهه و یدل علی أنه یجوز أن یأخذ غیر الذابح قوائم الشاه عند الذبح.

**[ترجمه]حمل بر کراهت است و نیز دلالت دارد بر اینکه به غیر از شخص ذبح کننده، جایز است دیگری نیز دست و پای ذبیحه را بگیرد.

**[ترجمه]

«۲۶»

مَعَانِي الْأَخْبَارِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الصَّفَّارِ عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ مَعْرُوفٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارَ عَنْ فَضَالَهَ عَنْ أَبَانٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام: فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَ فَإِذا وَجَبَتْ جُنُوبُها(۵) قَالَ وَقَعَتْ عَلَى الْأَرْضِ فَكُلُوا مِنْها وَ أَطْعِمُوا الْقانِعَ وَ الْمُعْتَرَّ الْخَبَرَ(۶).

۱- ۱. بحار الأنوار ۱۰: ۲۷۸ طبعه الآخوندی.

۲- ۲. فی المصدر: الحسن بن علیّ العسکریّ.

۳- ۳. الخصال: ۲: ۱۴۱(ط ۱) و ۲؛ ۵۸۵ طبعه الغفاری.

۴- ۴. أمالی الطوسیّ ....

۵- ۵. الحجّ: ۳۶.

۶- ۶. معانی الأخبار: ۲۰۸ طبعه الغفاری.

**[ترجمه]معانی الأخبار: امام صادق علیه السلام در باره «فَإِذا وَجَبَتْ جُنُوبُها فَكُلُوا مِنْها وَ أَطْعِمُوا الْقانِعَ وَ الْمُعْتَرَّ» - . حج / ۳۶ - {و چون به پهلو درغلتیدند از آنها بخورید و به تنگدست [سائل] و به بینوا [ی غیر سائل] بخورانید} فرمود: یعنی هنگامی که به زمین بیفتد. - . معانی الأخبار : ۲۰۸ -

**[ترجمه]

«۲۷»

الْعُيُونُ، وَ الْعِلَلُ، بِالْأَسَانِيدِ الْمُتَقَدِّمَةِ فِي بَابِ عِلَلِ تَحْرِيمِ الْمُحَرَّمَاتِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ: أَنَّ أَبَا الْحَسَنِ الرِّضَا علیه السلام كَتَبَ إِلَيْهِ حَرَّمَ ما أُهِلَّ بِهِ لِغَيْرِ اللَّهِ لِلَّذِي أَوْجَبَ عَلَى خَلْقِهِ مِنَ الْإِقْرَارِ بِهِ وَ ذِكْرِ اسْمِهِ عَلَى الذَّبَائِحِ الْمُحَلَّلَةِ وَ لِئَلَّا يُسَاوَى بَيْنَ مَا تُقُرِّبَ بِهِ إِلَيْهِ وَ بَيْنَ مَا جُعِلَ عِبَادَةً لِلشَّيَاطِينِ وَ الْأَوْثَانِ لِأَنَّ فِي تَسْمِيَةِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ الْإِقْرَارَ بِرُبُوبِيَّتِهِ وَ تَوْحِيدِهِ وَ مَا فِي الْإِهْلَالِ لِغَيْرِ اللَّهِ مِنَ الشِّرْكِ بِهِ وَ التَّقَرُّبِ بِهِ إِلَى غَيْرِهِ لِيَكُونَ ذِكْرُ اللَّهِ وَ تَسْمِيَتُهُ عَلَى الذَّبِيحَةِ فَرْقاً بَيْنَ مَا أَحَلَّ وَ بَيْنَ مَا حَرَّمَ (۱).

**[ترجمه]عیون و علل: محمد بن سنان نقل می کند: امام رضا علیه السلام به او نوشتند: خداوند آنچه را که هنگام سر بریدن نام غیر خدا بر آن برده شده حرام کرد. زیرا بر خلق خدا واجب است تا به او اقرار کرده و نام او را در ذبح حیوانات حلال گوشت ببرند و برای اینکه آنچه برای تقرب به او ذبح می شود با آنچه برای پرستش شیاطین و بت ها قرار داده می‌شود برابر نباشد؛ زیرا نام بردن خدا عزّ و جلّ بر ذبیحه، اعتراف به پروردگاری و یگانگی او است و در قربانی برای غیر او شرک و تقرب به دیگران است. همچنین بردن نام خدا بر ذبیحه از آن روست تا میان آنچه حلال کرده و آنچه حرام کرده تفاوتی باشد. - . عیون الأخبار : ۲۴۴ -

**[ترجمه]

توضیح

كأن قوله حرم ما أهل به إلى قوله المحلله تعليل لوجوب ذكر اسمه سبحانه على الذبائح و المعنى أنه لما كان أعظم أصول الدين الإقرار به سبحانه و كان تكرير ذلك سببا لرسوخ هذا الاعتقاد و إعلان الأمر الذى به يتحقق إسلام العباد و كان الذبح مما يحتاج إليه الناس و يتكرر وقوعه فلذا أوجب على العباد الإقرار بذلك عنده و بقيه الكلام تعليل لتحريم ذكر اسم غيره تعالى

عند الذبائح لأنه يتضمن خلاف هذا المقصود و إعلان الشرك و الإقرار به فحرم الذبيحه عند ذلك لينزجروا فقوله ليكون ذكر الله كالنتيجه لما تقدم و الله يعلم.

**[ترجمه]گویا اینکه فرمود «حرّم ما أُهِلَّ بِهِ» تا کلمه «محلله» در واقع، به بیان علت وجوب نام بردن خداوند سبحان در ذبح حیوانات پرداخته و مقصود از آن این است که چون بزرگ ترین اصول دین اقرار به خدا می باشد، و تکرار نام خدا سبب ماندگاری این عقیده و اعلام آن رکن مسلمان بودن است. و از آن طرف چون ذبح نیاز همیشگی مردم بوده و همواره تکرار می شود، از این رو خدا بر بندگان واجب کرده تا در هنگام ذبح کردن خداوندی او را اقرار کنند. ادامه سخن در بیان علت

حرمت نـام بردن غیر خـدا بر ذبیحه است؛ زیرا این امر بر خلاـف هـدف مـذکور بوده و اعلام بت پرستی است؛ بنابراین در این صورت، ذبیحه حرام شده تا مردم از آن متنفر شوند. «لیکون ذکر اللّه» نتیجه مقدمات گذشته است. و اللّه یعلم.

**[ترجمه]

«۲۷»

الْعَیَّاشِیُّ، عَنْ یُونُسَ بْنِ یَعْقُوبَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام إِنَّ أَهْلَ مَکَّهَ یَذْبَحُونَ الْبَقَرَ فِی اللَّبَبِ فَمَا تَرَی فِی أَکْلِ لُحُومِهَا قَالَ فَسَکَتَ هُنَیْهَهً ثُمَّ قَالَ قَالَ اللَّهُ فَذَبَحُوها وَ ما کادُوا یَفْعَلُونَ لَا تَأْکُلْ إِلَّا مَا ذُبِحَ مِنْ مَذْبَحِهِ (۲).

**[ترجمه]تفسیر عیاشی: یونس بن یعقوب نقل می کند: به امام صادق علیه السلام گفتم: اهل مکه گاو را از گودی گلو ذبح می کنند. شـما درباره خوردن گوشت آن چه می فرمایید؟ امام علیه السـلام اندکی خاموش مانده سپس فرمود: «فَذَبَحُوها وَ ما کادُوا یَفْعَلُونَ» -. بقره / ۷۱ - {پس آن را سر بریدند، و چیزی نمانده بود که نکنند.} از گوشت آن نخور، مگر آنکه از محل ذبحش آن را ذبح کنند. -. تفسیر العیّاشیّ ۱: ۴۷ ؛ الوسائل ۱۶: ۲۵۷ -

**[ترجمه]

«۲۸»

وَ مِنْهُ، عَنْ زُرَارَهَ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: کُلْ کُلَّ شَیْ ءٍ مِنَ الْحَیَوَانِ غَیْرَ الْخِنْزِیرِ وَ النَّطِیحَهِ وَ الْمَوْقُوذَهِ وَ الْمُتَرَدِّیَهِ وَ مَا أَکَلَ السَّبُعُ وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ إِلَّا ما ذَکَّیْتُمْ فَإِنْ أَدْرَکْتَ شَیْئاً مِنْهَا وَ عَیْنٌ تَطْرِفُ أَوْ قَائِمَهٌ تَرْکُضُ أَوْ ذَنَبٌ یُمْصَعُ فَذَبَحْتَ فَقَدْ أَدْرَکْتَ ذَکَاتَهُ فَکُلْهُ قَالَ وَ إِنْ ذَبَحْتَ ذَبِیحَهً فَأَجَدْتَ الذَّبْحَ فَوَقَعَتْ فِی النَّارِ أَوْ فِی الْمَاءِ

ص: ۳۲۳

۱- ۱. عیون الأخبار: ۲۴۴(طبعه التفرشی) فیه:« لئلا یسوی» و فیه: فرقا بین ما احل اللّه و بین ما حرم اللّه.

۲- ۲. تفسیر العیّاشیّ ۱: ۴۷ و رواه الکلینی و الطوسیّ راجع الوسائل ۱۶: ۲۵۷.

أَوْ مِنْ فَوْقِ بَيْتٍ أَوْ مِنْ فَوْقِ جَبَلٍ إِذَا كُنْتَ قَدْ أَجَدْتَ الذَّبْحَ فَكَلْ (۱).

**[ترجمه]تفسير عياشي: امام باقر عليه السلام فرمود: از بين جانداران جز خوک، به ضربِ شاخ مرده، به چوب مرده، از بلندى افتاده و آنچه درنـده از آن خورده باشـد، بخور. پس مراد از سـخن خداونـد «إِلَّا ما ذَكَّيْتُمْ» - . مائده / ۳ - همين است؛ لذا اگر يکى از اين هـا را يـافتى که چشـمش مى چرخـد يـا پـايش را کوبيـد يا دمش را تکان داد، پس اگر در اين حالت آنها را ذبح کردى و آن را پـاک کردى، بخور که حلال است. اگر حيوانى را خوب ذبـح کردى و پس از آن در آتش يـا آب افتـاد يا از پشت بام يا سر کوه پرت شد، در صورتى که خوب ذبحش کرده اى، بخور حلال است. - . تفسير العيّاشىّ ۱: ۲۹۱- ۲۹۲ -

**[ترجمه]

بيان

قوله و النطيحه إمـا عطف على الخنزير فالمراد بها و بما بعـدها عـدم إدراک ذكاتها أو عطف على الحيوان أو على كل شـى ء و المراد إدراک التذكيه و هو أظهر و أنسب بما بعده و على التقديرين مخصـص بالكلب و المسوخات و غيرهما مما مر و مصـعت الـدابه بـذنبها حركه و هو كمنع و المراد بإجاده الذبـح قطع ما يجب قطعه من أعضاء الذبح و يدل على أنه إذا وقع على الذبيحه بعد الذبح و قبل الموت ما يوجب هلاكه لو لم يذبح لم يضر.

قال فى التحرير إذا قطع الأعضاء فوقع المذبوح فى الماء قبل خروج الروح أو وطئه ما خرج الروح به لم يحرم.

**[ترجمه]اگر «النطيحه» عطف به خنزير باشـد، مقصود از آن و مـا بعـدش عـدم رسـيدن به تـذكيه آنهـا است و اگر عطف به حيوان يـا «كـل شـى ء» باشـد، مقصود از آن رسـيدن به تـذكيه آنهـاست و قول دوم اظهر بوده و با ادامه روايت تناسب بيشترى دارد. و بنا بر هر دو احتمال حديث به سگ، مسخ شدگان و حيوانات حرام گوشت ديگر تخصيص خورده است. مصعت الدابه بـذنبها: چهارپا دم خود را جنبانـد. مقصود از إجاده الذبـح: خوب بريـدن عضوهايى است که لزوما بايستى در ذبـح کردن قطع شونـد؛ بنـابراين، اين عبـارت بر اين امر دلالـت مى كنـد که هرگـاه ذبيحه پس از ذبـح شـدن و قبـل از جـان دادن، دچار آفت مهلکى شود، باعث حرام شدن آن نمى گردد.

در تحرير گويـد: هر گـاه اعضاء ذبـح را بريـده و پس از آن مـذبوح پيش از جان دادن در آب افتـد يا لگـد کشـنده اى به آن بزنند، حرام نمى شود.

**[ترجمه]

«۲۹»

الْعَيَّاشِيُّ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوَشَّاءِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ: الْمُتَرَدِّيَهُ وَ النَّطِيحَهُ وَ مَا أَكَلَ السَّبُعُ إِذَا أَدْرَكْتَ ذَكَاتَهُ فَكُلْهُ (۲).

**[ترجمه]تفسیر عیاشی: امام رضا علیه السلام فرمود: از بلندی افتاده، به ضربِ شاخ مرده، و آنچه درنده از آن خورده باشد، اگر آن را زنده یافته و سر بریده ای حلال است. - . تفسیر العیّاشیّ ۱: ۲۹۲ -

**[ترجمه]

«۳۰»

وَ مِنْهُ، عَنْ عَیُّوقِ بْنِ قسوط [قُرْطٍ] عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام: فِی قَوْلِ اللَّهِ الْمُنْخَنِقَهُ قَالَ الَّتِی تَخْتَنِقُ فِی رِبَاطِهَا وَ الْمَوْقُوذَهُ الْمَرِیضَهُ الَّتِی لَا تَجِدُ أَلَمَ الذَّبْحِ وَ لَا تَضْطَرِبُ وَ لَا یَخْرُجُ لَهَا دَمٌ وَ الْمُتَرَدِّیَهُ الَّتِی تَرَدَّی مِنْ فَوْقِ بَیْتٍ أَوْ نَحْوِهِ وَ النَّطِیحَهُ الَّتِی یَنْطَحُ صَاحِبُهَا(۳).

**[ترجمه]تفسیر عیاشی: امام صادق علیه السلام درباره «الْمُنْخَنِقَهُ» فرمود: حیوانی که در بنـدش خفه شـده باشـد و الموقوذه، حیوان مریضـی که درد ذبـح کردن را حس نکرده و در آن هنگام حرکتی نخورده و خونی از آن بیرون نریزد. متردّیه، حیوانی که از بالای خانه یا ماننـد آن پرت شده باشد. نطیحه، حیوانی که حیوان دیگری آن را با شاخ زده باشد. - . تفسیر العیّاشیّ ۱: ۲۹۲ -

**[ترجمه]

بیان

ینطح صاحبها أی ینطحها صاحبها.

**[ترجمه]ینطح صاحبها: حیوان دیگری آن را با شاخ زده باشد .

**[ترجمه]

«۳۱»

الْعَیَّاشِیُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ یَذْبَحُ الذَّبِیحَهَ فَیُهَلِّلُ أَوْ یُسَبِّحُ أَوْ یُحَمِّدُ أَوْ یُکَبِّرُ قَالَ هَذَا کُلُّهُ مِنْ أَسْمَاءِ اللَّهِ (۴).

**[ترجمه]تفسیر عیاشی: محمد بن مسلم نقل می کند: از حضرت درباره مردی پرسیدم که ذبیحه را ذبح می کرد در حالی لا إله إلّا الله، سبحان الله، الحمد للّه و یا الله اکبر می گفت. فرمود: همه اینها از اسماء خداوند است. - . تفسیر العیّاشیّ ۱: ۳۷۵ -

**[ترجمه]

«۳۲»

الْعَيَّاشِيُّ، عَنِ ابْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ ذَبِيحَهِ الْمَرْأَهِ وَ الْغُلَامِ هَلْ يُؤْكَلُ قَالَ نَعَمْ إِذَا كَانَتِ الْمَرْأَهُ مُسْلِمَهً وَ ذَكَرَتِ اسْمَ اللَّهِ حَلَّتْ ذَبِيحَتُهَا

۱- ۱. تفسير العيّاشیّ ۱: ۲۹۱ و ۲۹۲ و رواه الطوسیّ فی التهذيب راجع الوسائل ۱۶: ۲۶۲.

۲- ۲. تفسير العيّاشیّ ۱: ۲۹۲.

۳- ۳. تفسير العيّاشیّ ۱: ۲۹۲.

۴- ۴. تفسير العيّاشیّ ۱: ۳۷۵.

وَ إِذَا كَانَ الْغُلَامُ قَوِيّاً عَلَى الذَّبْحِ وَ ذَكَرَ اسْمَ اللَّهِ حَلَّتْ ذَبِيحَتُهُ وَ إِنْ كَانَ الرَّجُلُ مُسْلِماً فَنَسِيَ أَنْ يُسَمِّيَ فَلَا بَأْسَ إِذَا لَمْ تَتَّهِمْهُ (۱).

**[ترجمه]تفسیر عیاشی: ابن سنان از امام صادق علیه السلام نقل می کند: از حضرت در باره ذبیحه زن و پسر بچه پرسیدم: آیا خورده می شود؟ فرمود: آری اگر زن مسلمان بوده و نام خداوند را در وقت ذبح کردن گوید، پس ذبح آن حلال است. همچنین اگر پسر بچه توانایی ذبح را داشته باشد و نام خداوند را گوید، ذبح او نیز حلال است. اگر مرد مسلمان باشد ولی گفتن بسم الله را فراموش کند، اگر متهمش ندانی اشکالی ندارد. - . تفسیر العیّاشیّ ۱: ۳۷۵ -

**[ترجمه]

بیان

لا خلاف فی عدم حل ذبیحه المجنون و الصبی غیر الممیز و لا فی أنه تحل ذبیحه الصبی الممیز إذا أحسن الذبح و سمی و فی بعض الأخبار إذا تحرک و كان له خمسه أشبار و أطاق الشفره(۲) و كأن تلك الأوصاف لبیان القدره و التمیز و فی بعض الأخبار إذا خیف فوت الذبیحه و لم یوجد غیره و فی بعضها إذا اضطروا إلیه و كأنها محموله علی الكراهه مع عدم الضروره و إن لم یذكرها الأصحاب و الأحوط العمل بها قوله علیه السلام إذا لم تتهمه بأن یكون مخالفا لا یعتقد وجوب التسمیه و یتهم بتركه عمدا موافقا لعقیدته.

**[ترجمه]در حلال نبودن ذبیحه دیوانه و بچه غیر ممیز اختلافی نیست و در حلال بودن ذبیحه پسر بچه ممیز که خوب سر ببرد و نام خدا برد نیز اختلافی نیست. در برخی روایات آمده است که چنانچه پسر بچه حرکت کرده و قد او به پنج وجب برسد و قدرت چاقو کشیدن داشته باشد [حلال است]. و گویا این اوصاف برای بیان توانایی و تمیز او است. در برخی روایات نگرانی از تلف شدن ذبیحه و نبودن کسی جز پسر بچه شرط این عمل بیان شده، و برخی روایات گفته شده هنگام ناچاری، و گویا این روایات بر كراهت، در صورت عدم ضرورت، حمل می‌شود؛ اگرچه اصحاب این را بیان نکرده اند. و احوط عمل به این روایات است.

اینکه حضرت فرمود: «اگر متهمش ندانی» یعنی متهم به مخالفت در مذهب و عدم عقیده به وجوب تسمیه و ترک عمدی آن نباشد.

**[ترجمه]

«۳۳»

تَفْسِيرُ الْإِمَامِ، قَالَ علیه السلام: قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَ إِنَّما حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ الَّتِي مَاتَتْ حَتْفَ أَنْفِهَا بِلَا ذَبَاحَةٍ مِنْ حَيْثُ أَذِنَ اللَّهُ فِيهَا وَ الدَّمَ وَ لَحْمَ الْخِنْزِيرِ أَنْ يَأْكُلُوهُ وَ ما أُهِلَّ بِهِ لِغَيْرِ اللَّهِ مَا ذُكِرَ عَلَيْهِ اسْمُ غَيْرِ اللَّهِ مِنَ الذَّبَائِحِ وَ هِيَ الَّتِي تَتَقَرَّبُ بِهَا الْكُفَّارُ بِأَسَامِي أَنْدَادِهِمُ الَّتِي اتَّخَذُوهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ (۳).

**[ترجمه]تفسير الإمام: حضرت در باره آيه «إِنَّما حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ» - . بقره / ۱۷۳ -

فرمود: خداوند عزّ و جلّ فرموده حيوانى كه بدون ذبح شرعى جان داده باشد. «وَ الدَّمَ وَ لَحْمَ الْخِنْزِيرِ» كه آن را بخوريد [حرام شده است]. «وَ ما أُهِلَّ بِهِ لِغَيْرِ اللَّهِ» حيواناتى كه به غير نام خداوند ذبح شوند؛ اينها همان حيواناتى بود كه كافران به وسيله آنها به بت هايى كه به جاى خداوند پرستش مى كردند، تقرب مى جستند. - . تفسير منسوب به امام عسكرىّ عليه السلام : ۲۴۵ -

**[ترجمه]

«۳۴»

النَّجَاشِيُّ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَلِيِّ بْنِ نُوحٍ عَنْ فَهْدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُوسَى الْحَرَشِيِّ عَنْ رِبْعِيِّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْجَارُودِ قَالَ سَمِعْتُ الْجَارُودَ يُحَدِّثُ قَالَ: كَانَ رَجُلٌ مِنْ بَنِي رِيَاحٍ يُقَالُ لَهُ سُحَيْمُ بْنُ أُثَيْلٍ نَافَرَ غَالِباً أَبَا الْفَرَزْدَقِ بِظَهْرِ الْكُوفَةِ عَلَى أَنْ يَعْقِرَ هَذَا مِنْ إِبِلِهِ مِائَةً إِذَا وَرَدَتِ الْمَاءَ(۴) فَلَمَّا وَرَدَتِ الْمَاءَ قَامُوا إِلَيْهَا بِالسُّيُوفِ فَجَعَلُوا يَضْرِبُونَ عَرَاقِيبَهَا فَخَرَجَ النَّاسُ عَلَى الْحَمِيرَاتِ وَ الْبِغَالِ يُرِيدُونَ اللَّحْمَ قَالَ وَ عَلِيٌّ عليه السلام بِالْكُوفَةِ قَالَ فَجَاءَ عَلَى بَغْلَةِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله إِلَيْنَا وَ هُوَ يُنَادِي أَيُّهَا النَّاسُ

۱- ۱. تفسير العيّاشىّ ۱: ۳۷۵.

۲- ۲. راجع الوسائل ۱۶: ۲۷۵.

۳- ۳. التفسير المنسوب الى الامام العسكرىّ عليه السلام : ۲۴۵.

۴- ۴. فى المصدر: على أن يعقر هذا من ابله مائه، و هذا من ابله مائه إذا وردت الماء.

لَا تَأْكُلُوا مِنْ لُحُومِهَا وَ إِنَّمَا أَهِلَّ بِهَا لِغَيْرِ اللَّهِ (۱).

**[ترجمه]فهرست نجاشی: عبدالله بن جارود نقل می کند: از جارود شنیدم که می گفت: مردی از قبیله بنی ریاح که به او سُحیم بن أثیل می گفتند، با غالب پدر فرزدق پشت شهر کوفه مسابقه گذاشتند که هر کس برنده شود، آن شخص صد شتر از شتران او را زمانی که به آب رسیدند، پی کند؛ چون بر سر آب آمدند شمشیر میان شترها نهاده و آنها را پی کردند و مردم با الاغ و استر بیرون برای گوشت آنها بیرون آمدند. راوی می گوید: علی علیه السّلام در کوفه بود که سوار بر استر رسول خدا صلی اللّه علیه و آله شده و نزد ما آمده و فریاد می زدند: ایها الناس! از گوشت این ها نخورید که به غیرنام خدا کشته شده اند. - . فهرست النجاشیّ : ۱۱۹ - ۱۲۰ -

**[ترجمه]

توضیح

نافر بالنون و الفاء أی غالبه بالمراهنه بالسباق أو بالمفاخره بالحسب أو الكرم و السخاء فی القاموس النفر الغلبه و النفاره بالضم ما یأخذه النافر من المنفور أی الغالب من المغلوب و أنفره علیه و نفره قضی له علیه بالغلبه و نافرا حاكما فی الحسب أو المفاخره.

و فی النهایه فی حدیث أبی ذر نافر أخی أنیس فلانا الشاعر تنافر الرجلان إذا تفاخرا ثم حكما بینهما واحدا أراد أنهما تفاخرا أیهما أجود شعرا و المنافره المفاخره و المحاكمه یقال نافره فنفره ینفره بالضم إذا غلبه انتهی (۲).

فالأظهر أن المراد أنهما تفاخرا فراهنا علی أن من حكم علیه یعقر مائه من الإبل و قوله علیه السلام أهل بها لغیر الله لعله أراد به أنها أخذت بالمراهنه كالقمار و لا یحل أكلها فیحمل علی أنهم نحروها بعد العقر أو ذكر علیه السلام أحد أسباب حرمتها و یحمل علی أنها كانت نافره لا یقدر علیها و لم یسموا علیها فلذا علل بعد التسمیه و كان الأول أظهر.

**[ترجمه]نافر: مسابقه و مفاخره در خانواده یا كرم و سخاوت. در قاموس گوید: النفر: غلبه. النُفاره: آنچه برنده از بازنده می گیرد. أنفره علیه و نفره: او را بازنده اعلام کرد. نافرا: در حسب و فخر مسابقه دادند.

در النهایه - . نهایه ۴ : ۱۷۳ - در حدیث ابوذر آمده است: برادرم انیس با فلان شاعر مسابقه داد تنافر الرجلان: یعنی دو مرد تفاخر کردند و یکی را میان خود داور قرار دادند. منظور این است که در مورد اینکه شعر کدام بهتر است با هم مسابقه دادند.

المنافره: مفاخره و داوری. نافره فنفره ینفره: بر او غلبه کرد.

پس روشن تر این است که با هم تفاخر کردند و گرو بستند هر که محکوم شد، صد شتر خود را پی کند. منظور حضرت از «أُهِلَّ بِهِ لِغَيْرِ اللَّهِ» شاید این است که این شتران به مراهنه دریافت شدند و مانند قمار حلال نیستند، پس حمل شود بر اینکه پس از پی شدن آنها را نحر کردند، یا آن حضرت یک سبب حرام بودن آنها را بیان کرده اند و حمل شود بر اینکه شترها رمنده بوده و نام خدا بر آنها برده نشده است؛ از این رو علت حرام بودن را بسم اللّه نگفتن بیان فرمود. گویا احتمال نخست روشن تر

است.

**[ترجمه]

«۳۵»

کِتَابُ الْغَارَاتِ، لِإِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ الثَّقَفِيِّ عَنْ بَشِيرِ بْنِ خَيْثَمَهَ عَنْ عَبْدِ الْقُدُّوسِ عَنْ أَبِی إِسْحَاقَ عَنِ الْحَارِثِ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: أَنَّهُ دَخَلَ السُّوقَ وَ قَالَ يَا مَعْشَرَ اللَّحَّامِينَ مَنْ نَفَخَ مِنْكُمْ فِی اللَّحْمِ فَلَيْسَ مِنَّا(۳).

**[ترجمه]الغارات: امير المؤمنين عليه السلام وارد بازار شده و فرمود: ای گروه گوشت فروشان! هر كدام از شما در گوشت باد دمد از ما نباشد.

**[ترجمه]

بيان

النفخ فی اللحم يحتمل الوجهين الأول ما هو الشائع من النفخ فی الجلد لسهوله السلخ و الثانی التدليس الذی يفعل بعض الناس من النفخ فی الجلد الرقيق الذی علی اللحم ليری سمينا و هذا أظهر.

**[ترجمه]النفخ فی اللحم: ممكن است به دو صورت باشد: نخست كه رايج هم هست، باد دميدن در پوست است تا به راحتی پوست حيوان كنده شود. دوم، تدليس است كه برخی از مردم بر پوست نازكی كه گوشت را فرا گرفته می دمند تا چاق به نظر برسد و اين روشن تر است.

**[ترجمه]

«۳۶»

الْمَجَازَاتُ النَّبَوِيَّهُ: نَهَی رَسُولُ اللَّهِ صلی الله عليه و آله فِی حَدِيثٍ طَوِيلٍ عَنِ الذَّبْحِ بِالسِّنِّ وَ الظُّفُرِ أَمَّا السِّنُّ فَعَظْمٌ وَ أَمَّا الظُّفُرُ فَمُدَی الْحَبَشَهِ.

ص: ۳۲۶

۱- ۱. فهرست النجاشیّ: ۱۱۹ و ۱۲۰(ط ۱).

۲- ۲. النهايه ۴: ۱۷۳ و زاد: و نفره و أنفره: إذا حكم له بالغلبه.

۳- ۳. كتاب الغارات: لم يطبع بعد.

قال السید رضی الله عنه و هذا استعاره و المدی السکاکین فکأنه علیه السلام قال و الأظفار سکاکین الحبشه لأنهم یذبحون بحدها و یقیمونها مقام المدی فی التذکیه بها و الظفر هاهنا اسم للجنس کالدینار و الدرهم فی قولهم أهلک الناس الدینار و الدرهم أی الدنانیر و الدراهم و لذلک صح أن یقول مدی الحبشه و المدی جمع لأن الواحده مدیه(۱).

تأیید قال فی القاموس المدیه مثلثه الشفره و الجمع مدی و مدی.

**[ترجمه]المجازات النبویّه: پیغمبر صلی اللّٰه علیه و آله در حدیثی طولانی ذبح با دندان و ناخن را نهی کردند که دندان همان استخوان و ناخن همان کارد حبشی است.

سیّد رضی الله عنه می گوید: این یک استعاره است؛ زیرا مِدیً به معنای کاردها است و گویا حضرت فرمود: ناخن‌ها کاردهای حبشه است؛ چون با تیزی آنها سر بریده و به جای کارد در ذبح آنها را به کار می‌برند. ظفر در اینجا مانند دینار و درهم اسم جنس است لذا وقتی می گویند: أهلک الناس الدینار و الدرهم، مقصود این است که مردم را دینارها و درهم‌ها از بین بردند؛ لذا می‌توان مدی الحبشه را به کار برد. مدی جمع بوده و مفرد آن مدیه است. - . المجازات النبویّه: ۴۳۰ - مؤید این قول چیزی است که در قاموس آمده: المدیه با ضمه، فتحه و کسره حرف میم خوانده شده و به معنای چاقو و کارد است و جمع آن مدی و مدی می‌باشد.

**[ترجمه]

«۳۷»

الْمَحَاسِنُ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ الرَّیَّانِ عَنْ عُبَیْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْوَاسِطِیِّ عَنْ وَاصِلِ بْنِ سُلَیْمَانَ عَنْ دُرُسْتَ (۲) عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: الرَّأْسُ مَوْضِعُ الذَّکَاهِ الْحَدِیثَ (۳).

**[ترجمه]محاسن: امام صادق علیه السلام فرمود: سر جایگاه تذکیه است. - . محاسن : ۴۶۹ -

**[ترجمه]

«۳۸»

قُرْبُ الْإِسْنَادِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ عَلِیِّ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَخِیهِ مُوسَی علیه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الْبَدَنَهِ کَیْفَ یَنْحَرُهَا قَائِمَهً أَوْ بَارِکَهً قَالَ یَعْقِلُهَا وَ إِنْ شَاءَ قَائِمَهً وَ إِنْ شَاءَ بَارِکَهً(۴).

**[ترجمه]قرب الإسناد: علی بن جعفر از برادر خود امام موسی بن جعفر علیه السلام نقل می کند: از ایشان در باره شتر قربانی پرسیدم که چگونه نحرش کنند ایستاده یا زانو زده؟ فرمود: دست و پای آن را ببندند و اگر خواهد ایستاده باشد و اگر خواهد زانو زده باشد. - . قرب الإسناد : ۱۰۴ -

**[ترجمه]

«۳۹»

الدَّعَائِمُ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ آبَائِهِ علیهم السلام أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: مَنْ ذَبَحَ ذَبِیحَهً فَلْیُحِدَّ شَفْرَتَهُ وَ لْیُرِحْ ذَبِیحَتَهُ.

**[ترجمه]دعائم الإسلام: امام جعفر علیه السلام از پدران خود نقل می کند: رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمود: هر کسی که ذبیحه ای را بکشد، باید کاردش را تیز کند و باید ذبیحه اش را راحت نماید.

**[ترجمه]

«۴۰»

وَ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: إِذَا أَرَدْتَ أَنْ تَذْبَحَ ذَبِیحَهً فَلَا تُعَذِّبِ الْبَهِیمَهَ أَحِدَّ الشَّفْرَهَ وَ اسْتَقْبِلِ الْقِبْلَهَ وَ لَا تَنْخَعْهَا حَتَّی تَمُوتَ یَعْنِی بِقَوْلِهِ وَ لَا تَنْخَعْهَا قَطْعَ النُّخَاعِ وَ هُوَ عَظْمٌ فِی الْعُنُقِ.

**[ترجمه]امام باقر علیه السلام فرمود: هرگاه خواستی حیوانی را سر ببری آن را شکنجه مده، کارد را تیز کن و ذبیحه را رو به قبله کرده و نخاعش را مبر تا جان دهد.

«لا تنخعها» یعنی قطع نخاع که استخوانی در گردن است.

**[ترجمه]

«۴۱»

وَ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ وَ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام: أَنَّهُمَا قَالا فِیمَنْ ذَبَحَ بِغَیْرِ الْقِبْلَهِ إِنْ کَانَ أَخْطَأَ أَوْ نَسِیَ أَوْ جَهِلَ فَلَا شَیْ ءَ عَلَیْهِ وَ تُؤْکَلُ ذَبِیحَتُهُ وَ إِنْ تَعَمَّدَ ذَلِکَ فَقَدْ أَسَاءَ وَ لَا یَجِبُ (۵) أَنْ تُؤْکَلَ ذَبِیحَتُهُ تِلْکَ إِذَا تَعَمَّدَ خِلَافَ السُّنَّهِ.

۱- ۱. المجازات النبویّه: ۴۳۰. طبع القاهره.

۲- ۲. فی المصدر: او درست قال: ذکرنا الرءوس عند أبی عبد اللّه و الرأس من الشاه فقال: الرأس موضع الذکاه و أقرب من المرعی و أبعد من الاذی.

۳- ۳. المحاسن: ۴۶۹.

۴- ۴. قرب الإسناد: ۱۰۴ فیه: یعقلها ان شاء قائمه ا ه.

٥- ٥. فی المخطوطه: و لا یوجب.

**[ترجمه]امام باقر و صادق علیهما السلام فرمودند: کسی که به سمتی غیر از قبله ذبح کند و این کار او از روی اشتباه، فراموشی و یا جهل به مسأله باشد، چیزی بر او نیست، ولی اگر عمدا چنین کند، کاری بدی را مرتکب شده و خوردن ذبیحه او جایز نیست؛ زیرا عمدا بر خلاف سنّت عمل کرده است.

**[ترجمه]

«۴۲»

وَ عَنْ عَلِيٍّ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: إِذَا ذَبَحَ أَحَدُكُمْ فَلْيَقُلْ بِسْمِ اللَّهِ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ.

**[ترجمه]امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: هر کسی از شما ذبح کرد، بسم الله و الله اکبر بگوید.

**[ترجمه]

«۴۳»

قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام: وَ يُجْزِيهِ أَنْ يَذْكُرَ اللَّهَ وَ مَا ذُكِرَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِهِ أَجْزَأَهُ وَ إِنْ تَرَكَ التَّسْمِيَةَ مُتَعَمِّداً لَمْ تُؤْكَلْ ذَبِيحَتُهُ وَ إِنْ جَهِلَ ذَلِكَ أَوْ نَسِيَهُ سَمَّى إِذَا ذَكَرَ وَ أُكِلَ.

**[ترجمه]امام باقر علیه السلام فرمود: نام خدا را بردن در موقع ذبح کافی است. همچنین هر اسم خداوند عزّ و جلّ را ببرند، بسنده می کند. ولی اگر تسمیه را عمدا کنار بگذارد، ذبیحه او حرام است و اگر از روی نادانی و فراموشی صورت بگیرد، هر گاه یادش آمد، بسم اللّه گوید و خورده می شود.

**[ترجمه]

«۴۴»

وَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: أَنَّهُ نَهَى عَنِ الْمُثْلَهِ بِالْحَيَوَانِ وَ عَنْ صَبْرِ الْبَهَائِمِ.

و الصبر(۱) الحبس و من حبس شیئا فقد صبره و منه قیل قتل فلان صبرا إذا أمسک علی الموت فالمصبوره من البهائم هی المختمه کالدجاجه و غیرها من الحیوان تربط و توضع فی مکان ثم ترمی حتی تموت.

**[ترجمه]رسول خدا صلی الله علیه و آله از مثله کردن و حبس کردن جاندار نهی فرمود.

الصبر: زندانی کردن، از این روی گفته می شود: قتل فلان صبرا: بر مرگ باز داشته شد. حیوان مصبوره: عبارت است از مرغ و غیر آن که آن را ببندند و در مکانی قرار دهند آن گاه [با تیر و ...]بزنند تا بمیرد .

**[ترجمه]

«۴۵»

وَ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: مَنْ قَتَلَ عُصْفُوراً عَبَثاً أَتَی اللَّهَ بِهِ یَوْمَ الْقِیَامَهِ وَ لَهُ صُرَاخٌ یَقُولُ یَا رَبِّ سَلْ هَذَا فِیمَ قَتَلَنِی بِغَیْرِ ذَبْحٍ فَلْیَحْذَرْ أَحَدُکُمْ مِنَ الْمُثْلَهِ وَ لْیُحِدَّ شَفْرَتَهُ وَ لَا یُعَذِّبِ الْبَهِیمَهَ.

**[ترجمه]امام باقر علیه السلام فرمود: هر کسی که بیهوده گنجشکی را بکشد، آن گنجشک روز قیامت شیون کنان آمده و می گوید: پروردگارا! از این بپرس برای چه مرا بدون ذبح کردن کُشت؟ پس باید هر کدام شما از مثله کردن دوری کند و بایستی کارد خود را تیز کند و جاندار را شکنجه ندهد.

**[ترجمه]

«۴۶»

وَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: أَنَّهُ نَهَی عَنْ أَنْ تُسْلَخَ الذَّبِیحَهُ أَوْ تُقْطَعُ رَأْسُهَا حَتَّی تَمُوتَ وَ تَهْدَأَ.

**[ترجمه]رسول خدا صلی الله علیه و آله از پوست کندن و جدا کردن سر ذبیحه قبل از جان دادن آن و آرام شدن، نهی فرمود.

**[ترجمه]

«۴۷»

وَ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: اذْبَحْ فِی الْمَذْبَحِ یَعْنِی دُونَ الْغَلْصَمَهِ وَ لَا تَنْخَعِ الذَّبِیحَهَ وَ لَا تَکْسِرِ الرَّقَبَهَ حَتَّی یَمُوتَ.

**[ترجمه]امام باقر علیه السلام فرمود: از جای ذبح سر ببر؛ یعنی زیر برجستگی حلقوم. و قبل از جان دادن ذبیحه، نخاع آن را نبر و گردنش را نشکن.

**[ترجمه]

«۴۸»

وَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام: أَنَّهُ سُئِلَ عَمَّنْ یَنْخَعُ الذَّبِیحَهَ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمُوتَ یَعْنِی کَسْرَ عُنُقِهَا قَالَ قَدْ أَسَاءَ وَ لَا بَأْسَ بِأَکْلِهَا.

**[ترجمه]از امام صادق علیه السلام در باره کسی که نخاع ذبیحه را پیش از جان دادن آن جدا کند یعنی گردنش را بشکند، پرسیدند. حضرت فرمود: کار بدی را مرتکب شده است، ولی خوردن آن اشکالی ندارد.

**[ترجمه]

«۴۹»

وَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: أَنَّهُ نَهَی عَنْ قَطْعِ رَأْسِ الذَّبِیحَهِ فِی وَقْتِ الذَّبْحِ.

**[ترجمه]رسول خدا صلی الله علیه و آله از قطع کردن سر ذبیحه در هنگام ذبح نهی فرمود.

**[ترجمه]

«۵۰»

وَ عَنْ عَلِیٍّ علیه السلام: أَنَّهُ کَتَبَ إِلَی رِفَاعَهَ أَنْ یَأْمُرَ الْقَصَّابِینَ أَنْ یُحْسِنُوا الذَّبْحَ فَمَنْ صَمَّمَ فَلْیُعَاقِبْهُ وَ لْیُلْقِ مَا ذَبَحَ إِلَی الْکِلَابِ.

**[ترجمه]از امیر المؤمنین علیه السلام نقل است: ایشان به رفاعه نوشتند تا به قصاب ها بگوید ذبح را خوب انجام دهند و هر کسی این سخن را نشنیده بگیرد، او را کیفر دهند و ذبیحه او را نزد سگان بیندازند.

**[ترجمه]

«۵۱»

وَ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: وَ لَا یَتَعَمَّدُ الذَّابِحُ قَطْعَ الرَّأْسِ فَإِنَّ ذَلِکَ جَهْلٌ.

**[ترجمه]امام باقر علیه السلام فرمود: ذبح کننده عمدا به قطع کردن سر ذبیحه اقدام نکند که این کار جهل است.

**[ترجمه]

«۵۲»

وَ عَنْهُ وَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِما علیه السلام أَنَّهُمَا قَالا: فِیمَنْ لَمْ یَتَعَمَّدْ قَطْعَ رَأْسِ

۱- ۱. الظاهر أن التفسیر من صاحب الدعائم.

الذَّبِيحَهِ فِی وَقْتِ الذَّبْحِ وَ لَکِنْ سَبَقَهُ السِّکِّینُ فَأَبَانَ رَأْسَهَا قَالا تُؤْکَلُ إِذَا لَمْ یَتَعَمَّدْ ذَلِکَ.

**[ترجمه]امام باقر و امام صادق علیهما السلام فرمودند: کسی که عمداً سر ذبیحه را به وقت ذبح قطع نکند ولی کاردش از دست پیش افتد و سر را جدا کند، ذبیحه حلال است اگر از روی عمد نباشد.

**[ترجمه]

«۵۳»

وَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: أَنَّهُ نَهَی عَنِ الذَّبْحِ إِلَّا فِی الْحَلْقِ یَعْنِی إِذَا کَانَ مُمْکِناً.

**[ترجمه]رسول خدا صلی الله علیه و آله در صورت امکان ذبح کردن به غیر از زیر گلو را نهی کردند.

**[ترجمه]

«۵۴»

قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام: وَ لَا تُؤْکَلْ ذَبِیحَهٌ لَمْ تُذْبَحْ مِنْ مَذْبَحِهَا.

**[ترجمه]امام باقر علیه السلام فرمود: گوشت ذبیحه ای که در غیر از محل ذبح بریده شده، خورده نمی شود .

**[ترجمه]

«۵۵»

وَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام: وَ لَوْ تَرَدَّی ثَوْرٌ أَوْ بَعِیرٌ فِی بِئْرٍ أَوْ حُفْرَهٍ أَوْ هَاجَ فَلَمْ یُقْدَرْ عَلَی مَنْحَرِهِ وَ لَا مَذْبَحِهِ فَإِنَّهُ یُسَمَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ یُطْعَنُ حَیْثُ أَمْکَنَ مِنْهُ وَ یُؤْکَلُ.

**[ترجمه]امام صادق علیه السلام فرمود: چون نرّه گاوی یا شتری در چاه یا گودال بیفتد به طوری که امکان نحر کردن آنها از محل نحر یا امکان ذبح کردن آن وجود نداشته باشد، پس با ذکر نام خدا به هر قسمتی ضربتی بزنند، حلال است.

**[ترجمه]

«۵۶»

وَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: أَنَّهُ نَهَی عَنِ الذَّبْحِ بِغَیْرِ الْحَدِیدِ.

**[ترجمه]رسول خدا صلی الله علیه و آله ذبح کردن به غیر از آهن را نهی کردند.

**[ترجمه]

«۵۷»

وَ عَنْ عَلِیٍّ وَ أَبِی جَعْفَرٍ وَ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام أَنَّهُمْ قَالُوا: لَا ذَکَاهَ إِلَّا بِحَدِیدَهٍ.

**[ترجمه]از امام علی، امام باقر و امام صادق علیهم السلام نقل است که فرمود: تذکیه تنها با آهن است.

**[ترجمه]

«۵۸»

وَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: أَنَّهُ کَرِهَ ذَبْحَ ذَاتِ الْجَنِینِ وَ ذَاتِ الدَّرِّ بِغَیْرِ عِلَّهٍ.

**[ترجمه]رسول خدا صلی الله علیه و آله ذبح بی دلیل حیوان آبستن و شیرده را مکروه دانستند.

**[ترجمه]

«۵۹»

وَ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ وَ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیهما السلام: أَنَّهُمَا رَخَّصَا فِی ذَبِیحَهِ الْغُلَامِ إِذَا قَوِیَ عَلَی الذَّبْحِ وَ ذَبَحَ عَلَی مَا یَنْبَغِی وَ کَذَلِکَ الْأَعْمَی إِذَا سَدَّدَ وَ کَذَلِکَ الْمَرْأَهُ إِذَا أَحْسَنَتْ.

**[ترجمه]از امام باقر و امام صادق علیهما اسلام نقل است که ایشان ذبح کردن پسر بچه ای را که قادر بر ذبح کردن باشد، اجازه دادند. پس پسر بچه آن گونه که شایسته است، ذبح کند. همچنین شخص نابینا در صورتی که درست ذبح کند و نیز زن در صورتی که خوب سر ببرد.

**[ترجمه]

«۶۰»

وَ عَنْ عَلِیٍّ علیه السلام: أَنَّهُ سُئِلَ عَنِ الذَّبْحِ عَلَی غَیْرِ طَهَارَهٍ فَرَخَّصَ فِیهِ.

**[ترجمه]از امیر المؤمنین علیه السلام درباره ذبح کردن حیوان توسط شخص بی طهارت پرسیدند. حضرت بر آن رخصت دادند.

**[ترجمه]

«۶۱»

وَ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام: أَنَّهُ رَخَّصَ فِی ذَبِیحَهِ الْأَخْرَسِ إِذَا عَقَلَ التَّسْمِیَهَ وَ أَشَارَ بِهَا(۱).

**[ترجمه]امام باقر علیه السلام به ذبح کردن توسط فرد لال رخصت دادند، با این شرط که تسمیه را بفهمد و بدان اشاره کند.

**[ترجمه]

توضیح

قال فی النهایه فیه أنه نهی عن المثله یقال مثلت بالحیوان أمثل به مثلا إذا قطعت أطرافه و شوهت به و الاسم المثله و منه الحدیث نهی أن یمثل بالدواب أی تنصب فترمی أو تقطع أطرافها و هی حیه و زاد فی الروایه و أن یؤکل الممثول بها(۲).

ص: ۳۲۹

۱- ۱. دعائم الإسلام: لیست نسخته موجوده عندی.

۲- ۲. النهایه ۴: ۸۲.

و قال فيه أنه نهى عن قتل شـى ء من الدواب صبرا هو أن يمسك شـى ء من ذوات الروح حيا ثم يرمى بشى ء حتى يموت و منه الحديث نهى عن المصبوره و نهى عن صبر ذى الروح انتهى (۱) و فسر بعض أصحابنا الذبح صبرا بأن يذبحه و حيوان آخر ينظر إليه و لم أجد هـذا المعنى فى اللغه و تهـدأ أى تسـكن و قال الجوهرى الغلصـمه رأس الحلقوم و هو الموضع الناتى فى الحلق و غلصمه أى قطع غلصمته.

فمن صـمم كـذا فى النسـخ فهو إمـا بـالتخفيف كعلم بفـك الإدغـام كما جوز هنا أى لم يسـمع و لم يقل أو بالتشديـد على بناء التفعيـل أى عزم على مـا هو عليه و لم يرتـدع و قـال فى المسالک الأخرس إن كان له إشاره مفهمه حلت ذبيحته و إلا فهو كغير القاصد(۲).

**[ترجمه]در النهايه آمـده: در حـديث از مثله كردن حيوان نهى شـده است. مثلت بالحيوان أمثل به مثلا: يعنى انـدام حيوان را بريـدم و كباب كردم. اسم آن مثله است؛ در اين باره، در حـديث آمـده «نهى أن يمثّل بالـدوابّ» يعنى آنها را تير باران كنند يا درحالى كه زنده‌اند، اعضاى آنها را ببرند، و به حديث اين عبارت را افزوده: «و از اينكه مثله شده را بخورند» - . نهايه ۴: ۸۲ - و مى گويد: در حديث از كشتن جانداران در حالت صبر نهى شده است؛ بدين معنا كه جاندارى را كه زنده است نگاه داشته و به آن چيزى بيندازند تا بميرد، و در حديث است: «نهى عن المصبوره» «و نهى عن صبر ذى الروح». پايان. - . نهايه ۲: ۲۷۲ -

برخى از اصـحاب ما ذبح در حالت صبر را اين گونه تفسـير نموده‌اند كه به هنگام ذبح حيوان، حيوانى ديگر به آن بنگرد، البته اين معنا را در لغت نيافتم.

تهدأ: آرام گيرد. جوهرى مى گويد: غلصـمه: سـر حلقوم كه همان موضع برجسته حلق است، غَلصَمَه: يعنى قسمت برآمده حلق او را بريد.

(فمن صـمم) در نسـخه ها اين گونه آمده است و اين واژه يا با تخفيف و فك ادغام - چنانچه جايز دانسـته شده - بر وزن علم است يعنى نشنيد و نگفت، و يا با تشديد و از باب تفعيل است؛ يعنى بر انجام خواسته خود عزم نموده و دست برنداشت.

در مسالك آمـده: لال اگر با اشاره بتوانـد بسم اللّه را بفهمانـد، ذبيحه او حلال است و گرنهماننـد فرد بى قصـد مى باشـد. - . مسالك الافهام ۲: ۲۲۵ -

**[ترجمه]

«۶۲»

التَّهْـذِيبُ، بِإِسْـنَادِهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْـبَاطٍ عَنْ أَبِى مَخْلَـدٍ السَّرَّاجِ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِى عَبْدِ اللَّهِ عليه السـلام إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ مُعَتِّبٌ فَقَالَ بِالْبَابِ رَجُلَانِ فَقَالَ أَدْخِلْهُمَا فَـدَخَلَا فَقَالَ أَحَـدُهُمَا إِنِّى رَجُلٌ سَـرَّاجٌ أَبِيعُ جُلُودَ النَّمِرِ فَقَالَ مَـدْبُوغَهٌ هِىَ قَالَ نَعَمْ قَالَ لَيْسَ بِهِ بَأْسٌ (۳).

**[ترجمه]تهذیب: ابو مخلد بن سراج نقل می کند: نزد امام صادق علیه السلام بودم که معتب وارد شد و گفت: بر در خانه دو مردند. فرمود: آنها را داخل بیاور. آن دو مرد داخل شدند و یکی از آن دو گفت: من مرد زین سازی هستم و پوست پلنگ می فروشم. فرمود: دباغی شدند؟ گفت: آری. فرمود: اشکالی ندارد. - . تهذیب ۶: ۳۷۴ -

**[ترجمه]

«۶۳»

وَ مِنْهُ، بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ أَبِي الْقَاسِمِ الصَّيْقَلِ قَالَ: كَتَبْتُ إِلَيْهِ قَوَائِمَ السُّيُوفِ الَّتِي تُسَمَّى السَّفَنَ أَتَّخِذُهَا مِنْ جُلُودِ السَّمَكِ فَهَلْ يَجُوزُ الْعَمَلُ بِهَا وَ لَسْنَا نَأْكُلُ لُحُومَهَا فَكَتَبَ لَا بَأْسَ (۴).

**[ترجمه]تهذیب: ابو قاسم صیقل نقل می کند: به حضرت نوشتم دستگیره شمشیرها را که سفن نام دارند از پوست ماهی می سازم. آیا این کار جایز است با اینکه گوشت آن ماهی را نمی خوریم؟ در پاسخ نوشتند: اشکالی ندارد. - . تهذیب ۶: ۳۷۱ -

**[ترجمه]

بیان

اعلم أن الحيوان منه ما تقع عليه الزكاة إجماعا و هو ما يؤكل لحمه و منه ما لا تقع عليه إجماعا و هو الآدمی مطلقا و نجس العين كالكلب و الخنزير

۱- ۱. النهایه ۲: ۲۷۲.

۲- ۲. مسالك الافهام ۲: ۲۲۵.

۳- ۳. التهذيب ۶: ۳۷۴.

۴- ۴. التهذيب ۶: ۳۷۱.

بمعنی أن الآدمی لا تطهر میتته بالذبح و إن جاز ذبحه کالکافر و نجس العین لا یطهر بالذکاه بل تبقی علی نجاسته و منه ما فی وقوعها علیه خلاف فمنها المسوخ فمن قال بنجاستها کالشیخین و سلار قال بعدم وقوع الذکاه علیها کما لا تقع علی الکلب و

الخنزیر و هو ضعیف و من قال بطهارتها کأکثر الأصحاب اختلفوا فذهب المرتضی و جماعه إلی وقوعها علیها و نفاه جماعه و منها الحشرات کالفأر و ابن عرس و الضب و الخلاف فیه کالخلاف فی سابقه.

الثالث السباع کالأسد و النمر و الفهد و الثعلب و المشهور بین الأصحاب وقوع الذکاه علیها بمعنی إفادتها جواز الانتفاع بجلدها لطهارته و قال الشهید رحمه الله لا یعلم القائل بعدم وقوع الذکاه علیها و قد دلت علیه أخبار و إن قدح فی إسناد أکثرها و إذا قلنا بوجوب الذکاه علی السباع أو غیرها من غیر المأکول فالأشهر بین المتأخرین أن طهاره جلدها لا یتوقف علی الدباغ و قال الشیخان و المرتضی و القاضی و ابن إدریس بافتقاره إلی الدبغ ببعض الأخبار التی یمکن حملها علی الاستحباب.

**[ترجمه]بـدان که برخی حیوانات به اتفاق علما تـذکیه پذیرنـد، و همان حیوانات حلال گوشت هسـتند و برخی نیز به اتفاق تـذکیه ناپذیرنـد؛ماننـد انسان به طور مطلق و نجس العین چون سگ و خوک؛ به این معنا که مردار آدمی گرچه ذبحش مانند ذبـح کافر جایز باشد، به واسـطه ذبح پاک نمی‌شود، و نجس العین نیز با تذکیه پاک نمی‌شود، بلکه بر نجاست خود باقی می... ماند و در تذکیه پذیری برخی حیوانات خلاف است؛ مانند مسوخ که هر کس آنها را نجس داند، مانند شـیخ مفید و طوسی و سلّار، تـذکیه پذیر بودن آنها را نمی‌پذیرد چنانچه سگ و خوک تذکیه نمی‌شوند. این قول ضـعیفی است. و کسانی که آنها را پاک می‌دانند، اختلاف نظر دارند؛ سید مرتضی و عده‌ای آنها را تذکیه پذیر دانسته و جمعی تذکیه ناپذیر می‌دانند؛

و از این جمله‌انـد حشـرات چون موش، ابن عرس [جانوری شبیه به موش]، سوسـمار، که اختلاف در اینها همچون اختلاف در مورد پیشین است.

سوّم جانوران درنده چون شـیر، پلنگ، یوز و روباه. و مشـهور میان اصحاب این است که تذکیه پذیرند به این معنا که تذکیه - به دلیـل طهارتشـان - بـاعث جـواز انتفـاع از پوسـتشان می‌شـود. شـهید - رحمه الله - می‌گویـد: قـائلی به عـدم وقوع تـذکیه بر درندگان نمی‌شناسیم. و روایات زیادی بر تذکیه پذیری دلالت دارند گرچه در سند بیشتر آنها انتقاد وارد است. و اگر درنده ها یا غیر آنها از حیوانات حرام گوشت را تذکیه پذیر بدانیم، اشـهر میان متأخرین این است که پاکی پوستشان وابسته به دباغی آن نیست و شـیخ مفیـد، طوسـی، سـید مرتضـی، قاضـی و ابن ادریس به اسـتناد برخی از روایـات که می‌توان آنهـا را حمـل بر استحباب نمود، معتقدند که نیاز به دباغی دارد.

ناشر دیجیتالی : مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

**[ترجمه]

کلمه المصحّح

بسمه تعالی

انتهی الجزء التـاسع من المجلّـد الرابع عشـر کتاب السـماء و العالم من بحار الأنوار الجامعه لـدرر أخبار الأئمه الأبرار و هو الجزء الثانی و السـتّون حسب تجزئتنا من هذه الطبعه الرائقه. و قد قابلناه علی النسـخه الّتی صـحّحها الفاضل المکرّم الشـیخ عبد الرحیم الربانیّ المحترم بما فیها من التعلیق و التنمیق و اللّه ولیّ التوفیق.

محمّد الباقر البهبودی

ص: ۳۳۲

**[ترجمه]ص: ۳۳۲

**[ترجمه]

فهرس ما فى هذا الجزء من الأبواب

«۳»

باب الظبی و سائر الوحوش ۹۱- ۸۵

أبواب الصید و الذبائح و ما یحلّ و ما یحرم من الحیوان و غیره

«۱»

باب جوامع ما یحل و ما یحرم من المأكولات و المشروبات و حكم المشتبه بالحرام و ما اضطرّوا إلیه ۱۶۱- ۹۲

ص: ۳۳۳

ص: ۳۳۴

**[ترجمه]ص: ۳۳۳

ص: ۳۳۴

**[ترجمه]

تعريف مركز

بسم الله الرحمن الرحيم

هَلْ يَسْتَوِى الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

الزمر: ٩

المقدمة:

تأسّس مركز القائمية للدراسات الكمبيوترية فى أصفهان بإشراف آية الله الحاج السيد حسن فقيه الإمامى عام ١۴٢۶ الهجرى فى المجالات الدينية والثقافية والعلمية معتمداً على النشاطات الخالصة والدؤوبة لجمع من الإخصائيين والمثقفين فى الجامعات والحوزات العلمية.

إجراءات المؤسسة:

نظراً لقلة المراكز القائمة بتوفير المصادر فى العلوم الإسلامية وتبعثرها فى أنحاء البلاد وصعوبة الحصول على مصادرها أحياناً، تهدف مؤسسة القائمية للدراسات الكمبيوترية فى أصفهان إلى التوفير الأسهل والأسرع للمعلومات ووصولها إلى الباحثين فى العلوم الإسلامية وتقدم المؤسسة مجاناً مجموعة الكترونية من الكتب والمقالات العلمية والدراسات المفيدة وهى منظمة فى برامج إلكترونية وجاهزة فى مختلف اللغات عرضاً للباحثين والمثقفين والراغبين فيها.

وتحاول المؤسسة تقديم الخدمة معتمدة على النظرة العلمية البحتة البعيدة من التعصبات الشخصية والاجتماعية والسياسية والقومية وعلى أساس خطة تنوى تنظيم الأعمال والمنشورات الصادرة من جميع مراكز الشيعة.

الأهداف:

نشر الثقافة الإسلامية وتعاليم القرآن وآل بيت النبىّ عليهم السلام

تحفيز الناس خصوصا الشباب على دراسة أدقّ فى المسائل الدينية

تنزيل البرامج المفيدة فى الهواتف والحاسوبات واللابتوب

الخدمة للباحثين والمحققين فى الحوازت العلمية والجامعات

توسيع عام لفكرة المطالعة

تهميد الأرضية لتحريض المنشورات والكتّاب على تقديم آثارهم لتنظيمها فى ملفات الكترونية

السياسات:

مراعاة القوانين والعمل حسب المعايير القانونية

إنشاء العلاقات المترابطة مع المراكز المرتبطة

الاجتنباب عن الروتينية وتكرار المحاولات السابقة

العرض العلمى البحت للمصادر والمعلومات

الالتزام بذكر المصادر والمآخذ فى نشر المعلومات

من الواضح أن يتحمل المؤلف مسؤولية العمل.

نشاطات المؤسسة:

طبع الكتب والملزمات والدوريات

إقامة المسابقات فى مطالعة الكتب

إقامة المعارض الالكترونية: المعارض الثلاثية الأبعاد، أفلام بانوراما فى الأمكنة الدينية والسياحية

إنتاج الأفلام الكرتونية والألعاب الكمبيوترية

افتتاح موقع القائمية الانترنتى بعنوان : www.ghaemiyeh.com

إنتاج الأفلام الثقافية وأقراص المحاضرات و...

الإطلاق والدعم العلمى لنظام استلام الأسئلة والاستفسارات الدينية والأخلاقية والاعتقادية والردّ عليها

تصميم الأجهزة الخاصة بالمحاسبة، الجوال، بلوتوث Bluetooth، ويب كيوسك kiosk، الرسالة القصيرة ((sms

إقامة الدورات التعليمية الالكترونية لعموم الناس

إقامة الدورات الالكترونية لتدريب المعلمين

إنتاج آلاف برامج فى البحث والدراسة وتطبيقها فى أنواع من اللابتوب والحاسوب والهاتف ويمكن تحميلها على ٨ أنظمة؛

١.JAVA

٢.ANDROID

٣.EPUB

٤.CHM

٥.PDF

٦.HTML

٧.CHM

٨.GHB

إعداد ۴ الأسواق الإلكترونية للكتاب على موقع القائمية ويمكن تحميلها على الأنظمة التالية

١.ANDROID

٢.IOS

٣.WINDOWS PHONE

٤.WINDOWS

وتقدّم مجاناً فى الموقع بثلاث اللغات منها العربية والانجليزية والفارسية

الكلمة الأخيرة

نتقـدم بكلمـۀ الشـكر والتقـدير إلى مكاتب مراجع التقليـد منظمات والمراكز، المنشورات، المؤسـسات، الكتّاب وكل من قدّم لنا المساعدۀ فی تحقيق أهدافنا وعرض المعلومات علينا.

عنوان المكتب المركزی

أصفهان، شارع عبد الرزاق، سوق حاج محمد جعفر آباده ای، زقاق الشهيد محمد حسن التوكلی، الرقم ۱۲۹، الطبقۀ الأولی.

عنوان الموقع : : www.ghbook.ir

البريد الالكترونی : Info@ghbook.ir

هاتف المكتب المركزی ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

هاتف المكتب فی طهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

قسم البيع ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹شؤون المستخدمين ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹.


مركز
القائمية
اصبهان
للبحوث والتحريات الكمبيوترية
للحصول على المكتبات الخاصه الاخرى
ارجعوا الى عنوان المركز من فضلكم
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
وللايصاء من فضلكم
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹